

MAN OF THE YEAR

# فراگشایی تاریخ معاصر ایران (جلد سوم)

احمد رناسی



<http://ronnasi.blogspot.com/>

<http://www.geocities.com/ahmadronnasi>

© Ahmad Ronnasi , 2007

Electronic distribution of this book is allowed as long as there are no changes made to the text and no commercial printing and distribution is carried out.

پخش الکترونیک این کتاب بدون هر گونه تغییر در متن مجاز است. چاپ به مقاصد انتفاعی و تجاری اکیداً ممنوع است.

ronasi\_ahmad @ yahoo.fr

© احمد رناسی ، 2007

---

بایسته یادآور است که در آینده تصمیم به چند و چون کار نوشته ها، با دوستان عزیز «سیامک لطف الهی، علی پاینده و بهروز نظمی انصاری» در ایران و برون از ایران «کسری معصومی» است، که گردنم زیر بار محبت‌های ایشان است و دست یاری بخش آنها که سبب ساز چاپ و پخش شده است، و نه هیچ کس دیگر.  
با سپاس فراوان، احمد رناسی

---

به یارانِ خرد همیشه بیدار ایرانیان، به مانندانی چون علی اکبر دهخدا، حسین فاطمی، الهیار صالح، غلامحسین صدیقی، عبدالله معظمی، محمود نریمان، آیت الله زنجانی و... پیشکش می شود.

با یاد و نام روزنامه نگاران جان باخته میهن گرا و مردم دوست، چون میرزا جهان گیرخان «صوراسرافیل»، عشقی، فرخی یزدی، کریم پورشیرازی و...

# فراگشایی سیاسی - اجتماعی تاریخ ایران

دوره‌ی دوم

بخش دوم

نوشته: احمد رناسی

## فهرست

- نیم نگاهی به آنچه گذشته تاکنون ..... ۷  
از روز شانزدهم اسفند، رویداد قتلِ رزم‌آرا، تا سیزده اردیبهشت آغاز
- نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق ..... ۲۷
- دولت زودگذر حسین علاء، و گزیر کار، در پذیرش نخست‌وزیری محمد مصدق ..... ۳۸
- مصدق، و گردش پذیری دولت مصدق ..... ۵۵
- سامان گرفتن کابینه‌ی دولت مصدق، به پاره‌هایی ناجور ..... ۷۳
- جوری‌ها و ناجوری‌های، سامانه گرفته، پیرامون دولتِ مصدق ..... ۹۷
- چگونه توان یافت، جور و ناجوری کار، جور و ناجور بودگان را؟! ..... ۱۰۷
- ملّی شدن صنعت نفت، به‌مانند درون‌مایه‌ی بسیج مردم ..... ۱۱۶  
روشِ سکان‌دار کشتی، سنگِ سنجیدن و دریافت جور و ناجوربودگان
- با راهِ ملت ..... ۱۲۷  
آیت‌الله کاشانی - پیرامونیان او - چند و چونِ چکیده‌ی کارهای آنان با
- دولتِ مصدق ..... ۱۳۳
- سیرگاه زندگی دولتِ ملّی مصدق ..... ۱۴۰
- گام به گام، گام‌نهی دولتِ ملّی، در کوتاه کردن دستِ شرکت نفت ..... ۱۴۹
- بوده‌هایی دیگر، و روز ورود «هریمن» فرستاده‌ی «ترومن» ریاستِ جمهوری آمریکا ..... ۱۷۵
- هریمن و تلاش‌های او به کجا راه می‌پیماید؟! ..... ۱۹۳
- دیدگاه‌های سیاسی در ایران، چگونه زندگی «سیاسی - اجتماعی» را می‌گذرانند؟! ..... ۲۱۲
- آوردیدن، بر سرِ نفتِ ملّی شده‌ی ایران، چه‌سان ره می‌گیرد؟! ..... ۲۳۷
- گزیر کار، به شورای امنیت سازمان ملل کشیده شدن ..... ۲۵۲  
ورود هیئت ایرانی و ادامه‌ی گردش کار دولت ملّی، و دیگر رخ داده‌های پیش و پس از سفر

۶ ■ فراگشایی سیاسی - اجتماعی تاریخ ایران

- ۲۶۶ ..... مصدق به آمریکا.
- ۲۸۷ ..... چاپ پخش برگه‌های «قرضه‌ی ملی»، و با شوری بی‌مانند، مورد پذیرش ملت قرار گرفتن
- ۲۹۳ ..... بانک جهانی، و ورود هیئتی از سوی آن بانک به تهران.
- ۳۱۹ ..... دادگاه لاهه، و داوری برخاسته از آن دادگاه جهانی
- ۳۳۱ ..... پی کردن آرایش دادگاه جهانی لاهه.
- ۳۴۹ ..... خیزش ملی سنی تیر، و روزهای پیش از آن.
- ۴۲۵ ..... بازگشت ارتش و نیروهای مسلح به سربازخانه و جایگاه‌های خود و پی آمدهای پس از آن ..
- ۴۴۳ ..... دشمنی‌ها، مایه و پایه می‌گیرد، و نشانه‌های خطر آفرین رخ می‌نمایند.
- ۴۶۳ ..... زخم پیکان استعمار از درون، بر پیکره‌ی نهضت ملی نشانیدن، راه می‌گیرد ..
- چگونه و چرا، «قانون» چشم اسفندیار «ملت - نهضت ملی - مصدق»، و، پیکان زهرآلود دشمنان آنان می‌گردد.
- ۴۷۰ ..... دولت ملی، و آغازگری به، به‌سازی‌هایی «سیاسی - سازمانی»، اگرچه، نه گونه‌ای سزاوار و بایسته، و چرا؟! ..
- ۴۸۳ ..... «نهم اسفند»، به مانند بازتاب ناسازواری‌های فزونی گرفته، نمایانگری دارد
- ۴۹۷ ..... سی‌ام بهمن ۱۳۳۱، به ریاست شهربانی گماردن سرتیپ افشار طوس، و چرایی ربودن و کشتن او در اوّل اردیبهشت ۱۳۳۲ ..
- ۵۱۵ ..... دیگر رخداده‌ها، و نیم‌نگاهی به حزب توده شوروی، در برابر آنچه می‌گذرد، تا همه‌پرسی مصدق، به بود و یا نبود مجلس هفدهم شورای ملی ..
- ۵۳۰ ..... نیم‌نگاهی به شوروی و آژانس سیاسی آن در ایران «حزب توده» ..
- ۵۴۰ ..... مصدق، گزیر کار دولت خود را، در همه‌پرسی از ملت ایران می‌یابد، در برابر مجلس دوره‌ی هفدهم ..
- ۵۴۵ ..... بوده‌هایی دیگر در پیوند با کودتای ۲۵ و سپس ۲۸ مرداد، و هشدارها و سست جننیدن‌ها، تا گردش‌پذیری خواسته‌های بیگانه ..
- ۵۵۷ ..... \* بریتانیا، از دو سال پیش از انجام گرفتن کودتا ..
- ۵۶۲ ..... گردش چرخ کودتای ۲۵ مرداد، و دیگر گفته نشده‌ها، و شکست و پی آمدهای آن ..
- ۵۸۵ ..... بررسی و واریسی و فراگشایی کودتای ۲۵ مرداد ..
- ۵۸۹ .....

## نیم‌نگاهی به آنچه گذشته تا کنون

در «گناه‌بندی» دوره‌ی دوم، بخش اول، بر این بود که «پذیرش دعوت نخست‌وزیری» از سوی مصدق‌گناه سوم، و آغازگر «بخش دوم»، به شماره گرفته شود. ولی نگارنده، بهتر دانست ترور و قتل رزم‌آرا، پایان بخش اول، و از این پس را، آغاز بخش دوم به شمار آورد و به چوونی و چرایی قتل نخست‌وزیر و ریاست ستاد ارتش، در آغاز این بخش پردازد.

خواننده‌ی پیگیرکننده‌ی بخش پیشین، نیک یافته و پی برنده است به کم و کیف پنج شماره زده‌ای که، در پایان بخش اول یادآوری نمود، به مانند «بوده‌هایی» درهم تنیده شده و به گونه‌ی «بازتاب» جلوه‌گر شده، به از میان برداشتن «رزم‌آرا»! بازتاب قتل نخست‌وزیر و ریاست ستاد ارتش، که با خود آورنده می‌بود به پاسخ‌دهی گره‌ی پرسش‌هایی که در آن، «پنج شماره زده» پنهان‌گرفتنی می‌یابد. پروریدگی در پرسش‌های یاد شده‌ی درهم‌تنیدگی یافته و با هم، مستقیم و یا نامستقیم، «همداستانی» گرفته، و هریک‌گزیر و چاره‌ی کار خود را در آن «ترور»، کم و یا بیش، یافته و تدارک دیده، به این‌گونه فشرده شده‌ی آن، که:

۱- و در پیوند با «آیت‌الله کاشانی»، با تکیه به «گشتی در گذشته» و اوج‌پذیری مبارزات مردم ایران، تنگی همه‌جانبه با «نفت» داشته، و «مصدق» که همواره و به ویژه پس از آمدن و رفتن کافتارادزه، به مانند زبان‌گویای خواسته‌های ملت ایران، در پهنه‌ی «سیاسی - اجتماعی»، آهنگ‌ساز رشد فرازهای مبارزاتی، به زیان بیگانگان تالان‌گر و به آنها وابستگان، درآمده، بوده است!

آیت‌الله کاشانی، به دنبال دستگیری و تبعید در رابطه با رویداد جنگ جهانی دوم، بیشتر از سوی انگلیس‌ها مورد یورش و آزار قرار می‌گیرد، و چون از «سرشت‌نشانه»ی کینه‌توزی سخت بهره‌مند بود، همواره خشم خود را به انگلیس و به وابستگان استعمار انگلیس بی‌گسست نشان‌گر و از پای نمی‌ایستد. در پای‌نهی به این راه، که سودآوری

برای ملت ایران به همراه داشت، واکنش‌های تندی که از خود نشان می‌دهد در رابطه با روی کار آمدن «هژیر» و سپس کناره‌گیری او از نخست‌وزیری و از جایگاه وزیر دربار بودن و دست‌بری در انتخابات مجلس شورای ملی و...، به دست «فدائیان اسلام» و بازوی سلاح بدست آیت‌الله کاشانی از پای درآمدن!

در گرماگرم انتخابات مجلس شورای ملی و پیش از آن، «فدائیان اسلام» با کسانی چون «مکی - حائری‌زاده - بقایی و...»، جایگاه بعدی گرفته در «جبهه‌ی ملی»، بیشتر نزدیکی داشته و همان‌گونه که دیده شد، خلیل طهماسبی، قاتل رزم‌آرا - از بنیان‌گذاران فدائیان اسلام و...، همراه با «مکی» همیاری داشتند در جلوگیری از دست‌برد به «سندوق‌های رای» و سپس «هم‌بند» شدن در زندان!

دیگر بوده‌هایی کارساز در استوارسازی پیوند میان «آیت‌الله کاشانی - فدائیان اسلام» و مکی و حائری‌زاده، و نیز به گونه‌ای دیگر با دکتر مظفر بقایی، که از جمله در دوره‌ی نخست‌وزیری «قوام‌السلطنه» و مجلس پانزدهم و دستگیری و سپس آزادسازی قاتل احمد کسروی، بنا بر کوشش‌ها و تلاش‌های «آیت‌الله کاشانی و دیگر بزرگان و آیت‌الله‌های اسلامی» و...، پذیرش و پذیرانیدن به شاه - دربار - دولت و...، آزاد نمودن قاتل را!

آنچه آمد از سویی، سپس رویداد پانزدهم بهمن و دستگیری و تبعید آیت‌الله کاشانی، با آن‌گونه توهین‌آمیز و خشونت‌بار که به شکستن دندان آیت‌الله کاشانی منجر شدن و آنچه می‌گذرد به دست و دستور رزم‌آرا ریاست ستاد ارتش است، و از سوی او فرستادگان، همه و همه، از دیگر سوی زاینده‌ی «کینه» ای پای‌گرفته در دل آیت‌الله کاشانی - فدائیان اسلام» و با اینان بودگان به زیان رزم‌آرا! دست انگلیس را هم، که در یاری‌رسانی به او، همگان، و یا زیاد دانسته‌اند و نیز دست همکاری «حزب توده» و شوروی را نیز در پشتیبانی همه‌جانبه از او و «همداستانی» آنان در قتل «محمد مسعود» و «احمد دهقان» را هم، که از پیش چشم گذرانده‌اند.

۲- آنچه در شماره‌ی ۱ شماره زده شد، با برپایی جبهه‌ی ملی، بستری تند می‌گیرد به پیوندی استوارتر میان «آیت‌الله کاشانی - فدائیان اسلام» با کل «بدنه‌ی نوپای سازمان جبهه‌ی ملی»، و بازی میانجی‌گری که حائری‌زاده - مکی و بقایی میان جبهه‌ی ملی با آیت‌الله کاشانی و در رابطه با او، با فدائیان اسلام داشتند و بنا بر دیدگاه‌شان، می‌توانستند داشته باشند. خواننده‌ی پیگیرکننده‌ی نوشته، به یاد می‌آورد از گذشته، که «مصدق» نیز بی‌گسست از آزاری که به «آیت‌الله کاشانی» رسیده می‌شود، چه در دوره‌ی



علی سهیلی و روزهای پس از جنگ جهانی دوم در مجلس دوره‌ی چهاردهم، و چه دستگیری و تبعیدش در پی رخداد پانزدهم بهمن، سخت ابراز نگرانی نشان می‌دهد و سرکوبگران و بازداشت‌کنندگان را مورد یورش و خرده‌گیری‌های تند خویش قرار می‌دهد، ولی، زبانی دیگر دارد و گونه‌های کنش‌های او، در تمامی موارد و از جمله «آیت‌الله کاشانی» با زبان دیگران از جمله حائری‌زاده - مکی و بقایی تفاوت آشکار و همان‌گونه که آورده شد و در آینده نیز آورده خواهد شد، هرگز روی به تلاش ندارد در آزادسازی «قاتل» احمد کسروی که در گذشته به دست «فدائیان اسلام» انجام گرفت! هرگز زیر بار این‌گونه خواسته‌ها، از سوی هر کس، چه «آیت‌الله‌ها و بزرگان اسلام» باشند و از جمله آیت‌الله کاشانی و چه دیگران، نمی‌رود در دوره‌ی نخست‌وزیری‌اش در رابطه با قاتل دکتر زنگنه و یا خلیل طهماسبی قاتل دیگری از «فدائیان اسلام»، که رزم‌آرا به دست او به قتل می‌رسد.

داده‌های تاریخی، «گواه‌دهنده‌ی» روشنی می‌باشند بر درستی آنچه گفته شد، که «مصدق» در دوره‌ی نخست‌وزیری‌اش، هرگز نمی‌پذیرد، اقدامی را برخلاف رأی دادگاه در مورد اعدام «نصرت‌الله قمی» قاتل دکتر زنگنه، که به اجرا گذارده می‌شود و تلاش‌های بزرگان و آیت‌الله‌ها بی‌نتیجه می‌ماند. در مورد قاتل «رزم‌آرا» نیز، تکیه دارد به «رأی دادگاه» و اینکه هیچ مقامی نمی‌باید و نمی‌تواند دخالت کند، اگرچه با رزم‌آرا، سخت‌ترین روی در رویی‌های سیاسی را پشت سر گذرانده بود، ولی تلاش، آیت‌الله کاشانی و دیگر بزرگان و مجتهدین اسلام - شاه - دربار و با یاری گرفتن از مجلس شورای ملی دوره‌ی هفدهم، قاتل، خلیل طهماسبی آزاد می‌گردد!

زبان دیدگاهی مکی - حائری‌زاده و بقایی به آیت‌الله کاشانی نزدیک‌تر بوده و با «فدائیان اسلام» هم‌نشینی و هم‌جوشی میان آنان پای گرفته‌ای، که می‌توان از سخنان و کرده‌ها و رفتارهای آنان برگرفت، که اشاره‌هایی تاکنون شده است و در آینده نیز داده‌هایی تاریخی آورده خواهد شد، یاری‌رسان، به درستی آنچه تاکنون گفته شده است!

تکیه به شماره زده‌های ۱ و ۲، بررسی شماره‌ی ۳ به میان آورده می‌شود در بازگویی روابط نزدیک میان شاه و دربار با آیت‌الله کاشانی، و نیز با مکی و بقایی، و دیدگاهی همانند که چاره‌ی کار «رزم‌آرا» را، در ترور مناسب دیدن، باشد. دکتر سنجابی در پاسخ پرسشی که رزم‌آرا؛ «آن روز نمی‌خواست که به مسجد شاه برود ولی اسدالله علم به نخست‌وزیری می‌رود و او را با اصرار خودش به مسجد شاه می‌برد که منجر به قتل او

می شود، شما در این مورد چه اطلاعی دارید؟ می گوید؛ «بله این مطالب شهرت دارد. یکی از مجتهدین درجه اول فوت می کند و مجلس برای او در مسجد شاه برپا می شود آیت الله فیض» بوده است و می افزاید که «علی التحقیق علم پیش رزم آرا می رود او را به مسجد می برد!»

سنجابی در همین گفت و شنودها، به گونه ی پرسش و پاسخ می گوید که «شاه هم در باطن از رزم آرا وحشت داشت» - «فدائیان اسلام با مصدق میانه ی خوبی» نداشتند ولی «با کاشانی خیلی مرتبط بودند» و جای جای سخنان او پیرامون روابط شاه با کاشانی - کاشانی با فدائیان اسلام و آلودگی دست هر دو این جریان در «قتل رزم آرا» و تأیید به اینکه «مصدق حاضر نشد» خلیل طهماسبی را پس از آزاد کردن بپذیرد، در حالی که او به ملاقات آیت الله کاشانی روی می آورد و به گرمی پذیرفته شدن!

دنبال کردن داده های تاریخی، و چشم اندازی به «گذشته چراغ راه آینده است»، از زبان به سوی آینده؛ «از رهبران جبهه ی ملی، به احتمال بسیار قوی دکتر مظفر بقایی که از یاران سیاست آمریکا بود در جریان ترور بوده ولی مسلماً اکثریت رهبران آن جبهه و شخص دکتر مصدق دخالتی در این امر نداشته اند. زیرا خلیل طهماسبی محافظ شخصی دکتر بقایی در روزنامه ی شاهد بوده و مدت یک ماه شبها در چاپخانه ای که روزنامه ی مزبور چاپ می شد می خوابیده و...!»

اگر به دیگر داده های تاریخی، از جمله حسین مکی و خاطرات سیاسی او توجه داشته شود، دستگیری او و جایگاه زندانی شدن او در اطاق های مسجد، ابتدا در رابطه با دستبرد زدن به صندوق انتخابات با «فدائیان آیت الله کاشانی و خلیل طهماسبی و سید حسین امامی» بسر می بردند و همکاری نزدیک میان آنان وجود داشته و سپس با کشته شدن «هژیر» به دست «سید حسین امامی»، همان «جمع» دستگیر و با هم زندانی شدن، و باز بنا بر نوشته ی حسین مکی «در زندان موقت شهربانی حائری زاده و آزاد و نگارنده «حسین مکی» و جواهر کلام و بشارت مدیر روزنامه ی صدای وطن در بهداری زندان» و در یک «اطاق نسبتاً بزرگ زندانی» بوده اند! نیز «مصطفی کاشانی» فرزند بزرگ آیت الله کاشانی هم همراه همه ی آنان دستگیر و با آنان «هم بند» و در همین روزها نیز، زاهدی ریاست شهربانی را به دست می گیرد. بنا بر آنچه خود نوشته است که «سرلشگر زاهدی با هیچ یک از افراد جبهه ی ملی دوستی نداشت فقط با من در حدود یک سالی بود آشنایی پیدا کرده و می نویسد که «با سرلشگر زاهدی آشنا و سپس دوست شدم» و بر این است که او «بیشتر به من نزدیک شد، البته تا آن زمان هنوز با دکتر بقایی و

حائری‌زاده آشنایی و دوستی» نداشته است و «سرلشگر زاهدی با سرلشگر رزم‌آرا مخالف بود و...»، و به آنجا نوشته‌های حسین مکی رسیدن، که زاهدی، ابتدا سرتیپ ایروانی را مامور دیدار با او می‌کند و پیام آورنده برای او و دوستانش در زندان که؛ «اصولاً شهربانی که من ریاست آن را دارم دخالتی ندارد» و به شما شرافتمندانه اطمینان می‌دهم که برای کسی پرونده‌سازی نکنند و فردایش نیز خود زاهدی به دیدار او می‌رود و در اطاق «رئیس آگاهی» دیدار با هم انجام می‌گیرد!

نوشته‌های حسین مکی، از روابطی تنگاتنگ میان او - فدائیان اسلام و آیت‌الله کاشانی - بشارت مدیر روزنامه‌ی *صدای وطن* و هم‌نفس سید مهدی میراشرفی - سرلشگر زاهدی و...، سخن می‌راند که به دربار و شاه نیز وابستگی کامل داشته‌اند. نیز کاوشگری در این رابطه، روابطی که میان آن جمع با دربار و شاه بوده و شمس قنات‌آبادی که در مجلس شورای ملی دوره‌ی هفدهم تلاش همه‌جانبه می‌کند، به دستور و بنا بر خواست روحانیون - شاه و دربار و...، و می‌تواند «خلیل طهماسبی» را از زندان آزاد نماید. جمعی که با هم در «قتل افشار طوس» همداستانی داشته‌اند و دیگرانی چون سرتیپ مزینی - سرتیپ منزله - بایندر - سرگرد بلوچ - حسین خطیبی و...، که در جای خود اشاره‌هایی بایسته می‌آید و دیگر بوده‌هایی که از روابط آنان با شاه و دربار و...، پیش و پس از کودتای بیست و هشت مرداد، پرده برمی‌دارد!

آنچه بایستگی دارد، فشرده شده‌ی «عفو خلیل طهماسبی و انعکاس آن در خارج»، از زبان حسین مکی، که در واقع زبان حال او نیز می‌باشد، از خشنودی «ترور» و آزادی قاتل که این‌گونه آغاز سخنان او می‌باشد؛ «در مراجعت از آمریکا، زمانی که وارد پاریس شدم مصادف بود با اوانی که مجلس شورای ملی ایران به موجب طرحی که از طرف نمایندگان تقدیم شده و مورد تصویب قرار گرفته بود خلیل طهماسبی ضارب رزم‌آرا را مورد عفو قرار داده بود. این مطلب در جراید خارجی مورد سؤال و انتقاد قرار گرفت که مگر مجلس شورای ملی محکمه قضایی است که بتواند قاتلی را تبرئه کند؟!»

او دنباله‌ی گفتار خود را، در پاسخ پرسش یاد شده، به گونه‌ی، پرسش و پاسخ، با روزنامه‌نگاران در بستری انداختن، که روز پیشین آن روز همسر یکی از وزرای کابینه‌ی فرانسه، که شوهرش را به قتل رسانده بود و «رأی هیئت منصفه» او را تبرئه کرده بود، آویزه و بهانه‌سازی می‌کند به اینکه «چه کسی هیئت منصفه را» در پاریس برمی‌گزیند، و پاسخ که مردم پاریس - سپس «نمایندگان مجلس ملی هرکشوری را» چه کسانی انتخاب کردن و پاسخ که «ملت» آن کشور و سرانجام این نتیجه‌گیری که؛ «آیا رأی اکثریت

نمایندگان یک کشور به قدر رأی هیئت منصفه‌ی یک شهر نمی‌تواند نافذ باشد؟ در مورد عفو خلیل طهماسبی هم مجلس شورای ملی ایران عمل او را خدمت به کشور تشخیص داده و چون رسیدگی در دادگاه‌ها طولانی می‌شده مجلس شورای ملی به جای هیئت منصفه رأی به برائت قاتل را، درست می‌خواند!

در اینجا، از اینکه حسین مکی از گونه‌ی «شاهکار» سخنان سیاسی خود یاد می‌کند که «مخبر نامبرده با سر تائید» پاسخ‌های او را داشته و... سخن گفته نمی‌آید، ولی داوری برگرفته از سخنان او و ارزش داوری به آنچه از بُن گفته‌های او برخاسته می‌شود، گویای پذیرش «ترور» بوده تا این‌گونه رزم‌آرا از سر راه برداشته شود و سویی‌ی خواستش در درست دانستن آزادی «خلیل طهماسبی» است، از سوی «مجلس» انجام گرفته!

پُر داده‌های تاریخی وجود دارد به گویایی و نشان‌دهی دیدگاه کسانانی چون «آیت‌الله کاشانی» - «دکتر مظفر بقایی» - «حسین مکی» و... که به «ترور» باور داشتند و در مورد کاشانی و «مصاحبه»‌هایش با روزنامه‌نگاران داخلی و خارجی، در گذشته، اشاره‌هایی شد و نمونه‌هایی آورده گردید و دیگر رخدادهایی همانند، که رخ می‌دهد و دست آنان آلوده و بیان‌گر باور آنان به این‌گونه روش‌ها را، برنمایاننده بودن و همین‌طور نیز، رسانندگی روابط آنان، با شاه و دربار در انجام کارهایی و در سود دربار و شاه گام نهادن! کارکرد کینه‌ی شدید پای‌گرفته در دل آیت‌الله کاشانی و نزدیکان او، چه جای‌گرفته در سازمان «فدائیان اسلام»، و چه پاره‌ای از رهبران سازمان نوپای گرفته‌ی «جبهه‌ی ملی» که نام آنان برده شد، از یک سوی، و از دیگر سوی، باور به سلاح ترور و به کاربری آن برای نابودی «هم‌آورد»، درهم تنیده‌ی آنچه را است میان جمع به‌گرد آیت‌الله کاشانی با دربار و شاه، تا با همیاری هم‌دیگر، رزم‌آرای برای هر دو طرف بیم‌دهنده بوده را، از میان بردارند!

اگر انگیزه و دست‌آویز، برای آیت‌الله کاشانی و گردآمدگان به‌گرد او با دیدگاه‌های گونه به‌گونه، پیرامون توهین‌ها و ناپسند رفتارهای خشن و زبردست ریاست ستاد ارتش پای می‌گیرد و کنون که در جایگاه نخست‌وزیر جای‌گرفته و تلاش و کوشش دارد بنا بر خواست انگلیس مورد «نفت» را به سود آنان، و هم‌زمان خواسته‌های «شوروی» و به‌گونه‌ای خشنودی آمریکا را نیز فراهم‌ساز باشد، ولی برای شاه و دربار، فزونی‌گرفتن «قدرت» رزم‌آرا، بن‌مایه‌ی روی آوری است، به از میان برداشتن او تا بیم‌دهی به «سلطنت محمدرضاشاه» بی‌رنگ‌گردد و از تار و مار شدن خاندان پهلوی جلوگیری به کار آید!

فرار رهبران حزب توده در بیست و چهار آذر ماه ۱۳۲۹، انگیزه و دست‌آویزی می‌گردد رشد و فزونی دهنده و در دل هر دو جریان بارآورنده که تنها و تنها راه‌گیر و چاره‌ی «هم‌آورد»، رزم‌آرا، ترور می‌باشد و سبب‌ساز «همدلی» به یکدیگر نشان دادن و به یقین «همدلی» به همیاری آنان بدل می‌گردد و قتل در روز ۱۶ اسفند به دست «خلیل طهماسبی» انجام می‌گیرد!

چرای، انگیزه و دست‌آویز شدن فرار رهبران حزب توده و دو نفر از کارآترین بازوان سازمان نظامی حزب توده، چه درون هریک، فردی و یا گروهی، و چه آشکارا در این جمع و آن جمع، نه اینکه تنها و بی‌گمان و شکی از سوی ریاست ستاد ارتش که نخست‌وزیر هم شده است، می‌دانند، که طنین زنگ خطر و بیان تهدیدی می‌یابند شتاب گرفته به زیان خود، و خود را در چنبره‌ی «مرگ و زندگی» دیدن، از سوی رزم‌آرای آن‌گونه قدرتمند شده و بازوان «آهنینی» دیگر داشته و آزاد شده و در آینده آماده‌ی کار، و دانستن که همه‌ی آنان آمادگی و کارایی قتل و جنایت کردن، دارند!

بنا بر این‌گونه بسترپذیری کنش‌ها و واکنش‌ها می‌باشد، که بازتاب آن را می‌توان به ترور «رزم‌آرا» در «همیاری» میان با آیت‌الله کاشانی بودگان، و شاه و دربار دانست، که داده‌های تاریخی نیز، روشنگری دارد به درستی این داوری!

**گذشته چراغ راه آینده است**، در پی بررسی بی‌مناک نشان‌دهی شاه و دربار، به اینکه نخست‌وزیر کسی است که ریاست ستاد ارتش را هم در دست دارد، می‌نویسد؛ «رزم‌آرا را در تمام مدت زمامداری خود از برانگیختن گروه‌های مختلف علیه دربار و تحقیر و تخفیف محمدرضا شاه در خارج و داخل غافل نبود» و سپس به جشن عروسی شاه با ثریا انگشت اشاره دارد و تکیه کردن بر نوشته‌ی باختر امروز ۲۴ بهمن ماه ۱۳۲۹ که؛ «... راه‌روها سرد و تاریک و میهمانان سخت در بلا تکلیفی بودند به طوری که هر کس از تماشای این وضع متاسف می‌گشت. تاکنون هیچ‌یک از میهمان‌ها و پذیرایی‌ها را به این بی‌ترتیبی کسی ندیده بود.»! این‌گونه تنگی بر شاه و دربار گرفتن و جشن عروسی را سرد و تاریک برگزار نمودن، شدت دهنده‌ی خشم و تهدید و بازتاب بیم در دل شاه، و روی به چاره‌ی کار آوردن، خود را به گونه‌های گوناگون جلوه‌گر می‌سازد!

**گذشته، چراغ راه آینده است**، از چنین «شرایط» به وجود آمده، ادامه‌ی سخن دارد که «محمدرضا شاه، گریه‌ی عابد» شده‌ای، می‌گردد و از «دموکراسی و آزادی» سخن گفتن و بر این بودن که؛ «من در ممالک دموکراتیک تربیت شده‌ام» و این فرد در چنین «ممالکی» تربیت شده ادامه‌ی سخن بر این دارد که؛ «... دیگر آن قدرت فردی در

مملکت نیست و آن قدرت فردی تجدید نخواهد شد!»!

او از زیان و ناپسندی «قدرت فردی» با روزنامه‌ی «نیویورک تایمز» سخن دارد و از «نقاط ضعف قدرت فردی» داد سخن دادن، و همین‌طور با روزنامه‌نگار رویتزر که «ما محتاج دیکتاتوری نیستیم» و این‌گونه انگشت خود را سوی «رزم‌آرا» نشانه‌گرفتن و به آمریکا یادآور شدن، که او بی‌راکه شما و انگلیس، که شما و شوروی را در پشتیبانی از رزم‌آرا به سود خواسته‌های خویش کشانیده است، در پی، پی‌افکنی نظامی دیکتاتوری است، و قدرت گرفتن او با خود آورنده‌ی زیان‌هایی است جبران‌ناپذیر، نیز اینکه، دود این نظامی قدرت‌پذیر، می‌تواند در آینده در چشم شما رود و آزار چشم شما را هم، فراهم سازد!

سفره‌ی دل‌گشودگی محمدرضا شاه برای آمریکا، در گفت و شنودهای رویداده با نیویورک تایمز و رویتزر از یک سوی و دیگر سوی نوشته‌ها و بررسی و داوری رویتزر که «اشرف پهلوی در بسیاری از وقایع سیاسی ده ساله‌ی اخیر دخالت داشته»، و نتیجه‌گیری درست گذشته چراغ راه آینده که؛ مسلماً در کار ترور رزم‌آرا نیز وی در جریان بوده است» و سپس به نوشته‌ای از روزنامه‌ی «استار» پسند دارد برای برنامه‌ی داوری خود که؛ «... یکی از جدی‌ترین مخالفین سیاسی رزم‌آرا در پشت پرده شاهزاده اشرف سیاه‌موی، خواهر شاه بود. این شاهزاده‌ی قدرت دوست از سابق در انتخاب دولت‌های برادرش دست داشت. مستخین او همواره وزارت دارایی را در دست داشتند. او رزم‌آرا را مانعی در راه خود می‌یافت...»! آورده‌های نوشته‌هایی به مانند داده‌ای تاریخی، از گذشته چراغ راه آینده است، برگرفته شده، می‌تواند انگشت نهد بر درستی بررسی که نگارنده از چونی و چرایی فرار و بردن و آوردن کیانوری و سپس «بهبودی» شانزده هزار تومان دستمزد کار به او دادن در زندان و...، در بخش پیشین به کارگرفت!

اگر در سال ۱۳۳۶، خلیل طهماسبی، همراه چند تنی دیگر از تروریست‌های فدائیان اسلام، در پی ترور نافرجام آنان سوی حسین علاء، به چوبه‌ی اعدام سپرده می‌شود، هرگز بیان‌گر این نمی‌تواند باشد، که شاه و دربار، همداستان با آیت‌الله کاشانی و با او بودگان، با هم زمینه‌ساز ترور پایان‌دهنده به زندگی رزم‌آرا را، تدارک ندیده بوده‌اند!

نویسنده‌ی گذشته چراغ راه آینده است، برای نشان‌دهی دست‌آلوده‌ی «شاه و دربار» در قتل رزم‌آرا، به روزنامه‌ی داد، تاریخ هفدهم فروردین ۱۳۲۹، و «جریان ترور رزم‌آرا» انگشت می‌نهد به اینکه؛ «اسدالله علم پادوی محمدرضا شاه که در کابینه‌ی رزم‌آرا

سمت وزارت کار را داشت کسی بود که رزم‌آرا را به مقتل «مسجد شاه» برد و اولین شخصی بود که خبر قتل وی را به شاه رسانید» و سپس سخنان خود را این‌گونه دنبال کردن که «به‌گفته‌ی سید ضیاء‌الدین طباطبایی که در آن ساعت در حضور شاه بود، علم به محض رسیدن با هیجان و اضطراب به شاه» می‌گوید که «کشتند و راحت شدیم!» کتابی، بر نام «اسرار قتل رزم‌آرا»، به کوشش محمد ترکمان در ایران چاپ‌پخش گردیده، که در آن کتاب به «اقرار متهمین، مطلعین و اسناد موجود در رابطه با نوبت اول تحقیقات» انجام گرفته، از «پاسبانان» در هنگام رویداد حضور داشته - «محافظین» رزم‌آرا، به نام‌های الهیار جلیوند، مصطفی پازوکی، لطیف طاهونی و دیگر مأمورین پلیس و بر پایه‌ی اسناد و به دست آورده‌هایی از «محافظین»، بر این است که به دستور شاه و دربار و اسدالله علم، به وسیله‌ی «محافظین» رزم‌آرا، رزم‌آرا ترور می‌شود و کوشش دارد «خلیل طهماسبی» را بی‌گناه بشناساند!

در گردآوری‌های، این گرد آورنده، بسیار داده‌هایی آگاه‌ساز وجود دارد، که دست شاه و دربار و اسدالله اعلم آلوده بوده را، به روشنی بازگوید و نیز کسانی همانند «دکتر مظفر بقایی» را هم برنمایاند. ولی، همراه با آوردن داده‌ها و نشان دادن بسیار بوده‌هایی، کوشش بر این داشته است تا نه تنها «خلیل طهماسبی» را که، آیت‌الله کاشانی را هم نالوده و بی‌گناه بشناساند!!

گرد آورنده، در آوردن «بازجویی»ها - «تحقیق»ها - «گزارش‌ها» - «نامه‌ها» و...ی، به دست آورده از تمام در زیر پرسش قرارگرفتگان، چه وابسته به فدائیان اسلام و با آنان نزدیک بوده و آنان را یاری‌دهنده باشند، چون خلیل طهماسبی - نواب صفوی - سید عبدالحسین واحدی - آیت‌الله کاشانی - بقایی - عیسی سپهبدی - صفا حائری - حائری‌زاده و...، و چه پاسبانان - محافظین رزم‌آرا - بازرسان - مأموران آگاهی - اسدالله علم - ریاست شهربانی - روزنامه‌نگاران - محمود هدایت معاون پارلمانی رزم‌آرا و یا مصدق و...، در دو نوبت پیش و پس از کودتای بیست و هشت مرداد، رساننده‌ی آن است که دست شاه و دربار در آن «ترور» آلوده بوده، و اسدالله علم مأمور بردن رزم‌آرا به «قتل»‌گاه، که در مسجد شاه باشد و «محافظین رزم‌آرا» هم، در آن «همدستی» در پایان‌دهی به زندگی رزم‌آرا، دست داشته‌اند!

نیز، پاره‌ای از کسان با فدائیان نزدیکی داشته را هم، و از جمله دکتر مظفر بقایی، به گونه‌هایی، که نمونه‌ای از آن را که در گفت و شنودی میان او و بقایی انجام گرفته بوده است، نگارنده باز می‌آورد و تکیه به سخنان و گفته‌هایی از «مصدق» که یکی از آن

نمونه‌هایی را که نگارنده هم شنیده و خوانده است، بازآوری کردن. ولی بیهوده، سست و لرزان در پی تبرئه‌سازی و نالوده نشان دادن دست‌آیت‌الله کاشانی - خلیل طهماسبی و دیگران برآمده است!

گفت و شنود محمد ترکمان، در پی چاپ‌پخش «اسناد توطئه بودن و شکنجه و شهادت سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی حکومت ملی دکتر مصدق»، انجام می‌گیرد، که بنا بر نوشته‌ی خود او، بنا بر اصرار «یکی از علاقمندان به دکتر مظفر بقایی» که به او گفته بوده است «بهتر بود که تماسی نیز با نامبرده گرفته و اظهارات و دفاعیات او هم شنیده» شود. او در ادامه‌ی نوشته‌اش می‌نویسد: «در زمستان ۱۳۶۴ دیداری با دکتر بقایی در دفتر حزب زحمتکشان واقع در آب سردار با حضور جمعی از دوستان او، از جمله آقای قوانینی؛ انجام گرفت. دکتر بقایی در جواب درخواستِ راقم مبنی بر اینکه: «اگر حقی از شما در این کتاب ضایع شده است و اتهام خلافی وارد گردیده است، حاضر به جبران آن هستم، در صورتی که مستند و مبرهن اقامه‌ی دلیل فرمایید»، چنین پاسخ داد: «من حرف جدیدی در این باره ندارم، آنچه داشته‌ام، در همان ایام در روزنامه‌ی شاهد منتشر کرده‌ام.» برای آنکه استفاده‌ی بیشتری از این دیدار حاصل شود، از دکتر بقایی سؤال شد: سه موردی را که در «مدافعات» خود می‌فرمایید تخت و تاج شاه را نجات داده‌اید، کدام‌ها هستند؟ دکتر بقایی جواب داد: «جلوگیری از کودتای رزم‌آرا علیه شاه، جلوگیری از جهت‌گرفتن شعارها و مبارزه در سی‌ام تیر ماه ۳۱ علیه شاه و دربار، و جلوگیری از اقدامات مصدق جهت تضعیف شاه و دربار!»

محمد ترکمان، در ادامه‌ی این پرسش و پاسخ، نظر دکتر بقایی را، در مورد «ضارب رزم‌آرا» که آیا خلیل طهماسبی بوده است یا نه؟ می‌نویسد که: «دکتر بقایی در میان حیرت و بُهت برخی از حاضران اظهار داشت: «آری، خلیل طهماسبی ضارب رزم‌آرا نبوده است!»!

آنچه از دکتر مصدق می‌نویسد تا درستی دهد به سخنان خود، که «محافظین رزم‌آرا» او را به قتل رسانده‌اند، و نه «خلیل طهماسبی» اینکه؛ در اوایل نخست‌وزیری‌اش «مصدق»، ضمن نطقی که در مجلس شورای ملی راجع به نقشه‌ای که برای قتل او تهیه شده بود، ایراد کرد؛ از پیشنهاد شاه مبنی بر گماردن «محافظ برای محافظت از جان او» یاد کرده و سپس، قریب به این مضمون اظهار داشت: «به اعلیحضرت گفتم، مسلماً این محافظین، بهتر از محافظین رزم‌آرا از من محافظت نخواهند نکرد!» محمد ترکمان سپس می‌افزاید: «اظهار این جمله‌ی پر معنی و گوشه‌دار از سوی دکتر مصدق در



جلسه‌ی علنی مجلس شورای ملی، که به گونه‌ای روشن و صریح شاه و «محافظین» رزم‌آرا را متهم می‌ساخت، موجب عصبانیت شاه و دربار و انتقاد مطبوعاتی شد و علاء‌وزیر دربار گردید که مشروح آن در جراید وقت منعکس گردیده است!

اگرچه از سخنان مصدق به درستی بهره می‌گیرد در نشان‌دهی دست‌آلوده‌ی شاه و دربار در «قتل رزم‌آرا»، ولی بیهوده بر این است که، همداستانی آیت‌الله کاشانی را در قتل بی‌پوشاند و بارکیفر از شانه‌های او و «خلیل طهماسبی» که، گلوله‌های سلاح گرم او رزم‌آرا را از پای درمی‌آورد، بر زمین نهد و آنان را بی‌گناه و ناآلوده و... بشناساند. چرا که «مصدق» سخنان «پر معنی و گوشه‌دار» دیگری هم دارد، تا بتوان تکیه بر آن سخنان، دست‌خونین خلیل طهماسبی را دیدن نمود، که گرد آورنده‌گرد آورده است، برگرفته از بازجویی از مصدق در روزهای نیمه‌ی دوم دی ماه ۱۳۳۴!

در این بازجویی‌ها، از رفتن رزم‌آرا به خانه‌ی مصدق، از زبان مصدق، سخن گفته می‌شود و اینکه دیدار رزم‌آرا برای این بوده تا نخست‌وزیری خود را به مصدق یادآور شود. پاسخ می‌شود، آنچه را که مصدق؛ «چون با نظریات او موافقت نمودم مایوسانه از خانه‌ی من خارج شد»!

مصدق، در این بخش افزوده است که «دیگر به هیچ وجه بین من و آقای رزم‌آرا صحبت و مذاکره‌ای روی نداد» و نیز اینکه «از آن روز مدتی گذشت و آقای جمال امامی به خانه‌ی من آمدند و از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به من تکلیف نخست‌وزیری نموده، و من از قبول کار امتناع نمودم». مصدق در پاسخ پرسش‌های بازجو، انگیزه‌ی ناسازگاری‌های خود را با دولت رزم‌آرا برمی‌شمرد تا اینکه پرسش‌هایی پرسیده می‌شود در رابطه با قتل رزم‌آرا و پاسخ او به این پرسش که؛ «جنابعالی وقتی قانون عفو و آزادی خلیل طهماسبی قاتل مرحوم رزم‌آرا در مجلس دوره‌ی هفدهم گذشت ذی‌نظر بودید یا نه؟» و او بی‌هیچ‌گونه پوشش و در بسته‌گویی می‌گوید «نه با این قانون، و نه با قانونی که راجع به ضبط املاک قوام از مجلس گذشت هیچ‌کدام موافق نبودم، چون که این دو قانون برخلاف اصول و تجزیه و تفکیک قوای ثلاثه از مجلس گذشته بود، و یکی از جهات مخالفت بعضی اعضای جبهه ملی با من روی همین اصل بود، و روزی هم که خلیل طهماسبی را به منزل من فرستادند می‌خواستند که عکسی بیندازند، من به هیچ وجه حاضر نشدم که با او عکس بیندازم»، در پاسخ اینکه؛ «خلیل طهماسبی را پذیرفتید یا خیر؟» نیز روشن و بی‌پرده می‌گوید؛ «من در اطاقم نشسته بودم، هر کس می‌آمد می‌پذیرفتم»!

مصدق در پاسخ، پرسش‌ها، نه تنها بی‌پرده و گوشه‌دار، سخنان پر معنی خود را در بیان اینکه؛ ۱- دست خلیل طهماسبی را آلوده دانستن برمی‌نمایاند ۲- و در پیوند با شماره‌ی پیشین، هرگز حاضر نمی‌شود با «قاتلی» عکس بگیرد، اگرچه «هم‌آورد» سیاسی‌اش را «به قتل» رسانده است. ۳- دیدگاه روشن و آسیب‌ناپذیر او در احترام به «قانون» و «تفکیک» قوای سه‌گانه را همواره گوشزد نموده است، که در ادامه‌ی سخنان پاسخگوی به پرسش‌های بازجوی، این است که «دولت دست‌نشانده‌ی مجلس شورای ملی بود و مأمور اجرای قوانینی که از مجلس می‌گذشت» و سپس برنمایاند که «اگر اعتراضی هم می‌شد می‌بایست از طرف دربار شاهنشاهی بشود که شاهنشاه دست‌نشانده‌ی مجلس مؤسسان بود نه مجلس شورای ملی!» برنمایاند «گوشه‌دار» به اینکه؛ «دولت وظیفه داشت که قانون مجلس شورای ملی را برای توشیح به دفتر شاهنشاهی بفرستد و شاهنشاه هم روی همین اصل که قانون باید توشیح فرماید» و در واقع شاهنشاه، «قانون عفو و آزادی خلیل طهماسبی را» توشیح فرمودند!

مصدق، زیرکانه دُم خروس را، هم از زیر شنل سلطنت و هم عبای آیت‌الله‌ها و آن «اعضای جبهه ملی» به آیت‌الله کاشانی نزدیک بوده و با خلیل طهماسبی و فدائیان اسلام رابطه داشته را، این‌گونه نشان می‌دهد، و بر روی میز دادگاه نظامی شه‌ساخته و بازجویانی همانند آزموده، دادستان، می‌کوبد و سره را از ناسره بازشناسانیدن!

مصدق، نه تنها در بازجویی یاد شده، بنا بر آورده‌ها و گرفته شده از گردآوری‌های «محمد ترکمان»، که در جایی دیگر پرونده‌سازی‌های سرلشگر آزموده را بی‌رنگ می‌سازد، اگرچه هم‌زمان آلودگی دست‌هایی برنمایاند و از جمله است روبرو کردن «نواب صفوی»، و به دنبال پرسشی و خواندن بی‌شمار نام‌هایی را که، بنا بر گفته‌ی نواب، آنان «رأی و تجویز کرده» اند «قتل رزم‌آرا» را! یکی از آن نام‌بردگان، مصدق است و در مورد او پیچیده‌گویی، این‌گونه می‌گوید که؛ «مثل اینکه آقای دکتر مصدق‌السلطنه صراحتاً در مجلس بیان کردند در پشت تریبون مجلس، و به اضافه رأی ایشان با جبهه‌ی ملی و آقای کاشانی در این خصوص یکی بود و آقای دکتر بقایی و آقای حسین مکی در ملاقاتی که در منزل حاج محمود آقایی از زمان نخست‌وزیری و حیات رزم‌آرا با بنده کردند صریحاً این رأی را بیان نمودند، و نیز... آقای کاشانی هم در منزل حاج ابوالقاسم رفیعی صراحتاً این رأی را پیش روی بنده و آقای حاج سیدهاشم حسینی بیان کردند و سایر آقایان مذکور هم به شرحی که عرض شده بود کمک کردند و تجویز می‌نمودند. سید مجتبی نواب صفوی!»

در این کوتاه‌شده سخنان «نواب صفوی»، گرد آمده از بازجویی‌های او به دست محمد ترکمان، آشکار دیده می‌شود، تنها و تنها، نام مصدق را می‌برد به این‌گونه که؛ ۱- «مثل اینکه آقای دکتر مصدق السلطنه صراحتاً در مجلس بیان کردند در پشت تریبون مجلس» در حالی که دیگران را، در نشست‌های خصوصی، در حضور این و آن به مانند شاهد یاد می‌کند، در گفتارش هم، برای دیگران «مثل اینکه» وجود ندارد. ۲- می‌گوید؛ «به اضافه رأی ایشان با جبهه‌ی ملی و آقای کاشانی در این خصوص یکی بود ۳- بلافاصله، از بقایی - مکی یاد می‌کند به مانند افراد جبهه ملی، و اینان همان «اعضای جبهه ملی» می‌باشند که از زبان مصدق آورده شد، «یکی از جهات مخالفت بعضی از اعضای جبهه ملی با من روی همین اصل بود» که نمی‌پذیرد قانون آزادی و عفو خلیل طهماسبی را، و بیش از همه نزدیک به آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام. ۴- دیگرانی را هم، که یادآور است، که قتل رزم‌آرا را صراحتاً در نشست‌هایشان با آیت‌الله کاشانی و مکی و بقایی تأیید کرده‌اند، آنانی می‌باشند، گرد آمده به دور آیت‌الله کاشانی و یا همراه با بقایی و مکی و...، مثل شمس قنات‌آبادی - نصرت‌الله کریمی - حاج محمود آقایی - ابوالقاسم رفیعی - سید هاشم حسینی و یا کریم‌آبادی!

لذا، به دنبال آن شماره زده‌ها، می‌توان همه جانبه پی برد به اینکه؛

۱- توطئه به دست کسانی پی‌ریزی شده، که نشست‌هایی در این رابطه داشته‌اند با «فدائیان اسلام» و رهبر آنان «سید مجتبی نواب صفوی»، و هرگز «مصدق» در این نشست‌ها دیده نمی‌شود.

۲- افراد جبهه ملی، بقایی و مکی بوده‌اند با پیروان آیت‌الله کاشانی و «شمس قنات‌آبادی» وابسته‌ی دربار.

۳- وقتی «مصدق» می‌بیند نواب صفوی را، پیر خردمند به «پرونده‌سازی» دربار و ارتش و فدائیان اسلام و...، پی می‌برد و می‌گوید؛ «حالا می‌فهمم می‌خواهید پرونده‌سازی کنید، آرزو به دل شما می‌ماند!»

در پایان برای نشان‌دهی گونه‌ی دیدگاهی آیت‌الله کاشانی در رابطه با «قتل رزم‌آرا» و دیگر بوده‌ها، مصاحبه‌ی ۲۳ فروردین ۱۳۳۰ او را با «ایران ما» به یاری گرفته می‌شود که؛ «... نخست‌وزیر مقتول در زمان حیات خود از منافع شرکت نفت جنوب و سیاست استعماری انگلستان به شدت حمایت می‌کرد. چون عموم طبقات مردم ایران با تصمیم قطعی و خلل‌ناپذیری برای کوتاه کردن دست طمع سیاست استعماری شرکت نفت جنوب قیام کرده بودند، پافشاری رزم‌آرا برای مقاومت در مقابل افکار عمومی ملت

ایران و حمایت از شرکت نفت باعث خشم شدید عمومی مردم ایران گردید و جوان غیور و وطن پرست و متدین از میان مردم ایران برخاست و نخست‌وزیر بیگانه پرست را به جزای اعمال خود رسانید...!

۴- اوج پذیری مبارزات مردم در پیوند با «نفت» ناگزیر فزونی گرفتن خشم مردم از «رزم‌آرا»، به سود شاه و دربار: را می‌توان در «مصاحبه»ی آیت‌الله کاشانی دریافت و خیزش‌های اوج‌گیرنده‌ای که قتل نخست‌وزیر و ترور او را روا و سزاوار کیفردهی از سوی مردم بشناسانند. مصاحبه‌ی آورده شده، نه اینکه بر این «خشم عمومی ملت» انگشت می‌نهد، که دیدگاه آیت‌الله را در پذیرش ترور نخست‌وزیر درست دانستن و جوان غیور و «وطن پرست و متدین» را هم از لابلای واژه‌ها بیرون کشیدن که؛ ۱- یک نفر بوده و آن هم «خلیل طهماسبی» و دیگران، چه «محافظین رزم‌آرا» و چه اسدالله علم آورنده‌ی نخست‌وزیر به «مسجد شاه»، از سوی شاه و دربار تدارک دیده شده و... ۲- زمینه‌سازی‌های بایسته و مناسبی، که فراهم می‌شود، برای عفو و آزادی او!

هم هنگام، در این روزهای فرازپذیر جنبش و خیزش‌های مردمی به سود نهضت ملی و پیشاپیش آن «مصدق»، حزب توده سر در لاکِ بده و بستان‌های خویش است با رزم‌آرا و تدارک و انجام آن تدارکات به فرار رهبران حزب توده در پایانِ آذر ماه ۱۳۲۹ و آغاز و شدت دهی به دشنام‌گویی به رهبران «جبهه‌ی ملی» با مایه‌هایی روشن و آشکار به سود رزم‌آرا. در گرماگرم، جامعه آن‌گونه آفرینی، در روز هشتم دی ماه، در میدان بهارستان گردهم‌آیی چشم‌گیر و خیره‌کننده‌ای از مردم، بنا بر خواست و دعوت «جبهه‌ی ملی»، برپا می‌شود و دامنه‌ی سخن و گفته‌های سخنرانان، برپا سازنده می‌شود و ابراز خواسته‌هایی است، در پیرامون کوتاه کردن دستِ شرکت نفت از منابع و منافع ملت ایران و خواستاری ملی شدن نفت در سراسر کشور به زبان راندن!

اگر اوج‌پذیری خیزش‌ها در پی کنش‌ها و واکنش‌های درون «کمیسیون نفت» به شمار آورده شود و بازتاب بر روی مجلس شورای ملی و سپس راهی درون مردم شدن، دست‌یابی به بسیار بوده‌هایی آسان‌پذیر می‌گردد. یافتن که فراز جنبش با روزهای ۲۶ و پایانه‌ی آذر، در پیوند با «طرح ملی شدن نفت» در بسترگاهی ویژه می‌افتد و در درون و برون از مجلس، نمایندگان جبهه ملی، و روزنامه‌نگاران همانند فاطمی شورآفرینی به بار می‌آورند.

بستری دیگر می‌گیرد و نه تنها کسانی مانند «خلیل ملکی»، با توانایی‌های قلمی و سخنرانی‌های امیدبخش او، که قلم و زبان دیگرانی چون فرامرزی روزنامه‌نگار نیز، در

نوید پیروزی ملت یاری‌رسانی دارند و هم آهنگی میان همگان رشد و نیرو می‌گیرد. کارزار پیکار، و روی در رویی‌ها اوج‌پذیر و در روز ۲۶ آذر، مصدق به خاطر بیماری و بستری بودن «پیامی» برای مجلس شورای ملی می‌فرستد، و حسین مکی به جای او پیام را به آگاهی نمایندگان می‌رساند. پیام، بیان این بود، که تنها و تنها، «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور ایران» را، راه‌گشای در سود ملت ایران می‌شناسد و دیگر نمایندگان جبهه ملی، و در تائید آن، و به زبان‌های گونه به گونه‌ای به سخن نشستن و شرکت نفت و دست انگلستان به پشت آن بوده را، به زیان منافع ملت ایران خواندن و فساد به بار آوردن، می‌شمرند!

سخنان کوبنده و چاره‌ساز ملت ایران که «هر کار خلاف قانونی صورت می‌گیرد می‌بینیم که انگشت شرکت نفت است. ای بریده باد این انگشت!» و در پایان ادامه‌ی این‌گونه سخن گفتن‌ها می‌پرسد که «این اشخاصی که در مجلس شورای ملی به عنوان نماینده نشسته‌اند، اینها آن مردی و فرزانی را دارند که این قید و بند را از پای و دست ملت ایران بردارند یا خیر...؟!»

آیت‌الله کاشانی نیز پیام پشتیبانی از «ملی شدن نفت» می‌دهد و به دنبال این‌گونه اوج‌پذیری‌ها، مراجع تقلید و پایوران مذهبی از پیام‌های پخش شده در رابطه با «ملی شدن صنعت نفت» ابراز پشتیبانی همه‌جانبه‌ای بیان می‌دارند و مردم به دنبال این شورآفرینی‌ها، به جنبش ملی شدن نفت فراز و خیزشی شتابنده، می‌بخشند، و جبهه‌های پیکار میان مردم و با مردم بودگان در برابر مردم و با مردم بودگان شکاف بیشتری می‌یابد و بازتاب آن دستگیری حسین فاطمی و چند تنی دیگر از روزنامه‌نگاران وابسته به جبهه ملی بوده و یا در این مسیر می‌نوشته، می‌گردد و «توقیف» این روزنامه‌ها از سوی دولت رزم‌آرا!

در این هنگامه‌ها، و هنگامه آفرینی‌ها، حزب توده، همانند گذشته، ستیز با مردم و با مردم‌بودگان را برمی‌گزیند و دست در دست «بَر مردم‌بودگان» و دولت از مردم و خواسته‌های ملت دوری گرفته‌ی «رزم‌آرا» را، یآوری دارد و رهیافتی همانند برگزیدن گروه‌های نوپا، از درون این شورآفرینی‌ها و ملت‌گرایی‌ها سر برون آورده، با نشانه‌های «سه رنگ» ندای «ملی شدن نفت» را در کوی و برزن جامعه می‌برند و نشانه‌ی «پرچم ایران» با «خواست ملی شدن نفت» در تنیده، جای‌پذیر در درون چشم مردم ایران و همواره فرازی از برافرازیدن به پیام «مصدق» گردن می‌نهند و از چاپخانه‌های روزنامه‌های ملی و توقیف شده نگهداری کردن و روزنامه‌ها را میان مردم بردن، و

این‌گونه گرمای آتش مبارزه را، گرم‌تر و زیانه‌خیزتر، می‌سازند!  
خیزپذیری و فراز و بلندی گرفتن آتش جنبش، همگام است با فزونی گرفتن آهنگ دشنام‌های «توده‌ایستی» و هم‌زبانی با کاربردستان دولت رزم‌آرا و با او بودگان به زیان نهضت ملی و مصدق پیشاپیش همه در تیررس زشت‌نویسی و ناپسند مردم‌گویی ارگان‌های حزب توده به سوی آینده و...، قرار گرفته!

از زبان زشت‌نویسان توده‌ای، درگاه‌های فرازگیر جنبش، و گاه به گاه در مهر-آبان - آذر و...، و چه به سوی آینده - داریا - مستحکم و... چه دیگر همانندان آنها خوانده می‌شود «جبهه ملی نقش دلالتی معاملات آمریکا و انگلیس را به عهده» گرفته است، و بر این بودن «عوام‌فریبان آخرین تیر ترکش استعمارند و دکتر مصدق نماینده»ی این گروه خوانده شدن و ناپسندنویسی را این‌گونه دنبال کردن که «ملی‌سنگری است که در پس آن دشمنان عوام‌فریب خلق، دزدان، غارتگران، مزدوران فرومایه‌ی استعمار، طفیلی‌ها و حشرات پلید به توطئه‌چینی، تخریب، تحریک، آشفتن اذهان، تیره کردن روان‌ها، زد و بند، ایجاد مفسده و آشوب» و خلاصه همه‌ی آنچه را زشت و ناپسند است دنباله‌ی هم ردیف کردن و به جبهه ملی و مصدق و دوستان او نسبت می‌دهند و بر این شیوه‌نویسی ادامه دادن که «ملی با استعمار مخالف است، ولی درفش استعمار را بر دوش می‌کشد، با بیگانه دشمن است ولی از بیگانه دستور می‌گیرد. برای ملت دل می‌سوزاند ولی در کام ملت زهر می‌چکاند، برای آزادی ملت سینه می‌زند ولی برای حلقوم ملت طناب دار ابریشمی» به باور توده‌ایست‌ها، می‌بافد!

این بی‌شرمان از مردم بریده با این رفتار و نوشته‌های ادامه‌پذیر، جبهه ملی را «جریان دروغین فرمیستی» و سرجنابان آنان را «پلید» می‌خوانند، و زنجیر به دست «برای به زنجیر کشیدن ملت رنج‌دیده» و اینکه «دست استعمار برای فریب توده‌های ملت» جبهه ملی را به وجود آورده و «پیشوای این جبهه مرد مکاری است که نیم قرن است به اغفال و فریب خلق مشغول است و در عمر دوازده خود چه شعبده‌های رنگارنگی به قالب زده است»!

در ادامه‌خوانی نوشته‌های ارگان‌های حزب توده، جبهه ملی را آن‌گونه که آمد می‌نامند و بر این بوده‌اند که «لیدر آن عامل سیاست استعماری انگلستان و دکتر بقایی مزدور رسمی شرکت نفت و استوار حسین مکی پادو اداره‌ی اطلاعات سفارت انگلیس و دکتر حسین فاطمی که پوست و گوشت و استخوانش از آن شرکت نفت است امروز خود را قهرمان شکست پیت نفتی دانسته و در لباس مخالف‌خوانی

بزرگ‌ترین توهین و بی‌احترامی را به خلق ما روا می‌دارند!»  
خواننده، توجه دارد، نوشته‌ها از سوی سازمان سیاسی ای چاپ‌پخش می‌شود، که مردم ایران به دنبال رویدادهای پس از شهریور ۱۳۲۰، و به ویژه با آمدن کافتارادزه به ایران و به زور نفت شمال را خواستاری کردن، و در پناه ارتش سرخ، که یکی از ارتش‌های اشغال‌گر خاک ایران است و...، در خیابان‌های تهران رژه می‌روند و به زیان ملت ایران و به سود شوروی، چپاول نفت ایران را جایز شمرده بودند، و ایران را به حریم «سه قدرت» جهانی، و به ویژه «انگلیس و روسیه» تقسیم شده، دانسته و می‌خواستند!

سازمان و ارگان‌های آن سازمانی می‌نویسند، که با «فاسد»ترین نمایندگان شاخه‌های گوناگون سیاسی همکاری تنگاتنگ در گاه‌های گوناگون داشته و عمده‌ی نمایندگان آن شاخه‌های سیاسی، وابستگی همه جانبه به انگلیس داشته‌اند و نیز به آمریکا هم!  
ارگان‌های سازمان سیاسی، که در وابستگی بی‌چون و چرایش به شوروی، تلاش گسترده داشته، تا جدایی‌پذیرسازی «آذربایجان» از ایران اگر ممکن شد، و باج‌خواهی بی‌شرمانه‌ی «نفت شمال» را همواره، به دنبال آن تهدیدها به تجزیه‌ی کردستان و آذربایجان دنبال کردن!

ارگان‌های سازمان سیاسی، که دستی آلوده داشتند در قتل روزنامه‌نگار مورد مهر مردم ایران قرار گرفته و پیش از این «جنایت» و پس از آن، هم، بسیار جنایت‌هایی را مردم به یاد می‌آورند، از سوی رهبران و افسران شاخه‌ی سازمان نظامی آن و...، در جای جای کشور، رخ داده و نیز ترور شاه - ترور و قتل احمد دهقان و بسیار بوده‌های زشت و ناپسند به دست و بنا بر خواست این سازمان به زیان ملت ایران، روی داده، و کنون نیز، که این‌گونه می‌نویسند، آذر ماه است، که فراز جنبش مردم روی به بلندی ویژه‌ای گرفته تنگاتنگ با مورد نفت، و بی‌گونه شک و گمانی برای جامعه‌ی ایرانی، جبهه‌ی کارزار نبرد به سود برآوری خواسته‌های «ملت» را «جبهه ملی» و در پیشاپیش آن «مصدق» استوار، در دست دارد و رهبری شایسته‌ای را دنبال می‌کند، و در پیشاپیش رهبری «جبهه‌ی» دشمن، به سود بیگانگان، نخست‌وزیر رزم‌آرا می‌باشد و «همیاری» میان رزم‌آرا و حزب توده را، مردم در ناخودآگاه خود، آگاه به آن دست یافته‌اند، دنبال شده در همه‌ی آن شوم به بار آوری‌هایی که کوتاه و موجز باز، تکرار شد!

در گرماگرم شکاف‌پذیری «جبهه‌ی» ملت در برابر «جبهه‌ی» دشمن ملت، که بوده‌اند با بیگانگان بوده‌ای چون «سازمان حزب توده - رزم‌آرا و...» در ۲۴ همین ماه نیز

آن ده نفر رهبران حزب و در رأس سازمان نظامی حزب توده قرارگرفتگان، امکان می‌یابند و از زندان فرار می‌کنند!

اگر، تاکنون دربار و شاه احساس بیم‌آوری برای «سلطنت» را از سوی «رزم‌آرا» می‌اندیشیده و راه را در «گله‌گزاری» و شکوه پیش‌روزنامه‌نگاران «نیویورک تایمز» - «رویتر» و...، به آن‌گونه‌ای که آورده شد، در مهر ماه و اوایل آذر شاه می‌باید تا سیاست‌سازان آمریکا را پشتیبان و یاری‌دهنده‌ی خود بگرداند و در گذشته آیت‌الله کاشانی را توسط دولت منصور مورد احترام و لطف قرار می‌دهد، با فرار توده‌ای‌های زندانی، که بی‌گمان و انگاره‌ای، پی برده است به دست توانای نخست‌وزیر که ریاست ستاد ارتش را هم به دست دارد و هر آن بیم‌سرنگونی به دست او را احساس می‌کند و...، ناگزیری دارد که به «گزیر» ممکن و سرنوشت‌سازی روی آور و با کسانی که با او در این راه «همداستانی» می‌توانند داشته باشند، همداستان شود.

اگر خواننده، هر چند گذرا و شتاب‌زده به داده‌های تاریخی این گاه‌جریان گرفته در زندگی «سیاسی - اجتماعی» جامعه‌ی ایران چشم اندازد، آورده شده در کارهای انور خامه‌ای - گذشته چراغ راه آینده است - غلامرضا نجاتی - پنجاه سال نفت ایران و دیگر دارندگان گرایش‌های گوناگون، نیک یافته می‌آید اوج‌پذیری هر روزه‌ای را، به سود جبهه ملی و به زیان رزم‌آرا و حزب توده و پروریده شدن راه‌چاره‌هایی گوناگون، به روی در روپی بنیادینی با رزم‌آرا را به وجود آمدن و از درون آن راه‌چاره‌ها، و گزیری که به گونه‌ی «ترور» پای می‌گیرد، بنا بر دیدگاه «مجموعه‌ای» که، راه‌گزیر کار خود را در همداستانی می‌یابند به از میان بردن او، و این دیدگاه و راه‌چاره، از پس از فرار حزب توده پایایی بیشتری، برای آنان به بار آور است!

اگر، در گذشته و پیش از فرار رهبران حزب توده از زندان، راه مبارزات و ادامه‌ی آن را در رویارویی با «رزم‌آرا - حزب توده» و نیز بیگانگان و به ویژه در آن «برهه» با «انگلیس - شوروی» به وسیله‌ی نوشتن و آگاه‌سازی ملت و همچنان این‌گونه تنگی پهنه‌ی نبرد را برای گونه‌گون دشمنان فراهم شدن، بایستگی داشت، به گونه‌ای که حسین فاطمی در باختر امروز می‌نوشت، و این‌گونه نوشته و نویسندگان فزونی می‌گرفت در نوشتن و نشان‌گر شدن که «خشم و فحاشی» بهره‌ی «جبهه‌ی ملی» از سوی «حزب توده» شدن، برخاسته از خواست «کمپانی» نفت است و حزب نام برده شده «وکالت» گرفتن تا «رفتار و اعمال شجاعانه‌ی نمایندگان» ملت، یعنی، جبهه‌ی ملی را «تخطئه کنند» و راهی را هموار بسازند که «جاسوس‌های شرکت نفت» خواستار آنند و کنون «وسیله‌ی از میان



بردن همین آزادی نیمه‌جان به وجود آمده را، حزب توده دانسته‌اند و این سازمان و ارگان‌های آن را برانگیختن تا مسیر مبارزه را به بیراهه‌ی شوم «قزاق‌ها - پولدارها - خُر و پُف‌کنندگان هیئت حاکمه»ی ایران بکشانند. در گرماگرم، این روزها، رهبری هفت خط، و در پیشاپیش آنان، کیانوری، از زندان می‌گریزند و رزم‌آراگریزاننده‌ی آنان می‌بوده است، و همگان به آن «بُو» برند-ترس و وحشت بیشتری در میان آنان به وجود آورد- راه چاره‌ی «ترور» را چاره‌ی کار پاره‌ای از در خطر و بیم قرارگرفتن قرار گیرد- که می‌توان نماد آنان را، در چهره‌ی «شاه - آیت‌الله کاشانی» دید و امکانات مناسب به دست می‌آورند!

۵- روی برگرداندن آمریکا از «رزم‌آرا» به نشانه‌ی یاری یکی از نیروهای بیگانه‌ی پشت او بوده: با دیدن آنچه می‌گذرد در ایران به دست قدرتمند فرد نظامی که سوبیه‌ی کارها و کرده‌هایش سودآوری دارد برای «انگلیس - شوروی»، هم‌آوردان این «قدرت جهانی، که پس از جنگ جهانی دوم بیشتر و بیشتر «قدرت» گرفته و برای خود در تمام جهان و از جمله «خاورمیانه» و به ویژه «ایران» در پی دست و پا کردن پایگاه می‌باشد! آمریکا، در پی کنفرانس لندن و گفت و شنود با «هم‌پیمان»های اروپایی اش انگلیس و فرانسه، و به ویژه انگلیس، راه چاره‌ی کار خود را در برابر شوروی، و سدسازی پیشرفت‌های سیاست شوروی در کره را در «قدرت رزم‌آرا» می‌شناسد و چشمه‌های خشنودسازی که از او در روزهای اولیه می‌بیند، در اجرای خواسته‌ها و برنامه‌های پیشنهادی که به او ارائه می‌دهد به گونه‌ای که در بخش پیشین گفته و نوشته شد. ناتوانی در به اجرا درآوردن آن خواسته‌های آمریکایخواسته به دست رزم‌آرا، چه آگاه و خود نخواست و چه ناتوان در برابر ناسازواری‌های جبهه ملی و مصدق قرار گرفته، از یک سوی و دیگر سوی گله‌ها و شکوه‌های شاه به گونه‌ی گفت و شنود با روزنامه‌ها و این‌گونه به زیان «رزم‌آرا» به گوش سیاست‌سازان آمریکا رسانیدن و نیز دیدن و باخبر شدن از فرازهای بلندی که مردم ایران در جهت خواسته‌های خود آغاز و پی‌گیری داشته‌اند در امر مبارزات، به برآوردی آنچه را که، به زیان «رزم‌آرا» و یاری‌دهندگان بیگانه «انگلیس - شوروی» به او باشد!

آمریکا، آشکارا، از کمک‌های رزم‌آرا به حزب توده، سازمان سیاسی وابسته به شوروی آگاهی می‌یابد و دارد، که هر روز امکانات بیشتری چون برپا کردن «جمعیت هواداران صلح - جلوگیری از رادیو و صدای آمریکا در ایران - پافشاری رزم‌آرا برای امور بازرگانی و داد و ستد با شوروی - کوشش و تلاش‌های بی‌گسست نخست‌وزیر در پنهان

و آشکار روی کمیسیون نفت و... تا خواست انگلیس را به بهترین وجهی برآورده ساز نمودن! کوتاه اینکه، آنچه را به گردش درآورد که چرخ خواسته‌های «شوروی - انگلیس» چرخش بیشتری بگیرد و بسیار این‌گونه بوده‌ها و انجام گرفته‌هایی را می‌بیند، و به ویژه فرار رهبران حزب توده و... و بازتاب به اینکه سلاحی گردد به زیان رزم‌آرا، به مانند نیروی خارجی، اگرچه هم، مستقیم به از میان‌برداری او به کارگرفته نشود، ولی نامستقیم، با روی خوش به شاه نشان‌دهی، دست «هم‌آوردان» رزم‌آرا، به ویژه شاه و دربار را، در سوی برآوری خواست‌شان، به گونه‌ای که بتوانند پذیرا باشد!

آنچه را، که پس از قتل رزم‌آرا، و از زبان روزنامه‌های «داخلی و خارجی» و گفت و شنود با روزنامه‌نگاران به دست می‌آید، به روشنی بیان‌گر می‌باشد، که آمریکا برخلاف شوروی و انگلیس، که نمونه‌های اندوه‌گزاری‌شان را در بخش پیشین و در رابطه با قتل رزم‌آرا در روزنامه‌ها و رادیوهای شوروی و انگلیس، آورده گردید، ابراز اندوه و تاسف از خود نشان نمی‌دهد و این‌گونه بی‌مهری سیاست‌سازان آمریکا نسبت به رزم‌آرا، چرایی بازتاب خود را نشان‌گر، می‌باشد!

به هر روی آنچه را از «بازجویی»ها و دستگیری دستگیرشدگان در روز رخداد، که ساعت ۱۰ $\frac{۱}{۴}$  روز ۱۳۲۹/۱۲/۱۶، می‌باشد، به دست می‌آید اینکه نه تنها «خلیل طهماسبی» را که فرار می‌کند و تا بازار دنبال و دستگیر می‌کنند، که «محافظین» رزم‌آرا را هم، که بوده‌اند مصطفی پازوکی - اللهیار جلیلود - لطیف طاهونی و... نیز، «محافظین» از جمله «اللهیار جلیلود» هنگام دستگیری «اسلحه‌ی لخت در دست» داشته و با همکار دیگر خود، در تلاش فرار، گلاویز با پاسبانی که او را دستگیر کرده بودند، و همه‌ی آنان «دارای اسلحه‌ی والتر» و... بوده‌اند! «محمد ترکمان» در کتاب «اسرار قتل رزم‌آرا» همه‌ی بازجویی‌های پیش و پس از کودتای بیست و هشت مرداد، را آورده و از بسیاری از «بوده»ها، پرده برداشته و می‌توان از میان آن «بازجویی‌ها» و گفت و شنودها، به دیگر «بوده»هایی هم، دست یافت!

## از روز شانزدهم اسفند، رویداد قتلِ رزم آرا، تا سیزده اردیبهشت آغاز نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق

خواننده، تاکنون، از برآیند داده‌های تاریخی، پی برده است به آنچه را که در رابطه‌ی «نفت»، به زیان و یا سود، ملت ایران در پهنه‌ی سیاسی بستر گرفته است و به بار آورنده بوده است. قتل رزم آرا، بی‌گونه شک و گمانی پیوند تنگاتنگ دارد با «نفت»، اگرچه دیگر دست‌آویزها و انگیزه‌هایی، درهم تنیدگی دارند، در به وجود آوردن آن رخداد! با قتل رزم آرا، خلیل فهیمی چرخ نخست‌وزیری را به دست می‌گیرد تا روز بیست و یکم اسفند ماه که حسین علاء، وزیر دربار، از سوی شاه به نخست‌وزیری گمارده می‌شود و بی‌درنگ از سوی پاره‌ای، و محمود نریمان به ویژه، مورد اعتراض و خرده‌گیری قرار می‌گیرد به چونی و چرایی نخست‌وزیری او به دستور شاه. او آشکارا در مجلس شورای ملی می‌گوید: «بزرگ‌ترین و مهمترین دلیل من با دولت جناب آقای علاء با آنکه اشخاص خوش‌نام در این کابینه زیاد شرکت دارند این است که برخلاف روح و مفاد و اصول قانون اساسی و مشروطیت بدون رعایت سابقه و سنت تاریخی رأی تمایل مجلس شورای ملی سرکار آمده‌اند و در واقع ایشان نخست‌وزیری هستند که از طرف اعلیحضرت شاه برگزیده شده‌اند نه مجلس شورای ملی و این برخلاف اصول مشروطیت و حکومت مردم بر مردم است و من از این جهت ایشان را نخست‌وزیر مملکت مشروطه نمی‌توانم بشناسم!»

آنچه را «محمود نریمان» نماینده‌ی مجلس و افراد جبهه ملی، به زبان می‌آورد در خرده‌گیری به نخست‌وزیر «حسین علاء» و ناخوانایی‌اش را با روش‌های مشروطیت برمی‌نمایاند و دست‌نشانده‌ی شاه را، یادآور که نمی‌تواند بازگوی «حکومت مردم بر مردم» باشد، اگرچه چند نفری هم «خوش‌نام» و یا «نیمه خوش‌نام» در جمع کابینه‌ی او

شماره آیند را، در باختر امروز فردای آن روز آورده و در پیشگاه چشم مردم می‌نشانند! نیز، روزنامه‌های این روزهای پس از شانزده اسفند، به دنبال قتل رزم‌آرا و فردای آن روز، هفدهم اسفند ماه، به امضای کمیسیون نفت رسیدن طرح «پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور»، به این دو «پدیده» می‌پردازند که سخت درهم تنیدگی داشته‌اند و میان مردم آن نوشته‌ها را باز کردن!

در رابطه با رزم‌آرا و شخصیت او، درست و نادرست زیاد نوشته‌اند و در میان نوشته‌ها، کمتر می‌توان نوشته‌ای یافت، که او را آن‌گونه برنمایاند، که بوده است. رزم‌آرا علی‌رغم خطاروی و زشتکاری و سخنان ناپسند به زبان آوری، به ویژه در روزهای پیش از «مرگش»، توهین‌آمیز به «ملت ایران»، دارنده‌ی سرشت‌نشانه‌هایی بود ارزشمند و در داوری، اگر داوری بر روی داده‌های تاریخی درست انجام‌پذیر باشد، در جایگاهی قرار می‌گیرد، که هرگز نمی‌توان او را وابسته به بیگانه خواند، چه انگلیس و روسیه باشد، و چه آمریکا! او اگرچه کوشش‌ها و تلاشش در سویه‌ای بود که از قرارداد «گس - گلشائیان» دفاع می‌کند و می‌خواست «قرارداد الحاقی» را به تصویب مجلس شورای ملی برساند و یا نویدهایی به شوروی دادن و پاره‌ای از خواسته‌های آنان را برآورده ساختن، نیز، در آغاز کار با «آمریکا» هم، ولی کرده‌ها و رفته‌های هرچند زیان‌بارش بیان‌گر آنچه را نیست که «شخصیت وابسته به بیگانه» بودن را، برای او بتوان پذیرفت و به کار برد و ارزش داوری داد! داده‌های تاریخی، و تکیه‌ی همه‌جانبه به کم و کیف «شخصیت» او، بیان‌گر آن است که، بن‌مایه‌ی بزرگ‌بینی خود، در او نهفته‌گرفته، او را به دیگر راه‌هایی می‌کشاند، و از درون پای‌نهی‌هایش، داوری بسیاری را مبنی بر «وابستگی به بیگانه» بر او روا می‌دارند و این‌گونه ارزش داوری دارند!

خود بزرگ‌بینی و از «من» خویش حرکت کردن و برده‌ی «خودخواهی» و جاه‌طلبی‌ها بودن، او را به پرتگاهی می‌کشاند، روی در روی خواسته‌های ملی و یا «ملی مردمی» ملت ایران پای نهاده و پی‌آمد بازتابی که مرگ خویش را شماره می‌زند. پای‌نهی این افسر باهوش شجاع خودخواه، در مسیرگاهی است بنا بر بررسی‌های گذشته و رده‌بندی‌ها، در رده‌ای جای گرفتن که رسیدن به «قدرت» را در پناه بیگانه می‌پسندد و مناسب حال خود دانستن، و از این ره و تکیه بر این دیدگاه، راه‌گزیر کشور و چاره‌ی کار ملت ایران را بایسته می‌شمرد! همگنان او در این «رده» جای گرفته، «قوام‌السلطنه» را می‌توان نام برد، با «تفاوت»هایی چند که میان این دو به شماره می‌آید!

اگر «قوام» در پهنه‌ی سیاسی چیره‌دست بود، او ناپخته و شتاب‌زده به کارهای سیاسی روی می‌آورد، همچنان که، قوام هرگز سازمان‌دهی و بی‌پروایی او را به مانند یک افسر توانمند و کارساز نمی‌توانست داشته باشد. همانندی میان آن دو، نه تنها از نظر دیدگاه یاد شده، تکیه به بیگانه را، درست و پسند دانستن، که در «خودخواهی» - «ناسازگاری با مردم‌سالاری» - «جمع‌آوری بدنام‌هایی به گرد خویش» و...، ویژگی‌هایی بودند میان آن دو وجود داشته! برگرفته از همین‌گونه‌گی «شخصیت» بود، که هر دوی آن دو، در برابر خیزش‌های «مردمی» و یا «ملی‌مردمی» اینجا و آنجا ایستادند و روی به سرکوب مردم آوردند و بازتاب آن‌گونه‌ای را از سوی «ملت» بهره‌ی خود، پروراندند و به بار آوردند!

شاید، بتوان گفت از خیل نوشته‌ها و داوری و ارزش داوری‌های شده، داوری ارتشبد حسین فردوست را درست‌تر در مورد او دانست. ارتشبد فردوست، در «خاطرات» گفته شده‌ی او و گردآوری «مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی»، در جلد اول و دوم، مرتبه‌هایی از او سخن به میان می‌آورد و بر این است که؛ «از اعجوبه‌هایی که در این دوران به نخست‌وزیری رسید، سپهد حاج علی رزم‌آرا بود. رزم‌آرا در ارتش به عنوان یک افسر باسواد شهرت داشت. او در مسافرت‌هایی که در دانشگاه جنگ به سراسر کشور داشت ۱۲ جلد کتاب درباره‌ی دهات و عشایر تألیف نمود، که به نام جغرافیای نظامی ایران چاپ شد. رزم‌آرا فردی فوق‌العاده مقام‌پرست بود و این مقام‌پرستی از استعداد‌های خاصی بود که در او وجود داشت. فوق‌العاده شجاع بود. کار غیرممکن و لو واقعاً غیرممکن - برای او وجود خارجی نداشت. دارای حافظه‌ی بسیار قوی و فوق‌العاده سریع‌الانتقال بود. در اتخاذ تصمیم سریع و قاطع بود و تردید به خود راه نمی‌داد. ولی به اعتقاد من، هرچند رزم‌آرا افسر باسوادی محسوب می‌شد، ولی به سیاست ایران و منطقه و جهان وارد نبود و در مسائل سیاسی اطلاعات او سطحی بود. رزم‌آرا فوق‌العاده عجول بود و منطق نداشت، تنها منطق او مبادرت به انجام غیرممکن‌ها بود. از هیچ فردی حساب نمی‌برد و اطاعت او از محمدرضا شاه هم فقط برای وصول سریع به هدف‌های خودش بود. هدف او هم همیشه حداکثر بود. مثلاً از نظر مقام به کمتر از ریاست حکومت (یعنی کشور) قانع نبود. او در سخنرانی‌ها و صحبت‌هایش به سرعت این خصوصیات را نشان می‌داد؛ چون از کسی ملاحظه نداشت که خواسته‌هایش را نگوید. وقتی سرهنگ ۲ بود و در کردستان خدمت می‌کرد، سرلشگر شاه‌بختی فرمانده‌ی لشگر، در پرونده‌ی او نامه‌ای گذارد که به این افسر در هر

درجه و در هیچ مورد کوچکترین اطمینانی نمی‌توان داشت!»!

فردوست به دیگر ویژگی‌های سالم و یا ناسالم رزم‌آرا ادامه داده و بر این است که؛ «اهل باندبازی بود و تا می‌توانست افسران ارتش و نیروهای انتظامی را جزء دسته‌ی طرفدار خود می‌نمود. به درستی معتقد نبود. البته خود او سوءاستفاده را رواج نمی‌داد. ولی اگر افسری سوءاستفاده می‌کرد و جزء دسته‌ی او بود، مبرا از مجازات بود ولی اگر افسر فوق جزء دسته‌ی او نبود، برای فرار از مجازات باید به رزم‌آرا می‌پیوست. او به موفقیت بیش از هر چیز بها می‌داد و با اخلاقیاتی که مانع ترقی سریع شود مخالف بود. از دین هیچ چیز نمی‌دانست و در مسائل اقتصادی نیز سواد سطحی داشت. از نظر او اینها شرط موفقیت نبود ولی در حرفه‌ی خود که نظام باشد تسلط کامل داشت!»!

او، انگشت می‌نهد، بر جزء جزء ویژگی‌های در رزم‌آرا نهفته بوده و پای بپای مرتبه‌های نظامی و سپس سیاسی را که پشت سر می‌گذراند تا بر کرسی نخست‌وزیری تکیه زدن و بی‌پروایی را به کار بردن تا آنجا که؛ «رزم‌آرا به شدت خود را به سفارت‌های بیگانه می‌چسبانید و سعی می‌کرد هوای همه را داشته باشد. تماس‌هایش خیلی علنی بود و مامورین عالی‌مرتب‌ی سفارت‌ها را به خانه‌اش دعوت می‌کرد. زمانی مقداری سند در اختیار من بود که روابط رزم‌آرا را با سفارت‌های ۳ قدرت بزرگ نشان می‌داد. او حتی با حزب توده و افراد مهم آن هم در تماس شخصی و مکاتبه بود. نه اینکه کمونیست باشد. اصلاً معتقد به این حرف‌ها نبود. ولی چون شنیده بود که حزب توده می‌تواند به موفقیت او کمک کند با آن در تماس دائم بود!»!

پُر یافته می‌شود سخنان درستی، جاری شده از زبانِ فردوست، در نشان‌دهی چگونگی شخصیتِ رزم‌آرا و برشمردن چند و چون شخصیت افسری که تا مرتبه‌ی ریاست ستاد و نخست‌وزیری می‌رسد و جان بر سر به «جاه» رسی آن‌گونه‌ای می‌دهد، به دست فرد واپسگرایی که بنا بر گفته‌ی سنجابی در خاطرات سیاسی‌اش؛ «... خلیل طهماسبی مردی فداکار و مؤمن و از جان گذشته بود و از روی ایمان این کار را کرد!»!

به جاه‌رسی تا بلندگاه ریاست ستاد ارتش و نخست‌وزیری، بنا بر شیوه‌هایی که فردوست می‌شمرد و نگارنده فشرده‌ی پاره‌ای از گفتار او را به مانند «نمونه‌هایی»، در پیش چشم داوری خواننده می‌نهد، تا همراه با بررسی‌های درگذشته انجام گرفته، به چند و چون رخدادها چیره‌تر، دست یابد و ارزش داوری دهد.

به داوری نشستن و ارزش داوری، به اینکه بسترگرفتن مسیرگاه سیاسی جامعه‌ی ایران چگونه بوده است که از درون آن «خلیل طهماسبی» رشد می‌کند و سر برون

می‌آورد «فداکار و مؤمن و از جان گذشته» و با تکیه به «ایمانی کور» راه چاره‌ی «نخست‌وزیر و ریاست ستاد» آن‌گونه‌ای را، در ترور دیدن، و «هم‌آوردان» رزم‌آرا را نیز، او را برانگیختن و امکانات بایسته‌ی کار را تدارک دیدن و فرجام درهم تنیدگی آن کنش‌ها و واکنش‌ها، در قتل رزم‌آرا را بازتاب یافتن!

فردوست، از راه‌های برگزیده‌ی رزم‌آرا، برای رسیدن به بلندترین جاه‌های ممکن سخن می‌گوید و «هژیر» که بر سر راه او بوده و پس از اینکه هژیر که «از سیاستمداران با هوش انگلیس» از میان برداشته می‌شود، راه برای او هموارتر می‌گردد. از شیوه‌هایی سخن گفتن، که از جمله است آنچه را مرتبه‌ای برای فردوست این‌گونه پسند کار خود داشتن که؛ «... بهترین راه موفقیت این است که آدم‌های نادرست را زیر دست خود بیاوری، زیرا هرگاه او کج رفتاری کرد و دستورات را انجام نداد، می‌توانی پرونده‌اش را رو کنی!»

فردوست، سپس نتیجه می‌گیرد که خود او چنین بوده و پس از به ریاست ستاد ارتش رسیدن «هرچه آدم فاسد بود به فرماندهی لشگر و تیپ» می‌رساند. بنا بر این‌گونه‌روی و آن‌گونه بی‌پروا ره‌گزینی برای رسیدن به ستیغ قدرت، قتل هژیر را نیز به او «شک» می‌کنند و در رابطه با «ترور» شاه و نیز دیگر «ترور»ها دست رزم‌آرا را با همکاری حزب توده برمی‌نمایاند!

فردوست، ترور شاه را مورد بررسی و می‌گوید؛ «ولی شک و تردید نسبت به رزم‌آرا را وجود داشت. محمدرضا شاه از رزم‌آرا پرسید که شما چرا در مراسم دانشگاه نبودید؟ رزم‌آرا جواب داد «وقتی شما در محلی هستید من باید در محل کار خود دستورات مراقبتی و حفاظتی بدهم»... سپس به گفتار خود در رابطه‌ی رزم‌آرا با سران حزب توده و... ادامه می‌دهد، و بر این است که پس از ترور او و یافتن «دفتر خاطرات رزم‌آرا» در جستجویی که «مبصر» از خانه‌ی او انجام می‌دهد؛ «یادداشت‌های حوالی ۱۵ بهمن مطالب جالبی» در آن جزوه می‌یابد، و جزوه را به شاه می‌دهد. فردوست، می‌افزاید، که «هر چه کردم جزوه را به من نداد و گفت به شاه داده‌ام و او پس نداده است، اگر می‌خواهی از خودش بگیر! من نیز از محمدرضا نخواستم، ولی او یکی دو بار در حضور من گفت: «این رزم‌آرا هم عجب اعجوبه‌ی خطرناکی بود!» این اشاره با توجه به سخنان مبصر برای من کافی بود که مطمئن شوم در خاطرات رزم‌آرا دلایلی بر نقش او در ترور وجود داشته است» و سرانجام نتیجه می‌گیرد که؛ «بدون تردید، اگر ترور موفق می‌شد رزم‌آرا با در اختیار داشتن ارتش و نیروهای انتظامی حاکم مطلق و بلامناع ایران

می‌گردید و در آن زمان محمدرضا شاه جانشینی نداشت!»!

در بررسی‌های فردوست، نه تنها چگونگی شخصیت رزم‌آرا را می‌توان دید، که «شک و تردید» شاه و دربار و بیم و دلهره از او را همواره در دل داشتن - برانگیزی نفرت و کینه‌ی مردم را در «گل و گشاد و علنی سفیران انگلیس و آمریکا و شوروی را در خانه‌اش» پذیرفتن و «روابط علنی» داشتن - آنچه می‌گذشته نه تنها از زیر چشم مردم نمی‌توانسته پوشیده باشد که «به دستور محمدرضا این ملاقات‌ها کنترل می‌شده، بدون اینکه رزم‌آرا اطلاع داشته باشد»!

چشم رزم‌آرا از دیدن فزاینده‌ی رشد جنبش بازمی‌ایستد و آنچه را می‌گذشت سرسری می‌گیرد! «خامی سیاسی» و «جاه‌طلبی» و «بی‌پروایی» در سخن گفتن در مجلس و به «ملت» و ملی شدن صنعت نفت توهین و تازیدن و در پنهان با بیگانگان، به ویژه انگلیس، بر سر مورد نفت به سخن و گفتگو نشستن و سرانجام شرکت او در روز ۱۲ اسفند در کمیسیون نفت و از «ناتوانی ایران» در استخراج نفت و... سخن به میان آوردن که گویی «ملت ایران» سزاواری و توانایی ساختن «لوله‌نگ» را ندارد، و لذا چگونه توانا است «سازمانی نظیر شرکت نفت» ایجاد کند و خودگرداننده‌ی آن باشد...؟!!

کنش‌ها و واکنش‌هایی پای می‌گیرد دوسویه، از سوی دو نیرویی که در پهنه‌ی «سیاسی - اجتماعی» جامعه‌ی ایران آن دوران «اردوی نبرد» زده‌اند، روی در روی یکدیگر، و یاری‌رسانی آگاه و یا ناآگاه خواسته یا ناخواسته، دیگر دست‌هایی، به سود این و زیان دیگری، به کار آمده و آفریدن بازتابی در قتل رزم‌آرا رُخ گشوده و رشدی فزاینده بخشیدن به «ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور»، و پذیرش تصویب آن در «کمیسیون نفت»، که امکان‌پذیر می‌گردد!

دو رخداد شانزدهم و هفدهم اسفند، که اولی فرازِ دومی را اوجی ناباور کردنی می‌بخشد و پیروزی دومی، پدیده‌ای می‌گردد در زندگی «سیاسی - اجتماعی» ملت ایران، دوران‌ساز و چشم‌روزنامه‌ها و فرستنده و گیرنده‌های درون و برون از مرز ایران، خیره‌ی او گردیدن! چشم همگان از سوی رخداد اولی، سوی دومی برگردانیده می‌شود و در سرای زندگی «سیاسی - اجتماعی» جامعه‌ی ایرانی، سرود امید به شکوفایی و رهایی سروده می‌گیرد و آهنگ شادی‌آفرین‌اش در جای جای ایران زمین بال می‌گشاید و در دل‌های هر ایرانی راه می‌یابد و تنگاتنگ خانه‌ی دل را، پُر می‌سازد! زبانِ دل روزنامه‌ها و جامعه‌ی ایرانی آن دوران را، از زبان قلمی «گذشته چراغ راه آینده



است» و «انور خامه‌ای»، در پیوند با رخداد اول و پی‌آمد آن رخداد دوم این‌گونه نمایاندن که؛ «شکی نیست که قتل رزم‌آرا - کسی که نقش وکیل مدافع شرکت نفت جنوب را به عهده داشت و ملی کردن صنعت نفت را به ضرر ملت ایران می‌دانست و کار را به جایی رسانده بود که آشکارا به ملت توهین کرده در جلسه‌ی نمایندگان مطبوعات گفت؛ «ملت ایران شایستگی ساختن لوله‌نگ را هم ندارد»، و نشان‌دهی به هم‌ریزی «تناسب قوا» به سود ملت ایران و زیان شرکت نفت و بازتاب‌هایی این‌گونه‌ای جلوه‌گری دیدن که؛ «... در نتیجه ترور رزم‌آرا آنها را «انگلیس‌ها» غافل‌گیر و طرفداران آنها را دست‌کم برای مدتی سخت نومید و پراکنده ساخت. روزنامه‌های نفتی چنان سراسیمه شدند که تا مدتی حتی جرئت اظهار وجود هم نداشتند. و توده‌ای‌ها در آن روزها چنان خشمگین بودند که اگر تیرشان می‌زدی خونشان بیرون نمی‌آمد. در حقیقت به کودکان پدرمرده می‌مانستند. در مقابل طرفداران جبهه ملی و ملی کردن صنعت نفت از شوق و شغف سر از پای نمی‌شناختند. در خیابان‌ها و مجالس به یکدیگر شادباش می‌گفتند و روی هم را می‌بوسیدند!»

در سخنان خامه‌ای، بیان دام‌گستری از سوی «شرکت نفت» و «انگلیس»، به دست رزم‌آرا در پی اجرای آن به چشم می‌خورد، که از آن می‌گذرد ولی حسین مکی در «خاطرات سیاسی» اش از آن پرده، برمی‌دارد. مکی بر این است که رزم‌آرا آگاهانه «حقوق مستخدمین دولت را» تا آن روز نمی‌پردازد و همگان میان مردم «شبهه» به بار آوردن که مجلس در «تصویب بودجه» کم‌کاری نموده است و... و آن‌گونه زمینه‌سازی کردن تا «مستخدمین دولت جلو مجلس اجتماع نموده و تظاهراتی» بپا دارند. بر این است که «بعضی مقامات انتظامی هم پس از قتل رزم‌آرا آن را تکذیب نکردند!» در پی «تظاهرات» برپا شده، نیروی ده نفری از افراد عشایر که اسلحه‌ی کم‌ری را ماهرانه به کار می‌گرفتند برای هدف‌گیری، و از چندی پیش به تهران آورده بوده است، در میان مردم گمازد همراه با «گروه‌بان‌های آزموده»، و نمایندگان اقلیت را «بخواهند تا حضوراً درباره‌ی شکایت آنان مذاکره» نمایند، و به مجرد حضور نمایندگان «اقلیت» و به عشایر نشان دادن آنان، این‌گونه از میان برداشته شدند! آیت‌الله کاشانی را هم، هم‌زمان «یا ترور و یا دستگیر سازند و نیز گفته می‌شد که برای شاه هم از همین آش پخته بود، به این معنی که نقشه‌ای ترتیب داده بود که شاه را به عنوان تقسیم املاک به ورامین ببرند و هنگام رفتن و یا مراجعت یا در حین تقسیم اسناد مالکیت شاه را هدف قرار دهد.»! این‌گونه هموارسازی راه را، رزم‌آرا برای خود، و از زبان حسین مکی، تدارک دیده بوده

است، که رخداد شانزدهم اسفند، تمام رویاهای به هم بافته شده را درهم می‌ریزد. حسین مکی، در دنباله‌ی آنچه فشرده شده‌اش آورده شد، می‌افزاید، که در این روز و چندی پس از رخداد قتل، کشاورز صدر خود را به «کمیسیون نفت» که مشغول کار بود، می‌رساند و هیجان‌زده به مصدق نزدیک و آهسته «در گوش دکتر مصدق مطلبی گفت که هیچ‌کس از آن چیزی نفهمید، ولی دکتر مصدق به صدای بلند در جواب او گفت: «می‌خواست آن نطق را نکند»!

در پی کشاورز صدر، خسرو قشقایی وارد شده و با صدای بلند قتل رزم‌آرا را بازتکرار و پاسخ حائری‌زاده؛ «به جهنم باید جواب آن نطق گلوله هم باشد!» حسین مکی، می‌پردازد به «نطق ناشیانه‌ی رزم‌آرا» در روز ۱۲ اسفند که به آن اشاره شد، و کمانه‌گیری بازتاب آن در تروری که چندی بعد، پیش از رسیدن به بیمارستان، از پای درمی‌آمد، و آنچه در «کمیسیون نفت» می‌گذرد را، بازگو کردن!

بازگویی مکی، اینکه، او یادآور می‌شود که «به ما هیچ مربوط نیست» و می‌بایست به ادامه‌ی کار بر سر ملی شدن نفت را دنبال، و در برابر واکنش «اعضای کمیسیون»، که چهره‌ی «موافق» نشان نمی‌دادند به ادامه‌ی کار، مصدق زنگ را به صدا درمی‌آورد که «آقایان از جای خود حرکت» نکنند. سپس، تنفس داده می‌شود و همچون گذشته ماها را «کمیسیون» در مجلس می‌خورند و پس از آن نشست «کمیسیون» برپا و «طرح ملی شدن نفت» ریخته و فردای آن روز، روز ۱۷ اسفند به امضای «اعضای کمیسیون» می‌رسد. بنا بر داده‌های گوناگون، از جمله حسین مکی، «مخبر کمیسیون نفت» ماده واحده‌ی نام برده شده، «بدون هیچ‌گونه کم و زیادی به تصویب» مجلس رسیده، می‌شود!

درهم تنیدگی دو رخداد ۱۶ و ۱۷ اسفند، و فرازپذیری شادباش‌ها و روی هم بوسی دل‌بستگان به «ملی کردن صنعت نفت»، از زبان خامه‌ای این‌گونه دنبال می‌شود که: «... بسیاری از آنها گمان می‌کردند که دیگر کار تمام شده و پیروزی کامل به دست آمده است. خیال و تصویری که بیجا بود و سپس نیز زیان‌هایی به بار آورد. البته دکتر مصدق و بعضی از رهبران آگاه جبهه‌ی ملی نیک می‌دانستند که چه دشواری‌های فراوانی در پیش دارند و از چه گذرگاه پر خوف و خطری باید عبور کنند. لیکن بلندگوهای این جبهه به ویژه روزنامه‌ی شاهد و باختر امروز بیش از اندازه به احساسات و خوش‌بینی مردم دامن می‌زدند و رهبران آگاه جبهه ملی نیز از ایشان جلو نمی‌گرفتند شاید آن را برای گسترش جنبش و گرد آوردن حداکثر نیروهای ممکن به زیر پرچم آن لازم می‌شمردند!»

به چند و چون سخنانِ انور خامه‌ای، در لابلای فراکشایی این گاهِ تاریخی تکیه خواهد شد و نشان دادن «گمان»‌های روی به پیروزی داشته، ولی در دست‌اندازها افتادن و چرایی و انگیزه‌های شکستی که بهره‌ی مردم بپاخاسته‌ی ایران می‌گردد، را در کجا و چگونه می‌باید، به آن انگشت نهاد؟!

جامعه‌گرم پای‌نهی در راهی پیروز، پای می‌نهد و علی‌رغم کشته شدن «نخست‌وزیر» پر قدرتی، که همگان را در دلهره و بیم افکنده بود، و تاروز پیش «ملت» و خیزش‌های آن را به هیچ می‌گرفت، در تب شادی کشانده با کشته شدن خود و «تصویب ماده واحده»‌ای که سد آن شده بود به «تصویب مجلس» می‌رسد و گردهم‌آیی چشم‌گیر و خیره‌کننده‌ای از مردم، گرد آمده در میدان بهارستان، بنا بر دعوت جبهه ملی و جمعیت مسلمانان مجاهد، یعنی پیروان آیت‌الله کاشانی، در روز ۱۸ اسفند، و روز «تعطیل جمعه»ی مردم، در پایکوبی و سرورگذشتن!

نگارنده، با توجه به آزمون‌های فردی با چشم خود دیده و تنگاتنگ در آنچه تاکنون از سال‌های ۱۳۳۹ گذشته، انبازی و همداستانی، داشته و زیر و بالای راهبران و پیشاپیشان خیزش‌ها و نبردهای گونه به گونه‌ای در پهنه‌ی «سیاسی - اجتماعی» ایران پای‌گرفته را، می‌شناسد و با پاره‌ای از آنها روابطی نزدیک و هم‌نشینی بسیار دوستانه و رفیقانه داشته است، و نیز، بنا بر گونه‌ی زندگی برگزیده‌ی خود، کوشش داشته است تاریخ جامعه‌ی خود را بشناسد، به ویژه از دیدگاه «اجتماعی - سیاسی» پس از «انقلاب ناکام» مشروطیت و همگام به چند و چون دیگر جنبش‌های انقلابی در پهنه‌ی جهان رویداده، بنا بر توانایی و فراخی کوشش‌های خود در این زمینه دست یازیدن، و سپس به هم‌سنجی نشانیدن، به آنچه در پی آورده می‌شود، دست یافته است، و در درون به داوری نشسته و ارزش داوری خود را، اگرچه کوتاه و موجز، این‌گونه در پیش دیده‌های خواننده می‌نهد که؛ در زندگی «اجتماعی - سیاسی» تاریخ ایران، و به ویژه از پسین روزهای «انقلاب ناکام» مشروطیت، که فراکشایی‌اش تا به اینجا کشیده شده است، نادر دیده شده که «ملت» و لایه‌های گوناگون آن، به ویژه توده‌های زحمت‌کش، در بزنگاه‌های چهره نشان داده، برنخاسته باشند و از «من میهن» دفاع نکرده باشند و رهیافتی به سوی برآوری ارزش‌های «ملی مردمی» را، یاری‌رسان نبوده باشند، همراه با ایثارهای بیکران، اگر نثار جان باشد!

اگر داده‌های تاریخی بر این اند که خیل زنان و مردان ایران زمین آن‌گونه پای نهاده‌اند که گفته شد، در ترکیب «تاریخی - اجتماعی»‌اش به نام «ملت»، و همواره «من» خود را،

چه فردی و چه اجتماعی، بی‌اندوه، و با جوانمردی و جود و بزرگواری بی‌پایانی قربانی «من ملی» جامعه‌ی ایرانی کرده‌اند به امید دست‌آوری دست‌آوردهای سزاوار، برای «ملت ایران» و برآورده‌سازی ارزش‌های «ملی مردمی» و دست‌یابی «ملت» به خواسته‌های «تاریخی - اجتماعی» اش، ولی با اندوه فراوان، در دمام روزها و دم‌های پیروزی‌آفرین و کارساز، دست و دست‌هایی، برون آمده از درون جامعه‌ی ایرانی و ناسزاوار در کسوت پایوری حکومت و یا رهبری و پیشاپیش خیزش‌ها جای گرفته، رشته شده‌ها را باز به پنبه شدن، برمی‌گردانند!

در کسوت پایوری حکومت و دولت - رهبری و پیشاپیش خیزش‌ها جای‌گرفتگان، چه شغل سلطنت و یا ردای پایوران دین بر دوش داشته باشد، و چه به نادرستی و ناسزاواری جامعه‌ی رهبری و به پیش‌بری خیزش‌ها و جنبش را برتن کرده باشد و در آن جایگاه راه یافته باشند و یا...، بوده‌اند که «بردگی من» فردی و گروهی خود را برگزیده‌اند و «پس و پهلوی» جنبش‌ها و نهضت ملی ایرانیان را درگاه‌های سرنوشت‌ساز، به سود بیگانه، و آرام‌دهی به «من حقیرانه‌ی» خود، در تیررس آسیب‌پذیری از سوی دشمن قرار داده‌اند و این‌گونه خیزش‌ها و جنبش‌ها را در گِل و لایی از خونِ ملت نشانده‌اند و «اندوه ملی» به بار آوری، و شوم و زشت، سرنوشتِ «ملتی» را شماره زده‌اند!

نه که نایاب یافته می‌شود «گردآفرینی»، که چهره‌ی زیبای خویش پوشاند و از «من زنانه»ی خویش درگذرد در برابر «من میهن»، و با تکیه به باورمندی اش، هنگامه‌سازی در برابر سهرابِ سرواندام شیردلِ پلنگ چالاک را، به دل پذیرد، و رویارویی را، از پهنه‌ی نبردی به دیگر پهنه‌هایی کشاند با رفتارهای «ماهرانه‌ی زمانه اش» و با برپا سازی سنگری و روی آوری به دیگر سنگری، بر آن شدن تا «گردی» را در برابر خویش به زانو نشانند و «من میهن» را، در آن پیکار به آن روی آور شده، در بلندگاه پیروزی نشانند و سرود سروری و سرافرازی سرگیرد و...، که بی‌شمار «افشین»های قد و نیم قدهایی تاریخ در پیش دیدگاه می‌نهد، که برده‌ی «زر و منال» گشته و از برز و فر و والایی دوری گرفته، و روی به «دشمن» آورده‌اند و به سود «بیگانه» بر «پهلوی» ملت دشنه‌ی خیانت نشانده‌اند!

افشین‌های گدازاده و یا از شاهزادگی به گدایی دشمن نشسته، در لباس‌ها - چهره‌ها - گاه‌های گوناگون - دشنه‌ی خیانت در دست و بر پهلوی ملت می‌نشانند، در دوران پیروزی‌آفرین «نهضت ملی» نفت، و در دمام هنگامه‌سازی‌های کارساز و روی به بر و

بار نشستنِ نهال برومند جنبش به خرمن چینی نزدیک شده. آنان سر بر خیانت می‌نهند و پشت به ملت و «منِ حقیر» فردی و گروهی خویش را بایسته و گزیدن در پناه «دشمن»، و از «من میهن» در گرماگرم پیروزی، روی برمی‌تابند، و کارسازی‌شان زیانِ مردم بپاخاسته و باز امکانِ تالان‌گری بیگانگان را، فراهم‌ساز می‌گردد!

آنچه آمد، پاره‌ای است از «دلهره»ی انور خامه‌ای، در نوشته‌اش نهفتگی گرفته، به بلندی گرفتن خیزش و خیزش‌هایی که «جامعه» را در شادی فرومی‌گیرد و باوری آن‌گونه پروریدن که گویی «کار دیگر، تمام شده و پیروزی کامل به دست آمده» است و زایش آن‌گونه پنداری نابجا و بازدارنده به آنچه که، روی‌آوری‌اش بایستگی داشت بر برپایی نظم و سازمانی سزاوار که در «گاه‌های» فرارسنده، بتواند چالاک به کار آید و زخم‌پذیری نهضت را بی‌رنگ و آسیب‌رسانی دشمن را به سنگ بنشانند! بیم از گونه‌ای شور و سُور، که چشم‌ها را می‌بندد و بازدارنده‌ی دیدن دام‌گستری «دشمن» می‌گردد، گونه‌گون، و به دست افراد و گروه‌های گوناگون، آگاه و یا ناآگاه، در پسین روزهایی که فرارسید و «زیان‌هایی به بار آورد»!

فرارس پسین روزها و به بار آوردن زیان‌هایی، از سوی آن افراد و گروه‌ها و به آنها گرویدگان آگاه و یا ناآگاهی که، در دمامد پایان‌رسی راه بی‌دور و دراز با «دشواری‌های فراوان در پیش» داشته را، مصدق و «بعضی از رهبران آگاه جبهه ملی» با ایثار همه جانبه‌ی «ملت»، به پشت می‌نهند و از «گذرگاه‌های پر خوف و خطری» پیروز درمی‌گذرند، ولی با، نبود و پای نگرفتن آن «نظم و سازمان» بایسته و سزاوار که بتواند رویارویی کند با «دشمن» و پیشگیری از شکست باشد و گزیر کار «نهضت» گردد، و از دیگر سوی، در رویای آن شور و سرورها، دشمن تدارک چاره‌ی کار خود را فراهم می‌سازد و دیگر «بوده‌های کارسازی را، چه در پهنه‌ی ایران و به دست ایادی خود و چه افراد و گروه‌های از نهضت ملی بریده و به دشمن روی آورده، و یا در پهنه‌ی جهانی و «هم‌آوردان» خود را با خود همراه ساخته، به دست می‌آورد، که در «دلهره‌ی» خامه‌ای دیده می‌شود، آنچه را جریان داشته و زیان به بار آور می‌گردد!

با امید، که نگارنده بتواند در بخش دومی از دوره‌ی دوم، که در پیش دیدگاه خواننده قرار گرفته است، با یاری از داده‌های تاریخی، به فرازهای شور و سرورآور و ایثارهای همه جانبه‌ی ملت بپردازد - نشان دادن، که این آمادگی به هنگامه آفرینی ملت بایایی داشت در برپاسازی سازمانی سزاوار و در پیشاپیش آن رهبرانی که بتوانند از «من» خود درگذرند و «من ملی» را بئن مایه‌ی رهیافتی بدانند که در آن پای نهاده‌اند و تا آخر از «من»

فردی و گروهی خویش، به سود برآوری ارزش‌های «ملی مردمی» چشم پوشند - بود «اولی» و نبود و پای نگرفتن آن‌گونه بایسته‌ی «دومی»، در پندار سرور و شادی برخاسته از پیروزی‌های پای بی‌پای پشت پای‌نهی ملت و دام‌گستری دشمن را امکان‌پذیر گردانیدن را، برنمایاند - درهم تنیدگی آنچه گذشت، به مانند «بوده»هایی درونی، و تلاش بیگانه‌ی آسیب‌پذیر شده برای اولین بار در زندگی استعماری‌اش، و بی‌گسست و هوشمندانه، چاره‌ی شکست خود را جستجو و در تلاش‌ها و کوشش‌های خود، تکاپوی آن به پیروزی نشستن و شکست ملت ایران را، اگرچه موقت، امکان‌پذیر ساختن را هم، نشان‌گر شدن، و برنمایانیدن چونی و چرایی، کم و کیف، و درهم تنیدگی آنچه راکه، بازتاب آن «کودتای بیست و هشت مرداد» را، با خودآور است!

### دولت زودگذر حسین علاء، و گزیر کار، در پذیرش نخست‌وزیری محمد مصدق

سیری در گذشته، بازخاطر وجود دو روزنامه‌ای را یادآور می‌شود، به مانند «پرچم» نیروهای ملی و بازگوی دیدگاه نیروی «نیمه سازمان» گرفته‌ی «جبهه ملی» به نام‌های «باختر امروز» و «شاهد»!

اولی، امتیاز دارنده‌ی آن «حسین فاطمی» و دومی «زهری» و بقایی دارنده بودند، اگرچه وجود داشت، دیگر روزنامه‌هایی چون «جبهه» به مدیریت مهندس احمد زیرک‌زاده، که در سویی‌ی بیان خواسته‌های نیروهای «ملی» و یا دیدگاه‌های «ملی مردمی» می‌نوشتند و بازگوی این دیدگاه‌ها و از پیش از راه‌یابی و فرازپذیری «باختر امروز» و «شاهد» میان مردم، میان مردم راه یافته بودند!

باختر امروز، از هنگام بازگشت حسین فاطمی از فرانسه به ایران و گرفتن امتیاز روزنامه‌ی «باختر امروز» را از سیف‌پور فاطمی، به دیگر روزنامه‌ای بدل می‌گردد و هرچه برگرده‌ی آن «گرد» مبارزاتی می‌نشیند، از فرازی نو بهره‌مند گردیده، و نوشته‌های بی‌باکانه‌ی حسین فاطمی در «گاه»های سرنوشت‌ساز، آن روزنامه را به مانند یکی از نادرترین روزنامه‌های دوران ساز درمی‌آورد!

باختر امروز، چون «پرچمی» شده و همگان آن را با جان و دل می‌خریدند و از درون آن به دیدگاه‌های «جبهه ملی»، و به ویژه چشم‌اندازهایی که زبان «ملت»، آینده‌ی ایران را خواستاری داشت، آگاهی یافتن و بازتاب‌های شور و سرور مبارزاتی را دامن زدن! زبان ساده و مردم‌پسند نوشته‌های باختر امروز، بیان‌گر دردهای بر جامعه نشسته

می بود، از رهگذر دولت‌های از مردم بریده و در سوی خواسته‌های بیگانگان گام‌گذار و ناپسندی‌های «ملی» و «یا «ملی مردمی» را، بی‌پروا ولی ماهرانه برهنه‌ساز و در پیش دیدگاهِ خوانندگان خویش نهادن.

شاهد، در شهریور ماه ۱۳۲۸ پای به زندگی «اجتماعی - سیاسی» می‌نهد و برنامه‌ی خود را پیرامون خیزش در سوی آزادی و راستی ابراز و به دنبال پیام و برانگیزی مردم در این سوی، هدفمندی‌های جای‌گرفته در برنامه‌های خود را برمی‌شمرد و اگرچه به دو قدرت انگلیس و شوروی می‌تازد ولی چهره‌ای خوش‌آیند به آمریکا دارد و شاه را ستاینده و آرزومندی خود را برای شاه، گام‌نهی در سیرگاه مشروطیت و احترام‌گذاری به قانون اساسی فراخوان است!

این دو ارگان با دیدگاه‌هایی تا اندازه‌ای «همانند»، هم‌آهنگ پای‌بپیای، به دولت‌ها و افراد و گروه‌های وابسته به انگلیس و «شاهد» فزون‌تر از «باختر امروز» به «شوروی» می‌تازد، و از سیاهی تنگدستی و نابسامانی‌های گریبانگیر مردم شده یاد می‌کنند و «باختر امروز» فزون‌تر از «شاهد» به ریشه‌های «فقرگستری» یورش آور و هر دو سامان گرفتن زندگی مناسب و همراه با رفاه را، در آزادی انتخابات و برپایی «نظام مردم‌سالار» و «ملی» می‌شناسند!

در جای‌جای این دو روزنامه و هر روزه پیگیر هشداردهی به مردم و سویه‌دهی به مبارزات پای می‌گیرد و ادامه یافتن و بستری‌پذیری در چهره‌ی «پرچم» نهضت ملی استواری می‌یابند. استواری گرفتن این دو ارگان، اگرچه بار برهنه‌سازی دردها و نارسایی‌ها و تنگناهای «اجتماعی - سیاسی» جامعه‌ی ایران را بر شانه گرفته بودند و نیک درمان آن را در چنان‌گونه «نظامی» هشداردهنده و ملت در سویه‌ی سخنان رهبران ملی، و پیشاپیش آنان مصدق، راه‌پذیر و رهیافتی به گرمی گرفتن مبارزات رهایی‌بخش ملی برانگیخته شده می‌گردد ولی سرور و شوری آن‌گونه‌ای پای‌بپیای می‌گیرد، که خرد «اجتماعی - سیاسی» جامعه‌ی ایران دور می‌افتد از سامان‌دهی سازمانی سزاوار، که در هنگامه‌های بایسته‌ای بتواند گره‌گشا گردد و چالاکی روی در رویی، در برابر «هم‌آورد» نیرنگ‌باز و دارنده‌ی توانایی‌های درون و برون از کشور، از خود نشان دهد! شاید، یکی از بنیادترین بوده‌هایی که «کاستی» بالا را به وجود آورنده می‌گردد، شتاب‌پذیری چشم‌گیر و بی‌گسستی است که بهره‌ی ملت ایران می‌گردد، در روزهای پیروزی‌آور، به ویژه از فردای روزهای ۱۶ و ۱۷ اسفند ماه ۱۳۲۹، به دنبال رخداد ترور رزم‌آرا و به امضای افراد کمیسیون ویژه‌ی نفت رسیدن «پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت

در سراسر کشور»، و خواستاری «دو ماه تمدید کمیسیون» تا بتوانند با «وقت کافی برای مطالعه در اطراف اجرای این اصل» و فرازی تندتر گرفتن در دوران کوتاه دولت حسین علاء، و ناگزیری راه چاره را، که همگان گزیر کار را، در پیشنهاد نخست‌وزیری به مصدق می‌یابند، و صد البته با «دیدگاه» و پندارهای گونه به گونه‌ای و تن به پذیرش دادن و سُکان نخست‌وزیری را مصدق در دست گرفتن!

سویه‌ها و بوده‌های فزونی دهنده و فرازپذیر جنبش در دوران نخست‌وزیری کوتاه حسین علاء و به گونه‌ای که یادآوری گردید، روی آوری به فشار و برگزینی سلاح «حکومت نظامی» در تهران و سپس در خوزستان، در پایان اسفند ماه ۱۳۲۹ و فروردین روزهای ۱۳۳۰ می‌باشد!

دست از کارکشی کارگران نفت خوزستان به دنبال کاستن سی درصد از دست سوده‌ی کارگران نفت شهرهای آغاچاری - نفت سفید - لئالی و...، و همبستگی کارگران مسجد سلیمان و هفت‌گل با آنان، و با پیروزی کارگران پایان گرفتن، به گونه‌ای که اطلاعات می‌نویسد؛ «هیئت اعزامی دولت تائید نمود که حق با کارگران می‌باشد و شرکت ناچار اعتصاب را قانونی شناخت و قرار شد که حقوق کارگران به همان ترتیب سابق پرداخت شود!»

نیز، برگزاری نشست و برپایی کنفرانس میان آمریکا و انگلیس بر سر «ملی شدن صنعت نفت» و به راه به گونه‌ای یگانه رسیدن در پنج بند و از سوی نماینده‌ی آمریکا «جرج مک‌گی» به دولت ایران پیشنهاد کننده. در پی کنفرانس نامبرده در روز ۱۹ فروردین و ادامه‌ی درج دیدگاه‌های آمریکا و انگلیس در روزنامه‌های «آسوشیتد پرسی - تایم و...» و دل به امید پذیرش از سوی شاه و دولت علاء از خود نشان دادن، با برپایی نشستی در روز پنجم اردیبهشت از «کمیسیون ویژه‌ی نفت» و مورد پذیرش اکثریت به وجود آوردگان «کمیسیون»، در «نه بند» مبنی به اجرای «خلع ید» و قانون ملی نمودن صنعت نفت ایران، همه‌ی رشته‌ها درهم ریخته می‌شود!

نشست «کمیسیون ویژه‌ی نفت» و گزینش و تصویب «نه ماده‌ی» نام برده شده در امر ملی کردن نفت و خلع ید از شرکت نفت جنوب، نماینده‌ی انگلیس در ایران، شپرد به دیدار علاء می‌رود و خواسته‌های خود را یادآور شدن و آن‌گونه گردش کار، گردش پذیر که ناگزیر کناره گرفتن می‌گردد.

سخنان سردار فاخر حکمت و جمال امامی در مجلس شورای ملی، در کسوت ریاست مجلس و نماینده و عضوی از «اعضای کمیسیون نفت» بودن جمال امامی، بر



این اشاره دارند، که شاه پافشاری داشته، تا حسین علاء از کناره گرفتن سر باز زند و او انگیزه‌ی «کمسیون نفت» را دست‌آویز قرار می‌دهد، که چرا با او به سخن نشستند و بی‌مشورت با دولت او به‌گزینش و تصویب آن «نه‌بند» برخاسته‌اند!

گذشته چراغ راه آینده است، به روی داده‌های آن روزها می‌پردازد و می‌نویسد: «عصر همان روز شپرد سفیر کبیر انگلیس به ملاقات علاء شتافت و علاء نیز دست به دامان دکتر مصدق شد. لکن دکتر مصدق در تصمیم کمسیون نفت پافشاری نمود و حاضر به عدول از آن نشد»، و پی‌آمد آن تا کناره گرفتن نخست‌وزیر از کار، و سودی نبخشیدن اصرارهای شاه که «علاء از استعفا منصرف شود»!

در چند و چون گردش کار تا «گزیر» کار به‌گونه‌ای که مصدق نخست‌وزیر می‌شود، او در «خاطرات و تألمات»، از «وقایعی که سبب شد» تن به نخست‌وزیر شدن دهد و چاره‌ی کار آن‌گونه گردش می‌گیرد، می‌نویسد: «شنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ که روز جلسه‌ی مجلس نبود به مجلس شورای ملی احضار شدم. اکثریت نمایندگان هم آمده بودند و می‌خواستند در جلسه‌ی خصوصی به شور و مشورت پردازند و تمایل خود را برای تعیین نخست‌وزیر به عرض شاهنشاه برسانند. از اینکه گفته می‌شد آقای حسین علاء استعفا داده است تعجب کردم چون که روز ششم اردیبهشت شب که به خانه‌ی من آمده بودند و می‌خواستند در یک موضوعی با من مشورت کنند هیچ از این بابت صحبتی نکردند و چون قبل از این ملاقات من در کمسیون نفت مجلس شورای ملی بودم که طرح نه ماده‌ای جمعی از نمایندگان که برای ملی شدن صنعت نفت تنظیم شده بود از تصویب کمسیون گذشت نخست‌وزیر را از جریان مطلع کردم و تقاضا نمودم که روز یکشنبه نهم اردیبهشت در جلسه‌ی رسمی مجلس حضور یابند و موافقت دولت را در خصوص طرح مزبور اظهار نمایند و بعد در همان جلسه راجع به موضوعی که می‌خواستند مشورت کنند وارد مذاکره شویم که مورد موافقت قرار گرفت و از خانه‌ی من رفتند!»

در سخنان مصدق، می‌توان درستی نوشته‌ها و داوری نویسنده‌ی گذشته چراغ راه آینده را به دست آورد بدین‌گونه که سفیر انگلیس از علاء مورد «خلع ید» و... را خواستاری داشته و نخست‌وزیر راه چاره‌ی کار خود را در «دست به دامان» مصدق شدن، و چون «دکتر مصدق در تصمیم کمسیون نفت پافشاری» می‌نماید و «عدول از آن را» نمی‌پذیرد و...، از خانه‌ی مصدق، به‌گونه‌ای که مصدق می‌نویسد، دست‌خالی برمی‌گردد. آنگاه و باز بنا بر نوشته‌ی نویسنده‌ی «گذشته چراغ...» است، «چون نتیجه‌ای

حاصل نگردید دولت علاء در اثر فشار سیاسی انگلستان روز ۳۰/۲/۶ مستعفی گردید!»!

ادامه‌ی نوشته‌های «مصدق» بر داوری درست نویسنده‌ی کتاب یاد شده انگشت می‌نهد، اگرچه بنا بر گفته‌ی «مصدق» در ششم اردیبهشت، علاء هنوز برکناری خود را ابراز نداشته است به این‌گونه که؛ «علت استعفای نخست‌وزیر را که از بعضی نمایندگان سؤال کردم یکی از دوستان گفت حضرات که مقصود انگلیس‌ها بود چنین تصور کرده‌اند از این نخست‌وزیر و امثال او کاری ساخته نیست و می‌خواهند آقای سید ضیاءالدین طباطبایی را که هم‌اکنون به حضور شاهنشاه آمده و به انتظار رأی تمایل در آنجا نشسته است وارد کار کنند!»!

لذا، نه تنها «علاء در اثر فشار سیاسی انگلستان» ناگزیر کناره‌گرفتن است، که «اصرار»های شاه نیز چاره‌گر نمی‌افتد و نخست‌وزیر گزیر کار خود را بنا بر خواست انگلستان در کناره‌گیری بایسته شمردن تا به جای او، سید ضیاءالدین بر سر کار آید و خواست انگلستان را گردن نهادن و به چرخش درآوری آنچه را که سیاست استعماری انگلیس آژناک آن بوده است!

مصدق در ادامه‌ی برشمردن چند و چون پذیرش نخست‌وزیری می‌گوید؛ «جلسه تشکیل شد، به مشورت پرداختند و چون اکثریت نمایندگان این‌طور تصور می‌نمودند تصدی آقای سید ضیاءالدین سبب خواهد شد که همان بگیر و ببند کودتای سال ۱۲۹۹ تجدید شود نه جرأت می‌کردند از شخص دیگری برای تصدی این مقام اسم ببرند نه مقتضیات روز اجازه می‌داد به کاندیدای سیاست بیگانه رأی بدهند که چون صحبت درگرفت و مذاکرات به طول انجامید برای تسریع در کار و خاتمه دادن به مذاکرات یکی از نمایندگان که چند روز قبل از کشته شدن رزم‌آرا نخست‌وزیر به خانه‌ی من آمده بود و مرا از طرف شاهنشاه برای تصدی این مقام دعوت کرده بود و هیچ تصور نمی‌کرد برای قبول کار حاضر شوم اسمی از من برد که بلا تأمل موافقت کردم و این پیش‌آمد سبب شد که نمایندگان از محظور درآیند و همه بالاتفاق کف بزنند و به من تبریک بگویند!»!

سخنان مصدق بازگوی روشنی است به اینکه؛ ۱- سید ضیاءالدین را انگلیس پیش می‌راند و هیچ کس را یارای «جرأت» نبوده که در برابر او کاندیدای دیگری به زبان آورد. ۲- ترس از خواست بیگانه، و بیم و دلهره از بازتولید دوران کودتای ۱۲۹۹، به وجود آور سرگردانی در اراده‌ی نمایندگان شدن.

۳- چیرگی گرفتن خواستِ ملت بر خواستِ بیگانه، در پی مبارزاتِ بی‌گسست پس از شهریور ۱۳۲۰، و پاره‌ای از بازتاب‌های بیم‌آور برای نمایندگان مجلس، همانند ترور هژیر-رزم‌آرا، پروای کار به سود بیگانه و زیان ملت گام‌نهی را از دست دادن، و...، درهم تنیده‌ی «سه بوده» و یا دیگر بوده‌هایی باشند سبب‌ساز، که همگان در دل «مصدق» را شایسته‌ی پذیرش نخست‌وزیری بشناسند در آن گاه به وجود آمده.

در گفته‌های «مصدق» نهفته یافته‌هایی را است روشن به اینکه، از بارِ دلهره از «انگلیس» و شکست‌ناپذیر خواندن آن استعمار، در میان نمایندگان کاهیدگی گرفته و دل به آن «قدرت استعماری» بستن را سست و لرزان نموده است، پایایی مبارزاتِ «ملی مردمی» تاکنون پشت سر نهاده شده!

از دیگر دریافت‌هایی از سخنانِ مصدق، اینکه، شاه پیش از ترور رزم‌آرا، در پی جستجوی جانشینی بوده برای رزم‌آرا و مصدق را تنها و یا یکی از نادرترین کسانی می‌دانسته، که بتواند در برابر فزونی گرفتن قدرتِ بیم‌آور رزم‌آرا بایستد.

اینکه، شاه نیز، به مانند انگلیس، نخست‌وزیری سید ضیاءالدین را پسند و مناسب می‌دانست یا نه و سید ضیا می‌توانست گزینش شاه هم باشد، بسیاری بر این باورند، که تنها و تنها خواست انگلیس بوده و شاه از سید ضیاءالدین هم ترس و بیم داشته است، و بیم و هراس برگرفته از گونه‌ی روندی که پس از کودتای ۱۲۹۹ بازگویی به آن دارد، که رضاشاه فرد دوم کودتا به شاهی می‌رسد و سید ضیاءالدین فرد اول از ایران بیرون رانده شده، و امکان بازگشت نداشتن تا به زیرکشی رضاشاه و بیرون راندن او از ایران! پاره‌ای دیگر، برآنند که، آن ترس و بیم وجود داشته در دل شاه زودده شده و زدودگی در دوران مجلس دوره‌ی چهاردهم رخ می‌دهد، که چند و چون آن، در بخش اول این دوره آورده شده است!

سخنانِ مصدق، و کارکردِ قدرتِ سیاسی، مورد اول را بیشتر تأیید دارد، چرا که اگر شاه می‌خواست، یا به مانند «حسین علاء» رفتار می‌کرد و نخست‌وزیر انتخابی شاه می‌گشت، اگرچه پاره‌ای از نمایندگان هم، ایراد و نکته‌گیری سر دهند! یا اگر ترس از مجلس این بار او را به چنین کاری نمی‌کشاند، می‌توانست به نمایندگان با «سید ضیاءالدین» بوده و دیگر نمایندگانی که پیروی از شاه و دربار داشته‌اند، فرمان دهد که او را نام برند و سپس مورد تصویب مجلس شورای ملی قرار گیرد.

سخنانِ مصدق و بازگویی «همان بگیر و ببند کودتای سال ۱۲۹۹ تجدید» شدن و دلهره و ترس برخاسته از آن، نه تنها، دل‌نگرانی پاره‌ای از نمایندگان می‌توانسته باشد،

که بیشتر و بیشتر، محمدرضا شاه و دربار را تهدیدکننده و بیم‌آور برای «تاج و تخت» و این درستی، که سید ضیاء‌الدین هرگز نمی‌توانسته است «کینه‌ی» در دل داشته را در دوران مجلس چهاردهم با رأی اعتماد نمایندگان شاه و دربار در مجلس، زدوده باشد. وانگهی با بر سر کار چیره‌سازی انگلیس، مهره‌ی زبردست خود را، همواره می‌توانسته است به مانند سلاح تهدید و بیم‌دهنده‌ی خود، به رخ کشاند و بی‌نگرانی سیر خواسته‌های خود را شتاب بخشد و به اجرا درآورد! نیز، و هرگز، کارکرد قدرت، به محمدرضا شاه چنین دل آرامی را نسبت به سید ضیاء‌الدین و آن هم پس از از سر گذرانی «رزم‌آرا»، نمی‌داده است و...!

ادامه‌ی گفتار مصدق که؛ «موافقت من هم روی این نظر بود که طرح نمایندگان راجع به ملی شدن صنعت نفت از بین نرود و در مجلس تصویب شود. چنانچه آقای سید ضیاء‌الدین نخست‌وزیر می‌شد دیگر مجلسی نمی‌گذاشت تا من بتوانم موضوع را تعقیب کنم. مرا هم با یک عده توقیف و یا تبعید می‌کرد. به طور خلاصه مملکت را قرق می‌نمود تا از هیچ کجا و هیچ کس صدایی بلند نشود و او کار خود را به اتمام رساند. چنانچه شخص دیگری هم متصدی این مقام می‌شد باز من نمی‌توانستم صنعت نفت را ملی کنم»، ۱- به نتیجه رساندن «ملی شدن صنعت نفت» ۲- هراس و دلهره از سید ضیاء‌الدین در روی آوری به سرکوب و...، بیشتر از رزم‌آرا و دیگران وجود داشته را بیان‌گر است و برنمایانیدن، که او «ملی کردن صنعت نفت» را بنیاد و یا یکی از بنیادین‌ترین گره‌گشایی‌های کار رهایی ملت ایران می‌دانسته و بر این بودن که با دستیابی به رهایی و استقلال، دیگر خواسته‌های تاریخی ملت ایران، یعنی آزادی و دادگری اجتماعی و همگانی و رفاه برگرفته از آن را، همراه‌آور می‌توانسته باشد!

درستی سخنان مصدق را، از زبان شپرد سفیر انگلیس نیز می‌توان شنید، به دنبال کناره‌گرفتن حسین علاء و در نشست گفت و شنود با روزنامه‌نگاران. او از این سخن می‌گوید، که امید بسته بود در پایان اعتصاب کارگران خوزستان روابط بهتری میان انگلیس و ایران برپا شود و بر این بودن که؛ «این تصور کهنه که هنوز هم ظاهراً در ایران زیاد شیوع داشته و مبنی بر این است که بریتانیای کبیر یک کشور امپریالیستی و دارای نقشه‌های خودخواهانه در ایران می‌باشد، مورد ندارد.»؟! و به دنبال این کوشش‌های «شب» را «روز» نشان دادن، می‌افزاید؛ «دولت بریتانیا بود که نهضت مشروطه را در ابتدای این قرن تشویق نمود. قرارداد عقیم ۱۹۱۹ به منزله‌ی یک برنامه‌ی هفت ساله ولی بر اساس محدودتری استوار بود گو اینکه آن موقع سی سال زود بود.»!

بی‌شرمی نماینده‌ی امپریالیسم انگلیس، هرگز مرزی نمی‌شناسد و اگرچه داده‌های تاریخی آشکار ساز زشت‌رفتارها و شوم به جای نهی‌های آن، در گاه‌های گوناگون تاریخ ایران و دیگر جامعه‌های مورد چپاول قرار گرفته‌ی آن در خاورمیانه و... می‌باشد، ولی و همواره بی‌شرمی دروغ و از راستی دوری گرفته را دنبال و از زشت‌کاری‌های دولت‌های امپریالیستی انگلیس را در رابطه با قراردادهای ۱۹۳۳ و الحاقی دفاع، و بر این بودن که «به پیشرفت خیر و سعادت ملل خاورمیانه و استقرار عدالت اجتماعی در آن خطه» یاری و کمک‌رسان، انگلیس بوده است!؟

آنچه در سخنان نماینده‌ی انگلیس در تائید گفته‌های مصدق می‌توان یافت، لرزانی پایه‌های قدرت «بریتانیای کبیر» است در پی مبارزات پیگیر ملت ایران و به سوی شکستندگی استخوان‌های کهنه استعمار پای در سرزمین ایران گرفته!

ادامه‌ی آهنگ کاسه‌ی مو برداشته‌ی انگلیس چشته‌خور شده، این‌گونه به گوش می‌خورد که می‌گوید؛ «... اگرچه اخیراً سوء تعبیرات و تهمت‌های ناروای زیادی به شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت بریتانیا به طور کلی به عمل آمده ولی امیدواریم که ملت ایران به این نکات توجه داشته و مجلس اقدام یک‌طرفه و عجولانه‌ای راجع به نفت به عمل نخواهد آورد که باب مذاکرات را مسدود و نتایج وخیم و دامنه‌داری به بار آورد!»!

گذشته چراغ راه آینده است، ناله‌های از سر درد شکست نماینده‌ی انگلیس را آورده و با آوردن آماری گرفته شده از «پنج‌جاه سال نفت ایران» آشکارا دم خروس را از زیر «جامه‌ی گشاد انگلیس» برمی‌نمایاند، که «تهمت‌های ناروایی» را که نماینده‌اش به زبان می‌راند، چگونه بوده است!؟

در برابر هم‌نهی‌آمارها، در تمام مدت امتیاز از ایران استخراج کرده، و به دنبال آن تنها سهمی را که ایران به لیره، به مانند دارنده‌ی اصلی مال دریافت می‌کند، آوردن «۱۰۵،۰۰۰،۰۰۰»، سپس فزودن نوشته‌ی «مصطفی فاتح» نویسنده‌ی «پنج‌جاه سال نفت ایران» که؛ به عبارت دیگر شرکت برای هریک ثن نفتی که از ایران استخراج کرد و فروخت (پس از کسر هزینه‌ها) تقریباً دو لیره و کسری عایدی خالص داشته و فقط قریب به شش شلینگ به ایران پرداخته است، یعنی درآمد شرکت که مستاجر بوده تقریباً هفت برابر درآمد صاحب مال و موجر (که ایران می‌باشد) بوده است. بدون تردید چنین اجحاف و تعدی پیش هر مُغرضی هم، موجه نخواهد بود!

آنگاه، تکیه دارد به سخنان نماینده‌ی انگلیس و «کمکی» که دولت بریتانیای کبیرش،

به «پیشرفت خیر و سعادت» ملت ایران، که چگونه می‌توانسته باشد و با نشان‌دهی چپاول و تالان‌گری، تکه‌ای از سخنان مصدق را در کسوت نخست‌وزیری و پیام‌گونه به ملت ایران آوردن، در نمایی آنچه از رهگذر شوم انگلیس بهره‌ی ایران شده به اینکه؛ «علاوه بر غارت ثروت ملی کشور به قول دکتر مصدق عبارت بود از «عزل و نصب دولت‌ها، انتخاب مأمورین، جلوگیری از اقداماتی که به رفاه ملت بود. و همه‌ی اینها برای این بود که در پناه این سکوت مرگبار ثروت ما غارت شود و هیچ‌کس را یارای سخن گفتن نباشد!»

سخنان مصدق - نماینده‌ی انگلیس - نویسنده‌ی گذشته چراغ راه آینده است - پنجاه سال نفت ایران، و بسیار دیگر بوده‌ها و داده‌های تاریخی، از زبان دوست و یا دشمن، آشکارا بیان‌گر ستم جانکاهی را است، از سوی انگلیس بهره‌ی ایران شده، که «شپرد» نماینده‌اش آن‌گونه که آمد، وارونه‌نویسی می‌کند، و بازتاب آن خیزش‌های مردم ایران و... و بلند شدن بوی شکست امپراطوری بریتانیای کبیر!

پرسیدنی است، جز آنچه گفته آمد، و چهره‌ی خود نمایان‌گر شد و بازتاب آن‌گونه‌ای در برداشتن، چه چشم به راهی دیگری می‌توانست به همراه داشته باشد؟! چشم به راهی و رُخ‌دهی بازتاب‌هایی، برگرفته از کنش و واکنش‌هایی از رهگذر دولت‌های انگلیس و ایادی بومی‌شان بر روی مردم و در جای جای ایران زمین، به ویژه خطه‌ی زرخیز خوزستان، که نمونه‌ای از آن را، از زبان قلمی مصطفی فاتح نویسنده‌ی پنجاه سال نفت ایران و سال‌های سال در شرکت نفت خدمت‌گزار آنان بوده، در دنباله‌ی آمار و نتیجه‌گیری از آمارهای آورده، این‌گونه یادآور شدن که؛ «... علاوه بر این در تمام مدت امتیاز قریب نود درصد کسانی که این مقدار نفت را استخراج و تصفیه کرده‌اند ایرانیانی بوده‌اند که در هوای گرم و نامطلوب خوزستان و در ازای دستمزد کمی این کار را کار کرده و به اصطلاح معمول با عرق جبین و گدیمین چنین درآمدی را تولید کرده‌اند.»!

مصدق، در ادامه‌ی گفتارش، بازگوی آن است، که همواره در پی گاه پروای کار به دست آوردن بوده و به مانند شکارچی ماهری کله‌نشینی را نیک دانستن، و بنابراین هوشیاری، در مجلس چهاردهم می‌تواند «از مضرات قرارداد رضاشاهی جامعه را مطلع و مستحضر» سازد و به دنبال سفر «کافتارادزه» دست و پای هر دولت و... را ببندد تا به هیچ‌کسوری امتیاز داده نشود به اجازه‌ی چپاول و تالان‌گری، چه در شمال، و چه در جنوب و یا... سرزمین ایران!

برنشان دادن، که بر و بار کِشت او در دوره‌ی مجلس شانزدهم گل و شکوفه دادن و در «دو جبهه و با دو سیاست مبارزه» نمودن به اینکه؛ «اثباتِ مضرات این امتیاز طوری در جامعه تأثیر نمود که زمینه برای ملی شدن صنعت نفت مهیا» گردد. در پی سخنان خود، ناپسندی همکاری با دولت‌های دیکتاتوری و یا برده‌ی «دیکتاتور»ها شدن، و نتایج‌اش را برشمردن، و بنابراین دیدگاه، روی برتافتن از پذیرش مرتبه و پستی در دولت‌های دورانِ رضاشاهی و...، و بیان‌گری سرنوشتی که بهره‌ی «مستوفی الممالک» می‌شود، و بُرد کار خود را برنمایاندن به اینکه؛ «علت تأثیر من هم در این مقام این بود که از هیچ‌کس و هیچ مقامی قبول کار نکردم و باگفتن یک «موافقم» و تبریک نمایندگان نخست‌وزیر شدم!»

بخرد مرد، در لابلای سخنان خود، نشان‌گر است که همه‌ی نمایندگان «تبریک‌گو و کف‌زن»، برخاسته از دل و در سوی مردم گام نهاده، نبوده‌اند و بنابراین دیدگاه، تبریک و کف زدن را بایسته‌ی کار و هدفمندی خود می‌شناخته‌اند، که در بُن رفتارشان، باوری خام، دام شکست یافتن، در پندارشان جای گرفته بوده است!

سخنان رساننده‌ی مصدق، بر این استواری دارد که رده‌ای از نمایندگان، یا فکر می‌کردند، مصدق نخست‌وزیری را چون مرتبه‌های گذشته رد می‌کند و لذا جاده‌ی هموار شده‌ای خواهد بود برای دیگرانِ هم‌باور و هم‌سویه‌ی سیاسی خود، که می‌توانند پاره‌ای از آنان پیروان سید ضیاء‌الدین طباطبایی باشند، در آب نمکِ سیاستِ انگلیس آماده خوابانیده شده و یا می‌پذیرد و یارای روی در رویی با قدرتِ انگلیس را نداشته و در پیکار فزونی گرفته از پای درمی‌آید و شکست او، چون پیروزی و شادی‌آفرینی برای آنان به‌بارآور است، و پیشنهادکننده هم جمال امامی توانسته باشد! این رده‌ی نمایندگان اگرچه «کف» زدند و «تبریک» گفتند ولی در رأی‌گیری یا رأی ندادند و یا هنگام به سنگ‌نشینی هدفمندی‌شان، روی به سنگ‌اندازی در جاده‌ی پیروزِ ملت برآمدند تا «شرمنده‌ی شادی خویش» و بیگانه‌ی همیشه آنها را یاری دهنده، نباشند، و خواستِ شوم‌آور «ناملی و نامردمی»‌شان، برآورده گردد!

سره مرد، درستیِ بررسی نگارنده را این‌گونه روشن ساز است که «نظر به اینکه اتخاذ رأی بدین طریق برخلاف سابقه بود طبق پیشنهاد خود من جلسه‌ی رسمی مجلس و بدون تماشاچی تشکیل گردید و نمایندگان رأی خود را با ورقه و به طور مخفی دادند و با اینکه متجاوز از بیست نفر از آنان که کف زده بودند از دادن رأی به من امتناع کرده و ورقه‌ی سفید دادند باز من اکثریت داشتم و اعلیحضرت هم طبق نظریات خود من در

صدور فرمان خودداری فرمودند تا قانون ملی شدن صنعت نفت از تصویب مجلس گذشت و چنانچه قبل از تصویب قانون فرمان صادر شده بود دولت تشکیل می‌گردید آن دسته از نمایندگان مخالف آنقدر از عدم صلاحیت بعضی از وزرا حرف می‌زدند تا من مایوس شوم و کنار بروم و در صورت مقاومت باز روی طرح نمایندگان راجع به ملی شدن صنعت نفت آنقدر صحبت می‌کردند و مخالفت می‌نمودند تا موضوع به کلی منتفی شود و از درج کلام ساقط گردد».

خواننده‌ی پای بی‌پای پی‌گیری نموده، در زیر چشم‌گذاری آنچه را تاکنون گذشته است، و پیگیری را ادامه دهنده به آنچه تا پایان این بخش از پایان دوره‌ی دوم می‌آید، و نیکوتر، آنچه در دوره‌ی سوم آورده و فراگشایی خواهد شد، می‌یابد که؛ ۱- رده‌ی کف‌زننده ولی ورقه‌ی سفید داده، کدام دسته بوده‌اند و می‌توانسته بوده باشند. ۲- رده‌ی پسین که رأی می‌دهند، ولی، اگر «قانون ملی شدن صنعت نفت از تصویب مجلس» نمی‌گذشت، روی به سنگ‌اندازی در راه «ملی شدن نفت» می‌آوردند و سدساز پیروزی‌های ملت می‌شدند، کدامین رده و در سود کدامین هدفمندی گام‌گذار می‌بوده، «اعلیحضرت شاهنشاه هم»، در کدام‌یک از این رده‌بندی‌ها، می‌توانسته جایگاه داشته باشد. ۳- دیگر رده و رده‌ها و دسته‌هایی، که پای بی‌پای پیروزی‌های ملت، در برابر دست‌آوردها و ناسازواری نشان دادن‌ها، به خشت می‌افتند و از راه ملت دوری گزیدند و همداستانی دارند در شکستی که با کودتای بیست و هشت مرداد، دامن‌گیر مردم ایران می‌گردد!

رسایی کرده‌ها و رفتار مصدق از زبان او اینکه؛ «قانون به تصویب و توشیح رسید به کار شروع کردم و نتایج نیکو گرفتم» و سپس نتایج نیکوی کار را، مورد سخن قرار می‌دهد. نگارنده در آینده، در فراگشایی روند کنش‌ها و واکنش‌ها و بازتاب برگرفته از آنها، در رابطه با دوران نخست‌وزیری اش، و... به آن سخنان تکیه خواهد داشت!

نگارنده بایستگی کار خود را، از این گاه به بعد، و تا آنجایی که به فراگشایی رویدادی یاری رساند، تکیه به شنیده‌هایی نیز می‌دارد که از این و آن شنیده است به مانند کسانی که بازگوی خاطرات «سیاسی - اجتماعی» خود را داشته‌اند و در کارزار مبارزات سیاسی و در مرتبه‌ی بلند اجتماعی کوشش و پرکاری چشم‌گیری داشته‌اند!

در پیوند با رویداد شانزدهم اسفند، روز ترور رزم‌آرا و روزهای پیشین و پسین روزهای این روز، چه روز ۱۲ اسفند و «نطق ناشیانه‌ی رزم‌آرا بنا بر نوشته‌ی مکی و آورده‌هایی از دیگر داده‌هایی تاریخی مبنی بر گفته‌ها و سخنان توهین‌آمیز رزم‌آرا به



ملت ایران، که «ملت ایران شایستگی لوله‌نگ را هم» ندارد، و چه هفدهم اسفند، روز تقدیم کردن اصل «ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور» به مجلس شورای ملی و فردای این روز، روز جمعه هیجدهم اسفند به برپایی گردهم‌آیی باشکوهی از مردم در میدان بهارستان و آنچه در این رابطه، در گذشته، گفته آمد و پی‌آمدهای آن تا پیشنهاد نخست‌وزیری به «مصدق» و پذیرش آن «پیشنهاد» و مصدق بی‌درنگ پذیرش پیشنهاد را بنا بر دو شرط می‌پذیرد و انگیزه‌ی «پذیرش» را هم، و چگونگی روند کار تا سکان نخست‌وزیری به دست «مصدق» می‌افتد، بخشی از شنیده‌هایی نیز می‌تواند باشد، که نگارنده از زنده‌یاد دوستی به نام «محمدتقی برومند» شنیده است!

محمدتقی برومند در آن گاه تاریخی، نماینده‌ی دوره‌ی شانزدهم مجلس شورای ملی بوده و پیش از این دوره نیز مرتبه‌هایی هم‌سنگ و زندگی در کارزار «سیاسی - اجتماعی» را پشت سر گذرانده و پسین روزهای این روز، در جرگه‌ی مصدقی‌ها جای گرفتن، و تا جایی که نگارنده به خاطر می‌آورد، در دوستی‌اش به راه مصدق استوار و همواره در دوستی پایداری می‌ورزیده است.

زنده‌یاد محمدتقی برومند را نگارنده از سال ۱۳۳۹ به خاطر می‌آورد و روزهای شورآفرین و کوشش‌های انتخاباتی این سال و سال‌های پسین‌تر که آشنایی با او به دوستی گرایید. هر از چندی که امکان دیدار او روی می‌داد از گنجینه‌ی خاطراتش نگارنده را بی‌بهره نمی‌ساخت. نیک به خاطر می‌آید، کشش به دوستی با آن پیرمرد، در نگارنده که در آن گاه‌های سرور و شادی دوران برنایی سر می‌گذرانند، سال «۱۳۴۰ - ۱۳۳۹» می‌باشد و روی به سپری شدن دوره‌ی دبیرستان و در سر پروراندن ورود به دانشگاه و چشم‌انداز زندگی «سیاسی - اجتماعی» از چندی پیش مایه گرفته و بسته شدن به «حزب ملت ایران» یکی از سازمان‌های «جبهه ملی»، می‌بوده است.

باگشتی در خاطرات آن دوران، چکیده شنیده‌های زنده‌یاد در رابطه با «نفت» و پیشنهاد نخست‌وزیری به «مصدق» و پذیرش آن در صورتی که دو شرط او مورد پذیرش و تصویب مجلس شورای ملی رسد را، این‌گونه می‌توان بازگویی نمود که؛

۱- بنا به روایت‌های از او شنیده، «جمال امامی» پیشنهاد نخست‌وزیری را به «مصدق» می‌کند و با باوری خام که دام شکست مصدق را در سر پرورانیده است. ولی، به دنبال پذیرش نخست‌وزیری «مصدق» و ناگزیری پذیرش «مجلس شورای ملی» دو شرط پیشنهادی «مصدق» را، که به آن پرداخته خواهد شد و به شکست نشستن پوچ پندارهای در سر بافیده‌اش، مخفیانه مجلس را ترک و در رأی‌گیری شرکت نمی‌کند!

۲- پیام‌برنده نزد شاه، که «مصدق» نخست‌وزیری را می‌پذیرد، در صورتی که دو شرط پیشنهادی او به تصویب مجلس رسد و مورد توشیح، ریاست مجلس سردار فاخر حکمت بوده است و پاسخ شاه اینکه از او بپذیرند و الا از آن سر باز می‌زند و پس از تصویب بیاورید تا مورد توشیح قرار گیرد!

۳- بر این بود که مصدق پس از پاسخ مثبت به پذیرش نخست‌وزیری، در صورت تصویب و توشیح اجرای قانون ملی شدن نفت و اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها و کف زدن و تیریک‌گویی نمایندگان سازوار و ناسازوار با دیدگاه‌های او، از کلیه‌ی نمایندگان می‌خواهد که پیش از به تصویب مجلس رسانیدن «قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور»، به خانه نروند و در همین جا نهار خورده شود و... ولی عدم تهیه‌ی نهار و ناگزیری رفتن نمایندگان به خانه برای نهار و نیز بهانه‌تراشی‌های پاره‌ای از نمایندگان که برای ظهر دعوت شده می‌باشند و ناگزیرند ترک مجلس شورای ملی را نمایند و... به همه‌ی آنان هشدار می‌دهد که اگر مورد «نفت» امشب به نتیجه‌ی خود نرسد، امکانی است که به دست دشمن ملت، انگلستان داده‌اید و «انگلیس» بر این است که زمینه‌های کودتایی را در همین چند روزه فراهم کند و این‌گونه مورد نفت را به سود خود و زیان ملت ایران به نتیجه رساند. زنده‌یاد برومند، با شوری بی‌مانند از هشداردهی مصدق سخن می‌گفت و بیم هراس‌انگیزی که از سوی انگلیس منابع و منافع نفتی ملت ایران را می‌توانست تهدید کند، با تدارک کودتایی در آن چند روزه‌ی آخر هفته و گماردن سرسپرده‌ای چون سید ضیاءالدین طباطبایی را در رأس دولت، و پنبه شدن تمام رشته شده‌هایی که تاکنون ریسیده شده، بوده است. می‌گفت، از تمام نمایندگان، دوستانه و با تمام وجود، به خاطر سعادت ملت ایران خواستار بود که در رفت و بازگشت امروز به خانه‌هایتان با هیچ‌کس و فرستاده‌ای از سوی سفارت انگلیس تماس برقرار نکنید و اگر به خانه‌ی شما آمدند از تماس و گفت و شنود خودداری کنید، زیرا آنان بر این می‌باشند که با «تطمیع و یا تهدید و یا...» شما را از برپایی مجلس شورای ملی بازدارند و چنانکه مجلس شورای ملی جلسه‌اش تشکیل شد، از رأی دادن و تصویب قانون ملی شدن نفت در سراسر کشور سر باز زنید تا آنچه در سر پرورانیده‌اند را به اجرا درآورند!

او می‌گفت که خود به مانند بسیاری از نمایندگان، سخنان مصدق را بیشتر از ممکن می‌پنداشتند، ولی، با این وجود به خانه که می‌رود، به اهالی خانه یادآور می‌شود که اگر کسی آمد سراغ من و...، بگویید خانه نیست! ساعتی که آهنگ خارج شدن از خانه را به

سوی مجلس می‌کند، می‌یابد که در اطاق انتظار از طرف سفارت انگلیس به او وارد شده‌اند و علی‌رغم پافشاری خدمتکار خانه به جلوگیری ورود به خانه، به خانه وارد شده و با او امکان تماس و به گفت و شنود می‌پردازند!

می‌گفت، همان‌گونه که مصدق پیش‌بینی کرده بود و از چند و چون آنچه در پشت پرده می‌گذشت با خبر شده و ما را نامستقیم با سخنان خود در جریان گذاشته بود و دل‌نگرانی‌های خود را بیان داشته بود یکی چند ساعت پیش در مجلس شورای ملی، روی داد، و فرستاده‌ی سفارت انگلیس در آغاز به سخن‌نشینی از مصدق شکوه و گله‌گزار و بیم‌دهنده که او می‌خواهد ایران را به پرتگاه شکست بکشانند و دستِ دلسوزترین کشور اروپایی «انگلیس» را از پشتِ آن جدا سازد و این‌گونه زیان‌های «سیاسی - اقتصادی» و دیگر آسیب‌رسانی‌های اجتماعی بر کشور شما، ایران وارد آید! سپس فرستاده‌ی انگلیس چون می‌یابد که او و دیگر بسیاری از نمایندگان چون او، به وارونه‌ی گذشته، انگلیس را هم شکست‌پذیر یافته‌اند و دانسته که بر بام «بریتانیای کبیر» هم غروبی وجود دارد و این آشنایی و پی‌بری را از مبارزات پیگیر و روزبه‌روز فرازی بلندترپذیر ملت ایران به پیشگامی و رهبری مصدق و دوستان او دارند و در دلِ آنان نشانیده شده‌ی بذر و دانه‌ی امید به فردایی پیروز و کشتزاری سبز سراسر پهنه‌ی ایران زمین را پوشانیده دیدن، لذا، آوازی دیگر ساز می‌کند و ناسازواری آوازِ شوم خود را از «تطمیع» به «مال و جاه» به «تهدید» زندگی و «جان» یک یکِ کسانی که به مجلس روند و به «اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور» رأی آری دهند و سبب‌ساز تصویب «قانونی» اجرای آن گردند، برمی‌گرداند!

کوتاه سخن، برومند‌گریبان خود را از دست فرستاده‌ی سفارت رها کرده و شتابان ولی در درون پر پیچ و تاب به مجلس شورای ملی خود را می‌رساند و با اینکه پاسی از زمان برپایی مجلس شورا می‌گذشته، آنجا را خالی از نمایندگان می‌بیند و ترس و بیم در او راه یافته که نمایندگان نخواهند آمد و مجلس برپا نخواهد شد و بیم «کودتا» و آوردن «دولت» مورد دلخواه انگلیس به مانند کودتای ۱۲۹۹ به دست «سید ضیا - رضاخان» دیگری انجام و پاشنه‌ی کهنه‌ی تالان‌گری استعمار انگلیس، به گردش خود ادامه داشتن!

ولی، می‌بیند که پس از چندی، تک تک نمایندگان وارد می‌شوند و اندوه و بیم در رخساره‌شان نمایان و هر چند نفری در گوشه‌ای نجواکنان با هم سخن می‌گویند! فزونی گرفتن جمع نمایندگان مجلس و آهسته آهسته بزرگتر و بزرگتر شدن «جمع»‌های چند

نفری، بازگویی خورشیدی شدن رازی می‌گردد که به تک تک آنان در آن روز گذشته بوده است و وارد شدن فرستاده‌هایی از سوی سفارت «بریتانیای کبیر» و کار خود را با «یا به حیلت یا به زور» آغاز و دنبال کردن! همه را نگرانی و از دلهره دل‌هایشان پر شده، و اینکه شاید برای «بریتانیای کبیر» هنوز «غروبی» بر سر «بامش» ننشیند و از سوی آن «قدرت» بهره‌ی آنان «نه حیلت و نه حالت» باشد، که «زور» و سپس تهدیدهای برشمرده شده، گریبان‌گیر آنان شود!

۴- ادامه‌ی روایت‌های برومند، سرانجام پای گرفتن مجلس با نمایندگان و درگیری پرسش و پاسخ‌هایی در پیرامون زیان و سود و...، اجرای تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور، به گونه‌ای سازوار و ناسازوار، از سوی نمایندگان با و بر «مصدق» و نهضت ملی بودگان و ساعت‌ها به درازا کشیدن گفت و شنودهایی که، گرمی گرفته بود. تا پاسی از شب گذشته و نزدیکی‌های «نیمه شب»، پرسش پرسش‌کنندگان پایان می‌گیرد با پاسخ‌های موشکافانه و راه‌بند هرگونه گریز، از سوی «مصدق»، تا جایی که، ریاست مجلس پرسش به رأی‌گیری می‌کند و همگان‌گزی‌کار را، خواسته و از روی ایمان و یا ناخواسته و از روی ناگزیری، به نشانه‌ی «آری» از جای برمی‌خیزند!

برومند بر این بود که هرچه برگردی نشست نمایندگان گرد زمان می‌نشست، طنین صدای مردم نگران سرنوشت «نفت»، از روی بام مجلس شورای ملی که بر روی آن راه یافته بودند، فزونی می‌گرفت، و آهنگی پرتب و تاب در دل نمایندگان برمی‌انگیزاند، و با شوری و سروری چشمداشت به راهی پیروز برای ملت یادآوری داشتند!

چشم به راهی ملت با پیروزی و تصویب «قانون» نفت انجام می‌گیرد، اگرچه از میان برپا بلند شدگان نمایندگان مجلس، نشانی از دو و یا سه نفری دیده نمی‌شود و یکی از آنها «جمال امامی» بوده است، که با شگفتی دانسته نمی‌شود، کی، و چگونه، در دمام پیروزی و چاره‌ی کار مجلس به تصویب اجرای ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور، ترک مجلس می‌نماید!

محمدتقی برومند، در سر پیری و هنگام برشمردن آنچه بوده و دیده و خود در آن هنگامه‌ها کوشش و تلاش داشته، با بارانی از شوق و شورانگیزی، که گویی گاه جوانی و برنایی خود را بازیافته باشد، از بازتاب مردم پیرامون مجلس و بهارستان و بر روی بام‌های مجلس در چشم به راهی پیروزی دم شمردن می‌نمودند، یاد می‌کرد، که پس از پی بردن به «تصویب قانون نفت» از بام‌ها سرریز شده و سیل مهر مردم چشم به راه سرنوشت خود، سوی سخنگوی خود «مصدق» و همه‌ی نمایندگان را بود که، گزیرکار

خود را در «رای آری» تقدیم مجلس شورای ملی نمودند. می‌گفت، هریک از نمایندگان بر روی دوش مردم برپاخاسته و شورانگیزترین دمان زندگی را با واژه‌های مه‌آرمیز بهره‌ی یکایک نمایندگان نمودند و بر این باور، که مجلس شورای ملی دوره‌ی شانزدهم، با تصویب اجرای قانون ملی شدن نفت آبرویی جاودانه برای خود بر جای نهاد!

او با همان شورانگیزی که از شور و مهر مردم بهره‌ی آنان شده بود، یاد می‌کرد و باورمندی مردم را نسبت به نمایندگان مجلس دوره‌ی شانزدهم به زبان می‌آورد و بازگویی داشت، همه‌ی آن آبروپذیری و بلندی گرفتن ارزش‌های میان مردم را، برای خود و دیگر نمایندگان، مدیون بخرد مرد «مصدق» بایسته می‌دانست و تلاش یاران همراه او که کاروان سالار و پیشگامان آن شورآفرینی‌ها و پیروزی‌آوری‌های ملی، گردیده بودند!

سخنانِ مصدق، آورده شده در «خاطرات و تألمات» و سودبری تکه‌هایی از آن در چندی پیش و سپس تکیه‌ی نگارنده بر خاطرات شنیده‌ی خود از زبان محمدتقی برومند نماینده‌ی مجلس شورای ملی دوره‌ی کارزار «نفت» و فرجام آن در پیشنهاد نخست‌وزیری به مصدق و پاسخ پذیرش آن بنا بر «دو شرط» یاد شده، بیان‌گر است که؛ ۱- فراگشایی نگارنده را تایید دارد به «چند و چون» آنچه که یادآوری گردید، و «چونی و چرابی» کنش‌ها و واکنش‌ها بر روی یکدیگر و بازتابی آن‌گونه‌ای که در پیشنهاد نخست‌وزیری به «مصدق» سر باز می‌کند، و اوگزیر و چاره‌ی کار را در پذیرفتن دیدن.

۲- گردش کار «جلسه‌ی رسمی مجلس و بدون تماشاجی» بنا بر پیشنهاد مصدق تشکیل می‌شود، تا «مصدق» بتواند در سرایی آرام و بی‌بیم و تهدیدی برای کسانی که «دیدگاهی ناسازوار» با دیدگاه او و یاران او در سوی «تصویب قانون» اجرای ملی شدن صنعت نفت داشتند، به سخن بنشینند و سود اجرای آن و زیان تصویب نشدن آن را در زندگی «اجتماعی - سیاسی» و ره‌آورده‌های اقتصادی‌اش، برای مردم ایران، برشمرد.

۳- پس از انجام‌پذیری این‌گونه‌ای که رفت، دست هر بهانه‌تراش و دست‌آویزسازی را، پس از دست گرفتن سُکان نخست‌وزیری، از خرابی‌رسانی و سنگ‌اندازی بازدارد. همان‌گونه که در «خاطرات و تألمات» یادآور شده است که اگر؛ «دولت تشکیل می‌گردید آن دسته از نمایندگان مخالف آنقدر از عدم صلاحیت بعضی از وزرا حرف می‌زدند و...» تا یأس را چیره سازند و سر باز زدن «مصدق» از نخست‌وزیری و این‌گونه

بتوانند گردش درآوری و به پیروزی نشانیدن «اجرای ملی شدن صنعت نفت» را ناممکن، و زیان ملت ایران و سود انگلیس، استعمار چیره بر ایران داشته را، چون گذشته، ممکن ساز سازند.

۴- شاه هم می‌پذیرد و در واقع ناگزیر پذیرفتن است، همان‌گونه که «مصدق» هم، در «خاطرات و تألمات»، هوشیارانه همراه با بزرگ‌منشی یادآوری و اشاره کرده است که «... اعلیحضرت شاهنشاه هم طبق نظریات خود من در صدور فرمان خودداری فرمودند تا قانون ملی شدن صنعت نفت از تصویب مجلس گذشت...!» و آنگاه است، فرارسی «گاهی» که، مصدق می‌تواند:

۵- با دستی پُر، به دنبال تصویب «۱- اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور بر طبق قانون اجرای اصل ملی شدن، مصوب نهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ و تخصیص عواید حاصله از آن به تقویت بنیه اقتصادی کشور و ایجاد موجبات رفاه و آسایش عمومی. ۲- اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها»، تن به پذیرش نخست‌وزیری دهد و در سرپرورانیده‌های تاریخی خود را، در سوبیه‌ی برپاداری نظم و سامانه‌ی «مردم‌سالاری» در ایران دنبال کند!

## مصدق، وگردش پذیری دولت مصدق

بنا بر آنچه آمد، کارنامه‌ی زندگی مصدق گوینده و برنده‌ترین داده‌ی تاریخی است و گواه‌دهنده و خواننده می‌تواند، با تکیه به رفته‌ها - گفته‌ها - کرده‌ها و کردارهای او، به آنچه آمده و می‌آید دست یابد و به داوری نشستن و ارزش داوری کردن به گونه‌ای که «فریاد خلق» نوشته‌ی «عبدالله راستگو» و یا بسیار دیگر «نوشته»هایی به قلم دیگرانی نوشته شده و نوشته‌اند، حتی اگر پاره‌ای از آنان در جایگاه «هم‌آورد» با او، گفته و نوشته‌اند، و با بررسی چهره‌ی «اجتماعی - سیاسی» او از گذرگاه‌های گوناگون اجتماعی، شده باشد.

داده‌های تاریخی بی‌شماری نگارنده را یاری‌دهنده شد به فراگشایی آنچه تاکنون، از پس از جنگ جهانی اول و آهسته آهسته زمینه‌ی به گل نشانیدن کشتی دست‌آوردهای مشروطیت و بازدارندگی پای‌گرفتن سامانه‌ی «مردم‌سالاری» آغاز و دنبال نمود، به چکیده‌ی آنچه را روی داده شده بود، برنمایاندن.

فراگشایی و برنمایانی آنچه را به دست «خودسری» و به سود بیگانه در دوره‌ی «دیکتاتوری بیست ساله» روی می‌دهد و سوزنده‌ی ریشه‌گرفتن «مردم‌سالاری» و از میان برنده‌ی چهره‌های «مردم‌سالار»، در کشتن - زندانی - تبعید و یا ناگزیری خانه‌نشینی آنان را سبب‌ساز شدن تا فرارسی مرگ آنان و نیز کور کردن دریچه‌های امید و شکستن قلم و...!

فرارسی جنگ جهانی دوم و بیرون‌رانی «خودسر بیست ساله»ی سوزنده‌ی ریشه‌های «مردم‌سالاری» در ایران، به دست و خواست بیگانه‌ای که او را در سوبه‌ی خواسته‌های خود آورده بود و بر اریکه‌ی «شاهی» نشانیده و حال بیرون‌رانی او را در سوبه‌ی سود خود جستن و بازتاب این کنش‌ها و واکنش‌های این برهه‌ی تاریخی، دریچه‌هایی سودآور به سود ملت ایران گشودگی گرفتن!

خواننده‌ی پای‌بپای دنبال‌کننده‌ی این نوشته، اگر هم نه همه‌جانبه ولی کم و بیش،

به آنچه گذشته دست یافته است و پی آمدهای جنگ جهانی دوم و روی دهی ناسازواری‌های گوناگون «اجتماعی - سیاسی» در زندگی اجتماعی جامعه‌ی ایرانی را، شناخته است و آنچه می‌گذرد تا اینکه «مصدق» سُکان‌داری دولت را گزیر کار خود، می‌شناسد.

خواننده در لابلای نوشته‌ها، اگر هم نه همه‌جانبه ولی کم و بیش شناخته است «مصدق» را از دورانِ برنایی به هنگام جنبش مشروطیت و چند و چون شگردهای کاری‌اش در کارزار سیاست و آشنایی و دریافتگی به پخ و پهلوی دیدگاهی او. او بی‌که در ۲۹ اردیبهشت ۱۲۶۱ در تهران پای به جهان هستی می‌گذارد، و دارنده‌ی پدری است به نام میرزا هدایت آشتیانی، از پیروان امیرکبیر و مادری با نام ملک تاج خانم نجم نواده‌ی عباس میرزا و بپاکننده‌ی بیمارستان نجم!

شبابِ کارِ زندگی را به مانند پدر و در جای او به کارداری خزانه و دفترداری ولایت خراسان گمارده شدن و درستی، پشتکار و نوآوری و ویژگی کار او و زبانزد و انگشت‌نمای همگان گردیدن. پای گرفتن اندیشه‌ی «مشروطیت» و دید «مردم‌سالاری» او را به فراگیری دانش سیاسی می‌کشاند و در نزد همانندانی چون شیخ محمدعلی کاشانی - میرزا غلامحسین رهنما - میرزا عبدالرزاق بغایری - میرزا جواد قریب، به کسب دانش روی می‌آورد! هنگامی اندیشه‌ی «مشروطه‌خواهی» بُن گرفته و روی به بر و میوه‌دهی دارد و به گل می‌نشیند و جامعه‌ی ایرانی در این سیرگاه پای نهاد و پسین‌تر انقلاب مشروطیت به پیروزی می‌نشیند، که او نیز از شبابِ زندگی روی به برنایی و بالندگی‌اش در سیرگاه «اندیشه‌ی» مردم‌سالاری و مشروطه پروریدگی گرفته است و در این بسترگاه نهال‌پذیر و بر و میوه‌ی درختِ زندگی‌اش به گل نشستن و بارآور زیباترین چهره‌های «مردم‌سالار» شدن!

بُن گرفتن نهالِ درختِ زندگی «اجتماعی - سیاسی» او بی‌که بر و میوه‌اش، کارایی - خرد - شجاعت و روی به بالندگی و تنومندی گرفتن است و به گل نشینی آنچه را که، بوی - رنگ و مزه‌ی «ملی» و «مردمی»، از آن برآید و برای ملت ایران پیروزی آفرین باشد!

او در پهنه‌ی کارداری و پای‌نهی‌اش به زندگی سیاسی و کارزار مبارزاتی، هم‌نشین و روی در روی کس و کسانی است که، اگرچه سنِ آنان از او چشمگیرانه بیشتر است، ولی هیچ‌یک از آنان بهره‌مندی‌اش از فروزه‌های در بالا آورده شده کمتری ندارد و دارنده‌ی جمع یافته «سرشت‌نشانه»هایی است کارساز، که دیگر هم‌نشینان پر تجربه‌اش، هریک،



یک و یا دو...، از آن فروزه‌ها را در خود دارند!

او اگرچه در نبرد «قدرت» پای می‌نهد ولی هرگز پای‌بند و برده‌ی قدرت نمی‌گردد، و همان‌گونه که به مجلس دوره‌ی اول از سوی مردم اصفهان برگزیده می‌شود ولی نمی‌پذیرد و گزینش نمایندگی خود را رد می‌کند، چرا که او کمتر از سی سال داشته و نمی‌خواهد زندگی سیاسی‌اش آمیختگی پیدا کند با ناسازواری به «قانون» و همواره زندگی‌اش سازواری دارد به «قانون». پیروی‌کننده از «قانون» و قانون را هم، برای برآوری خواسته‌های «مردمی» و بارآوری‌های ارزش‌های «ملّی» می‌شناسد، و بنابراین دیدگاه «قدرت» پذیرفتن را درست و سالم می‌شمرد!

برده‌ی «قدرت» نبوده و پیروی‌کننده از «قانون» بالنده‌ی جوانی، که کمتر از سی سال دارد هنگامی که به نمایندگی مجلس پشت پا می‌زند در آن گاه تاریخی که، نماینده‌ی مجلس شدن ارج و مرتبه‌ای بلند در پهنه‌ی زندگی «اجتماعی - سیاسی» داشته، بوده است!

پای‌بندی به «قانون»، به گونه‌ای که در گذرگاه‌های سخت برای آن تا پای جان ایستادگی می‌نموده است، و هرگز به مانند پُر ادعاکنندگان در رأس کارها قرار گرفته‌ای چون تقی‌زاده، به زیاده‌گویی و تندروی، روی نمی‌آورده است، که در هنگامه‌هایی روی به فرار داشتند و وابستگی و خیانت را هم پذیرفتن!

او در برپایی انجمن‌ها و سازمان‌های سیاسی کوشیدگی داشته و هنگام بازگردی سامانه‌ی خودسری و استبداد، به وارونه‌ی زیاده‌گویان تندرویی چون تقی‌زاده که در رأس انجمن آذربایجان جای گرفته بود، روی به فرار و به خیانت‌های گونه‌به‌گونه‌ای نمی‌گراید، و در برپایی انجمن‌هایی چون «انسانیت» دستی‌کارساز و در رابطه برقراری میان «انجمن»ها کوشنده و رویارویی نمودن با بیم و خطر در پخش سلاح میان رزمندگان و شاید هم همانند آنان سلاح به دوش کار در سویه‌ی پیروزی جنبش مشروطیت را دنبال می‌کرده است!

او در ۱۲۸۶، بیست و پنج ساله است و در تیر ماه سوگندنامه‌ی وابستگی به «جامع آدمیت» را پر می‌کند و در آن یادآور شدن، که همواره شرافت آدمی خود را نگه دارد و در هر مرتبه و بلندی که جای‌گرفت آن سزاواری را از دست ندهد و آلوده نسازد و تکیه بر آن سوگند است که، چندی از وابستگی‌اش نمی‌گذرد و از آن «جامع» کناره‌گیری می‌کند تا این‌گونه سزاواری‌ها و ارزش‌های آدمی خویش را نگه داشته باشد!

او در گرماگرم این دوران از زندگی است که، هم‌نشینی دارد با آزادی‌خواهانی چون

میرزا حسین قلی آدمیت - میرزا داود خان علی‌آبادی - کمال‌الملک - سردار یحیی - سلیمان میرزا و...!

مصدق در کارگاه زندگی «اجتماعی - سیاسی» این‌گونه‌ای که، چکیده شده‌اش آورده شد، بنیاد می‌گیرد زندگی «فردی - اجتماعی» او و روی به پروردگی دارد، و در هوای «قانون» و «آزاده اندیشی» سرشتگی می‌یابد. بخردی و هوشمندی‌اش همراه با دلاوری و شجاعت توأمان کارسازی می‌باشند همواره یاری‌دهنده‌ی او، در انجام‌پذیری سویه و رهیافتی «ملی» و «مردمی»، که همگام و همگام در سر پروریده و پی می‌نموده است! برنایی بخرد مردی به آنچه آمد، پیر هنگامه‌سازی را می‌گردد، سرشتگی اجتماعی گرفته به بُن‌مایه‌ی اندیشگی‌هایی و به گونه‌ی همه‌جانبه‌ای در سویه‌ی سودآوری به سود زحمتکشان و لایه‌های گوناگون چپاول شدگان را داشتن. پیشاپیش رهایی لایه‌های اجتماعی، توده‌ی زحمتکش و مورد چپاول قرار گرفته جامعه‌ی خود، ملت ایران است، که همت کوشش‌های «سیاسی - اجتماعی خویش می‌شناسد و نبرد در این کارزار، روی در رویی با هر نهاد و سازمان فردی و جمعی درون و یا برون از ایران دانستن!

در بسترگاه «اجتماعی - سیاسی» آن‌گونه‌ای ژرف زندگی گرفتن و برنایی را به پیری رسانیدن، برنا پیر بخرد مردی، چهره‌ی اجتماعی می‌گیرد، با دیدگاه اجتماعی و طبقاتی که بر و میوه‌ی نهال تنومندشده‌اش به گل می‌نشیند برای لایه‌های زحمتکش و چپاول‌شده‌ی ملت ایران و رنگ و بوی همه‌جانبه‌ی «مردمی» و «ملی»، از جُزء جُزء رفته‌ها - گفته‌ها و کردارهای او برخاستن!

مصدق به دیدگاه «اجتماعی - طبقاتی» گونه‌ی یادشده بستگی ژرف می‌گیرد و نهال زندگی «اجتماعی - سیاسی» اش آن‌گونه ریشه گرفتن و پروریدگی یافتن و برومندی و بالنده شدن در کارزارهای بی‌گسست و رویاروی با هر نهاد و سازمان «فردی - جمعی» درون و برون از ایران!

کنون، به دنبال آن چکیده فراگشایی «اجتماعی - طبقاتی» که گذشت، و اگر پایگاه و یا وابستگی «اجتماعی - طبقاتی» فرد و یا سازمانی را نه آن‌گونه که بیراهه و کژراهه پای نهادگان، نوشته‌اند و یادآور شده‌اند، دانسته نشود، که بایستگی گیرد از کردارها و رفتارهای «فردی - سازمانی» این فرد اجتماعی و یا آن سازمان، در زندگی «اجتماعی - سیاسی» شان و چه گفته‌هایی را در عمل به کار بسته‌اند و بر و میوه‌ی کار آنان سوی کدامین لایه‌های اجتماعی را شماره زده است، آنگاه روشن و آگاه یافته می‌آید، که

مصدق در سیرگاه زندگی «اجتماعی - سیاسی» اش، دیدگاهی همسوی خواست طبقه‌ی رنجبران و پایگاه طبقاتی این سویه‌ای را داشته است، اگرچه در دامن خانواده‌ای زمین‌دار و یا ثروتمند چشم به جهان هستی می‌گشاید، و پروریدگی دوران اولیه‌ی زندگی را از این خانواده دارد!

جای این نیست، در این نوشته، که از چند و چون دیدگاه - جایگاه - پایگاه و وابستگی‌های «اجتماعی - طبقاتی» سخن گفته آید و جایگاه مصدق را بررسی و برنمایان ساختن و نادرست بودن فراگشایی‌های «توده‌ایستی» گونه‌های، گوناگونی را نشان دادن که از «لنینیسم» گرفته شده و جویده جویده و با آب و رنگ‌باختگی، ناتوان و بی‌مایه‌تری به آن پرداخته و بیان‌گر شده‌اند!

نگارنده فراگشایی دیدگاه «طبقاتی - اجتماعی» و چگونه پای گرفتن و سیرگاه نبرد «سیاسی - اجتماعی» و یا «فرهنگی - اقتصادی» گرفتن و پذیرفتن فرد و یا جمع و سازمان سیاسی را به کنار می‌نهد، و در اینجا، و اگرچه کوتاه و زودگذر اشاره دارد که هرگز بررسی‌های «لنینیسم» و یا بهتر گفته شود «مارکسیست - لنینیست» را باور نداشته و همواره نارسایی‌های چنین دیدگاهی را یادآور شده است. بنا بر کوتاه‌شده و چکیده آورده‌های بالا، «مصدق» را داوری، و ارزش داوری‌های خود را به او و همانندان او در پهنه‌ی جهانی و ملی برنمایانده، و نیز سامانه‌های «طبقاتی - اجتماعی» جامعه‌ی ایران را، به گونه‌ی تاریخی، نه آن‌گونه دانسته و می‌داند که در اروپا پای می‌گیرد و سامانه‌پذیر و دوره‌های تاریخی ویژه‌ی خود را می‌یابد و نام می‌گیرد!

بنا بر آنچه آمد و باورمندی نگارنده را روشن ساز است، مصدق را جلوه‌گاه دیدگاهی می‌شناسد، تنیده درهم شده‌ی باورهای مردمی و کوشنده به مردمی کردن جامعه‌ی آدمی و بی‌رنگ‌سازی چپاول و ستم انسان از انسان با برآورده‌سازی ارزش‌های ملی و هویت‌دهی به جامعه‌ی ایرانی که در پهنه‌ی جهانی مورد آسیب و زخم و والانگی قرار گرفته و بازگردانیدن سزاواری‌ها و والایی‌های درخورد داشته‌اش در پهنه‌های گوناگون اجتماعی و رهایی ملی از تیررس چپاول و ستمی که از سوی چپاولگران بیگانه، می‌گردیده است!

مصدق، جلوه‌گاه درهم تنیده شده‌ی دو دیدگاه «ملی مردمی»، با پشتوانه‌ای بی‌همانند بلندی می‌گیرد و رساترین زبان دیدگاه «مردم‌سالاری» از دوران پیروز جنبش مشروطیت به جای مانده‌ای است، که هنگامه‌سازی را در پذیرش نخست‌وزیری، گزیر کار برآوری خواسته‌های «تاریخی - اجتماعی» ملت ایران، می‌یابد!

گزیرو چاره‌ی کار را «مصدق» در آن‌گاه تاریخی در پذیرش نخست‌وزیری یافتن، بنا بر آنچه از زبان داده‌های تاریخی از جمله سخنان او آورده شد، با سودبری از «گاه» به وجود آمده در پیشنهاد «دو شرط» و ناگزیری پذیرش «دو شرط» پیشنهادی او از سوی «هم‌آوردان» سیاسی‌اش و از جمله «شاه»، که چاره‌ی کار خود را در آن زمان بودن نهادن و تن دادن به پذیرش «دو شرط» پیشنهادی می‌یابد!

چند و چون کارها و رفتار و کرده‌های «مصدق»، همان‌گونه که در زندگی و کارنامه‌ی «سیاسی - اجتماعی»‌اش به روشنی روشن ساز و نمایان دیده می‌آید، از نادره‌هایی است که «تجربه» را تجربه گرفته است و به مانند بسیاری «تجربه»ها را به دور نمی‌افکنده است، که پی‌آمد آن، شکست به دنبال شکست‌ها بر زندگی «سیاسی - اجتماعی» آنان سایه‌افکن شده باشد!

شیمه‌ای از شیگردها و باورها و آنچه پیوند و پیوستگی دارد با هنر «تجربه را تجربه گرفتن» او، از زبان خاطرات و به دنبال چیره شدن «خودسری و استبداد» پس از سال «۱۳۰۴» و جابجایی سلطنت از سلسله‌ی قاجار به «رضاشاه» سرسلسله‌ی پهلوی و دانستن و یافتن که گردش کار چگونه و بر چه چرخ‌های چرخش خواهد گرفت و پذیرش «کار» و تن به همکاری با «نظام استبدادی» دادن، چه بازتاب‌های آسیب‌رسان و زخم‌های جانکاهی را با خود آور است، و روشن دیدن آنچه را که «پرتجربه دیده‌هایی» چون مستوفی‌الممالک‌ها نمی‌بینند به این‌گونه است که؛ «در شهریور ۱۳۰۵ که مستوفی‌الممالک نخست‌وزیر شد چند روز قبل از تشکیل دولت خود به خانه‌ی من آمد. مرا برای شرکت در دولت خود دعوت کرد، عذر خواستم و بعد که دولت خود را تشکیل داد و در ۲۹ شهریور ۱۳۰۵ به مجلس معرفی نمود من با دو نفر از وزرای دولت و ثوق‌الدوله و محمدعلی فروغی مخالفت کردم و از این مخالفت چیزی نگذشت مرا یک روز در جشن میلاد پادشاه انگلیس در قلعه‌ک و سفارت انگلیس دید و باز برای قبول پست وزارت خارجه اصرار نمود. قبول نکردم و از این مذاکرات مدتی گذشت که اعلیحضرت شاه فقید مرا توسط سرتیپ حبیب‌الله خان شیبانی و آقای حسین‌علاء احضار نمود و فرمود من به مستوفی گفتم شما را وارد دولت کنند که قبول نکردید. اکنون خودتان بیایید جای او را اشغال که باز از این نظر که موکلینم می‌خواستند در مجلس بمانم و قبول کار هم از یک دیکتاتور مستلزم استعفا از شخصیت و آزادی عقیده بود معذرت طلبیدم. تا مستوفی از کار برکنار شد و حاج مخبرالسلطنه هدایت به جای او منصوب گردید و لازم بود برای حفظ ارتباط، دیدنی از مستوفی بکنم که این کار در

سعدآباد خانه‌ی خواهر او صورت گرفت و مذاکراتی بسیار نمود و از اینکه نخست‌وزیر شده بود اظهار ندامت می‌کرد و می‌گفت به حاج مخبرالسلطنه گفتم قبول کار سبب شد که من تا چانه در لجن فرو بروم، شما سعی کنید که تا سر در لجن فرو نروید!

سخنان روشن‌ساز مصدق، در پیوند با انگیزه‌ی پذیرش نخست‌وزیری و در زمانی که «شاه» چهره‌ای دیگر از آنچه «پدرش» داشته است می‌باشد، و در جایگاهی پای نهادن که بتواند شیوه‌های استبدادی به کار برد و خودسرانه گفته‌ها و خواسته‌های خود را بر این و آن بقبولاند و بنا بر گفته‌های مصدق دوره‌ای باشد که «دیکتاتور مستلزم استعفا از شخصیت و آزادی عقیده»ی این و آن گردد، که پذیرش کار نموده بودند!

او، از زیان مستوفی، بازتاب پذیرش و همکاری با «دیکتاتور» را بیان داشتن و در لابلای سخنان خود، نیک بیان‌گر شدن، که تجربه داشته که «دیکتاتور»ها افراد را بازیچه‌ی خواست‌های خود می‌خواهند و «تجربه را تجربه گرفتن» که نه دولتی شود که زیردست زبردست خودسری پای گرفته است و «دیکتاتور» او را تا چانه و دیگر چون اوایی را تا سر در لجن فرو می‌برد، و نه هرگز «دولت» آن دیکتاتور باشد، که آزادی و شخصیت «اجتماعی - سیاسی» مورد دستبرد و با دست خود «پُل بستن به گذشتن از آبروی» خویش، گردیدن است. ولی در کسوت نمایندگی مجلس شورای ملی بودن، به وثوق‌الدوله و فروغی می‌تازد و زشت‌کاری‌ها و به زیان ملت کارکردهای آنان را برشمردن و این‌گونه وظیفه‌داری خود را در زیان «خودسری» و بیگانه‌ی او را به «شاهی» رسانده و مهره‌های به کارگیرنده‌ی کهنه‌ی، کهنه استعمار، بیان‌گر شدن. به سود ملت ایران و پای‌نهی در برآوری خواسته‌های «ملی مردمی» باور داشته را، در پست وزارت اگرچه در کابینه‌ی مستوفی‌الممالک باشد و یا نخست‌وزیر شدن و... در چنبره‌ی خودسری و «دیکتاتوری» امکان‌پذیر نشناسد، و نه خود را فریب دهد و نه به فریب مردم روی آورد!

آورده تکه‌ای از سخنان «مصدق» در پیوند با پذیرش نخست‌وزیری مستوفی‌الممالک و رد کردن وزارت در دولت او که یکی از پیشگامان «مردم‌سالاری» و چهره‌ی خوش‌نام و پیکارگری بوده در کارزار جنبش‌ها و کوشندگی‌هایی که به «مشروطیت» فرجام می‌پذیرد، و به ویژه با قاطعیت رد کردن نخست‌وزیری را در دوره‌ی «رضاشاه»، و آوردن شنیده‌هایی از «مستوفی‌الممالک» به آنچه با پذیرش نخست‌وزیری در دوره‌ی «خودسری»، بر آبروی خود وارد آورده بوده است و پیش‌بینی و رهنمود به «مخبرالسلطنه» که بر او بدتر از آنچه بر خود وارد شده بوده

است وارد می‌آید، همه و همه، در آن کوتاه آورده شده، بیان‌گر است که «مصدق» برده‌ی قدرت نبوده و هرگز نمی‌پذیرفته است در ازای از دست‌دهی «شخصیت و آزادی عقیده»ی خویش بازیچه‌ی «قدرت» شود ولی، بیم و خطر را بر خود روا می‌داشته و نمی‌هراسیده و در سود ملت ایران و به برآوری آرمان‌ها «ملی مردمی» باور داشته، پای می‌فشرده است!

با آنچه گذشت و گشتی بود کوتاه و چکیده شده بر گذشته‌ی مصدق و بن‌مایه و درون سامانه‌پذیری اندیشه و دیدگاه آن «سره مرد»، به گاهی دست می‌یابد و پهنه بر دشمن آن‌گونه تنگی می‌گیرد، که «نخست‌وزیری» را بپذیرد با پذیراندن دو شرط بنیادین به دشمن، تا سیرگاه انجام‌پذیری آن «دو شرط» سامان‌دهنده‌ی سامانه‌ی «مردم‌سالاری» در ایران باشد!

گشتی برگزیده‌ی بی‌همانندی در آن گاه تاریخی در پهنه‌ی جهان و به ویژه آسیای خ گشودن، که گذشته‌ای بی‌گسست داشته در پیکار، و بستر زمان او را تا آن بلندگاه برکشیده است و آبدیده و همواره آبدیده‌تر شده بخرد مردی، و در واقع گویاترین بازمانده‌ی زبان جنبش انقلابی مشروطیت می‌بوده است!

در آن هنگام، با پروای کار به دست آورده، هنگامه‌سازی را در سوی برآوری آرمان‌های «ملی مردمی» از دیرباز در سر پرورانیده در پذیرش نخست‌وزیری می‌یابد به گونه‌ای که گذشت و گفته آمد و گزیر کار نیروهای «ملی» و یا «ملی مردمی» با او و گرداگرد او گرد آمده به گونه‌ای، و «هم‌آوردان» گونه به گونه‌ی تا دیروز روی در روی او قرار گرفته و «شاه» و دربار و گردآمدگان پیرامون او هم، همه و همه، خواسته یا ناخواسته، سُکان نخست‌وزیری را به دست توانای او می‌سپارند و اگرچه نه همانند، چشم به راه آنند تا ببینند کسی که بارها و بارها از پذیرش نخست‌وزیری سر باز زده است، کنون که پذیرفته است و در آن جایگاه سیاسی می‌نشیند، چگونه می‌رود و می‌آفریند و چه سود و زیانی به بار می‌آورد!

کنون مصدق، پس از نهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰، با چنین زیست‌نامه‌ی جام‌پُر مایه گرفته و نامه‌ی زندگی درخشندگی یافته‌ای، سُکان کشتی ملت ایران به دست می‌آرد، در پهنه‌ی خیززای امواج کارزار سیاسی! خروشنده، آماج‌گاه آنچه را که به راستی بازگوی خواست‌های ملت باشد و سبب‌ساز آنچه را شدن، «ملت ایران» در دل، به گونه‌ی تاریخی، در زندگی «اجتماعی - سیاسی» اش پرورانیده است!

از این گاه است که سره مرد، به زبان خواست‌های ملت ایران در دامن آن پروریده

شده چهره می‌گیرد، و پذیرنده و نام‌گرفته و گام‌گذار در سوی برآوری آنچه را که به شانه گرفته، و تاریخ ملتی در بزنگاهی بر شانه‌ی او نهاده است، و از او چشمداشتِ هنگامه‌سازی دارد!

به هر روی، مصدق، به دنبال کناره‌گیری حسین علاء و ابراز تمایل مجلس شورای ملی به گونه‌ای که گفته آمد، با پیشنهاد «جمال امامی» یکی از سخنگویان بومی استعمار انگلیس در مجلس، که چندی پیش از این روز نیز، از سوی شاه برای دعوت نخست‌وزیری پیش او فرستاده شده می‌باشد، و پاسخ «نه» شنیده بود و این بار نیز با همین باور، که او نمی‌پذیرد و گردش کار به سود انگلیس، «سید ضیاءالدین» در آب نمک خوابانیده شده را به کار می‌آورند و آگاهی مصدق به آنچه در پشت پرده می‌گذرد و تیز یافتن که «پیشنهاد» سخنگوی استعمار پیر برخاسته از کجا و چرایی آن را دانستن و «تیزهوشی» سره مرد به یافتن گاه پروای کار و گزیر راه را در پذیرش نخست‌وزیری دانستن چنانکه، «دو شرط» پیشنهادی او را مجلس شورای ملی به تصویب و چهره‌ی قانونی به آن دهد!

مجلس شورای ملی با نمایندگان ناهمگون و دارنده‌ی دیدگاه‌های گوناگون و هریک بنا بر دیدگاه بر آنان چیرگی داشته، و شاه هم، ناگزیر پذیرش «دو پیش شرط» مصدق می‌باشند و بجز «جمال امامی» پیشنهادکننده و یکی دو تن دیگر همانندان او، «دو پیش شرط» به رأی تصویب مجلس گذرانده می‌شود و از این پس باری دو چندان سنگین‌تر از گذشته بر شانه‌های پیرمردی استوار نهاده می‌شود!

بست‌گیری مبارزات مردم و در پیشاپیش زمینه‌سازان خیزش‌های پای‌گرفته که روی به برآوری خواسته‌های «ملی مردمی» داشته بوده است، جمع یافته‌ی نیرویی نوپا به نام «جبهه ملی» می‌باشد، که هرگز سازمان‌های تشکیل‌دهنده‌ی آن، گونه‌ی سازمانی که بتوان نام سازمان به آن نهاد، نداشته است. نه تنها، سامانه‌پذیری «جبهه ملی» گونه‌ی سازمانی نداشت، که به مانند سازمانی «جبهه‌ای» بتواند در برگیرنده‌ی «سازمان»‌هایی گردد کارساز، که «سازمان»‌های حزبی و گروهی در آن جای‌گرفته نیز، هرگز «گاه» و «راه» سامانه‌دهی سازمانی را نداشته و نمی‌یابند!

امکان «گاه» و «راهی» که دارنده و بیان‌گر دیدگاه و برنامه‌ای باشند، که پای‌پای در بر بگیرند جوانان دل‌بسته به سرنوشت جامعه‌ی خود را و پروریده‌ی زمینه‌های مساعد فکری و کار و آن‌گونه بایستگی‌هایی را که نهال تنومندی ریشه بگیرد! نبود امکان مساعد، در پرویدن زمینه‌های مساعد به در برگیری جوانان

سرنوشت ساز و دل به مهر ارزش های «ملی مردمی» بسته ای که بتوانند به گونه ای سازمانی در بزنگاه های رُخ نشان داده کارساز افتند و در برابر شوم آوری ها و زیان رسانی هایی، از سوی بیگانه و بومی، هنگامه ساز گردند و میهن خویش را از دستبردهای بدخواهان گونه گون رخ نشان داده، برهانند!

نبود همه ی امکانات و زمینه های ممکن در برپایی و بنا سازی نهادهای سازمانی و بارآوری های فکری و کاری، خوانا با دیدگاه «ملی» و همخوان با باورهای «مردمی»، سامانه پذیر در سازمان های نیم بند جمع گرفته در جبهه ی نوپای «جبهه ی ملی» خوانده شده، از یک سوی و از دیگر سوی ناگزیری «مصدق» به اینکه گزیر کار خود را در همکاری با کسانی دنبال می کند، که آنان بیشتر از هر دشمن و بدخواهی، به پشت او خنجر شکست نهضت ملی را، برمی نشانند!

ناگزیری مصدق در گزینش همکارانی «ناسره» بوده و یا به «ناسره گی» کشیده شدگان، و گزیر کار به دست گرفتن سُکان کشتی در آن گاه تاریخی و با نبود آن گونه «سازمان ها» و سامانه پذیری ها، با خود آور شکستی را می باشد که، بر پیکر دست آوردهای «سره» مرد وارد می سازند و شکست نهضت ملی را در بزنگاه پیروزی، شماره می زنند!

در فراگشایی این «بخش»، خواننده به چونی و چنانی آنچه در بالا آمد پی می برد و یافتن این درستی که «مصدق» در پهنه ی کارزار روی در روی «بیگانه» قرار گرفته، و نه تنها انگلیس و وابستگان بومی اش در ایران، که آمریکا و نیز شوروی و حزب توده ی وابسته به آن، هنگامه ساز می باشد و به سود ملت ایران پیروزی آفرین و بار بر شانه های استوار خویش نهاده را، در برابر چپاول گران جهانی، در سوی خواست های «تاریخی - اجتماعی» ملت ایران، تا دَمادم پیروزی، برنده و از سنگلاخ ها و پیچ در پیچی های سخت گذر، گذرانده! ولی خنجر شکست آنجا و از سوی کسانی کارساز می افتد که با آن آغاز کار کرده بود! شوم آفرینی های با او بودگان دیروزی او، در همداستانی گرفتن، آگاه و نا آگاه، مستقیم و نامستقیم، با بدخواهان «نهضت ملی ایرانیان»، بیگانگان و دل به بیگانه سپردگان بومی، با حادثه آفرینی های زیان رسان خود، گونه ای است، که روند دهی گردش کار دولت ملی را به سود بیگانه و زیان ملت ایران، زمینه ساز و ممکن ساز شکست می گردند!

آن گونه بوده هایی، که در پی روزهای فراز و بلندی پذیر خیزش ها و روی به پیروزی داشته، پدیدار و ناگزیری جلوه گری آن بدخواهان تازه به تازه ای است که چهره



می‌نمایاند. از پس روز «سی تیر»، و به پیروزی نشستن جنبش همه‌خیز «مردمی» با نمای همه‌جانبه‌ی «ملّی» آن، که شتاب می‌گیرد و نمایان‌ساز گردیدن آنچه را که، در «حادثه‌آفرینی»ها بازتاب دارد و اوج‌پذیر در «نهم اسفند» ۱۳۳۱، و پسین روزهای این روز که نمایان‌تر، جلوه‌گر می‌باشد، و «نبود» سازمان و سازمان‌های کارساز و بایسته‌ای، سامان گرفته بوده در «جبهه‌ی ملی»، تا بتوانند پادزهر حادثه‌آفرینی‌های گونه‌به‌گونه‌ی بدخواهان راه ملت، گردند!

مصدق، در آستانه‌ی هفتاد سالگی سُکان‌دار کارِ مهم و سرنوشت‌سازی است، بی‌آنکه «جبهه‌ی ملّی» سامان‌پذیری داشته باشد از سازمان‌گرفتن سازمان‌هایی کارساز تا بتوانند در برابر‌گوناگون بدخواهان نهضت ملی توانمندی سازمانی داشته باشند، و پادزهر پراکن‌ساز، در برابر سازمانی چون «حزب توده» با تمام «نهادهای» سازمانی پای گرفته و پشتیبانی جهانی آن «شوروی» از یک سوی، و دیگر سوی بومیان وابسته به انگلیس با تمام امکانات «اجتماعی - سیاسی» ده‌ها سال در جامعه‌ی سیاسی ایران ریشه دوانیده و قدرت جهانی کهنه استعمار با آموزش‌های سیاسی و تجربیات چند سده‌ی زندگی استعماری‌اش از گوشه‌به‌گوشه‌ی جهان، به دست آورده!

هم و با اندوه، ناسازواری میان آمریکای تازه نفس پس از جنگ جهانی دوم که آهسته آهسته روی به سازواری می‌گیرد با هم‌آورد چپاولگر غربی‌اش انگلیس و دیگر قدرت‌هایی چون «فرانسه»، نیز در کنار «انگلیس» به زیان ایران، هم‌آوازی گرفتن! آرایش‌پذیری پهنه‌ی کارزار، به گونه‌ای که پس از فرازهای پیروزی آور به سود ملت ایران، از فردای جنبش سی تیر چهره می‌نمایاند، و وجود نداشتن سازمان‌های کارساز بایستگی وجودی خود را هویدا می‌سازد، آنگاهی که «ضربه»ها، پیامی، از سوی بدخواهان رنگ به رنگ روی به بیگانه داشته و آورده، بر پیکره‌ی دست‌آوردها، فرود می‌آید!

فروریز آورهایی، از سوی بدخواهان راه ملت، پس از پیروزی زبان ملت و کسب خبر پیروزی ملت ایران در دادگاه لاهه، از سوی بیگانگان و به بیگانگان وابسته‌ی سازمان گرفته و بدتر از آنها تا دیروز با مردم بوده‌ی امروز بر مردم شده و خنجر به دست، با به کار بستن زشت‌روی‌ها و شوم به‌بار آوری‌هایی با انگیزه‌های ناپسند و نا «ملی مردمی» جوراجور رخ نشان دهنده!

آنچه را که با امید به قلم و توان نگارنده و تکیه به داده‌ها و بوده‌های تاریخی، بتوان نشان‌گر شد، و جلوه‌ای درست و روشن بخشید به این امید، که پس از بارها و بارها

آسیب پذیری «ملت ایران» «و دوستانان راه» «ملت» تجربه‌ها را تجربه گیرند و سیرگاه کار خود را با تکیه به «آزمون‌های تاریخی» پایایی دادن و گزیر و بیایی آن‌گونه‌ای که، «پادزهر» هر گونه زهری شناخته شده و به کار آید تا زیان‌ها کاهیدن بگیرد و بیشترین دست‌آوردهایی را بتوان بهره‌ی ملت ایران ساخت!

اگرچه بازگویی گفته‌هایی است آورده شده، ولی سودمند خواهد بود از زبان «غلامحسین مصدق»، گرفته شده از کتاب «درکنار پدرم؛ مصدق» به چرایی پذیرش نخست‌وزیری و زنده شدن شور جوانی به انجام آنچه را از دوران بُرنایی در دل گرم خود، می‌پرورانیده است، اگرچه سخت راهی می‌بوده در پیش گرفته به این‌گونه که او می‌نویسد:

«... من، پس از شنیدن داستان نخست‌وزیری پدرم، نگران شدم و با آشنایی که به وضع مزاجی او داشتم گفتم: پدرجان، چرا این کار سنگین و طاقت‌فرسا را قبول کردید؟ گفت: ناچارم، و الا مبارزه‌ی ملت ایران برای ملی کردن نفت، از میان می‌رفت. اگر سید ضیاء نخست‌وزیر می‌شد، دیگر مجلس نمی‌ماند تا من بتوانم موضوع را تعقیب کنم. همه‌ی ما را توقیف می‌کرد، مملکت را قرق می‌کرد، تا کار خودش را به انجام برساند... جمال امامی بلوفی زد و نگرفت. شاه وقتی قضیه را شنیده بود گفته بود: قرارمان این نبود؟!».

**گذشتی در گذشته و مدد گرفتن از داده‌های تاریخی بیان‌گر آن است که، در گرماگرم خیزش‌ها و رشدگیری آزادی‌های «فردی - اجتماعی» پس از شهریور ۱۳۲۰، شکل گرفتن حزب‌ها - گروه‌ها و سازمان‌های نیم‌بند و یا...، ای می‌باشد، با دیدگاه‌های گوناگون «اجتماعی - سیاسی».**

این سازمان‌ها و یا نیم سازمان گرفته‌ها، در پهنه‌های کارزار سیاسی، با تکیه به کردارها و بیان دیدگاه و چاپ‌پخش نوشته‌هایی، در درگیری‌های روزانه به سود این و زیان آن، سمت و سوی گرایش‌های خود را بیان‌گر می‌شدند. پس از شهریور ۱۳۲۰ و به ویژه با رویداد آذربایجان و کردستان، گرایش‌های ملی و ناسیونالیستی، تندی و تیزی بیشتری، به گونه‌ی کمی و کیفی به خود می‌گیرد و از رنگ و آب هیتلری برخوردار می‌یابد و در کردارها و گفته‌ها بازتاب خود را نشان می‌دهد. نیز، با تندی گرفتن فراز دست‌آوردهای سوی نهضت ملی داشته و تیزی گرفتن بلندی پیروزی‌های ملت خواهی، گرایش و دیدگاه ملی و ناسیونالیستی، شاخه‌پذیر و چندگونگی میان آنان به وجود آمده، سمت و سوی «مصدق» از یک سوی و دیگر سوی «سلطنت» را به چند

شاخگی می‌کشاند!

همان‌گونه که گفته آمد، بُن گرفتن «بنیاد پان ایرانیسم» در شهریور ۱۳۲۶، از همان جلوه‌گاه‌ها جلوه می‌گیرد و با چهره نمودن ناسازواری‌هایی میان «مصدق» و خواست‌های ملت ایران در پیرامون برآوری آرمان‌های «ملی مردمی» از یک سوی، و از دیگر سوی شاه و دربار، دو دیدگاه با «مصدق» و درکنار ملت بودن و یا با شاه و دربار و «ناسیونالیسم سلطنتی» را بیان‌گر شدن، درون‌مایه‌ی شاخه به شاخه شدن «بنیاد پان ایرانیسم» را جلوه‌گر است، به ویژه از سال ۱۳۳۰ که داریوش فروهر دانشجوی دانشکده‌ی حقوق راه به کمیته‌ی مرکزی این حزب می‌یابد. بُن گرفتن ناسازواری‌هایی در این حزب در سمت و سوی آنچه گفته شد رشدپذیر و از نهم اسفند ۱۳۳۱ به اوج رسید، که در درگیری‌های سیاسی، جهت‌گیری‌ها آشکارا خود را نشان می‌دهد، اگرچه در دی ماه ۱۳۳۰ چندشاخگی در این سازمان روی داده بوده است.

در اسفند ماه ۱۳۳۰، و برگرفته از ماده‌ی وجودی دیدگاه‌های تند ناسیونالیستی در جامعه‌ی ایران پس از جنگ جهانی دوم و روی به نظرگاه‌های هیتلری داشته، گرایش‌هایی میان جوانان به برپاسازی حزبی به نام «سومکا» پروای کار می‌دهد و یک نیرویی به نام «پیراهن سیاهان» پای می‌گیرد که سخنگو و رهبر آنان داود منشی‌زاده می‌گردد و بر این بودن که می‌خواهند «ایران را بهشت کار و بهشت فعالیت» سازند. تهران مصور شماره ۴۴۸، در همان دوران با «منشی‌زاده» به گفت و شنود می‌نشیند و دیدگاه آنان را از زبان سخنگوی آنان برمی‌شمرد. آنان حزب خود را «سوسیالیست ملی کارگران ایران»، یعنی «سومکا» می‌خوانند و نام «سربازان هیتلری» دادن و اینکه در فروردین ۱۳۳۰ بنیاد می‌گیرند. در ابتدای پایه گرفتن «عده‌ای از جوانان ایرانی که در زمان جنگ، در زیر بمباران‌های سهمگین متفقین در جبهه‌های شرق و غرب آلمان به سر می‌بردند و یا در دستگاه‌های مؤثر آلمان هیتلری کار می‌کردند به تدریج» به ایران بازگشته و آن سازمان را سامان‌دهنده و نام «سومکا» گرفته و یکی از رهبران و پایه‌گذاران آن «امیر مکرری» خوانده، می‌شده است!

تهران مصور، از امیر مکرری سخن می‌گوید و اینکه او از داود منشی‌زاده فرزند ابراهیم خان منشی‌زاده ریاست کمیته‌ی مجازات که به دستور وثوق‌الدوله دستگیر و در سمنان کشته شده بوده است، می‌خواهد که به ایران بازگردد و رهبری حزب را در دست گیرد. داود منشی‌زاده در پنج سالگی به دستور وثوق‌الدوله‌ی مهره‌ی انگلیس، پدرش کشته و بی‌سرپرست و پس از بزرگ شدن و گذراندن دوره‌ی دبیرستان در دارالفنون به فرانسه و

سپس آلمان می‌رود و استاد دانشگاه «السنه شرقی» و هنگام دعوت از سوی امیر مکرری، در دانشگاه «فاروق اول» در اسکندریه استاد، می‌بوده است!

منشی‌زاده در دوران دانشجویی و زندگی در آلمان، هنگام جنگ جهانی دوم، در ارتش آلمان نام‌نویسی و در زمره‌ی ارتش نازی به شوروی گسیل داشته شده و نیز با انفجار نارنجکی و نشست آسیب انفجار بر پای او، دو سال در بیمارستان‌های آلمان بستری و همواره لنگیدن از پای را با خود داشته است. او که پاسخگویی ماهر بوده و با آن گرایش‌های بُن گرفته و هستی‌باورهای او شده، بوده است، با دریافت نامه‌ی دعوت، پذیرش خواست امیر مکرری را بی‌درنگ می‌پذیرد و به ایران بازمی‌گردد!

منشی‌زاده رهبری «سومکا» را به دست می‌آورد و مرامنامه‌ی «شانزده بندی» آن چاپ‌پخش میان این و آن، و بی‌پرده و ابهامی یادآور شدن که حزب آنها همانند «آلمان قبل از جنگ چنین رژیم‌ی» را، تلاش به برپایی اش دارد!

آنان هموندان خود را «هم‌پیمان» و سلام دادن با بلند کردن دست راست و سپس خم کردن آن و در پاسخ پرسش‌هایی، بر این باور تکیه داشتن که گزین لباس سیاه و کلاه را از ایران باستان گرفته‌اند که پس از واژگونی ساسانیان، ابومسلم خراسانی و سیاه جامگان او، «نهضت ناسیونالیستی در ایران» را دوباره زنده‌ساز بوده‌اند. آنان با بیان همین باور، دیگر نشانه‌هایی را، بر روی بازوبند و... پیونددهی به ایران باستان و «نژاد آریایی»، به ویژه در میان ایرانیان وجود داشته می‌خواندند و «عقاب» را «همای ایران باستان» و سلام آن‌گونه به هم دادن را، برگرفته از «نقش شاپور»، در هنگام زانو زدن والرین امپراطور روم در پیش شاپور اول و اینکه شاه ایران دست خود را این‌گونه بلند کرده، بوده است!

منشی‌زاده در پرسش و پاسخ‌هایی چند، نه به این‌گونه رفتار به گونه‌ای که گفته شد می‌پردازد، و اینکه از دوران هخامنشی و ساسانیان به روم و سپس آلمان راه می‌یابد و در «جنبش نازیسم هیتلری» به کار می‌آید، که در سخنان خود آشکارا روی خوش نشان‌دهی به دولت مصدق را برخاسته از «ملی» بودن او می‌شمرند، که می‌گوید هم؛ «ما با» رژیم فعلی ایران مخالفیم، زیرا رژیم دموکراسی فعلی را مُخرَب و مضر به حال مملکت و ملت می‌دانیم، اولین پایه‌ی هر حکومت ملی باید بر دیسپلین اجتماعی استوار باشد، ما دیسپلین اجتماعی را به مراتب، از جمله‌ی مبتذل «عدالت اجتماعی» برتر می‌دانیم!»

آنان، بنا بر آنچه آمد و برگرفته از دیگر گفته‌های منشی‌زاده، از مرد سیاسی

برگزیده‌ای پیروی کردن را می‌پذیرند، با روی آوری به همه‌پرسی، که بنا بر دیدگاه‌های خود «دیسپلین اجتماعی» مورد پسند و پذیرش آنان را، که به سود «ملت» و مردم می‌دانستند، به کار گیرد و برخاسته از این باور «بر ضد تئوری‌های پوچ کمونیستی تا جان داریم می‌جنگیم، همچنین با دموکراسی بی‌بند و بار و اصول پارلمانتریزم جداً مخالفیم، و معتقدیم که مبارزه‌های انتخاباتی با این وضع اسف‌انگیزند»، را آشکارا یادآور شده و انتخابات را آورنده‌ی جنگ‌های داخلی می‌شمردند!

تشکیلات رهبری آنان انسجام گرفته از ۱۷ دستگاه که کارساز و مهمترین آنها، گروه‌های «حمله - ایران - فرزندان - بانوان - ورزشی - داوری و...» بوده‌اند و هریک به گونه‌ی مستقل، تنها در برابر «رهبری» پاسخگو می‌بودند. کل بدنه‌ی حزبی، از چند صد نفری پای گرفته و سازمان یافته و در یورش‌ها توانمند به آسیب‌رسانی و بیم و هراس و ترس برانگیزی داشتن!

افراد سازمان، اگرچه به چرچیل - ترومن - استالین سخت می‌تازیدند و شوروی - آمریکا - انگلیس را امپریالیسم و بدخواه ایرانیان می‌دانستند ولی بنا بر بوده‌ها و نشانه‌های تاریخی و از جمله نوشته‌های ارتشبد فردوست، از دربار و شاه پیروی داشتند و هزینه‌های آنان از رهگذر این پیروزی‌ها به دست آورده می‌شد. هزینه‌های خانه‌های گوناگون در اختیار آنها بوده برای سخنرانی و سازمان‌دهی یورش‌های به آن روی آورده را، با سلاح‌های گوناگون از جمله گرم مجهز بوده، از سوی شاه و دربار و ارتش به دست می‌آوردند و آنان همیشه از چوب‌دست‌هایی دسته کوتاه بهره می‌جستند!

شاید بتوان گفت از میان این نیروی مجهز به دیدگاه «نازیسم هیتلری»، انگشت شماری جانب‌میان «مصدق» و «دربار» را می‌گرفتند و یا اینکه به سود شاه و دربار به نیروهای ملی و وابسته به نهضت ملی یورش آوری را، نمی‌پسندیدند، ولی هرچه بر گرده‌ی خیزش‌های «اجتماعی - سیاسی» جامعه، در سوی برآورده شدن خواسته‌های «ملی مردمی» و راه مصدق گرد پیروزی می‌نشست، این نیرو روی به کاهیده شدن می‌گرفت، و پاره‌ای از رهبران آنان که دیدگاه سیاسی انسجام یافته داشتند، به «حزب آریا» پیوستند که ارتش‌یانی چون حسن ارفع و حسن اخوی برپا ساخته بودند. از جمله‌ی رهبران «سومکا» به حزب «آریا» پیوسته، هادی سپهر را می‌توان نام برد. حزب آریا - حزب پان ایرانیست شاخه‌ی پای گرفته به دست پزشکپور و محمدرضا عاملی تهرانی - هنوز مانده‌های «سومکا» که داریوش همایون نیز در مرتبه‌ی رهبری آن کوشا

بود، همواره به سود دربار و شاه، یورش آور به دیگر سازمان‌های سیاسی، به ویژه حزب توده بودند و از روزهای پیش از نهم اسفند ۱۳۳۱ نیز، همداستان با برانگیخته شدگان دیگری چون وابسته به حزب زحمتکشان بقایی و یا پیروان آیت‌الله کاشانی و بهبهانی، و نیز افرادی چون شعبان جعفری، به مصدق و خانه‌ی او یورش آوردن را به کار گرفتند، و دنباله‌ی آن به نیروهای ملی را هم بایسته‌ی یورش‌آوری‌ها و آسیب‌رسانی‌های خود داشتند، تا «شاه‌پرستی» خود را نمایان‌گر بوده باشند! به گونه‌ای که نهم اسفند ملکه اعضادی و یا ارتشیانی چون امیر احمدی - شاه‌بختی - خسروانی و...، وظیفه‌داری خود را به «سلطنت»، در از میان برداری «مصدق» دانسته می‌یابند «هم‌پیمان» با دیگران، هنگامی که در برابر کاخ گرد آمده بودند و به مصدق خبر می‌دهند، و او از درب دیگری ترک کاخ سلطنتی می‌کند!

اگر از سازمان‌های نیم‌بندی چون «حزب ایران» که جمع یافته‌ای بود از نیرویی دانشکده‌های اروپا و آمریکا دیده و وزیران کابینه‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ بوده، به ویژه دولت ملی مصدق و پای گرفته از افراد پاک‌اندیش ملی چون اللهیار صالح که هیچ کارایی کارزاری نداشتند در پهنه‌های درگیری‌های سیاسی روزانه و توانمندی سازمانی کارساز ریشه‌دوان در ارگان‌های اجتماعی و یا حتی دولتی که بتوانند به سود راه نهضت ملی و زیان «هم‌آوردان» گوناگون، سودآوری‌های سازمانی داشته باشند و هنگامه‌های بایسته پادزهر پراکنند به سود دست‌آوردهای به دست آورده شده، نیز گروه جدا شده و شاخه‌ی پیشین این حزب، نام حزب «مردم ایران» گرفته‌ای که از پس از کودتای ۱۳۳۲ نام سازمانی می‌گیرد و یا دو شاخه‌ی جدا شده‌ی «بنیاد پان ایرانیسم»، که حزب ملت ایران باشد و دیگری «پرچمدار»، حزب «زحمتکشان ملت ایران» است، که اگر پایانی می‌یافت و سیرگاه سالم و درستی را می‌پیمود، می‌توان امید داشت که بتواند سازمانی کارساز، برخوردار از مجموعه‌ی دارندگی‌های سازمانی، سامانه بگیرد، و بتواند در بزنگاهی «مردم» را بسیج و سازمان دهنده و همگام دیگر بایستگی‌های سازمانی را تدارک دیدن، تا در پناه «ملت» و توانمندی‌های سازمانی روی به کارسازی آورد و «نهضت ملی» و دست‌آوردهای به دست آورده‌اش را از گزنده‌های بدخواهان گوناگون برهاند. بایسته‌ی یادآوری است که اگر، دو شاخه‌ی جدا شده‌ی «بنیاد پان ایرانیسم»، که دارنده‌ی ارزش‌های «ملی» و «مردمی» بوده‌اند با نام‌هایی چون «حزب ملت ایران» - «پرچمدار»، و با چنگ و دندان از نهضت ملی ایرانیان و دست‌آوردهای مبارزاتی مردم به رهبری مصدق در کارزارهایی جانانه با «بدخواهان» روی در رویی داشته‌اند و به نبرد

می پرداخته‌اند، ولی هرگز نمی‌توان پذیرفت که آنها سامان سازمانی داشته‌ای را دارا بوده‌اند، که بتوانند نهادهای گوناگون خود را آفریده و پرورانده، و سزاواری یک سازمان کارسازی را بیابند، که در بزنگاهی کارآیی‌های بایسته‌ای را از خویش به جای نهند و هنگامه‌سازی کنند!

به هر روی، در این دوره‌ی مورد فراکشایی قرار گرفته تنها حزب سامان گرفته‌ای که نام سازمان بتوان بر آن نهاد و از نهادهای گوناگون بهره‌ی سازمانی داشته حزب توده می‌بوده است، با کاربردها و کارکردهایی که همه جانبه و در پهنه‌های گوناگون «اجتماعی - سیاسی»، نه تنها بیگانگی با آرمان‌های «ملی» داشت، که هرگز نمی‌توان رفته‌ها و کرده‌های کل رهبری آن حزب را هم، در سویی‌ی برآوری خواست‌های «مردمی» دانست. سپس می‌ماند «حزب زحمتکشان ملت ایران» که با همکاری و همیاری «بقایی - ملکی» پای می‌گیرد.

داستان پای‌گیری «حزب زحمتکشان ملت ایران»، بازگو شده‌ی نوشته‌ی جلال آل احمد، در پی آشنایی او با ملکی از یک سوی و چاپ‌پخش شاهد، روزنامه‌ای که علی زهری دارنده‌ی امتیاز و پشتکار و توانمندی بقایی و ملکی به سخنگویی جبهه‌ی ملی تازه پای گرفته، درآمده بود، هم‌سخن با دیگر روزنامه‌ای با دارندگی امتیاز به دست حسین فاطمی به نام *باختر امروز*، می‌باشد!

داستان به این‌گونه که با «جبهه‌ی ملی» پای گرفتن و به دنبال انشعاب بزرگ در حزب توده در سال ۱۳۲۶، آل احمد همکاری قلمی را با روزنامه‌ی شاهد آغاز و در واقع شاهد ارگانی می‌گردد همچون *باختر امروز* سخنگویان جبهه ملی، در برابر بی‌شمار روزنامه‌های حزب توده که پاره‌ای به دست وابستگان حزبی چاپ‌پخش می‌شد و پاره‌ای دیگر چون *داریا*، که ارسنجانی‌ها چاپ‌پخش می‌کردند و در سویی‌ی سود حزب توده می‌نوشتند و ناوابسته به حزب توده ولی سخنگوی آن سازمان می‌بودند!

پای‌گیر شدن جلال آل احمد در روزنامه‌ی شاهد و روی آوردن به خلیل ملکی و پیشنهاد قلم‌زنی و پذیرش ملکی و در ابتدا با نام مستعار نوشته‌هایی را ملکی نوشتن و آنان چاپ‌پخش نمودن، و ادامه‌ی آن در هنگامه‌ی گرمی گرفتن مبارزات نفت و پی‌آمد آن کشته شدن رزم‌آرا، جلال آل احمد و خانم سیمین دانشور میهمانی شامی برپا می‌دارند و در آن میهمانی ملکی با بقایی و زهری آشنا می‌شوند!

در پی میهمانی شام پیداشته‌ی جلال آل احمد و آشنایی ملکی و بقایی و دامنه گرفتن همکاری در روزنامه‌ی شاهد، حزب زحمتکشان نیز در اواخر اردیبهشت و

چندی پس از تشکیل کابینه‌ی مصدق پای می‌گیرد. پای گرفتن و پایایی یافتن حزب نامبرده با همت و کوشش دو نفری که، بقایی باشد و از پیش همراه با دیگرانی «سازمان نگهبان آزادی» سامان داده و گسترش‌پذیر و میان دانشجویان و دیگر لایه‌های اجتماعی، از جمله کارگران جای خود را باز کرده بود و توانمندی‌های بایسته‌ای را داشت و در پهنه‌های گوناگون از خود نشان داده بود. بقایی که، سخنگویی بود چیره و سازمان‌دهی بود زبردست، و از فروزه‌ی بی‌پروایی و روی به خطر آوردن بهره‌مند بوده و دارنده‌ی ویژگی‌های سیاسی که توانسته باشد، در پهنه‌ی مبارزات «سیاسی - اجتماعی» رخ نشان دهد و آن‌گونه‌ای که بتوان گفت در میان رهبران «جبهه‌ی ملی» آن روزها، پس از «مصدق» جایگاه بگیرد و توانا بازیگری سیاسی کند!

دیگری، خلیل ملکی، با فروزه‌ها و سرشت نشانه‌های برشمرده، در گذشته به آن پرداخته شده‌ای که نیرویی بزرگ، از جوانان کوشنده و دارنده‌ی دانش سیاسی، در پی انشعاب سال ۱۳۲۶ از حزب توده، به دور او جمع شده باشند و او را چون مردمک چشم خود عزیز بدانند و تلاش و کوشش همه‌جانبه‌ای را دنبال کنند، برای برپایی سازمانی که بتواند «هم‌آوردی» داشته باشد با «حزب توده» ای که یکی از بزرگترین احزاب سازمان‌یافته‌ی خاورمیانه به‌شمار می‌آمد!

نیروی چشمگیر جوانان انشعابی از حزب توده به‌گرد خلیل ملکی گرد آمده، نیرویی بود با دارندگی توانایی‌هایی کارساز، در زمینه‌های «فکری - کاری» کارآمد و در مرتبه‌های بلندی پروریده شده، و پروریدگی‌های سزاواری را در گرماگرم مبارزات سیاسی و روی در رویی‌ها به دست آورده و پر تجربه کسب کرده، که هر یک از آنان می‌توانستند کارآوری‌های بایسته‌ای از خود بروز دهند، و در صورت پای گرفتن سازمانی و سامان‌پذیری نهادهای سازمانی به‌گونه‌ی بایسته‌ای که گفته آمد، که دیرپایی نگرفت و گردهای بایسته‌ای برگردی آن نشست، و ناسازواری‌هایی هویدا گردید و سازواری آن پیکره‌ی نیمه سازمان‌گرفته را در هم شکافید!

شاید بتوان گفت، که اگر رشدگرفتن ناسازواری‌های پس از خیزش سی تیر در حزب زحمتکشان پدیدار نمی‌گردید و پیکره‌ی نیمه سازمان‌گرفته‌ی آن ادامه‌ی سامان‌پذیری داشت، در سویه‌ی مبارزات روزبروز فراز‌بیشترگیر «ملت ایران»، در دوره‌ی مساعد دولت ملی مصدق و گرد تجربه‌ی بیشتری برگردی آن نشست، ممکن ساز پیکره‌گرفتن سازمانی را به خود بگیرد که حداقل، بتواند «چاربست» و یا «چهار ستون» سازمان سزاواری گردد و پسین‌تر، با دیگر «نیم‌بند» سازمان‌هایی وجود داشته، سدساز



به هم‌ریزی «آرامش اجتماعی» به سود ملت ایران و زیان بدخواهان چندگونه‌ای، در حادثه آفرینی‌ها، گردند. اجازه ندهند آسیمه‌سری سرپای جامعه را درهم نوردد و دولت ملی را در آن گرداب‌های روزبه‌روز برپاکننده به دست حزب توده از یک سوی، و دیگر سوی «ارتشیانِ بازنشسته - احزاب درباری و حادثه‌آفرینانِ شاه‌پرست - آیت‌الله‌ها» و همه و همه‌ی آنانی که، به هم جوش خورده بودند، خواسته یا ناخواسته، آگاه و یا ناآگاه، به زیان ملت ایران و دست‌آوردهای دولت ملی، کشانیده شود!

داده‌های تاریخی، گویای این درستی است که نبود سازمانی کارساز و وجود «نیمه سازمان‌های» هریک از توانمندی‌های ناچیزی بهره‌مند بوده‌ی گرد آمده در «جبهه ملی»، بنیاد ناتوانایی گردید، در برابر «بدخواهان» گونه به گونه‌ای که از تمامی امکانات «نظامی - مالی - سازمانی و...» از سوی بیگانگان از یک سوی و دیگر سوی شاه و دربار - روحانیت - حزب توده و سرانجام نیرویی که تا دیروز با «ملت» بود و امروز «بر ملت»، کمر به خیانت بسته و در پیشاپیش آنان مظفر بقایی با تمام توانایی‌های در او وجود داشته و رهبر اول حزب زحمتکشان به شمار آمده و نیز آیت‌الله کاشانی و سپس تر مکی و... و همه با هم واریز آوری می‌شوند بر سر ملت ایران فروریخته و نابودی دست‌آوردهایی را فراهم‌ساز شدن!

آنچه آمد، پیش‌گفتاری بود به نشان‌دهی چهره‌ی سیاسی جامعه‌ی آن دوران ایران، در چند و چون گروه‌ها و احزاب سازمان و یا «نیمه سازمان» داشته‌ی با و یا بر ملت و سخنگوی آن «مصدق» بودن، و اینکه خواننده را پیشاپیش در بسترگاه روندهای «اجتماعی - سیاسی» نهادن، تا با پای بپای دنبال کردن این دوران، روشن‌تر فراگشایی بگیرد و خواننده به چونی و چنایی رویدادها دست یابد، و چرایی اندوهبار فرجام بخش دوم این دوره‌ی مهم تاریخی را، موشکافانه به دست آورد، و سپس به داوری نشیند و ارزش داوری‌های بایسته و سزاوار خود را بهره‌ی بازیگران «سیاسی - اجتماعی» جامعه‌ی ایران نماید، چه فردی و چه اجتماعی، و جمع‌پذیر در سازمان و گروهی و جای گرفته در مرتبه‌های گوناگون اجتماعی، در زندگی سیاسی جامعه‌ی ایران!

### سامان گرفتن کابینه‌ی دولت مصدق، به پاره‌هایی ناجور

بی‌گفتگو، نه فرد و سازمانی را می‌توان از کاستی‌هایی به دور دانست و آنچه همه «خوبان دارند» را، جمع‌پذیر در فردی و یا گروهی یافت، و نه ناپسندترین افراد

اجتماعی و احزابِ آسیب‌رسانی را می‌توان نام برد و انگشت‌نما کرد به گونه‌ای که بی‌بهره از داشتنِ ارزش‌هایی دانست، ناپسند همه جانبه‌ی مردم بودن و دوری گرفته‌ی تام و کاملی به بارهای «ملی» و یا «مردمی»، در زندگی «اجتماعی - سیاسی» جهان ملت‌ها و از جمله جامعه‌ی ایران، و اینکه، ناپسند مردم رفتگان و زیان «ملت» به وجود آورنده‌گان، از آغازِ پای‌نهی در زندگی سیاسی، بودار و سرشته شده با آلودگی‌هایی، می‌بوده‌اند!

کاستی‌های کم و بیش وجود داشته را، همان‌گونه می‌توان در میان افراد و گروه‌های «مردمی» و پای در راهِ سودآوری‌های «ملی» جستجو و یافت که، به وارونه در میان شوم‌آوران و زیان بر جای نهادگان، وجود پاره‌ای ویژگی‌های نیک را، و بنا بر آنچه آمد، دانستن و بایستن به داوری نشستن به گونه‌ای که همه چیز، تاریخی و «نسبی» به شماره گرفته شود و از آغاز تا فرجامِ زندگی «اجتماعی - سیاسی» فرد و گروهی به بررسی گرفتن و چونی و چنانی کرده‌ها و رفته‌ها و ناگزیری‌های کارهای انجام گرفته را هم، و آنگاه ارزش داوری و سزاواری‌های این و آن را، نیک یابد، یادآور شدن!

با تکیه و باور و یاری گرفتن از بسیاری بوده‌ها و داده تاریخی، مصدق کابینه‌ی خود را بر پا و گزین افراد کابینه را با گفت و شنود پاره‌ای از نزدیکانِ سیاسی خود برمی‌گزیند و بنا بر دوراندیشی‌ها - گونه‌ی گزیر کار پذیرش نخست‌وزیری - گاه سیاسی جامعه‌ی ایران آن دوران و دیگر بوده‌هایی، اولین کابینه دارنده‌ی وزرای است، که پاره‌ای از آنان نا «خوش‌نام» و سبب‌ساز دست‌آویزی کسان و گروهی که بتوانند به او خرده گیرند و آسان‌سازِ یورش‌آوری‌های سیاسی آنها این‌گونه فراهم ساز شدن!

در این مورد «گذشته چراغ راه آینده» است، از زبان دیدگاه خود و تکیه به داده‌های روزنامه‌ی «داد» می‌نویسد که؛ «پس از آنکه دکتر مصدق زمام امور را در دست گرفت انتظار می‌رفت که وی وزرای خود را از میان عناصر خوش‌نام، صالح و فعال در داخل یا خارج جبهه‌ی ملی انتخاب نماید. اما دکتر مصدق بنا به رویه‌ی سیاسی خاص خود و به احتمال قوی جهت راضی نگه داشتن و ساکت کردن جناح‌های مختلف هیئت حاکمه، وزرا و همکاری دولتی را از عناصری که در دولت‌های سابق نیز شرکت داشتند، برگزید. از جمله جواد بوشهری عامل نشاندار انگلستان را به وزارت راه منصوب کرد. تشکیل این کابینه اولین شکاف را در میان اعضای مؤسس جبهه ملی ایجاد نمود. از جمله عبدالقدیر آزاد به علت مخالفت با ترکیب دولت از جبهه‌ی ملی و فراکسیون وطن کناره‌گیری کرد. و «آیت‌الله کاشانی با یک اعلامیه‌ی چند سطره خود را از مداخله در

طرز تشکیل این دولت برکنار دانست».

نویسنده‌ی کتاب نامبرده می‌نویسد و از روزنامه‌ی «داد» همچنان یاری می‌گیرد به این‌گونه که؛ «دولت انگلستان زمامداری دکتر مصدق را با این خبر استقبال کرد: «انگلیس‌ها پس از نخست‌وزیر شدن دکتر مصدق گفته‌اند که ما رابطه‌مان را فقط با اعلیحضرت برقرار می‌سازیم.» و در اجرای این منظور سفیر کبیر انگلیس در تهران به حضور شاه رسیده از وی خواست که قانون خلع ید را توشیح نکند. اما مطابق اصل ۴۹ متمم قانون اساسی شاه هرگز نمی‌تواند اجرای قوانین مصوب مجلس شورای ملی را تعویض یا توقیف نماید. لذا انجام این تقاضا مقدور نگردید.»!

کنون پی کردن از زبان سنجابی در پاسخ پرسش‌گر آورده شده در «خاطرات سیاسی» او به اینکه «با آشنایی نزدیکی که شما با دکتر مصدق داشتید وقتی دکتر مصدق می‌خواست وزیر برای کابینه انتخاب بکند دنبال چه مشخصاتی در افراد می‌گشت؟» به روشنی پاسخ می‌دهد؛ «دکتر مصدق اول اشخاصی را می‌خواست که جزو عناصر بدنام و مشهور به ارتباط با خارجی‌ها نباشد و در بین مردم مشهور به وطن‌دوستی و آزادی‌خواهی و پاکدامنی باشند. البته اینجا شما ممکن است یک سؤال از من بکنید و من به آن سؤال مقرر شما همین جا می‌توانم جواب بدهم. که آیا واقعاً در کابینه‌ی اول مصدق هم همین کیفیت در همه‌ی وزرایش وجود داشت؟ نخیر، در کابینه‌ی اول مصدق خود او آشکارا به ما می‌گفت، آقا ما باید از اینها برای پیشرفت کارمان استفاده کنیم. یک عده‌ای از افراد را که جزو مبارزین و مجاهدین آزادی‌خواهی و وطن‌دوستی حتی شهرت خوبی هم نداشتند، یا مشکوک و یا متهم بودند به اینکه ممکن است ارتباطی با خارجی‌ها داشته باشند وارد کابینه کرد و برعکس در کابینه‌های بعدش مصدق کوشش داشت از جوانان» باشند و در پاسخ پرسش پسین که «... چه استفاده‌ای از این آدم‌ها بکند؟ مثلاً از آدم‌هایی مثل جواد بوشهری که وزیر راه بود و...» می‌افزاید «شاید تصور می‌کرد که این افراد می‌توانند وسیله‌ی تامینی باشند که ما در سیاست خارجی دشمنی با هیچ دولت و ملتی نداریم و نمی‌خواهیم با دشمنی با آنها در مقام ملی کردن نفت خود بر بیاییم بلکه می‌خواهیم از حقوق خودمان استفاده کنیم و در عین حال روابط دوستانه هم با حفظ استقلال خودمان با آنها داشته باشیم»؟

سنجابی در ادامه‌ی پرسش و پاسخ‌هایی پیرامون گونه‌ی گزین و برخاسته از چه دیدگاهی «مصدق» وزرای کابینه‌اش را برگزیده، آنچه را آمد «نظر سیاسی» مصدق می‌داند بنا بر باور خود و شنیدن در موردی از زبان مصدق که «آقا ما باید در این دوره از

این جور اشخاص استفاده کنیم» و اینکه نخست‌وزیری را بی‌آمدگی از پیش داشتن و «چنین چیزی را پیش‌بینی نمی‌کرد و برنامه‌ای برای این کار نداشت که یک عده آدم‌های هم‌آهنگ را قبلاً در نظر گرفته باشد برای ورود به کابینه؟» درست می‌شمرد و روند رویدادها و گونه‌ی کار پذیرش به گونه‌ای که گفته آمد می‌تواند یکی از انگیزه‌های آن‌گونه‌گزینش وزرا باشد و می‌افزاید «قبول نخست‌وزیری او برحسب تصادف بود، فرصتی پیش آمد که مصدق به ناگهان از آن استفاده کرد و شانه از بار خدمت به وطن خالی نکرد ولی مقدماتی هم برای تهیه‌ی حکومت خودش به هیچ وجه فراهم نکرده بود و جز یک عده از افرادی از ماکه در خدمتشان بودیم افراد دیگری را در نظر نداشت و چند نفر دیگر هم که از عوامل اصلی نهضت بودند در مجلس گرفتار بودند و دکتر مصدق می‌خواست آنها در مجلس بمانند و در آنجا از وجودشان استفاده بشود و الا مصدق در آن موقع نسبت به مکی فوق‌العاده عقیده و حرف شنوی داشت، نسبت به بقایی هم همین‌طور حق‌شناسی و احترام داشت!»

سنجایی بر این پای می‌فشارد که «اگر مقام وکالت و مبارزه‌ی او در آن کرسی نبود و بقایی می‌خواست، مصدق به هیچ وجه مضایقه نمی‌کرد که او را در همان کابینه‌ی اولش وارد بکند و به همین ترتیب بود نسبت به دکتر شایگان و بعضی دیگر از نمایندگان جبهه‌ی ملی» و در مورد اینکه چه کسانی «غیر از دکتر مصدق در انتخاب وزرای دکتر مصدق اعمال نفوذ می‌کردند؟» گاهی خود، گاهی شایگان را نام می‌برد و می‌گوید «خیال می‌کنم یکی دیگر از آنها مکی و گاهی مهندس حسینی» و بر این است که بر «حسب موارد اشخاص» و «فقط و فقط مشورت. خود ایشان در مقام مشورت برمی‌آمدند و می‌پرسیدند!»

پرسش‌گر در ادامه‌ی پرسش‌ها، از نام‌های وزرا نام می‌برد، در کابینه‌ی اول شرکت داشته و سنجایی، کوتاه و فشرده نظرگاه خود را در مورد یک یک آنان بازگو کردن و از جمله «جواد بوشهری» را این‌گونه که «جواد بوشهری مردی فعال و هشیار و متحرک بود و خیلی آمد و شدها داشت ولی در میان مردم متهم به ارتباطی بود!» خواننده هرگز نباید از یاد ببرد که پاره‌ای از وزرا در کابینه‌های گذشته شرکت داشتند و از جمله «جواد بوشهری» در کابینه‌های «قوام‌السلطنه» و «هژیر»، که هر دو بیانگر دو دیدگاه سیاسی بودند، به ویژه در مورد «نفت» و چگونگی روی آوری با سیاست‌های بیگانه، و به ویژه کابینه‌ی دوم قوام‌السلطنه که دارندگان گرایش‌های گوناگون بودند، چه کسانی چون محمدتقی بهار و یا پاکدامن کسان ملی همانند اللهیار صالح - شایگان و یا گره‌خوردگان

به هر سه سیاست بیگانه‌ی چیره در سیاست ایران به‌مانندانی چون «مظفر فیروز- ایرج اسکندری- علی امینی- عبدالحسین هژیر- حمید سیاح- عیسی صدیق اعلم و...» که شرکت داشتند و تا اندازه‌ای «گونه‌ی» ترکیب‌پذیری کابینه‌ها را بیان می‌دارد. فزون‌تر آن‌گونه‌ای که نویسنده‌ی کتاب «گذشته، چراغ راه آینده است» و سپس سنجابی درستی بررسی‌های او را در «خاطرات سیاسی» خود بازگو شدن و نیز بازگویی «غلامحسین مصدق» در «کنار پدرم؛ مصدق» و انگشت‌نهی بر روی درستی سخنان سنجابی و نویسنده‌ی کتاب از او یاد شده، که مصدق ناگزیر بوده است‌گزیر کار خود را در کابینه‌ی اول درگزين آن‌گونه وزرایي جستجو کند و برگزیند، و خواننده نیک درمی‌یابد اگر به گونه‌ی نخست‌وزیری پذیرفتن و شیوه‌ی مبارزاتی او توجه کند، اگر چنانچه فرزندش غلامحسین مصدق به درستی می‌گوید: «وی اولین نخست‌وزیری بود که در دوران سلطنت پهلوی‌ها- پدر و پسر- اعضای کابینه‌ش را بدون دخالت شاه انتخاب» می‌کند ولی افزوده است که «نمی‌خواست و نمی‌توانست در ابتدای کار، با شاه و دربار و مجلس درگیر شود، به همین دلیل می‌بینیم که در کابینه‌ی اول او سرلشگر فضل‌الله زاهدی وزیر کشور می‌شود». او نه تنها گره‌ی کار را برگرفته از آنچه رفت می‌داند، که «بدین ترتیب نه پدرم انتظار زمامداری داشت» را هم بیان‌گر است برای بی‌رنگ کردن تلاش‌ها و کوشش «شاه و سفارت انگلیس» در بر روی کار آوری «سید ضیاءالدین» و ستیز آن مجموعه‌ی با هم، هم‌آهنگ شده، به از میان برداری «قانون ملی شدن صنعت نفت» در ایران!

او، بنا بر ناگزیری‌های بوده‌ای که مصدق‌گزیر کارگزين وزرای دولت خود را دنبال کرده، بوده است، نه تنها به زاهدی اشاره دارد که فقط در کابینه‌ی اولش راه می‌یابد، که به دیگرانی چون سپهبد نقدی- یزدان پناه در مورد وزارت جنگ تا پیش از سی تیر و یوسف مشار و علی امینی و داود رجبی و... هم انگشت نهاده، و هم به چندی و چونی آنان، اگرچه کوتاه، پرداخته است!

نیم‌نگاهی بر آنچه از زبان نویسنده‌ی «گذشته، چراغ راه آینده است»، و دو دیگر نزدیکان «مصدق» و آشنا به پخ و پهلوی روش‌های کار و کردارهای «مصدق» در پیکارهای سیاسی و به ویژه گاه مورد فراکشایی قرار گرفته، آورده شد، روشن‌ساز بسیاری بوده‌های دیگری است که شاید در سایه‌ی بررسی‌ها قرار گرفته شده باشد. با یاری دیگر رخ داده‌هایی، مورد بازگویی، و از برآیند مجموعه‌ی آنها، گویاتر به آنچه گذشت و بازتاب‌های پسین‌تر و انگیزه‌های برخاسته از همه‌ی کنش‌ها و واکنش‌ها، هویداتر

جلوه‌گری می‌یابد!

چگونگی‌گزین وزرا و چرایی برپایی کابینه‌ی اول و سپس‌تر پیامدهای به وجود آمده از زبان «داده»‌های تاریخی، بر این درستی‌ها پای فشاری دارد که شگردهای سیاسی مصدق از یک سوی، و دیگر سوی کردارها و رفتارهای او برگرفته از تربیت اجتماعی و فرهنگ سیاسی مصدق، نشان‌گر است که در تمامی پهنه‌های «اجتماعی» مردم را بزرگ و گرامی می‌شمرده است، و بنابراین «فرهنگ» زندگی‌اش شده، به خود اجازه نمی‌داده است، در کارهای دیگران دخالت کند، اگر رفتار آن کس با پاکدامنی همراه و در سویی خواست‌های مردم باشد و آلودگی‌های «اجتماعی - سیاسی» بری بوده‌ی او را بیابد. استواری بر این باور درست و نیکو، او را بر این می‌داشته که اجازه ندهد نزدیک‌ترین یارانِ همراهش نیز، در کارهای دیگران دخالت ورزند! دخالت نکردن در کار افراد پاکدامن، که وجدان‌کاری در پهنه‌ی «اجتماعی - سیاسی» از آن فرد می‌دید، نه برای خود و نه برای یارانِ همراه نمی‌پسندید، و زبینه نمی‌شناخته، حتی اگر وزیر و یا دیگر کسی را خرد برکشیده باشد و یا همان دوستانِ همراه به او شناسانده و بر کاری، گمارده باشند!

فرد پاکدامن از آلودگی‌ها بری بوده‌ی بر سر کاری گمارده شده، چه پیش از اینکه قدرت گرفته باشد، و چه پس از اینکه سکان دولت را در دست بدارد و خود و یا همراهانش بر کشیده باشند، جای گرفته در هر مرتبه و جایگاه «سیاسی - اداری - علمی و...»، گرامی و گران‌مایکی او را به دیده می‌گرفته و گاه از پاره‌ای «کج‌سلیقگی»‌هایی هم اگر داشته، چشم پوشانیدن، مگر ناخشنودی مردم را، به گونه‌هایی هرچند نازیان‌رسان، برانگیخته شده باشد. هنگام برانگیزی ناخشنودی‌های مردم، از آن فرد پاکدامن ناآلوده‌ی دارنده‌ی سزاواری‌ها، او را بر آن نمی‌داشت که برای خشنودسازی مردم برانگیخته شده، به شیوه‌های ناپسند روی آورد، و فرد دارنده‌ی سزاواری‌ها را بنا بر روش‌های توهین‌آمیز و شکننده، به دستوردهی و یا از سر کار گمارده شده، بی‌گفت و شنود بردارد، که درستی رفتار را همراه با گرامی داشتن و ارزش‌های دارندگی را به دیده گرفتن، به چند و چون آنچه را سبب‌ساز برانگیزی مردم شده بوده، یادآور، و گزیر خردمندانه‌ای را در پیش می‌گرفته، که هم، فرو نشانده خشم و انگیزتگی درست و یا نادرست آن نیروی اجتماعی را، و هم از دیده دور نگه داشته نشوند ارزش‌دارندگان ارزش‌هایی را و هم‌گاه گرامی داشتن خواست «مردم» و «ناآلودگان»، توامان در نظر گرفته شده، باشد!

نیم نگاه روی سخنان و نوشته‌های افراد یاد شده - تکیه بر روی فرهنگ «سیاسی - اجتماعی» مصدق که با جان او هم سرشتگی گرفته بوده - گونه‌ی مبارزاتی و راه سیاسی برگزیده بوده - گاه سیاسی و شناخت از دوره‌ی تاریخی و چگونگی پهنه‌ی کارزار سیاسی آن دوران جامعه‌ی ایران - چند و چون توانایی جنبش‌رهای بخش ملت ایران به رهبری مصدق در برابر گونه به گون «هم‌آوردان» بومی و پشتیبانان جهانی آنها و بسیار دیگر بوده‌های «ترمز» کننده و یا ناگزیری‌های بایسته‌ای را سبب ساز شده، به‌گزیراھی که «مصدق» اینجا و آنجا برمی‌گزیند بنا بر روش‌های سیاسی گزیده شده‌ی خود از یک سوی، و از دیگر سوی دانستن و پی‌بری به ویژگی‌های سالم و یا ناسالم - روان‌شناسی «فردی - اجتماعی» - دیدگاه‌های اجتماعی افراد با او همداستانی داشته و یا روی در روی او قرار گرفته، و رسایی و نارسایی مجموعه‌ی آنان، در گروه و سازمانی جمع یافته و یا به گونه‌ی فردی در پهنه‌ی «سیاسی - اجتماعی» با آنان رویارویی داشته، و پرتجربه گرفته و به پشت و روی و درون و برون همه‌ی آنان، کم و یا بیش، دست یافته و بر آن شدن تا با هم‌آهنگ کردن همه‌ی این «سازواری‌ها و ناسازواری‌ها» بار سخت به دوش گرفته را به پیروزی برساند، به آدمی امکان می‌دهد به شناخت بیایی کار مصدق به گونه‌ای که آغاز می‌کند، و پایایی آن‌گونه‌ای که پیموده شده، سپس تر بازیابی را هم که، برگرفته از تمامی آن کنش و واکنش بر آن دوره‌ی تاریخ «سیاسی - اجتماعی» ایران، نشست می‌گیرد!

بنا بر آنچه گذشت و خواننده نیز از زبان «حسین مکی» شنید به دنبال روزهای پس از پنجم اردیبهشت ۱۳۲۹ و دادن «اختیار تام» به او از سوی «فراکسیون وطن» و نیز «هفت نفری منتخبین جامعه‌ی مطبوعات»، طرح پیشنهادی را دارد در مجلس شورای ملی در مورد مجلس مؤسسان و خرده‌گرفتن به اختیاراتی که به شاه داده بودند، که رأی نمی‌آورد و «هم‌آوردان» گونه به گونه‌ی در کنار شاه و با دربار و شاه بوده، اگرچه کوتاه مدت بوده باشد، در آن کارزار پارلمانی می‌برند و آراء بیشتری به سود زشتکاری خود در امر دست‌اندازی به قانون اساسی بهره‌ی آنان می‌گردد. حسین مکی، آن را «اولین شکست جبهه‌ی ملی» می‌خواند، تکیه بر گفته‌های «حائری‌زاده» که روی سخن به «مصدق» که اگر «چنین طرحی داشتید چرا قبلاً با ما صحبت و تبادل نظر نمودید؟ تا زمینه را حاضر کنیم که دیگران هم امضا کنند؟!» در پی آمد این رفتار و «مصدق»، که همه‌ی آنان، یکپارچه به او «اختیار تام» داده بودند و حال این‌گونه آسیمه‌سری بپا می‌دارند و آنچه را گذشته بوده است «شکست» می‌خوانند، مصدق در جلسه‌ی یاد

شده در خانه‌ی او بنا بر نوشته‌ی مکی؛ «دو دست خود را به علامت تسلیم روی سینه»ی خود می‌گذارد و یادآور می‌شود که؛ «من اختیاری را که از فراکسیون وطن گرفته‌ام مسترد می‌دارم» و این‌گونه «نهاده شده‌ی» یاد شده را مبنی بر «اختیارات تام» از سوی آنان داشتن، پایان گرفته می‌خوانند!

حسین مکی، آنچه گذشته بوده است را، ادامه و نتیجه‌گیری می‌کند که مصدق خشمگین و «عصبانیت و قهر» او را، که در کسوت ریاست جلسه از خود نشان داده بود، و واکنش تند نشان می‌دهد با پرتاب ساعت و بازتاب آن را در «مصدق» در این یادآور شدن، که بگوید «آقای مشاور شما جلسه را اداره کنید»، پسین‌تر در این می‌بیند که مصدق گفته است به پاره‌ای از افراد جبهه‌ی ملی که «مکی کارش زیاد است و یک نفری نمی‌تواند به کارهای جبهه‌ی ملی برسد، باید جبهه ملی دو نفر دبیر داشته باشد و بهتر است دکتر شایگان نیز برای دبیر اداری انتخاب شود و مکی دبیر سیاسی باشد»!

مکی در بازگویی آنچه در این روز روی داده بوده است، می‌افزاید، که از آن روز به بعد جلسه‌ها را «مشار اعظم» اداره می‌نمود ولی دعوت به آمدن و... با او، «مکی» بوده است و مرتبه‌هایی دیگر نیز، «مصدق» گفته بوده است که جبهه ملی «دو دبیر» داشته باشد، ولی «من همیشه سمت دبیری جبهه ملی را دارا بوده‌ام!» مکی، آنگاه برای درست نشان‌دهی سخنان خود به «کتاب تقریرات» مصدق، و یادآوری‌های او در این باره اشاره دارد، که مصدق از «تشکیل جبهه ملی» سخن می‌گوید و کاستی کار مکی را در اداره‌ی کارهای اداری جلسه‌های جبهه ملی تازه پای‌گرفته و اینکه «به فکر این افتادیم یک نویسنده پیدا کنیم تا مطلبی که گفته می‌شود درست نوشته شود.» و بنابراین باور و دیدگاه، پیشنهاد یک دبیر سیاسی و یک دبیر اداری داشتن جبهه ملی را بازگو می‌کند. بنابراین پیشنهاد «مکی دبیر سیاسی باشد و دکتر شایگان دبیر اداری که صورت جلسه بنویسد و کار اداره‌ای را بکند و سر و صورتی به کارها بدهیم مکی بدش آمد و قهر کرد و خلاصه از این لحاظ کار سر نگرفت»!

خواننده با توجه به بازگویی که پیش از این نیز، گفته آمد، و پایین و بالا کردن آنچه آمد را، از زبان حسین مکی و کوتاه شده‌ی آن از زبان قلمی «مصدق»، در پاسخ‌دهی به اینکه «چرا کار سر» نمی‌گیرد - «جبهه ملی» آن‌گونه که بایسته بود پای‌گیری نمی‌یابد - بازتاب کسانی چون مکی را، در برابر پیشنهاد یاد شده که از هر دیدگاهی، پسندیده و نیکو ارزیابی می‌شود - هر چند اگر «مصدق» خشمگین شده بیان کرده و پیشنهاد نموده باشد، دست یافتن است به اندازه‌ی گنجایش «سیاسی - اجتماعی» کسانی چون حسین



مکی و دیدگاه این‌گونه کسان، که در جایی که می‌آید، به گونه‌ی بدخواه و دشمن آسیب‌رسان، چهره بنمایاند، هرچند درازمدت مصدق با آنان همراه و شکیبایی از خود نشان داده باشد!

دست‌یابی خواننده فزونی می‌گیرد هنگامی که از زبان نوشته‌های حسین مکی «اختلاف با دکتر مصدق» را دنبال کند به «پنج مرتبه» ای که بنا بر نوشته‌ها میان آن «من و دکتر مصدق» رخ داده، بوده است و یافتن این «من‌ها» ی پای‌کوته خود را همیشه «شاهین» خوانده، که به درستی، اگر نه همه‌ی بلندی‌گرفتنی‌های خود را، در آن دوران فراپذیر از «مصدق» نداشته باشند، به یقین اندازه‌ی چشم‌گیری از برکشیده شدن آنان به دست مصدق و مدیون «سره مرد»، می‌بوده است و داده‌های تاریخی، حتی از زبان نوشته‌های خود ایشان، بازگویی درستی و گواه داوری نگارنده می‌باشد!

نگارنده با آوردن کوتاه‌شده‌ی «پنج مرتبه مجادله و کشمکش روی داده» میان حسین مکی و مصدق از زبان نوشته‌های او، به چرایی «پاره‌های ناجور» کابینه‌ی مصدق می‌پردازد و اعلامیه‌ی کاشانی به برکناری اش «از مداخله در طرز تشکیل» دولت و بودار بوده‌های درون کابینه‌ی اول که به چه کسانی نزدیکی فکری و کرداری داشته‌اند، و آنچه را میان آن‌گونه کسان خوانایی داشته و می‌گذرد، تا همداستانی به آنچه در کودتای ۲۸ مرداد رخ می‌گشاید!

حسین مکی، از کشمکش‌های روی داده میان او و مصدق سخن می‌گوید، که «حتی تا مرحله‌ی قطع روابط کشیده» است، و به آن «پنج مورد» می‌پردازد؛

۱- آنچه را که در جلد سوم «کتاب سیاه» نوشته است که «برای جلوگیری از نطق مصدق در جلسه‌ی علنی و نیز جلوگیری از استعفای او کار ما به مجادله کشید و برای اینکه مانع او شوم ناگزیر با هم‌گلاویز شدیم و من در اتاق را قفل کردم و کلید را برداشتم و در این گیر و دار آرنج دستم نیز آسیب دید»، سپس به بررسی آن می‌پردازد که بنا بر گفته‌هایش، حائری‌زاده و فاطمی «حق را به جانب» او داده‌اند و سپس «به حالت قهر بیرون رفتم و قصد داشتم با دکتر مصدق که چنان با لجباجت و یكدندگی در عقیده‌ی خود پافشاری می‌کرد، قطع رابطه کنم، ولی همان‌طور که بیان شده است وی با اصرار و سماجت مرا نزد خود خواند و عذرخواهی کرد و مانع قطع رابطه گردید»!

۲- «قطع رابطه به علت مخالفت با همراه بردن دکتر متین دفتری در سفر آمریکا» را یادآور که در جلد سوم و چهارم کتاب سیاه هم به آن پرداخته است و بر این است که «در این ماجرا نیز دکتر مصدق پیشقدم شد و نخست به مناسبت فوت دایی من تلگراف

تسلیتی کرد و متعاقب آن و...!»!

۳- به ماجرای «دکتر حسابی وزیر فرهنگ» می‌پردازد و «دکتر مجتهدی رئیس دبیرستان البرز را منفصل» کردن و خوش نیامدن دانش‌آموزان دبیرستان البرز از آنچه را روی داده بوده است، و بازتاب «اعتراض به این انتصاب، اعتصاب» دانش‌آموزان را با خود داشتن!

در پی برکنار شدن «دکتر مجتهدی» و واکنش دانش‌آموزان، بسیاری از جمله غلامحسین مصدق به «مصدق» روی می‌آورند و از او می‌خواهند که «تا دستور لغو» برکنار شدن «مجتهدی» را از وزیر فرهنگ «دکتر حسابی» بخواهد. مصدق بنا بر روش خود، دخالت در امور داخلی و یا دستورات نابجا به وزیران خود را، یا کسانی که بر سر کاری گماشته شده بودند نمی‌پذیرفته و هر وزیر و بر سر کار قرار گرفته‌ای را، گرامی می‌داشته است. شیوه‌ی کار را به سخن نشستن و گفت و شنود و زیان و سود کار فرد بر سر کار گمارده را با خود او در میان نهادن، و گزین راه چاره را این‌گونه دنبال کردن و تا به آنجا که به روش قانونی و گرامی داشت فرد برای کاری برگزیده، کنار گذاشته شود، بی‌آنکه توهین و بی‌ارجی، و ناسزاواری از خود نسبت به آن فرد، روی دهد. به ویژه، نسبت به دکتر محمود حسابی، که از فیزیکدانان بزرگ جهانی به‌شمار می‌آمد و در جهان علم بزرگش می‌خواندند و «انشتین ایران» او را نام داده بودند و مرد نالوده‌ای نیز در جامعه به‌شمار می‌آمد!

بنا بر نوشته‌ی حسین مکی، و نپذیرفتن واکنش دخالت نشان‌دهی «مصدق»، غلامحسین مصدق به دکتر ادیب رهنمود داده بوده که از حسین مکی بخواهد انجام چنین خواستی را و ادیب با او تماس و چند و چون برکناری مجتهدی را به دستور محمود حسابی یادآور، و می‌نویسد «من به ایشان قول دادم تا آنجایی که توانایی دارم اقدام خواهم کرد و...» در پی این «قول» و در «حضور دکتر ادیب» با حسین فاطمی نیز تلفنی تماس «و موضوع را مطرح کردم. خود دکتر فاطمی هم اظهار عقیده کرد که این انتصابی نابجاست و باید حکم لغو شود!»

اینکه «دکتر محمدعلی مجتهدی» مورد گرامی داشت دانش‌آموزان دبیرستان البرز می‌بوده است، از یک سوی، و از دیگر سوی چگونه می‌بایست رفتاری سزاوار با «دکتر محمود حسابی» داشت و یا دیگر وزیرانی که نخست‌وزیر برگزیده است، و درگزین کار نخست‌وزیر اگر هم بنا بر یگانگی‌هایی وجود داشته دخالت کردن، چگونه بایستگی و چاره‌ی کار لازم می‌آید، هرگز نه آن‌گونه است که رخ می‌دهد، و حسین مکی به کار

می‌گیرد و رفتاری توهین‌گونه را دنبال می‌کند!

بنا بر نوشته‌ی مکی، و به دنبال گفتگوی تلفنی با حسین فاطمی، فردای آن روز که با نخست‌وزیر دیدار داشته است، همراه با رحیمیان به سوی نخست‌وزیری می‌روند و در پشت «درِ اتاق دکتر مصدق رسیدیم، دکتر فاطمی معاون نخست‌وزیر از اتاق بیرون آمد و بلا تأمل گفت: دکتر مصدق زیر بار نمی‌رود! من یک مرتبه عصبانی شدم و با صدای بلند عین این عبارت را گفتم «رئیس‌الوزاری که نتواند جلو تصمیم غلط یک وزیر را بگیرد، برای لای جرز خوب است» دیگر وارد اتاق نخست‌وزیر نشدم و از همانجا برگشتم. در حین پایین آمدن از پله‌ها گفتم: خودم می‌روم و او را از پشت میزش بیرون می‌کشم! و از همانجا به وزارت فرهنگ آمدم، دکتر حسابی که عصبانیت مرا دریافته بود، رو نشان نداد و دکتر جناب معاون خود را نزد من فرستاد که وی با تعرض شدید من مواجه شد!»!

مکی در پی شیوه‌ی رفتار خود و حداقل آنچه را به زبان آورده و انجام داده بود، می‌نویسد؛ «روز بعد از این ماجرا دکتر مصدق موضوع را با دکتر معظمی در میان می‌گذارد که مکی چه حق داشته پشت اتاق من بدان‌گونه تعرض کند. دکتر معظمی چه گفته است، نمی‌دانم، ولی به اینجا منتهی شد که پس از استعفای قریب‌الوقوع کابینه در آستانه‌ی رسمیت یافتن در دوره‌ی ۱۷ مجلس، دکتر حسابی از کار برکنار و دیگر به کابینه‌ی جدید دعوت نشد!»!

به بررسی و فراکشایی سه مورد یاد شده، و به ویژه با شناخت از دیدگاه «مصدق»، که حسین مکی نیز به آن اشاره دارد، در رابطه با پیش‌نهاده شده‌ی «محمود حسابی» و روی آوری «دکتر ادیب» به «غلامحسین مصدق» و پاسخ مصدق به فرزند خود که؛ «من در امور عزل و نصب اشخاص در وزارتخانه‌ها مداخله نمی‌کنم» را از یک سوی و دیگر سوی ناهنجاری‌های توهین‌آمیز مکی، چه به دکتر جناب معاون «محمود حسابی» - چه «دکتر محمود حسابی» و چه به نخست‌وزیر و سرانجام، بازتاب‌های سالم و هنجارهای سودرسان «مصدق» و...، پیش از روی آوردن به «دو دیگر» موردی که مکی یادآور است، که با «مصدق» کشمکش داشته است، پرداختن و با دریافت از آنچه بوده و رخ داده، به دو دیگر مورد یاد شده روی آورده می‌شود.

در سه مورد یاد شده از زبان حسین مکی و علی‌رغم رفتارهای ناپسند و زشت و توهین‌آمیز، که در مورد اول گلاویز شدن و...، تا با این‌گونه رفتار جلوگیری «استعفای» مصدق شود و یا سخن‌رانی نماید و...، اگر هم حائری‌زاده و یا حسین مکی، به درستی و

یا نادرستی «حق را به جانب» او داده باشند، به «حالت قهر» بیرون رفتن و بر این بودن «که مصدق با لجاجت و یکدندگی در عقیده‌ی خود پافشاری» می‌کرده است، همه و همه، بیان‌گر آن است که مکی به خود «حق می‌دهد» درشتی کند و به زور «مصدق» را بر آن دارد که «استعفا» ندهد و «نطق» هم ننماید به گونه‌ای که او خواسته است و سپس نیز قهر کردن و با نیت «قطع رابطه» او را ترک نمودن، اگرچه او را «لجوج و یکدنده» و... می‌خواند، ولی، خود دانسته نیست رفتاری ناپسند به آن‌گونه‌ی خود را، «لجاجت و یکدندگی» زشت مردم می‌خوانند، نه شیوه‌ی پافشاری‌های «مصدق» را بر روی «اصولی» هرچند یکدندگی این و آن نامیده باشند. درستی داوری نگارنده آنجا بیشتر خود را برمی‌نمایاند، که از زبان «مکی» خوانده شود، که مصدق پس از آن رفتار تند و درشت از او دیده «با اصرار و سماجت مرا نزد خود خواند و عذرخواهی کرد و مانع قطع رابطه گردید!»

در مورد دوم و بردن «متین دفتری» با خود و «قطع رابطه»‌ی دوباره‌ی مکی و...، از یک سوی و «پیشقدم» شدن مصدق و نخست به «مناسبت فوت دایی» مکی تلگراف زدن و...، و در جایی دیگر که می‌آورد «دکتر مصدق به محض ورود به تهران یک قاب قلم و مداد طلای پارکر ۵۱» به مانند هدیه به او دادن، تا این‌گونه به کدورت‌ها پایان بخشد و گسست و زیانی در همبستگی وجود داشته رخ ندهد، رفتارهای آن‌گونه‌ای زیان‌رسان مبارزات و دست‌آوردهای به دست آورده را، به بار نیورد!

و بالاخره مورد سوم و آن «ناهنجاری»‌های از سوی او رخ داده، چه نسبت به نخست‌وزیر و چه دیگر وزیر فرهنگ و معاون او، و دخالت در کارهایی که به او ارتباط ندارد و...، از یک سوی و دیگر سوی رفتار پسندیده‌ی مصدق و سخن درست او به معظمی «مکی چه حق داشته پشت اتاق من بدان‌گونه تعرض کند» و شکوه به گونه‌ی خردمندان در پاسخ رفتار درشت و توهین‌آمیز کسی که تا اندازه‌ای خود او را بالا کشیده بوده است!

رفتار پسندیده‌ی مصدق، به همان گونه‌ای که گفته آمد و گزیر کارهای به آن روی آورده، نشان‌گر است، و یکی از «نمود»‌های آن مورد دکتر محمود حسابی، چه به گونه‌ای که به غلامحسین مصدق گفته بوده است که در «امور عزل و نصب اشخاص در وزارتخانه‌ها مداخله» نمی‌کند و بزرگ داشتن و گرامی داشتن شخصیت افراد را به گونه‌ای که یاد شد، و نیز راه چاره و گزیر کار را، همان‌گونه‌ای که سنجابی هم در خاطرات خود به آن پرداخته است، در کابینه‌ی بعدی دکتر محمود حسابی را به کار

نمی‌گیرد. در اینجا، بایستگی دارد این یادآوری که، شیوه‌ی مصدق بود که به خواستِ مردم، و در رابطه با دبیرستان البرز، به خواستِ دانش‌آموزان توجه کردن و لذا برای بازگرداندن «دکتر محمدعلی مجتهدی»، راهِ درست کار را در نیاردنِ محمود حسابی در کابینه‌ی بعدی بداند و نه هرگز بازتابِ رفتارهای ناپسند مکی بوده است، که در نوشته‌اش ناروشن، این‌گونه می‌خواهد بنمایاند!

خواننده آگاه‌بابی بیشتری می‌یابد، در چند و چون رفتار و کردارهای «مصدق» از یک سوی و دیگر سوی با او بودگان روزهای اولی چون «مکی» و دیگران در مرتبه‌ی پایین‌تر سیاسی قرار داشتگان و ناهم‌آهنگی میان او و این‌گونه کسان، که با خودآوری‌های تلخ و ناپسند مردم را به بار آور بوده‌اند، هنگامی دو مورد دیگر را هم از زیر چشم بگذرانند و آنگاه به داوری‌هایی، از جمله داوری نوشته‌ی «گذشته، چراغ راه آینده» است و یا دیگر آورده شده‌ها روی آور شدن و به چونی و چرایی آنچه به‌بار می‌آید دست یابد، و به ارزش داوری‌های خود بنشینند!

مورد دیگر، مورد چهارم و پس از سی تیر و بازگرداندن مصدق در پی خیزش‌های مردمی و اینکه «ارتش و ژاندارمری و پلیس» از ترس مردم از به تن کردن «لباس نظامی» می‌هراسیدند و مصدق چاره‌ی کار را در پیش چشم پایوران کشوری و ارتش و پلیس و... در سخنرانی رادیویی دیدن به وسیله‌ی مکی و آیت‌الله کاشانی نیز اعلامیه‌ای چاپ‌پخش و «مصدق» هم با مردم به سخن بنشینند از راه رادیو و این‌گونه جلوگیری آزار نیروهای بالاگردیدن. او سخنرانی خود را تهیه «چند دقیقه مانده به ساعت معهود به اداره‌ی بی‌سیم وارد» می‌شود، و بنا بر نوشته‌ی او «رئیس اداره‌ی تبلیغات جلو آمد و اظهار داشت که اجازه بدهید طبق دستور نخست‌وزیر نطق شما را ملاحظه کنم!»

در پاسخ بشیر فرهمند، ریاست اداره‌ی رادیو می‌گوید «من اجازه‌ی کنترل نطق خود را به احدی نمی‌دهم! اگر مورد اعتماد نبوده‌ام چرا از من خواسته‌اند که نطق کنم. و...». بنا بر نوشته‌ی او، می‌خواسته است که «اداره‌ی بی‌سیم را ترک» کند که بشیر فرهمند می‌گوید؛ «مانعی ندارد، بفرمایید آماده بشوید» و انگیزه‌ی پذیرش ریاست اداره‌ی رادیو را هم «چند دقیقه بیشتر به موعد نطق» او باقی نمانده و اجازه ندادن به بازبینی «نطق» خود را یادآور می‌شود.

او بر این است که پس از پایان سخنرانی رادیویی خود «به عنوان تعرض و نیز اعتراض به انتصابات نابه جای دکتر مصدق که عده‌ای از عاملین ۳۰ تیر را دوباره مصدر کارهای حساس کرده بود، دیگر با دکتر مصدق ملاقات» نمی‌کند و «تقریباً رابطه‌ی

خودم را قطع کردم و به جز روزهای مجلس بقیه‌ی ایام در بندسر می‌ماندم. و به مخبرین جراید گفتم که دعوت بانک بین‌الملل را قبول کرده و به زودی به امریکا می‌روم. یک هفته از این ماجرا گذشت و دکتر مصدق عزت‌الله خان بیات خواهرزاده و داماد خود را به دربندسر فرستاد که واسطه‌ی آشتی شود. اتفاقاً روزی به آنجا آمد که سرتیپ کمال هم حضور داشت و موضوع مطرح گردید و از من خواستند که برای خداحافظی هم که شده با دکتر مصدق ملاقات و آشتی کنم و من هم به این شرط قبول کردم که از موضوع نطق رادیویی و گله‌هایی که داشتم صحبت به میان نیاید و فقط یک جلسه‌ی خداحافظی باشد».

در پایانِ مورد چهارم به دیدار با مصدق اشاره دارد و گفت و شنودهای میان آنها، که در جای خود آورده می‌شود. آنگاه مورد پنجم را پیش می‌کشد، پس از مراجعت از امریکا و «بحث مفصلی بین من و دکتر مصدق» درگرفت و هرچه خواستم به دکتر مصدق بقبولانم که «با فرمانده سپاه انگلیس نمی‌توانید به جنگ انگلستان بروید» و ادامه‌ی آن بر «بودن» و یا «نبودن» مدیریت شرکت نفت به دست رضا فلاح و «سرانجام به رأی گذارده شد و مهندس حسینی، دکتر شایگان، دکتر نصیری رئیس بانک ملی، دکتر عالمی وزیر کار رأی موافق دارند و دکتر سنجابی و من رأی مخالف دادیم و سید باقرخان کاظمی وزیر دارایی رأی ممتنع داد!»

او در ادامه‌ی نوشته‌ی خود می‌افزاید «پس از اعلام رأی، از جای برخاستم و با عصبانیت گفتم من دیگر در شورای عالی نفت شرکت نخواهم کرد و از این لحظه مستعفی هستم، عواقب انتصاب دکتر فلاح دامنگیر خودتان خواهد» گردید و یادآور شدن که «ارتباط من با دکتر مصدق به کلی قطع گردید ولی...»

خواننده، با اندکی برآورد و سنجیدن نوشته‌های «مکی»، به آنچه از رفتارها و کردارهای خود و مصدق اشاره دارد، به «من» آنانی چون او پی می‌برد و بردگی «من» خویش بودن و اگر «چرخ» کاری بر پاشنه‌ی «من» آنان نگردد «نابوده» می‌خواهند و روی به از میان‌برداری آن دارند، حتی اگر دست‌آوردها و پیروزی‌های ملتی به دست آورده در سرایشی شکست شماره خورد!

اگر در رفتار همانندانی چون حسین مکی تنگ‌نظری و بردگی من خود بودن موج می‌زند و بازتاب زشت‌روی‌های آنان خون دل و چشمانی خون‌بار برای ملتی به جای می‌گذارد، ولی تاریخ و آزمون‌های آن نیز آسان از پیش دیده‌ی جامعه سترده نمی‌گردد و گاه، زشتکارانی هر چقدر هم «زیرک»، به مانندانی چون «مکی» با زبان و نوشته‌ی خود

برهنه‌ساز خود می‌گردند، و روشن‌گر به بزرگواری - توانگری - فراخی و گشادگی فکر، دیدگاه، آرمان‌خواهی و الایانی چون «مصدق» می‌گردند، اگرچه گفته‌اند و نوشته‌اند تا کرگوشی و کورچشمی جامعه را به سود «من» خویش و به زیان با «ملت» بودگان، فراهم‌ساز گردند!

مکی، با زبان قلمی خود می‌گوید، که «چند دقیقه مانده به ساعت معهود» به اداره‌ی رادیو می‌رود با این پیش‌بینی که تنگی وقت به او امکان دهد که مبادا سرپرست رادیو بنا بر وظیفه‌ی خود و به دستور نخست‌وزیر چشمی بر روی نوشته‌ی او اندازد، اگرچه همه‌جانبه مورد اعتماد نخست‌وزیر بوده است. پس از دست یافتن به خواست خود، «بشیر فرهمند» را بهانه و «به عنوان تعرض و اعتراض به انتصابات»، با مصدق «قطع رابطه» کردن و آن‌گونه هم دست‌پیش‌گرفتن برای عقب‌نماندن، در گاهی تاریخی که مصدق ناگزیر بوده است نازکم و یا بی‌مایه‌ای را بکشد تا مبادا دست‌آورده‌ای به دست آورده‌ی نهضت ملی به بیراهه و شکست کشیده شود. هنگامی هم که مصدق، چه در مرتبه‌ی سیاسی نخست‌وزیر بودن و چه بالا کشنده و پیش‌راننده و بسترساز میان مردم جای‌دهنده‌اش شده، بنا بر وظیفه‌ی سنگین رهبری بر دوش خود داشته و برای چندمین بار برگرفته از بزرگ‌منشی، روی دوستی و آشتی نشان دهد، ولی او بگوید و بنویسد که؛ «من هم به این شرط قبول کردم که از موضوع نطق رادیویی و گله‌هایی که داشتم صحبت به میان نیاید» و با منت‌گذاری بر سر «سره‌مرد» چشم به پیروزی ملت دوخته، بیفزاید، که «فقط یک جلسه‌ی خداحافظی باشد»!

خواننده‌ی پای‌بپای دنبال‌کننده‌ی داده‌های تاریخی می‌یابد، مصدق آنچنان هم «لجاجت و یکدندگی در عقیده»ی خود نداشته است، اگر می‌یافته است که پافشاری‌اش در گاهی می‌توانسته زیان به‌بار آورد، چنانکه مرتبه‌هایی، ناز خود بالا کشیدگان را بکشد و خون دل خورد و گشاده‌روی و بزرگ‌منشی از خویش نشان دهد، تا دم به دم قهرکنندگان، روی به سوی دشمن و بدخواهان ملت نیاورند و بازتابی به پنبه شدن بافته‌ها سر نیارد، و زیان بهره‌ی نهضت ملی ایرانیان، نگردد!

دانسته نیست، پاسخ پرسشی از «دم به دم» قهرکردگان، که چگونه می‌توانسته باشد «مدیریت هیئت مدیره‌ی شرکت نفت ملی ایران» را گزیدن، جز رأی‌گیری و تن دادن به آرای کسانی که اگر از «مکی» و یا همانندان او، دل‌گروی مهر ایران و پیروزی برای ملت ایران بیشتر نسپرده بودند، کمتر هم دلبستگی نمی‌توانسته داشته باشند، و کارنامه‌ی سیاسی آنان روشن‌گر است، به ویژه در روزهای سرنوشت‌ساز و سپس، شوم روز ۲۸

مرداد و پسین روزهای آن روز ننگ، در برابر «کودتا» و با کودتا بر سر قدرت آمدگان، و در پیشاپیش همه‌ی آنان «محمد رضا پهلوی»، آن هم با تکیه به تمامی نوشته‌های «مکی»؟! کارنامه‌ی سیاسی آنان از یک سوی، و از دیگر سوی با «زاهدی» رفتگان و مورد مهر «کودتا» و با کودتا بر سر قدرت آمدگانی چون «محمد رضا پهلوی» قرارگرفتگان، و بر سر راه «متونه کلا» به انتظار مهر او نشستن، هنگامی که شاه از ملت دل‌کنده بوده است! اگر سخن مصدق، در مرتبه‌ی نخست‌وزیری که آگاه از پس پرده‌ها می‌باشد، و بنا بر دانستگی‌های خود «رضا فلاح» را توبه‌کار و همانند «حُر» می‌خواند و تن به پافشاری «مکی» نمی‌دهد ولی باور و سخن درست و یا نادرست خود را هم، آیه‌ی آسمانی نمی‌شمرد، و لذاگزیر کار روی به جمع آرا دارد در جمعی که همه‌ی آنان کمتر از «مکی» از هیچ نظر نبودند، و همگان وزیر و دولت ملی و پیشگامان نهضت پای‌گرفته‌ی ملی بوده‌اند، و چشم و گوش زبان ملت ایران «مصدق»، و فرجام کار آن‌گونه می‌گذرد که گفته آمد و نادرست از دیدگاه «مکی» شمرده می‌شود، گزیر و چاره‌ی کار درست چگونه می‌توانسته باشد؟!!

چگونه می‌توانسته باشد که «قهری» دوباره روی ندهد و مکی «با عصبانیت مستعفی» نگردد و بنا بر گفته‌های خودش «با دکتر مصدق به کلی قطع ارتباط» نکند و پی‌آمدهایی که در «نهم اسفند» و پسین روزهای آن رخ می‌دهد، و فرجام‌پذیر به شوم روز ۲۸ مرداد!

نیز پرسیدنی است، که آیا، دکتر رضا فلاح، که با رأی «شایگان»‌ها بر سر کارگمارده می‌شود و دیگرانی چون «بازرگان» و «یا حسینی» و... نظری باورگونه و خوش به گفته‌های او پیدا کرده بودند و بنا بر آن بوده‌ها بوده است، که «مصدق» او را توبه‌کار و «حُر» می‌خواند، با باور مکی باید «فرمانده سپاه انگلیس» بوده باشد و ریشخندزنی را به «مصدق» به کارگرفتن که می‌خواهد با او «به جنگ انگلستان» رود، و «یا با «مکی» همیشه نزدیک و هم‌نشین بودگانی چون «بوشهری» امیر همایون - میر اشرافی - محمدعلی مسعودی - سرلشکر فضل‌الله زاهدی - اردشیر زاهدی - شمس قنات‌آبادی - سرتیپ عزیزالله کمال و...»، که با بالا زده شدن پرده‌ها، دانسته شد حلیم سیاسی چه جریانی را هم می‌زدند!

مکی و دیگر دوستان او، چون آیت‌الله کاشانی - دکتر مظفر بقایی - سید ابوالحسن حائری‌زاده - عبدالقدیر آزاد و... و «یا حتی فضل‌الله زاهدی، نیک می‌داند و می‌دانسته‌اند که چه بر سر «نهضت ملی ایرانیان» آوردند و دست‌آورده‌های ملت ایران



چگونه به سود بیگانگان، به ویژه «انگلیس - آمریکا»، به دست این گونه افراد به شکست کشانیده می شود، چرا که برده‌ی «من» خویش بودند، اگرچه در پای گیری کارزار «ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور» ارزش هایی از خویش به جای گذاشته، داشتند. اینان، به ویژه حسین مکی - آیت الله کاشانی - مظفر بقایی و یا حتی ابوالحسن حائری زاده دارنده‌ی ارزندگی هایی بودند و خوش آوازدنی هایی جسورانه در کارزار ملی شدن نفت، که از پس «قیام پیروز سی ام تیر»، و ابتدا با «مظفر بقایی»، و سپس نهم اسفند، آغاز و دنبال تا شوم روز ۲۸ مرداد و پسین روزهای این روز ننگ را همراه داشتن، دامن گیر آیت الله کاشانی و سرانجام حسین مکی نیز می گردد. به درستی زندگی نامه‌ی سیاسی این گونه کسان، وارونه‌ی زندگی سیاسی رضا فلاح راه می گیرد، و ناپسندی و شوم زایی به زیان ملت ایران و نهضت ملی و دست آوردهای آن به بار می آورند! می باشند زندانیان دانشجوی سال ۱۳۴۱، وابسته به جبهه ملی که با گوش خود شنیده اند از زبان مهندس کاظم حسیبی و مهدی بازرگان، به اینکه وقتی آنان به آبادان می رسند، شبها رضا فلاح به دیدار آنان روی می آورده و دانستنی های خود را از آنچه در پشت پرده از انگلیسیان می دانسته، برای آنان بازگو تا «هیئت مدیره‌ی شرکت ملی نفت ایران» بتوانند با آشنایی به آنچه خود داشته، برنامه های کار خود را سامان دهند. یکی از این دانشجویان آن روزی زندانی، هوشنگ کشاورز صدر است، که بنا بر شنیده هایش از رهبران جبهه ملی زندانی و به ویژه حسیبی و بازرگان، تأکید بر اینکه «رضا فلاح» شبها به دیدار آنان می رفته است تا از تیررس دید انگلیسیان در امان باشد و روزها از رفتن پرهیز می داشته است!

مصدق و نهضت ملی ایرانیان، از سوی احمد متین دفتری ها و یا رضا فلاح های مورد خرده گیری های مکی قرار گرفتگان، آسیب و زیان ندید و اگر هم دیده باشد، نه آنچنان بود، که از سوی «آیت الله کاشانی - مظفر بقایی - حسین مکی و...» باشد، که همواره کوشش داشتند از «من» خویش حرکت کنند و «من» خود را بر «مصدق» و نهضت ملی بار کنند، و چنانکه نشد به شیوه های زشت و رفتارهای ناهنجار و نادرست آلوده به «قهر و زور»، روی آور باشند. روش های ناپسند و ناهنجاری هایی که بنا بر خاطرات احمد آرامش با همانند خود «احمد قوام السلطنه» داشتند در «حزب دموکرات ایران»، به ویژه مظفر بقایی که بنا بر نوشته‌ی آرامش «این شخص فرومایه و کم غیرت نیز به اتفاق گروهی چاقوکش و چماق به دست که ستاد ارتش و رکن دوم آنان را در اختیار او گذارده بودند، امر شاه را به مرحله‌ی اجرا درآورد و...»!

آنچه را احمد آرامش در دفاع از «احمد قوام السلطنه»، به شیوه‌ی کار حسین مکی - مظفر بقایی و... می‌پردازد، گونه‌ای است که از زبان جلال آل احمد و دیگر داده‌های تاریخی، در مورد «مظفر بقایی» خوانده و شنیده می‌شود، پس از پای‌گیری «حزب زحمتکشان» و رشد ناسازواری‌هایی میان «بقایی - ملکی» و جدایی‌پذیری میان آن دو، و مظفر بقایی روشی را به کارگرفتن برای چنگ اندازی بر حزب نامبرده، که در مورد حزب دموکرات ایران به کار برده، بوده است!

نگارنده بی‌آنکه بر سر این باشد به گفته‌های درست نویسنده‌ی «گذشته چراغ راه آینده است» خرده بگیرد و «انتظاری» را که همگان داشتند از مصدق که «وزرای خود را از میان عناصر خوش نام، صالح و فعال در داخل یا خارج جبهه ملی» برگزیند و نه «جواد بوشهری «امیر همایون» عامل نشاندار انگلستان و...» ولی با باور به سخنان سنجابی و غلامحسین مصدق از یک سوی و دیگر سوی پافشاری‌های همانندان مکی، که می‌توانسته باشد. نیز، مصدق، هرچه بر چرخ دولت چیرگی می‌یابد، به کناره‌گذاردن این‌گونه «بودارانی» روی می‌آورد و کابینه‌های او نشان‌گر است. البته اگر «آیت‌الله کاشانی» با پخش اعلامیه‌ی چند سطری خود را از مداخله در طرز تشکیل این دولت برکنار دانسته» می‌شمرد، برخاسته از آن است که «مصدق» به او امکان دخالت نمی‌دهد و نه اینکه با این و آن «بودار» بوده‌ها هم‌نشینی نداشته بوده باشد و آن‌گونه کسان نمی‌توانسته‌اند «گزینش» او نباشند! ستیزگری‌های آیت‌الله کاشانی با انگلیس در کارزار ملی شدن نفت و مبارزات او به زیان انگلیس، به درستی مصدق را به او نزدیک می‌سازد و با تمام وجود مبارزات او را گرامی می‌شمرد، ولی هرگز دخالت کردن در اموری را از او نمی‌پذیرفته است به ویژه درگزین وزرای کابینه‌ی خود، چرا که ویژگی‌های او را و نزدیکان او را نیک می‌شناخته است. دانستن که زیان‌رسان‌تر می‌توانسته در کارها بی‌سبب و بیجا دخالت کند در هم‌سنجی با بقایی و مکی و... و نیز زبان نفهم‌تر و امکان بر سر جای خود نشانیدن او سخت‌تر می‌توانسته باشد، چه بنا بر مرتبه‌ی مذهبی‌اش و چه گرداگرد او جمع‌شدگان، و روابط گسترده‌ای دیگر، که اینجا و آنجا، از جمله با دربار و شاه داشته را هم!

نویسنده‌ی «گذشته چراغ راه آینده» با آوردن بوده‌های درستی، داوری «نیمه درستی» را کرده است! چه اگر چرایی و چگونگی گام نهی و پای بیای پیش‌نهی کار و گزیر راهی را که مصدق برگزیده بود و ناگزیری‌هایی که داشت، می‌دانست و تکیه بر آنها می‌داشت، شاید چکیده‌ترین پاسخی را می‌یافت، گونه‌ای که سنجابی در خاطرات

خود پاسخ پرسش‌گر را در رابطه با بوشهری داده است، و غلامحسین مصدق درباره‌ی چگونگی و چرایی کابینه‌ی اول و دیگر کابینه‌های پس از سی تیر مصدق تشکیل داده را، یادآور شدن!

مصدق با کسانی چون «مظفر بقایی» ناگزیر روی آوری به آن کار مهمی می‌گردد، که مکی از زبان سپهبد یزدان‌پناه داوری شاه را شنیده و بازگو به این‌گونه دارد که: «دکتر بقایی سگ نازی آباد است، نه خودی می‌شناسد و غریبه!» اگرچه، شاه گفته است ولی چندی داوری درست او را نمی‌بایست در مورد بقایی ناشنیده گرفت و با او بودگانی چون آیت‌الله کاشانی - حائری‌زاده - حسین مکی و... را، هم!

بی‌گفتگو، نویسنده‌ی «گذشته چراغ راه آینده است»، اگر پاره‌ای چشم‌گیر از بی‌شمار داوری‌های «دوست و دشمن» مصدق را از زیر چشم خود می‌گذرانید، به ویژه بدخواهان و یا کسانی که دیدگاه «اجتماعی - سیاسی» همسویی با او نداشتند، به یقین در اردوگاه دوستان او نیز به‌شمار نمی‌آمدند، آنگاه به‌گونگی «فرهنگ سیاسی» او دست یافتن، سپس با دست‌یابی به «تربیت اجتماعی» مصدق، گونه‌ای که نگارنده سایه روشنی از آن را بیان داشت، و چگونگی پهنه‌ی سیاسی جامعه‌ی ایران آن دوران و گرد آمدگان در گروه‌های گوناگون «سیاسی - اجتماعی»، و کنش‌ها و واکنش‌های بر روی هم انجام گرفته و بازتاب‌های انجام گرفته و بازتاب‌های به وجود آورنده، و در این گاه به بررسی پرداختن و داوری به ارزش داوری نشستن، بی‌گونه گمان و شکی، گونه‌ای رساتر و گویاتر، می‌نوشت و ارزیابی‌های بُرنده و از درستی و سزاواری بیشتری بهره گرفته‌ای را، در پیش دیدگاه خواننده‌ی خود می‌نهاد!

دکتر علی اکبر سیاسی، ریاست دانشگاه تهران، با اینکه در اردوگاه «اجتماعی - سیاسی» دوستان مصدق جای گرفته نبود و همواره، پیش و پس از شوم روز ۲۸ مرداد بر آن مرتبه‌ی یاد شده تکیه داشت، در خاطرات سیاسی خود، در جای جای نوشته‌های خود برمی‌نمایاند والایی‌هایی مصدق را و اینکه پیروی‌کننده‌ی «قانون» بوده است و هرگز به خود اجازه نمی‌داده است، در کار این و آن دخالت کند و بی‌رویگی دیگران را به کار گیرد، اگرچه جایگاه به دست آورده‌اش را در میان «ملت ایران» برمی‌نمایاند و او را «نخست‌وزیر مقتدر و محبوب مردم» می‌شمرد!

علی اکبر سیاسی، با آوردن نمونه‌هایی و «هم‌سنجی» نمودن، به گونه‌ی «مستقیم و نامستقیم»، فروزه‌ی عزیزشمیری و گرامی‌دار بودن «قانون» در دیدگاه مصدق را برمی‌نمایاند و اینکه گرامی‌بدارد فردی را که بر سر‌کاری گمارده شده و به خود اجازه

ندادن، که بی‌رویه در کارهای او دخالت کند و برکشیدن و یا از کار برکنار کردن این و آن را، از بر سرگمارده شده‌ای بخواهد، اگرچه خود بر سر کار او را گمارده باشد!

او در موردهایی، از جمله در رابطه با سعید فاطمی، دختر خواهر حسین فاطمی که مورد استثنایی آن را برمی‌شمرد یادآور و سپس آشکارا بزرگ‌مردی مصدق و باور داشتن به «قانون» را یاد، که هر کس می‌بایست «از در وارد شود و نه از پنجره»!

علی اکبر سیاسی، پیاپی به این‌گونه بوده‌ها، در گاه‌های گوناگون، انگشت می‌نهد و این و آن را، برهنه‌ساز و به داوری نشستن و از جمله شاه به اینکه «شاه که من چندی بود به ضعف عقل و کوتاه‌نظری‌اش بیشتر پی می‌بردم گفت «این گروه باید توسعه یابد و خواهد یافت و شامل همه خواهد شد». سیاسی، در اینجا، و در رابطه با شاه، از «حزب فاش»، یعنی «فدائیان شاه» سخن می‌گوید، به دستور شاه پای گرفته و به دست «جمشید اعلم - خان بابا بیانی - دکتر بینا و...» در پی گسترش دهی که بنا بر گفته‌های دکتر سیاسی؛ «البته حزب فاش دوامی نکرد ولی سردمداران آن بی‌پاداش نماندند»، و با آوردن «پاداش‌های» بهره‌ی دست‌اندرکار حزب «فاش» به دستور اخراج دوازده استاد دانشکده‌های گوناگونی اشاره دارد، به دستور شاه، و در کیفردهی به آنان، چرا که در نوشته‌ای چاپ شده امضا کرده‌اند و اشاره نموده‌اند که «کنسرسیوم و بیست و هشت مرداد» به دست خارجی‌ها انجام گرفته است!

خواننده‌ی تیزبین پی‌گیرکننده‌ی آنچه تاکنون آمد، می‌یابد، میان «مصدق» و دارندگی فرهنگ و تربیت «سیاسی - اجتماعی» او، با «شاه» از یک سوی و از دیگر سوی «نخست‌وزیران» پیش و پس از ۲۸ مرداد و دیگر «هم‌آوردان» سیاسی و یا حتی دوستان او «از کجا تا به کجا» بوده است، و صد البته، با در نظر گرفتن نسبی پایگاه‌های «سیاسی - اجتماعی»، در گاه‌های نایکسان تاریخی، که هر یک داشته‌اند!

«هم‌سنجی» میان مصدق با دیگرانی که یاد شد، بنا بر روش تاریخی و ارزش داوری‌های بایسته در پهنه‌ی «سیاسی - اجتماعی»، اگر به درستی انجام گیرد، با آگاهی از چند و چون روش‌های سیاسی، که سیاست‌مردانی برگزیده‌اند، شاید ارزش داوری «گاستون فرنیه»، آورده شده در *لوموند هفتم مارس ۱۹۶۷*، که او را «کوروش بزرگ زمان» خوانده است، را بتوان یکی از درست‌ترین داوری‌ها دانست، و به شماره آورد! نوشته‌ی «فرنیه» در *لوموند* در پیوند با از دست شدن «سره مرد» است، که در سحرگاه چهاردهم اسفند ۱۳۴۵ در بیمارستان «نجمیه» رخ می‌دهد.

*لوموند* نوشته‌ی فرنیه، بر نام «کوروش بزرگ زمان» و مردی که منابع نفتی ایران را ملی

کرد، به از دست شدن او می‌پردازد و سرشت‌نشانه‌های او را برمی‌شمرد و فروزه‌هایی که در زندگی «سیاسی - اجتماعی» داشته است را خورشیدی می‌نمایاند، به گونه‌ی چکیده شده‌ی آنچه را که دریافته است، و بر این بودن تا از رهگذر نوشته‌ی خود، خوانندگان خود را نیز به دانستگی‌های خویش آگاه سازد!

خواننده‌ی نوشته‌ی «گاستون فرنیه»، از آن چکیده ولی پر اندازه، از نادادگری‌های هموار شده سخن‌ها می‌یابد، بهره‌ی توان مردی شده، پنجه افکن با تاراج‌گران نفتی جهان در سود ملت خویش، که از رهگذر دزدان دریایی «متمدن» خوانده شده بهره می‌یابد!

فرنیه، با نوشته‌ی چکیده ولی پر گویای خود، انگشت می‌نهد بر بسیار بوده‌هایی تاریخی در زندگی «سیاسی - اجتماعی» جهان «فردی - اجتماعی» ملت‌ها و گزیرهای گوناگونی که مردان سیاسی در جایگاه و مرتبه‌های گونه به گونه‌ی «تاریخی - اجتماعی» برگزیده بودند. نمایان‌گر به اینکه کدامین «مردمی» و کدامین نامردمی را، راه چاره‌ی کار سیاسی‌گزین خود دانستن و به آن روی آوردن و بازتاب‌های بر جای نهاده، چه سان چهره‌نمایی دارد!

فرنیه بازگوی درهم تنیده‌ی پر بوده‌هایی در زندگی «اجتماعی - سیاسی» تاریخ بوده، و دادگری‌ها و نادادگری‌هایی، که به درستی و یا نادرستی، بهره‌ی این درستکار و آن بزه‌کار، گردیده است. تلخ درستی بوده‌ای را در مورد «مصدق» بیان می‌دارد به اینکه، از دست شدن او، که فرجام پایانی‌اش بود نیز، دهنده‌ی دادگری نبود که داد او را گونه‌ای که سزاواری‌اش بود برنمایاند! فرنیه اگرچه به درستی، آن تلخ بوده‌ای را بیان می‌دارد، ولی تاریخ «اجتماعی - سیاسی» جامعه‌ی ایران گواه‌دهنده‌ی در پیش چشم وجود داشته‌ای است، که «ملت» والایی و بلندگاه او را شناخته و در دل تاریخ «اجتماعی - سیاسی» خود، به مانند یکی از بخردمندترین نام‌آوران تاریخ جهان، که همواره و بی‌هراس و بیم، در پی برآوری‌های بایسته‌ای گام نهنده بوده، جای داده است، پس از زیر چشم تیزبین خودگذرانی پرونده‌ی زندگی رفتارها - کردارها و کرده‌های او در سود و زیان ایران و دشمنان آن، و توانایی دست‌آورد برای مردم که با خودآور شده است!

به داوری‌نشینی «ملت»، در پی زیر چشم‌نهی زندگی‌نامه‌ی او از یک سوی و از دیگر سوی «هم‌آوردان» او و در «هم‌سنجی» نهادن آنها با هم و دیدن و یافتن بازتاب‌های کردارها و رفتارها و کرده‌های آنان، چه در پیرامون خواست‌های «ملی» و چه در پهنه‌ی

ارزش‌های «مردمی»، که رخ داده، و جلوه‌گر شده است! پی کردن رد پای نوشته‌ی «گاستون فُرنیه» و چشم‌اندازی بر روی جای جای فراگشایی «اجتماعی - سیاسی» او از باربر دوش‌گرفته‌ی مصدق در پهنه‌ی کارزار «ملّی شدن صنعت نفت در سراسر کشور» ایران و روش‌های برگزیده‌ای که، گزیر راه پیروزی و دست‌آورد تاریخی برای او بر جای می‌نهد، همه و همه، گویای این می‌باشد که او نیک دو چهره‌ی تاریخی جامعه‌ی سیاسی ایران را می‌شناخته و چیره پای پوینده‌ای را بوده در «هم‌سنجی» نشینی میان «کوروش بزرگ» و «مصدق» و استوار به ارزش داوری خویش دست یازیدن!

او مصدق را در پهنه‌ی زندگی و کارزار سیاسی، بزرگوار و با شرف - پاکدامن و پارسای ملامت و آلودگی‌نپذیر - ناممکن توانستن او را بدنام و یا پلشت و چرکین و تیره سازیدن! نشان‌دهی ناتوانی دشمن در برابر «سره‌مرد» دارنده‌ی آن «ویژگی»‌ها و فروزه‌های برشمرده‌ی هرگز خریداری نشده به زیان ملت ایران را، برمی‌نمایاند. گزیر و چاره‌ی کار ناگزیر «هم‌آوردان» جهانی و نوکران «بومی» آنها را، در ریشخند و به سخره گرفتن پیژاماپوشی او، و نخست‌وزیری که بر روی تختخواب آهنی و زیر «پتو» این و آن را می‌پذیرد و سخن می‌گوید را نمی‌بایست جدی گرفت؟! را بازگو دارد!

بازگویی سخنان «فُرنیه» در «هم‌سنجی» نشستن میان «کوروش» و «مصدق» در نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم میلادی، یادآور داوری «نیکلا ماکیاول»، سیاست‌شناس و پردازنده‌ی اندیشه‌های گوناگون سیاسی ایتالیایی است، که در سده‌ی پانزدهم در فلورانس زاده شد، و در «رهنمود» هایش به «چزاره بورجا»، شاه آن دوره‌ی ایتالیا رهنمون‌گر شدن. در «هم‌سنجی» نشستن میان «نمود»‌های دارنده و به کارگیرنده‌ی روش‌های سیاسی، بازگویی آنچه را بودن، که ماکیاول به کار می‌گیرد در جای جای پاره‌ای از نوشتار خود، از جمله «شهریار» که داریوش آشوری نیز اخیراً آن را برگردان به فارسی نموده است. ماکیاول در بخش «شهریار و فن جنگاوری» بر این درستی انگشت می‌نهد که؛ «شهریار برای پرورش ذهن خویش می‌باید تاریخ بخواند و کردار مردان بزرگ را بپژوهد تا ببیند به هنگام جنگ چه می‌کرده‌اند و دلیل شکست‌ها و پیروزی‌هایشان چه بوده است تا از آن یک بپرهیزد و از این یک سرمشق گیرد. و بالاتر از همه، چنان کند که مردان نامدار پیشین می‌کرده‌اند، یعنی یکی از مردان ستوده و نامدار پیشین را سرمشق قرار دهد و از کردار و رفتار وی پیروی کند». ماکیاول در پی «نمود»‌آوری‌های مردان ستوده خوانده و چرایی ستودگی و نامداری آنان در تاریخ

اجتماعی جهان، ملت‌ها، در پهنه‌ی جنگاوری «سیاسی - نظامی» که، مرتبه‌هایی بازگویی دارد، می‌افزاید که؛ «هر که زندگی کورش به قلم کسنوفون را بخواند، می‌بیند که اسکپیور تا چه پایه بزرگی خویش را و امداری پیروی از کورش است و در پاکدامنی و ادب و مردمی و بزرگواری تا کجا خود را با چهره‌ای که کسنوفون از کورش باز نموده، همساز کرده است!»

خواننده نیک می‌یابد «همسازی» داوری و ارزش داوری‌های، گزنفون سده‌ی چهارم پیش از میلاد را، در ماکیاول سده‌ی پانزدهم نشست کرده و سیرگاه اندیشه‌ی چگونه دیدن و داوری کردن، در سال‌های پس از نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم، از زبان «گاستون فرنیه» جستن نموده، به «هم‌سنجی» تاریخی میان «کورش و مصدق» که همانندی آنها در چه سرشت نشانه‌ها و فروزه‌هایی جلوه‌گر، و برمی‌نمایند!

نگارنده بی‌آنکه به هدفمندی ماکیاول پردازد و برنمایاند، که چه در سر می‌پروراند و در اندیشه داشت تا از «جزاره بورجا» دارنده‌ی سرشت‌نشانه‌های نیک و بد، شهریاری بسازد در سود و رهایی‌دهنده‌ی میهن خود، سخن بر این درستی دارد، که «محمد رضا شاه» همانند پدرش، نه اینکه تنها تاریخ نخوانده بود، تا بیژوند کردارها و فروزه‌های مردان بزرگی چون «کورش» را، که در «هم‌سنجی» آن دو پهلوی با «جزاره بورجا»، تنها و تنها به فراگیری شزرگی و نیرنگ‌بازی روی آور شده بودند، آن هم نه به زیان بدخواهان و دشمنان ملت، که به زیان جامعه‌ی خود و زیان‌های خواست‌های «ملی مردمی» مردم ایران، که یکی از بارزترین آنان «مصدق» باشد، که «فرنیه» کورش بزرگ زمانش، خوانده است!

کنون، نکته‌هایی پرسش‌گرایانه در سر می‌نشیند، برخاسته از همه‌ی آنچه در کنار هم‌نشانی «هم‌سنجی»‌های بالا به کار گرفته شد، که می‌توان شماره‌هایی از آنها چنین شمرده شود که، ۱- اسکپیور، آموزیدن را نیک می‌شمرد و در دو سده‌ی پیش از میلاد از بزرگی که سده‌ها پیش از خود می‌زیسته ارزش‌هایی را می‌آموزد و با یاری از آن آموزش‌ها، مردم جامعه‌ی خود را یار و یاور خویش می‌سازد و با این توان مردمی به دست آورده، می‌تواند بر «هانیبال» کارتاژی، سردار رشید و بزرگ تاریخ پیروز و چیرگی یابد!

۲- محمد رضا شاه نه تنها سرنوشت شوم پدر روزهای شهریور ۱۳۲۰ را تجربه نمی‌گیرد و با مردم و برای مردم بودن را نمی‌آموزد و از ارزش‌های والای مردمی بهره نمی‌گیرد تا در پناه «ملت» بتواند هر ناممکنی را ممکن سازد، که سخت وارونه

می‌رود و زشت کرداری‌هایی «ناملی نامردمی» را به کار می‌گیرد، به ویژه در گرماگرم به گل‌نشستن نهال ملی شدن نفت و بارداری پیروزی مبارزات ملت ایران در پهنه‌ی دادگاه لاهه در پیش چشم جهانیان، به بسته شدن دست و دهان انگلیس و با او بودگان بومی و جهانی‌اش، در دست‌اندازی به منابع نفتی ایران و یاوه‌سرایی‌های همواره به کار برده‌ی آنها!

وارونه‌روی‌هایی ناپسند ملت ایران، به ویژه از سی تیر به زیان زبان مردم ایران «مصدق» آغازیدن و بیشتر و بیشتر از مردم جدایی گرفتن، و گزیر کار بر سر قدرت در پناه «بیگانه» را سودمند خویش دانستن و ادامه‌پذیری و فزونی گرفتن چرخش چرخ او به دامن بیگانه روی آوری همه‌جانبه‌اش، در تدارک کودتای «انگلیسی - آمریکایی»، به زیان «ملت ایران» و دست‌آوردهای به دست آمده به همت «مصدق» که «فرنیه» پسین‌تر روزهایی او را «کوروش» بزرگ زمان می‌خواندش، همراه برشمردن فروزه‌ها و سرشت‌نشانه‌های نیکو و پیروزی‌های چشم‌گیر به دست آورده‌اش در پنجه در پنجه افکنی با «بریتانیای کبیر»، که خورشید را بر بام‌های خویش غروبی نمی‌شناخت!

۳- نه تنها محمدرضا شاه است، که از آزمون‌های تاریخ نمی‌آموزد و فروزه‌های نیک دارنده بوده‌ای را، به دیده‌ی تجربه نمی‌گیرد، تا این‌گونه راه پیروز خود و جامعه‌ی در آن هستی گرفته را، فراهم ساز شود، که با «مصدق» بودگان و دیگر وابستگان به گروه‌های سیاسی نیز، از گذشته‌های تاریخی دور و نزدیک ایران و از زبان جنبش مشروطیت، بخرد مرد مصدق، هم نیاموختند، و آن‌گونه کژی‌ها گرفتند و گزیر کار و راه چاره‌ی خود و گروه‌های وابسته به خود را در بیراهه‌های زبان‌رسان و ابستگی و یا «بردگی من» گروهی و فردی خود دانستند، و پیروزی‌های بلند به دست آمده را به شکست و ناکامی کشاندند!

۴- نه تنها محمدرضا شاه، در تمامی روزهای بر سر قدرت نشسته‌ی پس از شوم روز ۲۸ مرداد، نمی‌آموزد و همواره گام می‌نهد و وارونه‌ی آن فروزه‌هایی که در «هم‌سنجی»‌های تاریخی، تاریخ «ایران و جهان»، نشان‌گری دارد، در به دست آوری‌های پیروز که زیباترین جلوه‌های آن در چهره‌ی «کوروش» و به مانند او خوانده‌ای که از زبان بررسی‌های «گاستون فرنیه» یافته می‌آید، در کارزار نفت به زنده‌سازی هویت و بیان‌گر سزاواری‌ها و هموارسازی بر و میوه‌ی نهال مبارزات «ملی مردمی» ملت ایران، که دیگر به خطا رفتگان و همانند «محمدرضا شاه» شومی به بار آوران برای ملت ایران نیز، چه در جمع گروهی و حزبی، چه فردی و ناوابستگی سازمانی داشته‌ی روی در



روی «نهضت ملی» و زبان گویای ارزش‌ها و خواست‌های «ملی مردمی» ایرانیان قرار گرفته در آن کارزار، جهانی به گونه‌ای، و میهنی به گونه‌ای دیگر! همواره در پی پاک‌سازی و نالوده‌نشان‌دهی دست‌خویش بودند و هستند، به آنچه بر سر ملت ایران آوردند در به شن نشانی کشتی راه‌پیروز گرفته‌ی ایرانیان، در امواج کارزار پای گرفته! اگرچه هریک ناگزیر است، دیگری را هم خطا کار شناسد به آنچه ناپسند مردم روی داد ولی همه‌ی آنها همبسته با هم، مستقیم و نامستقیم، به مصدق تازیدن و شکست را بر گردن او نهادن را به کار بردند تا شاید بتوانند مردم‌فریبی را در جامعه امکان‌ساز و این‌گونه راه آینده‌ای برای خود هموار سازند!

شیوه‌ی کار در شماره زده‌ی «۴»، به ویژه از پس روزهای ننگین روز ۲۸ مرداد دنبال و همه‌ی افراد-گروه‌ها-سازمان‌ها و احزاب کرده خطا، کم و بیش، روی آور و بنا بر توان «قدرت» سیاسی و یا سازمانی آنها، پایایی کار خود را بایسته به این‌گونه‌روی و جمله‌ی «کی بود کی بود من نبودم» را به کار بستند، هریک به گونه‌ای. می‌توان گفت «محمدرضا شاه» بنا بر «قدرت سیاسی» و امکانات گسترده‌ی در دست داشته و... سخت‌تر تازید و بر طبل دروغ و با ناراستی سرشتگی گرفته کوید تا بدانجا که «خود و مردم‌فریبی» اش به بیماری «خود بزرگ‌بینی» نشست و بر این نادرست باوری رسیدن که، گویی «سوت زدن» یاد گرفته است و این خود اوست که می‌تواند «سوت زند»، و نه اینکه او را بر سر کار آورندگان قدرت‌های چپاول‌گر «برایش» سوت می‌زدند و او وظیفه‌داری «راه‌گزینی» به سوت «سوت زنان» داشته، بوده است! اوج‌پذیری «بیماری خود بزرگ‌بینی» ریشه گرفته در روز شوم ۲۸ مرداد، او را به «دروازه‌ی بزرگ تمدن جهانی» تنگی گرفته‌ی خودش می‌کشاند، و «آریامهر» شدن، و حقیرانه در سر جای «کوروش بزرگ» نشستن را، به خود باوراندن، که او از جمله‌ی «کوروش آسوده بخواب» یاد می‌کند و اوج رشد بیماری را نشان‌گر می‌گردد! اوج فرجام «بیماری»، که در جای خود گفته می‌آید به نشان‌دهی بازتاب‌هایی شکننده و زیان و ناگواری به بار آور، که پیش از هر کس «خود» زیر بار فروریزی آوارهای سنگین، بنای پوسیده بُن و پی گرفته‌ی خود له و کوبیده می‌گردد. موربانه‌های سخنان از راستی و دوستی دوری گرفته‌ی او با ملت، بیش از هر چیز خورنده‌ی پایه‌های «قدرت» او می‌گردد و سبب ساز وازگونی او شدن!

### جوری‌ها و ناجوری‌های، سامانه گرفته، پیرامون دولت مصدق

شاید بتوان گفت پاره‌های ناجور، سامانه گرفته در کابینه‌ی اول و یا کم و بیش در

کابینه‌ی پسین‌تر و گرداگرد او پاره‌ای جمع‌شدگان، که مورد خرده‌گیری این و آنِ دارنده‌ی گرایش‌ها و دیدگاه‌های گوناگون «سیاسی - اجتماعی» بوده و می‌باشند، سبب‌سازِ ناکامی نهضت ملی ایرانیان، و آورنده‌ی آنچه را نشده باشند که در چهره‌ی شوم‌زای ۲۸ مرداد زیانباری به‌بار می‌آورد و پی‌آمدهای شکست و شکنندگی جنبش رهایی‌بخش ملت ایران را، بر جای می‌نهد. سبب‌ساز شکست، پاره‌های ناجوری چون «جواد بوشهری - علی امینی - یوسف مُشار - داود رجبی - سرلشگر فضل‌الله زاهدی و...» در کابینه‌ی او گرد آمده و با «احمد متین‌دفتری - رضا فلاح و...» به کارهایی گماشته شده، که مصدق از هریک از آنان، بنا بر دارندگی‌های دانشی و توانایی‌های سزاوار در پهنه‌های گوناگون به سود جنبش پای‌گرفته، می‌توانست و بسیار هم توانست در آغاز کار چرخش‌گرفتن کارها سود جوید، نبوده‌اند، به گونه‌ای که بتوان به شن نشینی کشتی پهن‌گرفته در امواج کارزار نفت و دست آورده‌های پیاپی به سود ملت ایران به دست آورده را، برگردن آنان انداخت.

اگر خیانت و آسیب‌رسانی از سوی چند تنی به کارگمارده شده و از نزدیکان او بوده، بتوان نام برد، که زخمی شکننده بر پیکر پیروزی‌های ملت ایران وارد ساختند و اوج پیروزی در کارزار را به شکست نهضت کشانیدند، در روزهای ۲۵ و ۲۸ مرداد، می‌بایست از سرلشگر فضل‌الله زاهدی نام برد و همسویی سرتیپ محمد دفتری که در جایگاه ریاست شهربانی جای‌گرفته بود. جای‌گرفتنی او نیز در آن جایگاه، پس از دسیسه‌ی نابودسازی ریاست شهربانی مصدق، تیمسار محمود افشار طوس و به دنبال هموار شدن کار به دست جنایتکارانی، هموارسازی رسانیدن محمد دفتری در جایگاه ریاست شهربانی امکان‌پذیر با یاد کردن که از بستگان مصدق است، و وانمودن که خودی اوست و خیانت نمی‌کند، دسیسه‌ای دیگر پای می‌گیرد!

امکان‌پذیرسازی دسیسه‌هایی سخت شکننده و آلوده به «جنایت و خیانت»، که یکی پس از دیگری، تدارک‌گرفته و به کار می‌آید و شوم‌زایی به‌بار می‌آورد، اگر دست زاهدی و دفتری به گونه‌ای ابهام‌جلوه‌گری دارد، ولی جلوه‌گری زشتی کار زاهدی رنگی تیره‌تر دارد، و خیانت «مظفر بقایی» و همانند آنِ او که با «زاهدی» هم‌آهنگی و همسویی داشتند و آرایش‌دهنده‌ی «جنایتی» شدند، تکان‌دهنده که بر تیمسار محمود افشار طوس وارد آوردند.

بی‌گونه شک و گمانی، سرتیپ محمد دفتری روی به خیانت آورده است، ولی به مانند «خودفروشی» به سرلشگر زاهدی، همانند برادرش دریادار مرتضی دفتری که بنا

برخواست «انگلیس»، با پای درمیانی رشیدیان‌ها، در روزهای «خلع ید» به سود بیگانه روی به خیانت می‌آورد!

بنا بر آن موجز گفته آمده، ۱- پاره‌های ناجورگرد آمده در کابینه‌ی اول مصدق، و یا حتی در دیگر کابینه و مرتبه‌های «اقتصادی - سیاسی» بلند اداری راه‌یافته‌ای چون رضا فلاح - احمد متین دفتری و... نمی‌توانسته‌اند و نتوانستند آسیب به بار آورند و زیان‌زای گردند، حتی اگر گفته‌های «مکی» و یا همانندان او را بتوان جدی گرفت. ۲- اگر از سوی در کابینه‌ی اول شرکت داشته‌ای چون زاهدی، زخمی کاری برمی‌گیرد، چه در همداستانی در از میان برداشتن سرتیپ محمود افشار طوس با مظفر بقایی و دیگر درجه‌داران و... که در جای خود به این رویداد تکان‌دهنده و «خیانت - جنایت» بار پرداخته خواهد شد و یا بازیگری کارساز می‌گردد به انجام کودتای ۲۵ و سپس ۲۸ مرداد، در پیروی از خواست و یاری‌دهندگی اوی، «کرمیت روزولت»، نمی‌بایست از یاد برده شود که بنا بر نوشته‌های «مکی»، او از دیرآشنایان او بوده است. مکی در پی یادآوری که «در دوره‌ی پانزدهم مجلس با سرلشگر زاهدی آشنا و سپس دوست» می‌گردد، به چند و چون پیوندپذیری دوستی با او و همسویی و یگانگی‌هایی با او در گاه‌های گوناگون داشتن، می‌پردازد و حتی در سال‌های پس از شوم روز ۲۸ مرداد، و این‌گونه است با فرزند او اردشیر زاهدی. مکی، در جای جای آورده‌های داده‌گونه‌ی تاریخی‌اش، از جمله جای‌گرفته در «خاطرات سیاسی» خود، آشکار ساز تنگاتنگی دوستی با زاهدی است و دوستی و آشنا شدن سرلشگر زاهدی را با خود بیش و پیش از دوستی با دیگر وابستگان و رهبران جبهه ملی و از جمله «مصدق» می‌داند. دل‌نگرانی کناره‌گرفتن «زاهدی» را یادآور و ناخرسندی خود را از پذیرش کناره‌گیری او در کابینه‌ی اول و پی‌آمدهای آن که «مصدق» ناگزیر دستگیری او می‌گردد را، بیان‌گر است. گاه‌گزیر کار به پیشگیری از رویدادهای شوم‌زای، که با یاری از «بند ۵» قانون حکومت نظامی، مصدق چاره‌ی کار زاهدی را در دستور به دستگیری یافته است، و... در دَما دم روزها و دَمان سرنوشت‌ساز، مکی به مصدق خرده می‌گیرد و روزها و دَمان «قهر» را پیش و دنبال می‌کند تا ننگین روز ۲۸ مرداد و پسین روزهای از هر «شبی» قیرگون‌تر که، بر هستی پیروزی‌های ملتی سایه‌افکن شده است، با همدگر هم‌نشینی و هم‌سخنی و... دارند و دنبال می‌کنند!

خواننده اگر نیک به پشت و روی، پخ و پهلو، بالا و پایین بوده و داده‌های تاریخی و آورده شده‌هایی از زبان قلمی کژروندگانی چون «مکی» دیده اندازد، می‌یابد که

پاره‌های ناجور جمع گرفته در کابینه‌ی اول، به‌مانندانی چون علی امینی - جواد بوشهری - یوسف مُشار و...، اگر «بودار» بوده‌اند و یا «همراه بردن دکتر احمد متین دفتری در سفر آمریکا» و پیشنهاد مدیریت رضا فلاح «در هیئت مدیره‌ی شرکت نفت ملی ایران» نبوده‌اند و اگر هم بوده‌اند، نه آن‌گونه ناجور بوده‌هایی چون مظفر بقایی - آیت‌الله کاشانی - حائری‌زاده - مکی و... این‌گونه کسانی، که در ابتدای کارزار نفت خوش می‌درخشند ولی در روزهای سرنوشت‌ساز، خنجر به پشت ملت ایران می‌نشانند و زیانباری فرجام زندگی «اجتماعی - سیاسی» آنان است!

گفتنی است، که اگر زیانباری کار این‌گونه کسان در سنجش با ماندانی چون سرلشگر فضل‌الله زاهدی شوم‌زایی بیشتری به‌بار نیاورده باشد، بی‌گفتگو کمتر از «خیانت‌کاری‌های» برادران دفتری‌ها، «دریادار مرتضی دفتری و سرتیپ محمد دفتری»، مرتبه‌ای کمتر نداشته‌اند، به ویژه مظفر بقایی و همداستانی‌اش در دسیسه‌ی قتل افشار طوس و دیگر بوده‌های اندوه‌بار و پس از او، آیت‌الله کاشانی می‌بایست به‌شماره آورد، همراه با فدائیان اسلام که از او پیروی داشته‌اند و هریک یاری‌رسان دیگری به‌شمار می‌رفته‌اند!

با تکیه به آنچه گذشت و داده‌های تاریخی برمی‌نمایاند، در چونی و چنانی بر سر کار آمدن «مصدق» - گاه «سیاسی - اجتماعی» آن دوره‌ی جامعه‌ی ایران - گونگی راه و روش سیاسی و فرهنگ و پروریدگی‌های اجتماعی مصدق و...، که کسانی چون نویسنده‌ی «گذشته چراغ راه آینده است» نیز به آن انگشت می‌نهد، هر چند با زبان خرده‌گیرانه، و یا سنجابی به‌گونه‌ای که کوتاه به «خاطرات سیاسی» او، نیم‌نگاهی در این مورد انداخته شد، و با پی کردن پای بی‌پای دوران نخست‌وزیری مصدق و...، نیک دریافته می‌شود که «پاره‌های ناجور» جمع‌گرفته در کابینه‌ی اول، نه آن‌گونه «ناجور» بودند و نه امکان داشتند به‌گونه‌ی شکننده «ناجوری» کار از خویش نشان دهند و از توانایی‌های زیان‌بار آوری بهره‌وری داشتن!

جز فضل‌الله زاهدی، که پس از کنارنهی او به دسیسه‌هایی کارساز روی می‌آورد و از توانایی‌های او کودتاگران «انگلیس - آمریکا» می‌توانند بهره‌وری همه‌جانبه کنند، به ویژه پس از هموار شدن دسیسه‌ی از پای درآوری «تیمسار محمود افشار طوس» و...، «ناجور» بوده‌هایی کارسازند که پاره‌ای از آنها در آغاز کار از نزدیک‌ترین کسان به «مصدق» بوده‌اند و هرگز نیز نمی‌توان وابستگی به قدرت‌های بیگانه برای آنان جستجو کرد!

آنان نه اینکه برده‌ی انجام‌دهی خواست‌های بیگانه باشند و وابستگی به قدرت‌های چپاول‌گر جهانی چون «انگلیس - آمریکا و...» را پذیرفته باشند، و همانند سید ضیاء‌الدین‌ها به گونه‌ای دیگر رهبران حزب توده، وظیفه‌داری «سیاسی - اجتماعی» خود را در از پای درآوری و یا دشمنی ورزیدن با «مصدق» و نهضت ملی ایرانیان دانستن، که دیگر انگیزه‌ای آنان را، پای‌پای، به ویژه از روزهای پس از پیروزی روز سی‌ام تیر، به مسیرگاه آسیب‌رسانی و زیان‌بار آوری می‌کشاند! به درستی می‌توان «پاره‌های ناجور» را در چهره‌ی این‌گونه کسان خواند، همراه با شاه و دربار، پیرامون دولت مصدق و رخنه‌پذیر در جایگاه‌های حساس و سامانه‌پذیری و چرخش کارها، به گونه‌ای که چرخ نهضت ملی را از کار بیاندازند و شکست «مصدق» را گزیر کار خویش بشناسند. گزیر و چاره‌ی گزین‌گونه کارهایی که، به دست آنان پای می‌گیرد و بایبایی اش سود بیگانگان را بی‌گفتگو در روزهایی می‌پیماید که به ۲۸ مرداد، کودتای «انگلیسی - آمریکایی» راه می‌یابد و بستری‌پذیری چرخش کار چپاول‌گری «نفت ملی شده‌ی ایران» به سود تالان‌گران جهانی فراهم می‌گردد. این‌گونه کسان با کردارها - رفتارها - کرده‌ها و گفته‌هایشان، «ناجوری» کار «ناجور» بودگان سامانه‌گرفته پیرامون دولت مصدق را به وجود آورنده می‌باشند، بی‌آنکه وابستگی به امپریالیست‌های انگلیس و یا آمریکا داشته باشند! پس از انجام گرفتن کارهای شوم‌زای و ناپسند «ملی مردمی» بوده‌ی خود، آهسته آهسته، از پس از روزهای ننگین روز ۲۸ مرداد، از سوی دولت کودتا و شاه، دست‌رد به سینه‌ی آنان زده می‌شود و از میان مردم رانده‌شدگان، در میان بر سر قدرت نشستگان هم جایی نمی‌یابند و چاه سیری‌ناپذیر «من» خود بودنشان این‌گونه به کوری می‌نشیند!

نگارنده درستی فراگشایی کار خود را، در نشان‌دهی به «ناجوری» کار ناجوربودگان و فرجام شکننده‌ای که به زیان ملت ایران به‌بار آورده می‌شود به دست «پیرامون دولت مصدق» جای‌گرفتگان، از زبان «قلمی» مصدق آورده شده در «خاطرات و تألمات» او، و در پاسخ‌دهی به گفتارهای «محمد رضا شاه»، جمع‌گرفته گفته‌هایی در «مأموریت برای وطنم» و در پیوند با بسیار رویداده‌ها از جمله نهم اسفند تا روز کودتای ۲۸ مرداد این‌گونه می‌یابد که «... همه می‌دانند که نمایندگان تهران در آن مجلس نماینده‌ی حقیقی ملت بودند ولی بعضی از آنها به جهاتی که همه می‌دانند پشت به ملت کردند و آلت دست مأمورین استعمار شدند و از این خلف عهد هم سودی نبردند!» سپس به همه‌پرسی روی داده می‌پردازد، که چاره و گزیر کار پیروزی جنبش مردم ایران بپاخاسته

را در آن یافته بود و روی آوری به پرسش از «ملت»، می‌افزاید «مجلس شورای ملی را هم ملت منحل نمود و علت این بود که عده‌ای از نمایندگان طهران «نمایندگان جبهه ملی» و بعضی از نمایندگان ولایات که موافق دولت بودند تحت تأثیر عمال سیاست بیگانه قرار گرفتند» و سپس پرداختن به گزیر کار دولت در برابر این سنگ‌اندازی‌های، آهسته آهسته، از سی تیر - نهم اسفند و... رخ نشان‌دهنده تا ناگزیری کار را به همه‌پرسی از ملت شناختن و روی آوردن!

مصدق، به روشنی به کارهای «ناجور» ناجور بودگان سامانه گرفته پیرامون «دولت» خود، جای‌گرفته در «جبهه ملی» و از آغاز با او همراه شده و پیمان بسته، به سود «سیاست بیگانه» و آلت «دست مأمورین استعمار» شدن، انگشت نهاده و می‌رساند که زیان‌باری برای ملت به‌بار آوردند و پشت به ملت ایران نمودند و «سودی» نیز رفتار خیانت‌کارانه‌ی آنان، برایشان به‌بار نیاورد!

مصدق، ناجوری پاره‌ای از «پیرامونیان» خود را یادآور و در جای جای آورده‌های خاطرات خود، اگر فشرده و موجز و چکیده‌ی رخ داده‌ها را برمی‌شمرد و به «ناجور و نیمه ناجور» بودگان نیز، که وابستگان او بودند یا نبودند هم، می‌پردازد و از جمله به چرخش گرفتن کژی کارهایی در پهنه‌ی سیاست جهانی به این‌گونه که: «پس از تشکیل دولت جمهوری خواه در آمریکا و فوت استالین، ایدن وزیر خارجه‌ی انگلیس موقع را مناسب دید که با رئیس جمهوری آمریکا وارد مذاکره شود.»!

مصدق به آنچه را می‌پردازد، که در آینده خواننده زیر چشم خود خواهد گذرانید و بازتاب کژروی‌های کار ناجور ناجور بودگان پیرامونیان دولت ملی - شاه و دربار - حزب توده و...، از یک سوی و دیگر سوی همبستگی و همسویی یافتن قدرت‌های چپ‌اول‌گر، به زیان دست آورده‌های ملت ایران، به ویژه «انگلیس و آمریکا»، چهره‌گشودن در انجام‌پذیری کودتای ۲۸ مرداد!

خواننده، اگر به آورده‌های بالا و به ویژه سخنان مصدق به‌مانند داده‌ها و بررسی‌های تاریخی نیک بنگرد به بوده‌ها و رخ داده‌هایی چند دست می‌یابد، که شاید چکیده شده‌ی آنها را به گونه‌ی کنش‌ها و واکنش‌هایی، بتوان در بازتاب داوری و نوشته‌ی روی به ارزش داوری داشته‌ی «گاستون فرنیه» یافت که او را بی‌اندکی سرزنش‌زنی، درستکار و پاکدامن می‌شناسد به گونه‌ی تام و همه‌جانبه‌ای، در پهنه‌ی زندگی «اجتماعی - سیاسی» و کار سترگی و بزرگ و ستیزه‌گرانه‌ای که در راستای «استقلال» ایران، برگزیده بوده است!

بازتاب کنش‌ها و واکنش‌هایی از سوی دارندگان و پی‌کنندگان بیراهه‌هایی «بومی» وابسته و یا ناوابسته به بیگانگان از یک سوی، و دیگر سوی بیگانگان چپاولگر و قدرت‌های جهانی، که مستقیم و نامستقیم، با انگلیس بر سر شکست نهضت ملی ایرانیان همداستانی نمودند و همیاری آنان به شن‌نشانیدن کشتی پای‌گرفته لبالب پر از ارزش‌های «سیاسی - اجتماعی» ناب پاکدامنی و درست‌کاری را، سبب‌ساز شدند!

ارزش‌های «سیاسی - اجتماعی» ناب پاکدامنی و درست‌کاری با سکان‌داری ناخدای پیر، که سراپاگردن نهاده بوده است، در برابر خواست‌های «مردمی» جامعه‌ی خویش و دیگر ملت‌های جهان، و با این دیدگاه بر سر آن شدن و گام نهادن، تا بند از گردن «ملت» خود رها سازد و بزرگی و شکوفایی سزاوار را، به جامعه‌ی ایرانی بازگرداند، و دست تالان‌گران جهانی را کوتاه سازد!

کشتی پر ز ارزش‌های «سیاسی - اجتماعی» ناب پاکدامنی و درست‌کاری به سکان‌داری مصدق در پهنه‌ی کارزارهای سیاسی ایران و جهان، به گونه‌ای که «فرنیه» نیک یافته بوده است، تا دیگر «وجدان فروشی‌ها» ی بومی نتوانند و امکان نیابند جامعه‌ی سیاسی ایران را باگرفتن رشوه به تباهی کشانند، گونه‌ای که بیش از «یک سده و نیم»، شیوه‌ی کار بر سر کارگماردگان شده بوده است. به مال و جاه رسیدن با یاری بیگانگان رایج زندگی «فردی - گروهی» جامعه‌ی سیاسی بوده‌ای که به زیان «ملت ایران» و سود تالان‌گران جهانی قراردادها بسته می‌داشتند، و از رهگذر شوم آنان، خرابی و تباهی در جای جای زندگی اجتماعی مردم ایران برنهاده شده، تاریخ به یادآور بوده است!

یادآورنده‌ی قرارداد نفت، که «نیم سده» ی پیش از پای‌گرفتن کشتی درست‌کاری و پاکدامنی، به سکان‌داری ناخدای بخرد مرد، در پهنه‌ی امواج سیاسی جهان راه گیرد، به زیان ملت ایران و به سود «استعمار انگلیس» بسته شده، می‌گردد!

آنچه را که تاریخ، از زبان رسای قلمی «فرنیه» یادآور است، نشان‌گری به دوره‌ی همانند «کوروش بزرگ» است در هم‌سنجی نشستن و بیان درستی از روبرویی قدرت‌های چپاولگر جهان استعمار با «کوروش بزرگ زمان و ملت ایران، که پروریده شده‌ی هوشمندی و زیرکی است، و با فرهنگ و شعر و در نکته سنجی سیاسی ماهرانه و بهره‌مندی از نیرومندی داشته»، نیز برخوردار به دانش حقوق و کسب آن از دانشکده‌های سوئیس و فرانسه و چیره، بر این بوده و بر این شدن تا با یاری به آزمون‌ها و اندوخته‌های فردی و تاریخی چندین هزار ساله‌ی جامعه‌ی نکته‌سنج و پر فرهنگ

خود، سکان‌دار آن کشتی شود و سترگ کار در پیش گرفته را به پیروزی نشانند! اگر به گونه‌ها و چگونگی روش‌های سیاسی از یک سوی و برگزینی‌گزی‌کار سیاسی مصدق خواننده نیک بنگرد و هدفمندی در پیش داشته‌اش را، به یقین «مصدق» را پیروز می‌شناسد تاریخ و بر درستی سخنان «گاستون فُرنیه» انگشت می‌نهد. چه در پیوند باگزیر و راه چاره‌ی کارهای برگزیده‌اش، که تنگاتنگی همه‌جانبه داشته‌ای بوده، برگرفته از پاکدامنی - درستکاری و شرافت نام، به‌مانند «کوروش بزرگ» که ماکیاول از زندگی سیاسی آن پادشاه از زبان تاریخ برمی‌شمرد به اینکه، از ادب و پاکدامنی، مردمی و بزرگواری میان ملت خود و ملت‌های جهان آن دوران، پر آوازه بوده است، و چه چیرگی یافتن، بر دشمن در پهنه‌ی کارزار سیاسی «نفت»، با شیوه‌ی سیاسی‌اش، در درون و برون از ایران، با بدخواهان و دشمنان ملت ایران، و پایایی بی‌گسست کارش به خواسته‌های «تاریخی - اجتماعی»، در برآورده‌سازی آرمان‌های «ملی مردمی»، از یک سوی تا پسین روزهای خیزش پیروز مردم در سی‌ام تیر و دریافت خیر شوراآفرین پیروزی ملت ایران در دادگاه لاهه و دیگر سوی تا ننگین روز ۲۸ مرداد، تاریخ بی‌گفت و گو او را پیروز می‌خوانند!

خواننده اگر نیک بنگرد به برگردان آشوری از سخنان هشداردهنده‌ی پندگونه‌ی «ماکیاول» به «شهریار»، می‌خواند که: «اگر در کار کورش و کسانی چون او بنگریم که کشورها گشوده‌اند و بنیاد پادشاهی را نهاده‌اند، همه را درخور ستایش خواهیم یافت»، او در ادامه‌ی سخنان خود می‌افزاید «چون در کردار و زندگانی اینان بنگریم می‌بینیم که بخت جز فرصت چیزی بدانان نبخشیده بود. بخت برای ایشان ماده را فراهم آورد اما آنان بودند که بدان صورت بخشیدند. اگر آن فرصت‌ها نمی‌بود توانایی‌های ذاتی ایشان ناچیز می‌شد و بی‌آن توانایی‌ها فرصت‌ها بر باد می‌رفت». در پی بررسی‌هایش «ماکیاول» بر این است که: «... این فرصت‌ها بود که این مردان را بختیار کرد و توانایی‌های ذاتی ایشان بود که اسباب بهره‌گیری از این فرصت‌ها را فراهم آورد و سرانجام کشورشان را سربلند و نام‌آور ساخت!»

حال اگر، همگام با هم، به داوری «فُرنیه» و بررسی‌های «ماکیاول» و داده‌های دیگر تاریخی نگرسته شود، دیده خواهد شد که مصدق همانند «کوروش» پروای کار در «گاهی» تاریخی به دست می‌آورد و بنا بر سرشت نشانه‌ها و دارندگی فروزه‌ها و توانایی‌هایش، می‌تواند از آن گاه تاریخی نیک سود جوید و به هنگام به خواستی «اجتماعی - سیاسی» چشم اندازد و آن خواست را به «درفش» جامعه درآورد، و ملتی



را گرداگرد «درفش» گرد آورد و بایایی کار سربلندی و نام‌آوری سرزمین خود را، در پرتوی مردم‌گیر کردن آن «خواست» دیدن و به پیروزی بنشانند!

آنچه از زبان‌های گوناگون تاریخی و دیدگاه‌های گونه به گونه و بررسی‌هایی در گاه‌های دور و نزدیک تاریخ دیده آمد و در کنار هم‌نشانی کورش و مصدق، و همانندی‌های آن دو در کردارها-رفتارها و کرده‌هایشان، این است که، پیروز دانسته‌اند این دو را به انجام آنچه در سر پرورانیده داشته بودند در برابر «هم‌آوردان» خود و در سویی سربلندی و نام‌آوری برای ملت خود. نیز، بنیادی‌ترین یاری‌رسانِ آنان «مردم» بوده‌اند و همواره گرامی داشته شده از دیدگاه‌های ملت‌های دیگر جهان هم!

اگر بررسی و فراگشایی «اجتماعی - سیاسی» ملت‌ها به گونه‌ی تاریخی انجام گرفته شود و داورى‌ها و ارزش‌داورى‌ها بر تکیه به شناخت از دوران‌های تاریخی، آنگاه یافته می‌آید که «کشورگشایی» سخن‌گاه تاریخی او بود و هرگز استواری اندیشه‌نگری تاریخی بر او خرده نمی‌گیرد که چرا کشورگشا بوده است؟!

اندیشه‌نگری تاریخی، به درستی چشم می‌پوشد به کشورگشایی‌های او، و هم‌گاه چشم خیره می‌دارد بر کردار-کرده‌ها و رفته‌های او در دوران زندگی «اجتماعی - سیاسی» اش، در مرتبه‌ی پادشاهی جای‌گرفته و گسترده سرزمین‌هایی در زیر چشم پادشاهی او به گردش درآمده و پرسش به اینکه، چرا نه تنها «ساتراپ‌ها»ی یونانی، که مردم یونان و دیگر ملت‌ها و «استانداران» و فرمانده‌های دیگر شهرهای سرزمین‌های گشوده داشته او را بزرگواری می‌شناخته‌اند و گرامی‌اش می‌خواندند و سخنان او را با دل و جان پاس می‌داشتند! ولی هرگز با همانندانِ خشایار شاه چنین نبودند، و خشایار شاه‌ها، نه تنها بیزاری - آزرده‌گی و روی‌برگردانی ملت‌های سرزمین‌های گشوده شده را فراهم‌ساز بودند، که گریزانی و خشم ملت ایران را هم برای خود آفریده بودند و رمیدن مردم از آنان برگرفته از زشت و ناپسند کردارها-کرده‌ها و رفته‌های آنان می‌بوده است!

نگارنده، سخنان درست «سره مرد» مصدق را به یاد می‌آورد و روی به «محمدرضا شاه» داشته، که «شاه» شدن چه آسان، ولی پادشاه و پادشاهی کردن، که چه کار سخت و دشواری است در ستیغ قدرت جای‌گرفتن و بر این بودن و کوبیدن راهی که با دست آلوده به خون و بریده از مردانگی و پشت به مردم کردن، راه تباہکاری پیش گیرد و «شاهی» خود را در این‌گونه کردار-کرده‌ها و رفته‌ها، بایایی دانسته باشد!

بنا بر آنچه آمد، مصدق سکان‌دار کشتی پرز ارزش‌های «سیاسی - اجتماعی» است،

بهره‌ی تام داشته از درست‌کاری و پاکدامنی و یار و یاورهای او «مردانگی» و بزرگواری و گرامی شمردن ارزش‌های ملت ایران! پروریده‌ی تمام ویژگی‌های اجتماعی نیک جامعه‌ی خود است، همگام با آگاهی و شناخت همه‌جانبه از «قوانین» جهان و گرامی داشت آنها، و ارجمند شمردن خواسته‌ها و ارزش‌هایی، که دیگر ملت‌های جهان نیز دارنده می‌باشند!

تمام زیرکی و هوشمندی و شگردهای کار «مصدق» را می‌توان در فروزه‌هایی دانست، که بارها از زبان این و آن، از جمله «فُرنیه»، به‌گزین‌گونه روش سیاسی، یافتن در «درست‌کاری و پاکدامنی» بودن و نیز، سخن درست و هدفمندی بنیادین او در سربلندی و نام‌آورسازی نام ملت خود، که پیشاپیش هر چیز «استقلال» ایران، آماج گرفته شده باشد!

خواننده نیک می‌یابد که او‌گزیر کار سیاسی خود را، به وارونه‌ی بسیار بسیاری در پهنه‌ی کارزارهای سیاسی، و در مرتبه‌های بلند و رهبری جای‌گرفته و نام‌آور به گونه‌هایی، چه سزاوار و چه ناسزاوار بوده‌هایی، بر این گذارده بوده است که هر «هدفی» روش‌های ویژه‌ی خود را دارد و ناباوری همه‌جانبه داشتن به «هدف وسیله را توجیه» می‌کند، که آن بسیار بسیاران، خواسته یا ناخواسته، پنهان و آشکار، باور داشتند و به کار بردند و زیان‌ها به‌بار آور شده‌اند، اگرچه به دست‌یابی‌هایی هم رسیده باشند، و به نادرستی آن دست‌یابی‌های زودگذر را، پیروزی خوانده باشند!

کنون می‌توان، گره‌ی کار را بر شمرد و سخن گفت از «جوری و ناجوری» سرنشینان کشتی، که آیا همگان به آن‌گونه ارزش‌های «سیاسی - اجتماعی» بهره‌مندی داشتند، تا بی‌ناسازواری‌های بنیادین در راه و روش سیاسی، پیرامونیان دولت مصدق با سکان‌دار همراهی و هم‌نفسی کنند، و همیاری آنان با هم آسان‌ساز گذر از امواج شکننده‌ی کشتی گردد و کشتی پیروزوار، به ساحل نشیند؟! یا گونه به گونه گره‌های روان‌شناختی «فردی - اجتماعی» بروز می‌کند در مسیر راه و از امواج شکننده‌تر، و هر سپاه آرایش رزمی گرفته‌ی دشمنی، آسیب‌رسان‌تر، زیان‌به‌بار می‌آورند؟! آنهایی که سرنوشت کشتی را به هیچ می‌شمزند و به آب «خیانت» زدن و دسیسه‌چینی‌های «جنایت» به‌بارآوری تدارک دیدن، و آن‌گونه شماره زدن، که گویی در شماره‌های آنان، پیروزی سیاسی آنان گره خورده است، ولی در پایان یافتن که آگاه و یا ناآگاه به بازی گرفته شده بودند، برای خیانت!!

### چگونه توان یافت، جور و ناجوری کار، جور و ناجور بودگان را؟!

با آلتِ سنجش و یکتا سنگِ سنجیدن، برای آنچه پای می‌گیرد، راه می‌یابد و در پی پیمودن راه به سنگلاخ‌هایی برخورد می‌کند و تا روزِ ننگین روز ۲۸ مرداد، و سپس تر روزهای پس از آن و در این سیرگاه، جوری و ناجوری کارِ جور و ناجوربودگان را در پیشگاه چشم ملت ایران می‌نشانند، درکِ افراد و گروه‌ها را می‌بایست مورد ارزیابی نهاد، در روبرویی با «ملی شدن صنعت نفت در سراسر» کشور! چرایی «درفش» گردآوری ملت ایران شدن، به نشانه‌ی درون‌مایه‌ی بسیج مردم و شورآفرینی میان لایه‌های گوناگون اجتماعی جامعه‌ی ایران، از یک سوی و از دیگر سوی، کنش‌ها و واکنش‌های دارندگان گرایش‌های گوناگون با «درفش» بسیج‌کننده‌ی مردم به دور خود! نیز همخوانی با روش برگزیده‌ی سکان‌دار کشتی، به گونه‌ای که رفت، بهره‌مندی داشته از درست‌کاری و پاکدامنی و تکیه به «قانون»، داشتن و یا نداشتن، می‌باشد، از آغاز تا فرجام کار، که به چگونگی همه‌ی رسایی‌ها و نارسایی‌ها پاسخ‌دهنده و نشان‌گر «سره»ها از «ناسره»ها می‌گردد.

اگر «ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور» به‌مانند درفشِ بسیج مردم دور آن، خیزش‌های پیاپی به همراه می‌آورد و «پرچم» رهایی ملت ایران را همانند می‌گردد، در گونه‌گام‌نهی و سویه‌گیری سخنان «مصدق» و همراهان او است، که در جامعه دانه پاشیدند و نهال برنشانند که هدفمندی بنیادین ایرانیان را در دست‌یابی به «استقلال»، و کوتاه کردن دست استعمار، از سرنوشت میهن خویش است، و پایگاه و شاه‌رگ زندگی سیاسی استعمار چیره‌ی انگلیس در ایران را، در شرکت نفت یافتن و نام بردن! کوتاه کردن دست «استعمار» انگلیس از چپاول «نفت ایران» را در «ملی کردن» آن، و ملی کردن نفت «در سراسر کشور» را، به‌مانند بنیادین‌ترین نشانه‌ی دست‌یابی به استقلال در پهنه‌های گوناگون اجتماعی، به ویژه «سیاسی-اقتصادی»، و نه تنها در برابر چنگ‌اندازی «پیر استعمار» انگلیس، که دیگر «هم‌آوردان» امپریالیستی جهان او، و سرمایه‌داری دولتی، شوروی هم، در میان مردم گسترانیده و در دل جامعه برنشانیدند! آهنگ «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور»، دلنشین پیامی بود برای ایرانیان و تیر بُردی بر چشم «دولت شرکت نفت»، که نه تنها چپاول نفت ایران را داشت، که دولت‌ها می‌آورد و می‌برد و وجدان‌فروشی را در دوران زندگی استعماری خود میان سیاست‌بازان بومی رایج کرده بود و دفتر و خانه به‌دوشی و... را هم گسترش‌پذیر و در جای جای فلات ایران زمین، همراه داشتن!

درفش ملی کردن نفت هنگامی که بر زمین ایران فرود می‌نشیند و استواری می‌گیرد، در میان دیدگاه‌ها و گرایش‌های گوناگون سیاسی، گونه‌گون کنش‌ها و واکنش‌هایی برمی‌انگیزاند، که بیانگر چگونگی دید آنان از «ملی شدن نفت»، و چند و چون باور آنان از بنیادین‌ترین خواست و هدفمندی مردم در دستیابی به استقلال ایران را برمی‌نمایاند!

سنجش‌گر به گونه‌ای که گذشت یکتا سنگِ سنجیدن و داوری ملت را فراهم‌ساز می‌گردد و سپس در «هم‌خوانی» و یا «ناهمخوانی» با روشی را که سکان‌دار کشتی برگزیده است، یعنی گرامی داشتن «قانون» و تکیه به آن با سلاح بُرنده‌ی درست‌کاری و پاکدامنی، و ادامه‌پذیری روش‌هایی چون ارج نهادن به ارزش‌ها - باورها - خواسته‌ها و... مردم ایران و دیگر ملت‌ها، در رویارویی با «استعمار» و با آن همداستان‌بودگان درون و برون از ایران!

سنجیدن، و در «هم‌سنجی» نشانیدن به گونه‌ای که گذشت، می‌تواند پیروزی و یا شکست را نشان‌گر باشد و با و یا بر ملت بودن را برنمایاند! «با و یا بر ملت» بودن، و سره‌ها را از ناسره‌ها نشان‌گر شدن، در گونه روشِ سنجشی، به چونی و چرایی کرده‌ها - رفته‌ها و کردارهای این و آن، از آغاز پای‌گیری جنبش نفت تا فرجام کار و... بایستگی دارد!

ابتدا سنگِ سنجیدن در کفه‌ی ترازوی سنجش میان دیدگاه شاه از یک سوی و «مصدق» از دیگر سوی نهاده می‌شود، تا از رهگذر در «هم‌سنجی» نشستن میان این دو، فراچنگ آید دیگر دیدگاه‌های دور و نزدیک بوده به این دو، و همگام، سیرگاه دیدگاهی که از آغاز تا پستین روزهای ننگین روز ۲۸ مرداد پیموده می‌گردد. به سوی یکی از این دو دیدگاه، یا بهتر گفته شود با ملت بودن و «استقلال» را در ملی کردن نفت آماج گرفتن و همواره همخوانی با سکان‌دار کشتی داشتن و از او دوری نجستن! یا «بر ملت» بودن و «استقلال» را به هیچ شمردن و گره‌گشایی نفت را در گروهی خشنودسازی «قدرت‌های جهان‌خوار» با پذیرش درصدی فزودن به میزان «قرارداد» دانستن، و همواره نوسان داشته به سوی «انگلیس - آمریکا» و لذا شاه و دربار را یاوری‌دهنده و یا سوبه‌ی «شوروی» و در اردوگاه حزب مادر «حزب توده» پروریدگی دیدگاهی گرفتن!

دستیابی و فراچنگ آوری دیدگاه‌های گوناگون، در سیرگاه پای‌گرفتن جنبش تا فرجام کار و پستین روزهای آن فرجام شوم، را با چشم‌اندازی دوباره بر پاره‌ای دیگر از نوشته‌ی «گاستون فرنیه» بر نام «احترام دو جانبه» آغاز و به آن پرداخته می‌گردد.

او در نوشته‌اش، اشاره دارد به مصدق و دیدگاه سیاسی و چند و چون چکیده‌ی گذشته‌ی خانوادگی او و آنچه را در زندگی سیاسی گذشته‌ی ایران، در پیوند بارشاه گذرانیده شده و شاه را به مانند فرزند «رضا شاه»، که تاج شاهی را به گونه‌ای که همه می‌دانند، موجز بررسی و بازتاب آن کنش‌ها و واکنش‌های پیشین رخ داده را در ترس و بیم داشتن شاه از مصدق برشمردن و باورمندی خود را این‌گونه بیان داشتند. آنگاه نایگانگی و ناسازواری بنیادین میان باورها و دیدگاه‌های آن دو را بر سر «نفت» به فراگشایی می‌نهد، به اینکه «شاه راه‌حل نفت را به گونه‌ی «کلاسیک» باور داشت، که بهره‌برداری از چاه‌های نفت انجام‌پذیر باشد به وسیله‌ی شرکت‌های نفتی وابسته به قدرت‌های بیگانه و در برابر پذیرش قرارداد بهره‌برداری، پول بیشتری دریافت» شود! او به درستی بر دیدگاه شاه انگشت می‌نهد و می‌افزاید که؛ «شاه پسند خود را در افزایش «صدی چند» می‌دانست، بیشتر بهره‌ی ایران نمودن، به همان گونه‌ای که رزم‌آرا در سال ۱۹۵۰ در پیش گرفته بود، در پیوند با تمدید قرارداد ۱۹۳۳، با شرکت نفت انگلیس و ایران به گفتگو نشست»!

سپس به دیدگاه مصدق می‌پردازد به این‌گونه که او باورمند بوده «اگر پول بو ندارد، ولی از نفت زیان‌آور خواهد بود هنگامی که ملتی پذیرنده شود پای‌نهی شرکت‌های بیگانه را به سرزمین خود، و گردن نهاده است به بند استعمار»!

سخن از باورمندی مصدق به اینکه او «می‌دید که شرکت نفت در ایران حکومت می‌کرده و دولت‌ها می‌برده و می‌آورده و پاشنده‌ی دانه‌های زهرآگین تباهی بوده با در دست خود داشتن دادگستری - پلیس و ارتش ایران و به درستی اوست نگهدارنده‌ی ملت در ناآگاهی - بی‌سوادی و تیره‌روزی»!

«فرنیه»، در بررسی‌های خود، می‌افزاید که استعمار با نگهداری مردم به گونه‌ای که گفته آمد، آسان‌تر می‌توانسته به چپاول خود ادامه دهد و با یاری گرفتن از سخنان مصدق، دیدگاه و باورمندی او را دنبال می‌کند که او بر این بوده «با کار آبیاری و کشاورزی ممکن پذیر می‌بود، که ایران سرزمینی گردد بارآور، همان‌گونه که دره‌ی کارون به تیول «نفت» درآمد ولی در دوره‌ی هرودت انبارگندم جهان به شمار می‌آمد»!

وانگهی «مصدق بر این بود که ملت ایران به تنگدستی و تیره‌روزی خو گرفته و در شکیبایی و بردباری به سر برده و زندگی‌اش شده است، و او می‌تواند با تکیه به چنین ملتی نبرد آغاز کرده را تا پایان دنبال کند»!

«گاستون فرنیه»، دامنه‌ی سخنان و بررسی‌های خود را به «ملی شدن نفت» کشانیده

و پای بی‌پای به چند و چون آن، بنا بر دیدگاه و برداشت‌های خود، پرداختن که «ایران به گونه‌ی همه‌جانبه‌ای در شور و خیزش سیر گرفته بود» و بر این بودن که لایه‌های اجتماعی چون «کشاورزان و بیکاران بی‌اشتباه کردن، بر این باور بودند که پایان استعمار در کشورشان، به سر آمدن چپاول شدن آنهاست به دست خانواده‌های بزرگ زمین‌دار و سرمایه‌دار و ژاندارم‌ها و اینکه می‌توانند امیدوار شوند به رهایی از آن زندگی ناگوار». او ملی شدن نفت را هم به سرفصل به‌سازی کشاورزی بستگی می‌دهد، ولی مصدق که جامعه پشت سر او بودند، می‌بایست سرسختانه به انجام کار بایسته‌تری پردازد و این «مهم» برای همگان روشن بود و...!

خواننده بی‌گونه‌ای ابهام، دو دیدگاه می‌بیند و برگرفته از آن دو دیدگاه، ناسازواری‌های وجود داشته و فزونی‌پذیر و به وجود آورنده‌ی شکاف‌های جدیدی در پیرامون «دولت مصدق»، و رشدپذیر زمینه‌هایی، تا کسانی از «رده‌ی جوربودگان» به «ناجوربودگان» پیوندند!

اگر نیم‌نگاهی، آن هم شتاب‌زده بر روی گفته‌ها و نوشته‌های «شاه و مصدق» افکنده شود، آورده شده در گفت و شنودهایی با روزنامه‌های ایران و خارجه، درگاه‌های پیش و پس از ۲۸ مرداد، ننگین روزی در زندگی «سیاسی - اجتماعی» جامعه‌ی ایران، و... پر یافته می‌آید گفته‌هایی نشان‌گر شدن به چونی و چنانی دیدگاه‌های این دو، پیوستگی داشته با «استقلال» و برداشت نایگانه‌ی بنیادین آن دو از «نفت ایران»!

چنین است آورده شده‌هایی در «ماموریت برای وطن» برای شاه نوشته شده، به‌مانند نشان‌گر دیدگاه‌های شاه از یک سوی و دیگر سوی *خاطرات و تألمات مصدق* و یا گفته‌های او در «دادگاه تجدیدنظر نظامی» و...، به ویژه روش پسندیده، که «مصدق» در *خاطرات و تألمات* خود برمی‌گزیند، به گونه‌ای، که هم بیان‌گر دارندگی فروزه‌هایی است یاد شده و بهره‌مندی از «فرهنگ» و الایی دارنده بوده، و هم در پیشگاه دیده‌ی خواننده نهادن به گونه‌ای که، خواننده از زبان «شاه و مصدق» همگام بخواند و به داوری نشیند و ارزش داوری کند، به ویژه در پیوند با «نفت ایران» و دیدگاه آن دو، به گونه‌ای که به «استقلال» ایران کدام‌یک، آسیب رسانده‌اند و کدام‌یک «استقلال» ایران را آماج‌گاه کوشش‌ها و تلاش‌های خود دانسته بودند، و با این دیدگاه به «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور» روی آور شدن، آنچه را که «فرنیه» هم بر آن انگشت نهاده بود!

مصدق، در *خاطرات و تألمات*، به زندگی سیاسی خود به گونه‌ای چکیده از آنچه در «زندگی سیاسی» اش روی داده بوده است می‌پردازد و در جای جای آورده‌های

تاریخی، به روشنی چند و چون سیاست‌های بیگانه در ایران را بازگویی تاریخی دارد و نشان‌گر شدن که «سلطنت دو پهلوی» زاییده و برکشیده شده‌ی چه خواستی بیگانه‌پسندانه بوده و کدامین بیگانه‌ای چیره‌تر بر آن دو چیرگی داشته بودند و به گردش درآوری کدامین را، ناگزیری کار خویش دانسته‌اند!

پذیرش و به گردش درآمدن خواسته‌های بیگانگان به دست «دو پهلوی» بر تخت شاهی نشانیده شده را، در پیوند با «نفت» و «پلیس جنوب» و... را به گردش درآوری خواست «انگلیس» - «شیلات» و پاره‌ای دیگر از خواسته‌های روسیه‌ی شوروی در خشنودسازی همسایه‌ی شمالی و چرخش درآمدن خواست آمریکا را هم، برنمایاندن، به ویژه از فردای جنگ جهانی دوم و «پیشنهاد اصل چهار» بنا بر خواست آمریکا و دیگر خواسته‌هایی را که شاه ناگزیر برای «تاج و تخت» خود و نگهداری آن را در انجام خواست‌های هر «سه قدرت» باورمندی او را به وجود آوردن و می‌پذیرد و گردن می‌نهد، را نشان‌گر شده است. همگام، بی‌گونه‌ای ابهام برمی‌نمایاند که با آنچه به زیان «استقلال» ایران بوده است، انجام گرفته به دست «دو پهلوی»، ناسازواری همه‌جانبه داشته است و در هنگامه‌هایی ستیزه‌های «استقلال‌جویانه»ی خود را به کارگرفتن، به ویژه در دوران نخست‌وزیری‌اش، که تمام «بند‌های» ایران بر باد ده و ناخوانا با «استقلال» را پاره می‌کند و در برابر تمام آن خواست‌های بیگانه‌پسندانه، می‌ایستد!

روش برگزیده‌ی او، در *خاطرات و تألمات*، به گونه‌ی پاسخ‌هایی به سخنان «شاه»، اینجا و آنجا گفته شده، از جمله در «مأموریت برای وطنم»، پاسخگوی موشکافانه‌ی آنچه را می‌باشد، که در بالا گفته آمد و نگارنده، برای برنمایانی درستی بررسی‌های خود به چندی از این «پاسخ‌ها» اشاره می‌دارد؛

مصدق، در پاسخ «فصل سوم» کتاب *مأموریت برای وطنم*، که از دوران زندگی خود یاد می‌کند و رخ داده‌هایی را برمی‌شمرد، می‌افزاید که: «قضیه‌ی چهارم که شرح آن در این کتاب مندرج است معجزه‌ی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بود که ایران را از چنگال مصدق رهایی داد. دکتر مصدق مردی بود که امکان داشت رهبر سیاسی خوبی باشد ولی در اواخر حکومتش اسیر افکار افراطی خود و عده‌ای از اطرافیان و تلقینات غیرمستقیم یک دولت خارجی قرار گرفته بود. اعتقاد من این است که سرنگون کردن دستگاه مصدق کار مردم عادی کشور من بود که در دلشان بارقه‌ی یزدانی می‌درخشید!»

پاسخ موشکافانه ولی چکیده، به درهم برهم گویی شاه و نشان‌گر شدن «دُم روباه» در گفته‌های شاه و دیگر پرده‌داری‌هایی، به ویژه در رابطه با «استقلال» ایران از زبان

قلمی مصدق به این‌گونه که؛ «بارقه‌ی مشیت، مشیت یزدانی در دل آیزنهاور رئیس جمهوری درخشید که تصویب نمود آزادی یک ملتی را با ۴۰٪ از سهام کنسرسیوم مبادله کنند و برای اجرای این معاوضه در مرحله‌ی اول دستخط عزل من صادر و کودتای شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ شروع گردید که چون به نتیجه نرسید مرحله‌ی دوم آن شروع شد و سیصد و نود هزار دلار آمریکا بین بعضی از علمای فاسد و امرا و افسران بی‌ایمان تقسیم گردید و به هریک از آن مردم عادی کشور مورد توجه شاهنشاه هم از این اعتبار مبلغ ناچیزی رسید که همه یکدل و یک‌زبان زیر نظر آن افسران و درجه‌داران به غارت خانه‌ی من پرداختند، مرا دستگیر و به دادگاه نظامی تسلیم کردند!»

خواننده، سرنوشت کار را از دیدگاه آن دو به روشنی می‌یابد در رابطه با «استقلال» ایران و درستی و نادرستی گفته‌های «مصدق و شاه» را به آنچه سیرگاه جنبش ملی شدن نفت، می‌انجامد و نیز «مشیت الهی» و «بارقه‌ی» کار را، که به دست و دستور چه «قدرت‌هایی» بوده، درخشنده در «دلارهایی» که چشم چه «بیگانه‌پرستانی» را می‌بندد، جای‌گرفته در لایه‌های گوناگون اجتماعی و دارنده‌ی مرتبه‌های نایکسان «اجتماعی - سیاسی» و...!

مصدق، در پاسخ شماره‌ی ۲ به نوشته‌ی شاه، که از زیان «پدرش» می‌خواهد برنمایاند که «مصدق» انگلیسی بوده است و نوشته است که؛ «نمی‌دانم در فکر او چه می‌گذشت که مخالفین خود را به همکاری با خارجی‌ها مخصوصاً انگلیسی‌ها متهم می‌کرد» را پاسخ می‌دهد که «جا دارد که عرض کنم کافر همه را به کیش خود پندارد» و در شماره‌ی پسین‌تر دیگر پاسخ‌هایی دندان شکن دارد، و چنین است شماره‌ی ۴، به رده‌بندی کردن «رجال ایران» در سه رده‌بندی و باز اشاره‌ای به یاوه‌گویی‌های یاد شده به اینکه «مصدق» را «به سیاست انگلیس سرسپرده»، شاه خواندن، و باز نگرشی به گذشته‌های دور زندگی سیاسی خود، در پیوند با گوناگون بوده‌هایی، از جمله سرستیز داشتن با کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ - با مستوفی‌الممالک در مجلس شورای ملی دوره‌ی ششم بر سرورای سرسپرده به انگلیس چون «وثوق‌الدوله و محمدعلی فروغی» و...، و می‌افزاید که؛ «من نه فقط با سیاست انگلیس بلکه با هر دولتی که می‌خواست کاری برخلاف مصالح مردم بکند مخالفت کرده‌ام. من اول کسی بودم که در تبریز با مخالف شدید قونسول شوروی قرارداد «ایران - اتحاد شوروی» را در خصوص نسخ کاپیتولاسیون اجرا کردم. - من با پیشنهاد «کافتارادزه» راجع به امتیاز نفت شمال مخالفت نمودم و در همان مجلس قانون تحریم امتیاز را به تصویب رسانیدم - من با تقاضای



سادچیکف که می خواست شیلات بحر خزر کماکان در دست عمال شوروی بماند تا بعد قراردادی در این باره تنظیم شود موافقت نمودم و روزی که قرارداد به آخر رسید بهره برداری از شیلات ملی گردید - من با پیشنهاد اصل چهار که موادی مخالف استقلال ایران در آن درج شده بود موافقت نمودم تا پیشنهاد را تصحیح کردند و بعد امضا نمودم!»!

در این «شماره» همانند دیگر آورده های خود، و بر تکیه به داده های تاریخی دیدگاه روشن کرده ها و انجام یافته های سیاسی خود را، در پیوند همه جانبه داشتن با «استقلال ایران» برمی نمایاند، در برابر هر سه قدرت جهانی و آشکارا می نویسد که: «همه می دانند که سلسله ی پهلوی مخلوق سیاست انگلیس» بوده است و گزیر کار خود را نیز «دو پهلوی» در خشنودسازی و برآوردن خواست های دو «قدرت» دیگر، یعنی شوروی و آمریکا، می دانسته اند، به گونه رفتاری که «استقلال ایران» بازیچه ی خواسته های آنان می گردیده و «نفت» نیز در همین مسیرگاه، و برنمایاندن بنیاد ناسازواری دیدگاه خود را با شاه و پدرش، و نشان دادن دیگر دیدگاه هایی که همانند «دو پهلوی»، سیرگاه دید و رفتارهای آنان، در رابطه با «نفت»، آسیب رسانی به «استقلال ایران» را دامن زده، می بودند!

مصدق، همواره در شماره های پسین تر، که ۴۹ شماره خورده می شود در پاسخ گفته ها و خرده گیری های «شاه»، آمده شده در «مأموریت برای وطنم»، سیاست یک میهن پرست در ایران را، همانند میهن پرستان دیگر ملت ها در این می بیند که «هیچ وقت نخواسته اند استقلال وطن خود را در سایه ی سیاست یک طرفه حفظ کنند و از یک دولتی به یک دولت دیگر پناه ببرند و خود را تحت الحمايه قرار دهند». او با سخنان بی پرده ی خود روش های برگزیده ی خود را در برابر روش های به کار گرفته ی «شاه» و پدرش «رضاشاه»، که «تحت الحمايگی» دولت های بیگانه را پذیرفته بودند یادآور، و روشن ساز است که دیدگاه شاه در مورد «نفت»، دور از «استقلال ایران»، تنها و تنها در چهارچوب اقتصادی گردش داشته و از دامن این بیگانه به دیگر بیگانه ای برای «تخت و تاج» خویش یاری می جسته است، در حالی او «قانون ملی شدن صنعت نفت» را با تکیه بر روی احساسات ملی ایرانیان و بهره گیری از ناسازواری های میان «سه قدرت جهانی» به رأی مجلس می گذراند و این گونه «از شرکت نفت که قسمتی از خاک ایران را تحت سلطه و نفوذ خود قرار داده بود خلع ید» می نمایاند و اجازه نمی دهد در سرنوشت «اجتماعی - سیاسی» ایران دخالت کند و شریان های اقتصادی جامعه ی

ایرانی را مورد چپاول خود قرار دهد!

او زیان‌های «وابستگی» را برمی‌شمرد و می‌رساند که «در یک مملکت مستقل یک دولت بیگانه نمی‌تواند شاه را تبعید کند و در یک کشور مستقل حق انتخاب نمایندگان مجلسین با مردم است» و برشمردی دیگر زیان‌های رسیده از «برکتِ وابستگی» برپایی نظام دیکتاتوری بیست ساله‌ی پهلوی اول و چپاول‌ها و چپاول‌ها - زندانی و شکنجه و کشتار - راه‌آهن به گونه‌ی بیگانه‌خواسته‌ای که در جنگ جهانی دوم روشن‌ساز گردید همه‌جانبه به سود بیگانگان مورد بهره‌مندی قرار می‌گیرد، و با نشان‌دهی داده‌های اقتصادی و...، زیان‌های به‌بار آمده را نشان داد، به آنچه «می‌خواستند از آن استفاده‌ای سوق‌الجیشی کنند و دولت انگلیس هم در هر سال مقدار زیادی آهن به ایران بفروشد و از این راه پولی که دولت از معادن نفت می‌برد وارد انگلیس کند و...!» او همراه به برشمردی بسیار بوده‌هایی از جمله «به حق‌الامتیاز ۵۰ - ۵۰ از تصویب مجلس نگذشت و قاتل رزم‌آرا را هم هر کس بود رفع زحمت از اعلیحضرت کرد» و اشاره‌هایی جهت‌دهنده به چند و چون قتل رزم‌آرا و دست‌چه‌کسانی آلودگی در آن قتل می‌توانسته داشته باشد، بر این انگشت می‌نهد، که در ابتدا «دولت انگلیس تصور کرده بود در رأس دولت شخصی است بزدل و ترسو و به تهدید می‌توانند آنچه می‌خواستند به دست آورند. چون دیدند اثر نکرد چاره نبود جز اینکه شاهنشاه سفیر را احضار کنند و فرمایشاتی بفرمایند که دولت انگلیس به پاس احترام مقام سلطنت رزم‌ناو «موریتوس» را از بندر ایران دور کند» ولی در پی دیگر اقداماتی برآمدن و کنش‌ها و واکنش‌های بیگانه‌پرستانه‌ای که، بازتاب آن را این‌گونه یاد می‌کند که «چنانچه شاهنشاه با قانون ملی شدن صنعت نفت موافق بودند هرگز با تصمیمات جلسه‌ی آلپ راجع به کودتا و سقوط من موافقت نمی‌فرمودند و می‌گذاشتند چندی من سرکار بمانم تا ملت رنج‌دیده‌ی ایران به جای ۵۰ - ۵۰ عوائد ساختگی به ۱۰۰ - ۱۰۰ عواید حقیقی برسد!»

در پاسخ گفته‌هایی از شاه، چون «علت آنکه مصدق و یارانش چنان غیر مطلعانه رفتار کردند به نظر من این است که تصور می‌کردند ایران را می‌توان بدون کمک و استعانت خارجیان به بازار عرضه نمایند. و...، در آن موقع دولت انگلیس موافقت نمود که کلیه‌ی درآمد نفت بالمناصفه (۵۰ پنجاه) بین دو کشور تقسیم شود و اگر مصدق به مذاکرات حسابی و معقول موافقت کرده بود هموطنان من از محرومیت‌های اقتصادی و مخاطرات ناشی از آن در امان می‌ماندند و...» مصدق به درستی یادآور است که؛

«مبارزه‌ای که ملت ایران نمود از نظر تحصیل پول نبود بلکه برای به دست آوردن آزادی و استقلال تام بود و نظر به اینکه حل مسأله‌ی نفت با شرکت انگلیس مخالف عقیده‌ی ملت ایران و آزادی خواهان بود که سال‌ها ابراز شده بود از شخص من ساخته نبود که باز پای شرکت نفت را در معادن ایران بازکنم و افکار عمومی کشور را ندیده بگیرم» و در پی گفته‌های بُن‌گرفته به استقلال خواهی خود، ملت آزاد را، ملتی می‌داند که «صلاح کار خود را بداند عمل کند. چه بسیار از دول که درآمدی از نفت ندارند ولی از آزادی و استقلال و یک زندگی شرافتمندانه برخوردارند!»

او همراه با فزودن و پرسش به اینکه کدام یک از دولت‌ها و ملت‌های آزاد جهان استخراج منابع خود را به دست بیگانگان سپرده‌اند که شاه بر آن پای می‌فشرده و بر مصدق خرده می‌گرفت که سبب‌ساز جلوگیری از دادن امتیاز استخراج معادن نفت به بیگانگان شده بود، که دولت‌های ایران هم چنین کنند و ملت ایران هم گردن نهد به این‌گونه که گذشت و گذشته یادآور «بندی» بود برگردن ملت ایران، می‌نویسد؛ «پذیرفتن اصل ملی شدن صنعت نفت و بهره‌برداری شرکت انگلیس از معادن نفت دو موضوعی است متضاد که غیر از شخص شاهنشاه هیچ فردی قادر نیست آن دو را با هم جمع کند. اگر صنعت نفت ملی شده دخالت یک شرکت خارجی مورد نداشت و چنانچه شرکت خارجی کماکان در بهره‌برداری از معادن دخالت کند صنعت نفت ملی نشده وضعیت همان است که بود» و برنمایانند که اگر «قرارداد ۵۰-۵۰ و بالاتر از آن ۲۵-۷۵ که شاهنشاه آن را بزرگ‌ترین خدمتی می‌دانند که به مملکت فرموده‌اند ارزشی ندارد. چون که دولت در عمل بهره‌برداری دخیل نیست و شرکت هر قدر که خواست به دولت بدهد عایدات را به همان نسبت قلمداد می‌نماید و کماکان دولت و ملت هر دو تحت استیلای خارجی خواهند بود!»

آنچه، به مانند داده‌های تاریخی آورده شد، چکیده از بسیار بوده‌ها و گفته‌های «مصدق» از یک سوی چون پاسخگویی به شاه می‌باشد، و از دیگر سوی بُن «دیدگاه» شاه در رابطه با «ملی شدن صنعت نفت ایران» و در «هم‌سنجی» نشانیدن این «دو دیدگاه» در پیوند با «استقلال ایران» و انگشت نهادن بر درستی برداشت‌ها و فراکشایی «گاستون فُرنیه»، که در بالا آورده شد، و روی آوری و یافتن سیرگاه جوری و ناجوری کار جور و ناجوربودگان در ارزیابی آنها در برابر «ملی شدن صنعت نفت در سراسر» کشور، که همانند درفش «استقلال» ایران و به مانند یکتا سنگ سنجیدن، دانسته گردید!

### ملّی شدن صنعت نفت، به مانند درون مایه‌ی بسیج مردم

گفته شد که «ملّی شدن صنعت نفت در سراسر» کشور، به مانند پرچم و «درفشی» بود و درآمد، تا مردم به گرد آن گرد آیند و با انجام آن جامعه به «استقلال» سیاسی دست یابد، و پیامد آن به دست آوری دست آوردهای بایسته و سزاواری گردد در پهنه‌های دیگر اجتماعی و سامانه‌پذیری شکوفایی و بلندی گرفتن جایگاهی سزاوار در میان ملت‌های جهان، بهره‌ی ملت ایران گردیدن!

اندیشه‌ی به «پرچم استقلال» در آوری «ملّی شدن صنعت نفت» برخاسته از کدامین رهبران جبهه‌ی ملّی بوده است، برای نگارنده دانسته نیست و نادانستگی هم از آنجاست، که در میان بوده داده‌های تاریخی، چه از زبان این و آن سالمند در جنبش ملّی نفت کوشش همه‌جانبه و در مرتبه‌ی بلندی جای گرفته، داشته، و چه در نوشته‌ها، نشنیده و نخوانده است، که کدامین یک بوده‌اند یا بنده‌ی بُرد اندیشه‌ی «ملّی شدن نفت در سراسر» کشور میان جامعه، در گردآوری یکپارچه‌ی ملت ایران به دور آن و برپایی کارزاری که راه به سوی استقلال همه‌جانبه دارد و دیگر پی‌آمدهای نیکویی برای ملت ایران، فراهم ساز شدن. آنچه از برآیند نوشته‌هایی برمی‌آید، حسین مکی خود را «مبتکر» آن می‌شناسد و در نوشته‌ای بر این است که، در نشستی از رهبران جبهه ملّی در روزهای پیش از تصویب آن در مجلس، به زبان می‌آورد و به دنبال بررسی و بیان کم و کیف آن، مورد پذیرش آن جمع قرار می‌گیرد.

دیگر داده‌های تاریخی، باختر امروز، مهر ماه ۱۳۲۹، به سخنان حائری‌زاده اشاره دارد که می‌گوید: «آقای نخست‌وزیر شهامت داشته باشید و صنعت نفت را ملّی کنید» و در ادامه‌ی آن به «دولت انگلیس» اشاره می‌کند که «صنایع فولاد و غیره را ملّی» ساخته و این‌گونه آن را نیکو می‌شناسد و بر این است که «موقعیت سیاسی ایجاب نمی‌کند که انگلیس‌ها دوباره برای ما کشتی جنگی بفرستند. بنابراین مسامحه در این امر جنایت» است.

انور خامه‌ای، آنچه آمد از زبان حائری‌زاده را یادآور و سپس می‌نویسد: «به دنبال آن دکتر حسین فاطمی در باختر امروز این مسئله را طرح و به طور مستمر آن را تعقیب و از آن دفاع کرد». خامه‌ای در ادامه‌ی نوشته‌ی خود به مقاله‌ی ۲۱ مهر ماه باختر امروز، برنام «امتیاز نفت به هر صورتی که باقی بماند سند بردگی ملت ایران» است را یادآور و انگشت نهادن بر روی نوشته‌ی حسین فاطمی که در پی تایید سخنان حائری‌زاده می‌نویسد: «صنعت نفت در ایران باید ملّی شود که کلیه‌ی عملیات اکتشافی و

استخراج را خود دولت به عهده بگیرد و در بازارهای مختلف جهان خریدار تهیه کند» و تنها «ملی شدن» نفت را جبهه ملی می‌پذیرد و نه تن دادن به دیگر چاره‌گری‌هایی. در دیگر نوشته‌ای بر این بودن، که «تا صنعت نفت در ایران ملی نشود ما از شر کمپانی انگلیسی راحت نخواهیم» بود و بی‌گسست و به گونه‌ی بنیادین به زیان‌های شرکت نفت پرداختن و سودآوری‌های «ملی شدن نفت» را بیان داشتن در *باختر امروز*، انور خامه‌ای را بر این می‌دارد که بنویسد؛ «بی‌جهت نیست که دکتر مصدق بعدها او را مبتکر ملی کردن صنعت نفت نامید!»

حسین مکی در خاطرات خود و بر نام «روابط با دکتر فاطمی و پایان غم‌انگیز آن»، در چند و چون تنگاتنگی روابط خود با حسین فاطمی می‌نویسد و اینکه در آغاز پای‌گیری «جبهه ملی» آن دو چگونه بوده‌اند به این‌گونه که «در این دوره مبارزه سخت افکار من با دکتر فاطمی در یک جهت بود و تقریباً همفکری کامل» میان خود و او را یادآور و فاطمی را «در تمام جلسات انتخاباتی که از طرف مجامع و محافل مختلف تهران برپا می‌گردید همراه من بود و در همه‌ی سخنرانی‌های خود می‌گفتم که قلم دکتر فاطمی به اندازه‌ی یک سپاه به ملی کردن نفت کمک کرده است و بسیار او را تبلیغ می‌کردم و بدین وسیله توانست نفر نهم در تهران انتخاب شود و...»!

نیز مصدق در تمام نامه‌های خود به این و آن و پیام او در روز برپایی کنگره‌ی جبهه ملی، به «ملی شدن صنعت نفت در سراسر» کشور اشاره دارد و یاد کردن از «حسین فاطمی»، و بازگویی آنچه همواره نوشته و گفته بوده است، که *پیشنهاد کننده‌ی «ملی شدن صنعت نفت»* را، حسین فاطمی بشناسد، آنچه را انور خامه‌ای «مبتکر» خوانده است!

با تکیه به آنچه گذشت و چشم‌اندازی بر روی نوشته‌ی خامه‌ای بر نام «شعار ملی کردن نفت چگونه به میان» می‌آید و پرداختن به گفته‌های «حائری‌زاده» در مجلس و آوردن نوشته‌های بی‌گسست حسین فاطمی، درج‌یافته در شماره‌های *پیاپی باختر امروز*، می‌افزاید که؛ «با وجود این هنوز عده‌ای از رهبران جبهه ملی این *پیشنهاد* را نپذیرفته بودند و بر سر آن اختلاف نظر میان ایشان وجود داشت. دقیقاً معلوم نیست از چه تاریخی جبهه‌ی ملی این *پیشنهاد* را به‌طور قطعی پذیرفت. از نامه‌ای که دکتر مصدق در ۴ آذر ۱۳۲۹ به کمیسیون نفت نوشته است چنین برمی‌آید که این تصمیم در جلسه‌ی ۱۵ آبان ۱۳۲۹ هیئت مدیره‌ی جبهه اتخاذ شده باشد!»

از برآیند نوشته‌های انور خامه‌ای، چنین خیزد که باور به «ملی شدن نفت» پیوند

می‌گیرد به ماه‌ها و یا بهتر گفته شود سال‌هایی پیش از آنکه به «شعار ملی شدن نفت در سراسر کشور» درآمده باشد. خامه‌ای در ادامه‌ی بررسی‌های تاریخی‌اش می‌افزاید؛ «با وجود این روزنامه‌ی شاهد تا یک هفته پس از آن نیز سخنی از ملی کردن صنعت نفت به میان نمی‌آورد. حتی مقاله‌ی مستدلی که خلیل ملکی در این باره نوشته و به وسیله‌ی جلال آل احمد برای آن فرستاده بود بیش از یک هفته در کثو میز دکتر بقایی باقی ماند و سرانجام در ۲۲ آبان بود که دکتر بقایی و شاهد با درج این مقاله طرفدرای خود را از ملی کردن صنعت نفت آغاز کردند ولی پس از آن با شدت و حدتی بیش از همه آن را پی گرفتند!»

خواننده‌ی موشکاف بر روی روند رخ داده‌های تاریخی و آشنا به بُن‌پذیری باوری در فرد و افراد گروهی، تاکنون؛

۱- یافته است، که کسانی چون «مکی» خود را «مبتکر» ملی شدن خوانده‌اند و دیگرانی از جمله «مصدق» حسین فاطمی را «پیشنهاد» دهنده در میان دوستان به وجود آورنده‌ی «جبهه ملی» می‌شناسند و بنا بر داده‌هایی تاریخی خاطره‌گونه، چه از زبان «حسین مکی» و چه «انور خامه»‌ای، در پی «طرح پیشنهاد ملی کردن صنعت نفت» در مجلس شورای ملی، به وسیله‌ی حائری‌زاده یکی از پایه‌ریزان «جبهه ملی»، این حسین فاطمی بوده که بنا بر نوشته‌ی یاد شده، «مسئله را طرح و به طور مستمر آن را تعقیب و از آن دفاع» می‌کند، با نوشته‌هایش در *باختر امروز* و بنا بر نوشته‌ی «مکی»، قلم «دکتر فاطمی به اندازه‌ی یک سپاه به ملی کردن نفت کمک» رساننده بوده است.

۲- اگرچه در مهر ماه «طرح پیشنهادی» در مجلس شورای ملی راه می‌یابد و همگام در *باختر امروز* نوشته‌های حسین فاطمی، آن‌گونه کوبنده و راهگشای میان مردم هموارپذیری می‌گیرد، ولی دکتر بقایی تا ۲۲ آبان، دیگر نوشته‌ای را در همین رابطه، از خلیل ملکی چاپ نکرده است و پس از یک هفته «در کثو میز» خود نگهداری کردن آن را در تاریخ یاد شده در «شاهد» به چاپ می‌رساند. چاپ نکردن نوشته‌ی ملکی در روزنامه‌ی شاهد که از ۲۱ شهریور ۱۳۲۸، و در «آستانه‌ی انتخابات تهران، بنا بر نوشته‌های انور خامه‌ای چاپ‌پخش آن آغاز می‌گیرد و پای‌گیری و راه‌یابی آن میان مردم در همکاری تنگاتنگی است میان «بقایی و مکی» که بنا بر نوشته‌ی جلال آل احمد «شخصاً شماره‌هایش را در کوچه و بازار می‌فروختند و مقدمات عروج جبهه ملی» آن همکاری در فروش «شاهد» را یادآور می‌شود.

۳- در گذشته، در رابطه با روزنامه‌ی «باختر امروز» و «شاهد»، یادآوری‌هایی آورده

شد، که بنا بر آن گفته شده‌ها، *باختر امروز*، پس از بازگشت حسین فاطمی از فرانسه در سال ۱۳۲۷ به روزنامه جهت‌گاهی ویژه می‌دهد در رویارویی با هیئت حاکمه و آماج نوشته‌هایش در سویی‌ی‌ی‌ی تنگناهای اجتماعی و یورش‌آوری به وابستگان انگلیس، در میان مردم جایگاهی ویژه می‌گیرد. در «هم‌سنجی» با *شاهد*، زودتر و بیشتر جای باز کرده بود در میان مردم و اگرچه هر دو انگلیس را نشانه گرفته بودند، ولی تیزی پیکان یورش‌های *شاهد*، حزب توده و شوروی را سخت‌تر می‌آزرد، در حالی که بنا بر درستی نوشته‌ی خامه‌ای «نسبت به شاه و آمریکا آشکارا و خیلی بیشتر و صریح‌تر از *باختر امروز* تمایل نشان می‌داد»!

۴- با یاری به «سه شماره زده‌ی» بالا و داده‌های تاریخی از زبان قلمی انور خامه‌ای در پیش از «سه شماره» آورده شده، که از جمله است نامه‌ی «مصدق» در ۴ آذر به کمیسیون نفت، پس از پذیرفته شدن «هیئت مدیره‌ی جبهه»ی ملی، «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور را، و گویایی به اینکه تا آن زمان «عده‌ای از رهبران جبهه ملی» پیشنهاد «ملی شدن» را نپذیرفته بودند و بنا بر آن، بقایایی از درج نوشته‌ی خلیل ملکی «بیش از یک هفته» خودداری می‌کند تا ۲۲ آبان ماه، در حالی که حسین فاطمی از مهر ماه در *باختر امروز* به «ملی کردن صنعت نفت ایران» روی می‌آورد و بی‌گسست به آن پرداختن و درون‌مایه‌های نوشته‌هایش، نیز رساننده‌ی درستی دیدگاهی، که «امتیاز نفت به هر صورت که باقی بماند بردگی ملت ایران» می‌بوده و به گونه‌ی همه‌جانبه‌ای با گفته‌ها و نوشته‌های مصدق، در اینجا و آنجا، از جمله در پاسخ‌های خود به گفته‌های شاه که چکیده‌هایی از آنها از زیر چشم خواننده گذرانده شد، خوانایی دارد. همه‌ی آنچه آمد رساننده می‌تواند باشد که بنا برگفته‌ها و نوشته‌های مصدق و دیگران، پیشنهادکننده‌ی «ملی شدن نفت در سراسر کشور» در میان جمع رهبران جبهه ملی، حسین فاطمی بوده باشد و نه هرگز «حسین مکی»، همیشه با بقایایی همدوشی داشته، چه در گذشته در حزب «دموکرات قوام السلطنه»، و چه در روزنامه‌ی «شاهد» که، تا مدت‌ها پس از نوشته‌های حسین فاطمی در رابطه با «ملی کردن صنعت نفت در ایران»، نه تنها آن دو، خودشان کلمه‌ای در این باره ننوشته بودند، از درج نوشته‌ای دیگر در پیرامون همان «شعار» جاری جامعه به وسیله‌ی *باختر امروز* شده، خودداری می‌نمودند. حال خودداری «آن دو» گرداننده‌ی «*شاهد*» و پخش‌کننده‌ی آن روزنامه به دست خود، بنا برگفته‌ی جلال آل احمد از یک سوی، و از سوی دیگر نوشته‌ی خامه‌ای که «هنوز عده‌ای از رهبران جبهه ملی این پیشنهاد را نپذیرفته» بودند، و پس از

پذیرش همگان «مقاله‌ی مستدلی که خلیل ملکی در این باره نوشته» شده بوده است، سرانجام از کشو میز بقایی بیرون آمدن و در روزنامه می‌نشیند، هم بیان‌گر است که «بقایی» می‌توانسته از زمره‌ی کسانی بوده باشد که تا آن زمان از پذیرش «پیشنهاد» خودداری داشته و «حسین مکی» اگرچه همانند «بقایی» نبوده باشد، مبتکر هم نمی‌توانسته باشد و الا امکان چاپ «ابتکار» خود را می‌توانسته داشته باشد!

آنچه بررسی شد، نه تنها نشانگر چگونگی نویسی‌های «حسین مکی» را بازگویی دارد، به اینکه در نوشته‌هایش کوشش دارد خود را بیشتر از آنچه بوده و کرده و رفته است، بیان دارد، و زیاده‌گویی و به گونه‌ای «خالی بستن»‌هایی، بهایی بیشتر از آنچه جامعه برایش داوری کرده است، ارزش دهد، که به یقین روی‌گرداندن از نهضت ملی و پشت به ملت و زبان ملت ایران نمودن خود را، در آن هنگامه‌های سرنوشت‌ساز توجیه کردن، برگرفته از اینکه، از پی خطاروی‌هایش دیگر میان مردم جایی نداشت و با انجام گرفتن ننگین روز ۲۸ مرداد، ملت ایران گونه‌ای دیگر داوری و ارزش داوری دیگری بهره‌ی او و آیت‌الله کاشانی و بقایی و... نمود و همه‌ی آنان را در زمره‌ی یاری‌دهندگان، مستقیم و یا نامستقیم، شوم روزی می‌شناسد، که بهره‌ی ایران ساختند و شکست مبارزات ملت را فراهم ساز شدند!

اگر از به «هیچ گرفتن» دست‌آوردهای ملت ایران دمی چشم پوشیده شود و بازتاب‌های «توجیه‌گری» و نویسی‌های کسانی چون بقایی - آیت‌الله کاشانی - مکی و...، دیگر با آنان بودگان را نادیده گرفتن، که مصدق در پاسخگویی‌هایش به شاه «از آنها به جهاتی که همه می‌دانند پشت به ملت کردند و آلت دست مأمورین استعمار شدند و از این خلف عهد هم سودی نبردند» یاد می‌کند، و یا اینکه «شعار ملی کردن نفت چگونه» بنا بر نوشته‌ی خامه‌ای به میان آمد و «پیشنهاد» کننده، یا «مبتکر» آن چه کسی بوده و می‌توانسته باشد بنا بر داده‌های تاریخی جاری شده از زبان این و آن؛ پای‌گرفتن «اندیشه‌ی» ملی شدن نفت و آن را همانند «پرچمی» برافراشته شناختن در گردآوری «ملت ایران» به گرد آن و نشانه گرفتن «استقلال» همه‌جانبه‌ی «ایران» این‌گونه امکان‌پذیر دانستن را، بی‌گفت‌وگو می‌بایست از «مصدق» دانست. بیان «اندیشه»‌ی یاد شده را هم، در کرده‌ها و سخنان او یافتن، در روزهای پس از آمدن، «کافتارادزه» و زمینه‌ی نشانیدن دانه‌ی نهال آن را در دل جامعه با «طرح تحریم امتیاز نفت که به مجلس پیشنهاد» می‌کند، و بر آن پای می‌فشرد. بایایی گرفتن آن را با «تصویب چهار بندی» که به تصویب مجلس شورای ملی رسید و پایایی پذیرش اش، در بلندآگرفتن اندیشه‌ای که در دل زمین



جامعه‌ی ایرانی برنشانیده بوده است، با بستن دست و پای نه تنها وابسته به انگلیس و شوروی بودگان، که وابسته به دیگر قدرت‌هایی چون «آمریکا» را هم، در سویی به دست آوری «استقلال» و نیز آزادی و دیگر خواسته‌های «تاریخی - اجتماعی» که در دل جنبش انقلاب مشروطیت نهال سیاسی گرفته بود! «استقلال» بنیادین‌ترین آن «آرمان»ها و «مصدق» گویاترین زبان به جای مانده از «انقلاب مشروطیت»، که سیرگاه فکری‌اش در آن‌گونه «اندیشه‌های» یاد شده، بی‌آسیب‌پذیری «سیاسی - اجتماعی» در دوران «دیکتاتوری بیست ساله»، پروریده شده، و بالندگی بیشتری می‌گیرد!

بی‌گفت‌وگو، مصدق در میان همراهان و دوستانش، چه بنا بر آزمون‌های پر به دست آورده‌اش از گاه دوران ساز جنبش مشروطیت در آن کوشش و تلاش همه‌جانبه داشته، و چه دوران «دیکتاتوری بیست ساله» را بی‌آسیب «سیاسی - اجتماعی» پشت سر نهاده در برابر «هم‌آوردان» سر به بالین «دیکتاتور» نهاده، و سر به‌زیری «سیاسی» برای خودشان به بار آورنده و... می‌توانسته کاربردی دیگر در پهنه‌ی کارزار سیاسی کشور داشته باشد. «کاربرد» و کارایی و بخردمندی بیشتری را، اگر به فروزه‌ها و سرشت‌نشان‌های دارنده بوده‌اش چشم انداخته شود، در یافتن در او و پی‌بری به انسجام اندیشه‌ای تا بتوان به آسانی دریافت، پیشگام اندیشه‌ی «ملی کردن نفت در سراسر کشور» او بوده است! به‌مانند «درفشی» در آوردن در پیشاپیش «ملت» و پای‌بندی گام نهادن گونه‌ای که به جنبش در آورد توده‌های میلیونی مردم برای دست‌یابی به «استقلال» همه‌جانبه‌ی ایران را، هم از او دانستن، اگرچه «پیشنهاد» ملی کردن «به زبان این و یا آن همراهش، می‌نشیند و گفته می‌شود و توانایی‌های قلمی دوستان این راه، میان مردم می‌برند و توده‌گیر جامعه‌ی ایران می‌سازند!

درستی گفته‌های بالا را، در سخنان و نوشته‌های او جستن، که در گاه‌ها و به مناسبت‌های گوناگون، نیز بی‌گسست و با انسجام بی‌مانندی، در پهنه‌های «سیاسی - حقوقی» و دیگر پهنه‌های اجتماعی بیان داشته است، در هنگام رویارویی با «هم‌آوردان» بومی یا بیگانه - دوستان و همراهان خود، چه مردم برخاسته از لایه‌های گوناگون اجتماعی و چه پیرامونیان خود در مرتبه‌های گوناگون «اجتماعی - سیاسی» جای گرفته!

کنون، پس از پی‌بری به اینکه اندیشه‌ی «ملی کردن نفت» و به پرچم «استقلال» در آوری آن با سخنان و نوشته‌های مصدق جاری جامعه می‌گردد و بر دل و زبان گویا و نوشته‌های این و آن همراه، می‌نشیند و میان مردم برده می‌شود و...، که از جمله باشد

«پیشنهادکننده»ی آن حسین فاطمی، که او را یادآور شده است، شاید بتوان گفت که «خلیل ملکی» یکی از تیزهوش‌ترین کسانی بوده که به آن پی می‌برد و ارزش آن «اندیشه‌ی» سزاوار پرچم «استقلال» شدن را، درمی‌یابد و در نوشته‌ی خود به آن می‌پردازد! نوشته‌ای که بنا بر نوشته‌ی خامه‌ای «بیش از یک هفته در کتو میز دکتر بقایی ماند» تا روزهای تن در دادن به پذیرش آن «شعار» و با «درج این مقاله طرفداری خود را از ملی کردن صنعت نفت آغاز کردند ولی پس از آن با شدت و حدتی بیش از همه آن را پی گرفتند.»!

در آینده، و باز با تکیه به داده‌های تاریخی، نشان‌گر خواهد شد که «شدت و حدت» بیشتر از همه، تا کی؟ چگونه؟ و نسبت به چه کسانی؟ پی‌گرفتنی انجام می‌گیرد، از سوی «بقایی» و همانندان او!

خلیل ملکی، در نوشته‌ی خود «موضوع نفت را از لحاظ اقتصادی و سیاسی» نه تنها در پهنه‌ی میهنی، که «با سرنوشت ملل توأم» شده می‌خواند و آشکاری بایابی ملی شدن نفت را برمی‌شمرد و به دگرگونی‌های تاریخی روی دارد که «پیمان‌های کهنه و فرسوده را بی‌ارزش» می‌سازند و نه دیکتاتورها!

او، همانند حسین فاطمی بر «صنایع عظیم فولاد» انگلستان انگشت می‌نهد، که پارلمان آن کشور از مالکیت افراد درآورده و «به مالکیت عمومی» بدل می‌سازد. با تکیه بر آن بوده‌ها و دیگر بوده‌هایی در هندوستان - بیرمانی - هلند - اندونزی و... رخ داده و ناگزیری چشم‌پوشی از آن امتیازات شدن را، که درهم‌سنجی با امتیاز نفت جنوب ایران، از «اصول حقوقی محکم‌تری» برخوردار داشته، می‌بوده‌اند، یادآور است که؛ «وقتی بریتانیای کبیر و سایر کشورها مجبور شدند از آن همه امتیازات صرف‌نظر کنند چرا نهضت ملی و اجتماعی در ایران نتواند به این امتیازی که ایران را به یک نیم مستعمره تبدیل می‌نماید خاتمه دهد!»

آماج نوشته‌ی خلیل ملکی اگر سوی «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور» نشانه نمی‌گیرد و پیکان او «امتیاز نفت جنوب» ایران را هدف دارد، ولی بُرد و بُرندگی آماج‌گاه نوشته‌اش به «سه سوی» می‌نشیند. سه سویه‌ی هدف‌گرفته‌ی نوشته‌ی ملکی، ابتدا استعمار انگلیس و دارندگی امتیاز نفت جنوب ایران است، که «ایران را به یک نیم مستعمره تبدیل» کرده بوده است - پس از آن «روشنفکران چپ» را هدف می‌گیرد و بی‌آنکه از «حزب توده» نامی بیاورد «مسئولیت بیشتر را متوجه روشنفکران چپ‌نمایی» می‌شناسد که در آن سازمان جمع آمده بودند و «ادعای رهبری نهضت آزادی ایران را

داشته و دارند». تیزی سخنانش به گونه‌ای روشن در این است که «از این هیئت حاکمه‌ی پوسیده انتظاری غیر از این نمی‌توان داشت» را به زبان می‌آورد و دوباره به سوی «مدعیان رهبری نهضت» نشانه می‌گیرد! نوشته‌ی او همواره، روشن و آشکار مسیر می‌گذراند و بر این بودن که «پر واضح است که منظور تبرئه‌ی رجال و زمامداران نیست» ولی بر این انگشت می‌نهد که «وجه مشترک آنها با مدعیان رهبری نهضت این است که هر دو دسته علی‌رغم تظاهراتشان فاقد ایمان و عقیده به نیروی عظیم ملی بوده و نیروی دول استعماری را قادر مطلق دانسته، دسته‌ای تسلیم آن گردیده و دسته‌ی دیگر تصور کرده است برای خلاصی از نیروی استعمار باید تسلیم نیروی دیگری گردید!»

ملکی با توانمندی در فراگشایی دیدگاه‌های «اجتماعی - سیاسی» دارنده بوده و دیگر فروزده‌های سزاوار، کنون که از حزب توده بریده است و یافته می‌باشد که، «شوروی» نه آن بوده که «باورمندی» در گذشته به آن داشته، بوده است، و با پی بردن به اینکه باور به «اردوگاه زحمتکشان» نادرست و همانند دیگر دولت‌های «استعماری - امپریالیستی»، راه شوم این‌گونه‌ی داشته و پیموده است، قلم به کار گرفته به دریدن پرده‌ی پوششی که «حزب توده» و «شوروی» در پشت آن پنهان گرفته بودند!

در تیزی نوشته‌ی ملکی، حزب توده و پرده‌داری از آن آشکاری بیشتری وجود دارد تا «شوروی»، و شاید از آن جهت است که باورمندی‌اش به آنچه در «روسیه‌ی شوروی» می‌گذشته و در ماهیت آن اردوگاه وجود داشته، هنوز به گونه‌ی همه‌جانبه‌ای، فروریزی در او به وجود نیآورده، بوده باشد. ولی سایه روشنی از آن «بوده‌ها» در دل باورهایش نشسته و دانه‌های شک را در او می‌توان دید، که جای گرفته، بوده است!

سویه‌ی سومی که نوشته‌ی ملکی می‌پیماید، پس از اشاره به «مسئولیت دسته‌ی دوم از روشنفکران (این است) که رهبری نهضت را در دست گرفته هزاران هزار جوانان فریب‌خورده و آرزو بر باد رفته و...» را در مبارزه‌ای که پای گرفته، به سازمان‌دهی فرا خواندن، و در پی این خواست تا باگرد هم آوری نیروهای اجتماعی بنا بر نوشته‌ی او «مأیوس و ناامید و فریب‌خورده»، گرد پرچمی که برافراشته شده بود، سازمان بگیرند و این‌گونه «ملی کردن صنعت نفت یکی از کوچکترین موفقیت‌های نهضت» به کار گرفته آید!

او، اگرچه «ملی کردن صنعت نفت» را یکی از «کوچک‌ترین موفقیت‌های نهضت»، انجام‌پذیری‌اش را، خوانده است، ولی در لابلای فراگشایی‌اش نیک به «کلیدی» بودن آن خواست پی‌بری داشته و «هدف این مبارزه در درجه اول غلبه بر سلطه‌ی بیگانه و

پس از آن برقراری عدالت اجتماعی مطابق موازین علمی قرن بیستم» را، یادآوری دارد!

ملکی، سپس به دیدگاه رسمی زمامداران می‌پردازد که «نیروی ملت» را نادیده می‌گیرند و واهمه دارند آنان از بیدار شدن و سازمان‌گرفتن لایه‌های گوناگون اجتماعی نهفته بوده در نیروی ملت و بر این امید ورزیدند که از سازمان ملل می‌توان سود جست و هدف‌های «ملی را حتی بدون جنگ ولی با تنظیم صحیح نیروهای ملی و با داشتن اعتماد به خود و مطالبه‌ی حقوق مسلم خود و مبارزه‌ی جدی برای آن به دست آورد!» در ششمین فصل کتاب «از انشعاب تا کودتا»، با نام «ایدئولوژی در پرتو نفت»، انور خامه‌ای به ارزش تاریخی آن‌گونه نوشته‌ها پرداخته، و بازتاب‌هایی از سوی حزب توده را هم نمایان‌گر است، به اینکه می‌گستراند برانگیزی کشاوری را در میان و جامعه را به سوی داوری کشانیدن و به این فرد و گروه ارزش داوری دادن. او به چند و چون اثرهای «اجتماعی» آن پرداخته و بر این است که؛ «اگر این بحث‌ها پیش نمی‌آمد به احتمال قوی جبهه ملی حزب توده را از لحاظ سیاسی شکست می‌داد ولی این حزب از نظر ایدئولوژی سالم و دست‌نخورده باقی می‌ماند و در ایمان اعضای حزب به اساس و بنیاد معنوی آن خللی وارد نمی‌آمد. در نتیجه می‌توانست شکست‌های سیاسی این مرحله را نیز مانند شکست سهمگین آذر ۱۳۲۵ و نظایر آن از سر بگذراند و نیروی توده‌ای خود را همچنان نگاه دارد و گسترش دهد!»

بی‌گفتگو، نوشته‌های یاد شده، چه به دست حسین فاطمی و بُرد سیاسی در آن نهفته بوده و چه بررسی‌های ملکی و تیزی و برندگی‌هایی که خامه‌ای از آنها سخن می‌گوید، برانگیزی بازتاب‌هایی از سوی حزب توده را دارد، که به سوی خودش کمانه می‌گیرد ولی نه به گونه‌ای که داوری دارد بر اینکه «اگر این بحث‌ها پیش نمی‌آمد» شکست حزب توده در برابر «جبهه ملی» تنها و تنها در پهنه‌ی سیاسی بود و آن هم زودگذر، که بتواند «از نظر ایدئولوژی سالم و دست‌نخورده باقی» بماند و در میان «اعضای آن سازمان «خللی وارد» نیاید و سست نگردد «ایمان و اساس و بنیاد معنوی» آن، که به‌مانند «شکست سهمگین آذر ۱۳۲۵» و دیگر رخ داده‌ها از سر بگذراند و «نیروی توده‌ای خود را همچنان نگه» دارد!

حزب توده، در برابر خواست‌های ملت ایران که گره‌خوردگی همه‌جانبه‌ای داشت به خواست ناوابستگی و دیدگاه «استقلال»، بنا بر سرشت وابستگی‌اش به «شوروی» و همانند «برده»‌ی انجام‌دهنده‌ی خواست‌های «اردوگاه دروغین زحمتکش‌ان جهان»

درآمدن، با روزهای ورود «کافتارادزه» و خواستاری امتیاز نفت شدن، آسیب‌پذیر و پی‌آمد آن، یورش‌آوری قلمی و برپایی نمایش‌های خیابانی به سود «امتیاز» دهی به بیگانگان، از جمله شوروی، و زیان «مصدق» و دست‌آوردهای مردم، روی به گودی بیشتری می‌گیرد زخم بر آن نشسته! از آن پس نه اینکه درمان نمی‌گیرد، که با مورد آذربایجان و...، امکان از سرگذرانی شکست‌ها را از دست می‌دهد و در پهنه‌های گوناگون اجتماعی، از جمله «سیاسی»، امکان درمان زخم‌های کاری و سخت‌بر پیکره‌ی خود نشانیده را از دست می‌دهد، اگرچه توده‌هایی برده‌وار آن را پیروی داشته‌اند!

به درستی می‌توان گفت، بزنگاه تاریخ در زخم‌نشینی و شکست‌هایی بر پیکره‌ی حزب توده و رهبران آن وارد آمده‌را، در روزها و در پی ورود کافتارادزه، و سپس تر برقراری «فرقه»ها و کژی‌هایی که در این دو رویداد حزب توده از خود برمی‌نمایاند، باید دانست و پیامدهایی دیگر که گزیر وابستگی همواره با خود داشته، بوده است! رهایی یافتگان از آن «حزب» نیز، ناگزیر به این دو رویداد برخورداردی درست و خرده‌گیرانه دارند و از «استقلال» حرکت می‌کنند و در این «چهارچوب» گام می‌نهند تا بتوانند میان مردم جایگاه پسندیده‌ی ملی بودن، به دست آورند. گونه «گزیرکار»ی که در «انشعاب» رخ داد و در آن‌گاه نیز، شاید آخرین «مهلت‌گاه» رهایی خود را یافته بودند، که «انشعاب‌گران» با آن کرده‌ها و رفته‌ها، به هنگام به آن پرداختند، روی آور می‌شوند. خلیل ملکی زبان و نظریه‌پرداز و پیشاپیش همه‌ی آنان نیز، اکنون با نوشته‌هایش چاره‌ی کار خود و دوستانش را یافته و به آنچه می‌پردازد، آنچه را می‌باشد، که در رابطه با «نفت شمال» و آمدن «کافتارادزه» و...، دیگر می‌اندیشید و می‌نوشت که همگامی همه‌جانبه‌ای داشت با نظریه‌پردازان «حزب توده» و از جمله «احسان طبری»، و درست‌نویسی‌های کنونی‌اش خرده‌گیری‌هایی بود به «خود» و همراهان با او انشعاب‌کرده‌ی گذشته در حزب توده جای‌گرفته! می‌توان با شناخت از خلیل ملکی، بر این باور بود که تیزی و هوشمندی سیاسی او در راست و درست با جامعه‌ی خود بودن بود و پرشگاه سیاسی خود را شجاعانه در درست‌کاری و پاکدامنی یافتن، بی‌پروا پشت کردن به گذشته‌ی خطای خود و روی آوردن به درستی گفته‌های دیگرانی که در گذشته با آنان ناسازواری دیدگاهی داشته و ستیزه‌گری سیاسی را در پهنه‌های گفتاری و یا نوشته‌ای، پشت سر گذرانده‌را، بی‌دلهره به کناری نهد و با آسوده‌دلی کوشنده‌ی راه آنان گردد و گفته‌ها و نوشته‌هایش را در سویی‌ی درستی

دیدگاه آنان به کار گیرد!

به وارونه‌ی ملکی، رهبران حزب توده، درون‌مایه‌ی کار سیاسی آنان بی‌بهرگی از درست‌کاری با جامعه‌ی خود و فریب‌دهی توده‌ی گرد آمده در آن سازمان و این‌گونه ناهوشمندی و بی‌خردی چیرگی گرفتن! چیرگی گرفته شده‌ای که برخاسته بوده است از وابستگی به شوروی، و از دست دادن تمام نیروی کار در میان جامعه و پرشگاه از جایگاه مردم را از دست دادن و با پای فروبردن در ماندابِ وابستگی! گردش کار گونه‌ای که، هرچه گرد زمان بر آن می‌نشست، گزیر کار را در کردن از وابستگی و روی به شجاعت داشتن به پشت پا زنی به گذشته و پسند مردم را در «ملی بودن» پذیرفتن، برای آنان سخت‌تر و ناممکن‌تر می‌گردید، و به گودی مانداب در آن گیر کرده، فزوده شدن و پای تا سر در آن مانداب فروتر رفتن، افزایش می‌یابد!

بازتاب، گردش کار و کنش‌ها و واکنش‌هایی که چهره می‌نمایاند در دشنام‌دهی به هم‌آوردان خود، به ویژه مصدق و دیگر با او بودگان - توجیه‌گری‌های سبک و ارزان از کرده‌ها و رفته‌های «شوروی» از یک سوی، و دیگر سوی پاره شدن پرده‌ی دور «حزب» و عریان‌تر شدن آن، آورنده‌ی زمینه‌های همه‌جانبه‌ی دورسازی و بریده شدن از جامعه‌ی ایران می‌گردد و زیر پای خود را خالی نمودن!

زندگی سیاسی پیرامونیان مصدق نیز، بیان‌گر «تیزی و هوشمندی» پاره‌ای و «ناهوشمندی و بی‌خردی» پاره‌ای دیگر را نمایان‌گر است، نهفته یافته در چند و چون و تا کی و کجاستی و درستی با مردم جامعه‌ی خود را، گزیده‌ی کار خویش می‌دانستند و پرشگاه سیاسی را شجاعانه در آن گذرگاه جستجو داشتند. پاره‌ای، هوشمند و تیزبین، گونه‌کسانی که تا آخر به راه مردم بودند و دمی زبان ملت، مصدق را تنها نگذاشتند، اگرچه می‌بایست در این راه به پیشواز بیم و خطر روند و سختی‌ها را با جان و دل پذیرا شدن. پاره‌ای دیگر، که در آغاز کار هوشمندی و تیزی کار آنان در بی‌پروایی چهره می‌گشود، در رویارویی با بدخواهان ملت و از خواست‌های مردم جامعه‌ی خود حرکت کردن و در جنبش «ملی کردن صنعت نفت» کوشنده بودن، همداستان با «مصدق» در تمامی سنگرها. ولی آهسته آهسته و هریک در گاه‌ها و با انگیزه‌های ناهمانندی از زبان ملت دوری گرفتند و زیان ملت ایران را به سود شاه و دربار شماره زدند و «گزیر و یا ناگزیری» کارهایی را دنبال کردند، که سود چپاول‌گران جهانی، به ویژه «انگلیس - آمریکا» را با خود به همراه آورد! هوشمندی و تیزبینی کارهای آغازین آنان راه به کژی گرفت، و همانند رهبران حزب توده جای آن را «ناهوشمندی و بی‌خردی»

سیاسی پرکرد و پای آنان تا سر در «مانداب» دیگر شکستی فرورفتن و شکست همه جانبه‌ی سیاسی را ارزانی زندگی سیاسی خود نمودند!

## روش سکان‌دار کشتی، سنگ سنجیدن و دریافت جور و ناجوربودگان با راه ملت

نیم‌نگاهی به گذشته و سنجش و چگونگی سنجی با یکتا سنگ سنجیدن، بنا بر دیدگاه نگارنده بیان‌گر بود به اینکه؛

۱- آهنگ «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور» دلنشین‌ترین پیام سیاسی بود بر دل ایرانیان نشسته و بُرنده‌ترین و با بردی کارساز که بتواند درون‌مایه‌ی بسیج لایه‌های گوناگون اجتماعی جامعه‌ی ایران شود، گردآورنده پیرامون آن «پرچم» تا رسیدن به بنیادین‌ترین خواست «سیاسی - اجتماعی» ملت ایران. پرشگاه آرام و آسوده‌پذیری که سپس‌تر، پای نهاده شود پای بپای و یا گاه به گاه خیزش‌گونه به دست‌یافت، دیگر خواسته‌های «ملی مردمی» ایرانیان!

۲- ملی شدن صنعت نفت، همانند پرچم گردآورنده به گرد خود، برخاسته از کدامین رهبران جبهه ملی، می‌بوده است. نشان‌گر شدن که از دیرباز «اندیشه‌ی» ملی کردن نفت و درآوردن آن به مانند «درفش» بسیج مردم و خیزگاه رسیدن به «استقلال» و دیگر ره‌یافته‌هایی در جنبش مشروطیت نهفته بوده را با آن نشانه‌گرفتن، زاییده‌ی فکر و باورهای چه کسی می‌توان و می‌بایست، دانست!

کسی که در جنبش مشروطیت و با آرمان‌های آن پروریدگی گرفته بوده است و همواره رهیافت «مردم‌سالاری» برای جامعه‌ی ایران را، از چشم به دور نمی‌سازد در زندگی «اجتماعی - سیاسی» اش و زندگی‌نامه‌اش گویای همه‌جانبه‌ای بود بنا بر تکیه به داده‌های تاریخی. اوایی که با سلاح قانون به کارزار سیاسی در برابر «هم‌آوردان» روی آور است، و تکیه به همین سلاح دست‌همه‌ی وابستگان بومی وابسته به بیگانگان را، در مجلس شورای ملی، پس از ورود کافتارادزه و خواستاری «نفت شمال»، می‌بندد تا کسی نتواند در هر مرتبه‌ی «سیاسی - اجتماعی» نشسته‌ای امتیاز منابع و ثروت‌های جامعه‌ی ایران را به این و یا آن بیگانه دهد! رویارویی خود را با سلاح بُرنده و تیزبُرد «قانون»، در درون و برون از ایران، با بدخواهان بومی و یا بیگانگان نابومی آغازی دوباره دارد و پیگیری‌های بی‌گسست و از سوی ملت، زبان خواسته‌های آن می‌گردد و سکان‌دار کشتی جنبش «ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور»، که چکیده‌ی

ویژگی‌ها و فروزه‌های دارنده بوده‌اش، درست‌کاری و پاکدامنی را در پهنه‌ی سیاسی برگزیدن و با آن سرشت‌نشانه‌ها روی به کارزار با «هم‌آوردان» به گونه‌ای و با دوستداران ملت به گونه‌ای دیگر روی در رویی داشتن!

اویی که آن نشانه‌ها دارد، کنون سنگِ سنجش است، این و آن جور و ناجور بوده‌ای را، در نشان‌دهی به اینکه چه کس و ناکسانی با ملت بودن را برمی‌گزیند و همواره در این راه پای می‌کوبد و پیش به راه دارد و دوش به دوش او و همراه او بودن را برگزیده و گزیر راه پیروزی ملت ایران شناخته بوده است یا دیگر کسانی، دارنده‌ی هر گرایش فکری و جای گرفته در هر لایه‌ی اجتماعی و مرتبه‌ی سیاسی، بر ملت بودگان، که به ستیزه‌گری و دشنام‌دهی با او برخاستند. چوب لای چرخ کارهای او نمودند و در سر، بازدارندگی او را از پیروزی‌های به دست‌آورده و دست‌آورده‌های در راه رسیدن به آن گام برمی‌داشته را، می‌پروراندند و یا مستقیم و نامستقیم، همداستان با بدخواهان ملت شمشیر به چهره‌ی او کشیدند و از پشت بر او خنجر نشانند! چه از آغاز جنبش نفت روی ستیز با او گرفته و چه در گرماگرم پیروزی‌های ملت و به ویژه پس از پیروزی‌های ملت ایران در روز سی‌ام تیر و دریافت خبر شادی بخش پیروزی در دادگاه لاهه، و پسین روزهایی که به شوم‌روزهای نهم اسفند - ۲۵ مرداد و...، سرانجام ننگین روز ۲۸ مرداد فرجام می‌گیرد و ملت ایران را در شکست می‌نشانند!

کنون، و پس از انجام آن نیم‌نگاه به گذشته، و چشم‌پوشی از «بر ملت بودگان» جای‌گرفته در اردوگاهِ وابستگان، چه وابسته به شوروی و «حزب توده» در آن دوره‌ی تاریخ و چه زیان‌رسان‌تر، وابستگان به «انگلیس»، و یا «آمریکا» که در تلاش جایگاه سیاسی در ایران و در میان «دربار» تکاپو داشته، باشند، بی‌بهرگان یا کم‌بهره بردگان از ارزش‌های «ملی مردمی» یعنی بومیان وابسته، روی آوردن به خنجر از پشت زندگانی که از «پیرامونیان سُکان‌دار» کشتی به شمار می‌آمدند و از آغاز کار، پس از شهریور ۱۳۲۰ با او همراه شدند و در روزهای گرمی گرفتن مبارزات ملت ایران در گرد «نفت» و سپس به «درفش» در آوردن «ملی کردن»، او را در سوییهِی دست‌یابی به «استقلال» همپا، ولی درگاه‌های گوناگون و برگرفته از انگیزه‌های ناهمانند، پس از پذیرش نخست‌وزیری، به جمع دشمنان او می‌پیوندند!

ناجورشدگان پس از پذیرش نخست‌وزیری، چهره به گونه‌های گونه‌گون به «مصدق» نشان می‌دهند و گونه‌راهی راگزین دارند که به شکست نهضت ملی و ناکام ماندن دست‌آورده‌های تا پیش از ۲۸ مرداد به دست آورده، سر باز می‌کند. اگرچه آنان را



نمی‌توان وابسته به بیگانگان شمرد ولی همان‌گونه که داده‌های تاریخی تاریخی نشان‌گر است، خواستِ بیگانگان بازتاب کرده‌ها و رفته‌های آنان است، که به اجرا درمی‌آید! در پیشاپیش این ناجوربودگان از پشت خنجرزن، می‌توان به ترتیب سه تنی را نام برد که آسیب‌رسانی‌شان کاری‌تر و شاید بتوان گفت «دو تن» از آن «سه تن» ادبار و شکست به‌بارآوری‌شان به زیانِ خواست‌های تا آن‌گاه به دست‌آورده‌ی ملت ایران، سهمگین‌تر و شکننده‌تر نشان از خود به جای می‌نهند!

اگر از چند تنی همانند آن «سه تن»، چون حائری‌زاده و...، چشم پوشیده شود، سه تنی که شکننده بر پیکر ملت ایران و زبانِ خواست‌های آن «مصدق» در گرماگرم پیروزی‌های به دست آورده شده نشان به جای می‌نهند، می‌باشند آیت‌الله کاشانی - مظفر بقایی که ادبار کارهایشان سهمی بیشتر دارد در برابر سومی که «حسین مکی» می‌بوده است!

در میان پیرامونیان مصدق، و گرد او جمع شده، این «سه تن» اگر نزدیک‌ترین کسان به او نمی‌بوده‌اند، به یقین از نزدیک‌ترین کسان به مصدق به‌شمار می‌رفته‌اند، به ویژه حسین مکی و مظفر بقایی. نیز در پهنه‌ی سیاسی و دارنده‌ی توانمندی‌های چشم‌گیر، آنان بر او توانمندتر از دیگر نزدیکان مصدق، در رویارویی با بدخواهان نهضت ملی از خود مایه نشان داده بودند.

«هم‌سنجی» این «سه تن» و دیگرانی چون «حائری‌زاده» با دیگر نزدیکان به «مصدق»، در پهنه‌ی کارزارهای «پارلمانی» و یا روزنامه‌ای زبانزد همگان بوده و داده‌های تاریخی گویایی دارد به بُرندگی و بُرد کارهای آنان در برابر دیگران و نیز تنگاتنگی روابطی که با مصدق داشته‌اند در آغاز و دستی توانا در پیروزی‌های اولیه‌ی به سود ملت ایران به دست آمده. دیگران، و هریک از سویه‌هایی کارایی‌هایی چشم‌گیر داشته‌اند و در مرتبه‌ای بالا به مصدق نزدیک بودن، که از جمله می‌باشند اللهیار صالح - شایگان - نریمان و...، به گونه‌ای حسین فاطمی و...، گونه‌ای دیگر! ولی ویژگی‌های در آن سه تن جمع یافته، گونه‌ای دیگر نشان‌گری دارد، کارها و رفته‌هایشان در کارزارهای اولیه‌ی گرداگرد «نفت» پَر و بال گرفته!

این سه تن، به ویژه مظفر بقایی و آیت‌الله کاشانی، بنا بر ویژگی‌های دارنده بوده، هم می‌توانستند در مرتبه‌ی چشم‌گیری سودآفرین به سود نهضت باشند و هم، همان‌گونه که در فرجام کار نشان‌گرند، زیان به‌بار آورند و ادباررسان به دست‌آوردهای به دست آورده شوند!

بنا بر همین ویژگی‌ها، خواننده می‌یابد که هرچه برگزیده‌ی زمان گرد پیروزی به سود ملت ایران می‌نشیند، پس از پذیرش نخست‌وزیری مصدق و دست‌آوردهای سکان‌دار کشتی چشم‌گیر شده، آن دو از آن «سه‌تن» راه‌پشت کردن و دروی گزیدن از مصدق را پیش می‌گیرند و حسین مکی هم سرانجام همپا با آن دو و به وجود آورنده‌ی «مجموعه‌ای» آسیب‌رسان، به مردم و زبان خواست‌های ملت و دست‌آوردهای به دست آورده پشت می‌کنند، به سود شاه و دربار و ناگزیر در دام خواست‌های بیگانگان می‌افتند، و زیان به بار می‌آورند!

بستر گرفتن کار مبارزات و بلندی گرفتن دست‌آوردها و از فرازی به فراز دیگر پای نهادن نهضت ملی پای‌گرفته، چهره‌ها را دگرگون و گره‌ی کارهای این و آن را نمایان‌گر می‌ساخت. دیدگاه‌های افراد آشکارتر و پاره‌ای سستی کارشان در برابر «من» فردی خود رنگ می‌باخت و رخ نشان می‌دادند و دیگر کسانی توانمندی بیشتری در برابر «من» فردی و گروهی خویش نشان می‌دادند و آتش درون‌زایی هر دم آنان را به جنبش پای‌گرفته و کاروان‌سالار آن دلبسته‌تر می‌نمود و سراپا امید پیروزی تاریخی ملت ایران را در آن خیزش‌های پای‌گرفته و یاری رسانیدن به «مصدق»، یافته بودند. هرچه بر گزیده‌ی زمان، گرد پیروزی به سود ملت ایران و در پیشاپیش نهضت ملی، مصدق می‌نشست، جابجایی‌ها به سود و زیان نهضت ملی روشن‌تر و سنگری را جانشین دیگر سنگری نمودن، چهره می‌نمایاند!

در این جابجایی‌ها و سنگری جانشین سنگری دیگر نمودن، چه تا دیروز برای نهضت ملی و مصدق پای‌کوبانی که آهسته آهسته سود «اجتماعی - سیاسی» خود را در اردوگاه دشمن ملت یافتند و در آن جای گرفتند و چه تا دیروز در زمره‌ی بدخواهان مصدق و دوستاران او بودند، حال که آنان و پیروزی‌شان را گره‌خورده به پیروزی ملت ایران دانسته یافته، دیده‌اند به او و دوستداران راهش پیوسته‌اند و کمر همت می‌بندد در راه تلاش و کوشش و تکاپویی جانانه تا جامعه‌ی ایران به پیروزی‌اش دست یابد!

در این بسترگاه نبرد، می‌باشند پاره‌ای بسیار نزدیک به مصدق، که از او دوری می‌جویند و تن به خیانت و برخی از آنان «جنایت - خیانت»، و دستی آلوده می‌گیرند در شکستی که بهره‌ی ملت ایران ساختند. نیز بسیاری نه آن چنان نزدیک به مانند آن «سه‌تن» به مصدق، که هر روز نزدیک و نزدیک‌تر شدند و تازه روی‌کردگانی به مصدق و نهضت ملی که راه تنگاتنگ با کاروان‌سالار جنبش مردم ایران گرفتند و تا واپسین دم با او بودند و با او ماندند و هرگز سنگر ملت ایران را رها نمودند!

از آغاز پای گیری جبهه ی ملی، در میان مردم و به ویژه جامعه ی سیاسی ایران و روزنامه نگاران بر این باور، باور گرفته بودند که مصدق - بقایی - مکی و حسین فاطمی به هم نزدیکی بیشتری دارند، و بنابراین دیدگاه جاری جامعه شده نیز، تهران مصور سی ام فروردین ۱۳۳۰، در دوره ی کوتاه نخست وزیری حسین علاء، سایه روشنی از آن را در نوشته ای بر نام «این دولت مال کیست؟» به یاد می آورد. در آن نوشته، عکس هفت نفری را نشان گر است از «اعضای جبهه ملی» به ترتیب از راست به چپ «مکی - بقایی - حائری زاده - شایگان - عبدالقدیر آزاد - مصدق و صالح» و در بررسی اینکه «در این هفته همه تصور می کردند در جبهه ی ملی بُری زده شده و اختلاف نظر شدیدی پیدا کرده اند. خود ما هم گفته بودیم اختلاف سلیقه و نظر دارند، این تصور مردم روی اختلاف گفته های مکی و نریمان است. مردم خیال می کنند دکتر مصدق و دکتر بقایی و مکی و دکتر فاطمی با هم نزدیک تر و حائری زاده و دکتر شایگان و نریمان هم افق ترند، اللهیار صالح وارد این اختلاف نظرها نیست و دلش می خواهد که مثل سابق نظر یکی باشد ولی اگر روزی ناچار شود یک طرف را انتخاب کند جانب پیشوارا ترجیح خواهد داد و عبدالقدیر آزاد در این اختلاف سلیقه هم آزادی خود را از کف نداده ولی باز جانب پیشوارا بیشتر می چرباند!»

نوشته ی نامبرده، بیان گر باور مردم به دوری و نزدیکی رهبران جبهه ملی است در دوره ی کوتاه نخست وزیری حسین علاء و اینکه کدامین با یکدیگر نزدیک ترند و کدام یک به «مصدق» و مصدق با کدام یک از آنها دیدگاه و همانندی فکری بیشتری دارد، در رابطه با ابراز سازواری ها و یا ناسازواری هایی که به «دولت علاء» و گونه ی بر سر کار آمدنش در مجلس شورای ملی انجام گرفته، بوده است!

در نوشته ی نامبرده، نشان گیری دارد به سخنان تند نریمان و شاه را نشانه گرفتن که دور از «قانون»، دولت علا بر سر کار آورده شده است، و اینکه مجلس شورای ملی می بایست گزین دولت باشد و سپس شاه تأییدکننده ی آن باشد با «توشیح» خود، که در گذشته به آن پرداخته گردید.

گونه نویسی، نوشته نشان گر است به اینکه: ۱- «اختلاف گفته های مکی و نریمان» به چونی دولت علاء که «روز اول آقای علاء با حمایت شاه سرکار آمد و بهترین انتخاب» شمردن و یا نشمردن و همان گونه ای که گفته آمد «نریمان» بنا بر داده های تاریخی به آن گزینش و به ویژه گونه ی گزینش که «با حمایت و کمک شاه سرکار آمدن» باشد، مخالفت داشته و بنا بر نوشته ی تهران مصور «دکتر مصدق از اظهارات نریمان

غیرمستقیم اسمی بُرد و حمایتی نمود» و روند دیدگاه‌ها را نشان‌گر شدن. ۲- در ترتیب جای گرفتن در عکس، مکی - بقایی - حائری‌زاده، شانه به شانه‌ی یکدیگر از راست و از چپ صالح - مصدق - آزاد را و شایگان میان این» دو سه نفر جای گرفته بوده است. در نوشته و بررسی، مصدق - بقایی - مکی و فاطمی را نزدیک به هم و شایگان و نریمان را «هم‌افق» یکدیگر می‌شناسد و حائری‌زاده را نیز با این دو و صالح و آزاد را، به هیچ‌یک از «دو» دسته‌ی یاد شده ولی در «گاه» ناگزیری‌گزینش، هر دو‌گزیر کار خود را در جانب مصدق دانسته، می‌خواند!

نیکی چشم‌اندازی بر روی نوشته و عکس آورده شده در تهران مصور از یک سوی، و گفته‌ها و نوشته‌های بقایی - مکی و... و یا دیگر داده‌های تاریخی ساز و ناسازوار بوده با رهبران جبهه ملی در آن گاه تاریخی و یا روزهای پسین تا کنون و چگونگی روی دادن رویدادها از دیگر سوی، همه و همه نشان‌گر گونه‌ی نزدیکی بقایی و مکی را به «مصدق» و باورمندی میان مردم جاری بوده را، نیز تنگاتنگی روابط آن دو با حسین فاطمی را هم!

نیز آرایش دیدگاه دیگرانی چون نریمان - شایگان - صالح و... به مصدق چه سان بودن و با آن دو نفر و یا حتی حسین فاطمی چگونه؟! ولی با رشدپذیری و فرازگرفتن جنبش «ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور»، رخ دادن و رخ نشانه دهی سازواری‌ها به ناسازواری‌ها، آشکار و آشکارتر شده و جایگاه هریک روشن‌تر نمایان‌گر می‌شود! هویدایی زندگی «سه تنی» که همپا با «حسین فاطمی» و دیگرانی که همواره با مصدق از آغاز همگامی می‌داشتند، با دیگر پیوستگان به او، که تا واپسین دم‌های زندگی با «نهضت ملی» و مصدق و راه او همگام و پایداری نشان می‌دهند! جمع روی به مصدق و نهضت ملی آوردگانی که، تا پایان زندگی راه درست‌کاری و پاکدامنی مصدق را به گونه‌ی روش سیاسی برگزیده‌ی خود، همه‌جانبه به آن پای‌بند و گزین راه سیاسی آنان می‌گردد و نه دیگر «گونه‌هایی»، که دیگرانی برگزیدند و شکاف به وجود آور شدند!

نیز داده‌های تاریخی و به ویژه نوشته‌های مکی، نشان‌گر است که حائری‌زاده همواره در زندگی سیاسی‌اش به آیت‌الله کاشانی - مکی و بقایی نزدیک‌تر و میان آنان هم‌آهنگی وجود داشته است. اما حسین فاطمی، اگرچه در آغاز کار با کسانی چون مکی و بقایی و...، نزدیکی بیشتری را داشته است ولی با جابه‌جایی‌ها و سازواری‌ها به ناسازواری‌ها بدل شدن، گونه‌ای سیرگاه می‌پذیرد، که «سه نفر» یاد شده‌ی «شایگان -

مصدق، و گردش پذیری دولت مصدق ■ ۱۳۳

نریمان - صالح» و همانندانی چون آنان، پیوسته با حسین فاطمی، راه پیموده شده‌ی دیگری را می‌پیمایند، که گفته آمد و در آینده نیز، سیر نوشته نشان‌گری بیشتری را نشان‌گر خواهد بود!

این‌گونه است برگزینی و همخوانی گونه راهی را از «آیت‌الله کاشانی» با «بقایی - حائری‌زاده - مکی و...» و بازتاب همسویی راه آنان با هم، در روزهای پیش و پس از رویداد شوم روز ۲۸ مرداد، جلوه‌گر شده!

### آیت‌الله کاشانی - پیرامونیان او - چند و چون چکیده‌ی کارهای آنان با دولت مصدق

اگر بقایی - حائری‌زاده - مکی و...، از درون جبهه ملی سر برون آورده و بدخواهی با «مصدق» را به سود «شاه» و زاهدی و...، برمی‌گزینند و خنجر به نهضت ملی ایرانیان می‌زنند و پیروزی بیگانه را شماره زدند ولی آیت‌الله کاشانی همدستان با «خنجرزدگان» بر پیکر جنبش رهایی‌بخش ملت ایران، از اردوگاه دیگری، یعنی نیروهای اسلامی پیرامون او جمع شده، زشتی کار را برمی‌گزیند و در واقع آنان با هم هم‌نفسی می‌یابند در برپایی اردوگاه بیگانه‌ای و همسویی گرفتن در کودتا و یاری رساندن به شاه و دربار و آگاه و یا ناآگاه خواست کودتای «انگلیس - آمریکا» را به اجرا درآوردن!

آیت‌الله کاشانی، بنا بر زندگی‌نامه‌ی سیاسی‌اش، همان‌گونه که در گذشته نیز به اندازه گفته شده است، با دیدگاه ضد انگلیسی روی به مبارزه می‌آورد و در این کارزار مرتبه‌هایی تبعید و زندانی می‌گردد. این همسویی مبارزاتی او را به وجود می‌آورد با «مصدق» و دیگرانی همانند «حائری‌زاده - مکی - بقایی و...» و نیز در مرتبه‌هایی پایین‌تر با دیگر رهبران جبهه ملی به داشتن و پیدا کردن روابط دوستی میان آن مجموعه!

پشتکار و پیگیری در کارزار سیاسی او در مبارزه با انگلیس از پسین روزهای شهریور ۱۳۲۰ و دستگیری‌اش در رابطه با تماس با آلمان‌ها آغاز و مرتبه‌های دیگر، سبب‌ساز می‌گردد کسانی، به ویژه مصدق در مجلس و نیز آوردن نام او در روزنامه‌ها، به مرتبه و منزلت سیاسی او بیفزایند! بلندی گرفتن مرتبه‌ی سیاسی او در جنبش به گردش درآمده‌ی «ملی کردن نفت» فزوده‌تر و پایگاهی چشم‌گیر در جامعه می‌یابد. بلندی گرفتن نام او تا آنجا که در انتخابات مجلس شورای ملی دوره‌ی شانزدهم مرتبه‌ی ششم را می‌یابد. او هم در پهنه‌ی سیاسی و هم در میان روحانیت از جایگاه و پایگاه سیاسی برخوردار شده بود و فدائیان اسلام نیز از او پیروی داشتند و بنا بر همه‌ی بوده‌ها دستی

کارگشا می‌توانست به سود این و زیان دیگری به کار بندد. او چه در نهادهای پایین و بالای مذهبی و چه این‌گونه در جرگه‌های سیاسی دستی باز پیدا کرده بود و می‌توانست بند و بست‌های خود را به کار گیرد و خواسته‌های خود را به گوش این و آن رسانیدن و از آنان امتیازهای خواسته را به دست آورد!

مصدق نیز، به همه‌ی توانایی‌ها و ویژگی‌ها و «چشمداشت»‌های او آگاه بود و در واقع «روحانیت» را نیک می‌شناخت. شاه نیز آهسته آهسته به چند و چون او و نیز دیگر روحانیون، چه بنا بر آزمون‌های فردی و چه برگرفته از رهنمودهای به دور او جمع شدگان و درباریان کارگشته، دست یافته و «زیر دندانی» او و دیگر افراد این لایه‌ی اجتماعی را، به دست آورده بود و می‌دانست و می‌توانست و روی آورده «امتیازی» به آنان و به ویژه «آیت‌الله کاشانی» بدهد و «امتیازی» از آنان بگیرد!

در «هم‌سنجی» میان رفتار «شاه» و «مصدق» با روحانیت و «آیت‌الله کاشانی»، اینکه مصدق بنا بر احترام به «جامعه» و باورهای دینی ایرانیان، به لایه‌ی روحانیت احترام می‌گذاشت و تا آنجا که ممکن پذیر بود از پایگاه اجتماعی آنان سود می‌جست در بسیج جامعه، برای دست‌یابی به هدفمندی‌های «ملی مردمی»! بنابراین «باورمندی» موشکافانه در او جای گرفته و آگاه به چگونگی در آن سیرگاه پای نهادن و تا کجا پیش رفتن و سود جستن، با «آیت‌الله کاشانی» هم، چنین بود و هرگز حاضر نمی‌شد به او «امتیازی» دهد، که زیان اجتماعی برای جامعه به بار آید، چه فرهنگی چه سیاسی و چه اقتصادی و دیگر بوده‌های اجتماعی! کوتاه سخن، به او و آنان در پیوند همه‌جانبه با سود جامعه داشتن روی آور می‌شد و از آنان سود می‌جست برای جنبش پای‌گرفته‌ی مردم ایران و به آنان با تمام وجود در این رابطه احترام می‌گذاشت، ولی هرگز «امتیازی» زیان‌آور برای جامعه و نهادهای اجتماعی و دست‌اندازی به امور اداری و... نمی‌داد! از این جهت بود و می‌باشد، که پاره‌ای نادر از افراد این لایه‌ی اجتماعی، که دارنده‌ی شناخت درست و دیدگاهی سودآور برای جامعه داشتند و در پی امتیازدهی و امتیازگیری برای خود با این و آن نبودند، مصدق را دوست می‌داشتند و چون «مردمک» چشم خود و جامعه می‌دانستند، و به او احترام فراوان می‌گذاشتند و هرگز روی از دوستی با او برنفتند و چون دیگرانی در سوداگری روی نیاوردند که سود خود را در زیان مردم ببینند و از این رهگذر شوم با شاه و دربار و...، و بر مصدق و مردم، روند نمونه‌ی بارز این‌گونه افراد نیک‌سرشت میان روحانیت وجود داشته را، می‌توان از دو برادر «زنجان»‌ها یاد کرد و زنده‌یاد نام آنان بود و یادشان را گرامی دانست!

اما شاه، همانند پدرش، تا آنجا که می توانست به سوداگری با این و آن می نشست و به امتیازدهی و امتیازگیری روی می آورد، و هرگز از درست کاری و پاکدامنی و راستگویی با جامعه گذر راه خویش بر نمی گزید، تا این گونه سود همه جانبه خود را به دست آورد، و بی گونه اندک اندوهی، که بر سر نهادهای اجتماعی چه زیان های سهمگینی وارد آید و تباهی جامعه را چگونه سبب ساز می شود!

او برای برنشستن بر سریر قدرت، شوم زای راهی را برمی گزید و همواره گزین کارهای او می بود، چه با بیگانگان و چه با افراد تبهکار و تباه ساز و پس افتاده ترین لایه های اجتماعی، تا از آن رهگذر و به یاری آنان به خواسته های خود دست یابد. اینکه، دست یابی به خواست خود و نگهداری تاج و تخت بنا بر آن روش های ناپسند و زشت برگزیده خود، چه زیان ها - تباهی ها و ناپسندی های «ملی مردمی» برای جامعه ای ایرانی به بار می آورد، اندوهی در دل راه نمی داد! بی دل نگرانی و تهی از وجدان مرتبه ای «سیاسی - اجتماعی» در آن جایگاه جای گرفته، به آن زشت کاری ها روی می آورد و خواست تبهکارانی را برآورده می کرد و امکان ساز چپاول منابع ایران به دست بیگانگان می گردید، تا برخاسته از این گونه روی ها «قدرت» او پای بر جای بماند، و بنابراین دیدگاه، با آیت الله کاشانی نیز روابط داشت و خواسته های او را برآورده می کرد، تا از او سود خویش گیرد! چنین کرد و چنین رفت، و پس از بهره ای همه جانبه از او گرفتن، چون «باطل» شده ای او و همانندانی چون اویی را، چه جای گرفته در لایه ای اجتماعی روحانیت و چه دیگر با او همداستان شدگانی چون بقایی - مکی - حائری زاده و...، به دلو باطل شدگان انداخت!

اینکه، شاه چگونه بود - چگونه رفت - چگونه کرد و چگونه به بار آورد و...، سخن کنونی نوشته نیست، که برشمردی شخصت «آیت الله کاشانی» پیش روی است و ویژگی های بده و بستان و دیگر دارندگی هایی در هر دو بوده، که آن دو را به سوی هم می کشد، در هم آهنگی کار و در برابر مصدق همداستان شده و زیان هایی از این رهگذر بهره ای ملت ایران گردیدن، و سودآوری به سود بیگانگان در کمین شکست جنبش ایرانیان نشسته بوده.

آیت الله کاشانی، در گاهی تاریخی، به سود خیزش های «ملی» پای گرفته خوش می درخشد و پایگاهی ویژه می گیرد و مصدق نیز به دنبال دستگیری ها و ستمی که متوجه او می شود، از سنگر مجلس سود می جوید و از او دفاع کرده و با یاری روزنامه های در سوئیحه های خواسته های ملی پای نهاده، او را بیشتر و بیشتر در درون مردم

می‌برد و به بلندی جایگاه او می‌افزاید. در کارزار ضد بیگانه، و به ویژه ضد استعمار انگلیس، هم‌آهنگی گسترده‌ی کار میان مصدق و یاران او از یک سو با کاشانی و از دیگر سوی در رابطه با آیت‌الله کاشانی با طرفداران او برقرار و فزونی می‌گیرد. طرفداران و پیروان دور و نزدیک فزونی‌گرفته‌ی آیت‌الله کاشانی را می‌توان این‌گونه رده‌بندی و برشمرد:

۱- «مجمع مسلمانان مجاهد» که وابستگی همه‌جانبه به او داشتند و رهبری آن با «شمس‌الدین قنات‌آبادی» می‌بود. به وجود آورندگان این گروه «اسلامی - سیاسی» بازاری و پیشه‌ور بودند و هنگامی که آیت‌الله کاشانی روی در روی مصدق قرار می‌گیرد، این گروه نیز با او همداستانی تام برمی‌گزیند. قنات‌آبادی فردی بود، از هر نظر بدنام و دست‌آلوده به زشت‌کاری‌های گوناگون اجتماعی.

۲- فدائیان اسلام، که چه مستقیم، و چه با میانجی‌گری علما و آیت‌الله‌هایی دیگر و بیش از هر کس «شمس قنات‌آبادی» با او همواره در تماس بودند و از او پیروی داشتند و به گونه‌ای «بازوی مسلح» او خوانده می‌شدند این گروه «تروریست».

۳- روحانیت و نیروی بزرگی از علمایی که از مرتبه‌ی بلند مذهبی برخوردار بودند و «مرجع» به شمار می‌آمدند.

۴- رهبران و وابستگان جبهه ملی، به ویژه حائری‌زاده - بقایی - حسین مکی و... و افرادی که به نام وابستگان جبهه ملی با این‌گونه رهبران در تماس بوده.

۵- در کسوت مجلس شورای ملی جای گرفتگانی، چون «سه نفر» یاد شده و میر اشرافی - یوسف مشار - نادعلی کریمی و...

۶- با درباریان، جدا از تماس با شاه، با جمال امامی - زاهدی و بسیار دیگر از این‌گونه کسان!

چنین بودن ویژگی‌های آیت‌الله کاشانی و چشم‌داشت‌ها و خواستاری انجام گرفتن سفارش‌هایی که، برای این و آن با او بودگان، می‌کرد. خواستن خواسته‌هایی گاه به گاه ناپسند ارزش‌های «ملی مردمی» جامعه، چه از نظر «فرهنگی» و چه اقتصادی و یا «حقوقی» و دیگر خواسته‌های اجتماعی که زیان‌بار می‌بود و دست و پای «دولت ملی» که از ارزش‌های «مردمی» حرکت می‌کرد را می‌بست، و آن را به گرداب زخم‌پذیری و بیم‌رسی، به گونه به گونه‌ی اجتماعی می‌انداخت!

در برابر او، «مصدق» ستیزه‌گر با هر آنچه آلودگی بگیرد و سیرگاه تباه‌آوری در پهنه‌های گوناگون اجتماعی پیمایاند و سامانه‌ی اداری دولت را به بیراهه‌ی «نامردمی»



بکشاند. بیراهه‌ی «نامردمی» در هر پهنه‌ای، چه اقتصادی - چه حقوقی - چه فرهنگی و چه دیگر نهادهای «اجتماعی - سیاسی» کشور، که تهدیدکننده شود و بتواند بر چهره‌ی «دولت ملی» زخم بنشانند!

دو دیدگاه ناهمانند در پهنه‌ی سیاسی، دولتمردانی باور داشته و به کار گرفته‌اند، که دیدگاهی پیشبرد نیت‌های «من» فردی و گروهی‌اش را، در آن جستجو دارد و برخاسته از آن آلودگی‌هایی را می‌پذیرد و بایستگی پیشبرد کار خود می‌شمرد و دیدگاهی دیگر هرگونه آلودگی را زیان‌آور شناخته و پاکدامنی و درست‌کاری را تنها و تنها‌گزیرکار «من» دولت مردمی می‌شناسد. دریافت ارزش‌های «ملی مردمی» را در گروهی به کاربری روش‌هایی همخوان با «هدفمندی» در پیش روی داشته می‌داند، و گریزان از رخنه‌دهی روش‌های تباهی آور، در نهادهای گوناگون «سیاسی - اجتماعی» و اداره‌ی اداره‌های کشور!

دارندگان دو دیدگاهی، که اولی را دارنده بودند و به کار می‌گرفتند همانندانی، چون شاه - قوام‌السلطنه و...، در مرتبه‌های بلند سیاسی جای گرفته آیت‌الله کاشانی - بقایی - وابستگان به دربار - و به گونه‌ای هم رهبران حزب توده با این باور نادرست و و زیان رسان که «هدف وسیله را توجیه می‌کند» - و دومین دیدگاه همانندانی چون «مصدق» و با او بودگانی تا به آخر، به مانند اللهیار صالح - محمود نریمان - غلامحسین صدیقی و...، که همیشه و در همه جا، روش‌های به کاربری شان هم‌خوانی همه‌جانبه داشته است با «هدفمندی»های آنان!

کوتاه‌گفته شود، که اگر «بقایی» از روش ناپسند مردمی در بالا یادآور شده، حرکت می‌کرد، برای گردآوری افرادی بود به آن‌گونه به دور او جمع‌گرفته شده تا درگاه مورد نیازش، از توانمندی ویران‌گری‌ها و زخم‌نشاندن به «هم‌آوردان» سیاسی‌اش در نمایش‌های خیابانی و یا دیگر انجام‌گرفته‌هایی چون قتل درد آورنده و سهمگین «افشار طوس»، از آنان سود جوید ولی خود از آلودگی‌هایی، به ویژه اقتصادی برکنار بود. این‌گونه هم بود «رزم‌آرا»، که هرگز دستی آلوده نساخت به گرفتن «پول» با بهره‌گرفتن از مرتبه‌ی بلند «سیاسی - نظامی» که داشت، از اینجا و آنجا، که دیگرانی چون «شاه - قوام‌السلطنه - زاهدی و...»، که به ترتیب سراپا آلوده بودند!

چند و چون آیت‌الله کاشانی، بیشتر روشن می‌شود با گفته‌های سنجابی و سفارش‌ها و کوشش‌ها و تلاش‌های او برای رهایی فدائیان اسلام از زندان و جلوگیری از اعدام آنانی که احمد کسروی - دکتر عبدالحمید اعظم زنگنه - رزم‌آرا را کشتند و دیگرانی را

تهدید به ترور نمودند، و ترورهای ناکام دیگر آنان، که در گذشته گفته آمد، اگر از یاد نرفته باشد؟!

در پی رد پای رفتارها و چگونه خواسته‌های آیت‌الله کاشانی و پیرامونیان او، همان‌گونه که گذشت، همراه با پای فشاری علما و مراجع اسلام در دوره‌ی قوام‌السلطنه، و بنا بر دیدگاه «بده و بستان»، شاه می‌پذیرد و دولت قوام تن به آزاد کردن قاتل احمد کسروی می‌دهد. نیز همین پافشاری علما و مراجع بنا بر پیگیری آیت‌الله کاشانی در مجلس شورای ملی و دستور شاه به آزاد کردن خلیل طهماسبی قاتل رزم‌آرا و زیر پای نهی امور دادگری و دادگستری بنا بر روش «امتیازدهی و امتیازگیری» را به یاد می‌آورد، در حالی که «مصدق» شدیداً با آن‌گونه روش‌ها به ستیز و بنا بر دیدگاه خود نمی‌پذیرد دخالت کردن در داوری امور دادگستری را و رأی دادگاه در مورد قاتل دکتر زنگنه به اجرا درمی‌آید، علی‌رغم پافشاری‌های بی‌گسست و پر تلاش‌گرایانه‌ی «شمس قنات‌آبادی» که گویا بنا بر نوشته‌های سنجابی «از قاتل او» پولی هم گرفته بوده است. سنجابی در نشان‌دهی روش‌های ناپسند مردمی و آلوده و تباهی‌ساز سامانه‌های اداری، سرزده بارها از سوی آیت‌الله کاشانی، موردی را در رابطه با اوقاف می‌نویسد؛ «... حالا که صحبتش پیش آمد به عنوان مثال بگویم ایشان به من نامه‌ای نوشتند که مبلغ پنج هزار تومان که برای آن زمان پول نسبتاً قابل توجهی بود به پدر شمس‌الدین قنات‌آبادی بدهم. و من ناچار بودم فرمایش ایشان را که به سود او هم نبود رد بکنم.» و در جایی دیگر، به دنبال کزی‌گرفتن «بقایی» با مصدق و اینکه او «کم کم شروع به انتقاد و مقاله‌نویسی‌های نیشدار» می‌کند و اینکه «اوایل مجلس بود که می‌دیدم حسین مکی هم از مصدق گله‌مند است»، می‌پردازد به آیت‌الله کاشانی و به دیدار او به بیمارستان رفتن و در هنگام ورود می‌بیند «جمال امامی و فرامرزی از پهلوی او بیرون می‌آیند، فوراً حساب کار خود کردم. کنار تخت ایشان که نشستم دیدم ایشان مرا علیه مصدق تحریک می‌کند. گفت، از این مرد دیگر کاری ساخته نیست، کارها را شما کردید حالا او انکار می‌کند تکلیف او را می‌بایستی معلوم کنید» سنجابی در ادامه‌ی گفتار خود می‌گوید «دیدم دل‌پُری از مصدق دارد و بدگویی از او می‌کند. از آن وقت دیگر ارتباط من با آقای کاشانی قطع شد. او هم از من مأیوس شد!» سنجابی به سخنان خود، در پاسخ پرسش‌گر که «دلم می‌خواهد که این موضوع را در مورد دکتر بقایی و حسین مکی هم بفرمایید» و اینکه چرا ایشان «دلگیری از مصدق داشتند؟» و «توضیح» دل‌پُر آیت‌الله کاشانی را پرسش نمودن، می‌گوید؛ «به نظر من دو دلیل داشت. یک دلیل آن

این بود که خودش و پسرهایش در امور اداری مداخله زیاد می‌کردند. توصیه نوشتن و دلِ مراجعین به دست آوردن، توصیه‌ی ناحق نوشتن، حتی سوءاستفاده کردن در کارهای آخوندی زیاد است» و در ادامه‌ی گفتار خود به نامه‌هایی که آنان هر روزه به وزارتخانه‌ها می‌نوشتند و خواستار انجام گرفتن خواسته‌های غیرقانونی می‌شدند، اشاره دارد و از او و امیر علایی وزیر دادگستری خواستار شدن مرتبه‌ای، که به دیدار او بروند و در هنگام خواسته‌هایی را به زبان آوردن. از سنجابی خواستن که «چرا فرهنگ را اسلامی نمی‌کنید؟» و او به مانند وزیر فرهنگ، پس از گفتگوهایی با او، باز پرسشی به اینکه؛ «چرا این مدارس خارجی را نمی‌بندید؟ گفتم کدام؟ گفت، این مدرسه‌ی ژاندارک، رازی و امثال اینها را...!» در ادامه‌ی سخنان، می‌گوید «ایشان از بنده ناراحت شدند. از وزیر دادگستری هم خواست فدائیان را که گرفتار شده بودند آزاد کنند و به او گفت، به جرم این فدائیان مرا می‌کشند.»!

سنجابی، پرده از شیوه‌های ناپسند آیت‌الله کاشانی و چشمداشت‌های او برمی‌دارد و نامه‌نویسی‌های او و پسرانش را «با وزارتخانه‌ها» - «وزارت دارایی به وزارت بازرگانی به شهرداری تهران و غیره» و بر این است که «متأسفانه کار به حدی می‌رسید که قابل تحمل نبود. غیر از خود کاشانی پسرش محمد کاشانی و پسر کوچکترش ابوالمعالی کاشانی و غیره همه مشغول این نوع کارها بودند. ابوالمعالی شاید بیشتر از هفده هیجده سال آن وقت نداشت و ته‌ریش گذاشته بود، ریشی کرکی که با هفده هیجده سالگی می‌خواست وکیل مجلس بشود. یکی از دلایل ایشان این بود ولی علت اصلی دیگر را بنده مرتبط به سیاست خارجی می‌دانم. علی‌التحقیق سازمانی که علیه مصدق به کار افتاد و شروع به کار کرد شبکه‌ی وسیع مرتبگی داشت و کاشانی هم مرتبط با آن شبکه بود. بقایی، مکی، فرامرزی، حائری‌زاده، سرلشگر زاهدی، جمال امامی و کاشانی همه‌ی اینها هر کدام از طریقه‌ی خودشان مرتبط بودند و بعضی دیگر نبودند. اینها همه با هم و جزء یک توطئه بودند که بعدها به کودتا انجامید!»!

سنجابی، سپس به «نفاق‌افکنی» بقایی و پای در بیراهه‌ی خیانت نهادن او می‌پردازد و حسین مکی پس از بازگشتش از آمریکا و بالاگرفتن «سرو صدای اختلافات» و فزونی یافتن کارشکنی‌های «میر اشرافی، قنات‌آبادی، بقایی، حائری‌زاده، مشار» و اینکه با پرسشی از مکی که؛ «به طور خصوصی با او صحبت کردم و گفتم که وضعیت این طور است به من گفت، خلاصه‌اش من با شما هستم و نه با آنها. گفتم اینکه نمی‌شود، برای چه؟ به من گفت، والله به بچه‌های ما هم رحم نمی‌کنند و همه‌ی ما را از بین می‌برند و

وضع خیلی خطرناک است. من تعجب کردم. به هر حال او مدتی دو پهلو عمل می‌کرد و جزو مخالفین بود ولی مخالفتش را زیاد بروز نمی‌داد، کارگردانی مخالفت با بقایی و میر اشرافی و حائری‌زاده و سید قنات آبادی و امثال اینها بود». و در پاسخ پرسش به اینکه «آقای مکی روشن کردند که منظورشان چه قدرتی بوده وقتی که گفتند به بچه‌های ما هم رحم نخواهند کرد» می‌گوید «به نظر من قدرت خارجی و شاه با هم!»

کنون، که خواننده پی برده است به گره‌های کار جامعه‌ی سیاسی ایران و دیدگاه‌های «سیاسی - اجتماعی» افراد جای گرفته در لایه‌های گوناگون اجتماعی ایران، با و بر جنبش پای گرفته‌ی «ملی کردن نفت در سراسر کشور»، و تا کجا و چگونه، می‌توانسته‌اند سودآور و یا زیان‌رسان دست آورده‌ای به دست آورده‌ی ملت گردند در برابر بیگانگان چشته‌خور شده، و پُرکننده و یا تهی سازِ پشت کاروان سالار ره‌شناس، مصدق، باشند، و سازواری و یا ناسازواری نشان دهند با «گونه روش» برگزیده‌ی سکان‌دار کشتی جنبش ملت ایران به حرکت درآمده در کارزار جهانی و یا درون کشور، و بنا بر آنچه بوده، به بارها بیفزایند و یا از بارها بکاهند، به پای گرفتن دولت مصدق و گذار سیرگاه زندگی «دولت ملی» پرداخته می‌شود!

### سیرگاه زندگی دولت ملی مصدق

خواننده کنون یافته است که چرا مصدق درگزین وزرا و یا همکاری با این و آن با نزدیکان خود رایزنی و کنکاش را بایسته می‌شمرد و ملی سرانجام خود برمی‌گزیده است، به گونه‌ای که پسندیده‌ی یک دولت «ملی مردمی» باشد. اگر هم در آغاز کار بایستگی کار را درگزین این و یا آن می‌یافته، که آن‌گونه نبوده که می‌خواست است و با دیدگاه او همخوانی نداشته، ناگزیری‌های چندی او را بر آن می‌داشته است، و سپس و با شکیبایی و درگاه مناسب، جای آنان را به افراد همخوان با «دولت ملی» می‌داده است!

نیک روشن است و در گذشته آمد و در آینده نیز دیده خواهد شد، که گونه‌ی پای‌گیری «دولت ملی» و پیرامونیان مصدق، نمی‌توانسته به وجود آورنده‌ی یک سامانه‌ی «ملی مردمی» همه‌جانبه‌ی دلخواه باشد و همین «کاستی» یکی از بنیادین‌ترین زمینه‌های شکست او و نهضت ملی را بارآور می‌گردد!

کاستی نامبرده، بنیان‌ساز به وجودآوری رخنه‌گری‌های بدخواهان نهضت ملی و بر مصدق بودگان با شاه و دربار و بیگانگان سر و سری داشتگان، می‌گردد در بدنه‌ی

«دولت» و پای گرفتن در پیرامون اداره‌ی کشور و خود «مصدق» از یک سوی، و از دیگر سوی رخصت نگرفتن افراد دارنده‌ی ویژگی‌های بایسته در «دولت ملی» و یا پیرامون آن و جایگاهی نزدیک‌تر نیافتن به مصدق و امکان‌پذیری‌هایی برای سازمان دادن سامانه‌هایی سزاوار و کارساز و پای نگرفتن سازمان‌هایی که بتوانند در بزنگاهی سخت هنگامه‌آفرینی نمایند! با سازمان‌دهی مردم و بارآوری‌های بایسته‌ی دیگری، کاستن از امکان چیره یافتن و چیرگی یابد نیروهای «ملی مردمی» در پهنه‌ی کارزار و شکست جای پیروزی برای ملت بنشانند!

به هر روی، مصدق به‌مانند بخرد مرد سیاسی و بنا بر گفته‌های درست سنجابی «جنبه‌ی مشورت» را درگزین همکاران به کار می‌گرفت ولی «فقط و فقط مشورت. خود ایشان در مقام مشورت برمی‌آمدند و می‌پرسیدند» و پس از آگاهی از چند و چون این و آن فرد روی به‌گزینش آوردن و تا آنجایی که توان داشت و امکان و دست و بال او باز بود درگزین افراد در میان وجود افراد از مجموعه‌ای نیک برخوردار بوده و سزاوار از هر جهت برای «دولت» خود در سوی خواسته‌های «ملی مردمی»، درنگ نمی‌کرد و به آن روی آور بود!

بنا بر چنین دیدگاهی و نبود افراد از همه سوی سزاوار و دارنده‌ی ویژگی‌های بایسته، نه بایسته می‌شمرد و تن در دادن به‌گزیدن مهندس مهدی بازرگان و نهادن او در مرتبه‌ی «وزارت فرهنگ» تا مبادا با چنین‌گزینشی، «فقه و شریعت» را بازرگان عمومی کند و «چادر سر دختران» کند بنا بر نوشته‌ی «فریدون آدمیت» و نه سزاواری‌های دارنده بوده‌اش را، به هیچ‌شمردن تا نتواند از وجود او در «شرکت نفت» در آن زمان سود نبرد، هنگامی که افراد ناآلوده - درست‌کار - پاکدامن و بی‌پروا و استواری چون «محمود نریمان» و یا «مهندس حسینی»، نادر به دور او گرد آمده بودند!

اگر به درستی فریدون آدمیت در «آشفستگی در فکر تاریخی جامعه‌ی ایران»، ویژگی مهندس بازرگان را گونه‌ای که گذشت یادآور است، نیز بسته بودن دست و بال «مصدق» نیز از وجود افراد دارنده‌ی مجموعه‌هایی سزاوار بر سر کارها نشانی، تا از رهگذر آن‌گزینش‌های سزاوار و بجا، بتواند بایستگی‌هایی به سود ملت ایران بارآور شود را هم، داده‌های تاریخی برمی‌نمایاند! لذا، و با تکیه به داده‌های تاریخی، گزیر و ناگزیری‌های کار «مصدق» گونه‌ای بوده که نه امکان و اجازه دهد به «آیت‌الله کاشانی»‌ها در دخالت‌های ناروا در کارها و اداره‌ی کشور، اگرچه با «رایزنی» ننمودن با او درگزین «وزرا» و دیگر همکاران «دولت ملی»، او را بر آن بدارد بنا بر نوشته‌ی «گذشته چراغ راه

آینده» است، تا با یک «اعلامیه‌ی چند سطری خود را از مداخله در طرز تشکیل این دولت برکنار» دانسته بخواند و سپس تر دست و بال دخالت‌ها و نامه‌پراکنی‌ها و سفارش کردن‌های او و پسران و پیرامونیان او را در اداره‌ها و وزارتخانه‌ها ببندد و اجازه ندهد، این‌گونه کسان، ادبار به‌بارآور شوند در گردش چرخ «دولت ملی»، و نه روی بگرداند و تا آنجا که ممکن است، از توانمندی‌های آنان به سود «جنبش» بهره‌وری نگردد!

گونه‌ای که رفت، به گردش در آمدن چرخ «دولت مصدق» و سیرگاه زندگی سیاسی آن دولت در پی‌گزینش کابینه‌ی اول، با آن نایکدستی دیدگاهی بنا بر ناگزیری‌های یاد شده از زبان داده‌های تاریخی، به گردش در می‌آید. در نخستین گام دولت، از زبان خاطرات انور خامه‌ای اینکه؛ «نخستین اقدام دکتر مصدق پس از معرفی کابینه‌اش بازدید از زندان شهربانی، رسیدگی به شکایات زندانیان و دلجویی از آنان و دستوراتی در جهت بهبود آنان بود. چند روز بعد به تشریفات گرفتن رأی اعتماد و غیره گذشت. تازه این تشریفات پایان یافته و همه منتظر اقدامات اصلی دولت برای ملی کردن نفت بودند که روز ۲۲ اردیبهشت دکتر مصدق به مجلس آمد و به عنوان اینکه توطئه‌ای برای ترور او وجود دارد و جانش در خطر است در مجلس متحصن شد. ظاهراً فدائیان اسلام بیانیه‌ای منتشر و او را تهدید به قتل کرده بودند. آیا واقعاً جان او در خطر بود؟ بعید نیست. ولی این سؤال پیش می‌آید که چرا در منزل خود یا عمارت نخست‌وزیری که حفاظت و امنیت آن بیش از مجلس بود «متحصن» نشد؟ به نظر من دکتر مصدق از «تحصن» در مجلس علاوه بر تأمین جان خود هدف دیگری نیز داشت. شاید می‌خواست خود را از مراجعات متعدد و توقعات و توصیه‌هایی که مانع کار اکثر نخست‌وزیران بوده است برهاند. به احتمال بیشتر می‌خواست با استقرار در مجلس نمایندگان مجلسین را بیشتر تحت سلطه داشته باشد و از توطئه‌هایی که می‌کوشند در قوه‌ی مقننه علیه او ترتیب دهند جلوگیری کند. به هر حال از همان لحظه‌ای که مصدق در مجلس متحصن شد اقدامات جدی برای خلع ید نیز آغاز گردید. در همان جلسه ۵ نفر نمایندگان منتخب مجلس برای هیئت مختلط انتخاب شدند!

نگارنده، در تاکنون نوشته‌های خود، به آنچه خامه‌ای بر آنها انگشت می‌نهد و یادآور سختی راه «دولت ملی» می‌گردد، نشانه‌هایی را نشان داده است، چه خوی‌پذیری جامعه‌ی سیاسی ایران به «مراجعات و توقعات و توصیه‌ها» میان کاربدستان و در پیوند با آن «امتیازدهی و امتیازگیری» که با ویژگی‌های دولتمردان گذشته بنا بر دیدگاه آنان همخوانی داشته است - چه هوشیاری «مصدق» به وجود

«توطئه‌هایی» گونه به گونه و از جمله «در قوه‌ی مقننه علیه» او و یا دیگر پهنه‌های «اجتماعی - سیاسی»، و ناگزیر «مجلسین را بیشتر» زیر چشم واریسی خود و یا گونه‌ای که خامه‌ای می‌خواند «تحت سلطه»ی خویش نگاه داشتن تا از این نهادگاه «مردم‌سالاری»، که خود همواره دست‌آوردهایی به سود ملت ایران تدارک دیده است، در تیررس پیکان دشمن قرار نگیرد و گام به گام زمینه‌ساز باشد به «مردمی» کردن مجلس و در سوی خواسته‌های «ملّی» کشاندن آن و به‌سازی جامعه‌ی سیاسی ایران در سیرگاه «قانون» و دورسازی آن از سامانه‌ی کهنه‌ی استبدادپذیری و با این سلاح بُرنده رویارویی با بدخواهان بومی و بیگانه را دنبال کردن - چه پیگیر دنبال کردن «خلع‌ید» به دست توانای نهادگاه «مردم‌سالاری»، اگرچه نمایندگان جای گرفته در «مجلسین»، بنا بر روش کهنه‌ی چیره در سیاست جامعه‌ی ایران، جز پاره‌ای از آنان، گزیده‌ی واقعی مردم نبوده‌اند، ولی‌گزیر گزیده‌ی کار خود را در «هیئت مختلط انتخاب» شده از سوی دو مجلس بایسته شمرده و سرانجام و در نخستین گام، بنا بر سرشت‌نشانه‌های خود «از زندان شهربانی» بازدید کردن و به «شکایات زندانیان و دلجویی از آنان و دستوراتی در جهت بهبود آنان» روی آوردن تا با تکیه بر «قانون» و درگاه مناسب، به سرنوشت آنان و بزه‌کار بودن و یا نبودن آنان، روی آورد و کارهایی سزاوار «قانون» انجام گیرد!

درستی تهدید یا آن‌گونه که خامه‌ای پرسش‌گونه می‌نویسد که «آیا واقعاً جان او در خطر» تهدید از سوی «فدائیان اسلام» قرار، گرفته بوده است را؟، دیگر داده‌های تاریخی هم درست می‌خواند که از جمله، خاطرات «غلامحسین مصدق» باشد، آورده شده در کتاب «درکنار پدرم»!

او می‌نویسد؛ «دو سه روز بعد، نواب صفوی رئیس گروه فدائیان اسلام، که کسروی را خودشان ترور کرده بودند و رزم‌آرا هم به نام ایشان ترور شده بود، به پدرم پیغام داد «ما شما را نخست‌وزیر کرده‌ایم، حالا باید قوانین اسلام را پیاده کنی» آقا، در جواب گفته بود، ما امروز با انگلیسی‌ها در حال جنگ هستیم، بعد از حل قضیه‌ی نفت، فرصت داریم برنامه‌های دیگری را پیاده کنیم. آنها در پاسخ، نامه‌ای با جوهر قرمز به عنوان پدر فرستاده بودند و او را تهدید کرده بودند که خودت، پسرانت و نوه‌هایت را خواهیم کشت»!

غلامحسین مصدق، به نوشته‌هایش در این مورد ادامه می‌دهد و یادآور است، هشداردهی پدرش را به آنها، که وارد زندگی مبارزاتی شده‌اند که ممکن است بیم جان همه‌ی آنها رود تا به آن اندیشه‌کنند و سپس می‌افزاید «در همین اوان، شاه هم در یکی

از ملاقات‌هایش با پدرم به او گفته بود «شنیده‌ام فدائیان اسلام دنبال قتل شما هستند، باید خیلی مواظبت کنید. به رئیس شهربانی هم در این مورد دستور داده‌ام» پدرم از شاه می‌پرسد: چه کسی این خبر را به شما داده است؟ من با فدائیان اسلام کاری ندارم و حسابی هم با هم نداریم این دولت هم که تازه شروع به کار کرده است. شاه گفته بود: از شهربانی و رکن دوم گزارش داده‌اند، یک اسلحه‌ی کوچک جیبی هم به شما می‌دهم که در موقع خطر از خودتان دفاع کنید. پدر، با لبخند جواب داده بود: حتماً مأمورین شهربانی و رکن دوم، از سپهبد رزم آرا هم مواظبت می‌کردند!»

در ادامه‌ی این سخنان، «بعد از این ملاقات، پدرم، سرلشگر حجازی رئیس شهربانی را احضار می‌کند و از او می‌پرسد: اطلاعات شهربانی در مورد تهدید فدائیان اسلام تا چه اندازه است؟ حجازی می‌گوید: شهربانی عواملی در میان آنها دارد که چنین گزارش داده‌اند و به پدرم اطمینان می‌دهد که مأمورین همه‌جا مراقب او هستند. در این موقع پدرم با خنده‌ی بلندی به حجازی می‌گوید: لابد همان مأمورینی که مراقب سپهبد رزم آرا بودند، از من هم مواظبت می‌کنند!»

غلامحسین مصدق، از سه هفته «تحصن» پدرش در مجلس سخن به میان می‌آورد و رسیدگی به امور کشور از آنجا و نیز اینکه «همان روز اول هم جریان مذاکراتش را با رئیس شهربانی به اطلاع مردم رسانید» و یادآور شدن که حجازی از کار برکنار می‌شود و جایش را سرلشگر بقایی می‌گیرد! نیز افزودن که «این دو تن، از مخالفان نهضت ملی و پدرم بودند و در توطئه‌هایی که علیه حکومت صورت گرفت دست داشتند!»

خواننده به روشنی از زبانِ خاطراتِ فرزند «مصدق» در کنار پدرش، پی می‌برد به تودرتویی سنگلاخ‌های گوناگون وجود داشته‌ای، در پیش روی سره‌مرد، در رویارویی‌اش با بیگانگان، و بدخواهان «بومی» که آگاه یا ناآگاه، بازیچه‌ی دست بیگانگان قرار گرفته و به سود خواسته‌های آنان و به زیان مبارزه‌ی پای گرفته‌ی ملت ایران، نقش‌آفرین بودند!

داستانِ گفته‌آمده از زبان غلامحسین مصدق، و دستی هم‌آهنگ داشتن «نواب صفوی» و دیگر وابستگان به گروه «فدائیان اسلام» با «شاه» و ریاستِ شهربانی‌گوش به فرمان شاه، و دُمِ خروسِ همکاری میان این گروه «تروریستی» مسلمان با «شاه» در قتل رزم‌آرا، هویدا شده در خنده‌های نیشدار «مصدق» و...، از یک سوی و دیگر سوی، «مصدق» با مهارتِ همه‌جانبه‌ای آن را به کارگیرد به «نشست» در مجلس شورای ملی و کارهای خود را به گونه‌ای که گفته‌آمد، بدون اجازه‌دهی دخالت‌های نادرست و



برآوردن خواسته‌های بی‌رویه‌ی چشمداشت‌های دور از «قانون» و زیان‌بارِ خوی جامعه شده، دنبال کند و همگام با برکناری سرلشگر حجازی از ریاست شهربانی و آنچه شنیده و گذشته بود از زبان «شاه» و «فدائیان» اسلام، به گوش مردم ایران رساند و اولین گوشمالی «قانونی» و از راه «مردم‌سالاری» روی، بهره‌ی شاه - فدائیان اسلام و...، دیگر به آنها پیوندخورندگان نماید!

یادآوری سه نکته بایستگی دارد و آن اینکه؛

۱- آنچه از زبان قلمی غلامحسین مصدق آورده شد، زنده‌یاد حسین فاطمی نیز در یادداشت‌های زندان‌اش، پیش از اعدام، که به نوشتن آنها همت می‌کند، آورده است، به گونه‌ای همه‌جانبه و بر این است که در هنگام خواستن ریاست شهربانی او نیز حضور داشته بنا بر خواست مصدق، و در نشست «سه نفری» سرلشگر حجازی آنچه بوده است را به زبان می‌آورد.

۲- سرلشگر بقایی، گزیده‌ی جانشین او بنا بر خواست شاه و وزیر کشور «زاهدی» انجام می‌گیرد، که آغاز کار کابینه‌ی اول است ولی با آمدن «هریمن» و برپایی نمایش‌های خیابانی حزب توده به خرده‌گرفتن و زیان سفر او، که با نیت «میانجی‌گری» درباره‌ی نفت آمده بود، شهربانی بدون دستور از نخست‌وزیری به سوی تظاهرکنندگان آتش می‌گشاید و زیان‌های جانی و زخمی شدن پاره‌ای را سبب‌ساز می‌گردد. مصدق آشفته شده از کشته و زخمی شدگان، سرلشگر بقایی را از کار برکنار و دستگیر و دادگاهی می‌کند و نیز، پی بردن که دست اشرف پهلوی در آن دخالت داشته است!

۳- حسین فاطمی در پی سخنان خود یادآور است که «در خلال همین احوال بود که قضیه‌ی نفت به منتهی درجه، حرارت خود رسیده بود و بعید نیست که یکی از هدف‌های دکتر مصدق در اقامت مجلس این بوده باشد که از فشارهای سیاسی برای کار نفت در امان بماند، چنان که وقتی سفیر انگلیس وقت ملاقات خواست، او را در اطاق مجلس پذیرفت و بدیهی است در میان سیل مخبرین و توجه عمومی، صحبت‌های او را دکتر مصدق به استحضار مردم برساند و در یک چنین وضعیتی سفیر انگلیس نمی‌توانست درخواست نامشروعی بکند!»

آورده‌هایی از سخنان زنده‌یاد، در پیوند با چند و چون نشست مصدق در مجلس شورای ملی از روزهای آغازین دولت خود، در پی تهدیدهای «فدائیان» اسلام، زیر نام «یادداشت‌ها و نامه‌های دکتر حسین فاطمی، در کتاب «جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و...» به قلم سرهنگ غلامرضا نجاتی، روشنی‌ساز درستی نوشته‌های غلامحسین

مصدق و انور خامه‌ای می‌باشد و بررسی‌هایی، که آن دو از آن رخداد نشان‌گر شده بودند! باشد که در آینده و در جای خود از یادداشت‌های ارزنده‌ی آن زنده‌یاد سود جسته شود در نشان‌دهی، کنش و واکنش‌های، ناجوربودگان پیرامون مصدق جمع‌گرفته، که بازتاب زشت‌کاری‌های آنان، در کودتای ۲۸ مرداد فرجام می‌گیرد!

یادداشت‌های زنده‌یاد حسین فاطمی به سخنان درست‌سنجایی و داوری‌های او به کرده‌ها و رفته‌های «آیت‌الله کاشانی» و فرزندانش، نیرو می‌دهد و ارزش داوری همانندی دارد به برنامه‌ی چشمداشت‌های دوری‌گرفته از «قانون» و ناپسند سامانه‌های «مردمی»، و بازگوی روشنی است به زشت‌کاری‌های «آیت‌الله» و به ماندان اویی چون؛ بقایی - حائری‌زاده - حسین مکی و...، که آسیب «ملی» را زاینده می‌گردند! به هر روی، مصدق هرگز هدفمندی‌های سرشتگی‌گرفته با ارزش‌های «مردمی» و به اندام «قانون» و «مردم‌سالاری» برانندگی‌گرفته‌ی خود را، دستخوش بیم‌دهی‌ها و ترس‌آفرینی‌های «فدائیان اسلام» نمی‌نماید و اجازه نمی‌دهد زشت‌کرداری‌های با تهدید همراه بوده‌ی آنان در جامعه نشست کند و ادبار به بار آور باشد، همان‌گونه‌ای که در گذشته، در دوره‌ی دولت‌های پیشین به کار می‌گرفتند و روی به باج‌خواهی داشتند و سپس نیز با پای در میانی «علما»ی اسلام و یاری‌دهندگان آنان چون «آیت‌الله کاشانی و قنات‌آبادی و...»، زمینه‌ی رهایی‌شان به دست «شاه» و...، انجام‌پذیر گردد!

نهال میوه‌ی تلخ به بار آور «فدائیان اسلام»، همان‌گونه که آمد با «قتل احمد کسروی» ایران دوست پاکدامن و دادگر و تاریخ‌نویس بزرگ و...، پای می‌گیرد و در پی «امتیاز» گرفتن‌های یاد شده از «دولت‌ها» و به دنبال چاپ‌پخش «اطلاعیه‌ای» از برنامه‌ی انقلابی «خود» در مرتبه‌هایی از جمله در تهران مصور در دوره‌ی نخست‌وزیری حسین علاء، پیش از پذیرش نخست‌وزیری «مصدق»، به گستاخی آنان فزوده‌تر شده و تلاش و کوششی بیشتر می‌یابند، در زیر رهبری «نواب صفوی» به روی آوردن به باج‌خواهی و از دولت‌ها خواستار به اجرا درآوردن برنامه‌های اسلامی خود را، گردیدن. آنان، چنانکه در دیگر چاپ‌پخش «برنامه‌ی انقلابی» خود، در سوم بهمن ماه ۱۳۵۷ یادآور شده‌اند که «... برای دستگیری فدائیان در ۲۹ اسفند اعلام حکومت نظامی به فرمانداری سرلشگر حجازی می‌شود بعد از مدتی با این مجاهدت‌ها مصدق به نخست‌وزیری می‌رسد و اگرچه خدمات فراوانی به ملت کرد ولی متأسفانه فدائیان اسلام زندانی را آزاد نکرد بلکه یک ماه بعد از صدارتش در خرداد ۳۰ آقای نواب صفوی را به عنوان تندرو دستگیر می‌کند. و در مقابل خدمات ایشان تسهیلاتی منجمله برگزاری

نماز جماعت و تهیه‌ی مقاله و داشتن فعالیت در زندان در نظر می‌گیرد!» نویسندگان «فدائیان اسلام»، بی‌آنکه بازگوی آنچه را باشند که از لابلای گفته‌ها و بوده‌های تاریخی، انجام گرفته در قتل‌هایی از جمله قتل رزم‌آرا، جست‌ن کرده به نشان‌دهی آلودگی دست دربار - شاه - حجازی و... و چرایی دستگیری نواب صفوی، در پی تهدیدها و ناگزیری و یاگزیر کار را، مصدق در نشست مجلس یافتن، از «تسهیلات» دولت مصدق نام می‌برند، که البته برای تمام زندانیان بوده، بی‌امتیازی به این و آن داده، برگرفته از دیدگاه او برای هر زندانی! نیز، اگرچه در نوشته‌ی نامبرده از «قتل»ها و ترورهای خود نام می‌برند و به‌مانند کرده‌ای «انقلابی» یاد می‌کنند، ولی نه از تهدیدها به «مصدق» یاد کرده‌اند و نه ترور حسین فاطمی، معاون نخست‌وزیری مصدق در همان سال، که هنگام سخنرانی بر سر خاک «محمد مسعود» در ظهیرالدوله به دست جوان پانزده ساله «محمد مهدی رفیعی» انجام داده، که جان سالم از آن ترور به در می‌برد!



## گام به گام، گام نهمی دولت ملی، در کوتاه کردن دست شرکت نفت

همان گونه ای که گذشت، پذیرش نخست وزیری مصدق، دست و پای بسیاری را، چه وابستگان به قدرت های «انگلیس - شوروی» و یا حتی «آمریکا»، و چه دربار و شاه را در «پوسته گردوی» ناگزیری هایی گیر انداخت که بازتاب های آن، از سوی هریک، در همان روزها و یا پسین روزهایی دیگر، به گونه های گوناگون جلوه گر می گردد، و از جمله ناگزیری ها کشش انگلیس به سوی «شاه»، که شاید به دست او «گره»ی کار خود را از بسته شدن بازدارد و یا گره آن گونه بسته نشود که باز کردن آن ناممکن گردد!

در نیمه ی اول اردیبهشت، دولت انگلستان یادآور می شود که «رابطه مان را فقط با اعلیحضرت برقرار می سازیم» و در پی این سخنان، سفیر انگلیس از شاه می خواهد که «قانون خلع ید را توشیح» نکند، اما همان گونه که به درستی «گذشته چراغ راه آینده است»، نوشته می باشد، شاه هرگز نمی تواند چنین کند و دست و پای او بنا بر «اصل ۴۹ متمم قانون اساسی» بسته شده و مصدق هم در پاسخ نماینده ی شرکت که به داوری «اختلاف» گذاشته شود و نیز پیام «موریسون» وزیر امور خارجه ی انگلیس «در این است که؛ «ملت ایران می خواهد با استفاده از حق مالکیت ملی اراده ی منابع نفت خود را به عهده داشته باشد و به مشتری های سابق شرکت نفت نیز به نرخ عادلانه بین المللی نفت بفروشد. ضمناً حاضر است به دعاوی شرکت سابق هم رسیدگی شود»!

زبان پرهیخته ی سیاسی مصدق با سلاح «قانون» و با یاری گرفتن از داوری و حاکمیت ملی «شرکت نفت» را به درستی «شرکت سابق» می خواند، و اراده ی «ملت» را در به گردش درآوری «منابع نفت» و به گونه ای دادگرایانه ای در پهنه ی جهانی، بنا بر «نرخ عادلانه» به فروش برساند. در داد و ستدهای گرفته به «اراده ی ملت»، پذیرش به اینکه «به مشتری های سابق» فروخته شود و نیز آمادگی به رسیدگی «دعاوی شرکت

سابق» را هم یادآور شدن!

نیز، دست‌آوردی دیگر به اینکه مجلس شورای ملی «دکتر شایگان - دکتر معظمی - اللهیار صالح - حسین مکی - اردلان»، و سنا «محمد سروری - نجم‌الملک - سهام السلطان بیات - رضازاده شفق و متین دفتری» را برمی‌گزینند به‌مانند «هیئت قانونی برای خلع ید» و نهادن بازرگان بنا بر خواست «مصدق» به ریاست «هیئت مدیره‌ی شرکت ملی نفت ایران» و علی‌آبادی و مهندس بیات نیز دیگر دو تنی از «هیئت مدیره»ی گزیده شده‌ی شرکت «ملی نفت ایران»!

آهسته آهسته، ولی بی‌گسست چرخش چرخ «ملی کردن نفت» فزونی می‌گیرد و مصدق بخردانه بر این بودن، که بی‌امکان‌دهی گزکی به دست دشمن جای آن را به گونه‌ی «قانونی» و بنا بر خواستی «ملی» در زمین ذهنی جامعه‌ی ایران و جهان استوار و ریشه‌دار بنشانند و کوشش داشتن به اینکه، پیش از استوارپذیری و ریشه‌دوانی از درگیری‌های زاید پرهیز شود. در اندیشه‌ی چنین هوشمندی راهی، بایسته می‌بود که «هم‌آوردان» جهانی انگلیس را همسویه‌ی جنبش پای‌گرفته‌ی ملت ایران نماید و همگام به «ملت انگلیس» و نیروهای آزاده‌ی آن جامعه بشناساند حقانیتِ خواستِ ملت ایران را، و دید چپاولگرانه‌ی شرکت نفت را و دستِ دولت انگلیس به پشت آن. نیز، گونه‌گونه بدخواهان «بومی» را هم، کوتاه از سلاح آسیب‌رسانی کند تا امکانِ هموارسازی راه را بر او ببندند.

اگرچه سیاست‌سازان آمریکا و انگلیس با هم به سخن نشینی داشته بودند، ولی، در گرماگرم پای‌نهی‌های آن‌گونه‌ای «مصدق»، در ۲۸ اردیبهشت آمریکا، در پی نشستی در واشنگتن و لندن میان آنها، نگرانی خود را از درگیری به وجود آمده میان ایران و انگلیس یادآور و بر این بودن که «این اختلاف به طور دوستانه حل شود». بیم‌رسانی ادامه‌ی «اختلاف» را نه تنها برای «ایران و انگلیس» که برای «تمام دنیای آزاد نیز خطیر» می‌خواند!

آمریکا، دیدگاه خود را برمی‌شمرد بنا بر گفتگوهایی که با انگلیس نموده بود و «لزوم حل اختلاف را به طریق دوستانه و از راه مذاکره» بی‌تهدید از سوی یکی به دیگری و به انگلستان» این عقیده را اظهار کرده‌ایم که با ایرانیان ترتیباتی دهند که کنترل بیشتری در اداره‌ی امور و منافع بیشتری از استخراج منابع و... داشته باشند و به «دولت ایران» گفتن که «اثرات خطیری را که در نتیجه‌ی الغاء یک طرفی» به بار می‌آورد و...!

دولت آمریکا در ادامه‌ی بیان دیدگاه خود به دنبال نشست با دولتمردان انگلیس به

دولت ایران، بر این نیز می‌افزایند که شرکت‌های نفتی آمریکا «به دولت اظهار داشته‌اند که نظر به اقدام یک‌جانبه‌ی ایران بر ضد شرکت انگلیسی مایل نیستند که بهره‌برداری از معادن نفت ایران را به عهده بگیرند» و می‌افزایند که «ایران و انگلستان دارای اشتراک منافی چنان قوی هستند که باید از طریق مذاکرات دوستانه راه‌حلی بیابند (و خواهند یافت) تا دوباره روابطی را برقرار سازند که بر اساس آن هریک از طرفین نقش کامل خود را در نیل بدان هدف مشترک به خوبی ایفا نمایند. چنین به نظر می‌رسد که از طریق این نوع مذاکره‌ی آمل و منافع ایران تأمین گردد و منافع انگلستان محفوظ بماند و تهیه‌ی مهم و لازم نفت ایران به بازارهای جهان آزاد کماکان ادامه یابد...!» در این بیانیه، که کتاب «گذشته چراغ راه آینده است» از اطلاعات ۲۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ گرفته است، دارندگان شرکت‌های نفتی آمریکا، از گماردن «متخصصین نفت»، چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی، به گونه‌ای هم‌سرباز می‌زنند و بیان‌گرند که، اگرچه در اردوگاهی جای نگرفته‌اند که به زیان ایران به سود سیاسی انگلیس گام نهند ولی کشش بیشتر در سوی «پسرخالی سیاسی» خود، انگلیس را برمی‌نمایانند!

دولت ملی ایران با استواری و آگاهی به هدفمندی‌های خود، نه تنها به نامه‌ی دولت آمریکا پاسخی سزاوار می‌دهد که؛ «صلاح‌اندیشی دوستانه‌ی یک دولت خارجی جز مداخله در امور داخلی کشور ما چیز دیگری نیست» و زیرکانه به آمریکا یادآور شدن کشش سیاسی آن دولت را به سود انگلیس و زیان ایران در بیانیه آورده شده، که در ادامه می‌افزاید که آن دولت «مانند سابق روش بی‌طرفانه و دوستانه‌ی خود را» از دست ندهد و نیز پاسخی دندان‌شکن به دولت انگلستان که «قرارداد ۱۹۳۳» را «معتبر» دانسته و با دادن هشدار به دولت ایران که «انگلستان علیه دولت ایران به دیوان دآوری لاهه شکایت خواهد کرد» و نیز ابراز آمادگی فرستادن کسانی را از سوی دولت انگلستان «تا نسبت به شرایط یک قرارداد جدید مذاکره نمایند»!

در پی روند بدل‌نامه‌ها - بیانیه‌ها و...، از سوی دولت‌های آمریکا و انگلیس به ایران در اردیبهشت ماه، مصدق به گفتگو می‌نشیند با پیام خود به ملت ایران در ۲۹ خرداد و فردای آن روز با روزنامه‌نگاران داخلی و خارجی! به دنبال روز ششم خرداد که دولت انگلیس ابراز می‌دارد که به دیوان دآوری لاهه شکایت کرده است و دیوان لاهه نیز شکایت انگلیس را علیه ایران، برای دولت ایران ارسال می‌دارد!

از ششم خرداد، که انگلستان علیه ایران شکایت می‌کند تا سی‌ام خرداد که «مصدق» با روزنامه‌نگاران به گفت و شنود می‌نشیند، دیگر رخ داده‌هایی نیز وجود

دارد، از جمله پیام «ترومن» ریاست‌جمهور آمریکا به مصدق در دهم خرداد و خواستاری بستن قرارداد جدیدی با انگلستان شدن - نامه‌ی دوازده خرداد شرکت نفت به دولت ایران و پی‌آمد آن، بیستم خرداد، ورود هیئت انگلیسی به سرپرستی جکسون - همگام با ورود او چاپ‌پخش اعلامیه‌ای از طرف هیئت مدیره‌ی موقت شرکت ملی نفت ایران، جای گرفته در ساختمان مرکزی خرمشهر، مبنی بر اینکه کارمندان و کارشناسان خارجی را شرکت ملی نفت ایران به مانند کارمندان خود می‌شناسد، و برای آنان، ادامه‌ی کار را می‌پذیرد!

نیز در روز ۲۹ خرداد، به دنبال به سخن نشستن جاکسون ریاست فرستادگان انگلیسی با روزنامه‌نگاران و بیان اینکه «یک نوع ملی شدن نفت» را برای ایران می‌پذیرد به گونه‌ای که برای «شرکت سابق نفت» سهمی در نظر گرفته شود و ۵۰-۵۰ را به زیان آوردن، دولت ملی دستور «اجرای قانون ملی شدن نفت» صادر می‌کند، چراکه در مذاکرات، هیئت انگلیسی، ادامه‌ی کار «شرکت نفت انگلیس و ایران» را همچنان، خواستاری داشته، بودند!

به سخن نشستن مصدق، با پیام رادیویی با ملت ایران در روز ۲۹ خرداد، نیز، پیام‌دهنده‌ی روز «خلع ید» بوده و دریدن دیگر پرده‌ی پوششی کشیده بوده بر چهره‌ی دروغ «استعمار انگلیس» و هویداسازی آن در پیشگاه ملت ایران و جهانیان هم! پیام او، آورده شده در اطلاعات سی‌ام خرداد، گویای روشن این است که از همان روزهای پذیرش نخست‌وزیری کوشش همه‌جانبه داشته است، که مورد «نفت» با جامه‌ی «قانون» و بی‌به‌کارگیری سلاح‌های دیگر، در نگه‌داشت ارزش‌های «ملی مردمی» به صاحبان آن بازپس داده شود تا آنان بتوانند با چیرگی بر اموال خود آن را در به‌سازی زندگی «ملی» خود به‌گردش درآورند. در پیام او روشن ساز است که «در تمام مکاتبات و مذاکرات با نمایندگان و وابستگان کمپانی سابق مکرر تذکر دادم که اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت برای این است که ملت ایران از یک طرف بندهای سیاسی را از گردن خود بردارد و از طرف دیگر به فقر و بدبختی غلبه کند»!

در جای جای روشن پیام او، بر شکیبایی دولت ملی انگشت نهادن در به وجود آوری گونه‌راهی است، که دست خریداران سابق نفت برای خرید باز باشد و گردش چرخ صنعت نفت برآورده‌ساز نیازهای آنان باشد، ولی «قانون ملی شدن صنعت نفت ایران در سراسر کشور» به اجرا درآید! نشان‌گر است که دولت ملی «حتی تمیدیدی را که خواسته بودند» برای گفت‌و شنوهای جدید، می‌پذیرد ولی «دیشب پس از آنکه پرده



از روی پیشنهادهای آنها برداشته شد معلوم گردید که زبان ما را نخواسته بفهمند! او یادآور است، که به هیچ وجه «در اجرای قانون که مظهر آرزو و اراده‌ی ملت ایران» بوده است، نمی‌بایست و نمی‌توانسته سستی به کار برده شود و اینکه، آنچه‌گره‌ی کار «نمایندگان شرکت» بوده است را بیان کردن و بازتاب آن به بسته شدن راه گفت و شنودهایی دیگر!

در پی این سخنان استوار و زاینده‌ی آتشی درون‌زای دل آرزومند ملت ایران، گزیر کار خود را در دستور اجرای «قانون خلع ید» و بایستگی‌هایی دیگر، به کمیسیون «مختلط و هیئت دولت» دادن و روی یاری از ملت را، بازگویی داشتن!

در پایان سخنان امیدانگیز، او خواستار است از ملت که «با آرامش و دوراندیشی بیشتری که شأن و شایسته‌ی ملت تاریخی ایران است مراقب اوضاع باشید و صف آهنین وحدت و یگانگی خود را حفظ کنید و نگذارید عوامل و ایادی حریف کهنه‌کار بر قدرت روحی و نیروی ایمان شما هجوم آورد. او همچنان می‌افزاید که، «شرکت سابق» در پی آن بوده که با بندبازی‌های فریبکارانه و نیرنگ‌بازی‌های بی‌شرمانه‌اش «حاکمیت ملی و قانون مصوب مجلسین ما را» به هیچ بگیرد با دادن «چند میلیون لیره» و ما را از آنچه بایسته است دور نگه دارد «غافل از اینکه من اطمینان دارم فرد فرد شما بادیه و کاسه‌ای را که در خانه دارید حاضرید همه را در راه نجات وطن در اختیار حکومت خدمتگزار خود بگذارید و گلیم زیر پای خویش را در گذرها» به فروش برسانید و این‌گونه گره‌گشای کار شدن را در میان مردم آفریدن، و از ملت خواستار می‌گردد!

سره‌مرد، در پسین روز «روز خلع ید»، همان‌گونه که گفته آمد، در سی‌ام خرداد با روزنامه‌نگاران داخلی و خارجی به گفت و شنود می‌نشیند و به آنچه ملت ایران گام نهاده در رهایی خود می‌پردازد که می‌تواند پیش‌ساز و در بایایی رهایی جهان، از جنگ جهانی سوم هم باشد!

گره‌گشایی کار را در پیوند با «جغرافیای سیاسی» ایران یادآور و بایستگی کار را در «ملی شدن صنعت نفت ایران»، برگرفته از اندیشه‌ی او و همراهانش یادآور و در دل‌سوزی و چاره‌گری بنیادینی می‌شناسد که «به وسیله‌ی عواید ملی که مهمترین آنها عایدات سرشار نفت جنوب است» بتوان سود جست و «تمام احتیاجات خود را رفع کنیم و به فقر و جهل و بیماری میلیون‌ها مردم زحمتکش این مملکت خاتمه دهیم و به علاوه با کوتاه کردن دست شرکت سابق نفت کانون آنتریک و فساد و مداخله در امور داخلی ما به هم می‌خورد و ایادی شرکت سابق نفت که در تمام شئون ما مداخلات

ناروا می‌نمایند قطع خواهد شد و به این ترتیب استقلال اقتصادی و سیاسی ما تأمین خواهد گردید.»!

او در ادامه‌ی سخنان رسای خود بازگویی «هوچی‌گری‌های» بدخواهان ملت ایران است، به ویژه ایادی شرکت سابق نفت که، «ملی شدن صنعت نفت» را به‌مانند «مصادره‌ی اموال غیر قلمداد» می‌کردند و نادرستی و با دروغ سرشتگی‌گرفته‌ی سخنان آنان را روشن‌ساز و به درستی یادآور می‌شود که؛ «اموال کسی نبوده است. دولت ایران عمل صنعت را می‌خواهد خود به عهده‌گیرد و شرکت سابق نفت جز تحویل مال به صاحب مال چاره‌ای ندارد!

او پای‌پای با سخنان خود پرده‌داری می‌کند از چهره‌ی دروغ سیاست‌سازان ناسازوار با «ملی شدن صنعت نفت ایران» و در پیشاپیش آنها، استعمارکهنه‌کار انگلیس و «شرکت سابق نفت» به‌مانند دولت وابسته‌ای به «انگلیس در ایران» در اینکه «ملت ایران هیچ‌وقت از احقاق حق هیچ‌کس روی‌گردان» نبوده و نخواهد بود و پس از رسیدگی حق هرکس را خواهد پرداخت و به همین دلیل است که در ماده‌ی دوم قانون اجرای ملی شدن صنعت نفت برای دعاوی احتمالی شرکت ۲۵ درصد عایدات جاری نفت به عنوان وثیقه تعیین گردیده که در بانک مرضی‌الطرفین به ودیعه گذاشته شود» و یا اینکه «ایادی شرکت سابق در دنیا انتشار داده‌اند که دولت ایران می‌خواهد مؤسسات نفت را من غیر حق اشغال کند و متخصصین را جواب گوید و ناچار به این ترتیب دستگاه نفت تعطیل یا متوقف خواهد شد. این ادعا کذب محض و محض کذب است زیرا دولت ایران با نهایت حزم و احتیاط به خلع ید شرکت نفت اقدام خواهد کرد و ابداً اقدامی به عمل نخواهد آورد که در صنعت نفت کوچکترین وقعه‌ای حاصل شود و نیز در نظر ندارد متخصصین فنی را از شرکت بیرون کند»، و در پیشگاه چشم جهانیان می‌نهد چهره‌ی دروغ‌ساز جهان متمدن خوانده شده‌ی استعمارگران را!

خواننده نیک می‌یابد، چگونگی پای‌نهی گام به گام دولت ملی را در سوبیه‌ی برآوری خواست دیرینه‌ی ملت ایران، به گونه‌ای که آمد و مصطفی فاتح نیز یادآور است در «پنج‌جاه سال نفت» که او را احضار داشته است، در ۲۵ خرداد، پیش از به‌گفت و شنودنشستن «جکسون» با روزنامه‌نگاران و هیئت نمایندگی ایران، و روز ۲۹ خرداد که وزیر امور خارجه‌ی انگلیس در مجلس مؤسسان سخن می‌گوید از پیشنهادات شرکت و «پرداخت پول برای رفع احتیاج ضروری ایران و...»، به اینکه «بسیار علاقمند است قانون ملی شدن صنعت نفت به مسالمت و با موافقت شرکت نفت به موقع اجرا

گذاشته شود و چون شما (یعنی نویسنده) سوابق ممتدی در شرکت نفت داشته و با رؤسای آن آشنایی دارید تقاضا دارم نهایت سعی و کوشش را بنمایید که حضرات با نظریات دولت توافق نموده و به طرز شایسته‌ای قانون اجرا گردد!» ولی سیرگاه کار به گونه‌ای که گذشت، در روز ۲۹ خرداد و سی‌ام خرداد، انجام می‌گیرد و روزنامه‌های جهان نیز «پاره‌هایی» از سخنان مصدق را چاپ‌پخش می‌کنند و همان آورده‌های روزنامه‌های جهان، سبب‌ساز شناسایی بیشتر مردم جهان می‌گردد و از چند و چون کرده‌ها و رفته‌ها و گفته‌های چپاول‌گران جهانی، و پیشاپیش آن روزگار انگلیس! پای‌نهی از روز ۲۹ و سپس سی‌ام خرداد ۱۳۳۰، از سوی دولت ملی و هیئت مختلط به این‌گونه دنبال می‌گیرد:

«۱- تصمیمات و دستورهای هیئت مدیره یا مدیرعامل شرکت سابق نفت از این به بعد قابل اجرا نیست مگر اینکه آن تصمیمات و دستورها به امضای هیئت مدیره‌ی موقت شرکت ملی نفت ایران نیز رسیده باشد.

۲- مأمورینی برای خلع ید در قسمت نفت شاه و تصفیه‌خانه‌ی غرب تعیین شدند، یعنی کرمانشاه.

۳- مأمورینی برای قسمت‌های مختلف شرکت سابق نفت در مرکز و فروشگاه‌ها انتخاب شدند.

۴- دستور داده شد که در همه جا اداره‌ی اطلاعات شرکت سابق نفت منحل شود.

۵- دستور داده شد که در همه جا نام شرکت سابق به نام شرکت ملی نفت ایران تبدیل گردد.

۶- عواید فروش نفت از این به بعد در همه جا باید فقط به شعبات بانک ملی ایران به حساب شرکت نفت ملی ایران گذاشته شود و در صورت نبودن شعبه‌ی بانک به صندوق دارایی محل تحویل گردد.»

و در پی آن دستورات، در سی‌ام خرداد هیئت موقت شرکت ملی نفت ایران، اعلامیه‌ای در خرمشهر چاپ‌پخش می‌کند که بنا بر آن «الف - به موجب امر دولت کلیه‌ی کارکنان شرکت اعم از ایرانی و خارجی مستخدم شرکت ملی نفت ایران شناخته می‌شوند و کلیه‌ی حقوق و مزایای آنها مانند سابق از طرف شرکت ملی نفت ایران پرداخته خواهد شد. ب - با اینکه از طرف هیئت مدیره‌ی شرکت ملی نفت ایران هیچ‌گونه ممانعتی برای صدور موارد نفتی نمی‌شود و فقط اخذ رسید از کشتی‌هایی که نفت تحویل می‌گیرند مطالعه شده است کشتی‌ها از دادن رسید امتناع می‌کنند و

می‌خواهند نفت ایران را بدون هیچ‌گونه سندی ببرند لذا هیئت مدیره تصمیم گرفته است هر کشتی که از دادن قبض به طور مطلق خودداری کند حق حرکت ندارد» و به این ترتیب کارزار «نفت»، پای به جولانگاه جدیدی می‌نهد!

از فرازی به فرازی دیگر، بسترپذیری کارزار «نفت» و پای‌نهی در جولانگاه جدید را می‌توان از زبان داده‌های گوناگون تاریخی، از جمله، انور خامه‌ای دنبال کرد و به هوشمندی و چیرگی «مصدق» بر کارها دست یافتن که می‌نویسد؛ «آنها مرتباً با شخص دکتر مصدق در تماس بودند، اقدامات خود را به او اطلاع می‌دادند و از او دستور می‌گرفتند. اخیراً آقای مهندس بازرگان این موضوع را رسماً اظهار داشت و گفت «در آغاز دکتر مصدق به من گفت شما می‌روید در آبادان و خودتان را معرفی می‌کنید ولی هیچ اقدامی نمی‌کنید. بعد رفته رفته کار بزرگ شد و به اخراج انگلیسی‌ها انجامید!» سپس می‌افزاید؛ «در مذاکرات خود با انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها نیز به صورت ناگهانی و شدید عمل نکرد بلکه آهسته آهسته پیش رفت و به تدریج آنها را در برابر خواست‌های گذشت‌ناپذیر ملت ایران قرار داد!»

دیگر زبان‌های تاریخی، چون آورده‌هایی در «گذشته چراغ راه آینده است» - «جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران» - «پنجاه سال نفت» - «اسناد نفت»، هم بازگویی آنند که مصدق هرگز راه گفت و شنود را نمی‌بندد به روی دشمن با امید به اینکه کلیدگره گشای مناسبی به سود ملت ایران فراهم شود، و نیز گام‌نهی‌های او همخوانی همه‌جانبه دارد با «حقوق بین‌المللی» تا سدساز دست‌آویزی‌هایی گردد که بدخواهان جنبش ملی شدن نفت ایران در پی جستجوی آن بودند. هم‌زمان همه‌گونه زمینه‌سازی‌های ممکن، در درون و برون از مرزهای ایران، با تکیه به برپایی «نمایش‌های خیابانی» و با روزنامه‌نگاران به گفت و شنود و یا پیام‌دهی به ملت با سودبری از رادیو و... را به کار می‌گیرد و هر بلندگاهی که به دست می‌آورد به پرشگاهی دیگر بدل می‌سازد برای دست‌یابی بلندگاهی دیگر و پای‌بپای تا راندن چپاول‌گران دنبال و امکان‌پذیرتر می‌سازد!

گفتنی است که حزب توده، همچون گذشته که به دشنام‌دهی و هرزه‌درایی خوی‌کردگی خود را داشت، ادامه‌ی کار می‌دهد و گزیر کار خود را در رویارویی با مصدق و جنبش ژرفنای پای‌گرفته‌ی مردم و جبهه‌ی ملی در آشوب‌آفرینی و ترس‌پراکنی راه یافته است! این‌گونه به سود دشمن و زیان ملت ایران گام نهادن را دنبال که بنا بر نوشته‌ی خامه‌ای «مانند اغتشاشی که با میتینگ ۷ خرداد به راه انداختند و منازعه‌ای که به نام «جمعیت هواداران صلح» با بارفروشان میدان امین‌السلطان انجام

دادند» و دیگر زشت‌کاری‌هایی که همواره انجام می‌دهند، که به آنها پرداخته خواهد شد!

آنچه می‌گذرد و گذر جنبش مردم از فرازی به دیگر فرازی راه می‌یابد، در میان لایه‌ها و گروه‌های گوناگون اجتماعی و دیدگاه‌های گونه به گونه‌ی سیاسی نیز نشان خود را به جای می‌نهد. جای‌گیری نشانه‌ها و به سود این دیدگاه و زیان دیگری، در تیررس چشم این و آن، در حال دگرگونی و روی به پاگرفتن، با رشد‌پذیری و شتاب گرفتن ناسازواری‌های «اجتماعی - سیاسی» در برابر «بیگانه»، دارد و آهسته آهسته ژرفای خود را می‌گیرد و سپس رخ نشان می‌دهد. در این رهگذر باشند بسیار دیدگاه‌هایی به هم نزدیک شده و دیگر دیدگاه‌هایی از یکدیگر دوری جسته‌ای که، در جای خود، هنگام روبرویی یا با چهره‌نمایی‌شان، نشان داده خواهد شد!

نگاه‌افکنی بر روی «اسناد نفت» زنده‌کننده‌ی روند رشد‌پذیر کارزار نفت است، که روی به تهدید دارد از سوی دولت انگلستان دولت ایران را، و دست‌آویزی‌هایی نیز می‌تراشد، که ابتدا در ۶ خرداد، «دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه» به وزیر امور خارجه‌ی ایران «دادخواستی به منظور اقامه‌ی دعوی بر علیه» دولت ایران را می‌فرستد، دریافت شده از سوی دولت انگلستان و در پی آنچه رارخ می‌دهد تاکنون، نامه‌ای است از طرف «شرکت سابق» با امضای «سدان» به محمدعلی وارسته وزیر دارایی ایران در ۳ بند، مبنی بر سرنوشت کارمندان شرکت و مستر دریک، و در لابلای نوشته‌ی نامبرده «تهدید به تعطیل» عملیات تولید و تصفیه و بارگیری نفت در کشتی‌های نفت‌کش و اینکه «اقدامات مذکور فوق متضمن احتمال قوی بر استعفای دسته جمعی کارمندان» را یادآور شدن و سپس «جان افراد و محافظه دستگاه‌ها» به پیش کشیدن و سرانجام خواستار اینکه «هیئت مدیره‌ی شرکت ملی نفت» در کلیه‌ی مواقعی که «دستگاه‌ها تعطیل می‌شود حضور داشته باشند و...»!

وزیر دارایی، سپس در اول تیر ماه به «سدان» نماینده‌ی شرکت سابق، پاسخ «نکات سه‌گانه» را داده و بیان می‌دارد که دولت ایران هرگز مایل نیست به «عملیات تأسیسات نفت دچار کوچک‌ترین وقفه» ای گردد و باز یادآور است که «به مأمورین مذکور ابلاغ نمایند کمافی‌السابق به خدمت خود ادامه دهند و مطمئن باشند که در مقابل انجام صادقانه‌ی خدمات محوله از کلیه‌ی حقوق و مزایایی که تاکنون استفاده می‌کرده‌اند در آتیه هم بهره‌مند خواهند بود» و فزون که اگر «هم مستخدمین مذکور نخواهند به خدمت خود ادامه دهند اقتضا دارد کناره‌گیری آنان تدریجی و با اطلاع قبلی صورت گیرد» تا

دولت ملی و یا «هیئت مدیره‌ی شرکت ملی نفت ایران» بتواند جای آنان را پر کند! آنچه آمد و روشن‌تر سخنان «اللهیار صالح» ریاست هیئت مختلط نظارت در جمع خبرنگاران خارجی، بازگوی جسته و گریخته شنیده‌هایی را مبنی بر آسیب‌رسی «به مال و جان اتباع انگلیس» را نادرست می‌شمرد و «بی‌اطلاعی نشردهندگان و یا سوءنیت» آنها را یادآور است و می‌افزاید «آنچه دولت و ملت ایران از شرکت نفت سابق درخواست می‌کند این است که حق مسلم ما را به خودمان واگذار کند» و آشکارا بیان‌گر است، که دولت ملی بر کارها چیره و کوچک‌ترین آسیبی را اجازه نمی‌دهد بر جان و مال «اتباع انگلیسی و کلیه‌ی اتباع خارجه» در ایران وارد آید! اخبار نشر یافته را بی‌بنیاد و نشردهندگان را

بدخواهان می‌شناسد و می‌افزاید «اختلاف ما با شرکت سابق بر سر ملی شدن نفت نباید سبب و بهانه شود که شرکت سابق به طور مستقیم یا غیرمستقیم تحریکاتی بکند که نتیجه‌اش ایجاد وقفه در امر تولید مواد نفتی باشد و نسبت به کشور ما و به تمام خریداران سابق حتی به خود انگلستان موجب خسارت جبران‌ناپذیر نگردد!» اگرچه به گونه‌ی استوار انگشت می‌نهد بر اینکه دولت ملی برای رسیدن به استقلال «سیاسی - اقتصادی» و برپایی حاکمیت ملی خود پیش‌آمد هرگونه تنگنایی را با جان و تن تحمل می‌کند، ولی همگام نشان‌گر است فریبکاری و نیرنگ‌بازی‌های «هم‌آورد» «کهنه‌کار، استعمار انگلیس را و سرانجام هشدار دادن» بدیهی است اگر کار به بن‌بست رسید و هیچ‌گونه مساعدت و تفاهم مشهود نگردد دولت مجبور خواهد شد چاره‌جویی‌های دیگر بکند و از متخصصین دیگر استفاده نماید. دنیا باید بداند دولت ایران به هیچ‌وجه نمی‌خواهد مشکلی بر سر راه بهره‌برداری چه از لحاظ اداری و چه از لحاظ فنی ایجاد کند بلکه درست و برعکس هرگونه تسهیلات و تشویقات را برای تأمین حسن جریان امور به عمل آورده و می‌آورد» و در پایان سخنان خود «دستورنامه»ی چهاربندی «هیئت مختلط» را که در گذشته به آن اشاره شد، بازآوری دارد و به گوش جهانیان، از راه روزنامه‌نگاران خارجی می‌رساند!

پای‌نهی از گفت و شنود در پهنه‌ی سیاسی، و سپس روی‌آوری انگلستان به دیوان لاهه روندی تندتر به خود می‌گیرد و همگام با ارسال تلگرافاتی از سوی «دادگاه لاهه» برای وزارت امور خارجه‌ی ایران - پاسخ‌های سزاوار دولت ملی و نمایندگان «شرکت ملی نفت ایران» به نمایندگان گوناگون دولت انگلستان جای‌گرفته در «شرکت سابق» و یا وزارت خارجه‌ی آن کشور و نیز پاسخ‌دهی به نامه‌های «دادگاه لاهه» - قبض رسید

بارگیری از سوی «شرکت ملی نفت ایران» تهیه کردن و اجازه نیافتن کشتی‌های نفتکش بدون امضا حرکت کنند و...، روی به تهدید نظامی از سوی نماینده‌ی دولت انگلستان روی آوردن است، و سپس کشتی رزم‌ناو موریتوس لنگر انداختن در کناره‌های کارون و فرمان آماده‌باش چهار هزار نفری چتربازان انگلیسی در کناره‌های آب‌های خلیج فارس! تاکنون، تهدیدهای نظامی سنگر گرفته در کناره‌های آبادان و خلیج فارس در روزهای پس از چهارم تیر ماه ۱۳۳۰ است در پی سخنان «موریسون» وزیر امور خارجه‌ی انگلیس در پیش روی نمایندگان مجلس «عوام انگلستان» و اشاره به «قبض رسید» تهیه شده و دستور دولت انگلیس که «به هیچ وجه چنین رسیدی را امضا نخواهند کرد» و افزودن که «با موافقت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به تمام کشتی‌های نفتکش دستور داده است که از آبادان خارج شوند حتی اگر لازم باشد نفتی که بارگیری کرده‌اند تخلیه نمایند!»

وزیر امور خارجه‌ی انگلیس، در سخنان خود اشاره دارد به «لایحه‌ای در تاریخ ۲۱ ژوئن به مجلس ایران تسلیم» شده که در صورت خرابه کاری در لوله‌های نفت و یا از کار انداختن پالایشگاه و...، انجام دهنده به «محاکم نظامی» کشیده خواهد شد و می‌گوید «اگر این لایحه به صورت قانون درآید» گناه برگردن دولت ایران است و بر این بودن که اگر رخدادی پیش آید «از عدم شایستگی یا دخالت دیگران» برگردن کارمندان شرکت سابق انداخته خواهد شد و لذا «آنها را به دادگاه‌های نظامی خواهند» کشانید و نتیجه گرفتن که «کارمندان شرکت در مناطق نفت‌خیز در موقعیت غیرقابل تحمیلی قرار خواهند گرفت!»

سخنان وزیر امور خارجه، پس از زمینه‌چینی‌های بایسته‌ی کار خود، «مستر دریک» و دیگر بلندپایگان «شرکت سابق» را در صورت روی‌آوری به خرابه کاری و یا خوابانیدن پالایشگاه و...، پیشاپیش بی‌گناه می‌خواند و جان و مال کارمندان انگلیسی را در خطر و تکیه به «قوانین بین‌المللی» را به زبان جاری کردن، که اگر رخدادی به زیان انگلیسیان وارد آمد «دولت ایران و نخست‌وزیر» آن مصدق است، و تدارک کارها را دیدن!

تدارک دیدن کارهایی را وزیر امور خارجه‌ی انگلستان، در پی نخ و ریسمان‌بافی‌های خود، در پیشگاه نمایندگان مجلس عوام و دست‌آویزسازی در پاسخ مردم جامعه‌ی انگلیس و جهانیانی که با آن روش‌های ناپسند با ارزش‌های آزادی‌خواهی و مردمی بودن ناسازواری داشته‌اند، دست و پا می‌کند، به اینکه «جان و مال کارمندان انگلیسی»

در خطر است تا اگر تجاوز نظامی نمود و یا خرابه کاری‌های دیگری را به کار بست، خود را پیشاپیش بری دانسته از بزه و پاک جلوه‌گر ساخته باشد و همواره در پشت پرده‌ی دروغ «تمدن» خود را پنهان داشته‌ باشد، و سخن راندن از فرستادن کشتی‌های جنگی نام برده شده و اگر زیان‌هایی به بار آید، برخاسته دانستن از «دولت ایران» است! مصدق نیز، با پیام چهارم تیر ماه به کارمندان و کارگران خارجی مناطق نفت‌خیز، سزاوار پاسخی می‌دهد به بی‌رنگ‌سازی ترس و بیم از دل آنان و نشان‌دهی نیرنگ بازی‌های «هم‌آورد» کهنه‌کار را و به «استعفای دسته جمعی» اشاره دارد، که «شرکت سابق» برانگیزاننده‌ی آن بود و خواستاری ادامه کار و اندیشه دوانی در دل آنان که «دولت ایران» آماده است که، با هر گونه وسایلی «تشویق» آنان را فراهم سازد و می‌گوید «آقایان بدانند که برخلاف شایعات تحریک‌آمیز هیچ‌گونه نگرانی نسبت به مال و جان و رفاه و آسایش شماها قابل تصور نیست اگر شما بخواهید با صداقت و خیرخواهی فعالیت مثمر خود را در کار نفت ادامه دهید البته کشور ما شما را با نهایت گرمی مانند اینکه در خانه‌ی خودتان هستید خواهد پذیرفت و...!» مصدق، با گرمی همه‌جانبه‌ای، در پناه ملت ایران درآوری و گردن‌نهی به خواسته‌های آنان که به گونه‌ی کارمندان و کارکنان شرکت ملی نفت درآیند را یادآور، و به تمام مزایای در گذشته داشته‌گردن می‌نهد و از آنان می‌خواهد «با صداقت بپذیرند و با اعتماد و دلگرمی مشغول کار و خدمت مهم خود» باشند!

در ادامه‌ی بالاگرفتن تنش‌های سیاسی روی به «نظامی» آورده از سوی دولت انگلیس، وزیر امور خارجه‌ی آمریکا بیانیه‌ای دیگر و مصدق پاسخ به آن با پیام خود به ترومن ریاست جمهور، به آنچه گذشته - می‌گذرد، و آرزومند است بگذرد در جهت سودآوری برای ملت ایران و «صلح جهانی» و برقراری روابط دوستانه، به گونه‌ای که «آزادی و حاکمیت ملل شناخته» شود را یادآور است. به دسیسه‌بازی‌های «شرکت سابق» اشاره دارد در برانگیزی کارمندان «به ترک محل خدمت و...» به گونه‌ی دسته جمعی و سر باززنی از دادن رسید به هیئت مدیره‌ی شرکت ملی نفت ایران، کشتی‌های نفتکش که «حامل مواد نفتی» بوده‌اند. او آگاه‌ساز است که ۱- خوابیدن دستگاه بهره‌برداری تنها به ضرر ملت ایران نمی‌تواند باشد ۲- با تمام قواکوشش می‌کند جریان نفت قطع نشود و زیان‌های رسیده را به گردن شرکت سابق و انگلیس دانستن ۳- با وجود ابراز احساسات ملی ایرانیان، هیچ خطری به امنیت مالی و جانی اتباع انگلیسی وارد نمی‌آید و آنچه در این مورد بر سر زبان‌ها افتاده است را بی‌اساس می‌خواند و



نگرانی‌ها همه و همه سرزده از سوی شرکت سابق دامن‌زده می‌گردد! پی‌آمدها، کردارهای ناپسند شرکت سابق و دولت انگلیس، فزوده گرفتن ناوهای جنگی «فلامینگو» و «ورن» و ادامه‌ی آن تا روزهای آغازین مرداد ماه به ۹ فروند کشتی جنگی در آب‌های خلیج فارس پهلو گرفته، رسیدن، از یک سوی و از دیگر سوی دیوان بین‌المللی لاهه و دستور کار خود را در جلسه‌ی ۳۰ ژوئن ۱۹۵۱ برابر با هشتم تیر ماه به رخداد اقدامات نظامی انگلستان علیه ایران برپا داشتن!

در جلسه‌ی یاد شده علاوه بر داوران آن دادگاه از طرف بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی، بسیاری در مرتبه‌ی دادستانی کل و مشاوران حقوقی وزارت خارجه‌ی آن کشور و... شرکت داشته به خواست انگلیس، که در پی نامه‌ای به دیوان لاهه ارسال داشته بود و اقدامات امنیتی ۲۲ ژوئن علیه ایران می‌بود، به رسیدگی می‌گذرانند، و به «بند»های آن پرداختن و پای پپای جریان گرفتن آنچه راکه تاکنون گذشته، بوده است، را دنبال کردن. روند جلسه از آغاز تا «ملی شدن صنعت نفت در ایران» و سپس به اجرا درآوری «قانون خلع ید» و پرسش و پاسخ‌های رد و بدل شده میان «شرکت سابق» با «هیئت مدیره‌ی موقت شرکت ملی نفت ایران» سخن می‌رود. در آن جلسه، و دیگر جلسه‌ی در پی اولی برپا شده به هشت درخواست شماره می‌زنند که در چهارچوب:- از دست رفتن کارمندان متخصص - شرایط خاص بهره‌برداری در ایران - حریق و سایر مخاطرات - نتایج اختلال یک مؤسسه‌ی بزرگ و سازمان فروش - خطر تعطیل بهره‌برداری و تجدید آن - از دست رفتن بازارها و شهرت تجارتي: فقدان سازمان‌های فروش لازم - وسعت تأسیسات شرکت، به آن پرداخته و از دادگاه لاهه خواستاری رسیدگی به آن را دارند!

در هفتم تیر ماه نیز، وزارت امور خارجه‌ی ایران به پاسخ تلگراف دیوان دادگستری لاهه می‌پردازد که در پانزدهم ژوئن دریافت داشته بوده است در آن، اگر چکیده ولی پر موشکافانه و رسا به دوره‌های پس از جنگ جهانی اول و دوم و پی‌آمدهای آن دو جنگ پرداخته به پاگرفتن سازمان‌های بین‌المللی و منشور ملل متحد و آرزویی که در دل مردم جهان بسته گردید که شاید «صلح و صفا» جای ویرانه‌سازی «جنگ» بنشیند. ولی همواره چنین خواستی، نه تنها زندگی نگرفته است، که «اساس صلح در دنیا متزلزل» است، اگرچه سازمان مجمع ملل متفق و شورای امنیت و دیوان دادگستری بین‌المللی و... وجود دارد، و سپس پرسش‌گونه یادآور است که «چگونه دولت‌های بزرگی که خود مبتکر و بانی این مؤسسات و مقررات بوده‌اند دقیقه شماری می‌کنند که ببینند جنگ

چه وقت و از کجا شروع خواهد شد؟!«

در پیش‌گفتار، ادامه داده می‌شود به چپاول ملت‌های ضعیف توسط قدرت‌های جهانی و آنچه را که سبب‌ساز می‌باشد، آسیب‌رسانی به صلح و آسایش جهانی را، سپس به چگونگی چپاول ایران به وسیله‌ی «یک شرکت انگلیسی» می‌پردازد و آزمندی دولت انگلستان را یادآور، که با ارسال بیانیه‌ای نادرست به دیوان عالی، برخلاف صلاحیت آن دیوان، می‌خواهد از آن دادگاه بهره‌برداری کند. دادرسان عالی مقام آن دیوان عالی بین‌المللی را با تاریخ «نفت ایران» از سال ۱۹۰۱ آشنا و پای‌پای، چپاول منابع نفتی ایران را، از دوران پیش از مشروطیت با استخراج آن به وسیله‌ی داری، از اتباع دولت انگلیس دنبال می‌کند و برمی‌شمرد که نه تنها منابع نفتی ایران چپاول شده است به دست شرکت نامبرده، که سپس با قرارداد ۱۹۱۹ و دیگر پی‌آمدهایی، همواره دست‌اندازی دولت انگلستان بر سرنوشت «سیاسی» ایران وجود داشته است و بنا بر میل خود و دور از چشم و خواست ملت ایران، ایران را به مانند «تحت‌الحمايه»ی خود درآورده بوده است، و هرگونه حساب‌سازی - وکیل مجلس تراشی - دولت‌ها آوردن و بردن و... را در ایران به کار می‌گرفته است!

در آن «پاسخ‌نامه» به گونه‌ی گویایی، بُن آنچه را می‌گوید، که نگارنده در چند جمله به آن اشاره داشته است و روشن برمی‌شمرد گونه‌های چپاول و حساب‌سازی‌ها و بندبازی‌های سیاسی «استعمار» پیرکهنه‌گفتار، انگلیس را، در پهنه‌ی زندگی «اقتصادی - سیاسی» ایران همواره به وجود آورده و چگونه «ملت ایران در امور مملکتی مطلقاً مسلوب‌المداخله» می‌گردد! سپس نیز، زمینه‌سازی‌های لازم، تا سبب‌ساز «الغاء قرارداد» شود و سپس «تمدید مدت» به گونه‌ی خواست انگلیس و به دست «دیکتاتور بیست ساله» در قرارداد ۱۹۳۳ انجام‌پذیر گردیدن!

پاسخ‌نامه، تمام بندبازی‌ها را برمی‌شمرد و دسیسه‌سازی‌ها را نشان‌گر است، چه پیش از قرارداد ۱۹۳۳ و چه پس از آن، و آسیب‌های «سیاسی - اقتصادی» بهره‌ی ایران شده را یادآور و بردن و بردن - چپاول و چپاول - حساب‌سازی و حساب‌سازی‌ها را هویدا می‌سازد!

روند «پاسخ‌نامه» تکیه به داده‌های تاریخی و زبان قانون و برگرفته از خواست یک «ملت» علاقمند به سرنوشت خود دنبال می‌شود به نشان‌دهی «دولتی» که خود را «متمدن» می‌خواند و «صلح جهانی» را ورد زبان دارد ولی در پشت «دولت متمدن» صلح جهانی را، یاد کردن، چهره‌ی استعماری قدرتی است چپاول‌گر که همواره به

ناپسندترین شیوه‌های ممکن روی آورده و دستی همیشه آلوده به «جنایت» و «چپاول» و دیگر «زشت‌کاری‌های» نامردمی را، داشته است به زیان ملت‌هایی از جمله «ملت ایران»!

پاسخ‌نامه، با زبانی گویا و رسا به «گره‌های کار، به ویژه «سیاسی» و سپس دیگر بوده‌های اجتماعی چون «اقتصاد»، می‌پردازد و زبان گویای پاسخ‌نامه پر مایه گرفته به ارزش‌های «حقوقی» و دربر دارنده‌ی «قوانین بین‌المللی» به گونه‌ی همه‌جانبه‌ای آغاز و پایان می‌گیرد به نشان‌دهی «پیچیدگی»های کارِ زبان «استعمار» کهنه‌کارِ انگلیس، که همچون «بختکی» یک سده و نیم تا آن زمان «شیره‌ی جان» ملتی را مکیده و از هر امکانِ رهایی در پهنه‌های گوناگون «اجتماعی» بازداشته، بوده است!

پاسخ‌نامه، پر و توانا و به اندازه تکیه داشته به داده‌های تاریخی، در پایان می‌گوید «با توجه به مسائل فوق دولت ایران امیدوار است آن دیوان عالی به عدم صلاحیت خود به علت عدم اهلیت شاکی و قابل شکایت نبودن اعمال حق حاکمیت ملی ایران اعلام رأی نماید با این ترتیب طبعاً تقاضای اقدام هم مردود شناخته خواهد شد»!

سپس می‌افزاید؛ «در آخرین لحظه‌ای که دولت ایران مشغول تهیه کردن جواب آن دیوان عالی بوده خبر رسید که کارمندان انگلیسی شرکت سابق که تقاضا شده بود برای حفظ جریان نفت با همان حقوق و مزایا که دارند در خدمت دولت ایران به کار مشغول باشند مع‌الوصف یک بار و به صورت دسته جمعی امروز (صبح ۲۷ ژوئن) استعفا کرده‌اند بدیهی است چنین کناره‌گیری صرفاً به منظور فلج ساختن کار و به زانو درآوردن دولت ایران است و نیز خبر رسید که دو کشتی جنگی چندین هزار تنی انگلیسی به مقصد اضافه و ارباب دولت و ملت ایران که جز حق طبیعی و مشروع خود هیچ چیز نخواسته است در شط العرب لنگر انداخته است»!

دولت ملی، توانمند و کاردان این‌گونه دنبال دارد که؛ «خبر اخیر مجالی برای تردید قضات عالی‌مقام دیوان دادگستری جهانی باقی نمی‌گذارد که وقتی دولت انگلیس با اوضاع و مقتضیات سیاسی امروز عالم از ترسانیدن ملت ضعیف ایران به منظور حمایت از تعدی و تجاوز یک شرکت غاصب و طمع‌ورز خودداری نکند در ۱۹۳۳ که اوضاع دنیا این قبیل تجاوزات را تسهیل می‌کرد به طور حتم از این وسیله‌ی غیر مشروع به منظور تمدید مدت سوءاستفاده کرده است»!

پاسخ‌نامه، اگرچه بایسته نمی‌شمرده است، در «تمدید» قرارداد ۱۹۳۳ گنج‌نابین «دیکتاتوری بیست ساله» را، که آوردند و برپا کردند برای به انجام رسانی همان‌گونه

خواسته‌ها و به کارگرفتن شاه کلید در بازسازی در به روی «استعمار» چشته خور شده‌ی او را آورده و...، زیرکانه، تردستی دولت مکار انگلیس را برمی‌نمایاند که؛ «در خاتمه ممکن است دادخواستِ اخیر دولت انگلیس ذهن آن قضات عالی مقام را نسبت به حسن نیت دولت ایران در بهره‌برداری نفت و خوش رفتاری با اتباع انگلیسی و غیر انگلیسی مشوب سازد در این صورت لازم می‌دانیم بعضی از مدارک و اسناد رسمی و اخبار خبرگزاری‌های انگلستان و دول بی‌طرف را در این باب تقدیم آن دادگاه عالی بنمایم تا حسن نیت دولت ایران در ملی کردن صنایع نفت و تمهیدات دولت انگلستان به مداخله‌ی نظامی و انهدام کارخانجات و تحریک متخصصین فنی و کارگران به استعفا و اعتصاب و تبلیغات مسموم‌کننده مبنی بر نبودن امنیت بر آن دادگاه عالی روشن و مسلم گردد.»!

نیز، در هشتم تیر ماه، هنگام برگزاری نشستِ دادگاه لاهه که به آن اشاره شد، دکتر شایگان - حسن صدر و اصغر پارسا به نمایندگی از دولت ایران، به نام «هیئت ایرانی در دادگاه» لاهه شرکت می‌کنند ولی پیش از برگزاری، بنا بر دیدگاه دولت ایران که شکایت انگلیس را بی‌پایه و نادرست می‌دانسته، بوده است به جایگاه تماشاگران دادگاه می‌پیوندند و از شرکت خودداری می‌نمایند، اگرچه پیش از ترک جلسه با ریاست دیوان لاهه به گفت و شنود نشست‌ه بودند و نظرگاه دولت ملی را بیان داشته، بودند!

در پی رد و بدل شدن‌های ادامه داشته میان ایران از یک سوی و دفترخانه‌ی دیوان دادگستری لاهه، در ۱۳ تیر ماه، قرار موقت تأمین‌ی به سود انگلیس اعلام می‌دارد و بنا بر آن یادآور است که از هرگونه اقداماتی از دو سو که ممکن باشد زیان‌آور یکی به دیگری باشد، خودداری شود تا بیان اراده‌ی نهایی دادگاه! ولی از میان داوران دادگاه نامبرده، دو تن از مصر و لهستان، به نام‌های «بدوی پاشا» و «پ. وینارسکی»، با ارائه‌ی نادرستی آنچه گذشته بوده است و نادرست دانستن رأی دادگاه می‌افزایند که «دیوان در رأی نهایی خود ناچار خواهد شد که عدم صلاحیت خود را در این قضیه اعلام دارد و چون کیفیات چنین است اقدامات تأمین‌ی نمی‌بایست تعیین شده باشد!»!

در پی انجام‌پذیری این کنش و واکنش‌های از زبان این و آن جستن کرده و داورهای درست و یا نادرست هیئت داوران دادگاه بین‌المللی لاهه، به گونه‌ای که چکیده‌ی آن یادآوری گردید، درباره‌ی «نفت ملی شده‌ی ایران» و تلاش‌های نمایندگان استعمار چشته‌خور شده‌ی انگلیس، و سودبری از تمام امکانات جهانی‌اش از یک سوی و از دیگر سوی، بودنِ بوده‌ها و وجود داشته‌هایی در سوی سود جامعه‌ی ایران،

رخ گشوده در کاربرد بی‌گسست تلاش‌های مصدق و همراهان او در آن روزهای پیروزی‌زای و یاری‌دهی و ابراز یگانگی در راه «ملت» داشتن، برگرفته از دیدگاهی که در دل جامعه پای‌گرفتگی، پیدا کرده، داشته است!

سوی دوم، در سود جامعه‌ی ایران، در تلاش‌های مصدق و همراهان او، چه آنان که همواره با او جوربودگان به شماره می‌آیند و باراه او‌بند تا پایان زندگی و چه آنانی که به ناجوربودگان به راه «ملت» بدل می‌گردند، رخ گشوده در نشست‌هایی به گفت و شنود با روزنامه‌نگاران داخلی و خارجی و سپس راهی میان مردم ایران و جهان شدن - پذیرنده شدن «ملت» در گردن گرفتن بار سنگین مبارزه تا به دست آوری بنیادین‌ترین خواست که در پهنه‌ی «سیاسی» و انجام‌پذیری «استقلال»، پای نهنده باشد!

این دو سویه‌ی همدیگر را «کامل» کرده، میان «ملت» و کنش‌ها و واکنش‌های تلاشگرایانه‌ی «مصدق» و با او بودگان را، بی‌گسست می‌توان دید و این «یگانگی»ها نیز، می‌بوده‌اند «پیروزی»زای جنبش پای‌گرفته!

در پیوند با «دو سویه همدیگر را کامل کرده» به نشست‌نشینی «مصدق» و دیگر یاران او با روزنامه‌نگاران داخلی و خارجی - پیام‌های گرمی امیدزای نخست‌وزیر از رادیو به ملت - کنش‌های «هیئت مدیره‌ی موقت ملی شدن نفت در ایران» و... از سوی دیگر سوی با تمام وجود «آری» گفتن «ملت» به نمایندگان خود جای‌گرفته در «هیئت خلع‌ید» و شورآفرینی‌های هر روزه‌اش در نمایش‌های خیابانی در سراسر کشور و از جمله در خطه‌ی خوزستان، که در همه‌ی داده‌های تاریخی نهفته یافته و این‌گونه است، کتاب «اسناد نفت»، که نشان‌دهی درستی آنچه گفته آمد را، بی‌گونه‌ای پیچیدگی و یا ناروشنی، بیان می‌دارد!

بیان دارنده‌ی آنچه تاکنون از زبان «مصدق» و یاران همراه او؛ در دوره‌های مجلس شورای ملی - در گاه‌های گوناگون - به مناسبت‌هایی - با مردم میهن خود و جهان - با سود جستن از رسانه‌هایی چون رادیو و روزنامه و... شنیده شد که با پشتیبانی از مردم، رسیدن به خواست «ملت» را به پیش برد! همان‌گونه‌ای که باز از زبان «مصدق» در نشست گفت و گو با «کینگز بوری اسمیت» سرویس اروپایی خبرگزاری *اینترنشنال نیوز سرویس* به گونه‌ی همه‌جانبه‌ای شنیده می‌شود، که بنیادین‌ترین «هدف» تامین استقلال کشور و رهایی آن از «سلطه‌ی نفوذ انگلستان» و اینکه «ایران باید بتواند خودش را کاملاً مستقل نگه دارد تا هیچ دولت خارجی نتواند در امور داخلی او دخالت کند» و این خواست بنیادین سیاسی را با برخوردارگی کامل از پشتیبانی ملت ممکن پذیر می‌داند و

بی آن «هیچ کاری نمی‌توانستیم انجام دهیم» و یادآوری که «تاکنون من به هیچ‌وجه پیام‌های مخالفی دریافت نداشته‌ام!» بارها و بارها آن‌گونه گفتن و راه سخت‌گذر و پر سنگلاخ مبارزه را، برای همگان یاد کردن و از مردم خواستن و با استواری در این راه پای نهادن و نیرنگ‌بازی «هم‌آورد» را، هم دانستن و گوشزد همه کردن! دانستن و گوشزد همه کردن، چند و چون کارها را به اینکه «من اطمینان دارم فرد فرد شما «ملت» بادیه و کاسه‌ای را که در خانه دارید حاضرید همه را در راه نجات وطن در اختیار حکومت خدمتگزار خود بگذارید و گلیم زیر پای خویش را در گذرها به فروش برسانید» تا با این معجزه‌ی همبستگی، دست و پای «هم‌آورد نیرنگ‌باز» بسته گردیده و خواسته‌های «تاریخی - اجتماعی» با گشودن گره‌ی سیاسی، در پرتو استقلال و رهایی جامعه از چیرگی نظم استعماری، امکان‌پذیر گردد و ملت نیز جانانه پاسخ «آری» می‌دهد، به گونه‌ای که در تمامی کرده‌ها و رفته‌هایش بیان‌گر می‌شود. بیان‌گر شدن «پاسخ آری ملت»، در کرده‌ها و رفته‌هایش، در سراسر کشور با نمایش‌های «اجتماعی - سیاسی» خود، درگاه و مکان‌های گوناگون، از جمله در خطه‌ی خوزستان، از زبان گزارش‌ار دلان «عضو هیئت مختلط» به مجلس، بازگوی آنچه را است، که گفته شد!

گردش کار گونه‌ای است، بنا بر روند پای گرفته در سویه‌ی دوم، در سود جامعه‌ی ایران به پیوندپذیری میان ملت و مصدق و همراهان او، که او یارانش از مردم شکیبایی در برابر سختی‌ها و استواری پای گرفته را دارند و گوش شنوا به پیام او داشتن در «تقویت و حمایتی که در همه حال از دولت برای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت» نمودند و می‌نمایند و پذیرنده بودن به اینکه «با آرامش دوراندیشی بیشتری که شأن و شایسته‌ی ملت تاریخی ایران است، مراقب اوضاع باشند» تا بر این پایه‌ی استوار «صف آهنین وحدت و یگانگی» شکسته نگردد، و نگذارند» عوامل و ایادی حریف کهنه‌کار بر قدرت روحی و نیروی ایمان آنها هجوم آورد و چیرگی یابد «شرکت سابق نفت» و دولت انگلستان، و خواست کهنه‌ی خود را با «دادن چند میلیون لیره علی‌الحساب گرم مذاکرات دور و دراز نکه» دارند تا در هنگام پروای کار به دست‌آوری، «حاکمیت ملی و قانون ملی شدن صنعت نفت ایران» را، دوباره مورد آسیب و چرخش چرخ را بر روی پاشنه‌ی چپاول ثروت ملت، و تباهی کشانیدن «مردم‌سالاری»، همانند گذشته، به گردش درآورده‌ساز گردند!

مردم ایران با جان و دل پذیرنده‌ی رهنمودهای مصدق و یاران او می‌گردند. همان‌گونه که گفته شد، از زبان گزارش‌ار دلان به مجلس شورای ملی در سیزدهم تیر ماه

که «... البته ما شش نفر یعنی نمایندگان دولت و هیئت مختلط در خوزستان حکم یک واحد را داشتیم وقتی به اهواز و آبادان وارد شدیم اهالی خوزستان از ما چنان استقبالی کردند که در ایران سابقه نداشت» و کم و کیف شور مردم بپاخاسته‌ی خطه‌ی خوزستان و کارگران امید به رهایی یافته را بازگویی کردن به اینکه «کارگران فقیر ایرانی با پول خود صدها گوسفند قربانی کردند و این احساسات واقعاً بی‌نظیر بود و من به نام یک نماینده‌ی مجلس شورای ملی از احساسات بی‌شائبه‌ی ملت ایران تشکر می‌کنم!»

گزارشگر، در کسوت نماینده‌ی مجلس شورای ملی و از افراد شش تن جای‌گرفته در «هیئت نفت»، گزیده‌ی دولت ملت و مجلس، بسیار گفته‌هایی دارد در گزارش خود به مجلس شورای ملی در تاریخ ۱۳ تیر ماه ۱۳۳۰، به نشان‌دهی شور و برپاخیزی ملت، و لایه‌های گوناگون اجتماعی مردم خوزستان و به ویژه کارگران که با رفتار خود گردن‌نهی به هر سختی را پذیرفته بودند، در ازای دست‌یابی به بیرون راندن و کوتاه کردن نمایندگان انگلیس و ایادی شرکت سابق نفت، از مراکز نفت‌خیز و گردش صنعت نفت، با این امید که آن مجموعه به دست توانای آنان به گردش درآید و سود برگرفته از آن به آبادانی - رفاه و شکوفایی جامعه‌ی ایران برسد و پیش و بیش از هر چیز «ملت» ایران به استقلال سیاسی اش دست‌یابی، پیدا کند!

گردن‌نهی لایه‌های گوناگون اجتماعی مردم خوزستان، برخاسته از میان هر قوم ایرانی، همانند دیگر لایه‌های اجتماعی اقوام گوناگون ایرانی، و باشندگان روی «فلات ایران زمین» در تن‌دهی و گردن‌نهی به هر گونه از دست‌دهی - بی‌بهره‌یابی - سختی‌پذیری و... تا پای جان، در ازای «هویت‌یابی» جامعه‌ی ایرانی با به دست‌آوری «استقلال سیاسی» خویش، پای‌بپای به زندگی سیاسی ملت ایران کشیده شده بود، و به زندگی مردم بدل‌گشتگی و سرشتگی می‌گرفت!

سرشتگی گرفتن به زندگی «اجتماعی - سیاسی» ملت، که هر روزه بیش از پیشین روز خود در رگ و پوست و خون مردم راه می‌یافت - جای می‌گرفت - با وجود تک تک افراد جامعه سرشتگی می‌گرفت و جامعه با آن و آن با جامعه، یگانگی زندگی می‌گرفتند.

یگانگی زندگی گرفتن جامعه‌ی ایرانی به گونه‌ی یاد شده بود، که روز به روز مصدق و یاران او، به ویژه آنانی که با راه او جورآمدگان خوانده شدند، را بر آن می‌دارند تا تکیه به «ملت» و بنا بر خواست «جامعه»، از هر گونه وعده و نویدی «اقتصادی» بپرهیزند. پرهیزیدن از وعده‌ها و نویدهایی برگرفته از فریبکاری «حریف کهنه‌کار» و یا «عوامل و

ایادی» جهانی آن نیروی «استعماری»، جای گرفته در جایگاه‌های «اقتصادی - سیاسی» - «حقوقی - سیاسی» و یا...!

پرهیزیدن از وعده‌های اقتصادی، با افزودن چند میلیون لیره - نوید به ۵۰ - ۵۰ گونه‌ای که با رزم آراکنار آمده بودند - نوعی ملی شدن نفت در زبان «سیاسی - حقوقی» جای گرفته‌ی جکسون، ریاست «هیئت نمایندگی اعزامی شرکت سابق و دیگر شگردهای استعماری دولت انگلیس که مصدق نیز به همه‌ی آنها پی برده بود و می دانست که همه‌ی آنها» علی الحساب گرم مذاکرات دور و دراز «نگه داشتن به شمار می آید تا پروای کار بیابند و زمینه سازی‌ها انجام پذیر گردد به فرود آوردن زخمی کاری بر پیکره‌ی خواسته‌های تاریخی ملت ایران.

پرهیزیدن از «قرارداد ۵۰ - ۵۰ و بالاتر از آن ۲۵ - ۷۵» که مصدق در پاسخ به شاه می گوید، آورده شده در *خاطرات و تالمات*، و آشکارا و روش نوشتن که «شاهنشاه آن را بزرگترین خدمتی می داند که به مملکت فرمودند ارزشی ندارد» تا به دست آورده را، در سرزمین باور مردم، نهال گونه، ریشه گرفته بدواند و استوار بر پای بدارد «استقلال» را، که به مانند «بنیادین ترین» خواست و «تیر» چرخشی که دیگر خواسته‌های اجتماعی جامعه به دور آن به چرخش درآید، می دانست!

استواری گرفتن «تیر چرخشی» در سرزمین باور مردم و به «شدن» درآمدن آن خواست سیاسی «استقلال» و رهایی ملت ایران، که مصدق به درستی «درمان درد ملت رنج دیده‌ی ایران» می شناخت تا به دور آن و در پرتوی آن استوار پای گرفتن، بتواند به چرخش درآورد دیگر خواسته‌هایی «سیاسی - اقتصادی» و جامعه بتواند به جای «۵۰ - ۵۰ عوائد ساختگی به ۱۰۰ - ۱۰۰ عواید حقیقی» خود برسد!

آنچه را که نه تنها شاه و با او بودگان - حزب توده و دیگر در کارگاه بینش «توده ایستی» پروریده شدگان - خیل در گاه‌های گوناگون از او جدا شدگان - مصدقی خوانده شدگانی که از راه او پرتویی اگرچه اندک نگرفته‌اند و...، نفهمیدند و گونه گون، بیش یا کم، دیگر سیاسی راه بیگانه را هم زدند و به چهره‌ی «استقلال» و بر پیکره‌ی سامانه‌ی «مردم سالاری» در ایران زخمی کاری نشانیدند. نوشته کوشش دارد تا پای پپای فرازگیری پیروزی‌های مردم ایران را از یک سوی، و دیگر سوی زمینه سازی‌ها و امکان پذیری‌های دشمن را بنمایاند بر تکیه به داده‌های تاریخی و رویدادهای روی داده، که شکست نهضت ملی و پیروزی دشمن در کمین نشسته را با خود آور می گردد، و چونی و چنانی - چرایی و چسانی روندها و کردها را، در پیشگاه داوری خواننده،



بفهمد!

به گزارش اردلان، به مجلس شورای ملی چشم دوخته شود و دریافتن که توده‌ی جامعه باور مصدق و پیام‌های برگرفته از آن باور را، از زبان او و یارانِ همراه گرفته و گردن نهادن و بیان تن به هر سختی دادن در ازای استواری گرفتن آن «تیر چرخ» در سرزمین ایران، در رفتارشان بازتاب می‌یابد در این سخن او که «آنها آمده بودند و ما را استقبال خوبی کردند از آقای مکی استقبال بی‌نظیری می‌کردند و همه جا او را سرباز فداکار ایران می‌خواندند و با شوق زیاد دست و صورت او را می‌بوسیدند»!

اردلان همواره گزارش می‌دهد و از تنگناهای گوناگون سخن می‌راند با آن روبرو بوده و اینکه «اولین برخورد ما با آقای دریک این بود که به این نکته برخوردیم که ایشان ابداً خودشان را آشنا با قانون ملی کردن نفت که از مجلسین گذشته بود نمی‌کردند و باز صحبت از قرارداد ۱۹۳۳ می‌نمودند و ما را میهمان شرکت سابق می‌خواندند در برابر این مدت ما می‌خواستیم به دنیای آزاد بگوییم که حاضریم نفت خود را به آنها بفروشیم و حاضر نیستیم که چرخ‌های اقتصادی آنها از کار بیفتد...»!

او «به تصدیق شرکت سابق» بیان‌گر می‌باشد به اینکه «هشتاد درصد کارگران ایرانی منزل و مأوا» نداشته‌اند و «بعضی از اینها چادرهای نازکی داشتند که خانواده‌ی بیچاره‌ی این کارگران در زیر ۸۵ سانتیگراد درجه حرارت در آن چادرهای نازک زندگی می‌کردند و تازه شرکت ماهی نه تومان بابت کرایه‌ی چادر از آنها پول می‌گرفت»!

اردلان برمی‌شمرد از یک سوی پذیرش همه‌گونه همگامی - همکاری و گردن‌نهی مردم را، به هرگونه سختی و بی‌بهره‌یابی و از دست‌دهی مال و جان خود را، در راه آرمان، و امید رسیدن به آن در دلش نهال گرفته را و دیگر سوی، سنگ‌اندازی‌های گونه به گونه‌ی «شرکت سابق» و نمایندگان استعمار چشسته خور شده‌ی انگلیس را، در روی‌آوری به راه‌حلی که به چهره‌ی خواسته‌های ملت ایران بستگی کامل دارد و به «حق حاکمیت ملی» آن آسیب وارد می‌سازد را، برنمایاند و گزارش دادن در پایان گزارش خود به اینکه «... به هر حال دنیا باید بداند که آوردن رزم‌ناو برای حفظ جان و مال اتباع انگلیسی جز مغلطه چیزی نیست و ملت ایران خواهان اجرای قانون است» و یادآور شدن که «به یقین عرض می‌کنم که آبادان منظم‌ترین و امن‌ترین نقاط ایران است»!

این‌گونه «ترس افکنی»‌های شرکت سابق و نمایندگان استعمار و شیوه‌های فریبکاری، مکاری و نیرنگ‌بازی آنان را که با فرهنگ سیاسی‌شان سرشتگی همه‌جانبه

دارد، برای نمایندگان مجلس گزارش می دهد و نیز، آمادگی ملت را برای مبارزه و ایثار، برنمایاند!

زبان تمام داده های تاریخی، از جمله کارکنان شرکت سابق، هنگامی که با تکیه به اندک شرم و وجدانی به سخن گشوده اند، درستی سخنان و داوری کسانی چون اردلان را بازگویند، حداقل به گونه ای که «مصطفی فاتح»، یکی از نمایندگان ایرانی سال ها در شرکت سابق نفت کار کرده، بازگو کرده است.

بازگویی درستی از زبانِ قلمی او جستن کرده که؛ «در تاریخ ۲۵ خرداد دکتر مصدق را احضار کرده اظهار داشت که: بسیار علاقمند است قانون ملی شدن صنعت نفت به مسالمت و با موافقت شرکت نفت به موقع اجرا گذارده شود و چون شما (یعنی نویسنده) سوابق ممتدی در شرکت نفت داشته و با رؤسای آن آشنایی دارید تقاضا دارم نهایت سعی و کوشش را بنمایید که حضرات با نظریات دولت توافق نموده و به طرز شایسته ای قانون اجرا گردد.»

به طرز شایسته ای اجرای قانونی که، سال های سال برای به قانون درآوری آن سخت کوشی ها و بی گسست مبارزه هایی انجام گرفته، بوده است و زندانی - تبعید و کشته شدن و بسیار ایثارگری هایی دیگر تا به «چهره ی قانونی»، گذرانده شده از دو مجلس، درمی آید! از زبان و قلم کسانی چون «حسین فاطمی» پیشنهادکننده و در میان مردم برنده می گردد و همانندانی چون نریمان و شایگان و...، بر این باور که «این قدم مردانه را ملت ایران» برمی دارد و بایسته شمردن به اینکه «این مطلب را به عرض آقایان نمایندگان مجلس شورای ملی برسانم که راجع به امکان بهره برداری از معادن نفت جنوب از طرف دولت ایران نباید تردیدی به خود راه بدهند چه با برچیده شدن دستگاه کمپانی نفت جنوب طرز اداره ی امور کارها در این کشور تغییر فوری و محسوسی خواهد نمود و جریان کارها به مجرای طبیعی و مطلوب خود خواهد افتاد»، و دیگر سخنان، و تلاش تلاش گران، سرانجام به نتیجه ی حال مردم می نشاند، آن خواستِ چهره ی قانونی به خود گرفته را!

حال خواننده می یابد، سیمای سالم گام نهی های دولت ملی ایران را از یک سوی، که در پی به اجرا درآوری «قانون» از دو مجلس گذرانده شده است، در سوی رسیدن ملت به منابع زیرزمینی خود «نفت» و به گردش درآوری «صنعت» آن به دست کارگران ایرانی و با یاری کارشناسان و آگاهان استخدام شده از دیگر کشورها و... ولی، و از دیگر سوی سنگ اندازی «جهان متمدن»، که یکی از آنها «انگلیس» است، که همچنان

در پی به گردش درآوری چرخ کهنه‌ی چپاول‌گری و دست‌اندازی به ثروت و منافع دیگر ملت‌ها، و از جمله ایران سده‌ها چپاول شده‌ی آن، می‌باشد!

کارشناس بلندپایه‌ی ایرانی ولی همیشه کارگزار در «شرکت سابق نفت» و یکی از مهره‌های وابسته به انگلستان به شمار آمده و یا خوانده شده، مصطفی فاتح، در رابطه با «هیئت اعزامی از طرف شرکت» سابق نفت از لندن به تهران به ریاست «جاکسون»، تکیه دارد به سخنان مصدق در گفت و شنود او، روی داده در سی‌ام خرداد ۱۳۳۰، با روزنامه‌نگاران ایرانی و خارجی و در پایان، پس از آوردن پاره‌هایی از سخنان او می‌نویسد؛ «دکتر مصدق در آغاز کار هدف اصلی و اساسی خود را بهبود وضع اقتصادی کشور قرار داده بود. دقت در بیانات فوق واضح می‌دارد که در آن وقت دکتر مصدق تنها راه نجات کشور را تحصیل عایدات بیشتر و صرف آن در بالا بردن سطح زندگی مردم می‌دانسته و نظر واقعی او این بوده که صنعت نفت به کار خود ادامه داده و درآمد آن که مهمترین عایدات کشور بود افزایش یابد!»

فاتح، اگرچه تکه‌هایی از سخنان مصدق را در گفتگو با روزنامه‌نگاران می‌آورد، و روشن بوده‌هایی را بیرون کشیده و یادآور است، ولی این‌گونه نتیجه می‌گیرد که «در آن موقع به هیچ وجه صحبت‌هایی مانند «اقتصاد بدون نفت» در بین نبود و به عکس تمام امیدواری‌ها روی ادامه‌ی کار و به دست آوری عایدی بیشتر و بهبود وضع عمومی بوده است!»

کارشناس ایرانی نفت، همواره کارگزار «شرکت سابق» بوده، آگاه به یقین زیاد، و با گمان و شک بسیار کمی، چشم‌های خود را بسته دارد هنگامی که به نتیجه‌گیری می‌نشیند و مورد بررسی قرار می‌نهد سخنان ناپوشیده - روشن - گویا و رسای مصدق را، که در جای جای گفته‌ها و پیام‌ها و... گفته بوده است، از جمله در آن پاسخ‌گویی‌های پرسش‌گران روزنامه‌نگار که؛ ۱- «دولت ایران عمل صنعت نفت را می‌خواهد خود به عهده گیرد و شرکت سابق نفت جز تحویل مال به صاحب مال چاره‌ای ندارد». ۲- «اگر شرکت سابق دعاوی حقه‌ای داشته باشد دولت و ملت ایران هیچ‌وقت از احقاق حق هیچ‌کس روی‌گردان نبوده و نخواهد بود و پس از رسیدگی حق هر کس را خواهد پرداخت و به همین دلیل است که در ماده‌ی دوم قانون اجرای ملی شدن صنعت نفت برای دعاوی احتمالی شرکت ۲۵ درصد عایدات جاری نفت به عنوان وثیقه تعیین گردیده که در بانک مرضی‌الطرفین به ودیعه گذاشته شود». ۳- «شرکت سابق در دنیا انتشار داده‌اند که دولت ایران می‌خواهد مؤسسات نفت را من

غیر حق اشغال کند و متخصصین را جواب گوید و ناچار به این ترتیب دستگاه نفت تعطیل یا متوقف خواهد شد. این ادعا کذب محض و محض کذب است زیرا دولت ایران بانهایت حزم و احتیاط به خلع ید شرکت اقدام خواهد کرد و ابداً اقدامی به عمل نخواهد آورد که در صنعت نفت کوچکترین وقفه‌ای شود و نیز در نظر ندارد متخصصین فنی را از شرکت بیرون کند!

کارشناس نفتی کارگزار «شرکت سابق نفت»، چشم خود را از پیرامون سخنان روشن و رسای بالا می‌بندد تاگره‌ی بنیادین کار را در هدفمندی مصدق نبیند. آنگاه کوشش دارد با رگه‌هایی از درستی و دیدگاهی گمراه‌ساز، در تنگه‌ی زبان اقتصاد برشمرده که، «دکتر مصدق کار و هدف اصلی و اساسی خود را بهبود وضع اقتصادی کشور - تنها راه نجات کشور را تحصیل عایدات بیشتر و... - صنعت نفت به کار خود ادامه داده و درآمد آن که مهمترین عایدات کشور بود افزایش یابد - صحبت‌هایی مانند «اقتصاد بدون نفت» در بین نبود - تمام امیدواری‌ها روی ادامه‌ی کار و به دست آوری عایدی بیشتر و بهبود وضع عمومی» می‌دانسته است!

این گونه بررسی‌ها، جاری شده تنها از زبان مایه‌ی اقتصادی، چه نوشته‌ی کارگزار «شرکت سابق نفت» ایرانی و یا انگلیسی آن - چه دست‌آویز فروهشته‌گفته‌های شاه، در جای جای‌های گوناگون پس از ننگین روز کودتای ۲۸ مرداد و واهی آورده‌هایی در «ماموریت برای وطنم» و... و صد البته آگاهانه، و چه ناآگاهانه از سوی کارشناسان «اقتصادی» که با یاری این «زبان» روی به فراگشایی رویدادهای آن دوره آورده‌اند و شکست نهضت ملی را به بررسی گرفته‌اند و... و نیافته و نخواسته‌اند بیابند که بنیادین‌ترین خواست به هم‌گروه‌خورده‌ی میان «ملت ایران» و زبان‌گویای آن «مصدق» و یاران او، خواستی بوده «سیاسی» و «بن‌مایه‌ی»ترین خواست، در به دست آوری «استقلال» و رهایی ملت ایران از چنگال بیگانگان، به ویژه استعمار انگلیس که در آن دوره امپریالیسم چیره بوده است، تا و سپس با برپایی این نهال و استوارپذیری آن در سرزمین ایران و پرسی‌اندیشه و باور جامعه‌ی ایرانی از آن، پای‌گرفتن سامانه‌ی «مردم‌سالاری» در ایران، امکان‌پذیر گردد!

نیافتن و نخواستن فهم آنچه را در دل «ملی شدن نفت» نهفته بوده و بر دل جامعه‌ی ایرانی می‌نشیند و تمام اندیشه و باور لایه‌های گوناگون ملت ایران را پر می‌کند از امید، به انجام‌پذیری آن، اگرچه درازی به دست آوری بسیار ایثارگری‌هایی بایسته آید! آنچه را که، «گاستون فرنیه» به درستی دریافته بوده است و در نوشته‌اش زیر نام

«کوروش زمان» مصدق، برمی‌نمایاند، که برخلاف دیدگاه شاه و دیگران، هدفمندی «ملی شدن نفت» و مصدق سکان‌دار آن کشتی، بالا و پایین آوردن «پُرسانتاژ» و درصد لیره و... را افزودن، نبوده است که مصدق نیز روشن و رساتر در پاسخ به «واهی‌گویی»های شاه، در *خطرات و تألمات* آورده است، و نیز در *گرماگرم کارزار نفت*، پیش و پس از «ملی شدن» آن صنعت در سراسر کشور، و نیز این‌گونه است، جاری شده از زبان با او بودگان و یاران او!

مصدق، حتی روشن و آشکار، در همین گفت و شنود با روزنامه‌نگاران داخلی و خارجی، که در گذشته نگارنده به آن تکیه داشت و کارشناس «شرکت سابق نفت» نیز آورده، و به تکه‌هایی از آن اشاره کرده است، «بن‌مایه»ی هدفمندی خود و «ملی شدن صنعت ایران» را موشکافانه برشمردن که «سیاسی» است، و «استقلال سیاسی» ایران و رهایی جامعه را از چنگال «استعمارگران» جهانی خواستار است! «بنیادین»ترین خواست «اجتماعی - تاریخی» ملت ایران را نشانه گرفته است، تا با یاری به دست آوری آن خواست «سیاسی - اجتماعی» به دیگر خواسته‌های اجتماعی جامعه‌ی ایران، جامعه‌ی پیروزی پوشانیده شود!

گذر از این دیدگاه درست و کارساز بوده است، که از سویی او و یاران باورمند او؛ ۱- راه «ملی شدن نفت» را پیوند بسته به «نجات ملت ایران و نجات دنیا از جنگ» می‌خواند. ۲- چاره‌گر «بیچارگی‌ها»ی جامعه‌ی خود را در فراهم‌آوری «سرمایه‌ی کافی و صرف آن در بهبود حال عموم و بالا بردن سطح زندگی مردم» می‌شناسد، در پی به اجرا درآوری قانون ملی شدن صنعت نفت، به گونه‌ی همه‌جانبه، چراکه «به فقر و جهل و بیماری میلیون‌ها مردم زحمتکش» سرزمین ایران خاتمه دادن را، در اجرای آن «قانون»، بایستگی می‌دانسته است ۳- بنا بر بایسته‌هایی که، در شماره‌های ۱ و ۲ آورده شد، تنها و تنها ناگزیر و چاره‌ی کار ایران را این‌گونه یابد؛ «کوتاه کردن دست شرکت سابق نفت کانون انتریک و فساد و مداخله در امور داخلی ما «تا با کوتاه شدن آن دست تباه‌ساز، «شرکت سابق نفت»، مردم ایران به خواست چاره‌ساز خود دست یابند! دیگر آنان وجود نداشته باشند و دستی در کار نداشتن تا بتوانند همچون گذشته «در تمام شئون ما مداخلات ناروا کنند» و به این ترتیب «استقلال اقتصادی و سیاسی» جامعه‌ی ایران را، تباه‌ساز خواسته‌های استعماری خویش، نمایند!

مصطفی فاتح، در پی دیدار و نشست خود با مصدق در ۲۵ خرداد و به دنبال بررسی‌های خود از پاسخ‌های مصدق به پرسش‌های روزنامه‌نگاران در سی‌ام خرداد،

که در پی رد و بدل نامه‌ها - دیدارها - آمد و شدها و... های سیاسی انجام گرفته میان دولت ملی نماینده‌ی ملت، با انگلیس و نمایندگان گوناگون «شرکت سابق نفت» - آمریکا - دادگاه بین‌المللی لاهه - خبرگزاری‌های جهان و ایران - سخنرانی‌های سیاست‌سازان انگلیس در مجلس انگلستان و...، روی‌آوری به کنش‌هایی دیگر از جمله «نظامی» و آنچه تاکنون از زیر چشم خواننده گذشته است، نتیجه‌گیری‌های خود را این‌گونه دنبال می‌کند که؛ «... دیدم که ایشان با احاطه‌ی کاملی که به مسائل سیاسی روز دارند از قضیه‌ی معضل فروش نفت و انحصار بازارهای جهان به دست کارتل بین‌المللی نفت بی‌خبر می‌باشند و توجهی به این نکته‌ی مهم ندارند و استنباط کردم که مشاورین ایشان هم وقت لازم را در این باب نکرده و امکانات را به هیچ‌وجه در نظر نگرفته‌اند و...!»

بررسی‌ها و نوشته‌های فاتح کارشناس نفت، که یکی از مهره‌های بلندپایه‌ی سیاست انگلیس در ایران به‌شمار می‌رفت و از کارگزاران و بلندپایگان «شرکت سابق نفت» شمرده می‌شد و دستی توانا در کارهای «سیاسی - اقتصادی» داشت، که گوشه‌هایی از آن نیز، در گذشته و در پیوند با پای‌گرفتن «حزب توده» به نمایش نهاده شد و در پیشگاه چشم داوری خواننده نهیدن گرفت، درخور اندیشه‌ی همه‌جانبه است، اندیشیدن به نوشته‌های او، علی‌رغم آن «شخصیت» پیچیده و توانمندی‌هایش، به ویژه چهره‌نمایی از او به دست نوشته‌های نویسندگان حزب توده و یا دیگر ناسازوار بودگان با سیاست انگلیس در ایران و...، بایسته می‌آید. بایستگی در اینکه دانسته شود، که مصدق در پناه یاری گرفتن از ملت ایران و تکیه به باورهای بنیادگرفته در او، برخاسته از جنبش ناکام مشروطیت - شناخت از بازی‌های سیاسی جهان و چیرگی‌اش بر «قوانین» آن بازی‌ها - ژرف‌نهاد گرفته‌ی ارزش‌های مشروطیت در مردم، که رنگ و بوی همه‌جانبه‌ی «ملی مردمی» داشته و آماده‌سازی لایه‌های گوناگون اجتماعی جامعه‌ی ایران را به خیزش درآوردن - همبستگی وجود داشته در نهضت ملی و...، همه با هم، آن‌گونه کارساز و دوران‌ساز می‌گردد!

اندیشیدن به نوشته‌های او که در جای جای آن، ناگزیر نیکوگرفتن جنبش است و آفرین‌گوی مصدق و یاران او می‌گردد و بس مهم‌تر لب و زبان گشودن به اینکه ملت ایران بر روی سرمایه‌هایی زیرزمینی چون «نفت» می‌بایست زندگی کند ولی آن‌گونه باشد «سیاهی فقر»، سیاه‌تر از «سیاهی» نفت، زندگی مردم بوده! او آشکارا، نمی‌گوید و نمی‌نویسد، ولی زبان‌واژه‌ها و جمله‌های به کار برده‌اش گویای آنچه را است که، گفته

آمد و شاید به مانند یک «ایرانی»، هر چند عمری کارگزار و وابستگی به بیگانه را داشته بوده است، اکنون گوشه‌ی دل را زخمی نشسته می‌بیند و ناگزیر بیان آن می‌گردد! اندیشیدن و بیرون‌آوری دیگر بوده‌هایی، و نه تنها از او و کتاب «پنجاه سال نفت» او که به یقین یکی از با اهمیت‌ترین سرچشمه‌های داده‌های تاریخی نفت به شمار می‌آید، که دیگر بوده‌ها و داده‌های تاریخی، تا با تکیه بر آنها یافته آید چند و چون همه‌جانبه‌ی نهضت ملی شدن صنعت نفت در ایران را و کم و کیف زخم‌های بر پیکره‌ی آن نشسته و کدامین کارسازی پیدا می‌کند!

### **بوده‌هایی دیگر، و روز ورود «هریمن» فرستاده‌ی «ترومن» ریاست جمهوری آمریکا**

از پی به گفتگو نشستن «کینگز بوری اسمیت» خبرگزاری ایترنشنال نیوز سرویس با «مصدق» و نخست‌وزیر آنچه را می‌دانست و بایسته‌ی شناسانیدن جهانیان به چگونه بودن «کارزار نفت» و سیرگاه‌گرفتن آن، از این راه سود جستن در ۱۱ تیر - به گفت و شنود نشستن سفیر کبیر انگلیس با خبرنگاران خارجی و بیان دیدگاه دولت خود - پیام مصدق از رادیو به ملت ایران - تلگراف دادگاه لاهه به وزیر امور خارجه‌ی ایران - دریافت متن نامه‌ی دادگاه لاهه به دولت ایران - دیدگاه دو داور «وینارسکی و بدوی پاشا»، ناسازوار بوده با دیگر داوران - گزارش اردلان به مجلس شورای ملی، ادامه دارد دیگر «بوده»هایی رخ داده در پهنه‌ی سیاسی میان دولت ملی با دیگر نهادهای سیاسی جهان، بر سر «ملی شدن نفت» تا ورود، «هریمن» به ایران، در روز ۲۳ تیر ۱۳۳۰، که چنین می‌باشند مهمترین آنها؛ یادداشت‌نامه‌ی تیر ماه دولت انگلستان برای ایران، مبنی بر پذیرش توصیه‌های دادگاه بین‌المللی لاهه - رای دادگاه لاهه در همین تاریخ در پیوند با «تقاضای دولت انگلیس مبنی بر اتخاذ تدابیر موقتی» - پیام شانزدهم تیر ماه نخست‌وزیر به ملت ایران از رادیو تهران، در پاسخ خواست ملت، به ساختن مجسمه‌ای از او به پاداش گام‌های ارزنده‌ی «سیاسی - اجتماعی» او، که پس از پیش گفته‌هایی یادآور می‌شود که؛ با ذکر این نکته به صدایی رسا که تا پایان حیات و بلکه بعد از مرگ من نیز اثر خود را در ضمیر وطن پرستان باقی بگذارد اعلام می‌کنم که به لعنت خدا و نفرین رسول گرفتار شود هر کس که بخواهد در حیات و مماتم به نام من بتی بسازد و مجسمه‌ای بریزد زیرا هنوز رضایت وجدان برای من حاصل نشده و آن روز که به خواست خداوند این مقصود حاصل شود تازه انجام وظیفه است که هر کس بدان

مکلف می‌باشد و حقا سزاوار خوش‌باش پاداش نیست!»! - همین روز، وزیر امور خارجه‌ی ایران، باقر کاظمی از طرف دولت در مجلس شورای ملی با نمایندگان سخن می‌گوید در رابطه با «رای دادگاه لاهه» و اینکه در گذشته «عدم صلاحیت دیوان مزبور را» دولت ایران به آن دادگاه تلگراف زده بوده است - هفدهم تیر ماه، پیام ریاست جمهوری آمریکا «ترومن» برای دولت ملی، و ابراز نظر خود در رابطه با دادگاه لاهه و کارزار نفتی میان ایران و انگلیس و... - تلگراف دولت ایران در هیجدهم تیر به دبیرکل سازمان ملل متحد، و پس از بازگویی آنچه که در رابطه‌ی درگیری میان «ایران و انگلیس» و در رابطه با آن «دادگاه لاهه» انجام گرفته بوده است، و به اندازه به آن پرداختن در پایان یادکردن که «نظر به جهات فوق چون دیوان مزبور از جاده‌ی عدالت خارج شده و اعتماد عمومی را نسبت به خود متزلزل ساخته با کمال تأسف به اطلاع آن جناب می‌رساند که دولت ایران از این تاریخ اعلامیه‌ی مورخ دوم اکتبر ۱۹۳۰ خود را راجع به قبول قضاوت اجباری دیوان مزبور مسترد می‌دارد»، نیز، رونوشت آن به دادگاه لاهه - گزارش متین دفتری، یکی از «هیئت مختلط» نفت، برای مجلس سنا به دنبال سفر آنان به خوزستان. گزارش اگرچه در آخر به گله‌گذاری از نوشتن نوشته‌ای در روزنامه‌های تهران راه می‌یابد به اینکه «حالا دیگر بنای تفتین بین بنده و آقای دکتر مصدق را گذاشته‌اند» و ابراز دلسردی و... ولی، همانند گزارش اردلان از شور مردم خوزستان می‌گوید و زشت‌کاری‌های نمایندگان انگلیس و «شرکت سابق نفت» - نامه‌ی وزیر امور خارجه‌ی ایران در بیستم تیر ماه به سفیر انگلیس مبنی بر «قرار دیوان بین‌المللی دادگستری را غیر عادلانه و برخلاف استقلال و حق حاکمیت ایران تشخیص دادن» و آشکارا یادآور شدن که «قرار مزبور را به هیچ‌وجه معتبر ندانسته و نمی‌داند» - پیام پاسخ مصدق به ترومن و تکیه بر اهمیت «ملی شدن نفت» برای ملت ایران و انجام هرگونه مذاکره‌ای تنها و تنها «مطابق قوانین ملی شدن نفت» مورد پذیرش است و نیز «حسن استقبال» از روانه بودن «اورل هریمن» به نمایندگی از طرف ریاست جمهوری را یادآور شدن تا «... ایشان هم نظریات دولت ایران را مستقیماً بشنوند و اوضاع کشور و شرایط زندگانی و احتیاجات ملت ایران را نزدیک مشاهده کنند.» - سخنرانی نخست‌وزیر در بیستم تیر ماه در مجلس شورای ملی، بر شمردن آنچه تاکنون جامعه‌ی ایران پشت سر گذرانده است و فرازگیری جنبش نفت تاکنون به دنبال سنگلاخ‌های گذرانده و سختی‌های از آن پیروز بیرون آمده و رخ داده‌هایی در مجلس شورای ملی رخ داده تا «به تصویب رسیدن قانون ملی شدن نفت» در ایران و بهره‌های برخاسته از آن را، هر چند



چکیده، یادآور شدن. ارزش ملی شدن نفت و بیداری مردم روزبروز فزونی گرفته و مهم بودن «حکومت‌های ملی»، که چقدر مهم خواهند بود در جلوگیری از امکان چپاول بیگانه بر سرمایه‌های ملتی و ارزش‌های سیاسی آن جامعه و سرانجام یاد کردن عزم خود را با پشتیبانی ملت تا به نتیجه‌ی نهایی رساندن مورد نفت. او در پیوند با «ملی شدن نفت» زشت‌کاری‌های شرکت سابق و انگلستان را یادآور و «برخلاف اصول و اصل حاکمیت ملی مانظری ابراز» داشته‌ی لاهه را بازگو و سرانجام به چند مهم اشاره‌ی رسا و روشن دارد به اینکه؛

۱- نمایندگان می‌بایست «با مسئولیت خود همیشه در نگاهداری اساس مشروطیت و حقوق ملت ایران کمال جدیت را» بنمایند. ۲- این دولت به هیچ وجه خود را حاضر برای دخالت در امر انتخابات آینده نمی‌بیند. این دولت تا زمانی که کار نفت خاتمه نیافته خواهد ماند». او در پی کردن سخنان خود با نمایندگان مجلس شورای ملی به چگونگی می‌باشد و نشان دارد «مردم‌سالاری» انگشت می‌گذارد، که دولت مردم‌سالار نمی‌باید در امر انتخابات دخالت کند و می‌بایست انتخابات مجلس شورای ملی در سامانه‌های «مردم‌سالاری» بری از دخالت «قدرت‌ها» باشد و هیچ دستی نتواند «نماینده‌تراش» مجلس شود، که مردم آزادانه نماینده‌ی خود راگزین کنند! نیز کمر بسته است تا به یاری «مردم» و نمایندگان گزیده شده‌ی آنان «کار نفت» را دنبال کند تا به نتیجه‌ی مساعد حال خواست‌های جامعه‌ی ایران درآورد، چرا که آن سرمایه، بی‌گفتگو از آن ملت است، اگرچه چندی بیگانه و بیگانگانی بر آن «هستی ملی»، چنگ انداخته بوده‌اند!

او همچنان پای می‌فشرد بر آن، در ادامه به اینکه «من با حال ناتوانی از کار کناره‌گیری نخواهم کرد (احسنت) مگر اینکه مجلسین به من رأی اعتماد ندهند ولی تا زمانی که رأی عدم اعتماد نداده‌اند تا پایان کار نفت خواهم ماند اگر زمانی کار نفت خدای ناخواسته طوری شد که از روز شروع انتخابات گذشت به این وضع دولت لایحه‌ای به مجلس خواهد آورد و در انتخابات تأخیری می‌اندازد تا در کار نفت وقفه حاصل نشود آقایان اگر خدا نخواسته کار نفت به اینجا رسید که باید تأخیر در انتخابات بشود قطع بدانید که دولت این لایحه را به مجلس می‌آورد و اگر آقایان تصویب کردند البته انتخابات به تأخیر می‌افتد (شوشتری - در کار نفت اگر چرا می‌فرمایید) چون اطمینان هر کس به کار خودش است و من اطمینان به وضع بین‌المللی نمی‌توانم داشته باشم (صحیح است)»!

پای فشوری او بر آنچه را که عزم راسخ داشته است، بی‌رنگ کردن بررسی‌های کسانی است که به اندک مایه‌ای «سیاسی»، مرتبه‌هایی اینجا و آنجا نوشته‌اند و باب نموده‌اند فروهشته نویسی‌هایی را که او همواره در پی کناره‌گیری از کار بوده است، و واهی‌نویسی در این باب که او خواستار وزارت جنگ شدن را، پس از بازگشتش از سفر لاهه؛ «بهانه‌ای بود که از کار کناره‌گیری کند»، بخوانند و نخ و ریسمان به هم بافی‌هایی که از آن گونه بافته‌ها، بافیده‌ای در پیش خواننده نهند! به آنچه این‌گونه واهی بررسی‌کنندگان، چه در پوشش نهضت ملی خوانده شدگان، و چه برون از این چادر بزرگ، که بسیاری بی‌وجود همگنی‌های ژرف «سیاسی - اجتماعی» در آن جای گرفته‌اند، باشند! او پاسخ رسا و روشن خود را تکرار می‌کند، به اینکه علی‌رغم ناتوانی‌های جسمی و... بر آن بوده است، که از کار کناره‌گیری نکند مگر اینکه بنا بر روند «مردم‌سالاری» به او «رای اعتماد» داده نشود!

مصدق، نه تنها به آن واهی بررسی‌ها پاسخ روشن می‌دهد که در دیگر سخنان رسای پسین روزهای آن روز داده است، و نگارنده در جای خود به آنها باز اشاره خواهد داشت، به ویژه در رابطه با رخداد سی‌ام تیر و...، نیز رساننده به اینکه با تکیه به «قانون» در پی آن است که از هیچ کوشش و تلاشی بازنیستند تا «در کار نفت وقفه حاصل» نشود و در پاسخ پرسش «شوشتری» دیدگاه خود را از «وضع بین‌الملل» و استواری و «اطمینان» به کار خودش را بیان می‌دارد!

مصدق، در این سخنرانی، پای بپای پیش می‌رود و ممکن بوده‌هایی را به زبان می‌آورد و سختی راه و پرپیچ و خم‌هایی که می‌تواند در پیش پای «ملت ایران» نمایان شود را برمی‌شمرد، و بایسته‌هایی را یادآور شدن در سوی «هدفمندی» در پیش روی داشته، که می‌بایست به آنها اندیشه شود و همگان را آگاه کردن، که درگاه‌های لازم «کمربند»ها را سفت و سخت ببندند، هر چند درازمدت باشد تا دستیابی به آن خواسته‌های در پیش روی داشته، برسند و دیگر هشدارباش‌ها و برنامه‌ی کار دولت را هم، اگرچه کوتاه، به زبان رانند.

کنون، روز بیست و سوم تیر ماه ۱۳۳۰ می‌باشد و ورود «اورل هریمن» فرستاده‌ی «هاری - اس ترومن» ریاست جمهوری آمریکا، با در دست داشتن پیامی برای «نخست‌وزیر» از ترومن، در پی پیامی که ریاست جمهوری آمریکا از «مصدق» دریافت داشته بود به تاریخ ۲۰ تیر ماه در پیوست به آنچه در گذشته به آن اشاره شد و در آن دیدگاه «ملت ایران» و دولت ملی، همراه با «تعارف‌های سیاسی» گنجانیده شده، در

رابطه با «ملی شدن نفت» و...!

نیز، «اورل هریمن» آورنده‌ی پیامی است، برای «شاه» از سوی ریاست جمهوری آمریکا «هاری - اس - ترومن»، که در هر دوی «پیام»ها، به وجود داشته خوش‌آمدگویی‌های سیاسی، بسنده شده است!

رویدادها، بنا بر آورده شده‌هایی از زبان تاریخ و قلم و نوشته‌های این و آن بیننده و بازیگر در پهن‌گاه سیاسی آن‌گاه تاریخی، نشان‌گری دارند، که در گرماگرم پای‌نهی‌های «ملت ایران» از فرازی به دیگر فرازی و در چنگ‌آوری پرشگاهی تازه‌تر و نزدیک شدن به بلندگاهی، سزاوار آن مبارزه‌ی پای‌گرفته، حزب توده در خرابی به‌بار آوردن و آسیب‌زنی از پای نایستاده بوده است، و همواره همچون گذشته، گام نهنده است در کژراهه‌ی زیان‌رسانی به زیان جنبش ملی شدن نفت و چنگ‌زنی بر چهره‌ی دست‌آوردهای مبارزاتی مردم ایران. گام‌نهی و چنگ‌زنی در سود بیگانگان، اگرچه انگلیس از آن بهره‌ور می‌گردد و هموارساز خواست سرمایه‌داری «غرب» را، فراهم‌ساز می‌باشد!

خامه‌ای به درستی می‌نویسد؛ «انگلیس‌ها از ایران رفتند ولی توطئه‌ی آنها علیه ملی کردن صنعت نفت و حکومت دکتر مصدق و جبهه‌ی ملی ادامه یافت. این توطئه‌ها از دو طریق انجام می‌گرفت: یکی توسط عمال با نقاب و بی‌نقاب آنها در هیئت حاکمه و دستگاه حکومتی و دیگری به وسیله‌ی حزب توده. اگر نفتی‌ها جنبش ضد استعماری ایران را از راست می‌کوبیدند، حزب توده آن را از چپ مورد حمله قرار می‌داد.»!

چشم‌اندازی بر روی نوشته‌ی انور خامه‌ای زیر نام «حادثه آفرینی‌های حزب توده و نتایج آن» - یادداشت‌های حسین فاطمی - نوشته‌های سرهنگ غلامرضا نجاتی - خاطرات و تألمات مصدق - گذشته، چراغ راه آینده و...، همه و همه، بررسی‌ها و واری‌هایی باشند روشن‌ساز به آنچه خامه‌ای در «حادثه آفرینی‌های حزب توده آورده است و نشان‌گر شدن که «توطئه‌ها از دو طریق» انجام می‌گرفت، به زیان جنبش پای‌گرفته‌ی ملت ایران و سودآفرینی برای «استعمار پیر»، که ناگزیر با «ملی شدن نفت» و انجام گرفتن «خلع ید» دستی کوتاه می‌یابد در ادامه‌ی چپاول «نفت ایران»! سودآفرینی حزب توده برای «استعمار پیر» انگلیس، در زیر پوشش جمعیت‌های سازمان‌داده به نام «جمعیت ملی مبارزه با شرکت‌های استعماری نفت در ایران» که در واقع برپاسازی جمعیت‌هایی می‌بودند «ضد مبارزه با استعمار»!

این‌گونه «جمعیت»ها و شوم به‌بار آوری‌های آنان، که در گذشته نیز سخن از آنها

رفت زیر نام «هواداران صلح» در نبرد و کارزار با «بارفروشان میدان امین‌السلطان» و یا چهاردهم تیر ماه «نمایش دوچرخه سواران» صلح دوست آن حزب، که با «همگنانی» چاقوکش، از سوی بقایی و شمس قنات‌آبادی سازمان داده شده روبرو می‌گردند و سیرگاه مبارزه‌ی مردم ایران را به کژراهه می‌کشاندند، همچنان در کژی‌ها راه می‌پیمایند!

این بار زیر نام مبارزه «با شرکت‌های استعماری نفت در ایران»، روز ۲۳ تیر ماه را با دست‌آویز «روز شهدای خوزستان» با چاپ‌پخش نوشته‌ای در «بسوی آینده» و روی سخن به «ای مردم شرافتمند جنوب تهران» نمایش دیگر خیابانی، بی‌اجازه از دولت ملی، به‌راه می‌اندازند و بر این بودن تا در این روز «مشت محکم کارگران و جوانان و نفرت کلیه‌ی مردم شرافتمند تهران» را به کار اندازند و این‌گونه «دهان یاوه‌گویان را در هم» شکستن و «این روبهان را بر سر جای خود خواهد نشاندن» و...!

در پس دیدگاه آنان، «روبهان» چه کسانی می‌بودند تا در جای خود نشانیده شوند - دهان یاوه‌گویان را در هم شکستن، دهان چه کسانی را می‌پنداشته‌اند - به سود و زیان چه اردوگاهی گام می‌نهادند و چه اردوگاهی از زشت‌کاری‌های آنان سود می‌جستند، آنچه را است که به آن پرداخته می‌شود!

دهان یاوه‌گویان را در هم شکستن، جای‌گرفته در بینش سازمان‌گرفته‌ی حزب توده، همان‌گونه که گفته آمد، از زبان «بسوی آینده» یادآوری دارد و بیان‌گر به آنچه می‌آید، در پی آزمون‌پذیری روز چهاردهم تیر ماه و یورش‌آوری «چاقوکشان دکتر بقایی و شمس قنات‌آبادی» و سبب‌سازی زخم‌هایی شدن، وارد آمده بر نمایش دهندگان دوچرخه سوار «توده»‌ای، زیر نام سرا پا با دروغ پای‌گرفته‌ی «هواداران صلح»!

«گذشته، چراغ راه آینده است»، در پی اشاره به نمایش «دوچرخه سواران» توده‌ای و بهانه‌تراشی روز ۲۳ تیر، به‌مانند روز «شهدای خوزستان» و تکیه به آن بینش پای‌گرفته در سررهبری حزب توده با تکیه به آورده‌هایی از «بسوی آینده» ارگان حزب نام برده، می‌نویسد؛ لذا دمونستراسیون ۲۳ تیر ماه با تحریک احساسات قبلی و اطلاع از تمهیدات مفصلی که برای برهم زدن و دمونستراسیون آماده شده بود «به بررسی‌های خود می‌پردازد به اینکه» تدارکاتی که خود شرکت‌کنندگان در دمونستراسیون دیده بودند، آغاز شد. از طرف دیگر چون در آن روز هریمین نماینده‌ی ترومن رئیس‌جمهور آمریکا وارد تهران می‌گردید، این دمونستراسیون نمایشی بود علیه ورود هریمین، شبیه‌ای نیست که از طرف پلیس و ارتش و پاره‌ای از وابستگان جبهه‌ی ملی که در رأس

آنها دکتر مظفر بقایی و «حزب زحمتکشان» او قرار داشت توطئه‌ی وحشیانه‌ای جهت درهم شکستن دموکراسیون و سوء استفاده از آن فراهم شده بود!» نویسنده‌ی کتاب، با زبان چپ و آشنا به «پنخ و پهلوی» بینش‌های پای گرفته در سر حزب توده و به آنچه روی داده با چشم نگریسته، با یاری از تمام ارگان‌های «توده‌ایستی» می‌نمایاند که حزب توده و نویسندگان آن بر این باور و بینش پای می‌فشرده‌اند که «جبهه‌ی ملی عوام‌فریبانه کباده‌ی مبارزه با شرکت نفت را می‌کشد» و بنابراین بینش داوری داشتن که «مصدق مقصد و منظوری جز تسلیم منابع نفتی کشور به امپریالیست‌های آمریکا ندارد» ورود هریمن را نشانه‌ی این دانستن که مصدق «با ورود نماینده‌ی ترومن به ایران می‌خواهد کار را یکسره کند و سازش خیانتکارانه‌ی خویش را علنی گرداند ناچار است که از احساسات ضد استعماری ملت ایران جلوگیری نماید...!»

نویسنده‌ی کتاب، به واریسی دیدگاه حزب توده از زبان نوشته‌های خودشان آورده و نشان دادن که بنا بر «بینش در سر حزب» پای گرفته بوده است، که «مردم شرافتمند» و... از پیش آماده ساخته را بسیج می‌کند به «خیرمقدم برای نماینده‌ی جنگ‌افروز نفت خواران»، یعنی، «ترومن» که مصدق بنا بر آن دیدگاه می‌خواست است، «مردم شرافتمند و دلاور را» در پیش پای او «قربانی کند!»

«گذشته چراغ راه آینده است، به روشنی بیان‌گر است چه‌سانی دامن زدن روش‌های ناپسند و ناسزاوار «ملی مردمی» حزب توده را، در رویارویی که با «مصدق» گزیده بوده است، و نوشته‌هایی همانند «... دولت ضد ملی دکتر مصدق در راه ملت‌کشی، فاشیسم، دروغ‌گویی و اطاعت از سیاست استعماری آمریکا گام نهاده است. -روزبه‌روز عمق توطئه‌ی بزرگی که دولت دکتر مصدق با الهام از منابع امپریالیستی بر ضد منافع ملت ایران چیده است آشکارتر می‌شود... دکتر مصدق برای اینکه محیط را آماده برای مذاکره‌ی تسلیم‌آمیز و چاکرانه با نماینده‌ی استعمار آمریکا سازد، لازم دانسته است ملت را به گلوله ببندد و ریختن خون شایسته‌ترین فرزندان استقلال دوست ملت را ضامن سیاست نوکری خود نزد نماینده‌ی امپریالیسم آمریکا قرار دهد... راه دولت دکتر مصدق راه ملت‌کشی راه توسل به عملیات فاشیستی راه دروغ‌پراکنی، گوبلس منشی راه بند و بست با امپریالیسم آمریکا و انگلیس و راه فدا کردن منافع ملت ایران در مورد نفت است...» را آوردن برای نشان دادن که چگونه حزب توده، دولت مصدق را «دولت ضد مشروطه، ضد آزادی، ضد دموکراسی و ضد ملت» می‌خوانده است!

نویسنده‌ی کتاب، با انگشت‌نهی بر روی آن نوشته‌های «توده‌ایستی»، انبوه چاپ‌پخش‌هایی در ارگان‌های بی‌شمار آن حزب، در آن روزها و روزهای پس از ورود ترومن، می‌نمایاند زبانِ تهی از آزر و شرم رهبران حزب توده و قلم به مزدان آن سازمان را، به چگونگی و در چه سویه‌ای سامان دادن «توده‌های» سازمانی را، و پس از زشت و شوم به‌بار آوری‌ها نیز این‌گونه نوشتن که؛ «دکتر مصدق با کشتار ۲۳ تیر، می‌خواست نوکری و اطاعت خود را نسبت به امپریالیسم آمریکا اثبات نماید و نشان دهد که داوطلبانه حاضر است ملت را کشتار کند تا مورد پشتیبانی ترومن قرار گیرد.»!

انور خامه‌ای نیز، در نوشته‌ی یادشده‌ی خود زیر نام «حادثه‌آفرینی‌های حزب توده، به درستی بر این تکیه دارد که اگر «انگلیسی‌ها» از ایران می‌روند و یا ناگزیری‌هایی برای آنان تدارک دیده می‌شود تا خود، خود را از ایران تاراندن سازند، بنا بر خردمندی کار دولت ملی، ولی «توطئه‌ی آنها علیه ملی کردن صنعت نفت و حکومت دکتر مصدق و جبهه ملی» ادامه دارد و بنا بر گفته‌های او از «دو طریق انجام» می‌گرفته، است. او «دو طریق» را، یکی «توسط عمال با نقاب و بی‌نقاب آنها در هیئت حاکمه و دستگاه حکومتی و دیگری به وسیله‌ی حزب توده» می‌شناسد. او بر این است که «اگر نفتی‌ها جنبش ضد استعماری ایران را از راست می‌کویدند، حزب توده آن را از چپ مورد حمله قرار می‌داد. ظاهراً این دو حمله متضاد یکدیگر اما در واقع مکمل هم بودند و توطئه‌ی واحدی را تشکیل می‌دادند!»

نگارنده، بی‌آنکه روی آورد به نشان‌دهی واژه‌های «چپ» و «راست» به نادرستی به کارگرفته شده، نه تنها در جامعه‌ی ایران، که در پهنای جهانی هم، و آن فرد و گروه و سازمانی را که دارنده‌ی دیدگاهی بوده‌اند، برگرفته از «مارکسیسم» و سپس تر «مارکسیسم - لنینیسم»، به ویژه از فردای روز «انقلاب اکتبر» چپ خواندن و دانستن و دیگر «دیدگاه‌هایی» را، در اردوگاه «راست» نشانیدن، را نادرست می‌داند، و راست و چپ را در «کارکرد» فرد و گروه و سازمان خواندن، در زندگی «سیاسی - اجتماعی» و روی آوری‌اش به سود و زیان چه کس و کسانی و کدام دیدگاه اجتماعی می‌شناسد، که به آن روی می‌آورند و کارشان بازتاب می‌دهد. به این باور، نگارنده در دیگر نوشته‌های خود، به اندازه پرداخته است و دیدگاه خود را از برداشتِ واژه‌های «چپ» و «راست»، و دو اردوگاه این دو «دیدگاه» در آنها جای گرفته، نشان‌گر شده است، در لابلای فراگشایی‌های پدیده‌های گوناگون اجتماعی و رویدادهایی که در گذشته به آنها پرداخته است، که از جمله می‌باشد، آورده‌ها و پرداخت شده‌هایی از باور نگارنده به

«چپ» و «راست» که چگونه درستی بار می‌گیرند و بایستگی جای‌پذیری می‌یابند، در «ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران» چاپ‌پخش اسفند ماه ۱۳۶۳، پاریس و به ویژه «جنبش‌های انقلابی ایران» چاپ‌پخش پاییز ۱۳۶۶ در آلمان. به هر روی، با چشم‌پوشی از وارد شدن به چند و چون درستی و یا نادرستی «چپ» و «راست»، که چگونه خوانده‌اند و یا می‌بایست خوانده شوند، به بررسی‌های انور خامه‌ای ادامه داده می‌شود، و انگشت‌نهی بر روی یورشی که از دو سوی «ناسازوار»، مصدق و «ملی شدن صنعت نفت» را تهدید می‌کرد و در روز ورود هریمن، این دو سویه‌ی «ناسازوار» به زیان ملت و سود بیگانگان، همچون گذشته، همسویی و هم‌نفسی تنگاتنگی را دارند و همداستان گام می‌نهند و بنا بر گفته‌های درست خامه‌ای «مکمل هم بودند و توطئه‌ی واحدی را تشکیل» می‌داده‌اند!

خامه‌ای، همانند زبان نویسنده‌ی «گذشته، چراغ راه آینده» است، را دارنده است، در بررسی و واری‌کرده‌ها و رفته‌های زیان‌رسان حزب توده در «حادثه‌آفرینی»، اگرچه در زیر پوشش «قاطع و انقلابی علیه امپریالیسم آمریکا و انگلیس مبارزه» کردن را به زبان نوشته‌های خود و برای مردم‌فریبی توده‌های فریب‌خورده‌ی آن سازمان به کار گرفته و پنهان‌گرفته بوده است. خامه‌ای، در نوشته‌ی خود، به نوشته‌ای دیگر که در روزنامه‌ی «حجار» آورده بوده است، تکیه دارد، به برشماری زشت‌کاری‌های حزب توده و آشوب‌تراشی‌های آن سازمان در نمایش دوچرخه سواری «جمعیت هواداران صلح» حزب توده‌ای که «به قول روزنامه‌های خودشان در این دمونستراسیون دوچرخه سواران ده‌ها هزار نفر شرکت کرده بودند»!

او موشکافانه، به انگیزه‌های «دمونستراسیون» در دیگر کشور می‌پردازد و اینکه هرگز با «دوچرخه یا تاکسی و یا وسایل نقلیه دیگر» به نمایش‌های سیاسی روی نمی‌آروند به گونه‌ی «توده‌ایستی» چرا که این‌گونه نمایش‌ها تنها و تنها «برای اظهار اراده‌ی مردم است نه به خاطر سد معابر عمومی و نگاه‌داشتن اجباری عابرین در جلو صفوف خود و نشان دادن تحمیلی جلال و جبروت خود به آنها...». او از خودداری احزاب و جمعیت‌های دیگر جامعه‌ها سخن می‌گوید، چرا که بیش و پیش از هر چیز رفاه جامعه را در نظر می‌گیرند و نه به مانند حزب توده، بی‌توجه آنچه بر سر مردم ایران می‌آید، که بنا بر شماره‌ی ستون‌های نمایش دهندگان دوچرخه سوار، «ده کیلومتر یعنی نصف محیط تهران» را زیر «جلال و جبروت» حزبی خود گیرند! جلال و جبروت «توده‌ایستی»، که هیچ به دنبال نداشته است جز زیان «ملت ایران» و هموارسازی راه

برای سودبری بیگانه و بدخواهان توده‌ی جامعه‌ی ایرانی!

خامه‌ای، به دنبال نشان‌دهی «جلال و جبروت»‌های نمایش‌های این‌گونه‌ای حزب توده می‌نویسد؛ «حالا خودتان نتیجه‌ی آن را حساب کنید... اتفاقاً منظور دستگاه رهبری از به کار بردن این «استراتژی» همین بوده است یعنی طول صف را ده‌ها برابر کِش داده و بزرگتر جلوه دهد... لیکن رهبران حزب توده حساب نکرده بودند که به همان نسبت که فاصله زیادتر شود حمله به آن و برهم زدن آن نیز آسان‌تر خواهد شد» و پی کردن آنچه رهبران نفهمیدند ولی دشمنان آنها دریافته به چگونه یورش‌آوری به نمایش آنان و بر جای‌نهی ناگواری‌هایی از سوی یورش‌آورندگان با چاقو و...، به شکستن سر و گردن و دست این و آن توده‌ای در نمایش یاد شده شرکت جسته و سینه‌ی دختران جوانی مورد یورش کارهای یورش‌آوران قرار گرفته و سرانجام این پرسش حداقل و درست که «آیا می‌توان گفت در وقوع این حادثه دستگاه رهبری خودنما و غیر اصولی حزب هیچ‌گونه مسئولیتی نداشته است؟»!

خامه‌ای پیوند می‌دهد نمایش دوچرخه سواری را با رویداد ۲۳ تیر و بر این است که «حادثه‌آفرینی و خونریزی فجیع ۲۳ تیر در حقیقت پاسخی به شکست رژه‌ی دوچرخه سواران و انتقام‌گیری از ضرباتی بود که در ضمن آن خورده بودند» و می‌افزاید آنچه را که در «گذشته، چراغ راه آینده است» دیده شد و در گزارش‌گونه‌ای، آورده شده در تهران مصور، جمعه ۲۷ تیر ماه همین سال و دیگر هفته‌نامه‌ها و روزنامه‌های آن روزها، توان دیدن، نیز چنین است، خاطره‌ها و دیگر نوشته‌های نوشته شده در رابطه با رویداد این روز زیان‌رسان!

خامه‌ای، سخنان خود را بر پایه‌ی گزارش «هیئت مامور رسیدگی به این حادثه» پیگیری می‌کند، که می‌بوده‌اند سه نفر از قاضی‌های دادگستری به نام‌های حسین شهشانی - باقر وکیلی و شمس‌الدین عالمی و بر این باور تکیه دارد که رسیدگی موشکافانه‌ای بوده از بررسی همه‌ی پرونده‌ها و گزارش‌ها و بازجویی و گفت و شنودی از همه‌ی کسانی که دستی در کارها داشته‌اند، چه بزه‌کار و چه نابزه‌کار ولی آگاه به آنچه روی داده، بوده است!

بنا به رسیدگی «هیئت» نامبرده، حزب توده خود را از چند روز پیش برای این تظاهرات و زد و خورد با مخالفان و ماموران انتظامی آماده کرده، می‌یابند و آرایش گرفته از «۶۰۰ نفر از کارگران چیت‌سازی و سیمان و ۲۰۰ نفر از کارگران راه‌آهن به عنوان ماموران انتظامات» راه‌پیمایی تعیین شده و تعلیمات لازم برای زد و خورد را گرفته



بودند. این ۸۰۰ نفر و عده‌ی دیگری از تظاهرکنندگان با چوب و چماق و اسلحه‌ی سرد و بعضی از آنها به اسلحه‌ی گرم مجهز بوده‌اند. ضمناً حسن عرب و ۳۰ نفر از چاقوکش‌های او نیز خود را برای زد و خورد با توده‌ای‌ها آماده کرده بودند». خامه‌ای، می‌افزاید که «جمعیت ملی مبارزه با شرکت استعماری نفت» خواستار راه‌پیمایی می‌شود برای روز ۲۳ تیر ماه، و نامه‌ی درخواست از سوی رحیم نامور دبیر این جمعیت برای دولت ارسال می‌گردد و در پیوند با روز یادبود «اعتصاب کارگران نفت جنوب و خوزستان». نیز می‌نویسد که در این روز، بنا بر پیام هفدهم تیر ماه ترومن به مصدق، آورل هریمن نماینده‌ی شخصی ریاست جمهوری آمریکا به ایران وارد می‌شده است و «به همین مناسبت راه‌پیمایی حزب توده به تظاهرات علیه آمریکا و هریمن مبدل گردید و یادبود اعتصاب ۱۳۲۵ که از آغاز بهانه‌ای بیش نبود تحت‌الشعاع آن قرار گرفت!»

او از آغاز تا پایان را، گزارش‌گونه دنبال، که از ساعت ۴ در میدان فردوسی گرد آمده، سپس به خیابان سپه و اولین درگیری در کوچه‌ی ظهیرالدوله و خیابان اکباتان، با حزب ایران و زحمتکشان و بلندی گرفتن یورش‌های توده‌های سازمانی آن حزب با چوب و آجر و به کاربری چوب‌های پرچم و شکستن درخت‌ها، سبب‌ساز فرار پلیس می‌گردند. فرار پلیس، سپس یاری پلیس سوار و شتاب گرفتن نیروی نظامی در کمک‌رسانی به پلیس زیر فرماندهی «تیمسار عظیمی»، و وزیر کشور، زاهدی سیرگاه نبرد روی داده را در دست خود گرفتن و شتاب در شهربانی آمدن، و...، و نتیجه می‌گیرد که «به احتمال قوی افسران فراری پلیس با شهربانی تماس گرفته و برای توجیه فرار خود گزارش‌های تند و تیزی درباره‌ی هجوم توده‌ای‌ها و تجهیزات آنها داده‌اند. زاهدی نیز از شاه دستور خواسته و او با توجه به مسافرت هریمن متوحش گردیده و فرمان سرکوبی و متفرق کردن راه‌پیمایان را به پلیس و ارتش صادر کرده است. اما آنچه مسلم است دکتر مصدق ابداً در جریان این قضایا نبوده است و پلیس و ارتش بدون اطلاع او اقدام کرده‌اند!»

خامه‌ای، با تکیه به داده‌هایی در دست داشته که گفته آمد، بر این است که، هنگام «مداخله نظامی مسلحانه‌ی پلیس و ارتش، توده‌ای‌ها مقاومت مختصری می‌کنند و با دادن تلفاتی از میدان بهارستان بیرون رانده می‌شوند. لیکن دسته‌هایی از آنان تا پاسی از شب گذشته در خیابان‌های دیگر شهر حرکت می‌کردند و پیراهن‌های خونین کشته‌ها و زخمی‌ها را برافراشته دکتر مصدق و جبهه‌ی ملی را قاتل کارگران و زحمتکشان می‌خواندند و مردم را به قیام علیه آنها دعوت می‌کردند. من خودم شاهد قسمتی از این

تظاهرات بودم!»!

خامه‌ای، به فراگشایی خود ادامه می‌دهد و به درستی یادآور است که «برخلاف هدفی که توده‌ای‌ها و نفتی‌ها از این حادثه‌آفرینی داشتند، این حادثه در مجموع موجب تضعیف دکتر مصدق و جبهه ملی نگردید. چون مردم می‌دیدند که برخلاف ادعای توده‌ای‌ها و نفتی‌ها دکتر مصدق هیچ دخالتی در این خونریزی نداشته است و برعکس دشمنان او و عمال شرکت نفت این حادثه را آفریده‌اند!»!

در ادامه‌ی بررسی‌های خامه‌ای، نشان‌دهی به آگاهی و دانستگی‌های مردم را دارد به آنچه روی داده بوده است و جامعه با پی‌بری به اینکه «نیروهای نظامی» در اختیار مصدق نبوده‌اند - زاهدی از شاه بیشتر حرف شنوایی داشته - مصدق بنا بر دیدگاه «مردم‌سالاری» که داشته است، نمی‌توانسته از «میتینگ» و راه‌پیمایی جلوگیری کند و آزادی را سرکوب کند، اگرچه «توده‌ای‌ها» باشند، که بیگانگی همه‌جانبه داشته‌اند از سودبری بایسته و سزاوار از وجود آزادی و برپایی سامانه‌ای مردم‌سالار. توده‌ای‌هایی که «بن‌بینش» آنها با سامانه‌ای «استبدادی» سرشتگی همه‌جانبه داشته و با کورچشمی و کرگوشی، پیروی‌کننده‌ی خشن‌ترین گونه‌ی «استبدادی» بوده‌اند که پس از «انقلاب پیروز اکتبر» پای بی‌پای، پای می‌گیرد، و کاری‌ترین زخم‌ها را بر پیکر جنبش‌های نه تنها «ملی»، که «مردمی» سراسر جهان چپ برمی‌نشانند و تمام دست‌آوردهای «چپ» و ارزش‌های «مردمی» را، با خود به گور سپارنده می‌گردد!

او همچنان از توده‌ای‌ها و روزنامه‌های آنها سخن می‌راند و زیاده‌نویسی و دروغ‌پراکنی همداستان با «نفتی‌ها» و از «۷۰۰ نفر کشته و زخمی» نوشتن و هم‌زبانی با نمایندگان «مخالف مصدق در مجلسین» که گفته بوده‌اند «صد نفر کشته و پانصد نفر زخمی» و آشکارا نشان دادن که «زبان دروغ» توده‌ای‌ها، آورده شده در روزنامه‌های خود، زیاده‌گوتر از «جمال امامی»‌ها می‌بوده است!

او می‌نویسد «ولی طبق گزارش هیئت رسیدگی از افراد مختلفه ۱۸ نفر مقتول و ۷۳ نفر مجروح و از افسران و افراد پلیس یک پاسبان کشته و ۷۶ نفر مجروح گشتند!»!

رویداد شوم ۲۳ تیر، در پی زشتکاری‌های توده‌ای‌ها و نفتی‌ها و بهره‌وری دربار و شاه و به جای نشینی اندوه‌خون‌ریزی و بر چهره‌ی جامعه کشانیدن پرده‌ی سیاه سوگی کشته شدگان و...، مصدق را سخت خشمگین می‌سازد به کرده‌های شوم‌زای شهربانی و ارتش به دستور شاه و...، و او را بر آن می‌دارد که واکنش سزاوار سامانه‌ی مردم‌سالاری خود را به کنش‌های زشت و ناپسند شاه و فرمان از او نشان دهد و بنابراین

باور و واکنش بایسته نشان دادن، روی به اقداماتی می‌کند که از زبان «گذشته، چراغ راه آینده است» بررسی‌ها چنین است که؛ «چون دکتر مصدق سرلشگر بقایی را از مقام ریاست شهربانی کل کشور به علت حوادث ۲۳ تیر عزل نمود به دادگاه نظامی فرستاد، به سوی آینده نوشت «دکتر مصدق سعی می‌کند تا مسئولیت جنایات ۲۳ تیر تهران را با عوام‌فریبی‌های کهنه از گردن خود بردارد ولی امروز فجایع دولت دکتر مصدق ماندن هیولای شومی همه‌ی نقاط ایران را فراگرفته است.»!

سخنان پرده‌در و آشکارساز نویسنده‌ی «گذشته، چراغ راه آینده است» به درستی آموزنده‌ی بارزی است، که از گذشته نمی‌بایست آسان گذشت، و همواره بایسته است تاریخ گذشته ژرفاگونه بر خواننده شود و چراغ راه آینده باشد و بی‌این «چراغ راه گشا»، هرگز گامی به پیش نهاده نشود، چراکه بی‌گفتگو «سَم شوم‌زای توده‌ای» می‌تواند در زیر پوشش هزاران «واژه‌ی زیبا و فریبنده» ای در دل مردم جامعه دوباره نشستن کند، و نیرویی از مردم جامعه را به کژراهه‌ی اندوه‌زایی دیگر کشاند و چرخ جامعه بر روی پاشنه‌ی کهنه‌ی «شکست آفرینی» همواره به چرخش درآورد!

به هر روی، گذشته، چراغ راه آینده است، می‌آموزند که از «انبوه دشمن» بیگانه‌ی در کمین شکست مصدق و نهضت ملی نشسته، نه مصدق را باکی بوده است و نه ملت، که بیم - پروا و آسیب‌آفرینی برای جنبش پای گرفته‌ی ملت ایران، با دست شاه - دربار - توده‌ای‌ها - نفتی‌ها و...، چنین می‌بندد و خواسته و یا ناخواسته، هم‌آهنگ‌اند در زایش «شوم‌زایی»هایی که به زیان ملت ایران و سود بیگانه فرجام‌آور، می‌بوده‌اند.

گذشته، چراغ راه آینده است، همچنان می‌آموزاند با پی‌کردن به نشان‌دهی زبان دروغ‌پرداز توده‌ای‌ها، واکنش‌های ارزنده و سزاوار مردم سالاری مصدق را با آوردن داده‌های تاریخی به اینکه «لکن دکتر مصدق اقدامات مامورین انتظامی را در روز ۲۳ تیر مورد تقبیح قرار داده مسئولیت حادثه را به گردن محمدرضا شاه و دربار سلطنتی انداخت و گفت «... اعلیحضرت خودشان رئیس شهربانی را تعیین فرمودند و بعد قضیه ۲۳ تیر در تهران پیش آمد و این حادثه بهانه‌ای شد که در مجلس علیه دولت مخالفت‌هایی شدید آغاز کنند. اینجانب از پیشگاه شاهانه مجازات رئیس شهربانی را خواستم، مشارالیه به دادگاه نظامی فرستاده شد ولی دادگاه او را تبرئه کرد.»

نویسنده‌ی کتاب گذشته، چراغ راه آینده با یاری از داده‌های تاریخی و روزنامه‌های آن دوره و تکیه به سخنان مصدق، می‌نمایاند که دولت ملی سخت برآشفته و دردناک از آنچه شوم روی داده بوده است، و واکنش تند نشان می‌دهد و آشکارا شاه - ریاست

شهربانی و... را مورد پرسش قرار می‌دهد، که چرا دستور داده شده و شلیک آتش بر روی مردم گشوده‌اند، و آن‌گونه می‌نویسد و یادآور است که خامه‌ای نیز، از زبان گزارش «هیئت مأمور رسیدگی به این حادثه»، یادآور گردید.

کتاب نام برده، سخنان مصدق را دنبال می‌کند به نشان‌دهی چند و چون رویداد و ادامه‌ی گونه‌ی گام‌نهی کار مصدق به اینکه؛ «من صراحتاً می‌گویم تا این دولت سرکار هست اشخاصی را که برخلاف مقررات در ۲۳ تیر ماه به اشخاص بی‌گناه شلیک کرده‌اند، مجازات خواهد کرد و اگر دولت موفق نشود که این اشخاص بی‌پرنسب را، که به قول خودشان دستورات عمل هم به طور سابقه داشته‌اند، مجازات کند دیگر در این مملکت هیچ‌کس قادر نیست نظامات را برقرار کند. دولت همیشه باید جنبه‌ی عدل را رعایت کند. دولت نباید نگاه کند که فلان دسته موافق دولت است و فلان دسته مخالف دولت. فقط عدالت را باید نگاه کرد تا عدالت را مستقر نکند دیگر دولت مفهومی ندارد و هرج و مرج در مملکت ایجاد می‌شود...!»

بی‌گونه‌ای ابهام، سخنان مصدق و بررسی‌های کتاب نام برده و نیز آورده‌هایی از خامه‌ای، اگرچه کوتاه شده‌ی آنان بود، ولی به اندازه‌گویای کم و کیف رویداد شوم ۲۳ تیر گردید و نه تنها زشت‌کاری‌های «توده‌ای‌ها» و بازنواخت «سُرنا‌ی دروغ» آنها را آشکار ساز شد، که دیگر دست‌های پنهان را نیز در پیشگاه چشم خواننده نهادن و روندی ناپسند مردم، که همواره ادامه می‌یابد در ادامه‌ی واریسی‌ها و بررسی‌های کتاب، در نشان‌دهی به «علنی شدن اختلافات موجود بین دکتر مصدق و محمدرضا شاه در مطبوعات کشور» - دریافتن به اینکه «کدام مقامات داخلی و خارجی و چه کسانی از حادثه‌ی ۲۳ تیر ماه بهره‌مند شدند. محمدرضا شاه که مخالف اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و آخرین امید استعمار انگلستان بود و در عین حال از استحکام پایه‌های حکومت دکتر مصدق به عنوان خطری برای تاج و تخت خود بیم داشت و...» - با تکیه به نوشته‌ی حسین مکی، زیر نام «اسرار استعفای دکتر مصدق» افاش می‌سازد در باختر امروز در بیست و ششم تیر ماه ۱۳۳۰، به دنبال رویداد شوم یاد شده، آوردن اینکه «قبل از توضیح اینکه چه کسانی از این حادثه‌ی خونین استفاده کردند، باید روشن ساخت که پس از انتخاب دکتر مصدق به نخست‌وزیری به علت استقلال رأی او و عدم اطاعت از اوامر دربار دو قدرت در کشور ما حکومت می‌کردند. ۱- دولت قانونی ۲- قدرت نظامی محمدرضا شاه با تکیه به ارتش و شهربانی و حمایت کلیه‌ی عناصر ارتجاعی و یاران انگلیس در مجلسین و در دستگاه‌های دولتی.»!

نویسنده، با تکیه به این‌گونه داده‌های تاریخی به چرایی‌های دیگر می‌پردازد و نشان‌گر شدن انگیزه و انگیزه‌هایی که مصدق را بر آن می‌دارد «پست وزارت دفاع (وزارت جنگ) را شخصاً در اختیار» گیرد، آنچه را که با «قانون» همخوانی همه‌جانبه‌ای هم داشته بوده است!

در پیوند با رخداد ۲۳ تیر، دیگر نوشته‌هایی از جمله **تهران مصور** بیست و هشتم تیر ماه، زیر نام «گلوله و خون در تهران»، از زبان نوشته‌های روزنامه‌های گوناگونی، داخلی و خارجی، بررسی‌هایی دارد، که چکیده‌ی آن چنین است؛ **تهران مصور**، پیش از پرداختن و آوردن تکه‌هایی از روزنامه‌های بیان‌گرکننده‌ی دیدگاه‌های گوناگون با «مورد نفت» و نهضت ملی و در رابطه با آن، مصدق و دولت ملی او، به دو نوشته‌ی درج شده در دو روزنامه‌ی انگلیسی چاپ لندن اشاره دارد و برنمایاندن سیرگاه ۲۳ تیر ماه در سویی‌ی خواستی که استعمار انگلیس چشم به راه آن را داشت تا این‌گونه شکست خود را جبران و زمینه‌سازی‌هایی را پیروانند و در آینده در پیروزی نشیند. اولین نوشته، در **اکنونیست** چاپ لندن چنین می‌نویسد که «دولت انگلیس باید به وسیله‌ی عواملی که در میان **نهضت‌های** چپ دارد انقلابی در تهران برپا کند و دامنه‌ی این انقلاب را توسعه دهد به طوری که در جنوب نیز در میان عشایر انقلاباتی شروع کرد. بدین طریق می‌توان **نفت را حفظ کرد**». و دومین نوشته چاپ «**دیلی گرافیک**» است با دیدگاهی همانند به اینکه «برای مبارزه با دولت دکتر مصدق، باید مانند گذشته، دولت انگلستان از نهضت‌های ضد دولتی مانند حزب توده و بارزانی‌ها، کمونیست‌ها و جمعیت‌های منتسب به چپ استفاده کرده، زمینه را برای به وجود آمدن یک انقلاب دامنه‌دار ظاهراً **چپی** فراهم آورد در آن صورت دکتر مصدق، در برابر این‌گونه عملیات تاب مقاومت نیاورده، از میان خواهد رفت و نفت حفظ خواهد شد!»

**تهران مصور**، در پی این دو نوشته‌ی انگلیسی با یگانگی دیدگاهی به چسانی‌گزین راه دولت انگلستان، را بایسته دانستن، تا «مصدق» سد راه آنها برداشته شود و بازتاب مساعد حال آنها، «حفظ نفت» امکان‌پذیر شدن را برنمایایی کردن، می‌پردازد به روزنامه‌های فارسی زبان دارنده‌ی دیدگاه‌های ناهمگن و ابتدا «**شاهد**» زیر نام «عوامل شرکت نفت» نوشته‌ی آن روزنامه را آوردن. **شاهد** پرده‌پوشی می‌نویسد «این نهضت‌های قلابی که با قیافه‌های فریبنده، هواداران صلح و جمعیت‌های ملی مبارزه با شرکت نفت جنوب و ملی کردن (آن) و مبارزه با شرکت‌های استعماری همه از شرکت غاصب نفت آب می‌خورد «و پرده‌داری را دنبال دارد با اشاره‌هایی به گذشته‌ی حزب

توده و چگونه پای‌گرفتن آن و می‌افزید «لیره‌های شرکت نفت روزنامه‌های رنگارنگ آیندگان» «بسوی آینده» جویندگان روندگان و مصلحت، کبوتر صلح و غیره و غیره در بازار مطبوعات و دغل‌بازی رواج داد. و این‌گونه هنوز رواج رنگارنگ روزنامه‌های توده‌ای را در کمک‌رسانی شرکت نفت، ممکن‌پذیر می‌شناسد. - روزنامه‌ی «آتش» از بلندگوی حزب زحمتکشان سخن دارد، و این روزنامه از انفجار نارنجک، گاز اشک‌آور در «دهانه‌ی شاه‌آباد» و بهارستان سخن می‌گوید و صدای بلندگوی حزب زحمتکشان و...، درگیری در میدان بهارستان و قوای پلیس و پرداختن به انفجار و پخش شدن نارنجک و گاز اشک‌آور - دولت دست شرکت را در کارها آلوده دانسته و دلیل آن را رادیوی لندن که همان شب گزارش آنچه را روی داده بوده است، پخش نمودن و اشاره‌ای به قدرت‌نمایی وزیرکشور و اینکه کسانی پیش از رخداد، رخ داده را می‌دانسته‌اند، که بنا بر آنچه گذشت می‌تواند درست باشد، چرا که «حسن عرب» و...، از روزهایی پیش، «چاقوکش»هایی را برای زد و خورد آماده کرده بوده است!

در ادامه‌ی آورده تکه‌هایی از روزنامه‌های دارنده‌ی دیدگاه‌های گوناگون، تهران مصور، «داد» می‌آورد و «عماد تربتی» و سپس به آوردن روزنامه‌های «حزب توده» اشاره دارد. «داد»، سیر نمایش خیابانی توده‌ای‌ها را به کوچی حزب ایران و کلوپ حزب زحمتکشان در خیابان وزارت فرهنگ «و در پی آورده‌های خود، یورش را ابتدا» به صف زنان و سپس مردان و گلوله‌باران با سنگ و...» را به فزونی گرفتن درگیری‌ها می‌پردازد که «در میدان بهارستان بیشتر سواره با اسب» و نیز از پلیس پیاده و سرعت تانک و بازتاب‌های دل‌خراشی چون له شدن مردم و تصادف با اتوبوس و... سخن راندن و «عماد تربتی» هم، از چوب و چماق و بی‌نظیر خواندن آن در گذشته و انگشت نهادن به اینکه «چوب و چماق» از روزهای پیش از ۲۳ تیر آماده می‌شده است و روزنامه‌ی اطلاعات هم در همین راسته گفته‌ها نوشتن!

آنگاه تکه‌هایی از روزنامه‌های «حزب توده» می‌آورد که همه نشان از آنچه را دارد که انور خامه‌ای و نویسنده‌ی کتاب «گذشته، چراغ راه آینده» است، در بررسی‌های خود آورده بودند و لبه‌ی تیز یورش‌های قلمی آنها «به مشتی ارادل و دار و دسته‌ی «حزب زحمتکشان»» اشاره دارد که «به صفوف منظم نمایش دهندگان» وارد می‌کنند و می‌خواسته‌اند «اخلال کنند» و سپس پرداختن به اینکه «پاسبان‌ها و افراد دیگری که قبلاً برای این کار آماده شده بودند» و پهنه‌ی نوشته‌های آنها پی‌کننده به اینکه «در این موقع تانک‌ها با آمادگی قبلی شروع به حمله نمودند جمعیت در میان گاز اشک‌آوری که

چشم‌ها را کور می‌کرد و از زیر باران گلوله به نمایش ادامه می‌داد: فریادهای مرده باد امپریالیسم انگلستان، مرگ بر امپریالیست‌های راهزن آمریکایی، ننگ بر هریمن دلال فرومایه‌ی نفت، تف بر دولت ملت‌کش مصدق، با شلیک گلوله‌ها برابری می‌کرد. مغز کارگری با نارنجک متلاشی شد. پای مادری در زیر تانک له شد، سینه‌ی جوانی با گلوله سوراخ شد، کشته و مجروح فراوان در هر گوشه بر روی دست‌ها به حرکت افتادند، اما هیچ‌یک از این وحشی‌گری‌های فاشیست مآبانه نتوانست در راه آهنین و شور آتشین نمایش دهندگان خللی وارد آورد و...». نخ و ریسمان‌بافی نوشته‌های «توده‌ایستی» ادامه دارد در فروهشته و یاوه‌سرایی تا با آن‌گونه‌نویسی که «مصدق» را بزه‌کار و میان‌مردم بدنام کردن و از «حزب توده» چهره‌ای دیگر از آنچه داشته و انجام داده و پای نهاده به کردارهای «سیاسی - اجتماعی» سرشتگی گرفته‌اش، بنمایانند! همواره بر طبل «قهرمان‌نمایی» کوبیدن و از «پولاد آبدیده در دموکراسی ملت» ایران شدن، سخن می‌رانند که می‌تواند «پولاد تانک‌های امپریالیست‌ها را با یک اراده آب کند» و سپس آن نمایش مسخره را «نمایش ملت» و اراده‌ی ملت را در حزب توده جمع گرفته بر علیه «امپریالیسم» و «دولت ملت‌کش مصدق» و «مزدوران مسلح» آن دولت خواندن!

روزنامه‌های توده‌ای که، تهران مصور از آنها تکه‌هایی را آورده است، پس از یاوه‌سرایی‌ها و زیاده‌گویی‌ها، از گذر جمعیت می‌نویسد، شاه‌آباد - اسلامبول - فردوسی - روبروی سفارت آمریکا - خیابان سپه - حسن‌آباد و پس از سخنرانی و دعوت به «تشییع جنازه» پراکنده شدن را یادآور می‌گردند.

سرهنگ «غلامرضا نجاتی» در کتاب «جنش ملی شدن صنعت نفت ایران» نیز، به این ماجرای خونین و آسیب‌رساننده به جامعه‌ی ایران، می‌پردازد و بر این است که «رهبری حزب توده ایران که از هر فرصتی برای مقابله با منافع مردم ایران استفاده کرده بود و در تمام دوران مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت، تحت عنوان مبارزه با استعمار، با ایجاد تظاهرات و بی‌نظمی و آشوب، از تضعیف دولتی که درگیر یکی از بزرگترین مبارزات تاریخی بود کوتاهی ننموده بود، در آن روز نیز به مناسبت سالروز اعتصاب، کارگران نفت خوزستان ولی در واقع به نشانه‌ی اعتراض به ورود فرستاده‌ی رئیس جمهوری آمریکا، تظاهرات وسیعی ترتیب داده بود».

بنا بر گزارش غلامرضا نجاتی، نیروی گردآورنده‌ی حزب توده در آن روز نزدیک به بیست هزار نفر و در بهارستان گرد آمده و با پخش «شعارهایی علیه انگلیس و آمریکا، با افراد حزب زحمتکشان دکتر بقایی، که آنها نیز از پیش برای مقابله با افراد حزب توده

بسیج شده بودند، به زد و خورد پرداختند. مأمورین انتظامی بدون هیچ مجوزی به سوی تظاهرکنندگان آتش گشودند». او کشته شدگان را نزدیک به بیست تن و ده‌ها تن زخمی و بازتاب زشت رفتاری‌های حزب توده را به سود «شرکت سابق و انگلیسی‌ها» می‌خواند و تکیه داشتن به کتاب «تجربه ۲۸ مرداد»، چاپ پخش حزب توده، نویسنده ف، م، جوانشیر، که با بی‌شرمی و دیدگاهی تهی از آزر، رخداد شوم ۲۳ تیر را «بزرگ‌ترین راه‌پیمایی ضد امپریالیستی که تاریخ ایران به یاد نداشت» خوانده بوده است و این‌گونه چهره‌ی «حزب توده» و رهبری آن را در پیشگاه دیده‌ی مردم می‌نهد. سپس پخش خبر رادیو لندن را آوردن، که «فاجعه‌ی روز یکشنبه نشان داد که مصدق حاکم و مسلط بر امور کشور نمی‌باشد و کمونیست‌ها در کمین هستند که ایران را بلعند و اگر انگلستان پای خود را از ایران کنار بکشد، کار ایران تمام است» و همسویی‌های دیگری از سوی ناسازوار بودگان با «دولت ملی» را نشان‌گری داشتن به اینکه «مخالفین دولت در مجلس و روزنامه‌های وابسته به دربار و شرکت نفت نیز از حادثه‌ی ۲۳ تیر استفاده کردند و دولت را به اتهام سهل‌انگاری و ناتوانی در اداره‌ی امور مملکت مورد انتقاد و حمله قرار» دادند!

در پیشاپیش یورش‌کنندگان درون مجلس شورای ملی، جمال امامی را می‌بایست نام برد، برگرفته از داده‌های نوشته‌ای این و آن، که همگام با خرده‌گرفتن به دولت و به نادرستی یاد کردن که گویی «دولت دستور داده بوده است تیراندازی شود»، به ماهیت تیراندازی و کشته شدن کسانی و زخمی‌پذیری کسانی دیگر ایرادی نمی‌گیرد، که سخن او این است که چرا «میکروب اجانب در این مملکت ریشه دوانده» و می‌بایستی آنان را که حزب توده مد نظر او، بوده است، از میان برداشته شوند و آشکارا گفتن که «تا ما آن را قطع نکنیم نباید آرام بنشینیم» و ادامه‌دهی به هوچی‌گری‌های خود، مهره و سخنگوی دیگر بیگانه‌ای بوده، را دنبال می‌کند!

در پایان، چکیده‌ای از یادداشت حسین فاطمی گویای این است که «... به تدریج تحریکات خارج به حملات پارلمانی و مطبوعاتی اضافه شد و در روزهایی که «هریمن» برای میانجی‌گری درباره‌ی نفت به تهران آمده بود «میتینگ» که گفته می‌شد عناصر چپ تشکیل داده‌اند در بهارستان تشکیل گردید و زد و خوردی بین تظاهرکنندگان و قوای پلیس روی داد که بدون دستور نخست‌وزیر تیراندازی و شلیک شد و چند نفر کشته و زخمی شدند. در این موقع سرلشگر بقایی رئیس شهربانی و سرلشگر زاهدی وزیر کشور بود. دکتر مصدق از این حادثه سخت برآشفته و دستور



گام به گام، گام‌نهی دولت ملی... ■ ۱۹۳

تحقیق داد و این‌طور نتیجه گرفته که دست شاهدخت اشرف در این قضایا بوده است. اولین عکس‌العمل دکتر مصدق این بود که سرلشگر بقایی را از ریاست شهربانی منفصل کرد و دستور محاکمه‌ی او را داد و چون در تشکیل دادگاه مسامحه می‌شد، بین نخست‌وزیر و وزیر کشور بروتنی حاصل شد. بعد گفتند که چون نظامی است باید اعلیحضرت دستور تشکیل محکمه را بدهند. مدت‌ها طی شد و دادگاه اداری او را فقط به یک ماه توقیف محکوم ساخت.»

در یادداشت‌های حسین فاطمی، پیرامون رخداد شوم ۲۳ تیر، دیگر روشن آورده‌هایی می‌توان یافت، به پرده‌ری دخالت دست اشرف پهلوی در آن - زشت‌رفتاری‌های مجلس سنا به یورش‌آوری به مصدق و «نصرالملک» آن‌گونه‌ای مصدق را «لیاخوف» خواندن - «جمال امامی» همگن با «نصرالملک» در مجلس شورا و...، به مصدق یورش آوردن و...!

### هریمن و تلاش‌های او به کجا راه می‌پیماید؟!

پیش از پی‌کردن سفر هریمن فرستاده‌ی ریاست‌جمهور آمریکا و به سخن‌نشینی او با دولت ملی و دیگر دست‌اندرکاران «نفت ایران»، اگرچه باز تکراری است، از زبان خاطرات «جرج مک‌گی» معاون وزارت امور خارجه‌ی آن دوران آمریکا نکته‌ای را بایستگی دارد به شناختن «زبان»‌های گوناگونی که به کار گرفته می‌شد برای «حل نفت ایران» ولی «مصدق» هرگز پسند نداشت گونه به گونه پیشنهادات‌هایی را که ناخوانا می‌بود با بنیاد اندیشه‌ی «ملی کردن نفت در سراسر کشور»!

مک‌گی در خاطرات خود می‌نویسد «برای من که دوستدار انگلیسی‌ها بودم، راهی وجود نداشت که بتوانم نظریه و عقیده‌ی او را نسبت به انگلیسی‌ها تغییر دهم» و در پی آورده‌های خود به کوشش‌های خود و بدبینی مصدق به انگلیس می‌پردازد و می‌نویسد: «من با همه‌ی تلاش خود نتوانستم واقعیت‌های ملموس درباره‌ی تجارت بین‌المللی نفت را به او تفهیم کنم. وی همیشه در پایان سخنانم تبسم‌کنان می‌گفت: «این موضوع برای من اهمیت ندارد». هنگامی که درباره‌ی قیمت نفت، تخفیف فروش و یا کارشناسان فنی حرف می‌زدم می‌گفت «شما ملتفت قضیه نیستید. این یک مسئله‌ی سیاسی است.»!

کوتاه آورده‌ای از دیپلمات آمریکایی که در جای جای نوشته‌اش از سرشت‌نشانه‌های مصدق سخن رفته است و سخنان همانندان سیاسی کشور خود

چون «کرمیت روزولت» و یا دیگرانی را، که داوری‌های نادرست داشته‌اند به مصدق و... آورده و خرده گرفته است، ولی رساننده‌ی دو نهاده شده‌ای است آشکارا به اینکه: ۱- گونه‌گون زبان‌های دیپلمات‌های آمریکایی - و نیز دیگر کشورهای اروپا در کوچه‌هایی می‌گشته که در سود انگلیس‌ها پایان گیرد و بن‌مایه‌ی «حل نفت» را هم در «اقتصاد» جستجو کردن و با این‌گونه زبان‌ها بر سر میز گفت و شنود با «مصدق» و دیگر ایرانیان نشستند و «راه‌حل» نفت را در بالا و پایین آوردن «قیمت نفت، تخفیف فروش، کارشناسان فنی و...» دیدن و ارائه دادن. ۲- نهضت ملی و مصدق زبان جنبش ملی شدن نفت ملت ایران «نهاده شده‌ی» خود را در «بن‌مایه‌ی» سیاسی می‌دانسته و جستجوکننده‌ی راهی که پیش و بیش از هر چیز «استقلال» باشد و بایستگی داشتن در پیوند با خواسته‌های «تاریخی - اجتماعی» ایرانیان!

گره‌ی کاری که نه تنها دوگانگی زبان میان «مصدق» زبان ملت ایران را با سخنگویان و نمایندگان سیاسی «غرب» را برمی‌نمایاند، که با سرمایه‌داری دولتی شوروی و وابستگان بومی آنان در ایران، حزب توده، را هم نمایان‌گری دارد!

آزمون‌ها و بوده‌های تاریخی گویایند، که در چند روز سکنی‌گیری «هریمن» در ایران، نمایندگان دولت و نهضت ملی ایران و نیز برگزیدگان جای‌گرفته در رأس «دستگاه ملی شدن نفت ایران» می‌توانند به او یادآوری کنند و آشکارا برنمایانند مورد‌های بایسته‌ای را که از جمله بوده‌اند:

۱- خیزش ملت ایران و نهضت ملی در پیشاپیش آن، در سویی «ملی کردن نفت» خواستی بوده و می‌باشد «تاریخی - اجتماعی» و بن‌مایه‌ی آن پیش از هر چیز سیاسی و «استقلال» را نشانه گرفته است. هرگز دست «شوروی» و ایادی آن قدرت هم‌آورد جهانی آمریکا، یعنی حزب توده، برانگیزاننده‌ی آن نبوده و نمی‌باشد، و به وارونه به اجرا درآیی «قانون ملی شدن نفت در ایران» برنده‌ترین سلاحی است برای کوتاه‌سازی دست «هم‌آورد» و دست‌آویزی برای ندادن امتیازات نفت شمال به شوروی و بی‌رنگ کردن کنش و واکنش‌های سیاسی سازمان وابسته به آن قدرت در ایران، حزب توده!

۲- گزارش‌گونه‌ای به اندازه گویا و روشن از «تاریخچه‌ی نفت جنوب» به بردن‌ها و چپاول‌ها، چه پیش از قرارداد ۱۹۳۳، و چه پس از آن و برشمردن آنچه را که از آن رهگذرهای «شوم استعماری» بهره‌ی ملت ایران ساخته بودند. برنمایی موشکافانه‌ای، اگرچه فشرده و چکیده شده‌ای، از آنچه را روی داده شده بوده است در زندگی زیان به‌بارآور یکصد و پنجاه ساله‌ی استعمار انگلیس، تا آنگاه پیروز در زندگی مردم ایران

رخ گشوده، برای ایرانیان در تمامی پهنه‌های اجتماعی، که شاید بتوان گفت آسیب‌رسان‌تر از زیان «اقتصادی»، در پهن‌گاه سیاسی جلوه‌گری شوم از خود به جای نهادن و به کژراهه کشاننده‌ی «مردم‌سالاری» را با خود آور شدن، می‌بوده است. در این گزارش‌گونه، نشانه دارد از پنج سال پیش از جنبش ناکام مشروطیت و امتیازنامه‌ی ۶۰ ساله‌ی داری برای بهره‌برداری از تمام خاک ایران زمین، جز پنج ایالت شمالی ایران و آنچه در این «امتیاز» نامه، میان دولت ایران و آن «استرالیایی» می‌گذرد. انگشت‌نهی در شش بند به تاراج‌گری‌هایی که در این مدت انجام می‌گیرد و حساب‌سازی‌ها و دزدی‌های دولت‌ها، «متمدن انگلیس» را برشمردن. ناگزیری کار را در آوردن دیکتاتور «بیست ساله»، به دست و در سوی سود استعمار چشته‌خور شده‌ی انگلیس، برنماییدن! خواسته‌های چشته‌خور شده‌ی استعماری، که در قرارداد تازه‌ی شرم‌بار، زیر نام قرارداد ۱۹۳۳، به درازا می‌کشاند راه چپاول ملتی را بر تکیه به «قوانین» استعماری. نشان‌دهی «مزیت»‌های فریب‌دهنده‌ی جای‌گرفته را در قرارداد نام برده در ۲۴ بند و برشمردن و نشان‌گر شدن نیرنگ‌سازی‌های «قانون» استعماری را بر دست و پای ملت ایران بند زده و آنچه را به تالان‌گری برده‌اند و زیان سیاسی و تباه‌سازی فرهنگی در پهنه‌ی سیاست، و فقر و خانه‌براندازی و... در تمامی زمینه‌های اجتماعی به جای نهاده‌اند!

سپس در دوازده بند برنمایاندن به فرستاده‌ی ریاست جمهوری آمریکا، به اینکه دولت‌های «متمدن انگلیس»، سرپیچی‌ها و به اجرا درنیاوری «قرارداد ۱۹۳۳» بندزده‌ی استعماری به دست و پای ملت را دنبال می‌کنند، به گونه‌ای که بیشتر و فزون‌تر از آنچه «قانون‌وار» می‌توانسته‌اند چپاول کنند، روی به چپاول و تاراج‌گری می‌آورند و تالان‌گری دارند با پای‌نهی به روی «قرارداد استعماری» خود بنا نهاده! در این دوازده بند، کژی گرفتن از خود بنا نهاده انگلیس، قرارداد ۱۹۳۳ را نشان می‌دهند و «تفسیرهای ناروای» آن با زیر نام «قانون»، به دست و پای منابع ملت ایران بند زده را، یادآور شدن و اینکه چرا از دیدگاه ملت ایران آن قرارداد استعماری بار شده به زور به دست «دیکتاتوری بیست ساله» انجام گرفته بوده است! چنین کرده‌ها و انجام گرفته‌هایی را تبهکارانه دانستن و پوچ خواندن آن را ملت ایران ابراز داشته تا سدساز تباه‌سازی‌های گونه به گونه‌ای گردد، که در زندگی یکصد و پنجاه ساله‌اش، شوم رخ گشوده است!

به زور بار‌شانه‌ی ملت کردن قرارداد ۱۹۳۳، به دست «دیکتاتوری بیست ساله»، و

پوچ خواندن آن را در چهار بند شماره‌زنی، و بند چهارم را در چهار بندی دیگر بیناسازی، در پیشگاه چشم نماینده‌ی دولت آمریکا می‌نهند، تا بدانند که بر «ملتی» چه گذشته، از رهگذر نمادِ جهانِ «متمدن»!

سیرگاه‌گزارش‌گونه‌ی تاریخی «نفتِ جنوب ایران» برای نماینده‌ی ریاست جمهوری آمریکا «اورل هریمن» در پی نشان‌دهی آنچه را بر سر ملت ایران آورده شده است، از رهگذر دولت‌های استعماری انگلیس، به‌مانند نمادی از «جهان متمدن» و روش‌های سیاسی آنان و برپایی قراردادهای زندگی مردم‌سوزِ بر شانه‌ی جامعه‌ی ایران بار نهاده، به «مقدمات قانونی استیفاء حقوق ملت ایران از شرکت سابق نفت جنوب» می‌رسد. اشاره به «قانون تحریم و تعویض امتیاز از مجلس شورای ملی» در سال ۱۹۴۴ گذشتن و تکیه‌ی قوام‌السلطنه به آن در سال ۱۹۴۷ و رد نمودن امتیاز نفت شمال به شوروی را، یادآور شدن و کشانیدن گزارش پای بی‌پای به رویداد پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ و ترور شاه و بی‌درنگ کشته شدن ترورکننده برای پوشانیدن انگیزه‌ی ترور و از چه سویی مایه گرفته و سپس بهانه‌ی «برقراری حکومت نظامی و فشار به جراید ملی و...» را بازگو کردن.

تاریخچه‌ی گزارش‌گون راه می‌گیرد از درون رخدادهای گونه به گونه‌ای که خواننده آگاه است، و از لابلای نوشته‌های در گذشته آورده شده، سر و کار داشته در گرداگرد «نفت جنوب» در دوره‌های دولت‌های آورده شده و برده، و مجلس شورای ملی چهاردهم - پانزدهم و کنون که شانزدهم می‌باشد و آنچه را زیان ملت ایران در سود «استعمار انگلیس»، ایادی بومی انگلیسی‌ها دامن می‌زدند بر شمرند و رسیدن به «مشخصات و نتایج قرارداد الحاقی (گس - گلشائیان)» و بر شمردن شماره زده‌های هشت‌گانه‌ای که، در آن هشت بند «تائید و تکمیل قرارداد باطل و تحمیلی ۱۹۳۳»، را دارد!

پسین‌تر، در یازده بند، پرداختن به «معایب قرارداد الحاقی» گس - گلشائیان و نشان‌گری روشن داشتن با یاری به آن انبوه آورده و بوده داده‌های تاریخی و نتیجه‌ای این‌گونه که «... با توجه به اینکه قرارداد ۱۹۳۳ میزان عواید ایران نصف عواید حاصله از قرارداد داری کرده است ملاحظه می‌شود که قراردادهای منعقد با شرکت نفت به جای اینکه به نفع ایران باشد همواره به صورت‌هایی تنظیم می‌شده که بالمآل و رفته رفته ضرر بیشتری برای ملت ایران در بر داشته است»!

پیگیری سیرگاه‌گزارش به «ایجاد فکر ملی شدن صنعت نفت» می‌رسد که در پی

کنش‌ها و واکنش‌های «اجتماعی - سیاسی»، در خانه‌ی محمود نریمان، از سوی حسین فاطمی بنا بر گفته‌ها و نوشته‌های کسانی از جمله مصدق پیشنهاد شدن، دنباله می‌گیرد و هرگونه «پیشنهادی» جز «ملی شدن نفت» را ناپسند با خواسته‌های «تاریخی - اجتماعی» ملت ایران شناختن است، که از جمله باشد «نوعی از ملی شدن صنعت نفت» پیشنهاد شده از سوی نمایندگان شرکت سابق را، و تنها و تنها، «اجرای کامل قانون ملی شدن صنعت نفت در ایران» را بایسته شمردن، چرا که بیان‌گر «حق حاکمیت ملت ایران» را بیان‌گر است و از مجلس شورای ملی ایران قانون نامبرده گذرانیده شده می‌باشد!

گزارش «نقض طرز اجرای ملی شدن صنعت نفت را همان تقاضاها و فشارهایی» می‌شناسد از سوی دولت‌های دیگری در گذشته به کار گرفته شده، در زیان خواسته‌های ملت ایران و بازنواختی به گردش درآوری چرخ تالان‌گری و بر این درستی انگشت نهادن که؛ تسلیم به اجرای کامل قوانین ملی شدن صنعت نفت نه تنها احترام به قوانین کشوری آزاد و مستقل است بلکه با محترم شمردن آن قوانین و آن مخاطراتی که از طرف شمال باز شده بوده است برای همیشه به نفع ایران و دنیای آزاد مسدود می‌گردد!

دنباله گرفتن گزارش تاریخچه نفت جنوب ایران و در پی بیان «ایجاد فکر ملی شدن صنعت نفت» در سراسر کشور، پرداختن به «منبع فکر» ملی شدن است و هشداردهی به نماینده‌ی سیاسی دولت آمریکا که «دنیا دریافته است که ذکر ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور خواست ملت ایران بوده و هیچ کشور خارجی در آن دخالت نداشته است» و برشمردن چندی از «شعار افرادی که به طور مستقیم طرفدار سیاست شوروی معرفی می‌شدند به قرار زیر بوده است: ۱- اعلان بطلان قرارداد داری و قرارداد ۱۹۳۳ - ۲- ضبط تمام مایملک شرکت - ۳- ملی کردن نفت جنوب «و با نشان‌دهی ناهمگنی‌های گسترده‌ی وجود داشته میان آنچه را نهضت ملی و ملت ایران خواستار بوده که تلاش به انجام‌پذیری‌اش را داشته است با «خواسته‌های» شوروی پسندانه‌ی حزب توده، به درستی رساننده می‌گردد که: «در صورتی که ملیون در اثر ملی کردن صنعت نفت طبق شعار خود توفیق حاصل ننموده بودند و نظریه‌ی دسته‌های چپ و یا چپ‌نما عملی می‌شدند نه دولت ایران قادر بود که منابع نفتی خود را از دست شرکت سابق نفت خارج نماید و نه تصویب این قانون مانع درخواست امتیاز دولت شوروی با کشورهای دیگر در بقیه‌ی نقاط نفت خیز ایران می‌شد و در صورتی هم که نسبت به نفت

جنوب توفیق حاصل می شد در هر حال مانعی برای تقاضای امتیاز از طرف شوروی در بقیه‌ی نقاط ایران در بین نبود موضوعی که ملت ایران به نفع خود و نفع ملل آزاد جهان از آن گریزان بوده و هست! گزارش پایان می‌گیرد با نهاده شده‌ای زیر نام «مخاطرات عدم اجرای قوانین ملی شدن صنعت نفت»، بیان‌گر شده در دو بند، اگرچه به اجرا درنیاید و یا در آن دستی برده شود و به گونه‌ای دیگر درآورده شود.

اولین بند اینکه: «دولت شوروی می‌تواند تقاضای تغییر خاصی که اجازه‌ی واگذاری امتیاز به نحوی که در نفت جنوب عملی شده است بنماید! سپس و به اندازه پرداختن به «بند دوم»، همراه با مایه‌گیری از «هشدار» و «ترسانیدن» به اینکه «اگر در اثر عدم توافق نسبت به اجرای کامل ملی شدن نفت» از سوی «ملل غربی» رخ دهد و آنها خودداری کنند از یاری رسانیدن به حل درست و مردم پسند و از «مساعدت فنی» سرپیچی نمایند در «صدور نفت ایران» و «مانع» تراشی نمایند و سبب‌ساز گردند تا «دستگاه‌های تولیدی آن گرفتار تعطیل و کارگران دچار بیکاری شوند با توجه به وضعیت مالی فعلی کشور ایران فقر و بدبختی افزایش یافته و...»، زمینه‌ساز آنچه می‌گردند که به سود «کمونیسم» بدل گردد و مردم را به دامن کمونیسم پناه گرفته می‌دارند.

در بند دوم، هوشیارانه هشداردهی‌ها و ترسانیدنی‌ها ادامه دارد به نشان‌دهی درستی‌هایی برگرفته از اینکه، مردم فداکاری‌ها نمودند و کوشش‌های بی‌گسست جامعه‌ی ایرانی بنیادین‌ترین خواست را فراهم ساز شده است و اگر به گونه‌ی اجرای آن آسیبی وارد آید و یا بند بند آن مورد اجرا قرار نگیرد، ملت خود را فریب‌خورده از سوی رهبران خود می‌یابد و ناباوری چیره بر ملت شده سود و ابستگان به شوروی را با خود دارد و به درستی نمایان کردن که حزب توده می‌تواند سود جوید. هشدارگونه به اینکه «مراتب که توضیح داده شد همه ناظر به آثار سوء اقتصادی عملیات شرکت سابق نفت است که متوجه ملت ایران شده مسئله مهم تر و اساسی تر لطمات ناپذیری است که طی نیم قرن گذشته از وجود و اعمال شرکت و عمال آن بر استقلال سیاسی و مبانی اخلاقی تشکیلات اجتماعی کشور ایران وارد گردیده است.»

در بند دوم، و جای جای آن، به گونه روش و بی‌گسست، اجرای کامل قانون ملی شدن نفت را بازگویی دارد و اجرای آن را بیش و پیش از هر چیز در پیوند با «استقلال سیاسی» و به‌سازی فرهنگ و اخلاق اجتماعی جامعه‌ی ایرانی می‌داند که از رهگذر چیرگی یکصد و پنجاه ساله‌ی استعمار انگلیس و چنگ‌اندازی‌اش بر منابع نفتی ایران

به تباهی کشانیده است و یادآوری به اینکه «... اسناد و اوراقی که اخیراً از اداره‌ی اطلاعات و انتشارات شرکت مزبور به دست آمده و موجود است به صورت مسلم و انکارناپذیری نشان می‌دهد که این اداره‌ی قانون جاسوسی و مراوده‌ی نامشروع با افرادی بوده که در نتیجه‌ی قدرت مالی و نفوذ سیاسی پنجاه ساله شرکت از راه راست منحرف شده و برای کارشکنی از دولت و ملت ایران خود را در اختیار رؤسای شرکت گذاشته بودند».

برشماری‌گزرکار را در اجرای کامل قانون ملی شدن نفت پای‌بپی بازگویی کردن و همگاه تباه‌آوری و به کژراهه‌های گونه به گونه‌ای کشیده شدن جامعه‌ی ایرانی را در «شرکت سابق نفت» دانستن و «حمایت مضرانه‌ی دولت انگلستان از اقدامات و مطامع کمپانی در گذشته و حال را یادآور و «نفرت‌انگیز و فراموش‌نشدنی خواندن برای یکایک افراد ملت ایران» و زشت‌کاری‌های بی‌شمار دولت‌های استعماری انگلیس را در گاه‌های گوناگون و گونه به گونه نشان‌گر شدن و سیاهی که از خود بر تاریخ گذشته‌ی ایران برجسته دارد و اینکه «... حتی امروز هم با تمام تحولاتی که در اوضاع سیاسی و مقتضیات جهان و در افکار و عقاید ملت‌های مشرق و مخصوصاً ایرانیان روی داده دولت انگلستان با اینکه به هیچ وجه با دولت و ملت ایران قراردادی ندارد و طرف معامله نیست باز برای حمایت از کمپانی نه از اعزام کشتی جنگی خودداری و نه از توسل به تبلیغات و تحریکات مسموم و مضر کوتاهی کرده است در واقع کمپانی با کمک سیاست مخصوص بریتانیا در شرق کشور و ملت ایران را به صورت مستعمره و برده برای خود و دولت متبوعه‌ی خود درآورده است و تحمل این وضع هرگز و به هیچ وجه برای ملت ایران که از اوضاع امروز دنیا به خوبی خبر دارد امکان‌پذیر نیست».

گزارش پای‌بپی روشن‌ساز «استعمار انگلیس» تباهی‌آور است برای شرق و ملت ایران و از میان‌برداری ممکن بوده‌هایی در ادامه‌ی تباه‌سازی و بی‌رنگ‌سازی نشانه‌های تبه‌کاری‌های استعماری را، تنها و تنها در اجرای قانون ملی شدن نفت یافتن و انگشت‌نهی به اینکه «ملت ایران عقیده دارد که عقب‌ماندگی فرهنگی و اقتصادی و اخلاقی او محصول مستقیم طمع‌ورزی و سودپرستی کمپانی است از اینجاست که دولت و ملت ایران با نهایت علاقه و کوششی که به صحت و سلامت تأسیسات نفت و تصمیم جریان منظم آن به مشتریان سابق و دنیای آزاد دارد در صورتی که استفاده از این منبع زرخیز بدون نجات از یوغ استعمار کمپانی سابق ممکن و میسر نگردد ترجیح می‌دهد برای تحصیل کامل سیاسی و اقتصادی خود با منتهای تأسف دستگاہ‌های

عظیم استخراج و تصفیه نفت را در حال تعطیل نگاه دارد و از این منبع عایدی با تمام احتیاج مالی که دارد چشم بپوشد!

واژه‌ها و جمله‌های به کار گرفته شده، گویای روشنی است به آهنگ پایداری «دولت ملی» و آزادی ملت در چگونه خواهی و چه سان پای نهی به گره‌گشایی نفت ملی شده‌ی ایران تا از آن رهگذر چه دست‌آوردی به دست آورد و «بُن‌مایه»ی چشم به آن داشته‌اش، چه می‌بوده است!

گویای روشن خود را جامعه‌ی ایران، در گزارش و تاریخچه‌ی سرنوشت‌گونه‌ی خود و منابع نفتی‌اش، به دست نمایندگان خود، گنج‌انیده شده در آن فشرده‌نویسی که نگارنده چکیده‌تر ساخت و در پیشگاه چشم خواننده نهاد، در دسترس «هریمن» نماینده‌ی سیاسی آمریکا می‌نهد تا با دریافت از چند و چون کار، بازی سیاسی میانجی‌گری خود را دنبال کند. هشدار، که اگر «دنیای آزاد» خوانده شده، در کنش‌ها و واکنش‌های خود شرافتی می‌شناسد و بزرگواری ملت‌ها و خواسته‌ها و ارزش‌های «ملی مردمی» آنها را به دیده‌گرمی می‌دارد، گونه‌ای پای نهاد در آن «بازی میانجی‌گری» که آسیبی و زخمی بر چهره‌ی ارزش‌های «ملی مردمی» و خواسته‌های «تاریخی - اجتماعی» ملت ایران نشاناند پس از آن همه تلاش و کوشش و از همه چیزگذری و ایثارهایی که در کارزار «سیاسی - اجتماعی» از خود نشان داده بوده است. آگاه‌سازی، که نه دست «هم‌آورد» جهانی «دنیای آزاد»، شوروی سیرگاه سرمایه‌داری دولتی داشته و به نادرستی پایگاه «زحمتکش‌ان جهان» خوانده شده پشت آن «خواسته‌های ملت ایران» جای گرفته دارد و نه حزب توده کارگزار بومی‌اش در ایران باورمند به انجام‌پذیری آن «ارزش‌های ملی مردمی» است، در چهره‌ی «ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور» نمایان‌گر شده و... و آنچه در این «باب» گفته شده و گفته می‌شود، پوچ گفته‌های «کهنه استعمار» بریتانیا می‌باشد، که «خورشید» خود را سرانجام «غروب» می‌بیند، حداقل بر بام‌های جامعه‌ی پیاخیزنده‌ی ایران و کوشش و تلاش این‌گونه‌ای تا شاید سدساز «غروب خورشید» خود در ایران گردد! گزارش، همچنان و برگرفته از همان دیدگاه روشن یاد شده ادامه دارد و برمی‌شمرد سود و زیان‌ها و گزیر و ناگزیری‌های کارملت ایران را، و در پایان می‌نویسد؛ «با توجه به مسائلی که توضیح شد تصدیق باید کرد که ملت ایران در ملی کردن صنعت نفت از ابتدایی‌ترین و مشروع‌ترین اصول حاکمیت و استقلال سیاسی که مورد حمایت شدید سازمان ملل متحد است استفاده کرده و انتظار دارد تصمیم و اقدام او از طرف دنیای آزاد و ملت‌های آزاده جهان



مورد تصدیق و تأیید قرار گیرد!

سخنان گویا نهفته گرفته در گزارش یاد شده و به سخن نشینی «اللهیار صالح» به نمایندگی از سوی دولت ملی - هیئت مختلط و در سویی‌های خواست‌های ملت ایران، با «هریمن» و بازگویی که اگر «اصل ملی شدن صنعت نفت» را پذیرنده شود بی‌کم و کاستی، دولت ملی آمادگی مذاکره و گفتگو نشان می‌دهد با «دولت انگلیس»، جای گرفته از طرف شرکت سابق، نماینده‌ی آمریکا آن را می‌پذیرد و بر این می‌گردد که برداشت‌های خود را به دولت انگلستان بنمایاند تا دولت انگلیس، پیش از فرستادن نمایندگانی از سوی خود، بپذیرد اصل ملی شدن صنعت نفت را در سراسر کشور و به گونه‌ی رسمی آن را اعلام دارد!

از روز ورود هریمن، ۲۴ تیر، و بیان دیدگاه دولت ملی و هیئت مختلط نفت ملی شده‌ی ایران را در روز ۳۱ تیر به نماینده‌ی ریاست جمهوری آمریکا، تا روز ۴ مرداد، که به سوی انگلستان پرواز می‌کند و روز هشتم مرداد بازگشت به ایران دارد برای ادامه‌ی «میانجی‌گری» سیاسی خود میان دولت ایران و نمایندگان سیاسی دولت انگلستان، دولت ملی درگیری‌های بی‌شماری دیگر هم دارد، درگیر بوده با زشت‌کاری‌های «حزب توده» و ایادی وابسته به دربار انگلستان، جای‌گرفته در مجلس‌های شورا و سنا - ارکان دولت - شهربانی و... و رویارویی با سنگ‌اندازی‌های این انبوه بدخواهان در جاده‌ی مبارزات روی به پیروزی داشته‌ی ملت ایران. دولت ملی و همراه‌بودگان با «مصدق» جای‌گرفته در نهادهای گوناگون سیاسی هم، سخن می‌گویند و گام می‌نهند اما به هنگام که خوانایی همه جانبه دارد با ارزش‌هایی، که ملت ایران خواستاری دارد. در این پهنای روی در رویی‌ها، پرسش‌های گوناگونی است از سوی روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران داخلی و خارجی و پاسخ‌دهی به آنها به زبان «مصدق» و گزارش شایگان فرستاده‌ی «هیئت مختلط» نفت ملی شده‌ی ایران به مجلس شورای ملی، در پیوند با سفر خویش به لاهه و رسیدگی به آنچه را در آن دادگاه از سوی دولت انگلستان درخواست شده بود، در روز ۲۵ تیر ماه!

پرسش و پاسخ «اخبار آمریکا و گزارش دنیا» با نخست‌وزیر، در بیست و یک پرسش سامان گرفته، که بی‌گونه‌ای کاستی، همخوانی همه‌جانبه دارد با روند «ملی شدن نفت در سراسر کشور» و روشن‌سازی آن خواست که برگرفته‌ی کاملی بوده و هست از خواسته‌های «تاریخی - اجتماعی» ملت ایران، و گشودن آن، گشایش‌گره‌ی بندهای استعماری را می‌بوده است بر دست و پای جامعه‌ی زده شده و با خودداشت

آسیب‌های «سیاسی - اقتصادی» و دیگر تباه‌سازی‌های روی داده در دیگر پهنه‌های اجتماعی. نیز، پوچ خواندن هوچی‌گری‌های بدخواهان و سنگ‌اندازان در راه سیدن مردم ایران به آرمان‌های «ملی مردمی» شان، جای‌گرفته در اردوگاه‌های سرمایه‌داری دولتی شوروی و «هم‌آوردان» جهانی آن «سرمایه‌داری غرب» و در پیشاپیش این جهان سرمایه‌داری با مردم ایران روی به نبرد داشته، «استعمار انگلیس» و آگاه‌سازی که دولت ملی با تکیه و یآوری ملت ایران، امید به پیروزی فردا را دنبال می‌کند تا به دست آوری آن پیروزی، گره‌گشای جامعه‌ی ایرانی گردد و ملت ایران گام‌های بلندی در سوی شکوفایی خود بردارد و میان دیگر ملت‌ها سزاواری‌های خود را به دست آورد. سره مرد، همچون گذشته در آن‌گاه به دست آورده، بسیار گفته‌های بایسته‌ای را می‌گوید و از این راه به گوش جهانیان می‌رساند!

شایگان نیز در کسوت نمایندگی از سوی ملت ایران - دولت ملی - مجلس شورای ملی و هیئت مختلط آنچه را روی داده بود و دیده و شنیده بود و پاسخ‌های سزاوار داده بود، برای مجلس شورای ملی بازگویی دارد و می‌نماید که چه خواسته‌هایی دوری گرفته از قوانین بین‌المللی انگلستان از دادگستری لاهه داشته، بوده است. او روشن ساز می‌گردد به آنچه بر سر ملت ایران به وسیله‌ی انگلستان و شرکت سابق نفت آورده شده، و حال نیز چه خواسته‌های ناپسند با «قانون» و قوانین بین‌المللی را خواستاری دارند که زیان‌بار است برای «ملت ایران» و آنچه را بایسته می‌شمرده است در پیوند با منافع و منابع نفتی ملت ایران، با ریاست دادگاه، که استاد او نیز بوده است، در میان می‌گذاشته و حال گزارش‌گونه برای نمایندگان بازگویی داشتن. سپس راهی میان مردم ایران شدن، از طریق روزنامه‌ها و دیگر امکانات تماس‌گیری با مردم، تا پای بپای مردم آگاه شده را، در کارزار «سیاسی - اجتماعی» کشانیده شود و هرگز از یاری‌رسانی آن سرچشمه‌ی قدرت چشم دولت دور نگه داشته ندارد و این‌گونه در برابر بدخواهان وابسته به اردوگاه‌های گوناگون ایستادگی‌ها انجام‌پذیر می‌گردد.

پیش از چشم‌اندازی به روی آنچه در پهنه‌ی سیاسی جامعه و درگیری‌های وجود داشته میان گروه‌های سیاسی انداخته شود و چند و چون کارکردهای آنها مورد بررسی قرار گیرد، بهتر خواهد بود، سفر هریمن به انگلیس و بازگشت او همراه با «هیئت انگلیسی» به ریاست ریچارد - استوکس را دنبال و آنچه به جای می‌گذارد، برگرفته از آن نشست‌ها، یادآوری گردد.

در پی سفر «هریمن» از تهران به لندن و به گفت و شنود نشستن با نمایندگان سیاسی

دولت انگلیس «موریسون» وزیر امور خارجه‌ی آن دولت روز هفتم مرداد در مجلس مبعوثان روی به سخنرانی دارد و در پی سخنان خود از «آرمان‌های ملی» سخن می‌گوید و پسندیده دانستن ولی «تفاوت بسیاری بین میهن‌پرستی و نفرت از بیگانگان» را یادآور شدن و گریز به جامعه‌ی ایران که «احساسات ملی افراطی» نشان می‌دهد و بنا بر آن انگلستان را «متهم به استعمار» طلبی می‌خواند، نادرست و اینکه «ما چنین رویه‌ای اتخاذ نکرده‌ایم»!

به دنبال این سخنان، که دولت انگلستان «رویه‌ای استعماری» نداشته است و نادرست شناختن «اتهام استعمارطلبی» دولت‌های انگلیس و...، اشاره دارد به روند درگیری‌های روی داده بر سر «نفت ایران» و یادآوری‌های او به «رزم‌آرا» که نمی‌بایست و نمی‌توان «امتیاز شرکت مزبور را از راه قانونی به وسیله‌ی ملی کردن نفت لغو کرد»! او، اگرچه دولت‌های انگلستان را بری از «استعمارطلبی» می‌شناسد، ولی چند جمله‌ای پس از آن یادآور است که به نخست‌وزیر ایران، رزم‌آرا گفته بوده است که امتیازی را که «شرکت سابق نفت»، به گونه‌ای که گسترده گفته آمد و چکیده «تاریخچه‌ی» آن در پیشگاه چشم همگان قرار گرفت، به دست آورده بوده است و به چپاول گرفته بوده است ملتی را، نمی‌بایست «از راه قانونی» ملی کرد و آن «امتیازات» ایران بر باد ده را، «لغو» نمود، به دست دارنده‌ی «منابع» و نمایندگان سیاسی‌اش در مجلس شورای ملی، اگرچه پاره‌ای از آنان ایادی دولت انگلستان بوده‌اند ولی خشم ملت، ناگزیری گردن‌نهی به خواست ملی شدن را بر آنان هموار می‌سازد!

در ادامه‌ی سخنان می‌گوید که «انگلستان به دولت ایران اطلاع داد که حاضر است قرارداد جدیدی روی اصل تنصیف منافع منعقد نماید» و ابراز دیگر سخنانی که رساننده‌ی این است که، «شرکت سابق نفت» در واقع انگلستان می‌باشد و حاضر است «قرارداد جدیدی» بسته شود، ولی نه «اجرای ملی شدن صنعت نفت» که به اراده‌ی دارنده‌ی آن «ملت ایران» و نمایندگان آن جمع گرفته در مجلس شورای ملی به «قانون» درآمده می‌باشد!

گویی خود نمی‌یابد، که در لابلای واژه‌ها و جمله‌های به کار گرفته‌اش، رنگ و بوی همه‌جانبه‌ی «استعماری» به چشم می‌خورد و هر کورچشمی و هر کرگوشی هم می‌تواند دریابد، جز خودش و نمایندگان مجلس مبعوثان که گرم شنیدن واهی سخنان اویند. او دامنه‌ی سخنان خود را به کشته شدن رزم‌آرا و «عده‌ای به نام پیشوایان جبهه‌ی ملی سیاست ملی کردن را پیش کشیده و برنامه‌ی بی‌مطالعه‌ای را آغاز کردند»

می‌کشاند و اندرزگونه یادآور است که «عواقب آن برای اقتصاد ایران مطلوب نبوده و بحران کنونی را به وجود آورده است»!

پوچ به هم‌یافی‌های نماینده‌ی سیاسی انگلستان در پیش‌همانندان خود با «پند و دلسوزی‌های استعمارگونه» ادامه دارد به بیان اینکه «دولت انگلستان و شرکت نفت در هر موقع حاضر بوده‌اند که به آرمان‌های مشروع مردم ایران مساعدت نمایند و اگر به واسطه‌ی قتل رزم‌آرا نبود قراردادی که مورد قبول طرفین باشد در ماه مارس گذشته امضا شده (بود و فزودن که) در حال حاضر دولت ایران به وسیله‌ی مستر هریمن پیشنهادهایی برای شروع مذاکره بین دولتین داده است و ما هم از آمدن مستر هریمن به لندن استفاده کرده پیشنهادهای مذکور را با او بحث کرده‌ایم و اکنون چند نکته‌ی دیگر باقی است که باید حل شود تا میسیون از طرف دولت انگلستان به ریاست مَهردار سلطنتی مستر استوکس به تهران اعزام شود و مذاکرات را شروع نماید».

خواننده‌ی پای‌بپای دنبال‌کننده‌ی سیر و گردش کارِ نفت آگاه است، که پیش‌شرط دولت ملی و هیئت مختلطِ نفتِ ملی شده‌ی ایران، چه آورده شده در گزارش تاریخیچه‌گونه برای هریمن - چه گفت و شنودهای مصدق با روزنامه‌نگاران خارجی و یا داخلی - چه سخنان ۳۱ تیر ماه او در سیزدهم مرداد که به آن اشاره دارد و چه سخنانِ دیگران در کسوتِ سخنگوی دولت و هیئت مختلط جای‌گرفته در گاه‌های گوناگون، شناختن «اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور» می‌بوده است و همان‌گونه که مصدق در مجلس شورای ملی به دنبال آن پیش‌شرط برمی‌شمرد اینکه: «ثانیاً - دولت انگلستان قبل از اعزام نمایندگان به تهران موافقت خود را به وکالت از طرف شرکت سابق نفت با اصل ملی شدن صنعت نفت رسماً اعلام نماید. ثالثاً - مقصود از ملی شدن صنعت نفت پیشنهادی است که در کمیسیون مخصوص نفت مجلس شورای ملی تصویب شده و در قانون مورخه ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ تأیید گردیده است و...» و ادامه‌ی سخنانی که جای هرگونه شک و گمانی را بسته می‌دارد و هیچ ابهامی به جای گذاشته نمی‌دارد، در پی برشمردن «اولاً - ثانیاً - ثالثاً» و دیگر سخنان روشن خود!

گردش کار بر این روند ادامه دارد که روز هشتم مرداد هریمن به ایران بازگشتند و جمعه یازدهم نیز کاردار سفارت انگلیس «میدلتون» به وزارت امور خارجه‌ی ایران، به حضور باقر کاظمی، وزیر خارجه راه می‌یابد و نامه‌ای از سوی دولت خود به او تقدیم می‌دارد.

در نامه‌ی یاد شده، در پی خوش‌آمدگویی‌های سیاسی آشکارا یادآور شده که

«فرمول» تنظیم شده از سوی دولت ملی و هیئت مختلط را، از «هریمن» دریافت و پذیرفته‌اند که بنا بر آن «پیش شرط»ها امکان نشست و گفت و شنود میان ایران و انگلستان انجام‌پذیر گردد. در آن نامه به روشنی چنین آورده شده است که؛ «دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان فرمول مزبور را مورد استفاده قرار داده و حاضر است طبق آن فرمول مذاکره نماید ولیکن دولت شاهنشاهی تصدیق خواهند نمود که مذاکراتی که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در قسمت خود با کمال حسن نیت وارد آن خواهند شد نمی‌توان به طریق رضایت‌بخشی پیشرفت نماید مگر اینکه تسکینی در محیط فعلی داده شود». سپس، در ادامه‌ی نامه، نام بردن از «میسونی» به ریاست یکی از وزرای کابینه‌ی دولت انگلستان به ایران «بلافاصله حرکت خواهد نمود. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان از طرف خود و از طرف شرکت، اصل ملی شدن صنعت نفت را قبول می‌نماید»!

پی‌گنی روندگردش کار نفتِ ملی شده‌ی ایران، بیان‌گر ورود «میسون دولت انگلستان» است در دوازدهم مرداد ماه به تهران، به ریاست «ریچارد - استوکس» با برپایی نشست و از سوی دولت ایران «اللهیار صالح - شایگان - وارسته وزیر دارایی - متین دفتری - رضازاده شفق - سنجابی و مهندس حسینی» دنباله می‌گیرد و مرتبه‌ای «استوکس» به آبادان سفر می‌کند و در پی بازدید خود، در روز ۲۱ مرداد «تنظیم‌نامه» ای هشت بندی به دولت ایران تقدیم می‌دارد. در پیوند با سفر «استوکس» به تهران و سپس بازدید از آبادان و دیگر با خود به جای گذاشته‌هایش، از زبان «پنجاه سال نفت» مصطفی فاتح چنین خوانده می‌شود که «روز پانزدهم مرداد استوکس مسافرتی به آبادان کرد تا بازدیدی از مؤسسات نفت نموده و با کارکنان انگلیسی مذاکراتی بنماید. کارکنان مزبور به او اطلاع دادند که ادامه‌ی کار در محیط آغشته به احساسات مخالف برای آنها مشکل می‌باشد و فقط در صورتی ممکن است به کار خود ادامه دهند که رئیس آنها انگلیسی باشد و صدی پنجاه هم بر حقوق آنها افزوده گردد. روز بعد استوکس به تهران مراجعت کرد و مذاکرات با نمایندگان دولت را شروع نمود. در ابتدا کوشش استوکس متوجه این بود که یک قرار موقتی در کار بدهد تا صدور نفت متوقف نگردد و شرکت نفت مشتریان خود را از دست ندهد ولی نمایندگان دولت قرارهای موقتی را قبول نکرده سعی داشتند که غائله را یکباره خاتمه دهند. روز ۲۱ مرداد استوکس یادداشتی مشتمل بر هشت ماده تسلیم نمایندگان دولت کرد و اظهار داشت که یادداشت مزبور با محفوظ بودن حقوق طرفین در دعوا تنظیم گشته است»!

هر چند نیم‌نگاهی شتابزده بر روی «هشت ماده‌ی» پیشنهادی «ریچارد - استوکس» افکنده شود و یا زبانِ بررسی‌های «مصطفی فاتح» را، دنبال کردن، یافتن و پی بردن به این درستی‌هایی است، که «نماینده‌ی» دولت انگلیس، همانند پیشینیان خود، روش‌هایی را به کار گرفته بوده است که نا«خوانایی» همه‌جانبه داشتن با «اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور» و به کاربری گونه «بازی‌های سیاسی» که در آن زیان خواسته‌های ملت ایران شماره خورد و گردش چرخ بر روی پاشنه‌ی کهنه‌ی «شرکت سابق نفت» به سود انگلستان چرخش داشتن.

روش‌هایی نادادگرایانه که خود نیز، پس از چندی، در تاریخ چهاردهم سپتامبر ۱۹۵۱ «۲۳ شهریور ۱۳۳۰»، در نامه‌ی خود به «ماژور اتلی» نخست‌وزیر دولتِ کارگری انگلیس از آن پرده برمی‌دارد و از کرده‌ی خود ابراز پشیمانی دارد و این‌گونه و الا مرتبگی خود را هم نشان‌گر است. در این نامه، که آورده شده «در خاطرات و تألمات مصدق» است، این‌گونه آغاز می‌کند که «از زمانی که در تهران با حقایقی در باب نفت آشنا شدم تا به حال خاطر من سخت مشوش است.» و پس از برشمردن «تشویش»‌های خود را که «امر دیگری که پریشانم می‌دارد لجاج سفیر ما در ایران است که پا را در یک کفش کرده که با مصدق نمی‌توان گفت و گوی کرد» و یا اینکه، با شهادت اخلاقی یادآوری کردن که «... بنا بر مطالب مذکوره فوق چاره ندارم جز آنکه عرض کنم پس از مذاقه در موضوع از جمیع جهات می‌بینم که بی‌غور وافی اصرار ورزیده‌ام که ایران پیشنهاد پنجاه درصد حق امتیاز را که پس ظالمانه است بپذیرد.»

اگر خواننده چشم تیز کند بر سخنان «استوکس» به مانند نماینده‌ی دولت انگلیس، که زبانِ شرافتِ سیاسی را در خود گنجانیده دارد و مصطفی فاتح، که عمری به مانند کارگزار بلندپایه‌ی «شرکت سابق نفت»، همگان او را از ایادی «انگلیس» خوانده‌اند و با این گذشته‌ی «سیاسی - اجتماعی» روی به بررسی آورده است در کتاب «پنجاه سال نفت»، و در پیوند با ورود «هیئت انگلیسی» به ریاست وزیر مشاور کابینه‌ی دولت کارگر انگلستان، ریچارد استوکس، می‌یابد نه تنها بلندگاه شرافتِ سیاسی «مصدق» و بسیار دولتمردانِ گرد او گرد آمده را و روش‌های گزیده‌ی همراه با دادگری و راستی و درستی سرشته‌یافته‌ی آنان را در گشودن گره‌ی «نفت»، به گونه‌ای که ۱- خواسته‌های «تاریخی - اجتماعی» ملت ایران در آن شماره خورد. ۲- همه‌جانبه همخوانی داشته باشد با «قانون» و در نظر گرفتن «قوانین بین‌المللی» و هرگز دوری نگرستن از شرافت سیاسی، اگرچه در آن خواستِ دادگرانه و با درستی همراه بوده‌ی دولت بیگانه‌ای نیز به شماره

آید، که هم، می‌یابد اندازه‌ی داوری‌های آنان را، با ارزش‌هایی سرشتگی گرفته در امر داوری و ارزش داوری دادن به چند و چون کرده‌ها و رفته‌های «سیاسی - اجتماعی» مصدق و یاران او، در رابطه با بسیار بوده‌هایی از جمله در مورد «نفت» و بارآوری‌های ارزش‌های «ملی مردمی» با کارهای خود، گونه‌ای بوده و قلم زده‌اند و به زبان رانده‌اند، که نه هرگز در گفته‌ها - نوشته‌ها - کرده‌ها و رفته‌های، گونه به گونه «توده‌ایست»‌ها می‌توان دید - نه در «شاه و درباریان» و نه بخش وسیعی از ملایان و برپاکندگانی «نظام اسلامی» در ایران!

به هر روی، پس از زیر و روی کردن آنچه پای می‌گیرد با ورود «هریمن» به ایران در بیست و سوم تیر ماه و به سخن نشستن با نمایندگان دولت ملی و ملت ایران و شنیدن «پیش شرط»‌های گفته شده و با خود همراه داشت آن «پیش شرط‌های فورموله» شده، که از زبان همگان بازگو گردید، به انگلستان و دولت انگلستان را در جریان نهادن و بنا بر نامه‌ی «کاردار سفارت انگلیس» تسلیم وزیر امور خارجه‌ی ایران نموده، پذیرنده شدن که «دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان از طرف خود و از طرف شرکت، اصل ملی شدن صنعت نفت» را و نیز، «ثانیاً، ثالثاً، رابعاً،...»‌های شمرده شده‌ی «مصدق» در مجلس شورای ملی و... را، ورود «هیئت انگلیسی» به ریاست «استوکس» در مان‌گر و گره‌گشای درگیری‌های نفت را چاره‌گر نمی‌گردد. چاره‌ی درگیری‌های پای‌گرفته بر سر «نفت ایران»، آنچه را بوده که روشن دولت ملی و نمایندگان ملت ایران بر آن پای می‌فشرده و حتی به گونه‌ی «ظاهر فریب» نمایندگان انگلیس و به گونه به گونه نیز به زبان آورده‌اند و نوشته‌اند ولی دولت انگلیس در پایان با فریبکاری‌هایش از گردن نهادن و پذیرفتن سر باز می‌دارد. سر باز داشتن تا شاید بتواند با سپری شدن زمان چاره‌ی کار را آن‌گونه‌ای فراهم سازد که چرخ کار بر روی کهنه چرخ چپاول و تالان‌گری ادامه‌ی چرخش بیابد، با در نظرگیری همه‌ی ممکن بوده‌هایی یا «به حالت، یا به حیل و یا به زور»!

کهنه فریبکار استعمار انگلیس را، می‌بایست شناخت و به روش‌های آن پی برد، که هزار چهره دارد و با رنگ و نیرنگ بازی‌هایش، به گونه‌ای که در نامه‌ی خود به وزیر امور خارجه سخن از پذیرش «پیش شرط»‌ها دارد در حالی که وزیر امور خارجه‌اش در مجلس مبعوثان «پوچ» به هم بافی می‌کند و سخنان خود را به آنجا می‌رساند، که در نهایت پنهان گفته‌های خود با رزم‌آرا و پذیراندن «پنجاه - پنجاه» درصد گردد امتیاز و بستن قرارداد و به اجرا درآید! آن‌گونه به اجرا درآمدنی که استوکس «بس ظالمانه»

می‌خواند، و دیگر در پشت سر پنهان کرده‌هایی که رنگ و بوی «استعمارطلبی» خفه‌کننده‌ای از آن برمی‌خیزد، اگرچه به نادرستی و دروغ دولت‌های انگلیس را بری از «سیاست استعمارطلبی» می‌خواند.

زبان قلمی مصطفی فاتح بررسی می‌کند «هشت ماده»ی ریچارد - استوکس نماینده‌ی دولت کارگری انگلیس را و همگام سخنان مصدق را، در روز سی‌ام مرداد، در پیوند با گزارش هشت بند پیشنهادی استوکس ریاست هیئت انگلیس که به ایران برای مذاکره آمده بود، به دنبال سفر هریمن و پیش‌چشم‌ان آنان نهاده شدن «پیش شرط»های ایران. در پیشگاه نمایندگان مجلس شورای ملی، و صد البته از طریق فرستنده‌های گوناگونی راهی میان مردم ایران و شاید هم به گوش جهانیان رسانیدن آنچه روی داده و انجام می‌گرفت را، از زبان مصدق برنمایاندن.

بررسی‌های «فاتح» از سخنان مصدق و تکیه‌ی سخنان او بنا بر آنچه از روز ۱۶ مرداد جریان گرفته است را دنبال می‌کند و نشان‌گر است که مصدق به نمایندگی از سوی دولت ایران سپاسگزاری و خوش‌آمدگویی دارد ورود «هیئت انگلیسی» را، در پیوند با مذاکره «به طرز اجرای قوانین ملی شدن صنعت نفت» ایران و نشان‌گری‌هایی در سزاواری‌های ملت ایران که «بالاخره حق و عدالت مثل همیشه راه خود را باز کرده» و نمایاندن «عمق احساسات ملت ایران و ضرورت عمل انجام شده و حسن نیت دولت ایران» را در چند روزه‌ی سکنی «استوکس» در ایران و سفر او به آبادان و نیز همکاران با او به ایران آمده. مصدق، از زبان بررسی قلمی فاتح، روشن‌ساز است به پای فشری بر روی «ملی شدن صنعت نفت» و ارزش‌های در بر داشته‌ای که هرگز نمی‌پذیرد از آنها دوری‌گزیند، ولی در پیوند با گردن نهی به آن ارزش‌ها، می‌پذیرد گفت و شنودهای دادگرایانه گونه‌ای را که به سود هر دو، ایران و انگلیس، پایان بگیرد. فاتح، نشان‌گر است که در سخنان مصدق «فعالیت صنعت نفت» را ادامه داشته و از کارشناسان سود جسته - در «تسویه‌ی امر نفت اصول عدالت رعایت» - اهمیت داشتن «صدور جریان منظم نفت به خارج برای اقتصاد ایران و دنیای آزاد» چشم‌گیرانه و گویا بیان‌گر شده است و این «مسایل کاملاً مورد توجه دولت و مجلسین ایران بوده و اصول آن را قانون‌گذار پیش‌بینی کرده است».

پی‌گیری سخنان مصدق، در مورد دیگر بوده‌هایی از جمله سودبری از کارشناسان و کارگران در شرکت ملی نفت ایران و «حاضر است که نظم حقوق و سایر مزایای آنان را به موجب قراردادهایی که با شرکت سابق نفت» داشته‌اند «کما فی‌السابق و سوابق



خدمت و بازنشستگی آنها را رعایت کند» و برای «تسویه‌ی امر شرکت سابق نیز قانون ترتیب جبران خساراتی را که مبتنی بر عدالت و انصاف باشد کرده و حتی تا ۲۵ درصد از عواید خالص نفت را وثیقه‌ی آن قرار داده است»!

فاتح آوردن سخنان مصدق را دنبال می‌کند، در مجلس شورای ملی و بازگویی که ملی شدن نفت را، ملت ایران «برای خود یک رنسانس و حیات جدید می‌داند» و سرانجام پرداختن به اینکه «پس از چند جلسه مذاکره در تاریخ ۲۱ مرداد هیئت نمایندگی انگلستان اصول پیشنهادات خود را در هشت ماده به شرح ذیل به هیئت نمایندگی تسلیم نمودند». مصدق، برشماری دارد «هشت ماده»ی هیئت نمایندگی انگلیس به ریاست استوکس را و پاسخ و یادآوری کردن که «این پیشنهادات برخلاف اصل ملی شدن صنعت نفت و برخلاف فورمول چهار ماده‌ی تسلیمی به آقای هریمن که مورد موافقت دولت انگلستان نیز قرار گرفته بود تشخیص داده شد طبیعتاً نمی‌توانست مورد موافقت دولت ایران واقع شود».

فاتح، پاره تکه‌هایی از سخنان مصدق را دارد، که خواننده می‌تواند کامل آن را در انتشارات مصدق و یا صورتجلسات مجلس شورای ملی روز چهارشنبه سی‌ام مرداد ۱۳۳۰ به دست آورد. در ادامه‌ی تکه آورده‌هایی از سخنان مصدق، که نگارنده چکیده‌تر از آورده‌های نویسنده‌ی «پنجاه سال نفت»، به کار گرفته است، خواننده می‌شود که مصدق سخنان خود را دنبال می‌کند به نشان‌دهی «جوابی که از طرف کمیسیون» تهیه و مورد پذیرش هیئت مختلط و هیئت دولت ملی قرار می‌گیرد و در «سه بند» بدین‌گونه می‌آورد ۱- «موضوع خرید نفت برای احتیاجات انگلستان». ۲- «موضوع رسیدگی به دعاوی حقه‌ی دولت ایران و شرکت سابق نفت». ۳- «موضوع ادامه خدمت متخصصین فنی انگلیسی. بدیهی است هر نوع نظری در باب مسائل سه‌گانه‌ی فوق طبق فورمول ۲۳ تیر ۱۳۳۰ اظهار شود مورد مطالعه قرار خواهد گرفت»!

روند کار و گشایش نگرفتن «گره‌ی نفت» را می‌توان در «سه بند» سخنان مصدق و «فرمول» تنظیم‌یافته‌ی هیئت دولت و هیئت مختلط دانست که همخوانی داشت با «اصل ملی شدن صنعت نفت» در سراسر کشور و دیگر گفته‌هایی که همواره در رابطه با «استقلال سیاسی» پای‌بندی به آن را بایسته شمرده می‌دانستند، ولی نمایندگان سیاسی انگلیس، حتی افرادی چون «استوکس» به آن توجه نداشتند و یا نمی‌توانستند اهمیت نهاده شده‌ی سیاسی آن برای ایرانیان را درک کنند و به پذیرش آن تن در دهند؟! در دیدارهای پسین، که میان مصدق و استوکس روی می‌دهد و هریمن نیز

هم‌نشینی با آنان دارد در آن نشست‌ها، سخن‌ها بر سر، تشکیل سازمانی برای خرید و فروش و دیگر سازمانی در پیوند با کارگزاران و مرتبه‌ی بر سر کار قرارگرفتگان، دور می‌زند و استوکس پای فشاری که «مدیرعامل شرکت ملی نفت» ایران انگلیسی باشد و تمامی کارهای بهره‌برداری، اکتشاف و استخراج نفت ایران زیر نظر او به‌گرددش درآید، ولی مصدق چهارچوب قانون ملی شدن را بنیاد گفت و شنود، لذا بر خرید نفت - رسیدگی به دعاوی - ادامه‌ی کارشناسان انگلیسی و... پای فشردن!

بوده‌های تاریخی گویای آنچه را است، که فاتح نیزگزی و یا ناگزیری نوشتن آن درستی‌های یاد شده را دارد به اینکه؛ استوکس بر ریاست شرکت ملی نفت ایران یک انگلیسی را نهادن، پای فشاری داشته و مصدق بنا بر نوشته‌های او که «نخست‌وزیر در جواب می‌گوید خوب است سایر مسایل را حل کنیم و بعد به این مرحله برسیم ولی استوکس تاکیداً اظهار می‌دارد که تا مسئله‌ی مدیرعامل حل نشود مذاکره در سایر مسایل بیهوده است»!

کوتاه سخن، کوشش‌ها و تلاش‌های هریمین نماینده‌ی ریاست جمهوری آمریکا، بنا بر تاکید و پای فشاری‌های نمایندگی انگلیس، راه به جایی نمی‌یابد و در پی نامه‌ی ۲۹ مرداد استوکس به نخست‌وزیر، تهدیدگونه می‌نویسد که «اگر تا روز بعد دولت استخدام مدیرعامل انگلیسی را قبول ننماید مذاکرات ادامه نخواهد یافت» و بنا بر آورده‌های فاتح در «پنجاه سال نفت» پیشنهاد «هشت ماده که برای اساس مذاکرات تسلیم دولت کرده بود مسترد می‌دارد» و کار میانجی‌گری هریمین با نوشتن نامه‌ای برای مصدق پایان می‌گیرد.

مصطفی فاتح می‌نویسد؛ «هریمین هم نامه‌ای به نخست‌وزیر نوشت و در آن اظهار تأسف از بی‌نتیجه بودن مذاکرات نموده و نظریات چندی هم در آن نامه‌ی اظهار تأسف از بی‌نتیجه بودن مذاکرات» دارد و نیز رهنمودهایی که تکه‌هایی از آن را آورده و پایان گرفتن نامه‌ی هریمین به اینکه «نظریات اینجانب را که از روی کمال صداقت و دوستی می‌باشد مورد مذاقه‌ی کامل قرار» بدهد، دولت ایران!

غلامرضا نجاتی در کتاب «جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و...»، در پی بررسی‌های خود از روند نفت ملی شده‌ی ایران و روی آوری به سخن‌نشینی‌های میان دولت ملی و هیئت مختلط نفت ملی ایران با هیئت انگلیسی به ریاست ریچارد استوکس و هم‌نشینی «هریمین» نماینده‌ی سیاسی آمریکا در نشست‌های پای گرفته به‌مانند «میانجی‌گر»، داوری دارد و به کار و مأموریت «هریمین» ارزش داوری می‌دهد که بنا بر دیدگاه نگارنده

نمی‌تواند نادرست باشد و سزاوار داوری کرده است که «هر چند هریمین به عنوان واسطه از طرف رئیس جمهوری آمریکا به ایران آمده بود، ولی در حقیقت مأموریت او اعمال فشار سیاسی روی ایران به سود شرکت سابق نفت و قبولاندن نظریات کارتل‌های نفتی بود».

سزاوار درستی سخنان غلامرضا نجاتی در داوری به نامه‌ی هریمین به دولت ایران، آنجا چهره می‌گشاید که او نزدیک پنج هفته نظاره‌گر بوده و همه جانبه چند و چون سخنان دو طرف را شنیده بوده است و آمادگی دولت ایران را دانستن که به سخن‌نشینی با «هیئت انگلیسی» را، در صورت «اصل ملی شدن صنعت نفت» ایران و «فرمول» چهار بندی هیئت مختلط و هیئت دولت ملی را بپذیرد، امکان‌پذیر می‌گردد. آگاه از روند کار، که با آن «فرمول» چهار بندی به انگلستان می‌رود و دولت انگلیس با پذیرنده شدن به ایران نماینده می‌فرستد و...، ولی پیشنهادهای و خواسته‌هایی را از دولت ایران و...، خواستار است که با «اصل ملی شدن» و چهار بند ارتباط داشته با آن خوانایی نداشته و آن‌گونه که آمد «تهدیدگونه» هشت ماده‌ی پیشنهادی خود را پس گرفته و به انگلستان باز می‌گردد.

هریمین همه‌ی آنچه بوده و گذشته است را می‌دانسته و نیز سایه روشنی از بخش‌هایی از آن بوده‌ها را نیز در نامه‌اش یادآور است ولی در پایان می‌نویسد «هیئت نمایندگی انگلستان فهرست پیشنهادهای برای حل و قطع این اختلاف به هیئت نمایندگی ایران تسلیم نمودند و انتظار داشتیم که مذاکرات بر روی زمینه‌ی این پیشنهادات شروع گردد...» و ناپسند «اصل ملی شدن صنعت نفت»، پیشنهادات، هیئت نمایندگی انگلیس را انتظار انجام‌پذیری دارد از سوی «دولت ملی» ایران، که بنیادِ ارزندگی و در دل ملت ژرفا جای‌گرفتنی‌اش، برگرفته بوده است از پیگیری در برآوری خواسته‌های مردم جامعه و گرامی داشت دست‌آوردهای به دست آورده، پس از آن همه اینار و مبارزات بی‌گسست دنبال شده!

خواسته‌هایی «اجتماعی - تاریخی»، که پس از آن همه تلاش و کوشش در راه به دست آوری‌اش، شاه‌رگ زندگی آن خواسته‌ها، به دست می‌آید و هر فرد دادگری هم به درستی آن سخن رفته است و از جمله «استوکس» نماینده‌ی سیاسی انگلیس هم، که در نامه‌ی خود به «ماژور اتلی» نخست‌وزیر انگلیس یادآور است و نگارنده به آن اشاره رفت. نیز، چنین است داوری «قاضی انگلیس» در لاهه به سود آن خواسته‌ی دادگرانه، چندی پس از آن درگیری‌های میان «ایران و انگلیس» به گونه‌ای که رفت و به جایی

نرسید، در آن دادگاه بین‌المللی که در آینده به آن پرداخته می‌شود!

## دیدگاه‌های سیاسی در ایران، چگونه زندگی «سیاسی - اجتماعی» را می‌گذرانند؟!

در پی پس‌گیری «هشت ماده»ی پیشنهادی خود، ریچارد استوکس و همراهان او در روز ۲۹ مرداد ماه، روز سی‌ام، مصدق در مجلس شورای ملی به سخن می‌نشیند و گزارش کارهای دولت و روی داده‌ها را به گوش نمایندگان دو مجلس شورا و سنا می‌رساند و هر دو مجلس نیز با اکثریت چشم‌گیری به او رأی اعتماد می‌دهند و این‌گونه رفته‌ها و کرده‌های دولت مورد پذیرش قرار می‌گیرد. نیز «هیئت انگلیسی» به ریاست استوکس در فردای آن روز، روز سی و یکم مرداد و پسین روز آن، اول شهریور، هریمن و همراهان سیاسی آمریکایی‌اش به میهن‌های خود باز می‌گردند.

در پی بازگشت «ریچارد - استوکس» به میهن خود، وزارت امور خارجه‌ی انگلیس، چاپ‌پخش نامه‌ای دارد که در جای خود به آن پرداخته شده و دیگر مرتبه‌ای به بن‌مایه‌ی روش‌های فریبکارانه و رنگ و نیرنگ‌بازانه‌ی دولت‌های انگلیس، آمده شده در آن چاپ‌پخش نامه‌ی دولتی، انگشت نهادن. ولی، کنون به یاری بوده‌های تاریخی، به درون دیدگاه‌های سیاسی در ایران نگاه افکندن و یافتن و دریابی به چه سویی سیرپذیری جامعه‌ی سیاسی ایران گردش دارد و بازتاب‌های گروه‌ها چه‌سان و چند و چون دیدگاه‌های گوناگون را، اگرچه فشرده، دنبال کردن!

در گذشته سخن‌هایی چند گفته آمد، در روشن‌سازی نیروهای سیاسی در ایران پای‌گرفته‌ی پس از شهریور ۱۳۲۰ و سویی‌ی دیدگاه‌های اجتماعی آنها را تا اندازه‌ای که گنجایش نوشته امکان می‌داد، برشمردن. اگر از حزب توده، که به اندازه، به چند و چون آن پرداخته شده است چشم‌پوشی شود، چرا که در لابلای نوشته‌ها با آن سازمان گسترده سر و کار وجود داشته است. آوردن سیرگاه زندگی گرفتن و روی به بالندگی‌اش و «قدرت سازمانی»‌اش چه سود و زیانی برای پایگاه جهانی‌اش شوروی از یک سوی و ایران از دیگر سوی، همه را نشان‌گر و کنون خواننده آگاه است!

در پیوند و رویارویی با «حزب توده» از یک سوی و دیگر سوی، سود و زیان برای ملت ایران، دیگر سازمان‌های کم و بیش سازمان‌گرفته‌ای را جامعه‌ی ایران پس از شهریور ۱۳۲۰ به یاد می‌آورد، با دیدگاه‌های ناهمگن «اجتماعی - سیاسی» که تا اندازه‌ای به آنها نیز پرداخته شد و خواننده نیز به سیرگاه زندگی گرفتن و روی به بالندگی

و سویه‌های آنها، در سود و یا زیان‌رسانی‌شان به خواست‌های ملت ایران آگاه شده می‌باشد. در میان این گروه‌ها و سازمان‌های سازمان‌گرفته و یا «نیمه سازمان» بوده، می‌باشند گروه‌ها و نام حزب گرفته‌هایی که با فرازپذیری جنبش ملی شدن نفت، و به ویژه با در دل جامعه چنین امید به رهایی و شکوفایی و والایی ملت ایران بسته شدن در روزهای پس از شهریور ۱۳۲۰، پای می‌گیرند و با باورمندی که گاه به پیروزی نشانیدن «اندیشه‌های» مشروطیت فرا رسیده است و با تلاش و کوشش‌هایی «اجتماعی - سیاسی» می‌توان «مردم‌سالاری» را به زندگی جامعه‌ی ایران کشانید و زندگی «اجتماعی - سیاسی» جامعه‌ی ایرانی نمود. بارگرفتن باورمندی به ارزش‌های درست و سالم «ملی» و با در سویه‌ی به‌سازی و درمان‌پذیری تنگناهای گوناگون «اجتماعی - اقتصادی» گریبانگیر جامعه بوده و روی به برپایی سامانه‌ای «مردمی» و بارآوری دادگری‌های اجتماعی را در تمامی پهنه‌ها گام نهادن، بار می‌گیرد به زایش باوری «ملی مردمی» و تلاش و کوشش در سامان‌دهی سازمان‌هایی در آن سویه دیدگاه‌ها پای نهنده، در روزهای پس از شهریور ۱۳۲۰، و فرازپذیری آن‌گونه باورها، با بلندی‌گرفتن پیروزی‌ها و دست‌آوردهایی که پای بیای در جنبش ملی شدن نفت ایران بهره‌ی ایرانیان می‌شود، فزونی بیشترگرفتن. بنا بر سیر این‌گونه کنش‌ها و واکنش‌های «تاریخی - اجتماعی» در دل جامعه‌ی زنده ایران نهفته بوده - مناسب‌گاه و حال جامعه فراهم آمده - سیرگاه نفت دست‌آوردهای چشم‌گیری به جای نهاده و با خود داشته و...، همه‌ی آن «مجموعه‌ای» را است در خودساز زندگی جامعه‌ی ایران و چنین زندگی «اجتماعی - سیاسی»، مورد بررسی و فراکشایی تاریخی این نوشته قرارگرفته می‌باشد، و به جنین‌بندی و زایش این‌گونه باورمندی‌ها و پای‌نهی به سازمان‌های سزاوار آن دیدگاه‌ها، سر باز کردن و راه آوردن.

جنین‌گرفتن و زایش باورمندی‌های سزاوار خواسته‌های تاریخی جامعه و روی به رشدگرفتن دیدگاه‌های اجتماعی جامعه‌ی ایران، پیرامون ارزش‌های ملی و یا «ملی مردمی»، با خودداشت سازمان‌ها و گروه‌هایی گردید نه چندان سامانه‌ی سازمانی گرفته، همه‌ی آنها جمع‌گرفته در سازمان نیم‌بند «جبهه‌ای»، به نام «جبهه ملی» و به‌مانند سازمان سیاسی نیمه سامانه‌ی سازمانی داشته‌ی نهضت ملی ایرانیان، که کنون، که جامعه‌ی ایران در گرماگرم پیروزی‌ها و به دست‌آوری دست‌آوردهای خویش بوده‌ی در گرداگرد جنبش ملی نفت راهبری دارد.

سازمان نیم‌بند «جبهه‌ای» به نام «جبهه ملی»، بنا بر آن بایستگی‌ها و بوده‌های

«سیاسی - اجتماعی» گفته آمده‌ی پس از شهریور ۱۳۲۰ جنینی دوباره بسته، بند نافش به «مشروطیت» بسته شده، بوده دارد و «مردم‌سالاری» را هدفمندی و گروه‌ها و افراد به وجود آور آن، بنا بر توان و دارندگی‌های کم و بیش، به گرایش‌های «ملی» و «یا» «ملی مردمی» دل‌بسته و در این پهنه‌ها پای نهنده و کشش و کوشش از خود نشان می‌دهند. بنا بر داده‌های تاریخی، بدنه‌ی سازمان نیم بند «جبهه ملی»، سازمان سیاسی نهضت ملی را به وجود آورنده می‌بوده‌اند «حزب ایران» - «سازمان نظارت بر آزادی انتخابات» که به «سازمان نگهبانان آزادی» تغییر نام داده و در این دوره‌ی مورد گفتگو، یعنی نخست‌وزیری مصدق زیر نام «حزب زحمتکشان ملت ایران» به کوشش‌های سیاسی خود ادامه می‌دهد - «حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیست» که به دنبال پای گرفتن «سازمان مکتب پان ایرانیسم» سیرگاه سیاسی روشن و ناروشنی دارد در سوبیه‌ی دیدگاهی و با فزونی گرفتن جنبش ملی شدن نفت و فرازپذیری مبارزات ملت ایران «روشنی‌ها و ناروشنی‌ها»های نهفته یافته در میان برپاکنندگان آن «مکتب» بروز کرده و فرجام بروز کردن سوبیه‌ی گرایش‌ها، در آبان همین سال، به بازو و نیرومندی تکان‌دهنده‌ای در درون «جبهه ملی» بدل می‌گردد، و در واقع «بنیاد پان ایرانیست» به مانند پسوندی از «حزب ملت ایران» برداشته شده و زیر نام «حزب ملت ایران» همواره زندگی سازمان سیاسی می‌گیرد - و آخرین آنها در این دوره «نهضت خدایپرستان سوسیالیست» است، تا پس از سال ۱۳۲۹ که به «حزب ایران» می‌پیوندند و پس از کودتای ۲۸ مرداد با نام «حزب مردم ایران» زندگی سیاسی جدیدی می‌گیرند.

بازگویی و انگشت نهادن بر روی گروه‌ها و افراد به وجود آورنده‌ی سازمان نیم‌بند «جبهه‌ای» به نام «جبهه ملی»، به مانند سازمان سیاسی نیمه سامانه‌ی سازمانی گرفته‌ی نهضت ملی ایرانیان، برای آن است که، گونه‌ی کارها و رفتارهای آن «مجموعه» نشان داده شود و بُرد کارهای آنها در چه سوبیه‌ای کارسازی داشته است، و چون و چنانی که بارآور بوده‌اند را، نشان‌گر شدن، اگرچه فشرده.

همان‌گونه که در گذشته گفته آمد، و در رابطه با «آیت‌الله کاشانی» و چند تنی از افراد بنیان‌گزار جبهه ملی، به مانند بقایی - حائری‌زاده - مکی و... جمعیت‌های اسلامی چون «فدائیان اسلام» - «مجمع مسلمانان مجاهد» و نیز «بازاریان» - «دانشگاهیان» - «فرهنگیان» و یا دیگر جمعیت‌های «مذهبی» یا «پیشه‌ای»، چه در رابطه با سازمان‌های سیاسی در «جبهه ملی» جای‌گرفته و چه در رابطه با افراد مذهبی و رهبران اسلامی، به گونه‌هایی گوناگون و «ناهمگن» در کنار «نهضت ملی» و لذا «جبهه ملی»، دیده می‌آیند و

کشش و کوشش‌هایی سود و یازیان‌رسان از آنها جلوه‌گری دارد و در سرنوشت کارهای رخ‌گشوده، رخ‌نمایی دارند، اینجا و آنجا.

ولی آنچه سخن و فراکشایی این بخش را در خود دارد، پرداختن به «جبهه ملی» به‌مانند سازمان نیم‌بند «جبهه‌ای» تشکیل‌دهنده‌ی آن «مجموعه»‌های در آن گرد آمده و افرادی کوشا و جهش‌دهنده‌ای که در «سازمان»‌های «نیمه سامان» گرفته‌ی آن جبهه وجود دارند و با «مصدق» بودگانی می‌باشند استوار و پایدار، بی‌آنکه در ارکان‌های دولت ملی شرکت داشته باشند. نیز، در لابلای سیرپذیری نوشته، نشان‌دهی بُرد و کوشش‌های آن «سازمان‌ها» در برابر بدخواه بودگان با «نهضت ملی»، چه «توده‌ای»، چه دربار و شاه و چه... که در آغاز بوده‌اند و یا آهسته آهسته نطفه می‌بندند و به خشت می‌افتند و آسیب‌رسان می‌گردند!

این چنین است نشان‌دهی درست و یا نادرستی‌هایی که از رهگذر درگیری‌ها و رویارویی‌ها، به‌ویژه با حزب توده، چه در پهنه‌ی درگیری‌های خیابانی ناگزیر به وجود آمده و چه در پهنه‌ی قلمی و نوشتنی به بیان آنچه روی می‌داده است، و اینجا و آنجا، از آنها به نیکی و سود به‌بار آوری و یا به زشتی و زیان‌زایی سخن رفته، شده است، از سوی دوست و یا بدخواهان نهضت ملی ایرانیان، درگرم‌گرم آن روزها! از سازمان‌های درون «جبهه ملی»، حزب ایران و گروه به آن پیوسته به رهبری محمد نخشب، در گذشته به اندازه سخن گفته آمد، که پس از اعتصاب «مهندسین» پای می‌گیرد و با حزب میهن‌یگانگی سازمانی گرفتن در سال‌های ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ و سپس نیز با دوستان محمد نخشب. دوستان نخشب یگانگی سازمانی‌شان با حزب ایران به درازا نمی‌کشد و در همان دوران نخست‌وزیری مصدق شکاف و جدایی میان آنان رخ می‌دهد. سخنگویان حزب ایران انگیزه‌ی جدایی را، جاه‌طلبی و نزدیک به کاشانی بودن محمد نخشب می‌دانند و اینکه بر گرایش مذهبی آنان نشانه گرفتن که در مسایل سیاسی دخالت می‌دادند و سازمان سیاسی را از چهره‌ی یک نهاد غیر مذهبی دور ساختن و در بستر تمایل‌های دینی، انداختن!

دوستان محمد نخشب و نام‌گرفتگان زیر نام «نهضت خدایپرستان سوسیالیست» بر این می‌باشند که با پیوستگی‌شان به حزب ایران، سبب‌ساز شورآفرینی در آن حزب گردیدند ولی پس از چندی، که در واقع دو سال یگانگی سازمانی دارند، تاب تحمل این نیروی تازه وارد را نیاورده و توانایی‌های محمد نخشب آنان را برمی‌انگیزاند به اخراج او و ناگزیر، او و دوستان همراه او از حزب ایران جدایی گرفته و به وجود آور

می‌گردند «جمعیت آزادی مردم ایران» را که پس از کودتای ۲۸ مرداد، زیر نام «حزب مردم ایران» ادامه‌ی کار سیاسی دارد.

حزب ایران، چه همراه با دوستان نخشب، و «خداپرستان سوسیالیست» پیش از پیوستن و یا پس از یگانگی سازمانی با حزب ایران و جدایی پسین‌تر، میان آنها آن‌گونه چشم‌گیر در پهنه‌های خیابان و نمایش‌های روزانه به سود مصدق، در برابر توده‌ای‌ها و یا دربار و شاه و سپس تر آیت‌الله کاشانی و دیگر تا دیروز با «مصدق» بودگان و کندن روی در روی او قرارگرفتگان، پیکارهای آنچنانی از خود نشان نمی‌دهند و شاید بتوان داوری غلامرضا نجاتی را درست شمرد که نوشته است «هر چند سران حزب ایران نسبت به مصدق و اندیشه‌های او وفادار ماندند، ولی در دورن جبهه ملی به ولع در اشتغال پست‌ها و مقامات شهرت داشتند و در ماه‌های آخر زمامداری دکتر مصدق نتوانستند از نتایج پیروزی‌های به دست آمده، به سود نهضت مردم ایران، بهره‌برداری کنند و مرتکب اشتباهات زیادی شدند و در شکست نهضت ملی مسئولیت خطیری بر عهده‌ی آنها است.»

داوری و ارزش داوری‌های نجاتی در مورد «حزب ایران» و حداقل درباره‌ی پاره‌ای از رهبران آن درست می‌تواند باشد و به رگه‌هایی از درستی داوری بهره‌مندی گرفته و از این روی نیز، اینجا و آنجا، در برابر بدخواهان نهضت ملی و رویارویی با دشمنان مصدق در هنگامه‌های سخت، شور و کوشش و جهشی چشم‌گیر نشان نداده‌اند و شاید یکی از برجسته‌ترین رویارویی‌هایشان در نمایش‌های خیابانی در برابر «توده‌ای‌ها» در روز ۲۳ مرداد باشد و کتک خوردن از توده‌ای‌ها!

اگر از چند و چون «حزب ایران» و جایگاه رهبری آن در مرتبه‌های بلند سیاسی و پیشه‌ای نه تنها در دوره‌ی مصدق، که پیش و پس از آن دوره هم، چشم پوشیده شود، کوتاه‌گفتنی است که، همواره رهبری جبهه ملی را رهبران این حزب در دست داشتند، به ویژه از فردای کودتای ۲۸ مرداد و نارسایی‌ها و یا بار شکست‌های به وجود آمده را از این رو می‌توان برگردن آنها بار کرد، که سکان رهبری را، چه کمی و چه کیفی، در دست داشتند. نیز، به گونه‌ای که نجاتی یادآور است، و به «ولع در اشتغال پست‌ها و مقامات» شهرت گرفته خواندن، که به هر روی در جایگاه‌های بس بلند و تعیین‌کننده جای گرفته بودند و در پیش چشم همگان جلوه‌گری داشتن برگرفته از اینکه، پاره‌ای از آنان به درستی گرایش‌هایی این‌چنینی نشان می‌دادند و در چشم داوری این و آن، چنین که گذشت نشستن و ارزش داوری شده‌اند.



حزب ملت ایران نیز، در گاه مورد گفتگو، همواره بر بنیاد پان ایرانیسم، به گونه‌ی پای‌گرفتنی که در سال ۱۳۲۶ می‌گیرد زندگی سازمانی خود را می‌گذراند با جمع به وجود آورندگان آن که پاره‌ای از آنان بوده‌اند؛ محسن پزشکپور - محمدرضا عاملی تهرانی - تقی عالیخانی - صارم کلانی و...، اگرچه در درون جمع «مکتب پان ایرانیست‌ها» و از دیرگاهی چند، در پیوند با جنبش ملی نفت پای‌گرفته‌ی ایران، جرقه‌هایی از ناسازواری جستن می‌کند و سرکشیدن آتش ناسازگاری‌ها میان آن جمع، که کدامین سوی بودن، در سویی برآوری خواسته‌های «ملی» ایرانیان، گام نهادن است؟! برنشتن این پرسش و به جمع رهبری آنان پیوستن داریوش فروهر در سال ۱۳۳۰ به‌مانند دانشجویی که دوره‌ی پایانی دانشکده‌ی حقوق را می‌گذرانید و از کوشندگان دانشجویی در پیروی از «مصدق» و راه نهضت ملی می‌بود و نیز محمد مهرداد، که همواره برآورده‌سازی آرمان‌های «ملی» را در همیاری با کوشندگان «جبهه ملی» و یاری رسانی به «مصدق» و هموارسازی راه «جنبش ملی شدن نفت» در سویی پای‌گرفتن «استقلال» سیاسی ایران می‌دانست و...، با هم ساز مجموعه‌هایی می‌گردد برگرفته از کنش‌ها و واکنش‌های راه یافته به شکاف و سربرون آوردن به «انشعاب»، که در گذشته از آن سخن رفت. سربرون‌آوری در سه شاخه‌ی یاد شده‌ی «حزب پان ایرانیست» پزشکپور و راه به سوی دربار و آرمان‌های ملی را در «نظم سلطنت» دیدن، و به سود دربار و شاه به مصدق و نهضت ملی دندان نشان دادن و چنگ‌اندازی کردن در پناه این‌گونه زندگی سیاسی‌گزين خود ساختن، به مرتبه‌هایی از وزارت و وکالت، با دستور شاه، پس از کودتای ۲۸ مرداد رسیدن که در جای خود به آن پرداخته می‌شود! پای‌گرفتن ناسازواری‌های یاد شده‌ی برگرفته از «جنبش ملی شدن نفت» ایران، و در چه سویی‌ای آرمان‌های «ملی» را دیدن، دو شاخه‌ای دیگر را در درون جامعه‌ی ایران در آن‌گاه مورد بررسی‌آبستن است و هر دو دیدگاهی «مردمی» را همپای «ملی»، و در پای‌فشری بر روی برآورده‌سازی پیروزی کامل برای «جنبش ملی نفت» می‌شناخته‌اند و یکی با نام «سازمان پان ایرانیسم» و ارگان پرچمدار و محمد مهرداد در پیشاپیش این گروه می‌باشد و دیگری داریوش فروهر و پای‌گرفتن حزب «ملت ایران» در همین سال، که گفته آمد و آبستن همان رخداد‌های «سیاسی - اجتماعی» یاد شده می‌باشد و در آبان ماه ۱۳۳۰ زایش جنین از مدت‌ها پیش گرفته شده، سربرون می‌آورد.

در دوره‌ی مورد گفتگو قرار گرفته، مجموعه‌ی «مکتب پان ایرانیسم» و گرایش‌های گوناگون سیرگاه جنین‌پذیر، از جنبش ملی نفت پیروی داشتند و در برابر «بدخواهان»

آن ایستادگی و در درگیری‌های برگرفته از آن راه یافته و رویارویی‌هایی از خود نشان‌دهنده، بوده‌اند، اگرچه دیدگاه‌های سه شاخه‌ای پسین زاییده شده، می‌توانسته است کم و بیش رخ‌نما شده باشد. آنچه را، داده‌های تاریخی نشان‌دهنده است، گویایی به این دارد، که در دوره‌ی مورد‌گفت‌وگو، یعنی تا پیش از شاخه‌شاخه‌گرفتن، آن مجموعه‌ی با هم همکاری‌کننده، تلاش‌های چشم‌گیری از خود نشان‌دهنده نداشته‌اند در برابر دو حزب دیگری که بدنه‌ی «جبهه ملی» را به وجود آور بودند یعنی ۱- حزب ایران و رهبران آن در کادر بلند سیاسی، چه در دولت ملی و چه در هیئت مختلط نفت و دیگر جایگاه‌هایی سر و کار داشته با «نهضت ملی» ایرانیان و سازمان نیم‌بند سیاسی آن جبهه ملی. ۲- حزب زحمتکشان ملت ایران، که با همکاری قلمی خلیل ملکی با روزنامه‌ی «شاهد» و پیوند همگامی سیاسی پیدا کردن او با «مظفر بقایی»، پای می‌گیرد و شاید بتوان گفت چشم‌گیرترین روی در رویی‌های ممکن در برابر حزب توده را، این حزب به کارگیرنده و دنبال‌کننده می‌گردد. این حزب، دارنده‌ی مجموعه‌ای مناسب از نظر سازمانی سامان‌پذیر و رهبری سیاسی آن با «مظفر بقایی» فرد کاملاً شناخته شده برای جامعه‌ی ایران در حال شور و هیجان آن دوران و دارنده‌ی فروزه‌ها و سرشت‌نشانه‌هایی چشم‌گیر، چه در پهنه‌ی سازمان‌دهی و چه خطر کردن و رخداد و رویدادآفرینی در برابر «هم‌آورد» و...، دیگر خلیل ملکی، نظریه‌پرداز و نویسنده‌ی چیره دستی که در آن دوره‌ی جامعه خواستاری‌اش را داشته است، و می‌توانسته است با نظریه‌پردازان حزب توده رویایی قلمی را، به سود نهضت ملی و جبهه ملی، سازمان سیاسی آن، به راه‌انداز و دست‌آوردهایی در این پهنه بارآور گردیدن با به او پیوستگانی که پس از انشعاب تاریخی در حزب توده، در گرد او گرد آمده بودند و...!

حزب زحمتکشان ملت ایران، در پیشاپیش رهبری آن جای‌گرفته مظفر بقایی همچون رهبر سیاسی حزب، سازماندهی رفتارها و کرده‌هایی بوده در رویارویی با حزب توده، گونه‌ای را که همخوانی همه‌جانبه‌ای داشته است با شخصیت بقایی و کردارهایش، و برگرفته از دیدگاه‌های او خشونت‌ها و زشت‌رفتاری‌های حزب توده را همانند با خشونت‌های خیابانی پاسخ داده و رویدادآفرینی‌های این‌گونه‌ای را دامن زدن.

گونه پاسخ‌دهی‌هایی که، نمونه‌هایی چند از آن را خواننده در رابطه با روی در رویی با «دوچرخه سواران صلح دوست» - و یا روز شهدای خوزستان «جمعیت ملی مبارزه با شرکت‌های استعماری نفت در ایران» و دیگر بازی‌ها و زیر نام‌های دهن پرکن پنهان

گرفتن توده‌ایستی دیده است، و شوم به جای نهادن‌هایی از رهگذر این‌گونه کنش‌ها و واکنش‌های از سوی آنها بروز کرده به زیان سیرگاه جنبش ملی، که آن‌گونه پیروز پای گرفته بود.

گونه پاسخ‌دهی، که در گذشته و از زبان خاطرات احمد آرامش و در رابطه با «حزب دموکرات ایران» قوام‌السلطنه، گفته آمد، که پس از شکرآب شدن روابط سیاسی میان بقایی و دوستان او، مک‌کی - حائری‌زاده و...، با «قوام‌السلطنه» و حزب نامبرده که در آن همکاری سیاسی داشتند! به کارگیری روش‌هایی که افراد حزب «دموکرات ایران» و قوام‌السلطنه هم، به کارگیری‌اش را بایسته می‌شمردند و با «هم‌آوردان» خود به کار می‌بردند، و شاید بتوان گفت در به کارگیری از این‌گونه روش‌ها، نه از وابستگان به دربار و شاه و...، و نه توده‌ای‌ها هیچ کمتری نداشته بوده، باشند. بقایی در این پهنه دارنده‌ی توانایی بود و به کار می‌گرفت و همپا با دیگر توانایی‌های داشته بوده‌اش، توانسته بود حزب زحمتکشان ملت ایران را گسترش‌پذیر و رهبر توانمند سیاسی آن به‌شمار آید.

دوشادوش تلاش‌های آن‌گونه‌ای سیاسی مظفر بقایی، به‌مانند رهبر سیاسی حزب زحمتکشان ملت ایران، دیده می‌شود تلاش‌های قلمی خلیل ملکی و با او بودگان جدا شده از حزب توده در سازمان حزبی تازه پای‌گرفته را، با بنیادگرفتن همیاری میان بقایی و ملکی از روزنامه‌ی شاهد و فراز‌پذیری کوشش‌های سیاسی پیرامون «نفث ایران»، و به «ملی شدن» آن راه‌گرفتن ادامه‌ی آن، که دوره‌ی مورد‌گفتگوی نوشته‌ی موجود را، می‌گذرانند!

پای‌گرفتن همدلی میان بقایی و ملکی و راه‌یابی آن در به وجود آمدن «حزب زحمتکشان ملت ایران»، و با توجه به سرشت‌نشانه‌های آن دو، و آنچه داده‌های تاریخی بر کرده‌ها و رفته‌های آنان انگشت می‌نهد و سود و زیان‌شان را در سویه‌ی ارزش‌های «ملی» و یا «ملی مردمی»، برمی‌شمرد، نشان‌گر است و داوری دارد به اینکه؛ اگر بقایی به‌مانند شخصیت استوار سیاسی و دارنده‌ی دیدگاه «ملی» و سازمانده‌ی توانا، روی به نهضت ملی ایرانیان می‌آورد و در این درست راه می‌تواند در کنار «مصدق» و یاران او قرار گیرد و دست‌آوردهای شگرفی بارآور شود بهره‌ی ملت ایران شده، ولی بر او، «من» فردی‌اش که در او همواره وجود داشت و گاه‌گاه نیز سر می‌کشید، توانست چیرگی بگیرد و در پیروی از «من» خود، راه راست با نهضت ملی پیموده‌اش به کژراهه می‌کشد و ادامه‌ی چیرگی آن «من» و به کژراهه کشیدن را، از روزهای سی‌ام تیر با «مصدق» و دوستان او، سپس بالاگرفتن در درون سازمان پای

گرفته‌ی «زحمتکشان ملت ایران» و جدایی به وجود آمده از گذرگاه ناسازواری‌های فزونی گرفته، که در نیمه‌ی دوم مهر ماه ۱۳۳۱ رخ نشان می‌دهد و دنباله می‌گیرد در «قتل افشار طوس» و همدستی و همیاری او و آیت‌الله کاشانی و...، مستقیم و نامستقیم، و شاه - دربار و زاهدی، و آنچه به‌بار می‌آورد در کودتای ۱۳۲۸ و پسین روزهای، آن شوم روز!

گونه‌ای دیگر، سرشت‌نشانه‌ها و شخصیت «ملکی» گذر راه داشته است و همان‌گونه که در پیوند با «حزب توده» و نیز پیش از آن حزب، از یاران ارانی، از او به اندازه سخن گفته آمد، بیان‌گر آن بود در این کوتاه بازگویی، که پیش از روی‌آوری به کاری و همکاری با این و آن در سوویه‌ای، می‌اندیشیده و پس از پای‌نهی در راه آنچه را می‌پذیرفته، سخت‌کوش و بنا بر گفته‌ها و نوشته‌هایی «منزه‌طلبی» بودن را، باور داشته است. شاید، تا پیش از دریافت درستی راه و اندیشه‌ای، سخت و ناهنجار و درستی گفته‌هایی به کار می‌گرفته و می‌نوشته تا از باورهای خود هر چند نادرست و درک‌زی فروافتاده دفاع کند، در برابر با او و همراهان او ناهمسازی داشتگان. ولی، بنا بر وجدان زورمند سیاسی در او وجود داشته، می‌توانسته بر «من» فردی و گروهی خود چیره آید و آشکارا پشت کند به تمامی «ناسازواری‌ها»ی در گذشته به آن روی آورده و با تمام وجود «سازواری‌های» یافته را دنبال و در یاری رساندن به «شدن» آن، از هیچ کوشش و تلاشی روی برنگرداند.

ملکی، بنا بر «شخصت» و سرشت‌نشانه‌های در او وجود داشته و کوتاه شده‌ی آنچه به اندازه از او در جای جای خود و در گذشته یاد گردید، در پذیرش همکاری با گروه «ارانی» سختگیر ولی پس از پذیرش همکاری، در رویارویی با خطر هراسی به دل راه نمی‌دهد و از ارزش‌های «مردمی» جمع به آنان پیوسته دفاع می‌کند و پس از ارانی، پیشروتر از دیگرانی است، که زودتر از او پای پیش نهاده بودند!

چنین شیوه‌ی روی‌آوری به گروهی را و سپس دفاع از ارزش‌هایی که به آن «باور» داشته را، پس از رهایی از زندان و به دنبال پای‌گرفتن حزب توده می‌توان دید و گفته آمده ولی با پی‌بری به «کژی راه» روی در روی آن می‌ایستد، اگرچه در آن دوران روی در رویی با آن «اردوگاه»، شجاعتی کم‌نظیری پایایی داشته، که او از آن برخوردار بوده است. برخورداری از آن شجاعت و پایایی به کوشش و تلاش در پی برآوری ارزش‌های «مردمی» به آن باور داشته، و پیگیری به پی‌بری به درستی راه و پای‌نهی در آن، اگرچه تا دیروز با آن ناهمسازی داشته بوده است و... به نهضت ملی و در پیشاپیش آن نیروی

سیاسی جامعه‌ی ایران، «مصدق» فرارگرفته، روی می‌آورد و کمر به یاری آن می‌بندد و در سویی‌ی راه «ملی» و «مردمی» قلم‌زدن در «شاهد» را آغاز می‌کند و در پی آن، بنیان گرفتن حزب زحمتکشان ملت ایران و سرشت‌نشانه‌های او، در این راه پای به راه‌گرفتن! او در روزنامه‌ی «شاهد»، چه در رابطه با «نفث ایران» و چه در پیوند با باور به «سوسیالیسم»، زیر نام «برخورد عقاید و آرا» و با نام «دانشجوی علوم اجتماعی» سلسله‌نوشته‌هایی دارد سودرسان در سویی‌ی آرمان‌های «ملی مردمی»، که تهران مصور بیستم و بیست و هفتم اردیبهشت ۱۳۳۰ بخش‌هایی از آن سلسله‌نوشته‌ها را بازنویسی کرده است و نگارنده به چکیده‌آوری از آن نوشته‌ها می‌پردازد تا این‌گونه چند و چون دیدگاه و سویی‌ی پای‌نهی او و سپس «حزب زحمتکشان ملت ایران» پای‌گرفته هم، نمایان شود.

تهران مصور در پی سلسله‌نوشته‌هایی آغاز شده در شماره‌ی سیزدهم اردیبهشت از «آقای مستوفی» و «پیشوایی مصدق» سخن می‌راند و بر این بودن که «نگاه به تن علیل و بنیه‌ی ضعیف دکتر مصدق نکنید، روحی بزرگ و اراده‌ای قوی بر جسم این مرد حکومت می‌کند» به زندگی‌نامه‌ی او می‌پردازد و در همان شماره از «دکتر مصدق در عرصه‌ی مبارزات سیاسی و پارلمانی» نوشتن و کارنامه‌ی سیاسی و زندگی مبارزاتی او را برمی‌شمرد از دیر زمان تا به آن روز که برکسوت دولت ملی نشسته، بوده است و نیز، دیگر نوشته‌ای زیر نام «دکتر مصدق و جبهه ملی او» و چگونه پای‌گرفتنی سازمان نهضت ملی را، به بررسی گرفتن. دامنه‌ی چنین نوشته‌هایی، در شماره‌ی پسین، بیستم اردیبهشت به «جبهه ملی و حزب توده» پرداختن است و بر این بودن که «موفقیت دکتر مصدق و جبهه ملی به همان اندازه که باعث خشنودی و مسرت آزادی‌خواهان و وطن‌پرستان ایران گردید، توده‌ای‌ها و عمال روس‌ها را نگران و دچار وحشت و اضطراب ساخته است تا جایی که از مدتی پیش سیل حملات جراید علنی و پنهانی و دستگاه تبلیغاتی آنها متوجه «جبهه ملی» شده و با تمام قوا سعی دارند با فحش و ناسزا و تهمت و افترا این جبهه را متزلزل نمایند. یکی از عواملی که موجب شده جمعی تصور نمایند در باطن بین روس‌ها و انگلیس‌ها در مورد ایران سازشی شده همین حملات بی‌منطق توده‌ای‌ها به جبهه ملی بوده است. حالا باید دید علت این حملات چه بوده و چرا توده‌ای‌ها به این سختی و شدت با جبهه ملی وارد مبارزه شده‌اند. برای روشن شدن این موضوع لازم است قدری به عقب رفته و تاریخچه‌ی حزب توده را به طور اختصار از نظر بگذرانیم.» نوشته‌ی مزبور در پی پیش‌گفتار یاد

شده، نگاهی بر زندگی سیاسی و تلاش‌های آن حزب می‌اندازد و نشان‌دهی به اینکه چه می‌گفت ولی در کدامین سوی گام می‌نهاد و امکانات مالی و تبلیغاتی آنها چگونه و از کجا برآورده می‌شود؟! در پی برشماری چند و چون حزب توده و اینکه تیزی دشنام‌های آنها سویی مصدق را نشانه داشت، بر این است که «دکتر شایگان و حائری‌زاده از ارکان جبهه ملی به‌شمار می‌روند ولی توده‌ای‌ها نسبت به آنها دشمنی ندارند. حسین مکی کسی است که می‌توان گفت در راه ملی شدن نفت بیش از همه‌ی همکاران خود زحمت کشیده، مانند بقایی، مورد بغض توده‌ای‌هاست» و در ادامه‌ی نوشته یادآور است که بنا بر روش‌های حزب توده و شوروی در رابطه با نفت و دیگر رویدادهای رویداده، مردم شدیداً بدبین و آنها را «انگلو کمونیست» می‌خوانند و همگام و همراه انگلیس آنها را دانستن!

آنگاه پرداختن به چگونگی پیدایش جبهه ملی و بر این داوری که «علت اساسی مخالفت توده‌ای‌ها با جبهه ملی پیشرفت و موفقیت خیره‌کننده‌ی جبهه ملی بود که به کلی ابتکار را از دست پیشتازان خلق گرفته بود و برخلاف روش آنها در جهت موافق با تمایلات و آرزوهای ملی مردم با کمال قدرت و سرعت گام برمی‌داشت». نویسنده، می‌پردازد به انگیزه‌های جنین گرفتن دیدگاه ناسازوار توده‌ای‌ها با «جبهه ملی» در پیوند با «نفت» ایران، و اینکه آنها را در همکاری با «قوام‌السلطنه» و... نشان دادن به اینکه «حکومت نظامی را به قول خودشان برای دور کردن علف‌های هرز از جامعه لازم» می‌شمردند و ادامه‌ی آن به «همصدایی توده‌ای‌ها و انگلیس‌ها» و بررسی و نشان‌دهی «شخصیت» و زندگی‌نامه‌ی پاره‌ای از رهبران آنها چون «ایرج اسکندری» - «رضاروستا» و...، در دنباله‌ی این نوشته به توان بسیج مردم توسط «جبهه ملی»، اگرچه هنوز «حزب و تشکیلاتی» نداشته بوده است، و برنمایی انگیزه‌ی گرد آمدن مردم با آن‌گونه شورآفرینی‌ها بگیرد جبهه ملی را، که از کجا برخاسته می‌بوده است!

پهنه‌ی نوشته، به رهنمودهایی روی دارد و اینکه «جبهه ملی و مجلسین و ملت ایران باید بیش از پیش بر مراقبت خود بیفزایند» و می‌بایست از بنای پای گرفته به دست مصدق «و مجاهدت‌های این مدت» سود جسته شود و یادآوری که «اکنون جبهه ملی باید صددرصد به این نکته توجه نماید که خدای نکرده شکست او از این پس شکست ملت ایران است»!

نویسنده، پس از این درست‌نویسی‌ها و پیش‌بینی‌های از درستی بهره‌گرفته، به «ماهیت جبهه ملی و ساختمان آن می‌پردازد و بررسی به چاپ پخش «رساله‌ای» که

توده‌ای‌ها درباره‌ی «جبهه ملی» نوشتند، که از «انتشارات رگبار امروز» می‌بوده است و در آن بنا بر دیدگاه «توده‌ایستی» ماهیت و ساختمان جبهه ملی نوشته شده به اینکه «چهل و چند سال است که بورژوازی ایران در کنار لاشه‌ی نیمه جان فئودالیسم حکومت می‌کند» و ادامه‌دهی به این‌گونه پوچ به هم‌بافی‌های توده‌ای اینکه «جبهه ملی از نیروی بورژوازی جهان که در رأس آن آمریکا و انگلیس قرار دارند برخوردار می‌گردد اما از نیروی بورژوازی آمریکا سهم بیشتری می‌برد» و چرایی بردن سهم بیشتر را توده‌ای‌وار و ارسی کردن و بررسی آن‌گونه ادامه گرفته به اینکه «جبهه ملی از افراد متجانس که صاحب یک «ایدئولوژی» صحیح اجتماعی باشند به وجود نیامده است» و بر این بررسی‌ها افزودن که «همه‌ی آنان را با یک چوب نمی‌توان راند مثلاً احساسات بشردوستانه و رفتار لیبرال دوست قدیم و هم‌سن و سال خودم آقای حائری‌زاده را نمی‌توان با بلندپروازی‌ها و ماجراطلبی‌های آقای دکتر بقایی مقایسه» کرد!

نویسنده‌ی نوشته‌ی تهران مصور، به «رساله‌ای درباره جبهه ملی» چاپ‌پخش توده‌ای‌ها اشاره کرده، که آنها نه تنها حائری‌زاده و سپس شایگان را با چوبی دیگر می‌رانند و «بقایی و...» را با دیگر چوبی و نشان‌دهی نویسنده‌ی توده‌ای را، در چگونگی دیدگاه و بررسی برگرفته‌ی او از آن دیدگاه که چگونه می‌بوده است، نشان‌گری به این دارد که دیگر چوب‌هایی را، که به دست گرفته بودند برای «راندن این و آن» ناهمانند و چوب به دست گرفته برای «مصدق» کوبنده‌تر و شاید بتوان گفت برای آیت‌الله کاشانی نرم‌ترین را گزیده و به دست گرفته بوده است!

نویسنده‌ی توده‌ای بررسی دارد به این‌گونه که «جبهه ملی از حمایت دو دسته برخوردار می‌شود یکی طرفداران مذهبی آیت‌الله کاشانی و دیگری عده‌ی معدودی از سرمایه‌داران بازار. حمایت آیت‌الله کاشانی جنبه‌ی دائمی و عمیق ندارد بلکه موقتی و برای مسائل معینی است. طبق اطلاع حاصله آیت‌الله کاشانی پس از مراجعت از تبعید توافق‌نامه‌ای با «جبهه ملی» در مورد لغو امتیاز نفت جنوب، آزادی مطبوعات و الغای قانون حکومت نظامی امضا کرده» است، و سپس ادامه‌دهی به این‌گونه درهم برهم‌نویسی‌ها و نخ و ریسمان بافی‌هایی که بنا بر آن، جبهه‌ی ملی را از «ده پانزده نفر تجاوز» نکرده بشناساند و نا «متجانس» و یادآور شدن که «سر و صدای این جبهه بیشتر در نتیجه‌ی «شانتاژ»‌های سیاسی است» و در ادامه‌ی این‌گونه بندبازی‌نویسی و مار نشان‌دهی‌ها، «رمال توده‌ای» درباره‌ی رفتار و شیوه‌های سیاسی جبهه ملی می‌نویسد؛ «مثلاً به مردمی که در میدان بهارستان اجتماع کرده‌اند می‌گویند هر کس که با نفت

جنوب مخالف است دست خود را بلند کند بدیهی است که همه این کار را خواهند کرد. بعد می‌روند و در داخل و خارج کشور با وسایلی که در دست دارند این مردم را به حساب طرفداران خود می‌گذارند. در صورتی که بلندکنندگان دست طرفدار الغای امتیاز بوده‌اند نه طرفدار (جبهه ملی)»!

نویسنده‌ی تهران مصور، در پی آوردن پاره‌هایی از «رساله‌ای درباره‌ی جبهه ملی»، چاپ پخش توده‌ای‌ها، و این‌گونه در پیشگاه خواننده‌ی خود نهادن «دیدگاه نویسنده‌ی رساله‌ی توده‌ایستی» را درباره‌ی افراد جمع گرفته در جبهه‌ی ملی و پیرامون آن افرادی چون آیت‌الله کاشانی و برنامه‌ی چگونگی نویسی و چه‌سان بررسی‌های «سیاسی - اجتماعی» توده‌ای‌ها را و «مار» نشان‌دهی به جای «مارنویسی» نویسنده‌ی رمال توده‌ای را، برای به دور خود جمع شدگان، و این‌گونه توده‌های ناآگاه بوده‌ای، که با این‌گونه نوشته‌ها و گفته‌ها، در جمع سازمان حزبی حزب توده سامانه می‌گرفتند را برنمایانیدن، و آنگاه به «کتابی که مشت توده‌ای‌ها را باز» می‌کند، می‌پردازد و می‌نویسد؛ «از چندی پیش در روزنامه‌ی شاهد یک سلسله مقالاتی زیر عنوان برخوردار عقاید و آرا چاپ می‌شد که نویسنده‌ی آن خود را دانشجوی علوم اجتماعی نامیده است» و افزودن به اینکه «ظاهراً این مقالات اثر آقای خلیل ملکی است که روزی از منتقدین بلکه از سران توده بود و مقالات پر مغزی در تبلیغ حزب توده در روزنامه‌ی رزم و مردم می‌نوشت و بعدها از حزب استعفا کرد و جزو سران انشعابیون بود. در هر حال نویسنده‌ی این کتاب با همان شیوه و با همان قلم محققانه ماهیت حزب توده و جنایت‌ها و روح زبونی و اجنبی‌پرستی سران آن را با قلمی موشکاف و حساس و منطقی روشن و دندان‌شکن نگاشته است. این کتاب پس از انتشار موجب دقت و انتباه بسیاری از جوانان فریب‌خورده گردید از این‌رو موجب خشم و عصبانیت سران و لیبران حزب گردید و به قراری که شهرت دارد برای اینکه این کتاب به دست همه نرسد سعی کردند نسخه‌های آن را خریداری نموده و جمع نمایند!»

نویسنده‌ی تهران مصور، در ادامه‌ی چند و چون آن کتاب، چاپ پخش آن را خدمتی می‌شناسد به جبهه‌ی ملی و «هدایت برای جوانان گمراه» شده به دست حزب توده و «اینک یک پاراگراف از این کتاب را هم در اینجا چاپ نموده و از نظر خوانندگان» خود گذرانیدن. آنگاه، به تکه‌ای از نوشته‌ی «ملکی» زیر نام «عیب رهبران توده» پرداختن. ملکی بر این است در آن نوشته که «عیب رهبران توده در این نبود که قبح سعی و کوشش برای تحصیل امتیاز اقتصادی و سیاسی را برای بیگانه تشخیص نمی‌دادند و یا



لااقل این عیب، عیب اکثریت رهبران توده نبوده عیب آنها در این نبود که قبح نمایش‌ها در زیر حمایت سرنیزه‌ی اجنبی را در کوچه و بازار تشخیص نمی‌دادند و از مضراتی که این عملیات برای تشکیلات جوان آنها داشت آگاه نبودند. خیلی از رهبران حزب توده از پیدا شدن دستجات ارتش سرخ برای حمایت آنها نگران بودند و حتی بعضی عصبانی نیز بودند که قدغن شدن نمایش و عدم موفقیت در دادن میتینگ‌گرچه به قیمت خون عده‌ای از افراد حزبی تمام می‌شد خیلی بهتر از این بود که در زیر حمایت سرنیزه‌ی بیگانه عملی گردد» و آنگاه به عیب و در واقع عیب عمده‌ی رهبران حزب توده می‌پردازد که «با علم و آگاهی تمام و کمال به غیر مشروع بودن این تقاضاهای سیاست‌شوروی از لحاظ حزب توده معذک تسلیم آن می‌شدند و فدا کردن حزب توده و تمام منافع ملت ایران را در مقابل محراب و معبد دموکراسی جهانی، توجیه می‌کردند». ملکی، اگرچه هنوز در سایه روشنی از نوشته‌اش، شوروی را دموکراسی جهانی، می‌خواند و باورهای پیشین او هنوز از آن «پایگاه زحمتکشان جهان» به دروغ نام گرفته، زدودگی کامل نگرفته بوده است، ولی بنا بر زورمندی وجدان سیاسی در او جای گرفته، گونه‌نویسی دارد که به گذشته‌ی خود و نوشته‌های در رابطه با «نفت» و شوروی نوشته شده‌های سخت تازیدن است، بی‌هراس از اینکه «پنبه‌ی گذشته‌ی» خود را می‌زند تا چهره‌ی درستی و راستی را این‌گونه در برابر چشم ملت و جوانان آن سرزمین بنشانند. یکی از بارزترین سرشت‌نشانه‌های جلوه‌گر شده‌ای که در او وجود داشته و این‌گونه جلوه‌گری می‌گیرد، سپس با آشنایی به دیده‌گاه سوسیالیسم و شجاعت نوشته‌ی خود را دنبال می‌کند، به نشان‌دهی «توجیه‌گری‌های» رهبران حزب توده، در پیروی کورکورانه و برده‌واری که از رهبران شوروی داشتند و می‌نویسد «توجیه آنها از راه یک بحث و قضاوت منطقی مطابق اصول سوسیالیسم علمی نبود این توجیه تنها از یک کمپلکس روحی از یک مرض پیچیده‌روانی ناشی است، یعنی از حس حقارت و زبونی که از هیئت حاکمه به اغلبی از روشنفکران ما سرایت کرده است و حبس و زجر و شکنجه و عدم آزادی و ترس از پلیس این حس قضاوت و زبونی را در رهبران و بعضی از روشنفکران حزب توده به حد کمال رسانده است آنها خود را کوچکتر و ضعیف‌تر از آن تصور می‌کنند که بتوانند با تکیه به افکار عمومی ملت به هیئت حاکمه‌ی فاسد و پشتیبانان خارجی آنها در سیاست کشور خودشان غلبه کنند به همین مناسب آنها در مقابل هیئت حاکمه مجهز و در مقابل استعماری که آن را به حد مبالغه نیرومند فرض می‌کنند تکیه‌گاهی برای خود جستجو می‌کنند از طرف دیگر

تجربه متدرجاً به آنها یاد داده است که شوروی‌ها با سیاست خشک و خشن و بدون الاستیسیته خود یک اطاعت کورکورانه و بدون چون و چرا از دوستان خود می‌خواهند در نتیجه این ضعف و زبونی آنها مجبور می‌شوند سیاست شوروی را که عملاً غیرقابل انعطاف است و برای آنها هم لااقل در عالم خیال راهی غیر از تبعیت از آن نیست توجیه کنند». ملکی روشن و بی‌پرده‌پوشی، کورکورانه پیروی کردن رهبران حزب توده را از سیاست‌سازان شوروی برمی‌نمایاند و به درستی بیان‌گر بودن، که آن خواستی بوده از سوی شوروی و رهبران حزب توده به آن‌گردن نهنده و سپس روی به توجیه‌آوری، و زبونی دارندگان این دیدگاه را هویدا ساختن و اینکه، هرگز با «سوسیالیسم» همخوانی نمی‌توانسته داشته باشد!

او هویداساز است که رهبران حزب توده وجدان خویش را با پوشانیدن زبونی‌های برگرفته از روش بردگی و پیروی از سیاست‌سازان شوروی خشنود نگه می‌داشتند و «برای توجیه خود لازم است که نیروی ملت ایران را کمتر از آنچه در واقع هست و نیروی هیئت حاکمه و استعمار را خیلی بیشتر از آنچه هست نشان دهند و غیر از تسلیم و رضا در مقابل شوروی چاره نبینند متدرجاً لازم می‌آید یک ایمان و عقیده‌ی متکی به احساسات و الهام (نه آن‌طوری که اصول مکتب تقاضا دارد ایمان متکی به منطق علمی) به شوروی پیدا کرد و هرچه را آنها پیش پا گذاشتند چون واضح است غیرقابل تغییر است مانند سرنوشتی چیزی که از مقام مقدسی نازل می‌شود توجیه و تبعیت کرد!»

در پی روشن‌نویسی و بررسی‌های خود، ملکی «کمپلکس روحی»، و گره‌ی کار شوروی و رهبران حزب توده را، برمی‌شکافد و می‌نمایاند که چگونه پای گرفته بوده است و بر این بودن که آهسته آهسته یک آلت و ابزار بلااراده ساخته بودند در اجرای ساخته‌ای که «سیاست شوروی» خواستاری داشت و رهبران حزب آن آلت و ابزار بلااراده می‌بوده‌اند در دست سیاست‌سازان شوروی، در اجرای سرنوشت‌سازی چیزی را و اگر جز این می‌شد «یا مایوس شده کنار برود و یا پرت شود».

او می‌نویسد «رهبران توجیه‌کننده سرنوشت جبری الهام شده از طرف قبله‌گاه که دچار حسن زبونی و حقارت‌اند متدرجاً به موجب انتخاب انساب (سله‌گسیون) انتخابی از هم‌جنسان مطیع و متعصب خود در حزب کرده و اگر آثار هرگونه شخصیت را در افراد نتوانستند بکشند خود آن شخصیت یا شخصیت‌ها را فدا می‌کنند و از خود می‌رانند» و در پی فراگشایی این‌گونه بنیادین، به حزب توده و «نفی» ایران و «سایر

مسائلی که شوروی‌ها پیش پای آنها گذارده بودند» اشاره دارد و بر این بودن که «اگر می‌خواستند مطابق منطق علمی مکتب» سوسیالیسم را که رهبران به آن باورمندی دارند، دنبال کنند، می‌بایست «تجزیه و تحلیل کنند، به خوبی مضرات آنها را از لحاظ جامعه ملی ایران که در بین‌الملل واقع است تشخیص می‌دادند و حتی می‌توانستند به خوبی تبیین اغلب این تقاضاها را با جنبه بین‌المللی نیز کشف کنند ولی حس حقارت و زبونی و طرز تفکر ناشی از آن از دموکراسی بزرگ جهانی که تجسم در پوست و گوشت فکر بین‌المللی بود برای آنها قبله‌گاهی را ساخته بود که این قبله‌گاه برای سران متعصب توده همان معنی را دارد که متافیزیک برای یک ایده‌آلیست موهوم پرست!»

خواننده، اگر در هم‌سنجی نهاد نوشته‌ها و داوری‌های حزب توده را، آورده شده در روزنامه‌ها و نیز «رساله‌ای» که تکه‌هایی از آن در تهران مصور درج شده بود و از پیش دیدگاه گذشت، چه در بخش اول از دوره‌ی دوم، و در پیوند با «نفت ایران» چه شمال و چه جنوب و چه دیگر جای‌های سرزمین ایران، و یا دیگر رخ داده‌هایی که حزب توده و شوروی دستی در آنها داشته است، و چه در این بخش، که بخش دوم از دوره‌ی دوم است با نوشته‌ها - گفته‌ها - کرده‌ها و رفته‌های ملکی، به روشنی پی برنده خواهد بود به؛

۱- درستی گفته‌های ملکی و داوری‌های او را درباره‌ی رهبران حزب توده و چگونگی پیوند سیاسی شوروی در پهنه‌ی جهانی، با حزب‌هایی همانند «حزب توده» برپا داشتن.

۲- حزب توده، در پیوند با آن‌گونه پای‌گرفتن روابط سیاسی با شوروی، تنها و تنها، ناگزیر اجراکننده‌ی خواسته‌های سیاست‌سازان شوروی می‌بایست باشد و از تمام ارزش‌ها و خواسته‌های «ملی» چشم پوشیدن، اگر کاربردستان شوروی پسند خود را در آن می‌یافته‌اند.

۳- تکیه به شماره زده‌های «۱ و ۲»، برده و زبون اجرای خواسته‌های شوروی بودن، آن‌گونه کینه در آنها مایه می‌گیرد، همواره لبریز از دشنام‌دهی و برچسب‌زنی و ناپسند ارزش‌های «ملی مردمی» گام‌نهنده در رویارویی با مصدق و دوستان و یاران او، در پیوند با مورد‌های گونه به گونه‌ای، به ویژه مورد نفت! آن‌گونه زشتی مایه‌های کینه در آنها بسته شده و از خود بروز داده، که بنا بر داوری مردم و آورده شده‌هایی در تهران مصور و...، ارزش داوری‌هایی چون «آنگلو کمونیست» بهره‌ی آنها شود و مردم نفرت‌های خود را با این‌گونه واژه‌ها، «درست یا نادرست»، برنمایانند!

۴- در هم‌سنجی یافتن، که ملکی هنوز باور دارد، اگر تا اندازه‌ای کاهیده شده، که

شوروی را «دموکراسی بزرگ جهانی»، به نادرستی خوانده می‌دانستند، ولی زورمندی وجدان سیاسی در او جای گرفته و شجاعت و بی‌پروایی در بیانِ درستی و راستی آنچه را به آن دست می‌یافته است، اگرچه «پنبه‌زن» گفته‌ها و نوشته‌های پیشین خود باشد! ویژگی‌های در او نهفته بوده، در به‌کارگیری برای هویداسازی «کژراهه»ی حزب توده، و در پیشاپیش آن رهبران برده بوده‌ی سیاست‌سازان شوروی و نشان‌دهی «نیروی ملت ایران» و در پناه و «تکیه به افکار عمومی ملت» چه دست‌آورده‌های امکان‌پذیر، بهره‌ی ایران ساختن!

۵- توانمندی نظریه‌پردازی «ملکی» همراه و همپا با دیگر سرشت‌نشان‌های در او جمع‌گرفته و یاران از «حزب توده» بریده و کنده شده‌ی او که می‌توانستند پاسخگوی توانایی باشند، به نوشته‌های حزب توده و بی‌رنگ سازند دروغ‌بافی و پوچ و درهم‌بافی‌های توده‌ایستی را، در زیر نام «سوسیالیسم» و حرکت از خواسته‌های «مردمی» و خوراک توده‌ی ناآگاه ساخته، و این‌گونه توده‌ی فریب‌خورده‌ی جای‌گرفته در حزب توده را به سوی خواسته‌های «ملی مردمی» و در جهت «نهضت ملی ایران» روی‌آور باشند. برپادارندگی سازمانی توانمند و دارنده‌ی دیدگاهی زورمند در سویه‌ی آرمان‌های «تاریخی - اجتماعی» امکان‌پذیر گردد، و نیز در گاه‌های سرنوشت‌ساز، هنگامه‌سازی‌های بایسته‌ای را از خود نشان‌گر شود و پیروزی را در جای شکست بنشانند!

تهران مصور، در شماره‌ی ۲۷ اردیبهشت نیز، سه بخش دیگر از نوشته‌های ملکی، برگرفته از کتاب یاد شده زیر نام «حزب توده چه می‌گفت و چه می‌کرد» را آورده است به نشان دادن درستی‌هایی که «جوانان خوش‌باور و خوش‌نیت، در سایه‌ی فساد هیئت حاکمه که بزرگ‌ترین متفق سران حزب توده» در آن کتاب یادآور شده، به کژراهه‌ای کشیده می‌شوند که «مصلح و منافع ملت خود را قربانی عده‌ای از کشورگشایان نوع جدید می‌کنند و بیهوده تصور می‌کنند که برای ایده‌آل بزرگ بشریت فداکاری می‌کنند». سپس به برنمایی اینکه ۱- «تقاضای امتیاز نفت شمال مطابق تعریف لنین یک عمل استعماری» می‌بوده است، و ۲- «روش مطالبه‌ی نفت شمال ایران روش سوسیالیستی و یا روش استعماری» می‌توانسته باشد؟! و ۳- «بزرگترین خدمت و خیانت» را مورد بررسی و «خدمت به بیگانگان خیانت به ملت ایران» خواندن، بشناسد و به این سه نهاده شده می‌پردازد!

زنده‌یاد، در آغاز نهاده شده‌ی اول به «امتیاز نفت‌دهی» به شوروی می‌پردازد از

دیدگاه سوسیالیسم و می‌نویسد؛ «تحصیل امتیاز اقتصادی که مطابق تشریح مکتب توده‌ای‌ها نفوذ سیاسی را نیز در دنبال دارد یک عمل امپریالیستی است. به فرض اینکه مطابق میل شوروی‌ها و سعی و کوشش توده‌ای‌ها امتیازی یا شرکتی در ایران برای استخراج نفت برای شوروی‌ها تحصیل می‌شد و آنها سرمایه وارد کرده و عده‌ای کارگر ایرانی به استخراج نفت مشغول می‌شدند این عمل را در وحله‌ی اول در مذهب سوسیالیسم که شوروی‌ها مدعی پیروی از آنند یک عمل کاپیتالیستی می‌گویند زیرا مطابق توضیحی که خود توده‌ای‌ها از قول مارکس به مردم ایران می‌دادند سرمایه هرچه و هرچقدر و به هر نحوی از انحا باشد هرگز ارزش تولید نمی‌کند. تنها کارگر است که ارزش تولید می‌کند، بنابراین شوروی‌ها چون فقط سرمایه می‌آورند تمام نفع اقتصادی حاصله از این شرکت نتیجه‌ی زحمت کارگران ایرانی بود نفع اقتصادی که پس از پرداخت مزد کارگران برای اداره با شرکت شوروی باقی می‌ماند مطابق فرضیه مارکس عبارت از ارزش اضافی بود که اداره‌ی فرضی نفت شوروی از کارگران ایرانی می‌دزدیدند و این همان است که استثمار نامیده‌اند. اگر در مذهب توده‌ای‌ها استثمار فرد ایرانی از یک فرد یا افراد ایرانی دیگر مجاز نیست، استثمار دولت شوروی از افراد ایرانی نیز مجاز نمی‌باشد!»

ملکی با دامن زدن در برنمایی اینکه «امتیاز نفت شمال» از سوی شوروی و پای فشاری رهبران حزب توده به انجام‌پذیری آن، یک خواست و پای‌نهی در برقراری روابطی بوده «امپریالیستی» و بازگوی بنایی «سرمایه‌داری» و آسان‌پذیرسازی چپاول کارگر ایرانی به سود «سرمایه‌داری دولتی» شوروی، نه تنها برمی‌نمایاند که «حزب توده» و فرماندهی جهانی‌اش شوروی پای در رفتار و کرده‌های «نامردمی» نهاده بوده‌اند و به‌مانند دیگر چپاولگران جهانی تالان‌گری از منابع و منافع ملت ایران و زحمتکشان آن را دنبال می‌داشتند، که می‌نمایاند «حزب توده» در اجرای فرمان‌های شوروی، پای بر روی هستی «ملی» و ارزش‌های برگرفته از آن نهاده بودند. او، چیره بر دیدگاه سوسیالیسم و آشنا به زبان «مارکسیسم» و شناخت از بررسی‌های نظری لنین، با توجه به دوره‌ای که در آن می‌زیسته، استوار و با پر دلی می‌رساند که،

۱- «دولت شوروی با تحصیل امتیاز نفت نه فقط استثمار ساده از کارگران ایران می‌کرد بلکه یک عمل انجام می‌داد که در مکتب سوسیالیسم علمی آن را استثمار می‌نامند و...» و در پی امتیاز اقتصادی به دست آوردن، ۲- «نفوذ سیاسی به دست می‌آورد» و نشان‌گر شدن که؛ «چرا شوروی‌ها توده‌ای‌ها را وادار کردند که عوض مبارزه

با استعمار بریتانیا فعالیت برای یک عمل استعماری شوروی انجام دهند، زیرا با لغو امتیاز نفت جنوب تحصیل امتیاز برای شوروی در صورت استقلال ایران غیرممکن به نظر می‌رسید بنابراین شوروی‌ها به تقسیم استعماری ایران بیشتر اهمیت می‌دادند و تکیه می‌کردند تا به مبارزه‌ی ضد استعماری نهضت توده‌ای ایران!

ملکی، پیرامون دو شماره زده شده‌ی بالا سخنان درست خود را با استواری دنبال می‌کند در نمایانی دیدگاه «نامردمی - ناملی» توده‌ایستی و در پی هویداسازی چونی و چنانی آن «کترراهه»ی سیاسی، به درستی راه «جبهه ملی» می‌پردازد و انگیزه‌ی ناسازواری‌های رهبران حزب توده با «مصدق» و دیگر پیشگامان نهضت ملی ایران، که از کجا برگرفته شده، می‌بوده است. تکه‌ای از نوشته‌ی او در این باره چنین است که؛ «... امروز می‌بینیم که جبهه ملی با استفاده از اوضاع بین‌المللی و بدون تسلیم شدن به یک دولت بیگانه مبارزه‌ی مؤثری برای استیفاء حقوق ملت و لغو امتیازات می‌کند رهبران حزب توده حق دارند عصبانی باشند زیرا آنها این عمل را غیرممکن توصیف کرده بودند و وقت خود را صرف تحصیل امتیاز مشابه در شمال برای شوروی کرده بودند» و همچنان در این بخش از نوشته به پاره کردن «ماسک» توده‌ای‌ها و فرماندهی جهانی‌شان، سرمایه‌داری دولتی «شوروی» ادامه دادن و تکیه کردن به نوشته‌های «لنین» برای بیان درستی گفتار و نوشته‌های خود!

در دومین بخش آورده شده از نوشته‌های ملکی، در تهران مصور ۲۷ اردیبهشت بر این انگشت نهاده که «دولت شوروی انقلابی و جوان که از دشمنان احاطه شده بود کلیه امتیازات دوره‌ی تزاری را لغو کرده بود دولت شوروی فاتح و مغرور بعد از جنگ اخیر که برای حفظ و حراست موقعیتی که به دست آورده است محافظه‌کار نیز گردیده تحصیل امتیازات اقتصادی ایران را از شرایط روابط دوستانه‌ی خود به ایران قرار می‌دهد». ملکی هوشیارانه در هم‌سنجی قرار می‌دهد کرده‌های شوروی جوان پس از روزهای انقلاب را با پوچ‌شمیری امتیازاتی از دوره‌ی تزاری بر ایران بار شده، اگرچه دشمنان خارجی از هر سوی آن را در چنبره‌ی فشار خویش نهاده بودند، چرا که ارزش‌ها و جدول‌های انقلاب هنوز آن‌گونه روی به رنگ‌بازی نگرفته، بود و سرایشی تباه‌کننده‌ای نیافته بود، گونه‌ای که در دوران «استالین» بستری تند و تباه‌ساز همه سویه‌ی آن، ممکن‌پذیر و نادرمان می‌گردد!

با آوردن آن هم‌سنجی، توجیه‌های حزب توده در پیوند با خواستاری نفت شمال را برای شوروی بازگویی که می‌گفتند «میهن کارگران دنیا شوروی احتیاج مبرم از طرفی به

نفت دارد و از طرف دیگر احتیاج به امنیت سرحدات خود در مجاورت ایران دارد و بنابراین دولت شوروی از لحاظ تأمین این دو هدف نه فقط حق، بلکه این وظیفه را دارد که امتیاز نفت شمال را به هر قیمتی به دست آورد!

ملکی در پاسخ تلاش‌های «توده‌ایست‌ها» و سخنان به مراتب شرم‌آورتر از وابستگان به اردوگاه غرب و سرمایه‌داری اروپا و آمریکا و... آنها، با اندوه، گونه‌ای می‌نویسد که همواره بر آنچه شوروی پای می‌فشرده و خواستاری نفت شمال را داشته، درست بوده و تنها و تنها به روش پی‌گیری برای دست‌یابی به آن خواست را نادرست می‌شناسد. او بر این باور است که «البته این نظریه که دولت شوروی احتیاج به نفت و امنیت سرحدات خود دارد منطقی و سعی و کوشش برای رسیدن به این دو هدف کاملاً مشروع به نظر می‌رسد ولی...!» اگرچه در پی «ولی» او، گفته‌هایی دارد به هنجار و درست و روش‌های برگزینی شوروی را بر سر آن «دو هدف»، «تطابق کامل با روش استعماری» دانسته و بررسی موشکافانه‌ای نموده است، ولی هرگز جای درنگ به خرده‌گیری نگارنده از «ملکی» به جای نمی‌باشد، که ملکی پس از آن همه آزمون‌های به دست آورده و در پی آن در سال ۱۳۲۶ کنده شدن از آن «اردوگاه» به دروغ پایگاه زحمتکشان جهان خوانده شده و آژانس آن در ایران، «حزب توده»، هنوز برگمان و شک پای قلمش در نشان‌دهی کرده‌ها و رفته‌ها و خواسته‌های شوروی به چرخ درآید! به هر روی، ملکی پای بی‌پای خامه‌ی روشن ساز خود را به پیش می‌برد در نشان‌دهی اینکه روش‌های برگزیده‌ی شوروی، روش‌های استعماری است و «وکلاهی مدافع شوروی یعنی سران حزب توده مانند استدلال جناب تیمسار رزم‌آرا» سخن می‌رانند در حالی که «... مصدق و سیاستمدارانی از نوع ایشان با این نظر موافق بودند که دولت، نفت را به شوروی پیش‌فروش کرده و با آن سرمایه، نفت استخراج کند و دولت شوروی در خرید نفت به قیمت عادلانه حق تقدم داشته باشد». ملکی، دامنه‌ی گفتار خود را از برنامه‌ی روش‌های استعماری برگزیده‌ی دولت شوروی و در پی آن توجیه‌های حزب توده، می‌نویسد، که اگر جز این راه برمی‌گزید و در پی به وجود آوردن «ستون پنجمی در نواحی شمال» بر نمی‌آمد و در پی آن نبود تا سرنوشت نفت شمال ایران را «به همان ترتیب که جنوب در تحت شرکت نفت جنوب قرار گرفته بود» همانند انگلیس، دولت شوروی در چنگ خود درآمده نمی‌خواست و از روش‌های استعماری دوری می‌گزید و... و حزب توده هم، در پیروی از آن به گونه‌ی کورکورانه توده‌های ناآگاه خود را به خیابان‌ها در نمی‌آورد در پناه ارتش سرخ و این‌گونه «آبروی حزب توده» نمی‌رفت،

شوروی و حزب توده آبرو و منزلتی می‌توانستند در پیشگاه چشم ملت ایران داشته باشند. او گسترده، می‌پردازد به اینکه حزب توده در پیروی و یا به‌مانند «وکیل مدافع شوروی» چه زشت‌کاری‌هایی را آغاز و دنبال می‌کردند و نشان‌گر بودن، که رهبران آن، سازمان را به پرتگاه کشانیدند و سودبری داشتند «از اپورتونیست‌هایی که حالا در شهربانی جاسوسی می‌کنند» و اگر جز آن ناگذرگاه «ملی مردمی» را، پیموده بودند و از رخداد‌های رخ داده تجربه گرفته بودند و «عوض مدافعه از تجزیه‌ی آذربایجان و نهضت قلابی آن که بالاخره وجه‌المصالحه‌ی مقابله‌نامه‌ی موهوم گردید سعی و کوشش خود را برای پرورش و تربیت کادر حزبی مصروف می‌داشت، اگر حزب توده مرکز ثقل فعالیت خود را متوجه ضرورت‌های اجتماعی ایران می‌کرد و واجب‌ترین و حیاتی‌ترین ضرورت‌های اجتماعی ایران را دائماً فدای منافع جزئی و گاهی خیالی و غیرعملی شوروی نمی‌کرد و شوروی‌ها هم در عالم هم‌مسلمکی و تساوی حقوق دو حزب یا دو دولت و ملت متساوی الحقوق این اجازه را به سران توده می‌دادند در این صورت هیئت حاکمه‌ای که در موارد حساس و تاریخی با پشتیبانی شوروی و سکوت سران توده در حکومت باقی مانده باقی نمی‌ماند و اگر...» های دیگری را برشمردن، که شوروی، و برده‌وار سران حزب توده در پیروی از آن دنبال کرده بودند، را بازگویی دارد و انگشت می‌نهد بر روی زبونی‌های رهبری حزب و بیراهه کشیده شدن توده‌ی ناآگاه حزبی و نشان‌دهی چگونه بودن دولت شوروی را!

او، اگر به روشنی می‌رساند که «چه می‌بایست» انجام گیرد و چه «نمی‌بایست» به کار برده و از شوروی و حزب توده سرزند، تا شوروی در راه «سوسیالیسم» و حزب توده را در راه آرمان‌های «ملی مردمی» گام نهنده باشند؟! ولی در لابلای واژه‌ها و آورده‌ها و پی‌گیری نوشته‌هایش، نشانه‌هایی را می‌توان دید، اگرچه سایه روشن بوده‌هایی، به بازمانده‌هایی از مهر به شوروی، به گونه‌ای، و حزب توده گونه‌ای دیگر، و هر دو برگرفته از باورهایش به سوسیالیسم و تلاش‌ها و کوشش‌هایی که در زندگی «سیاسی - اجتماعی» اش در این راه پشت سر گذاشته، داشته بوده است!

در سومین نوشته‌اش که از «بزرگترین خدمت و خیانت» سخن می‌راند و «خدمت به بیگانگان خیانت به ملت ایران» را برشمرد، قلم سرکش او بر این است که «آنهایی که از ماتریالیسم تاریخی دم می‌زنند و تنها هدف مبارزات اجتماعی را بهبود وضعیت مادی طبقات وسیع ملت معرفی می‌کنند در عمل بجایی رسیده‌اند که سرنوشت زندگی مادی و معنوی ملت خود را فدای یک ملت دیگر و در حقیقت فدای نقشه‌های



زمامداران آن ملت می‌کنند!

سخن استوار و نوشته‌های پرمایه‌ی او، به نوشته‌های گذشته‌اش اشاره دارد که سران حزب توده در دوران جنگ، به جای مبارزه با «هیئت حاکمه‌ی فاسد» با آنها همکاری داشته بودند «تا پشت جبهه‌ی شوروی امن و امان باشد». در نشان‌دهی چگونگی همکاری، نشان‌گر بودن که «هیئت حاکمه‌ی فاسد» در سود «متفقین غربی» امتیازات بزرگ مالی را برای آنها فراهم‌ساز و سران توده‌ای برای شوروی و «در حقیقت ملت ایران را به معنی تحت‌اللفظی کلمه به نفع آنها غارت می‌کردند» و این‌گونه «ایجاد توازن» به وجود می‌آوردند. او می‌نویسد؛ «این‌گونه افراد وطن‌فروش از طرف رهبران توده عناصر ملی و رجال ضد فاشیست نامیده می‌شدند و به نام مصالح عالییه ضد فاشیستی نه فقط با آنها در موقعی که امکان داشت مبارزه نکردند بلکه آنها را تشویق و تقویت کردند تا وقتی که کار از کارگذشت». او در پی نشان دادن رفتار سران حزب توده و اینکه افراد وطن‌فروشی را، «عناصر ملی و رجال ضد فاشیست» می‌خواندند و می‌نویسد که «هیئت حاکمه‌ی فاسد» نیز در هنگام جنگ با سران حزب توده رفتاری همه‌جانبه هم‌آهنگ داشتند و سکوت و آرامش و نگهداری آن‌گونه‌ای، روابط هر یک برای دیگری را با خود داشت تا «حالت کنونی پشت جبهه یعنی ایران به نام مصالح عالییه حفظ شود»!

او به چند و چون «مصالح عالییه» و دیدگاه آورده شده در روزنامه‌های حزب توده و «افکار عمومی» انگشت می‌نهد و می‌نویسد؛ «ولی نباید فراموش کرد که در حزب توده همیشه دو فکر و دو جریان وجود داشت جریان ناشی از هدف‌ها و افکار عمومی حزب و جریان ناشی از دستوراتی که سران حزب موظف به اجرای آن دستورات بودند». و می‌افزاید «افکار عمومی حزب و روشنفکران با ایمان از حدود مبارزات مطبوعاتی تجاوز نمی‌کرد و اگر بعضی از رهبران توده در سخنرانی‌ها و غیره برای پوشاندن سازشکاری خویش با هیئت حاکمه شعارهای تند و تیز و غیرمنطقی می‌دادند این تظاهرات مانع از این نمی‌شد که سازش با فاسدترین افراد هیئت حاکمه برای تامین منافع جزئی و گاهی فرضی و خیالی شوروی ادامه نداشته باشد». در پی آن بر این است، که بدون شک افراد شریف و یا بهترین کسانی هم در حزب توده جمع شده بودند در آغاز ولی ۱- تظاهر آنان گونه‌ای ساده داشت و ۲- رهبری حزب نتوانست از آنها و دیدگاه ملی‌شان سودبری بایسته‌ای را بنماید!

او از وجود افراد شریف و افکار ملی‌انتهایی سخن می‌گوید، در حزب توده جمع

گرفته ولی هرگز از آنها بهره‌وری نگردید و گردش چرخ رهبری حزب را در گرد منافع شوروی و «به جیب متفقین غربی و شرقی» ریزی پس از جنگ، می‌داند و «نیروی عده‌ای از بهترین فرزندان ایران عوض اصلاح اوضاع اجتماعی و الغای امتیاز نفت جنوب مصروف امتیاز برای شوروی» گردیدن و برنمایاندن که در داوری‌ها، نمی‌بایست ارزش داوری برای حزب توده، برگرفته از وجود بهترین افراد در آن سازمان جمع شده باشد، «بلکه واحد مقیاس تعیین ارزش باید این باشد که با وجود عده‌ای از بهترین نیروها در حزب از وجود آنها برای مصالح ملت ایران استفاده شد یا سوءاستفاده آن نیروهایی که در مناسب‌ترین موقعیت تاریخی ممکن بود برای تحولات اساسی و اجتماعی مصرف شود به مصلحت ایران به کار رفتند یا به خلاف میل خودشان و در عمل برای خدمت به بیگانگان مورد سوءاستفاده قرار گرفتند!»

او همواره در پی فزودن به روشن‌سازی است، که حزب توده چگونه از نیروی جوانان و افراد پاک و وطن‌پرستی به زیان ملت ایران و سود شوروی سودبری می‌کند و شوروی، به وارونه‌ی شوروی جوان پس از انقلاب اکتبر، در پی چپاول و به‌کاربری روش‌های استعماری است و ناهمگنی میان شوروی جوان و شوروی پس از جنگ جهانی دوم را این‌گونه در پیش چشم خواننده می‌نهد که «دولت شوروی قرضه‌هایی را که حکومت تزاری به بهانه‌ی آن ایران را تحت نفوذ خود قرار می‌داد به ایران بخشید ولی از برکت رهبران حزب توده شوروی با گروکشی طلاهای ایران که تجسم و تبلور خون‌های کارگران و پیرزنان ایران است، ملت ایران را می‌خواهند تحت نفوذ قرار دهند و...» و ناهمگنی‌های میان شوروی جوان با شوروی آن دوره را نشان می‌دهد. همگام رفتار همگن بوده‌ای را میان «تزار» با «شوروی» پس از جنگ جهانی دوم، و رفتار زشت سران حزب توده که زشت‌کاری‌ها و بردگی سیاست‌سازان شوروی را در پس «یکی از بزرگترین ایده‌آل‌های بشری» پنهان کردن و دنبال کردن، برمی‌نمایاند و خوش‌باورانه امید دارد که «آنها روزی به اشتباه خود پی خواهند برد» و بر این بودن که تا «کار از کار نگذشته، باید این اشتباه از آنها رفع شود!»

داده‌های تاریخی بیان‌گر است که نه «اشتباه از آنها رفع» می‌گردد و نه آن روزی فرا می‌رسد که «به اشتباه خود پی برند»، که همواره پای در «کژراهه» دارند و آسیب و زیان‌رسان به تمامی آرمان‌های «ملی»، و «مردمی» هم! نیز، نه تنها حزب توده که پایگاه جهانی‌شان شوروی و دیگر «احزاب برادر» هم، پای در بیراهه‌هایی دارند شوم به‌بارآور، برای جنبش‌های ملی و یا «ملی مردمی» دیگر ملت‌ها و برجای نهنده‌ی

بازتاب‌ها و نتیجه‌هایی بس شکننده و ناپسند مردمی، بهره‌ی اندیشه‌ی سوسیالیسم نمودن و سرنوشتِ شوم «شوروی» هم، یکی از آنها در پیش چشم همگان، نمای روشنی است به آن بیراهه و کژراهه راه‌ها!

حزب زحمتکشان ملت ایران، گونه‌ای که گذشت، چه در چهارچوب سامانه‌گرفتن سازمان‌بندی سیاسی آن و نمایش‌های گسترده‌ی خیابانی و توانمندی‌های چینی با حزب توده داشتن به رهبری دکتر بقایی، و چه درگیری‌ها و رویارویی‌های نوشته‌ای آگاه‌ساز توده‌ی جوانِ وابسته به حزب توده و یا دیگر کسان کوشنده در راه آرمان‌های «ملی مردمی»، به قلم خلیل ملکی و دیگر با او بودگان، در سوبه‌ی پای‌گرفتن به‌مانند سازمانی که بتواند کارساز باشد برای «نهضت ملی» هستی می‌گیرد و در راه بالندگی و پیکره‌ی توانمندگرفتن راه می‌جوید، که ناسازواری‌هایی میان بقایی و با او بودگان از یک سوی و دیگر سوی، خلیل ملکی و گرد او گرد آمدگان، رخ می‌دهد و به جدایی میان آن دو گروه می‌انجامد، که در جای خود به چرایی شکاف و جدایی میان آنها، نیز دیگر نوشته‌هایی از ملکی، پرداخته و بررسی خواهد شد!



## آوردیدن، بر سرِ نفتِ ملی شده‌ی ایران، چه سان ره می‌گیرد؟!

همان گونه‌ای که یادآوری گردید، در پی بازگشتِ «استوکس» به لندن، بی‌دستیابی به گونه‌خواستی که دولت انگلیس چشم‌به‌راهی آن را داشت، وزارت امور خارجه‌ی آن دولت در روز ۳۱ مرداد ماه تهدیدآمیز نامه‌ای را چاپ‌پخش می‌کند، که در آن بیشتر ماهیت نیرنگ‌بازانه‌ی استعمار انگلیس، خود را نشان می‌دهد. در آن از گفت و شنود دولت ایران و هریمن سخن رفته است و می‌نویسد «دولت پادشاهی انگلستان در آن وقت چنین عقیده پیدا کرده بود که دولت ایران اصرار نخواهد کرد که مذاکرات روی اساس قانون نه ماده» ای، یعنی «قانون خلع» دنبال شود و آشکارا پایه‌ی سخنان دنبال داشته را، بر روی آن «دروغ» بنا می‌سازد و دیگر نادرستی‌هایی را دنبال کردن تا نتایج پسند خواست استعماری خود را، به دست آورد!

تهدیدنامه‌ی چاپ‌پخش شده‌ی انگلستان، آنجا چهره‌ی نیرنگ‌بازانه‌ی خود را برمی‌نمایاند، که پس از گفت و شنودهای دراز مدت میان فرستاده‌ی آمریکا با کاربدستان سیاسی ایران و نفت ملی شده‌ی آن، از نخست‌وزیر گرفته تا دیگران، بنا بر تکیه بر تمام داده‌های تاریخی از زبان دوست و دشمن آورده شده، بر این استواری می‌گیرد، که مبنا و پایه‌ی «مذاکرات» بر روی «فرمول پیشنهاد شده‌ی چهاربندی» می‌تواند دنبال شود که بنیادین‌ترین آن چهار بند، بند نخستین «اصل ملی شدن صنعت نفت» ایران را، دولت انگلیس بپذیرد و آنگاه به وکالت از سوی «شرکت سابق» به مذاکره روی آور شود. پایه‌ی «مذاکرات» بر روی چهار بند پیشنهادی، که رسایی آن خواست بنیادین را دنبال می‌کند، به مانند خواستی قانونی و برگرفته از خواست ملتی، که برای رسیدن به آن تلاش و کوشش‌های بسیار داشته است، هم به مانند خواستی «ملی» و هم چون خواستی «مردمی». فرستاده‌ی ریاست جمهوری آمریکا نیز، در

کسوت میانجی‌گری، آن را پذیرفته و با چنین نیتی روی به سوی انگلیس داشتن و پس از گفت و شنود با «دولت انگلیس» و نشان‌دهی «پیشنهادات چهار بندی نمایندگان سیاسی ایران» در پیوند با «نفت ملی شده‌ی ایران»، به ایران بازمی‌گردد به نشانه‌ی اینکه دولت انگلستان پیشنهادات سخنگویان ملت ایران را پذیرفته است!

نیز گویاتر، سخنان «میدلتون» نماینده‌ی سیاسی دولت انگلستان، همانند دیگر نمایندگان آن دولت، که آشکارا روند گرفتن مذاکرات را بر روی «پیشنهادات» دولت ایران پذیرفته دانسته و ابراز رسمی دارد به اینکه «دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان از طرف خود و از طرف شرکت، اصل ملی شدن صنعت نفت را در ایران قبول می‌نماید»، و به دنبال پذیرنده شدن پیشنهادات دولت ملی ایران، از سوی دولت انگلستان نمایندگان سیاسی آن، و در پیشاپیش آن «هیئت» ریچارد - استوکس» به ایران می‌آید و روند می‌گیرد مذاکرات نفت!

کنون، دولت انگلیس، و در پی آنچه آمد بر این است که «چنین عقیده پیدا کرده بود که دولت ایران اصرار نخواهد کرد که مذاکرات روی اساس قانون نه ماده‌ای صورت گیرد»، اساس قانونی که چهار بند پیشنهادی دست‌اندرکاران نفت ملی شده‌ی ایران و در پیشاپیش آنها مصدق در کسوت نخست‌وزیری نشسته، آن را تنظیم و تدوین کرده بودند و هشدارباش به هریمن که بر روی «اساس قانون» یاد شده، مذاکرات روند می‌بایست بگیرد و دولت انگلیس آمادگی خود را، در پیش هریمن و نیز دولت ایران، ابراز داشته، بوده است!

تهدیدنامه‌ی دولت انگلیس، بناسازی دروغ‌های خود را این‌گونه ادامه‌نویسی دارد که «در ضمن مذاکرات با نمایندگان دولت انگلیس معلوم گشت که دولت ایران حاضر نیست روی اساسی که مستر هریمن، با هر دو دولت توافق کرده است مذاکره نماید؛ و برعکس، دولت مزبور اصرار داشت که قانون نه ماده‌ای کاملاً اجرا گردد. علاوه بر این هیچ اقدامی برای دخالت‌هایی که در امور کارمندان شرکت می‌شد، به عمل نیامد و بالاخره دولت ایران از قبول ترتیبی که کارمندان انگلیسی بتوانند تحت شرایط مناسب و زیر نظر ریاست مقبولی کارکنند، خودداری نمود»!

وزارت امور خارجه‌ی انگلیس، در نامه‌ی چاپ‌پخش شده‌ی خود، بر نیرنگ و فریب خویش انگشت می‌نهد در پی پشت دروغ پنهان گرفتن، به اینکه، چون نتوانسته به دولت ملی و دیگر از سوی ملت ایران بر سر میز مذاکره نشستگان بقبولاند خواسته‌های استعماری خود را، چه در پیوند با «قانون نه ماده‌ای خلع ید» و چه در

ریاست شرکت ملی شدن نفت ایران، یک «انگلیسی» نهادن و چه دیگر خواسته‌هایی ناخوان با «پیشنهادات چهار بندی» و اساس «نه ماده‌ای خلع ید»، به آن‌گونه «نامه‌ی دولتی» نوشتن روی می‌آورد و در پایان نامه می‌افزاید که؛ «اکنون دولت انگلستان باید روی تصمیم موقتی که دیوان دادگستری بین‌المللی صادر کرده ایستادگی نماید!»  
یعنی اینکه، اگر دولت ملی و همراهان او، همچون گذشته، به مانند دولت‌هایی که دولت انگلیس و «شرکت سابق نفت» در ایران بر سر کار می‌آورد و پس از چندی برکنار می‌کرد و تباه‌آوری‌های اجتماعی خود را به گونه‌هایی گوناگون در پهنه‌ی «سیاسی - اقتصادی» رواج می‌داد، می‌بود و به خواسته‌های دوری گرفته از منافع و منابع «ملی مردمی» ملت ایران به سود «انگلیس» تن در می‌داد و بنا بر آن «خواسته‌های «استعمار» انگلیس پسند «قانون نه ماده» ای را زیر پای می‌نهاد و «ریاست مقبولی» را که کهنه استعمار خواسته بوده است، بر سر شرکت ملی شده‌ی نفت ایران می‌نهاد و... آنگاه «دولت انگلستان» روی تصمیم موقتی که دیوان دادگستری بین‌المللی صادر کرده، بوده است، نمی‌بایست ایستادگی نماید ولی اکنون که به آن «خواسته‌های استعماری» نرسیده، می‌بایست «بر روی تصمیم موقتی که دیوان دادگستری بین‌المللی صادر کرده ایستادگی نماید!»

نامه‌ی سیاسی وزارت امور خارجه‌ی انگلیس، با این‌گونه رنگ و بوی فریب و نیرنگ، و پر ارزشی مایه گرفته، تنظیم و تدوین و چاپ‌پخش تا دیگر گزیده‌ی استعماری خود را به کار گیرد و کارزار «نفت ملی شده‌ی» ایران را به شکست کشاند و بر روی چرخ تالان‌گری کهنه‌ی خود، چرخش چرخ نفت ایران را به چرخش درآورد. پس از بازتاب آن «نامه‌ی فریب و رنگ از زشتی» به خود گرفته، صداها و نغمه‌هایی است شوم‌زای و بیگانه پسند از دل پاره‌ای از نمایندگان مجلس شورای ملی و سنا برخاسته‌ای که، همواره دل‌گروی مهر بیگانه سپرده بوده، داشته‌اند!

غلامرضا نجاتی، در بررسی‌های سزاوار از راستی و درستی‌نویسی‌های خود، به آنها تکیه داشته و شوم نغمه‌ای از دل منوچهر تیمورتاش نماینده‌ی مجلس و فرزند حسین تیمورتاش وزیر دربار رضاشاه و نماینده‌ی «دیکتاتوری بیست ساله» برای تجدیدنظر در قرارداد، که به قرارداد ۱۹۳۳ فرجام ناپسند مردم می‌گیرد، بلند می‌شود به اینکه «در موقع تصویب قانون اجرای خلع ید، محیطی به وجود آوردند که من نتوانستم مخالفت کنم» و در پی چهره‌ی پنهان گرفته‌ی خود را آشکار ساختن، می‌گوید «اگر آمریکا هم نمی‌تواند کاری بکند و از ما کناره‌گیری کند و ما یک‌ه و تنها بمانیم چه خواهد شد؟!»

اگرچه در سخنان او آهنگِ ناامیدی طنین‌انداز است، ولی آهنگی است ناامیدانه، و به دست بیگانه چشم فرو بسته داشته‌ای که بتواند گره‌گشای کارها باشد و همواره پاشنه‌ی کار سیاسی جامعه‌ی ایران را، بر روی پناه‌آوری به بیگانه و به دست بیگانه امکان‌پذیر دانستن و توانمندی‌های «ملت ایران» را هیچ شمردن، و بسیار بوده‌هایی دیگر ناپسندِ ارزش‌های «ملی» و «مردمی» در سخنان او نهفته گرفته، بودن!

فاتح، در کتاب خود نه تنها «نامه‌ی» چاپ‌پخش شده‌ی وزارت خارجه‌ی انگلیس را آورده است، که نشان‌گر است که به دنبال بازگشت هریمن و استوکس و پخش نامه‌ی یاده شده‌ی وزارت خارجه‌ی انگلیس، نمایندگان سنا و مجلس شورا، که ناسازواری با دولت مصدق را داشتند «عدم توفیق مذاکرات را پیش کشیده و به شدت از دولت انتقاد کرده و مدعی شدند که از وساطت آمریکا هم استفاده‌ی مطلوب نشد و لازم است که دولت ساقط گردد تا دولت جدیدی روی کار آمده و قضیه نفت را حل نماید. طرفداران دولت هم با مخالفین خود مبارزه‌ی شدید نموده و اظهار می‌داشتند که باید مقاومت نمود تا به مقصود رسید.» فاتح در ادامه‌ی گفته‌های خود بر این است که «نخست‌وزیر در این‌گونه مواقع متوسل تبلیغات دامن‌داری می‌شد و از مردم استمداد می‌کرد و باید اعتراف نمود که در تمام مدت حکومت دکتر مصدق دستگاه تبلیغات دولت به بهترین وجهی اداره می‌شد و نتایج بسیاری عاید دولت می‌شد» و پس از آن به پیام رادیویی او در نهم شهریور اشاره دارد و نیز سخنان سیزدهم شهریور او در مجلس سنا که در پی آن رأی اعتماد می‌گیرد. نیز، «گذشته چراغ راه آینده، است» با تکیه به روزنامه‌ی اطلاعات هفدهم شهریور، پاره‌هایی از سخنرانی مصدق در مجلس شورای ملی را، پس از بازگشت هریمن و استوکس، آورده و نشان‌گر است که چگونه مصدق تیزبینانه نیرنگ‌بازی‌های نمایندگان انگلیس را دریافته بوده است و پاسخ‌های سزاوار و رسواکننده به آنها، داده بوده و آگاه و یا ناآگاه در خدمت انگلیس قرارگرفتگان را هم، برمی‌نمایاند!

مصدق در مجلس شورای ملی می‌گوید «وقتی انگلستان منافی را بخواهد از مملکتی ببرد برای این کار فکر می‌کند که چه باید بکند - این دولت در همه جا باید از خود عمال بگمارد که این منافع را تأمین کنند. این عمال در همه جا هستند نمی‌توانند نباشند!»

سپس ادامه دادن به اینکه «عمال انگلیس در مجلس - عمال انگلیس در دولت - عمال انگلیس در جامعه و ملت - عمال انگلیس در دربار و بالاخره همه جا وجود



دارند» را، یادآور است، آنگاه به آمدن «استوکس» و گونه‌ی مذاکرات و شیوه‌های فریبکارانه‌ی هیئت انگلیس می‌پردازد، به گونه‌ی موشکافانه دریافتن و بیان کردن آن برای نمایندگان و سپس در میان مردم بردن، تا زمینه‌سازی‌های بایسته و سزاواری در سوی آگاه‌سازی جامعه و یاری گرفتن از ملت، ممکن پذیر گردد!

سره مرد، در رابطه با «عمال انگلیس»، پس از ورود استوکس و... می‌گوید «بعضی اشخاص رفتند و گفتند ای پدر عزیز اگر شما از این مملکت بروید ما بی‌پدر می‌شویم. شما در این مملکت بمانید و از ما صاحبی کنید» و پس از این‌گونه رسواگری‌ها می‌افزاید که «به هر حال چون این اشخاص رفته بودند و به آقای استوکس گفته بودند پیشنهاد خود را مسترد ندارید، در جامعه نفوذ کلام نداشتند ایشان آمد و پیشنهاد هشت‌گانه‌ی خود را پس گرفتند!»

آنگاه از مذاکرات با استوکس و پرسش و پاسخ‌های رد و بدل شده با او را می‌آورد و برهنه و عریان در پیشگاه مردم می‌نهد تا ببینند و داوری کنند و به آنچه در سود جامعه‌ی خویش است، روی آورند. استوکس پذیرفته بوده است «شرکت نفت انگلیس و ایران وجود ندارد» ولی «آن شرکت خارجی می‌خواهد مقدار مهمی نفت از این مملکت خریداری کند» و در رابطه با مدت آن هم «گفتند مدت معامله بیست و پنج سال» است و دولت ملی نیز می‌پذیرد آن خواستِ تجارِتی آن شرکت را که «بیست و پنج سال نفت را به قیمت بین‌المللی» از ایران خریداری نماید «بعد گفتند آن شرکت خارجی باید اطمینان داشته باشد که این مقدار نفت به او داده شود. آن شرکت خارجی باید یک آژانس در اینجا داشته باشد و یک مدیر انگلیسی داشته باشد که عملیات شرکت را اداره کند و بعد صورت‌حساب را به شرکت ملی نفت ایران بدهد و پنجاه درصد از منافع این شرکت را برای عملیات خودش بردارد». مصدق در ادامه‌ی سخنان خود برای نمایندگان مجلس شورای ملی، که بعداً از طریق روزنامه‌ها راهی میان مردم می‌شد، روش‌های فریبانه و نیرنگ‌زای سر تاجر «شرکت سابق نفت» را که نماینده‌ی سیاسی «دولت بریتانیای کبیر» بوده است، این‌گونه دنبال دارد که «من از آقای استوکس پرسیدم پس کار شرکت ملی نفت چیست؟ وقتی شما نفت زیادی می‌خرید و وقتی برای بیست و پنج سال نفع می‌برید، وقتی شما آژانسی برقرار می‌کنید که تمام کارهای نفت را بکند پس کار شرکت ملی نفت چیست» و پاسخ از سوی نماینده‌ی چشسته‌خور شده‌ی استعمار انگلیس چنین است که «در این صورت شرکت ملی نفت مثل چیزی است که سایه روی این تشکیلات می‌اندازد!»

«گذشته، چراغ راه آینده است»، در پی آوردن پاره‌های یاد شده‌ی سخنان مصدق، به سخنان آورده شده‌ی تیمورتاش اشاره دارد و پایان کار مجلس «تشنج و دشنام‌گویی و دعوا» کشیدن و یادآوری به اینکه «دکتر مصدق نه فقط مورد مخالفت و تهدید و مرتجع‌ترین عناصر هیئت حاکمه بود، بلکه حزب توده‌ی ایران نیز به زعم خود به علت «تسلیم شرم‌آور به منافع استعماری کمپانی‌های انگلیسی و آمریکایی» و «سازش‌ننگین و خائنانه» با امپریالیسم آمریکا او را می‌کوبید». نویسنده‌ی «گذشته، چراغ راه آینده است»، سپس می‌پردازد به بی‌شرمانه نویسی‌های روزنامه‌های «منحفی و علنی حزب توده...»، که پاره‌ای از آنها آورده‌هایی از به‌سوی آینده، شماره‌هایی گوناگون آن زمان است، و رساننده به اینکه، چگونه آگاه و یا ناآگاه، به سود انگلیس، مصدق و دولت او و جبهه‌ی ملی را، مورد تاخت و تاز خود قرار داده بودند، آن هم با به‌کاربری زشت‌ترین واژه‌های ممکن، که هرگز دیگر دشمنان و بدخواهان ملت، و جای‌گرفته در اردوگاه و ابستگان به بیگانه، از به‌کاربری آن واژه‌ها شرم‌زایی، سر نزده بود و از دهان آنها، چنین لجن‌پراکنی‌هایی، بیرون جسته نگردیده است!

مصدق، به‌مانند سکان‌دار بی «هم‌آورد» جنبش پای‌گرفته، در نهم شهریور با پیام رادیویی خود، با ملت ایران به سخن می‌نشیند تا همان‌گونه که فاتح بنا بر دیدگاه خود می‌نویسد «نتایج بسیاری عاید دولت» سازد!

مصدق در پیام رادیویی خود ملت ایران را در جریان انجام گرفته‌ها می‌گذارد و هوچی‌گری‌های گروه‌های وابسته به بیگانگان را، از هر اردوگاهی، و یا جای گرفته در هر مرتبه و پیشه‌ای، هویدا و خیزهای پسینی را در رویارویی با دشمن آماده‌سازی می‌کند. او می‌گوید؛ «هر انتقادی از دولت شود بیجا و بی‌مورد خواهد بود و تضعیف دولت و انتقادات نابجا به‌سود آنها می‌تمام خواهد شد که ما را برای پیشرفت کار خود همواره زبون و ضعیف می‌خوانند و ایجاد نفاق و اختلاف بین ما فرصت مناسبی به حریف خواهد داد که قوای پراکنده‌ی خود را جمع و مجهز ساخته و به ملت هجوم آورد. از طرفی عجله و شتاب در رسیدن به چنین مقصود عظیمی جز آنکه موجب خطا و انجام کاری بی‌مطالعه و نسنجیده باشد نتیجه‌ای نخواهد داشت و البته تحولات اجتماعی و اموری که به سرنوشت یک ملت و مملکتی بستگی دارد کوچک و ناچیز نیست و بدون تحمل رنج و بردباری فراوان گنج حاصل نمی‌شود و کسانی که تنها به همین علت یعنی عدم نتیجه فوری دولت را مورد حمله قرار می‌دهند اگر گفتار و رفتارشان به غرض‌ورزی حمل نشود عقلاً در بی‌تجربگی آنان تردید نمی‌کنند». نیز، در مجلس سنا، با نمایندگان

آن در روز سیزدهم شهریور سخن گفتن و یادآور شدن که «دولت ایران اصول نظریات خود را به آقای استوکس تسلیم کرد و پس از آن لازم نمی‌دانست پیشنهاد دیگری بنماید ولی چون تأخیر در این امر سبب خواهد شد که عمال کمپانی سابق نفت سوء استفاده کنند و برای آنکه دولت و ملت ایران را در نتیجه‌ی عدم تولید و فروش نفت گرفتار مضیقه‌ی مالی نمایند حاضر نشوند به این زودی داخل در مذاکره گردند دولت ایران در نظر دارد بر طبق نظریاتی که فوقاً به عرض رسید پیشنهاد نماید که در ظرف دو هفته از تاریخ پیشنهاد برای مذاکره حاضر شوند و یا چنانچه نظریات و پیشنهادهای متقابلی دارند اظهار نمایند. پس از انقضای مدت مذکور چنانچه جواب رضایت‌بخشی نرسد جواز اقامت کارشناسان انگلیسی در ایران لغو خواهد گردید. دولت ایران بیش از این نمی‌تواند تأمل و بردباری نماید».

سخنانِ کارسازِ دولت ملی، پرده از چونی و چنانی روندکارها برمی‌دارد و سختی در پیش‌راه داشته را برشمردن و تنهاگزیرکار را در شکیبایی دانستن و یادآور شدن و پیش‌چشمان این و آن نهادن پایداری بایسته‌ای را، تا ملتی به خواست بنیادین خود رسیدن و اینکه «هم‌آورد» در پی به دست آوردن پروای کار خویش است تا این‌گونه نیروی پراکنده‌ی خود را جمع و جور نماید و ستیزه‌گری‌های خود را دوباره سامان دادن و بازتولید تالان‌گری را دنبال کردن!

نیز، چند و چون کار ملت و دولت ایران را برشمردن، که چگونه می‌بایست با «هم‌آورد» رویارویی داشته باشند و در چنبره‌ی شگردهای گونه به گونه‌ی دشمن قرار نگرفتن. لذا زمان دو هفته‌ای را، همچون آخرین درنگ و چنانچه گامی از سوی «هم‌آورد» برداشته نگردید که مساعد کارهایتان کنون انجام گرفته، باشد، راه‌های دیگری را می‌بایست جستجو کرد و دنبال داشت. او می‌افزاید که «البته تصدیق می‌فرمایید تا زمانی که کارمندان شرکت سابق نفت به این وضع در خاک ایران باقی هستند و متخصصین کشورهای دیگر اطمینان حاصل نمایند که بساط کمپانی سابق به طور قطع برچیده شده است و دولت ایران مسلط بر اداره‌ی امور نفت خود می‌باشد پیشنهاد خرید نفت عرضه نخواهد نمود» و این‌گونه چاره‌ی کار و گره‌گشایی نفت ملی شده‌ی ایران را، برای فروش در بازار جهانی، برمی‌نمایاند، و سپس رأی اعتماد می‌گیرد.

در پی آمدن و رفتن هریمن و استوکس و همراهان انگلیسی او، در کسوت مَهردار سلطنتی و نماینده‌ی بلندپایه‌ی سیاست انگلیس و بی‌رنگ شدن تهدیدهای نظامی

انگلیسیان در پیش از این سفر و دیگر تهدیدهای سیاسی و... رنگ‌باخته‌ی آنها از یک سوی، و از دیگر سوی استواری نشان دادن مصدق و پی‌بری «هم‌آورد» به چیرگی سکان‌داری او بر فرمان‌کشتی جنبش پای‌گرفته‌ی ملت ایران، در به پیش‌رانی آن در امواج سیاسی جهان با او رویارویی گرفته، و در پی سفر هیئت انگلیسی و آن بندبازی‌های جدید را از دولت انگلیس دیدن، وگزیرکار را آن‌گونه که آورده شد با ملت ایران و نمایندگان دو مجلس در سخن‌نشستن و پیام دادن و خواستاری همت و استواری سزاواری تا آن راه پر پیچ و خم و پر سنگلاخ بی‌لرزش و بیم و ترس پیموده شود، و آن‌گونه دست‌آورد بنیادینی را در پیش‌چشمان ملتی، تشنه‌ی نشستن بر تیغه‌ی قلعه‌ی پیروزی، برنمایانیدن و دیگر بوده‌هایی این‌چنینی، با خودداشت و اکنشی دیگر می‌گردد از سوی دولت انگلیس در «بیان‌نامه»ی چهاردهم شهریور وزارت امور خارجه‌ی انگلیس، در لندن چاپ‌پخش شده. چاپ‌پخش «بیان‌نامه»ی وزارت امور خارجه‌ی انگلیس، بازخاطر می‌کند پاسخ سخنان استوار مصدق را به شاه، آورده شده در *خاطرات و تألمات او که* «دولت انگلیس تصور کرده بود در رأس دولت شخصی است، بزدل و ترسو و به تهدید می‌توانند آنچه می‌خواستند به دست آورند»!

به هر روی، «بیان‌نامه»ی نام‌برده‌ی وزارت خارجه‌ی انگلیس، بازتاب پیام‌ها و سخنان مصدق با ملت ایران و مجلس شورای ملی، و آن‌گونه که در آن یادآور شده است، اینکه «نطق اخیر نخست‌وزیر ایران در مجلس سنا به طور قطع نشان می‌دهد که هرگونه مذاکره‌ی دیگری با دولت کنونی ایران بی‌نتیجه خواهد بود و بنابراین دولت انگلستان اعلام می‌دارد مذاکراتی که از طرف مُمهدار سلطنتی شروع شده بود دیگر معلق نیست بلکه آن را قطع شده باید تلقی کرد»!

در پاسخ سخنان مصدق در مجلس سنا و «لغو» جواز اقامت کارشناسان انگلیسی در ایران، «بیان‌نامه»ی مزبور می‌افزاید «در باب تهدید به لغو جواز اقامت کارمندان انگلیسی شرکت واضح است که اقدام دولت در اخراج آنها یک نقض مجددی از تصمیم دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه خواهد بود» و پای‌گرفتن دیگر گام‌ها از دو سوی، که به شکاف‌ها فزوده می‌شود و روز هفتم خرداد ماه ۱۳۳۱ در پی اوج‌گرفتن شکاف‌هایی است، که «مصدق» و همراهان او سوی لاهه را سفر دارند، و سخنرانی‌ کارساز او در اولین نشست آن دادگاه، در روز نوزدهم خرداد و دیگر رخ داده‌هایی که در پی می‌آورد.

آنچه را، روی می‌دهد، از روزهای پس از چاپ‌پخش «بیان‌نامه»ی چهاردهم

شهریور ۱۳۳۰ وزارت خارجه‌ی انگلیس تا، گزیر و چاره‌گری کار میان «انگلیس و ایران» بر سرِ ملی شدن نفت ایران، به دادگاه دادگستری لاهه کشیده شدن، با تکیه به آورده‌هایی، اگرچه فشرده به آنها پرداخته می‌شود.

روند کارها و رخ نشان دادن کرده‌ها و رفته‌های دولت ایران، و در پیشاپیش مصدق، تلاش و کوششی است به انجام‌پذیری و گره‌گشایی نفتِ ملی شده‌ی ایران به گونه‌ای که زخمی بر چهره‌ی «ملی شدن» ننشیند و آسیبی بر پیکره‌ی سیاسی آن که «استقلال» سیاسی ایران در آن بازتاب می‌گیرد، وارد نیاید. در خوانایی با آن دیدگاه، هر گونه به سخن‌نشینی و چاره‌گری را می‌پذیرد، با هر کس و روی به هر کجایی آوردن به گونه‌های گوناگون و آنچه را می‌کند و داده‌های تاریخی از آن یاد می‌کند، بر درستی این گفته‌ها انگشت نهاده است.

در پی «بیان‌نامه»ی وزارت خارجه‌ی انگلستان، پاره‌ای از نمایندگان مجلس شورای ملی، ستیزه‌گری را دوباره برانگیخته و برپایی نشست مجلس بر پا نگردیدن تا روز هفدهم شهریور و دولت ملی با آنان همان سخنانی را می‌گوید که چند روز پیش در مجلس سنا گفته بوده است و در پایان بر این است که؛ «بنده، خدا را به شهادت می‌طلبم که اگر این مسئله برای مملکت و برای استقلال ما مضر نبود، از آمدن دولت دیگری باک نداشتم و یک دولت دیگری اگر در این صراط بود، خودم استعفا می‌کردم و به استقبال او می‌رفتم و او را می‌آوردم. اما نمی‌توانم مادامی که قضیه‌ی نفت حل نشده، این سنگ را خالی کنم!»

سخنان او، آشکارایی کامل دارد، همچون گذشته به هدفمندی بنیادین «استقلال» و در این راه سنگ ترک نکردن و با «احسنت» گویی نمایندگان آمیخته شده و ادامه به اینکه «ممکن است که دولت دیگری بیاورند که برخلاف مصالح ایران کاری بکند آن وقت مردم بگویند: تو از کشته شدن باک نداشتی و برای کشته شدن حاضر بودی، از کسالت چه باک داشتی، می‌خواستی در حال احتضار هم که بودی بمانی تا این کار به صلاح مملکت حل بشود!»

سخنان او، انگشت‌نشانه‌دار است بر اینکه ۱- تا پایان کار نفت می‌ماند و از هیچ بیم و خطری، هراسی به دل راه نمی‌دهد، چرا که سرنوشت مملکت را در ماندن و پایداری کردن و سنگ ترک نمودن، بسته است ۲- دست بدخواهان و دشمنان بومی را از پشت می‌بندد تا به سود بیگانه‌ی در کمین شکست ملت ایران نشسته، نتواند به کار گیرند و این‌گونه به پوچ یاوه‌های نمایندگان شورا و سنا، که در سود بیگانه زبان

می‌گشودند، پاسخ کوبنده می‌دهد. پاسخ کوبنده به پیشنهاد ابراهیم خواجه نوری سناتور که «بهتر است دکتر مصدق با اقرار به نارسایی سیاست خود کناره‌گیری کند»، آشکارا بگوید «هر کس مخالف دولت است، مخالف ملی شدن صنعت نفت است» و ایستادگی در برابر سختی و مبارزه برای رسیدن به آنچه در پیش روی است، را میان مردم دامن زدن و هشداردهی که «راهی که در پیش داریم، تنها راه نجات ملت ایران می‌باشد!

کارزار ملی شده‌ی ایران از فرازی به فرازی دیگر روی داشت و دو سوی آورد، شگردها و توانایی‌های خود را به کار می‌گرفت تا آوردگاه بر «هم‌آورد» تنگی بگیرد و خود پیروز از پهنه‌ی نبرد بیرون آید. سفیر انگلیس، «شپرد» جار می‌زد هوچی‌گرایانه که با دولت مصدق، ممکن نباشد به راه‌حل نفت رسیدن و آنچه را باز تکرار داشت که در «بیان‌نامه»ی وزارت خارجه‌ی انگلیس آورده شده بود. بنا بر نوشته‌ی «پنجاه سال نفت»، سفیر انگلیس بی‌پروا به آنچه گفته شد روی آورد و «جراید لندن هم این عقیده را منعکس کرده و اظهار می‌داشتند که مذاکرات به بن‌بست رسیده و تا دولت دیگری روی کار نیاید قضیه‌ی نفت حل نخواهد شد. شرکت نفت هم اختطاری در همه‌ی جراید دنیا منتشر کرد که اگر کسی از ایران نفت خریداری نماید در محاکم مربوط از طرف شرکت نفت مورد تعقیب قرار خواهد گرفت و به کارکنان ایرانی خود نیز اختطار نمود که از ۲۴ شهریور به بعد دیگر حقوق آنها را نخواهد پرداخت!»

تنگی گرفتن و آسیب‌های اقتصادی ناشی از کار انداختن جریان فروش نفت و نپرداختن دستمزد کارگران و کارکنان شرکت نفت ملی شده‌ی ایران و کارشکنی‌های دیگر برگرفته از زیان‌های اقتصادی، دولت راناکزیر می‌سازد به روی‌آوری چاره‌گری‌هایی که می‌باشد «سه لایحه»ی قانونی مورد تصویب مجلس رسیدن. سه لایحه، بوده‌اند ۱- چهارده میلیون لیره برداشت از پشتوانه‌ی مالی تا از آن سود جسته شود در از میان برداشتن تنگناهای ارزی دامن‌گیر کشور شده. ۲- چاپ‌پخش اوراق قرضه‌ی ملی یک میلیارد ریالی، در به کارگیری هزینه‌هایی به اجرای قانون ملی شدن نفت ایران و خلع ید از شرکت سابق ۳- لایحه‌ی کسب اعتبار، به میزان ۲۵ میلیون دلار از بانک صادرات و واردات آمریکا، در سوی اجرای طرح‌های به‌سازی کشاورزی - راه‌سازی و امور آبادانی کشور.

دولت ملی، ناگزیر راه «اقتصاد بدون نفت» را، گزیر رسیدن به هدفمندی می‌شناسد، که تاکنون دست‌آوردهایی از آن را به دست آورده است، و راهی بس دراز را در سایه‌ی

همیاری ملت و مبارزات بی‌گسست خود و یارانِ همراهش پیموده است، و بی‌رنگ ساخته است رنگ و نیزنگ‌بازی‌های «هم‌آورد» را و با امید که در پرتوی یاری‌رسانی مردم جامعه‌ی خود به انجام آن «مهم» دست یابد، و ایران بر پیروزی نشیند.

گزیر راه «اقتصاد بدون نفت» از سوی دولتِ مصدق، اگرچه از ناگزیری و ناچاری برخاسته بود، اما، تاریخ نشان‌گر است بوده‌هایی پیروز را که دولت به دست می‌آورد، و برمی‌نمایاند که یک «دولت ملی»، از میان مردم و برای مردم برخاسته، توانمندی انجام چه کارهای سترگ و ناباورکردنی را دارد. نشان‌دهنده است، که دولت از میان ملت و برای خواسته‌های «ملی مردمی» آن برخاسته و گام نهنده در راه آرمان‌های «تاریخی - اجتماعی» آن، از چه اقبال اجتماعی بهره‌مند می‌گردد و بختیاری از سوی ملت بهره‌ی او شده چگونه سدشکن می‌باشد و معجزه به‌بارآور می‌گردد. پیروزی دولتِ ملیِ مصدق در سایه‌ی ملت ایران، در دورانِ پای‌گرفتن «اقتصاد بدون نفت»، در جای خود مورد بررسی قرار گرفته خواهد شد و به چونی و چنانی آن پرداخته شدن، به ویژه از زبان نوشته‌ی «انور خامه‌ای» زیر نام یاد شده و در «پیرامون ملی شدن صنعت نفت ایران»، و کنون ادامه‌ی آنچه را می‌باشد، تا برگزاری دادگاه لاهه!

زیر فشار قراردعی دولت ایران از سوی دولت استعماری انگلیس در پهنه‌ی جهانی و به‌گونه‌های گوناگون شتاب می‌گیرد تا این‌گونه سکان‌دار پیر را به زانو درآورند و کشتی پیروز پای به پیش رانده داشته‌ی مبارزات مردم ایران را، بر روی آب‌های پر خروشنده‌ی سیاسی جهان، از رفتن بازدارند!

دولت استعمار انگلیس از ارزش‌نهی و برگردانی لیره‌های ایران به دلار جلوگیری می‌نماید و سپس جلوگیری و ورود کالاهای مبرم و دربایست نیاز مردم ایران بوده را می‌کرد و با دست‌آویز اینکه در انگلستان کالاها مورد نیاز است، و کارشکنی‌های استعمار فزونی می‌گیرد. فزونی گرفتن، در دستور جلوگیری از کالاهایی چون شکر و ریل راه‌آهن و...، که به سوی ایران روان شده بود، در میان راه و دستور به خرید کالاهای مورد نیاز توده‌ی مردم ایران چون گندم برای صادر کردن از ایران، تا با چنین‌گونه درهم‌ریزی‌ها، زخمی عمیق نشانند بر «اقتصاد» ایران، و تمام روند صادرات و واردات پای‌گرفته از گذشته‌های دور در ایران را درهم ریخته ساخته، و مسیر کار را به زیان دولت ایران و از پای درآوری او را در سود استعماری خود امکان‌پذیر سازد. استعمار، بر این بود تا کالاهای مورد نیاز مردم در ایران را، کمیاب و گران‌قیمت کند، و نیز همپاگردش و ارزش‌ارزهای در دستِ دولت و مردم بوده را به هم ریخته با درهم‌ریزی کالاهای صادراتی از

ایران و بیرون کشیدن آن ارزها از ایران با خرید کالاهایی چون گندم و صدور آن از ایران، تا بدین‌گونه بازی شوم و زشت خود را دنبال کند در شکست نهضت ملی و مبارزه‌ی برپا شده را به سنگلاخ کشیدن و کشتی «ملی شدن نفت» را به شن نشاناند!

نیک پیداست، که بخرد مرد سکان‌دار کشتی ایران، بدل شگردهای «هم‌آورد» را آگاه و به کار می‌زند به این‌گونه که کالای واردات و صادرات ایران چگونه کالاهایی بودن و کالاهای مبرم نیاز توده‌ی جامعه را، به مانند گندم و... از فزونی گرفتن ارزش و صادری آن جلوگیری کردن تا زیان‌زای جامعه نگردد و توده‌ی مردم را در تنگناهای این‌چنینی نشاناند. نیز کالاهایی به ایران ادامه‌ی وارداتی داشته باشد، که برطرف‌ساز نیازهای مبرم کشور باشد و در کشاورزی - راه‌سازی - دارویی و... به کار آید و سخت جلوگیری ورود کالاهای لوکس و زاید شدن، که در گذشته‌ی وارداتی ایران همواره جاری و وجود داشت و عمده‌ی ارز کشور در خرید این‌گونه کالاهای لوکس و زاید مورد مصرف بالانشین‌ها، به کار گرفته می‌شد. مهم‌تر، درهم‌ریزی و تغییر کشورهایی که با ایران روابط خرید و فروش کالاهای صادراتی و وارداتی داشتند، که از جمله باشد انگلیس و چنین دست استعمار را از کار انداختن!

گزیر کار و گزین هنجارهای دولت ملی برای از کاراندازی دست استعمار انگلیس و بی‌رنگ‌سازی ناهنجاری‌های گونه به گونه دولت انگلیس، که باشد در پهنه‌ی «اقتصاد» در زیر نام «اقتصاد بدون نفت» نام گرفته را، در این‌جا رها کرده و به کنش‌ها و واکنش‌های سیاسی، ادامه‌ی سخن داده می‌شود تا جای خود که به آن بازگشت خواهد شد.

انگلیس، در تلاش‌های سیاسی و با تکیه به امکانات جهانی و روابط او با آمریکا می‌تواند سفیرکبیر آمریکا در تهران به نام «هنری گریدی» که به هواخواهی از دولت مصدق کوشندگی داشته بود بردارد و جای او را «لویی هندرسن» تا تاریخ نوزدهم شهریور بگیرد. در پی آن، در روز بیستم شهریور، نخست‌وزیر نامه‌ای برای هریمن ارسال می‌دارد و در آن یادآور شدن، که نمی‌تواند پیشنهاد «استوکس» را در ایجاد سازمان مورد پسند او برای به جریان‌اندازی نفت با مدیر انگلیسی‌پذیرد ولی آمادگی دارد به ایجاد «هیئت» مرکب از کارشناسان ایرانی و غیر ایرانی وابسته به کشورهای بی‌طرف، تا بدین‌گونه، شرکت ملی نفت ایران، زیر نظر آن هیئت به گردش درآید، هم آمادگی دارد اقدامات بایسته‌ای را دنبال کند، تا شرکت سابق به خواسته و ادعاهایی که دارد، در صورت حق داشتن به آنها دست یابد. نیز، از هریمن خواستار است که به گوش دولت انگلیس برساند که «اگر تا پانزده روز بعد نتیجه‌ی رضایت‌بخشی برای تجدید



مذاکرات بر مبنای نظریات دولت حاصل نشد دولت ایران با کمال تأسف ناگزیر خواهد بود که جواز اقامت کارمندان انگلیسی شرکت را لغو نماید» و این‌گونه بازگوی سخنان خود می‌باشد، که به گوش ملت ایران و نیز جهانیان، در نشست و با سخنرانی‌هایش در دو مجلس، رسانیده بود!

هریمن، پاسخ نامه‌ی مصدق را داده و یادآور است که «همان پیشنهاداتی می‌باشد که دولت ایران در حین مذاکرات در تهران ابراز می‌نمودند» و پس از خوش‌آمدگویی‌های چندی بر این است که «با کمال تأسف باید بگویم که نمی‌توانم با تقاضای جنابعالی در این مورد بخصوص موافقت بنمایم»!

گردش کار بر روی استواری هنجارهایی است، تکیه بر ملت و حرمت قانون را نگه داشتن از سوی دولت ملی و سنگ‌اندازی‌های «هم‌آورد» در پهنه‌ی جهانی و نهادهای گوناگون اداری و به بازی گرفتن نمایندگانی تا از رهگذر آن به مزد گرفته شدگان بتواند جنبش ملی شده‌ی نفت ایران را برجای ماندگی و زمین‌گیری نشانند و از پیش‌رانی آن بازدارد و مصدق و پیشگامان نهضت ملی را به کام شکست کشاند. برگرفته از چنین بوده و روند گرفته‌ی گردش کار، مصدق با دریافت نامه از «هریمن» با شاه به نشست می‌نشیند و رایزنی و اندیشه‌گری به اینکه، چه توان کرد تا چاره‌سازی کار نفت شود، بی‌آنکه به «بن‌مایه»ی دیدگاه ملی شدن، زیانی بنشیند. هوده‌ی آن نشست و بازگویی دیدگاه نخست‌وزیر در تهیه‌ی نامه‌ای را است، که وزیر دربار به سفیر کبیر انگلستان برساند، اگرچه بنا بر گفته‌ی مصدق «ورقه‌ی غیر رسمی یعنی ورقه‌ای که بدون امضا و تاریخ و عنوان تنظیم شده بود»، و در پیوند با آن، کوشش به اینکه گزارش کارهای خود را به گوش نمایندگان برساند. دولت در پی کوشش به گزارش دهی کار خود به مجلس و برگزار نشدن نشست، آنچه را گزارش‌گونه تهیه کرده بوده است، در روز چهارم مهر ماه به چاپ پخش در روزنامه‌ها و رادیو می‌سپارد و به گوش ملت رسانیدن کرده‌ها و گام برداشته‌های دولت را در پی راه جویی راهی مناسب ملی شدن نفت ایران، درگشودن گره‌ی آن و درگیری‌های وجود داشته با شرکت سابق و دولت انگلستان، پشتیبان جهانی آن شرکت. به سخن‌نشینی و گزارش‌گونه‌ی نخست‌وزیر، در چهار بند نظم گرفته و بند اول آن به سه فراز دیگر پرداخته شده به اینکه ۱- «رسیدگی به غرامات شرکت سابق نفت و دعاوی و مطالبات دولت ایران - دولت ایران حاضر است به یکی از طرق سه گانه‌ی ذیل دعاوی و مطالبات حقه‌ی شرکت سابق را با رعایت دعاوی و مطالبات دولت ایران تسویه نماید» و آنگاه برمی‌شمرد سه فرازی که، بند اول در برگرفته در خود

دارد به اینکه «الف - از روی قیمت سهام شرکت سابق نفت (به قیمت قبل از ملی شدن صنعت نفت). ب - بر طبق قوانین و قواعدی که در مورد ملی کردن صنایع در هریک از کشورها به موقع اجرا گذاشته شده و شرکت سابق آن را بیشتر به نفع خود بداند. ج - به هر طریق دیگری که مورد توافق طرفین واقع شود»!

گشتی در زندگی دولت ملی تا بدین جا رسیده، بازگوی روشنی است به اینکه، در سکان نمایندگی و زبان ملت ایران نشسته و با زبانی منطقی و برگرفته از قانون و احترام‌نهی به حقوق دیگر ملت‌ها و قوانین بین‌المللی، به هویت‌دهی به جامعه‌ی ایران برآمده است. سره‌مرد، در برابر «قانون» گردنی باریک‌تر از هر مویی دارد، چه به سود «هم‌آورد» جهانی باشد و چه در میهن رویاروی او قرارگرفتگان و سر به راه برآورده‌سازی «دعای و مطالبات حقه‌ی» هر کسی را است، اگرچه تالان‌گران و چپاول‌گران جهانی بوده باشند، و چنانچه بر پایه‌ی «قانون» و احترام به حقوق «دو طرف» روند کار و گفت و شنود سامانه‌پذیر باشد، روی به گره‌گشایی آن دارد و گردن می‌نهد، به هرگونه‌ای که «هم‌آورد» آن را «بیشتر به نفع خود بداند». زندگی او، برخاسته از تمام داده‌های آورده شده و یا در آینده به کارپذیر، هویدا بازگوینده‌ای می‌باشند به اینکه سر ستیز هرگز نداشته است با «قانون» و آنچه را به درستی «حقوق» دیگری بتوان شناخت، اگرچه ناسازوار با دیدگاه او می‌بوده باشند و با او بدخواه و در اردوگاه دشمن جای گرفتگان، می‌پذیرفته و گام در پی انجام آن، می‌نهاده است!

نیز، باگشتی در آن زندگی‌نامه‌ی دولت ملی تا بدین جا مورد فراگشایی گرفته، گویای روشنی است که گردن از هر مویی باریک‌تری او در برابر «قانون» را، هیچ تبر و تبرزنی را بیم و هراس نداشته و در برابر هر شمشیرزنی ایستادگی داشته تا از «هویت» جامعه‌ی خود پاسداری نماید و بازگرداند منابع و منافع مورد چپاول دشمن و بدخواه قرارگرفته را در گنجینه‌ی ملت و به کاربری آن «گنجینه» در به‌سازی کشور و رفاه‌آوری باری توده‌ی مردم و از پای درآوری گرسنگی و بسیار دیگر نابسامانی‌ها و تنگناهای اجتماعی گریبانگیر ملت ایران بوده و پیشاپیش همه‌ی بارآوری‌های بایسته، چیره‌سازی استقلال سیاسی، در جامعه‌ی ایران!

گشتی در آن زندگی، تا بدین جا بررسی شده، نیک می‌نمایاند ستیزه‌گری‌ها او چگونه و در چه سویه‌ای راه می‌پیموده است، و چه کسی و چه کسانی او را می‌بایست «لجوج» - «یکدنده» - «ستیزه‌کار» و... خوانده باشند، و چه کس و چه کسانی داوری وارونه‌ی آن را، اگرچه با او ناسازواری‌هایی نیز داشته بوده‌اند!

در بند ۲- می‌پذیرد فروش نفت ملی شده‌ی ایران را به دولت انگلیس، به همان مقداری که در گذشته خریداری می‌کرده «به قیمت عادله‌ی بین‌المللی تحویل بندر ایران به دولت مذکور طبق قرارداد طویل‌المدت به فروش» رسانیدن و دولت انگلیس «می‌تواند با برداشت نصف بهای نفت خریداری خود غرامات موضوع بند یک این نامه را استهلاک نماید». نرمش نشان دادن‌های او در سوی گره‌گشایی نفت در بند ۳- بستن قرارداد با کارشناسان خارجی در شرکت ملی نفت ایران است که از تمام مزایای گذشته بهره‌مندی داشته و «برای اینکه در تشکیلات شرکت سابق تغییری حاصل نشود و در این صنعت عظیم اختلالی روی ندهد کلیه‌ی مقررات اداری و فنی سابق را محفوظ خواهد داشت (جز آنچه با ملی شدن صنعت نفت مغایرت داشته باشد) و در پی یادآوری به اینکه اداره‌ی تمام قسمت‌های فنی، همچون گذشته به جریان افتاده خواهد بود، چه در دست کارشناسان خارجی و چه ایرانی، برای پیشبرد کار، آزادی‌های بایسته در کار را داده خواهد شد ولی در «رأس تشکیلات استخراج و تصفیه یک نفر مدیر فنی خارجی که ملیت آن را بعداً دولت ایران تعیین خواهد کرد خواهد گماشت. مدیر فنی که مستخدم ایران و رابط بین کارشناسان خارجی و هیئت مدیره است تحت نظر مستقیم هیئت مدیره‌ی شرکت ملی نفت ایران انجام وظیفه خواهد نمود!» و در بند ۴ یاد کردن که اگر دولت انگلیس بر اساس برنامه‌ی بالا آورده شده «موافقت دارند هر چه زودتر نظریات خود را اظهار کنند تا اینکه از تاریخ تسلیم این نامه تا یک هفته مذاکرات آغاز» شود و نیز در بند چهار آورده شده که «حمل نفت - شرکت ملی نفت ایران نفت را به یک یا چند موسسه که از طرف مشتریان سابق معرفی شوند تحویل خواهد داد و این‌گونه بر تکیه به قانون و حقوق دیگران احترام نهادن، استوار از خواست جامعه‌ی ایران و بر روی استقلال سیاسی آن، به چرخش درآورده دارد چرخش کار نفت ایران و پایه‌های دولت را، به وارونه‌ی گذشته!

در پی کنش‌ها و واکنش‌های یاد شده و پاسخ نامه‌ی بالا از سوی سفیر انگلیس به شاه و نپذیرفتن پیشنهادات مصدق، نیز دست‌اندازی‌های اقتصادی در گذشته گفته آمده که دولت انگلیس به کار می‌گیرد برای به زانو درآوردن دولت ملی، اعتراضی است از سوی سفیر انگلیس به دولت ایران درباره‌ی لغو «جواز اقامت کارشناسان انگلیس» و همگام تلگراف دولت انگلیس به آمریکا که «لطمه‌ای به حیثیت و آبروی انگلستان در خاورمیانه وارد خواهد شد با اخراج کارشناسان آن کشور و تهدید به نیروی نظامی خود را به کار بردن و پاسخ آمریکا که آمریکا هرگز چنین کاری را نمی‌پسندد و از آن

پشتیبانی نخواهد کرد و بنا بر نوشته‌ی فاتح «توصیه نمود که از تصمیم خود عدول نماید زیرا اجرای آن موجب خواهد شد که حل قضیه‌ی نفت را مشکل‌تر سازد!»  
 رخداده‌ها در پی یکدیگر بیان‌گر آنند که روز چهارم مهر پالایشگاه آبادان ورود کارشناسان خارجی را نمی‌پذیرد و هشتم وزارت خارجه‌ی انگلیس ترک کارکنان انگلیسی خود را از ایران با چاپ‌پخش «بیان‌نامه» خواستار و در دهم مهر ماه، آنها ناگزیر ترک ایران می‌گردند و در بصره سکنی می‌گیرند!

### گزیر کار، به شورای امنیت سازمان ملل کشیده شدن

روز پس از راه ندادن کارکنان انگلیسی به پالایشگاه نفت آبادان، روز پنجم، و در پی رهنمود و هشدار ریاست جمهوری آمریکا در پاسخ پرسش دولت انگلیس که «از تصمیم خود عدول نماید» و از به‌کاربری «قوای نظامی» پرهیزد و در صورت به‌کاربری آن «دولت آمریکا از آن پشتیبانی نخواهد کرد» و چنین رفتاری را «مشکل‌ترسازی قضیه‌ی نفت» خواندن، وزارت امور خارجه‌ی انگلیس چاپ‌پخش «بیان‌نامه»‌ی تهدیدآمیز گستره‌گرفته‌ای را است در یادآوری به اینکه، اخراج ۳۵۰ نفر کارشناسان انگلیسی «مخالف اصول بین‌المللی می‌باشد و با وجود اینکه چنین تصمیمی به کار بردن قوای نظامی را برای حفظ منافع انگلستان موجه می‌سازد معهذا دولت انگلستان برای آنکه قدرت ملل متحد را پایدار سازد از اقدام به چنین امری خودداری خواهد نمود و قضیه را به شورای امنیت احاله خواهد داد و در عین حال متوسل به هرگونه اقدام عملی خواهد شد تا آنکه ایران نتواند نفت را به دیگران به فروش رساند!»

خواننده نیک می‌یابد ۱- هم‌آهنگ نیافتن آمریکا را در یورش نظامی، دولت انگلیس را بر آن‌گونه نویسی وامی دارد که آمیخته‌ای باشد از توان به‌کاربری یورش نظامی و بیم‌دهی این‌گونه‌ای ۲- سپس بی‌درنگ «پایدارسازی قدرت ملل متحد» را دست‌آویز برانگیزانی گردانندگان «شورای امنیت» دانستن، تا شاید این‌گونه بتواند دولت ایران را ترسانیده و در چنبره‌ی تهدید بنا بر «قوانین بین‌المللی» نهد، و نیز «شورای امنیت» را همسوی خود نهادن و راه خود را هموار در سویه‌ی پیروزی بکشاند. ۳- کلاف سر در هم گمشدگی «بریتانیای کبیر» را دیدن و گاه تاریخی را، که غروب خورشید بزرگترین قدرت جهان استعمار دوران را، بر سر بام‌ها می‌نشانند و به نمایندگان آن نمایانیدن، که آن «قدرت» را هم، غروبی است!

کلاف سر درهم گم‌شده‌ی قدرت استعماری که، بنا بر نوشته‌ی فاتح و برگرفته از

روزنامه‌های انگلستان «یک چهارم دلاری که انگلستان از تجارت خارجی خود به دست می‌آورد از فروش نفت ایران عاید آن کشور می‌شد» و دیگر «بوده‌ها» و «تالان‌گری‌هایی که، شوم روزهای پایانی‌اش، او را در هم پیچیده دارد!

در پی آن، نامه‌ای نیز به شورای امنیت و بر این بودن که «دولت ایران اقدامات تأمینی که از طرف دیوان بین‌المللی دادگستری در خصوص شرکت نفت انگلیس و ایران تعیین شده رعایت نکرده است تقاضا دارد که موضوع مزبور در دستور شورا ثبت گردد.» و بر این بودن و افزودن که «چون دستور اخراج کارشناسان انگلیسی روز یازدهم مهر عملی خواهد گردید جلسه‌ی شورای امنیت برای رسیدگی به این موضوع در تاریخ هشتم مهر تشکیل گردد».

در هشتم مهر ماه نشست برگزار و دولت‌های شوروی و یوگسلاوی بر این بودن که «مسئله‌ی ملی کردن صنعت نفت در ایران و اقامت اتباع خارجه از جمله موضوع‌هایی است که منحصرأ در صلاحیت ملی ایران و مربوط به امور داخلی آن کشور می‌باشد که شورا حق دخالت در آن را ندارد». دیگر نمایندگان کشورهای چینی - هندوستان و... بر دستور کار قرار گرفتن و شنیدن سخنان دو طرف، آنگاه «شورا در باب صلاحیت خود تصمیم بگیرد».

مصطفی فاتح می‌نویسد؛ «نماینده‌ی انگلیس با توجه به وضع شورا و مخالفت شدید نمایندگان شوروی و یوگسلاوی فوری متوجه شد که ممکن است تقاضای او مورد قبول همه‌ی اعضا شورا واقع نگردد و عنوان کرد که طبق ماده‌ی ۳۵ منشور هریک از اعضای سازمان ملل متحد حق دارد در مورد هرگونه اختلافی که صلح و امنیت بین‌المللی را به مخاطره اندازد توجه شورای امنیت را بدان جلب نماید و لذا تقاضا کرد شورا به استناد ماده‌ی ۳۵ به این اختلاف رسیدگی نماید». نویسنده‌ی «پنجاه سال نفت» بر این است که پیشنهاد انگلستان مورد بررسی و جز، شوروی و یوگسلاوی، دیگر نمایندگان شورا به آن رای داده و پیشنهاد با آن رای موافق و دو رأی مخالف در دستور کار قرار می‌گیرد. آنگاه، ریاست شورا از نماینده‌ی ایران خواستار شرکت می‌گردد و چون او یادآور می‌گردد که دولت ایران دیگر نمایندگانی را برای این کار به شورا اعزام خواهد داشت، لذا ده روز «به تعویق افتد و چند روز بعد هم به رئیس شورا اطلاع داد که چون نخست‌وزیر ایران شخصاً به نیویورک خواهد آمد که در جلسه‌ی شورا شرکت نماید لذا تقاضا دارد که طرح مسئله به پنج روز دیگر به تعویق افتاده و موکول به ۲۲ مهر ماه» می‌گردد. فاتح، همچنان از دیگر نامه‌های فرستاده شده‌ی انگلیس در هفدهم مهر

ماه به دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه و دو «قطعنامه»ی آن کشور به شورای امنیت یاد می‌کند، که در قطعنامه‌ی دوم بر این خواست که «مذاکرات بین دولتین به منظور حل اختلاف طبق قرار تأمینی دیوان بین‌المللی دادگستری در اسرع اوقات انجام گیرد و در عین حال طرفین از هرگونه اقدامی که بروخامت وضع بیفزاید و به حقوق و دعاوی هر یک از طرفین خللی وارد سازد خودداری نمایند»، و این‌گونه «تجدیدنظر» دولت انگلستان را بازگویی دارد از آنچه در قطعنامه‌ی اول، سخن رانده بود!

در ایران، و به ویژه مجلس شورای ملی، شورگفت و شنودی پای می‌گیرد و فزونی گرفته در پیوند با رویارویی ایران با انگلستان در شورای امنیت و اینکه نخست‌وزیر عازم آمریکا خواهد بود تا در پیشاپیش هیئت نمایندگی ایران شرکت نماید. بنا بر شور هستی گرفته، روز نهم مهر ماه پاره‌ای از نمایندگان ناسازوار با دولت ملی بر این سخن می‌دارند که روی در رویی ملت ایران با دیگر کشوری آنان را بر این داشتن تا «موضوع نفت ایران در شورای امنیت مطرح است از روش اقلیت و شأن اقلیت که انتقاد و حمله به دولت است صرف‌نظر بکنند و موقتاً سکوت کنند و دولت را در این موقع که با یک دولت خارجی در کار نفت اختلاف دارد تضعیف» ننمایند و دو روز پس از آن نیز مصدق از دعوت شورای امنیت با نمایندگان به سخن می‌نشیند و می‌گوید «... محافل رسمی و مطبوعات و دستگاه‌های تبلیغاتی انگلستان برآشفته و متغیرند که چرا در ایران شرکت سابق نفت به عنوان شرکت استعماری نام برده می‌شود» و در چون و چرایی بودن «استعماری» بودن شرکت سخن گفتن و هیاهویی که آن با پشتیبانی دولت انگلستان در پهنه‌ی جهان برپا کرده، بوده است.

نخست‌وزیر، در پی‌گنی سخنان خود بر این تکیه دارد که انگلستان هر روز مشکل تازه‌ای برای ملت ایران برپا می‌کند و بی‌جهت در معرکه وارد شده است و می‌گوید «ملتی که می‌خواهد با شرف و افتخار در دنیا زندگی کند و حقوق حقه‌ی خویش را به دست آورد باید در برابر مشکلات ایستادگی نماید و از این تهدیدها بیم و هراس به خود راه ندهد.» او خود را همانند سرباز وظیفه‌شناسی می‌خواند، «فرمانبردار ملت» و در پناه و به یاری و راهنمایی «افکار عمومی ملت ایران...» راه در پیش گرفته را، که پیکاری است سخت و گذر از سنگلاخ‌ها و پر مخاطره را بازگو و «اینک نیز مصمم تا وصول به هدف نهایی که چندان دور نیست از پای ننشینم و قریباً با همراهان خود به مقر شورای امنیت حرکت خواهم کرد و زبان حال ملت ایران در برابر افکار جهانیان خواهم بود!»

مصدق، به همراه چند تنی از همراهان و به مانند ریاست هیئت شرکت‌کننده در شورای امنیت روز چهاردهم مهر ماه ۱۳۳۰، تهران را ترک و پسین روز این روز، در نیویورک مورد استقبال ایرانیان آن کشور، پای به خاک آمریکا می‌نهد. همراه بودگان مصدق، جز غلامحسین مصدق و خانم ضیا اشرف بیات، دو فرزند او، که بنا بر نوشته‌ی غلامحسین مصدق؛ «... پدرم هزینه‌ی مسافرت خود و ما را شخصاً پرداخت کرد»، دیگران بوده‌اند، اللهیار صالح - سید علی شایگان - سهام‌السلطان بیات - احمد متین‌دفتری در کسوت هیئت مختلط نفت ملی شده‌ی ایران، کریم سنجابی - مظفر بقایی از نمایندگان مجلس شورای ملی، بوشهری وزیر راه - حسین فاطمی معاون سیاسی و پارلمانی و سخنگوی دولت - حسین نواب وزیر مختار ایران در هلند، عیسی سپهبدی - محسن اسدی مترجم‌های زبان‌های فرانسه و انگلیسی، عباس مسعودی - مصطفی مصباح زاده مدیران روزنامه‌های اطلاعات و کیهان، سیف پور فاطمی نماینده‌ی باختر امروز - شجاع‌الدین شفا ریاست اداره تبلیغات - علیقلی اردلان نماینده‌ی دولت ایران در سازمان ملل و جلال عبده معاون آن نمایندگی در سازمان ملل، و پرواز با هواپیمای هلندی، و در میان راه در فرودگاه‌های رم - فرانکفورت - آمستردام نشست داشته و با شور و شادمانی ایرانیان این سرزمین‌ها روبرو شده و همواره با روزنامه‌نگاران خارجی به گفت و شنود نشستند.

خاطرات غلامحسین مصدق به سفر هیئت ایرانی به شورای امنیت اشاره‌هایی دارد و در جایی می‌نویسد «... دو سه ساعت پس از پرواز، پدرم تلگرافی از حاج محمد نمازی، بازرگان ایرانی که در آن موقع مقیم آمریکا بود دریافت کرد. آقای نمازی از پدر و همراهان دعوت کرده بود هنگام اقامت در آمریکا میهمان او باشند. بیشتر همراهان این دعوت را استقبال کردند، ولی پدرم در پاسخ تلگرام، ضمن تشکر از آقای نمازی خاطر نشان ساخت که هیئت نمایندگی ایران با هزینه‌ی دولت عازم انجام مأموریت است و میهمان هیچ‌کس نخواهد شد.» او سپس و در جایی دیگر می‌افزاید و نشان‌گر است شخصیت محمد نمازی را که «... با سفیر ایران، نصرالله انتظام دوستی داشت و اعضای سفارت ایران را به چشم کارمندان خود می‌نگریست و جمعی از آنها را به خدمت خود درآورده بود و مثل ریگ پول خرج کردن و پاره‌ای از آن خرج کردن‌ها را یاد می‌کند و نشان‌گر است، که در پی این بوده که «با استفاده از قدرت مالی خود اعضای هیئت نمایندگی ایران، حتی پدرم را زیر نفوذ خود درآورد. پدرم در حین مسافرت به آمریکا، به من، صالح، و دکتر فاطمی و یکی دو نفر دیگر از همراهان گفت:

ما در این مأموریت، به جز انگلیسی‌ها و عوامل آنها در آمریکا، با دو ایرانی متنفذ هم سر و کار داریم؛ یکی حاج محمد نمازی و دیگری گالوست گلبنگیان، باید مراقب آنها نیز باشیم» و این‌گونه هوشمندی مصدق و پیش‌بینی‌های بایسته و درست او را، پیرامون هر آنچه بوده و می‌توانسته باشد، برنمایی دارد و به درستی می‌افزاید «صحبت پیش‌گویی پدر و سوءظنی که نسبت به نمازی داشت، پس از کودتای ۲۸ مرداد به اثبات رسید»!

غلامحسین مصدق، نه تنها به گرمی بازار آشپزخانه‌ی محمد نمازی برای فریب و به دام‌اندازی این و آن و... پرداخته، که به وسواس پدرش نیز، در پرهیز و پرهیزاندن همراهان خود از تماس‌هایی با افراد «بودار» تا دوری گزیده شود از هر ممکن زیان‌رسانی به جنبش ملی شدن نفت، که پای در پیروزی، می‌پیموده است. نیز وسواس در خرج زندگی فردی، و نمایاندن که پیرمرد چشم می‌پوشاند از سلامتی خود و علی‌رغم بستری بودن در بیمارستان، و «هنوز معاینات و آزمایش‌های» لازم انجام نگرفته؛ دو روز بعد که از میزان هزینه‌ی زیاد و به قول خودش «کمرشکن» بیمارستان اطلاع می‌یابد، ترک آنجا را پافشاری دارد ولی این انسان پر وسواس در خرج این‌گونه هزینه‌ها در زندگی فردی خود، نه تنها نمی‌پذیرد خرج سفر دو فرزندش را بر شانه‌ی دولت نهادن، که هزینه‌ی سفر خود را هم، و همه‌ی آن را خود «شخصاً پرداخت» داشته است. نشان‌گر بودن که پیرمرد، همگام که مردی است با وسواس در خرج زندگی و...، ولی چشم پوشنده در درازنای زندگی سیاسی از دریافت حقوق دوران نمایندگی مجلس - نخست‌وزیری و...، و نه تنها، آن حقوق را در مصرف کتابخانه و...، به کار گرفته دارد، که گشاده دست هزینه‌های شخصی فراوان می‌پرداخته است برای خرید هدیه‌هایی، و هدیه به کسانی که به گونه‌ای دستی در به پیروزی نشانیدن آرمان‌های «ملت ایران» داشته بوده‌اند، و در پر آوازه‌سازی جنبش پای‌گرفته‌ی مردم ایران زمین، کارسازی‌هایی، به گونه‌های گوناگون، از خود نشان داده بودند، و ماندهایی از آن وسواس، و این گشاده‌دستی و جوانمردی را، بازگو و برنمایی دارد!

غلامحسین مصدق می‌نویسد «اعضای هیئت که برای ارتباط با ایران و تهیه‌ی لوايح و سخنرانی‌ها به کنسولگری ایران می‌رفتند، متوجه شده بودند که «ارباب» واقعی حاج نمازی است. دکتر بقایی که می‌خواست از همه چیز سر در بیاورد، از کشوی میزهای کنسولگری مقادیری اوراق تبلیغاتی شرکت نفت پیدا کرد. وی آنها را به پدرم نشان داد و گفت: سفارت ایران کاملاً در اختیار انگلیسی‌هاست!» او، سپس می‌افزاید «پدرم که از



ابتدا، به نصرالله انتظام خوش بین نبود، با بررسی وضع سفارت ایران و مشاهده‌ی اوراق تبلیغاتی شرکت نفت و شایعات و خبرهایی که درباره‌ی سفیر پنخس می‌شد، نسبت به انتظام سوءظن بیشتری پیدا کرده بود. در ادامه‌ی نشان‌دهی «سوءظن به نصرالله انتظام»، به دو «ملاقات با ترومن» می‌پردازد، که ریاست جمهوری آمریکا با مصدق داشته بوده است، که اولی «بازدید تشریفاتی و صرف چای و دومین دیدار، برای صرف ناهار و مذاکره با رئیس جمهوری و چند تن از مقامات بلندپایه‌ی سیاسی صورت» گرفته و پس از سخن گفتن از چگونگی برپایی بازدید و دیدار دو مرتبه‌ای مصدق با ریاست جمهوری آمریکا می‌نویسد؛ «... هنگامی که رئیس جمهوری، پدرم را برای صرف چای و استراحت به طرف دفتر کارش راهنمایی کرد، انتظام نیز به دنبال او بود؛ ترومن، فاصله‌ی کوتاه راهرو تا دفتر خود را طی کرد و با توقف در مقابل در ورودی اطاق، به پدرم برای ورود به آنجا، تعارف نمود. پدر نیز با دست زدن به شانه‌ی رئیس جمهوری و اظهار ادب، تعارف متقابل به عمل آورد. تا اینجا همه چیز به روال عادی انجام گرفت. پس از اینکه پدرم و رئیس جمهوری به داخل دفتر ریاست جمهوری رفتند. ناگهان پدر، عقب‌گرد کرد و با تعارف به وزیر خارجه و مترجم کاخ سفید، که آنها نیز قدم به داخل اطاق گذاشته بودند، پیش از آنکه انتظام وارد تالار شود، با چابکی در ورودی را بست و سفیر را حیران، پشت در گذاشت و به رئیس جمهوری ملحق شد! در ادامه‌ی سخنان خود، از بازتاب انتظام می‌گوید، که در آن جمع به آنها پیوسته شده می‌گوید «... اگر مرا نمی‌خواهند و به من اعتماد ندارند، عوضم کنند...» و بر این درستی انگشت نهادن که «اکنون که سالیان درازی از آن زمان می‌گذرد، با انتشار اسناد محرمانه‌ی سازمان‌های اطلاعاتی و جاسوسی MI6 و CIA و شناسایی کسانی که در آن دوران با بیگانگان همکاری داشته‌اند، صحت نظریات پدرم و سوءظنی که نسبت به برخی از اطرافیان و مسئولان اداره‌ی امور مملکت داشته است به اثبات می‌رسد» را یاد کردن و نیز انگشت می‌نهد به «ملاقات پنهانی کرمیت روزولت با انتظام در اوایل سپتامبر ۱۹۵۱، حدود یک ماه قبل از رسیدگی شکایت انگلستان در شورای امنیت!» پرده‌برداری از چگونگی روابط «نصرالله انتظام» را، تکیه دارد به کتاب «ضد کودتا»ی انتشار یافته در ۱۹۷۹، به قلم کرمیت روزولت، که رهبری‌کننده‌ی کودتای ۲۸ مرداد، می‌بوده و با آوردن تکه‌هایی از نوشته‌های او، دیدار انتظام را با نماینده‌ی سازمان جاسوسی CIA و چند و چون سخنان رد و بدل شده میان آن دو را، بازگو نموده است! او، نه تنها از روابط سفیر ایرانی، «نصرالله انتظام» در واشنگتن با «سیا» پرده

برمی‌دارد، که همکاری علی سهیلی «در پاریس، رابط شاه و گلبنگیان» بودن و عبدالحسین مفتاح، را هم یاد می‌کند که «اخبار وزارت امور خارجه را در اختیار وود - هاوس، نماینده‌ی سازمان جاسوسی MI6 می‌گذاشت» را یاد کرده و بر این است که «دولت و ملت ایران، با چنین سفیرانی، برای مبارزه با بریتانیا، قد علم کرده بودند!»

غلامحسین مصدق، از روز ۲۲ مهر سخن می‌راند، روز اولین نشست شورای امنیت در رسیدگی به درگیری میان «انگلیس با ایران»، و آرایش ده‌ها خبرنگار و... در جلوی سازمان ملل و پیرامون مصدق گرد آمده و او به زبان فرانسه با آنان به سخن آمدن و به حقانیت ملت ایران زبان گشودن و به شور دوران جوانی بازگشت پیرمردی که با تمام نیرو نبردی را تا پسین دمه‌های پیروزی آغازیده است، و اینکه «سخنرانی اش بسیار موفقیت‌آمیز بود». در نشست شورا، ابتدا «سرگلا دوین جب» نماینده‌ی انگلیس در سازمان ملل، شکایت دولت انگلیس را می‌خواند و سپس مصدق آهنگ سخن گفتن دارد. مصدق در آغاز و به گونه‌ی تاریخی به تجاوزات و تالان‌گری‌های شرکت سابق از منابع نفت ایران پرداخته و دست‌بری و دخالت در امور سیاسی کشور و تباهی‌آوری‌های آن را برمی‌شمرد و بررسی آنچه را که ملت ایران راه چاره‌ی کار خود را در ملی کردن صنعت نفت خود یافتن. بی‌پایه بودن شکایت دولت انگلیس به شورای امنیت را که بنا بر خواست «صلح و امنیت بین‌المللی» یادآور شده و نادرستی آن را برنمایاندن به اینکه «ایران صلح دنیا را به خطر نینداخته است، بلکه دولت انگلیس قصد داشته با توسل به قوه‌ی قهریه در ایران مداخله کند و این انگلستان است که صلح و امنیت بین‌المللی را در معرض مخاطره قرار داده است. کافی است که آن دولت دست از تهدید و توسل به زور بردارد، تا صلح در جهان به مخاطره نیفتد. این نکته را نیز ضمن شکایت از رویه‌ی شرکت نفت انگلیس در ایران متذکر می‌شود که پس از نیم قرن فعالیت، شرکت نفت عمداً مانع شده که کارشناسان فنی به تعداد کافی از ایرانیان تربیت شوند» و تاکید ورزیدن که «موضوع اختلاف بین ایران و شرکت نفت، از امور داخلی ایران و با ملی شدن صنعت نفت، طبعاً قرارداد سال ۱۹۳۳ (۱۳۱۲ هجری شمسی) به فرض اینکه صحیح هم منعقد شده باشد (در صورتی که به شهادت عاقد ایرانی آن، فاقد اعتبار است) خود به خود منتفی است و شرکت می‌توانست برای احقاق حق خود، به مراجع قضایی ایران مراجعه کند و چون مراجعه نکرده، از این رو، عنوان کردن موضوع استنکاف از دادرسی مورد نداشته تا دولت انگلیس به عنوان حمایت از شرکت تبعه‌ی خود، به دیوان دادگستری بین‌المللی و سپس به شورای

امنیت مراجعه کند...»!

گردش کار شورا با پاسخ نماینده‌ی دولت انگلیس به اینکه «نخست‌وزیر محترم ایران شاید در اثر احساسات ملی افراطی، واقعیاتی را که باید مورد توجه قرار دهد، از نظر دور داشته است؛ در صورتی که دولت انگلیس به دفعات آمادگی خود، در زمینه‌ی شناسایی اصلِ ملی شدن صنعت نفت در ایران و نیز آمادگی برای گفتگو بر اساس ملی شدن نفت را اعلام نموده است.»، و این‌گونه چرخش سخنان نماینده‌ی استعمار انگلیس، بنا بر تمام داده‌های تاریخی آورده شده، بر روی دروغ می‌چرخد، و همان‌گونه که رفت «شناسایی نوعی از ملی شدن» و یا به زبان استوکس ادامه‌ی کار به گونه‌ای که «شرکت ملی نفت مانند چتری» درآید و گونه‌ای که سایه‌انداز «روی سر تشکیلاتی» باشد در ادامه‌ی تالان‌گری دولت انگلیس و شرکت سابق از منابع و منافع ایران و...!

مصدق، همچنان در ۲۴ مهر ماه در پاسخ نماینده‌ی آمریکا که از خواست دولت انگلیس جانبداری می‌نماید، می‌گوید «نفت خاورمیانه از لحاظ جهانی، دارای چنان اهمیتی است که نمی‌توان آن را از قبیل مسائلی که جنبه‌ی داخلی دارد دانست» و پهنه‌ی گفتار خود را به اینکه «... شرکت سابق نفت انگلیس دیگر به هیچ عنوان روی ایران را نخواهد دید و ایران به کشورهای خارجی حق نظارت در امور نفت خود را نخواهد داد. ایران حاضر است از کارشناسان خارجی، با شرایط عادلانه استفاده کند و نفت به مشتریان خارجی بفروشد ولی حاضر نیست به شرکت‌های خارجی حق نظارت در صنعت نفت خود را بدهد. نماینده‌ی انگلیس، در اظهارات خود طوری وانمود کرد که گویی شرکت سابق یک بنگاه خیریه بوده و ایرانیان نسبت به آن، حق ناشناسی نموده‌اند، و حال آنکه منافی که شرکت فقط در سال ۱۹۵۰ (۱۳۲۹ شمسی) از نفت ایران به دست آورده، به تنهایی، بیش از تمام مبالغی بوده که طی نیم قرن به دولت ایران پرداخته است. نماینده‌ی انگلستان ادعا کرد که صنعت نفت ایران، در نتیجه‌ی مساعی و زحمات افراد انگلیس به وجود آمده و حال آنکه این صنعت با رنج و عرق جبین کارگران ایرانی نضج گرفته است...»!

غلامحسین مصدق، همچنان ادامه می‌دهد به خاطرات و دیده‌ها و شنیده‌هایی از سفر خویش و می‌نویسد «پس از پایان جلسه، سرگلادوین جب، نزد پدرم آمد و به زبان فارسی سلام کرد و گفت: «انشاءالله باز هم با هم دوست خواهیم بود» پدر در پاسخ اظهار داشت «ما با دولت انگلیس دعوایی نداریم. شرکت نفت بی‌جهت پای دولت انگلستان را به میان کشیده است» و بر این که «هنگامی که پدر از جلسه‌ی شورای امنیت خارج

می‌شد، به خبرنگاران، که او را احاطه کرده بودند، گفت که در جلسه‌ی آینده شورا حضور نخواهد یافت!

بخردمرد، همان‌گونه که روز یازدهم مهر ماه در برابر نمایندگان مجلس شورای ملی به زبان آورد و همواره زندگی‌نامه‌ی سیاسی‌اش، از گذشته‌های دور نمایان‌گر است، زبان رسای خود را به‌مانند «زبان حال ملت» ایران در برابر «افکار جهانیان»، بی‌دلهره و بیم به کار می‌گیرد و بایایی کار را، آن‌گونه در رسواسازی «هم‌آورد» می‌یابد و پایانی در پرده‌دوری از زشتکاری‌های نماد استعمار در پوشش «جهان متمدن»، و دلاورانه چپاول‌گری‌های آن جهان آن‌گونه کاریبچ شده را، درهم می‌درد و در پیشگاه دیدگاه جهانیان، می‌نهد. گونه رفتاری نیکو و بایسته‌ی ارزش‌آوری «ملی»، به آنچه که جامعه‌ی ایرانی در پهنای «اجتماعی - سیاسی» جهان، هویت سزاوار خویش را به دست می‌آورد و ارزش‌آوری «مردمی»، تا ملت‌های زیر ستم جهان استعماری روی به خیزش برانگیزاننده و در سوی تلاش‌ها و کوشش‌های رهایی‌بخش ملی، دست آورده‌های سزاوار خود را بارآور شوند!

چند تنی میان سیاست‌مردان آمریکایی، که رفتاری پسند جنیش ملی شده‌ی نفت ایران از خود نشان دادند، می‌بودند «هنری گریدی»، که در گذشته از او نام برده شد و «جرج مک‌گی» که مصدق از او به نیکی یاد می‌کند و در گزارش خود به مجلس شورای ملی، بازگوی کوشش‌های او می‌باشد. کوشش‌های «جرج مک‌گی» و تلاش‌های مصدق و همراهان او که در پی آن بودند زمینه‌ی رسیدن و گره‌گشایی کار نفت را به گونه‌ای دنبال کنند تا زیانی به پیکره‌ی «ملی شدن صنعت نفت ایران» وارد نیاید، چهارچوب توافقی جدیدی ریخته می‌شود، که انگلیسیان زیر بار آن نمی‌روند!

داستان کار بدین‌گونه است که روز ۲۶ مهر ماه آخرین نشست شورای امنیت بی‌شرکت هیئت نمایندگی ایران برپا و بنا بر پیشنهاد نماینده‌ی فرانسه، راه کار را در رسیدگی دادگاه دادگستری لاهه دانستن و تا فرا رسیدن آن روز خواست دولت انگلیس به عقب انداخته شود. پیشنهاد نماینده‌ی فرانسه با هشت رأی در برابر رأی مخالف شوروی و رأی ممتنع یوگسلاوی مورد پذیرش شورای امنیت واقع می‌گردد. در مدت اقامت چهل و هفت روزه‌ی نخست‌وزیر در آمریکا، میان «جرج مک‌گی» معاون امور خارجه‌ی آمریکا با او از گرمی ویژه‌ای بهره‌گیر می‌گردد و تلاش و کوشندگی بسیاری تا راهی را که به «بُن مایه»ی ملی شدن صنعت نفت ایران زیانی وارد نسازد، یافته و مورد رسیدگی و گزیر کار نفت را به گونه‌ی شرافتمندانه‌ای به اجرا درآورند. «جرج مک‌گی»

در کتابِ خاطراتِ خود، گسترده در بخشی از آن کتاب، در باب «مذاکرات با مصدق» نوشته است و علی‌رغم اینکه آشکارا می‌نویسد که «برای من که دوستدار انگلیسی‌ها بودم» و از «سوءظن شدید» مصدق به انگلیس‌بارها و بارها سخن رانده است، ولی همواره و در جای‌جای نوشته‌هایش مصدق را «مردی هوشمند و ذاتاً یک ایرانی وطن‌پرست و صدیق» می‌شناسد و در داوری‌های خود بر این بودن که «به عقیده‌ی من، مصدق برجسته‌ترین شخصیت ایرانی علاقمند به اعتبار و عظمت کشورش» می‌خواند. ادعاهای کسانی چون «کرمیت روزولت» را، که دوست خود می‌داند، باور نمی‌دارد و مصدق را کسی می‌داند که «آخرین آثار و بقایای نفوذ بیگانگان را در ایران محو و نابود» کرده و یادآور است که در «فیلا دلفیا» توقف کوتاهی داشتند و «وی در میدان استقلال، در برابر جمعیتی که حدود دویست تن بودند نطقی ایراد کرد و ملی شدن نفت ایران را، همانند آرزوی مردم آمریکا و ملهم از کوشش و مبارزه‌ی آنها برای کسب آزادی و استقلال و رهایی از قید استعمار بریتانیا در سال ۱۷۷۶ دانست!» او نه تنها ارج‌نهی سزاوار دارد برای مصدق، به گونه‌ای که چکیده‌ای از داوری‌های او آورده شد، که پهنه‌ی ارزش داوری‌های او بیان‌گر است که «مصدق» تلاش و کوششی همه‌جانبه داشته به گره‌گشایی نفت ایران و پذیرش پیشنهادهایی که در پیرامون «ملی شدن نفت» ایران باشد و بر چهره‌ی «ملی شدن» زخمی نشانیده نگردد!

درستی سخنان «جرج مک‌گی» در نرشم نشان‌دهی مصدق به گره‌گشایی نفت و آمادگی او برای گفت و شنود به گونه‌ای که به «بن‌مایه»ی ملی شدن نفت زخمی نزنند، نه تنها داده‌های تاریخی در خاطرات خود به کار برده‌اش بازگویی به آن دارد، که «بند» مورد پذیرش آنان قرار گرفته نیز، زبان تأیید به درستی گفته‌ها و داوری‌های او می‌گشاید، از دیدگاه یک آمریکایی که «دوستدار انگلیسی‌ها» بوده، و خود به زبان قلم آورده است!

«بند»های تنظیم و تدوین یافته می‌بوده‌اند؛ «۱- شرکت ملی نفت ایران مسئولیت امور اکتشاف، استخراج و بارگیری نفت خام را به عهده می‌گرفت. ۲- تأسیسات پالایشگاه آبادان به یک مؤسسه‌ی غیر انگلیسی فروخته می‌شد و آن مؤسسه، تکنسین‌های مورد نیاز خود را، با موافقت شرکت ملی نفت ایران استخدام می‌کرد. ۳- شرکت نفت انگلیس، سازمانی برای خرید، حمل و فروش نفت ایران تأسیس می‌کرد. ۴- قیمت نفت از طریق مذاکره بین ایران و سازمان خرید تعیین می‌گردید. ۵- دعاوی شرکت سابق نفت و مطالبات متقابل ایران از شرکت سابق، تسویه شده تلقی می‌گردید

و ایران هیچ نوع غرامتی به شرکت سابق پرداخت نمی‌کرد.»!

بنا بر سخنان غلامحسین مصدق «مواد اصلی این توافق که از سوی دولت ایالات متحده، به عنوان پیشنهاد تسلیم دولت محافظه‌کار بریتانیا گردید تا در چهارچوب آن، مذاکرات بین ایران و انگلستان» ادامه یابد. دین آچسن وزیر امور خارجه‌ی آمریکا، به‌مانند نماینده‌ی سیاسی آمریکا و میانجی میان ایران و انگلیس، روابط تماس با آنتونی ایدن وزیر امور خارجه‌ی انگلیس برپا می‌دارد، که نماینده‌ی انگلیس تن به پذیرش آن نمی‌دهد. غلامحسین مصدق، به درستی انگیزه‌ی تن در ندادن نماینده‌ی انگلیس به «پنج بند» یاد شده را چنین می‌داند «زیرا ایدن اصل ملی شدن را به نحوی که ایران مشخص کرده بود، و همچنین مخالفت با بازگشت کارکنان انگلیسی به ایران را، غیرقابل قبول می‌دانست.»

او به درستی دست بر روی «گره‌ی کار» از دو سوی انگشت نهاده است، به اینکه از دیدگاه زبان ملت ایران، مصدق، گونه‌ی «ملی شدن» یاری‌رسان سیاسی شود، به نگهداری و حراست «استقلال» جامعه‌ی ایران در پهنه‌های گوناگون اجتماعی شدن، و شکوفایی‌های اجتماعی «سیاسی - اقتصادی» در زندگی مردم ایران را، کارآفرینی نماید. دیدگاه دولت انگلیس و نماینده‌ی آن، در گذشته‌ی زندگی استعماری خود را دست و پا داشته و بر این بودن، تاگردش چرخ را بر روی تالان‌گری‌های «اقتصادی» و تباه‌آوری‌های دیگر اجتماعی را در پهنه‌های گوناگون، از جمله در پهنای سیاسی، بازتولید گردد!

غلامحسین مصدق در ادامه‌ی سخنان خود می‌نویسد «پدرم پس از اطلاع از مخالفت بریتانیا با پیشنهاد مشترک ایران و آمریکا، عازم بازگشت به وطن گردید» و به درستی می‌نویسد که «ناگفته نماند که اقدامات آمریکایی‌ها برای حل مسئله‌ی نفت ایران منطبق بر مصالح سیاسی آنها و حفظ منافع کمپانی‌های بزرگ نفت بود. از سوی دیگر، دولت ترومن نگران بود که اقدام ایران در ملی کردن نفت، قراردادهای امتیاز کمپانی‌های نفت غربی را دچار اختلال کند. آمریکایی‌ها می‌گفتند: اگر ایران بتواند شرکت قدرتمند نفت انگلیس و ایران را ملی کند، دیگر کشورهای صادرکننده‌ی نفت خاورمیانه به ایران تاسی خواهند کرد!»! آنگاه، برای نشان‌دهی درستی گفتار خود به نوشته‌ی «آرتور کروک»، از مشاوران ترومن تکیه می‌کند و بر این است که آرتور کروک «چگونگی مذاکرات خود را با رئیس جمهوری آمریکا، در تاریخ ۲۲ مه ۱۹۵۱ بدین شرح نقل کرده است که: «پرزیدنت گفت، به عقیده‌ی او مکزیک در ملی کردن نفت خود

محقق بود، هر چند در آن زمان بیان این مطلب «خیانت» تلقی می‌شد. اکنون اگر ایران طرح خود را به نحوی که اعلام شده به انجام برساند، ونزوئلا و دیگر کشورهایی که نفت مورد نیاز ما را تأمین می‌کنند، به ایران تأسی خواهند کرد...!»

غلامحسین مصدق در ادامه‌ی گفتار خود، بر این است که پدرش با او و همراهان «درباره‌ی جزئیات مذاکراتش با مک‌گی صحبت و تنها اظهار داشت که مذاکرات به علت مخالفت و کارشکنی انگلیس‌ها به نتیجه نرسید» و سپس به نهاده شده‌ی «سفر قاهره» می‌پردازد، که اگرچه کوتاه، به آن سفر اشاره می‌شود.

همان‌گونه که رفت، و تمام رسانه‌های آن دوران یادآورند، آوازه‌ی جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران جهان‌گیر و در میان ملت‌های آسیایی - آفریقایی - آمریکای لاتین و دیگر ملت‌های جهان زیر ستم استعمار راه گرفته و رهنمود و آزمون‌دهنده می‌گردد، روی به تلاش و تکاپو آوردن در سوبیه‌ی برپایی جنبش‌های رهایی‌بخش «ملی» و برانگیزاندن خیزهای پاره‌ساز بندهای بر دست و پای مردم جهان زده شده، به دست استعمارکنون به امپریالیسم دگرذیسی گرفته را. در تیررس راه آزمون‌دهی و رهنمون‌گیری از «جنبش ملی شدن صنعت نفت» ایران، ملت‌های خاورمیانه بنا بر جایگاه «جغرافیای سیاسی» شان، بیش و پیش از دیگر ملت‌های زیر ستم چپاول نهاده شده، قرار می‌گیرند. زبان نوشته‌های «آنتونی ایدن»، وزیر امور خارجه‌ی انگلستان که در پاریس زیر نام «خاطرات» او چاپ پخش گردیده است، زبان گویا و بازرری است به بررسی‌های نگارنده و مصدق نیز، در «خاطرات و تألمات» خود، در فصل دوم «علل سقوط دولت من» از نوشته‌های نماینده‌ی سیاسی دولت استعماری انگلیس بسیار سود جسته است و توانا، لفاف پیچ چهره‌هایی را، دریده و در پیشگاه دادگر دانا، تاریخ، برهنه و عریان نشانیده است. نیز، در پیوند با سفر به پایتخت مصر، غلامحسین مصدق چنین از پدر آموزیده و زبان دشمن را این‌گونه به کار می‌گیرد تا چهره‌ی درستی بررسی‌های خود را، از زبان نماینده‌ی استعمار، «آنتونی ایدن» بیان دارد که «... مصر، در پایان جنگ جهانی دوم، کاملاً آرام بود ولی حوادث ایران آن کشور را آشفته و خروشان کرده بود و این آشفستگی، از شط‌العرب تا نیل را در بر گرفته بود» سپس سخنان ایدن را دنبال می‌کند به نشان‌دهی انگیزه‌ی آشفستگی و چه دیدگاه و آفریننده‌ای برانگیزاننده و سبب‌ساز آن آشفستگی‌ها گردیده؛ «... هنگامی که به وزارت خارجه رفتم، از ایران خارج شده بودیم و آبادان را از دست داده بودیم. نفوذ و اعتبارمان متزلزل شده بود. من باید در مقابله با این‌گونه آشفستگی‌ها آماده می‌شدم. من عقیده داشتم که قبل از هر کار، باید

درباره‌ی مشکل تازه‌ای که با آن روبرو شده بودیم، یعنی نفت، چاره‌جویی کنیم. مصدق پیر، با پیژاما، و تختخواب آهنی‌اش، به صورت یک چهره‌ی جسور و تهدیدآمیز درآمد بود!

کنون، این چهره‌ی جسور و تهدیدآمیز، از دیدگاه نماینده‌ی استعمار انگلیس، روی به قاهره دارد، به دعوت نخست‌وزیر آن کشور، پس از آن همه دست‌آورد و آوازه‌گری‌اش در پهنه‌ی جهان و از جمله در مصری که «در پایان جنگ جهانی دوم کاملاً آرام بود ولی حوادث ایران آن کشور را آشفته و خروشان» و دگرگون ساخته است!

غلامحسین مصدق، چهره‌ی خیزگرفته و برپا شده‌ی ملت مصر را می‌نماید در برابر نیروهای نظامی بریتانیای استعمارگر، در کناره‌های کانال سوئز، و تیراندازی‌ها، و اینکه نحاس پاشا نخست‌وزیر، ناگزیر و گزیر آرام‌دهی ملت مصر را، در پوچ شناختن قرارداد پانزده سال پیش می‌خواند، که میان مصر و انگلستان بسته شده بود، و این‌گونه پایکوبی و شادی در میان نمایندگان مجلس و مردم مصر بپاخاسته، می‌دارد. کنون نیز، با ورود «مصدق» پیشگام و سکان‌دار خیزش‌های در شرق پای‌گرفته، دو چندان فزون‌تر ملت مصر در شور و شادی‌آفرینی کشانیده شده، چهره می‌گیرد!

داده‌های تاریخی و سخنان غلامحسین مصدق گویای ورود و نشست هواپیمای هیئت ایرانی است به خاک قاهره در روز بیست و هشتم آبان، و فریاد رسای مردم آن سرزمین به خوش‌آمدگویی و گرمابخشی مردمی آن دیار، از ورود میهمانان خود و در پیشاپیش آنان، مصدق را دارد. تهران مصور جمعه اول آذر، در پشت و روی جلد آن هفته‌نامه، مصدق را نشان می‌دهد، که اولی را، نخست‌وزیر مصر نحاس پاشا زیر بغل او را گرفته و انبوه جمعیت در پشت و کنار آن دو قرار گرفته‌اند و در دومی در کنار «اهرام» مصر و با این نوشته جلوه‌گری دارد که «ملت اسیر مصر، چندان شیفته‌ی دکتر مصدق شده و آنقدر احساسات به خرج داده‌اند که نظیر آن را برای زعیم خود مرحوم سعد زغلول هم نشان ندادند» و شماره‌های برگ‌هایی از این «هفته‌نامه» و دیگر هفته‌نامه و روزنامه‌های آن دوره، به چند و چون سفر یاد شده، پرداخته‌اند!

گزارش‌گونه، سخنان غلامحسین مصدق بر این است که «هزاران تن از مردم قاهره، برای استقبال از نخست‌وزیر ایران و همراهانش، در فرودگاه اجتماع کرده بودند و با فریاد، یحیی المصدق، یحیی الایران، یحیی النحاس رهبر مبارز و ضد استعمار شرق را خوش‌آمد» گویی داشتند و بر این است که «به محض پیاده شدن پدرم از هواپیما، مردم، هلهله‌گویان او را از زمین بلند کردند و در یک چشم به هم زدن او را روی دست، به



طرف اتومبیل بردند. خبرگزاری‌ها، استقبال‌کنندگان از نخست‌وزیر ایران را بیش از دو میلیون» برآورد زده‌اند!

پی‌کنی گزارش‌گونه، به گونه‌ی چکیده، سخن دارد از اینکه، چند تنی از وزرا در فرودگاه‌گرد آمده بودند، بی‌نخست‌وزیر، و بر این بودن که مصدق ابتدا از «کاخ سلطنتی عابدین» دیدن کند و دفتر ویژه‌ی تشریفات سلطنتی را امضا کردن، که مصدق از آن سر باز می‌زند، زیرا که از سوی «ملک فاروق» دعوت، نشده بوده است، و نیز، دلگیر از نیامدن نخست‌وزیر به فرودگاه و راه‌یکسره به سوی «هتل شپرد» را، پیموده می‌دارند. مردم در کناره‌ی خیابان‌ها ایستاده و با دیدار مصدق و همراهان او فریاد «یحیی المصدق - یحیی الایران» سر داده و شور و شادمانی خیره‌کننده و به راستی تکان‌دهنده، سر دادن. در هنگام ورود، نحاس پاشا با شتاب به دیدار نخست‌وزیر و خوش‌آمدگویی روی آورده و به سوی تخت او و بوسیدن دست پیرمرد هنگامه‌ساز، دارد. موج مردم بپاخاسته، و طنین صدای باشندگان قاهره، گرداگرد هتل‌گرد آمده مصدق را به بالکن می‌کشاند و با دیدار آن نیروی هر «قدرتی» را شکننده، به وجد و هیجان می‌آید و روی به سمتای سیاسی خود، نخست‌وزیر مصر دارد و می‌گوید: «برادر، تو با این مردم باید انگلیسی‌ها را از کانال سوئز بیرون کنی!»

گزارش سفر از زبان فرزند مصدق، بر این است که، سه روز در قاهره اقامت دارند و یک روز پس از نیم روز را بنا بر دعوت پادشاه مصر با تشریفات ویژه‌ای به کاخ سلطنتی با شاه، رفتن و چای نوشیدن - دیگر روز به دعوت «طه حسین» دانشمند نامدار عرب از دانشکده‌ی حقوق دیدار نمودن. «طه حسین» در کسوت ریاست دانشکده و به زبان فرانسه از نخست‌وزیر و هیئت ایرانی خوش‌آمدگویی، و جنبش ضد استعماری ملت ایران به رهبری مصدق را ستودن و در پایان مراسم دیپلم دکترای افتخاری آن دانشکده را، پیشکش به مصدق، می‌دارد. در آن جشن برپا شده‌ی دانشگاهی، مصدق در میان شور و ابراز شادی دانش‌پژوهان و استادان به سخن با آنان می‌نشیند و سپاس از آن گرمی و شورآفرینی آنان، و ملت مصر دارد. در بازگشت به ایران، «هیئت ایرانی»، اگرچه هواپیمای دو موتوره‌ای مدیر هواپیمایی ایران برای آنان به مصر فرستاده بود، با هواپیمای چهار موتوره‌ای بازمی‌گردند که مردم و نخست‌وزیر مصر برای بازگشت آنان تدارک دیده بود، و این‌گونه جام گرمی‌بخش دوستی را ملت مصر لبریز و پر می‌سازد! اگرچه، گرمی دولت و مردم مصر آن‌گونه در پذیرایی و بدرقه رخ می‌گشاید و پیشواز لایه‌های اجتماعی جامعه‌ی ایرانی، از سراسر کشور در تهران گرد آمده، گونه‌ای است

سزاوار و برگرفته از اوج شور ملی، بنا بر نوشته‌های آن برهه‌ی تاریخی، در زندگی مردم ایران جلوه گر شده، ولی نیز، همان روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها و... یادآورند، زبان به زشتی گشودن و روی به کژرفتاری‌ها داشتن افراد و گروه‌های در اردوگاه و ابستگان جای‌گرفته‌ای که، هریک، بنا بر ویژگی‌ها و مرتبه‌ها و جایگاه‌های در آن جای‌گرفته، به ادامه‌ی سنگ‌اندازی‌های خود و دشمنی ورزیدن با پیموده‌گام‌های در راه نهضت ملی ایرانیان، برداشته شده. از جمله زشت‌کاری‌ها، سخن به یاوه‌گشودن و کلیت‌گویی‌های جمال امامی به اینکه «... هر چند دولت ایران با مصر همدردی می‌کند، لیکن مصر در حقیقت با انگلستان در حال جنگ است و چون نخست‌وزیر ایران مقام رسمی و مسئول کشور است، رفتن او به مصر و ملاقات‌هایش با اولیای امور آن کشور، به شرحی که در اخبار منعکس است، در حکم این است که دولت ایران نیز، با انگلستان سر جنگ دارد»، و این‌گونه بر کوس هوچی‌گری می‌کوبد، به زیان ملت ایران و ملت‌های دیگر زیر ستم قرارگرفته به دست انگلیس، در سودآوری به سود دولت استعماری انگلیس!

### ورود هیئت ایرانی و ادامه‌ی گردش کار دولت ملی، و دیگر رخ داده‌های پیش و پس از سفر مصدق به آمریکا

خواننده، از گذشته به خاطر دارد که در روز نهم مهر ماه نمایندگان «اقلیت» ناسازگار با مصدق، هنگام سفر نخست‌وزیر در مجلس شورای ملی به سخن می‌آیند و بر این که «تا موضوع نفت ایران در شورای امنیت مطرح است از روش اقلیت و شأن اقلیت که انتقاد و حمله به دولت است صرف‌نظر نکنند و موقتاً سکوت کنند و دولت را در این موقع که با یک دولت خارجی در کار نفت اختلاف دارد، تضعیف نکنند»، و در واقع «اقلیت» و در پیشاپیش آنان «جمال امامی» به آن رفتار می‌کند تا روزهای ورود مصدق و «هیئت ایرانی» به مصر و مورد پذیرایی با شکوه و گرمی شدن از سوی ملت و دولت آن کشور، و آن خرده‌گیری‌های به آن در بالا اشاره شده!

اگر «جمال امامی»‌ها، تا این اندازه روی برمی‌گردانند از سنگ‌اندازی‌های خود و کوتاه‌مدت دولت ملی را مورد یورش و سامانه‌ی سیاسی جامعه را در هم‌پاشی قرار نمی‌دهند و زودگذر چشم پوشانده‌اند از آسیب و زخم‌نشانی بر پیکره‌ی نهضت ملی و فراپذیری جنبش ملی شدن نفت ایران، ولی، حزب توده، آژانس و نماینده‌ی وابستگی دیگر اردوگاه بیگانه‌ای در ایران، چنین نمی‌کند و همواره بر طبل و کوس دشمنانه‌ی خود می‌کوبد، در زیان دولت ملی و هموارسازی شکست ملت ایران را

آفریدن، که شاید در آن سودی بهره‌ی اردوگاه شوروی به آن وابسته بوده، رسانیده باشند!

در سود اردوگاه سرمایه‌داری دولتی «شوروی» و زیان‌رسانی و سنگ‌اندازی در راه «ملی شدن نفت در سراسر» ایران، که بنا بر باور همگان حزب توده با آن ناسازگاری می‌ورزید و کسانی چون مصطفی علم، در فصل ششم کتاب خود، به درستی بر این است که «حزب توده با تز «ملی شدن نفت در سراسر ایران» مخالف بود، چه اجرای آن موجب می‌شد به دست آوردن امتیاز نفت در ایران توسط شوروی غیرممکن شود. این حزب فقط طرفدار ملی شدن «کمپانی انگلیسی نفت در جنوب» بود» و او نیز چون دیگران، در بررسی‌های خود، برمی‌نمایاند «حملات تند و زهرآگین» حزب توده را «علیه آن جبهه و رهبرش مصدق» و اینکه او را «مزدور امپریالیست‌ها» می‌خواندند. نویسنده‌ی کتاب یاد شده، به مانند دیگر نویسندگانی می‌نویسد «... و از تصادف عجیب روزگار آنکه در این زمان حزب توده و انگلیس‌ها یک هدف مشترک یافته بودند و آن بی‌آبرو کردن مصدق و تضعیف جبهه ملی» بود.

درستی نوشته‌ها و گفتار نویسنده‌ی یاد شده، به مانند دیگر نوشته‌های از آنها سخن رفته، گویای آن است که حزب توده همواره سنگ‌انداز راه نهضت ملی ایران بوده است و با «ملی شدن نفت در سراسر ایران» ناسازواری همه‌جانبه‌ای از خود نشان می‌داد، چرا که «اجرای آن موجب می‌شد به دست آوردن امتیاز نفت در ایران توسط شوروی غیرممکن» گردد و با این دیدگاه، یورش‌آوری و «تضعیف» مصدق و جبهه ملی را، به گونه‌های گوناگون، گزیر راه سیاسی خود دانسته بودند و «حزب توده و انگلیس‌ها یک هدف مشترکی» در کردارها - رفتارها و گفته‌های خود گزیده، و دنبال می‌کردند. برگرفته از دیدگاه چینی حزب توده است، که همچون گذشته، در زمانی که مصدق در سفر آمریکا است و پیکاری سخت با انگلستان را در «شورای امنیت» پی می‌کند، شوم‌آوری دارد با برپایی نمایش‌های خیابانی، و برهم زدن آراستگی‌های «اجتماعی - اداری» جامعه‌ی ایران را، تا این‌گونه پهنه‌ی سیاسی بر دولت ملی تنگ و تنگ‌تر شده و جای دست‌آوردها به شکت کشانیده شود. بارآوری‌های پیروز ملی شدن نفت، به کژراهه‌ای افتد، تا سود شوروی در آن جُسته آید، اگرچه در راه کژ «همیاری» شوروی در پهنه‌ی جهانی، و حزب توده در پهنای کشوری ایران را، با انگلیس و وابستگان بومی آن، همانندانی چون جمال امامی - طاهری یزدی - سید ضیاءالدین طباطبایی و... در درون و برون از مرزها، با خود آور دارد!

به ناآرامی کشانیدن جامعه و سنگ اندازی‌هایی چون گذشته، پای گرفته و ادامه دارد در هنگام سفر مصدق به شورای امنیت، و بنا بر دیدگاه چیره بر آن حزب در روز هفتم آبان، با زمینه‌سازی‌های از پیش به آن روی آورده نمایشی خیابانی و پی‌آمد درگیری‌های برگرفته از آن رخ گشوده و بر چهره‌ی نهضت ملی زخم می‌نشانند و بر کوس ناسازش‌کاری با مصدق و دست‌آوردهای ملت می‌کوبد، و زبان به زشت‌گویی دارد و مصدق و همراهان او را وابسته و... به امپریالیسم آمریکا می‌خواند. دست‌آویز، برای به‌هم‌ریزی آراستگی اداری نهادهای گوناگون دولت و نمایش خیابانی، این بار با فشار بر روی ریاست دانشگاه و استادان پاره‌ای از دانشکده و دانشسرای عالی، به اینکه سازمانی را که آن حزب تشکیل داده است، به رسمیت بشناسند، آغاز و در پی این خواست، آنان را در سالن شورای دانشگاه در دانشسرای عالی، زندانی، و نمایندگان سازمان دانشجویی حزب توده، شورای دانشگاه زندانی شده و... را، مورد توهین قرار می‌دهند. پاره‌ای از نمایندگان دانشجویی حزب توده، بوده‌اند رسولی - مهرداد بهار - بهدینی - میربها - امینی و از میان آنان، شمس‌الدین ادیب سلطانی، بنا بر داده‌های جای گرفته در روزنامه‌های آن دوران روی به استادانی چون دکتر آذر دارد و تهدید و توهین‌آمیز سخنانی را به زبان می‌راند و مرگ و کشته شدن دکتر زنگنه را به آنان یادآور است، و «پند»‌های این‌گونه‌ای دهی و هشدار به اینکه «روی اجساد شما زن و بچه‌هایتان گریه» نکنند!

روزنامه‌ی شاهد، ارگان حزب زحمتکشان ملت ایران، در همین روزها نوشته‌هایی دارد در نمایش چهره‌ی حزب توده و اینکه «حزب توده از مدت‌ها پیش به صورت یک فرقه‌ی مذهبی مخفی درآمده» است، و برمی‌شمرد آن حزب را در گذشته و حال، و رفتارهای «مذهب‌گونه» و کردارهای آسیب‌رسان آن را، برمی‌نمایاند. در نمایش‌های یاد شده، حزب توده کوشش و تلاش داشته توده‌هایی را فریب‌گفته‌های دهن پرکن و مردم‌فریب دفاع از «زحمتکشان» - «خواسته‌های کارگری» - «جنبش‌های دانشجویی» و... نماید و در پناه این پوشش‌ها، خرابی‌های به آن روی آورده را دنبال می‌نماید. چنین بوده است در نمایش هفتم آبان، جمع‌آوری خیل توده‌هایی وابسته و فریب‌خورده‌ی حزب، که هرگز دانشجو نمی‌بودند، به نام دانشجویان وابسته‌ی حزب توده و زیر نام خواسته‌های دانشجویی. این‌گونه رفتار با دروغ و ناراستی آمیختگی گرفته، هر روز بر چهره‌ی دروغ آن سازمان می‌افزوده و ادامه‌ی این ناهنجاری‌ها و زیان‌رسانی‌ها، خشم دیگر نیروهای دانشجویی را گسترش‌پذیر و ناسازواری‌ها در درون دانشگاه‌ها اوج‌پذیر

و بازتابِ کنش‌ها و واکنش‌های خود را در رویارویی دانشجویان وابسته به یکدگر گروه‌های سیاسی، و یا ناوابسته به گروهی به بار می‌آورد و درگیری‌هایی زائیده‌کردن، تا اینکه آنان را به جای خود، می‌نشانند!

انور خامه‌ای از «دومین حادثه‌آفرینی بزرگ حزب توده در ۱۴ آذر» همان سال سخن می‌گوید، پس از «حادثه‌آفرینی و خون‌ریزی فجیع ۲۳ تیر» و پیش از آنکه به چهارده آذر بپردازد، انگیزه‌های حزب توده و دیگر رخ داده‌ها و «حادثه‌آفرینی»های به دست آن حزب را، در میان آن چند ماهه و هنگام سفر هیئت ایرانی به شورای امنیت برمی‌شمرد. او می‌نویسد «ضمناً سخنرانی‌های مصدق در شورای امنیت و باشگاه ملی مطبوعات آمریکا تاثیر بسزایی در افکار عمومی آمریکا و جهان کرد و جنجال تبلیغاتی که شرکت نفت علیه ایران به راه انداخته بود خنثی کرد». سپس از درون ایران و ناسازوار بودگان با نهضت ملی می‌نویسد به اینکه «در داخل نیز خرابه‌کاری نفتی‌ها و توده‌ای‌ها همچنان ادامه داشت» و نشان‌گری دارد به هم‌زمانی «نفتی‌ها و توده‌ای‌ها» در سنگ‌اندازی در پیش پای مصدق و راه بندآوری راه ملت به سوی پیروزی را، فراهم‌ساز شدن. در فرازها چندی از نوشته‌های خود بازگشتی دارد به نشان‌دهی چیرگی مصدق و به کاربری ابتکاراتی بی‌مانند در برابر «هم‌آوردان» درون و برون از کشور، از خود نشان دادن، که از جمله یاد می‌کند «فرمان اخراج کارشناسان انگلیسی» و دیگر «با نطق جلوی مجلس بزرگترین ابتکار خود را بروز» دادن، تا در برون با اخراج کارشناسان انگلیسی و در درون با شکستن «اوبستروکسیون اقلیت در ۴ مهر» و...، «هم‌آوردان» را شاخ مات، کرده باشد!

خامه‌ای، با تکیه به روزنامه‌های آن دوران برمی‌نماید ابتکاراتِ مصدق را، که می‌بود یکی از آنها «جلوی مجلس» با مردم به سخن‌نشینی و مجلس را در میان مردم یافتن و...، و «تعطیل عمومی» روز یکشنبه بازتاب آن و «نمایندگان مجلس نیز سخت به وحشت» می‌افتند و روی به مصدق می‌نهند. او می‌نویسد «در این میان حزب توده مرتباً حادثه می‌آفرید و موضوع برای تبلیغات نفتی‌ها می‌کرد. اغتشاش در کارخانه‌ها و دبیرستان‌ها و دانشگاه اغلب بدین سان پدید می‌آمد که توده‌ای‌ها به مصدق و جبهه ملی حمله می‌کردند و آنها را نوکر انگلیس و آمریکا می‌خواندند و در نتیجه خشم طرفداران مصدق را برمی‌انگیخته و حادثه آفریده می‌شد! به موازات این حوادث حزب توده از هر فرصتی استفاده می‌کرد برای اینکه میتینگ و راه‌پیمایی به راه اندازد. اگر زد و خوردی، کشت و کشتاری، خونریزی پیش آمد که هوالمطلوب. اگر نیامد که

قدرت خود و ضعف حکومت مصدق را نشان داده» است. خامه‌ای در پی گفته‌های درست خود به نشان‌دهی چگونگی رفتارهای «توده‌ای‌ها» و ناپسند مردم به جای‌آوری آنها، می‌نویسد «مثلاً در اوایل آبان «سازمان دانشجویان و دانش‌آموزان» حزب توده «علیه مظالم انگلستان در مصر» راه‌پیمایی به راه انداخت و با وجود اینکه شهربانی آن را ممنوع کرده و گفته بود از آن جلوگیری خواهد کرد و مسئولیت هر حادثه‌ای متوجه مسئولان سازمان مزبور است، از انجام آن چشم‌پوشی نکرد و اگر خودداری پلیس و طرفداران جبهه ملی به علت غیبت مصدق و توصیه‌ی او به حفظ آرامش نبود مسلماً حوادث ۲۳ تیر تجدید می‌شد». خامه‌ای دامنه‌ی بررسی‌های خود را پیرامون «حادثه‌آفرینی»های توده‌ای‌ها و هم‌زمانی آن حزب با «نفی»ها، در خرابه‌کاری و آسیب به بارآوری و سنگ‌اندازی در راه نهضت ملی را برمی‌شمرد به‌مانند پیش‌گفتاری تا به چهارده آذر برسد، و «حادثه‌آفرینی» آن حزب و بنا بر گفته و نوشته‌ی همگان «یک بار دیگر به خونریزی نظیر ۲۳ تیر»، جامعه‌ی ایران را کشانیدن!

خامه‌ای، در ادامه‌ی سخنان خود که به دنبال بازگشت مصدق از سفر می‌باشد، در روزهای آغازین آذر ماه و «مردم استقبال بی‌نظیری از وی به عمل» آوردند و شکوه «صدها هزار تن از مردم تهران در مسیر او صف کشیده و صمیمانه از او تقدیر و تجلیل» کرده‌را، یادآور شدن، می‌پردازد به انجام‌گرفته‌های آن روزها. بر این باور نوشته‌های او جریان دارد، که اقلیت هنگام اینکه نخست‌وزیر در سفر بوده، او را بمباران «انتقادات خویش» می‌کند تا پس از ورود بر او تنگی گرفته شود و زمینه‌های مناسب فراهم شود و انتخابات «یک ماه به تأخیر» افتد و «تا مصدق سقوط نکرده است انتخابات به عمل نیاید». شکوه جمعیت صدها هزار نفری مردم را «یک نوع مراجعه به آرا عمومی به سود مصدق» می‌شناسد و «دشمنان او سخت خشمگین»، و مصدق را آگاه به آنچه در درون دشمن و «هم‌آوردان» می‌گذرد و واکنشی مناسب از خود نشان دادن به اینکه؛ «بلافاصله به حمله‌ی متقابل پرداخت و روز سوم آذر گزارش بسیار مهمی درباره‌ی اقدامات پیروزمندانه‌ی خود در شورای امنیت و آمریکا به مجلس داد و اعلام کرد که طرح تصویب‌شده‌ی تأخیر انتخابات را قانونی نمی‌داند و در موعد مقرر انتخابات را انجام خواهد داد. رئیس و نمایندگان مجلس پس از مقاومت مختصری تسلیم شدند و به مصدق و اقدامات او رأی اعتماد کلانی دادند (۹۰ نفر در مجلس و به اتفاق آرا در سنا)»!

او پس از برشمردن کارهای به‌نگام انجام‌گرفته از سوی مصدق را، به «تهیه‌ی

مقدمات انتخابات) - «نخستین گام در راه آزادی انتخابات سرلشگر مزینی رئیس شهربانی را که مورد انتقاد آزادی خواهان بود برکنار» کردن و «سمت را موقتاً به عهده‌ی امیر تیمور کلالی وزیر کشور واگذار کردن، و...، بر این انگشت می‌نهد که «این اقدامات هم نفتی‌ها و هم حزب توده را سخت به وحشت افکند زیرا اطمینان داشتند که اگر در چنین شرایطی انتخابات انجام گیرد مجلس به کلی از طرفداران مصدق تشکیل خواهد شد و دیگر هیچ امیدی به سقوط او نمی‌توان داشت!» لذا، برگرفته از دیدگاه یاد شده‌ی «نفتی‌ها و توده‌ای‌ها»، ۲۳ تیرمانندی را آفریدن، مناسب کار خود می‌خوانند تا «گناه آن را باز به گردن مصدق بیافکنند و هو و جنجال به راه بیاندازند. بدین سان حادثه‌ی ۱۴ آذر آفریده» می‌گردد!

هم‌سخن با انور خامه‌ای، نویسنده‌ی کتاب «گذشته چراغ راه آینده» است به آن روزهای پس از ورود مصدق از سفر آمریکا و آغاز انتخابات و پیروزی مصدق بر «هم‌آوردان» که در دل شکست او را پروریده بودند می‌پردازد و می‌نویسد «روز پنجشنبه چهاردهم آذر ماه یک بار دیگر تهران شاهد حوادث اسفناک و جانخراش و مناظر شرم‌آور و وحشیانه‌ای بود که در اثر سیاست حادثه‌آفرینی رهبران حزب توده‌ی ایران و مقابله و انتقام‌جویی نیروهای انتظامی و اراذل و اوباش و چاقوکشان تحت حمایت پلیس و ارتش با نظارت و اطلاع دولت پیش آمده بود.»! نویسنده‌ی کتاب، اگرچه همچون گذشته به درستی انگشت بر روی «حادثه‌آفرینی»‌های رهبران حزب توده می‌گذارد و زشت‌کاری‌های آنان را، همگام با وابستگان به اردوگاه سرمایه‌داری غرب و به ویژه انگلیس می‌نمایاند و نشان‌گر است، که شوم‌آوری‌های رخ داده بازتاب کنش‌ها و واکنش‌های ناپسند مردمی بوده‌ی توده‌ای‌ها می‌بوده است و به کژراهه کشانیدن مسیر مبارزات ملت ایران، به دست رهبران آن حزب وابسته به اردوگاه سرمایه‌داری دولتی، شوروی نام‌گرفته و «هم‌نفسی» این دو نیروی شوم‌زای به زیان خواسته‌های پای‌گرفته‌ی «ملی مردمی»، به رهبری دولت ملی مصدق را برنمایانیدن، ولی، پاسخ‌گویی به آن «مناظر شوم‌آور و وحشیانه»‌ی رهبران حزب توده را، یادآور نمی‌شود، که چگونه می‌باید بوده باشد، تا ۱- «مقابله و انتقام»‌جویی خواننده نشود؟! و ۲- نیروهای انتظامی، اراذل و اوباش و چاقوکشان، تحت حمایت پلیس و ارتش با نظارت و اطلاع دولت و... نام‌نگیرند؟! و آن جمع نیروهایی، که در پی یکدیگر نویسنده ردیف کرده است، در دست و با آگاهی دولتی باشد، که خود «دولت ملی» خواننده و آن‌گونه برای ملت دست‌آورد به دست آورده و گونه به‌گون به خواهان جامعه

سنگ انداز راه او شده اند.؟! ۳- چرا آنان که، در رویارویی با «حادثه آفرینان» حزب توده قرار می‌گیرند، «اراذل و اوباش و چاقوکشان» نام می‌گیرند ولی «حادثه آفرینان» از «سزاواری» آن چگونگی و «مشخصه»های شمرده شده، بی‌بهره می‌گردند!

نویسنده‌ی «گذشته چراغ راه آینده» است، به بررسی‌های خود و انگیزه‌ی «حادثه»ی آفریده شده به دست رهبران حزب توده را دنبال و می‌نویسد؛ «شهربانی از تاریخ دوازدهم آذر ماه چند بار اعلام کرده بود که از دموستراسیون و میتینگ جلوگیری خواهد کرد و در صورت تخلف با استفاده از نیروهای نظامی از آن جلوگیری خواهد نمود. ولی ترتیب‌دهندگان تظاهرات به اخطار پلیس توجه ننموده و به انجام دموستراسیون و میتینگ دست زدند. نیروهای انتظامی ابتدا به تظاهرکنندگان حمله کرده پس از کشتن و زخمی کردن و توقیف عده‌ای، آنها را متفرق ساختند!»

پرسیدنی است، در کشور «شوراها» نام گرفته و پایگاه «زحمتکشان» جهان خوانده شده و...، آیا امکان «دمونستراسیون و میتینگ» برای نیروها و گروه‌های دگراندیش ممکن پذیر بود، که نیروی وابسته‌ی به آن جهان «سرمایه‌داری دولتی» در ایران، هر روز و با دست‌آویزهای گوناگون و زیر نام جمعیت‌های رنگارنگ پیاداشته، برای چوب لای چرخ دولت ملی نهادن و سنگ‌اندازی در راه جنبش مردم پای گرفته، روی به نمایش‌های خیابانی می‌آورد و نفرت‌برانگیزی و دامن زدن به زد و خوردهای خونین، و شوم‌آفرینی‌های زندگی هر روزه‌اش شده؟!

کتاب یاد شده ادامه می‌دهد که «اما کار بدین جا خاتمه نیافت. بلافاصله عده‌ای از چاقوکشان و رجاله‌های وابسته به احزاب «زحمتکشان» دکتر بقایی، سومکا و پان ایرانیست‌ها با در دست داشتن چوب‌دستی و میله آهنی و با دادن شعارهای «زنده باد دکتر مصدق»، «زنده باد جبهه ملی»، «مرگ بر حزب توده‌ی ایران» در خیابان‌ها به راه افتادند و به تخریب و آتش زدن مؤسسات، چاپخانه‌ها و روزنامه‌های مخالف دولت و حتی دکان‌ها و دکه‌ها پرداختند و از حمله به مردم خودداری نکردند!»

اینکه، رفتارهای یاد شده از سوی هر گروه و دسته‌ای ناپسند مردم و آسیب به بارآور بوده است، جای هیچ‌گونه شک و گمانی نیست، ولی، آیا، برانگیزانیدن آن درگیری‌ها و زشت‌کاری‌ها و...، هر روزه به دست حزب توده را، از جمله چند روز پیش و زندانی کردن و توهین ریاست دانشگاه و پاره‌ای استادان را بایسته می‌آید، ابتدا در پیشگاه چشم خرده‌گیر و انتقادکننده قرار گیرد، و لذا «چاقوکش و رجاله» خواندن، و یا دیگران درست و یا نادرست برانگیخته شده؟! و دیگر «آیاها» و پرسش‌های بی‌شماری، که



مورد پرسش قرار می‌گیرد؟!

نویسنده، دنباله‌ی گفته‌های خود را با آورده‌ای از روزنامه‌ی کیهان همان روز ادامه و در پایان از آن روزنامه آورده است که «تظاهرات تا آخرین ساعات روز ادامه داشت و در تمام مدت تظاهرات، جریان به وسیله‌ی بیسیم به آقای امیر تیمور کلالی وزیر کشور و سرپرست شهربانی کل کشور اطلاع داده می‌شد. آقای امیر تیمور نیز جریان را به اطلاع آقای نخست‌وزیر می‌رسانیدند». نیز آوردن «اعلامیه‌ی شهربانی» که از «وظیفه‌ی قانونی» خود سخن به میان آورده و «ماجرای» خواندن حزب توده را یادآور، و کوشش‌های افراد آن حزب «انتظامات و امنیت شهر را مختل» ساختن، دانسته و می‌افزاید که «اهالی شرافتمند و میهن‌پرست تهران هم که به ماهیت این عناصر کاملاً پی برده‌اند، با نیروی انتظامی در تمام موارد کمال همکاری و معاضدت را کرده و عناصر اخلاک‌گر را به‌سزای اعمال خود رسانیدند!»

آنگاه نویسنده می‌نویسد «این رجاله بازی‌های شرم‌آور و ننگین را پاره‌ای از جراید وابسته به جبهه‌ی ملی ستایش کردند و رادیو تهران نیز آن را تمجید نمود» و روی‌آور است به شماره‌ی دیگری از کیهان، که آن رویداد را ناپسند و شرم‌آور خوانده بوده است و به پاره‌ای از آنچه روی داده بوده، اشاره کرده و در پایان می‌نویسد بر این است که «در این مورد روزنامه‌ی کیهان کاملاً حق داشت. این حادثه و نظایر آن به‌مانند لکه‌های سیاسی بر دامن جبهه ملی نشست. درست است که حزب توده‌ی ایران ارزیابی و سیاست نادرستی داشت و حادثه‌آفرینی می‌کرد، در اشتباه بود و راه خطا می‌پیمود. لکن خطاهای آن حزب اعمال این چنین فضحیت‌بار دولت جبهه ملی را به هیچ وجه توجیه و تبرئه نمی‌نمود. جنایات و فجایعی از این قبیل نمی‌تواند مورد تنفر و انزجار عمومی نباشد و هیچ دولتی هر قدر هم که خدمتگزار ملت باشد، نمی‌تواند خود را از مسئولیت چنین اعمال رسوایی مبرا دارد.»

بی‌گفتگو، روی داده‌هایی در آن روز، به‌مانند سوزاندن چاپخانه و روزنامه‌ها و به آتش کشیدن کتابخانه و یا... زشت و ناپسند، برخاسته از رفتاری است دوری‌گزیده از پرهیخته‌گی‌های اجتماعی، به ویژه در پهنه‌ی سیاسی. ولی نویسنده‌ی کتاب و یا حتی روزنامه‌ی کیهان، که دست «حادثه‌آفرین» را حزب توده می‌شناسند و آزمون‌ها نیز همواره نشان‌گر بوده است، که «حادثه‌آفرینی»‌هایی دیگر نیز، از سوی آن حزب بارها و بارها رخ داده است، حتی در دوره‌های «هم‌نفسی» آن حزب با «قوام‌السلطنه» به سود دولت او که در گذشته به آنها پرداخته گردید، و یا چنین رفتاری همانند و یا شوم‌تر و

رسوایی به بارآورتر در چهره‌ی سرکوبگری‌های بی‌شماری، از سوی «شورای کارگری» - «فرقه‌ها» به ویژه آذربایجان - «زندانی» کردن، «شلاق» زدن، «قتل» و یا شکنجه و... بسیار دیگر زشت‌کاری‌هایی سرزده به دست توده‌ی فریب‌خورده و دستور رهبری حزب توده، تنها و تنها، در واژه‌های «حادثه‌آفرینی» - «ارزیابی و سیاست نادرست» - «در اشتباه بود» و دیگر چنین واژه‌های کش‌دار و به‌گونه‌ای لرزان و ناگویا، برای شناساندن ماهیت حزب توده و کردارهای برگرفته از آن آیا، کافی و به اندازه، به کار گرفته شده است؟! آیا، با آن همه سنگینی کارنامه‌ی سیاسی زشت و رسوای در ترور و سرکوب، همه‌ی آنچه را نام ناپسند مردمی و با «نامردمی» سرشتگی گرفته است، و «ناملی بودن و برکوس رسوای وابستگی کوبیدن را، بی‌شرمانه «انترناسیونالیسم پرولتری» و سپس در پشت آن «دروغ» پنهان جستن، و توجیه‌گر بردگی فرمان سیاست‌سازان «سرمایه‌داری دولتی» شوروی و... را همواره به کار بردن، تنها و تنها، می‌توان پس از این همه «سیاه‌بازی»ها در آن «واژه‌های لرزان و ناگویا» بسنده دانست؟! و سپس ناتوان کوشیدن، تا بسنده شود به «واژه‌های لرزان و ناگویا»، و ماهیت حزب توده و چگونگی آن نیروی وابسته و شوم‌آفرین را بیان نکردن، روی آور شدن به اینکه «لکه‌های سیاهی بر دامن جبهه‌ی ملی و رهبران آن نشست» و دولت ملی هم نمی‌تواند «خود را از مسئولیت چنین اعمال رسوایی مبرا» داشته باشد؟! چنین است که نویسنده، بر سخنان خود پوششی می‌پوشاند که در زیر آن پوشش، توده‌ی حزب توده را، پس از این همه آزمون و... نابزه کار بنامد، و با سرپوش زشت‌آوری‌های آن توده‌ی کر و کور بر بدنه‌ی جامعه‌ی ایرانی زخم نشانیده، به «توده‌پرستی» روی آورد و همگام، با بزهدار خواندن‌های رنگ و روی رفته‌ای بهره‌ی «رهبران حزب» نمودن، بارگناه را برگردن «جبهه ملی» و دولت آن «مصدق» بار کند! گویی انبوه توده‌ی توده‌ای، پس از این همه سال و آن همه دیده‌ها و انجام‌گرفته‌ها، «گله‌ای» را مانند بوده، در نمایش‌های خیابانی آرایش گله و انبوه گرفته، و هیچ بزه و گناهی به آن گله نمی‌باید گرفته شود؟! یا «حزب توده‌ی ایران، متشکل‌ترین و نیرومندترین حزب موجود» خوانده را، می‌توان سرپوشی داشت برای چشم‌پوشی از آن همه زشت‌آوری و زخم و آسیب به جای‌نشانی، و این‌گونه از بار بزه‌ها و کردارهای «نامردمی» و «ناملی» آن حزب، درگذری کردن، و با اندک شمری که «رهبران حزب در اشتباه و خطا غوطه‌ور» بوده‌اند، کل بدنه‌ی حزب را از تیررس داوری‌ها و سپس ارزش داوری‌های بایسته و سزاوار، دور نگه‌داری کردن. سپس‌تر، کل بارگناه را برگردن دیگر نیروهای سیاسی و توده‌های «گروه‌های

دیگرانندیش انداختن، که وابسته بوده‌اند به «جبهه ملی» و دوستانان «مصدق»، و سرانجام «بزه کاران» واقعی از دیدگاه آن نویسنده، دولت ملی - جبهه ملی، و توده‌های طرفدار نهضت ملی بوده، باشند!

اگرچه، نویسنده آگاه است و توانایی بررسی‌های «اجتماعی - سیاسی» اش آسان به چشم می‌خورد و اینجا و آنجا توانسته است بار فراگشایی‌های تاریخی چشم‌گیری، مرتبه‌هایی، از آن دوره، نوشته‌هایش از خود نشان دهد، ولی، بنا بر دیدگاه چیره‌ی بر او «لنینیسم» چیرگی گرفته، و آگاه و یا ناآگاه دل‌گروی «شوروی» آن دوران بسته داشته، با خود داشت «بندهایی» را می‌گردد! در گونه‌ی «بررسی»‌های او و سپس روی به داوری و ارزش داوری آوردن، و چه ارزش‌هایی را «مثبت» و چه ارزش‌هایی را «منفی»، و آنگاه بر داوری نشستن، و به زیان این و سود دیگری داوری داشتن، بیان‌گری همه جانبه‌ای می‌گردد به «بندها»ی یاد شده و بار مهر دیدگاهی «لنینیسم» و «شوروی» آن دوران در دل داشته!

بسته بودن به آن «بندها»، و دل به مهر «لنینیسم» داشتن و شوروی آن دوران و پسین سال‌های آن دوران را «پایگاه زحمتکشان» و یا «اردوگاه سوسیالیسم» خواندن، با خود داشت، بررسی‌هایی می‌گردد و داوری و ارزش داوری نمودن‌هایی، همانند آنچه را که نویسنده‌ی «گذشته، چراغ راه آینده است»، کرده است و از بار بزه‌های سنگین و کمرشکن «توده‌ی» حزب توده و در پیشاپیش آن توده، «رهبران» حزب کاستن و بر شانه‌های دیگران نهادن است!

بنابراین دیدگاه و کژداوری، نویسنده‌ی کتاب ادامه می‌دهد که «به اعتراف همگان در آن زمان حزب توده‌ی ایران متشکل‌ترین و نیرومندترین حزب موجود در ایران بوده اگر رهبران حزب در اشتباه و خطا غوطه‌ور بودند، توده‌ی عظیم متشکل در سازمان‌های مخفی و علنی آن حزب صادقانه خواستار آزادی و طرد استعمار بوده و در آن راه مصممانه و شجاعانه مبارزه می‌کردند»!

نویسنده‌ی کتاب، از درستی بوده‌هایی، نتیجه‌های نادرستی می‌کند و سپس روی به داوری دارد و این‌گونه ادامه‌ی بررسی‌های خود را دنبال می‌کند. او هرگز از خود نپرسیده است که ۱- «حزب توده متشکل‌ترین و نیرومندترین حزب موجود در ایران» در سایه‌ی کدامین «قدرت جهانی» پای گرفته بوده است، و در این مدت زمان «پای‌گرفتنی»، کدامین گامی در سوی سودآوری برای ملت ایران برداشته بوده، که در آن «گام» سودی بیشتر بهره‌ی شوروی در سر پروریده نشده، بوده باشد؟! اگرچه، و بنا

بر آورده‌های خود نویسنده، همواره سودآوری برای شوروی را در زیانِ خواست‌های «ملی مردمی» ملت ایران، دست و پا کننده، بوده حزب و بسیار مورد‌هایی رخ داده، که همداستان با وابستگان به دولتِ استعماری انگلیس، به زیان ملت ایران و سود آن دو «قدرت» تالان‌گر جهانی، پایان پذیرد! به اندازه در گذشته، بر روی پاره‌ای از آنها انگشت نهاده شده و بایسته نشان‌دهی‌هایی گردیده است!

۲- پرسش اینکه «توده‌ی عظیم متشکل در سازمان‌های مخفی و علنی آن حزب» از کدامین لایه‌های اجتماعی به وجود آمده بودند، تا نفهمند که نمی‌بایست همواره برده‌ی فرمان‌رهبان خود باشند، و کر و کور، روی به «حادثه‌آفرینی»‌های بی‌شماری نیاورند، که هم آسیب «ملی» به بار می‌آورده و هم آسیب‌های «مردمی»، که رخ داده‌های گذشته، از گاه پای گرفتن آن حزب تا آن زمان و سپس تر، گویای روشن و پرده‌داری دارد. پرده‌داری، نه تنها به «حادثه‌آفرینی»‌های دوره‌ی گذشته‌ی پیش از «دولت ملی» و همداستانی با «دولت قوام» به هم‌نفسی با وابستگان به انگلیس در برابر نیروهای ملی - ترورها و سرکوبگری‌ها و...، که در دوره‌ی دولت ملی هم، و بارها و بارها، و چوب لای چرخ دولت ملی نهادن، وظیفه «داری مبارزاتی» آنان را به وجود آورده می‌باشد، که یکی از آنها چهارده آذر مورد بررسی قرار گرفته می‌باشد! «توده‌ی عظیم متشکل در سازمان‌های مخفی و علنی آن حزب» که دانشجو - کارگر - استاد دانشگاه - دهقان - آموزگار - دانش‌آموز و دیگر لایه‌های اجتماعی تشکیل داده‌ای که، در دیگر گروه‌های سیاسی، از جمله سازمان‌های وابسته به جبهه‌ی ملی و دوستانان نهضت ملی و مصدق یافته می‌آمده‌اند!

آنچه آمد، با تکیه کردن به گونه‌ای داوری‌های نویسنده‌ی کتاب «گذشته، چراغ راه آینده است»، به اینکه دیگر افراد تشکیل‌دهنده‌ی گروه‌های سیاسی را، چه نام نهادن و چگونگی بیان شخصیت اجتماعی «چاقوکش رجاله و...» دادن و شرم‌آور و ننگین خواندن ولی، افراد و وابستگان حزب توده را، جز آنچه در مورد دیگران خوانده‌اند، دانستن، از گونه بررسی‌ها و داوری و ارزش داوری‌هایی است، ویژه‌ی دارندگان بینش توده‌ایستی»، اگرچه از وابستگی حزب توده کناره‌گیری کرده باشند، و یا، هرگز وابستگی به آن سازمان نداشته‌اند! چنین است که دارندگان آن «بینش»، و با تکیه به آن «بینش»، به واریسی و بررسی‌های اجتماعی، همان‌گونه‌ی او، روی‌آور می‌باشند و روی‌آور شده‌اند!

یکی از به‌مانندان نویسنده‌ی «گذشته، چراغ راه آینده است»، که مدت درازی از

کناره‌گیری‌اش از حزب توده می‌گذرد و سخت به «حزب توده» خرده و انتقاد می‌گیرد، ولی، سرشتگی دیدگاهی او آلودگی گرفته می‌باشد به بینش «توده‌ایستی»، و اگرچه دهه‌ها است، جدا شده و سخت به آن سازمان سیاسی و به ویژه رهبران آن می‌تازد و خرده می‌گیرد، اما بار سخنان و نوشته‌ها و کردارش، نمای روشنی است به دارندگی سامانه‌ی بینش «توده‌ایستی»، مهدی خانابا تهرانی را می‌توان نام برد! با اندک سرک‌کشی به کتاب او با نام «نگاهی از درون به جنبش چپ ایران»، به گونه‌ی بررسی و واری‌های «سیاسی-اجتماعی» او، می‌توان پی برد، و یافتن چگونگی بیان شخصیت اجتماعی این و آن وابسته به دیگر گروه‌های دگراندیش را داشته، و به این گروه و آن گروه و افراد آن سخت تازیده و خرده گرفته است، به داشتن کردارهایی، که خود به آن گرفتار است و به گونه‌ی روشن، در لابلای نوشته‌هایش آن‌گونه خود را بیان می‌دارد! خانابا تهرانی در پاسخ «چگونه عضو حزب توده» شده است، می‌گوید که «اولین آشنایی من با حزب توده توسط عمویم که در کارخانه قند کرج کار می‌کرد صورت گرفت، و در پی یادآوری و بازگویی وابستگی پیدا کردن به حزب، پرسش‌گر، می‌پرسد «جز این‌ها فعالیت دیگری هم داشتی؟» می‌گوید «یکی از فعالیت‌های من تشکیل گروه‌های مقاومت برای مقابله با سومکایی‌ها و پان ایرانیست‌ها بود که به اجتماعات و تظاهرات توده‌ای حمله می‌کردند و افراد را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند» و پی می‌کند گفته‌های خود را که «توده‌ای‌ها مشهور بودند به روشنفکران تر و تمیز و عینک پنی که کتاب زیر بغلشان بود و اهل دعوا و مرافعه نبودند» و بر این است که توده‌ای‌ها «منطق قوی‌تر» برای خودشان داشتند و لذا «مقابله به مثل» نمی‌کردند و «من که زیاد اهل منطق قوی‌تر نبودم و حاضر نبودم به نام نامی منطق در مقابل گروه‌های ضربت دربار و رکن ۲ ساکت بنشینم، گروه مقاومت تشکیل دادم و این ماجرا در سازمان جوانان با اعتراض روبرو شد!»

خواننده، می‌یابد گونه‌ی آغازپذیری سخنان یک «ضد حزب توده» ای سراپا آلوده به بینش «توده‌ایستی»، که در پی «آشنایی» به حزب توسط عمویم کارگر کارخانه‌ی قند و... ۱- برای روی در رویی با «سومکایی‌ها و پان ایرانیست‌ها» که به «اجتماعات و تظاهرات توده‌ای حمله» ور شده و «ضرب و شتم» وارد می‌ساختند، «گروه‌های مقاومت» می‌سازد ۲- گروه‌های مقاومت برای دفاع از نمایش‌های خیابانی حزبی که بنا برگفته‌ی خانابا تهرانی «روشنفکران تر و تمیز و عینک پنی که کتاب زیر بغلشان» بود و دارنده‌ی «منطق» قوی که از «دعوا و مرافعه» به دور بوده‌اند. ۳- «ضرب و شتم»

واردکنندگان را از «سومکایی»ها آغاز و با «پان ایرانیست‌ها» درهم ریخته و سرانجام به «گروه‌های ضربت دربار و رکن ۲ سر برون می‌آوراند و ادامه‌دهی به سخن، بی‌آنکه بگویند ۱- انگیزه‌ی درگیری‌ها چه بوده؟! ۲- کدام دیگری را برمی‌انگیزانیده است؟! ۳- میوه‌ی کنش‌ها و واکنش‌های آن «روشنفکران تر و تمیز و عینک پَنسی» کتاب زیر بغل داشته‌ی دارنده‌ی «منطق قوی‌تر» از ضرب و شتم به وجود آوران «اهل دعوا و مرافعه» نبوده، چرا و چگونه به ترورها - بازداشت و شکنجه‌ی نیروهای مخالف - ناسزاگویی و دشنام‌دهی در روزنامه‌های خود و...، بسیار دیگر کرده‌های آن حزب آن‌گونه پوش و آن‌گونه زُوی، می‌بایست روی‌آور شود، که همگان، از جمله رهبران آن حزب نیز زبان گشوده‌اند و به ترورها - بازداشت‌ها - شکنجه‌ها و ناسزاگویی و نویسی‌های سازمان آن را رهبری داشته، گردن نهاده و فراوان پرده‌داری کرده‌اند! ۴- چرا افرادی چون امیر مو بور - منصور افشار - محسن مشگین موی - احمد طالقانی و...، که با «چاقو» و «پنجه بوکس» و...، به جمعیت‌های وابسته به حزب توده یورش می‌آوردند، بیانِ شخصیتی و چگونگی سامانه‌پذیری اجتماعی‌شان «چاقوکش» - «اراذل و اوباش» و... خوانده می‌شود، جاری شده از نوک زبانِ قلمی نویسنده‌ی کتاب «گذشته چراغ راه آینده است» و به ویژه مهدی خانبابا تهرانی چند بار «توده‌ایست» تر از او، ولی، مهدی خانبابا تهرانی، که خود می‌نویسد اهل «منطق قوی‌تر» نبوده و با جوانان ورزشکاری چون «محمد سیف» که بنا بر نوشته‌ی او «آدم بزن بهادر، گردن کلفت و شری» بوده و بیشتر هنرش را پرداختن به این‌گونه کارها می‌خواند و با آنها به وجود آورنده‌ی «گروه‌های مقاومت» می‌گردد، نمی‌بایست نام «چاقوکش» بگیرند و چگونگی و بیان «اراذل و اوباش» را نیز، در مورد آنان به کار نبرند؟! به ویژه مورد افرادی چون «مهدی خانبابا تهرانی»، که چند پسین صفحه‌ای دیگر، و در رابطه‌ی «دورانِ پس از کودتا» و هنگام دستگیری‌اش، خود می‌نویسد «در کلانتری از جیب من چاقو و پنجه بوکس درآوردند و...؟!»

پر گویایی دارند وجود داده‌هایی تاریخی، و از زبانِ خاطرات توده‌ای‌هایی چون مهدی تهرانی، که اگر «امیر مو بور»ها چاقوکش بوده‌اند و اراذل و اوباش نام می‌باید بگیرند، به کار گیرندگان «چاقو و پنجه بوکس»، افرادی چون مهدی خانبابا تهرانی، - برادران لَنکرانی - کارگر توده‌ای که با چاقو «احمد طالقانی» را می‌کشد و...، نیز چاقوکش و لذا «اراذل و اوباش» به شمار می‌آیند، به ویژه، اینکه همگان، و از جمله «توده‌ای‌ها»ی رنگارنگ نیز، «حزب توده» را، «حادثه‌آفرین» خوانده‌اند!

نگارنده، نیک می‌شناسد جداسری و نایگانگی شخصیت‌های اجتماعی گونه به

گونِ جای‌گرفته در گروه‌های سیاسی گوناگونی را، که علی‌رغم داده‌های درست آورده شده برای «هم‌سنجی» افراد نام برده شده، به همگونی کارهای انجام گرفته و به‌کاربری سلاح‌های سرد و یا حتی گرم، اما نمی‌تواند سنجشی همانند و ارزش دآوری هم‌ارزی از دیدگاه «اجتماعی - سیاسی» برای همه‌ی آنان به همراه داشته، دارد. همه‌ی آنان به‌مانند هم، ارزیابی شخصیتی نمی‌یابند، و چگونگی بیان اجتماعی همسانی برای آنان، در نظر گرفته، نمی‌بایسته است. نه تنها جداسری وجود دارد میان مهدی‌خانابا تهرانی با «امیر مو بور»، اگرچه هر دو دست به «چاقو» و «پنجه بوکس» می‌برده‌اند، که وجود دارد میان «خانابا تهرانی» با کسانی چون «نورالدین کیانوری» هم!

نگارنده، نیک به آنچه گفته شد و آمد آشنا و آگاه است و حتی کوشش ندارد «هم‌ارزی» کند میان نوشته‌های، کتاب «گذشته چراغ راه آینده» است، با آنچه مهدی‌خانابا تهرانی در «نگاهی از درون به جنبش چپ ایران» نوشته و دیگر کسان و نوشته‌هایی از این دست، نوشته‌اند! ولی واری و بررسی‌های رخدادهای «اجتماعی - سیاسی» هم آن‌گونه با «برچسب» چاقوکشی، و رجاله و اراذل خواندن افراد وابسته به این گروه و آن گروه، و سپس رسوایی و شرم به‌بار آوری را برای آنان دانستن و دولت و ارکان آن که راه سود مردم می‌پیموده‌اند، و تنها و تنها، حزب توده را «حادثه» آفرین و «ارزیابی و سیاست نادرستی» داشته، خواندن و سپس نیز «توده‌پرستی» کردن و دیگر به این‌گونه گفته‌ها و نوشته‌ها پسند و بسنده کردن و روی آوردن، راه به جایی نیافتن است و بیان درستی رویدادها و چرایی و چگونگی آنها را روشن ساز، نمی‌دارد!

نویسنده‌ی «گذشته چراغ راه آینده است»، در ادامه‌ی واری روز چهارده آذر، که خود دست «حادثه آفرین» حزب توده را رنگین برمی‌نمایاند و نیمی از درستی را این‌گونه بازگویی دارد، زخم‌های بر سینه‌ی جامعه نشسته را برگردن گروه‌های جمع گرفته در درون جبهه ملی می‌اندازد و بر «دامن جبهه ملی و رهبران» آن سیاهی نشانیدن و در پی چسبانیدن «اعمال رسوایی» انجام گرفته بر دولت ملی مصدق و او را از «مسئولیت» مبرا نداشتن، می‌نویسد؛ «نظری کوتاه به دوران حکومت دکتر مصدق نشان می‌دهد که وی سیاست داخلی اش لبه‌ی تیز حملات خود را به حزب توده‌ی ایران و نیروهای ضد استعماری وابسته به آن متوجه ساخته بود. در آن دوران همواره زندان‌ها از دهقانان، کارگران، روشنفکران و هواداران صلح که کوچک‌ترین مبارزین ضد استعمار بودند مملو بود و توقیف روزنامه‌هایشان به کار روزمره‌ای تبدیل شده بود. حتی به فعالیت آزاد کلاس‌های مبارزه با بیسوادی که به ابتکار حزب توده‌ی ایران و به همت دانشمندان

**عالیقدر دهخدا** تشکیل یافته بود، میدان عمل داده نمی شد!

بررسی گونه‌ی «توده‌ایستی» نوشته‌ی نویسنده‌ی کتاب و بینش بر او چیره گرفته را، به روشنی می‌توان در همین چند فراز نشان‌گر شد و برنمایاندن به اینکه، در پی «نیمی از درستی» را گفتن، پوچ به هم‌بافی‌ها و نادرست‌گویی‌هایی دنبال می‌شود و بازتاب این‌گونه بررسی و واری‌ها، دروغ‌بزرگی را گفتن و خام‌پنداشتن که در میان مردم جای می‌افتد! نویسنده، همان‌گونه که «لنین» گفته است «با نیمی از راستی را گفتن، دروغ‌کاملی» را دنبال می‌کند، خواه آگاهانه و خواه ناآگاهانه، در جای اندازی این دروغ‌بزرگ که در دوران مصدق «همواره زندان‌ها از دهقانان، کارگران، روشنفکران و هواداران صلح» مملو بوده و «توقیف روزنامه‌ها به دستور دولت ملی انجام می‌گرفته و میدان «عمل» داده نمی‌شده است به «فعالیت آزاد کلاس‌های مبارزه با بی‌سوادی که به ابتکار حزب توده است و به همت دانشمند عالیقدر دهخدا» تشکیل یافته، می‌خواند!

دروغ‌بزرگ نویسنده، چه آگاه و چه ناآگاه به آن روی آورده، با پی‌کنی داده‌های تاریخی از زبان‌های گوناگون از جمله آورده شده در کتاب نویسنده رسواگر «پته‌ی دروغ» بزرگ او خواهد شد به اینکه وابستگان حزب توده، جای‌گرفته در لایه‌های گوناگون اجتماعی در نمایش‌های خیابانی شرکت داده می‌شدند و بنا بر نوشته‌ی نویسنده‌ی کتاب «حادثه‌آفرینی» داشتند، و لذا به‌مانند دیگر وابستگان به گروه‌های سیاسی، بازداشت و در بازداشتگاه‌ها، ناگزیر بسر بردن، بودند.

بازداشت شدگان وابسته به گروه‌های سیاسی دیگر، و از جمله وابستگان به جبهه ملی را چشم‌کژبین «توده‌ایستی» نمی‌بیند و یادآور نمی‌گردد و تنها و تنها، وابستگان به حزب توده را می‌بیند و «بینش توده‌ایستی» او را بر این می‌دارد تا با یاد کردن از لایه و جایگاه اجتماعی، آن هم به گونه‌ی نارسا، بخواند که «دهقانان - کارگران - روشنفکران و...» بازداشت شدگان و زندانیان دولت ملی مصدق بوده‌اند!

کولی‌بازی و کلی‌تره‌گویی «توده‌ایستی» ادامه دارد به اینکه بنمایاند حزب توده‌ی وابسته‌ی به نظام استعماری نام‌شوروی به خود گرفته، «مبارزین ضد استعمار» بودند و جمع شدگان در آن حزب و برپا کردن «جمعیت»هایی با نام‌های «هواداران صلح» - «کانون جوانان دموکرات» - «جمعیت آزادی» - «جمعیت مستاجرین» - «مبارزه با استعمار» و بسیار دیگر این‌گونه «جمعیت»هایی با نام‌های ساختگی با کردارها و رفتارهای حزب توده و «بینش» بر وابستگان آن چیرگی گرفته، به درستی ادامه دهندگان هنجارها و راه‌هایی بودند، که آن «نام»ها را بر خود نهاده بودند!



در پی آن‌گونه‌نمایی که گفته آمد، یعنی جمعیت‌های «کوران - کران - بی مویان و...» زیر نام‌های «جمعیت بینایان - شنوایان و...»، بر این است که حزب توده «به فعالیت آزاد کلاس‌های مبارزه با بیسوادی» می‌پردازد و «ابتکار» آن را از «حزب توده» - «همت» آن را از دانشمند عالیقدر «دهخدا» و سرانجام «میدان عمل» به آن ندادن را از «حکومت دکتر مصدق»، نمایانیدن!

دانسته نیست که اگر، «دهخدا» این کلیت‌ره‌نویسی‌ها را می‌خواند و می‌دید چگونه از او ناپسند مردمی و آن‌گونه زشت بهره‌وری شده است، چه‌سان پاسخ می‌داد، تا هم پاسخی باشد به بررسی و واریسی‌های «توده‌ایستی»، و هم، دامن خود را پاک بشوید از لکه‌ی سیاهی که بینش توده‌ایستی بر دامن او، کوشش دارد بچسباند؟! این‌گونه از دهخدا، ناپسند و زشت سود جسته می‌شود به زیان «مصدق» که خود را عاشق او می‌خواند و «دولت ملی» او را عزیز و یگانه‌ترین دورانی بداند، که برگرفته از آرمان‌های ناب «مشروطیت» و همه‌جانبه روی به «مردم‌سالاری» داشتن، بوده باشد و به‌گونه‌ها و به مناسبت‌های گوناگون باورمندی خود را به «مصدق» و «دولت ملی» او برنمایانیدن. بنده‌بازی‌های حزب توده بسیار و خرمهره‌ها را به جای مروارید به این و آن نمایانیدن از سوی دارندگان بینش «توده‌ایستی» پر به کار گرفته شده، می‌باشد و موردهای زیادی را می‌توان نام برد و در پیش دیدگاه خواننده نهاد، ولی، خامی «نهضت» و دوستی‌هایی از سر نادانی و خیره‌سری نیز وجود داشته است، پر در میان گردانندگان گروه‌های جمع گرفته در «جبهه ملی» و گرداگرد دولت مصدق گرد آمده، که برانگیخته می‌شدند و زیان به‌بار می‌آوردند. دوستی از سر نادانی و رفتارهای خیره‌سرانه‌ای که، هر روزه، در دوران دولت ملی جلوه‌گری داشته و دست‌آویز ساز به اینکه، گونه به گونه دشمنان دولت ملی از آن سود جویند و برای دست آوردهای «ملی مردمی» به دست آمده زیان‌رسان گردند!

دوستی از سر نادانی و خیره‌سری لایه‌های گوناگون اجتماعی از مردم، کارگر - دانشجو - دانش‌آموز و...، که به‌مانند جمع‌شدگان در «حزب توده»، جمع گرفته شده بودند در گروه‌های وابسته به جبهه ملی و به‌مانند دوستداران نهضت ملی و هواداران دولت ملی مصدق، و هر روزه در کارزارها و نمایش‌های خیابانی و مراکز کار، در پشتیبانی از دولت ملی و دست آوردهای «ملی مردمی» بهره‌ی ملت ایران شده، شرکت و با حزب توده رویارویی می‌داشته‌اند. پشتیبانی این لایه‌های اجتماعی، از آرمان‌ها و دست آوردهای نهضت ملی، اگرچه ارجح دار و شکوهمند و سبب‌ساز پایداری دولت

ملّی در برابر خیل دشمنان و بدخواهان می‌گردیده است، ولی شیوه‌ها و گونه‌ی گام‌برداری، بارها و بارها، آسیب‌رسان و زیان‌برانگیز می‌بوده و بر چهره‌ی جامعه و مبارزات جریان گرفته زخم می‌نشانیده است! اینکه، حزب توده و کژروی‌های آن سازمان و رهبران آن، برانگیزاننده بوده‌اند و «حادثه آفرین» و...، ولی، هرگز بزه‌های گروه‌های وابسته به جبهه ملّی و هواداران مصدق را هم نمی‌توان از چشم پوشیده نگه داشت و نمی‌بایست مورد خرده‌گیری قرار نداد، که چرا می‌بایست پروای کار داده شود به شرافرینان و بازتاب‌های سودبری حزب توده را آفریدن!

گردآوری شرافرینانِ گرد آمده در حزب توده و گروه‌های وابسته به «جبهه ملی»، که در رویارویی‌هایی هر روزه‌ی خیابانی و در مراکز کار، بر طبل و کوس زیان‌رسانی به نهضت ملّی می‌کوبیدند، با هم، فرجام کارهایی را فراهم‌ساز می‌گردند، بازتاب گرفته، در شکست نهضت ملّی، و به گونه‌ای در هموارسازی کودتای ۲۸ مرداد، دستی آسان‌پذیرساز، به کار دارنده دارند. روند نوشته و پای‌بپی‌دنبال کردن رخدادها، دست آسان‌پذیرساز شکست نهضت و هموارسازی راه را، برای کودتاگران، برخاسته از کنش‌ها و واکنش‌های حزب توده و نیز شرافرینان جای‌گرفته در گروه‌های «جبهه ملی»، نشان‌گر خواهد داشت و چند و چون آن را برنمایانیدن. ولی، چونی و چنانی چهاردهم آذر، از زبان دیگر نوشته‌ها و داده‌های تاریخی، نشانه‌ی روشنی است به ادامه‌ی چوب لای چرخ «دولت ملی» نهی، از سوی حزب توده و شاید، یکی از روشن‌سازترین نوشته‌ها، نوشته‌ی انور خامه‌ای باشد که به پاره‌هایی از آن پرداخته می‌شود.

خامه‌ای گونه‌ی رفتارهای توده‌ای را، از دوره‌ی رخداد دانشگاه و مدت «ده ساعت در یکی از اطاق‌ها»، شورای دانشگاه و رؤسای دانشکده‌ها و نمایندگان استادان زندانی وابستگان حزب توده گردیدن و بسته شدن دانشگاه، بازگویی دارد و بر این است که «حزب توده مرتباً حادثه می‌آفرید و موضوع برای تبلیغات نفتی‌ها فراهم می‌کرد. اغتشاش در کارخانه‌ها و دبیرستان‌ها و دانشگاه اغلب بدین سان پدید می‌آمد که توده‌ای‌ها به مصدق و جبهه ملی حمله می‌کردند و آنها را نوکر انگلیس و آمریکا می‌خواندند و در نتیجه خشم طرفداران مصدق را برمی‌انگیختند و حادثه آفریده می‌شد! به موازات این حوادث حزب توده از هر فرصتی استفاده می‌کرد برای اینکه میتینگ و راه‌پیمایی به راه اندازد. اگر زد و خوردی، کشت و کشتاری، خونریزی پیش آمد که هوالمطلوب. اگر نیامد که قدرت و ضعف حکومت مصدق را نشان داده است!» خامه‌ای دنبال می‌کند نوشته‌ی خود را در نشان‌دهی چگونه «حادثه» آفرینی‌های

«توده‌ای‌ها» و با بازگشتِ مصدق، پیرو زوار از سفر آمریکا و گرم میان ملت پذیرفته شده و دو مجلس ناگزیر «رای اعتماد کلانی» به او دادن و پیش‌روندگی کار او در تدارک انتخابات و اینکه «این اقدامات هم نفتی‌ها و هم حزب توده را سخت به وحشت افکند زیرا اطمینان داشتند که اگر در چنین شرایطی انتخابات انجام گیرد به کلی از طرفداران مصدق تشکیل خواهد شد و دیگر هیچ امیدی به سقوط او نمی‌توان داشت. بنابراین یک بار دیگر به خونریزی نظیر ۲۳ تیر نیاز داشتند تا گناه آن را باز به گردن مصدق بیافکنند و هو و جنجال به راه بیاندازند. بدین سان حادثه‌ی ۱۴ آذر آفریده شد!»

نوشته‌ی روشن‌ساز خامه‌ای گویایی دارد که «این بار این کار به عهده‌ی «سازمان دانشجویان و دانش‌آموزان» واگذار گردید و این سازمان اعلام کرد که در آن روز به عنوان اعتراض علیه تضییقات دولت و تعطیل دانشگاه میتینگ و راه‌پیمایی برپا خواهد داشت با آنکه شهربانی از سه روز پیش مکرر اخطار کرد که از این تظاهرات جلوگیری خواهد نمود و مسئولیت هر اتفاقی که بیافتد بر عهده‌ی تظاهرکنندگان است و با آنکه معلوم بود بعضی عناصر و سازمان‌ها چه در داخل جبهه‌ی ملی و چه خارج از آن خود را آماده‌ی مقابله با حزب توده و ضرب شست نشان دادن به آن می‌نمایند. با وجود تمام اینها حزب توده از راه‌پیمایی صرف‌نظر نکرد و حوادث ۲۳ تیر تقریباً تکرار شد.» او بر این است که «توده‌ای‌ها از دانشگاه حرکت کردند و تا بهارستان اتفاقی نیفتاد. ابتدای خیابان اکباتان شعارهایی علیه جبهه‌ی ملی و حزب زحمتکشان دادند و با عده‌ای از هواداران این حزب و جبهه‌ی ملی درگیر شدند و چوب و چماق‌ها به کار افتاد. هنگامی که پلیس برای جلوگیری از منازعه مداخله کرد، زد و خورد میان پلیس و توده‌ای‌ها آغاز گردید. اما این بار پلیس چون قبلاً به او دستور داده شده بود که در صورت مورد حمله قرار گرفتن از خودش دفاع کند، به تیراندازی پرداخت و در نتیجه ۵ نفر کشته و بیش از ۳۰۰ نفر زخمی شدند و توده‌ای‌ها شکست سختی خوردند و فرار کردند. در پی هزیمت و فرار آنها، گروه‌های مخالف که تشجیع شده بودند در خیابان‌ها به راه افتادند و با دادن شعارهایی به نفع دکتر مصدق و جبهه‌ی ملی به نهب و غارت باشگاه‌ها و مؤسسات هوادار حزب توده پرداختند!»

آنچه تاکنون نوشته‌ی خامه‌ای رساننده است، اینکه ۱- نفتی‌ها و حزب توده از پیروزی‌ها و دست‌آوردهای «مصدق» ناخرسند و «حادثه‌آفرینی» چهارده آذر به‌مانند دیگر زشت‌کاری‌های آن حزب، «موضوع برای تبلیغات نفتی‌ها» فراهم‌ساز، و این‌گونه هم‌نفسی یافتن، به زیان مصدق و نهضت ملی. ۲- به دست یکی از «جمعیت‌های

ساخته و پرداخته شده‌ی آن حزب، زیر نام «سازمان دانشجویان و دانش‌آموزان» و با دست‌آویز «اعتراض علیه تضییقات دولت و تعطیل دانشگاه» روی به نمایش خیابانی آورده می‌شود. ۳- برپایی نمایش‌های خیابانی دور از اندیشه کردن به «اخطار»های شهربانی در روزهای تدارک انتخاباتی و اینکه «مسئولیت هر اتفاقی» را مکرر و از روزهایی چند پیش از برپایی آن نمایش خیابانی «بر عهده‌ی تظاهرکنندگان» خواندن و آگاهی به آمادگی رویارویی این بار، از سوی شهربانی و «عناصر و سازمان‌ها چه در داخل جبهه‌ی ملی و چه خارج از آن» داشتن و بنا بر آنچه گذشت و با وجود تمام اینها «حزب توده از راه‌پیمایی صرف‌نظر» نمی‌کند و ۲۳ تیر را بازتکرار دارد!

بازتکرار، شوم‌زایی ۲۳ تیر دیگری در چهاردهم آذر، با برپایی نمایشی از دانشگاه آغاز شده با «شعارهایی علیه جبهه‌ی ملی و حزب زحمتکشان» و در پی آوری زد و خورد و چوب و چماق به کاربری و هنگامی هم، که پلیس برای جلوگیری «از منازعه مداخله» می‌کند، با آن ادامه‌ی نبرد و کارزار می‌دهند و میوه‌ی درخت کشت آنها «۵ نفر کشته و بیش از ۲۰۰ نفر زخمی» به بار می‌آورد و بر جای می‌نهد.

ادامه‌ی کشت حزب توده، به همان‌گونه که نویسنده‌ی «گذشته چراغ راه آینده است» هم، بازگویی دارد، ویران‌سازی و به آتش‌کشی باشگاه‌ها - مرکزگاه‌ها - چاپخانه‌ها...ی وابسته به حزب توده است، زیر نام‌های گوناگون برپا شده و تالان‌گری دکه‌های فروش روزنامه‌ها و کتاب‌های آن حزب، هدفمندی آشوب‌آفرینان و وابسته به دیگر گروه‌ها را به وجود می‌آورد. خامه‌ای بر این است که «این حادثه گرچه برای حزب توده گران تمام شد اما در عوض بهانه به دست روزنامه‌های نفتی و اقلیت مجلس داد تا دوباره هو و جنجال علیه مصدق راه بیاندازند و او را آدم‌کش و آشوب‌طلب و حکومت او را عامل هرج و مرج و نابودی کشور معرفی کنند!»

سخنان انور خامه‌ای به درستی نشان دهنده است که «پس از این حادثه، دولت مصدق نه تنها برخلاف خواست دربار و هیئت حاکمه حکومت نظامی اعلام نکرد و هیچ‌گونه محدودیتی برای روزنامه‌ها و سازمان‌های علنی حزب توده ایجاد نمود بلکه سیاست ضد استعماری خود را بیش از پیش قاطع‌تر و تکیه‌ی خود را به مردم بیشتر و آشکارتر ساخت». سخنان خامه‌ای، به گونه‌ای دیگر، برمی‌نمایاند کلپتره و پوچ گفته‌های نویسندگان «توده‌ایستی» را، که از جمله برنامه‌ی نادرستی نوشته‌ی «گذشته چراغ راه آینده است»، که در گذشته آمد به اینکه دوره‌ی مصدق «توقیف روزنامه‌ها»ی حزب توده به کار روزمره‌ای تبدیل شده بود» و دولت مصدق در سیاست داخلی

آن‌گونه رفتاری را که، «لبه‌ی تیز حملات خود را به حزب توده» نشانه گرفته، داشته باشد! آنچه آورده شد، در پیوند با رخداد شوم و زیان‌بار آور چهاردهم آذر، از زبان‌های نوشته‌های دارندگان گرایش‌های گوناگون و از جمله بینش‌های رنگارنگ «توده‌ایستی»، نشان‌گری به آن دارد که شاه کلید آن زشت‌کاری‌ها «حادثه‌آفرینی»های حزب توده به شماره می‌آید و خرده کلیدهایی دیگر که در پی برانگیخته شدن از سوی «حزب زحمتکشان» و دیگر آشوب‌آفرینان جمع گرفته در گروه‌های «جبهه ملی»، به کار آمدن و آتش‌سوزی و ویران‌گری‌هایی دردناکی که پهنه‌ی جامعه را پر می‌سازد و شوم به‌بار آور می‌گردد. شوم بارآوری که از تیزی سلاح دوستداران نهضت ملی و دست‌آوردهای «ملی‌مردمی» ملت ایران آهسته آهسته می‌کاهد و سلاح برنده‌ی جنبش پای گرفته‌ی مردم ایران را، در برابر تیزی سلاح بدخواهانِ نهضت ملی و جنبش‌رهایی‌بخش ایرانیان، گُند می‌سازد و زمینه‌ساز به‌شن‌نشانیِ کشتی ایران می‌گردد، که هنوز توانمند در میانِ آب‌های موج‌خیز سیاسی جهان، به پیش می‌راند!



## چاپ پخش برگه‌های «قرضه‌ی ملی»، و با شوری بی‌مانند، مورد پذیرش ملت قرار گرفتن

خواننده، با گشتی در گذشته، می‌یابد که در مرداد و شهریورماه و پیش از سفر «هیئت دولت» به نمایندگی از طرف ملت ایران برای شرکت در نشست «شورای امنیت» و راهی آمریکا شدن، «سه لایحه» به مجلس شورای ملی تسلیم می‌دارد که هر «سه» به تصویب می‌رسد، که دومین آن «لایحه‌ی قرضه‌ی ملی» است، تا حدود یک میلیارد ریال، و با این اندیشه که در سویی‌های هزینه‌های «اجرایی قانون ملی شدن نفت» و خلع ید، به کارگرفته شود!

مصدق، در پی بازگشت از سفر آمریکا و گزارش سوم آذر به مجلس درباره‌ی آنچه در شورای امنیت گذشته بود، و گرفتن رأی اعتماد از نمایندگان دو مجلس و سخن از تدارک انتخابات رفتن و رویداد ۱۴ آذر و از سرگذراندن آنچه گفته آمد، خیزگاه تازه‌ی خود را، با پیامی در آغاز دی ماه به ملت ایران نشان می‌دهد و مردم را به فراخوانی خرید «قرضه‌ی ملی» می‌خواند. خرید برگه‌های «قرضه‌ی ملی» را در سویی‌ی بهبودسازی سامانه‌ی اقتصادی دولت بایسته می‌شمرد و از ملت خواستار است که «آخرین فداکاری را برای حصول مقصود مقدس» برنما سازند.

اولین رشته‌ی برگه‌های «صد ریالی» قرضه‌ی ملی، در پی پیام نخست‌وزیر برای ملت، راهی میان مردم تهران و شهرستان‌ها می‌گیرد، به پانصد میلیون ریال و پنج میلیون عدد، که دو‌یست میلیون ریال آن برای مرکز و سیصد میلیون ریال دیگر، به دیگر مکان‌های کشور راه یافتن!

توده‌ی جامعه، با شور و وجد بی‌مانندی روی به خرید آورد و یاری‌رسانی به دولت ملی را، بایایی ملی شناخت، و پایایی چشم‌گیرکننده و بی‌همانندی در این کار از خود نشان داد. کارگران و کارمندان وابسته به دولت، با شورآفرینی مرتبه‌هایی،

دست‌سوده‌ی ماهیانه‌ی خود را، با چند برگی از آن اوراق دریافت می‌داشتند و نیز همراه با دیگر دل به مهر دولت ملی بستگانِ جامعه، از باجه‌های بانک ملی هم، خریداری می‌کردند. زبانِ انور خامه‌ای را به یاری گرفته تا نمایانده شود که چه کسانی در خرید برگه‌های «قرضه‌ی ملی» روی نشان دادند و چه کسانی روی برگردانیدند و آنچه او در کتاب خود آورده است، تکیه داشته به روزنامه‌ی «حجار» می‌باشد به تاریخ ۸ و ۹ دی ماه آن سال به اینکه: «... متأسفانه به قول دکتر مصدق «آنهايي که به واسطه‌ی حمایت بیگانگان و فساد دستگاه... ثروت هنگفتی به دست آورده بودند کوچک‌ترین کمکی در این موقع تنگدستی به دولت» نکردند و قرضه‌ی ملی را نخریدند. حزب توده نیز آن را تحریم کرد و «اقدامی عوام‌فریبانه و صرفاً، به منظور فقیر نشان دادن موجودی خزانه» و توجیه «دریافت وام از آمریکا و قبول پیشنهادات اسارت‌آور آن» دانست. برعکس آیت‌الله کاشانی و احزاب وابسته به جبهه‌ی ملی پشتیبانی بی‌دریغ خود را از آن اعلام کردند و خرید آن را به مردم توصیه نمودند. خود من نیز در سرمقاله‌ی «حجاز» نوشتم: «ما خرید اوراق قرضه‌ی ملی را به مردم ایران توصیه و سفارش می‌نمایم زیرا معتقدیم که در شرایط کنونی که امپریالیست‌های انگلیسی با تشبث به... هرگونه وسیله‌ی تخریبی می‌کوشند دولت فعلی را از کار برکنار سازند... تقویت دولت در اقدامات ضد استعماری بر عهده‌ی کلیه‌ی مردمان مبارز و آزادی‌خواه ایران است» و بعد در مقاله‌ی دیگری از حزب توده انتقاد کردیم که «نه تنها تمام قوای خود را برای درهم شکستن قرضه‌ی ملی استعمال می‌کند بلکه برای بدبین ساختن مردمان محروم نسبت به این قرضه باکی ندارد... به آنها تلقین کند چرا پول کفش و کلاه بچه‌ها را می‌خواهد قرضه‌ی ملی بخرید و بدین طریق به جای اینکه حس اجتماعی را در آنها تقویت کند احساسات فردی و عقب افتاده را در آنها تحریک می‌کند!»

خواننده، با آورده‌هایی از نوشته‌های خامه‌ای، چه در کتاب «از انشعاب تا کودتا» و چه در «حجار» و تکیه به سخنان مصدق داشته، می‌یابد چنگ در زنی و دست‌آویز سازی‌های زشت‌گونه و گونه به گونه‌ی حزب توده را، تا مردم و توده‌ی جامعه را بازدارد از روی‌آوری به خرید برگه‌های «قرضه‌ی ملی»، و در رفتارها و کرده‌هایش، تلاش همه‌جانبه‌ای به چشم می‌خورد تا در هم شکند یاری‌رسانی بی‌مانند «ملی» را، از سوی ملت ایران بهره‌ی دولت ملی مصدق شده. نوشته‌های خامه‌ای رساننده‌ی «همیاری» بی‌مانندی را است، خواسته یا ناخواسته، میان وابستگانِ دو اردوگاه بیگانه‌ای که تلاش گسترده دارند، در بازدارندگی مردم از خرید برگه‌های «قرضه‌ی ملی»، با به کاربری و



نوشتن واژه‌ها و نوشته‌هایی مردم‌فریب به گونه‌ی واپس‌گرایی و دامن‌زدن به خواسته‌های فردگرایانه و دورسازی از پای‌گیری دیدگاه‌هایی که، «من» اجتماعی از والایی و شکوفایی «ملی» در آن رخ‌گشودگی دارد! نوشته‌ها و واژه‌های برانگیزاننده‌ای که، مردم را به سوی «من» فردی جهت می‌دهند و پنگال می‌زنند بر «من» ملی، و برآورده‌سازی خواسته‌های بنیادین «مردمی» را پایمال‌ساز زشت‌رفتاری‌های بینشی خود دارند!

تکیه داشتن به نوشته‌های خامه‌ای، پی‌بری همه‌جانبه‌ای است در همداستانی وابستگان به شوروی و انگلیس، در بازداری مردم از خرید برگه‌های «قرضه‌ی ملی»، برگرفته از بینشی که از پای درآوری دولت ملی مصدق را هدفمندی بنیادین خود می‌دانسته‌اند و بی‌پرده مصدق نیز، در سخنان خود آورده بوده و نشان‌گری همه‌ی داده‌ها و سخن‌ها، به اینکه مردم به وارونه‌ی تلاش‌های همه‌جانبه‌ی وابسته به بیگانگان، با شور و همتی بی‌مانند به خرید آن «برگه»‌ها روی می‌آورند و «وظیفه‌داری» ملی خویش می‌خوانند خرید «قرضه‌ی ملی» و یاری‌رسانی به دولت ملی را، اگرچه از «پول کفش و کلاه بچه‌ها»ی خود بکاهند و مایه‌گذارند. درستی بررسی‌های خامه‌ای را نیز، نوشته‌های دارنده‌ی بینش توده‌ایستی هم روشن‌سازند و گویای اینکه، شکاف به وجودآور میان افراد وابسته به حزب توده می‌گردد و با پشت کردن به خواست رهبران حزب، روی به خرید برگه‌های «قرضه‌ی ملی» می‌آورند و یاری‌رسان آن خواست دولت ملی می‌گردند. یکی از دارندگان بینش توده‌ایستی، مهدی خانبابا تهرانی است که در پاسخ پرسش‌گر از او که «در این میانه هیچ موردی پیش آمد که نسبت به حزب و حقانیت سیاست‌هایش شک کنی؟» می‌گوید «چرا. در مواردی در اندیشه‌ی من نوعی شکاف افتاد و در شکل‌گیری بعدی افکار من تاثیر گذاشت. یکی از این موارد دوره‌ی ملی شدن صنعت نفت بود. در ماجرای ملی شدن صنعت نفت حزب توده با مصدق همراهی نداشت و کارشکنی می‌کرد. در این دوره ایران در محاصره‌ی اقتصادی بود و مصدق جنبش قرضه‌ی ملی را راه انداخت و مردم را به خریدن قرضه و کمک مالی به دولت دعوت می‌کرد. حزب توده به بهانه اینکه کمک به دولت مصدق کمک به دولت بورژوازی و عامل امپریالیسم آمریکاست، قرضه‌ی ملی را بایکوت کرد. من علی‌رغم دستور حزب در بایکوت قرضه‌ی ملی پدرم را تشویق می‌کردم که قرضه بخرد و او هم مقداری از پس‌اندازهای ما را برداشت و قرضه خرید.»!

سخنان خانبابا تهرانی، در پی بیان سازمان‌دهی «گروه‌های مقاومتی» بوده از کسانی

همچون خودش و «محمد سیف» که آنان را «بزن بهادر، گردن کلفت و شری» می خوانند، برای رویارویی با شرآفرینان جای گرفته در دیگر گروه های سیاسی آن دوران و در دنبال درگیری های خونینی که، نمونه ای از آن را به دست «یک کارگر توده» ای، با چاقو در روبروی «سفارت ترکیه بغل مغازه ی ساعت فروشی» انجام می گیرد و «احمد طالقانی» را از پای درمی آورد، یادآور شده می باشد به نشست شک و ناباوری در سر وابستگان حزب توده و زایش شکاف میان جوانان و توده ی سازمانی آن حزب، که آیا می بایست در پی فرمان های سازمانی و دستورهای رهبران حزب بود، در نخردن برگه های «قرضه ی ملی» و دولت ملی را در تنگناهای بیشتری به سود تالان گران جهانی کشانیدن؟! یا، سر باز زدن و روی گردانی از فرمان های حزبی، و روی آوردن به خرید «قرضه ی ملی» و یاری رسان مصدق شدن به زیان دو اردوگاه چپاولگری که، کمر به شکست جنبش ملی پای گرفته ی ایرانیان بسته، داشته بودند و پایایی جنبش های رهایی بخش ملی را، زیان بار برای تالان گیری های خود می دانسته اند؟!!

«گذشته، چراغ راه آینده است»، نیز، سزاوار از پای گرفتن چاپ پخش برگه های «قرضه ی ملی» سخن می راند و به پیام مصدق تکیه داشتن به اینکه: «... هموطنان عزیز اکنون شما مراحل نهایی این جهاد تاریخی را به پایان می رسانید و با شرکت در قرضه ی ملی گذشته از اینکه در بهبود وضع مالی دولت کمک مؤثری می کنید، برای آتیه ی فرزندان خود نیز سرمایه و اندوخته ای فراهم می سازید. پرداخت برگه های قرضه ی ملی و جایزه ی آن طبق قانون ۲۶ مرداد ماه ۱۳۳۰ از طرف دولت تعهد شده است و کوپن های جایزه ی اوراق قرضه از ابتدای سال دوم در باجه های کلیه بانک ها به حساب دولت قابل پرداخت می باشد و اصل قرضه را هم بعد از دو سال می توانید بابت هر نوع بدهی که به دولت داشته باشید از قبیل مالیات و حقوق گمرکی و سایر عوارض حساب کنید!» نویسنده ی کتاب، همانند خامه ای، انگشت می نهد بر اینکه «طبقات مرفه و ثروتمند جامعه از خرید اوراق قرضه ی ملی خودداری کردند و قسمت اعظم فروش مزبور مربوط به طبقات محروم و متوسط جامعه بود» و دوباره روی آوری به سخنان رسای مصدق که گفته بود «... ما می دانستیم آنهایی که به واسطه ی حمایت بیگانگان و فساد دستگاه ما که آن هم معلول دخالت اجنبی در امور داخلی است موفق شده اند ثروت هنگفتی به دست آورند کوچک ترین کمکی در این موقع تنگدستی به دستگاه این دولت نخواهند کرد. غلبه ی ملت را بر اجنبی موجب اضمحلال خود می دانند و بنابراین در مبارزه ی ملت ایران با اجانب محال است که به کمک ملت خود برخیزند. کما اینکه

اوراق قرضه‌ی ملی را بجز معدودی از متمکینین، اشخاصی خریدند که به هیچ وجه استطاعت مالی نداشتند.»!

گستره‌ی سخنان «گذشته، چراغ راه آینده است»، روشن ساز «تحریم» خرید برگه‌های «قرضه‌ی ملی» است از سوی حزب توده و بر این بودن که «در شرایطی که امپریالیست‌های انگلیسی و آمریکایی جهت فلج ساختن اراده‌ی ملت ایران در ملی کردن صنعت نفت از اعمال هر نوع فشار سیاسی و اقتصادی ابا نمی‌کردند» می‌پردازد به گونه زشت‌رفتاری‌های همانندی را از سوی حزب توده سرزده و می‌نویسد؛ «متأسفانه رهبران حزب توده‌ی ایران از درک آن عاجز ماندند و در خلاف جهت آن حرکت نمودند» که بایایی در سویی‌های خواسته‌های «تاریخی - اجتماعی» ملت ایران داشته باشد، با در پی آوردن تکه‌ای از روزنامه‌ی «بسوی آینده» ارگان حزب توده، در برنمایی‌های چگونگی رفتار حزب درباره‌ی «قرضه‌ی ملی» به اینکه «... نقشه‌ی استقراض دویست میلیون تومان (از راه فروش اوراق قرضه‌ی ملی) به هیچ وجه به خاطر رفع بحران مالی خزانه طرح نگشته بلکه اقدامی عوام‌فریبانه و صرفاً به منظور فقیر نشان دادن موجودی خزانه بوده است تا بدین وسیله دریافت وام از آمریکا و قبول پیشنهادات اسارت‌آور آن را لازم و ضروری بشناساند و از این راه بر تلاش‌های خود در جهت نفع امپریالیسم آمریکا پرده بکشد!»!

اگر، بنا بر نوشته‌های آورده شده، چه از زبان مصدق و چه نویسنده‌ی کتاب «گذشته چراغ راه آینده است» و یا انور خامه‌ای و دیگر داده‌های تاریخی، همچون روزنامه‌های آن دوران، پخش‌کننده‌ی گرایش‌های گوناگون، «طبقات مرفه و ثروتمند» و دارندگان «ثروت هنگفت» که در پناه «حمایت بیگانگان و فساد دستگاه» سیاسی کشور به کلان سرمایه‌داری رسیده‌اند، کوچک‌ترین کمکی در آن تاریخ «تنگدستی» به دولت ملی نمی‌نمایند و یاری‌رسانی به آن دولت را زیان خود و بیگانه‌ی به آن وابسته بوده، می‌دانند و شکست و زیان «ملت» را پذیرا بوده‌اند، و «حزب توده» هم، چنانکه نشان داده شد، همان‌گونه شوم‌رفتاری راگزین سیاسی خود می‌یابد و پنگال‌زنی بر چهره‌ی جنبش ملی پای‌گرفته را، گزیرکار خود می‌شناسد، در راه برآوری خواسته‌های اردوگاه بیگانه‌ی به آن وابسته بوده ولی «طبقات محروم و متوسط جامعه» و آنهایی که «به هیچ وجه استطاعت مالی» نداشتند و نیز «معدودی متمکینینی» به مانند «حاج محمد حسن شمشیری»، شورآفرینی دارند و پیشی گرفتن هریک از دیگری در خرید برگه‌های «قرضه‌ی ملی»، به گونه‌ای «مصدق» را در این «هنجار ملی» یاری‌رسان می‌گردند و بر

فراز پیروزی می‌نشانند و سزاواری بایسته‌ای را بهره‌سازِ سره‌مرد و جنبش پای‌گرفته‌ی او، می‌سازند. زنده‌یاد، در روزهای چاپ‌پخش برگه‌های «قرضه‌ی ملی»، با گشاده‌دستی بی‌مانندی، وظیفه‌داری خود را در خرید هرچه بیشتر آن «برگه‌های ملی» می‌شناسد و شتاب را بایسته‌ی کار خود و درگفت و شنودی با هفته‌نامه‌ی تهران مصور سیزدهم دی ماه می‌گوید: «من عاشق مصدق هستم و جان و مالم را در راهش نثار می‌کنم» و براین است، که «اگر هم روزی بین آقای کاشانی و آقای مصدق اختلاف پیدا شود دنبال مصدق می‌روم» (و می‌افزاید) «می‌خواستم مریض‌خانه زیر نظر آقای امام جمعه بسازم چون اولاد ندارم ولی دیدم تا پایه‌ی استقلال این مملکت جا گذاشته نشود مریض‌خانه برای چه می‌خواهیم، اول استقلال بعد جان لازم است، این است که به دنبال نیت خیر مصدق راه افتادم!» روزنامه‌نگار، در پی نگاهی شتاب‌زده به زندگی‌نامه‌ی آن زنده‌یاد، می‌افزاید «شمشیری ۲۰۰ هزار تومان اوراق قرضه‌ی ملی خریده، تمام آنها را در بانک ملی به امانت سپرده می‌گوید ملت ایران اگر بداند دولت و زمامدارانش پولی را که می‌گیرند خرج مملکت و استقلال می‌کنند پول می‌دهد ولی افسوس که رجال ایران درست امتحان نداده‌اند و من چون از مصدق مطمئن هستم، تمام هستی خود را در راه او فدا می‌کنم». او با این دیدگاه روشن و تیزبینی چشم‌گیری، همواره بر پیمان خویش استواری نشان داد، چه پیش از پای‌گرفتن «دولت ملی مصدق»، هنگام نخست‌وزیری رزم‌آرا و به دستور او، چپاول اموال و آسیب و زیان‌رسانی به آن پایمرد، و چه پس از شوم‌روز ۲۸ مرداد و دستگیری و زندان و تبعید و با جان و دل پذیرا شدن هر خطری بر سر آرمان‌های خویش پایدار ماندن. زبان‌حالی مصدق را، در پسین‌روز از دست شدن آن زنده‌یاد، یا از سروده‌ی سخن‌سنج سعدی یاری‌گرفتن که «سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز / مرده آن است که نامش به نکویی نبرند»!

بنا بر آنچه آمد، ملت ایران، یعنی خیلِ زنان و مردان توده‌ی جامعه، جای‌گرفته در لایه‌های گوناگون اجتماعی، که دل به مهر استقلال ایران‌زمین بسته داشته، بودند و پیروزی «مصدق» و دولت ملی او را در سوبه‌ی برآورده شدن این خواست بنیادین می‌دانستند و بر این باور، که با کوتاه شدن دست بیگانه‌ی چیره‌بوده بر سرنوشت سیاسی کشور، هموارسازی پدید می‌آید در به دست آوری دیگر خواسته‌های «تاریخی - اجتماعی» را، لذا همت بستند و یاری‌رسان شدند کسی را که همچون شمشیری «مطمئن» بودند از او که «پولی را که می‌گیرد خرج مملکت و استقلال» می‌کند. چنین

شد که از همه چیز خود گذشتند، و چون «حاج محمد حسن شمشیری» چلوکباب فروش و یا کارگر و دهقان در تنگنای سخت زندگی به سر برنده و کارمند و دانشجو و دانش آموز، آمادگی نشان دادند تا از هستی خویش بگذرند ولی بخت یاری بهره‌ی جنبش پای‌گرفته‌ی ملی شدن نفت گردد و به پیام «مصدق» در خرید «برگه‌های قرضه‌ی ملی» با تمام وجود گوش فرا دادند!

گوش فراده‌ی جامعه‌ی ایرانی، بی‌رنگ می‌سازد چربک‌اندازی‌های وابستگان به دو اردوگاه تالان‌گر جهانی، و روی به رسوایی می‌نشیند چرب‌زبانی‌های جادوگرانِ جعبه‌ی مار در دست، در پی شور خرید برگه‌های «قرضه‌ی ملی» و «قرضه‌ی ملی» و «آری» یک پارچه‌ای که ملت به پیام زبان‌خواسته‌های خود «مصدق»، می‌دهد، و لذا، گسترانیدن دیگر دام‌هایی را «اهریمن» زادگان، در گزیر کار خود به کار گرفته و می‌گسترانند!

### بانک جهانی، و ورود هیئتی از سوی آن بانک به تهران

کارزار نفت، چه در دورن کشور و چه برون و در پهنه‌ی جهانی، گرمی بیشتری به خود می‌گرفت و از فرازی به دیگر فرازی راه می‌پوید و آینده‌گره خورده به آن، نشان‌گری از آبستنی رویدادهای تازه‌ای را داشت. در درون، چنانکه رفت، حزب توده آن‌گونه کثرت‌فتری داشت و وابستگان به انگلیس، به ویژه در پهنه‌ی مجلس شورای ملی به نمایندگی «جمال امامی»، هرزه‌درایی را به بیشترین اندازه‌ی ممکن رسانیده بود. یورش آور به «مصدق» و با بی‌شرمی بی‌مانندی تمام کاسه و کوزه‌های رخداد ۲۳ تیر و سپس ۱۴ آذر را بر شانه‌ی مصدق بار کردن که او «مملکت را به آتش کشانده و می‌خواهد بیش از این بکشد». جمال امامی، پیروزی‌های مصدق در «شورای امنیت» و در سفر آمریکا را «در آمریکا شلنگ و تخته» انداختن و بر این بودن که «... برای چی یک روز دکان نفت باز می‌کند، هشت ماه می‌گذرد بعد می‌بیند غلط رفته مگر ول می‌کند. می‌بیند این دکان بسته شد دکان انتخابات باز می‌کند بعد دکان خبازی و دکان نعلبندی باز می‌کند برای اینکه مردم را فریب دهد. آقا آخرش چیست؟ چه کردی برای این مملکت؟ چه کردی در این هشت ماه جز بدبختی، فلاکت، نکبت، دوئیت، چه ایجاد کردی؟ چیز عجیبی است؟ من عرض کردم عقلم قاصر است. شما نمایندگان ملت که علی‌رغم ایشان نماینده‌اید بگویید. او شما را نماینده نمی‌داند. چاقوکش‌های جلوی مجلس را نماینده می‌داند» و در پی گفتن این‌گونه گفته‌ها و انگشت نهی بر روی «۴ مهر

ماه ۱۳۳۰» در رابطه با «خلع ید» که مصدق در برابر مردم گرد آمده جلوی مجلس با مردم به سخن می‌نشیند و بر این بودن که «آنجا مجلس نیست، اینجا مجلس است که شما ملت هستید!»!

جمال امامی در پیروی از برآورده‌سازی خواسته‌های انگلیس، به یورش‌آوری و هرزه‌درایی و پوچ به هم‌بافی‌های خود ادامه می‌دهد و «مصدق» را یکی «از آن امراضی» می‌شناسد که «خدا برای ایران فرستاده است» تا این‌گونه «تنبیه جامعه» نماید! و بر این افزودن که «از جان مملکت چه می‌خواهی؟ می‌گوید من خلع ید کردم. خوب خلع ید کردی و نفت را هم کردی زیر زمین. تنها منبع عایدات این مملکت را که نفت بود جلوش را بستنی حالا چه می‌گویی؟!»!

مصدق، در برابر سخنان جمال امامی به مانند سخنگوی به انگلیس وابستگان، به سخن در میان نمایندگان مجلس شورای ملی می‌نشیند، برمی‌شمرد کرده‌های خود را در سود به ملت ایران، در سفر آمریکا، و برقراری تماس‌های خود با شخصیت‌های سیاسی جهان و...، از جمله «ژرژ مک‌گی»، که همه روزه با او در تماس بوده و شب و روزهایی مرتبه‌هایی را با او گذرانیدن و گفت و شنود داشتن و اینکه او «بسیار شخص مهربان و خیرخواهی بودند ولی متأسفانه مذاکرات ما به جایی نرسید و من آنچه حدس می‌زنم و حس می‌کنم چهار دلیل برای عدم موفقیت وجود داشت» و پرداختن به برشمردن آن «چهار دلیل» به این‌گونه که؛ «دلیل اول اینکه دولت انگلیس نمی‌خواست دولت آمریکا در کاری که راجع به ایران و انگلیس است وارد مذاکره شود. دلیل دوم اینکه تغییر دولت کارگری سبب شد که ما نتوانستیم نتیجه‌ای بگیریم زیرا حکومت کارگری حکومتی بود که ملی شدن صنایع را در مملکت خود قبول کرده بود ولی حکومت محافظه‌کار که بر روی کار آمد قبل از انتخابات اظهاراتی نمود که برخلاف ملیت صنایع بود به این جهت دولت محافظه‌کار نمی‌توانست بزودی برخلاف آنچه را گفته بود عمل بکند و با ما قراردادی منعقد کند. دلیل سوم این بود که در مذاکرات وقتی که می‌گفتند یک شرکت بی‌طرفی در ایران بیاید و کار نفت را اداره کند این طور می‌گفتند که چون متخصصین انگلیسی عجالتاً بیکارند باید یک عده‌ای از متخصصین انگلیسی هم در کار یک شرکت بی‌طرفی که به ایران می‌آید شرکت کنند. من به آنها گفتم از روزی که من با این هیئت ایران وارد اروپا و آمریکا شده‌ایم هر فردی از افراد، هر یک از رجال آمریکا به ما تبریک و تهنیت گفت که ایران استقلال سیاسی خود را به دست آورده است و من هر قدر فکر می‌کنم برای تحصیل این استقلال غیر از اخراج انگلیس‌ها از جنوب

ایران کار دیگری نکرده‌ایم. بنابراین اگر من حاضر شدم ملت ایران هیچ وقت حاضر نیست استقلال را که با این همه فداکاری به دست آورده است به رایگان از دست بدهد. انگلیس‌ها می‌توانند در تمام نقاط کشور تجارت کنند، ولی وجود انگلیس‌ها و دخالت انگلیس‌ها در نفت جنوب سبب خواهد شد که دنیا به ملت ایران نسبت جنون بدهد. دنیا خواهد گفت ای ایرانی تو که برای حفظ استقلال سیاسی خود این همه تلاش مشقت و زحمت کشیده‌ای چطور شد که مجدداً راضی شده‌ای که انگلیس‌هایی که در نفت جنوب بودند و خارج شدند مجدداً وارد ایران شوند. بنابراین اخراج انگلیس‌ها در دست دولت بود ولی رجعت آنها در دست دولت نیست. من یقین دارم که ملت ایران هیچ وقت راضی نخواهد شد که آنها به ایران مخصوصاً برای کار نفت مراجعت کنند!»

او، بی‌پرده و با روشنی همه‌جانبه‌ای سخن می‌گوید که «مک‌گی» و پاره‌ای دیگر از نمایندگان سیاسی آمریکا، در رفتارشان تندرستی سیاسی بیشتری را به چشم می‌آمده و نیز «دولت کارگری» انگلیس در برابر «هم‌سنجی» با دیگر نمایندگان سیاسی آمریکا کرده‌ها و رفتارشان سود انگلیس را شماره‌زن بودند و «دولت محافظه‌کار» انگلیس، که در سر می‌پرورانید چرخش چرخ «نفت» را بر روی پاشنه‌ی تالان‌گری کهنه‌ی استعماری، باز به گردش درآوردن. نیز، گزیر کار دولت ملی را در پیروی از خواسته‌های ملت ایران، بیرون‌رانی تالان‌گران و کوتاه‌سازی دست نمایندگان سیاسی استعمار انگلیس از گردش چرخ نفت ایران تا بنیادین‌ترین «خواست» یعنی «استقلال» امکان‌پذیر گردد و در پی آن دیگر خواسته‌های «تاریخی - اجتماعی» برآورده گردیدن. او جز، این‌گونه‌روی و چاره‌ی کار را، «جنون» می‌خواند و بر این باور که ملت ایران هرگز نمی‌پذیرد تن به «جنون» دادن را، در بازگردانیدن چپاول‌گران استعمار انگلیس، با چشم‌پوشی از آن همه فداکاری، و دست و پای خود را در بندهای استعماری بستن! و روشن‌ساز این می‌گردد که «... اما راجع به اینکه چرا ما موفقیت کامل حاصل نکردیم اینجا لازم است عرض کنم که دولت آمریکا گرچه ظاهراً با دولت ایران هم‌آهنگی می‌کند ولی نمایندگان آن دولت به قسمی در تحت تأثیر انگلیس هستند که نمی‌توانند برای ایران کاری بکنند. من در اروپا سفرای آمریکا را دیدم که همگی از رفتار وزارت خارجه‌ی آمریکا شکایت می‌کنند از آن جمله آقای دریفوس، آقای والاس مری، آقای گرییدی که اخیراً هم مقالاتی در جراید آمریکا به نفع ایران و بر علیه وزارت خارجه‌ی آمریکا منتشر کرده است. بنده صاف و بی‌پرده عرض می‌کنم که آقای ژرژ مک‌گی با من

در این مدت ۲۵ روز مثل یک برادر صمیمی بود آقای ژرژ مک گی تمام مطالب منطقی دولت ایران را تصدیق می‌کرد ولی همین تصدیق سبب شد که ایشان را بلافاصله مامور سفارت آنکارا بکنند!

نخست‌وزیر ملی همچنان به سخنان خود ادامه می‌دهد و چهره‌ی کارزار نفت و رفتار «هم‌آورد» انگلیس را برمی‌نمایاند و نشان‌گر است، دست‌زیان‌رسان سیاست‌استعماری انگلیس را که، وزارت خارجه‌ی آمریکا را بازیچه‌ی فزونی‌خواهی‌های خویش ساخته است، در برون از مرزهای ایران و در پهنه‌ی جهان و در درون مرز با به گردش درآوری «بومیان» برده‌ی سیاست آن شده‌ای چون «جمال امامی» و دیگر رخدادهای شوم آفرینانی که اجراگران سیاست‌استعماری‌اش به‌شمار نمی‌آمده‌اند ولی بازیچه‌ی خواسته‌های آن شده بودند. در لابلای سخنان دولت ملی، دیگر وجود داشته‌هایی نیز، جلوه‌گری دارد به دستی که دولت‌های انگلیس به ویژه «محافظه‌کار» بر نهادهای جهانی افکنده داشته است، که از جمله «بانک جهانی» باشد، علی‌رغم تلاش‌ها و کوشش‌های کسانی چون ژرژ مک گی، برای یافتن راهی مساعد در به راه‌اندازی «کار نفت ایران» به دست «بانک جهانی»، سیاست‌استعماری انگلیس بازدارنده‌ی آن کوشش می‌گردد!

او در این باره می‌گوید: «... در اثنایی که ما با ژرژ مک گی مذاکره می‌کردیم بانک بین‌المللی هم به وسیله‌ی سفارت کبرای پاکستان با من داخل مذاکره شد. بانک بین‌المللی اظهار می‌کرد که من برای اینکه کار نفت راه بیفتد حاضرم پولی وجهی بیاورم در اینجا و این کار را راه بیاندازم. من به هیچ وجه طالب امتیاز نیستم. من فقط می‌خواهم که کار نفت را کد نماند و در بازار بین‌المللی جریان پیدا کند. من هم با این قسمت اول موافقت کردم و بانک بین‌المللی بانکی نیست که ظاهراً مربوط به یکی از دول باشد و بانک بین‌المللی نمی‌خواهد از ما تعهداتی بگیرد!»

مصدق، سازبانک جهانی را با پای درمیانی «مک گی» و سفارت پاکستان و انگیزه‌ی آن بانک در آغاز گفت و شنود به گوش نمایندگان مجلس می‌رساند و اینکه آن بانک «ظاهراً» به دولت‌هایی وابسته نمی‌باشد و پاسخ خود را هم به نماینده‌ی آن بانک، که «راه انداختن کار نفت» باشد، بی‌خواستن امتیازی، از سوی خود پذیرفتن چرا که دولت ملی «به هیچ وجه غیر از صلاح مملکت نظری نداشته است». ولی گردش کار، از زبان داده‌های تاریخی، گویای آن است که، دست دولت‌استعماری انگلیس، در پی قدرت گرفتن «حزب محافظه‌کار»، بر گرداندگان آن چنگ می‌اندازد و چرخ آن بانک در



چنبره‌ی سیاست استعماری انگلیس چرخشی به زیان دولت ملی و ملت ایران می‌گیرد و شوم‌آور، که به یقین می‌توان گفت کتاب «نفت، قدرت و اصول»، نوشته‌ی مصطفی علم‌دارنده و آورنده‌ی بسیار داده‌های تاریخی است، روشن‌ساز به آنچه گفته آمد. نویسنده‌ی کتاب، تکیه دارد بر پر داده‌هایی از پیش و پس از ملی شدن، برای روشن‌سازی «ملی شدن صنعت نفت» ایران و پیامدهای آن و در فصل سیزدهم نمایانیدن که «انگلیس «بانک جهانی» را زیر نفوذ می‌گیرد» و به چونی و چنانی آن می‌پردازد!

نویسنده در فصل سیزدهم، همچون در دیگر فصل‌ها، بیشتر کوشش داشته است تا با آوردن بی‌شمار داده‌های تاریخی، گرفته شده از سرچشمه‌های انکارناپذیری، درستی گفته‌های خود را روشن‌ساز گرداند، بی‌آنکه روی آور شود به فراکشایی آن رخ داده‌های اجتماعی، در پهنه‌های سیاسی و یا اقتصادی و... در ایران رخ داده، در پیوند با نفت ایران. او اگرچه گه‌گاه بررسی و واریسی‌هایی دارد در پی آوردن داده‌های تاریخی، ولی آنچه کتاب او را جلوه‌ای ویژه می‌بخشد در «هم‌سنجی» با دیگر نوشته‌ها و کتاب‌هایی در رابطه‌ی «ملی شدن نفت» ایران، پر آورده‌ها و تکیه به داده‌های نو و انکارناپذیری است، که در دیگر نوشته‌ها یافته نمی‌شود. ویژگی گفته شده، به خواننده می‌نمایاند که «بانک جهانی» در چنگال دولت محافظه‌کار انگلیس قرار می‌گیرد و آن‌گونه رفتاری دارد که «سیاست استعماری» انگلیس خواستاری داشته و آمریکا نیز پی‌کننده‌ی آن سیاست «استعماری»‌گزیرکار می‌گیرد، و پای‌بپای در پهنه‌ی جهان، توان جهان‌چپاول‌گر، همداستانی می‌یابد، به وجود آمده از «قدرت‌های امپریالیستی» تا ملت ایران و زبان‌گویای آن، مصدق، را از پای درآورند تا آرام راه تالان‌گری خود را پی کنند!

نویسنده از سفیر پاکستان، که مصدق نام او را در سخنرانی‌اش برای نمایندگان نیاورده و تنها به «سفارت پاکستان» بسنده داشته بود، نام می‌برد به نام «حبیب‌الله اصفهانی»، که کار خود را در واشنگتن پی‌گیری می‌کند. گردش کار از سوی «یعقوب شاه» نماینده‌ی پاکستان در «هیئت مدیره»ی بانک آغاز شدن و برانگیزی «رابرت گارنر» معاون ریاست کل بانک، تا در دوره‌ی اقامت «مصدق» در واشنگتن، دیداری برگزار نماید و «آن بانک بتواند در جهت حل مسئله‌ی نفت ایران پای پیش» نهد! آورده‌های نویسنده، گویای روشنی است به اینکه، اصفهانی همراه با گارنر روز دهم نوامبر ۱۹۵۱ با مصدق دیدار دارند و بر این شدن که «... در همان حال که ایران و انگلیس در زمینه‌ی

به دست آوردن راه‌حلی برای اختلافات خود فعالیت می‌کنند، یک برنامه‌ی موقتی برای ادامه‌ی جریان نفت ایران تنظیم شود. مصدق اظهار تمایل کرد به محض تنظیم این برنامه آن را مورد توجه و مطالعه قرار دهد، به شرط آنکه با قانون ملی شدن نفت ایران هماهنگی داشته و ضمناً مستلزم استخدام پرسنل انگلیسی نباشد!

نویسنده، همچنان تکیه دارد به «سند شماره»های ردیفی وزارت امور خارجه‌ی انگلیس، از فرانکز به آن وزارتخانه و آن وزارتخانه به فرانکز، و یا دیگرانی چون «میدلتون» - «مکنیز» و...، که بی‌گسست با ایدن و امور خارجه‌ی انگلیس در تماس بودند و بر سر مورد «نفت ایران» و بانک جهانی، رد و بدل گفت و شنود و نوشته و یادداشت‌هایی داشته‌اند و این چنین است، «کتاب آلون ساتن نفت ایران»، که به آن هم اشاره کرده است.

بنا بر آن «داده‌ها»، انگلیسی‌ها کوشش داشته‌اند، به بازدارندگی «گارنر» از سفرش به ایران، و چون او برنامه‌ی کار خود را یادآور و اراده‌ی دنبال کردن داشت، لذا، «وزرای انگلیس برنامه‌ی او را از لحاظ اصولی مورد تأیید قرار دادند ولی به گارنر توصیه کردند قبل از انجام انتخابات ایران از سفر به تهران خودداری کند». انگیزه‌ی کوشش وزارت خارجه‌ی انگلیس از زبان ایدن چنین است که «ما مایل نیستیم یک برخورد زودرس (از طرف بانک جهانی) موفقیت مصدق را (در انتخابات پارلمان) مستحکم کند. از طرف دیگر می‌خواهیم، با طولانی شدن مسئله، دیگ نفت از جوش بیفتد و برای ایرانی‌ها یا آمریکایی‌ها فرصتی به وجود نیاید تا احیاناً در این مدت دست به کار احمقانه‌ای بزنند».

آورده‌های نویسنده، پی‌کننده در نمایاندن این است که، مصدق دست «هم‌آورد» را می‌خواند و گونه‌ای دیگر «دیگ نفت را از جوش» می‌اندازد، به اینکه، دولت ایران تا روز شانزدهم دسامبر فرصت می‌دهد و اگر «گارنر» و یا نمایندگان او نیامدند و...، مبادرت به بستن پیمان‌نامه‌های فروش نفت ایران خواهد شد به دیگر خریداران و در وزنامه‌های تهران چاپ‌پخش شدن که «از آنجا که انگلیس و متحدان آن کشور نفت ایران را تحریم کرده‌اند، دولت راهی ندارد جز آنکه سعی کند نفت خود را به روسیه و کشورهای اروپای شرقی بفروشد»!

بازتاب هشداردهی مصدق، گارنر را بر این می‌دارد تا نماینده‌ای «تام‌الاختیار» به واشنگتن بفرستد و بنابراین دیدگاه «اوژن بلک» ریاست کل بانک جهانی به لندن رفته و با «ایدن» تماس و وزیر خارجه‌ی انگلیس نیز، گزیر کار خود را در فرستادن دو تن از

بلندپایگان وزارت خارجه، به نمایندگی خود، به واشنگتن می‌شناسد. دو تن نامبرده «نویل گس و اچ. ای اسنو» بوده‌اند، و بی‌یافتن نتیجه‌ای، تا اینکه دولت ایران زیر فشار قرار می‌دهد بانک جهانی را تا هرچه زودتر نمایندگان خود را به تهران بفرستد. ایدن خواستِ مصدق را «از بانک، یک «باج‌خواهی آشکار» تلقی کرد که هدف آن کمک به شخص خویش برای برطرف کردن مشکلات سیاسی‌اش، به ویژه در جریان انتخابات است» و به سر اولیور فرانکز سفیر انگلیس در واشنگتن، دستور می‌دهد «تا گارنر را از فرستادن نمایندگانی به تهران، بر مذاکره منصرف نماید»!

در ادامه‌ی گردش کار، گارنر و بلک، کوشش دارند به فرانکز یادآور و بفهمانند که بایستگی دارد سفر به تهران و اینکه «بانک» سازمانی است جهانی و ناگزیر به انجام سفر «با وجود این، او قول داد بهترین مساعی خود را به کار بندد تا هدف‌های انگلیس عملی شود و همچنین هرگونه نامه یا پیشنهادی را که برای مصدق به تهران می‌فرستد، قبلاً با دولت بریتانیا در میان بگذارد» و بلک، برای نشان‌دهی دوستدار سیاست انگلیس بودن، نامه‌ای را که برای مصدق می‌خواست بفرستد، در پیوند با ارسال مشاور نفتی تورکیلد ریبر، از سوی بانک به بازدید از تاسیسات نفتی، به ایدن نشان می‌دهد و پاسخ دریافت می‌دارد که «ریبر باید صبر کند تا گس از لندن به واشنگتن بیاید و قبل از آنکه عازم تهران شود، با او مشورت کند. او همچنین به اطلاع بلک رساند که «مصدق مواجه با مشکلات مهم سیاسی است» و اصرار ورزید «بگذارید چند هفته‌ای با این مشکلات دست و پنجه نرم کند، زیرا ادامه‌ی کار او در پست نخست‌وزیری از نظر بریتانیا نامطلوب است»!

خواستِ وزارت خارجه‌ی انگلیس و تلاش در این سوی را «جرج میدلتون» نیز، به‌مانند‌کاردار سفارت انگلیس در تهران بیان می‌دارد و امیدواری دارد که بانک نام‌برده کسی را به تهران نفرستد و بر این بودن که «سکوت و بی‌تفاوتی ظاهری، بهترین اسلحه‌ای است که ما در شرایط فعلی می‌توانیم در ایران به کار بریم»، در حالی که «لویی هندرسن» سفیر آمریکا و جانشین «گریدی» در تهران، به وزارت خارجه‌ی کشور خویش فشار می‌آورد، که بانک «فوراً نماینده‌ای را با اختیارات کامل به تهران بفرستد، در غیر این صورت مصدق احساس خواهد کرد چاره‌ای ندارد جز اینکه نفت را به بلوک شوروی بفروشد» و در پی این‌گونه پرسش و پاسخ‌ها، وزارت امور خارجه‌ی انگلیس، پاسخ خود را در رویترا این‌گونه یاد می‌کند که «از آنجا که هم‌اکنون رومانی آنقدر مازاد نفت دارد که پیشنهاد فروش آن را به غرب کرده، از لحاظ تجارتي دلیلی وجود ندارد که

اروپای شرقی نفت ایران را بخرد!»!

آورده‌های نویسنده، نشان از این دارد که بانک «تورکیلد ریبر» را همراه با دیگر کارشناسی به نام هکتور پرودوم و نامه‌ای برای مصدق به تهران می‌فرستد و در نامه یادآور شدن که بنا بر چه «اصول کلی» بانک در پی اداره‌ی «موقت امور نفت ایران» خواهد شد. این نامه، اگرچه با نظارت «گس» تهیه شده بوده، ولی مورد خرده‌گیری «عده‌ای در وزارت خارجه‌ی انگلیس» قرار می‌گیرد، بر اینکه «اصلاً بانک جهانی نباید به هیچ وجه با مصدق مکاتبه» نماید و ادامه‌ی این‌گونه گفت و شنود، از سوی راجر مکینز، ابراز به اینکه «از آنجا که بانک با ما و کمپانی قبلاً در این باره به‌طور مشروح مشاوره کرده، غیرمنطقی خواهد بود که سعی کنیم از مکاتبه‌ی گارنر و مقامات رسمی دیگر بانک با دولت ایران جلوگیری به عمل آوریم. به هر روی، دو نماینده‌ی بانک آخرین روز سال ۱۹۵۱، وارد تهران می‌گردند، اگرچه بر سر راه از لندن گذر می‌کنند و «بازیل جکسون» معاون ریاست کمپانی کوشش همه‌جانبه‌ی خود را به کار می‌برد تا آن دو، به ویژه، ریبر را بر سر عقل آورد!

دو نماینده‌ی بانک، پس از ورود، نامه‌ی چهار بندی گارنر را به مصدق تقدیم می‌دارند و نویسنده‌ی کتاب، در دنباله‌ی آوردن چهار بند «شرایط» بانک به درستی می‌نویسد «روشن است این نهایت حيله‌گری و تزویر بانک جهانی را می‌رساند که می‌گفت از دولت بریتانیا نیز سؤال مشابهی کرده که قبلاً مطمئن شود با این شرایط موافق است یا نه، چه جزئیات این نامه و شرایط پیشنهادی قبلاً به اطلاع و مشورت کامل بریتانیا و (Aloc) تنظیم شده بود. در حقیقت وقتی مقامات رسمی سفارت آمریکا در تهران لحن نامه و مفاد آن را «خیلی انگلیسی» تلقی کردند و حداقل آقای پرودوم بایستی تغییراتی در ترکیب آن می‌داد. مصدق نیز محتوای نامه را «خیلی انگلیسی» یافت و به هندرسن، سفیر آمریکا گفت من نمی‌فهمم چرا یک سهم از منافع نیز باید به «خریدار عمده» اختصاص داده شود؟ مگر اینکه قبول کنیم خیلی ساده معنای آن این است که بانک جهانی به عنوان عامل انگلیس کار می‌کند و سعی دارد رژیم امتیازنامه‌ای را دوباره مستقر نماید!»!

نویسنده در پی درست‌نوشته‌های خود، اگرچه کوتاه در بیان چند و چون چهار بند پیشنهادی و برداشت موشکافانه‌ی «مصدق»، می‌افزاید «بریتانیا تصور می‌کرد مصدق مفاد نامه و پیشنهادها را محرمانه نگاه خواهد داشت، تا زمانی که راه‌حل مناسبی به دست آید، اما کور خوانده بود چه مصدق متن نامه‌ی گارنر و جواب خود را برای اطلاع

عموم انتشار داد تا نشان دهد قصد ندارند پشت درهای بسته وارد هیچ معامله‌ای شود. و آنگاه تکیه دارد به پاسخ نامه‌ی مصدق به «گارنر» که «پیشنهادهای او با مذاکراتی که با هم در واشنگتن کردند هماهنگ نیست و چند مسئله را در این رابطه مطرح ساخته» بود، و برمی‌شمرد چند نکته‌ای را که مصدق در پاسخ نامه‌اش از «گارنر» پرسش کرده بود اینکه ۱- «معنای مدیران اجرایی «بی‌طرف» چیست و...، این» مدیران اجرایی غیر ایرانی... اتباع کدام کشورها هستند؟! ۲- ««خریدار عمده» کیست و چرا باید به هر خریداری که هیچ مشارکتی با ایران ندارد، مانند ایران یک سهم از منافع حاصله داده شود؟!» و نیز، در مورد برخورداری بانک از «اختیارات کامل»، هم مصدق بی‌گونه‌ای ناروشنی و «طبق قانون ملی شدن نفت ایران، اختیاردار کامل نفت فقط و منحصرأً دولت ایران» را می‌شناسد و «بانک می‌تواند تنها در چهارچوب هیئت مختاری که از طرف ایران تعیین می‌شود کار کند و نمی‌تواند هم عامل ایران باشد و هم دولت بریتانیا!»

نویسنده همچنان می‌افزاید، پرسش‌های «مصدق» را از گارنر و اینکه «بانک» تنها و تنها در برابر کاری که انجام می‌دهد «کمیسیون دریافت می‌دارد و یادآور است که «دولت ایران آزاد است هر پیشنهادی را که خللی به حقوق قانونی آن وارد کند، رد نماید و این مسئله‌ی تازه‌ای نیست و ما همیشه این حق را داشته‌ایم!»

درستی پاسخ‌ها، و پرسش‌های مصدق، مورد تایید «پیتزر رمز بوتهام» قرار می‌گیرد در وزارت خارجه و شایسته بودن سخنان مصدق یادآور، که می‌تواند نیت‌های پنهانی انگلیس پرده‌در شود و نادادگرانه می‌خواند بانک جهانی را اگر گردش کار خود را در بازتولید گذشته بشناسد «تا وضع موجود سابق، دوباره به حال خود بازگردد» ولی ایدن همچنان فرانکز را زیر فشار می‌نهد تا از بانک جهانی بخواهد «به هیچ وجه نباید به خاطر آنکه نظریات مصدق رعایت شود، از اصول اساسی که در پیشنهادهای خود مطرح کرده صرف‌نظر نماید» و این‌گونه نگرانی‌های ایدن را بیان‌گر است، که مبادا سخنان درست و موشکافانه‌ی مصدق، آمریکایی‌ها را به سود ایران برگرداند و پیشنهادهای نادرست بانک جهانی دگرگون شود!

نویسنده، همچنان با تکیه به داده‌های خدشه‌ناپذیری، برگرفته از وزارت خارجه‌ی انگلیس، نشان‌گر است کوشش‌های ایدن و آموزگار او چرچیل را، در پی تلاش به بازگردانی گردش چرخ نفت ایران، بر روی پاشنه‌ی کهنه‌ی تالان‌گری و دوباره به جریان‌افکنی چرخ سیاست در ایران، در پیرامون خواست‌های استعماری انگلیس

کهنه کار. با این دیدگاه شوم‌زای، بار دیگر، همچون در دوران پای گرفتن جنگ جهانی دوم، که چرچیل خود سفر به آمریکا می‌کند تا سیاست‌سازان آمریکایی را دنباله‌روی خویش نماید، در رابطه به «اشغال ایران» و... فرارسیدن گاه پرداخت وام‌های از آمریکا گرفته را دست‌آویز، و روی به سفر آمریکا دارد با «هیئت» از جمله «ایدن»، یکی از افراد «هیئت» همراه آن سیاست‌ساز کهنه کار!

بنا بر نامه‌ی سیاست‌ساز سالخورده‌ی انگلیسی، ال.اس.امری به تایمز لندن، نویسنده‌ی کتاب ورشکستگی اقتصادی انگلیس را برمی‌نمایاند و متلاشی شدن قدرت استرلینگ را یادآور است، درگاه پرداخت وام‌های سنگین فرا رسیده، و چنین است که چرچیل در پایان روز سال ۱۹۵۱ با کشتی روانه‌ی آمریکا می‌گردد تا گزیر کارها را در سود انگلیس شماره زند، اگرچه تمام آرمان‌ها و خواسته‌های «ملتی» را هم، سیاست‌استعمارگرانه‌اش، و ازگونه‌ساز گردد!

داده‌ای آورده‌ی نویسنده، بر این است، که پنجم ژانویه، در کشتی ریاست جمهوری به افتخار چرچیل و همراهان او شام رسمی داده می‌شود و در کنار سیاست‌سازان آمریکایی، جُز اورل هریمن، آپسن وزیر خارجه - دفاع - خزانه‌داری - ستاد مشترک و... نیز دیده شده و پس از پایان شام، چرچیل روی به آپسن وزیر خارجه دارد و می‌پرسد: «دور این میز کسانی که امور جهانی را اداره می‌کنند، و نه کسانی که می‌خواهند بر جهان تسلط یابند، جمع شده‌اند، به منظور آنکه دنیا را نجات دهند؟» و در پی آن و جریان گرفتن گفت و شنود میان ترومن و چرچیل، همواره کهنه سیاست‌ساز انگلیسی سخنان به آپسن گفته را بازگویی دارد و پای فشاری ورزیدن به اینکه «دو کشور وحدت هدف‌های خود را در مسایل جهانی» نشان دهند به ویژه در خاورمیانه و از سیاست‌سازان آمریکایی در این باره خواستن، که سرسختی نشان دهند و بر این نکته انگشت گذارد که «پشتیبانی آمریکا از بریتانیا در اختلاف نفت با ایران به نفع ایالات متحده و تمامی جهان غرب» است و افزودن که «اگر آمریکایی‌ها بتوانند محکم در کنار انگلیس بایستند، ظرف مدت کوتاهی ایرانی‌ها تسلیم خواهند شد»!

اگر سفر چرچیل به آمریکا و به سخن نشستن او با ریاست جمهوری آمریکا، همگام است با سفر دو نماینده‌ی بانک جهانی، بازگویی آن را هم دارد که در این سفر، سیاست‌ساز کهنه‌ی انگلیسی در برابر «هم‌آورد» خویش در ایران با هنگامه‌سازی رویارویی دارد، که برپاساز سامانه‌ای گردیده «مردم‌سالار»، و در پناه «مردم‌سالاری» و تکیه به سرچشمه‌ی «قدرت»، «ملت»، پای می‌کوبد و پیروزی می‌آفریند و آمریکا را هم

در تنگنایی نهاده است که به آسانی پذیرنده‌ی خواسته‌های سیاست انگلستان نگردد و پیروی کننده‌ی سیاستی شدن، که در دوران جنگ جهانی دوم رویداد در پیوند با اشغال ایران! سیاست‌ساز سمج انگلیس، می‌بیند و درمی‌یابد که ترومن به خواست او خوش نشان نمی‌دهد، ولی، همچنان سماجت دارد و سازگفته‌های پیشین خود را «با آچسن و ژنرال عمر برادلی» دوباره ساز کردن و خرده گرفتن به دولت کارگری «اتلی» که «او موقعی از آبادان گریخت و دست به فرار زد که فقط چند رگبار از تفنگ‌های تفنگداران ما می‌توانست به کل ماجرا خاتمه» دهد و فزودن که «انگلیس‌ها را به خفت‌بارترین وضع با اردنگی از آبادان بیرون ریختند، در حالی که اگر او زمامدار کشور بود، چنین وضعی هرگز اتفاق نمی‌افتاد... گرچه ممکن است کمپانی نفت سابقاً اشتباهاتی کرده باشد، اما این مطلبی مربوط به گذشته است و نمی‌تواند دلیل آن شود که در برابر روش غیرقابل قبول مصدق ضعف نشان داد!»

نویسنده‌ی کتاب، آنگاه خواننده را به پاسخ‌های درست آچسن جلب می‌کند که به چرچیل و همراهان او گفته بوده است «اتلی و یارانش نمی‌توانستند به همان سادگی که آقای چرچیل گذشته را به دست فراموشی می‌سپارد، آن را فراموش کنند» و نیز اینکه «مشکل ایران از طبیعت ناسالم و غیرقابل پذیرش رفتار (Aloc) در آن کشور ناشی شده است و این امر یک مشکل ملی در ایران پدید آورده که اصل آن خیلی جدی‌تر، ریشه‌دار و بادوام‌تر از مسئله‌ی شخصیت خود آقای مصدق است!»

در ادامه‌ی آورده‌های نویسنده، داده‌ی شماره‌ی بیست است به نشان‌دهی اینکه «چرچیل و ایدن که دیدند آچسن را هم نمی‌توانند با خود همراه کنند، توجه خویش را به بانک جهانی معطوف داشتند، بلکه هدف‌هایشان را از این طریق انجام دهند. طی ضیافت‌هایی در بانک با حضور بلک و گارنر رئیس کل بانک جهانی و معاونش، ایدن توانست از بلک اطمینان بگیرد که وی به پیشنهادهایی که به ایران داده چسبیده است. بلک همچنین قول داد، مخالفت وزارت خارجه‌ی آمریکا را از این لحاظ که پیشنهادهای او «خیلی انگلیسی» است خنثی کند. از این مهم‌تر بلک حتی قول داد هر وقت بانک تصمیم گرفت جواب سؤالات مصدق را بدهد، قبلاً با نویل گس از (Aloc) مشورت کند!»

نگارنده، در پیوند با بانک جهانی کوشش دارد تکیه‌ی همه‌جانبه کند به روی کتاب «نفت، قدرت و اصول» مصطفی علم، چرا که پرفراوان می‌یابد خواننده داده‌های جای‌داشته در وزارت امور خارجه‌ی انگلیس را، از زبان و قلم، این و آن نماینده‌ی

سیاسی و یا اقتصادی جاری شده، که در جایگاه و مرتبه‌ای بلند در وزارت خارجه‌ی انگلیس - آمریکا و یا بانک جهانی و... جای گرفته، بوده است. این داده‌ها، آشکارا نشان‌گر است، به اینکه انگلیس با تمام توانایی‌های ممکن بوده‌اش، کوشش داشته چرخش نفت ایران را، بر پاشنه‌ی کهنه‌ی پیش از «ملی شدن» درآورد، و اگرچه زیر نام «ملی» بوده باشد، کهنه چرخش داشته را باز تولید کند. فواد روحانی نیز، همانند پاره‌ای دیگر، گره‌ی کار نفت را نشان‌گر شده است و در رابطه با نفت ایران و بانک جهانی روشن‌گفته‌های درستی را آورده است، از جمله، در *مهرگان سال اول شماره ۴*، به اینکه «آنچه قانون ملی شدن صنعت نفت می‌خواست و اصولاً بدون آنها ملی کردن معنی نداشت فقرات زیر بود که دکتر مصدق در همه‌ی مذاکرات روی آنها تکیه و پافشاری می‌کرد». فواد روحانی، در پیش و پس این آورده‌ی درست، می‌نماید که پای فشاری‌های مصدق بر روی خواسته‌هایی بوده که «ملی شدن نفت» ایران پایه و سیرگاه تندرست خود را بیابد و به کثری کشانیده نگردد و پس از آوردن ستون «فقرات» گونه‌ی «ملی شدن صنعت» نفت ایران، و پای فشاری مصدق بر روی آن به «اصول قانونی» درآمده، با رأی نمایندگان ملت ایران، می‌افزاید «دولت ایران طی پنج ماه مذاکره با نمایندگان بانک جهانی از آبان ۱۳۳۰ تا فروردین ۱۳۳۱ این خواسته‌های اساسی را با امکان بعضی تعدیل‌های منصفانه شرح داد اما در هیچ قسمت توافق حاصل نگردید. علت رسیدن به این بن‌بست از توضیحات زیر به ترتیب مربوط به نکات مشروح بالاست معلوم می‌شود!»

فواد روحانی در «توضیحات به ترتیب مربوط به نکات مشروح» خود، یادآور می‌شود که ۱- «بانک برخلاف سایر پیشنهاددهندگان مذاکرات را مبتنی بر **تصدیق اصل ملی شدن** نمی‌کرد بلکه تکیه‌ی کلامش بر حفظ حقوق طرفین بود و تکرار می‌کرد که قصدش طرح یک پیشنهاد دائمی نیست بلکه نظر به یک ترتیب موقت دو ساله (با امکان تمدید) دارد» و سپس در بند ۲ از ترکیب «هیئت مدیره» سخن می‌گوید و بند ۳ میزان تولید سالیانه و تخفیف و اینکه «به خریدار عمده (در واقع شرکت سابق)» نفت ایران فروخته شود و فزودن که «به این ترتیب معنی واقعی پیشنهاد بانک این بود که شرکت ملی نتواند هیچ قسمت از مقدار تولید را آزادانه در بازار جهان عرضه کند» و پس از فراگشایی‌های درست خود، می‌نویسد «درباره‌ی نکات بالا مذاکرات مشروح بین طرفین صورت گرفت اما در هیچ مورد به نتیجه نرسید و در ضمن واضح گردید که بانک رسماً مدافع وضع شرکت سابق و فقط اسماً ناظر به حقوق ایران است و این مسئله



هم یکی از موضوع‌های مهم اختلاف بین طرفین بود. بعضی انتقادکنندگان چنین اظهارنظر کرده‌اند که پافشاری ایران در اینکه بانک باید به عنوان وکیل یا نماینده‌ی ایران عمل کند باعث شکست مذاکرات شد اما این استدلال صحیح نیست چون بر فرض ایران از این نکته صرف‌نظر می‌کرد و از این حقیقت چشم می‌پوشید که نمایندگان بانک همیشه نظریات دولت و شرکت نفت انگلیس را منعکس می‌کردند و به اظهارات ایران چنانکه باید توجه نمی‌نمودند اشکالات اساسی دیگر به هیچ وجه رفع نمی‌شد!

نوشته‌ی «فواد روحانی» به‌مانند یک کارشناس نفت و آورده‌های درست و انکارناپذیر «مصطفی علم» از زبان داده‌های وزارت خارجه‌ی انگلیس و تمام کاربدستان «سیاسی - اقتصادی» آمریکا و بانک جهانی و... هرگز باز نمی‌دارد انبوه پژوهش‌گر خواننده شده و نیمه پژوهشگرانی را که، ناخوانده و کم‌خوانده، روی به بررسی و واری‌هایی «اجتماعی - سیاسی» دارند، با رنگی از درستی - نیمه درست و یا نادرست به داوری‌نشینی روی آوردن و همواره و بی‌گسست در همه‌ی زمینه‌های اجتماعی «اقتصادی - سیاسی - فرهنگی و...»، ابراز داوری می‌کنند و ارزش داوری می‌دهند به کرده‌ها - رفته‌ها و انجام داده‌های این و آن فرد و گروه، در این و آن گاه «تاریخی - اجتماعی» ایران و...!

میوه‌ی تلخ این‌گونه بررسی‌های شتاب‌زده و از خرد دوری گرفته را، می‌بایست جستجو و در میان پاره‌ای یافت، که هم در پهنه‌ای، و نه در همه‌ی پهنه‌هایی که، ناآگاه ابراز دانستنی کرده‌اند، آگاهی دانشی دارند و هم در زمره‌ی «نهضت ملی» بودن، به‌شماره می‌آیند. یکی از همانندان این‌گونه کسان، همایون کاتوزیان است و نمودی از نوشته‌ها و بررسی‌ها و سپس داوری و ابراز نظر کردن‌های او، پاسخی است به نوشته‌ی «فواد روحانی» در مهرگان شماره‌ی پسین، سال دوم شماره ۱، که می‌نویسد: «... به عقیده‌ی بنده پذیرفته شدن پیشنهاد بانک بین‌المللی در زمانی که نهضت ملی هنوز در بهترین شرایط داخلی و خارجی قرار داشت نه فقط سبب می‌شد که ضعف‌ها و مشکلات و برخوردهای بعدی پدید نیاید، بلکه رسیدن به راه‌حل نهایی بهتری از پیشنهاد هندرسن را نیز ممکن می‌کرد!»

نگارنده با یابی فراگشایی بر روی گفت و شنود «دولت ملی» و «بانک جهانی» را، در تکیه به پر داده‌های تاریخی، و بسیار آورده‌هایی گرفته شده از کتاب «نفت، قدرت و اصول» ملی شدن نفت ایران و پیامدهای آن می‌شناسد و دنبال می‌کند، تا خواننده‌ی آشنا به «اصول» قانون ملی شدن صنعت نفت و هدفمندی‌های برخاسته از آن از یک

سوی، و دیگر سوی، چگونه رفتارها و پیشنهادهای بانک جهانی و دست پنهان گرفته‌ی انگلیس به پشت آن و دیگر توانایی‌های جهانی استعمار کهنه و پیر کهنه سیاست ساز آن «چرچیل» و پروریده‌ی او «ایدن» و... را دریافتن، و آنگاه به داوری نشستن و ارزش داوری و ابراز نظر کردن، که آیا ممکن می‌بود «پذیرفته شدن پیشنهاد بانک بین‌المللی» و...؟! یا بررسی‌هایی است، این‌گونه نوشته‌ها، پوچ و درهم برهم نویسی و واهی‌نویس‌های نام بررسی و واریسی «سیاسی - اقتصادی» به آنها داده شده؟!!

در پیوند با چند و چون گفت و شنود «دولت ملی» و «بانک جهانی»، و پی‌بری به دست پنهان گرفته‌ی انگلستان به پشت بانک و در سر پروری سیاست‌سازان استعمار انگلیس، به انجام‌دهی آنچه را که سودآور برای انگلستان باشد و زیان‌رسان دست‌آوردهای مبارزاتی ملت ایران و آسیب‌رساننده به چهره‌ی «قانون ملی شدن صنعت نفت ایران» گردیدن را، در پیش داشتن، نه تنها در کتاب‌ها - نوشته‌ها و بررسی‌های کسانی چون، فواد روحانی - مصطفی علم - انور خامه‌ای - نویسنده‌ی گذشته، چراغ راه آینده است و... می‌توان یافت و آشکارا برنمایان شده، می‌باشد، که از کتاب «پنجاه سال نفت» مصطفی فاتح نیز، به روشنی دریافته می‌گردد دست پنهان گرفته‌ی انگلیس را به پشت بانک جهانی و اینکه، پیشنهادهای بانک جهانی، هرگز خوانایی نداشته است با «قانون ملی شدن صنعت نفت ایران».

اگر، در گذشته، سخن تکراری استعمار انگلیس «خطر کمونیزم» را برای ایران، به هراسه و مترسک درآورده بود و این‌گونه کوشش داشت آمریکا را در سوبه‌ی راه خود بکشاند، ولی اکنون، که در رابطه با فروش نفت و تنگناهای اقتصادی ایران با آن روبرو شده، پاره‌ای از کاربردستان وزارت خارجه‌ی آمریکا بر این پای می‌فشرند تا فروش نفت ایران به جریان افتد و گونه‌ی بی‌طرفی در درگیری میان «ایران و انگلستان» را گزیده‌اند و با این‌گونه باور، دیدگاه خود را یادآور می‌شوند، همان‌گونه که «ویلیام رانتری» از وزارت خارجه‌ی آمریکا می‌گوید که «بدون کمک اقتصادی آمریکا، ایران اغوا خواهد شد که نفت خود را به روسیه یا کشورهای اقمار آن بفروشد» و این‌گونه رانده شدن به سوی شوروی را یادآور می‌شوند، انگلیس کوشش دارد سخن کهنه‌ی تکراری خود را به کنار نهد و در پی بازتکراری به اینکه «... از لحاظ تجارتي دليلی وجود ندارد که اروپای شرقی نفت ایران را بخرد» و سماجت به وادارسازی، به اینکه آمریکا را به زیان ملت ایران و مصدق، همراه خود سازد!

در رابطه با گونگی دیدگاه پاره‌ای از کاربردستان وزارت خارجه‌ی آمریکا، همانند

آچسن، که تنگنای اقتصادی ایران را یادآور می‌شود و شتاب به دادن وام ۲۵ میلیون دلاری از بانک آمریکایی «صادرات - واردات» را بایسته می‌شمرد، ایدن ناسازواری نشان می‌دهد و به دستورات آموزگار خود چرچیل اندیشیدن که «به آمریکایی‌ها بایستی گفته شود می‌خواهیم ایران را آنقدر زیر فشار اقتصادی بگذاریم تا به نوعی راه‌حل در مورد مسئله‌ی نفت رضایت دهد»!

مصطفی علم، با آوردن سخنان رد و بدل شده میان آچسن با ایدن و فرانکز سفیر انگلیس، برمی‌نماید که آچسن پیشنهادهای بانک جهانی را نادادگرانه دانسته و خواستاری به این دارد که «ایرانی‌ها خودشان صنایع نفت خویش را» می‌بایست اداره کنند، در حالی که آن دو نماینده‌ی انگلیسی بر این بودن که کماکان نفت ایران را در دست داشته باشند و دوباره به سلاح کهنه‌ی «خطر کمونیسم» روی آوردن که «ایران بدون کمک قادر به اداره‌ی صنایع نفت خود نیست و این امر ممکن است منجر به آن گردد» که، سرانجام دست کمونیست‌ها در ایران باز و به تکاپو افتد و مرتبه‌هایی این تهدید کهنه را، به رخ آچسن می‌کشاند. نمایندگان انگلیس، با سماجت همراه با فریبکاری «تهدید کمونیسم» را که گاه، آن‌گاهی به کار می‌گیرند که بیم‌دهی به آمریکا را آسان‌پذیر و به سود سیاست استعماری خود بر سر عمل آورند و نیز، دیگر شگردهایی را به کار بردن تا آمریکا پیروی‌کننده‌ی آنها باشد در سیاست ایران!

ایدن، همواره تلاش می‌کند تا به کاربدستان وزارت خارجه‌ی آمریکا بباوراند رفتاری را برگزیدن، که بنا بر آن رفتار، ایرانیان همسویی همه‌جانبه بیابند «سیاست آمریکا در مورد کشورشان» را، و سازواری میان آن دو قدرت «امپریالیستی»، در زیر فشارنهی ایران، از خود نشان دادن!

رفتاری را که کسانی همانند «آچسن» نمی‌پسندیدند و بر این بودن که «غرامت» - «مدیریت اداره‌ی صنایع نفت» - «برای مدت ۵ سال» و... را، گونه به دست بانک جهانی گردش بگیرد و پیشنهادهایی کارگشایی یابد که «سرانجام و پس از آنکه این اطمینان به وجود آمد که خود ایرانی‌ها می‌توانند به صورتی شایسته کارها را اداره کنند، بانک جهانی باید کنار» کشیده شود و بر این بودن که «این طرح نظری را که مصدق کراراً مطرح کرده که اولین مسئله باید توافق بر سر غرامت باشد تأمین می‌کند»، و گونه گفتاری، که کفه‌ی داوری، نه به زیان سیاسی ایران، که در آن سود انگلیس نمایان‌گری بیشتری را دارنده بوده است!

ولی داده‌های تاریخی، نشان‌گری دارد که سیاست‌سازان انگلیس کینه‌ی

شکل گرفته‌شان در تلاش سیاسی است و از میان برداشتن «دولت ملی» مصدق و در کمین نشستن تا «مجلس ایران که قدرت اصلی مصدق در آن نهفته بود به پایان دوره‌ی خود نزدیک می‌شد و انتخابات مجلس آینده چند ماهی وقت می‌گرفت. انگلیس‌ها فکر می‌کردند در غیاب مجلس، از طریق به کارگرفتن اهرم شاه می‌توانند کلک نخست‌وزیر را بکنند». ایدن پیشنهاد آچسن را «کاملاً غیر واقع‌بینانه» و همواره برانگیزاننده‌ی سفیر انگلیس، فرانکز، است که آمریکایی‌ها را دور بدارد از هرگونه پیشنهادی با ایران و به آنان یادآور شود که «ایرانی‌ها نمی‌توانند صنایع نفت را به صورتی مؤثر اداره کنند و بنابراین هیچ‌گونه قرارداد درازمدتی در مورد خرید نفت نمی‌شود با آنها منعقد کرد». در حالی که، با بازدید کارشناس بانک جهانی، ریسبر، و گزارش او، روشن‌گر می‌باشد به اینکه «پرسنل ایرانی بدون دریافت کوچک‌ترین کمکی از کارشناسان خارجی می‌توانند سالانه معادل ۱۵ تا ۲۰ میلیون تن نفت خام و بیش از ۶ میلیون تن مواد نفتی تصفیه شده تولید کنند!» گزارش «ریبر» به سخنان آچسن نیرو می‌بخشد ولی انگلیس‌ها را به سماجت و چاره‌اندیشی بیشتری می‌اندازد، در پی برآوری خواسته‌های استعماری خودشان. لذا، گزیر کار انگلیسی‌ها، پافشاری بیشتر بر روی وزارت خارجه‌ی آمریکا و پاسخ آچسن به ایدن اینکه «من نگران آن هستم که بانک کماکان دنبال پیشنهادهای (اصلی) خود را بگیرد که از انعطاف لازم برخوردار نیست» و می‌افزاید «پیشنهاد بانک جهانی برای کنترل کامل مدیریت عملیات از نظر ایرانی‌ها غیرقابل قبول است» و بنا بر همین آورده‌های تاریخی، «نیتز» هم، بر این اصرار ورزیدن، که «مسئولیت نهایی بایستی به عهده‌ی خود ایرانیان گذارده شود»!

ادامه‌ی سخنان در پیرامون اینکه، به گارنر اجازه داده شود فرآورده‌های تولیدی نفت در انبارهای آبادان وجود داشته، با پنجاه درصد تخفیف به (Aloc) فروخته شود و به کار بردن برای «نیازهای سنگین سرویس‌های مورد نیاز آمریکا در اقیانوس آرام» و در پاسخ این پیشنهاد نیتز، ایدن بر این است که «این پیشنهاد بسیار عجیب و غریبی است که، در حالی که دولت بریتانیا و کمپانی به خریداران بالقوه‌ی نفت ایران علیه خرید نفت مسروقه در ایران هشدار داده‌اند، از (Aloc) خواسته شود که نفت متعلق به خود را خریداری کند!»

برجسته نشان دادن سخنان نماینده‌ی استعمار انگلیس، با خط‌های کشیده شده، بیان‌گر بی‌اندازگی چشته‌خور شدگی تالان‌گران «متمدن» خوانده شده می‌باشند، که «نفت ایران» و فرآورده‌های انبار شده در انبارهای آبادان را از «شرکت سابق» بشناسند

و... و ایرانیان، دارنده‌ی واقعی را، آن‌گونه که خودشان بوده و هستند بخواند و دارایی آن «ملت» را، «خرید نفت مسروقه» بنامد!

ایدن، در ادامه‌ی سخنان خود، همچون گذشته، روش سرد و گرم نشان‌دهی خود با آمریکا و بانک جهانی را دنبال و از سوئی می‌گوید که نمی‌خواهد دست‌نماینندگان بانک را ببندد و از دیگر سوی می‌گوید «هیچ‌یک از پیشنهادهای وزارت خارجه‌ی آمریکا، از نظر دولت بریتانیا و کمپانی قابل قبول نیست» و تهدیدگونه می‌افزاید که اگر «منافع حیاتی بریتانیا را دچار مهلکه سازد» و آنان بر سر دو راهی قرار گیرند، انگلستان را در کنار خود داشته باشند و یا «این ریسک را بپذیرند که ایران به دامان کمونیسیم سقوط کند، ریسکی که به نظر ما، آمریکایی‌ها درباره‌ی آن مبالغه می‌کنند» و ادامه‌دهی به این‌گونه شل و سفت‌گویی‌ها و تکرارگله‌گزاری کاربردستانِ سفارت انگلیس به «نیتز» و دیگر وابستگانِ سیاسی آمریکا، که آمریکا از بار اهمیتی منافع انگلیس چشم‌پوشی دارد و پاسخ به اینکه «... ما کاملاً تشخیص می‌دهیم که منافع آمریکا با (بریتانیا) که از خودمان محسوب می‌شود، بیش از مصدق هماهنگ است و ایالات متحده برای تقویت بنیه‌ی اقتصادی انگلیس به دقت علاقه‌مند به حفظ منافع و سرمایه‌گذاری‌های آن دولت در خارج از کشور می‌باشد. با وجود این «نیتز» با تقاضای «باروز» مبنی بر آنکه به سفیر آمریکا در تهران دستور داده شود به مصدق اطلاع دهد که دولت ایالات متحده از طرح موقتی بانک جهانی بدون کم و کاست پشتیبانی می‌کند، موافقت نکرد!»

خواننده پای‌پای دنبال‌کننده‌ی رویدادها و کنون رویداد «بانک جهانی»، می‌یابد دست‌پنهان‌گرفته‌ی سیاست انگلیس را به پشت بانک جهانی، و کوشش و تلاش بی‌گسست سیاست‌سازان بریتانیا را به اینکه آمریکا از خواست استعماری دولت انگلیس پیروی کند و درستی داوری‌های مصطفی علم، تکیه بر بسیار داده‌های تاریخی از وزارت خارجه‌ی انگلیس - آمریکا و... گرفته، که «انگلیس «بانک جهانی» را زیر نفوذ»، گرفته بوده است. آورده‌های داده‌ای برگرفته از بایگانی وزارت خارجه‌ی انگلیس و پیش‌نویس و نامه‌های رد و بدل شده میان سیاست‌سازان انگلیس با کاربردستان بانک جهانی، اوژن بلک - گارنر و... رساننده‌ی روشنی است که، پیش‌نویس مذاکره‌ی بانک جهانی با دولت ایران، که گارنر در دست داشت به‌مانند «بُن مایه»ی سخن، گرد آن با دولت ملی ایران به سخن نشستن، تهیه شده‌ای بود به دست «نویل گس»، یکی از پایه‌ای‌ترین افراد «هیئت مدیره»ی شرکت سابق (Aloc)!

داده‌های یاد شده، گویایند به اینکه، پایوران بانک، به ویژه گارنر دارنده‌ی معاونت

کل بانک و این‌گونه است «بلک» ریاست آن بانک «به وزارت خارجه گفتند که بانک فقط علاقمند به شرکت در برنامه‌های کوتاه مدت است و از طرف دیگر به انگلیس‌ها توصیه کردند علیه طرح آمریکا تا می‌توانند جار و جنجال راه» بیاندازند. این‌گونه رهنمودهای پایوران بانک، برآورنده‌ی روشی می‌بود که استعمار انگلیس مناسب خواسته‌های خود می‌یافت، که در پوشش «استقلال» بانک جهانی، به پیش راند. گونه‌ای که خوانایی همه‌جانبه دارد با روش سیاسی انگلیس و به زبان‌آوری «بلک» که «بی‌نهایت مشتاق است هرچه بتواند برای مان» انجام دهد، آنچه که سفیر آنان، «فرانکز» بازرگویی داشته، بوده است و یا گارنر که «از آچسن وزیر خارجه و اشنیدر وزیر خزانه‌داری آمریکا تضمین گرفت تا زمانی که مذاکرات بانک و دولت ایران جریان دارد، هیچ‌گونه کمک مالی به ایران نشود. اقدام دیگر آنکه وقتی ایدن نتوانست پیشنهاد آچسن را در مورد طرح دراز مدت فعالیت بانک جهانی در صنایع نفت ایران رد کند. گارنر به جای او قدم به میان گذاشت و مسئله را فیصله» داد، به گونه‌ای که در بالا یادآوری گردید، روند کار نفت دنبال می‌شود!

دخالت‌های گوناگونی به شماره می‌آیند از سوی بانک جهانی و گارنر و بلک، بر روی آمریکا، در فشار قراردادی ایران که از جمله باشند، بر روی خزانه‌داری آمریکا فشار آوردن به نرساندن کمک‌های مالی - فشار بر روی کمپانی‌هایی چون استاندارد اویل آف نیوجرسی - تکزاکو و گلف در بی‌علاقگی نشان دادن آنها در راه‌اندازی صنایع نفت ایران و... این‌گونه سنگ‌اندازی‌ها تنها از سوی ریاست و معاون بانک جهانی انجام نمی‌گرفته، که نیز بوده‌اند دیگرانی چون «ویلیام ایلیف»، که در گذشته سفیر انگلیس در تهران بود و کنون ریاست اداره‌ی وام‌دهی بانک نامبرده را در دست دارد. وی که آشکارا یادآور می‌شده است، که «... گرچه بانک عمدتاً با پول آمریکایی‌ها می‌چرخد، اما اداره‌ی آن در دست انگلیس‌ها» می‌باشد!

در پی این پیش‌سازی‌های به دست دولت و سود استعمار انگلیس تدارک دیده شده و همپایی همه‌جانبه‌ی‌ای که پایوران بانک جهانی دارند با نمایندگان دولت انگلیس و آن‌گونه که گفته آمد، سیرگاه می‌گیرد و حتی استخدام «ریبر» به‌مانند کارشناس نفت با رایزنی «سراجر مکنیز» و نیکو دانستن او، انجام‌پذیر، و «هیئت بانک جهانی» به تهران پای می‌نهد و با مصدق و دوستانش به سخن‌نشستن. گارنر، در پیشاپیش چند نفری هیئت نامبرده، در سخنان خود خواستار اداره‌ی صنایع نفت ایران است، و باز بودن دست بانک و گزینش کارشناس نفتی و رهبری‌کننده از هر ملتی که، بوده باشند،

نیز برای شرکت سابق کاستن ارزش نفت به گونه‌ی چشم‌گیری و تکرار آنچه را که در گذشته آمد. گارنر، کوشش داشته، در به سخن‌نشینی‌ها با مصدق، از نوشتن دوری گزیند و تنها پاسخ‌های خود را پسندیده داشتن به شفاهی؛ «چه مصدق با استفاده از چنین اسنادی بهانه به دست خواهد آورد که بانک را متهم کند به عنوان عامل کمپانی فعالیت می‌کند»!

مصدق پیشنهادهای و خواسته‌های گارنر را برگرفته از «اصول قانون ملی شدن نفت ایران» و دیدگاه «استقلال سیاسی»، با استواری سخن، همانند گذشته پاسخ می‌دهد، که بنا بر «سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۴۸ وزارت انگلیس از هندرسن به سفارت آمریکا در لندن»، با پیش‌نویسی «پیتر رمز بوتهام»، جای گرفته در کتاب «نفت، قدرت و اصول» چنین است «... از آنجا که نفت ایران ملی شده است بانک فقط می‌تواند به عنوان نماینده‌ی ایران عمل کند. از این مهم‌تر مصدق می‌خواست هیچ تبعه‌ی انگلیسی استخدام نشود، چه ایران اصولاً برای آنکه خود را از شر انگلیس‌ها نجات دهد نفت خویش را ملی کرده است. گارنر با هیچ‌کدام از نظریات مصدق موافقت نکرد»!

سیرگاه روند گفت و شنود دولت ملی با هیئت بانک جهانی را، مصطفی علم، با آوردن انکارناپذیرترین داده‌های تاریخی، روشن ساز است به اینکه، گارنر با پُرچانگی در پی آن است که، خریدار عمده را شرکت سابق و برای آن ۴۵ درصد تخفیف «بر اساس بهای ثابت در خلیج مکزیک» بخواهد، و این‌گونه ایرانیان را، بنا بر خواست انگلیس‌ها و همپایی «کارتل نفتی» و «بانک جهانی» مجازات کنند «به خاطر آنکه نفت خویش را ملی کرده است و این‌گونه هشداردهی «تا دیگر هیچ کشوری این جرئت را نداشته باشد که دست به ملی کردن نفت بزند»!

پُرچانگی گارنر تا بدانجا که کردار سفارت انگلیس در تهران، جرج میدلتون، رفتارش را «خیلی سختگیر»انه بخواند و از آنچه به سود انگلیس به زبان رانده بوده است، «کوچک‌ترین حرکتی نکردن»، و آن را «موضع اصلی خود» دانستن و ناگزیر در سی‌ام بهمن ۱۳۳۰ تهران را به سوی لندن ترک می‌کند تا با ایدن دیدار و از او نظرخواهی کند. به او گفته می‌شود، که ایدن در سفر «لیسبون» و برای شرکت در جلسه‌ی شورای ناتو رفته است و تا بیست و هشتم فوریه «نیز باز نخواهد گشت جواب داد: پس باید منتظر بمانم»!

داده‌ها، نشان‌گر آنند، به اینکه وزارت خارجه‌ی انگلیس می‌کوشد تا پُر کند چشم و گوش وزارت خارجه‌ی آمریکا را به یاهوهایی چون «... حتی یک مؤسسه‌ی «بی‌طرف»

نظیر بانک جهانی نیز نمی‌تواند با مصدق سرسخت به قرارداد معقولی» برسد و نیز بازگشت گارنر به لندن و برگزاری دو نشست با ایدن و گزارش کار خود در تهران و نرمی نشان دادن آمریکایی‌ها و با این وجود، ناامید نبودن به ادامه‌ی چانه‌زنی به اینکه «تمام مساعی خویش را به کار خواهد بست تا اطمینان یابد ایالات متحده محکم پشت سر دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان خواهد ایستاد و هیچ دلیلی به دست ایرانی‌ها نخواهد داد که امیدوار باشند می‌توانند آمریکایی‌ها را بر ضد انگلیسی‌ها به بازی بگیرند!»

زبان‌گویای داده‌ها، برشمردی دارند به رازهای زمانه و بازگویی زشت و ناپسند رفتارها و کردارهای جهان سیاسی «دولت‌های متمدن» نام گرفته، و در پیشاپیش آنها، سیاست‌سازان انگلیس، در تالان‌گری و ادامه‌ی روش‌های چپاول‌گری ملت‌های جهان از یک سوی، و دیگر سوی، بخرد مردی زبان‌گویای جنبش‌رهایی‌بخش ایرانیان «مصدق» و تلاش و کوشش‌های هوشمندانه‌ی او، با تکیه به «اصول و قانون» و ملت‌پیاخاسته‌ی خود، در برآورده‌سازی سامانه‌ای «ملی مردمی» در میهن خود ایران زمین! زبان داده‌ها به گویایی رازهایی، به دخالت‌های آشکار سیاسی انگلیس در بانک جهانی که در پوشش «استقلال» پنهان شده بوده است، به دادن رهنمودهایی به «گارنر»، گشوده دارد، و پرده‌داری به کاتولیک‌تر از پاپ شدن پاره‌ای از پایوران بانک جهانی، به ویژه گارنر، که با آموزش از آموخته‌های وزارت خارجه انگلیس تا به «پرو دوم» که هنوز در تهران بسر می‌برده، فرمان دهد، که چگونه می‌بایست با ایرانیان بر سر نفت به گفت و شنود بنشینند تا هم جهانیان و وزارت خارجه‌ی آمریکا را بفریباند و هم به ایرانیان و مصدق بازتکراری دروغ بانک را با آوردن ماده‌ای در قرارداد، که بنا بر آن نمایانده شود که بریتانیا «از این پس دیگر مداخله» در امور ایران نخواهد کرد و بسیار دیگر فریب‌دهی‌هایی!

بنا بر رهنمودهای وزارت خارجه‌ی انگلیس به «گارنر»، و فرمان یادداشت «گارنر» به دست «پرو دوم» و گزیر کار بانک جهانی در پیوند با نفت ایران، کوشش بر این بود که راه چاره‌های «مصدق» و دولت ملی او را نپذیرند که تکیه شده بر «اصول قانون ملی شدن نفت» پیشنهادهایی می‌داشته‌اند و گردش کارگونه‌ای باشد که «هیچ‌گونه توافقی عملی نخواهد بود مگر آنکه ایران استخدام پرسنل انگلیسی را قبول کند و همچنین بانک جهانی را به عنوان عامل هر دو طرف بپذیرد!» کارگونه‌گردشی را ایرانیان تن در دهند، که همان گردش کهنه‌ی انگلیسی بوده است، به دست بانک جهانی و ناسازوار با ملی



شدن نفت!

کردارهای نمایندگان سیاسی استعمار کهنه‌ی انگلیس، کوشش دارد که از همه‌ی ممکن‌بوده‌ها در زیان ملت ایران و به‌زیرکشی مصدق سود جوید، تا به بهره‌وری‌های در سر داشته‌ی خود دست یابد. برگرفته از این باورمندی، بنا بر «سند شماره‌ی ۳۷۱/۹۸۶۵۰ وزارت خارجه‌ی انگلیس» میان میدلتون و وزارت‌خانه‌ی یاد شده، نشان‌گری است، به دستوره‌ای به «پرودوم» داده شده‌ی در بالا آورده شده، و اجرای دستورات، با دادن گزارش تلگرافی خود به لندن به چگونگی رفتار و بازتاب دولت مصدق در برابر پیشنهادهای بانک جهانی که گفته آمد، از شاه خواسته می‌شود، تا «شاه به مصدق فشار آورد که به نوعی مصالحه دست یابد. مصدق گفت هیچ مصالحه‌ای امکان‌پذیر نیست و تنها فرمولی که از طرف بانک جهانی قبول می‌شود، آن است که (Aloc) را با هیئت و قیافه‌ی تازه‌ای به ایران بازگرداند و اگر شاه اصرار ورزد که پیشنهاد بانک را قبول کند، پیش‌نویس قرارداد با بانک را به مجلس تقدیم می‌کند ولی قبل از آنکه در جلسات آن مطرح شود، از مقام خود استعفا خواهد داد!»

از جمله ممکن‌بوده‌ها، وجود شاه‌بزدل، و هراسه و مترسک‌سازی در برابر او، تا بدین‌گونه او را بر آن دارند به فشارآوری بر مصدق و این‌گونه چیره شدن بر خیزش‌های ملت ایران و مصدق پیشاپیش آن خیزش‌های رهایی‌آور، و مصدق نیز، تکیه به مردم و دست‌آوردهای به دست آورده‌ی جنبش پای‌گرفته، می‌تواند بی‌رنگ سازد شگردهای بدخواهان درونی و برونی جامعه‌ی ایرانی را. ولی، و بنا بر همان داده‌ی در بالا آورده شده، گزارش میدلتون، انگلستان را خشنودساز است به اینکه، جامعه‌ی ایران در تنگنای سخت مالی بسر می‌برد و «به نظر شاه، مصدق بخش بزرگی از اعتبار خود را از دست داده، چه در انتخابات جدید تعداد کمتری از وکلای جبهه‌ی ملی به مجلس راه یافته‌اند. از این هم بالاتر، شاه به میدلتون گفته بود در صورت لزوم «ممکن است» دست به «تغییر نخست‌وزیر» بزند و یک «دولت نیرومندتر» روی کار بیاورد (که) بتواند مجلس جدید را کنترل کند. از این رو میدلتون توصیه می‌کرد با توجه به مذاکرات بانک با مصدق، اینک می‌توان در این مذاکرات در برابر مصدق موضع محکمی اتخاذ کرد».

مصطفی علم، در پایان این بخش، به سه «پی‌نویس» دیگری اشاره دارد، که آخرین آن، پی‌نویس شماره‌ی ۴۸، یادآوری دارد به اینکه، در بیست و هشت آوریل ۱۹۸۸، کوشیده است با «اوژن بلک» در فلوریدا به گفت و شنود بنشیند و از چند و چون «اسناد منتشره‌ی وزارت خارجه‌ی انگلیس» پرسش نماید و... ولی «بلک از انجام مصاحبه به

این بهانه که وقایع سال‌های ۱۹۵۲-۱۹۵۱ را به خاطر نمی‌آورد عذر خواست و مرا در این مورد نزد یکی از همکاران سابقش فرستاد که پس از گفتگو متوجه شدم اظهاراتش قانع‌کننده نیست و به اصطلاح طفره می‌رود! «ولی، دو دیگر «پی‌نویس»، ۴۶ و ۴۷، به آنها تکیه شده، اولی، گرفته شده از وزارت خارجه‌ی انگلیس، بازگوی خوش‌خدمتی و امیددهی علی‌سپهلی سفیر ایران در لندن است، به دولت انگلستان، که «مصدق از نخست‌وزیری برکنار خواهد شد» و به ایدن دل‌آرامی دادن و نوید شکستِ مصدق را دادن و اینکه «اغلب ایرانیان از اوضاع فعلی سرخورده و خسته شده‌اند» و بر این بودن که «از هر راهی که بتواند به تغییر اوضاع» آماده است که به دولت انگلستان یاری رساند! و دومی گرفته شده از کتاب فواد روحانی که «دولت ایران، بحق، عقیده داشت که موضع انگلیس، از زمان ملی شدن نفت تاکنون ذره‌ای تغییر نکرده و بریتانیا مصمم است (Aloc) و پرسنل انگلیسی را، زیر چتر «بانک جهانی» دوباره به ایران بازگرداند» و بازگوی پاره‌ای از سخنان مصدق در جمع نمایندگان تازه‌ی راهی مجلس شده باشد، که «مصدق گفت: ترتیبی که توسط بانک جهانی داده شده، اگر اجرا شود، ایران را به جهنم خواهد فرستاد و این کشور را حتی از حق حاکمیت ملی خود محروم خواهد کرد!» نگارنده، به یاری بسیار داده‌های تاریخی، و بیشتر از زبان بایگانی دشمن، وزارت خارجه‌ی انگلیس، و پر سودبری از «نفت، قدرت و اصول» و دیگر نوشته شده‌های پژوهشگران در پیوند با «نفت ایران»، دارنده‌ی گرایش‌های گوناگون سیاسی، نشان‌گر گردید دست پنهان انگلستان را به پشت «بانک جهانی» و کوشش «دولت انگلستان» را به بازگردانی چرخش چرخ «نفت ایران» به دوره‌ی کهنه‌ی تالان‌گری و دست‌اندازی به «استقلال سیاسی»، و در این راه شوم، از هر «ممکن» بوده‌ای بهره‌گرفتن، ولی، بخرد مردی «مصدق» با پایمردی ملت از همه چیز خود گذشته‌ی ایران و دوستان و همراهان او، «حنای» کهنه‌ی استعمار را می‌توانند بی‌رنگ سازند!

پی‌آمدها و بوده‌های دیگری را هم هست، در پیوند با کنش‌ها و واکنش‌های سیاسی پای‌گرفته در رابطه با نفت ایران و پس از سفر مصدق به آمریکا و بازگشت او، تا برگزاری دادگاه لاهه، که اولین نشست آن، روز نوزدهم خرداد ۱۳۳۱ می‌باشد و زبان‌گویای ملت ایران، در این روز به سخن می‌نشیند، که اگر چه کوتاه و زودگذر، به آنها اشاره می‌شود. در پی درگیری‌های سیاسی و زشت‌کاری‌های نمایندگان سیاسی دولت انگلستان و ناگزیری دولت ملی، فرمان به بستن «کنسولگری‌های انگلیس» در ایران، روز ششم بهمن، سفیر دولت بریتانیا با نخست‌وزیر ایران دیداری دارد برای خداحافظی و در آن

دیدار، و بنا بر خوش آمدگویی‌های سیاسی، مصدق یادآور می‌شود که «دولت و ملت ایران همیشه خواهان این بوده که با هیچ دولتی هیچ‌وقت کوچک‌ترین اختلافی نداشته باشد و من نمی‌دانم چرا دولت انگلستان کاری را که با حسن نیت و سهولت می‌توان تمام کرد تمام ننموده و این اختلاف بین دو دولت تاکنون باقی است.» و در پی این سخنان، درستی سخنان خود را ادامه می‌دهد، که اگر چرخش سیاست‌سازان انگلیس بر پاشنه‌ی کهنه بگردد، راهی کارساز به سود دو طرف به دست نمی‌آید ولی «اگر غیر از این است بایستی راه دیگری انتخاب نمود تا این اختلافات مرتفع گردد».

پاسخ این سخنان روشن و نشان‌دهنده به راهی که در آن نتیجه‌ی مناسب و خشنودساز به سود دو طرف باشد، هرگز از سوی نماینده و نمایندگان انگلیس نه تنها شنیده نمی‌شود، که همواره روش فریبکاری و نیرنگ‌بازی را به کار می‌گیرند و ابتدا، در روز پانزدهم بهمن، ایدن وزیر امور خارجه‌ی آن دولت، در مجلس مبعوثان با نمایندگان انگلستان به سخن می‌نشیند و این‌گونه آغاز که «در خصوص ایران و پیشرفت امور در آنجا گزارش امیدبخشی ندارم که به عرض برسانم. پاسخ بدوی دولت ایران به بانک بین‌المللی در اوایل ماه گذشته چندان امیدبخش نبود». این سخنان در گاه و حالی است، که دامنه‌ی گفت و شنود میان ایران و «بانک جهانی» هنوز ادامه دارد و روز ۲۱ بهمن، دومین «هیئت» و به ریاست «گارنر» به ایران وارد می‌شوند برای ادامه‌دهی به یافتن راهی که، گزیر کار با «قانون ملی شدن نفت ایران»، هم‌آهنگی و خوانایی داشته باشد. نیز، و در دنبال کردن سخنان خود، از پیام نخست‌وزیر ایران، که هفته‌ی پیش، با دیدار سفیر انگلیس از او، برای دولت انگلستان داشته، نام می‌برد و به آنجا رسیدن که «... باید اعتراف کنم که پیام مزبور موجب تعجب بسیاری برای من شد و حیرت‌انگیز بود. این پیام را باید در مقابل اقدام دولت ایران قرار داد که قونسول‌گری‌های ما را بسته و از قبول سفیر کبیر جدید ما که شخص برجسته و پسر شخص برجسته‌ای است خودداری می‌نماید. ادعای نخست‌وزیر ایران که متصدیان قونسول‌گری‌های ما در امور داخلی ایران دخالت‌های ناروایی می‌کنند کاملاً بی‌اساس است و هیچ‌گونه دلیل و مدرکی که ادعای مزبور را ثابت کند و اقدام مذکور را موجه سازد ابراز نداشته‌اند» و در پایان این «نخ و ریسمان‌بافی»‌های نماینده‌ی سیاسی انگلستان، خواننده شدن که «با وجود تمام این پیش‌آمدهای نامطلوب ما جدیت خواهیم کرد که در روابط بین دو کشور بهبودی حاصل شود». البته، داده‌های گذشته آورده‌ی تاریخی، نیک روشن‌گر است، درستی سخنان مصدق را که، کارمندان سیاسی انگلستان، همواره در امور داخلی ایران

دخالت می‌کردند و دستی گسترده به دخالت کردن داشتند، حتی تا زیرگوش شاه و از زندگی کارِ مصدق را، درگزینش خردمندانه و پرتهور او، به بستن لانه‌های جاسوسی انگلستان و بیرون‌رانی آنان اگرچه «شخص برجسته و پسر شخص برجسته‌ای» از دیدگاه ایدن بوده باشند! نیز ادامه‌ی دخالت‌ها، به گونه‌های گوناگون، در درون و برون از مرزهای ایران، به دست کسانی چون «علی سهیلی» و یا دارندگان ملیت‌های دیگری، برای برکناری «مصدق» تا در روابط «بین دو کشور بهبودی حاصل شود» به گونه‌ای که نمایندگان استعمار انگلیس، پسند سیاست خود داشتند!

یکی از بازتاب‌های برخاسته از کنش‌ها و واکنش‌های سیاسی پای‌گرفته در رابطه با نفت ایران، چهره‌ای بی‌همتاگرفتن «مصدق» است، در پهنه‌ی سیاسی آن‌گاه تاریخی و مرد سال ۱۹۵۱ شناختن او می‌باشد، برگرفته از هنگامه‌سازی‌های او، در برابر «هم‌آوردهای» پُر نام سیاسی جهان سیاست‌سازان آن دوره‌ی پر جنب و جوش پس از جنگ جهانی دوم!

مصدق، پس از جنگ جهانی دوم، و با بیرون‌رانی «رضاشاه» از ایران و تا اندازه‌ای «هوای آزاد» گرفتن چهره‌ی سیاسی جامعه‌ی ایران، امکان روی آوردی به کارزار سیاسی می‌یابد، پس از درازمدتی در زندان و تبعیدگذرانی زندگی اجتماعی را. او، همان‌گونه که نمایان شده‌گردید به پهنه‌ی کارزار پای‌نهی‌اش در ادامه‌دهی آرمان‌های «مشروطیت» و برپای‌سازی سامانه‌ی «مردم‌سالاری» در ایران زمین، می‌باشد. گزین کار سیاسی و گام‌نهی در سویی‌ی هدفمندی یاد شده، بنیاد می‌گیرد، پیش و بیش از هر خواستی در «استقلال سیاسی»، و ملی کردن صنعت نفت ایران، پرچم برانگیزاننده‌ی ملت ایران می‌گردد و کارزار نفت و تلاش پیرامون آن، او را در پهنه‌ی سیاسی جهان پر آوازه می‌سازد.

بی‌گسست پای‌نهی، و پای‌بپای در پناه ملت ایران دست‌آورد آفرینی‌هایش تا آنجا فراز می‌گیرد، که در برابر پرآوازه‌ترین چهره‌های سیاسی و سیاست‌سازان جهانی، بی‌همتا خوانده شود. او از سوی هفته‌نامه‌ی *تایم*، که مردان سیاسی سال را برمی‌گزیند، گزیده‌ی مرد سال ۱۹۵۱ شدن، و چهره‌ی او در روی هفته‌نامه در میانه‌ی دو جنبش رهایی‌بخش ملی، به نشانه‌ی رهبر ملل شرق، خوانده می‌گردد!

چهره‌ی او، به مانند نماد جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، در میان دکل‌های نفت و کانال سوئز جلوه‌گری دارد و نوشته‌های آورده شده، برگردان شده به «مرد سال» خواندن کسی است، که «چرخ‌های مشرق زمین را روغن‌کاری» کرده و به خیزش

درآورده ملت‌های زیر ستم را، در پی به دست‌آوری رهایی ملی خویش، از چنگال استعمار و قدرت‌های امپریالیسم جهانی!

تهران مصور بیستم دی ماه ۱۳۳۰، کوتاه‌شده‌ی «حوادث ۱۹۵۱» را، همراه با برشماری شخصیت‌های «هم‌آورد» آن دوران در غرب، یعنی کسانی چون «چرچیل - ترومن - آیزنهاور - مک‌آرتور و...» و برجسته‌نشان دادن پاره‌ای از کرده‌های نام‌ساز آنها، که استالین نیز در دنیای شرق به‌شمار می‌آمد، و سرانجام به «هم‌سنجی» نشینی و اینکه، رویدادهای کنونی، مصدق را بی‌همتای سیاسی این‌گاه تاریخی برنمایانیده است. تهران مصور، در پی نوشته‌ی خود که «چگونه دکتر مصدق بزرگ‌ترین مرد سال ۱۹۵۱ شناخته؟» می‌گردد، برگردان زندگی‌نامه‌ی مصدق، از دیدگاه تایم را این‌گونه دنبال می‌کند: «... روزی از روزها در سرزمین کوهستانی بین بغداد و دریای خزر، مردی در خانواده‌ی اشرافی زندگی می‌کرد. این نجیب‌زاده پس از یک عمر مبارزه با روش حکومت، سرانجام به نخست‌وزیری رسید و در ظرف چند ماه دنیایی را باگفتار، کردار، شوخی‌ها، اشک‌ها، و خشم و غضبش تکان داد. در مسائل خارجی نخست‌وزیر ایران یک سیاست محکم را تعقیب می‌کرد، تا حدی که چراغ دیوان‌های دادگستری و شوراها بین‌المللی در هزاران فرسنگ دورتر، تا دل شب می‌سوخت و دولت‌های دیگر سعی و اهتمام می‌ورزیدند تا بدون آنکه به خودشان لطمه‌ای وارد شود مطابق میل و دلخواه او رفتار کنند. بدین ترتیب نجیب‌زاده‌ی کهنسال معروف‌ترین شخصیتی شد که ملت تاریخی‌اش در طول قرون به وجود آورده بود. این پیرمرد مظهر یکی از عمیق‌ترین مسائل زمان خود به‌شمار می‌رفت و سرنوشت بشر دور این پیرمرد اعجوبه به‌گردش درآمده بود. وی محمد مصدق نخست‌وزیر ایران در سال ۱۹۵۱ و بزرگ‌ترین مرد سال بود که شهرزاد افسانه‌ای را به کار نفت و اداشت و سیل اشک او یکی دیگر از ستون‌های امپراطوری عظیمی را درهم ریخت، مصدق مظهر میلیون‌ها نفر از افراد داخل و خارج بود که از طرف آنها سخن می‌گفت، غرب با تمام قدرتی که در سال ۱۹۵۱ داشت در مقابل رهبر بیمار و گریان یک کشور کوچک نتوانست کاری انجام دهد، مصدق که از نظر اصول و مبانی غربی، یک سیاستمدار سخت و خطرناک به‌شمار می‌رود، نمونه‌ی خوبی از سیاستمدارانی است که دول غربی می‌بایستی در خاورمیانه با آنها کار کنند. جورج واشنگتن ایران متحماً در سال ۱۸۷۹ متولد شده است، مادرش شاهزاده خانمی از سلسله‌ی قاجار و پدرش مدت سی سال وزیر دارایی ایران بود. روز هشتم مارس ۱۹۵۱ پس از قتل علی رزم‌آرا نخست‌وزیر مقتدر ایران که از دول غربی

جانبداری می‌کرد مصدق پیشنهاد خود را برای ملی شدن نفت به مجلس ایران تسلیم کرد. پس از چند هفته سیل احساسات ضد غربی وی را به نخست‌وزیری کشاند. ملی شدن صنعت نفت را شروع کرد و در حالی که دهان انگلیسی‌ها از تعجب بازماند، کار خود را آنقدر ادامه داد که کار به بیرون کردن کارمندان فنی انگلیسی از ایران کشید. به عقیده‌ی وی بهتر است ایران ویران بماند تا به دست آنهایی که به نظر او ایران را ویران و استثمار کرده‌اند بیافتد!

کنش‌ها و اکنش‌های «اجتماعی - سیاسی» ایران، در رابطه با نفتِ ملی شده‌ی ایران، و گره خورده شده به بازتاب‌هایی جهانی، گونه‌گونه‌هایی، که نمودارهای چندی از آن را، خواننده از پیش چشم گذرانده است، در پی نشان‌دهی چند و چون‌گزی‌کار بانک جهانی، بنا بر رهنمودهای نمایندگان دولت انگلیس و تا بدانجایی که، گره‌ی نفتِ ایران، نمی‌تواند به دست آن بانک گشوده گردد، چرا که اجراگرِ خواسته‌های «سیاسی - اقتصادی» انگلستان به شماره می‌آید و زیان‌رسانِ «اصول قانون ملی شدن صنعت نفتِ ایران»، اگرچه در پوششِ نهادِ اقتصادی جهانی و بی‌طرف، پنهان گرفته، بوده است!

## دادگاه لاهه، و داوری برخاسته از آن دادگاه جهانی

در گذشته، از دادخواست دولت انگلستان سخن رفت، که در چهارم خرداد ۱۳۳۰ به دادگاه لاهه علیه ایران رد کرده بود مبنی بر خواستاری داوری آن دادگاه، بنا بر حقوق بین‌المللی، و تکیه بر بندهای ۲۲ و ۲۶ قرارداد ۱۹۳۳، که میان دولت ایران و شرکت نفت بسته، شده بود. تکیه‌ی دولت انگلستان بر روی «شرکت نفت ایران و انگلیس»، و لذا، الغای قرارداد ۱۹۳۳ را ناخوانا و ناسازوار با «حقوق بین‌المللی» شمردن و لذا دولت ایران می‌بایست به شرکت نامبرده غرامت بپردازد و رضایت آن را فراهم، سازد. دولت ایران، پس از دریافت لایحه‌ی دولت انگلستان و به بررسی نهادن، رد صلاحیت دادگاه لاهه را نمود و ادامه‌ی کارزار، به دادخواست دیگری و لایحه‌ی دوم انگلستان در فروردین ۱۳۳۱ به دادگاه جهانی لاهه، دادن، و دریافت لایحه‌ی دوم، با تعیین وقت برای ششم ماه مه و سرانجام بنا بر خواست دولت ایران روز دادگاه به ۱۹ خرداد، می‌افتد.

پیش از آنکه به روندپذیری دادگاه پرداخته شود و گونگی گردش کار پی‌گردد، هرچند کوتاه؛ ۱- فرجام بانک جهانی ۲- چاپ‌پخش بیان‌نامه‌ی وزارت خارجه‌ی آمریکا در مورد «نفت ایران» و وام درخواستی دولت ایران ۳- وجود پاره‌ای از ایادی انگلیس در ارگان‌های دولتی ۴- وجدان کار، که در چه جامعه‌هایی و چگونه در کسانی بلندی می‌گیرد و در میان چه پیشه‌هایی بایستگی می‌یابد، و داور انگلیسی، در دادگاه لاهه، که فراز وجدان و نمود یک داور بزرگوار و با شرافت، رُخ می‌گشاید، را، بایایی دارد.

۱- در پی‌آمد و رفت و گفت و شنودهای مرتبه‌هایی چند میان دولت ایران و نمایندگان «بانک جهانی»، در بیست و ششم اسفند ماه، بیان‌نامه‌ای از سوی آنها، تدارک دیده شده و در تهران چاپ‌پخش می‌گردد به نشان‌گری اینکه «نمایندگان بانک بین‌المللی چندین جلسه از ۲۲ بهمن تا ۲۵ اسفند با آقای نخست‌وزیر و مشاورین ایشان

درباره‌ی مسئله‌ی نفت مذاکره نمودند. این مذاکرات که خیلی روشن و دوستانه انجام گرفت شامل مسائل عمده‌ی مربوط به عملیاتِ صنعت نفت بود. در بعضی نکات تا حدی موافقت حاصل شد ولی متأسفانه درباره‌ی چند مسئله‌ی مهم حصول توافق میسر نگردید. نمایندگان بانک از تعطیلات عید نوروز و عید پاک استفاده نموده و به واشنگتن خواهند رفت تا نتیجه‌ی این مذاکرات را به هیئت مدیره‌ی بانک گزارش دهند و در صورتی که به نظر برسد که پیشرفت‌های دیگری در مذاکرات ممکن است حاصل شود نمایندگان بانک حاضر خواهند بود که مجدداً مراجعت نمایند» ولی مدت زمانی به دراز نمی‌کشد، که پرودوم نماینده‌ی بانک، چاپ‌پخش نامه‌ای را دارد، از لندن و به تاریخ چهارم فروردین ۱۳۳۱ و ابراز داشتن که «ماموریت بانک بین‌المللی را در تهران باید خاتمه یافته تلقی کرد. ایرانیان در مورد استخدام کارشناسان خیلی سختگیری می‌کنند و...»!

دولت ملی، در گزارش به آنچه را که گره‌ی کار مذاکره می‌گردد، اشاره داشته و در سی و یکم اردیبهشت به مجلس سنا گزارش می‌دهد، و در چهار بند، آنچه را بوده، برشمرده است، ولی، شگفتی کار در آنجا است که نمایندگان بانک جهانی «تعطیلات عید نوروز و پاک» را نه در واشنگتن، که در لندن می‌گذرانند، و گزارش کار خود را نه «به هیئت مدیره‌ی بانک»، که در پیشگاه سیاست‌سازان انگلیس در لندن و پس از کسب دستور، پرودوم، به نمایندگی از سوی آنها آن «بیان‌نامه»ی یاد شده را چاپ‌پخش می‌نماید و «ماموریت» بانک را «خاتمه» یافته می‌خواند، چرا که دولت استعماری انگلیس ادامه‌ی هرگونه گفت و شنودی را با دولت ملی مصدق، سازوار با خواسته‌های خود نمی‌یافته است!

چهار بند برشمرده‌ی مصدق در گزارش خود، تکرار پای فشاری بی‌گسست او می‌بوده است، بر روی «اصول» پیوند داشته با «قانون ملی شدن صنعت نفت ایران» است، به اینکه کارشناسان از ملیت‌های بی‌طرف باشند و نه «بازگشت کارشناسان انگلیسی در مورد یکی از شرایط بانک - بانک، نماینده و یا «نایب مناب دولت ایران» باشد، در حالی که بانک کوشش داشته خود را با «موضوع خلع ید» ناآشنا بنمایاند - در رابطه با ارزش نفت خام و حساب‌سازی‌ها و ارزش‌گذاری‌هایی که به سود خریدار «اصلی»، یعنی انگلیس تمام شده، به ایران بپذیراند و بند چهارمین نیز، ارزش‌گذاری بانک بر روی «نفت تصفیه» شده، به همان‌گونه‌ای که، زیان ملت ایران و سود انگلستان، در آن کوشش‌ها، به گونه‌ی چشم‌گیری جلوه‌گری داشته است، بنا بر آورده‌های رقمی،



که در گزارش نخست وزیر برای نمایندگان سنا دیده می شود!

۲- چاپ پخش بیان نامه‌ی وزارت خارجه آمریکا: در این بیان نامه، به تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۳۰، اگرچه به درخواست وام دولت ایران می پردازد، ولی، آن را دست آویزی گرفته تا روش کار خود را در مورد «نفت» ایران بازگو کند و این بار به گونه‌ی روشن بیان دارد که «ما معتقدیم که پیشنهاد بانک بین المللی برای کمک به این موضوع فرصت مناسبی را برای رسیدن به مقصود مذکور فراهم آورده است گو اینکه حل این قضیه به طور موقت صورت بگیرد!»

«بند» آورده شده از «بیان نامه»ی وزارت خارجه‌ی آمریکا، نشان به این دارد، که قول گارنر در دو جلسه‌ی گفت و شنود میان او و ایدن را انجام داده است که «تمام مساعی خویش را به کار خواهد بست تا اطمینان یابد ایالات متحده محکم پشت سر دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان خواهد ایستاد و...»، اگرچه در گذشته نیز دیده و گفته آمد، پیروی سیاسی سیاست سازان آمریکا از خواست سیاسی وزارت خارجه‌ی انگلیس را، چه در جنگ جهانی دوم، و چه در پیوند با جنبش ملی شدن نفت و مصدق و یادآوری هایی، نمونه‌ای چون، برداشتن «هنری گریدی» را، از سفیر کبیری آمریکا در تهران، چراکه از خواست سیاسی دولت انگلیس پیروی نمی کرده است!

سیاسی نامه‌ی وزارت خارجه‌ی آمریکا، در پی یاد کردن از خواست وام و پیش از «بند» در بالا آورده شده، زمینه سازی گفته های خود را این گونه آغاز می دارد که «رویه‌ی کشورهای متحد آمریکا در پاسخ درخواست های مزبور این بوده که آمریکا با اینکه علاقمند است به ایران کمک لازم و مقتضی بنماید معهدا دولت آمریکا نمی تواند مادام که برای ایران مقدور است درآمد شایسته‌ای از صنعت نفت خود بدون زیان وارد ساختن به تمایلات ملی خویش به دست آورد این نوع کمک را موجه سازد. همچنان خاطر نشان گردیده که کشورهای متحد آمریکا بار سنگین مالی به منظور ایجاد صلح و پایداری بر عهده گرفته است و تقبل تعهدات دیگر از طرف آمریکا نسبت به کشوری که وسایل کمک به خود را دارد امر بسیار دشواری خواهد بود. کشورهای متحد آمریکا هیچ گاه چنانکه در جراید ایران انعکاس یافته اعطای کمک به ایران را مشروط به این نکرده که دولت ایران باید شرایط پیشنهادی خاصی را قبول کند. آمریکا همواره بر این عقیده بوده است که حل قضیه‌ی نفت ایران به نحوی که منافع مشروع ایران و انگلستان محفوظ بماند و اداره‌ی صنعت نفت از لحاظ اقتصادی بار دیگر عملی گردد امکان پذیر می باشد!»

زمینه‌سازی بیان‌نامه‌ی سیاسی با پند و اندرزگره خورده و در چهره‌ی دوستانه نمایان‌گری وزارت خارجه‌ی آمریکا، خیزگونه‌ای است، تا سپس پُرش خواست خود را در «بند»ی که آورده شد، بیان دارد به اینکه «ما معتقدیم که پیشنهاد بانک بین‌المللی برای کمک به این موضوع فرصت مناسبی» بوده است، و دولت ملی را «رهنمود» دهنده که به پیشنهادی که بنا بر خواست استعماری دولت انگلستان، به دست بانک جهانی، تدارک دیده شده است، تن دردهد.

بیان‌نامه‌ی سیاسی نامبرده، پیروی نامه‌ای است از خواست سیاسی سیاست‌سازان انگلیس، تا در پی ردیف کردن واژه‌ها و جملاتی چون آنچه را که نگارنده زیر آنها خط کشیده برای برجسته نشان‌دهی، قول «گارنر» به «ایدن» را جامه‌ی عمل بپوشاند و «ایالات متحده محکم پشت سر دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان» بایستد، وگرنه، «بار سنگین مالی» - «ایجاد صلح و...» - «منافع مشروع ایران و...» - «اداره‌ی صنعت نفت از لحاظ اقتصادی» بار دیگر به گردش درآید و اینکه «بدون زیان وارد ساختن به تمایلات ملی» ایرانیان را، وزارت خارجه‌ی آمریکا، شناسد که چگونه انجام‌پذیر است، خام‌باوری است!!

خام‌باوری، به گونه‌ی آشکاری که داده‌های تاریخی، و از زبان بایگانی وزارت خارجه‌ی انگلیس و یا سخنان پایوران سیاسی آمریکا، نشان‌گری داشتند که پیشنهادهای بانک جهانی در برداشت بازگردشی بوده بر روی پاشنه‌ی کهنه‌ی شرکت سابق و بازتولید تالان‌گری منافع اقتصادی نفت ایران به سود انگلستان. شوم‌تر و زیان‌بارتر در پهنه‌ی سیاسی، پنگال‌زنی بر چهره‌ی «استقلال» ایران به دست نماینده و یکی از بنیادین‌ترین مراکز جاسوسی دولت استعماری انگلیس در ایران، که همان «شرکت سابق نفت» بوده است، و همواره نام «دولتی در دولت» در زندگی سیاسی ایران، داشته نام گرفته و زیان‌باری‌های شگفت‌انگیز و تباه‌سازی‌های آن، زبان‌زد پیر و جوان، زن و مرد می‌بوده است!

بیان‌نامه‌ی سیاسی وزارت خارجه آمریکا، همان‌گونه که گفته آمد، پیروی نامه‌ای است، از سیاست وزارت خارجه‌ی انگلیسی، در پی سرپیچی از سخنان با دادگری آمیخته شده‌ی پاره‌ای از پایوران سیاسی آمریکا چون «هنری گریدی - ژرژ مک‌گی و...»، و آن‌گونه خیزی که پُرش‌های آن را، ابتدا در رأی‌گیری در دادگاه لاهه، در سود انگلستان می‌توان دید و سپس‌تر، در همداستانی همه‌جانبه‌ای را در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲! دولت ملی، در پی چاپ‌پخش بیان‌نامه‌ی وزارت خارجه، بیان‌نامه‌ای در تاریخ ششم

فروردین چاپ پخش و در آن، رسا و گویا از چند و چون خواستاری وام از دولت آمریکا سخن می‌گوید و به خواننده‌ی خود، سره‌ها و ناسره‌ها را نشان‌گر می‌گردد. مصدق، در بیان‌نامه‌ی پاسخ سیاسی خود، برگرفته از روش راستی و درستی و بی‌پنهان‌سازی از ملت ایران به آن تکیه داشته، از سفر خود به آمریکا «برای دفاع از حق حاکمیت ملت ایران» یاد می‌کند و اینکه پیش از تدارک سفر از سوی «ترومن دعوت» شدن، که برای دیداری با او به «واشنگتن» رود و در دیداری انجام‌گرفته، پروای کار را در پیوند با «رفاه و آسایش ملت ایران»، به خواستار وام شدن، بایسته می‌یابد. انگیزه‌ی وام را هم، به این‌گونه برشمردن؛ ... بر اینجانب معلوم و مسلم بود که دولت انگلستان با وسایلی که همیشه ملل ضعیف را تحت استثمار درآورده و با وجود احتیاج مبرمی که دنیا به نفت ایران دارد به این زودی نخواهد گذاشت که حتی دول اروپای شرقی هم قطره‌ای از نفت ما خریداری کنند بنابراین به وسیله‌ی دو نامه از حضرت ایشان «ترومن» تقاضای وامی نمودم و این تقاضا به دلایل ذیل موجه بود! «آنگاه دلایلی را برمی‌شمرد که به روشنی «بار سنگین مالی به منظور ایجاد صلح ثابت و پایدار» را که دولت آمریکا، در بیان‌نامه‌ی سیاسی‌اش «بر عهده گرفته»، خواننده بوده است، و دیگر ادعاهای در بیان‌نامه‌ی وزارت خارجه‌ی آمریکا جای گرفته را، پوچ و بی‌رنگ می‌نمایاند، و پرده‌ری هوشمندانه‌ای دارد، هم از آن «بیان‌نامه» و هم «پیشنهاد»‌های بانک جهانی، که پیرامون چه خواسته‌هایی و در سود کدام تالان‌گر جهانی دور می‌زده‌اند؟!

نشانه‌های موجه خود را این‌گونه می‌داند که «اول آنکه - دولت آمریکا به موجب اعلامیه‌ی تهران که به امضای مرحوم پرزیدنت روزولت رسیده به دولت ایران وعده‌ی کمک‌های اقتصادی داده است. دوم آنکه - دولت انگلیس به واسطه‌ی نقصان عوایدی که از ملّی شدن صنعت نفت در ایران حاصل کرده بود و نمی‌توانست بودجه‌ی تسلیحاتی خود را تأمین کند از دولت آمریکا تقاضای وام نمود و دولت آمریکا هم آن را اجابت کرد. جواب مساعد قبول دولت آمریکا به تقاضای دولت انگلیس سبب شد که دولت ایران هم در وضعیت مشابهی قرار گرفته بود و یکی از اعضای وفادار سازمان ملل متحد است و به واسطه‌ی عدم فروش نفت خود نمی‌توانست حقوق کارگران آبادان و کسر بودجه‌ی خود را تأمین کند از دولت آمریکا همان تقاضا را بکند. اینک بر طبق اعلامیه وزارت خارجه‌ی آمریکا معلوم شده است که آن دولت نظر مساعدی در این باب ندارد دولت ایران هم موضوع را تعقیب نخواهد کرد. در پیشنهاد بانک بین‌المللی هم دولت ایران کراراً حسن نیت خود را برای پیدا شدن راه‌حل عادلانه که مطابق تمایلات ملت

ایران یعنی در حدود قانون ملی شدن صنعت نفت باشد نشان داده است و هرگاه بانک بین‌المللی راه‌حلی پیشنهاد نماید که با تمایلات ملت ایران مغایرت نداشته باشد دولت ایران با کمال میل در پیشرفت آن همکاری خواهد کرد!

۳- وجود پاره‌ای از ایادی انگلیس در ارکان‌های دولتی: روشن و آشکار است وجود افراد خرید شده‌ی بومی جامعه‌ای که، به سود جامعه‌ای دیگر، پیشه‌ی جاسوسی برگزیند و در ازای مال و منالی، زیان میهن و زادگاه خود را امکان‌ساز گردد. پیشه‌ی زشت خودفروشی به زیان زادگاه و میهن خود، اگرچه در جامعه‌هایی که سامانه‌ی مردم‌سالاری پای گرفته است، کمتر به چشم می‌خورد، در جامعه‌های استبدادی و بی‌بهره از فرهنگ سیاسی مردم سالاری، رشدپذیری فراوانی به خود می‌گیرد و زیان به بارآوری کمرشکنی را با خود داشته است.

نهاد شده‌ی خبرچینی و یا برده‌ی خواسته‌های بیگانه‌ای شدن، تا از این پیشه‌ی زشت و ناپسند، بهره‌ای مالی و یا مرتبه‌ای سیاسی به دست آید، در ایران از دیرباز، به ویژه با چیره‌پذیری «فرهنگ استعماری»، پای گرفته و فزونی و گسترش‌پذیری چشم‌گیری می‌یابد.

با پای‌گیری «فرهنگ استعماری» و دست‌اندازی انگلیس و روسیه‌ی تزاری در سرنوشت «سیاسی» کشور و امکان‌یابی به چپاول «اقتصادی»، هریک برده‌های سیاسی خود را می‌یابند و شبکه‌های جاسوسی خود را، در میان مردم بی‌بهره از «وجدان ملی» و نادارنده‌ی ارزش‌های «مردمی»، جستجو کرده و بنا بر اندازه‌ی توان آنان در انجام خواسته‌های استعماری آنها، امکانات «مالی» و یا زمینه‌سازی‌های بایسته‌ای را فراهم‌ساز می‌گردند تا در مرتبه‌های گوناگون سیاسی کشور راه یابند و برکشیده شوند و به سود آن دولت‌های استعماری و به زیان ملت خود، کمر به خدمت ببندند. بومی جاسوسان شبکه‌های سیاسی «انگلیس و روس»، از دوران پای گرفتن فرهنگ سیاسی استعماری و گسترش‌پذیری آن در ایران، در ارکان دولت‌های در ایران بر سرکار آمده، نهاد می‌گیرد و شبکه‌های گسترده‌ای می‌گستراند و در چهره‌های گوناگونی و دارنده‌ی مرتبه‌هایی و اندازه‌های کم و بیش مالی بهره‌مندی یافته‌ای، به وجود می‌آورد! شبکه‌های گسترده‌ای، که گاه فرد و افرادی، دیگر هم‌پیشه‌ی جاسوس و جاسوسانی را، زیر دید می‌گرفته است، و شبکه در شبکه‌ای به سود دولت استعماری وجود داشته و یا وجود جاسوسانی دو سر، که هم در خدمت روسیه و هم برده‌ی انجام خواسته‌های انگلیس را، پذیرنده می‌بودند و از سوی هر دو دستمزد جاسوسی و خبرچینی دریافت می‌داشته‌اند.

با پای گرفتن انقلاب اکتبر در روسیه، چهره‌ی خیرچین و جاسوس رنگ و نمایی دیگر می‌گیرد و احزاب برادر و رهبران آنها، در پیرو، پیروی از «مسکو» به مانند پایگاه «کمونیسم جهانی» و زیر نام «انترناسیونالیسم پرولتری»، خواسته یا ناخواسته، به وجود آورندگان بزرگ‌ترین شبکه‌های انسجام سازمانی گرفته‌ای می‌گردند، برای شوروی، که با پای به کژی نهادن از جدول‌های انقلاب، به تزاریسم سرخ بدل می‌گردد. تزاریسم سرخ و یا سرمایه‌داری «دولتی شوروی»، می‌تواند بنا بر «بینش سیاسی» یاد شده، کور و کر، سازمان‌هایی را در سراسر جهان سامان دهد، که بی‌گفت و شنود، برده‌ی رهبری، و رهبری، برده‌ی بی‌چون و چرای مسکو باشد و با باورمندی کورکورانه و برگرفته از «بینشی جزم‌گرای»، در سودآوری به سود «پایگاه کمونیسم روسی» گام نهد و هر آنچه رهبری «کرم‌لین» از آنها بخواهد چشم بسته انجام دهند، اگرچه زیان «ملی» جامعه‌ی خویش و آسیب به ارزش‌های «مردمی» دیگر جامعه‌های جهانی را، به شماره آرد و زیر پای له سازد!

اگر بی‌چون و چرایی اجرای فرمان و خواسته‌های حزب‌های «برادر» از پایگاه «کمونیسم روسی»، در آغاز روزهای پس از انقلاب اکتبر از رنگ و بوی «اجبار» سخن نمی‌راند و «نشان» به جای نمی‌گذاشت، ولی، با گرفتن «فرمان قدرت» به دست استالین، رنگ و بوی تیره و سیاه «اجبار» به خود می‌گیرد و فزونی‌پذیر و ناگزیری‌گردن نهادن به همه‌ی آنچه را که «کرم‌لین» اراده کرده است و خواستاری دارد، اگر زیان «ملی» و له‌سازی ارزش‌های «مردمی» در خواست‌های «مسکو»، نهفته بوده باشد. پای‌گیری و فزون‌گرفتن، این‌گونه رابطه میان «مسکو» با دیگر «برادران» رهبری‌کننده‌ی حزب‌های باورمند به «کمونیسم جهانی» روسی و یا «سرمایه‌داری دولتی» شوروی، نام سیستم بینشی «لنینیسم» داشته، با گرد زمان برگرده‌اش نشسته، به گونه‌ای رابطه‌ی «اریاب - رعیتی» بدل گردیده، و لذا فرمان و اراده و خواست از «سیاست‌سازان مسکو» در دوره‌های گوناگون، و اجرای فرمان از «رهبران» احزاب برادر در پهنه‌ی جهانی، گزیر و چاره‌ی گردش کار «انترناسیونالیسم پرولتری» روسی می‌گردد. آهسته، آهسته، شک جوانه می‌زند و باورمندی به «انقلاب اکتبر»، از چندی پس از آغاز کار، و به ویژه پس از مرگ «لنین»، روی به سستی می‌نهد و ابتدا چهره‌های شجاع و بی‌همانندی چون «آندره ژید» از شوروی باز «می‌گردند» و روی بر «می‌گردانند» و سپس تر نیز، اگرچه با کم‌رنگی و سال‌هایی دراز پس از «برگشت» آندره ژید از شوروی، جوانه‌های شک در دل پاره‌ای از «احزاب برادر» و رهبری‌کننده‌ی آنها می‌نشیند، که برده‌ی اجرای فرمان بی‌چون و

چرای «مسکو» نباشند و کوشش می‌دارند به پاره کردن «بند» بردگی از «کرم‌لین»! ولی، هرگز «احزاب برادر» و رهبران آنها، که پاره‌کننده باشند، پس از سال‌های درازی آزمودن و دیدن و شنیدن چگونه بودن «رابطه‌ی» میان آنها با «مسکو» بودن را، احزابی، چون «حزب توده» و جامعه‌هایی، چون «ایران» نبودند، که حزب توده همواره گردش چرخ کار خود را بر روی بردگی کامل و اجرای خواسته‌های «کرم‌لین» داشت، و بزرگ‌ترین آسیب‌های ممکن بوده‌ای را، به باورهای «ملّی» جامعه‌ی خویش و ارزش‌های «مردمی» جهان وارد آوردند در پیروی از پایگاه «کمونیسم روسی»!

اگر جاسوس‌ها و خبرچین‌های بومی دوران روسیه‌ی تزاری، در پس از «انقلاب اکتبر» و به کژی نشستن جدول‌های انقلاب، به گونه‌ای که گذشت، دگردیسی می‌یابد و سازمان گرفته در زیر نام حزب توده و...، درمی‌آید، ولی، بومیان جاسوس و خبرچین برای انگلستان، بنا بر روش کهنه‌ی «استعمار پیر» و چیره و خبره‌تر از تمام «هم‌آوردان» جهانی‌اش، از دیرباز آزموده و هر روزه آزموده و خبره‌تر شده، در تمام ارکان دولتی و میان تمام لایه‌های اجتماعی و با روش‌های گوناگونی رخنه‌گری، برگزیده و جستجو می‌شده و به کار گرفته می‌آمدند!

جاسوس‌های تن به فرمان و خواسته‌های «انگلیس» نهاده، با مرتبه‌های گوناگون «اجتماعی - سیاسی» و اندازه‌های گونه به گونه‌ی آزمند مالی شده‌ای وجود داشته‌اند در تمام پای‌گیری «استعمار» در ایران، و رشدپذیر و کارساز به سود انگلستان، که نگارنده تاکنون در جای جای «فراگشایی» تاریخی، و در زمان‌های تاکنون نوشته پشت سر نهاده، به آنها اشاره کرده است و پاره‌ای از آنان را در پیش چشم خواننده نهاده است و مرتبه‌های پیشه‌ای آنان را برنمایانده است، به ویژه از پیش از پای گرفتن «دیکتاتوری بیست ساله» و در پیوند با قرارداد ۱۹۱۹ و سپس ترک‌کودتای ۱۲۹۹ انگلیس در ایران!

وجود ادامه داشته‌ی این جاسوسان و خبرچین‌های در سوی سیاست انگلستان به کار گرفته شده، پس از شهریور ۱۳۲۰ و کارسازی‌های آنان به سود دولت‌های استعماری انگلیس، در رابطه با «نفت ایران» و در جایگاه گوناگون سیاسی و...، چه دربار - چه مجلس - چه در مرتبه‌ی نخست‌وزیری و وزارت و یا در ارتش و شهربانی و...، دیده شده و با دریغ و افسوس، رخنه‌گر در دولت ملّی مصدق و در ارکان آن وجود داشته و به کار می‌آیند به زیان جنبش روی به پیروزی داشته و سودآوری برای «انگلیس» را، کوشنده و دست و پا می‌کنند. کسانی چون، علی سهیلی - نصرالله انتظام - عبدالحسین مفتاح و...، کم نبودند در ارکان و جایگاه‌های پیشه‌ای گوناگون، از گذشته

وجود داشته، که به مانند سید ضیاءالدین طباطبایی - گالوست گلبنگیان و... در درون و برون از مرزهای ایران، به زیان دولت ملی کارشکنی داشتند و در واقع کارمندان «وزارت خارجه‌ی انگلیس» بودند، در «دولت ایران» جای گرفته!

وجود این خبرچین‌ها و جاسوسان نیز می‌بود، که از چند و چون کارها، دولت استعماری انگلیس را آگاه می‌ساختند و به پایداری برانگیختن در برابر «مصدق» و نوید دادن، همان‌گونه که «سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۶ وزارت خارجه‌ی انگلیس»، گرفته شده از کتاب مصطفی علم، بازگویی داشت، به اینکه «از طرف علی سهیلی، سفیر ایران در لندن نیز...، که با پشتیبانی دولت بریتانیا، مصدق از نخست‌وزیری برکنار خواهد شد» و ادامه‌ی دیگر گزارش‌هایی و همکاری‌هایی، از سوی این‌گونه افرادی با انگلیس و سپس با آمریکا هم داشتند، که به کودتای بیست و هشتم مرداد سر باز می‌کند!

۴- داور انگلیسی، به مانند نمود یک «قاضی» بزرگوار و دارنده‌ی «وجدان کار»، که با شرافت به دادگری می‌نشیند: پیش از آنکه در رسای بلندای ارزشی داور انگلیسی، «آرنولد مک‌نیر»، سخنی گفته شود، دو نمونه از ارزش داوری، جاری شده از زبان دو «هم‌آورد» روی در روی هم قرار گرفته در دادگاه لاهه، در مورد او را، بایسته می‌آید. ۱- سر اریک بکت، مشاور بلندپایه‌ی حقوقی در وزارت خارجه‌ی انگلیس و ریاست هیئت نمایندگی انگلیس در دادگاه و در کسوت دادستان کل کشور خود، در آن دادگاه، وظیفه‌داری داشته و ۲- مصدق، در پیشاپیش «هیئت ایرانی» در دادگاه لاهه، به وظیفه‌داری دفاع از منافع «سیاسی - اقتصادی» ملت ایران. اولی، و بنا بر داده‌ی تاریخی برگرفته از بایگانی وزارت خارجه‌ی انگلیس که؛ «سر آرنولد مک‌نیر قاضی انگلیسی دادگاه، با رأی دادن علیه ما تاریخ ساخت»!

دومی، از زبان نوشته‌ی خاطرات غلامحسین مصدق، که از پدرش می‌شنود، اینکه؛ «هنوز هم مردان باتقوا، که با هیچ قیمتی نمی‌توان آنها را خرید، وجود دارند. آن قاضی نامدار انگلیسی هم از این‌گونه مردان است!

سخن «اریک بکت»، ریاست هیئت نمایندگی دولت انگلستان، سیاست‌مرد چیره و توانا به دانش حقوقی درباره‌ی «هم‌میهن» خود، هنگامی به زبان جاری می‌شود و در برابر همگان آن‌گونه ارزش داوری می‌کند، که «تلخی» شکست را با تمام وجود در خود داشته است، و بار سنگین آن را بیش از دیگران بر شانه کشیده، بنا بر وظیفه‌داری که به شانه گرفته بوده است، به سود دولت خود در برابر «هم‌آورد». به ویژه هنگامی که آمریکا - کانادا - فرانسه - شیلی و برزیل به سود او و کشورش رأی مناسب داده‌اند و

حتی «شوروی» با شرکت نکردن در رأی دهی، به زیان «هم‌آورد» ایران، و سود دولت او «انگلیس» رفتار داشته است. او در ادامه‌ی ارزش داوری خود برای «هم‌میهنی» که به زیان دولت کشور خود رأی به سود دیگر هیئت نمایندگی دولتی داده، که او در کسوت ریاست «هیئت نمایندگی»، وکالت دارد که «هم‌آورد» را از پای درآورد، چنین گونه گفتار خود را پی می‌کند که: «اگر من هم شخصاً در آن دادگاه بر مسند قضا نشسته بودم، نظرم درست همان نظر سر آرنولد مکنیر بود!»

سخنان «اریک بکت»، ریاست «هیئت انگلیسی»، درباره‌ی داور دادگر هم‌میهن خود و نیز «دادگاه»، گویای روشنی است، پاسخ‌دهنده و نشان‌گر به بوده‌ها و وجود داشته‌هایی است چند، که مورد بررسی قرار می‌گیرد. پیش از سودبری از سخنان نماینده‌ی وزارت خارجه‌ی انگلیس در دادگاه، به سود دولت خود وکالت داشته، پرسش چنین پرسشی را است، که دانسته نیست آیا به درستی، اگر او هم در دادگاه، در جایگاه داوری نشسته بود، می‌توانست در بلندمرتبگی هم‌میهن خود «سر آرنولد مکنیر» قرار گیرد؟! قرار گرفتن، در بلندمرتبگی داور و قاضی بزرگواری که با «رأی دادن علیه خودشان» و به سود «ملت» زیر ستم قرار گرفته و مورد چپاول واقع شده‌ی ایران، «تاریخ» ساز گردد در جهان «دادگری»؟!

اما، سخنان پاسخ‌دهنده‌ی او به نشانه‌گری بوده‌ها و وجود داشته‌هایی چند به اینکه؛ ۱- در جامعه‌های «مردم‌سالار» و در پناه وجود آزادی‌های فردی و اجتماعی، هر دارنده‌ی پیشه و مرتبه‌ای می‌تواند بی‌بیم و هراسی، خرد و وجدان خود را به کارگیرد و به انجام کاری روی آورد و وظیفه‌داری خود را دنبال کند، بی‌آنکه گزند او را تهدید کند. در پناه ایمنی پیشه و مرتبه‌ی «اجتماعی - سیاسی» و در امان بودن از هرگونه گزند و تهدیدی، تقوا و پرهیزکاری در پهنه‌های گوناگونی زایش و بالندگی گیرد. زایش و بالندگی تقوا و پرهیزکاری زمینه‌ساز برآورده ساختن خواسته‌های «ملّی» باشد، و جامعه بتواند فرزندان کارساز خود را، کوشنده در راه برآوری آرمان‌های ملّی، پروراند و امکان ابتکار و رخصت کار دهد. همگام، زاینده و پروراننده گردد فرزندان را، دارنده به وجدان کار، تا برآورده‌ساز ارزش‌های «مردمی» گردند، در درون و برون از مرزهای سرزمین خود و این‌گونه نیز، آبرودهنده باشند زادگاه خود و جهان مردمی را.

تکیه به سخنان ریاست «هیئت نمایندگی انگلیس» در دادگاه لاهه، در داوری‌اش، برای هم‌میهن دادگر خود، در پی دارد دیگر درستی‌هایی، به اینکه، در این جامعه‌ها، هر کس به وظیفه‌ی پیشه‌ای و مرتبه‌ی اجتماعی خود آگاه می‌گردد و برگرفته از آن آگاهی



اجتماعی و وجدان‌کاری است، که آن داوری را دارد و ارزش داوری برای «هم‌میهن» خود را در پیشگاه چشم همگان به زبان می‌آورد. آگاهی اجتماعی و ایمنی پیشه‌ای در سخنان او جلوه‌گر شده به اینکه، او در رأس «هیئت نمایندگی» وزارت خارجه‌ی دولت خود، به‌مانند وکیل توانا و چیره به دانش حقوقی، از وظیفه‌ای که بر شانه گرفته، سخت‌ترین کوشش‌ها و تلاش‌ها را دارد تا از «موکل» خود، که دولت انگلیس است، دفاع کند. با پیروزی آوری برای آن در برابر «هم‌آورد» بار سنگین وظیفه‌داری «وکالت» خود را به انجام برساند، اگرچه در گفته‌های پسین روز دادگاه، آشکارا حقانیت «ملت ایران»، و درستی کار قاضی هم‌میهن خود را به زبان می‌راند، به اینکه اگر در دادگاه، بر مسند قضا نشسته بود؛ «نظرم دست همان نظر سر آرنولد مکنیر بود»، را پسند می‌داند!

سخنان «اریک بکت» نه تنها گویا و رسا به بار ارزشی است بهره‌ی داور دادگری شده و یا پس از بیرون آمدن از جامه‌ی «وکالت»، با هم سخنی داشتن به داوری که «قاضی» پاک‌سرشت «آرنولد مکنیر» به سود ایران کرده بود، به حقانیت خواسته‌های «ملت ایران» و تلاش‌ها و کوشش‌های زبان مردم ایران «مصدق» انگشت می‌نهد و گردن به باور داشتن می‌گیرد، که آشکارا رساننده‌ی تفاوت‌گذاری است میان پیشه‌ی «وکالت» و پیشه‌ی «قضاوت»، و اینکه بر کدامین جایگاه و مرتبه‌ی «اجتماعی - سیاسی» قرار گرفتن، چگونه و کدامین وظیفه‌داری را برگردن دارد و چه باری را می‌بایست بر شانه بگیرد!

رفتار و سخنان او رساننده‌اند به اینکه او در کسوت ریاست «هیئت نمایندگی» وزارت خارجه‌ی انگلیس، در جامه‌ی دادستان کل کشور خود، و توانا و چیره به سخنوری و دانش حقوق، وکالت دارد به سود «موکل» خود دولت انگلستان، تا «هم‌آورد» در رویارویی او نشسته، زبان ملت ایران را، از پای دارد در کارزار نفتی برپا شده. به‌مانند یک «وکیل» - دادستان کل کشور - ریاست نمایندگی وزارت خارجه‌ی کشور خود، و با تکیه به تمام توانایی‌های در او وجود داشته، از گاه‌ها و ممکن بوده‌های به دست آورده، در دادگاه سود می‌جوید تا موکل خود را بر جایگاه پیروزی نشانند!

بنا بر وظیفه‌داری بار بر شانه گرفته، و در جامه‌ی پیشه‌ی وکالت جای گرفته، کوش و تلاش همه‌جانبه دارد تا از کمترین بخت و اقبال بوده و وجود داشته‌ای به سود «موکل» خود سود جوید! بنا بر ویژگی پیشه‌ی خود، بار سنگین دفاعی خود را، بر روی آن تنها روزنه‌ی وجود داشته اندازد و آن چنگ انداخته را بزرگ جلوه‌گر می‌سازد و بر آن

همواره پای فشردن تا چشم و گوش دادگاه را، تنها و تنها، به آن خیره و تیز سازد، و کوشش‌های این‌گونه‌ای تا گردش چرخ دادگاه را به سود خواسته‌های «موکل» خود، یعنی وزارت امور خارجه‌ی انگلیس، که خود ریاست نمایندگی‌اش را در دادگاه وظیفه‌داری دارد، به گردش درآورد و بازتاب‌ساز بر کرسی پیروزی نشستن خود - موکل خود - کشور خود گردد!

تکیه‌ی نگارنده بر روی سخنان «اریک بکت» و واریسی و بررسی جلوه‌های دریافت، از داوری و ارزش داوری دادن او، به هم میهن داور دادگر خود از یک سوی، و از دیگر سوی، لب گشودن به «حقانیت» ملت ایران در دادگاه لاهه، جاری شده از زبان «هم‌آورد» پس از پایان کار دادگاه، بازگویی دیگر پاسخی‌ها را در بر گرفته دارد. بازگویی به ارزش‌ها - پرهیزکاری‌ها - رخصت پرواز و بلندی و فراز گرفتن مرتبه‌ی آدمی در پهنه‌های گوناگون اجتماعی، در جامعه‌های دارنده‌ی سامانه‌ی «مردم‌سالاری»، بهره‌ی مردم آن جامعه‌ها شده، در «هم‌سنجی»، نه تنها در برابر جامعه‌هایی چون «ایران» زیر ستم قدرت‌های داخلی و تالان‌گری بیگانگان بوده و همواره از سوی «بیگانه و بومی» چپاول آسیب دیده، می‌باشد، که در برابر «هم‌سنجی» نهادن این‌گونه جامعه‌های دارنده‌ی سامانه‌ی «مردم‌سالاری» با جامعه‌هایی چون «شوروی» هم!

ارزش‌ها - پرهیزکاری‌ها - والایی و فرازهایی جلوه‌گر شده و رخ گشوده در پهنه‌ی «ملّی» از یک سوی، و از دیگر سوی، رنگ و بوی «مردمی» داشته‌ای که، آن بازگویی‌ها، بیان‌گری دارند در «هم‌سنجی» با دیگر جامعه‌های دارنده‌ی سامانه‌های «اجتماعی - سیاسی» در بالا یادآور شده!

در جامعه‌های «مردم‌سالاری»، نه سیاست‌سازانی چون «رضاشاه - سید ضیاءالدین طباطبایی - علی سهیلی و...» این‌گونه افراد آسیب‌رسان به خواسته‌های «ملّی» و ارزش‌های «مردمی» پروریده می‌شوند و امکان پرواز می‌گیرند، و نه، گونه رفتاری دیده می‌شود از داور و قاضی شوروی که به دستور و فرمان دولت مرکزی ناگزیری شرکت کردن و نکردن، رأی به سود این و یا آن، دادن و ندادن، دارد!

در جامعه‌های «مردم‌سالاری»، امکان برده‌پروری - تبهکار بارآوری و... در پهنه‌های گوناگون اجتماعی و تا جایگاه بلند «اجتماعی - سیاسی» به زیان ملّی، و یا ارزش‌های «مردمی» هم، برکشیده شدن، اگر ناممکن نباشد به یقین نادر امکان‌پذیری دارد. اگر داوران فرانسه - آمریکا، و یا کانادا به زیان ملت ایران و به سود دولت انگلیس رای

دادند و «نادادگری» از خود نشان دادند، آنها به چهره‌ی پیشه‌ی «قضاوت» و ارزش‌های «مردمی» آسیب رسانیده‌اند، ولی، دست به زیان‌خواسته‌های «ملّی» جامعه‌ی خود دراز نکردند!

داوران فرانسه - آمریکا و یا کانادا، اگر با پنگال زدن و زخم نشاندن بر چهره‌ی پیشه‌ی داوری و «قضاوت»، دادگری را زیر پای له کردند، تا در پناه این زشت‌کاری و انگیزه و باور به سودرسانی به جهان چپاول‌گر «سرمایه‌داری»، و تنبیه ملتِ پساخاسته‌ی ایران را به نادرستی در سویه‌ی خواسته‌های «ملّی» جامعه‌های خود یافته بودند، و پند و عبرت‌دهی به دیگر ملت‌های زیر ستم، تا راه جنبش‌رهایی‌بخش ملّی ایرانیان را نمونه برای رهایی‌خویش‌نگیرند و دیدگاه خیزش‌های «ملّی» و یا بهترگفته شود «ملّی مردمی» را در نطفه خفه سازند، ولی، چنانچه به‌مانند داور دادگر انگلیسی، گزیر کار خود را در چگونگی پیشه‌ی «قضاوت» دنبال می‌کردند و پای‌نهی به ارزش‌های «مردمی»، هرگز با نایمنی و تهدید از سوی دولت‌ها و یا دیگر نهادهای «اجتماعی - سیاسی» جامعه‌ی خود، روبرو نمی‌شدند. به زیان آنان، انجام نمی‌گرفت آنچه را که در جامعه‌هایی چون «شوروی»، بی‌گفت و شنودی، ممکن‌پذیر و رُخ می‌داد!

### پی‌کردن آرایش دادگاه جهانی لاهه

جای دارد، پیش از آغاز به پی‌کردن آرایش دادگاه جهانی لاهه، از دیدار غلامحسین مصدق با داور انگلیسی مک‌نیر در سال‌هایی چند پس از دادگاه لاهه و در سفری که برای شرکت در کنگره‌ی پزشکی به لندن، و در صف اتوبوس به‌طور ناگهانی، روی داده بوده است، سخن آغاز گردد. سخن از دیدار ناگهانی غلامحسین مصدق با داور انگلیسی نه تنها در نیرودهی است به گفته‌های در پیش آورده شده، که داوری دادگری را است درباره‌ی «مصدق» و اینکه از زبان بیگانگان آن‌گونه بزرگ و عزیز خوانده می‌شود، ولی در جامعه‌ی خود چون ایران، دارنده‌ی سامانه‌های «سیاسی - اجتماعی» زیان‌آور، گونه‌ای که همگان می‌دانند، پاداش کار می‌گیرد!؟

غلامحسین مصدق، در خاطرات خود چنین داستان دیدار با «قاضی انگلیسی» را آغاز و دنبال می‌کند؛ «مردان پاک‌سرشت و مدافعان حق و حقیقت، به هنگام انجام وظیفه، تحت تأثیر هیچ عاملی قرار نمی‌گیرند و تنها به ندای وجدان خویش توجه دارند. مک‌نیر (Arnold MC. Nair) قاضی انگلیسی، نمونه‌ای از این‌گونه مردان روزگار خود بود که در مسند قضاوت، تنها به حق و عدالت می‌اندیشید، تا جایی که در یک

دادگاه بین‌المللی، علیه کشورش رأی داد، و با این اقدام خود، حیرت و ستایش جهانیان را برانگیخت! سپس از گونه‌ی سفر و دیدار خود با او سخن می‌گوید که: «... ابتدا او را نشناختم ولی پس از چند لحظه، به یاد آوردم همان قاضی انگلیسی دادگاه لاهه است. به او نزدیک شدم، بار دیگر سلام گفتم؛ احوال پدرم را پرسید، گفتم پس از زندان تحت نظر است. تعجب کرد و گفت: «او، از مردان بزرگ تاریخ است. به ایران خدمت کرد، باید مجسمه‌اش را از طلا بسازند...» هنگام خداحافظی از من خواهش کرد سلامش را به پدرم ابلاغ کنم!»

مصدق مرد بزرگ تاریخ، از زبان داور دادگری که با رأی خود علیه دولت کشورش، در جهان دادگری تاریخ ساز می‌گردد، روز چهارم خرداد با نوشتن نامه‌ای به مجلس شورای ملی به چند و چون «صلاحیت دادگاه لاهه» می‌پردازد و کسب اجازه دارد از نمایندگان شورای ملی به سفر به لاهه تا به جهانیان بنمایاند عدم صلاحیت آن دادگاه را به «دخالت در حق حاکمیت ملی» ایران. او در نامه‌ی خود آورده است که «... چنانچه قراری مبنی بر صلاحیت خود صادر نماید به ملاحظه‌ی اینکه دخالت در حق حاکمیت ملی ما است برای دولت ایران غیرقابل قبول می‌باشد و تصمیم اینجانب در مسافرت به لاهه فقط به منظور بیان رد صلاحیت دیوان و در ضمن ایراد به صلاحیت ذکر دلایل ملت ایران در لزوم ملی کردن صنایع نفت می‌باشد. بدیهی است که بحث ایراد عدم صلاحیت عنوان محاکمه نخواهد داشت.»

مصدق، در همین روز، همین‌گونه سخنان موشکافانه را، از رادیو با ملت ایران دارد و سفر دشوار در پیش پای داشته را یادآور و خواستاری بردباری و شکیبایی مردم در برابر سیل دشواری‌ها و سختی‌های پیش آمده، و همراه با پایداری و استواری از ملت خواسته، از آن نیروی بنیان‌کن سپاسگزاری دارد. در سخن نشستن خود با ملت، به همه‌ی زشت‌کاری‌های «هم‌آورد» و برانگیزی‌های انجام گرفته از سوی انگلیس و ایادی از آن، در دادگاه لاهه و شورای امنیت اشاره دارد و دنبال کردن زیان‌رسانی با «محاصره‌ی اقتصادی» - «جلوگیری از فروش متاع موجود» - «تحریکات در داخله» - «کارشکنی در خارجه» - «تهدید به خریداران نفت» - «اغوای همسایگان و مجاورین علیه ما» - «دسائس در بحرین و جزایر خلیج فارس» - «تعطیل ارتباطات تجارتنی» - «توقیف امتعه و اشیایی که باید به ما تحویل دهند و...!» در پی برشمردن ننگ‌سازی‌های دیگری در زندگی روزانه، از سوی سیاست‌سازان انگلیس و بومیان به آن سیاست‌استعماری وابسته بوده، بهره‌ی ملت ایران شده، و سنگ‌اندازی‌های این‌چنینی تا او

برکناری خود را ناگزیر بدانند، پایایی ادامه‌ی کار خود و استواری در مبارزه‌ی در پیش گرفته را یادآور و بایسته می‌شمرد و امید خود را به «اتکاء سلاح حق و حقیقت» ابراز می‌دارد و پشتیبانی همگان را خواستار است تا در «سفر پر خطر خود را برای دفاع از حق مشروع ملت ایران به انجام» رساند!

روز هفتم خرداد کاروانی به سوی لاهه با کاروان سالاری ره‌شناس، سفر می‌کند، که همراه خود دارد کاروانِ دلِ ملتِ بزرگی را، که مورد آسیب و آزار جهانِ چپاول‌گر استعمار، زیر نام «جهان متمدن» پنهان شده، قرار گرفته است. جای در کاروان گرفته شدگان بوده‌اند. کاظم حسینی - کریم سنجابی - علی شایگان - مظفر بقایی - حسین علی‌آبادی - اللهیار صالح و وزیر مختار ایران در هلند حسین نواب، نیز نصرالله انتظام هم!

هیئت نمایندگی انگلستان برگرفته شده از پرنام‌ترین حقوق‌دانانِ انگلیسی که می‌بوده‌اند کسانی چون: لیونل هیلد دادستان جدید کل کشور - اریک بکت مشاور عالی حقوقی در وزارت خارجه - سی. اچ. م. والداک، استاد حقوق بین‌الملل در دانشگاه آکسفورد و دیگر چیره به حقوق و وابسته به کانون وکلای وزارت خارجه‌ی انگلستان و شرکت نفتِ (Aloc)، به گونه‌ای که در کتاب «نفت، قدرت و اصول» آورده شده است. در کتاب پنجاه سال نفت، و در کنار «پروفسور هانری رولن» نام «مسیو مارسل اسلوزنی» نیز آورده شده است که از سوی دولت ایران، آن دو «مشاور حقوقی و وکیل مدافع» ایران گزیده شده، بودند ولی، در پی پای‌گرفتن جریان دادگاه و نیز دیگر آورده‌ها از «اسلوزنی» کمتر نام، و کرده و انجام داده‌ای از او، سخن برده شده است، در تمام داده‌های تاریخی به کوشندگی و تلاش «هانری رولن» انگشت نهاده شده، که ریاست مجلس سنای بلژیک و استاد حقوق بین‌الملل در بروکسل بوده است. به هر روی هر دوی آنان، که حقوق‌دان‌های توانایی بودند، از سوی «حسین نواب» وزیر مختار ایران در هلند به «مصدق» شناسانیده شده و به کار دفاع از خواسته‌های ملت ایران، گمارده می‌شوند. غلامحسین مصدق، حسین نواب را «از مردان وطن پرست و خدمتگزار این مملکت» می‌شناساند و بر این است که «بیش از هر کس، برای موفقیت ایران در دادگاه لاهه تلاش و دوندگی کرد»!

در خاطرات غلامحسین مصدق، در «کنار پدرم مصدق»، به اندازه از چند و چون دستمزد وکیل سخن می‌رود کمرشکن و یا حقوق‌دان‌های نامدار جهانی، که هرگز نمی‌پذیرند وکالت از سوی ایران را در برابر دولت انگلستان بپذیرند و این‌گونه ارزش کار

«رولن» را از هر جهت بیان‌گر می‌باشد. از آمدن «رولن» و گرفتن «اسنادی را که از ایران آورده» شده، از مصدق دل‌بسته به سودای انجام خواسته‌های ملت ایران، که هیچ وقت از خودش جدا نمی‌کرد، «کیف دستی محتوی اوراق و اسنادی را که از ایران» همواره با خود داشت. از ناآرامی‌های پس از جدا شدن کیف یاد شده، تا پی‌بری به شخصیت ارزشمند و دارنده‌ی «وجدان کار» هانری رولن و آرام گرفتن، پس از دیدن و خواندن و به سخن نشستن درباره‌ی پرونده‌ی تنظیم شده به دست او و به غلامحسین فرزند خود گفتن که «غلام کارش عالی است، خودش هم مرد شریف و درستکاری است، و بنا بر دل‌گروی ارزش‌های مردمی داشته، از فرزند بخواهد «دو تخته دیگر از قالیچه‌ها»ی با خود آورده را، به آن مرد درستکار پیشکش کند!

باز از پیشکشی «قالیچه‌ها»ی مصدق با خود آورده، تا به کسانی پیشکش کند، که گره‌گشای کار پیروزی ملت ایران‌اند و «شش تخته»ی آن بهره‌ی «رولن» و خانواده‌ی او شدن، چرا که دانسته بود «رولن چه کار بزرگی انجام داده است». بنا بر سرشت «مردمی» اش، بایسته می‌شمرد سزاواری‌های او را این‌گونه پاسخ دهد، به نام «هدیه‌ی مردم ایران» و بنا بر آیین «سپاسگزاری» از مردی درستکار و پای‌بند به «وجدان کار»ی، که از خود نشان داده، بوده است!

در پیوند با دادگاه لاهه و سودبری از خاطرات غلامحسین مصدق به دو «خاطره» از او اشاره می‌شود، تا یافته آید جامعه‌ی ایران و در پیشاپیش جنبش ملی‌پاداشته شده‌ی آن «ملت»، مصدق، رویاروی با چه کارشکنی‌ها از یک سوی، و دیگر سوی، بی‌بند و باری‌ها و چشمداشت‌های زیان‌رساننده‌ای، از درون و برون از مرزها بوده و سیل آسیب‌ها از چه سویه‌هایی و چگونه بر مردم ایران، سرریز شده، وجود داشته است! او، از «رولن» و چگونه پیدا کردن او سخن می‌گوید و دستمزد ناچیز او که «پس از پایان کار دادگاه، چک ۱۵۰۰ لیره حق‌الوکاله‌ی پروفیسور رولن که به عهده‌ی یکی از بانک‌های لندن بود نکول شد! انگلیسی‌ها موجودی پول‌های دولت ایران را در بانک‌های انگلیس بلوکه کرده بودند و از پرداخت مبلغ چک خودداری نمودند؛ پدرم از شنیدن این خبر بسیار ناراحت شد. در اینجا هم باز نواب به یاری مان شتافت و با صدور چک دیگری از حساب پسرش در لندن، ترتیب وصول حق‌الوکاله را داد!»

سپس از «شمس در لاهه» سخن به میان می‌آورد به این‌گونه که؛ «از خاطرات دیگر مسافرت لاهه، حضور شمس، خواهر شاه در هلند بود. وی به آمریکا می‌رفت تا زیر نظر پزشکان آمریکایی زایمان کند و بچه‌اش شناسنامه‌ی آمریکایی بگیرد. شمس در

لاَهه تقاضای ملاقات با پدرم را کرد. در این دیدار که در سفارت ایران صورت گرفت، او درخواست کرد که برای هزینه‌ی سفرش به آمریکا مبلغ ده هزار دلار از تهران برای او حواله شود!

هر چند در این دیدار، همچون گذشته، مصدق به این‌گونه خواسته‌های خواهران شاه و درباریان و حتی خود شاه اعتنا نمی‌کند و تا آنجا که می‌توانسته از زیاده‌روی‌ها و ولخرجی‌های کمرشکن برای «ملت ایران» جلوگیری داشته است، ولی، در برابر هم نهی دو «خاطره»ی بالا، بازگویی و روشن‌ساز بسیار بوده‌هایی می‌تواند باشد و ناسازواری‌های وجود داشته، که از یک سوی «تنگناهای» اجتماعی ایران در پهنه‌ی «اقتصادی - سیاسی» جامعه را نشان‌گری دارد، که برای پول «وکیل» و... در تنگدستی و چنبره‌ی فشار، جامعه و دولت ملی قرار گیرد و دل‌گروی مهر ایران بسته، مصدق، از «جیب» خود «تخته‌قالیچه»هایی خریداری کند برای «هدیه» دهی به این و آن، از سوی ملت ایران، تاگره‌گشای خواسته‌های «ملی» و یا بهتر گفته شود «ملی‌مردمی» جامعه گردد و هزینه‌ی سفر خود و فرزند خویش را خود بپردازد! و سختی بگیرد در هزینه‌ی «هیئت نمایندگی ایران» تا از بار شدن هزینه‌ی سنگین بر شانه‌ی مردم جلوگیری کرده باشد، و از دیگر سوی، خواهر شاه آن خواست کمرشکن اقتصادی را داشتن، و هزینه‌ی زایمان در آمریکا را هم دولت، یعنی جیب ملت، می‌بایست بپردازد!

در برابر هم نهی، این دو خاطره، اگرچه اندک، سیر نوشته را دور ساخت از «نهاده شده»ی مورد فراکشایی قرار گرفته، ولی، کوتاه آورده‌ای بود به نشان‌گری اینکه چه فرد و افرادی بار شانه‌ی مردم و سربار جامعه‌ی ایرانی بودند و چه کس و کسانی بار از شانه‌ی مردم بردار و بارآور برای جامعه‌ی ایرانی. چه فرد و افرادی بر ملت ایران بوده‌اند و چه کس و کسانی، با ملت ایران!

فواد روحانی، در فصل هجدهم «تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران»، به دادگاه لاهه می‌پردازد و آغاز کار خود را بر این دارد که؛ «دولت انگلستان برای رسیدگی به اختلافات نفت با ایران چهار بار به مراجع بین‌المللی رجوع کرد. بار اول و دوم و چهارم به دیوان دادگستری بین‌المللی و بار سوم به شورای امنیت». او در گذشته، به موردهای اول - دوم و سوم، که شورای امنیت است، پرداخته است و دیدگاه خود را از کنش‌ها و واکنش و به جای نهی بازتابی جدید برنمایانده است. کنون، کوشش دارد، مورد چهارم را، که گره‌ی کار نفت ایران است، بازتابی به جای مانده از کنش‌ها و واکنش‌های سه مورد یاد شده، به پیش‌خوان دادگاه جهانی لاهه کشیده شده، در پیشگاه چشم

خواننده‌ی خود نهد. او به «فصل هفتم» کتاب خود تکیه می‌کند و آورده‌ی دادخواست گونه‌ی انگلستان را، در تاریخ چهارم خرداد ۱۳۳۰، که دولت انگلستان کوشش داشت بنا بر بند شماره‌ی «۲۱ قرارداد ۱۹۳۳» بنمایاند که «قانون ملی شدن صنعت نفت» انجام گرفته، ناسازوار است و «مخالف با قانون بین‌المللی و موجب مسئولیت بین‌المللی دولت ایران» را، بشناساند!

ادامه‌ی کار فراگشایی «فواد روحانی»، در پی آوردن «دادخواست» انگلستان از دادگاه جهانی لاهه و «هفت بند» برشمرد، که انگلستان، مبنی بر آن، کارزار نفتی خود را آغاز و به دادگاه لاهه می‌کشاند تا ملت ایران را از «ملی شدن نفت» خود بازدارد و «قانون» از مجلس شورای ملی گذشته را بشکند و از به اجرا درآوری آن جلوگیری نماید. او سپس پاسخ نامه‌ی دولت ایران، به تاریخ پانزدهم بهمن ۱۳۳۰ را می‌آورد که «رد صلاحیت دیوان از طرف دولت ایران»، به دادگاه لاهه بوده است، و آنچه را که، نگارنده نیز در گذشته آورده است، و به گونه‌ی تاریخی به «نفت ایران» اشاره شده و تالان‌گری‌های «اقتصادی» و زیان‌باری‌های «سیاسی» را برشمردن، از سوی انگلستان و شرکت سابق نفت، در برشمردن ایرادهای خود به نشان‌دهی اینکه «... مبنای شکایت دولت انگلستان این بود که رفتار دولت ایران در حق شرکت نفت ناقض اصول قانون بین‌الملل بوده است و لهذا تشخیص اینکه چنین نقضی صورت گرفته است یا نه در صلاحیت دیوان دادگستری بین‌المللی است و از امور داخل در صلاحیت دادگاه‌های ایران نیست»، را یادآور، و «صلاحیت دادگاه» را رد می‌کند. فواد روحانی، همواره تکیه دارد به ایرادگیری دولت ایران، در رد «صلاحیت دادگاه» و انگشت می‌نهد بر اینکه «طبق بند ۷ ماده‌ی ۲ منشور ملل متحد هیچ‌یک از مقررات منشور به سازمان ملل اجازه نمی‌دهد که در اموری که اساساً در صلاحیت ملی کشوری است دخالت کند یا اعضای سازمان را مجبور نماید که برای حل این‌گونه اختلافات از ترتیبات مقرر در منشور پیروی کنند دولت ایران اظهار می‌نمود که موضوع ملی نمودن صنایع مسلماً از مسائلی است که منحصرأ داخل در صلاحیت ملی می‌باشد و بنا بر اصل مزبور دیوان دادگستری بین‌المللی که یکی از ارکان سازمان ملل متحد است نمی‌تواند وارد موضوع شکایت دولت انگلستان علیه دولت ایران بشود!»

نگارنده، بایستگی دانست، بازگویی نماید، پاره‌ای از ایرادهای موشکافانه‌ی دولت ایران را در پاسخ نامه‌ی پانزدهم بهمن آورده شده، که فواد روحانی، گسترده از آن سود می‌جوید، در واریسی و بررسی‌های خود، به نشان‌دهی روند دادگاه جهانی لاهه و



گسترش کار او ادامه دارد، تکیه به سیرگاه کار «نفت ملی شده»ی ایران در پهنه‌ی داوری جهانی و نشان‌دهی آرایش دادگاه و راه یافتن به روز ۱۹ خرداد، روز گشایش، که با به سخن نشستن «مصدق»، آغاز کار می‌کند. به درستی یادآور است که سخنان مصدق «کمتر جنبه‌ی حقوقی و بیشتر جنبه‌ی سیاسی و تاکید زیان‌های ناشی از عملیات شرکت سابق داشت». نیک پیدا است، و همان‌گونه که او هم در آورده‌های خود یادآور می‌شود، بنیادین‌ترین نهاده شده‌ای برای مصدق، «استقلال» بوده است و ناگزیر زبان «سیاسی» بیان‌گر آن خواست می‌بوده است، اگرچه جامعه‌ی «حقوقی» و یا «اقتصادی» و... هم زبان او به تن داشته است!

مصدق، چیره بر سخن، از زشت‌کاری‌های دولت‌های انگلستان، به جامعه‌ی استعماری آرایش گرفته از قرن نوزدهم یاد می‌کند و تبه‌کاری‌های آن را برمی‌شمرد در پهنه‌های گوناگون «اقتصادی - سیاسی» در جامعه‌ی ایران، و تباه‌سازی‌ها و شوم به بار آوری‌های گونه به گونه‌ی اجتماعی را، در ایران به دست ایادی خویش، و از جمله شرکت نفت، و برنمایی دگردیسی رفتارهای استعماری به امپریالیستی دولت‌های انگلیس را، در پیشگاه داوران دادگاه!

فواد روحانی، همانند دیگر بررسی‌کنندگان دادگاه لاهه، به سخنان روز گشایش دادگاه، از زبان مصدق بیان شده، انگشت می‌نهد، و پاره‌ای از گفته‌های او را آورده و به آن تکیه می‌کند در نشان‌دهی «تهدیدهای اخیر انگلستان از قبیل اعزام چتر باز و فرستادن ناوهای جنگی به آب‌های ایران» و رویارویی ملت ایران با هر بیم و هراسه‌ای از سوی دشمن، که به کار گرفته آید. سخنان مصدق، بیان‌گر آگاهی ملت ایران به اینکه سبب‌ساز تمام تبه‌کاری‌ها و تنگناهای گسترش‌پذیر در ایران آن دوران، «سیاست استعماری» انگلستان را دانستن بر بنا بر «تجربه‌ی تلخی که در گذشته از دخالت بیگانگان در امور کشور حاصل کرده» است ملت، لذا با هر گونه دخالتی ناسازواری همه‌جانبه‌ای از خود نشان خواهد داد. بیان می‌کند، ملت ایران با آزمون از گذشته و هر آنچه می‌گذرد «از اقدامات انگلستان که صورت محاصره‌ی اقتصادی و توطئه علیه دولت و تبلیغات سوء به خود گرفته، تردیدی به خود راه نخواهد داد و با سرسختی با آن مبارزه خواهد کرد و می‌افزاید «عبارتی که مخصوصاً از نظر جریان دادرسی دیوان پر معنی بود این بود» و به سخنان مصدق اشاره دارد، که «... هر قدر هم که ما اعتماد به حقانیت خود داشته باشیم یا بهتر بگوییم درست به علت اعتمادی که به حقانیت خود داریم، نمی‌توانیم در امری که برای ملت حیاتی است کوچک‌ترین احتمال خطر یک

تصمیم نامساعد را به خود هموار کنیم. از شما انتظار داریم که این حالت روحی ما را با دیده‌ی عفو بنگرید و اگر ممکن باشد بر آن صحنه بگذارید، و علی‌ای حال آن را درک کنید... ما می‌خواهیم شما را متقاعد کنیم که گذشته از ایرادات حقوقی که به صلاحیت دیوان بیان خواهم کرد به علت ملاحظات اخلاقی برای ما غیرممکن است که بگذاریم موضوع ملی شدن نفت مورد بحث و ایراد قرار گیرد».

مصدق، در جای جای گفته‌های خود، بازگویی روشنی بود به زشت‌کاری‌های دولت‌های انگلستان و با بانگ بلند هشداردهنده که «... شما نمی‌توانید ملت کوچکی را، از دفاع حقوق خود در برابر حملات مزورانه یک ملت بزرگ بازدارید».

او، همان‌گونه که روز چهارم خرداد در به سخن‌نشینی با مردم ایران، ابراز شده از رادیو، «با اتکا به سلاح حق و حقیقت» سفر به دادگاه می‌کند، قدرت راستی و درستی گفته‌های خود را بر دل تماشاچیان می‌نشانند و آگاه‌ساز «وجدان‌کار» بسیاری از داوران بر کرسی داوری نشسته به اینکه «بریتانیا قبل از احاله‌ی دادخواست خود به دیوان، نیروهای نظامی به پایگاه‌های مجاور ایران فرستاده و با اعزام ناوگان جنگی به آب‌های ایران، مبادرت به تهدید و تخویف ایران کرده است... طی سی سال، بر اثر نفوذی که دولت انگلیس بر دولت‌های وقت ایران داشت، کشور ما را در حالت فساد و خرابی نگاه داشت، ولی پس از ملی شدن صنعت نفت، به تمام این اوضاع خاتمه داده شده است. دولت انگلیس شرکت نفت را به صورت دولتی در داخل قلمرو دولت ایران درآورده بود. انگلیسی‌ها با بیچاره کردن مردم ایران کوشیده‌اند جیب خود را پر کنند!» او، همچنان انگشت نهاده است بر شوم‌آوری‌های «استعمار انگلیس»، و نشان‌دهنده به آسیب‌های «اقتصادی - سیاسی» که ملت ایران، از رهگذر دولت‌های انگلیس بهره‌اش شده است و در رابطه با نفت ایران به اینکه «... همه چیز در دست آنها بود و ایران از لحاظ حق‌السهمی که می‌گرفت در واقع در تاریکی و گمنامی مانده بود. دولت انگلیس به آن هم اکتفا نکرده و حمل و نقل نفت را نیز در انحصار خود گرفت و کلیه‌ی امور حساس فنی نیز به دست انگلیسی‌ها اداره می‌شد!»

غلامحسین مصدق، به مانند یکی از بینندگان از آرایش دادگاه و سخنان «مصدق» و بازتاب آن روی گرد آمدگان در دادگاه می‌نویسد که «... در جریان این سخنرانی، عده‌ای از تماشاچیان به گریه افتادند، مک نیر Mac Neir قاضی انگلیسی که طبق سنت معمول در دادگاه‌های انگلستان، کلاه گیس بلندی داشت، سرش را پایین انداخته بود و به دقت به سخنان ناطق گوش می‌کرد!»

«مصطفی علم» از شیوه‌ی هوچی‌گریانه‌ی انگلستان سخن می‌گوید که «مطبوعات انگلیس، آمریکا و کشورهای اروپایی را پر از مطالبی نمود که به موجب آن، موضع انگلیس را بر حق نشان داده و در مقابل به تحریف حقایق نظریات مخالفان می‌پرداخت. یکی از تحریفات این بود که برای آنکه نشان دهند قرارداد سال ۱۹۳۳ میان ایران و (Aloc) یک تعهد بین‌المللی است، در تبلیغات خود از این قرارداد به نام «کنوانسیون» ۱۹۳۳ یاد می‌کردند!»

او سپس یادآور می‌شود که «با وجود این انگلیس که از ضعف قانونی موضع خود به خوبی خبر داشت، چند تن از مشهورترین و برجسته‌ترین شخصیت‌های حقوقی خود را به عضویت هیئت نمایندگی این کشور در دادگاه جهانی» درآورده بوده است، و نام‌ها و جایگاه هر یک از آنان را برمی‌شمرد. او، تکیه به داده‌های تاریخی آورده و برگرفته‌ی بیشترین آنها از بایگانی وزارت خارجه‌ی انگلیس، سخن می‌گوید از سفیر انگلیس در لاهه «سر نیل باتلر» و گزارش او به آیدن که «سفر مصدق به آن شهر علاقمندی قابل ملاحظه‌ای در مردم ایجاد کرده» است، و سیل روزنامه‌نگار و عکاس به سوی «کاخ صلح» در روز نهم ژوئن، که مصدق، به آنجا می‌رود چون جایگاه برگزاری نشست‌های دادگاه می‌بوده است!

او می‌افزاید: «... علاوه بر آنها، بسیاری از اتباع خارجی تمام محوطه‌ی کاخ را اشغال کرده بودند تا این مردی را که مظهر سال‌ها مبارزه‌ی سیاسی و تحمل زندان به شمار می‌رفت و اینک به جنگ بریتانیای مقتدر و نیرومند آمده بود، از نزدیک ببینند، ریاست دیوان داوری بین‌المللی لاهه را «سر آرنولد مک نیر» از انگلستان به عهده داشت، ولی همان‌طور که مرسوم بود، چون او تبعه‌ی یکی از دو کشور طرف دعوا محسوب می‌شد، سمت خویش را موقتاً به معاونش خوزه گوستاو و خونررو از السالوادور که پیرمردی ۸۰ ساله بود سپرد». او از گزارش‌های «باتلر» سفیر انگلیس برای آیدن می‌نویسد، که «مصدق در نطق خود نه تنها توانست تاثیرات دراماتیک ایجاد کند... (بلکه) با لحنی کاملاً حساب شده و بسیار متشخص سخن گفت» و در ادامه‌ی گزارش‌ها افزودن «در مذاکراتی که با روزنامه‌نگاران و دوستان هلندی خود داشتم، متوجه شدم تاکتیک‌های مصدق اثرات بسیار قابل ملاحظه‌ای به نفع او در میان حضار و مردم ایجاد کرده است. مصدق پس از ایراد نطق مقدماتی خود به اتاق خویش در هتلی که اقامت داشت رفت و دیگر در دادگاه خود را ظاهر نکرد، و این وظیفه به عهده‌ی پرفسور رولن گذارده شد که جنبه‌های حقوقی مسئله را از نظر ایران مطرح سازد!»

گزارش سفیر انگلستان «باتلر» برای «ایدن»، برگرفته شده از «سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۷۹ وزارت خارجه‌ی انگلیس» به تاریخ ۲۵ ژوئن ۱۹۵۲، نه تنها بیانگر است که سفیر انگلیس چیرگی و پیروزی مصدق بر دادگاه را دریافته بوده است، که به یقین، خود مصدق هم، پی برده است، به چگونگی بُرد کار سخنان و رفتار خود بر روی دادگاه، که پیروزی ملت ایران امکان‌پذیر، به ویژه که لایحه‌ی دفاعی «رولن» از ایران را، مرتبه‌ای چشم‌گیر و پیروزی‌آور دیده، که آغاز و دنبال می‌کند و از این جهت می‌باشد، که او روز سوم تیر به ایران بازمی‌گردد. دل‌آرامی مصدق به پیروزی ملت ایران در دادگاه، از خاطرات غلامحسین مصدق نیز برخاسته است که می‌نویسد «تحلیل‌گران حقوقی و سیاسی، دفاعیات وکیل مدافع ایران را که چند روز به طول انجامید، مستدل و عالی توصیف کردند و پیش‌بینی نمودند که دادگاه به نفع ایران رأی خواهد داد!»

سخنان بالا آورده شده و دیگر آورده‌ها و تکیه به داده‌های تاریخی، در نشان‌دهی به نوشته‌ای از محمدعلی همایون کاتوزیان زیر نام «دلیل اصلی استعفای مصدق در واقعه سی‌ام تیر، می‌تواند سود افتد و «واهی» نویسی و فروهشته‌گویی‌هایی را برنمایاند و در پیشگاه چشم خواننده نهادن!

نوشته‌ی کاتوزیان، آورده شده در «مهرگان» شماره اول - سال اول - بهار ۱۳۷۱، بر این است که بگوید «مصدق خود منتظر بهانه‌ای بود که از کار کناره‌گیری کند»، و برای اثبات نادرستی گفته‌ی خود، روی به پوچ‌نویسی و فروهشته‌گویی‌های دیگری دارد، که در جای خود به آن پرداخته خواهد شد.

به هر روی، پروفیسور رولن، پس از پایان گرفتن سخنان مصدق، در کسوت وکیل از سوی ایران، به کار دفاعی می‌پردازد و تمام بار کوششی‌اش بر روی زبان «حقوقی» و سیرگاه دادگاه را در نشان‌دهی اینکه «دادگاه جهانی» لاهه وظیفه‌داری‌اش چه می‌باشد و برنمایاند «منشور سازمان ملل متحد - قوانین و قراردادهای گوناگون بین‌المللی و...»، سرانجام، دادخواست انگلیس را پوچ خواندن و «رد صلاحیت دادگاه» نامبرده را، در مورد کارزار نفت یادآور و دنبال می‌نماید.

رولن، تکیه دارد به ادعاهای دولت انگلستان در دادگاه به بررسی گرفته شده و بنا بر برشمردن دیدگاه‌ها و سویه‌های «سازمان ملل متحد» و قوانین و قراردادهای میان ملل، یک یک آن ادعاها را رد شده و نتیجه می‌گیرد، کارزار نفت ایران و داوری به چیرایی «ملی شدن صنعت نفت ایران» بنا بر زبان حقوقی به کار گرفته، امری داخلی و ملی است و از «صلاحیت دادگاه جهانی لاهه» به دور می‌باشد. او اشاره دارد به اعلامیه‌ی

دوم اکتبر ۱۹۳۰ ایران که به تصویب می‌رسد در تاریخ ۱۹ سپتامبر ۱۹۳۳، که «صلاحیت آن دادگاه را در مورد هر اختلافی که مربوط به پیمان‌نامه‌ها و کنوانسیون‌های پذیرفته شده توسط ایران باشد، پذیرفته به استثنای مواردی که - بجز شرایط دیگر - بر اساس حقوق بین‌المللی، رسیدگی به آن منحصراً در صلاحیت دادگاه‌های ایران باشد و همچنین ایران این حق را برای خود محفوظ داشته که بتواند تقاضا کند رسیدگی به هر اختلافی که به شورای جامعه‌ی ملل ارجاع می‌شود، در دادگاه جهانی به حالت تعلیق درآید!»

رولن، همچنین چیره ادامه می‌دهد به اینکه «تنها این مسئله که جامعه‌ی ملل اختلاف نفت را در دستور کار خویش قرار داده، قرارداد نفتی سال ۱۹۳۳ میان ایران و یک کمپانی خارجی را تبدیل به یک پیمان یا کنوانسیون نمی‌کند، چون به هر حال طرف امضا کننده این قرارداد دولت بریتانیا نبوده است که بیهوده می‌کوشد آن را یک کنوانسیون یا عهدنامه بخواند.» او همچنان در دنباله‌ی سخنان درست خود و بر اساس منشور ملل متحد و حقوق بین‌الملل «قوانین ملّی کردن نفت ایران و هر اختلافی که از اجرای آن ناشی شود، در صلاحیت محاکم داخلی ایران» می‌شناسد و تاکید دارد که «هیچ دولتی نمی‌تواند، به صرف امضای یک قرارداد تجارتي در داخل خاک خود با یک تبعه‌ی خارجی، خود را از حق ملّی کردن، که از حقوق حاکمیت آن کشور محسوب می‌شود، محروم کند و آنچه (Aloc) می‌تواند ادعا کند، تقاضای دریافت غرامت کامل و عادلانه است و ایران نیز به عنوان یک کشور پشتیبان قانون و عدالت، تعهد کرده آن را بپردازد.»

او همچنان به گفته‌های درست و تکیه به قوانین می‌افزاید که؛ «پس از آنکه دولت بریتانیا دعوی خود را به دادگاه جهانی آورد، ملّی شدن نفت را قبول کرده، که معنای آن این است شکایت آن کشور به دادگاه جهانی دیگر معنا و موضوعیت خویش را از دست داده است و نتیجه‌گیری به اینکه «چون ایران هیچ پیمان یا کنوانسیونی را نقض نکرده است، دعوی بریتانیا بی‌مورد است و دادگاه جهانی باید رسماً اعلام کند که صلاحیت رسیدگی به موضوع را ندارد.»!

همگان، از تدوین و تنظیم پرونده‌ی حقوقی و کار لایحه‌ی دفاعی «پروفسور رولن» نیک سخن می‌گویند و سزاوار و شایسته می‌خوانند، همان‌گونه که مصدق کارش را «عالی» خوانده بود و خودش را «شریف و درستکار» و مصطفی علم، در کتاب خود، در پی آوردن سخنان او، می‌افزاید که «مدافعات رولن سه روز تمام از ۹ تا ۱۱ ژوئن به طول

انجامید. او مردی بود با تسلط و قدرت عظیم در مسائل حقوق بین‌الملل که در بسیاری از موارد مربوط به تخصص‌اش، حتی مورد مشاوره‌ی هم‌تایان انگلیسی خویش قرار می‌گرفت. بکت، رئیس هیئت نمایندگی انگلیس، که ضمناً سمت دادستان کل کشور خویش را به عهده داشت، درباره‌ی او چنین اظهار عقیده می‌کرد که: «مردی است بسیار مسلط و توانا که از لحاظ رفتار شخصی نیز روشی بسیار دوستانه دارد!»

انگلستان پایه‌ی دادخواست خود را، همان‌گونه که گفته آمد، گونه‌آرایی داده بود که به دادگاه بباوراند قرارداد ۱۹۳۳ بر پایه‌ی قوانین بین‌المللی انجام گرفته و «شورای ملل متحد» میانجی‌گری داشته، و با دادن رنگ و بوی «کنوانسیون» به آن، بنمایاند که ایران زیر پای نهاد است قوانین سازمان جهانی را، و برگرفته از آن، دادگاه جهانی لاهه است که می‌بایست داوری کند و صلاحیت رسیدگی به کارزار نفت ایران را دارد و نه دادگاه‌های ایران!

آغاز کار دادخواست‌های دولت انگلستان، روندی می‌گیرد، که برخاسته از آن بباوراند به دادگاه لاهه، که ایران شناخته است صلاحیت داوری آن دادگاه جهانی را در مورد تمامی دادخواهی‌ها! نیز، از قراردادهای گذشته بسته شده میان دولت‌های ایران و انگلیس سخن پیش می‌آورد، که برخاسته از قراردادهای ۱۸۵۷ و ۱۹۰۳، می‌بایست گزیرکار خود را دولت ایران با بند دوم بسته شده با انگلستان، به نام «کامله الوداد»، در نظر گیرد و نشکند بندهای قراردادهای در دوران استعمار بسته شده را، آنچه را که «مصدق» با زبان سیاسی و به گونه‌ای «رولن» با زبان حقوقی رد کرده بودند و روشنی سخنان دفاعی آنها از حقوق ملت ایران، نشانه‌ی درستی به حقانیت مردم ایران بر روی داوران دادگاه می‌نشانند.

کنون نوبت هیئت نمایندگان سیاسی دولت انگلستان است، که به نمایندگی از سوی آن هیئت، اریک بکت و لیونل هیلد در پاسخگویی به دفاعیات هیئت مدافع ایران، به ویژه به سخنان حقوقی رولن و با آرایش پاسخی همانند که در دادخواست‌های گذشته، تنظیم و تدوین شده بود. بن‌مایه‌ی سخنان هیئت مدافع انگلیس بر روی بند «کامله الوداد»، تکیه به قراردادهای دوران استعماری بسته شده، و تکیه به اینکه با دولت‌های ترکیه - سوئیس و دانمارک به امضا رسیده و نیز، همان‌گونه که با آن سه کشور به کار گرفته شده، می‌بایست در مورد دولت انگلستان هم به کار برده شود. سخنان آنها، بر روی دو قرارداد ۱۸۵۷ و ۱۹۰۳، همواره دور می‌زد و همان‌گونه به میانجی بودن و خواندن «شورای جامعه ملل» و نتیجه گرفتن به اینکه، قرارداد ۱۹۳۳

میان ایران و یک شرکت ساده نفتی نمی‌باشد، که ایران بتواند با «قانون ملی شدن نفت» ایران، آن را یک‌جانبه به سود ایران درآورد. بنا بر پایه‌ریزی سخنان آن هیئت و دادخواست‌های گذشته، «قرارداد ۱۹۳۳» ویژگی دوگانه گرفتن بود میان دولت‌های انگلستان و ایران و لذا‌گزیرکار به‌مانند پیمان‌نامه‌ای از سوی نمایندگان دو ملت خوانده شده، می‌بایست در دادگاه جهانی لاهه، که «بین‌المللی»، خوانده‌اند، مورد بررسی و داوری آن دادگاه قرارگیرد و...، این‌گونه پایه‌ی «قانون ملی شدن صنعت نفت ایران» را، نشانه گرفتن و یورش آوردن!

بار سنگین سخنان نمایندگان دولت انگلستان، در پی گونه پایه‌ریزی کردن دادخواست و کنون در چهره‌ی دفاع از منافع انگلستان در دادگاه، بر روی قرارداد ۱۹۳۳ نهاده می‌شود که با میانجی‌گری «شورای جامعه‌ی ملل»، بنا به گفته‌ی آنان بسته شده است، و لذا با «انگلستان» پیمان‌نامه بسته شده و ایران نمی‌تواند یک‌جانبه آن را «لغو» کند. دامنه‌ی سخن بر سر پوچ شناختن «قرارداد ۱۹۳۳»، تکیه به «قانون» و گذرانده شده از مجلس شورای ملی و سپس مرتبه‌هایی در پیش چشم بسیاری، نمایندگان انگلیس «قانون ملی شدن صنعت نفت ایران» را پذیرفته‌اند، پیش می‌آید، بکت از سوی «هیئت مدافع» دولت انگلستان آن را «سوءتعبیری پیش آمده، چه دولت بریتانیا اصل ملی شدن را با این نیت قبول کرده تا از این طریق بتواند مذاکره کند، اما اینک که مذاکرات با شکست مواجه شده، این موافقت اصولی را خود به خود کان لم یکن» می‌خواند. نماینده‌ی استعمار کهنه‌کار، قراردادی را که دور از خواست ملت ایران و بی‌پشتوانه‌ی «قانونی» در دوران «دیکتاتوری»، که خود بر سر شاهی نشانند تا خواسته‌های آنان را، بی‌کم و کاست به اجرا درآورد، «پیمان‌نامه»ی دوجانبه می‌خواند، و سپس گردش چرخ کار خود را، بر روی دیگر نادرستی‌هایی دنبال کردن تا در دادگاه «ناراستی» گویی‌های خود را بر درستی و راستی خواسته‌های ملت ایران چیره سازند. گردش کار دروغ‌کهنه استعمار به اینکه ۱- ملت ایران قراردادی را آزادانه، برگرفته از منافع ملی خود، بنا بر چیره بودن قدرت استعماری انگلستان در تار و پود دولت‌های پیشین و به ویژه «دیکتاتوری بیست ساله»، کارمایه‌ی دست خودشان نمی‌توانسته‌اند بدانند تا ببندند، و قرارداد ایران بر باد ده ۱۹۳۳ یکی از آنها. ۲- قرارداد استعمارخواسته‌ی ۱۹۳۳ با یک شرکت است و نه با دولت انگلستان. ۳- ملت ایران، در پی یافتن اندک امکانات آزادی پس از جنگ جهانی دوم، به سوی در گردش درآوری خواسته‌های «ملی» و برپای سازی ارزش‌های «مردمی» به تکاپوی مبارزاتی رشد

یابنده‌ای دست می‌یابد و می‌تواند «شاه‌گروه»ی کار خود را در «ملّی ساختن نفت» خود بیابد و پیرامون «پرچم» ملّی کردن «نفت ایران»، تمام توان ملّی جامعه را بسیج و به خیزش درآورد<sup>۴</sup>۔ رشدیابی خیزش‌های «ملّی مردمی»، در پناه آزادی‌های هرچند اندک «فردی اجتماعی» آن‌گاه تاریخی، همراه با درهم تنیده شدن خواسته‌های دیدگاهی شخصیت‌های «ملّی»، به گونه‌ی «تاریخی - اجتماعی» بیان‌گر نهضت ملّی ایرانیان بوده، سازمان نیمه سازمانی نهضت ملّی، زیر نام «جبهه ملّی» پای می‌گیرد و در پیشاپیش آن «مصدق»، سیر مبارزاتی مردم ایران سویه‌ای نیمه سازمان یافته می‌گیرد، گرداگرد «ملّی کردن نفت» ایران و در پی آن «پرچم»، توان «ملّی» جامعه‌ی ایرانی به خیز درمی‌آید. هـ در پناه اندک آزادی‌های «فردی اجتماعی» یاد شده و دست‌آوردهای برگرفته از آن، رشدیابندگی خیره‌کننده‌ای به خود گرفته‌ی، گفته شده و...، همه از یک سوی، و از دیگر سوی، پروای کار به دست آورده‌ی سازمان نیمه سازمان گرفته‌ی جبهه ملّی در کارزار سیاسی، و «نفت» بنیادین‌ترین سخن روز، و در پیشاپیش آن «مساعد» بوده‌ها و شده‌های «اجتماعی - سیاسی»، در پهنه‌ی جهانی به گونه‌ای، و در انگلستان با روی کار آمدن دولت انگلستان و «ملّی کردن صنایع» در آن کشور، همه با هم، امکان «ملّی شدن صنعت نفت ایران» فراهم‌ساز می‌گردد، تکیه بر «قانون» و سامانه‌ی «مردم‌سالاری»، هرچند نیم‌بند، در ایران پای گرفته!

شماره زده‌های در بالا آورده شده - کشته شدن رزم‌آرا - پذیرش پیشنهاد نخست‌وزیری مصدق و دست‌نزدیک‌ترین چهره‌ی انگلیسی، سید ضیاءالدین طباطبایی در کارآوری به سود بیگانه از کار افتادن و دیگر وجود داشته‌ها، سبب‌ساز ناگزیری کار کهنه استعمار می‌گردد، در موقت، «قانون ملّی شدن نفت ایران» را پذیرفتن، تا به دست آوری پروای کار و باز به گردش درآوری چرخ کهنه‌ی در گذشته به سود او در گردش بوده. در «موقت‌گزیار کار بریتانیای کبیر» گیر کردن و به درازا کشیدن، آنچه را است که بنا بر زبان نیرنگ‌باز استعمار، «سوءتعبیر»ی پیش آمده خوانده می‌شود، در پیشگاه دادگاه و از زبان وکیل مدافع دولت انگلستان بیرون جستن! دیگر گفته‌های «بکت»، در پی «سوءتعبیری» پیش آمده خواندن «اصل ملّی شدن» نفت ایران را، می‌بایست در تلاش‌ها و کوشش‌های دولت انگلستان دید که، «در موقت‌گزیار کار» خود نگه می‌دارد، ولی هم‌گاه دنبال می‌کند در به زانو درآوری و در شکست نشانی «هم‌آورد»، با یاری گرفتن هرچه را که در پهنه‌ی جهانی بتواند به کار گیرد!

تلاش‌ها و کوشش‌های بی‌گسست، که یا خواسته‌ی خود را از سویه‌های گوناگون به



«مصدق» بپذیراند، و چون توان کارساز به فریبکاری او را نداشته و نمی‌یابد، روی آور به دیگر راه‌یابی‌هایی است، تا شکست مصدق را زمینه‌سازی کند و آنگاه «مذاکره»‌هایی مساعد خود با «هم سخنانی» در سویی‌ی راه خویش گام نهاده را، بیابد و بر سر کار آوری یکی از آنان را فراهم ساز گردد!

بکت در پی سخنان خود راه و روش دولت ایران را «دام» چینی و «تله» گذاری، می‌شمرد در پیش راه طرف با آن «پیمان‌نامه» بسته را، ولی خود در آن «دام» افتاده است و چون پذیرفته است که مورد نفت را در این دادگاه به بررسی بگذارد لذا «بر اساس اصل «توسل به مرجع» مبین این واقعیت است که صلاحیت دادگاه را پذیرفته است!» دادگاه در روز ۲۳ ژوئن برابر با سوّم تیر پایان می‌گیرد، تا داوران دادگاه نشست برقرار کنند و داوری خود را بیان دارند. نگارنده از درستی و دادگری دور افتاده می‌یابد کار خود را، اگر ارزش کار کتاب «نفت، قدرت و اصول»، نوشته‌ی مصطفی علم را در خاموشی و سودبری از آن را، به ویژه در فراکشایی نفت و در بخش‌هایی چون «بانک جهانی» و «دادگاه جهانی لاهه»، به زبان قلم نیاورده و شتاب‌زده از آن گذشتن، که هرگز پسندیده نخواهد بود و از آن بسیار ویر، سود جسته شد!

در کتاب نام آورده شده، و تکیه به «سند شماره‌ی ۳۷۱/۹۸۶۸ وزارت خارجه‌ی انگلیس» از زبان گزارش «بکت» چنین خوانده می‌شود که: «درباره‌ی چشم‌انداز پیروزی ما... خوشبینی من از هر کس دیگری کمتر است... (گرچه) تاکتیک‌های ما بهتر از طرف مخالف بوده است»، و این‌گونه، و به روشنی بیان‌گر می‌باشد که در پیشگاه چشم دادگاه، «حقانیت ملت ایران»، علی‌رغم بهتر بودن «تاکتیک‌های» آنان و نیز چیرگی و امکانات فراوانی که در پهنه‌ی جهانی داشته‌اند، رُخ‌گشودگی و جلوه‌گری بایسته و سزاواری یافته بوده است. سزاواری و بایسته‌ی پیروزی دانستن «ملت ایران» در پیشگاه داوری دادگاه، گویاتر و فزون‌تر، در سخنان گزارشی او جلوه‌گری دارد به اینکه «... اگر ما شکست بخوریم، به خاطر آن است که مدعا به، بسیار ضعیف بوده است... به عنوان یک وکیل با وجدان، من نمی‌توانم اگر دادگاه علیه ما رأی داد، اعضای آن را سرزنش کنم، فقط می‌توانم بگویم در شرایط فعلی نفرت داشتیم از اینکه به عنوان یک قاضی انگلیسی در این مورد به قضاوت بنشینم!»

سخنان او به مانند یک «وکیل با وجدان»، که نماینده‌ی دولت انگلیس است، در دادگاه در برابر «هم‌آورد»ی رویارویی گرفته، نفرت‌انگیز می‌داند کار خود را، اگر همانند «یک قاضی انگلیسی در این مورد به قضاوت» می‌نشست و در ادامه‌ی گزارش و سخنان

آورده شده‌ی او از «سند» شماره‌ای که مرتبه‌ای دیگر هم به آن تکیه شده «قاضی» هم میهن خود «آرنولد مکنیر» را با «رای علیه» دولت انگلستان و به سود «ملت ایران» دادن «تاریخ» ساز، بخواند و بر این بودن که اگر «در آن دادگاه بر مسند قضا نشسته بودم، نظرم درست همان نظر آرنولد مکنیر» بود، و این‌گونه، بی‌گونه‌ای ابهام و با روشنی همه‌جانبه‌ای، به حقانیت ملت ایران در پیشگاه دادگاه لب می‌گشاید. ناگزیری به سود ایران لب‌گشودن و پیش‌بینی به پیروزی ملت ایران در دادگاه، از زبان نماینده‌ی حقوقی وزارت خارجه‌ی انگلیس، می‌تواند گویای روشنی هم باشد، که مصدق، زبان مردم جامعه‌ی ایران به پیروزی پی برده بوده است، و سیرگاه و گردش کار را در سویی‌ی رأی دادگاه به سود «ملی شدن نفت ایران» و به زیان هم‌آورد «دولت انگلیس» یافتن، و لذا، با آرامش و بی‌دل‌نگرانی، همان روز ۲۳ ژوئن، برابر با سوم تیر، راهی ایران می‌گردد. به یقین با این دیدگاه، که پهنه‌ی کارزار خود را، در سوی برآورده‌سازی خواسته‌های «تاریخی - اجتماعی» ایران، به آنها چشم دوخته داشته، دنبال کند و با زمینه‌سازی‌های بایسته و فراهم‌آوری «پروای کار» لازم و مساعد، پای بی‌پای اندیشه‌های «ملی مردمی» خود را به پیروزی بنشانند.

در هنگام جریان دادگاه و پیش از بازگشت «هیئت نمایندگان» دولت و مصدق و همراهانش به ایران، دولت انگلیس دستور به بازداری «کشتی رزماری» نفت‌کش را دارد، که به سوی ایتالیا در حرکت بوده است. کشتی باردار نفت ایران در عدن بازداشته می‌شود تا این‌گونه بر پیکر «اقتصاد ایران» آسیب وارد آید و در تنگنا ننگه داشتن تا انگلیس، پروای کار مناسب خود را به زیان ایران به دست آورد. آن‌گونه، که در گذشته یادآوری شد از زبان نمایندگان سیاسی انگلیس که: «ما اینقدر انتظار می‌کشیم تا وضع اقتصادی ایران دکتتر مصدق را مجبور به کناره‌گیری نماید و آنگاه دولت جدید و واقع‌بینی روی کار آمده و قبلاً برای حل قضیه‌ی نفت با ما وارد مذاکره و معامله شود!» بازداری کشتی نفت‌کش، پروای کاری می‌گردد تا در نشست گفت و شنود با روزنامه‌نگاران در لاهه بگوید «روشن است انگلیس ترجیح می‌دهد به جای آنکه دادگاه جهانی را جدی بگیرد و در انتظار صدور رای آن بنشیند، دست به چنین اقدامات خودسرانه‌ای به نفع خود بزند» و در پی نشان‌دهی رفتارهای تجاوزگرانه‌ی انگلیس به جهانیان و نشان سخنان درست خود را بر روی داوران دادگاه برنشانند، می‌افزاید که «این اقدام نمونه‌ای زنده از روشی است که انگلیس برای مختنق کردن ما در پیش‌گرفته است. انگلیس‌ها اول به «کارتل نفت» متوسل شدند تا نفت ایران را تحریم کند، و سپس

به دادگاه روی آوردند و در هر دو مورد فقط وقت‌گذرانی می‌کردند و انتظار می‌کشیدند که «حکومت من» سرنگون شود، و از همراهی کردن برای به دست آمدن یک راه‌حل منصفانه و عادلانه، بر اساس واقعیات موجود، سر باز می‌زدند!

سخنان سنجیده و برخاسته از دیدگاه دادگرایانه‌ی مصدق، هنگام اینک داوران دادگاه به نشست گفتگو برای رأی‌دهی و رسیدگی به کار دادگاه نشست‌اند، گرمی و شور ویژه‌ای سراپای جهان سیاسی و روزنامه‌نگاران گرد او گرد آمده را با خود آورده شده و بازتابی چشم‌گیر به سود ایران بار آور، که زبان گزارش «باتلر» سفیر انگلیس در لاهه، برای «ایدن»، می‌نویسد و در گذشته به آن اشاره گردید!

گفت و شنودی یک ماهه، به دراز کشیده می‌شود، میان «هیئت داوران» دادگاه جهانی لاهه، و در بیست و دوم ژوئیه، برابر با روز خیزش ملی سی تیر، دادگاه داوری را به سود ایران این‌گونه دادگری دارد که: «تسلیم اجباری ایران به قبول صلاحیت دادگاه محدود به اختلافاتی است که به نحوی با پیمان‌ها و کنوانسیون‌های قبول شده توسط آن کشور، پس از تصویب اعلامیه‌ی سال ۱۹۳۲ مربوط است. برخلاف نظر دولت بریتانیا که دخالت شورای جامعه‌ی ملل در اختلاف سال ۱۹۳۲ بین ایران و کمپانی انگلیسی، امتیازنامه را به صورت عهدنامه‌ای میان دو کشور ایران و انگلیس در آورده، این امتیازنامه چیزی جز توافقی میان یک دولت و یک مؤسسه‌ی خارجی، برای همکاری نیست (و) دولت بریتانیا را نمی‌توان در این میان طرف قرارداد به شمار آورد.» سخنان دادگاه، دادگری روشن دارد به «عدم صلاحیت دادگاه»، در کارزار نفت ایران، چرا که آن را میان دولت ملی ایران می‌شناسد، با یک «مؤسسه‌ی» خارجی و نه میان «دولت‌ها» و ملت‌هایی که پای در میان‌نهی دادگاه جهانی لاهه را، ممکن‌پذیری دارد. دولت ملی، که بنا بر خواست «نمایندگان» مجلس شورای ملی و مردم جامعه‌ی خود، «قانون ملی شدن نفت» سرزمین خود را، به اجرا در آورده است. در نهایت اگر ناروشنی‌های «حقوقی» میان «دولت ملی ایران» و شرکت خارجی وجود دارد، می‌بایست به دادگاه‌های ایران دادخواست داده شود و آن در چهارچوب «ملی» مورد بررسی قرار گیرد. نیز در رأی دادگاه، دیگر گفته‌های نمایندگان دولت انگلستان، رد شده اعلام می‌گردد، از جمله «اصل توسل به مرجع» و آشکار و بی‌ابهام بر این است که «دادگاه جهانی هیچ صلاحیتی در مورد رسیدگی به مسئله را ندارد و بنابراین» اقدامات موقتی «نیز که در دستور ۵ ژوئیه ۱۹۵۱، دادگاه قرار اجرائش را گذارده شده بود، از این پس دیگر قابل اجرا نخواهد بود!»



## خیزش ملی سی تیر، وروزهای پیش از آن

همان‌گونه که گفته آمد، مصدق در روز سوم تیر ماه برابر با ۲۳ ژوئن که نشست دادگاه پایان خود را یادآور شد تا داوران به گفت و شنود نشینند و سپس اعلام رأی نمایند، در پی برگزاری کنفرانسی از روزنامه‌نگاران، راهی ایران می‌گردد و از میان «هیئت نمایندگی ایران»، کریم سنجابی، به نمایندگی ایران و به مانند داور دادگاه لاهه گزیده شده و نیز محمد حسین علی‌آبادی، که به دستور نخست‌وزیر ماندنش لازم شمرده می‌شود، این دو تا نتیجه‌ی داوری دادگاه، در لاهه می‌مانند.

مصدق، با تیزبینی ویژه‌ی خود و بی‌اندکی شک و گمانی، پایان کار دادگاه را رأی به حقانیت ملت ایران دریافته بوده است، و با این باور درست به بازگشت خود و همراهان به ایران شتاب می‌بخشد تا کارزاری جدید برپا کند و گام‌هایی دیگر در پیروزی آرمان‌های «ملی مردمی» به پیش نهد. او همچنان، در پیوند با کشتی نفت‌کش «رزماری» و بازداری آن از رساندن نفت ایران به ایتالیا، در نشست روزنامه‌نگاران سود همه‌جانبه برده بود و زشت‌کاری انگلستان، مناسب پروای کاری بود برای مصدق تا در سر پرورده‌های خود را نیک به میوه‌ی پیروزی نشانند. از سوی دیگر «هم‌آورد» کهنه‌کار، توانمند و دارنده‌ی دست‌های کارساز به دستور خود در درون ایران و نهادهای گوناگون اجتماعی در پهنه‌ی جهانی، انگلیس، هم‌بی‌گسست تلاش‌ها و کوشش‌های خود را دنبال می‌کرد تا «دولت ملی مصدق» را از پای درآورد.

بنا بر آورده‌ی بالا، دولت ملی و همراهان، هوای خوش دادگاه لاهه به سود انجام باورهای خود را، دستی پر و امید برانگیز می‌یابند، و با چنین پشتوانه‌ی روحی وارد ایران می‌گردند، اگرچه دستگاه جاسوس‌پرور انگلیس، در سویه‌ی خواسته‌های استعماری خویش، پروریدگان سال‌های دراز خود را در کارسازی به زیان جنبش ملی پای‌گرفته‌ی ایران به بازی درمی‌آورد و تکاپوی در جهت شکست «مصدق» را دنبال می‌کند!

انگلستان بنا بر توانایی و آزمون‌های گسترده‌ی خود، همواره از پروریدگان بومی خود، درگاه‌های پیش آمده، می‌توانسته مناسب‌حال خویش سود برد و نیز، نمایندگان خود را و وظیفه‌دار سازد که برنامه‌های کارساز بریزند تا در شرایط بایسته و لازمی که پیش آید از به‌کاربری طرحی سودرسان سود جویند. همواره برنامه‌ی کار آماده داشته‌ای را داشتن، و بازیگران کارآموده‌ی بومی و یا انگلیسی، تا به کار آیند و نتیجه‌ی مطلوب آن قدرت استعماری را فراهم ساز گردیدن. در چند و چون، کاربرد و گونه‌ی کار استعمار انگلیس و جاسوس‌های انگلیسی و یا بومی به‌کارگرفته شده، در خاورمیانه، و در ایران به ویژه، در سال‌های پیش و پس از جنگ جهانی اول پر نوشته شده و گفته شده، خواننده و شنیده شده است. در دوره‌ی «مصدق» نیز، اگرچه دست انگلیس تا اندازه‌ای کوتاه می‌گردد ولی، دست استعماری‌اش بریده و قطع نمی‌گردد و به‌کارگرفته می‌شود و کارسازی‌های خود را، شوم و ناپسند مردم ایران، کارآوری دارد.

مصطفی علم، در کتاب لبریز از داده‌های تاریخی و آورده‌های گویا و سوددهنده در شناسایی توان و اندازه‌ی جاسوس‌پروری و در دست انگلیس جاسوس بومی و غیر بومی وجود داشته، رساننده‌ی روشنی می‌گردد، به چگونگی پرس و جو کردن نمایندگان وزارت خارجه و دیگر نهادهای جاسوس‌یاب انگلیس در ایران و چه‌سان، چه کسانی در چه‌گاه و زمانی وظیفه‌داری داشتند که به ایران روند و شبکه‌های وجود داشته و از نو سر و سامان داده‌ای به‌گردش درآورند، و نیز، چه مهره‌های بومی را دور انداخته و ناکارآ و چه تازه مهره شده‌ای کارآیی از خود نشان داده می‌باشد، و مهره‌های کهنه و جدید را چگونه یافته و در ازای چه اندازه «مال و منال» و یا مرتبه‌ی «اجتماعی - سیاسی» خریداری شده بوده‌اند. خواننده‌ی کتاب، همراه با دانسته‌های دیگر آورده شده در دیگر نوشته‌ها و به قلم دیگر نویسندگانی، می‌یابد هنوز قدرت کارساز انگلیس را در ایران دوره‌ی مصدق، به کار آمده با دست مهره‌های کهنه و جدید، در دربار - مجلس‌های شورا و سنا - روحانیت - نهادهای دولت و... پروریده شده و جستجو شده از گذشته‌های دور و یا نزدیک و پس از جنگ جهانی دوم، و کنون که «مصدق» بر سرکار است!

مصطفی علم در فصل‌های پانزدهم - شانزدهم و هفدهم، زیر نام‌های «تلاش‌های انگلیس برای سرنگون کردن مصدق» - «نخست‌وزیری قوام و تهدید کمونیسم» و «بازی‌های چرچیل با ترومن» سخنان و آورده‌هایی دارد رساننده به «توهم» انگلستان به قدرت استعماری پیش از جنگ جهانی دوم خود و دست نیرومندی که بر سر دولت‌ها

و سیاست‌سازان ایرانی داشت، و همه‌ی آنهایی که سرکار نهاده شده بودند. باگشتی در گذشته و بهره‌گیری از داده‌های تاریخی جای گرفته در کتاب نامبرده و فصل‌های گفته شده‌ی آن، یافتن، که آهسته آهسته، انگلیس در پهنه‌ی جهانی روی به کاهیدن می‌گیرد قدرت باورنکردنی‌اش، و آمریکا که در پهنه‌ی سیاسی، و چنانکه دیده شد در جنگ جهانی دوم و اشغال ایران، پذیرنده و دنبال‌کننده‌ی خواسته‌های انگلیس است، روی به بالندگی دارد و می‌رود تا به قدرت برتر جهانی، دست یازیدن!

اگر آمریکا، به مانند قدرت جهانی «هم‌آورد» به «امپریالیسم» برتر بودن پای نهاده است و این‌گونه «قدرت استعماری» انگلیس در برابر آن، ناگزیر رنگ بازیدن است و دیگر چرخشی گرفته، که پیروی‌کننده‌ی انگلیس نباشد و بیش و پیش از هر‌گردشی، به گردش شتاب‌گیر قدرت‌پذیر خود به مانند «ابر قدرت» جهانی چشم دوخته، ولی ایران پس از جنگ جهانی دوم، و به ویژه در دوران کوتاه زمامداری «مصدق»، نیز، دیگر در هوای زندگی سیاسی پیش از جنگ و سپس تا از میان برداشتن رزم‌آرا، بسر نمی‌برد.

ایران، پس از جنگ جهانی دوم با رشد گرفتن دامنه‌ی خواسته‌های «اجتماعی - سیاسی»‌اش، و پای‌پای، به دست‌آوری و دست‌آورد‌هایی امید برانگیز، و خیزش‌های کارساز روزهای پیش از «ملی شدن نفت» و سپس سکان‌داری سیاست ایران به دست، بخردمردی تباهی‌ناپذیر، مصدق افتادن و رویارویی‌های پیروزی‌آور در برابر «قدرت جهانی استعمار»، انگلیس، بازتابی دگرساز جهانی به خود می‌گیرد و بر بام بریتانیای کبیر، غروب خورشید نشستن گرفته و بر چهره‌ی آن «قدرت» جهانی زخمی‌کاری نشانیده گردیدن!

بریتانیای کبیر غروب خورشید را بر بام خود و چهره‌ی قدرت استعماری خود را آسیب‌پذیر و زخمی‌کاری را تا ژرفای درون خود احساس کرده است و واکنش آن را در تلاش همه‌جانبه دیدن در از پای درآوری دولت ملی مصدق. در سویه‌ی چنین واکنشی، آهسته آهسته، کوشش دارد یک هم‌آهنگی کار به گردش درآورد؛ ۱- آمریکارا، به هر‌گونه‌ی ممکن، به زیان ایران و مصدق با خود همداستان کند و هر دو با هم ۲- سخنان و دستورهای همانند به شاه در برکناری «مصدق» و به خواسته‌های همگون آن دو «قدرت» و به زیان مصدق و «ملی شدن نفت» تن در دادن. ۳- جاسوس‌های کهنه و جدید خود را، چه انگلیسی و وابسته به نهادهای گوناگون وزارت خارجه و شبکه‌های جاسوسی انگلستان، و چه بومی و ملیت ایرانی داشتن ولی خدمتگزار انگلیس بودن و پذیرندگان به انجام خواسته‌های آن قدرت، در ازای «مال و منال» و تا اندازه و

مرتبه‌های گوناگون، و بی‌اندکی اندوهمندی، که بر سر «میهن» و هم‌میهنان چپاول شده‌ی خود می‌آورند. به روشنی، سه در هم تنیده شده‌ی شماره زده‌های بالا، تاکنون، جلوه‌گری گرفت در آنچه نوشته گردید و نوشته‌های مصطفی علم می‌تواند با تکیه به داده‌های تاریخی‌اش بیابان‌گر درستی آن «سه‌ی» در هم تنیده شده باشد!

او از جنگ جهانی دوم و توهم «قدرت امپراطوری» انگلیس به خود داشته سخن می‌راند، تا شکست این توهم، به دست مصدق، که دیگر چنین نمی‌تواند باشد و تلاش کوشش‌های «فرانسیس شیپرد» سفیر انگلیس را، تا از پای درآوردی مصدق و همراهان در مجلس جای‌گرفته‌اش را ممکن سازد. از کینه و نفرت سفیر انگلیس به مصدق - فشار به شاه - در برابر مصدق، سید ضیاء‌الدین راگزین دانستن، چرا که به انگلستان نزدیک‌تر او را می‌شناسد. گردش کار، به چیرگی مصدق می‌گردد و تلاش‌های وزارت خارجه‌ی انگلیس، و معاون او، «اریک برتهود» برای کاستن از «قدرت مصدق» و یاری گرفتن از «خانم لمبتون» فارسی‌دان و...، تا به گردش درآورد ایرانی‌های در سوئیه‌ی سود و فزونی‌خواهی‌های دولت‌های انگلیس را، و نیز، یاری گرفتن از «رابین زیهنر» استاد زبان فارسی در آکسفورد و جاسوس در ایران، در دوران جنگ جهانی تا مبارزه‌ی خود را به زیان «مصدق» سامان دهد، و برای خانم «لمبتون»، و به ترتیب، سید ضیاء - احمد قوام و علی سهیلی، که بهترین جانشین، می‌توانستند باشند، و عباس اسکندری را هم به کار گرفتن، چرا که بنا بر داوری خانم فارسی‌دان و بسیار آشنا به ویژگی‌های خودفروختگان «عباس اسکندری یک فرصت طلب تمام عیار و در عین حال توانا به شمار می‌رفت که در برابر پول حاضر بود هرکاری انجام دهد»، شناخته می‌باشد!

در آورده‌های «سندی»، تکیه شده به بایگانی وزارت خارجه‌ی انگلیس، نشان‌گری دارند به پیشنهاد «جفری فورلانک» و فزودن نام فضل‌الله زاهدی به دیگر مهره‌های مورد توجه و ارزیابی قرارگرفته‌ی سیاست‌سازان انگلیس، تاگزیده‌ی آنان باشد، پس از به شکست نشاندن دولت ملی مصدق و به نتیجه‌ی مطلوب خود رسانیدن «نفث» ایران. در این «داده»ها، خواندن که، سردار فاخر حکمت، در ظاهر از مصدق دفاع می‌کرده ولی در پنهان با انگلیس بودن و چاره‌ی کار را در به قتل‌رسانی او، می‌دانسته است. از فرد مناسب راه انگلیس بوده‌ای به نام «علی شفیعا» سخن می‌رود، که خواستاری یک میلیون لیره‌ی استرلینگ است، در مرتبه‌ی اول، و در مرتبه‌ی دوم، به دو میلیون فزوده شدن تا بتواند «قبایل عرب» جنوب را برانگیزاند به زیان دولت ملی، و پس از «مصدق» نیز قوام‌السلطنه را چاره‌ی کار می‌خواند نیز، «هایک گالوستیان»، یک



تاجر دیگر، به مانند «علی شفیعا»، بر این باورمندی که می‌بایست با خرج کردن پول میان عشایر، پهنه‌ی کارزار را این‌گونه بر مصدق تنگ کرد و او را از پای درآورد. در رابطه با پول، و خریدن پاره‌ای از نزدیکان مصدق، میان سیاست‌سازان انگلیس، سخنانی نیز رد و بدل شده است، در رابطه با مظفر بقایی و حسین مکی، که البته به اجرا در نمی‌آید و ادامه‌ی سخن در این رابطه دیده نمی‌شود. در داده‌های آورده شده، و شماره‌هایی از اسناد گرفته شده از بایگانی وزارت خارجه‌ی انگلیس، کتاب «نفت، قدرت و اصول»، گویای این است که «قوم» ابتدا با میانجی‌گری تراشی میان خود و سیاست‌سازان انگلیس، و سپس کوشش داشتن تا مستقیماً وارد گفت و شنود با «ایدن»، که آمادگی دارد و توانمندی، به اینکه جانشین «مصدق» شود و کار «نفت» را به پایان رساند!

سرمایه‌گذاری وزارت خارجه‌ی انگلیس بر روی «قوم‌السلطنه» از چند جهت آسان نبود، که می‌توان این‌گونه یادآور شد:

۱- قوم فردی وابسته به انگلیس نبود و سویی‌ی دیدگاهی‌اش نیز در همکاری با آمریکا و از این «قدرت» یاری خواستن بود.

۲- قوم‌السلطنه، کارنامه‌ی سیاسی‌اش گویای دارندگی به مهارت‌های سیاسی و در بازی‌های خود تردستی‌های کم‌نظیری از خود نشان داده بود تا بجایی که میدلتون او را «استاد دو دوزه‌باز» بخواند، ولی بر این باورمندی پای فشرد که اگر «به وسیله‌ی بریتانیا حمایت شود و روی کار بیاید بهترین مساعی خود را به کار خواهد بست تا با ما به توافقی دست یابد».

۳- گره‌ی کار قوم، پیش از اینکه انگلیس بپذیرد یا نپذیرد سرمایه‌گذاری روی او را، ناسازواری بود میان او و شاه! سخنان «میدلتون» و آورده‌های پسین نشان‌گر خواهد بود، به اینکه، قوم به مانند فردی ناوابسته بر سر میز مذاکره می‌نشیند تا به سود سیاسی خود بازیگری کند و «نفت» ایران را به گونه‌ای به نتیجه رساند که خشنودی «انگلستان» در آن شماره خورد.

به هر روی داده‌های تاریخی، گزارش‌گر روشنی می‌باشند به اینکه «قوم‌السلطنه» به مانند مهره‌ای که بتواند در برابر «مصدق» به بازی آید شناخته شده، و خود نیز آمادگی‌اش را ابراز می‌دارد. نیز، از یاد نباید برد، که «ایدن» همواره پیش از اینکه به وزارت نشیند چاره‌ی کار «مصدق» را در کودتا، می‌خوانده است. جریان گرفتن تلاش در جستجوی جانشین‌سازی و جانشین‌جویی، پس از به شکست درآوردن «دولت مصدق»، از مدت‌ها پیش از برپایی دادگاه لاهه، آغاز شده بوده است و قوم، پس از

میانجی‌تراشی و آهسته آهسته، مستقیم به گفت و شنود نشستن با سیاست‌سازان انگلیس، در نیمه‌ی دوم بهمن ماه ۱۳۳۱، خواستار دیدار می‌گردد با «جولین آمری»، نماینده‌ی محافظه‌کار مجلس عوام، و او پس از کسب اجازه از وزارت خارجه‌ی دولت انگلستان و خانم لمبتون، به دیدار روی‌آورا است در «مونت کارلو»، که در آنجا قوام بسر می‌برده است. نیز، قوام پیش از این دیدار، دیداری دیگر نیز داشته است با «کنت کورسی»، دیگر نماینده‌ای از مجلس عوام، وابسته به حزب محافظه‌کار و پیشینه‌ی جاسوسی «انتیلجنت دایجست انگلیس» و دیگر شبکه‌های جاسوسی و نشریه‌های وابسته به آن. در این گفت و شنود بوده است، که قوام ابراز تمایل دیدار با «ایدن»، وزیر امور خارجه‌ی انگلیس را دارد و برای او «اهمیت اساسی» ابراز داشته است!

سخنان کورسی، از شنیده‌های خود از قوام به اینکه «قوام کاملاً مطمئن است، می‌تواند به آسانی زمام امور را در دست گیرد، ولی برای ادامه‌ی زمامداری و در دست نگاه داشتن قدرت، خود را نیازمند کمک انگلیس می‌بیند» و افزودن به اینکه در آغاز کار می‌بایست «خود را ضد انگلیس» نشان دهد!

ترس قوام، بنابراین آورده‌ها، به این بوده که مبادا انگلیس‌ها در گرماگرم همکاری با او «با انجام نوعی معامله با روس‌ها او را سنگ روی یخ» نمایند، و در بده و بستانی بپذیرند ساز کهنه‌ی «نفت جنوب برای انگلستان و نفت شمال مال روسیه» را، که می‌بایست از نخست‌وزیری او پشتیبانی شود!

رهنمودهای کورسی، به مانند جاسوس کارآزموده به «آنتونی ناتینک» معاون پارلمانی وزارت خارجه‌ی انگلیس، گویای چگونگی «شخصیت سیاسی» قوام است و یادآور می‌شود، که اگر در گرماگرم کار «پشت» خود را خالی ببیند از «پشتیبانی انگلیس»، ممکن است، روی برگرداند و «قبل از ما با روس‌ها وارد معامله» شود و می‌افزاید که؛ «چه از نظر تمایل شخصی به نظر من قوام ضد روس هوادار انگلیس است»!

دیگر دیدارکننده‌ی انگلیس با «قوام»، «جولین آمری» است، نماینده‌ی محافظه‌کار، که با دستور از سوی وزارت خارجه و... در پاریس انجام می‌گیرد، در هتلی که قوام بسر می‌برده و همراه با «حمید قاجار»، آخرین ولیعهد قاجار و نیز حذف شام - آغاز سخن، اطمینان‌دهی به قوام، که «انگلیس بازگشت او را به قدرت، تحولی در جهت بهتر شدن اوضاع تلقی» کرده‌اند و پاسخ قوام به اینکه «می‌تواند اختلاف نفت را تحت شرایط و قانون ملی شدن نفت ایران برطرف کند، اما چنان ترتیبی بدهد که به قراردادهای نفتی

انگلیس در هیچ نقطه‌ی دیگر جهان لطمه‌ای وارد نیاورد! ادامه‌ی سخنان آنان، از «بی‌اعتمادی شاه به قوام» و اینکه در گذشته «از تحریکات وی مصیبت‌ها کشیده است» و گزیرکار را در برکناری شاه و برگماری به تخت سلطنت، شاهزاده‌ی میهمان را نام می‌برد، که تبعه‌ی انگلیس و با درجه‌ی ناوسروانی وابسته به نیروی دریایی انگلیس و نام او «دیوید دروموند»، که هنوز در حال و هوای پادشاهی ایران، زندگی می‌گذرانده است!

در پی سخنان رد و بدل شده، جولین آمری می‌گوید که «ما هم چندان رضایتی از شاه» نداریم و براین است که، پس از رفتن «شاهزاده حمید» بیرون از اطاق، قوام یادآور می‌شود که او «به مراتب از شاه فعلی بهتر است»، و او را تحصیل کرده‌ی انگلیس، و اینکه در لندن «ارتباطات بسیار محکمی» دارد، و سپس می‌افزاید که «قوام شاهی می‌خواهد که کاملاً دست نشانده‌ی خویش باشد... و از طرف دیگر به عنوان وسیله‌ی ارتباط مطمئنی، میان او و لندن عمل کند».

ادامه‌ی بررسی داده‌های تاریخی، گرفته شده‌ی بایگانی وزارت خارجه‌ی انگلیس، به چند و چون انگشت‌نهی بر سر مهره‌های جانشین، اگرچه بتوانند «مصدق» را از پای درآورند، تلاش‌ها و کوشش‌ها سویه‌ای می‌گیرد که قوام در اواخر فروردین وارد ایران می‌شود تا ناسازوار بودگان با مصدق را، به گرد خویش گرد آورد و با همگون‌سازی خود و آنها، راهی در سرنگونی «مصدق» بگشاید. کتاب «نفت، قدرت و اصول» تکیه دارد به «سند شماره‌ی ۳۷۱/۹۱۶۱۲» وزارت خارجه‌ی انگلیس، از به جنب و جوش درآمدن همه‌ی با مصدق و خواسته‌های «ملی مردمی» مردم ایران ناسازوار بودگان، در یاری رساندن به «قوام‌السلطنه» و «از جمله‌ی این مخالفان تاج‌الملوک (ملکه مادر) بود که حتی به تأمین پول برای پیشبرد مبارزه‌ی قوام پرداخت، غافل از اینکه سیاستمدار پیر خیال دارد پسرش را از تخت سلطنت بزیر بکشد. در این میان، باوکر، از وزارت خارجه‌ی انگلیس، میدلتون را در سفارت آن کشور در تهران، در جریان مذاکرات قوام با آمری گذارد و به او گفت به قوام جداً متذکر شود باید بهترین مساعی خود را به کارگیرد تا روابطش را با شاه التیام دهد!»

روند پی‌کنی داده‌های تاریخی، رساننده‌ی روشنی است، به اینکه سیاست‌سازان انگلیسی می‌توانند، هم به قوام بفهمانند، که اگر در پی به‌سازی مناسبت‌هایی دوستانه با شاه برنیاید، پشتیبانی انگلیس را از دست می‌دهد و هم به شاه فشار آوردن که به برکناری «مصدق» تن دردهد، و جانشینی قوام را پذیرفتن، و این کنش و واکنش‌های

آغاز و جریان گرفته، پیش از برگزاری «دادگاه جهانی» لاهه است، که انگلیس «تلخی شکست» را بیشتر می‌چشد، و برپایی انتخابات دوره‌ی هفدهم و پایان گرفتن آن، می‌بوده است!

آنچه آمد، به‌مانند گشوده بودن «جبهه‌ی» ناسازوار یاراه و روش نهضت ملی ایرانیان به پیشگامی «مصدق» و یاران او زیر پرچم «ملی شدن نفت» ایران، چه وابستگی همه‌جانبه در سوبه‌ی سود انگلستان داشته، و چه ناگزیر لایه‌های اجتماعی که‌گزیر کار خود را در این‌گونه گام نهی‌های سیاسی می‌یافتند، اگرچه وابستگی به سیاست انگلیس هم نداشتند، بیکره‌ای همسو می‌گیرد پای بپای پیش‌رونده در برابر «جبهه‌ی» گشوده شده‌ای از توده‌های جامعه‌ی ایرانی و لایه‌های گوناگون «اجتماعی - سیاسی»، که رهایی میهن خود را در یاری رساندن به «مصدق» و دوستان او یافته بودند و در این راه از هر گذشتی چشم نمی‌پوشیدند، حتی با چشم‌پوشی از جان خویش. «جبهه‌ی» گشوده‌ی دوم، در پیمودن راه پیروزی پای به پیش گرفته بود و پس از شورای امنیت و دادگاه لاهه، دست‌یابی به هدفمندی و باورهای خود را ممکن‌پذیر و رسیدن جامعه‌ی ایرانی به «استقلال» سیاسی و برگزاری نهاد «مردم‌سالاری»، با برپایی آزادی‌های فردی و اجتماعی و دامن زدن به «عدالت اجتماعی»، امکان‌ساز به چشم می‌خورد!

تمام بار امید و توانایی «جبهه‌ی دوم» به هوشمندی و فسادناپذیری تک رهبر آن بود و دوستان با مردم بوده‌ی او و شور و هیجان و گذشت ملتی، زجر کشیده که کنون چشم به امید پیروزی یافته بودند، ولی، بی‌سازمان سامان گرفته و دارنده به مجموعه‌ی بوده‌های سازمانی، که درگاه و هنگامه‌های لازم و بایا، بتواند به هنگام چاره‌ساز گردد! کارسازی کار را، در آن نیافتن، که از هر پیروزی نهایت سودبری کند و پرشگاهی نو ساختن، برای دست‌یابی پیروزی جدیدی که می‌بایست پی شود تا کندن ریشه‌ی دشمن و کوتاه کردن دست آن که در تمام نهادهای کشوری و جهانی، می‌توانسته به کار آید و خود را از مرگ حتمی نجات بخشد!

در برابر توانایی‌ها و ناتوانی‌های «جبهه‌ی دوم» گشوده شده، «جبهه‌ی اول» استعمار انگلیس است، فریبکار و دارنده‌ی امکانات گسترده در پهنه‌ی جهان و در درون ایران، و آزموده به‌گونه‌گون نیرنگ‌بازی‌ها و زیر پای نهنده‌ی هر آنچه بتوان نام آن را «شرافت» نهاد، تا بتواند به پیروزی خود دست یابد. بنا بر وجود توانایی و ناتوانایی‌های میان جامعه‌ی بپاخاسته‌ی ایران در برابر دشمن زخم‌کاری گرفته، روند کارزار گونه‌ای ادامه‌ی کار دارد، تا بازتاب شکست «شرافت»، در به‌زیرآوری «دولت ملی مصدق» و

درهم‌ریزی امید یک «ملت» خواستار رهایی خود از هرگونه بندی بوده، گردد! سر دست آوری «استقلال سیاسی» آن ملت و منابع زیرزمینی و به‌کاربری آن نیروی «اقتصادی» در به‌سازی وضع و حال مردم چپاول شده و در تنگناها و نارسایی‌های گوناگون اجتماعی گیر کرده، شدن!

بازتابی آن‌گونه‌ای را دولت متمدن خوانده شده‌ی «انگلیس»، و یاران همراه جهانی و مهره‌های بومی ایرانی‌اش، خواستارند و کنش و واکنش‌هایی را دنبال دارند، که از جمله است پُرسازی «مجلس شورای ملی» از به خود وابستگان، اگرچه «دولت ملی مصدق» بر سر کار می‌باشد. پیش از اینکه مصدق و همراهان او راهی لاهه شوند، انتخابات دوره‌ی هفدهم جریان می‌گیرد و بنا بر چیرگی روش دخالت و پُرسازی صندوق‌های رأی از کسانِ بودار و زیان‌رسان به خواسته‌های مردم ایران، ارتش - دربار - زمین‌داران بزرگ - کارخانه‌داران بزرگ - سرمایه‌داران، چه دست‌پرورده‌ی انگلیس، و چه حتی ناوابسته و ناسازوار با انگلیس و خواسته‌های استعماری آن، ولی در برابر «جبهه‌ی ملی» سنگر گرفته، به تلاش و کوشش برمی‌آیند تا به مجلس شورای ملی راه یابند. مصدق، همانند یک «دولتمرد» سخت به «قانون» و «اصول» دلبسته، نه می‌پذیرد و به خود اجازه می‌دهد به‌مانند دولت‌های پیشین از موقعیت خود بهره‌وری کند در پُرسازی مجلس از کسانِ در خط «نهضت ملی» بوده، تا این‌گونه راه مبارزه را با تکیه به مجلس تا پیروزی دنبال کند، و نه دربار - ارتش و... دست بردارند از روش کهنه‌ی دست بردن در آرای مردم و پُرسازی مجلس از کسانی که زیان‌بار جامعه‌ی ایرانی بوده‌اند. آغاز انتخابات، و شروع دست‌بری در کار انتخاباتی به وسیله‌ی دربار - فرماندهان ارتش و...، مصدق را بر آن می‌دارد تا در پی تهیه‌ی سخنرانی و به آگاهی مردم رسانیدن با سودبری از رادیو، سپس تهدید به برکناری خود نماید و این‌گونه جلوگیری‌های انتخاباتی گردد، تا نمایندگان واقعی ملت بیشتر امکان‌راه‌یابی به مجلس را پیدا کنند! تباهی فرهنگ سیاسی، چون موریانه، از برکت دولت‌های استعماری انگلستان و چیرگی‌شان بر تمام نهادهای اجتماعی جامعه‌ی ایران و جای باز کرده در همه‌ی ارکان دولت، از دیرباز شوم و زیان‌باری به‌جای نشانده بوده است، به ویژه در دوره‌ی بیست ساله‌ی «استبداد رضاشاهی» پرکردن و بیرون آوردن این و آن از «صندوق‌های رأی» به وسیله‌ی فرماندهان ارتش و...، به زندگی سیاسی همگان بدل شده، درآمده بوده است. نه تباهی فرهنگ سیاسی زندگی جامعه شده را «مصدق» می‌توانست با «تهدید» به برکناری خود چاره‌گر گردد و آسان‌زایل سازد - نه می‌توانست به خود اجازه دهد، پس

از این همه دست‌آورد و پای که در ستیغ پیروزی نشانده بوده است را، آسان چشم پوشد و به سود و در دست «قضا و قدر» دشمن و مهره‌های گوناگون آن سپارد و از کار کناره‌گیرد و ملت به امید نشسته را در «کتیر» و سرآب شکست رها سازد - نه مردم و دوستان همراه او چنین امکان و اجازه‌ای به او را می‌دادند!

مصدق، چنانکه گذشت، پس از بازگشت از سفر آمریکا، علی‌رغم ستیزه‌گری‌های «جمال امامی»ها، انتخابات مجلس دوره‌ی هفدهم را بایسته می‌شمرد، چراکه با روند «مردم‌سالاری» و احترام به «قانون»، زندگی سیاسی‌اش همه‌جانبه سرشته شده، بوده است. ولی، نه «دولت» او آن‌گونه امکاناتی را داشت تا بتواند سدساز تقلب‌های انتخاباتی ریشه در زندگی سیاسی ایران گرفته را باشد و زایل ساز گردد، و نه شاه، از قدرت و مرتبه‌ی «سیاسی - نظامی» که داشت، می‌پذیرفت و آمادگی نشان می‌داد تا در سود و رهایی ملت و برپاداری سامانه‌ی «مردم‌سالاری» به کارگیرد قدرت و مرتبه‌ی خود را، و دستور به فرماندهان ارتش و... دهد تا از نماینده‌ی مجلس سازی و دست‌برد به «صندوق‌ها» و... روی‌آور نباشند!

به هر روی، اگرچه حسین مکی، به گونه‌ای میانجی‌گری می‌کند و با دیدار خود از شاه، ۱- مصدق از برکناری چشم می‌پوشد و ۲- شاه به ارتشیان در پی چاپ‌پخش نامه، از آنان می‌خواهد که در انتخابات دخالت نکنند ولی، و برخلاف آنچه خواست مردم بود و مصدق و دوستان او چشم‌پراهی آن را داشتند، مجلس دوره‌ی هفدهم نیز، بهتر از دوره‌ی پیشین از آب در نمی‌آید، و همان ستیزه‌گران در مجلس شانزدهم جای‌گرفته، درباریان و بوداران وابسته به انگلیس، و ناسازوار بودگان در جهت برآورده‌سازی خواسته‌های «ملی مردمی»، دوباره به مجلس هفدهم راه می‌یابند!

مصدق، در آغاز سال ۱۳۳۱ با مردم از رادیو به سخن می‌نشیند و در پی پیام خود به ملت ایران، یادآور می‌شود که «انتخابات با آزادی کامل انجام نگرفته» بوده است و هشداردهی به اینکه «... مداخلات بعضی از مامورین دولتی و ثروتمندان متنفذ محلی در شهرستان‌ها و آزادی بی‌سابقه‌ی انتخابات موجب گردید بعضی از انجمن‌های نظارت سوء استفاده کنند و...!» روز هفتم اردیبهشت نیز مجلس شوراگشایش می‌یابد و دو ماه نیز به درازا کشیدن، برای تصویب اعتبارنامه‌های نمایندگان درگیری‌ها و ناسازواری‌های چهره‌گشوده در مجلس، نشان‌گری دارند که، نه تنها میان دوستانان راه‌نهیست ملی با دیگر نمایندگان ستیزه‌گر با «مصدق» می‌بوده، که سخت به هم تنیده شده و انسجام گرفته بودند در برابر «دولت ملی»، که میان وابستگان به «نهیست ملی» هم!

جمع نمایندگان ۷۳ نفری، دو بار رأی‌گیری می‌کنند برای گزینش ریاست مجلس شورای ملی. ناسازواری در گزینش نماینده‌ی مشترکی برای ریاست مجلس در میان دوستانان نهضت ملی، گونه‌ای است که ۱۷ تن به سود عبدالله معظمی و ۱۶ تن به علی شایگان رأی داده می‌شود! ۳۳ تن به حسن امامی «امام جمعه‌ی تهران» رأی می‌دهند، که به گونه‌ی یکپارچه، جمع ناسازوار بودگان با «مصدق و...»، او را برای ریاست مجلس در سوی خواسته‌های خود مساعد می‌یابند. البته، در رأی‌گیری بار دوم نیز، که شایگان به سود معظمی از پذیرش ریاست مجلس چشم می‌پوشد، انسجام نیروهای دربار و...، تمام کوشش و تلاش‌شان، در گزینش «امام جمعه» به کار می‌افتد، و او با «سه رأی» بیشتر از «معظمی»، رئیس مجلس می‌شود!

گزیده شدن «امام جمعه»ی تهران، به ریاست مجلس شورای ملی، برآورده شدن یکی از اساسی‌ترین ابزارهای کارساز به سود انگلیس و دربار، می‌توانسته باشد. ریاست مجلس به دست یکی از مهره‌های تبهکار و سیاهی به‌بارآور به زیان «ملت ایران» در سود بیگانه، شماره می‌خورد، که از جمله کهنه مهره‌هایی بوده، که دولت استعماری انگلیس، به کارگیری آن را سودمند خواست خود می‌یابد و بنابراین دیدگاه پاره‌ای از افراد وزارت خارجه‌ی انگلیس با او تماس می‌گیرند و رایزنی با او، که چگونه می‌توان «مصدق» را از پای درآورد؟!

رایزنی یکی از نمایندگان وزارت خارجه‌ی انگلیس زیر پوشش، مستشار شرقی سفارت، به نام «سام فال»، و پاسخ او به چگونگی چاره‌ی کار «دولت ملی» و به شکست‌نشانی دست‌آوردهای «ملت ایران» به دست آورده، در پی «ملی شدن نفت» را این‌گونه بیان می‌دارد، که برای خواننده می‌تواند «مجملی» بشناسد از «حدیث مفصلی»، در چگونه بودن و شناختن او به اینکه؛ «امام جمعه از ما پول می‌خواهد تا دسته به‌راه اندازد و علیه دولت دست به تبلیغات زند!»

نیرویی چهل نفری، در هم تنیده شده از نمایندگان ناسازوار با «مصدق»، وابسته و یا ناوابسته به انگلیس، در هنگامی می‌توانند «امام جمعه»ی تهران آن‌گونه سرشته شده‌ای را برای ریاست مجلس شورای ملی تدارک ببینند، که «هیئت ایرانی» در سفر لاهه بوده است، و چند تنی از افراد «هیئت نمایندگان» ایرانی در دادگاه جهانی لاهه شرکت داشته، چون بقایی و شایگان، از نمایندگان جبهه‌ی ملی در مجلس شورای ملی بوده‌اند. این عدم وجود آنان، انسجام‌گیری نیروی چهل نفری را امکان‌پذیر، به ویژه که مصدق نیز همراه آنان در سفر به سر می‌برده است. جبهه‌ی ملی، و مصدق و همراهان

او پس از بازگشت با چنین انجام گرفته شده‌ای روبرو می‌شوند، و در هنگام کناره‌گیری بنا بر آیین مجلس و دولت قانونی مصدق، نیروی در هم فشرده شده‌ی چهل نفری کوشش می‌کنند تا به سود «قوام‌السلطنه» رأی اعتماد داده شود. این بار، بازتاب مردم به خیزش و روانه شدن گروه‌ها گروه از مردم به روی آوری اعتراض بنا بر روش‌های گوناگونی، زمینه‌چینی‌های دشمن را به شکست می‌کشاند و شاه ترسیده از مردم نیز، ناگزیری دارد تا از سناتورهای مجلس سنا بخواهد، که به مصدق رأی اعتماد دهند!

لازم به گفتن است، که اگرچه شاه در برابر واکنش‌های مردم، ناگزیری دارد تا از سناتورهای مجلس سنا بخواهد که به مصدق رأی اعتماد دهند ولی، هنوز نتوانسته است به خود چیره شود و پیروی کند از خواست انگلستان به تن در دادن به همکاری با «قوام‌السلطنه»، چرا که از قوام‌السلطنه، هراس به دل داشته بود. نیز، روند رأی تمایل دهی و شماره‌ی به مصدق رأی دهندگان دو مجلس، نشان‌دهنده‌ی ناسازواری و نیروی نمایندگان جبهه‌ی دشمن را، در برابر «جبهه‌ی ملی»، می‌رساند و ترسی را که خیزش‌های مردمی به سود «دولت ملی» در دل آنها، افکنده بوده است!

انور خامه‌ای، در «از اشعاب تا کودتا»، و در آغاز فصل هشتم، به «گسترش اختلافات دربار و دکتر مصدق»، روی آور و با تکیه به بررسی‌های گذشته‌ی خود یادآور است که «شاه به خاطر حفظ منافع خویش از ملی کردن صنعت نفت پشتیبانی و به زمامداری مصدق کمک کرد» و در ادامه‌ی نوشته‌های خود، تا کجا این پشتیبانی را، «تا هنگام خلع ید و آمدن هریمن و استوکس به ایران» نیز ادامه داشته می‌شناسد. در پی سخنان خود به درستی یادآور است که «کمتر نخست‌وزیری می‌تواند از پس مشکلات موجود برآید و آنها که مانند قوام‌السلطنه یا سید ضیاء امکان موفقیتی دارند بسیار بیش از مصدق برای شخص او خطرناکند!» از این رو بایستگی نگهداری «قدرت» خود را، در کژدار و مریز رفتار کردن با «مصدق» بهتر می‌دانسته تا با دو کینه‌توز کهنه با خاندان پهلوی، که از «رضاشاه» آسیب دیده بودند. او می‌دانسته، که ناسازواری‌های «مصدق» با او و دربار نه از ره کینه‌ی شخصی است، که آن دو دیگر داشته‌اند، و اگر مورد فشار بیگانه قرار نمی‌گرفت، و می‌توانست بر ترس خود در برابر «انگلیس» چیرگی بیابد، چه بسا ادامه‌ی مبارزات مردم در سویه‌ی «ملی شدن نفت ایران» و برای همیشه کوتاه‌سازی دست دخالت‌گر انگلستان و دیگر بیگانگان، به او آبرو می‌بخشید و در میان مردم مرتبه و اعتباری بلند و ارزش داری می‌یافت. ولی، و همان‌گونه که «خامه‌ای» نیز به آن انگشت می‌نهد؛ «اما شاه تمام دربار نبود. در دربار کسان دیگری نیز بودند که قدرت عملی آنها



از شاه کمتر نبود و در رأس آنها اشرف، ملکه‌ی مادر و علیرضا قرار داشتند»، که هریک در کشور و ارکان دولت و نهادهای گوناگون پیروان خود را داشتند و به آسانی می‌توانستند آنها را به کار گیرند در «رخداد»های شوم به زیان «دولت ملی» آفریدن، به ویژه در ارتش و شهربانی، میان افرادی که به «تباهی» به بارآوری خوی گرفته بودند! خامه‌ای، در ادامه‌ی سخنان خود از چرایی تیرگی گاه به گاه شاه با «مصدق» سخن می‌راند و انگیزه‌های ناسازواری‌های خاندان پهلوی، به ویژه سه نفر در بالا یادآور شده را و اینکه آن «سه» از شاه می‌خواستند که روش «رضاشاهی» در پیش گیرد و او را از این نظر سرزنش می‌کردند!

خواننده، کنون می‌یابد شبکه‌ی گسترده‌ای از بدخواهان و تباهی به بار آوران ساز و ناساز با هم بوده‌ای را، که با یکدیگر به زیان «ملی شدن» نفت ایران و نهضت ملی و پیشگام جنبش پای‌گرفته‌ی «مصدق»، همساز می‌شوند و همیاری آنها در به شکست نشاندن دست‌آوردهای به دست آورده شده به سود ملت ایران، راه می‌گیرد. همیاری و هم‌نفسی افراد و گروه‌های وابسته و ناوابسته به بیگانگان، ولی، همه‌ی آنها زیان‌رسان به خواسته‌های «تاریخی - اجتماعی» مردم ایران، به اینکه مصدق را از پای درآورند و «مردم‌سالاری» پای‌گرفته را نابود و چرخش چرخ کشور را بر روی پاشنه‌ی کهنه به گردش درآوردن. داده‌های تاریخی و بررسی رویدادهای آن دوران به زبان قلمی روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها و نیز آورده‌هایی در کتاب «گذشته، چراغ راه آینده است» و یا انور خامه‌ای، گویای روشنی باشند به همیاری «حزب توده» با وابستگان به انگلیس و جمع گرد آمده به گرد یکدیگر به زیان نهضت ملی و برآوری خواسته‌های مردم مورد چپاول قرار گرفته‌ی همه‌ی آن جمع با هم همداستان شده! جمع با هم همداستان شده‌ای چون کسانی، مانند محمدولی میرزا فرمانفرمایان بالانشین «جوانان دموکرات» و در کانون‌های حزب توده «هواداران صلح» - «سازمان زنان» - «جمعیت‌های حقوق‌دان دموکرات» - «مستاجرین» - «مبارزه با بیسوادی» - «انجمن کمک به دهقانان» - «جمعیت حمایت‌کودکان» - «جمعیت آزادی ایران» و...، همانندانی چون بتول فرمانفرمایان - لطفی - شریعت‌زاده - پرتو علوی - خدابنده - سرلشگر فیروز - مخبرالسلطنه - سید حسن امامی امام جمعه - ابوالقاسم خان بختیاری و...، نشسته بودند، در کارشکنی با «دولت ملی مصدق»، که سود برنده از آن همداستانی‌ها انگلستان بود و دیگر دولت‌های بیگانه‌ی کمر به چپاول مردم بسته و خیل تبه‌کاران در بالا آورده شده، که عمری را در مکیدن خون مردم گذرانده بودند، در زیر پوشش‌های گوناگون پنهان شده!

خامه‌ای، از نوشته‌های خود در «حجار»‌های شماره‌های گوناگون این زمان می‌نویسد و پرده‌دری‌های این روزنامه از همکاری‌های حزب توده با رسوا بودگان در بالا، پاره‌ای از آنها، آورده شده و از جمله در شماره‌ای نوشتن که: «چندی پیش دعوت عامی در روزنامه‌های همگام حزب توده منتشر گردید که زیر آن را عده‌ای از بدنام‌ترین و ننگین‌ترین عناصر استعمارپرست و عمال ارتجاع مانند سرلشگر فیروز، علی اویسی، شقاقی یا سرلشگر کیکاووسی، دکتر شیخ و در رأس همه‌ی آنها حاجی مخبرالسلطنه (مهدیقلی هدایت) قاتل خیابانی و همکار وثوق‌الدوله قرار داشت. البته این آقایان مردم را دعوت کرده بودند که یک کنفرانس ضد استعماری از ملل خاورمیانه تحت رهبری عالیه ایشان تشکیل شود تا بتوانند این ملت‌ها را در دامن امپریالیسم بیافکنند» و دریده‌ساز است، با تکیه به نوشته‌های خود «همکاری حزب توده با بعضی عناصر هیئت حاکمه مانند محمد ولی میرزا فرمانفرمائی یا امام جمعه یا لطفی و مخبرالسلطنه»، را در کانون‌های وابسته به حزب توده جمع گردیده!

بنا بر آنچه می‌گذرد، انگلیس از پای درآوری «دولت ملی» را تنها «هدفمندی» برای دوباره به گردش درآوری چرخ کهنه‌ی تالان‌گری می‌یابد از «نفت» ایران و دیگر آسیب‌های «استعماری» که بر کالبد «اجتماعی - سیاسی» جامعه‌ی ایران، وارد می‌آورده بود. در سویی‌چنین «هدفی» توانسته است جناح‌هایی از سیاست‌سازان آمریکا را همراه با خود سازد، و مهره‌ی گزین خود را نیز «قوام‌السلطنه» با همکاری پاره‌ای از مهره‌های ریز و درشت خود که در دولت او گمارده شوند، که از جمله «علی سهیلی» باشد، که وزیر امور خارجه‌ی دولت سه روزه‌ی قوام می‌گردد!

اگر هنوز انگلیس بر شاه و قوام نتوانسته است چیرگی بیابد، که گزیر کار خود را در کنارگذاری کینه و دشمنی میان آن دو وجود داشته، به آنان بپذیراند و شاه همواره دوری می‌جوید از گزینش نخست‌وزیری «قوام» در جانشینی «مصدق»، و قوام تکرار سخنان خود که با «شاه» نمی‌تواند کار کند و از «قدرت» دور ساختن او را رهنمود می‌دهد، ولی، «تاج‌الملوک»، ملکه‌ی مادر و «اشرف پهلوی»، آمادگی کمک به «قوام» و همکاری با او را مدتی است از خود نشان داده‌اند به گونه‌های گوناگون. قوام نیز، بنا بر گونه‌ی شخصیت‌اش، آمادگی جانشینی خود را یافته و چنانکه گذشت به ایران بازگشته و گرم تلاش‌ها و کوشش‌هایی است تا راه خود را هموار سازد. گردش کارگونه‌ای است، که می‌توان گفت، افرادی چون ملکه‌ی مادر و به ویژه اشرف پهلوی از دربار، دور از خواست انگلیس و در پیوند با منافع شخصی خود، دشمنی با «مصدق» را در همکاری

با «قوم السلطنه» پذیرفته‌اند، چرا که سود کار خود را در دولت‌هایی چون «قوم» امکان‌پذیر، و دست‌های خود را بسته می‌یافتند در دوران «دولت ملی مصدق» به انجام تباه‌سازی‌ها و زشت‌کاری‌های خود. قوم نیز، با چنین پندارها و رفتارهایی سرشته شده، برای پیشبرد کار خود دست هر کس را می‌فشرد و همکاری با هر کس را تن دادن، هر چند به آلودگی‌های گوناگون اجتماعی آلوده باشد و کوشش داشتن از راه‌های سالم و ناسالم، برای خود «قدرت» دست و پا کند و گرداگرد خود را پر کردن با روش‌های فریبنده و فریبکاری‌های ویژه‌ی خود، تا «هم‌آورد» را از پای درآورد.

آنچه را گفته آمد، داده‌های آورده شده در گذشته و حال به درستی‌اش انگشت می‌نهد به اینکه، پیش از تن دردهی شاه در پذیرش «قوم» به جانشینی مصدق و پذیرش سخنان و دیدگاه‌های انگلیس، ملکه‌ی مادر روی آورده بود به خرج کردن پول در «پیشبرد مبارزه‌ی قوم». بنا بر نوشته‌های حسن ارسنجان‌ی در «چهره حقیقی مصدق السلطنه و...» به اینکه «در اطاق باز شد. پیشخدمت آمد و پاکتی به دست قوم السلطنه داد. پاکت چهار صفحه پشت و رو نامه‌ی والاحضرت اشرف پهلوی را داشت. قوم السلطنه پاکت را باز کرده و چهار صفحه پشت و رونامه‌ی والاحضرت اشرف را که به خط خودشان نوشته شده بود با دقت خواند». ارسنجان‌ی، که یکی از نزدیک‌ترین کسان به «قوم السلطنه» است، در نوشته‌های خود، نه تنها به روابط قوم با این‌گونه درباریان انگشت می‌نهد، که از رفت و آمد پیگیر پیغام‌بر و پیغام‌آورانی از سوی سفارت‌های آمریکا و انگلیس می‌راند، به مانند «مهبد» و یا «اسدی»، که اولی از سوی آمریکا و دومی انگلیس، و نیز ابوالقاسم پناهی - شفعی و احمدپور و جریان‌گرفتن کوشش‌های «قوم»، برای جانشین مصدق شدن را، پرده‌بردار می‌باشد، که پای در پیش نهاده بوده است!

یادداشت‌های حسن ارسنجان‌ی، روشن‌ساز روش‌های فریبکارانه‌ی «قوم» است، در پیش و پس از پذیرش نخست‌وزیری و جانشین «مصدق» شدن، بنا بر خواست بدخواهان داخلی و خارجی ملت ایران و از جمله روی آوردن به فریب آیت‌الله کاشانی که «۶ پست وزارت را در کابینه‌ی خود، به نظر او موکول» کردن و چون او نمی‌پذیرد و به وارونه سرسخت با او و به سود «مصدق» روی به مبارزه می‌آورد، بر این می‌شود که او را دستگیر نماید!

قوم، از شاه نیز خواسته بوده است که مجلس شورای ملی را «منحل کند»، ولی نمی‌پذیرد. آنچه را که یادداشت‌های سیاسی ارسنجان‌ی در «بامشاد»، به نوشته درآورده

است در «سند شماره ی ۱/۹۸۶۰۳۷۱» وزارت خارجه، از گزارش میدلتون به راش نیز، می‌توان دریافت داشت!

اما، در برابر آن نیروی «نامردمی» بیگانه‌خواه و گسترش گرفته با دست «انگلیس» و آهسته آهسته «آمریکا» هم پذیرنده و «شوروی» نیز، با سکوت خویش همدلی خود را ابراز داشتن، ملت ایران است و سازمان بیمه سامانه‌ی سازمانی داشته‌ی جبهه‌ی ملی، برگرفته شده از گروه‌های گوناگون سیاسی و در پیشاپیش آنان «مصدق»، که گزیر کار رهایی جامعه را، در به پایان‌رسانی «ملی شدن نفت ایران» می‌شناسد، و به گونه‌ی «بنیادین»، که در بند بند آنچه به چهره‌ی «قانون» درآمده بوده است، نشان‌گری دارد. رهایی جامعه‌ی ایران و دستیابی به خواست‌هایی «مردم‌سالارانه» را که «مصدق» در سرپرورنده داشته است و پس از پایان کار دادگاه لاهه، همراه با یاران خود، با بازگشت به ایران دنبال می‌کند. بنا بر باورمندی به «مردم‌سالاری»، و آزمون‌هایی از دور و نزدیک داشته، بر این است که پست وزارت جنگ، به دست نخست‌وزیر افتد و از وجود دخالت‌ها و بیم‌دهی‌هایی جلوگیری نماید. خواننده به یاد دارد، که رضاخان در دوره‌ی «نخست‌وزیری» اش و تکیه به «قانون»، با به دست‌آوری رضایت «مدرس» و نظر «مصدق» که خواستی «قانونی» می‌خواند، «فرماندهی قوا» را در ۲۵ بهمن ۱۳۰۳ از مجلس دوره‌ی پنجم می‌گیرد ولی بنا بر سرشت «خودسری» و استبدادی اش، آن را بازوی رسیدن به «شاهی»، و سپس در پناه بیگانه، دیکتاتوری بیست ساله را برپا می‌دارد. از دوره‌ی به دست‌آوری فرماندهی «قوا» به دست رضاخان در مرتبه‌ی نخست‌وزیری جای‌گرفته، ارتش پای بپای، پای به سرکوب مردم و زخم‌نشانی بر چهره‌ی «مردم‌سالاری» می‌نهد، و رضاخان دیگر نیروهای مسلح را در دست دارد و در مرتبه‌ی «شاهی» نشستن، بزرگ‌ترین آسیب‌ها و زخم‌هایی را از این رهگذر، بر پیکره‌ی «مردم‌سالاری» نوپای پس از «انقلاب مشروطیت» می‌نشانند!

ارتش و نیروهای مسلح را به بازوی کوبنده‌ی مغزها درآوردند و مورد بدبینی جامعه تا در برهه‌هایی که می‌بایست از مرزهای میهن در برابر تجاوزگری بیگانه‌ای، از پشتیبانی مردم بهره‌مند گردد در پاسداری، نتواند وظیفه‌داری خود را به انجام رساند.

کزگردش گرفتن کار ارتش، و به درستی نام «ارتش شاهنشاهی» گرفته، و نه «ارتش ملی ایران»، زیان‌های فراوانی به جای می‌نهد و شاید بتوان گفت زیان‌های بارآورنده‌اش بیشتر از سودآوری بوده، که بهره‌ی ملت ایران شود. بازتاب کزگردش‌پذیری چرخ ارتش را، چه در دوره‌ی «رضاشاه» و چه در دوره‌ی «محمدرضا شاه» بسیار می‌توان

برشمرد و نمونه‌های بارزی از آن را درگزین به «کودتا» و یا خیزش‌ها و سر از فرمان بریدن افسران و درجه‌دارانی را یادآور شدن، که دولت‌های بریده از مردم و رنگ و بوی «ملّی» نداشت‌های زمان‌های دو «پهلوی»، به آن نام «یاغی» نهاده‌اند. افسران و درجه‌دارانی روی به نافرمانی و خیزش و گاه چندی هم «کودتا» داشته‌اند، که شاید بتوان در سرتاسر دوران ارتش نمونه‌هایی همچون پاره‌ای از آنان را، چه ارزش «ملّی» داشتن و چه پای‌بند ارزش‌های «مردمی» بودن، یافت، بهره‌مند از سرشت‌نشانه‌ی دلاوری و شجاعت، که تا سر مرز مرگ و نیستی به آرمان‌های «ملّی» و یا «ملّی مردمی» خویش وفادار ماندند!

درجه‌داران و افسرانی، که یا ابتدا با «رضاخان» بودند و به او وفادار و در پی پی‌بری به اشتباه خود، از او که «رضاشاه» شده بود دل‌کنند و بر سر درست باورهای «ملّی» و یا «ملّی مردمی» خویش ایستادند و «تیرباران» شدند و زیبا ارزش‌ها و بلندمرتبگی‌های جهان مردمی را، برای آیندگان خود به جای نهادند، و یا هرگز، نه به رضاشاه دلبستگی داشته و نه به فرزندش «محمدرضا شاه»، و هر دوی آنها را وابسته و ابزار دست بیگانه و بریده از ارزش‌های «مردمی» دانسته و با این دیدگاه، روی آور شدند به گروه‌ها و سازمان‌ها و...، سیاسی و یا نظامی تا با از پای درآوری آنها، نظم و سامانه‌ای «اجتماعی - سیاسی»، برای ملت ایران تدارک دیده شود!

سخن‌نگارنده هرگز بیان‌گر درستی و یا نادرستی‌گزینه‌های درجه‌داران و افسرانی نیست، که‌گزیرکار‌هایی ملت ایران و برآوری خواسته‌های ملی و ارزش‌های مردمی را در آن‌گونه روی‌آوری‌ها یافته بودند، که سخن بر سر این است، که کژگردش‌گرفتن کار ارتش، چگونه بازتاب‌هایی در خود پرورانیده و در چه چهره‌هایی نمایان‌گری و اکنش کار دارد، و فرزندان دلاورِ دارنده‌ی شور ملی و باورمند مردمی‌اش به چه سرنوشتی دچار شده‌اند!

مصدق، با باورمندی به سامانه‌ی «مردم‌سالاری» و گنجینه‌ی به جای مانده از «مشروطیت» و ره‌شناس رسیدن به خواسته‌های ملی و کاشتنِ نهالِ ارزش‌های مردمی و کارسازِ روی در رویی با بدخواهان بیگانه و بومیان وابسته به آنها و...، به ایران بازمی‌گردد از سفر لاهه، و در ادامه‌ی مبارزه‌ی خویش در سویه‌ی نهادسازی «مردم‌سالاری» در ایران، سالم‌سازی پیکره‌ی ارتش را، یکی از بنیادین‌ترین کارهای دولت ملی می‌شناسد. بر این باور، که ارتش از بازوی سرکوب و نیروی تباهی به‌بارآور به سود «شاه و دربار» بدل شود به پیکره‌ی سالم «ارتش ملی»، در وظیفه‌داری به

پاسداری از مرزها و دربرگیرنده‌ی بهترین و ارزشمندترین فرزندانِ دلاور و کارسازِ میهن در خود!

به گردش درآوری چرخ ارتش، در چهره‌ی نو و دور از هر آسیب و زخم‌پذیری و تباهی به‌بارآوری، به گونه‌ای که فرد فرد ملت ایران، برخاسته از لایه‌های گوناگون اجتماعی و دارنده‌ی هرگرایشی، به چشم احترام به آن «پیکره» بنگرند و در شرایط سخت چون «مردمک چشم» خود به آن بنگرند و دل به مهر و نگه‌دارندگی آن بسپارند. هدفمندی به درستین راهی ممکن و سزاوار که بهره‌ی «ارتش» و افسران و درجه‌داران آن باشد، تا بر آن نیاید آنچه را که آوردند و بازتاب آن‌گونه کنش‌ها و واکنش‌ها، در هم فروریزی «ارتشی» که به درستی نام «ارتش شاهنشاهی» داشت، در دوران خیزش‌های روزهای پیش و پس از ۲۲ بهمن و از رهگذر زشت‌کاری‌های انجام گرفته، توهین و بدرفتاری با بسیاری افسران و درجه‌دارانی شد، که بهره‌مندی داشتند از سرشت‌نشانه‌ها و فروزه‌های «ملی» و «مردمی» هم!

در پیوند با چند و چون «ارتش» و بازتاب‌های دردناک بر آن نشسته، از رهگذر زشت‌کاری‌های دوران «دو پهلوی»، در سال ۱۳۵۷، نوشته‌ای از زنده‌یاد «سرلشگر محمود کی» به جای مانده، زیر نام «آرتش در طوفان ۵۷»، که خواندن و یا اشاره‌ای به آن، می‌تواند سودمند افتد در نشان‌دهی درستی نوشته‌هایی که تاکنون در این مورد نوشته شد، از زبان یک درجه‌دار بلندمرتبه‌ی ارتش که، از فروزه‌ی «ملی» و نیز «مردمی»، بهره‌مندی داشت.

او در نوشته‌ی خود، به چگونه پیکره‌گرفتن ارتش می‌پردازد و کاربردهای آن نیرو در چه سویه‌ای سیرگرفتن و برنمایانی بازتابی از کنش‌ها و واکنش‌های آن‌گونه پیکره‌گیری ارتش در فروریزی‌اش در سال ۱۳۵۷. او به درستی، در بررسی و واری‌های خود، به این نتیجه می‌رسد که؛ «ارتش شاه» نه مثل ارتش چین «خلقی» بود و نه مثل ارتش فرانسه «ملی»، بلکه ارتش شاهنشاهی بود». او در پی گفتار درست خود، از چگونه پیکره‌گرفتن ارتش می‌نویسد که «فقط به یک فرد سرسپرده بود» و روشن ساز به اینکه با «رفتن شاه کار ارتش هم ساخته» شد، و در نوشته‌های او باورمندی، که ساختمان و پای گرفتن و شفته‌ریزی گونه‌ای می‌باید بوده باشد، که به بازوی سرکوبگری درنیاید به دستور این و آن «خودسر»، و همواره بازوی مسلح «ملت» و در اختیار «دولتی ملی» و به کارگرفتن آن در نگهداری و پاسداری از مرزها در برابر تجاوزگری، هر بیگانه‌ای! زنده‌یاد، که عموی دوست‌نگارنده ضیاء صدرالاشرفی بود، در گفت و شنودی با

برادرزاده‌ی خود، که از او مرتبه‌ای می‌پرسد، که بنا بر «دیدگاه شما، مضمون کار مصدق در رابطه با ارتش، می‌بایست برگردانیدن ارتش شاهنشاهی باشد و بدل‌سازی آن به ارتش ملی»، و او در پاسخ می‌گوید که «چنین هدفی را داشته است و او پیرمرد با شرفی بود!»

مصدق با دیدگاه یاد شده و در پی بازگشت از سفر و گرفتن رأی اعتماد از مجلس‌های سنا و شورای ملی، ابتدا خواستار «اختیارات تام» می‌گردد به مدت شش ماه، و لایحه‌ی آن را در تاریخ ۲۲ تیر ماه به مجلس می‌فرستد. او بر این است که، با گرفتن اختیارات تام، روی به سالم‌سازی امور اقتصادی - قضایی - استخدامی و نیز برپایی سازمان‌های ملی نماید، تا تکیه به رشته سالم‌سازی‌هایی، دست دشمنان‌گونه به‌گونه‌ی دست داشته در تمامی امور و نهادهای کشور را کوتاه و پای‌پای جامعه‌ی ایرانی را نزدیک به برآورده شدن خواسته‌های «اجتماعی - سیاسی» اش نماید. پر روشن است، که تمام دستگاه‌های فرستندگی و خبری و روزنامه‌ای بدخواهان نهضت ملی ایرانیان، که همواره مزدبگیر و یاری‌دهنده‌ی استبدادیان بوده‌اند، با «اختیار تام» گرفتن مصدق به ستیز درآمدند و آن را پیش‌ساز تدارک «استبداد» خواندند که «مصدق» می‌خواهد برپا کند!

ستیزه‌گری و خواست مصدق را «استبدادی» خواندن، هم از سوی «نفتی»‌ها بود و هم توده‌ای‌ها، و نیز نمایندگان مجلس طرفدار دربار و در برابر سنگ‌اندازی‌های نمایندگان وابسته و در خط نهضت ملی بوده به برپایی «فراکسیون نهضت ملی» روی می‌آورند، و این نیروی سی نفری از نمایندگان مجلس، سخت از آن لایحه دفاع می‌نمایند. نیز مصدق، کابینه‌ی جدید خود را آماده، و روز ۲۵ تیر، به دربار می‌رود تا وزرای خود را به شاه معرفی نماید. وزرای دولت مصدق، مورد پذیرش شاه واقع می‌گردند جز وزارت جنگ که شاه از او نمی‌پذیرد و همچون گذشته می‌خواهد خود گزین دارد تا بتواند اجراگر خواسته‌های او باشد. میان شاه و مصدق، بر سر وزارت جنگ ناسازواری رخ می‌گشاید و درگفت و شنود میان آن دو جریان گرفته، مصدق به دخالت‌های ارتش و وزیر جنگ و فرماندهان لشکر انگشت می‌نهد، در امور کشور و از جمله انتخابات، و بنا بر دست‌اندازی‌های برشمرده به دست ارتش در امور کشور، دولت را از ادامه‌ی کار خود و مبارزه‌ای که در پیش گرفته بوده است در آن گاه تاریخی سرنوشت‌ساز ناممکن می‌خواند. پافشاری شاه، چرا که نمی‌خواست است تکیه‌گاه و بازوی سرکوب خود را از دست دهد، ناگزیری تن به استعفا دادن مصدق را با خود

داشتن و استعفای خود را به شاه تقدیم می‌دارد که، «چون در نتیجه‌ی تجربیاتی که در دولت سابق به دست آمده و پیشرفت کار در این وضع حساس ایجاب می‌کند که پست وزارت جنگ را فدوی شخصاً عهده‌دار شود و این کار مورد تصویب شاهانه واقع نشد البته بهتر آن است که دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملاً مورد اعتماد باشد و بتواند منویات شاهانه را اجرا کند. با وضع فعلی ممکن نیست مبارزه‌ای را که ملت ایران شروع کرده است پیروزمندانه خاتمه دهد!»

پیش از آنکه به پی‌آمدهای «استعفای مصدق» پرداخته شود و چند و چون آن برشمرد تا روز خیزش مردم در «سی‌ام تیر» و شکستی دیگر برای دشمن و بازگردانی «مصدق» و پیروزی ملت را مورد بررسی قرار داد، انگشت نهادن روی نکته‌هایی از درستی به‌دور و ناوجود داشته‌ای را بایستگی دارد، آورده شده در *مهرگان سال اول*، شماره ۱ بهار ۱۳۷۱، زیر نام «دلیل اصلی استعفای مصدق در واقعه‌ی سی‌ام تیر»، و به قلم محمدعلی همایون کاتوزیان. انگیزه‌ی انگشت نهادن بر روی نادرست‌نویسی همایون کاتوزیان از این جهت است، که همچون گذشته و در نوشته‌هایی به واهی‌گویی‌ها و فروهشته‌نویسی‌هایی روی آورده است، به ویژه در پیوند با رخدادهای تاریخی به نهضت ملی و مصدق و جبهه‌ی ملی بستگی داشته و داوری‌های سستی را، که بیشتر مورد پسند و استفاده‌ی بدخواهان مصدق و نهضت ملی ایرانیان قرار گرفته و کمتر سودی تاریخی، در بررسی‌های اجتماعی جامعه‌ی ایران با خودآورد شدن؟! بی‌گفت‌وگو، نگارنده چشم می‌پوشید به این‌گونه «فروهشته‌نویسی‌ها»، اگر دیگری نوشته بود که، کوشش نمی‌داشت نمایانیدن بارِ طرفداری نهضت ملی و دوستدار راه مصدق بودن را بر شانه داشتن، و در نهایت و به گونه‌ای گذرا به آنها اشاره‌ای می‌کرد و می‌گذشت و در نوشته‌ی خود به چند و چون آنچه به درستی بوده و رخ داده می‌پرداخت، و داوری را بر عهده‌ی خواننده می‌گذاشت. حال نیز، تنها و تنها، به پاره‌ای از نادرست‌نویسی‌ها و هرگز وجود نداشته‌های آن نوشته، اشاره می‌دارد و درستی آنچه که رخ داده بوده است را، یادآور شدن، تا خواننده با «هم‌سنجی» نمودن میان آنچه او نوشته و نگارنده با تکیه به داده‌هایی که آورده شده، به داوری نشیند و سره را از ناسره تمیز دادن، و دست یافتن، به آنچه به درستی بوده و روی داده است!

کاتوزیان، از اوج و سیر نزولی پیمودن «مصدق و نهضت ملی»، شتاب‌زده، آغاز می‌کند، که اوج در «سی‌ام تیر» و سیر نزولی در ۲۸ مرداد و یکی از دلایل سیر نزولی را در رویداد کودتای ۲۸ مرداد این‌گونه می‌خواند که «مردم اعتماد خود را، نه به او، که به



دوام حکومت او از دست داده بودند». سپس می‌پردازد به اینکه «شاه، به چند دلیل عمده، نمی‌خواست مصدق نخست‌وزیر شود. یکی اینکه مصدق از مخالفان سرسخت رضاشاه بود، و پس از رفتن او از ایران از هیچ فرصتی برای کوبیدن راه و رسم او خودداری نمی‌کرد. مصدق در نطق‌های گوناگون خود در مجلس رضاشاه را هم مستبد و هم عامل انگلیس اعلام می‌کرد. در استبداد رضاشاه تردیدی نمی‌توان داشت. آنها وابستگی او را به انگلستان نیز تا همین اواخر عموم مردم - و از جمله بسیاری از هواداران رژیم پهلوی - می‌پذیرفتند، هر چند بررسی‌های دقیق تاریخی این اتهام را رد می‌کند.» تکیه کردن بر روی دو مورد یاد شده ۱- «مردم اعتماد خود را به دوام حکومت مصدق از دست دادن»، و یکی از دلایل کودتای ۲۸ مرداد را این‌گونه آغاز و برشمردن و در ذهن خواننده شتابان جای نهادن و سپس ۲- از سوابق اختلاف میان «شاه و مصدق» سخن گفتن و اینکه به باور او «اتهام وابستگی رضاشاه را به انگلستان رد شده» خواننده می‌شود و خواننده را به کتاب خود به زبان انگلیسی رهنما شدن، جایی برای بررسی در اینجا نمی‌یابد. تنها یادآور شدن که به «استبداد رضاشاه تردیدی نمی‌توان داشت» را آوردن، نمی‌تواند به نویسنده‌ی آن، شانس و امکان دهد در پوشانیدن «وابستگی رضاشاه به انگلستان»، که مورد پذیرش همگان است، تا پیش از آغاز جنگ جهانی دوم. دلایل بارز آن هم، نه تنها سخنان مصدق در گاه‌های به دست‌آوری پروای کار، به نشان‌دهی وابستگی رضاشاه به انگلستان می‌تواند باشد و از جمله در دادگاه و مرتبه‌هایی چند، و یا اینکه، رضاخان، چگونه می‌توانست بر جایگاه شاهی و استبداد بنشیند جز در پناه وابستگی‌اش به «انگلستان»، تا از رهگذر شوم آن خواسته‌های انگلیس به دست او انجام‌پذیر گردد، که شد، و از جمله می‌توان برشمرد «قرارداد نفت» - پرداخت باج‌خواهی را که انگلیس طلب می‌کرد در رابطه با «پلیس جنوب»، به دست فروغی دیگر وابسته به انگلیس به دستور رضاشاه - «راه‌آهن شمال به جنوب» و...؟! و یا بازگویی وابستگی‌اش از زبان خود او - لُرن - آبرون سایید و یا بسیار دیگر خاطرات سیاسی نمایندگان انگلیس که در این باره نوشته‌اند و یا کسانی چون «یحیی دولت‌آبادی - مصدق - تقی‌زاده و...» که یادآور شده‌اند بنا بر آنچه از خود او شنیده بودند و یا خاطرات فرزندش «اشرف پهلوی» و بسیار روشن‌تر هر داده‌ای تاریخی گونه‌ی بیرون‌رانی او از ایران که بنا بر پافشاری انگلیس انجام‌گرفت و تن دادن آن «دو قدرت» دیگر جهانی، آمریکا و شوروی، چرا که گوشمالی دهد نوکری را که خواسته است از پیشرفت‌های ارتش هیتلری سود جوید و نسبت به ارباب چموشی کند، و بازتاب

دلهره افکنی که در دل «قدر قدرت» بیست ساله خوانده شده، می افتد، و آن‌گونه زیون و ترسنده از ارباب، روی به گریز از ایران دارد و به آن خواری تن درمی دهد، که نگارنده به چند و چون او و دوره‌ی پای‌گیری «استبداد بیست ساله» اش، به اندازه در دوره‌ی اول از این مجموعه نوشته، پرداخته است.

اما، بررسی همایون کاتوزیان مبنی بر «دلیل اصلی استعفای مصدق در واقعه‌ی سی‌ام تیر»، در پی «سوابق» اختلاف میان «شاه و مصدق» و گزیرهایی هم، که دارد بر چگونگی اندیشه‌ی سیاسی مصدق، و پرداختن به چون و چرایی‌هایی دیگر میان شاه با «قوم» - «سید ضیاء»، با رگه‌هایی از درستی در سخنان او به دیده آمدن، و سرانجام روی آوردن به گونه‌نویسی که فروهشته و واهی نتیجه‌گری‌هایی است به این‌گونه که الف؛ به «فرمانده کل قوا شدن رضاخان» اشاره دارد، و روشن ساز بودن به اینکه «برخلاف تصور عموم، مصدق نرفته بود که فرماندهی کل قوا را (که مطابق قانون با نخست‌وزیر بود) از شاه مطالبه کند». او اگرچه به درستی بر مورد یاد شده انگشت می‌نهد ولی، و آشکارا نیز در همین بخش از نوشته‌اش، سرسری و نسنجیده تاریخ‌نویسی‌اش به چشم می‌خورد، هنگامی که از سابقه‌ی داستان سخن می‌راند به اینکه «در زمان سردار سپه‌ی خود، رضاخان در یکی از مراحل پیشروی به سوی قدرت کامل صلاح دیده بود که با چند تن از سیاستمداران مورد اعتماد مردم هفته‌ای یک بار جلسات خصوصی داشته باشد. این سیاستمداران عبارت بودند از مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله، موتمن‌الملک، تقی‌زاده، مصدق، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی و حسین علاء».

داستان آورده شده درست است با اشاره به اینکه ۱- در دوره‌ی نخست‌وزیری او بوده ۲- هرگز موتمن‌الملک در آن جمع شرکت نداشته است، بنا بر گونه‌ای که، روشن «حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی» در کتاب «حیات یحیی» به چند و چون همه‌جانبه‌ی آن «مجلس مشاورتی» می‌پردازد ۳- در جلسه‌ی بعدی، که آن جمع در بالا آورده شده می‌پذیرند آن «مجلس مشاورتی» را، فزوده شده‌اند و «حاج مخبرالسلطنه و ذکاء‌الملک فروغی هم در مذاکرات شرکت» می‌کند. ۴- رضاخان، در مرتبه‌ی نخست‌وزیری، و بنا به روش همیشگی‌اش سید حسن مدرس را هم می‌پزاند که به خواست او گردن‌گذارد و بنا بر تاریخ بیست ساله‌ی ایران، جلد سوم؛ «مدرس به شرط اینکه سردار سپه و سایل حرکت شاه را از اروپا فراهم آورد و به تهران رجعت دهد قول موافقت داد و قرار شد نسبت به شاه صمیمی شود، سردار سپه مشغول ساختن زمینه شد و بالاخره در

جلسه‌ی ۲۵ دلو ۱۳۰۳ فرماندهی کل قوا را از مجلس گرفت»، که حسین مکی، می‌پردازد به «صورت مذاکرات جلسه» مجلس شورای ملی دوره‌ی پنجم، به تاریخ در بالا آورده شده و پس از آن، در روز «بیست و هشتم دلو» که رضاخان همراه با وزرای خود به مجلس می‌رود و «... پشت تریبون رفت و شرح زیر را که مبنی بر تشکر از واگذاری فرماندهی کل قوا به او بود ایراد کرد»، که نگارنده در «دوره‌ی اول» گسترده‌تر، به آن پرداخته است!

ب؛ پرداختن به پیشنهاد وزارت جنگ و پاسخ‌های آورده از سوی شاه به «مصدق» و اینکه «... در این موقع **منظره‌ی مضحکی** پیش می‌آید، چون شاه جلوی در بسته‌ی اطاق را می‌گیرد و مانع خروج نخست‌وزیر می‌شود. شاه نگران بوده که مصدق خشمگین از دربار خارج شود، و با یک نطق آتشین مجلس و مردم را به مقابله بخواند. البته او نمی‌دانست که (چنانچه ذیلاً شرح خواهیم داد) مصدق «**خود منتظر بهانه‌ای بود که از کار کناره‌گیری کند**. باری کشمکش این دو بر سر خروج نخست‌وزیر از تالار سبب می‌شود که نخست‌وزیر «دچار حمله» گردد و از حال برود!»

نویسنده، بی‌گونه‌ای یاد کردن به سرچشمه‌ی سخنان آورده‌ی خود، از «موقع منظره‌ی مضحکی» پیش آمده، سخن می‌گوید و یا «نخست‌وزیر دچار حمله گردیده و از حال» رفتن، که می‌بایست یا از شاه و یا «مصدق» شنیده و خوانده باشد، چرا که آنچه می‌نویسد، میان آن دو رخ داده بوده، بی‌حضور فرد سومی؟! به سخنان خود ادامه می‌دهد که؛ «پس از بهبودی مصدق مذاکره ادامه می‌یابد، و بالاخره شاه به او می‌گوید «تا ساعت هشت بعدازظهر اگر از من به شما خبری نرسید آن وقت استعفای خود را کتباً بفرستید. و چنانکه برای من پیش‌آمدی بکند از شما انتظار مساعدت و همراهی دارم.» مصدق پاسخ داد: من به اعلیحضرت قسم یاد کرده‌ام و به عهد خود وفادارم.»! کاتوزیان، در پی سخنان خود، تکیه دارد به نوشته‌ی مصدق، آمده شده در «**خاطرات و تألمات**» او که در علامت «—» جای داده است و پرداختن به اینکه «قولی که شاه از مصدق گرفت دو دلیل داشت. یکی اینکه مصدق پس از استعفا به تحریک مردم نپردازد. دیگر اینکه او می‌دانست نخست‌وزیری قوام‌السلطنه در آن اوضاع و احوال بی‌سر و صدا نخواهد گذاشت». او در پی بررسی برای اثبات دو دلیل «قولی که شاه از مصدق» گرفته، ادامه می‌دهد که «اینک این سؤال پیش می‌آید که چرا مصدق به آن سهولت استعفا کرد، فوراً، همان شب، از تهران به احمدآباد رفت، و صحنه را خالی گذاشت. او استعفای خود را از رادیو اعلام نکرد و دلایل آن را نگفت. اعلامیه‌ای هم در

این باره نداد، سهل است همکاران خود را در نهضت ملی نیز در جریان نگذاشت؟! کاتوزیان، فروهشته نویسی های بی تکیه به داده ی تاریخی خود را ادامه می دهد به اینکه؛ «البته هر کس می تواند با تصمیم خود از شغلش مستعفی شود و در این باره نمی توان از کسی ایراد اخلاقی گرفت. اما در مواردی از این قبیل ما با مشکلی سیاسی روبرو هستیم. این مشکلی بود که سران نهضت ملی در فردا و پس فردای استعفای مصدق، و انتصاب قوام، با آن روبرو بودند و در میان خود مطرح می کردند. و بعدها نیز کاشانی، و بقایی و سایر کسانی که از نهضت بریدند آن را به عنوان انتقادی از طرز کار مصدق مطرح ساختند.»!

او، در اینجا، بی آنکه سخن و یا نوشته ای از «مظفر بقایی» آورده باشد، به شماره ی ۲۰ یادداشت ها، خواننده را راهنمایی می کند و در آنجا نوشتن، که؛ «به عنوان نمونه، رجوع فرمایید به: دکتر مظفر بقایی، چه کسی منحرف شد، دکتر مصدق یا دکتر بقایی!»! در ادامه ی نوشته ی بالا اینکه «در آن روزها مصدق چنان پشت به صحنه کرد که پاره ای از سران نهضت ملی حتی به این فکر افتاده بودند که یک تن دیگر را از میان خود برای نخست وزیر نامزد کنند، و در این زمینه از اللهیار صالح و دکتر عبدالله معظمی نام می بردند. حتی روز ۲۹ تیر که اعلامیه ها و مقالات کاشانی، احزاب ملی و روزنامه های ملی بر ضد دولت قوام منتشر شد، نمایندگان نهضت ملی در مجلس بست نشست، و مردم اعتصاب را شروع کرده بودند، مصدق در احمدآباد ماند و اعلامیه ای نیز صادر نکرد چرا؟!»!

ادامه دارد و ارسی های نویسنده، به پرداختن به «اختیارات شش ماهه» که مصدق از مجلس خواستاری می کند و پیوند دادن آن به مورد «وزارت جنگ» و نتیجه گیری هایی و از جمله به اینکه؛ «بنابراین، مشکل ما بر سر جای خود باقی می ماند که چرا مصدق با آن سرعت و آن قاطعیت، و بدون مراجعه به یارانش، احزاب ملی، مردم و مجلسین استعفا داد و به کلی از صحنه کنار گرفت»، و «کلید حل معما»ی آنچه را که «دلیل اصلی استعفا» می خواند از لابلای سخنان مصدق، در «خاطرات و تألمات»، به باور خود یافتن و به آن با افزودن این بند پرداختن، که؛ «... اما در جایی دیگر - و هنگامی که بحث او اصلاً درباره ی موضوع دیگری است، با اشاره ای سریع و گریزان (و، به اصطلاح، «بی هوا») مسأله را برای ما حل می کند.»! آن «کلید حل معما»، به مشکل سر جای خود باقی مانده ی نویسنده، به این گونه یاری رسان او گردیده، که مصدق سریع و گریزان و (به اصطلاح «بی هوا») در این سخنان خود اشاره داشته است که «قبل از حرکت به آمریکا

[برای شرکت در شورای امنیت] از اعتبار مخارج سری دولت فقط یک تصویب‌نامه به مبلغ بیست هزار تومان از هیأت وزیران صادر شد که زیر نظر آقای امیر علایی، وزیر دادگستری، و اینجانب به مصرف خرج [سفر به شورای امنیت] برسد، که هفت هزار تومان از آن به مصرف رسید. چون ظن قوی بود که در دیوان بین‌المللی دادگستری محکوم شویم، و اینجانب دیگر به ایران مراجعت نکنم، موقع حرکت به لاهه مبلغ مزبور را از کیسه‌ی خود به حسابداری نخست‌وزیری پرداختم، و تصویب‌نامه باطل گردید. و اکنون افتخار می‌کنم که به شرف عرض برسانم که در تمام مدت تصدی دولت اینجانب، از اعتبار سری دولت دیناری استفاده نشده است. سخنان مصدق، پاسخ به گفته‌های شاه است در برابر نمایندگان مجلس شورای ملی، توهین‌گونه، به مصدق - نهضت ملی و تمام نیروهای ناسازوار با «شاه - دربار و کودتاگران»، که سپس روزنامه‌ی «پست تهران»، در شماره‌ی ۲۵ خرداد ۳۴ به چاپ پخش آن روی می‌آورد و مصدق در «خاطرات و تألمات» خویش، پاره پاره‌ای از آن سخنرانی شاه را آورده و پاسخ می‌دهد. نویسنده، تنها به این تکه‌ی آن اشاره دارد که «در آن مدت به اقوام و بستگان خود استفاده‌ها رساندند، جوازه‌ها دادند، آیا این بود نهضت ملی ایران؟»، و سپس آورده شده از «مصدق» را «بی‌هوا» از دهان او گریخته و بیرون جسته می‌خواند و «کلید حل معما»ی خود تا تکیه بر آن به «دلیل اصلی استعفا»ی مصدق، از دیدگاه خود، بپردازد و آن را به اثبات رساند!

همایون کاتوزیان، تلاش و کوشش دارد، تا در پی «نخ و ریسمان» به هم بافی‌ها و «درست و نادرست» گویی‌ها، پوچ و واهی در هم سازی‌هایی بسازد، که از آن درآید، آنچه را نوشته که: «مصدق خود منتظر بهانه‌ای بود که از کار کناره گیرد.» نیز انگیزه‌ی کناره‌گیری و یا بنا بر نوشته‌ی خود او «دلیل اصلی استعفا» مصدق را هم، ترس از «باخت دعوا در لاهه» دانستن و ریشه‌گیری ترس را از همان روزهای پیش از برگذاری دادگاه جهانی لاهه، در مصدق جای گرفته، به گونه‌ای که می‌نویسد؛ «اما، در ذهن مصدق احتمال زیاد باختن دعوا در لاهه هنوز قوی بود، و برخورد با شاه دیگر تردیدی برای کناره‌گیری برای او نگذاشت». برای نمایانی چهره‌ای درست به «تئوری» خود، دوباره تکیه دارد به سخنان مصدق، که بنا بر باور او «مصدق در جای دیگری به‌طور سربسته» گفته است، گفته‌هایی را آورده شده از «خاطرات و تألمات»، مبنی بر اینکه «علت اصلی استعفا سهل و ساده‌اش همان احتمال باختن دعوا در لاهه بود»، به این ترتیب که گفته است؛ «اکنون اعتراف می‌کنم که راجع به استعفا خطای بزرگی مرتکب

شدم. چنانکه قوام السلطنه آن اعلامیه‌ی کذایی را نمی‌داد، و با مخالفت صریح مردم مواجه نمی‌شد، و دولت خود را تشکیل می‌داد، قبل از اینکه دادگاه اعلام رای کند دولت ایران و انگلیس (روی این نظر که اختلاف در صلاح دولتمین نیست) دعوی خود را از لاهه پس می‌گرفتند - و کار به نفع دولت انگلیس تمام می‌شد - زحمات هیأت نمایندگی ایران به هدر می‌رفت!

نویسنده، بار تکیه‌ی فروهشته «تئوری» خود را، می‌نهد بر روی این گفتار از مصدق و گفتاری که پیش از این در پاسخ به شاه از او آورده بود، و تکرار به «زحمات هیأت نمایندگی ایران به هدر می‌رفت» - «خطای بزرگی که مرتکب شده»، که مصدق از سر راستی و درستی به زبان رانده بوده است، در کوشش به اثبات نادرستی پندارهای خود و تکرار به اینکه مصدق «گمان می‌کرد که ایران دعوارا در لاهه خواهد باخت» و در پی این پوچ به هم‌بافی‌ها، نادرست نوشتنی‌های او ادامه دارد که «در واقع، روز پس از سی‌ام تیر دادگاه لاهه نیز رای خود را به نفع ایران داد، و مصدق هنگامی دوباره نخست‌وزیری را پذیرفت که این مانع بزرگ نیز از سر راه او برداشته شده بود. وگرنه این احتمال جدی وجود دارد که - حتی پس از قیام سی‌ام تیر - اگر رأی دادگاه خلاف ایران بود او باز هم از نخست‌وزیری سر باز می‌زد و می‌گفت که چون استراتژی او - که همانا هم‌آوردی با انگلیس در مراجع بین‌المللی، و شکست قانونی این کشور بود - به نتیجه نرسیده، شخص دیگری (احتمالاً از سران نهضت ملی) رشته‌ی امور را به دست گیرد!» کاتوزیان، در پایان آن‌گونه‌نویسی - بررسی - داوری و نتیجه‌گیری‌هایی که نموده است، و نگارنده اساس و بنیاد واری‌های او را در پیش چشم خواننده نهاد، یادآوری دارد که «باید در جای دیگری» به «داستان نشینی فراکسیون نهضت ملی در مجلس» - «اعلامیه‌ها و مقالات کاشانی، احزاب و روزنامه‌های ملی، و اعتصابات ۲۹ و سی‌ام تیر که شاه را به عزل قوام» ناگزیر می‌سازد، پردازد با «جزئیات دقیق»!

امید، همچون گذشته نباشد نوشته‌های او، همانند نوشته‌اش درباره‌ی «دلیل اصلی استعفای مصدق در واقعه‌ی سی‌ام تیر»، و از درستی و راستی بهره‌مندی گیرد «جزئیات دقیق» او و برگرفته شده‌ای باشد از داده‌های تاریخی و وجود داشته‌های «اجتماعی - سیاسی»، تاگره‌گشای گردد و نه مشکل‌ساز!

کنون، نگارنده کوشش دارد، اگرچه فشرده و تکیه به آورده‌ها و نوشته‌ی خود او و دیگر شنیده و خوانده و وجود داشته‌هایی، بر روی نادرست و ناراست‌نویسی و داوری‌های او، انگشت نهد و به‌گونگی، چرایی، چه سانی «کناره‌گیری مصدق - سی‌ام تیر

- بازگشت مصدق» پردازد، و داوری را به عهده‌ی خواننده، تا سره را از ناسره جدا سازد و به ارزش داوری خود بنشیند و دیگر برداشت‌های بایسته‌ی خود را به دست آورد!

نگارنده، فراکشایی تاریخی خیزش «سی تیر» را، همراه با نشان دادن کاستی‌ها و ناوجود داشته‌هایی که نویسنده‌ی «دلیل اصلی استعفای مصدق و...» به‌مانند «وجود داشته»هایی آورده و بر تکیه به آنها، بررسی و واری‌های نادرست و بری از راستی خود را دنبال کرده است، آغاز و دنبال می‌کند.

بی‌گفت‌وگو، نوشته‌ی نویسنده‌ی «دلیل اصلی استعفای مصدق...» دارنده‌ی دیگر درست و نادرست داوری‌هایی هم می‌باشد، در پیوند با «ملی شدن نفت» و رخ داده‌های دیگری پیش از و در دوره‌ی مصدق، همانند آنچه را در مورد «رضاشاه» داوری داشته بود، که از برنمایی آنها چشم پوشیده می‌شود، چراکه با «نهاد شده»ی مورد فراکشایی قرار گرفته، یکنواختی و هم‌آهنگی کار بررسی را ندارد و نگارنده به آنچه با «استعفا»ی مصدق و در پی آن رخداد «سی تیر» باشد، می‌پردازد. گشتی به گذشته و چشم‌اندازی به داده‌های تاریخی در گذشته به کار گرفته شده، نمایانگری داشت؛ که:

۱- حتی پیش از برپایی دادگاه جهانی لاهه، برای نمایندگان سیاسی انگلستان به نتیجه‌ی مناسب و مطلوب خویش رسیدن، بر سر نهاده شده‌ی «نفت ایران»، ممکن‌ناپذیر، و لذا کارشکنی و تلاش کوشش برای برکناری «مصدق» راگزیرکار خود دانسته بودند، حتی اگر ناگزیر باشند، تکیه بر کودتا و ارتش و یا ترور او، که زبان داده‌ها، از زبان کسانی چون «ایدن» و یا بومی‌های وابسته به سیاست دولت انگلستان، روشن و آشکارا بیان‌گری داشتند!

۲- در پیوند با شماره‌ی پیشین، فراپذیری خیزش‌های پای‌پای پیش‌رونده‌ی پس از شهریور ۱۳۲۰ و به پرچم‌رهایی ایران درآمدن، مورد «ملی شدن نفت» و سرانجام و به‌گونه‌ی «قانونی» در خاک ایران ریشه‌گرفتن آن نهال و استواری و تنومندی یافتن آن با «مصدق» و سپس با «دولت ملی» او، مشکل‌ساز می‌سازد برکناری «دولت ملی» را، به ویژه پس از «شورای امنیت» و پیروزی در پهنه‌ی جهانی، که بهره‌ی «دولت ملی» می‌گردد و امید برانگیزانی که برای «ملت ایران» به همراه می‌آورد.

۳- استواری گرفتن پایگاه «مصدق» در ژرفای ایران‌زمین و تنومندی گرفتن نهال مبارزاتی پیرامون «نفت ملی» شده، و جهانی شدن آوازه‌ی دست‌آوردهای بهره‌ی ایران

شده از رهگذر «هوشمندی و توانِ کار» نهضت ملی ایرانیان، و سکان‌داری آن به نام «مصدق»، با خودآور پیچیدگی‌ها و گره‌خوردگی‌هایی نو به نوبی «سیاسی - اجتماعی» می‌گردد، بر روی سرزمین ایران - در رابطه با کشورهای جهانی، و سه قدرت انگلیس، آمریکا، شوروی و به ویژه انگلیس - گره‌گشایی آن پیچیدگی‌ها و گره‌ها به دست مصدق و یا برکناری او به هرگونه‌ی ممکن، ناگزیری به‌بار آورده است.

۴- پیچیدگی‌ها و گره‌خوردگی‌های «سیاسی - اجتماعی» که، نه انگلیس و بومیان وابسته به آن در مجلس‌ها، دربار و دیگر کانون‌های تباهی‌آور توانایی کار دارند در برابر «هم‌آورد»، که چون گذشته آسان‌گره‌گشای کارها به سود انگلستان گردند - نه‌گردش کار، گونه‌ای است که به‌مانند آغاز جنگ جهانی انگلیس خواست خود را بر «آمریکا» بار کند و آمریکا و شوروی را، و هریک از این دو را به گونه‌ای و بنا بر خواستی، در پی انجام خواست خود به این کار و آن کار در «سیاست ایران» و... دنباله‌روی خود سازد - نه جهان‌گیر شدن مبارزات مردم ایران و استواری گرفتن کار مصدق، به آمریکا، شوروی و حتی انگلیس اجازه‌ی هرگونه کاری را می‌دهد به زیان «ملی شدن نفت» و مصدق و دست‌آورده‌های به دست آورده شده، مگر تمام زمینه‌سازی‌های ممکن و توجیه‌گری‌های بایسته‌ای را فراهم ساز گردند برای جهانیان، حتی مردم سرزمین خود، تا در سرنگون‌سازی «دولت ملی مصدق» به کار گیرند و به سود خود کارسازی نمایند!

۵- روند پی شده، تا روز ۲۵ تیر ماه ۱۳۳۱، و شگرد مصدق، برای چیرگی بر «هم‌آورد» در ادامه‌دهی به برآوری خواست‌های «ملی مردمی» در سر داشته‌ی خود که، گونه‌ای بنیاد و پای گرفته و نهادپذیر در سرزمین و میان مردم ایران و در پیرامون «نفت ملی شده» درآمده است، به ویژه که چهره‌ی دادگاه جهانی لاهه نیز گویاگری داشت که داوران آن دادگاه به سود ملت و زبان‌گویای ایران، مصدق رأی خواهند داد، و مصدق با برداشت چنین پیش‌بینی از روند دادگاه و در پی «گفت‌و شنود» با روزنامه‌نگاران در لاهه، و چهره‌داری چهره‌ی تجاوزگر انگلیس را، در بازداشتن «کشتی رزماری» و جلوگیری از حمل «نفت ملی شده‌ی ایران» به ایتالیا، و آگاهی از بُردهایی «سیاسی - اجتماعی» که به دست آورده، بر پرشگاه بلندتر سیاسی می‌نشانند! آنچه به دست آورده شده به‌مانند «دست‌آورد» میان مردم راه گرفته، و پیش از بیش میان «مصدق - مردم و مبارزه‌ی دامنه‌گیر شده»، در ژرفایی پیوند در زندگی «سیاسی - اجتماعی» جامعه‌ی ایران و گاه تاریخی به وجود آمده گونه‌ای است، که نه مصدق می‌تواند پای پس نشیند و به گونه‌ی جدی کناره‌گیری نماید و نه مردم از او می‌پذیرند چنین انجام کاری را، ولی



باور «تهدید به استعفا» به مانند یکی از شگردهای بُرنده‌اش، بیش از پیش او را بر این می‌دارد تا در این گاه تاریخی به وجود آمده به کار اندازد و کارسازی کند در بسیج یکپارچه‌ی مردم و سودمندی به بار آورد در شکست «هم‌آورد»، و او بیش از هر کس، به توانمندی کار و بُرد آن در برابر دشمن آگاهی داشته و آزمودگی، و مرتبه‌هایی چند نیکو از آن سود جسته است.

ع- در گذشته آورده شد، که نمایندگان سیاسی انگلیس، که بوده‌اند میدلتون - آپسن - راش و...، از ایدن و وزارت خارجه‌ی انگلیس خواسته بودند به اینکه بایست، آمریکا و انگلیس بر شاه فشار آورند تا او برکناری مصدق را بپذیرد. نیز، آهسته آهسته، انگلیس توانسته بود به آمریکا بپذیراند، که هماهنگی میان آن دو قدرت در برابر مصدق نشان دهد و برنامه‌ی که میان آنها در مورد «نفت ایران» شکافی وجود ندارد. گردش چرخ، اگر چه کند، ولی به گردش درمی‌آید و انگلیس‌ها تا اندازه‌ای خرسندی می‌یابند، که مساعدت خواست آنها آمریکا جانشین برای «مصدق» تراشیدن را پذیرفته است و در این سوی گام‌نهی و در انتظار به دست آوری پروای کار نشستن و بودن. انگلیس در پی رایزنی‌های بی‌گسست خود با تمامی افراد در خدمت وزارت خارجه‌ی خود داشته، چه انگلیسی و چه بومی، گزین جانشین برای «مصدق» را، در قوام یافته می‌آید که با آمریکا نیز همسویی‌های سیاسی داشته، بوده است. قوام السلطنه هم، جانشینی مصدق را در ازای حل مورد نفت کردن می‌نهد، به گونه‌ای که در «گفت و شنود»‌های خود به میانجی‌گران و نمایندگان سیاسی دولت انگلیس، یادآور شده بود. نیز، تاکنون انگلیس توانسته است به شاه و قوام بپذیراند در برابر «مصدق» همداستان شدن را، به این‌گونه که، با کناره‌گذاری «مصدق» شاه تن در دهد و گزین خود را بر روی «قوام» گزیدن، و قوام هم، از دندان نشان دهی به شاه دوری گیرد و با شاه به ستیز بر نیاید! نیز، دیده شد که در آغاز پای‌گیری مجلس و رأی تمایل دهی به این یا آن، بار کوشش بسیاری از درباریان، که از جمله «ملکه‌ی مادر» و «اشرف پهلوی»، در همداستانی با وابستگان به انگلیس، در ستیزه‌گری با «مصدق» است و به سود نخست‌وزیر شدن «قوام السلطنه» تلاش داشتن، در حالی که شاه خود، بنا بر انگیزه‌های روان‌شناختی «فردی - اجتماعی»، به سود «قوام»، در زیان «مردم و مصدق»، هنوز نمی‌تواند به خود بپذیراند گام نهادن را!

شش شماره زده‌ی بالا، و دیگر بوده‌هایی که در گذشته آورده شده است، گویاگری دارند به روند کنش‌ها و واکنش‌های با تکیه به داده‌های تاریخی، در با خود آوری بازتابی جلوه‌گر شده، به دنبال «کناره‌گرفتن مصدق»، در ۲۵ تیر، که به مانند «شگردی» کار ساز

در برابر «هم‌آورد» به کار می‌برد!

شاه، اگر بنا بر «انگیزه‌های روان‌شناختی «فردی - اجتماعی»، که فشرده شده می‌توان گفت، سخت به قوام‌کینه ورزیدن و به دل داشتن - ترس از مردم جامعه و آبروی خود که در برابر خیزش‌های «ملّی» مردم چگونه بایستد - هنوز رنگ و بوی «تباهی سیاسی» آن‌چنانی بر او چیرگی نگرفتن و... نمی‌توانسته است به خود‌پذیراند گام نهادن به سود «قوام» و به زیان «مردم و مصدق» را و گردن نهادن‌گونه به خواست انگلیس و... ولی کنون که «مصدق» وزیر جنگ را خود خواستار گزیدن است و دریافتن که درخواست «نخست‌وزیر ملّی» بر چرخ‌گردش پذیر است، که بازوی سرکوب و دخالت‌های ناروا، از سوی ارتش همواره دیده شده را، می‌خواهد از او جدا سازد، و گردش‌گونه‌ای که ارتش در اختیار «دولت ملّی» و بازوی دفاعی ملت و میهن بودن را در سر‌پرورانیده است، به یکباره سود خویش را در زیان «مردم و مصدق» و همسویی با خواست بیگانه در نخست‌وزیری قوام می‌پذیرد و به «استعفای مصدق» گردن نهادن، با توجه به روش آزارنده و فریبکارانه‌ای که به کار می‌گیرد!

گاه تاریخی خوانده می‌شود، «سی تیر» و پیشین روزهای این روز خیزش یکپارچه‌ی ملت ایران در پی ۲۵ تیر با روی آوردن «مصدق» به کناره‌گیری از نخست‌وزیری، چراکه یکی از سرنوشت‌سازترین دوران‌ زندگی «اجتماعی - سیاسی» ملت ایران به شماره می‌آید و با خود دست‌آوردهایی چشم‌گیر به همراه دارد، نیز نشان‌دهی توان «اجتماعی - سیاسی» جامعه‌ی ایران در خود نهفته داشته، چه توان آمادگی تلاش در سوبه‌ی آرمان‌های «ملّی» و چه در سوی برآورده‌سازی ارزش‌های «مردمی» گام نهادن، چنانکه زمینه‌های «سیاسی - اجتماعی» مساعد و مناسبی برای جامعه فراهم باشد!

نیز، روز سرنوشت‌سازی که می‌توانسته به سود یکی از دو «هم‌آورد» روی در روی هم قرار گرفته، پایان‌گیرد و کارساز افتد، و اگر مصدق به‌مانند یک سیاست‌مردی که پایه‌ی گام‌های سیاسی خود را بر روی «راستی و درستی» نهاده بوده است و خرد و هوشمندی کار سیاسی را در راست‌اندیشی و درست‌رفتاری و گفتاری با ملت دانسته که، می‌گوید؛ «اکنون اعتراف می‌کنم که راجع به استعفا خطای بزرگی مرتکب شدم، چنانکه قوام‌السلطنه آن اعلامیه‌ی کذایی را نمی‌داد، و با مخالفت صریح مردم مواجه نمی‌شد، و دولت خود را تشکیل می‌داد، و قبل از اینکه دادگاه اعلام رای کند دولت ایران و انگلیس روی این نظر که اختلاف در صلاح دولتین نیست دعوی خود را از لاهه پس می‌گرفتند و کار به نفع دولت انگلیس تمام می‌شد و زحمات هیئت نمایندگی ایران

به هدر می‌رفت»، به هیچ وجه رساننده نمی‌باشد به آنچه را که همایون کاتوزیان آورده و نتیجه‌گیری می‌کند، و به وارونه‌ی آن فروهشته نتیجه‌گیری‌ها و واری‌های نویسنده و گفته‌های واهی و بی‌پایه‌ی او است و روشن‌ساز آنچه که، به آن پرداخته می‌شود!

همان‌گونه‌ای که نوشته شد، کاتوزیان در پی آوردن پاره‌ای دیگر از نوشته‌ی «مصدق»، آنچه آورده شد را می‌آورد تا از زبان سخنان مصدق سود جوید به نشان‌دهی اینکه، مصدق با باور به اینکه «ایران دعوا را در لاهه خواهد باخت» روی به «استعفا» آورده، بوده است. پاره‌ی دیگری از سخنان مصدق که به آن تکیه دارد، مورد اعتبار مخارج سرّی دولت و پیش از شورای امنیت و سفر به آمریکا جریان گرفته و سپس؛ «... چون ظن قوی بود که در دیوان بین‌المللی دادگستری محکوم شویم، و اینجانب دیگر به ایران مراجعت نکنم، موقع حرکت به لاهه مبلغ مزبور را از کیسه‌ی خود به حسابداری نخست‌وزیری پرداختم، و تصویب باطل گردید. و...» تا بر پایه‌ی این سخنان از مصدق گرفته شده بنمایاند که در «ذهن مصدق» باخت ایران «دعوا را در لاهه»، از گذشته وجود داشته، بوده است و همواره در کمین دست‌آویز و بهانه قرار دادن چیزی بوده، تا بتواند از نخست‌وزیری کناره‌گیری کند، و روز ۲۵ تیر، چنین بهانه‌ای را به دست می‌آورد و «استعفا» داده و شتابان به احمدآباد می‌رود!

کاتوزیان از نوشته‌های مصدق، به مانند درستی بوده‌هایی سود می‌جوید تا نادرستی واری‌های خود را «درست» بنمایاند، در حالی که چهره‌ی درستی فراگشایی تاریخی سر برون می‌آورد، تکیه به داده‌هایی تاریخی و از جمله سخنان «مصدق» که به آنها تکیه داشته، و نیز، بیرون زده شدن دُم روباه از زیر «عبای تاریخ» نویسنده سرّی‌گو، به مانند گونه‌نویسی که در رابطه‌ی «فرمانده‌ی کل قوا» شدن «رضاخان» و «مجلس مشاوره» و «ناوابسته به انگلیس» شمردن رضاشاه و...، شمرده بود و در دیگر نوشته‌هایی این‌گونه سرّ‌نوشته‌هایی از خود به جای نهاده است!

او می‌نویسد که «مصدق و سران نهضت ملی احتمال زیادی می‌دادند که دعوا را در لاهه خواهند یافت، تا جایی که دکتر کریم سنجابی در خاطراتش می‌گوید او به مصدق توصیه کرده بود که به دادگاه نروند و در عمل تصمیمات آن را به رسمیت نشناسند.» «توصیه‌ی سنجابی»:

- ۱- می‌تواند تنها و تنها نظرگاه او باشد و پیش از سفر و دیدن و روبرویی با چگونگی «چهره‌ی دادگاه» که گویایی به سود ایران را نشان‌گری داشت.
- ۲- مصدق در سفر به آمریکا و نشست در جلسه‌ی شورای امنیت و سپس بازگشت

به ایران، پر آزمون‌دگی‌هایی می‌یابد، برگرفته از به جنبش درآمدن ملت‌هایی چون مصر در پیمودن راه نهضت ملی ایرانیان و او در گفت و شنودهای خود، رهبران آنان را تشویق نمودن - افکار جهانی و دیدگاه روزنامه‌نگاران روشن‌بین به رهایی ملت‌ها که از او به گرمی استقبال می‌کنند و در برابر «دولت انگلیس» به سود ملت ایران داوری داشته‌اند - ارزش‌گذاری نمایندگان سیاسی آمریکا، ترومن و...، برای او، و به ویژه کسانی چون «جرج مک‌گی» که به درستی گفته‌ها و خواسته‌های او ابراز آشکار داشته‌اند و همواره کوشش بر اینکه سیاست آمریکا دنباله‌روی از انگلستان به زبان ایران نباشد - بازگشت به ایران، از سفر از آمریکا و شور و شادی موج گرفته در جای جای ایران‌زمین، در استقبال از او، و به نشان‌دهی اوج‌پذیری خواست مردم در یاری رسانیدن به او تا ستیغ پیروزی و پس‌نشینی همه‌ی بدخواهان و دشمنان نهضت ملی در برابر او، و گردن‌نهی به ادامه‌دهی راه ملی شدن نفت، به گونه‌ای که او کمر همت بسته بود و یاران او، چه در دو مجلس، و چه شاه و درباریان!

۳- آگاه و یا ناآگاه، نویسنده فراموش کردن و یا خود را به فراموشی زدن، که مصدق مرتبه‌هایی چند در مجلس و در برابر بدخواهان نهضت ملی و همه‌ی «بوداران» آشکارا گفته بود که تا پایان به نتیجه‌ی نهایی رسانیدن کار «نفت ملی شده‌ی» ایران، دولت او بر سر کار می‌ماند، و کمر همت به انجام‌دهی آن بسته است، اگرچه گه‌گاهی از شگردهایی، از جمله «شگرد تهدید به کناره‌گیری» سود می‌جسته است، در برانگیزی مردم تا این‌گونه، گونه‌گون دشمنان را به پس‌نشینی در برابر خواست ملت بکشاند، و چنین گونه‌گامی دیگر در سوی برآوری خواسته‌های «ملی مردمی» جامعه، به پیش نهاده شود! گونه‌روش و شگردی که نویسنده خود نیز به آن اشاره دارد که «شاه‌نگران بوده که مصدق خشمگین از دربار خارج شود، و با یک نطق آتشین مجلس و مردم را به مقابله بخواند!»

۴- نویسنده نه تنها، شگرد مصدق را نادیده می‌گیرد، و شاه آزموده را این‌گونه داوری و یافتن که «البته او «شاه» نمی‌دانست که مصدق خود منتظر بهانه‌ای بود که از کار کناره‌گیری کند»، که ادامه می‌دهد، تا نشان دهد، که مصدق دست‌آویز در کمین آن نشسته را به دست آورده، و گزیر ترس از باخت در «دعوی لاهه» را در کناره‌گیری از نخست‌وزیری به دست آورده و برای «درست نشان‌دهی» نادرست بررسی‌های خود به دو بخش از سخنان مصدق که آورده شد می‌چسبد و «نخ و ریسمان» به هم‌بافی‌ها، که پرداختن به آن این‌گونه آغاز و دنبال می‌شود.

یاری گرفتن و تکیه بر روی آورده‌ها و داده‌های تاریخی و به ویژه سخنان مصدق، رسانند به نهاده شده‌ای است به این‌گونه که «مصدق و هیئت نماینده‌ی ایرانی»، بی‌درنگ روز پایان دادگاه عازم بازگشت به ایران می‌گردند، یعنی ۲۷ روز پیش از آنکه دادگاه به نشست‌های رسیدگی به خواسته‌های دو طرف «دعوا» بپردازد و داوران دادگاه به داوری نشینند به سود این و زیان دیگری. روز سوم تیر، روز بازگشت تا روز سی‌ام تیر که دادگاه، پس از دوازده نشست رأی به سود ایران صادر می‌کند، مصدق به ایران بازمی‌گردد بی‌آنکه سرِ خردلی بتواند پیش‌بینی کند که دادگاه و نشست‌های رسیدگی چند جلسه و در چه روزی پایان و چه زمانی نتیجه‌ی داوری دادگاه اعلام می‌گردد. نیز، بنا به سخنان پاره‌ای و از جمله غلامحسین مصدق یکی از شرکت‌کنندگان در دادگاه بر این انگشت نهادن که؛ «تحلیل‌گران حقوقی و سیاسی، دفاعیات وکیل مدافع ایران را که چند روز به طول انجامید، مستدل و عالی توصیف کردند و پیش‌بینی نمودند که دادگاه به نفع ایران رأی خواهد داد». هم، روزگشایش دادگاه و سخنرانی مصدق و ژرفا بر روی دادگاه و تماشاچیان نشانه‌ی خود را به سود ایران نهادن، که همگان از آن سخن گفته‌اند، که از جمله، و همان‌گونه که گسترده آورده شد، نمایندگان سیاسی انگلیس در گزارش‌های خود، که بوده‌اند «باتلر» که پس از گفت و شنود با روزنامه‌نگاران و دوستان خود، دست می‌یابد به موفقیت سخنرانی مصدق و در گزارش خود به ایدن یاد می‌کند که «تاکتیک‌های مصدق اثرات بسیار قابل ملاحظه‌ای به نفع او در میان حضار و مردم ایجاد کرده است و...» و سخنان مصدق را «کاملاً حساب شده و... گزارش داده است! وانگهی، مصدق و دیگران در این مدت به‌مانند سرفرانک سایکس دادستان کل پیشین انگلیس آگاهی یافته‌اند، که پس از استدلال‌های خود، پیروزی ایران را یادآور و پیش‌بینی می‌کند که؛ «به‌طور قطع قرارداد امتیاز (نفت) را نمی‌توان یک «پیمان» میان دو دولت تلقی کرد... (بنابراین) تقریباً غیرممکن است بتوان ثابت کرد «دادگاه جهانی» صلاحیت رسیدگی به آن را دارد!» چنین‌اند وجود دیگر داده‌ها و نشانه‌هایی از وجود «ضعف قانونی موضع انگلیس»، که آنها خود نیز به گونه‌هایی گوناگون، در دوره‌ی زمانی که شکایت خود را به دادگاه ارسال تا روز برپایی آن، آگاه و ابراز داشته بودند و مصدق با هوشمندی سیاسی و خبرگی که در امور «حقوقی» داشت، در این مدت دریافت داشته و به چند و چون آن پی برده بود. می‌توان افزود، بر خیل دانستنی‌های «مصدق» و همراهان شانس پیروزی در دادگاه را، سخنان بکت ریاست هیئت نمایندگی انگلیس را، پس از رأی دادگاه، که گفته بوده

است که «اگر من هم شخصاً در آن دادگاه بر مسند قضا نشسته بودم نظرم درست همان نظر سر آرنولد مک‌نیر»، یعنی به سود ایران رأی دادن بود، و نیز، پیروزی دیگری که مصدق به دست می‌آورد برای تجاوزگری‌های انگلستان را به جهانیان نشان دادن، روز سوم تیر که عزم بازگشت به ایران دارد و دادگاه پایان گرفته، در رابطه با ربودن کشتی نفت‌کش، نفت ایران به ایتالیا، در عدن، و بی‌گفت و گو بر روی داوران دادگاه که از آن روز به بعد به نشست‌های رسیدگی روی می‌آورند، نشانه‌ی کارساز خود را به سود داوری به حقانیت ملت ایران می‌نهد!

در پی آنچه آمد، روی آوری به سخنان مصدق که نادرست مورد استفاده‌ی کاتوزیان قرار گرفته است، رساننده‌ی همه‌جانبه‌ای است به اینکه مصدق در پیش از ورود به لاهه و برپایی دادگاه به پیروزی «ملت ایران» باوری تام نداشته و گمان و شک بر او سایه افکنده بوده است، که می‌تواند «توصیه‌ی سنجابی» و دیگر دوستان او، در او، چنین ناباوری و گمانی را کاشته و یا شدت‌دهنده بوده باشند تا بدان جایی که اگر در دادگاه باخت بهره‌ی ایران گردید «دیگر به ایران مراجعت» نکند، و دور از ایران با آن پول به همراه برده زندگی بگذرانند. ولی، شتابان، همان روز پایان گرفتن کار دادگاه و در پی نشست با روزنامه‌نگاران در هلند، عازم ایران شدن، نشان‌گری بی‌چون و چرایی است از فروهشته برداشت‌های کاتوزیان و سست و واهی به واری‌های خود ادامه دادن، و روشن‌ساز به اینکه «تخم باور به پیروزی» در دل «مصدق» و همراهان او را، روند دادگاه و... کارنده بوده‌اند، که مصدق، سنجابی و علی‌آبادی را در لاهه می‌گذارد و بی‌درنگ به ایران بازمی‌گردد تا پهنه‌ای دیگر از کارزاری را بگستراند و به ستیغ پیروزی پای پیش نهد. تکیه به روند آغاز انتخابات و پای گرفتن دوره‌ی هفدهم مجلس شورای ملی، و بازگشت مصدق و... آمادگی خود را اعلام و بنا آیین پارلمانی «استعفا»، تا دوباره به کار برگزیده شود. گفته آمد، که در پی پی‌بری به دخالت‌های بدخواهان در انتخابات، به ویژه از سوی فرماندگان ارتش، انتخابات همه‌جانبه انجام نگرفته، مصدق با آن نمایندگان انتخاب شده کار خود را آغاز و پس از بازگشت سفر، دریافتن که دشمنان او به زیان او یکپارچه بسیج شده‌اند و «سید حسن امامی امام جمعه‌ی تهران»، فرد بودار وابسته به انگلیس را بر سر ریاست مجلس گمارده‌اند و اکثریت چهل نفری از نمایندگان ناسازوار با او و نهضت ملی، در برابر سی و چند نفری با او بودند، به سود دربار - انگلیس و...، زیان مصدق - نهضت ملی و توده‌ی مردم بسیج همه‌جانبه‌ای را گرفته‌اند. در این مدت، که نیروی اکثریت توانسته بودند هماهنگی میان خود را به زیان او سامانه

بخشد و سید حسن امامی، «امام جمعه» را نیز، در برابر شایگان و یا معظمی به ریاست مجلس بگمارد، در پنهان و بنا بر خواست انگلیس و به دنبال کوشش‌ها و رایزنی‌های خود، قوام‌السلطنه هم، برای جانشینی «مصدق»، تراشیده شده و در پی رأی تمایل به او برآمده‌اند. مصدق، اگر در پی پیدا کردن «پروای کار» کناره‌گرفتن بوده است، چه ترس از باخت در دادگاه لاهه، و چه خسته شده از ادامه‌ی مبارزه و یا...، که به دست آورده است و می‌تواند به گونه‌ی «قانونی» کناره‌گیری کند و به سود رأی چهل نفری اکثریت جای خود را به «قوام‌السلطنه» کاندیدای نخست‌وزیری آنها دهد! در حالی که، نه تنها چنین نمی‌شود، که مردم را در جریان کار می‌گذارد و برانگیزی مردم و سیل تلگرافات و دیگر روش‌های ممکن بوده‌ای که «ایران‌گیر» می‌گردد، و مجلس شورای ملی ناگزیر می‌گردد در برابر خواست مردم و مصدق، به او رأی تمایل دهد!

مصدق، بنا بر شگردهای خود، یاری گرفتن و برانگیزی مردم به گونه‌های گوناگون در پی ادامه‌ی پای‌نهی به خواست‌های جامعه، کنون که پانزدهم تیر است، بار دیگر آزموده است، «قدرت مردم» و شکست هیئت حاکمه را در برابر آن «قدرت»، و با تکیه به این «قدرت» ادامه‌ی کار دارد، به بار کردن خواسته‌های مردم پسند و ملی خود بر شانه‌ی مجلس و شاه، در چهره‌ی «اختیارات شش‌ماهه خواستن» و از چنگال شاه بیرون درآوردن ارتش و ابتدا با خواستارگزین وزیر «وزارت جنگ» برای دولت ملی را، نمودن!

سخنان مصدق، به وارونه‌ی واری‌های سست کاتوزیان که به کار گرفته است، به درستی روشن‌ساز فراکشایی نوشته‌ی نگارنده است، که می‌نویسد «اکنون اعتراف می‌کنم که راجع به استعفا خطای بزرگی مرتکب شدم» و با اعتراف به خطای بزرگی که یادآور است، «مرتکب» شده است، می‌خواهد به ملت ایران صادقانه و به خواننده نشان‌گر شود، که این بار «شگرد» او می‌توانسته بازتابی به زیان خود و به سود دشمن با خود داشته باشد و نه هرگز انگشت به «درستی»، نوشته و بررسی واهی و از روی حدس و احتمال آغاز شده و دنبال شده‌ی کاتوزیان، نهادن و وارونه‌ی آن را بازگویی دارد.

بازگویی سخنان مصدق به فروهشته نوشته‌ی مورد بحث قرار گرفته، روشن‌ساز این است که دشمن توانسته بوده از «استعفا مصدق» سلاحی به زیان او بسازد و به کار گیرد و «اگر قوام‌السلطنه آن اعلامیه‌ی کذایی را نمی‌داد»، را بر روی کار آمدن «مصدق» و دست‌یابی او به «اختیارات» تام شش ماهه و گزین وزیر «وزارت جنگ» به دست دولت ملی او، بسته‌گردد. نیز، بهره‌وری دشمن از آن سلاح به دست آورده، سبب‌ساز

شود، که «دولت قوام و انگلیس» دعوای خود را تکیه بر اینکه «اختلاف در صلاح دولتین نیست» از دادگاه لاهه پس بگیرند، پیش از آنکه نشست‌های رسیدگی به دعوای دو دولت پایان و دادگاه رأی خود را صادر نماید. سخنان مصدق، از یک سوی، و از دیگر سوی فزونی گرفتن تلاش‌ها و کوشش‌های دشمنان، چه افراد بومی و در مجلس و... و چه نمایندگان سیاسی انگلیس و هم‌پیمانان جهانی آن‌گویی آن است که به گونه‌ی «قانونی» مصدق را برکنار سازند و «قوام» جانشین و پیش از اعلام رأی دادگاه، آن نمایند که مصدق در سخنان خود به روشنی آورده است. اگر «مصدق» به‌مانند بخردمرد سیاسی از «شگردی آزموده» شده، سود می‌جوید برای شکست دشمن، اما شگرد مرتبه‌هایی سودرساننده به مردم و سیاست‌های او، کمانه می‌کند این بار به زیان او، ولی اعلامیه‌ی «کذایی قوام‌السلطنه» دیگر هوشمند سیاسی و همراهان کارکشته‌ی بومی و بیگانه‌ی یاری‌رسان بوده‌ی او نیز، کمانه می‌کند و بازتابی به زیان آنها و به سود ملت ایران و مصدق به همراه می‌آورد، و این حداقل چیزی است که نویسنده‌ی یاد شده، نمی‌داند!

سخنان مصدق، در خود «قوانین بازی سیاسی» را بازگویی دارد به اینکه، گه‌گاهی بخردمرد سیاسی با به‌کارگیری کارسازترین و آزموده‌ترین شگردهایی می‌تواند بازتابی به زیان خود و سود «هم‌آورد» با خود آورگردد، و نه هرگز، نادرستی نتیجه‌گیری‌های نویسنده‌ی کذایی را «درست» نمایانیدن، که «مصدق بی‌هوا سخنانی» گفته باشد مبنی بر اینکه «منتظر بهانه‌ای بوده برای استعفا» و در آن روز به دست می‌آورد، و بی‌درنگ کناره‌گرفتن و نادرست‌تر اینکه «همان شب، از تهران به احمدآباد رفت، و صحنه را خالی گذاشت و...»، که به آنها هم پرداخته خواهد شد!

مصدق بی‌گونه‌ای ابهام در سخنان خود پشیمانی از کناره‌گیری خود را از آن نظر ابراز می‌دارد، که ممکن بود به وجود نیاید آنچه با خیزش مردم به وجود آمد در بازگردانی مصدق به نخست‌وزیری و دست‌یابی به خواست‌هایی که از مجلس و شاه خواسته بود، و بر این بودن، که اگر پیش نمی‌آمد که پیش آمد با بازگشت او به «قدرت»، مبارزات مردم ایران به هدر رود و خودکشی سیاسی بهره‌ی او گردد به این‌گونه که «کار به نفع دولت انگلیس تمام می‌شد - زحمات هیئت نمایندگی ایران به هدر می‌رفت» که خود در پیشاپیش آن «هیئت» و انگشت‌نمای جهانیان، می‌بود!

نویسنده‌ی نوشته‌ی یاد شده، این‌گونه به سرسری نوشتن و واهی گفته‌های خود ادامه می‌دهد که «او استعفای خود را از رادیو اعلام نکرد و...» - «اعلامیه‌ای هم در این



باره نداد، سهل است همکاران خود را در نهضت ملی نیز در جریان نگذاشت» و پس از اینکه «بزرگوارانه» پند می‌دهد که «البته هر کس می‌تواند با تصمیم خود از شغش مستعفی شود و در این باره نمی‌توان از کسی ایراد اخلاقی» گرفت، اما مورد مزبور را «با مشکل سیاسی روبرو» شدن می‌خواند. او در ادامه‌ی «راست و ناراست» نویسی‌های خود، می‌نویسد: «در آن روزها مصدق چنان پشت به صحنه کرده بود که پاره‌ای از سران نهضت ملی حتی به این فکر افتاده بودند که یک تن دیگر را از میان خود برای نخست‌وزیری انتخاب کنند» و در دنباله‌ی سخنان «نادرست» خود نیمه «درستی» را می‌آورد، به اینکه نامزدهای نام‌برده برای جانشینی، اللهیار صالح و عبدالله معظمی بوده‌اند و ادامه به اینکه، حتی روز ۲۹ تیر، که اعلامیه‌ها و... چاپ‌پخش می‌شود «مصدق در احمدآباد ماند و اعلامیه‌ای نیز صادر نکرد. چرا؟» سپس پی این پوچ و بی‌بنیاد گفته‌های به هم بافته‌ی خود نوشتن که «بنابراین مشکل ما بر سر جای خود باقی می‌ماند که چرا مصدق با آن سرعت و آن قاطعیت، و بدون مراجعه به یارانش، احزاب ملی، مردم، و مجلسین استعفا داد و به کلی از صحنه کناره گرفت؟!»

نگارنده تاکنون، بنا بر توان خود و داشتن داده‌هایی و سخنان مصدق، که به آنها تکیه داشته بود نویسنده، پاسخ داد و نشان‌گری گردید که «دلیل استعفای» مصدق نه آن بوده که او خواننده است و سخنان مصدق نیز، «کلید حل معمای» آنچه نمی‌گردد که او «دلیل اصلی» برکناری مصدق می‌شناسد، که به وارونه، آشکار سازد و روشن‌گری دارد به «نادرستی و سرسری» نوشته‌های او، و کنون به دروغ‌های او پرداختن!

پیش از پرداختن به نشان‌دهی دروغ‌های آورده شده‌ی نویسنده در نوشته‌ی خود، یادآوری می‌شود که تنها و تنها انگیزه‌ی نگارنده نشان‌دهی چند و چون رخداد «سی تیر» است و از رهگذر آن بوده است که بر روی نوشته‌ی کاتوزیان این‌گونه درنگ شد و به پخ و پهلوی سرسری نوشته‌ی او، پرداخته گردید. البته درنگ به اندازه‌ای که رفت بر روی نوشته‌ی او، نشان‌گری هم داشت که، چه کسان با راه و رسم «مصدق» و نهضت ملی ناآشنا بودگانی وجود دارند و بری از آگاهی‌هایی درست و بجا، به سرسری نویسی روی می‌آورند زیر نام وابستگان به «نهضت ملی» و «راه مصدق»، که دست دشمن را بدین‌گونه واهی‌گویی و فروهشته نویسی از پشت بسته دارند.

۱- هنگامی که خود نویسنده تکیه دارد به سخنان مصدق و آنچه میان شاه و او گذشته است که «تا ساعت هشت بعدازظهر اگر» از شاه خبری دریافت نکرد «آن وقت استعفای خود را کتبا» بفرستید و... و مصدق می‌پذیرد، تا هم به شاه بنمایاند که بر کار

و روش برگزیده‌ی خود آشنا و هم پیروزی فردای مردم و خود را در برابر شکست دشمن با چنین شگردی یقین دارد و دیگر بایستگی‌های در سر داشته‌ی خود، چگونه می‌توانسته است از رادیو اعلام کند و اعلامیه دهد. ولی، و بنا به سرشتِ دیگر داشته‌ی شاه، از آنچه مصدق به معنای درست «اخلاق سیاسی» داشتن، دستور می‌دهد استعفا و علت آن را ۲۴ ساعت از مردم پنهان بدارند. فرمانداری نظامی روی به اشغال اداره‌ی رادیو نماید و نگذارند به هیچ وجه شب ۲۵ تیر و بامداد ۲۶، حتی کوتاه در اخبار پخش گردد، تا بعد از ظهر آن هم کوتاه شده‌ی متن نامه‌ی مصدق را، و چنین نمودند کیهان و اطلاعات هم!

۲- سپس می‌نویسد «سهل است همکاران در نهضت ملی را نیز در جریان نگذاشت»، که دروغ است، زیرا که روزنامه‌ی *باختر امروز*، به سرپرستی حسین فاطمی نوشت و استعفانامه‌ی او را همه‌جانبه چاپ پخش و زشت‌کاری‌های دربار - ارتش و حادثه‌آفرینی‌های دشمن به قلم حسین مکی در همان شماره نوشته شده است و نشان‌گری که انگیزه‌ی استعفای مصدق برخاسته از چه می‌بوده است. آیا، فاطمی و مکی و روزنامه‌ی *باختر*، همکاران او و زبان‌بیان او نبوده‌اند تا مردم را در جریان رخداد نهند؟!

مصدق به ژرفای شگرد خود آگاه بود، چنانکه روزنامه‌ی *باختر* با چشم برهم زدنی، رویداد روی داده را «ایران‌گیر» نمود و مردم را به تلاش و کوشش واداشت. مصدق این‌گونه با روش سیاسی ویژه‌ی خود، پند اخلاق سیاسی را نیز به شاه داده است، اگرچه او درک نکرد مشکل، مشکل او بوده است و نه «مصدق»! اگر نویسنده، مشکل خود را «بر سر جای خود باقی» مانده می‌یابد و یا دیگر «بزرگواری‌هایی» که از خود نشان می‌دهد که بنویسد «مشکل، مشکل» سیاسی است و نه «ایراد اخلاقی»، در واقع همه‌گونه مشکلی را در خود پوشیده نگه می‌دارد تا واهی بررسی کردن تاریخ را بتواند آغاز و دنبال کند، بی‌آنکه به خود پذیرانده باشد پویایی کار سیاسی در مصدق - همراهان او، و به ویژه جامعه‌ی ایران آن روز را، و کاربرد و کارسازی وجود داشته‌ی او، نشناخته است و از آن آگاهی ندارد، که چگونه درهم تنیدگی آن پویایی و پویندگی‌های سیاسی می‌توانسته و توانسته است، هنگامه‌ساز گردد!

۳- در پی دروغ و پوچ بافته و سخنانی که «مصدق چنان پشت به صحنه کرد که...»، از جانشینی برای مصدق سخن می‌راند از زبان پاره‌ای از سران نهضت ملی و نامزدها را نیز اللهیار صالح و عبدالله معظمی نام می‌برد، بی‌آنکه سرچشمه‌ی شنیده‌ها و کجا

خواننده‌های خود را یاد کند، که داده‌های از زبان و قلم این و آن جاری شده نادرست‌گویی و دروغ‌پردازی او در این مورد را نیز بازگویی دارد. ابتدا نویسندگان دارنده‌ی گرایش‌های گوناگون، بزرگ‌سال و فعال و شرکت داشته در آن دوره‌ی تاریخی و نه «کم‌ساله»‌ای، که پراکنده از این و آن شنیده و راست و ناراست، به نادرست‌نویسی روی آور شده است. انور خامه‌ای می‌نویسد «... از یک سو چنانکه گفتیم انگلیس‌ها و آمریکایی‌ها و وابستگان دربار و هیئت حاکمه و مجلسین روی نخست‌وزیری قوام پافشاری می‌کردند. از سوی دیگر شاه به دلایل شخصی و اجتماعی مایل به این کار نبود و می‌کوشید شخص دیگری را که هم برای شخص خودش کمتر خطرناک باشد و هم مخالفت دکتر مصدق و مردم را کمتر برانگیزد، نخست‌وزیر کند. لذا صبح زود علی منصور را احضار و به او پیشنهاد نخست‌وزیری می‌کند ولی او امتناع می‌کند. سپس علاء‌وزیر دربار را نزد آیت‌الله کاشانی می‌فرستد تا نظر او را درباره‌ی زمامداری شخص دیگری از جبهه‌ی ملی مانند صالح، مشار یا کاظمی جلب کند ولی او نیز جواب رد می‌دهد و می‌گوید باید مصدق نخست‌وزیر شود!»

آورده‌هایی از خامه‌ای روشن‌ساز است که وابستگان به جبهه‌ی ملی و نهضت ملی، حتی آیت‌الله کاشانی، جز به «مصدق»، به دیگر نخست‌وزیری تن درنخواهند داد و به گونه‌ای آنها در جریان بوده و هم‌سخن در این رابطه.

مصطفی فاتح از روز ۲۶ تیر می‌نویسد و ناگزیری شاه و «فقط ۴۲ نفر از نمایندگان» که بیش از نصف نمایندگان حاضر در مرکز بودند) در آن حضور یافتند و با ۴۰ رأی به نخست‌وزیری احمد قوام اظهار تمایل کردند» را یادآور و سپس پرداختن به «روز ۲۷ تیر ماه فرمان نخست‌وزیری احمد قوام» را که شاه صادر می‌کند، و اشاره داشتن به نشست نخست‌وزیر جدید با خبرنگاران و اعلامیه‌ای که چاپ‌پخش می‌نماید، که در جای خود به آن پرداخته می‌گردد. او در پی سخنان خود می‌افزاید که «... صبح روز ۲۶ تیر، بیست و هشت نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی که هواخواه جدی دکتر مصدق بودند اعلامیه‌ای صادر کرده و اظهار داشتند که در شرایط فعلی ادامه‌ی نهضت ملی جز با زمامداری دکتر مصدق میسر نیست و در تعقیب این اعلامیه بیانیه‌های متعددی از طرف گروه‌های مختلف سیاسی منتشر گشت که همه‌ی آنها از دکتر مصدق طرفداری کرده و مردم را دعوت به قیام بر علیه هر حکومت دیگری که تشکیل شود می‌نمودند». خواننده در نوشته‌های مصطفی فاتح، نه تنها ناسازواری همه‌جانبه‌ای می‌بیند از سوی نمایندگان هواخواه مصدق، که ادامه‌ی نهضت ملی را تنها و تنها در زمامداری مصدق و

بازگشت آن دانسته بودند، که رساننده است به اینکه نه سران نهضت ملی در پی جانشین سازی برای مصدق بودند و نه مصدق پنهان از آنها «استعفا» داده بوده است، چرا که، علی رغم پنهان سازی برکناری او و اعلام نکردن از رادیو استعفای او را تا ساعت دو بعد از ظهر ۲۶ تیر ماه، چگونه گروه گروه، نیروهای سیاسی هواخواه مصدق یافته بوده اند از آنچه رویداده است و همان صبح ۲۶ تیر ماه نیز نمایندگان مجلس هواخواه او، ناسازواری خود را ابراز داشته، می دارند! پرسیدنی است، یکپارچگی مردم در همبستگی با جبهه ملی و نمایندگان به هر جانشینی که بخواهد جانشینی «مصدق» را بپذیرد، در فردای آن روز که از رادیو و... هم، پخش نشده است، از کجا شنیده اند، اگر مصدق «همکاران خود را در نهضت ملی در جریان» نگذاشته، بوده است؟! و یا مگر، می بایست خود «اعلامیه ای در این باره» داده باشد تا بسیج و آگاهی مردم از آنچه رویداده است، انجام گرفته گردد؟! و دیگر پرسش ها؟!

نوشته های دیگری، چون «گذشته، چراغ راه آینده است» نیز، در پیرامون «استعفای» مصدق و جانشینی برای او و سپس قیام «سی تیر»، آن گونه نوشته است، که نه تنها کوچک ترین هم خوانی با نوشته ی کاتوزیان ندارد، که بی بنیاد نویسی های او را گواهی می دهد، در مورد تمام آنچه تاکنون آورده شد. اما، نگارنده بنا بر خاطرات شنیده ی خود، از دست اندرکاران سیاسی آن دوران، و چند نفری که می توان در زمره ی سران نهضت ملی به شمار آورد، به این گونه بوده است، که شاه وقتی در درماندگی قرار می گیرد، همان گونه که خامه ای به آن اشاره داشته است، کوششی دارد یکی از رهبران جبهه ی ملی را برگزیند و چاره گر، به جانشین مصدق نمودن. تلاش او، چه پیش از برگزینی قوام و چه در پی خیزش یکپارچه ی ملت ایران در «سی تیر»، و با پیش راندن نزدیکان خود در مجلس و ارکان دولت دنبال می شود.

بنا بر شنیده های خود، ۱- زنده یاد اللهیار صالح است، که او پیش از آنکه شاه با او امکان تماس یابد، تهران را ترک می کند تا این گونه راه هر گونه نشست و گفت و شنودی را با شاه بسته باشد، و شاه امکان نیابد در جانشین سازی برای «مصدق» با او به سخن نشیند. ۲- و دیگری، که از مورد اولی به درستی نزدیک تر است، «عبدالله معظمی» است، و در روز «سی ام تیر»، و عده ای از نمایندگان را پیش او فرستادن، که عبدالله معظمی سخت به آن پیشنهاد ایراد می گیرد و مردود می شمرد، که صد البته هواخواهان و نمایندگان جبهه ی ملی در مجلس نیز، با معظمی همداستانی داشته اند در اینکه تنها چاره ی کار زمامداری مصدق است و گردن نهادن به خواسته های او!

۴- اما دروغی بزرگ‌تر از تمام دروغ‌ها و ناراست‌گویی‌های «تاریخ‌نویس»، اینکده مصدق پس از کناره‌گیری «فوراً، همان شب، از تهران به احمدآباد رفت و...» و بنا بر خام و پوچ گفته‌های نویسنده، همواره «مصدق در احمدآباد ماند و...»، که پرسش دارد، چرا؟

در پاسخ پرسش «نویسنده» به گونه‌ای، و روشن شدن «نهاده شده»ی به احمدآباد رفتن مصدق و...، برای نگارنده و فراگشایی تاریخی مورد پیگیری قرار گرفته، از سویی، نگارنده را بر این داشت تا از کسانِ در سی‌ام تیر با مصدق در تماس بوده و از چند و چون آن رویداد با خبر، رایزنی کند و به درستی و چگونگی آن پی برد، چراکه نوشته‌ای که بنویسد و بنمایاند مصدق در این سه‌الی چهار روزه در کجا بسر می‌برده است، نمی‌یابد، جز سخنرانی بعدازظهر سی‌ام تیر در برابر نیروی مردم پیروز در روبروی خانه‌ی فرزندش، شماره‌ی ۱۰۹ خیابان کاخ، هویدا شده بر روی بالکن!

ابتدا؛ از دوستی که پدرش از سران نهضت ملی و جبهه‌ی ملی بوده است و با تکیه به خاطرات پدر، روشن و بی‌شک و گمانی یادآوری داشت، که مصدق هرگز پس از کناره‌گیری از تهران بیرون نرفت و خاطرات پدر نیز بیان‌گر تماس دائم با دوستان خود از جمله پدر را، بازگوی است!

دوم؛ از یکی از دوستان «حزب ملت ایران» که در آن روزهای خیزش، شرکت فعال داشت، و پس از سخن رفتن به آنچه نوشته شده و نگارنده خوانده‌ی خود را برای او ابراز داشت، پاسخ بدین‌گونه داد که؛ قرارگاه حزب ملت ایران، به مانند دیگر پایگاه‌ها و باشگاه‌های گروه‌های ملی و سیاسی، از ۲۷ تیر تا بعدازظهر سی‌ام تیر حدود ۲/۵ بعدازظهر در اشغال فرمانداری نظامی بود. در پی آزاد شدن، نخستین کسانی که از میدان بهارستان راه به سوی خانه‌ی مصدق می‌گیرند، هموندان و هواداران حزب بودند، که ساعت چهار و نیم به خیابان کاخ روبروی خانه‌ی شماره ۱۰۹ می‌رسند و به دیدار مصدق دست یافتن. او افزود، که داریوش فروهر از سوی آنها پرچم ایران را به نشانه‌ی شکست دشمن به مصدق که در بالکن خانه‌ی فرزند خود ظاهر شده بود، می‌دهد و در همان گاه است، که مصدق با مردم به سخن می‌نشیند و جمله‌ی میان مردم راه‌گرفته‌ی خود را به زبان می‌راند که؛ «ایران بر باد رفته بود و شما مردم آن را بازگردانده‌اید!»

او، در پی سخنان خود پرسش‌گونه، به درستی یادآور شد، که چگونه مصدق می‌بایست به احمدآباد رفته باشد و تا دمام پیروزی مردم، که نویسنده یادآور است،

می‌بایست در احمدآباد بوده باشد، ولی چهار و نیم بعدازظهر «سی تیر»، بی‌نشانه‌ای از گرد و خستگی راه، و آن هم با چه وسیله‌ای در آن زمان و جاده‌ها و موج موج مردم بپاخاسته در کوچه و خیابان‌ها و...، به خانه‌ی فرزند خود رسد و برای مردم سخنرانی کند؟!!

سوم؛ روزهای چندی را، که داریوش فروهر، بُرنا و پرشورترین رهبر از رهبران جبهه و نهضت ملی آن دوران، در پاریس به سر می‌برد، نگارنده با او دیداری داشت، پرسش‌گونه از او پرسیده شد و پاسخ این‌گونه دریافت داشت که؛ «برخلاف اشتباهی که پاره‌ای از کسان، در شرح چگونگی «قیاس سی تیر» آورده‌اند، دکتر مصدق پس از شامگاه ۲۶ تیر در خانه‌ی خود به سر می‌برد و به هیچ وجه از تهران بیرون نرفت و با پاره‌ای از هواداران برجسته‌ی خود در تماس پیوسته بود!»!

تا اندازه‌ای، پس از پرداخته شدن به نشان‌دهی دروغ‌ها و «نیمه راست» نویسی‌هایی که چهره‌ی دروغ‌های بزرگ را نمایان‌گر می‌شوند، جای گرفته در نوشته‌ی «دلیل اصلی استعفای مصدق در واقعه‌ی سی‌ام تیر»، به قلم همایون کاتوزیان، از رهگذر هویداسازی ناراست‌نویسی‌های این‌گونه‌ای، سَرسری و واهی تاریخ‌نگاری، نگارنده هم، همگام توانست به گوشه‌هایی از «چرایی استعفای مصدق» و سپس خیزش مردم و روز پیروز «سی تیر» پردازد و کنون، اگرچه فشرده، به دیگر گوشه‌های آورده نشده، پرداختن! مصدق، تکیه به شگردهای آزموده و پیروزی‌های پیوسته در پهنه‌ی سیاسی به سود مردم به دست آورده، این بار نیز روی به یکی از آنها، سلاح استعفا و سپس برانگیزاندن و بسیج مردم دارد تا بر دشمن بپذیراند پذیرش خواست‌هایی «قانونی» و سزاواری‌های «ملی مردمی» داشتن را، پای نهنده، پای بی‌پای در پهنه‌ی سامانه‌ی «مردم‌سالاری»، که آهسته آهسته و گام به گام، به زندگی «اجتماعی - سیاسی» جامعه‌ی ایرانی می‌توانست درآید و نهاد گردد!

او با بُن‌مایه‌ای چنین دیدگاهی، زندگی «اجتماعی - سیاسی» گرفته، پیکارهای سزاواری پشت سر داشته و بنا بر چنین اندیشه‌ای پذیرنده‌ی مرتبه‌ی نخست‌وزیری شده و در پهنه‌ی کارزارهایی، چه در گستره‌ی جهانی و چه در پهنه‌ی ایران زمین پیروزی به دست آورده، کنون نیز، راه پیروز خویش دارد در پیش! در برابر او «هم‌آورد»، چه در چهره‌ی درون مرزی، و چه بیگانه و برون مرزی، با دیگر سلاح و بینش‌هایی با او روی در رویی دارند و اگر او هوشمندی و خرد سیاسی را در درست و راست بودن یافته است، «هم‌آوردان» در نادرستی و فریبکاری جستن و به کار می‌برده‌اند!

نگاشتن تاریخ و فراکشایی دیدگاه‌ها و پدیده‌های «اجتماعی - سیاسی»، بایستگی دارد به شناسایی و بررسی سرشت نشانه‌های «فردی - اجتماعی» که در افراد نهاد گرفته است و در پهنه‌های کارزار، گزیر کار خود را، بنا بر آن سرشت نشانه‌های ویژه‌ی خود ناگزیری داشته‌اند. نیز مورد داوری و ارزش داوری دشمن و دوست، برخاسته از آن نهاد و ویژگی‌های در آن فرد وجود گرفته، قرار می‌گیرند و اینکه پیروزی‌های به دست آمده از به‌کاربری چه روشی و در سویی چه هدفمندی، به دست آمده است. چنین بوده و چنین است، که داوری‌ها و ارزش داوری بهره‌ی مصدق شده، چه سویی گرفته با سرشت نشانه‌های در او جمع یافته - چه روش‌های در زندگی «اجتماعی - سیاسی» به کار برده - چه سویی هدفمندی‌های او، و یا... همه و همه آن‌گونه‌ای بوده، که آفرین‌گویی را حتی از سوی فریبکارترین دشمنان جهانی‌اش «چرچیل» برانگیزاننده باشد، که درگفت و شنوده‌های خود با «ترومن» درباره‌ی مصدق بگوید؛ «مصدق به هر حال، به طریقی آدم قابل ستایشی است!»

در پی استعفای مصدق، گونه‌ای که خود یادآور شده در «خاطرات و تألمات» در روز ۲۶ تیر ماه، پیش از نیمه روز، و گفت و شنودی که میان او و شاه روی می‌دهد و شاه پشت درب اطاق بسته بوده می‌ایستد و از خروج مصدق جلوگیری به عمل می‌آورد، و مصدق دچار حمله و از حال رفتن و بهبودی یافتن، و اینکه از مصدق می‌خواهد «تا ساعت هشت بعدازظهر» از کناره‌گیری کردن، خودداری فرماید و «چنانچه برای من (شاه) پیش‌آمدی بکند از شما انتظار مساعدت و همراهی دارم» و مصدق پاسخ داد که «عرض شد به اعلیحضرت قسم یاد کردم و به عهد خود وفادارم»، و وفاداری خود را به سخن و پیمان خود نشان می‌دهد، از یک سوی بازگویی فرهنگ «سیاسی - اجتماعی» مصدق را بیان می‌دارد، و از دیگر سوی، نخواندن استعفانامه‌ی مصدق تا ۲ بعدازظهر ۲۶ تیر، آن هم کوتاه و بی‌آنکه از علت و انگیزه‌ی آن سخنی به میان آورند و دستور به اشغال اداره‌ی رادیو از سوی فرمانداری نظامی و فردای روز آن، روز ۲۷ تیر فرمان نخست‌وزیری برای «قوام» صادر کردن و... نشان‌گری دارد بر چگونگی فرهنگ «اجتماعی - سیاسی» شاه!

کارزار سیاسی، اگرچه از یک سوی ملت ایران است و پیشاپیش آن «مصدق» و یاران او، در برابر «هم‌آوردان» درون کشور، شاه - درباریان - فرمانداری نظامی و نمایندگان در وابستگی و یا ناوابسته به انگلیس ولی ناسازگار با مصدق، و نیز همیاری انگلیس و هم‌پیمانان جهانی آن به‌مانند نیروی برون از کشور، قرار گرفته، اما و از دیگر سوی نبرد

میان دو گونه «فرهنگ اجتماعی - سیاسی» را هم، همگام نشان‌گری دارد. فرهنگ «سیاسی - اجتماعی» نهادی شده و سرشتگی گرفته با رفتارها و کردارهای «مصدق»، که خرد سیاسی و هوشمندی در کار خود را، در راستی و درستی می‌یابد، هر چند با سخت‌ترین دشمنان روی در روی باشد، در برابر، فرهنگ «سیاسی - اجتماعی» گونه‌هایی، که از جمله آنچه بر شاه چیرگی گرفته و به هستی زندگی اش شده بود در فریبکاری و نیرنگ‌زنی، اگرچه به زیان ملت خود و جامعه‌ی ایرانی به کار برده شود، نه تنها دیده می‌شود، که بُرد نسبی اولی را نیز نشان‌گری دارد اگرچه از ابزارهای جنگی و توان قدرت بسیار بسیار کمتری بهره‌مند و با تنگناهای انبوه‌تری سر و کار دارد. بُرد یاد شده، به ویژه جلوه‌گری دارد و رخ می‌گشاید هرچه بیشتر گرد زمان برگردی کرده‌ها و رفته‌های دارنده‌ی آن دیدگاه و فرهنگ نشیند و در پیش دیدگاه دآوری تاریخ قرار گیرد، که بررسی و واریسی آن، و در «هم‌سنجی» بیشتری نهادن این دو «فرهنگ»، در اینجا بایستگی ندارد و چه بهتر به فراگشایی آن پایان داده شود، اگرچه در روند نوشته، خواننده به نشانه‌هایی و بوده‌هایی دست می‌یابد!

در پی دست‌اندازی فرمانداری نظامی بر اداره‌ی رادیو، از ۲۷ تیر نیز به باشگاه‌ها و قرارگاه‌های نیروهای ملی چنگ می‌زند و آنها را در چنبره‌ی خود می‌گیرد. از نیروهای ملی و هواداران مصدق که از این بلا در امان بوده‌اند، تنها حزب زحمتکشان ملت ایران بوده است، چراکه، بر سر در آن نوشته شده بود «اینجا خانه‌ی دکتر مظفر بقایی» است، و چون نماینده‌ی مجلس شورای ملی بود نمی‌توانستند آنجا را که خانه‌ی نماینده‌ی مجلس است، اشغال نمایند و نشان هنوز رنگ‌باخته‌ای از نمای «مردم‌سالاری» به چشم می‌خورده است!

با جای گرفتن احمد قوام به نخست‌وزیری، در همین روز ۲۷ تیر، اعلامیه‌ای که مصدق از آن یاد کرد چاپ‌پخش و از رادیو خوانده شد، و گویی به آتش خشم مردم، گرد آتش‌زای پاشیده باشند، سراسر ایران به ویژه تهران را به آتش خیزش و تلاش به سود بازگردی مصدق چاره‌ساز گردید. در آن پخش‌نامه‌ی دولت قوام آورده بود که «به همان اندازه که از عوام‌فریبی در امور سیاسی بیزارم در مسائل مذهبی نیز از ریا و سالوس منزجرم کسانی که به بهانه‌ی مبارزه با افراطیون سرخ ارتجاع سیاه را تقویت نموده‌اند لطمه‌ی شدیدی به آزادی وارد ساخته و زحمات بانیان مشروطیت را از نیم قرن به این طرف به هدر داده‌اند. من در عین احترام به تعالیم مقدسه‌ی اسلام دیانت را از سیاست دور نگاه خواهم داشت و از نشر خرافات و عقاید قهقرایی جلوگیری



خواهم کرد!» او، در پی تهدیدنامه‌ی خود، همگام نیم‌چشمی به حزب توده، رشوه‌گونه، نشان دادن و در پی آنکه نمی‌تواند آیت‌الله کاشانی را به سود خود و به زیان مصدق بفریباند، که از زبان خاطرات ارسنجانی و بایگانی وزارت خارجه‌ی انگلیس گفته آمد، تیزترین یورش نامه‌ی دولت خود را، نیروهای ملی به ویژه پیروان کاشانی نشانه گرفته، دارد و می‌افزاید «به عموم اخطار می‌کنم که دوره‌ی عصیان سپری شده و روز اطاعت از اوامر و نواهی حکومت فرا رسیده است. کشتیبان را سیاستی دگر آمد!» نیز پیشین روز این روز، در ۲۶ تیر ماه که مصدق پیش از ظهر آن با شاه دیدار و خواستار پذیرش برکناری خود می‌گردد و شاه تا ساعت هشت بعد از ظهر فرصت خواسته بود، چه پخش‌نامه‌ی نمایندگان مجلس شورای ملی، هواخواه و وابسته‌ی نهضت ملی و چه باختر امروز و آنچه در گذشته یادآوری گردید، و پی‌بری مردم از این دو راه و یا چاپ‌پخش‌نامه‌هایی خبردهنده از سوی گروه‌های ملی و سینه به سینه به این و آن رسانیدن، خبر برکناری مصدق ایران‌گیر می‌شود و زمینه‌سازی‌های خیزش و دعوت مردم به قیام همگانی در برابر هر حکومتی که بخواهد جانشین مصدق گردد، آماده‌سازی، گردید!

خبرگزاری‌های بیگانه، چه روزنامه‌ها و چه رادیوهای آنان، اگرچه با شادی برکناری مصدق را پخش می‌کردند، به ویژه انگلیس و سپس آمریکا، ولی پخش خبری این رسانه‌ها نیز در بسیج و باخبری مردم نیک می‌افتد، و بسیار گفته‌های درست و یا نادرستی که راهی میان مردم می‌گردد و شور و بپاخیزی بیشتری در میان مردم برمی‌انگیزاند. قوام از شاه خواست انحلال مجلس شورای ملی - دستگیری سران نهضت ملی، به ویژه کاشانی - برپایی استبداد - یاری گرفتن از بیگانه و بسیار دیگر این‌گونه گفته‌هایی که جامعه‌ی ایران را در دو روز پر می‌سازد. پیش‌سازی‌های بایسته، خودجوش و نیمه‌سازمانی انجام می‌گیرد و روزهای بیست و هشتم و بیست و نهم تیر ماه تمام بازار تهران از کار دست می‌کشد و نمایش‌های خیابانی پای به پهنه‌ی کارزار می‌نهد، به زیان قوام و در سود مصدق، و دامنه‌ی آن به درگیری‌های خیابانی و زد و خورد با نیروهای دولتی و گماشتگان سرکوب‌گر استبداد بر سرکار آمده، کشیده شدن. اگر، روز ۲۶ تیر باختر امروز، آگاهی‌دهنده‌ی مردم می‌گردد و دست به دست میان مردم، کارسازی‌های چشم‌گیر خود را داشته، روز جمعه، ۲۷ تیر، بامدادان، روزنامه‌ی شاهد روی به برانگیزی مردم دارد و واژگونی قوام را در دهان مردم می‌نهد و ستیز با دشمن تا بازگردی «مصدق» را جامعه‌گیر کرده است!

داده‌های تاریخی شنیده و یا خوانده شده از زبان و قلم این و آن زنده و یا چهره در زیر خاک پنهان کرده گویاگری دارند که نمایی دیگر می‌گیرد رُخساره‌ی شهر تهران، در روز جمعه ۲۷ تیر، و این‌گونه نگارنده به یاد می‌آورد آن روز را، سایه و روشن، هنگامی که در خردسالی، زندگی می‌گذراندم و دانش‌آموزان دبستان در شهر اصفهان و شور و خیز مردم را در این روز و پسین روزهایی که به «سی تیر» می‌انجامد و پیروزی آفرینی با خود دارد!

پلیس، چه افسر و چه پاسبان، مسلح به سلاح گرم و سرد، شهرهای بزرگ و به ویژه تهران و شهرهای کارگری چون اصفهان و آبادان و... را در چنبره‌ی فشار و سنگینی ترس و دلهره کشانیده بودند و مردم نیز در جوش و خروش پنهان گرفته در دل به سر بردن، و آنچه می‌گذشت گویاگری داشت به رویداد رویدادی و بازتابی از کنش‌ها و واکنش‌های با مردم و بر مردم بودگان!

روزنامه‌هایی که بر سر خریداری آنها مردم سر و دست می‌شکستند، می‌بود باختر امروز و شاهد، و مرده‌باد قوام و زنده‌باد مصدق نقل زبان مردم بر سر هر کوی و برزن جای‌گرفته‌ای، شده بود. خامه‌ای، از منظره‌ی به چشم دیده‌ی خود در این روز سخن می‌گوید در میدان بهارستان - میدان سپه - اسلامبول و لاله‌زار و نمایش‌دهی پلیس و کامیون‌های سرباز و فروش روزنامه‌ی شاهد و اولین پرخاش پاسبانی به روزنامه‌فروش شاهد و مقاومت روزنامه‌فروش و کشمکشی که میان مردم به پشتیبانی روزنامه‌فروش با پاسبان‌هایی که به یاری پاسبان پرخاش‌کننده شتافته بودند، روی می‌دهد. او از فریاد زنده‌باد مصدق، مرده‌باد قوام سخن می‌راند و می‌نویسد؛ «از آن هنگام، گرچه پلیس موفق به متفرق کردن مردم شد، ولی فریادهای مرده‌باد قوام و زنده‌باد مصدق خاموش نگردید. اگر در یکجا قطع می‌شد در جای دیگر بلند می‌شد». در ادامه‌ی گفته‌ها و آورده‌های خامه‌ای در کتاب خود، برنشانی دارد از چونی نمایی که شهر تهران به خود گرفته بوده است و اینکه در گوشه به گوشه‌ی شهر سر و کله‌ی دانشجو - کارمند و شهروندانی را دیدن که با هم گرم سخن و در سخنان امید و ناامیدی به آینده و اینکه سرنوشت مصدق چه می‌گردد و خشم بر دل مردم نشست و چگونه نمایان می‌گردید و می‌نویسد؛ «البته حادثه‌ای که من شاهد آن بودم منحصر بفرد نبود و در جاهای دیگر شهر نظایر آن اتفاق می‌افتاد» و کشمکش میان گروه‌های کوچک مردم با پلیس را که آغاز می‌گردد، از جوان‌های وابسته‌ی جبهه‌ی ملی «به ویژه حزب زحمتکشان، حزب ایران، پان‌ایرانیست‌ها و مانند آنها بودند» می‌داند و اینکه «توده‌ی عظیم مردم هنوز به حرکت

در نیامده» بود، و شور و کشتش درگیری‌ها در مرکز شهر و «اطراف دانشگاه» ادامه گرفته، بوده است!

شامگاه این روز است، که رادیو پخش‌نامه‌ی دولتِ قوام را پخش می‌کند، توهین‌گونه به آن کس که ملت ایران زبانِ خویش می‌دانستندش و عزیز، و نیز مردم ایران و رهبران و گروه‌های آرمان‌خواه ایرانی و فردا روز، روز ۲۸ تیر، مزدبگیران شهربانی به در و دیوار شهر چسبانیدن و بنا بر نوشته‌ی خامه‌ای «این اعلامیه خشم و تنفر مردم را چند برابر کرد و حتی کسانی که در آغاز چندان مخالفتی با قوام نداشتند به صفِ مخالفان وی پیوستند. «خامه‌ای، سپس به بررسی کوتاه‌شده‌ی خود می‌پردازد، از «پخش‌نامه‌ی رادیویی قوام»، به سخنگویی سخنگوی دولت، ارسنجانی - یاد کردن از تاخت و تاز او به «جنبش ملی کردن نفت و خلع ید» - «به مصدق» - «روحانیون» و اینکه «مردم را به گرفتن و بستن و کشتن تهدید» نمودن، که نگارنده، در بالا آن اعلامیه را آورد و همان‌گونه که گفته آمد، به مانند گرد آتش‌زایی گردیدن، در دوچندان فزونی بخشیدن به آتش خشم مردم. اولین بازتاب آن را در روزنامه‌ی «آبادانا» ارگان «حزب ملت ایران» می‌توان به روشنی دید، در فردای آن روز، روز ۲۸ تیر، با سرمقاله‌ی «گلولة، گلولة، گلولة؛ این است هدیه‌ی ملت ایران به قوام مزدور»!

جوانان، دانش‌آموز و دانشجو و دارنده‌ی دیگر پیشه‌های اجتماعی، که از پیشین روز این روز، قرارگاه خود را در اشغال فرمانداری نظامی، از دست داده داشتند، بی‌درنگ به پاساژ آشتیانی اول میدان بهارستان، که روزنامه‌ی «آبادانا» را چاپ پخش می‌نمودند، نقل مکان داده و سامانه‌ی سازمانی گرفته، می‌توانند با شور و جوش هشتاد هزار از روزنامه‌ی «آبادانا» را میان مردم به شماره‌ای یک ریال به فروش رسانند. در این شماره از روزنامه، که پس از قیام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ دوباره چاپ پخش گردیده است، خواننده می‌خواند دو نامه‌ی آورده شده به امضای شاه به زیان و سود «قوام» نوشته شده و همگام برنمایانی ناسازواری گفته‌ها و نوشته‌های دیروز و امروز، نه تنها شاه را که قوام را هم! ناسازوار گفته و نوشته‌هایی بدین‌گونه که، قوام السلطنه پس از رخداد آذربایجان از سوی شاه به نشانه‌ی «جناب اشرف» دست می‌یابد و در نامه‌های خود او را «جناب اشرف» می‌خواند. چندی نمی‌گذرد و میان این دو «شکرآب» شدن، چرا که قوام السلطنه رفتارهای زیان‌رسان به «قانون اساسی» و ناخوانا با خواسته‌های ملی بوده از سوی شاه سرزده را، یادآور می‌گردد و به گونه‌ی نوشتن یادآوری و خشم شاه را برمی‌انگیزاند! بازتاب خرد گرفته‌ی قوام به شاه، در دستور به حکیم‌الملک رُخ

می‌نمایند، که او به قوام پاسخ دهد، بدون اینکه نشان «جناب اشرف» را در نامه‌ی او به کار برد و این‌گونه «لقب» شاه‌بخشیده را، پس گرفته بخواند!

حکیم‌الملک به دستور شاه، در بهار ۱۳۲۸، با ارسال نامه به قوام چنین می‌کند ولی، شاه دوباره، در فرمان نخست‌وزیری روز ۲۷ تیر، با «لقب جناب اشرف» او را به نخست‌وزیری برمی‌گمارد و *آبادانا*، روشن‌ساز این گردیده، که نه قوام به ارزش‌های قانون اساسی و نظم مردم‌سالاری و خواسته‌های ملی پای‌بند و باورمند، و نه «شاه» به وظیفه‌ی خود آگاه و پای‌مردی و وجدان «سیاسی - اجتماعی» نشان داده است!

قوام در پخش نامه‌ی دولتی‌اش، سزای فرد و افراد مخالف را «بدون توجه به مقام و موقعیت» آنها کیفردهی، و بادافره‌دهی ناسازگار بودگان با دولت و رفتار سیاسی خود را، «دست به تشکیل محاکم انقلابی زده روزی صدها تبهکار را از هر طبقه به موجب حکم خشک و بی‌شفقت قانون قرین تیره‌روزی» ساختن، می‌خواند و نه تنها سخت‌ترین توهین‌های ممکن را به مردم و رهبران آنان می‌نماید، که در پی آن است که چهره‌ی تبهکار خود را بیوشاند، روی‌آور است به وارونه‌سازی واژه‌ها و گونه‌کیفری، که می‌بایست پیش از هر کس «قانون» برای او و همتایان او بخوهد و روا داشتن، نه برای آرمان‌خواهان که او می‌خواهد و آنان را نشانه‌گرفته، بوده است!

دو‌گونه فرهنگ «سیاسی - اجتماعی» در گذشته به آن تکیه شده رویارویی همه‌جانبه می‌گیرند، و اولی را «مصدق» پیشگام است و دیگری به گونه‌ی نسبی به آن پای‌بندی نشان داده، جامعه‌ی ایرانی را با دست خالی ولی پُرگرفته از راستی و درستی و تلاش برای به دست آوری حقوق خود از چنگال «هم‌آورد»، به خیزش درمی‌آورند و دومی با تمام نیرنگ‌بازی‌ها و فریبکاری‌ها و دارنده‌ی «قدرت»، چه به تکیه به بیگانگان و چه سلاح سرکوب و بازوی استبداد سرکوب‌گر دولت و دارنده‌ی تمام امکانات که کنون جای «مصدق» نشسته است، و در پی از دست دادن نهاد مردم‌سالاری و به نیستی کشانیدن خواسته‌های «ملی» و ارزش‌های مردمی برآمدن، و دیدن کدامین با ناچیز امکاناتی پیروزی می‌گیرد، در برابر آنکه همه چیز در دست داشته است جز راستی و درستی درگفته‌ها و رفته‌هایش و دل به مهر ایران بستن را!

دست خالی مردم ولی دل به مهر ایران بسته به کار می‌افتد و فلج‌ساز دست قدرت و از همه چیز بهره‌مند جز نیروی «قدرت‌زای» ملت، در پاره کردن اعلامیه‌ی یاد شده‌ی دولت که پلیس به در و دیوار چسبانیده بود و در برابر یورش بازوی سرکوب‌گر دولت ایستادگی نمودن و زخم گرفتن و زخم نشانیدن و شکست سکوت و به ریش تهدید

«قوم» خندیدن و آهسته آهسته توده‌های هنگامه‌ساز مردم همه جای ایران را به لرزه درآوردن، با خطر کردن و جان را در برابر به دست‌آوری آرمان خود ناچیز شمردن. تمام جدول‌ها و پیش‌بینی‌هایی در هم ریخته شدن و نویدبخش پیروزی مردم و شکست دشمن را، جامعه، کم و بیش می‌توانست احساس کند. از گوشه‌های دورافتاده‌ی کشور سیل نامه‌ها و تلگراف‌هایی برای نهادهای با مردم بوده، چه فردی و چه گروهی، که از جمله باشند نمایندگان مجلس و هواخواه نهضت ملی، آیت‌الله کاشانی و نیز دست از کار کشیدن و بازارها را بستن، اعلامیه‌ی نمایندگان مجلس هواخواه مصدق و آیت‌الله کاشانی بُردی ویژه می‌گیرد و تیزی پیکان آن بر چهره‌ی قدرت زخمی‌کاری می‌نشانند. کاشانی، سخت «قوم» را در اعلامیه‌اش به یورش می‌گیرد و بر این درستی تکیه داشتن که در «سرزمینی که مردم رنج‌دیده‌ی آن پس از سال‌ها رنج و تعب شانه از زیر بار دیکتاتوری بیرون کشیده‌اند نباید رسماً اختناق افکار و عقاید را اعلام و مردم را به اعدام دسته جمعی تهدید نماید» و سپس، و آشکارا مردم را به «جهاد اکبر کمر همت بر بسته» برمی‌انگیزاند و بر این بودن تا «برای آخرین مرتبه به صاحبان سیاست استعمار ثابت کنند تلاش آنها در به دست آوردن قدرت و سیطره‌ی گذشته محال است و ملت مسلمان ایران به هیچ‌یک از بیگانگان اجازه نخواهد داد که به دست مزدوران آزمایش شده استقلال آنها پایمال و نام با عظمت و پرافتخاری را که ملت ایران در اثر مبارزه‌ی مقدس خود به دست آورده است مبدل به ذلت و سرشکستگی شود!»

انور خامه‌ای - گذشته چراغ راه آینده است - مصطفی فاتح - مصطفی علم و دیگران و دیگر نوشته‌های به جای مانده و گزارش‌گری داشته از آن دوران، به کنش‌ها و واکنش‌ها پرداخته‌اند و اثربخشی پخش‌نامه‌ی آیت‌الله کاشانی سودمند و نشان داده‌اند و نیز گزارش‌گری‌های روزنامه‌های خارجی از پیشین روزهای «سی تیر» و موج خیزش در تهران و شهرستان و آسوشیتدپرس که «بزرگ‌ترین تظاهرات از طرف مردم در آبادان رخ» داده، می‌خواند. در روز ۲۸ تیر، سخت‌گیری و سرکوب از سوی دولت قوام فزونی و بنا بر دستور نخست‌وزیر وزارت پست و تلگراف از ارسال و پخش تلگراف سر باز می‌زند. قوام در تنگنای سخت‌تری قرار می‌گیرد و خواستار اختیارات بیشتری از شاه شدن تا بتواند آرامش را بنا بر شیوه و روش‌های خود بازگرداند و بنا بر چنین دیدگاهی در روز ۲۹ تیر، از شاه می‌خواهد که یا دو مجلس را منحل سازد و یا استعفای او را بپذیرد و شاه قول دادن که چنین می‌کند، اگر وضع بدتر شود و پند و اندرز که از نیروی نظامی برای بازگردانی آرامش سود جوید. روز ۲۹ تیر، به‌پاخواستگی یکپارچه‌ی مردم

شهرستان‌هایی چون آبادان - اصفهان - کرمانشاه - همدان و...، و به ویژه تهران انجام و خیزش به گونه‌ی همه‌جانبه‌ای درآمده بود و مردم دست از کار کشیده، به ویژه بازارها بسته و پالایشگاه آبادان تعطیل گردیده بود. در خیابان‌ها دارندگان پیشه‌های گوناگون، در پی دست از کار کشیدن، روی آور و به ویژه کارمندان دولت - دبیران - آموزگاران - دانشجویان و دانش‌آموزان موج می‌زدند و فریاد رسای جامعه، زنده‌باد مصدق - مرگ بر قوام و دیگر این‌گونه شعارها شده بود، و خشم و دلهره پیکره‌ی جامعه را پر کرده بود. دولت نیز، از هر جهت نیروی سرکوب خود را به خیابان‌ها آورده و فرمان خشونت‌گری داده شده، بود و بنا بر آورده‌های خامه‌ای، اولین قربانی بهره‌ی دست‌فروشی می‌شود در خیابان ناصرخسرو و اوج گرفتن سرکوب‌های دیگر و بی‌گسست ادامه یافتن!

در درگیری‌های رخ داده، چه در تهران و چه در شهرستان‌ها، بسیار کمتر ارتش و بسیار فزون‌تر پلیس روی به خشونت می‌آورد و مردم با دست خالی یا چوب و سنگ روی در رویی را به کار می‌بردند. تانک‌های پر از سرباز و پلیس، نمایش دهنده‌ی خشم دولت و دندان نشان‌دهی به مردم را نمایانگر بود. نگارنده، بنا بر دیده‌ها و شنیده‌های خود و بزرگ‌سالانی که بیشتر پهنه‌های کارزار دیده‌ی خود را بازگو داشته‌اند، در اصفهان نیز، کمتر ارتش و بیشتر پلیس روی به سرکوب مردم آورده، بوده است، اگرچه اشغال قرارگاه‌ها و باشگاه‌های گروه‌های سیاسی را، فرمانداری نظامی در چنگال می‌گیرد. خامه‌ای، گسترده از نمای روز ۲۹ تیر در تهران سخن می‌راند و خشونت‌گری پلیس و فزونی گرفتن آن دم به دم و فریاد اعتراض مردم که رساتر می‌گردید و از جمله در خیابان شاه‌آباد، که مهندس حسینی، هنگام رفتن به مجلس با آن درگیری رخ داده روی در رویی می‌یابد.

بنا بر نوشته‌ی خامه‌ای، مهندس حسینی، پیاده راهی مجلس بوده و با دیدن منظره‌ی زد و خورد و اعتراض مردم به پلیس و افسری که مردم را می‌زد، هم سخن با مردم، به افسر اعتراض دارد که «چرا مردم را می‌زنید؟ کی به شما دستور داده است» و ادامه‌ی نوشته‌ی خامه‌ای به اینکه؛ «افسر می‌خواست با او نیز با خشونت رفتار کند ولی من و چند نفر دیگر به او گوشزد کردیم که او نماینده‌ی مجلس است و مصونیت دارد. با وجود این به گفتن اینکه «من دستور دارم از اغتشاش جلوگیری کنم» اکتفا کرد و همچنان به ضرب و شتم مردم ادامه داد!»

این روز، روز ۲۹ تیر است و شهرها و تهران به ویژه چهره‌ی خشمگین و نفرت‌زدگی خود را به دولت قوام، به گونه‌هایی گوناگون ولی دور از روی‌آوری به رفتارهای قهرآمیز،

نشان می‌دهد و پاسی پس از نیم‌روز خبرنگاران داخلی و خارجی با آیت‌الله کاشانی به گفت و شنود می‌نشینند و هریک پرسش‌های خود را دارد و پاسخ آن را دریافت داشتند. امیرسلیمان عظیمی دارنده‌ی امتیاز روزنامه‌ی *آبادانا*، ارگان حزب ملت ایران پرسشی این‌گونه‌ای را داشت که «آیا برای واژگون‌سازی قوام، نیازمند به کردارهای قهرآمیز وجود دارد؟!» و او پاسخ می‌دهد که، «نه، با همین روش‌های عادی «او را ازاله می‌کنیم»!»

نیز، انور خامه‌ای بنا بر آورده‌های خود در کتاب «از انشعاب تا کودتا»، از او پرسش داشته که «اگر انگلیسی‌ها در آبادان نیرو پیاده کنند آیا آیت‌الله فتوا می‌دهد که تأسیسات نفت آتش زده شود. آیت‌الله جواب داد «اگر پای یک انگلیسی به مؤسسات آبادان برسد من دستور خواهم داد که تمام تأسیسات نفتی و پالایشگاه‌ها را آتش بزنند و نابود کنند» بلافاصله تمام حضار و حتی خبرنگاران توده‌ای به شدت کف زدند! انور خامه‌ای، با تکیه به کتاب «وقایع سی تیر»، و در ادامه‌ی نشست آیت‌الله کاشانی با روزنامه‌نگاران، به سخنان و آرایش خانه‌ی دروازه شمیران، که پرسش و پاسخ‌ها انجام می‌گرفت پرداخته است و سخنانی که آیت‌الله به زبان می‌راند. او در پی اینکه مصدق را مجبور کرده‌اند به استعفا، و قانونی نشمردن حکومت قوام، بر این بوده که «قوام در محکمه‌ی ۲۰ میلیون ملت ایران محکوم است. اگر یک ملتی او را نخواهد فرمان شاه یا رأی تمایل مجلس اگر بالاتفاق هم باشد اثری ندارد» می‌افزاید که «ملت ایران نمرده و زیر بار این ارباب جنایتکار نخواهد رفت و اگر کار سخت شود خودم حاضرم کفن بپوشم!» در پایان فزودن که «فردا تهران و همه‌ی ایران تعطیل عمومی است و اگر مقتضی باشد می‌گویم که پس فردا هم تهران و همه‌ی ایران تعطیل کنند!»

خامه‌ای، به نامه‌ی کاشانی به علاء، و در آن پرده‌داری که ارسنجانی از سوی «قوام» پیام داده بوده است که «۶ وزیرش را در اختیار من» بگذارد اگر سکوت اختیار کنم و ادامه‌ی نامه به اینکه؛ «همان‌طوری که حضوری عرض کردم به عرض اعلیحضرت برسانید که اگر در بازگشت دولت دکتر مصدق تا فردا اقدام نفرمایید دهانه‌ی «تیز انقلاب» را با جلوداری شخص خودم متوجه دربار خواهم کرد!»

آورده‌های خامه‌ای، گرفته شده‌هایی است از کتاب «وقایع سی تیر» و نیز آنچه خود و دوستانش در «حجار» نوشته‌اند، و نیز اشاره به «اعلامیه‌ی شدیدالحنی»، که بر این است، حزب زحمتکشان ملت ایران چاپ‌پخش و افسران و سربازان را به سرپیچی از فرماندهان خود و «پیوستن به صفوف ملت دعوت» داشته، و نیز سایر احزاب و

جمعیت‌های وابسته به جبهه‌ی ملی را بازگویی دارد.

روز ۲۹ تیر، از سوی نیروهای ملی وابسته به جبهه‌ی ملی و به ویژه نمایندگان مجلس هوادار مصدق، سازمان نیم‌بند «کمیته‌ی تمرکز مبارزات ملی» برپا می‌سازند و نه تنها روز «سی تیر» را تعطیل عمومی اعلام می‌دارند، در سراسر کشور، که کوشش دارند در کار مبارزه، همبستگی و همگامی میان نیروهای ملی به وجود آید و سازمان یافته تدارک مبارزاتی انجام گیرد. از برآیند نوشته‌ها و شنیده‌ها، در پی درگیری‌های این روز نزدیک به ۷۰۰ نفر دستگیر، بیش از یک‌صد نفر زخمی و دو الی سه نفری جان می‌بازند!

کنون، پیش از آنکه به رخداد «سی تیر» پرداخته شود، نیم‌نگاهی به کنش‌ها و واکنش‌های «حزب توده» و ارگان‌های آن انداختن، بایستگی دارد. گشتی در گذشته، نشان‌دهندگی داشت که شوروی پس از جنگ جهانی دوم با انگلیس هم‌آهنگی‌های گسترده‌ای را دنبال می‌کند در چپاول ایران و پنهان و آشکار، گروه‌های وابسته‌ی ایرانی، به این دو قدرت جهانی، بنا بر خواست سیاست‌سازان انگلیس و شوروی در زمینه‌هایی با هم، همکاری و همداستانی داشته‌اند، آغاز شده زیر پوشش «مبارزه‌ی ضد فاشیست» و یا دیگر سرپوش‌هایی، این‌گونه‌ای. سیاست‌سازان شوروی نیز، دولت‌های پس از جنگ جهانی در ایران را، تا آنجایی که برای آنها «حریمی» پذیرد و دست آنها را در چپاول ایران آزاد نگه دارد، پذیرفته و در میان آنها، به قوام و سهیلی آشکارا خوش نشان داده‌اند و وجود این دو را بر سر «قدرت» در سوی خواسته‌های خود خوانده و خشنودی نشان داده بودند، سپس نیز، رزم‌آرا از چنین مهری بهره‌مندی می‌یابد!

نیز، در میان «سه نخست‌وزیر» مورد مهر سیاست‌سازان شوروی قرار گرفته، قوام و رزم‌آرا با حزب توده و پاره‌ای از رهبران اصلی آن حزب همگامی و همدلی داشته و ارتباطی تنگاتنگ در انجام کارهایی و ستیزه‌گری با «شاه» بنا بر کینه‌ی دیرینه‌ای که نسبت به «رضاشاه» و خانواده‌ی پهلوی به جای مانده، بود، و خیز از میان برداشتن «محمد رضا شاه» و برچیدن سلسله‌ی پهلوی را، دنبال و پُر داده‌هایی تاریخی، در گذشته گواهی‌دهندگی داشت. این دو نخست‌وزیر، در پیوند با خانواده‌ی فرمانفرمایان و کشته شدن نصرت‌الدوله، چه پسران فرمانفرما و برادران نصرت‌الدوله، که بوده‌اند محمد ولی میرزا - سرلشگر محمدحسین فیروز و...، چه فرزند نصرت‌الدوله که مظفر فیروز باشد و عمه‌ی او «مریم فیروز» همسر کیانوری، هم وزرا و نزدیک‌ترین کسان به



«قوام‌السلطنه» و «رزم‌آرا» بوده‌اند و خویشاوند، و هم وابسته به حزب توده و همکاری‌های تنگاتنگ با آن حزب و شوروی را دنبال داشته بودند، اگرچه همگام با انگلیس هم!

رده‌ی رهبران حزب توده، چون کیانوری و...، در پیوند با رزم‌آرا به گونه‌ای و قوام گونه‌ای دیگر، و خانواده‌ی فرمانفرما و مریم فیروز از سویی و دیگر سوی دو برادر نصرت‌الدوله و فرزندش مظفر فیروز در گذشته به اندازه یادآوری گردید، از جمله در رخداد ترور شاه و دیگر ترورها و آلوده بودن دست خسرو روزبه هم. دیگر رده‌ی رهبران حزب توده و همکاری‌های آنان در مرتبه‌ی وزارت و...، با «قوام‌السلطنه» نیز، از زیر چشم گذشت و نزدیک‌ترین آنها به «قوام»، شاید بتوان «ایرج اسکندری» را دانست، چه مستقیم و چه نامستقیم و در پیوند با دایی‌اش عباس اسکندری که یکی از رهبران پایه‌گذاران اولیه‌ی حزب توده و کمیته‌ی مرکزی به‌شمار می‌آمده است و نیز مرتضی یزدی دیگر وزیر توده‌ای در کابینه‌ی قوام و به او نزدیک بوده را هم.

از برآیند فشرده‌شده‌ی گشتی در گذشته - ترکیب کابینه‌ی قوام‌السلطنه - پخش‌نامه‌ی دولت قوام و رشوه‌دهی به حزب توده - چگونه‌نویسی و چگونه رفتارهای رهبری و بدنه‌ی حزب توده با «مصدق»، پس از کناره‌گرفتن مصدق از نخست‌وزیری، و تکیه به داده‌های تاریخی نوشته‌ای و شفاهی آن دوران و آنچه به آن اشاره خواهد شد، همه و همه، بازگوی روشنی است که در پهنه‌ی جهانی، شوروی، اگر با انگلستان به زیان مصدق و سود «قوام» همسویی کار نداشته بوده باشد، به یقین به سود ملت ایران و بازگردانی مصدق، هم، نه ابراز همدلی داشته و نه، به زیان دولت قوام و سرکوب‌گری‌های آن ناخشنودی و خرده‌گرفتن، از خود نشان داده است!

شاید بتوان گفت، رفتار شوروی برخاسته بوده باشد از رخداد آذربایجان و «نفث شمال»، که در بازی سیاسی زیان دیده از آنچه گذشت و دست‌بازی‌گری‌های ماهرانه‌ی «قوام» را از چشم دور نداشته است، اگرچه ترکیب کابینه‌ی گونه‌ای بوده، که مهره‌های انگلیسی‌دلخواه شوروی هم، در آن جای گرفته بودند و بارزترین این دو سویه کارگشایان بیگانه‌را، همانندانی چون علی سهیلی وزیر امور خارجه و عباس اسکندری یکی از دو معاون «قوام»، نام بردن!

اما، حزب توده و روابط تنگاتنگ رهبران آن با قوام‌السلطنه، از سویه‌های گوناگونه‌ی برشمرده شده از یک سوی، و از دیگر سوی و بی‌گسست با «مصدق» و نهضت ملی دشمنی ورزیدن، و روشن‌سازتر نوشته‌های ارگان‌های حزبی آن حزب و شنیده

خواننده‌ای که نگارنده به آن اشاره خواهد کرد، همه و همه، بازگوی آن است که حزب توده سنگ‌اندازی داشته است، به زیان خیزش‌ها و خواسته‌های مردم، در بازگردانی مصدق و برکناری قوام.

ارگان‌های حزب توده، همچون گذشته، در پی کناره‌گرفتن مصدق و از همان دمامد ۲۵ تیر ماه، مصدق را زیر شلاقِ نوشته‌های خود می‌گیرند، و رهبرانِ همداستان با قوام و رزم‌آرا، گونه‌نویسی دارند، که به مردم و توده‌ی حزبی حزب بیاورانند «مصدق» با رزم‌آرا - قوام‌السلطنه و...، همتای اوست با یک تیر دو نشانه گرفته بودند، به اینکه، مصدق زبان «ملی مردمی» جامعه‌ی سیاسی ایران را زیر تازیانه‌ی شوم خود گرفته باشند و نیز همکاری‌های گذشته و حالِ سیاسی خود را با رزم‌آرا - قوام‌السلطنه و...، حتی «سید ضیاءالدین» را، پوشیده بدارند!

با چنین دیدگاهی، نویدآینده که به جای بسوی آینده چاپ‌پخش می‌گردید در ۲۵ تیر می‌نویسد؛ «مصدق از نظر داخلی متکی به طبقاتی است که نفع آنها با نفع اکثریت عظیم مردم ایران تعارض دارد» و در پی این‌گونه واهی بررسی‌های توده‌ایستی می‌افزاید؛ «همین‌ها هستند که سال‌ها یک روز به دنبال قوام یک روز به دنبال رزم‌آرا و یک روز هم به دنبال مصدق انواع جرائم و جنایات را مرتکب می‌شوند. اردوی غارتگران در ایران یکی است فقط نقاب‌ها فرق می‌کند. از نظر خارجی نیز دکتر مصدق متکی به یک امپریالیسم جهانخواار بین‌المللی است. تکیه‌گاه خارجی او یعنی امپریالیسم آمریکا نیز نظری جز به اسارت کشاندن ملت و تبدیل کشور به پایگاه تجاوز امپریالیستی نداشته است و ندارد» و پس از این‌گونه واری‌های «طبقاتی» توده‌ایستی، نتیجه‌ی برخاسته از آن را چنین گونه می‌داند که؛ «بدین ترتیب دولتی که از نظر خارجی و داخلی چنین تکیه‌گاه‌هایی داشته باشد چگونه می‌تواند مصدر اقدامات اصلاح طلبانه شود!»

با چنین پوچ‌داوری‌ها و تُنک‌مایه‌ی بینشی، حزب توده آغاز و ادامه می‌دهد که «نتیجه‌ی زد و خورد جناحین هیئت حاکمه‌ی ایران هرچه باشد پس از چهارده ماه یک بار دیگر این حقیقت با کمال وضوح به ثبوت رسیده است که هیچ‌یک از جناحین و شخصیت‌های هیئت حاکمه‌ی ایران دوست ملت و هواداران او نیستند. اینها همه دشمن ملت و مدافع ماشین بهره‌کشی هیئت حاکمه‌ی ایرانند» و همواره دنبال کردن کهنه‌گفته‌ها و نتیجه‌های برخاسته از آن به اینکه؛ «نخست‌وزیر آینده هر که باشد در عزم راسخ ملت ایران دایر به ادامه‌ی مبارزه کوچک‌ترین تغییری نخواهد داد. هدف نابود

کردن ماشین دولتی زنگ‌زده و فاسدگونی، طرد طبقات و عناصر استثمارگر، ریشه‌کن کردن امپریالیسم خارجی و استقرار حکومت مردم بر مردم است!»  
کوتاه شده‌ی بینش حزب توده، جای‌گرفته در ارگان‌های آن، دژ و نوید آینده، بود در روزهای ۲۵ تیر تا رخساره‌ی خیزش‌ها و در هم تنیده شدن خواسته‌های مردم و گروه‌های سیاسی دیگر، به تلاش در بازگردانی مصدق و واژگونی قوام، نمایان‌گر می‌شود در ۲۹ تیر و پای‌پای اوج‌گرفتن، گزیرکار حزب توده را به «تشکیل جبهه‌ی واحد ضد استعمار» فرامی‌خواند. حزب توده، نمای بی‌ریشگی و بریده از «اخلاق سیاسی» گونه‌ای که، پای‌گذار در سویه‌ی راستی و درستی باشد با «میهن» خود و جهان «مردمی»، فراموش می‌کند و یا بهتر گفته شود خود را به فراموشی می‌زند به اینکه می‌خواهد با چه کسانی «جبهه‌ی واحد ضد استعمار»ی برپا سازد؟! با «مصدق» و همراهان و دوستان او که دو روز پیش او را با «قوام و رزم‌آرا» همانند شناخته بود - درباره‌ی او و دوستانش آن‌گونه بررسی‌های «طبقاتی» توده‌ایستی داشت - آنها را دارنده‌ی «انواع جرایم و جنایات مرتکب» شده - به وجود آورنده‌ی «اردوی غارتگران - متکی» به یک امپریالیسم جهانخوار - و سپس تکیه‌گاه خارجی برای آنان آفریدن و «نظری جز به اسارت کشیدن ملت و تبدیل کشور به پایگاه تجاوز امپریالیستی» نداشته، و در پی نخ و ریسمان به هم‌بافی توده‌ایستی‌های خود، کنون بر این است تا «جبهه‌ی واحد ضد استعماری» به وجود آورد؟! وابستگان به استعمار سرخ، و در پی راه گم‌سازی‌های خود، برگرفته از زشت‌گفته‌ها و ناپسند مردم داوری‌هایی، که دولت مصدق را «ماشین بهره‌کش» و «دشمن ملت» و وابسته به «امپریالیسم» و... خوانده بود، با چاپ‌پخش «توده‌ای نامه» ای، همه‌ی سازمان‌های وابسته به جبهه‌ی ملی و نهضت ملی ایرانیان را دعوت به «جبهه»ی «ضد استعماری» خود می‌کرد و شخصیت‌هایی چون «آیت‌الله کاشانی» را هم، به گرد خواسته‌هایی، به همان رنگ و آب و بوی بینشی خود آکنده بوده؟!

چاپ‌پخش نامه‌ی حزب توده، اگرچه «سقوط قوام» و آزادی‌های «دموکراتیک» در سراسر کشور و... را یادآور است، ولی، تنها و تنها «اخراج کارشناسان آمریکایی» را خواستار است و نه گونه‌گون «آژانس»‌های سیاسی بیگانگان دیگر را هم، به ویژه انگلیس و روسیه را نیز، که سراسر کشور ریشه دوانده بودند و دیگر اینکه، همواره یاوه و هرزه‌درایی بهره و برگردن «مصدق» و یاران او نهاده شده، می‌باشد. یاوه‌گویی به اینکه مصدق «عمال سیاست آمریکا را در درجه اول بر کرسی وکالت» نشانیدن،

هدفمندی دارد و «تشکیل مجلسی با اکثریت آمریکایی» و جلوگیری بوده و بازدارنده‌ی «هرگونه پیروزی واقعاً ملی» و در این راه برای مصدق برشمرده، می‌افزاید؛ «با دربار و عمال امپریالیسم انگلیس» سازش نموده، بوده است. حزب توده، همچنان با این‌گونه‌نویسی‌های خود، که مصدق را به سیاست‌آمریکا و سازش‌گر با دربار و «عمال امپریالیسم انگلیس» در هم آمیخته می‌دارد و نتیجه‌گیری‌های بی‌شرمانه‌ای می‌نماید، بی‌آنکه جنب و جوش مردم را زیر رهبری گروه‌های ملی و نمایندگان مجلس، وابسته به نهضت ملی، یادآور و جزئی بازگویی داشته باشد، از آنچه جامعه در خود می‌پرورانده است در سود «مصدق» و یاران همراه او و به زیان «قوم - دربار» و بیگانگان پشتیبان آنها. حزب، و سیاست‌زیان‌رسان آن، آکنده از گونه‌گون دروغ‌گویی‌هایی، که پاره‌ای از دروغ‌های آن را در سکوت گذراندن و نوشتن می‌توان جستجو کرد، از جمله نوشتن و نیابردن آنچه می‌گذشته و رخ می‌داده است در جامعه، در روز ۲۹ و دعوت به تعطیلی سراسری در کشور، از سوی آیت‌الله کاشانی و جبهه‌ی ملی و نمایندگان وابسته به نهضت ملی در مجلس، در جای جای ایران بازتاب پیدا کرده!

رسوایی و زیان‌بارآوری حزب توده در آن روزها، بنا بر پاره‌ای از داده‌های تاریخی، در آنچه رفت و گفته آمد پایان نمی‌گیرد، که رهبری به توده‌ی حزبی‌اش نیز دستور می‌دهد که روز سی‌ام تیر در خانه بماند و یا برپا سازد حوزه‌های کتاب‌خوانی و بالابری دانش «لنینیستی» خود را با خواندن «دولت و انقلاب» لنین، بی‌گونه‌ای آموزش‌بری از لنین و زندگی‌نامه‌ی «سیاسی - اجتماعی» در پهنه‌ی کارزارهایی، چه تئوری و چه عملی، که با آنها روی در رویی داشته، بوده است. زشتی کار و آسیب‌رسی از سوی رهبران حزب توده، بیشتر آشکار و جلوه‌گر می‌گردد، هنگامی که بیشتر کنجکاوی آدمی تازه‌های دیگری را نیز به دست می‌آورد. نویسنده‌ی کتاب «در پیشگاه حقیقت»، در چند و چون «سی تیر» و روزهای پیشین روز این روز، خاطره‌گونه پرده‌داری دارد با دیده‌هایی که با چشم خود دیده بوده و با گوش خود شنیده است از افراد رده‌های بالای حزبی، که در آن روز تاریخی بازمی‌داشته‌اند توده‌ی حزبی را از شرکت در نمایش‌های خیابانی به سود مصدق و زیان «دولت قوم»! آنچه را مردم به‌پا داشته بودند و حزب، «توده» را با نشست‌های گفت و شنوهای حزبی و سخنرانی سرگرم نگه داشتن و نیز اینکه، چه کسانی در نوشتن «بخش‌نامه‌ی دولتی» قوم، دستی داشته‌اند! نویسنده‌ی آن کتاب، پیرامون پرداختن به خاطرات خود، از بوده‌ها و سخنان پراکنده میان مردم در آن روزها سخن رانده و از جمله اینکه «بخش‌نامه‌ی دولتی»، دولت قوم، نوشته‌ی ارسنجان

بودن و خود او که شامگاه ۲۷ تیر از رادیو تهران می‌خواند ولی در این مورد، مرتبه‌ای ضیاء صدر از ایرج اسکندری پرسش‌گونه، پرسیده است و پاسخ اسکندری که «این را که ما نوشتیم!» نگارنده، در پی خواندن پرسش و پاسخ یاد شده میان ضیاء صدر و ایرج اسکندری آورده شده در کتاب «در پیشگاه حقیقت»، بر این شد که تلفنی چند و چون آن را خود از ضیاء صدر بپرسد، و از او همان را شنیدن، که در کتاب یاد شده، آمده است. ضیاء صدر، در پی بازگویی شنیده‌ی خود به نگارنده، یادآوری داشت به «گنگ» بودن «ما» که از زبان ایرج اسکندری جستن کرده بوده است، به اینکه آیا مایی که او به کار برده است، حزب توده و تمام رهبری آن را، می‌خواسته بگوید در آن «بخش‌نامه» دست داشتند؟! یا، ایرج اسکندری خود به تنهایی با همراهان و «هیئت دولت» قوام، که از جمله بوده‌اند «عباس اسکندری» دایی او، و از رهبران اولیه‌ی حزب توده! به هر روی، حزب توده نه تنها کارشکنی و هرزه‌درایی را آغاز و دنبال داشت، به‌مانند گذشته، به مصدق و نهضت ملی ایرانیان، که سدساز بود توده‌ی حزبی را در همگامی با مردم و خیزش‌های آن روزها و «سی تیر» هم، و چه بسا کل رهبری در «بخش‌نامه‌ی» دولت قوام دستی داشته، و به یقین، و همواره چون همیشه بر ملت و نه هرگز با مردم بودن را!

اگر در روز سی‌ام تیر و پیشین روز آن ۲۹ تیر، کارگران و یا دیگر برخاسته از لایه‌های گوناگون اجتماعی، وابسته به حزب توده، همدوش و همگام با مردم ایران پای در مبارزه می‌نهند به سود مصدق و در تلاش و کوشش از پای درآوری «دولت قوام» و به شکست کشانی یاری‌دهندگان بیگانه و بومی او، برمی‌آیند، هرگز نمی‌تواند بیان‌گر دیدگاه رهبری حزب توده را رساننده باشد در سویه‌ی پشتیبانی از مصدق و تلاش به بازگردانی او و ناسازواری با دولت قوام داشتن! چرا که، حزب، چه در پیوند با وابستگی‌اش به شوروی و پیروی همه‌جانبه داشتن از سیاست‌سازان آن «قدرت جهانی»، و چه، آمیزه‌ی رهبری حزب و چیره بودن دیدگاهی آن رهبری بر پیکره‌ی حزبی، با خود داشت کنش‌ها و واکنش‌هایی را می‌توانسته و بایایی داشته، بریده بوده و بیگانگی‌پذیر، از خواسته‌های «ملّی» و تن‌دردهی به ارزش‌های «مردمی»!

شور و شرآفرینی از بامداد روز دوشنبه سی‌ام تیر، سراپا و در جای جای «ایران‌زمین» درهم تنیدن و رخ می‌گشاید، به ویژه در پایتخت و شهرهای بزرگی چون اصفهان، که نگارنده علی‌رغم خردسالی در آن دوران و دانش‌آموز دبستان بودن، سایه روشنی از آن روز پیروزی‌آور و پیشین روز آن، ۲۹ تیر، در اصفهان روی داده را، به یاد

دارد. چهره‌ی شهر تهران را داده‌های تاریخی، در چنگال نیروی پلیس و ارتش گرفته شده می‌خوانند و چنین گونه بود شهر اصفهان و سرریز شدن گروها گروه از مردم برخاسته از لایه‌های گوناگون جامعه، به مرکز شهر. خیابان‌ها آهسته آهسته پوشیده از مردم شدن و چهره‌ی نمایش خیابانی به سود «مصدق» و زیان «قوام» به خودگرفتن و شتاب‌پذیر به بازتاب‌های خشمگینی که کنش‌ها و واکنش‌ها از خود به جای نهاده دارند. «گذشته، چراغ راه آینده است» بر این درستی انگشت می‌نهد که: «تظاهرات پر شکوه روز سی‌ام تیر قیام واقعی و پر عظمت یک ملت زنده بود. در آن روز ملت قهرمان ما به پاخواست و جنگ بی‌امانی بین حق و باطل، ظلم و عدل، آزادی و ارتجاع آغاز گردید» و سپس می‌پردازد نویسنده‌ی آن به دیده‌ها و بوده‌هایی که در آن پیروز روز، روی داده بوده است!

«گذشته، چراغ راه آینده است» در پی‌گیری به بررسی «سی تیر» دانشگاه را اولین «محلی که تظاهرات را شروع کرد» می‌شناسد و با تکیه به کیهان و «سرنوشته»ی آن روزنامه در همین روز، فزودن که «چند دقیقه پس از شروع تظاهرات عده‌ای سرباز و پاسبان به محل رسیدند تا تظاهرکنندگان را متوقف سازند. ولی کاری از پیش نبردند. تظاهرکنندگان موج به موج به جلو می‌رفتند». نویسنده‌ی کتاب بر این است که «در تظاهرات تمام مردم از هر حزب و دسته و جمعیت و از هر طبقه و صنفی با هماهنگی قابل ستایشی شرکت داشتند. و شعار اصلی اکثریت آنها «مرگ بر حکومت ننگین قوام» «زنده‌باد دکتر مصدق» بود» و «وضع شهر اشغال شده» را برنمایاندن و اینکه «خیابان‌ها مخصوصاً آنهایی که به مجلس شورا ختم می‌شد در محاصره‌ی نیروهای پلیس و نظامی و تانک‌ها و زره‌پوش‌ها» درآمده، می‌خواند. از شور و یگانگی گروه‌های سیاسی سخن راندن که تا چند روز پیش با یکدیگر در زد و خورد بسر می‌بردند و کنون دوشادوش هم در فروش ارگان‌های خود در میان مردم و پیشگام، رویارویی با دشمن و رهبری کردن مردم در کارزار خیابانی برپا شده. از خیابان «اکباتان» سخن می‌گوید و اینکه «از طرف مردم بیشتر مقاومت» از خود نشان دادن و «از همان روز به نام «خیابان ملت» مشهور» گردیدن. پرداختن به «تعطیل سراسری» و اتوبوس‌های شهری و کارگاه‌ها و کارخانه‌های کوچک و بزرگ دست از کار کشیدن و چنین بودن وضع و حال ادارات دولت و کارمندان و کارگران راه‌آهن و تکیه داشتن به گزارش آسوشیتدپرس که؛ «نزدیک میدان توپخانه سه هزار نفر از مردم به طرف یک تانک حمله‌ور شدند ولی سربازان و مردم به جای آنکه یکدیگر را مضروب و مجروح سازند همدیگر را در آغوش گرفتند و

بوسیدند. در تهران یک انقلاب کامل العیار به خوبی نمایان بود!»  
نگارنده نیک به یاد دارد، بازتاب خبر پیوستن سربازان میدان توپخانه به مردم را، در اصفهان و شادی و برانگیزی مردم را تا به سربازان روی خوش نشان دهند، آنان را همسوی خود به زیان سرکوبگران بکشانند و این‌گونه دشمن را به زانو درآورند. بنا بر سخنان رسای نویسنده‌ی «گذشته، چراغ راه آینده» است، در روز سی‌ام تیر، «دژخیمان بی‌دریغ بر روی مردم بی‌سلاح گلوله باراندند و برای سرکوب آنها از تانک و زره‌پوش مدد گرفتند. لکن ملت کشته‌ها برجای گذاشت و از پیشروی بازنايستاد، تا سرانجام قوام‌السلطنه، آن پیر غلام ارتجاع و استعمار را از اریکه زمامداری به‌زیر کشیده پوزه‌ی اربابان او را به خاک مالید و پیروز شد» و در جای دیگر و تکیه بر تجربه از روز سی‌ام تیر چنین باورمندی خود را به درستی یادآور است که: «تجربه سی‌ام تیر نشان داد که اگر نیروی عظیم خلق متشکل شود و به درستی رهبری گردد، بدون کوچک‌ترین تردیدی پیروزی از آن ملت خواهد بود. خاطره‌ی گران‌قدر روز سی‌ام تیر سال ۱۳۳۱ همیشه برای ملت ما عزیز و گرامی خواهد بود!»

بازگویی خاطره‌های انور خامه‌ای و نیز نویسنده‌ی در «پیشگاه حقیقت» چهره‌ی روشن‌تری به خواننده می‌دهد، در بیان گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی، از آنچه نویسنده‌ی «گذشته چراغ راه آینده است» و یا نوشته‌های توده‌ایستی نوشته‌اند، و مصطفی فلاح - سخنگوی رادیو تهران - و حسن ارسنجانی در مرتبه‌ی معاونت سیاسی «قوام» هم، همانند روزنامه‌های توده‌ایستی یادآور شده‌اند. در این مورد خامه‌ای به درستی می‌نویسد؛ «رهبران حزب توده بعد از ۳۰ تیر ادعا کردند که گویا قیام را آن حزب انجام داده است و آنها توده‌های مردم را سازمان داده و رهبری کرده‌اند و اعضای این حزب پیشاپیش قیام‌کنندگان به مقابله‌ی نیروهای نظامی رفته‌اند و کشته‌ها داده‌اند. حقیقت این است که این ادعا مانند بسیاری دیگر از حرف‌های آنها مطلقاً دروغ و به کلی بی‌اساس است. اگر تنها ادعای این رهبران بود شاید نیازی به رد کردن نداشت لیکن چون بعضی نویسندگان مخالف دکتر مصدق و جنبش ملی ایران با سوء نیت آن را تأیید کرده‌اند لازم می‌دانم واقعیت مسلم را در این باره شرح دهم» و سپس، اگرچه کوتاه، به شرح آنچه لازم می‌داند، می‌پردازد و نادرست و دروغ‌نویسی‌های حسن ارسنجانی را اشاره دارد، که کوشیده بوده، خیزش «سی تیر» را به حزب توده و شوروی بچسباند و چنین می‌کند «مصطفی فلاح»، و هم سخنی فلاح - ارسنجانی - نویسندگان توده‌ای و... را نشان دادن!

خامه‌ای، در کتاب خود بر نام «حزب توده چه می‌کرد؟» ادعاهای رهبران حزب توده - نوشته‌های مصطفی فاتح - حسن ارسنجانی و دیگرانی که نوشته و گفته‌اند «قیام را آن حزب انجام داده است» پوچ و بی‌اساس و «مطلقاً دروغ» می‌خواند، و نه تنها به‌مانند نویسنده‌ی «گذشته، چراغ راه آینده است» ناسازواری‌ها و دشمنی ورزیدنی‌های حزب توده را در روزهای پیش از روز پیروز «سی تیر» برمی‌نمایاند، که زشت‌کاری‌ها و سنگ‌اندازی‌های آن حزب در این روز را هم نشان‌گر شدن و بیان‌گر است و می‌نویسد؛ «... اما در عمل روش حزب توده خیلی بدتر از این بود و در تمام مدت قیام مردم، علیه آن کارشکنی و اخلال می‌کرد» و اخلال‌گری‌های آن حزب را در کارخانه‌های کوچک و بزرگ برمی‌شمرد، که کوشش داشته‌اند «اعتصاب» انجام نگیرد، و اگرچه تمام کارگران شرکت در «سی تیر» و دست از کار کشیدن را می‌پذیرفته‌اند، وابستگان به حزب توده به شدیدترین وجهی ناسازگاری و مخالفت داشته‌اند تا آنجا که می‌نویسد؛ «... در کارخانه‌ی گلیسیرین آقایان با پیشنهاد اعتصاب به شدت مخالفت کردند. در کارخانه‌ی سیمان ابتدا با اعتصاب مخالفت کرده و ژاندارم خیر کردند. بعد در اثر فشار کارگران مجبور به تسلیم شدند ولی با وجود این صبح روز دوشنبه دو نفر از کارگران که منسوب به جمعیت فوق می‌باشند به نام دماوند و زاهدی می‌کوشیدند به زور کارگران را به کار وادار سازند!»

خامه‌ای، تکیه دارد بر نوشته‌های «حجاری» در دوران مصدق چاپ‌پخش شده و در آن روزهای پس از «سی تیر» پرده‌داری کردن از روش‌های ناپسند «ملی مردمی» را، که زندگی‌نامه‌ی «حزب توده» را به وجود آورده، بوده است. او نه تنها، انگشت می‌نهد بر روی کارگران وابسته به حزب نامبرده در کارخانه‌های یاد شده، که به دیگر کارگران کارخانه‌های بزرگ و کوچک هم اشاره دارد و دیده‌های خود را برمی‌شمرد و از جمله‌ی خاطرات برشمرده‌ی خود، از کارگران توده‌ای چاپخانه‌ی رنگین سخن می‌راند و اینکه «با چند نفر از حروفچین‌های آن که عموماً توده‌ای بودند حرفمان شد و جر و بحثی کردیم»، یادآور شدن و در پاسخ پرسش خامه‌ای که «چرا به صفوف مردم نمی‌پیوندید و در تظاهرات شرکت نمی‌کنید؟!» شنیدن که «اینها مردم نیستند یک مشت رجاله‌اند و ما دستور نداریم با آنها قاطی شویم!» و در ادامه‌ی گفت و شنود میان آنها، ادامه می‌دهد به اینکه «این حرف آنقدر عصبانی‌کننده بود که از جا در رفتم و گفتم «خجالت نمی‌کشید. تمام مردم تعطیل کرده‌اند، تمام دکان‌ها بسته، تمام ادارات خوابیده، مردم به خیابان‌ها ریخته‌اند و با پلیس و ارتش در جنگند، آن وقت شما این حرف را می‌زنید»



یکی از آنها گفت «دکان‌ها و ادارات را چاقوکش‌های کاشانی به زور در تعطیل کرده‌اند»؟!

او، بسیار گفته‌ها و شنیده و دیده‌ها آورده است در این بخش از کتاب خود، در نمایانی به اینکه کارگرانی همواره برده‌ی گفته‌ها و رهبری رهبرانِ تبه‌کار حزب توده بوده‌اند و در پیروی از آن، از مردم بریده‌ها، و در آن روز شورآفرین که آهنگِ رگبار مسلسل‌ها و تیراندازی و پایداری مردم درهم‌تنیدگی گرفته بود، چنین شوم و زشت و ناپسند مردم به زبان می‌رانند. نه تنها از این‌گونه کارگرانِ آن‌گونه شستشوی فکری شده سخن رانده، که از دیگرانی از جمله سیاوش کسرای که با او در آن روز و برای اولین بار روبرویی داشته و پس از گفت و شنود با او، چنین درباره‌ی او داوری دارد که: «... من او را ندیده بودم فقط می‌دانستم یکی از شعرای توده‌ای است. پس از آن هم دیگر هیچ‌گاه او را ندیدم و ملاقات ما با هم فقط یک بار بود. من گمان می‌کردم که پس از آن قیام دلیرانه‌ی مردم و حوادث خونین صبح او نظر روشن‌تری نسبت به وضع اجتماعی و جنبش ملی و حکومت دکتر مصدق داشته باشد. با کمال تأسف دیدم همان حرف‌های به سوی آینده را تحویل می‌دهد و نظر خوبی نسبت به جبهه‌ی ملی و دکتر مصدق ندارد». خامه‌ای در ادامه‌ی خاطره‌گویی و دیده‌های آن روز خود به گاه سررسید «سقوط قوام» می‌رسد و پراکنده شدن میان مردم آن خبر شادی‌برانگیز و می‌نویسد «... به میدان مخبرالدوله رسیدیم ناگهان از مشاهده‌ی منظره‌ای مات و مبهوت شدم. آقای صالحیار در وسط میدان بالای ستونی رفته بود و برای عده‌ای که اکثراً توده‌ای بودند با حرارت تمام سخنرانی می‌کرد و از اینکه ما جان‌فشانی کردیم، کشته‌ها دادیم، اله کردیم بله کردیم تا قوام «خائن» را سرنگون ساختیم داد سخن می‌داد. از همان هنگام توده‌ای‌ها خود را رهبر و پیشاهنگ قیام سی تیر نیز معرفی کردند و به خرابه‌کاری و اخلال پرداختن. نخستین اقدام آنها این بود که همان شب کلوپ جوانان دموکرات را پس گرفتند یا به قول خودشان «فتح کردند». علاوه بر آن شیشه‌های عکاسی باخت را شکستند، شعارهای ضد سلطنت و جمهوری خواهانه دادند که مورد استفاده‌ی رادیوی لندن قرار گرفت»!

خامه‌ای، در پیش و پس از بررسی‌های خود از سی‌ام تیر و دیده‌های خود را بازآوری داشتن و نشان‌گری شدن به چگونگی رفتارها و کردارهای زشت و بیگانه‌پذیر توده‌ی برده‌ی رهبری حزب توده از خواست اجتماعی خویش و بریده شده از خواسته‌های ملی، و نشان‌دهی بُن‌مایه‌ی فرهنگ «توده‌ایستی» و رهبران تبه‌کار آن

حزب در پراکنده‌سازی «فرهنگ» فریب و دروغ و ریاکاری در میان توده‌های حزبی و...، اشاره‌هایی هم دارد به روزنامه‌ها - هفته‌نامه‌ها و...، یی که در آن روزها، از چند و چون آن «روز پیروز» نوشته‌اند، که می‌باشند «خواندنی‌ها» - «اطلاعات» و «حجار» که ارگان گروهی بوده، که پس از «انشعاب» تاریخی از حزب توده، به وجود می‌آید و او یکی از پایه‌گذاران و نویسندگان آن به‌شمار می‌رفته است.

اگر رادیوی لندن - مصطفی فاتح - یادداشت‌های حسن ارسنجانی، گونه‌گویی و گونه‌نویسی دارند تا بنمایانند که حزب توده برپاساز و به‌گردش درآورنده‌ی خیزش‌های ۲۹ و به‌ویژه «سی تیر» بوده و سبب‌ساز «اعتصاب»ها و تعطیل سراسری کشور و دست‌شوروی را هم آشکار و پنهان میان می‌کشند، از آن روی است تا پایگاه «مصدق» و جبهه‌ی ملی و نهضت ملی ایرانیان را میان مردم ناچیز و کم‌اهمیت نشان دهند و نیز زشت‌کاری‌های دولت قوام و دست‌بیگانه‌ی پناهگاه او بوده را، در سرکوب و خون‌ریزی، توجیه و لفافه‌پیچ گردند به اینکه؛ رویارویی دولت قوام با وابستگان به حزب توده آژانس شوروی بوده است و نه با نیروهای ملی و گروه‌هایی که دل درگروی خواسته‌های میهنی و ارزش‌های مردمی داشته‌اند!

نیز، اگر حزب توده روی به دروغ و فریب و ریاکاری دارد و برگرفته از این‌گونه «فرهنگ توده‌ایستی»، چنان می‌نمایاند که پیشگامان روز خیزش سی‌ام تیر آنها بوده‌اند در برگردانی مصدق و واژگونی «دولت قوام» و...، از این روی است که کوشش دارند آبروی اجتماعی و پایگاه بلند «مصدق» و رهبران نهضت ملی میان مردم را، به سود خود به‌شمار آرند و گونه‌ای جلوگیری از زشت‌کاری‌های خود باشند، و سرپوش نهادن بر روی سنگ‌اندازی‌ها در پیش راه ملت انداخته‌ی خود و ناپسند خواست‌های «ملی» و ارزش‌های «مردمی»، که همواره پشت سر داشتند و کارنامه‌ی «سیاسی - اجتماعی» آن حزب را به وجود آور، شده است.

نگرش بر روی سخنان و نوشته‌های ارسنجانی - فاتح - رادیو لندن و...، به‌مانند سخنگویان دولت قوام، مهره و پردازنده‌ی سیاست انگلیس از یک سوی و حزب توده از دیگر سوی به نشان‌دهی هم‌زبانی و هم‌گونگی راه و روش برگزیده‌ی آنها است، در برابر «مصدق» و نیروهای «ملی» و یا «ملی مردمی» بوده‌ای که در میان ملت ایران بلندگاه سزاواری را یافته بودند. سزاواری بلندگاه «سیاسی - اجتماعی» به دست آورده‌ی «مصدق» و هواداران او در میان مردم، سبب‌ساز آن گردیدن، که دشمن بیشتر و بیشتر پای در فریبکاری و نادرست‌گویی و ناراست‌نویسی دارد، تا شاید این‌گونه بتواند

از آبروی از دست داده‌ی خود جلوگیری کند و بر آن شود تا از موج فزاینده‌ی مهر مردم به مصدق و یاران او کاهیدن و چهره‌ی درستی و راستی را تیره ساز و تاریک جلوه‌گر گرداند! دشمن، که کالبد و پیکره‌ای می‌گیرد، پای گرفته از حزب توده برده‌ی سیاست‌سازان شوروی بوده و گونه به گونه سودآورانی برای «انگلیس» و بخشی از سیاست‌سازان آمریکا، که پای در همداستانی یا سیاست انگلیس نهاده بودند به زیان مصدق و ملت ایران، اگرچه هریک از دو نیمه‌ی پیکره‌ی یگانه‌گرفته‌ی دشمن، دیگری را مورد یورش قرار می‌دهد و پنهان می‌سازد خود را در پشت واژه‌های «مردم فریب» ولی در عمل همتای یکدیگر بودند و پیکان تیز آنها سویی‌ی خواسته‌های «ملی» و ارزش‌های «مردمی» را نشانه گرفته، و زبان «ملی مردمی»، مصدق و پیروان راه او را در تیررس نیزه‌های زهرآلود خود قرار دادند!

اینکه روزنامه‌ی شاهد در روز سی تیر نوشته بوده است، که قوام به روزنامه‌نگاران هوادار دولت، دستور می‌دهد که بنویسند جریان آن روز را حزب توده در دست گرفته و رهبری دارد، دانسته نیست، اما هشدارباش «شاهد» را هم به آنچه نوشته بود و ادامه می‌دهد را نیز نباید از زیر چشم به دور داشت که؛ «توده‌ای‌ها هم مأمورند که در میان شما مقاصد سوء خود را اجرا کنند تا قوام بتواند نقشه‌ی پلید خود را انجام دهد و فقط از رهبران ملی، فقط از شعارهای ملی پیروی کنید» را یادآور و «هوشیار باشید» به مردم می‌دهد، به آنچه افراد حزبی هنگام پخش خبر سرنگونی «قوام» به آن روی آور می‌گردند، که کوتاه شده از زبان قلمی خامه‌ای آورده گردید. همگونی، خواسته و یا ناخواسته میان حزب توده و دولت قوام را نیز می‌توان زبان سخنگوی رادیوی تهران به شماره آورد که همواره «حوادث ۲۳ تیر - ۱۴ آذر و هشتم فروردین را هشدارباش‌گونه، برای دانشجو و دانش‌آموز، بازگویی می‌داشت تا آنچه می‌گذرد را در دست رهبری حزب توده به مردم بشناساند و این‌گونه مردم را بازدارد از روی‌آوری‌شان به نمایش‌های خیابانی به زیان دولت قوام، پای‌گرفته!

در مورد برپادارندگان خیزش یکپارچه‌ی «سی تیر» و رهبری آن، پاره‌ای از داده‌های تاریخی، به هر روی حزب توده را هم به شماره می‌آورند، ولی بیشترین بر آن تکیه دارند که چنین نبوده و بوده‌اند توده‌ی حزبی، که بی‌توجه به خواست و دستور حزبی، به خیزش «ملی مردمی» سی‌ام تیر روی می‌آورد و پای بی‌پای مردم بپاخاسته به مبارزه کشیده می‌شود، چرا که جایگاه و خواست اجتماعی‌اش بر آن چیرگی گرفته و فرمان می‌رانده و به سوی آن خیزش سیاسی کشانیده، بوده است و نه «فرمان حزبی». به

درستی خودآگاهی «اجتماعی - سیاسی» در آن «توده‌ی حزبی» بازدارنده می‌گردد از فرمان‌بری کورکورانه از رهبری حزب، و آن را روانه می‌سازد در سویی‌های خواسته‌های تاریخی خود، چه در پیرامون آرمان‌های میهنی‌اش و چه در پهنه‌ی دلبستگی به ارزش‌های «مردمی» زندگی اجتماعی گرفته‌ی او!

نویسنده‌ی «در پیشگاه حقیقت» همچون «انور خامه‌ای»، با تکیه داشتن به دیده‌های خود از آن روزهای تاریخی و زیر چشم گذرانی روزنامه‌ها و نوشته‌های حزب توده، نشان‌گری دارد که آن حزب نه تنها در آن ارگان‌های خود، چون گذشته، تیزی و زهرآلودگی نوشته‌های خود را بهره‌ی «مصدق» و یارانِ نهضت ملی او می‌دانسته و به کار برده، بوده است و در رهگذر آن دشنام‌گویی‌ها، چند نیش و دندانی نیز به قوام - دربار - آمریکا، و... نشان می‌داده است، که نگارنده تاکنون به چونی و چنانی آن، به اندازه، پرداخته است. نویسنده‌ی کتاب یاد شده، بنا بر روش خود، به کتاب مهدی خانبا‌تهرانی اشاره دارد که نوشته است: «ما از سی تیر اطلاعی نداشتیم»، و پرداختن به اینکه «ما»، چه کس و کسانی بوده‌اند و در پی آن نشان‌دهی، که هم «رهبری» و هم «کادرها» و هم «توده‌ی» ساده و یا در جایگاهی بلند جای‌گرفته، همه‌ی آنها بی‌شک و گمانی از «سی تیر» و رویدادهای آن روزها باخبر بوده‌اند و مهدی خانبا‌تهرانی دروغ گفته و نوشته است. او در پی نشان‌دهی نادرست‌نویسی‌ها و از راستی به دور افتادگی‌های گفته‌ها و نوشته‌های مهدی‌تهرانی در «ضمیمه‌ی شماره ۸»، به خاطرات خود از سی‌ام تیر ادامه داده و در آن خاطرات نیز، ۱- نشان دادن، که افراد حزب توده از جنبش و خیزش‌های آن روز باخبر بوده‌اند، و آن روز بنا بر دستور حزبی، اجرای انجام کارهای دیگری را داشته‌اند، و نه هرگز شرکت در خیزش یکپارچه‌ی مردم در روز سی تیر را. ۲- در لابلای آورده‌های خاطره‌گونه‌ی او، نه تنها، چهره‌ی دروغ‌توده‌ای‌ها پرده‌ری شده است، که بار اصلی سازمان‌دهی روی در رویی‌های خیابانی را هم نشان‌گر و آمیزه‌ای از «خودجوشی» و «سازمان‌دهی» را برمی‌نمایاند، که تکه‌ای از نوشته‌ی او را آوردن، شاید بتواند گویای آنچه بوده و جریان داشته است را، برنمایاند. او از خود و جلال و گیتی سخن می‌گوید و از خانه بیرون آمدن و به سوی شهر و... راه یافتن و... همگام دیده‌های خود را برشمردن و می‌نویسد؛ «... جهت حرکت جمعیت خیابان اکباتان بود که در مسیر آن موج درهم فشرده‌ی مردم گاه پیش می‌رفت و زمانی پس می‌نشست. و در هریک از این پیش و پس رفتن‌ها کسانی از زن و مرد نقش بر زمین می‌شدند و دیگر برنمی‌خاستند. هدف رسیدن به میدان بهارستان و مجلس شورای ملی

بود. گروهی جسد کشتگان را از صحنه بیرون می بردند یا آنها را روی تخته‌ی درب مغازه‌ها گذاشته در جلو جمعیت حرکت می دادند. کسان دیگری به زخمی‌ها می پرداختند و آنان را به وسیله‌ی آمبولانس یا ماشین‌های سواری داوطلب به نزدیک‌ترین بیمارستان‌ها می رساندند. من با چند نفر از هواخواهان جبهه‌ی ملی جنازه‌ی جوانی را روی تخته‌ای قرار داده در میان جمعیت حرکت می کردیم که نزدیک ساختمان لیترا، پیرمردی با ریش‌های انبوه سفید جلوی ما را گرفت. خواست تا جنازه را بر زمین بگذاریم خودش بر روی پیکر بی جان و غرقه به خون آن کشته‌ی گمنام افکند و در حالی سراپای آن را می بوسید و گریه می کرد با صدایی دلخراش می گفت: ببینید این خیانتکاران چه به روز مردم آورده‌اند! همه‌ی جوانان ما را کشتند، این است پاداش میهن دوستی؟ پیرمرد در این حال بود که یکی از افراد حزب ملت ایران او را با مهربانی و احترام از روی جنازه بلند کرد و سرش را بر سینه‌ی خود گذاشت و در حالی که چهره‌اش را غرق بوسه می ساخت گفت: پدر جان، غصه مخور، این خون‌ها در راه استقلال ایران ریخته می شود...»

در خاطره‌های دیده و آورده شده‌ی نویسنده‌ی «در پیشگاه حقیقت»، یافتن و پی بردن خواننده است به اینکه، چه کسانی برپاکنندگان خیزشی بوده‌اند- بنیادین‌ترین خواست «سیاسی- اجتماعی» برپاکنندگان قیام چه می بوده است- بلندی و ایمان برپاکنندگان تا به کجا فرازپذیر- مهر چه کس و کسانی در دل مردم جای گرفته، و چه بوده‌ها و انگیزه‌هایی ملتی را دست خالی در برابر «قدرت داخلی» و پشتیبانان خارجی آن، به پیروزی می نشاند.

برپاکنندگان قیام، بی‌گونه‌ای شک و گمانی، که گواهی دهنده‌ی درستی آن داده‌های تاریخی می باشند، گروه‌ها و افرادی بوده‌اند که پیش از هر خواستی، خواست سیاسی «استقلال» را خواستار بودند و پای گرفتن دیگر خواسته‌های «تاریخی- اجتماعی» ایران را پیرامون «استقلال» ممکن پذیر و پسند جامعه‌ی ایرانی می دانستند. چه «حزب ملت ایرانی»، که با «مهر و احترام» به پیرمرد بر روی جنازه فتاده، آن‌گونه روی می آورد و سخن می گوید- چه پیرمرد بوسه زن بر جنازه‌ی سراپا به خون نشسته، که پرسش‌گونه پرسیده بود که «این است پاداش میهن دوستی؟!»- چه جوان کشته شده و انگیزه‌های برانگیزاننده‌ی او، که در برابر دشمن پایداری را گزیر کار او می سازد، هرچند دست خالی است و دشمن تا به دندان مسلح و چه دیگر بوده‌ها و رخ داده‌هایی، همه و همه بیانگر آن است که «استقلال» بنیادین‌ترین خواست برپاکنندگان خیزش سی ام تیر بوده

است، و هرگز سازمان‌ها و رهبران و کسانِ ناباور به آن خواستِ استواری گرفته در دل مردم، نمی‌توانسته‌اند همگام و همسویی با ملت داشته باشند در برآوری آن «خواست»، و برای آن «خواست» تا پای جان ایستادگی نمودن را پذیرفتن!

حزب توده و رهبران آن، اگر در ناباوری به راه «استقلال»، بنا بر بینش چیره بر آنها، پیشگام همه‌ی «ناباوران به خواستِ استقلال» نبوده باشند، به یقین از این‌گونه کسان بوده‌اند بنا بر جایگاه‌پذیری در اردوگاه وابستگی به شوروی، و در گذشته نیز، خیلِ کنده‌ی توده‌ی حزبی از آن حزب، در گاه‌هایی بوده، که تلاش‌ها و کنش‌ها و واکنش‌ها، در پیرامون «استقلال» ایران و خطر پنگال زدن به آن، انجام گرفته است. خواننده، به یاد می‌آورد اوج کنده شدن توده‌ی حزبی از حزب توده، در دوره‌هایی چون «نفث شمال» و تلاش رهبران آن بوده است تا «شمال» ایران را در «حریم - شوروی» و «جنوب» ایران را در «حریم - انگلیس» بخوانند و این‌گونه همه چیز ایران را در وابستگی و از آن این دو «قدرت جهان‌خوار» درآرند و اگر لازم می‌شد، دیگر قدرت‌های جهان‌خواری چون آمریکا را هم، سهمی بخشیدن! یا، در گاه شوم «رخداد آذربایجان»، که در این‌گونه «گاه»‌های یاد شده، نه تنها توده‌ی حزبی، که رهبرانی از آنها، چون «خلیل ملکی» نیز کنده شدند، که خود در آغاز کار در «حریم‌های» قدرت‌های «شوروی و انگلیس» خواندن ایران را «هم‌سخنی» داشتند، بیان شده در نوشته‌های آن دوران، و بنا بر این‌گونه «واهی‌گویی» و «فروهمشته‌نویسی»، با کسانی چون «احسان طبری» هم‌زبانی همه جانبه‌ای را دارا بوده‌اند!

رهبران و نویسندگانی چون ملکی، که در آغاز وابستگی به حزب توده، همانند احسان طبری، در ارگان‌های حزبی سخت‌ترین یورش‌های را به مصدق می‌نماید، چرا که ایران و «حریم میهن» خود را در اختیار هیچ بیگانه‌ای نمی‌پذیرد و «نفث شمال و جنوب و...» ایران را، برای ملت ایران و...، و از این جهت مورد یورش وابستگان به اردوگاه‌های سرمایه‌داری دولتی «شوروی» و قدرت‌های سرمایه‌داری «غرب» قرار گرفتند!

اگر خلیل ملکی، و دیگرانی چون او از پایوران حزب توده و یا توده‌ی حزبی، در این‌گونه «گاه‌هایی» تاریخی و سرنوشت‌ساز روی به سوی «مصدق» آورده‌اند و پذیرنده‌ی راهش گردیده‌اند، برگرفته از درون‌مایه‌ی «راستی و درستی» است، در آنها وجود داشته، که پس از پی‌بری به نادرستی بینش‌های خود، از آن دل‌کنده دارند و دل‌بستگی یافتن به خط «استقلال» و ناوابستگی، و بریدن از اردوگاه وابسته‌ی بیگانه‌ای

بودن. در همانندانی چون «ملکی»، شاید آهسته آهسته دانه‌ی شک، به ویژه در «رخداد آذربایجان» می‌نشیند، و به مانند خیل توده‌های بریده شده از حزب توده در پیوند با «نفت شمال» و سپس «آذربایجان» و... در آمدن! سپس دست همکاری به مظفر بقایی و روی آوری در حزب «زحمتکشان ملت ایران»، که وابستگان این حزب نیز، به مانند حزب ملت ایران - حزب ایران - پرچمداران پان ایرانیسم - طرفداران آیت الله کاشانی و دیگر گروه‌های سازمان‌دهنده‌ی روز «سی تیر» بوده‌اند، همداستانی دارند با راستی و درستی که درون‌مایه‌ی زندگی «اجتماعی - سیاسی» پاره‌ای از آنها به ویژه «ملکی» بود، در راه «استقلال» گام‌نهنده به «راه مصدق» همواره پایا بودن را.

خواست استقلال به مانند بنیادین‌ترین سخن «مصدق»، بازمانده‌ی سخنگوی جنبش مشروطیت، در تمام خیزش‌های پس از بیرون‌رانی رضاشاه از ایران، سخن مردم برخاسته از لایه‌های گوناگون اجتماعی، جامعه‌ی ایران بوده است و این بنیادین خواست در جای جای ایران زمین پایه گرفته و سنجش میان با و بر مردم بودن را نشان‌گری داشته و دارد. سخن نویسنده‌ی کتاب نامبرده هم، کوشش به آن دارد، تا این خواست بنیاد گرفته در دل مردم را بنمایاند و در پی کوشش‌ها و آوردن دیده‌های خود از آن «قیام سی تیر»، از ایثارگری‌ها سخن می‌راند و تیر خورده‌ای را که «بازویش تیر خورده و از آن خون جاری بود همراه حرکت مشت‌گره خورده‌اش فریاد می‌کشید: استقلال ایران خون می‌خواهد خون»، و می‌نمایاند که چه خواستی درون‌مایه‌ی برانگیزی آن خیزش یک‌پارچه‌ی مردم، شده بوده است!

سخن از «استقلال» گفته آمد، تا هم نشان داده شود که حزب توده و دیگر افراد و گروه‌های جای گرفته در اردوگاه وابستگی نمی‌توانسته‌اند به آن‌گونه خیزش‌ها گام‌نهنده باشند و هم یادآوری که بسیاری از کسانی که خود را از «نهضت ملی» و پیروی کننده‌ی «راه مصدق» می‌شناسد ولی در نوشته‌ها و گفته‌های‌شان به این «خواست بنیادین» بی‌توجه و یا کم‌توجهی داشته‌اند، و نیز، جداشدگان از حزب توده، چه توده‌ی آن و چه نویسندگان و نظریه‌پردازان آن، وابستگی به شوروی را دست‌آویز جدایی از آن حزب دانسته بوده‌اند و دل‌گروی راه استقلال داشتن و یا پیدا کردن سبب‌ساز جدایی و دوری گرفتن از آن حزب و به راه مصدق پیوستن را، به وجود آور، بوده است.

کنون و پس از برشمردن چند و چون «سی تیر» از زبان‌گونه‌گون داده‌هایی تاریخی، اگرچه کوتاه به نتیجه‌گیری نشسته شود و پیش از نتیجه‌گیری، دروغ دیگری از حزب توده که ادعا کرده بود که نخستین اقدام «همان شب کلوپ جوانان دموکرات را پس

گرفته و یا به قول خودشان «فتح» کرده بودند. در گذشته گفته آمد که «فرمانداری نظامی» از روز ۲۷ تیر همه‌ی باشگاه‌ها و قرارگاه‌های گروه‌های سیاسی را اشغال می‌کند و در زیر چنبره‌ی خود دارد تا بعد از ظهر سی‌ام تیر، که همه‌ی آنها را رها کرده و حزب توده نیز به مانند تمام گروه‌های دیگر، از زیر چنگال فرمانداری نظامی درمی‌آید، بی‌آنکه «فتح و یا پس گرفته» باشد!

روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌های روز سی‌ام تیر و پسین روزهای این روز، نشان‌گری دارند که از بامدادان «سی تیر» دانشگاه - بازار - خیابان‌ها - دبستان و دبیرستان‌ها - اداره‌های دولتی - کارخانه‌های کوچک و بزرگ و فروشگاه‌های فروش نفت و بنزین، یکپارچه دست از کار کشیده بودند و علی‌رغم زیر چنگال فرمانداری نظامی در آمدن «راديو» و قرارگاه‌های گروه‌های سیاسی، جز «حزب زحمتکشان ملت ایران» که چرایی آن گفته آمد، آوازه‌ی خشم مردم تهران، سراسر کشور را هم در خود پر می‌سازد و شهرهای بزرگ ایران، همسوی و همگام با پایتخت، تعطیل سراسری کشور را دامن می‌زنند. شبکه‌ی خبررسانی و تدارک‌بینی، و پذیرش و آمادگی کل جامعه‌ی ایرانی در رویارویی با دشمن، خود را از همان دمامد پخش «بخش‌نامه‌ی دولت قوام» از راديو، نشان داده و گسترش‌پذیر و روز سی‌ام تیر، سراسر جامعه را پر کرده، با خود کارزاری سرنوشت‌ساز را به دنبال می‌آورد. در هم تنیده شدن تار و پود کارهای بایسته و کارساز، اگرچه از جوهر خودجوشی بهره‌مندی گرفته بوده است، ولی و به هر روی دست‌هایی نیز در بافت کارزار و در هم تنیدن و بافیدن تار و پود کارهای بایسته‌ی آن را نشان‌گری دارند، در وجود بوده‌هایی چند، که به آنها اشاره خواهد شد، و می‌بایست پیروزی «سی تیر» را در آن بوده‌ها جستجو کرد!

۱- و پیش از هر گروه و شخصیت دارنده‌ی مقام و مرتبه‌ی سیاسی، شخصیت کارساز مصدق و کاربرد «خواست استقلال» در هم تنیدگی دارند و بیان‌گر «دو چهره»‌ی یگانه شده‌ای می‌گردند بر زبان ملت نشسته و خواست آن را خواستاری کردن، در ازای هر خطر و پیش‌آمدی که در پیش پای جامعه‌ی بپاخاسته بخواهد بایستد و سد گردد.

۲- یگانگی خواست از خود نشان دادن، نمایندگان جبهه‌ی ملی در مجلس شورای ملی - آیت‌الله کاشانی - گروه‌های سیاسی وابسته به جبهه‌ی ملی و فرد و افراد دارنده به گرایش نهضت ملی ایرانیان، سازمان گرفته و یا سازمان نگرفته، در بازگشت «مصدق» به ما تنها‌گزیر کار، و بی‌چون و چرایی «خواست بازگشت مصدق» تنها چاره‌ی کار شدن.



۳- در دل جامعه‌ی ایرانی دانه‌ی امید کاریدن گرفته، که برآوری دیگر دو خواست ریشه‌ای «تاریخی - اجتماعی» ایران، بستگی همه‌جانبه دارد به «استقلال» و «استقلال» به پایان گرفتن «ملی شدن نفت» به گونه‌ای که مصدق دنبال کرده بوده است، تاکنون، و تنها و تنها به دست او می‌بایست تا انجام آن دنبال گردد و گونه‌ای او چاره‌ی آن کار را بیان می‌کند، می‌بایست به سود ملت ایران پایان پذیرد!

۴- چه بر روی دشمن ملت، بیگانه و بومی، و چه بر روی گروه‌های ملی و در سوبه‌ی «نهضت ملی ایرانیان» گام نهنده و کل جامعه‌ی بی‌پاخیزنده، چیرگی داشت روش‌های «قانونی» را در کارزار به کارگرفتن. اگرچه مرتبه‌هایی چند خشونت‌گری را در گذشته‌ی پس از جنگ جهانی دوم دولت‌هایی، از جمله در دوره‌های «دولت قوام»، قوام به کارگرفته بوده‌اند و چنانکه این بار نیز به کار می‌گیرد، ولی، به کارگرفتن آن‌گونه «خشونت‌ها» نیز، با زبان «قانون» توجیه‌گری می‌شد و به هر روی گونه‌ی روش‌هایی لفافه‌پیچ شده با «قانون»، که سدساز بوده به کارگرفتن کردارهای قهرآمیز را در برابر دشمن بر «قدرت دولت» تکیه زده، و نیز کارآیی و کاربرد سازمان افسران «ناسیونالیسم» با زنده بودن افشار طوس!

آنچه را، بایبایی اش با خود، روز پیروزی ملت ایران، روز سی ام تیر را آورد ولی، در شوم‌روز ۲۸ مرداد، کارزار به سود دشمن ملت ایران گردش می‌گیرد و رنگ و بوی شکست بر روی جامعه می‌نشیند، با درهم‌ریزی چهار شماره زده‌ی بالا است و باید جستجو کرد، و مورد فراگشایی قرار داد!

فراگشایی شکست در ۲۸ مرداد، نه آن‌گونه است که همایون کاتوزیان در همان نوشته‌ی خود، سرسری نوشتن دارد به اینکه؛ «پیروزی کودتای «۲۸ مرداد» دلایل گوناگون و متعددی داشت. اما یکی هم این بود که مردم اعتماد خود را، نه به او، که به دوام حکومت او از دست داده بودند.»!

این درست که شکست مردم در «کودتای ۲۸ مرداد دلایل گوناگون و متعددی» دارد، ولی هرگز آن نیست که کاتوزیان «به دوام حکومت» مصدق، و «بی‌اعتمادی مردم در ادامه‌ی حکومت» او داوری داشته است، که به وارونه‌ی گفته‌ها و نوشته‌های او، باور مردم همواره به «دولت مصدق» و اندیشه‌های او که در پی انجام‌پذیری اش کوشندگی داشت، پای بر جای می‌نماید و استواری دارد. نگارنده، گره‌ی کار و شکست در روز ۲۸ مرداد را در به‌هم‌ریزی چهار شماره زده‌ی بالا می‌شناسد، به این‌گونه که شماره‌های ۱ و ۳، در جامعه و در دل مردم استواری خود را پای بر جای دارند و شاید هم بتوان گفت،

گذشت زمان به آن ژرفای بیشتری می‌بخشد ولی، شماره‌ی ۲ به گونه‌ای، و ۴، گونه‌ای دیگر سیرگاه دارند و بازتابِ گردش‌پذیری آنها، به زیان ملت کاربرد دارند! شماره‌های ۲ و ۴ با خود دارند شکست برای مصدق زبان ملت ایران را، و پیروزی برای کودتای بیگانگان خواسته را فراهم‌ساز می‌گردند، که در جای خود به چند و چون آن پرداخته خواهد شد!

تکیه به گزارش روزنامه و هفته‌نامه‌های تهران، دانشگاه آغازگر به نمایش خیابانی درآوردن نیروی چشم‌گیر خود می‌گردد و در بازار، در ساعت هفت صبح تیراندازی و بر جوانی زخمی کاری می‌نشیند و دم بدم فراز‌پذیری خیزش آغازگرفته‌ی مردم ایران در تهران و شهرهای کوچک و بزرگ ایران. فروشندگان نفت و بنزین «پمپ‌های بنزین» از ساعت هشت صبح از فروش بنزین خودداری دارند، چراکه؛ «بنزین مال ملت است و ملت نیز خواهان مراجعت دکتر مصدق و تعطیل عمومی است!» طنین آواز مردم به «زنده باد مصدق» و «مرگ به قوام‌السلطنه» پهنا می‌گیرد در سراسر کشور و بی‌گسست ادامه دارد «یا مرگ یا مصدق»، و دانشجو، با شور و شرآفرینی، از دانشگاه سوی مرکز شهر روان شده و ترس را درهم می‌شکند با درگیری‌اش با نیروهای پلیس و ارتش، که بر سر آند تا آن نیروی را از حرکت بازدارند!

پلیس و نیروی نظامی، آتش به سوی مردم بپاخواسته می‌گشاید، و به گونه‌ای آتش قیام را شعله‌ورتر می‌سازد و اینجا و آنجا نبردهای تن به تن آغاز و فزونی می‌گیرد و همگان میدان بهارستان را نشانه گرفته‌اند تا در تسخیر خود درآورن میدانی را، که «خانه‌ی ملت» در آن جای گرفته است. همان‌گونه که گفته آمد، از ساعت ۹ بامداد نیز، ادارات و... هم دست از کار می‌کشند و با فزونی گرفتن نیروی مردم، و درهم تنیده شدن لایه‌های گوناگون اجتماعی ولی همسوی در خواستی «سیاسی - اجتماعی»، آتش خیزش و شورآفرینی، اوجی تازه می‌گیرد و نزدیک به نیمه‌ی روز سی‌ام تیر، در بسیاری از خیابان‌ها، به ویژه بهارستان - اکباتان - ناصرخسرو و بازار، به ستیغ بلندی می‌نشیند و کشته‌ها و زخمی‌ها فزونی گرفته و آهسته آهسته چهره‌ی نبرد روی به دگرگونی به سود ملت می‌گیرد.

دگرگون شدن چهره‌ی کارزار، رنگ و بوی خود را هنگامی نشان می‌دهد، که کشتار و زخمی‌ها شدت گرفته و بازتاب‌هایی ناباورکردنی میان مردم و به ویژه در خون نشستگان به وجود می‌آورد و شکست در صف ارتشی‌ها را سبب‌ساز گردیدن، و بسیاری از آنها به مردم می‌پیوندند.

وابستگان به نیروهای سیاسی «جبهه ملی» و هواداران مصدق و نهضت ملی ایرانیان، جای گرفته در گروه‌ها و لایه‌های گوناگون اجتماعی، که در نمایش‌های خیابانی این روز راه یافته بودند، به ویژه دانشجویان و دانش‌آموزان دبیرستان‌ها - کارگران - کارمندان و بازاریان جوان سال که از چابکی و کارآیی در پهنه‌ی کارزارهای خیابانی بهره‌مند و آگاهی داشتند، می‌توانستند میدان نبرد را بر دشمن تنگ سازند و با زخم‌نشانی و دلیری نشان‌دهی در برابر دشمن تا به دندان مسلح شده، روی بسیاری از افسران و به سود خیزش مردم، نقش‌آفرین گردیدند. این نیروهای یاد شده، اگرچه سامانه‌ی سازمانی آن‌چنانی نداشتند، ولی چابکی‌شان در نبرد و جنگ و گریز خیابانی و دلیری نشان‌دهی در گرفتن و نشانیدن زخم بر پیکره‌ی خود و دشمن و شکستن ترس، سبب‌ساز می‌گردند و به‌بار آورند، سازمان‌دهی آن خیزش خودجوش پای گرفته را و دگرگون‌سازی چهره‌ی کارزار را به شکست دشمن ملت، و به پیروزی نشانیدن مردم ایران!

داده‌های تاریخی، پر به یاد می‌آورد از دلیری‌های جوانانی که پهنه‌ی نبرد را بر دشمن تنگ ساختند، و همانند یخ‌فروش خیابان اکباتان به نام «امیر بیجار»، که در دمام مرگ با خون خود بر روی دیوار «یا مرگ یا مصدق» - «زنده‌باد مصدق و مرگ بر قوام» و... نوشتند، و گردش کار با خون زحمتکشان و جوانان دانشجو و... ملت ایران، زنگ شکست برای دشمن، و پیروزی در بازگردانی مصدق را به آواز درآورد. این‌گونه بوده‌ها و این‌گونه رخ داده‌ها، نافرمانی در میان افسران ارتش به‌بار می‌آورد و همداستانی با مردم را، و آشکار شدن چنین نافرمانی‌هایی آغازگر دلهره و ترس می‌گردد، که شاه را بر آن دارد تا نیروهای سرکوبگر را از ادامه‌ی خشونت بازدارد و به جایگاه خود برگرداند. شاه، از اوج‌پذیری خیزش و شورآفرینی و دلیری مردم که در ستیغ فراز می‌نشیند، و افسرانی را به سوی خود می‌کشد و بازتاب‌هایی را نشان‌گری دارد و به گوش او می‌رسد، ترسیده و او را بر این می‌دارد تا در برابر اراده و خواست ملت زانو زند و به بازگشت ارتش - شهربانی و دیگر نیروهای مسلح تن در دهد و قوام‌السلطنه نیز ناگزیر، گزیر کار خود را در برکناری و پنهان شدن بیابد!

یکی از ناشناخته‌ترین «چرایی»هایی که چرا در روز «سی تیر»، افسری، اسلحه‌ی پاسبانی را که کودکی را می‌کشد در خیابان اکباتان، از دست او می‌گیرد و مردم پاسبان را تکه تکه می‌کنند - یا تانک‌هایی از حرکت و آتش‌گشودن به روی مردم خودداری می‌کنند و به جمع مردم می‌پیوندند - یا افسری که اعتراض می‌کند سربازی را، که چرا

به سوی مردم آتش می‌گشاید و سرباز بر روی افسر نیز آتش می‌گشاید و او را از پای درمی‌آورد و یا تانک‌هایی لوله‌ی مسلسل‌ها را برمی‌گردانده‌اند و... آنچه را است ارتباط گرفته با شماره ۴، و وجود سازمان افسران «ناسیونالیسم» و «گارد نهضت ملی»، و کاربرد و کارسازی ویژه‌ای را داشتن و دنبال کردن با وجود زنده بودن «افشار طوس»، که در رأس آنها قرار داشت!

سرهنگ غلامرضا نجاتی، در کتاب «جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران»، و در پی بررسی‌های خود از «قیام سی‌ام تیر»، در پای‌نویس کتاب خود به درستی به «نهاده شده‌ی» بالا، این‌گونه اشاره دارد که «... آنچه شاه مخلوع را در بعدازظهر روز ۳۰ تیر وادار ساخت که نیروهای ارتش و انتظامی ترک مواضعه کنند و به پایگاه‌های خود برگردند، نگرانی شدید او از واکنش سازمان افسران ناسیونالیست و افسران «گارد نهضت ملی» بود که از هدف‌های ضد استعماری مردم ایران پیروی می‌کردند» و سپس، اگرچه کوتاه از پای گرفتن سازمان‌های افسری نام‌برده، در ۱۳۳۰ و برگرفته از افسران جوان ارتش و نیروی هوایی سخن راندن و باخبر بودن شاه از وجود این افسران و گمان‌بری که جمع زیادی در آن سازمان می‌باشند، یادآور شده است و می‌افزاید «افسران ناسیونالیست در قیام سی‌ام تیر ۱۳۳۱، نقش مهمی در پیروزی مردم ایفا کردند. گروهی از این افسران فرماندهان واحدهایی بودند که برای سرکوب قیام‌کنندگان به خیابان‌ها فرستاده شده بودند ولی از تیراندازی به مردم خودداری کردند و حتی در چند مورد به صفوف قیام‌کنندگان پیوستند و جانب مردم را گرفتند!»

پی‌بری به چونی و چنانی سازمان افسران ناسیونالیسم و نقش آنها و در پیشاپیش آنان، «سرتیپ محمود افشار طوس»، روشن ساز است به اینکه چرا شاه ناگزیر می‌گردد فرمان بازگشت ارتش و شهربانی و... را به جایگاه خود دهد و از ادامه‌ی کشتار و سرکوب روی برمی‌گرداند!

نیز، گوشه‌ای از شماره زده‌های ۲ و ۴ را نشان‌گر شدن، که در «سی تیر» به سود ملت و در «بیست و هشت مرداد» به زیان مردم ایران، زشت و ناپسند به کار می‌آید و کشتن «افشار طوس» نیز، یکی از رازهایی است، که سر از پنهانی بیرون می‌آورد، هنگامی که خواننده از درهم‌ریزی و چگونه و در سود و زیان کی شماره‌های ۲ و ۴ به هم می‌ریزد، پی برده باشد؟!!

در فصل سوم، «خاطرات سیاسی» غلامرضا مصور رحمانی، زیر نام «چگونگی تسلیم شاه - رازی که فاش می‌شود»، به قیام «سی تیر» اشاره دارد و «نقش آفرینی» سازمان افسران

ناسیونالیسم، و افشار طوس را «مدیر و نویسنده و دبیرکل آن» در فصل اول، از بخش سوم، آورده است و به چگونگی پای‌گیری «سازمان گروه ملی» افسران پرداختن. سرهنگ مصور رحمانی، در کتاب خاطرات خود، و در پی واریسی ارتش و نیروی هوایی، در بخش سوم - فصل اول، اساس پای‌گیری آن را در خانه‌ی افشار طوس و نام‌های سه‌گانه‌ی بر آن نیروی افسری نهاده را یاد آور و «چهار بند»ی را که گروه نام‌برده «اصول» خود می‌شمرد، بازآوری، که بنا بر آن «چهار بند» نظام پای‌گیر شده در ایران را «مردم سالاری» خواندن و گروه افسران در همکاری با «مصدق» و خواستاری «قدرت» را برای «ملت» و ارتش و تمام بازوی مسلح کشور را در اختیار «هیئت دولت قانونی» دانستن است!

بنا بر «چهار بند» اصول آن سازمان، سازمان‌دهی ارتش را گونه‌ای بایسته می‌شمرد، که دارندگان درجه‌های بالای ارتش باید از کار برکنار و جز چند تنی سالم در درجه‌ی سرتیپی، همگان کناره گذاشته شوند و جای آنان را «افسران صالح و جوان به کار گمارده» شدن، و گزینش کار داوری و ارزش داوری کردن را هم برای «خود افسران به سوابق و صلاحیت خدمتی عموم افسران از درجه‌ی سرهنگی به پایین» گذاشتن و بر این بودن که سازمان از «مصدق» در برابر هر کس و هر رویدادی پشتیبانی نماید، چراکه «حکومت دکتر مصدق در مسیر خدمت به ملت و در راه اعتلای ایران گام برمی‌دارد!» او، پس از اینکه نام‌های بیست و شش نفری «هیأت مدیره‌ی موقت» را می‌آورد، در فصل دوم به «تماس و گفتگوی سازمان با مصدق می‌پردازد، و علی‌رغم «رازنگذاری»، مصدق را در جریان «سازمان گروه ملی و هدف آن» قرار دادن، بایسته می‌شمرد. بر این است که، با مصدق تماس و او «در بدو امر تصور نمی‌کرد افسران ممکن است علاوه بر مسأله‌ی امر و اطاعت کورکورانه به مسائل دیگر هم بیندیشند. ولی وقتی زنجیره‌ی فکری سازمان را برای او تشریح کردیم، از نظم و استدلال مغزی هیأت مدیره‌ی سازمان، اظهار مسرت کرد، و به زودی فهمیده ما با او صادقانه صحبت می‌کنیم». مصور رحمانی، دنبال می‌کند کار بالندگی و آگاه‌سازی مردم و نیروهای «سیاسی - اجتماعی» جامعه را، با چاپ پخش دیدگاه‌های خود و پی‌بری به ارزش وجودی آن در میان مردم و دوباره با «مصدق» به گفت و شنود نشستن و زیان «حاکمیت شاه بر دستگاه‌های انتظامی» را یادآور شدن و اینکه «اختیارات اداری دستگاه‌های انتظامی از شاه» می‌بایست گرفته شود و در «دست نخست‌وزیر» باشد. در پیوند با آنچه میان آن «سازمان ملی افسران و مصدق» می‌گذرد بر این نتیجه می‌رسند که می‌بایست «وزارت

جنگ، ستاد ارتش، اداره‌ی ژاندارمری، و شهربانی» به دست نخست‌وزیر درآید و «... دکتر مصدق پس از اینکه صددرصد به اصل فوق معتقد شد، موضوع صلاحیت را پیش کشید» و سپس از سازمان نام‌برده خواستار نام افسرانی را است که؛ «به عقیده‌ی هیأت مدیره‌ی آن صلاحیت تصدی ریاست دستگاه‌های مختلف انتظامی را دارا هستند» و سازمان ملّی افسران بدین‌گونه برای مصدق می‌فرستد که؛ «۱- وزیر دفاع ملی: نخست‌وزیر ۲- رئیس ستاد کل: سرتیپ محمود امینی ۳- رئیس شهربانی کل: سرتیپ محمود افشار طوس ۴- معاون وزارت جنگ: سرتیپ تقی ریاحی ۵- رئیس ستاد نیروی هوایی: سرتیپ مهدی سپه‌پور»!

او به درستی یادآور می‌شود، که نتیجه‌ی «نهاد شده»ی سازمان‌بندی ارتش و دیگر بازوان مسلح کشور، برای اولین بار در دوران پهلوی از دست شاه بیرون کشیده می‌شد و در خدمت به میهن و مردم به دست دولت ملّی گردش کار می‌یافت. مصدق با شنیدن و دیدن برنامه‌ی کار، از پیشنهاد سازمان خرسند و پرسش به این دارد، که واکنش افراد ارتش چگونه است؟! سازمان افسران ناسیونالیسم او را مطمئن و او دیگر پیشنهادهای رهبران «سازمان گروه ملّی» را می‌پذیرد و از آنها می‌خواهد کارهای خود را دنبال و پیش‌سازی‌های لازم برای گزیدن افسران نماینده و کادرهای سالم را جستجو و در نظر گرفته شوند، تا پای بپای، پیکره‌ی سالم‌سازی ارتش و دیگر بازوان مسلح کشور، پای گیرد!

آنچه میان مصدق و سازمان افسران ملّی می‌گذرد، در پی پای‌گیری «سازمان گروه ملّی» است در آغاز سال ۱۳۳۱، و بنا بر نوشته‌ی مصور رحمانی و در پی کناره‌گرفتن «مصدق» از نخست‌وزیری «... سازمان با پشتیبانی خود از دکتر مصدق همگام با قیام ملت ایران، قوام را که از طرف شاه مأمور تشکیل کابینه شده بود و ادار به استعفا کرد و اولین اثر مثبت وجود خود را در تاریخ ایران به جا گذاشت»!

او در فصل سوم، ویژه‌ی قیام «تاریخ سی‌ام تیر»، از کوشندگی «سازمان گروه ملّی» سخن می‌گوید و افشار طوس که در آن زمان فرماندار نظامی بوده است، و گروه این‌گونه به آنچه جریان می‌گیرد «در داخله‌ی دستگاه انتظامی» آشنا و «اطلاع دست اول داشتیم و همین موضوع، طبعاً کمک بزرگی برای خنثی کردن توطئه‌ی شاه به وجود می‌آورد»! او در پی نشان‌دهی چهره‌ی فزونی‌پذیر ناسازواری‌های سیاسی در جامعه، و درگیری‌های رشدیابنده در روز ۲۹ تیر و سرنوشت‌ساز برای ملت ایران، انگشت می‌نهد بر این درستی که؛ «... شاه هم دستور داده بود، واحدهای زرهی، هوایی با

مهمات جنگی برای منهدم ساختن تظاهرات و متفرق کردن خشونت‌آمیز مردم، آماده‌ی عمل شوند» و برمی‌نمایاند خیزگری شاه را به روی آوردن به خشونت و بر جای‌نشانی خطرات سنگین و بنا بر چنین دیدگاهی «به بیمارستان‌های ارتش دستور داده شده بود، برای پذیرفتن تعداد فوق‌العاده‌ی مجروحین، حاضر باشند. تعداد زیادی آمبولانس و کامیون خالی برای انتقال مجروحین و مقتولین آماده شده بودند!»  
 مصور رحمانی، بر این است که «هیئت مدیره‌ی سازمان»، که از آنچه در پرده می‌گذشت آگاهی داشت و رویارویی میان شاه و...، را از یک سوی با ملت و...، و از دیگر سوی چگونگی کار خود را، در کارزار در حال پای گرفته، که با خود آورد پیکره‌ی خونین جامعه‌ی ایرانی و گلوله‌باران کردن سینه‌ی برهنه‌ی مردم خواهد بود، آنها را در دو راهی‌گزینش، به سود با مردم بودن، بر شاه بودن را ناگزیر و رفتاری را پسندیده می‌خوانند که بازتاب آن شکست شاه در اجبار برکنارسازی قوام و بازگردانی «مصدق» باشد، و در پی چاره‌سازی این‌گونه‌ای که رفت برمی‌آیند.

در پی‌گزینش راه با مردم بودن و تلاش برای بازگردانی «مصدق» و برکناری «قوام»، تماس‌های تلفنی رهبری سازمان آگاه‌ساز می‌گردد که «اکثر فرماندهان واحدهای زرهی و هوایی، از جمله افسران قسم‌خورده‌ی سازمان» بوده باشند. در آغاز سخن بر سر «تمرد علنی آنها از اجرای دستور» از شاه به میان می‌آید ولی «این راه‌حل فوراً مردود شد، زیرا موجب می‌شد که آنها به سهولت شناخته شوند. و دستگاه آنها را با فرماندهان دیگری که آماده‌ی تیراندازی به مردم بودند تعویض کند!» راه چاره را، رهبری سازمان بر این می‌بیند که «بدون هیچ‌گونه تظاهر و حتی ابراز اکراه، واحدهای خود را به میدان بهارستان ببرند و فقط وقتی به آنجا رسیدند علی‌رغم امر شاه از بازکردن آتش به روی مردم خودداری کنند. چرا که در آن وضع، برای دستگاه، احضار آن واحدها، و تعویض آنها با واحدهای دیگر، امکان نداشت!»

ادامه‌ی گفت و شنود میان افسران و نیروی رهبری‌کننده‌ی آن «سازمان افسران ناسیونالیسم»، پیرامون دو مورد؛ ۱- «مجوزی برای عدم اجرای امر نظامی» یافتن و دیگر ۲- «اطمینان یافتن به اینکه نیروی هوایی از بازکردن آتش به روی آنها «سریچی» داشتن.

رهبری «گروه افسران» می‌تواند، نیکو به نتیجه رسد، و گفت و شنودهایی را که تلفنی با افسران دنبال می‌کند، به این‌گونه راه چاره یافتن که؛ «فرماندهان بدون افشا ساختن این راز مهم، روز بعد، واحدهای خود را به میدان بهارستان» برند و در کمین

نشستن تا به هنگام به سود ملت و به زیان بدخواهان کارآفرین گردد. مصور رحمانی، آن روز را، «تنها روزی» می‌شناسد در تاریخ جدید ارتش ایران که «واحد‌های آن، جز چند واحد کوچک پیاده، که از اجرای امر فرمانده کل صریحاً تمرد کردند» و یادآور است که «خلبانان با پیروی از راهنمایی افسرانی مثل سرهنگ مصطفی موسوی، سرگرد غلامرضا نجاتی، سروان حسین هاشمی، سرهنگ دو عبدالحسین نیرو، سرگرد حسن عسکری، ستوان آل بویه، سرگرد خجسته، سرگرد مرتضی انشایی مجرد، اجرای آمادگی برای دستور پرواز را نادیده گرفتن و افسران و خلبانان سازمان، و دیگر خلبانان را به اهمیت وظیفه‌ی خطیرشان در آن روز تاریخی آگاه ساختند و چنان «جوی» در واحد‌های پرواز به وجود آوردند که شاه جرأت نکرد به خلبانان دستور حمله و تیراندازی به مردم را در میدان بهارستان و خیابان‌های مجاور آن ابلاغ کند!

نویسنده، سپس و به درستی یادآور می‌شود که «شاه» پی برده بوده است که «خلبانان در صف مردم قرار» گرفته و همگام با ملت «تا پای جان از مصدق طرفداری می‌کنند»، و تکیه دارد به سخنان شاه در «پاسخ به تاریخ» که نوشته است «من امتناع کردم از اینکه به سر‌بازانم فرمان آتش بدهم» و آن را «دروغ» می‌شمرد. مصور رحمانی در پی آورده‌های درست خود، بر این است که شاه فرمان آتش داده بوده است ولی هنگامی که می‌شنود خلبان‌ها از پرواز خودداری کرده‌اند «دنیا در نظرش تاریک» می‌شود و پی بردن که نیروهای زرهی و هوایی از او سرپیچی کرده‌اند «و جز تسلیم به مصدق برای خود چاره‌ای» نمی‌بیند! او «مجبور شد با کمال خفت فرمان نخست‌وزیری مصدق توأم با عهده‌داری وزارت دفاع را برای او صادر کند»، و این‌گونه دست کارگشای سازمان افسران ناسیونالیسم را، در روز پیروز «سی تیر» برمی‌شمرد و نشان‌دهنده است. لذا جنبش «سی تیر»، از خودجوشی و گونه‌ای «سازمان‌گرفتگی» توأمان بوده است، و مجموعه‌ای از بوده‌های کارساز، ملت و در پیشاپیش آن دولت مصدق را بر کرسی پیروزی می‌نشانند، که «سازمان گروه ملی» یکی از سازمان‌گرفته و دهندگان، به‌شمار می‌آید و دیگر دست‌های سودرسان سازمان‌گرفته‌ای را هم، که در لابلای آورده‌ها دیده گردید. ولی نه آن‌گونه سازمان‌یافتگی سزاوار که بایستگی داشته است، و فقدان آن، سبب‌ساز شکست نهضت ملی می‌گردد در شوم‌روز ۲۸ مرداد!

مصور رحمانی، در پای نویسنده صفحه‌ی ۱۱۹ کتاب خود یادآور است که «جالب توجه است که غیر از مصدق و شاه و رئیس ستاد ارتش و سازمان افسران، هیچ‌یک از رجال سیاسی متوجه این مطلب مهم» نشده بودند که چرا «واحد‌های زمینی و هوایی با



هم‌آهنگی کامل از اجرای دستور شاه خودداری» کردند و یا انگیزه‌های آن هم‌آهنگی و دیگر بوده‌هایی را شناختن و به آنچه گذشته اندیشه کنند!

## بازگشت ارتش و نیروهای مسلح به سربازخانه و جایگاه‌های خود و پی آمدهای پس از آن

همان‌گونه که نوشته و گفته آمد، بعد از نیم‌روز «سی تیر» و در پی دستور شاه به پس‌نشینی ارتش و نیروهای مسلح، و آزاد شدن قرارگاه‌های نیروهای سیاسی او چنگال فرمانداری نظامی ۱- قوام‌السلطنه کناره‌گیری می‌کند. ۲- حسین علاء وزیر دربار کناره‌گیری قوام را به گوش نمایندگان نهضت ملی می‌رساند. ۳- نمایندگان نهضت ملی، بی‌درنگ با مردم تماس و رویداده را به گوش آنها رسانده و امنیت و پاسداری شهر را به مردم می‌سپرنند. ۴- گروه‌ها گروه از مردم، وابسته یا ناوابسته به نیروهای سیاسی، روی به خانه‌ی مصدق دارند و رهبر نهضت ملی در پیشگاه ملت و بر روی بالکن خانه هویدا شده و با مردم به سخن می‌نشینند و سخن راهی میان مردم گرفته‌ی خود را می‌گویند، در برابر اولین گروه سیاسی، که وابستگان به حزب ملت ایران بوده‌اند و دیگر بوده‌ها و انجام گرفته‌هایی شورآفرین و شادی‌زای در شامگاه سی ام تیر!

آنچه ملت ایران را، در این روز پر در شادی و شور پیروزی می‌کشاند و دوچندان فزونی می‌بخشد شادمانی مردم به دست آورده را، دریافت گزارش خبری است از دادگاه جهانی لاهه، مبنی بر رأی دادگاه به سود ملت ایران و شکست انگلستان و این سان ملتی با دست خالی ولی پر ز امید، بر جایگاه پیروزی می‌نشیند، در شامگاه «سی تیر»، در برابر رنگارنگ بدخواهان بومی و بیگانه‌ی با آنها در ستیز بوده!

دست‌آوردهای چشم‌گیر پس از این دو پیروزی بزرگ، در پهنه‌ی داخلی و خارجی، بهره‌ی مردم ایران شده، از روز سی و یکم تیر به گونه‌هایی، و بیشتر و بیشتر، رخ می‌گشاید ولی به جای آنکه پیروزی‌ها و دست‌آوردها را پرشگاه نهضت ملی سازند و رهبران جبهه‌ی ملی اندیشه کنند که مارهای زخمی شده کنون در کمین زخم‌نشانی بر خواهند نشست و در پی آن خواهند شد تا زخمی کاری بر پیکره‌ی مبارزات مردم ایران بنشانند، یگانگی و هم‌آهنگی خود را آهسته آهسته از دست می‌دهند و بر آنها چیرگی می‌گیرد بنده‌ی «من» خویش شدن و بر آنها آن می‌گذرد، که در جای خود گفته‌ها شد و انگیزه‌های زیان‌رسان را هم بر شمردن!

پارهای از چهره‌های پیروز و رخ گشوده، می‌باشند ۱- نمایش خیابانی مردم در

سراسر کشور، در روز سی و یکم تیر ماه و گردش کار امور شهر به دست مردم و به گونه‌ی خودگردان اداره شدن، به ویژه در تهران، چرا که بنا بر نوشته‌ی کیهان این روز ارتش و نیروهای انتظامی و مسلح از شهر خارج شده و «انتظامات شهر و عبور و مرور و وسایل نقلیه» به دست مردم اداره می‌شود. در این روز، و در تهران ده‌ها هزار از باشندگان، دارنده‌ی گرایش‌های گوناگون «سیاسی - اجتماعی» به حرکت درمی‌آیند. ۲- بازگشت مصدق به نخست‌وزیری با در دست داشتن وزارت جنگ و چیرگی گرفتن بر شاه و دربار. ۳- به مانند دسیسه‌سازان ضد ملی، اشرف پهلوی و ملکه‌ی مادر از ایران بیرون رانده شدن و در تبعید درآمدن ۴- دفترهای ویژه‌ی شاهپورها و شاهدخت‌ها بسته شدن و اجازه ندادن تا با ادارات تماس برقرار کنند، و این‌گونه مرکزهای کارشکنی دربار را تخته‌کردن. ۵- و نیز روز دوم مرداد، مجلس شورای ملی نشست ویژه‌ی برقرار می‌کند و در آن قیام «سی تیر» را «قیام مقدس ملی» و کشته شدگان آن روز را «شهدای ملی» شناختن - اختیارات شش ماهه‌ی مصدق موردگفت و شنود و به تصویب مجلس شورای ملی، با اتفاق آرا، رسیدن - آیت‌الله کاشانی را به جای امام جمعه‌ی تهران، به ریاست مجلس شورای ملی برگزیدن، و نیز درخواست ماده‌ی واحده‌ای که بنا بر آن قوام را «مفسد فی الارض» شناسد و کلیه‌ی اموال و دارایی او را «مشمول مصادره» نمایند، چرا که در روز سی‌ام تیر، روی به کشتار دسته‌جمعی مردم آورده، بوده است. هرچند روز سی‌ام تیر، روزی پیروز برای ملت و نهضت ملی و سخنگوی خواسته‌های «ملی مردمی» ایرانیان، مصدق به‌شمار می‌آید، ولی زمینه‌ساز و ممکن‌پذیری پای گرفتن ناسازواری‌هایی می‌گردد میان مصدق و آیت‌الله کاشانی - بقای و مکی، که هر یک از این سه تن، کژی گرفتن خود را آهسته آهسته به گونه‌ای نمایان‌ساز می‌گردند، و روی در روی «مصدق» و به سود دشمن رخدادهایی شوم می‌آفرینند!

داستان پیچیده و درهم تنیده شده‌ی روزهای پس از «سی تیر» را، می‌بایست، پیش و بیش از هر چیز «درون‌مایه» اش را در رشک‌بری و گذر از «من» فردی آن «سه تن» و با آنها بودگان و «انتقام‌کشی» دانست، و اصول را قربانی خواسته‌های شخصی و کینه‌توزی نمودن، به گونه‌ای که سایه روشنی، به آنچه بوده و شوم می‌رویند، پرداخته می‌گردد. فردای سی‌ام، کمتر محمدرضا شاه و بیشتر «قوام‌السلطنه» نشانه گرفته می‌شود و مورد یورش و به مانند بازوی سرکوب و دستی که جنایت به‌بار می‌آورد و کشتار آن روز را برگردی او بار کردن، و این کار در مجلس شورای ملی، بیشتر از سوی بقای -

کاشانی - مکی و با این سه تن بودگان گردش پذیرد و دامن زده می شود. کینه‌ورزی بقایای و مکی، پایه و مایه گرفته از دوران «حزب دموکرات» می بوده است و آغاز همکاری میان آنها با «قوام السلطنه»، که مدت زمانی به درازا نمی کشد و همراه با ایادی سرکوب که در اختیار داشتند، و با پشتیبانی شاه، کلوپ مرکزی آن حزب مورد یورش قرار گرفته و روی در رویی با «قوام السلطنه» را از آن روز پای نهاده و دنبال می کنند، که در گذشته نیز، به آن اشاره گردید و «احمد آرامش» در خاطرات خود آورده است!

آیت الله کاشانی، نیز که فردی بود پُر کینه دلی از قوام السلطنه داشته، چرا که «قوام» در روزهای پیش از سی ام تیر کوشش همه جانبه دارد او را با خود همراه سازد و چون نمی تواند، علی رغم «مصونیت پارلمانی» تلاش به دستگیری او، که در این اقدام نیز ناکامیاب می گردد! ولی با شاه و دربار نزدیکی و دوستی هایی همواره داشته و در گذشته به اندازه نمایان گردید. کنون این «سه تن»، به ویژه کاشانی و بقایی بار اصلی گناه را بر شانه‌ی «قوام» و کوشش دارند کمتر محمدرضا شاه و در پی او ریاست ستاد ارتش و فرمانداری نظامی و...، که به دستور شاه به روی مردم آتش گشوده اند، در تیررس رسیدگی قرار گیرند، مبنی بر جنایانی که در سی ام تیر انجام گرفت، و کشتاری که از مردم گرفته شد، و بیشتر «قوام السلطنه» را نشانه بگیرند و مورد دادرسی و پادافره‌دهی قرار دهند!

زبان حال مصدق را، که اشاره گونه آدمی را در جریان کارها و انجام گرفته‌ها می نهد، از «خاطرات و تألمات» او آورده، سپس به فراگشایی بازتاب‌های پیروزی سی ام تیر بر روی آن «سه تن» و دیگر بارهای منفی با خود داشته نمایانده می گردد. مصدق، در پیوند با مبارزه‌ی سیاسی خود در مجلس هفدهم، و چند و چون کارها، از نظر سیاسی - قانونی و... سخن می گوید و می پردازد «از نظر حفظ قول و شرافت»، و سپس برنمایانیدن آهنگ ناسازگاری‌ها آغاز و رشدیابنده‌ای که در جمع رهبری جبهه‌ی ملی پای می گیرد و در روز «نهم اسفند» چهره‌ی خود را می نمایاند به این گونه که؛ «ما روی هدفی جمع شده بودیم و با هم کار می کردیم. چنانچه برای مخالفت دلیل موجهی داشتیم اول می بایست آن را بین خودمان طرح کنیم. اگر نتیجه نمی داد عامه را مستحضر کنیم. پس از آن شروع مخالفت نماییم تا نظریاتمان مورد پشتیبانی مردم قرار گیرد و به نفع مملکت تمام شود» و ابتدا، هدفمندی و گونه‌ی گزینش راه میان «جمع رهبری جبهه‌ی ملی» را در برآوری خواست‌ها و سودرسانی به سود مملکت یادآور می گردد.

آنگاه در ادامه‌ی سخن، بُن‌گرفته‌ی شکست و تنگ‌نظری و کوتاه‌بینی‌ها را انگشت می‌نهد، اگرچه به یک اشاره، به اینکه «اغراض و مخالفت‌های بی‌اساس سبب شده بود که روز ۹ اسفند یکی از همکاران در خارج مجلس بر علیه من اقدام کند و بعضی هم در خود مجلس به انتظار خبر قتل من بمانند و همصدا شدن با مردم در روز سی‌ام تیر از نظر همکاری و نیل به هدف نبود بلکه از جهت مخالفتی بود که با شخص قوام‌السلطنه داشتند. نمک خوردند نمکدان را شکستند!»

آورده‌ای از سخنان مصدق، نه از آن جهت بود که رشدیابی ناسازواری‌های بُن‌گرفته میان آن «سه‌تن» و مصدق را، از پس از فردای «سی تیر» نشان دادن و چهره نمودن از هنگامی که «مصدق» خواستار اختیارات یکساله می‌شود و «مخالف با قانون اساسی» می‌خوانند، در دی ماه ۱۳۳۱ و پی‌آمد آن پرچم ناسازگاری و مخالفت با او را به سود شاه و دربار و... برافراشتن، که آشکارسازی درستی در بالا آورده شده را است که «سه‌تن»، به ویژه بقایی و کاشانی، پایه‌های مخالفت‌هایشان از روی «رشک» - «کینه» و... مایه می‌گرفته، و در کارهای سیاسی‌شان «من» خود را در نظر گرفتن و درون‌مایه‌ی «حسادت» رخدادآفرینی داشته است، و در مورد «قوام‌السلطنه» نیز از این جایگاه حرکت می‌کنند، و بنیاد می‌گیرد پای فشاری‌شان و در چنبره‌ی فشار دولت را قرار دادن که گردن نهاد به «مفسد فی الارض» شناختن قوام و مصادره‌ی کلیه‌ی دارایی و اموال او، و بیشتر بارگناه را بر شانه‌ی «قوام» و از شانه‌ی «شاه» کاستن!

فشارآوری بر دولت و براه افکنی گونه‌ای که، تنها و تنها «قوام‌السلطنه» باشد و شناخته‌گردد، بارآورنده‌ی کشتار و به رگبار بستن مردم در آن روز و دستی‌آلوده به خون و جنایت داشتن و در مورد دربار و شاه کافی شناختن تبعید اشرف پهلوی و ملکه‌ی مادر و بستن دفاتر ویژه‌ی شاهدخت‌ها و شاهپورها، آن هم از این روی، که خواست مردم بود و در برابر مردم ایستادن امکان نداشت!

باز شدن شکاف میان «سه‌تن» و دیگر با آنها بودگان را می‌بایست، از فردای سی‌ام تیر، و برگرفته از «رشک و حسادت» و گذر از «من» خویش آنان دانست، و به سویی کشیده شدن، در دوری از مصدق و نزدیک و نزدیک‌تر شدن به شاه و دربار می‌یابد، که در سیرگاه نوشته، نمایان‌گر می‌گردد. آنچه را داده‌های تاریخ نشان‌گری دارند، اینکه سرلشگر علوی مقدم ریاست شهربانی را در دست داشت و نیز سرلشگر گرزنی ریاست ستاد ارتش و فرماندار نظامی تهران، که به روی مردم آتش گشوده و دستور آتش گشودن داده بودند بنا بر فرمان‌بری از شاه، چند روزی بیشتر در بازداشتگاه، در باشگاه افسران،

بسر نمی‌برند و آزاد می‌گردند، ولی مارهای زخم دیده در کمین زهرریزی می‌نشینند. در واقع کندی کار و ناکارسازی‌های روی داده را، نه می‌توان برگرفته از نأبرندگی و سستی دولت شناخت و نه برخاسته از «کمیسیون تحقیق مجلس شورای ملی» که برای رسیدگی به چون و چرای سی‌ام تیر و کشتار و جنایات در آن روز، روی داده، بر پا می‌گردد، که دست شاه و دربار را، همراه با گونه رفتاری که از آن «سه تن»، به ویژه آیت‌الله کاشانی و بقایی سر می‌زند! شاید، اگرچه اندک داده‌هایی، سستی و نأبرایی را هم، بر شانه‌ی دولت و «کمیسیون تحقیق» مجلس شورای ملی بار می‌کنند، ولی نه هرگز به گونه‌ای که، باز شکست‌های پسین روزهایی که نمایان‌گر می‌شود را برگرده‌ی دولت نهادن و شکست نهضت ملی را برخاسته از آن شناختن!

شاید بتوان گفت، «سه تن»، به ویژه آیت‌الله کاشانی و مظفر بقایی توانستند بنا بر زمینه‌های سودمند در سویی دیدگاه و خواسته‌های آنها، که در مجلس شورای ملی به وجود می‌آید، در پسین روزهای پس از سی‌ام تیر، تام سود جویند و دو لایحه‌ی قانونی را از مجلس شورای ملی بگذرانند؛ ۱- «قانون عفو خلیل طهماسبی» و ۲- «قانون مصادره‌ی اموال قوام‌السلطنه» راکه هر دوی آن، مورد پذیرش شاه، و ناسازواری کامل داشت با دیدگاه مصدق، که به گونه‌ی بنیادین به قانون احترام می‌گذاشت و فضیلت‌های مردمی را گرامی می‌داشت و هرگز نمی‌پسندید قانون بازیچه‌ی خواسته‌های فردی و دشمنی ورزیدن و مورد کینه‌توزی افراد قرار گیرد و از این روی به این دو «قانون» روی خوش و سازگاری و هم‌رایی نشان نمی‌دهد، و آشکارا در گفته‌های خود آورده و نگارنده در گذشته به سخنان او تکیه داشت و بازآوری نمود.

کریم سنجابی نیز، به این «دو قانون» اشاره دارد به اینکه «باطناً مصدق هم به آن نظر خوبی نداشت» را، بازگو و بر این انگشت می‌نهد که «هیاهوی بزرگ و عظیم را در این دو مورد بقایی و مخصوصاً قنات‌آبادی می‌کردند»، که آشکار است، شمس قنات‌آبادی زبان و سخنگوی خواسته‌های آیت‌الله کاشانی می‌بوده است!

اگر آغاز شکاف افکنی در نهضت ملی را، بنا بر سرشت نشانه‌های آیت‌الله کاشانی و جایگاه اجتماعی که به مانند نماینده‌ی «سیاسی - مذهبی» میان جامعه‌ی ایرانی داشت، از سوی او سر زده و برخاسته باید دانست، و آگاهی شاه و دربار که دامن زننده می‌بودند به شعله‌ور ساختن آن شکاف، ولی بروز شکاف و روی‌آوری به آن را، پاره‌ای در گفته‌ها و رفته‌ها و کرده‌ها و کردارهای «مظفر بقایی»، در اینجا و آنجا دیده و سخن از آن گفته‌اند، و او را آغازگر بدانند. درست و یا نادرستی داوری یاد شده، ارتباط همه‌جانبه

دارد به «شخصیت» بقایی و شیوه‌های کارهای «سیاسی - اجتماعی» او و سازمان حزب زحمتکشان ملت ایران، که می‌توانست سامانه گرفتن ناسازگاری‌های خود را در برابر «مصدق» به گونه‌ی سازمانی در جرگه‌های گوناگون سیاسی بیان دارد و ارگان حزبی نیز آشکار و نیمه آشکار بنویسد و خود او هم، به مانند رهبر سیاسی آن حزب و نماینده‌ی مجلس، در مجلس شورای ملی و دیگر مکان‌ها به زبان آرد و گستاخی و دیگر ویژگی داشته‌های خود را، به کارگیرد در خرابی به بار آوری و آسیب‌رسانی به پیکره‌ی نهضت ملی!

سنجابی، در خاطرات خود و پس از بازگشت از لاهه و روزهای پس از «سی‌ام تیر» و نشست‌های مجلس سخن می‌گوید و اینکه «... به زودی متوجه شدم که در داخل مجلس گروهی مشغول بند و بست علیه مصدق هستند و در داخل فراکسیون خود ما، فراکسیون نهضت ملی هم وحدت و یکپارچگی وجود ندارد». در پیگیری سخنان خود می‌نویسد که: «بقایی کم شروع به انتقاد و مقاله‌نویسی‌های نیشدار کرد. اول می‌گفت و می‌نوشت که هیچ وقت تا زمانی که مصدق هست علیه او اقدامی نخواهد کرد ولی در مجلس هیاهو و جنجال می‌کرد، نیش‌ها می‌زد و کم کم مخالفت او علنی شد. یک روز گفت: این شبیه‌خوانی و تعزیه‌خوانی باید خاتمه پیدا کند که مثل تعزیه‌ها یک فرد بیاید صورت امام حسین یا یکی از شهدا را داشته باشد بعد پشت پرده برود و لباسش را عوض کند و برگردد و به صورت شمر بیاید. من آنجا فوراً به او از پایین خطاب کردم که شما خودتان معلوم کنید که آیا با حکومت مصدق موافقید یا مخالفید؟ کمی به من و من افتاد. گفتم من می‌گویم شما چه هستید، تونه موافقی و نه مخالف، تو منافقی...».

سنجابی سخنان خاطره‌گونه‌ی خود را بازگویی دارد به اینکه «کلمه‌ی منافق به بقایی چسبید» و در «تظاهرات بعدی فریاد مرگ بر منافقین» را که مردم به چگونه نامیدن «بقایی»‌ها می‌دادند، تایید می‌دارد و از کاشانی و خواست او که ریاست مجلس شورای ملی را به دست گیرد و فراکسیون جبهه‌ی ملی بر این بودن که او را از این خواست بازدارند. در آن زمان آیت‌الله کاشانی در شمیران زندگی می‌کرد و سه نفر از طرف فراکسیون نهضت ملی گزیده می‌شود که به دیدار او روند و رضایت او را به دست آورند برای چشم‌پوشی از ریاست مجلس، ولی نمی‌پذیرد و به ریاست شورای ملی دست یافته و سپس نیز، در بیمارستان بستری می‌گردد. سنجابی سخنان خود را این‌گونه ادامه می‌دهد که: «... کاشانی به عنوان رئیس مجلس نمی‌آمد ولی در خارج از مجلس افراد را تحریک می‌کرد. یک یک وکلا می‌رفتند پیش او و با آنها صحبت می‌کرد و دستور می‌داد.

مدتی در بیمارستان تحت معالجه بود به وسیله‌ی یکی از رفقا پیغام داده بود که فلان کس چرا احوالی از من نمی‌پرسد؟ وقتی من به دیدن او رفتم دیدم جمال امامی و فرامرزی از پهلوی ایشان بیرون می‌آیند. فوراً حساب کار خود کردم. کنار تخت ایشان که نشستم دیدم ایشان مرا علیه مصدق تحریک می‌کند. گفتم، از این مرد دیگر کاری ساخته نیست، کارها را شما کردید حالا او انکار می‌کند تکلیف او را می‌بایستی معلوم کنید!

سنجابی، پی می‌کند سخنان رد و بدل شده‌ی خود و آیت‌الله کاشانی را، که از یک سوی او یادآوری داشته که «نفاق در داخل نیاندازید» و اینکه «شما رهبر و روحانی این نهضت هستید مصدق رهبر سیاسی این نهضت است، مصدق کار خلافی نکرده است.» و دیدن و شنیدن که آیت‌الله کاشانی «دل پُری از مصدق دارد و بدگویی از او می‌کند» و سپس پرداختن به انگیزه‌های ناسازگاری که او نسبت به مصدق از خود نشان می‌دهد!

سنجابی، از حسین مکی نیز سخن دارد به اینکه «در این موقع یعنی اوایل مجلس بود که می‌دیدم حسین مکی هم از مصدق گله‌مند است و حتی به کاشانی هم ناسزا می‌گوید و بعد برای انتخاب رئیس جدید مجلس گفتگو بود چون امام جمعه‌ی تهران پس از آن تحریکات رفته بود و دیگر برنگشت!»

سخنان سنجابی، به مانند ناظری شرکت داشته در تمام رویدادها و بوده‌ها و انجام گرفته‌های آن دوران، بازگو و هویداگر روشنی است به اینکه: ۱- آیت‌الله کاشانی و سپس مظفر بقایی ناسازواری نشان می‌دهند، از همان فردای پیروزی مردم در خیزش «سی تیر»، چرا که پیروزی خیزش، گره‌خوردگی همه‌جانبه می‌گیرد به بازگردانی مصدق، و پیروز بر جایگاه و سکان رهبری ملت نشانیدن او. ۲- اگرچه، هر دوی آنان هم‌گام و شاید آیت‌الله کاشانی زودتر چهره در هم می‌کشد و ناسازگاری نشان می‌دهد، ولی، بنا بر شیوه‌ی کار و در جایگاه اجتماعی که نشسته بوده است دیرتر چهره‌ی خود را می‌نمایاند تا بقایی، که حتی در مجلس و در برابر همگان آغاز به درشت‌گویی و زشت‌رفتاری می‌نماید. ۳- حسین مکی، نه ناسازگاری‌اش اندازه‌ی کینه‌توزی آن دو دیگر را داشته و نه آشکاری و هویدا، به گونه‌ای که، کاشانی و بقایی آغاز به بدگویی می‌کنند و شکاف اندازی را دامن می‌زنند در نهضت ملی و به زیان مصدق خیز برداشتن!

انگیزه و خواسته‌های «سه تن» گونه به گونه بوده، بنا بر دیدگاه و جایگاه «اجتماعی - سیاسی» ناهمانندی که آن سه نفر نسبت به یکدیگر داشته بودند و با خودآور

واکنش‌هایی ناهمانند می‌گردد، که در آینده دیده خواهد شد ولی، آنچه آیت‌الله کاشانی را، بیشتر زمینه‌ساز می‌باشند به کژراهه کشیدن: ۱- بنا بر خوی و روش چیره بر او و دیدگاه اجتماعی‌اش، که کوشش و تلاش داشته به دخالت‌های بی‌مورد در امور اداره‌ها و وزارت‌خانه‌ها و نامه‌پراکنی و سفارش‌بازی و خواستاری انجام‌پذیری آن خواسته‌ها، از وزیر-ریاست اداره-ریاست شهربانی و... و نه تنها خودش، که فرزندان هم، که در جای خود گفته شد! اگرچه مصدق، به ویژه به دنبال پیروزی چشم‌گیر سی‌ام تیر و کوشندگی کاشانی در آن روزها را هرگز از یاد نمی‌برده است و گرامی می‌شناسد ولی زیاده‌روی‌های او و فرزندانش «مصدق» را به تنگ می‌آورد، چرا که او «قانون» و گردش کار جامعه را بر روی چرخ قانون، چرخش‌پذیر می‌خواسته است. در این مورد، سنجابی می‌گوید «با اینکه مصدق بسیار مایل بود که خاطر ایشان را حفظ کند ولی متأسفانه کار به حدی می‌رسید که قابل تحمل نبود. غیر از خود کاشانی پسرش سید محمد کاشانی و پسر کوچک‌ترش ابوالمعالی کاشانی و غیره، همه مشغول این نوع کارها بودند» که پاره‌ای از آن‌گونه کارها و رفتارها را بر می‌شمرد و دیگر داده‌های تاریخی هم، به درستی آورده‌های او انگشت می‌نهند!

۲- خوی و روش چیره بر آیت‌الله کاشانی، را شاه و درباریان و ناسازگار بودگان با نهضت ملی و مصدق، نیک می‌شناختند و به برانگیزانی و شعله‌ورسازی آن دامن می‌زدند، به گونه‌هایی گوناگون، از جمله انجام‌دهی خواسته‌های او، هرچند دوری گرفته از قانون باشد و زیان‌رسان جامعه‌گردد، که تبرئه‌ی «خلیل طهماسبی» و آزادسازی او تکیه به قانون از مجلس گذرانده شده و... یکی از آن رفتارهای «قانون» شکنانه‌ای است که برای خشنودی آیت‌الله کاشانی، شاه و نمایندگان مجلس پیرو او بوده، انجام دادند و دیگر این‌گونه انجام‌گرفته‌هایی تا دل او را به زیان «مصدق» و مردم ایران، به سود خود و دربار و... به دست آورند و به دست آوردند!

ولی، بقایای گونه‌ای دیگر بود و گونه‌ای دیگر راه زیان‌بار خود را، تکیه به دیدگاه سازمان‌گرفته‌ای آغاز و دنبال داشت، که در لابلاهای آسب‌رسان او، همسوی خویش‌کشانی کاشانی را با شگرد برانگیزانی حساسیت‌های او و حسین مکی را هم، به دیده می‌آید و آن دو و با آن دو بودگان را در سوی راه پنگال‌زنی به چهره‌ی نهضت ملی و مصدق رهبر آن با خود هم‌آهنگ می‌سازد و از آمادگی آن دو بهره می‌جوید!

از برآیند پاسخ‌ها و سخنان سنجابی بر پرسش‌گر کتاب «امیدها و ناامیدی‌ها» و پر داده‌های تاریخی، آغاز و انگیزه‌ی ناسازگاری حسین مکی با آن دو نفر رنگ و بویی



دیگر داشته و بقایایی و کاشانی هم نمی توانسته اند «انگیزه‌ی همانندی» را داشته بوده باشند در پای افکنی دشمنی و کینه‌ورزی، که در برابر مصدق آرایش جبهه‌ی کارزار برپا کردند!

سنجابی در پی برنامایی کاشانی می‌گوید؛ «... ولی علت اصلی دیگر را بنده مرتبط به سیاست خارجی می‌دانم. علی‌التحقیق سازمانی که علیه مصدق به کار افتاد و شروع به کار کرد شبکه‌ی وسیع مرتبطی داشت و کاشانی هم مرتبط با آن شبکه بود. بقایایی، مکی، فرامرزی، حائری‌زاده، جمال امامی و کاشانی همه‌ی اینها هر کدام از طریقه‌ی خودشان مرتبط بودند و بعضی دیگر نبودند. اینها همه با هم و جزء یک توطئه بودند که بعدها به کودتا انجامید!»!

او، در رابطه با حسین مکی، به «نفاق افکنی» بقایایی مرتبه‌هایی اشاره دارد و یادآور است که «مکی در سفرهایی که مصدق به آمریکا و لاهه کرد همراه او نبود. برای اینکه مکی زبان خارجی نمی‌دانست و در کارهای حقوقی جهانی هم وارد نبود به علاوه او کارهای مهم سیاسی دیگری در تهران داشت!»!

او، نهاده شده‌ی آورده را، در پیچگی به کنایه، پایه‌ی دلگیری «مکی» از «مصدق» می‌خواند و به درستی یادآور می‌شود که «مصدق در ابتدا به مکی علاقه‌ی زیاد داشت. حرف مکی در پیش او خیلی بیش از حرف‌های ما تأثیر می‌کرد. بنده مکرر شاهد بودم در مواردی هرچه مکی می‌گفت همان عملی می‌شد ولی با مذاکراتی که نمی‌دانم به چه کیفیت با او شده بود...»، آنگاه، بی‌آنکه سخنان خود را به پایان رساند، یک‌گونه ناروشنی و در ابهام نشانی، می‌سازد و مکی را پس از بازگشتن از سفر آمریکا در آن «پیچه‌ی ابهام» می‌نهد!

سنجابی، سپس «پیچه‌ی ابهام» حسین مکی را در پی دعوت «بانک جهانی» و بازگشت او از سفر، می‌شکافد و باورمندی خود را به او شک برانگیز می‌نماید به این‌گونه که «از مصدق برگشت». یک وقت به کاشانی بد می‌گفت که او در انتخابات مداخله می‌کند و این در زمانی بود که بین کاشانی و مصدق اختلافی نبود بعد یواش یواش دیدیم که او آن عشق و شوق و هیجان را که درباره‌ی مصدق و درباره‌ی این نهضت داشته از دست داده است. از آمریکا او را دعوت کردند که به آن کشور برود. او به آمریکا رفت و اصغر پارسا را هم که از نمایندگان مجلس و جزو فراکسیون ما و جزو رفقای جبهه‌ی ملی بود با خودش برد، برای اینکه از لحاظ زبان به او کمک بکند، در مدتی که او در غیبت بود سر و صدای اختلافات بالا گرفت. میر اشرافی، قنات آبادی، بقایایی،

حائری زاده، مشار اینها شروع به کارشکنی‌هایی کردند. وقتی که مکی برگشت به طور خصوصی با او صحبت کردم و گفتم که وضعیت این طور است. به من گفت، خلاصه‌اش من نه با شما هستم و نه با آنها، گفتم اینکه نمی‌شود، برای چه؟ به من گفت، والله به بچه‌های ما هم رحم نمی‌کنند و همه‌ی ما را از بین می‌برند و وضع خیلی خطرناک است. من تعجب کردم، به هر حال او مدتی دوپهلو عمل می‌کرد و جزو مخالفین بود ولی مخالفتش را زیاد بروز نمی‌داد کارگردانی مخالفت با بقایی و میراشرافی و حائری زاده و سید قنات آبادی و امثال اینها بود!

اگرچه، در سخنان سنجابی، بنا بر کھولت و به دراز کشیدن زمان رویدادها و یا پاره‌ای از انگیزه‌های سیاسی برای او وجود داشته، ناخوانایی‌ها و ناروشنی‌هایی در زمان آغاز و چگونگی و چرایی ناسازواری‌های چهره گشوده میان مکی، و دیگران با «مصدق» و نهضت ملی به چشم می‌خورد، که از جمله پاسخ پرسش پرسشگر را که آیا «آقای مکی روشن کردند که منظورشان چه قدرتی بوده»؟! به این پسندیده دارد که «به نظر من قدرت خارجی و شاه با هم»، ولی، پر بوده‌ها و انگیزه‌هایی را می‌توان از سخنان او دریافت و مورد پذیرش و فراگشایی قرار داد!

روی به کاستی گرفتن «عشق و شوق و هیجان» در آغاز وجود داشته در مکی راکه، «درباره‌ی مصدق و نهضت ملی» یادآور می‌شود، خود نیز در «خاطرات سیاسی حسین مکی» و یا دیگر نوشته‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد آورده و کمک رساننده است، به بازبینی و پی‌بری به چونی و چرایی انگیزه‌ها و رخداده‌های پی در پی، که به آن شکاف‌ها راه می‌یابد و بازدهی آسیب‌ها می‌گردد، که در گذشته نیز اشاره‌هایی گردید! نگارنده با چشم افکنی به نوشته‌های خود حسین مکی، و همچون گذشته، بیرون آوری انگیزه‌هایی از درون نوشته‌های او و رهیابی به آنچه بوده و رخ داده از زبان خودش، و کنش و واکنش‌های «سیاسی - اجتماعی» آن گاه تاریخی، و بازتاب آن بر روی مکی، تکیه به داده‌های در دست داشته و برگرفته از خاطرات سنجابی هر چند ناخوانا و روشن به دیده آمده، بر این است که؛

۱- جوانه‌ی دلگیری مکی نسبت به مصدق، می‌تواند مایه گرفته باشد از «سفرهایی که مصدق به آمریکا و لاهه کرد» و او را، بنا بر آنچه «کریم سنجابی» یادآور شده است، مصدق به همراه نبرده بوده است!

۲- که به یقین اولی مایه پذیر از آن است، اینکه، آهسته آهسته، رهبران «حزب ایران» به مصدق نزدیکی بیشتری می‌یابند و در جایگاه‌های بلندتری قرار می‌گیرند، به ویژه از

فردای سی ام تیر، و در دلِ مکی و شاید دیگران هم، ناخشنودی زایش گرفته و یا وجود داشته و کنون فزونی بیشتری می‌یابد و پای گرفتن، درست یا نادرست، ناخشنودی‌های این‌گونه‌ای و سپس به کینه‌ورزی و دشمنی بدل شده و بازتاب‌های خود را با خود همراه داشتن!

۳- گفته‌هایی هم، گفته و شنیده شده، که شاه با پیشنهاد جانشین «مصدق» نمودن و سخنانی از این دست که «مصدق یک‌دنده و لجوج است و شما می‌توانید جای او را بگیرید و...» او را به زیان «مصدق» و نهضت ملی و سود خویش برمی‌انگیزاند و کژی گرفتن او را این‌گونه یاد آورند!

به هر روی، روی‌گردانی حسین مکی از «مصدق» و نهضت ملی، می‌تواند برگرفته‌ای باشد از سه شماره زده‌ی بالا، که هر یک مایه‌ی دلگیری در او را به وجود آورده باشد، اگرچه یکی بیشتر و دیگری کمتر و... ولی هر سه سازنده‌ی بن‌مایه‌ای گردیده جهت‌دهنده‌ی او به سوی «کاشانی - بقایی»، و در سود و خواست «شاه» گام نهنده. آنچه را می‌توان گفت، هرگز به زشت‌کاری‌هایی روی‌نیامورد که با او بودگانی چون «بقایی - میر اشرافی - شمس قنات‌آبادی و...» به آن روی آوردند و یا حتی به اندازه‌ی «کاشانی و حائری‌زاده» پنگال‌زنی به مصدق را دنبال نمی‌کند، اگرچه بیش از پاره‌ای از آن نام‌بردگان، پیش شاه راه می‌یابد و سود می‌برد و شاه به خواسته‌های او گوش می‌دهد و تن به انجام آنها می‌نهد.

مجموعه‌ی بوده‌های یاد شده با هم ساز شفته‌ریزی‌هایی می‌گردند، دسیسه‌ساز میان‌ناسازوار بودگان با مصدق تا پیش از سی تیر و کنون پس از سی تیر با آنها همدستان شده، جمع گرفته در مرتبه‌های گوناگون «سیاسی - اجتماعی» و لایه‌های ناهمسان اجتماعی، و در پی بنای ستیزه‌گری با او برآمدن تا بجایی که کمر به واژگونی او ببندند، بی‌گونه‌ای اندوه که همسویی با چه کسانی و در سود و زیان چه هدفمندی، کار و کردارشان پایان پذیرد!؟

در پیشاپیش کمر به شکست نهضت ملی و مصدق بستگان، که از میان دواستداران دیروز نهضت و مصدق به شمار آمده بودند، می‌توان بی‌اندکی شک و گمانی «مظفر بقایی» را خواند و دست توانمندش را در زیان‌باری که به کارگرفت و آسیب به جای نشانید، و دیگران دانسته یا نادانسته اجراگر آن شدند، که بقایی در سر پرورانیده بود و اولین شوم - زشت - جنایت و خیانت به بار آوری‌اش در دسیسه‌ی قتل افشار طوس و همکاری او با شاه و دربار و ارتشی‌های بازنشسته شده، در از میان برداشتن ریاست

شهربانی «مصدق» جلوه گر، می‌گردد!

نگارنده بر این باور بوده و همچنان تکیه دارد به اینکه «سه تن» پشت کرده به مصدق و نهضت ملی، مهره‌ی بیگانه، نبوده‌اند و آنچه آنان را، به ویژه بقایی و سپس کاشانی را به زیان‌رسانی جهت‌دهنده است، برده‌ی «من خویش» شدن، و در ازای آن، هر خیانت و شوم به بار آوری را پذیرفتن است و سرانجام بر خود آن می‌کنند که مصدق در پاسخ شماره‌ی ۲۵ به شاه، آنها را، بی‌نام آوری، می‌نامد و کرده‌های آنها را داوری دارد به این‌گونه که «... بعضی از آنها به جهاتی که همه می‌دانند پشت به ملت کردند و آلت دست مأمورین استعمار شدند و از این خلف عهد هم سودی نبردند» و آنان را به «آلت دست» شدن و «پشت‌کننده به ملت» می‌خواند ولی «نه مأمور استعمار»!

دامنه‌ی بروز ناسازگاری‌های مظفر بقایی، از پس فردای «سی تیر» راه به «حزب زحمتکشان ملت ایران» دارد، تا اینکه بقایی مدتی در بیمارستان بستری شده، اگرچه سخت‌کوشی‌های خود را در پهنه‌های گوناگون «سیاسی - اجتماعی» دنبال و پس از بیرون آمدن و برپایی نشست، برای پاسخ‌دهی به پرسش‌هایی که مورد پرسش وابستگان حزبی بود، در رابطه با «سی ام تیر»، نشست به انشعاب کشیده و می‌شود! داستان برپایی نشست حزبی یاد شده که به انشعاب میان خلیل ملکی و همراهان او با مظفر بقایی کشیده می‌شود را، نگارنده مرتبه‌هایی از این و آن دست‌اندرکار داشته‌ای شنیده است و سایه روشنی از آنچه بوده را نیز در دیگر نوشته‌هایی از جمله «خاطرات سیاسی» خلیل ملکی، می‌توان یافت.

یکی از دوستان، همواره همراه خلیل ملکی و وابسته به جامعه‌ی سوسیالیست‌ها، مرتبه‌هایی از پیوندگرفتن همکاری خلیل ملکی و گسست میان آنها با مظفر بقایی سخن به میان آورد، و در واقع، و پس از انشعاب تاریخی از حزب توده، آنچه را بازگویی داشت که جلال آل احمد نیز نوشته است و نگارنده هم در گذشته در رابطه با پای‌گرفتن «حزب زحمتکشان ملت ایران» به آن پرداخت. دوست یاد شده، برای نگارنده یادداشت‌هایی دارد به اینکه «اساسی‌ترین مسئله‌ای که بقایی و ملکی بر سر آن توافق کردند، حمایت و پشتیبانی از نهضت ملی ایران به رهبری دکتر مصدق، ارائه برنامه و - به قول ملکی - «دکترین اجتماعی» نهضت ملی و مبارزه با دشمنان داخلی (شاه و دربار و وابستگان، عوامل ایرانی استعمار انگلیس و عوامل وابسته به اتحاد شوروی و از جمله - و به ویژه حزب توده) و دشمنان خارجی نهضت ملی بود.»!

در پی پاره‌ای از یادآوری‌های یادداشت شده‌ی این دوست، به نشان‌دهی چگونگی

آشنایی ملکی و بقایی و ریخته شدن پایه‌ی حزب زحمتکشان، و به دنبال آوردن «بند»هایی، از جمله «اساسی‌ترین مسئله‌ای که بقایی و ملکی بر سر آن توافق کردند»، برمی‌شمرد دیگر بوده‌ها و رخ داد نهایی را همراه با کم‌رنگ نشانه‌هایی از دیدگاه‌های خود، به بازگو نمودن چند و چون انگیزه‌های کثروی «بقایی» و پشت به مصدق و نهضت ملی کردن، بنا بر آنچه باور داشته و برداشت‌های او می‌باشد، از آن رخ داد. نگارنده، کوشش دارد، از یادداشت‌های این دوست سود جوید، بی‌آنکه باورها و برداشت‌های او را در فراگشایی دخالت دهد. او بر این است که پاره‌ای «مسائل» آهسته آهسته «موجب بروز اختلاف سلیقه‌ها و اختلاف‌نظرهایی میان دکتر بقایی (و یارانش) و ملکی (و همفکرانش) گردید». او، در لابلای نوشته‌ی خود، از سر باز زنی «مصدق» سخن می‌گوید به «انتظار و توقع دکتر بقایی از دکتر مصدق» به اینکه «دو سه پست وزارت به نمایندگان حزب زحمتکشان ملت ایران» دهد و می‌افزاید «به ویژه خودش را مثلاً وزیر فرهنگ کند» و در پی این سخنان بر این بودن که «مصدق اغلب پست‌های وزارت را به «سران حزب ایران» می‌بخشید»!

اینکه در چنین «انتظار و توقعی» بقایی بسر می‌برده، و چون برآورده نمی‌شود، کمر به دشمنی و کینه‌ورزی می‌بندد، دانسته نیست، اگرچه، و همان‌گونه که در پیش نوشته آمد، پاره‌ای، زایش ناخشنودی در دل مکی را، نزدیکی رهبران «حزب ایران» به مصدق و دارنده‌ی مرتبه‌های بلند «سیاسی - اجتماعی» آنها، می‌شناسند ولی نوشته‌های حسین مکی، که در گذشته نیز به آنها تکیه شد، پایه‌های این‌گونه گمان‌زنی‌ها را سست و از استواری آن می‌کاهد به این‌گونه که می‌نویسد «... معهدا دکتر فاطمی همچنان روابط دوستانه‌ی خود را با من حفظ نموده بود و یک شب هم در منزل خود در اول جاده‌ی سعدآباد که از دربار اجاره کرده بود از من و دکتر بقایی و حائری‌زاده به شام دعوت نمود و از طرف دکتر مصدق به من پیشنهاد پست وزارت کشور و به بقایی پست وزارت فرهنگ» را می‌نماید ولی «من و بقایی پیشنهاد دکتر مصدق را رد کردیم»!

پشت نمودن، این دو به «مصدق» و نهضت ملی، بر سر وزارت نمی‌توانسته باشد، و اگر هم یکی از موردهای ناسازگاری ساز بوده باشد، به یقین انگیزه‌ی اساسی و شورانیدن به شمار نمی‌رفته است، چراکه مصدق هم آمادگی دادن مرتبه‌ی وزارت را به آنها داشته است. شاید بتوان گفت مجموعه‌ای از بوده‌هایی وجود داشته، و وزارت هم یکی از آن چند بوده‌ی مجموعه‌ساز، در شکاف آفرینی، به ویژه اینکه آنها در جایگاهی «اجتماعی - سیاسی» قرار داشتند که کمتر از وزارت نبود.

به هر روی، دوستِ جامعه‌ی سوسیالیست‌ها، در یادداشتِ خود می‌افزاید که از اواخر اردیبهشت ۱۳۳۱، «دو تز» در حزب در رویاروی هم قرار گرفت که اولی از سوی بقایی و دوستانش که «باید با قاطعیت در مقابل مصدق ایستاد و...» و در ادامه‌ی تاکجا با «قاطعیت در مقابل» مصدق ایستادن، «التیماتوم» و وارد «اپوزیسیون» شدن راگزیر راه خود دانستن و دومین «تز» ملکی و دوستانش، که به دولت مصدق خرده گرفتن و انتقاد کردن ممکن است ولی «دکتر مصدق در مبارزه‌ای حیاتی مماتی با استعمار انگلیس دست و پنجه نرم می‌کند و تضعیف دولت ملی، خدمت به دولت انگلیس است. از دکتر مصدق می‌توان انتقاد کرد، ولی با دولت دکتر مصدق نباید مخالفت کرد».

در یادداشت‌های دوستِ جامعه‌ی سوسیالیست‌ها آمده است که؛ «هنوز جر و بحث و بگومگو درباره‌ی این دو «تز» به نتیجه نرسیده بود که قیام سی‌ام تیر ۱۳۳۱ رخ داد و این گفت‌وگوها و کشمکش‌ها را تحت الشعاع قرار داد» و ادامه داشتن یادداشت‌ها به اینکه «در همان ایام (چند روز بعد از قیام سی‌ام تیر ۱۳۳۱) در داخل حزب شایع شد که روز ۲۶ (یا ۲۷؟) تیر ماه (یعنی پس از استعفای دکتر مصدق و نخست‌وزیر شدن قوام، و چند روز قبل از سی‌ام تیر) دو تن از اعضای حزب زحمتکشان ملت ایران (یکی اسلام کاظمیه و دیگری جوانی که عضو سازمان جوانان حزب بود، اما پدرش از هواداران شاه و دربار و «هیئت حاکمه» بود و گویا مدام به پسرش ایراد می‌گرفت که چرا در حزب زحمتکشان فعالیت می‌کند) دکتر سپهبدی (عیسی سپهبدی، استاد دانشگاه، از یاران و همگامان و مریدان دکتر بقایی) را در دفتر انتظار قوام دیده‌اند»، و همچنین می‌افزاید، که «بعدها معلوم شد فقط آن جوان، به چشم خود دکتر سپهبدی را در آنجا دیده است، و این کار و این برنامه را پدرش تنظیم کرده بود و... تا به رأی‌العین سپهبدی را ببیند. و بعد این جوان، داستان را برای اسلام کاظمیه تعریف کرده و به شرافتش سوگند خورده که این عین حقیقت است، و اسلام کاظمیه دستش را گرفته و برده پیش ملکی تا این قضیه را تعریف کند» ولی «معلوم نشد که دکتر سپهبدی به دستور دکتر بقایی به دیدن قوام رفته یا به ابتکار شخصی. کسانی که او را از نزدیک می‌شناختند ادعا کردند که ممکن نیست به ابتکار شخصی رفته باشد، چون در امور سیاسی بدون اجازه‌ی دکتر بقایی آب هم نمی‌خورد!»

در ادامه‌ی یادداشت‌ها، یادآور است که بنا بر خواستِ کوشندگان حزب بررسی نهاده شده را دارند و پیشنهاد نشستی با وجود سپهبدی - بقایی - ملکی - اسلام کاظمیه - جوان و پاره‌ای دیگر، و اگرچه تلاش‌هایی می‌شود ولی نشستی برپا نمی‌گردد و برپا

نشستن را مرداد ماه و ایام سفر می‌داند و بیماری و بستری بودن «بقایی» را، که به مدت یک ماه و نیم تا دو ماه به درازا می‌کشد. بر این است که، در درازنای بیماری، بقایی به تمام سیاسی و مطبوعاتی‌اش می‌رسیده و دیدارهای او را زیاد، که همه به دیدارش می‌رفتند. در مهر ماه، بقایی از بیمارستان بیرون می‌آید و به حزب آمده» به مسئول تشکیلات حزب دستور داد که در ظرف ۴۸ ساعت «شورای فعالان» که (در حکم کمیته‌ی مرکزی حزب بود) تشکیل شود، چون دکتر بقایی گزارش مهمی باید بدهد. هرچه مسئول تشکیلات اصرار کرد که دست کم ده پانزده روز وقت لازم است تا نمایندگان شهرستان‌ها هم بیایند، قبول نکرد. بالاخره «شورای فعالان» در پنج‌شنبه شبی تشکیل شد. دکتر بقایی گزارش تند و تیزی از اوضاع و احوال دارد و انتقادات شدیدی از دولت مصدق کرد و نتیجه گرفت که حزب زحمتکش‌شان باید استقلال خود را اعلام کند و راه خود را مشخص سازد و دنباله‌رو دکتر مصدق و هر غلطی که او می‌کند نباشد...»!

در پی سخنان بقایی، خلیل ملکی رشته‌ی سخن را به دست می‌گیرد و در پیرامون همان دیدگاه در بالا آورده شده که «از دکتر مصدق می‌توان انتقاد کرد، ولی با دولت دکتر مصدق نباید مخالفت کرد» و بازخاطر سازی سخنان خود را؛ «همان‌طور که من در بیمارستان به آقای دکتر بقایی گفتم، به علت این انتقادات ما نباید با دولت ملی دکتر مصدق ضدیت کنیم و آن را تضعیف کنیم» که از «ته سالن، عده‌ای فریاد زدند: «قضیه‌ی عیسی سپهبندی هم باید امشب روشن» شود!

ادامه‌ی یادداشت‌ها، گویای این است که ۱- آن شب سپهبندی در نشست شرکت نداشته است. ۲- مرتبه‌هایی، ملکی از دیدار خود در بیمارستان و با بقایی به سخن نشستن و رایزنی‌های بقایی با او درباره‌ی دولت مصدق، سخن به میان می‌آورد و گزیر حزب - بقایی و خود و دیگر کوشندگان را در این‌گونه سخنانی دانستن که؛ «... به هیچ وجه صحیح نیست در صف دشمنان و مخالفان نهضت ملی» قرار گرفتن - «صلاح شخصی شما هم «بقایی» به عنوان یک شخصیت سیاسی ملی و محبوب و نامدار نیست که چنین کاری بکنید» و هشدارباش که شکست مصدق و از بین رفتن نهضت ملی، شکست او را هم در خود خواهد داشت و به‌مانند رهبر سیاسی دیگر آینده‌ای نخواهد داشت، در حالی که اگر مورد نفت به سود ملت ایران - پیروزی بهره مصدق و نهضت ملی باشد و آنگاه مصدق از کار کناره کشد، بیش و پیش از هر کس شما «بقایی» شانس دارید و به سود شما و آینده‌ی سیاسی شماست که «جز عوامل تشویق‌کننده و

تسهیل‌کننده‌ی چنین شکستی نباشید» که گریبان‌گیر نهضت ملی ایرانیان و مصدق‌گردد و...! نویسنده‌ی یادداشت، به نوشته‌های خود و روی داده‌های در آن نشست ادامه می‌دهد و یادآور شدن که «مطالبی که در این نوشته از قول بقایی و ملکی نقل شده، البته «نقل به معناست»، نه عین کلمات و واژه‌ها و عباراتی که آنان به کار بردند، اما کوشیده‌ام تا آنجا که ممکن است تقریباً همان حرف و سخن‌هایی باشد که آنان گفتند» و نیک برای خواننده نیز، روشن و آشکار است، که نگارنده هم، کوشش داشته، کوتاه‌نویسی کند، آنچه را که دوست‌جامعه‌ی سوسیالیست‌ها، از آن نشست تاریخی «شورای فعالان» پس از چند ده سالی از آن گذشتن، بازگویی و بازنویسی نموده است!

در یادداشت‌های دوست خواننده می‌شود که «وقتی گفتار بسیار مستدل و منطقی و اصولی ملکی به پایان رسید، همه انتظار داشتند که دکتر بقایی نیز استدلال‌های خود را عرضه کند و گفت‌وگو در محیط آرام و به امید رسیدن به تصمیمات و هدف‌های سازنده‌ای ادامه یابد. اما در این حیص و بیص، از این گوشه و آن گوشه‌ی سالن، عده‌ای فریاد زدند: آقای دکتر بقایی آیا عیسی سپهدی به دستور شما به دیدن قوام رفت یا بدون اجازه‌ی شما؟ اگر به دستور شما رفت، چرا قبلاً درباره‌ی این اقدام با هیئت اجراییه تماس نگرفتید؟ اما اگر بدون اجازه و دستور شما رفت، همین امشب باید شورای فعالان تصمیم بگیرد و او را از حزب اخراج کند! در این موقع، دکتر بقایی از جا در رفت و عصبانی شد (یا خودش را به عصبانیت زد؟) و شروع کرد (با لحنی پرخاش‌گرانه) به حمله به سازمان جوانان (و در واقع به ملکی و یارانش) و گفت: «در غیاب من در این حزب توطئه شده است، این پسر [منظور حسین ملک بود] در فلان نشریه [شریه‌ای که انور خامه‌ای و دوستانش منتشر می‌کردند] مقاله‌ای پر از فحش و ناسزا و تهمت به من نوشته، عکس ملکی را با مقاله‌ای پر از تحسین و تمجید و ستایش در «نیروی سوم» [ارگان سازمان جوانان حزب] چاپ زده‌اید!»

خلیل ملکی، آرام به پاسخگویی روی می‌آورد و حسین ملک را برادر خود می‌داند «اما کاری که کرده را اصلاً ربطی به من و حزب» نداشته، می‌خواند و «بقایی بیشتر عصبانی شد و عصایش را - که کنار صندلی‌اش بود - برداشت و محکم روی میز زد و گفت: من به شما اجازه نمی‌دهم حرف مرا قطع کنید! ملکی هم عصبانی شد، همان عصا را برداشت و محکم روی میز کوبید و گفت: من نخواستم حرف شما را قطع کنم، فقط توضیحی دادم که مسئله روشن گردد. ما همیشه احترام شما را حفظ کرده‌ایم، بهتر است شما هم احترام ما را حفظ کنید و به تحقیر و توهین متوسل نشوید... مجلس



آشفته شد. و باز عده‌ای پرخاش کردند که چرا پاسخ سؤال ما را نمی‌دهید؟ عیسی سپهبدی...» اخراج باید گردد»!...!

بازتاب این کنش‌ها و واکنش‌های رد و بدل شده، این می‌گردد که «دکتر بقایی بلند شد و گفت: «رهبر این حزب، منم. هرکس با من است، در این حزب می‌ماند، هرکس مرا به رهبری قبول ندارد، برود حزب خود را تشکیل دهد!» و از سالن بیرون رفت؟! در پی واکنش بقایی به خارج شدن از سالن، عده‌ای پیرامون او و دیگرانی گرداگرد ملکی را گرفته و بنا بر یادداشت‌های دوست، «اشک‌ریزان»، که شکاف و جدایی به بار نیاید و با بقایی سخن گفتن که «شما هم اصول تشکیلاتی و رأی اکثریت و اقلیت را قبول داشته باشید» و از ملکی هم خواستار شدن که جلوگیری رفتن بقایی گردد و...! ولی بقایی عزم خویش را گرفته، که؛ ۱- حزب را در دست خود داشته و چیره بر آن، روش دشمنانه و کینه‌توزانه‌ی خود را، به گونه‌ی حزبی و سازمان‌گرفته، به زیان مصدق و نهضت ملی به کار گیرد و ۲- در پیوند با «بند ۱»، بنا بر روش‌هایی که به کار می‌گرفته و در مورد «حزب دموکرات» قوام‌السلطنه هم، بنا بر نوشته‌های احمد آرامش به کار گرفته بود «دو روز بعد، عده‌ای چاقوکش و بزن‌بهادر (به رهبری عشقی) به باشگاه حزب هجوم آوردند و چند نفری را که مشغول کار در داخل بودند، کتک و چاقو زدند» و بنا بر نوشته‌ی جلال آل احمد «جماعتی از چاقوکشان می‌ریزند توی حزب و حضرات را با پس‌گردنی از در حزب بیرون می‌کنند» و این‌گونه «باشگاه حزب را اشغال کردند»، و شکاف و جدایی به گونه‌ای که رفت انجام می‌گیرد!

به این روی، حزب زحمتکشان ملت ایران، که می‌رفت سامانه‌ی سازمانی استوار و تنومندی بگیرد در جامعه‌ی ایران و پایه‌ای نیرومند سازمان یافته به وجود آید در نهضت ملی و سازمان سیاسی اش جبهه‌ی ملی، شکاف برمی‌دارد و ارگان آن «شاهد» به دست و در سود «بقایی» و زیان مصدق و نهضت ملی و همراهان حزبی دیروزی خود آغاز نوشتن می‌گیرد، ولی، نیروی حزبی، جز مریدان بقایی، دیگران، چه وابستگان به سازمان جوانان حزب، و چه تشکیلات با «ملکی» ماندند و به نهضت ملی و مصدق وفاداری نشان دادند. بقایی و همراهانش، پس از اشغال باشگاه حزب به گونه‌ای که گفته آمد، و با در دست داشتن روزنامه‌ی «شاهد»، و یکی دو روز پس از آن روز، در روزهای بیستم مهر ماه، می‌نویسند که آنها را از حزب زحمتکشان ملت ایران بیرون رانده‌اند. جلال آل احمد، نامه‌ای، بر نام «آقای بقایی، رهبر مستعفی عزیز، به تاریخ ۲۲ مهر ماه ۱۳۳۱، برای او می‌نویسد که در روزنامه‌ی «نیروی سوم»، به تاریخ ۲۶

مهر ماه ۱۳۳۱ چاپ پخش و این‌گونه، هم به نوشته‌ی «شاهد» پاسخ می‌دهد، و هم نیم‌چهره‌ای از چهره‌ی «بقایی» را در پیشگاه مردم به نمایش می‌گذارد!

خواننده با خواندن کوتاه‌شده‌ی یادداشت‌های دوستِ نگارنده که در آن نشست شرکت داشت و کنش‌ها و واکنش‌های آن جمع، به ویژه بقایی و ملکی را، یاد کرد و بازتاب نهایی بقایی در روی‌آوری به «اشغال باشگاه» حزب، به گونه‌ای که آمد و سپس در روزنامه‌ی «شاهد» نوشتن، که آنها را از حزب اخراج کرده‌اند - همراه با خواندن نامه‌ی جلال آل احمد به بقایی، که به نمایش‌نهی نیم‌چهره‌ای است از چهره‌ی بقایی - نیز دنبال کردن این نوشته در نشان‌دهی رویدادها و رخ داده‌هایی که به رخداد شوم ۲۸ مرداد پایان می‌گیرد؛ آنگاه نیک یابنده‌ای است و پی برنده، به «شخصیت» بقایی و توانایی‌های سالم و ناسالم جمع گرفته در او، و آوار زیان‌بخشی که با خود آورد و بر روی ملت ایران و به سود دشمن واریز کرد، و نهضت ملی و مصدق‌زبان آن را، زیر آوار کشنده‌ی آن قرار داد. خود نیز طرفی نسبت و بهره‌ای نگرفت از آنچه در سر پرورانده بود، اگرچه خود و همانندان او، از هم‌نشینی چند روزی، پس از کودتای ۲۸ مرداد برخوردار شدند و عکس‌های قد و نیم‌قد او و کاشانی و مکی، در کنار کودتاگران چهره‌آرایی گرفت و روزنامه‌ها با آنان به سخن نشستند و رهنمود خواستند و... ولی، پس از پای‌گرفتن «خودسری» و بی‌نیازی به آنان، به سبب باطل شده‌ها انداخته شدند و حتی از تکه استخوانی، قصاب آنان را دریغ و بی‌بهره ساخت!

آل احمد، در نامه به او می‌نویسد، که «من نمی‌دانم شرافتمند بودن چه دشواری‌هایی دارد که به این زودی از آن روی برمی‌تابید»، و در پی نشان‌دهی به او که چه می‌گفته ولی به وارونه چه از خود نشان داده است؟! می‌نویسد؛ «یادم نمی‌رود که بارها می‌گفتید در فکر صد سال دیگرید. ولی، چقدر باعث تأسف همه‌ی ما حزبی‌ها شد که دیدیم این آینده‌ی صد سال به یک سال تقلیل یافت»، و بسیار دیگر ادعاها و سخنان ناخوانا با کردارها و رفتارهای او را برمی‌شمرد و به کثرت روی‌آوری‌اش را در برابر دیده‌ی خواننده می‌نهد. در پاسخ نوشته‌ی او که «خود را سوسیالیست» و خلیل ملکی را «کمونیست منهای مسکو» خوانده بوده است، می‌نویسد؛ «... حتی در اوان تشکیل حزب زحمتکشان، جرأت این را داشتید که خودتان را سوسیالیست بدانید؟ یادتان هست به مناسبت نطقی که مهندس رضوی به مناسبت ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور در حزب کرد و خواست که این عمل در مورد تمام مؤسسات دولتی و غیر دولتی تعمیم داده شود چه جنجالی برپا کردید؟! یا از کوشش و تلاش ملکی تا

«لزوم شعار ملی شدن صنعت نفت را به شما حالی» کند، سخن می‌راند و «از مسائلی که نه تنها مورد اعتقاد شما نیست، حتی در دسترس قوای ذهنی شما هم نمی‌تواند باشد.» هشداردهی و این‌گونه به او یادآور شدن، تا دیگر سخنان او را، در خالی بستن و ادعا و پوچ به هم‌بافی در زیر پوشش «اصلاحات اجتماعی و اقتصادی گسترده و عمیقی» بشناساند، که به زبان می‌راند مرتبه‌هایی در حزب نشان‌گری، که «اصلاحات» به زبان رانده‌اش چیزی نمی‌توانسته باشد، جز برانگیزی و ابستگان به حزب در برابر مصدق و دست‌آویزی‌هایی کینه‌ورزانه و دشمنانه با «مصدق» و نهضت ملی، تا این‌گونه اسباب ساز شکست «مصدق» شود و خام‌باورانه خود جای او نشیند!؟

### **دشمنی‌ها، مایه و پایه می‌گیرد، و نشانه‌های خطر آفرین رخ می‌نمایند**

مایه و پایه گرفتن دشمنی‌های فردا شکست به همراه داشته را، می‌بایست از فردای روز پیروز «سی تیر»، در رشک و حسد برخاسته از اوج پیروزی «ملی مردمی» بهره‌ی مصدق شده، دانست و دامن زدن زبانه‌ی آتش رشک و تند کردن به دست دشمنان نهضت ملی، چه بومی و چه بیگانه، به ویژه شاه و دربار، که دامن‌گیر کاشانی - بقایی - مکی و با آنان بوده‌ها و رفتگان دیگر، می‌نمایند!

مایه و پایه گرفتن به گونه‌ای که رفت و زبانه کشیدن آن آتش شکست به همراه داشته را، با گشتی در گذشته، در جای‌های گوناگون و موارد گونه به گونه‌ای، که آورده شد و نشان‌گری گردید، دوباره بایست دید و به آنها هرچند شتاب‌زده چشم انداخت، تا به یاری آن رخ داده و بوده‌های تاریخی، آنچه روی می‌دهد و نهضت تاریخی ایرانیان را در آن شوم‌گاه به شکست می‌نشانند، دریافتن و به انگیزه‌های شکست‌آور آن پی بردن و به داوری نشستن!

گشتی در گذشته، به گونه‌ی روشن و بی‌ابهام نشان‌گر پیوند گرفتن همگامی و هم‌آهنگی است، میان مصدق - آیت‌الله کاشانی - بقایی - مکی و افراد و گروه‌هایی که به وجود آورنده‌ی سازمان، نیمه سامانه‌ی سازمانی گرفته‌ی «نهضت ملی»، یعنی جبهه‌ی ملی می‌گردند. روند پای‌گیری و تنومند شدن پیوند، از فردای شهریور ۱۳۲۰، و با زندانی شدن آیت‌الله کاشانی، و پشتیبانی همه جانبه‌ی مصدق در مجلس شورای ملی بمانند نماینده‌ی اول تهران است در برابر دولت‌هایی دست‌نشانده‌ی «سه قدرت» بر ایران چنگ انداخته، به ویژه انگلیس و سپس مایه گرفتن از نفت و ملی شدن آن، که به گونه‌ی «پرچم» مبارزات رهایی‌بخش ملی درمی‌آید و پای‌بپای، پای پیش می‌نهد و

مصدق «پرچمدار» آن، نه از طرف ملت ایران، که همگان، و از جمله آن «سه تن» و با آنها بودگان هم، به ویژه، تا پیش از اینکه خود را بنمایانند، او را رهبر می خوانده اند! گشتی در گذشته، به گونه‌ی روشن و بی اندکی ناروشنایی «شخصیت» مصدق را گونه‌ای می نمایاند، که هرگز نمی توانسته دسیسه ساز باشد برای ترور این و آن، اگرچه دشمن و هم آورد او باشد و دیدگاه «اجتماعی - سیاسی» او بیگانگی همه جانبه‌ای داشته در برگزینی این گونه روش‌ها و گزیر کار خود را در پیرامون این اندیشه‌ها پروریدن، اگرچه پاره‌ای از همگامان او این گونه راه‌ها را می پسندیده باشند و یا به آن روی آور شده باشند!

گشتی در گذشته، نشان‌گر است، که تا سی ام تیر، اگر میان مصدق و آن «سه تن» اندک ناهم‌آهنگی‌هایی بروز داده باشد، هرگز به گونه‌ای نبوده که او را سکان‌دار نخوانند، به ویژه از سوی مکی، و رهبری سیاسی او را در «شک و گمان» و دیگر هاله‌هایی این‌گونه بنهند. یا شخصیت او را در ابهام و ناروشنی‌هایی بکشند تا از آن برای این و یا آن «دسیسه‌ی» ترور و از میان برداری کسی را، حتی دشمن را، جستجو کنند و چنین برچسب‌هایی را به او زنند، در حالی که آیت‌الله کاشانی را بنا بر دیدگاهش، مرتبه‌هایی در پیوند با «ترور» دستگیر کرده بودند، از جمله در ترور شاه - هژیر و در رابطه با قتل رزم‌آرا به وسیله‌ی «فداییان اسلام» دست او را آلوده و همدستان می دانند «شاه» را هم، و کوشش‌ها و تلاش‌های آنها در آزاد کردن «قاتل» نیز، گویای همه جانبه‌ای بود، که آورده و نشان داده شد! نیز، آیت‌الله کاشانی، در نشست‌های خود با روزنامه‌نگاران «ترور سیاسی» را می پذیرفته، که آورده شد در گذشته و بقایای هم، در سازمان‌دهی به این گونه کارها روی آور و با دیدگاه بینشی او هم، خوانایی همه جانبه‌ای داشته است! حسین مکی، اگر به این روش‌ها روی آور نبوده، در آزادی فدائیان اسلام کوشش و تلاش داشته، به ویژه خلیل طهماسبی، که خود نیز آشکارا به آن پرداخته و ابراز داشته و نوشته است!

گشتی در گذشته، نه تنها روشنگری دارد به آنچه کوتاه آورده شد، که بازگویی دیگر بوده‌ها و وجود داشته‌هایی هم، که در لابلای فراگشایی نهاده شده، بایابی می یابد، هر چند کوتاه بازگوی گردیدن، تا آسان پذیر شود سره را از ناسره تمیز دادن و درستی‌ها را نمایانیدن! هم، در گذشته‌ی نه چندان دور، که در ۲۲ تیر، مصدق هنگام گرفتن فرمان نخست‌وزیری و خواستار اختیارات تام شدن به مدت ۶ ماه برای «اصلاح امور مالی، اقتصادی - قضایی، استخدامی و...» اکثریت نمایندگان مجلس با آن ناسازگاری نمودند

جز فراکسیون نهضت ملی، که آن «سه تن» و با آنها بودگان نیز در زمره‌ی «فراکسیون نهضت ملی» به شمار می‌آمدند و رأی دهنده به خواست «مصدق» نیز در روز سی تیر، و پیشین روزهای آن، خیزش‌ها خودجوش و تنها کار این «سه تن»، آیت‌الله کاشانی با پخش نامه‌ی خود، از مصدق پشتیبانی و تنها راه را هم در بازگردانی مصدق می‌خواند و دو تن دیگر، یعنی بقایی و مکی همراه با دوستان خود حائری‌زاده و مشار، و دیگرانی که همواره با مصدق و نهضت ملی می‌مانند، یعنی همانندانی چون نریمان - شایگان - حبیبی و... با بخش‌نامه‌ی ۲۸ نفری امضای خود، از مردم خواسته‌اند تا «با کمال متانت و آرامش بدون تجمع و تظاهر و...» روز «سی‌ام تیر» را در تعطیل عمومی بگذرانند، و میزان سازمان‌دهی آنها در همین اندازه. نیز در روزنامه *باختر امروز* حسین فاطمی، مکی کناره‌گرفتن مصدق و پی‌آمدهای بعدی را نوشتن و بقایی و زهری هم روزنامه‌ی شاهد را به چنین ابزار کارسازی درآوردن، و در نهایت ارزش کار و سازمان‌دهی‌شان در همین میزان و اندازه، هم‌پا و هم‌ردیف با دیگر تلاش‌گران و رهبران نهضت ملی می‌بوده است.

کنون، و در پی بازآوری‌های کوتاه و فشرده شده‌ای از گذشته، به نوشته‌هایی از بقایی و سپس حسین مکی اشاره و ناسازگفته‌های آنان را برنمایاندن و نشان دادن که کینه و دشمنی چگونه سخن می‌گوید و به داوری می‌نشیند، و دارندگان این بینش و شخصیت، چه سان زیان‌رسان بوده و می‌توانسته باشند!

ابتدا، از مظفر بقایی و «وصیت‌نامه‌ی سیاسی» او که در دوم دی ماه ۱۳۵۸، با افراد حزب خود به سخن می‌نشیند و سپس چاپ‌پخش می‌گردد. در پی پیش‌درآمدهایی می‌پردازد به خاطره‌هایی و نتیجه‌گیری‌های از آن خاطره‌های در سر پرورانیده. ابتدا از این سخن می‌گوید که «در زمان حکومت رزم‌آرا از طرف جبهه‌ی ملی چهار نفر مامور شده بودیم با سپهبد زاهدی تماس داشته باشیم - مرحوم حائری‌زاده - آقای مکی - دکتر فاطمی و من. سپس به ملاقات‌ها می‌پردازد و شبی که حکومت نظامی بوده و حسین مکی که اتومبیل داشته و آنان را به خانه‌هایشان می‌رسانده است، او و حسین فاطمی را به خانه‌ی فاطمی می‌رساند، چراکه دیروقت بوده و آن شب پیش فاطمی می‌خوابد. او می‌نویسد؛ «دکتر فاطمی عادتش این بود که صبح‌ها پیش از اینکه از تخت پایین بیاید می‌نشست توی رختخواب و سرمقاله‌ی روز را می‌نوشت و تا وقتی که سرمقاله تمام نمی‌شد، کسی را نمی‌پذیرفت - همه‌ی آشنایان از این عادت او با خبر بودند - من معمولاً صبح‌ها زود بیدار می‌شوم مخصوصاً وقتی که توی خانه خود نباشم - آن روز

هوا هنوز تاریک و روشن بود که بیدار شده بودم ولی برای اینکه مزاحم کسی نشوم همین طور در رختخواب دراز کشیده بودم - از صدای باز شدن در متوجه شدم یک نفر وارد شد - رفت دم تخت دکتر فاطمی و او را تکان داد و بیدارش کرد - من همان طور که خوابیده بودم با چشمان نیمه باز متوجه جریان بودم - دکتر فاطمی انگشتش را روی بینی گذاشت و با اشاره به رختخواب من تازه وارد را متوجه حضور من کرد و با اشاره‌ی دست او را دعوت به خروج کرد. هنگامی که تازه وارد برگشت که با عجله از اطاق خارج شود دیدم آقای بهرام شاهرخ است - بهرام شاهرخ جاسوس مسلم انگلیس‌ها! آن هم در چه موقعی؟ در موقعی که در روزنامه‌ی شاهد و روزنامه باختر امروز برای او هیچ باقی نگذاشته بودیم - روزی نبود که در این دو روزنامه به او حمله و افشاگری نشود - آن وقت همین آقای بهرام شاهرخ به آن صورت خودمانی در آن ساعت بی‌هنگام و بی‌اجازه وارد اطاق خواب دکتر فاطمی می‌شود! خوب - دیگر آن طرف قضیه برای من واضح شد و فهمیدم که صاحب خانه چکاره است؟!«

بنا بر نوشته‌های بقایی و برداشت‌ها و باورهای او را به وجود آورده، حسین فاطمی، از دوران نخست‌وزیری رزم‌آرا مورد «شک» و «چکاره» بودن قرار می‌گیرد و بر پیشانی او مهر «جاسوسی» برای انگلیس، خورده شده است! حسین فاطمی دارنده‌ی باختر امروز، که در روزنامه‌ی خود، بنا به گفته و نوشته‌ی بقایی، برای جاسوس‌های انگلیس «هیچ باقی نگذاشته» بود و به این‌گونه کسان «حمله و افشاگری» کردن و بنا بر گفته‌ی مصدق و دیگران، در خانه‌ی نریمان، پیشنهاد کننده‌ی «ملی کردن نفت در سراسر کشور» بوده است، به سود ملت ایران و زیان انگلیس!

حسین فاطمی، که سپس با دیگر افراد برپا کننده‌ی سازمان نیمه سازمان گرفته‌ی «جبهه ملی» می‌باشند و بقایی یکی از آن افراد و هر دو از همراهان مصدق بوده‌اند در سفرهای آمریکا و هلند، و شرکت در مبارزه‌ی نفت در سازمان شواری امنیت و لاهه به سود ایران در برابر دولت انگلیس. حسین فاطمی، معاون نخست‌وزیر، و وزیر امور خارجه‌ی مصدق، که روزنامه‌اش باختر امروز، کارسازترین ارگان‌ها به شمار می‌رفت در آگاه‌سازی و بسیج مردم، در مبارزه‌ی برپا شده، به سود ایران و زیان انگلیس، و حتی تا مدتی پس از سی‌ام تیر روابط تنگاتنگی با «بقایی» دارد و بنا بر نوشته‌ی حسین مکی که در گذشته آورده شده، همراه با حائری‌زاده، به شام در خانه‌ی او دعوت می‌شوند و «از طرف مصدق» به بقایی وزارت فرهنگ و برای حسین مکی وزارت کشور، پیشنهاد می‌شود!

دعوت به شام، خانه‌ی حسین فاطمی مهر جاسوسی به پیشانی‌اش نشسته، از بقایی - حسین مکی - حائری‌زاده، هنگامی است که آنها روابط تیره‌ای با مصدق پیدا کرده‌اند و بنا بر نوشته‌ی مکی و به دنبال خواستِ قانونی نخست‌وزیر از مجلس برای توبیخ بقایی «دکتر بقایی به مخالفت جدی با مصدق برخاسته» بوده است و مکی هم «از شورای عالی نفت» کناره گرفته است!

خواننده بنا بر آنچه گذشت می‌یابد، که از دیدگاه مظفر بقایی، حسین فاطمی جاسوس شمرده شده از دوران رزم‌آرا ولی گرم و ژرف‌ترین روابط را هنوز تا چندی پس از قیام «سی تیر» با او دارد و هم‌سنگری دارند در برابر «انگلیس»!

بقایی نوشته‌ی خود را دنبال می‌کند به اینکه «حالا اگر در آن روزهای حساس من این موضوع را فاش می‌کردم غیر از متلاشی شدن جبهه‌ی ملی هیچ نتیجه‌ای داشت؟ این بود که جریان را جز با آقای زهری به هیچ کس نگفتم. فکر کردم ممکن است در جبهه‌ی ملی بعضی دیگر هم معیوب باشند و باید ما مراقبت و دقتمان را بیشتر کنیم» و بنا بر سکوت و «دقت» بیشتر داشتن، چند سالی می‌گذرد و آن روابط تنگاتنگ و همکاری‌های همه‌جانبه دنبال شدن و مرتبه‌های بلندی چون «معاون» مصدق و وزیر امور خارجه‌ی او شدن را، از حسین فاطمی، که جاسوس او را شناخته است، می‌بیند و دم فرو می‌بندد و به زبان نمی‌آورد تا «جبهه‌ی ملی متلاشی» نشود و یا دیگر «معیوب» بوده‌ها را با «مراقبت» و «دقت» بیشتر بشناسند، و صد البته این شناختن و دانستن‌ها هم میان «بقایی» و «زهری» بماند و به هیچ کس دیگری، تا نوشته شدن «وصیت‌نامه‌ی سیاسی» در دوم دی ماه ۱۳۵۸، گفته نشود!

بقایی طرفه و شگفت سخنان خود را به «توطئه برای قتل» او و «متلاشی کردن حزب» می‌کشاند، به وسیله‌ی «هاله» و دستور «آقای دکتر مصدق» و به کارگردانی «دکتر فاطمی و یکی دیگر از سران جبهه ملی» و همچنین هنگام مسافرت او به آبادان که «اطلاع یافتیم که آقای دکتر مصدق دستور کشتن مرا داده است - تفصیل جریان زیاد است و الان فرصت کافی نیست - عامل این ترور می‌بایستی توده‌ای‌ها باشند دلیلش هم خیلی روشن بود؟! این دو راز هم سرپوشیده نگه داشته می‌شود، حتی از رهبران «حزب زحمتکشان»، به ماندانی چون «خلیل ملکی»، تا...؟!!

حسین مکی، در «خاطرات سیاسی» خود، زیر نام «تهمت ناروا» به هر دو نهاده شده‌ی بالا، می‌پردازد، که بنا بر نوشته‌ی مکی، تاریخ ورود بقایی به اهواز دوشنبه هفدهم و سوی آبادان را روز هیجدهم تیر ماه ۱۳۳۰، فردای ورودش به اهواز، بوده است و آغاز

دولت مصدق و هنگام روزهای «خلع ید» بوده است، و بنا بر چه انگیزه‌ای، مصدق دستور «کشتن او را» داده بوده است، که آن هم «می‌بایستی توده‌ای‌ها باشند»، دانسته نیست؟! و تنها و تنها «مظفر بقایی» به آن راز پی برده است؟! نیز، بنا بر نوشته‌ی مکی، که می‌نویسد «... اولاً من و دکتر فاطمی مطلقاً روحمان از توطئه‌ی برهم زدن حزب زحمتکشان آگاه نبود. در آن روزها حزب زحمتکشان تازه تاسیس شده و پشتیبان جدی و وابسته به جبهه ملی بود و تصمیم به تضعیف آن از طرف ما، دور از عقل سلیم است مخصوصاً که در آن زمان دکتر مصدق هم هنوز نخست‌وزیر نشده بود و جبهه‌ی ملی نیاز مبرم به پشتیبان داشت».

حسین مکی، در نوشته‌اش، گونه‌ای اشاره دارد که گویای این است که منظور بقایی از یاد کردن «یکی از سران جبهه ملی»، او می‌بوده است و شاید در نوار، پیش از آنکه به روی کاغذ آورند نام او را برده باشد، چرا که در کتاب «خاطرات سیاسی» این‌گونه آورده است که «... برای برهم زدن حزب زحمتکشان به همدستی دکتر فاطمی و مکی توطئه کرده است که جاسوسان دکتر بقایی آن را کشف و خنثی کرده‌اند!»

حسین مکی، در نوشته‌ی زیر نام «تهمت ناروا»، از جزء جزء سفر بقایی، به‌مانند نماینده‌ی مجلس به اهواز و سپس به آبادان، که خبر آن را خودش چاپ‌پخش کرده بوده یاد، و بازآوری و تلاش او و سرتیپ کمال و...، آن را، در از میان برداری «توطئه‌ی قتل» و می‌نویسد؛ «دکتر بقایی در وصیت‌نامه‌ی سیاسی خود (در سال ۱۳۵۹) اظهار داشته است، دستور کشتن او را مصدق داده است! نمی‌دانم اساس گفته و سوء ظن بقایی چیست ولی تا آنجا که من اطلاع دارم این تصمیم از طرف کمیته‌ی حزب توده‌ی آبادان گرفته شده بود، که خنثی گردید «و در مورد برچسب جاسوسی به حسین فاطمی زدن هم نوشته است «... ثانیاً دکتر بقایی در وصیت‌نامه‌ی سیاسی خود مدعی شده که دکتر فاطمی جاسوس انگلستان بوده است. دکتر فاطمی قبل از اینکه عضو جبهه‌ی ملی شود شاید با عوامل انگلیس روابطی داشته بود ولی پس از عضویت در جبهه‌ی ملی مطلقاً چنین نبود و برعکس با سیاست انگلستان عملاً و قلماً مبارزه می‌کرد اگر غیر از این بود و او جاسوس انگلستان می‌بود هرگز به جوخه‌ی اعدام سپرده نمی‌شد آن هم در حکومت زاهدی که خود از عوامل استعمار بوده است و در تجدید رابطه با انگلستان بزرگ‌ترین خیانت‌ها را به ملت ایران نموده است. تاریخ نشان داده است که انگلستان ایادی و عوامل خود را در هر شرایطی حفظ کرده است!»

آوردن سخنان و نوشته‌هایی از مظفر بقایی و داوری‌ها و ارزش داوری‌های او در



مورد نه تنها مصدق - حسین فاطمی و دیگر ارزندگان ملی، که در مورد کسانی چون حسین مکی، که تا سال‌ها پس از کودتای ۲۸ مرداد، دوستی و همکاری‌های سیاسی تنگاتنگی را داشتند، به ویژه در برابر مصدق و نهضت ملی و سازمان سیاسی آن، جبهه‌ی ملی، از آن جهت بود، که هرچند اندک به شخصیت و چگونگی بینش و کردارهای برگرفته از او پی برده شود و نشان دادن، که چرا و چه‌سان روی از مصدق و نهضت ملی می‌بایست گردانده باشد به سوی دشمن، و خواست «سیاسی - اجتماعی» خود را در دشمنی و کینه‌ورزی با مصدق و یاران او، و به سود دربار و شاه‌گام نهنده، یافتن! یاری گرفتن از نوشته‌های «حسین مکی» هم، از آن روی بود که، از زبان نزدیک‌ترین، یا یکی از نزدیک‌ترین کسان با او، او شناخته شود و سره‌ها را از ناسره‌ها تمیز دادن، اگرچه از زبان «مکی» است، در مورد مصدق و فاطمی و...، که او همراه با کاشانی و بقایی، از آنها روی گرداند و دشمنی ورزیدن را پیش‌گرفت به سود کودتاگران و زیان نهضت ملی! و الا، سخنان کسانی چون بقایی، هرگز نمی‌تواند به کژی کشاند داوری و ارزش داوری ملت ایران را، در مورد زبان‌خواسته‌های «سیاسی - اجتماعی» خود، یعنی مصدق و همراهان او چون فاطمی را، که در دمامد به چوبه‌ی تیر بستن بگوید که «من خوب می‌دانم مرا برای چه می‌کشند، برای اینکه اولین اقدام من در وزارت خارجه‌ی ایران بستن سفارت و کنسول‌خانه‌های انگلیس بود و بنا برگرفته‌ی پیشوای ملت ایران دکتر مصدق، سرنوشت سران نهضت ملی ایران باید مایه‌ی عبرت مردانی شود که در خاورمیانه بخواهند علیه منافع انگلیس قیام کنند» و در واقع تیرباران او بنا بر خواست انگلیس انجام گرفت و کشتن او پیشکشی شد از سوی کودتاگران به دولت استعماری انگلیس! یا «هاله»، سروده‌سرای ملی، که «حیدر رقابی» نام داشت و از دوستداران حزب ملت ایران و برپاسازان «انجمن آناهیتا» و سراینده‌ی «مرا ببوس» بود، که سروده‌ی او ایران‌گیر شد!

حسین مکی، در خاطرات سیاسی خود از «اختلاف نظر با دکتر بقایی» که مرتبه‌هایی رخ می‌دهد، سخن می‌گوید، و اولین بار را در پی سفر او به خوزستان و پس از آنکه «آن همه احساسات پر شور مردم را مشاهده» می‌کند، در فکر برپا کردن «شعبه‌ی حزب زحمتکشان در خوزستان، به ویژه در آبادان می‌افتد و چون «به او گفتم این کار هیچ به مصلحت نیست و مانع از انجام گرفتن خلع ید خواهد شد...» و سرتیپ کمال بی‌پرده می‌گوید «... آقای دکتر اینجا حکومت نظامی است و من حاکم نظامی هستم، مطلقاً اجازه نخواهم داد و...» این‌گونه از برپایی حزب او جلوگیری می‌شود تا رخداد‌های

زیانبار با حزب توده به بار نیاورند چنانکه «در ذفول تاسیس حزب باعث شد که همه روزه زد و خورد بین آن حزب و دستجات دیگر» درگیرد، با آنان روی ترش می‌کند «و بسیار ناراحت و رنگش قرمز» شده، پس از چند روزی در آبادان ماندن، آنجا را ترک می‌کند به دیگر شهرهای خوزستان می‌رود. در مرتبه‌ی دوم، پیوند دارد با انتخابات دوره‌ی هفدهم، و کاندید حزب زحمتکشان ملت ایران «یاسری» نامی بودن، که پس از پی‌جویی‌های مکی، می‌یابد که او «عضو رکن دوم» است! در برابر یاسری، دکتر شمس‌الدین جزایری است، که در کابینه‌ی رزم‌آرا مدتی وزیر فرهنگ ولی به خاطر «استرداد قرارداد الحاقی گس - گلشائیان» از کارکناره می‌گیرد. حسین مکی، از جزایری و خانواده‌ی وی به نیکی یاد می‌کند و از بستگان معظمی، و بر این است که «دکتر بقایی نسبت به جزایری حساسیت خاصی» نشان می‌داده و انگیزه‌های «حساسیت» بقایی را برشمرده و می‌نویسد؛ «دکتر بقایی او را مهدورالدم می‌دانست و در حزب زحمتکشان و روزنامه‌ی شاهد نیز منعکس می‌گردید». این شیوه‌ی کار بقایی و زشت‌کاری‌های او، شکوه کردن جزایری پیش مکی، که «من با استعفای خودم بزرگ‌ترین ضربه را به کابینه‌ی رزم‌آرا وارد کردم آیا سزاوار است در روزنامه مرا واجب القتل بدانند؟!» و دیگر گفته‌ها و گزیر کار را مکی در این دیدن، که با او هم‌نشینی و با خود او را به اینجا بردن، به همگان می‌فهماند «که مندرجات روزنامه درباره‌ی ایشان صحت ندارد و برایش اعاده‌ی حیثیت» می‌کند! مکی، سپس از چند و چون «یاسری» می‌نویسد، معاون وزارت پست و تلگراف، شدن پس از ۲۸ مرداد و...، اینکه؛ «باری، روابط من و دکتر بقایی تا حدی به سردی گراییده بود و فقط سلام و علیکی با هم داشتیم. تا اینکه دوره‌ی هفدهم مجلس افتتاح شد و پس از رسمیت یافتن دولت دکتر مصدق مستعفی گردید و مجدداً به او رأی تمایل داد!»

حسین مکی، دنبال می‌کند «خاطرات سیاسی» خود را به دورانی که او «و آیت‌الله کاشانی و دکتر بقایی و عده‌ای دیگر از نمایندگان در کنار هم قرار گرفتیم و متفقاً تقاضای تعقیب و مجازات مسببین وقایع سی‌ام تیر ۱۳۳۱ را کردیم و چون دکتر مصدق با وجود تصویب قانون مهدورالدم شناختن قوام و مصادره‌ی اموالش از طرف مجلس، از اجرای آن خودداری کرد مسئله‌ی کدورت آیت‌الله کاشانی و توییح بقایی به تقاضای دکتر مصدق و مسافرت من به آمریکا در اثر سردی روابط با دکتر مصدق، پیش آمد. مبارزات سیاسی من و آیت‌الله کاشانی و دکتر بقایی در یک مسیر پیش می‌رفت تا در مسئله‌ی اختیارات یک‌ساله‌ی دکتر مصدق به طور کلی جبهه‌ی ملی از فعالیت افتاد...!»

مکی، همچنان به «خاطرات سیاسی» خود، در پی همداستان شدن آنها در ناسازگاری نشان دادن با نهضت ملی و مصدق، ادامه می‌دهد، که در جای خود، به آنچه در این مورد آورده شد، و سپس نیز بایابی دیگر نوشته‌های او را در این باره آوردن، آورده و مورد فراکشایی خواهد گرفت ولی کنون، و هم‌آهنگی این «سه تن» با هم در رخداد ۲۸ مرداد، و سپس «بقایی - مکی» با هم در «سازمان نگهبانان آزادی» را به بازگویی گفتن می‌ارزد، که در گذشته نیز گفته آمد و به زندان افتادن «بقایی» و گزیرکار را «حسین مکی» در این دیدن، که به وسیله‌ی یزدان‌پناه برای شاه پیام فرستد و خواستار آزادی او شود و شاه پاسخ به اینکه «دکتر بقایی سگ نازی آباد است، نه خودی می‌شناسد و نه غریبه!» مکی، با آوردن اسناد و داده‌هایی، از زبان اعلامیه‌ها و نوشته‌های «بقایی» و...، روابط تنگاتنگ خود را با او برمی‌نمایاند و بازآوری دارد «نوار وصیت‌نامه‌ی سیاسی» بقایی را، و این بار این‌گونه پرسش دارد که «این سؤال پیش می‌آید که دکتر بقایی که طبق مفاد نوار وصیت‌نامه‌ی سیاسی‌اش مرا توطئه‌چی می‌دانسته چطور در سازمان نگهبانان آزادی مرا به معاونت خود برگزیده (طبق مدرک زیر، که به خط خود وی است) و در جلسات محاکمه‌اش چرا آنقدر از من به دفعات ستایش کرده است؟ و...!»؟

بسیار است داده‌های تاریخی، از زبان این برای آن، و آن برای این، و هر یک یکدیگر را هویدا کردن و هر دو و همه‌ی آن جمع به زبان خودشان در پیشگاه مردم برهنه شدن و سره‌ها از ناسره‌ها باز شناختن ولی، در اینجا، از مکی پرسشی است، پرسش‌گونه که خود از بقایی داشته است، بنا بر آن همه‌ی داده‌ها و آورده‌های خود درباره‌ی «بقایی» و ویژگی و شخصیت او، که از او دیده و آگاهی داشته، اما با او همداستان می‌شود به زبان «مصدق»، و همین‌گونه با «زاهدی»‌ها و...، به زبان «مصدق - فاطمی - نهضت ملی و...، که تاروهای پیش از به‌کزی روی آوردن، «مصدق» را رهبر - فاطمی را دوست یگانه و نهضت ملی را خانه‌ی امید و...، دانستن باشد! پر بوده‌های دیگر، وجود دارد پرسش‌گونه و پاسخ‌هایی رسواگرانه برای همانندانی چون کاشانی - بقایی - مکی و...، که از مصدق و نهضت ملی، بنا بر، بردگی «من» خویش شدن، روی گردانیدند و زیانباری به‌بار آوردند!

ریشخند تاریخ، از زبان واژه‌ها و سخنان جستن کرده از زبان هوشمندترین کژروان و ناراستان، می‌تواند هویدا شود و برهنه سازد آنان را در پیشگاه مردم و رسوا و چونی و چرایی شان انگشت‌نمای جامعه گردد! بقایی، در پی ردیف کردن واژه‌ها و سخنان خود، از اینکه اگر آن «کاستی»‌های «جبهه‌ی ملی» - «توطئه‌های قتل و متلاشی کردن

حزب...» - «جاسوس بودن حسین فاطمی» و... را می‌گفت، سبب‌ساز «متلاشی شدن جبهه‌ی ملی می‌شد»، و لذا برای پیش‌گیری از آن، و «از روی ناچاری و در کمال بیچارگی برای حفظ وحدت جبهه‌ی ملی» آن‌گونه‌ای لب به سکوت بسته داشتن، یادآور است «... تنها چیزی که می‌توانم بگویم این است که در میان سران درجه یک جبهه‌ی ملی تنها کسی که بر ضد من یا بر ضد حزب ما عملی انجام نداد و وارد نقشه و توطئه‌ای نشد خدا رحمت کند مرحوم آیت‌الله کاشانی بود که تا آخر عمر با صمیمیت و صداقت، ما با هم همفکری و همراهی داشتیم - ولی از دیگران هم نظایر آنچه برایتان گفتم ظاهر شد که باز هم من بازگو نکردم.»

بقایی، در سال‌های ۱۳۵۸ - ۱۳۵۹، «وصیت‌نامه»ی سیاسی می‌نویسد، که آیت‌الله کاشانی، مورد پذیرش پایوران «نظام» حاکم اسلامی در ایران است، و بسیاری از پایوران نظام از پیروان او می‌باشند و لذا، او تنها کسی می‌شود که با «من» او ستیزی در زندگی «اجتماعی - سیاسی» اش، رخ نداده است و «توطئه و نقشه» ای را برای «متلاشی» شدن «حزب» ایشان، به کار نبرده، و به من «فردی - گروهی» او زبانی وارد نساخته است!

حسین مکی هم، در دیدار دوم با سپهبد یزدان پناه، و پیام‌دهی برای شاه، برای آزادسازی بقایی می‌نویسد؛ «عجالتاً او عده‌ی معتنابهی در حزبش و در سازمان نگهبانان آزادی و در جامعه دوستان و طرفدارانی دارد مخصوصاً آیت‌الله کاشانی که به او علاقمند است و نیز...»، و این‌گونه، کوشش دارد راه باز کند در دل شاه، برای آزادی «بقایی»، و «دوستان و طرفدارانی دارد مخصوصاً آیت‌الله کاشانی، در سخنان او، به مانند «شاه کلیدی» است، برای گشودن دل شاه!

ریشخند تاریخ، که «کاشانی» در دوره‌ی پس از کودتای ۲۸ مرداد، «شاه کلیدی» است، در دست حسین مکی، برای آزادی «بقایی» و گشودن این راه و با این «کلید»، دل شاه پس از کودتا، که بر اریکه‌ی خودسری نشانیدند و تمام دست‌آوردهای «ملی مردمی» به تاراج گرفته شده را سبب‌ساز! کنون نیز، «کاشانی»، پس از قیام و پای‌گرفتن استبداد و خودسری دیگری، «آیت‌الله کلیدی» می‌گردد در دست «بقایی»، برای راه‌یابی و دل پایوران استبداد را به دست آوردن، تا این‌گونه و شاید، بهره‌ای از نظام استبداد به دست آورد!

و باز ریشخند تاریخ را بین، که در هر دو «نظام» استبدادی و از مردم و «مردم سالاری» بریده، دوستداری «مصدق» بزه شناخته می‌شد و می‌شود و بزه‌کار، می‌بایست پادافره این‌گونه دوستی را، از «دو نظام» همگون گیرد، ولی، به وارونه،

مصدق در این دو نظام «کلیدی» بوده و هست، برای گشودن دل ملت و در دل مردم جای گرفتن، او و دوستان او!

مکی، در ادامه دادن به آنچه «مبارزات سیاسی من و آیت‌الله کاشانی و دکتر بقایی در یک مسیر پیش می‌رفت» نامیده است، و در گذشته آورده شد ولی دنبال نگردید تا در جای خود، که کنون باشد، به آن پرداخته شود، می‌نویسد؛ «دکتر بقایی و علی زهری و شمس قنات‌آبادی و نادعلی کریمی از فراکسیون نهضت ملی کنار رفتند و فراکسیون چهار نفری به نام فراکسیون ادامه‌ی نهضت ملی تشکیل دادند که ریاست آن با بقایی بود. به موازات آن من و مشار اعظم و بعدها نریمان نیز از فراکسیون نهضت ملی کنار رفتیم و جزو منفردین قرار گرفتیم. حائری‌زاده هم فراکسیون ده دوازده نفری به نام آزادی تشکیل داد که خود ریاست آن را داشت!»

مکی، اگرچه گونه‌ای می‌نویسد، تا به خواننده‌ی خود به نادرستی بنمایاند که کسانی چون «نریمان» هم از فراکسیون نهضت ملی جدا شدند، و او را با خود همراه بوده نشان دهد، که بوده‌ها و داده‌های تاریخی بر این است که نریمان همواره در جبهه‌ی ملی و از استوار یاران مصدق به شمار می‌رود، ولی آشکار ساز است، که از پسین روزهای سی‌ام تیر شکاف در جبهه‌ی ملی می‌افتد، و چهره‌ی ناسازواری با «مصدق» و نهضت ملی جلوه‌گری خود را در سازواری میان آن «سه تن» برمی‌نمایاند، اگرچه در «یک فراکسیون» گزیر و چاره‌ی ناسازگاری خود با مصدق و نهضت ملی را نمی‌دیده‌اند. البته، او دوگانگی «فراکسیون» به وجود آورده را، میان بقایی - شمس قنات‌آبادی و... از یک سوی او و مشار از دیگر سوی، جدایی «مش‌سیاسی» می‌خواند میان خود و بقایی، در حالی چنین نبوده و بنا بر گفته‌ی سنجابی «دو پهلو عمل می‌کرده و جز مخالفین» همداستان با میر اشرافی - کاشانی - بقایی - شمس قنات‌آبادی و ماندان‌آنان، گزیر کار گرفته بوده است!

او در ادامه‌ی خاطرات خود بر این است که: «در اردیبهشت ۱۳۳۲ که ماجرای قتل افشار طوس پس از ربودن او کشف شد دکتر بقایی صبح زود به من تلفن کرد که مسبوق هستید متهمین قتل افشار طوس را شکنجه می‌کنند؟ گفتم خیر. گفت خواهش می‌کنم که به دکتر مصدق تلفن کنید از شکنجه‌ی آنان خودداری کنند.»

اگرچه، مکی بنا بر دلایلی که می‌شمرد، نمی‌پذیرد خواهش بقایی را و از آن سر باز می‌زند، ولی، خواهش بقایی گویایی است به شرکت خود او در قتل و تلاش و کوششی که آنان به زبان نیارند همداستانی او را در قتل، و چنانچه آوردند، بنمایاند و بگوید که

زیر شکنجه از آنان چنین سخنانی گرفته شده است و این‌گونه پیش‌درمانی را به کار بردن!

گذشته چراغ راه آینده است، در بررسی‌های خود از نیروهای سازوار و ناسازوار با نهضت ملی، در پسین روزهای «سی تیر»، به جمع آنان می‌پردازد و «ایفای نقش خرابه کارانه در داخل نهضت ملی» و آنانی که با چنین دیدگاهی «وارد جبهه‌ی ملی شده بودند»، و بر این است که «در این موقعیت حساس» و با استفاده «از آخرین فرصت به میدان آمده و ماهیت ضد ملی خود را بروز می‌دادند!» در ادامه‌ی بررسی‌های خود، می‌نویسد؛ «بلافاصله بعد از قیام سی‌ام تیر حائری‌زاده و دکتر بقایی مخالفت خود را با مصدق آشکار ساختند. آیت‌الله کاشانی نیز به آنها پیوست و حسین مکی به هوای نخست‌وزیری افتاد. بالاخره با استعفای مشار اعظم...، مسلم گردید که اختلافات داخل جبهه‌ی ملی را دیگر نمی‌توان پنهان داشت و اینک وقت آن فرا رسیده است که پوسته‌ی ظاهری جبهه‌ی ملی از هم شکافته شود و عناصر نامتجانس آن هریک راه خود در پیش گیرد». آنگاه می‌پردازد به آرایش «جبهه ملی» و «حزب ایران» و بازتاب درگیری میان مصدق و کاشانی، در رهبری حزب ایران و «گروه نهضت» که به جمع حزب ایران پیوسته بود به رهبری نخشب و رازی و اینکه «بدین ترتیب که گروه نهضت به علت داشتن وابستگی به آیت‌الله کاشانی پس از ورود به حزب ایران نیز ارتباط فراکسیونی خود را در داخل حزب محفوظ داشتند و پس از دگرگونی‌هایی که در صحنه‌ی سیاست کشور پیش آمد تصمیم گرفتند که رهبری سابق حزب را برکنار ساخته خود رهبری را به عهده گیرند. اما نقشه‌ی آنها قبل از اجرا فاش شده، با شکست مواجه گردید. در این هنگام تنها افکار عمومی مردم بود که از اقدامات ضد استعماری دکتر مصدق صمیمانه پشتیبانی می‌کرد، بی‌آنکه متکی به سازمان متشکل و نیرومندی باشد!» اگرچه، آورده‌هایی از «گذشته، چراغ راه آینده است»، بازگوکننده‌ی روشنی است به بوده‌ها و رخ داده‌های آن دوران، ولی، گفتنی است که گروه نهضت، یعنی دوستان «نخشب» همواره از هواداران «مصدق» بودند و سخت پذیرفتنی است گزیدن «آیت‌الله کاشانی» را در برابر «مصدق»، گو اینکه مسلمان بوده‌اند و بینش اسلامی دیدگاه سیاسی آنها را به وجود آورنده!

انور خامه‌ای در زیر نام «مارهای زخمی» به چند و چون روزهای پس از خیزش «سی تیر» پرداخته و امکان‌های وجود داشته را برشمردن و کاستی‌هایی که از آن دشمن سود می‌جوید را برنما کردن و دست‌های آلوده‌ی زیان‌رسانان، به ویژه «شاه» را نمایان و به

آنها می‌پردازد. او در نمایانی دست‌شاه، به توطئه و زشت‌کاری‌ها انگشت می‌نهد و می‌نویسد؛ «۴- ایجاد تفرقه در صفوف نهضت و جدا کردن عده‌ای از رهبران آن و برانگیختن آنها علیه دکتر مصدق. ضربه‌ای که از این طریق بر نهضت وارد آمد از جهات دیگر به مراتب بیشتر بود از این جهت آن را مشروح‌تر بیان می‌دارم.»! او در نشان‌دهی مورد به بررسی گرفته‌ی خود بر این است که «چنانکه در فصول پیش گفتیم از آغاز تشکیل جبهه‌ی ملی بعضی از رهبران آن مانند دکتر بقایی و مشار وابسته به دربار بودند و این وابستگی را نیز پنهان نمی‌داشتند. به وسیله‌ی همین افراد بود که کسانی مانند سرلشگر زاهدی خود را به جبهه‌ی ملی چسبانند و بعد از پشت بر آن خنجر زدند. پس از ۳۰ تیر نیز هنگامی که شاه تصمیم به سرنگونی مصدق گرفت اینها نیز مخالفت با مصدق را آغاز کردند. از سوی دیگر دکتر مصدق پس از ۳۰ تیر در روش خود تغییر داد و به اصطلاح معروف شروع کرد که از چپ براند. در حالی که پیش از آن بیشتر به جناح راست جبهه ملی یعنی کسانی مانند مکی، حائری‌زاده و دکتر بقایی و مشار میدان می‌داد، پس از آن به سوی جناح چپ جبهه یعنی کسانی مانند دکتر شایگان، دکتر سنجابی و مهندس حسینی متمایل گردید. اتفاقاً اینها کسانی بودند که ماهیت حزب توده را درست نمی‌شناختند و خطر آن را به خوبی درک نمی‌کردند و دکتر مصدق را به نزدیک شدن با این حزب و تکیه زدن بر نیروی آن تشویق می‌کردند که همین سیاست نتایج وخیمی به بار آورد. یکی از نخستین نتایج آن این بود که رهبران جناح راست به وحشت افتادند و کم‌کم نغمه‌ی مخالفت با حکومت مصدق را آغاز کردند!»

انور خامه‌ای، در پی این آورده‌ها و بازآوری‌های خود، در نشان‌دهی ماهیت کسانی چون بقایی، انتقادهایی نیز به رفتار مصدق، در روزهای پس از سی‌ام تیر دارد و بر این است که «آزادی‌خواهان و عناصر ضد استعماری» هم، به مصدق آن‌گونه «انتقاد»ها را داشته‌اند، که از جمله پَر و بال دادن به «متین‌دفتری» و دیگر بوده‌هایی که به آنها بی‌توجهی نشان می‌داد و «سبب‌ساز رنجش دیگران و» طبعاً شاه، دربار و دشمنان مصدق از این وضع استفاده می‌کردند و از آب گل‌آلود ماهی می‌گرفتند!»

او، در پی بررسی‌های خود، دست‌آویزهای آورده شده و دیگر دست‌آویزهای یاد کرده را سبب‌ساز «تفرقه در صفوف نهضت» می‌شمرد و «سقوط مصدق و شکست نهضت» را فراهم شده، و دوباره با پاره‌ای از «این انتقادات را به اختصار» یادآوری کرد. به هر روی، دشمنی‌ها، از روزهای پس از سی تیر، مایه و پایه گرفته، نشانه‌های خطرزای خود را نمایان‌ساز، و خطرآفرینان در چهره‌هایی تا دیروز دوست و یا

دوست‌نما، و در پیشاپیش آنان، «سه تن»، آیت‌الله کاشانی - بقایی و مکی، خود می‌نمایند!

۱- نهضت ملی، در اوج فراز پیروزی، گام‌هایی کند - رفتارهایی لرزان - کردارهایی نه آن‌گونه که سزاواری بلندگاه به دست آورده باشد، را دارد:

۲- دشمن، در درون و برون زخمی کاری گرفته، تمام توانایی‌ها - شگردها - فریبکاری‌ها - درنده‌خویی‌هایی که چیرگی بیابد، را به کار دارد:

دو نهاده شده‌های ۱ و ۲ بالا، گردش کار نهضت ملی را از یک سوی، و دیگر سوی، هم‌آهنگ شدن دشمنان آن، که آگاه یا ناآگاه با هم همسویی پیدا می‌کند را نشان‌گری دارد، نیز کنش‌ها و واکنش‌هایی جریان گرفته پیرامون این دو نهاده شده، که بازتاب شکست در شوم‌روز ۲۸ مرداد و پسین روزهای آن را، شماره می‌زند!

فراگشایی این دو نهاده شده، دوره‌ی دوم نخست‌وزیری مصدق را برمی‌نمایند و گاه تو در تو و درهم تنیده شده مورد بررسی است، و گاه نهاده شده‌ای برخاسته از دو نهاده شده‌ی بنیادین بالا، جداگانه، مورد و ارسی قرار می‌گیرد و روند کار ادامه داشتن در نشان‌دهی آنچه در جامعه‌ی ایران و زندگی «اجتماعی - سیاسی» آن، جریان داشته و بازتاب شکست نهضت ملی و مصدق را گردیده‌اند!

در روزهای مرداد ماه ۱۳۳۱، و در پی سی‌ام تیر، جوانه‌های ناسازگاری به گونه‌های گوناگون سر برون می‌زند و آهسته آهسته در سخنان و پاسخ پرسش روزنامه‌نگاران از پاره‌ای از رهبران جبهه‌ی ملی، در پیرامون «سی تیر» و چگونگی بایایی ادامه‌ی کار را یادآور شدن، بیرون می‌جهد. این‌گونه است به سخن نشستن هفته‌نامه‌ی تهران مصور دهم مرداد ۱۳۳۱ با معظمی - شایگان - حسیبی، از یک سوی و دیگر سوی، بقایی و مکی، اگرچه شکاف هنوز چهره‌ای پوشیده دارد!

در مرداد ماه نیز، زمزمه‌های ناساز دیگری به گوش می‌رسد و از کودتا سخن رفتن و بار سفر بستن مکی است، به دعوت چند شرکت آلمانی به آلمان و نیز درمان بیماری کبد و پس از دیدار از شهرهای مونیخ و هامبورگ، بنا بر دعوت بانک جهانی عزم آمریکا را داشتن!

مکی، پیش از سفر، با روزنامه‌نگارانی به سخن می‌نشیند و از کجا و چرایی سفر خویش سخن می‌راند و در پاسخ پرسش آنان پیرامون «کودتا»، از «عده‌ای از افسران و عناصر مشکوک» سخن دارد، بی‌آوردن نام کسانی، و در هم‌سنجی میان «ایران و مصر»، ایران را در موقعیتی دیگر می‌شناسد و می‌خواند، از آنچه در مصر بوده و رخ داده بوده است!



نیز، در روزهای پایانی این ماه، مرتبه‌ای دیگر چون گذشته و آنچه باز تکرار دارد، میان گروه‌های گوناگون، در نمایش‌های خیابانی رخ می‌دهد و زد و خورد های فراوان که از جمله درگیری سی‌ام مرداد میان افراد حزب زحمتکشان - سومکا - پان‌ایرانیست‌ها و...، با حزب توده و به آتش کشیده شدن «خانه‌ی صلح»، و این‌گونه جامعه‌ی سیاسی ایران زندگی تلخ و خام‌گونه‌ای را گذرانیدن، بی‌آنکه چاره و گزیر کار آن دوره را بشناسد و به هوش باشد، که چه در پشت می‌گذرد، و دشمن در برآوری چه شوم‌آوری‌هایی، خیز گرفته و تدارک کار دارد!

در روزهای پایانی مرداد ماه، و در پی پیروزی «مصدق» و نهضت ملی، که بنا بر آن، پایگاه استوارتری به دست می‌آید، تلاش و کوشندگی بیشتری را دارد در سخت گرفتن بر انگلستان. لذا نخست‌وزیر ایران خواستار آن می‌گردد تا آزاد کند دولت انگلیس پول ایران را، که در گذشته در بانک‌های لندن بسته بوده است و بدهی چهل و نه میلیون لیره‌ای را هم، که دولت ایران، انگلستان را بدهکار شناخته بود و در گفت و شنودهای خود با کاردار انگلستان در ایران، یعنی میدلتون، از تنگناهای اقتصادی ایران سخن می‌گوید و ناپسند و زشت‌کاری‌هایی دولت او را برشمردن، و تهدید به اینکه اگر چرخش چرخ اقتصاد ایران همچنان این‌گونه در تنگنا و بیم‌دهی نهاد شود، با خود آور دیگر گردشی است، که به سود اردوگاه هم‌آورد جهانی سرمایه‌داری غرب راه می‌گیرد و جهان «سرمایه‌داری دولتی» کمونیسم نام‌گرفته، برنده گردیدن!

انگلستان، زخم کاری گرفته، هرگز نپذیرفت، گزیر کاری را که آپسن وزیر امور خارجه‌ی آمریکا پسند داشت بنا بر پی‌بری که مصدق از پرداخت غرامت باکی ندارد اگر به داوری یک نهاد جهانی روی آوری شود، تا بنا بر این دیدگاه دولت آمریکا و امی ده میلیون دلاری به دولت ایران دهد و «غرامت» پرداخته و چرخش چرخ اقتصاد ایران، گونه‌گردشی گیرد، که از بیم فکندن به دامن «هم‌آورد جهانی»، اردوگاه شوروی، رهایی یابد! انگلستان، همواره «چوب لای چرخ» چرخش اقتصاد ایران و گردش کار دولت ملی در پهنه‌ی سیاست درون و برون از مرزها را بی‌درنگ دنبال و کوشندگی به آن داشتن، تا سیاست‌سازان آمریکا را، از دو دلی در آورد و یکدل و یکپارچه در سوی سود انگلستان، دنباله‌روی سیاست استعماری خود سازد!

دولت انگلستان، و در پیشاپیش چرچیل و سپس ایدن، بی‌درنگ و بی‌پایی، درست و نادرست همه جا را پر کرده و پراکنده بودند تا به جهانیان و به ویژه به مصدق بباوراند که آمریکا ساز خود را همساز سیاست‌سازان انگلیس ساز کرده است. این‌گونه

روانشناسی «فردی - اجتماعی» در پهنه‌ی سیاست جهانی را، به سود خود و زیان ملت ایران، درهم و آشفته‌پذیر نمودن تا بازتابی مساعد حال سیاست دولت استعماری انگلیس را فراهم ساز آرند، تا به آنجا که آهسته آهسته، سیاست‌سازان آمریکا، این نازاست‌پراکنی‌ها را، راست و نیمه راست پذیرفته و در دام خواست انگلیس می‌افتند و دنباله‌روی از آن سیاست استعماری را گزیر سیاست خود می‌انگارند!

لرزان و سست و دو دلی سیاست‌سازان آمریکا - بی‌گذشت و یکدندگی سیاست‌سازان انگلیس از سود استعماری خود چاره‌ی کار را دیدن - سخت و ناشکندگی مصدق به گذر و گزیر کار ملت ایران و والایی آن را در اصول «ملی شدن نفت» و اجرای موی به موی آن دیدن، از یک سوی که در پهنه‌ی جهانی کارآوری‌هایی دارند، و دیگر سوی رشدپذیری تنگناهای «اقتصادی - سیاسی» درون ایران، و جلوه‌های گونه به گونه‌ی برگرفته از آن تنگناها در سودبری‌های بیشتری که بهره‌ساز دشمن بومی و بیگانه می‌گردد - و همواره دوست و نیمه‌دوست در خام‌گذری و رخداد شوم‌آفرینی، زندگی سیاسی جامعه‌ی ایران را به بازی گرفته و زیان همه‌جانبه‌ای بار می‌آورد! آنچه تنها و تنها، بر شانه‌ی مبارزات ملت ایران و دست‌آوردهایی که تاکنون به دست آورده، سنگینی‌اش کارسازی دارد، و در خود ساز بازتاب‌هایی می‌گردد برگرفته از آن همه کنش‌ها و واکنش‌هایی، که شیرازه‌ی «اجتماعی - سیاسی» جامعه را به زیان دولت ملی و به سود دشمن به هم می‌ریزد!

اگر مصدق، هوشمندانه به رویارویی‌اش با هم‌آورد کهنه‌کار و نیرنگ‌باز روی آور است و در پهنه‌ی جهانی، نشانه‌های توانمندی بر جای نهاده است، و نیز، توده‌ی جامعه در پشتیبانی از او و تاب‌آوری به سختی‌ها و تنگناهای چیره بوده‌ای، خوش چهره می‌نماید تا در ازای آن، به هدفمندی روشن درخواست داشته‌ی «ملی» و «مردمی» در پیش روی داشته‌ی خود برسند، ولی، دشمن نیرنگ‌باز، با بازی‌های فریبکارانه‌اش می‌تواند، همگام، که آمریکا را به سوی سود خود راهبری دارد، در درون نیز پاشیدگی‌های بایسته‌ای در میان «نهضت ملی» ناسامان بوده به بار آورد و دوستی و یگانگی‌های نیم‌بند را به کینه‌ورزی و روی در رویی بدل سازد و شمشیر به صورت یکدیگر کشیدن و این‌گونه آتش دشمنی در درون را دامن زدن.

انگلیس، نیرنگ‌بازی‌های گونه به گونه‌ای را دنبال و سرد و گرم نشان می‌دهد، و راهی‌گزینش دارد که «راه حل» نفت را به هر گونه‌ی ممکن ببندد و هر گونه‌ی کار با

شرافت همراه بوده‌ای را، از آن چشم پوشیدن، تا شکست نهضت ملی در آن شماره خورد! آنچه مصدق، تکیه به اصول ملی شدن نفت، و تن در دادن به داوری دادگاه جهانی برای میزان، گونه‌ی پرداخت غرامت، پیشنهاد دارد، و سیاست‌سازان آمریکا نیز پیشنهادات او را دادگرانه و شرافتمندانه می‌خوانند، انگلیس، سرباز می‌زند و از آمریکا خواستن که به خواست سیاست انگلیس تن در دهد و همواره «چرچیل» ریاست جمهور آمریکا «ترومن» را در برابر ناروایی قرار می‌دهد تا «در برابر کمکی که انگلیس به آمریکا در جنگ کره می‌کند، ترومن هم باید کمک کند تا بریتانیا دوباره منافع از دست رفته‌ی نفت خود را در ایران به دست آورد»!

خواستی نادادگرانه و ناسازوار با قوانین جهانی، که بنا بر آن انگلیس شکست می‌خورد و ناخوانایی همه‌جانبه داشتن با منافع ملی جامعه‌ی ایران، را خواستار است و در این کاربوری سیاسی، نماینده‌ی انگلیس، آشکارا هرگونه شرافت زیر پای نهدی را، می‌پذیرد و در پی آن است که به همتا و هم‌تایان آمریکایی خود بپذیراند و در نهایت، در این بازی، کهنه کار استعمار، پیروزی می‌یابد!

مصدق، پیر خردمند سیاسی که، از یک سوی گردن می‌نهد به دادگری و داوری دادگاه جهانی و قوانین آن تا بنا بر اصول و شرافت، راه‌حلی مساعد به دست آید، و از دیگر سوی تنگنا و در سختی‌گذری را هزار بار بر تسلیم انگلیس و بیگانه‌ای دیگر شدن، مزیت دانستن و شرافت را در والایی ملت ایران و گردن‌نهدی به قانون، توأمان دانسته است. هرگز سرپیچی نکردن از شرافت، که به راستی به آن چشم دوخته داشته است، و در کار او بر این هر دو، همواره پافشاری و سرسختی نشان دادن، دیده می‌شود.

بازتاب رفتارهای پیگیرانه‌ی چرچیل بر روی ترومن، او را که تاکنون نپذیرفته بود، که سیاست آمریکا با سیاست‌سازان انگلیس در مورد ایران، به زیان مصدق همسوی و همگام پای نهیدن باشد، به هم‌آهنگی می‌کشاند و این بازتاب در پیامی است که، در شهریور از سوی «چرچیل - ترومن»، نمایندگان آمریکا و انگلیس برای مصدق دارند. پاسخ آن پیام از سوی «مصدق»، بازگویی دارد به آنچه آن دو نماینده‌ی سیاست دو قدرت جهانی، از نماینده‌ی ملت ایران خواستاری داشته‌اند و او استوار و هوشیار رد کرده، چرا که با «اصول» و شرافتی که باور داشت و از آن سخن رفت، پیام سیاست‌سازان آن دو قدرت «امپریالیستی»، ناخوانا و بیگانگی از آن را داشته، بوده است!

پاسخ استوارِ مصدق به پیام آن دو این است که؛ «اگر قرار شود که دادگاه جهانی، رأی خود را بر اساس وضع حقوقی طرفین... قبل از ملی شدن نفت صادر کند، این امر معنایی جز طرح مجدد مسئله‌ی قانونی بودن یا نبودن ملی کردن نفت نخواهد داشت» و نیز، مصدق یادآور است، که ملت ایران به «صدقه‌ی کسی محتاج نیست» و در پی دریافت آنچه را است که انگلستان به ایران بدهکار است. بستانکاری ایران نیز، همان‌گونه که گفته آمد ۴۹ میلیون لیره بوده است. روزنامه‌های آمریکا روش انتقاد گرفتند که چرا جمهوری آمریکا، همگام با انگلیس شده و کثرتی گرفته از راه بی‌طرفی که به آن تکیه می‌شد. دولت انگلیس، روش دیگر می‌گیرد و تکیه بر نادرست‌گویی و هوچی‌گری دارد و مصدق را کسی می‌خوانند که به قوانین جهانی احترام نمی‌گذارد و در پی آن برآمدن، تا چهره‌ای دیگر از مصدق، در پیشگاه ملت انگلستان نهیده شود، ولی، پرده‌دری «استوکس»، که در دوره‌ی نخست‌وزیری «اتلی»، به مانند نماینده‌ی سیاسی انگلستان با دولت مصدق سروکار پیدا کرده بود در رابطه با حل نفت ایران و از چند و چون شخصیت مصدق و امور نفت ایران آشنایی کامل داشت، و خود نیز از شخصیت دادگرانه‌ای بهره‌مندی داشت، تا حدی چاره‌ساز می‌گردد و چهره‌ی دروغ دولت انگلستان را در روزنامه‌ی تایمز با آوردن ترازنامه به نمایش می‌گذارد و خواسته‌های ایران را درست و دادگرانه می‌خواند و بنا بر آورده‌های «مصطفی علم» در کتاب خود، فرودن به اینکه «... بر اساس تجارب شخصی من ایرانی‌ها مردم جذاب و دلنشینی هستند که نسبت به دوستانشان بلند همت و در روابط و داد و ستدهای شخصی، معتدل و منطقی می‌باشند!»

مصدق، در نیمه‌ی دوم شهریور، دکتر شاخت، اقتصاددان بزرگ آلمانی، را که به ایران آمده بود می‌پذیرد و کوشش سخت دارد که اقتصاد آسیب‌دیده‌ی جامعه را سر و سامانی اساسی دهد و دست دشمن را کوتاه سازد و جلوگیری آن شود که دشمن نتواند هوچی‌گری‌های خود را، با دست‌آویز از اقتصاد زخمی و آسیب‌دیده، به کار برد و به دولت ملی این‌گونه زخم نشانند. آسیب‌های فراوان پای‌گرفته از پس جنگ جهانی دوم و ملی شدن نفت ایران و کارشکنی‌های انگلیس و وابستگان بومی آن! نیز، در مجلس شورای ملی، و هنگام گزارش کار دولت دادن، برمی‌نمایاند سنگ‌اندازی‌های همچنان ادامه داشته‌ی انگلیس را و می‌گوید «من انتظار داشتم دولت بریتانیا پس از شکست‌هایی که در شورای امنیت سازمان ملل و دادگاه جهانی نصیب شده، نسبت به اجرای قانون احترام بیشتری قائل شود» و نشان‌گری دارد به گونه‌ی رفتارهای

دشمنانه‌ی انگلیس با ملت ایران و سرپیچی از قانون و به‌کاربری روش‌های زورگویانه‌ی خود، تا این‌گونه بتواند جامعه‌ی ایران و نهضت ملی را از پای درآورد! نشان‌گری به بیش استعماری بریتانیا، جای‌گرفته در پیام‌نامه‌ی دولت انگلیس و یادآوری به اینکه «هیچ دلیلی وجود ندارد مردم فقرزده‌ی ایران منافع و ثمره‌ی دسترنج خویش را باز هم در اختیار بریتانیا بگذارند، که قرن‌هاست به زورگویی به ملل ضعیف و تحت ستم عادت کرده است».

خردمند پیر، به درستی یادآور است که اگر دولت انگلیس «اطاعت از قانون و احترام گذاشتن به حقوق ضعفا کند، نه تنها موضع و اعتبار خود را نمی‌کاهد، که به آن فزونی می‌دهد و باز تکرار به «مبلغ غرامت» و اینکه دولت ایران آماده است داوری دادگاه جهانی را بپذیرد، و گردن نهد بر «اساس هر قانونی که هر کشور دیگری در شرایط مشابه، صنایع خود را ملی کرده است»، و همگام تکیه دارد به اینکه «باید درباره‌ی مبلغ غرامتی که بابت خسارات ناشی از محاصره‌ی نفتی انگلیس و تحریم اقتصادی این کشور به ایران وارده شده نیز تصمیم گرفته شود»!

پیشنهادها و سخنان استوار نخست‌وزیر، مورد پذیرش و تایید هر دو مجلس قرار گرفته و مصدق رأی اکثریت نمایندگان، به آنچه او گفته بوده است را، در آغاز مهر ماه ۱۳۳۱، به مانند پاسخ پیام «ترومن - چرچیل» برای آنان می‌فرستد. ولی، چرچیل با شیوه‌ی مزورانه‌ی خود، همچنان پای می‌کوبد در راه ناروشن و ناروشن‌تر کردن‌گزیرکار نفت ملی شده‌ی ایران و «اقدامات ایران را غارتگرانه» خواندن و با این‌گونه‌گویی و این‌گونه نویسی برای ترومن، کوشش دارد تا بازدارنده شود سیاست‌سازان آمریکا، و به ویژه ترومن و آپسن وزیر خارجه‌ی آمریکا را، تا سخنان و پیام با اصول و تکیه به قانون پُر بار داشته‌ی مصدق را بی‌اثر سازد و گزیر و چاره‌ی کار آمریکا در برابر ایران را، در «هم‌آهنگی مداوم ترومن - چرچیل» می‌خواند!

چرچیل و ایدن، در پهنه‌ی جهانی و به ویژه در درون جامعه‌ی انگلیس وزیر گوش سیاست‌سازان آمریکا، کوشش و تلاش دارند تا بدبینی را رشد دهند و تنها راه چاره را در مبارزه با مصدق و کنارگذاشتن او به هرگونه‌ی ممکن بشناسانند و زمینه‌سازی‌های ناپسند مردمی و برگرفتگی همه‌جانبه داشتن از روش‌های تالان‌گرانه‌ی استعماری و امپریالیستی را فراهم شدن، تا چرخش چپاول ملتی را بازتولید کردن! نماینده‌ی آنها، نیز «میدلتون»، در ایران با هم‌نشینی مداوم و جو ناسازواری میان گردانندگان گروه‌ها و لایه‌های گوناگون «اجتماعی - سیاسی» تدارک دیدن، و شورانیدن در برابر «مصدق» و

نهضت ملی را، در دربار - کاربدستان دولتی - ارتش و شهربانی - افسران بازنشسته - بوداران سیاسی جای گرفته در مجلس و... را دنبال کردن، در مرتبه‌ی کاردار سفارت انگلیس، و این‌گونه، در درون و برون از ایران، انگلیس و نمایندگان رسمی و بومی آن تلاش همه‌جانبه‌ای را به کار گرفته‌اند در از پای درآوری «مصدق» بمانند، تنها چاره‌ی کار، که به سود انگلیس بیانجامد!

نمایندگان انگلیس، می‌توانند پای‌بندی بر همانندانی آمریکایی خود چیرگی بیابند و نماینده‌ی ملت ایران را به «جنون خویشتن بزرگ‌پنداری» و یا بی‌شرمانه‌تر بدهی به ایران را انکار کردن و «مطالبه‌ی ۲۰ میلیون لیره توسط ایران را» رد کردن و «ادعای طلب ۴۹ میلیون لیره‌ای آن کشور از» شرکت سابق نفت را، نادرست بخوانند!

سرپوش نهادن بر روی بدهی انگلستان و شرکت سابق نفت به ایران و برانگیزی‌های دیگری، از سوی ایدن و چرچیل، به زیان مصدق و نهضت ملی در پهنه‌ی جهان و گزارش و تلگراف‌های میدلتون در پی کردارهای زیان‌بار خود، با هم‌نشینی و برانگیزی گروه‌های ناسازوار با نهضت ملی و همسوی نمودن آنها به زیان مصدق و اینکه «... اپوزیسیون ایران نیرومندتر گردیده و ژنرال زاهدی موفق به جلب حمایت تمام اعضای آن، به عنوان تنها جانشین ممکن برای مصدق، گردیده» است، مصدق را بر آن می‌دارد تا در آبان ماه، از رادیو «روابط دیپلماتیک دولت را با انگلیس قطع کند» و در آن به سخن‌نشینی رادیویی مصدق با مردم، به تمام دسیسه‌های «سیاسی - اقتصادی - نظامی» و توسل «به تبلیغات دامنه‌دار و آشوب و اغتشاش» انگشت‌نهدن و بازگویی دلاوران‌های را، به رفتارهای ناپسند و زشت‌کاری‌های ناسازوار با قانون و شرافت سرزده از سوی دولت و نمایندگان سیاسی انگلیس در پهنه‌ی جهان و در درون ایران را، که یادآوری همه‌جانبه‌ای دارد!

در روزهای مهر ماه، و پیش از آنکه مصدق چاره‌ی کار را در سخنان رادیویی آبان‌ماه خود با مردم بداند، با بازگشت آیت‌الله کاشانی از مکه، گرمی بازار سیاست به گرد او فزونی و ناسازگار بودگان با مصدق و نهضت ملی، در دیدارهای خود، بر جای خودخواهی‌های او انگشت می‌فشرده‌اند و او را برانگیختن، اگرچه مصدق و یاران او در پی آنند که او به نهضت پشت نکند و آسیب این‌گونه‌ای به یگانگی در گذشته وجود داشته وارد نیاید و و هم‌آهنگی و همسویی در مبارزه، چون گذشته پای گیرد. البته، مصدق، بنا بر سرشت خود همکاری و همسویی و یگانگی راه را ارج می‌نهد تا آنجا که، آیت‌الله کاشانی پای از موقعیت و مسئولیت داشته‌ی خود بیرون نهد و در کارهای به او

ارتباط نداشته دخالت نکند و زیاده‌روی ننماید در کاغذپراکنی و سفارش‌های اداری خود برای این و آن نوشتن، که در گذشته هم گونه کارهای او گفته آمد. در نیمه‌ی دوم مهر ماه، ناسازگاری‌های زیادتری از سوی کاشانی - بقایی و... هویدایی دارد و در مجلس نیز دیدگاه‌هایی نایکسان دیده می‌شود به این‌گونه که آیت‌الله کاشانی قطع رابطه با انگلستان را به میان می‌کشد و حائری‌زاده و سنجابی و هریک بنا بر دیدگاهی آن را نمی‌پسندند و سودی از آن بهره‌ی ایران نمی‌شناسند. نیز، در روزهای پایانی این ماه است، که سر و صدای کودتای در پیش گفته و بوده، باز بلند می‌شود و این بار برنامه‌ی آن و به دست چه کسانی در روزنامه‌ها آورده شده و نام کسانی چون «زاهدی - میدلتون - حجازی - برادران رشیدیان - سید ضیاءالدین طباطبایی و...» را هویدا کردن، و همین‌طور است نام سرتیپ کمال، که ریاست شهربانی بود را هم آشکار و نهان یاد می‌کنند!

در همین روزها نیز می‌باشد، که میان بقایی و خلیل ملکی ناسازواری‌های بوده و رشد کرده، در نشستی که از آن یاد شد به شکاف و جدایی کشیده می‌شود و بقایی ابتدا استعفا می‌دهد ولی فردا روزهای آن نشست، باشگاه حزب را در اشغال خود درمی‌آورد!

### **زخم پیکانِ استعمار از درون، بر پیکره‌ی نهضت ملی نشانیدن، راه می‌گیرد**

راه‌گرفتن زخم‌نشانی بر پیکره‌ی نهضت ملی و از پای درآوری مصدق را، می‌بایست بیش و پیش از هر چیز از درون دانست و نشانه‌های آن را کودتایی، که مکی نیز در دمام سفرش به آمریکا در نیمه‌ی دوم مرداد ماه، از آن سخن می‌گوید و بر این بودن که «از چندی پیش عمال انگلیس به تلاش افتاده‌اند شخصی را که از هر جهت حایز شرایط لازم برای کودتا باشد انتخاب نمایند، و در تعقیب این خبر اطلاع رسید که عده‌ای از افسران و عناصر مشکوک جلسات محرمانه‌ای تشکیل داده و در این جلسات برای تنظیم نقشه‌ی کودتا مذاکراتی نموده‌اند!» اگر، بنا بر گفته‌ی حسین مکی، در به سخن نشستن با «تهران مصور»، از «چندی پیش عمال انگلیس» به تلاش انجام‌دهی آن افتاده بودند تا «شخصی را که از هر جهت حایز شرایط لازم برای کودتا باشد انتخاب نمایند»، اما پی‌گیری آنچه بوده «افسران و عناصر مشکوک جلسات محرمانه‌ای تشکیل» می‌داده‌اند، بنا بر آنچه در گذشته آورده و یاد آور گردید، در نیمه‌ی دوم مهر ماه، دولت کسانی را در پیوند با کودتا شناسایی و بازداشت می‌گردند.

پیگیری داده‌های تاریخی، و تکیه به نشست روزنامه‌نگاران، در نیمه‌ی دوم مهر ماه، وزارت امور خارجه‌ی ایران، سخنگوی دولت ابراز می‌دارد که سرلشگر حجازی و برادران رشیدیان به «استناد ماده‌ی پنج حکومت نظامی بازداشت شده‌اند» و هفته‌نامه‌ی **تهران مصور** ۲۵ مهر ماه، به گزارش‌هایی به دست آورده در مورد کودتا می‌پردازد و اینکه چه کسانی گزارش شده بودند؛ که بوده‌اند؛ «۱- از سناتورها آقایان زاهدی، خواجه نوری، فرخ، دادگر - ۲- از نمایندگان مجلس میراشرافی، تولیت، رفیع، دکتر فقیهی شیرازی - ۳- از روزنامه‌نگاران عمیدی نوری، سید علی بشارت، هاشمی حائری و چند نفر دیگر - ۴- از افسران ارتش سرلشگر حجازی، سرتیپ آریانا فرمانده سابق لشکر گارد، سرتیپ حاجی انصاری معاون سابق لشکر گارد شاهنشاهی» و سپس یاد کردن از «افراد متفرقه: دکتر مفخم وزیر اقتصاد ملی، سید ضیاءالدین، حبیب‌الله رشیدیان و سه پسرش، لینادو تاجر عراقی، واکر وابسته‌ی تجارتي سفارت انگلیس، میدلتون کاردار سفارت انگلیس»، که بنا بر آن گزارش «دستور بازداشت سرلشگر محمد حسین حجازی و برادران رشیدیان را صادر می‌کنند و منزل سرلشگر زاهدی را نیز تحت نظر شدید قرار می‌هند»!

گزارش یاد شده نشان‌گر است که «سرلشگر حجازی را توقیف می‌نمایند. حبیب‌الله رشیدیان هم در ساعت چهار صبح با بیژاما در حالی که هنوز در رختخواب بوده و دو برادر دیگر او را نیز شبانه دستگیر می‌نمایند»!

گردش کار، کودتای، از مرداد ماه ۱۳۳۱ به گوش رسیده و در مهر ماه پاره‌ای را دستگیر نمودن، گویاگر روشنی است که دشمن در درون کشور نخست در تلاش از پای درآوری مصدق است و کمر به نابودی نهضت ملی بسته است و این‌گونه پیکان زهرآلود خود را بر پیکره‌ی جنبش پای‌گرفته‌ی ایران، پیرامون ملی شدن نفت، نشانه‌گرفته است. گویاگری به اینکه، مصدق با تکیه به قانون، در پهنه‌ی جهان دشمن را از پای درآوری داشته و هوشیارانه توانسته است با تار و پود قوانین، دست و پای استعمار را از ادامه‌ی چپاول ببندد و اجازه ندهد «هم‌آورد کهنه کار»، تجاوز به اموال ملت ایران را دنبال کند. نیز، تکیه به قانون، وابستگان بومی بیگانگان و دیگر تجاوزگران بومی را، از ادامه‌ی زشتکاری‌ها و تباه‌سازی‌های گذشته دور نگه دارد و دست‌اندازی به «قانون اساسی» و آسیب و زخم‌نشانی بر دست‌آوردهای «ملی مردمی» را بی‌رنگ و ناتوان سازد و گام به گام، تکیه به قانون، ملت را بر سرنوشت خویش چیره سازد!

**تهران مصور**، با آوردن گزارش آنچه در جریان انجام گرفتن بوده است و نشست‌های



پای‌گرفته میان‌کسانِ یاد شده و مصدق از سرتیپ کمال خواستن، تا در مرتبه‌ی ریاست شهربانی، پیگیری و شناسایی کند نشست‌های کودتاگران را، گزارش دهی به اینکه چه کسانی بوده‌اند؟!، می‌نویسد: «... شهربانی پس از تحقیقات گزارش می‌دهد که اولاً در آن تاریخ اسدالله علم در تهران نبوده، ثانیاً سیف‌الله رشیدیان دو ماه مریض و بستری است و قادر به حرکت نیست، ثانیاً سید ضیاء‌الدین یک هفته است که از سعادت آباد به شهر نیامده است، ولی گزارش دهنده مجدداً به نخست‌وزیر اطلاع می‌دهد که سرتیپ کمال شخصاً با سید ضیاء‌الدین دوست صمیمی است و حتی با آنها همدست است و بنا به دستور آنها نمی‌خواهد این گزارش را به جریان بیاورد!»

آورده‌های جای‌گرفته در تهران مصور، گویای آن دارد که: ۱- زاهدی را به مانند گزینش «شخصی را که از هر جهت حایز شرایط لازم برای کودتا باشد»، بنا بر سخنان حسین مکی که در گذشته آورده شد، پیدا کرده‌اند و در گذشته نیز به گزارش «میدلتون»، به تاریخ ۲۷ ژوئیه، اشاره شد که از نارضایتی ارتش سخن می‌راند و آمادگی انجام کودتا را داشتن و «زاهدی برای رهبری این کودتا آمادگی» را، دارد. ۲- ریاست شهربانی، که خود با کودتاگران و دوست سید ضیاء‌الدین مهم‌ترین مهره‌ی انگلیس است، و «بنا به دستور آنها نمی‌خواسته» گزارش نخست‌وزیری را به جریان اندازد و در پاسخ دستور دولت به شناسایی آنچه در جریان پای‌گرفتن بوده، آن‌گونه درهم برهم گویی دارد و یاوه‌هایی سرهم می‌کند و گزارش کار می‌دهد. ۳- روزنامه‌ی شاهد «اسدالله رشیدیان» را با «اسدالله علم»، جایجا کرده و چاپ نمودن که «اسدالله علم که در آن ایام به اتفاق بهبهانیان در شمال مشغول سرکشی املاک بوده و مراتب را تکذیب» می‌نماید، راه‌گم‌کنی دنبال می‌گیرد!

راه‌گم‌کنی و سرهم کردن یاوه‌هایی به جای پاسخ‌گزارش کار از سوی ریاست شهربانی و دیگر درهم و برهم گویی‌های یاد شده، بازگوی کوششی باید باشد، در پیوند با کودتایی که از مدت‌ها پیش، پس از سی‌ام تیر، پای‌گرفته بوده است و استعمار کهنه‌کار، بازگردانی گردش کار خود را به چپاول منافع و منابع مردم ممکن و ناگزیر دانستن، و مهره‌های به‌کارگیرنده‌ی بومی را یافته و به‌کارگرفته است، که پاره‌ای از آنها با وابستگان جبهه‌ی ملی آن دوران سرسری داشته‌اند و این مهره‌ها جای‌گرفته در مرتبه‌های گوناگون «سیاسی - نظامی» و لایه‌های گونه‌به‌گونه‌ی اجتماعی بوده‌اند!

گزارش‌های یاد شده، بیان‌گر نشست‌هایی را می‌باشد از افراد در بالا آورده شده، در زیر پوشش‌های گوناگون، در خانه‌ی سناتور خواجه نوری، که یکی از آنان «میدلتون»

نماینده‌ی سیاسی انگلیس در ایران است، در مرتبه‌ی کارداری سفارت آن دولت استعماری «در حالی که کلاه سیاه رنگی بسر داشت با اتومبیل نمره سفید یکی از تجار بازار به خانه‌ی خواجه نوری رفت و به این جمع ملحق گردید و در ساعت یازده کنفرانس و جلسه‌ی سری» آنان پایان گرفته و دستور و خواست نشست آنان «سقوط حکومت مصدق و حتی از بین بردن ایشان و دکتر فاطمی و سپهبد اوق اولی و سایرین» را، بیان‌گری دارد!

پی کردن تاریخ، شناسایی رویدادهای شوم و آسیب‌رسان، گاه بی‌گسست و گاه پراکنده، از این دوره هویدا و چهره می‌نمایند که از جمله آنها، روی به ستیزه‌گری آوردن بقایی - کاشانی و... می‌باشد با «مصدق» و آنچه را که بازتاب پیدا می‌کند به دو شاخه شدن حزب زحمتکشان ملت ایران در این روزها - چوب لای چرخ دولت‌نهی آن دو و با آنان بودگانی چون «میراشرافی - شمس قنات‌آبادی - حائری‌زاده و...»، به سود شاه و دربار و سپس بیگانه‌ی در کمین بهره‌برداری نشسته، فزونی گرفتن - آهسته آهسته اردوگاه دشمنی جدیدی، به زیان نهضت ملی و مصدق، روی به سامانه‌پذیری داشتن در مجلس شورای ملی، سنا، و دیگر ارکان‌های دولت و پهنه‌های «اجتماعی - سیاسی» جامعه!

رخ نمودن، سامانه‌پذیری اردوگاه دشمنی جدید را، شاید بتوان در فشاری دید و دانست، به دولت در آزاد کردن سرلشگر حجازی در روز جمعه ۲۳ آبان ماه و شنبه ۲۴ آبان خلیل طهماسبی، که بی‌گونه شک و گمانی، دربار و شاه همسویی کار می‌یابند در انجام‌پذیری آنچه انجام می‌گیرد با آیت‌الله کاشانی در مرتبه‌ی ریاست مجلس شورای ملی و بقایی - حائری‌زاده و... نمایندگان آن، و کار بدستان دولتی همراه با آنان بوده! داده‌های تاریخی به آنها تکیه داشته، نشان‌گر آن است که ۱- برادران رشیدیان از سرسپردگان بی‌چون و چرای انگلستان بوده‌اند که همراه با سرلشگر حجازی و بنا بر بند ۵ حکومت نظامی بازداشت شده، و پس از یک ماه بازداشت، دولت‌گزیار خود را در پذیرش آزادی آنان می‌بیند. نیز، بنا بر داده‌های در گذشته اشاره شده، پاره‌ای از سناتورهای سنا و نمایندگان مجلس و روزنامه‌نگاران در تدارک کودتای از آنان نام برده و سخن آورده شده را، یا دوستان و همراهان آیت‌الله کاشانی و بقایی و... می‌بوده‌اند چون «زاهدی - میراشرافی - رفیع - سید علی بشارت و...»، یا درباریان و به شاه دل‌بستگان و یا آمیخته‌ای از آن دو رده‌بندی شده چون «خواجه نوری - آریانا - فرخ - مفخم - دادگر - عمیدی نوری - حجازی - فقیهی شیرازی - حاجی انصاری - زاهدی و...»

می باید دانست!

چنین است، وجود رده‌ی دیگری از وجود داشتگان در گزارش‌ها، وابسته‌ی بی چون و چرای به استعمار انگلیس، به مانند رشیدیان‌ها، که باشند سید ضیاءالدین - لینادو تاجر عراقی و دو دیگر نماینده‌ی تجارتی و سیاسی انگلیس در ایران؛ واکر و میدلتون! کنون، خواننده با آزاد شدن دستگیر شدگان کودتا و نیز خلیل طهماسبی، می باید تار و پود به هم بافته شده‌ی بندهای میان دربار و شاه را از یک سوی با آیت‌الله کاشانی - بقایی و...، و از دیگر سوی آن جمع به هم نزدیک شده‌را، آگاهانه و پانا آگاهانه، با ایادی بومی استعمار و نمایندگان انگلیس در ایران، در پای افکنی و سامانه‌دهی سازمان و گروهی در سوی به شکست کشانی نهضت ملی و از پای درآوری مصدق، تا گردش چرخ چپاول نفت و چیرگی سیاسی استعمار بر پیکره‌ی «اقتصادی - سیاسی» جامعه‌ی ایران، امکان‌پذیر گردد چون گذشته!

کنون، خواننده با تکیه به دیدن کنش‌ها و واکنش‌های یاد شده و بازتاب‌های همواره با خود داشته، پای بی‌پای دنبال شده‌ی، آنچه را در دو نهاده شده‌های ۱- و ۲- که سخن رفت، دید و یافت و سر برون آوردن آن دو نهاده شده‌را، که نهضت ملی، در اوج فراز پیروزی، گام‌هایی کند می‌نهد و رفتارهایی لرزان از خود دارد و کردارهایی گونه سزاوار از خود نشان نمی‌دهد در رویارویی با دشمنان کهنه و جدید، چه بومی و چه حتی نمایندگان استعمار، که در ایران زندگی می‌کردند و تدارک آسیب و زخم‌نشانی به دولت ملی را دنبال داشتند!

سر برون آوردن جلوه‌هایی از کوشش‌های دشمن زخم‌کاری گرفته، تا با تمام توان، تکیه به همه‌ی شگردهای استعماری و روی آوری به فریبکاری‌های زندگی سیاسی‌اش بوده و درنده‌خویی‌های به آن خوی داشته، روی آورد و بافه<sup>(۱)</sup> بندهای استعماری را در یگانه‌سازی راه و هدفمندی میان آن رنگارنگ افراد و گروه‌های دشمن با نهضت ملی را، در ستیزه‌گری با «مصدق» و زمینه‌سازی شکست او را فراهم کردن!

به درستی می‌بایست، دیده روشن داشت به دیدن آنچه از روز پیروز سی ام تیر می‌گذرد و «مصدق» زبان ملت، در سنگر ستیز با بیگانه‌ی چپاولگر، به گونه‌ای، و در پهنه‌ی میهن در رویارویی با دشمنان بومی، چه وابسته و چه ناوابسته به بیگانه به گونه‌ای دیگر، در ستیغ پیروزی می‌نشیند و دشمنان همه‌گونه رنگ گرفته‌ی بومی و

---

۱- دسته‌ی گندم درو شده.

نابومی، شکست خود را در پیروزی ملت - نهضت ملی و مصدق می‌یابند، که گام‌های نهایی و سرنوشت‌ساز خود را پی می‌کند و جایگاه سزاوار خود را به زودی به دست می‌آورد!

به درستی می‌بایست، دیده روشن داشت به انگیزه‌های گونه به گونه‌ی پای‌گرفته‌ی پس از روز پیروزی ام‌تیر، در یگانگی به‌بار آورده میان ستیزه‌گران وابسته و یا ناوابسته به بیگانه با «نهضت ملی» و زبان ملت ایران، مصدق، در مبارزه‌ی پای‌گرفته‌ای که برآورده‌ساز خواسته‌های «تاریخی - اجتماعی» ایرانیان می‌توانست، باشد، جلوه‌گر شده در رفتارهایی از جمله آزادی «سرلشگر حجازی و رشیدیان‌ها» از یک سوی و از دیگر سوی «خلیل طهماسبی»، با تکیه به بندبازی‌های «قانون» به زیان دولت ملی، که بنیاد و اساس کار خود را بر «قانون» و تکیه به «ملت» نهیده بود و هرگز از این «دو چشمه‌ی» از آنها آبشخور داشته، روی برنتافت و یگانه بود و شد در این‌گونه پهنه‌ای از سیاست!

به درستی بایسته است دیدن، که پریزاد کارهای «مصدق» در تکیه به سرچشمه‌ی قدرت ملت و نیروی قانون شماره زده دارد و پریزاد خواست ملت در کردارهای «مصدق» و قانون به زندگی مردم بدل‌سازی، بستگی همه‌جانبه‌ای را داشته، بوده است!

این آن را و، آن این را، میان «ملت» - «قانون» - و «مصدق» بوده و پیوند داشته را، بایسته‌ی دیدن و شایسته‌ی شناسایی است، تاگردش کارها، چرایی‌ها در پیروزی‌های ملت به دست آورده، چونی‌های دشمنی‌های پای‌گرفته، و چند و چون آنچه پیش می‌آید، پی‌بری شود!

روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌های آن دوران، بازگوی پیوند خوردن افراد و نیروهایی است، ستیزه‌گر با نهضت ملی و مصدق، به وجود آمده از دشمنان کهنه و جدید و سر از درون «جبهه ملی» آن دوران بیرون آورده، و پنهان گرفته به پشت «قانون» و با یاری گرفتن از «مجلس شورای ملی»، تا بارآور شوند شکستی را بر «دولت ملی» و درهم کوبیدن «دولت قانون»، و این‌گونه زمینه‌سازی «استبداد» و چیرگی دوباره‌ی «استعمار» را، فراهم‌ساز گردیدند. در پیش وزش توفان نهادن چراغ دست‌آوردهای بهره‌ی ملت ایران شده را، و خاموشی آن را به سود بیگانه، در سوی خواسته‌های آنی خویش دیدن، و این‌گونه پای دیوار خواسته‌های آنی خود، خواسته‌های در آینده ممکن، بهره‌ی مردم رنج‌دیده، شده‌ای را سر بریدن!

هفته‌نامه‌ی خواندنی‌ها، به مانند دیگر داده‌های آن دوران از «روز شنبه ۲۴ آبان» سخن می‌راند که «طبق ماده واحده‌ای که مجلس شورای ملی تصویب کرد استاد خلیل طهماسبی از زندان آزاد»، گردیده، همراه با عکس آیت‌الله کاشانی و خلیل طهماسبی و دیگر پیرامونیان آیت‌الله، که شاد و خنده به لب دارند از «قاتل» آن‌گونه آزاد شده، و نیز از روز جمعه ۲۳ آبان و آزاد شدن سرلشگر حجازی و پرسش‌گونه پرسیدن که «چرا سرلشگر حجازی آزاد شد؟» - «آیا پرونده‌ی «کودتا» را از ستاد ارتش ربوده‌اند؟» و اینکه «نیروی مرموزی که در تعقیب قضیه‌ی کودتا بر نیروی دولت غلبه کرده است»؟! «

در نوشته‌ی در خواندنی‌ها آورده شده، خواننده می‌یابد در پیچ و خم واژه‌ها و جمله‌ها، که اگر بنا بر بند پنج حکومت نظامی، سرلشگر حجازی و رشیدیان‌ها بازداشت شده‌اند، بی‌جهت نبوده است و الا دولت، بی‌مدرک و سندی به بازداشت «افراد سرشناس و یا وارد کردن اتهام به آنها» روی نمی‌آورد و سپس می‌نویسد: «معلوم می‌شود در آزاد کردن سرلشگر حجازی اسرار دیگری نهفته است»!

خواندنی‌ها، پس از نشانیدن پرسش‌هایی در برابر خواننده‌ی خود و زمینه‌سازی‌های هوشیارانه‌ی یک روزنامه‌نگار آزموده، به پرسش‌ها و پاسخ‌هایی سویه‌دار می‌پردازد و خواننده را به همراه خود پای بی‌پای بردن تا آنچه را از مجموعه‌ی «شایعات» برداشت کرده است، به پیش خواننده نهد و سرانجام نتیجه‌گیری خود را، که چرا آنها را آزاد کرده‌اند، بنمایاند با روشی گزیده شده «به گنگی»، که روشنی سخن او آشکاری همه‌جانبه دارد!

روش گنگ‌نویسی نویسنده‌ی خواندنی‌ها، با پیچ در پیچ آوردن پرسش و پاسخ، آشکارساز است به گونه‌ی روشن که «دکتر مصدق به این آسانی زیر بار حرف کسی نمی‌رود مگر مصلحتی در کار» دیده باشد و این‌گونه پاره‌ای «شایعات»، از جمله اینکه «عده‌ای از افسران ارشد و بازنشستگان از دکتر مصدق تقاضا کرده‌اند سرلشگر حجازی را بیش از این در توقیف نگاه ندارد»، را بی‌اساس و نابنیاد دانستن!

در لابلای آورده‌های خواندنی‌ها، در پشت کودتاگران دست پنهان گرفته‌ی «افسران بازنشسته» را می‌توان دید و نیز مصدق کسی نبوده که از تهدید این و آن هراس به دل دارد مگر «مصلحت» و سپس به «یک فشار داخلی سبب آزاد کردن» سرلشگر اشاره دارد و فزودن که «کسانی که دولت آنها را در توطئه‌ی کودتا دخیل می‌دانست و صورتی از آنها تهیه کرده بودند ۹ نفر بودند»!

بنا بر داده‌های در پیشین آورده شده و نام‌هایی برده گردید، از نمایندگان مجلس و

سناتورهای وابسته به دربار و شاه و نیز آیت‌الله کاشانی و بقایی و روزنامه‌نگاران و دیگر کسان با شاه و ریاست مجلس به دور هم گرد آمده و همسو در دشمنی ورزیدن با «دولت ملی» بودند، که به یقین واژه‌های «محظور» - «مصلحت» - «فشار داخلی» و...، مورد استفاده‌ی نویسندگی خواندنی‌ها، از آن جهت بوده است. چرایی به کارگیری آن واژه‌ها، نشان‌دهی بندهای «قانون» به دست دولت را نشان دادن و اینکه مصدق نمی‌توانسته یک تنه در برابر چندین سپاه از دشمنان جوراجور، که اکنون با هم به زیان او و نهضت ملی همداستان شده‌اند به نبرد خیزد، هنگامی که در پهنه‌ی جهانی نیز سخت در کارزار با استعمار و بیگانه دشمن دست به گریبان است. نویسندگی دست‌های بسته‌ی دولت را، در پی اینکه «دولت قصد داشت از آنها که جزو نمایندگان مجلسین هستند تقاضای سلب مصونیت کند» برمی‌شمرد و نشان‌گر است به اینکه؛ ۱- در دو مجلس، به ویژه در سنا، قدرت با دشمن بود و یکی «از علل انحلال مجلس سنا را نیز همین مطلب» می‌داند و ۲- بهانه به دشمنان بومی دادن، تا در پشت «قانون» پنهان‌گرفته روی به ستیزه‌گری‌های جدیدی آورند و این‌گونه به سود بیگانه، دولت را در این پهنه از نبرد سرگرم نمایند. ۳- شتاب‌زده پرونده‌ی «کودتا» را باز کردند و مورد پیگیری قرار دادند و این‌گونه سبب‌ساز شدن تا دشمن پیرامون شبکه‌ی خود را ببندد، و این‌گونه کاربرد و کارآیی دولت کاستی می‌گیرد، چرا که داده‌ها و اسناد «قانون» پذیر و دادگاه پسند به دست نمی‌آید و کودتاگران پوشیده می‌دارند «مدارک» رسواکننده‌ی خود را! خواندنی‌ها، اگرچه رسانده است که «با توقیف سرلشکر حجازی و برادران رشیدیان، اگر هم چیزی در میان بود بلافاصله برچیده شد و دولت مدارک محکوم‌کننده و مؤثری علیه این متهمین به دست» نمی‌آورد، ولی از سستی دولت به گونه‌ای سخن می‌راند و اینکه «به قرار اطلاعی که به دست آمده عده‌ای از سناتورهای مذکور به اضافه چند نفر دیگر اکنون مرتباً جلسات خود را در یکی از محله‌های جنوب شهر بعد از ظهرها تشکیل می‌دهند دولت هم کم و بیش از این موضوع مطلع است و گویا فعلاً نمی‌خواهد یا نمی‌تواند مزاحم آنان شود» و این‌گونه پای‌گیری اردوگاه جدیدی، از دشمنان کهنه و جدیدگرد هم جمع شده، به زیان «مصدق» و نهضت ملی را، برمی‌نمایاند!

### چگونه و چرا، «قانون» چشم‌اسفندیار «ملت - نهضت ملی - مصدق»، و، پیکان زهرآلود دشمنان آنان می‌گردد

تاکنون، بررسی و فراگشایی‌های دنبال شده نشان‌گر است که «مصدق» با توانمندی

چشم‌گیری توانسته است در پناه پریزادی کارهای خود، تکیه به قدرت ملت و نیروی قانون، در درون و برون از مرزهای کشور، دشمنان بومی و نابومی را به شکست بنشانند و نه تنها ملت رنج‌دیده‌ی ایران را در ستیغ پیروزی برکشد، که راه‌گشای دیگر ملت‌های چپاول‌شده‌ی استعمار و امپریالیسم باشد، با تکیه به شگردهایی یکپارچه مردمی و نیک‌شمرد شده از سوی همگان، حتی «هم‌آوردان» با آنان رویارویی در پهنه‌ی جهانی داشته، و در جهان سیاست، چهره‌ای تام سرشتگی گرفته به «شرافت انسانی» بنا سازد! پای بپای به پیش گام‌نهی «مصدق» با شگردهای آن‌گونه‌ای به کار گرفته و استواری گرفتن پایه‌های سیاست او و کاربردهای به دست آورده‌ی خود، دشمن را بر آن می‌دارد تا در پهنه‌ی کارزار نفت در برون از ایران، کارها به درازا کشد و گره‌گشایی کار نفت را ناممکن، با دولت ملی مصدق، بنا بر «اصول» ملی شدن نفت ایران، به گونه‌ای که خواسته‌های مبارزاتی مردم ایران با آن پیوند گرفته بود. دشمن همگام با ناممکن‌سازی گشودگی گره‌ی کار نفت ملی شده‌ی ایران در پهنه‌ی بازار خرید جهانی و سنگ‌اندازی در روش بهره‌برداری از آن صنایع به دست دارنده‌اش «ملت ایران» و به چرخش درآمدن آن، بی‌آنکه به دست آورده‌های مبارزاتی مردم ایران، که بنیادین‌ترین اصول در بر داشته‌ی آن را استقلال سیاسی در بر می‌گرفت، زیان و آسیبی وارد آید، همسو می‌ساخت و دامن می‌زد در درون کشور دشمنی‌هایی را با دولت ملی و زمینه‌سازی تدارک‌گونه به گون روش‌هایی را برای براندازی «مصدق»، تا پس از او، چرخش چرخ «نفت» ایران را به گونه‌ی خود خواسته به گردش درآورده در پی آزمون‌های خود، دشمن، یافته بود پیروزی مصدق را در شگرد تکیه به نیروی «قانون» و همسوی کردن «قدرت» ملت در چهارچوبه‌ی «قانون اساسی» و در پناه «ملت» و «قانون» پیروزی‌های خود را به دست آوردن!

اگر خواننده دست یابد به چگونه بودن «ترکیب دولت مصدق» و سامانه‌ی «حکومت» در آن دوران کوتاه، نیک دست یافته است به چرایی شکستی که سرانجام بر ملت ایران، دشمنان درون و برون از ایران می‌توانند وارد سازند، به ویژه اگر ترکیب‌ها و ناکارایی‌های گروه‌های سیاسی و افراد هوادار مصدق و نهضت ملی بوده را هم بشناسد و به چند و چون آنها آگاهی یابد!

دست یافتن و شناخت و آگاهی از «ترکیب دولت مصدق» - «سامانه‌ی حکومت» - «ترکیب‌ها و ناکارایی‌های گروه‌ها و افراد» سیاسی هوادار و گرد «مصدق» گرد آمده، روشن‌ساز بسیاری از بوده‌هایی می‌گردد و داوری‌هایی را بی‌رنگ و نادرست می‌شناساند!

روشن سازِ بوده‌هایی، همواره در دنیای سیاست وجود داشته، به وجود کسانی که در انتظار می‌نشینند تا دیگران انجام دهند و زمینه‌ساز باشند آنچه را، که آنان بتوانند «شوهرداری» نمایند. وجود کسانی که «لُند لُند کردن» زندگی سیاسی آنان بوده و هست، بی‌آنکه خود و دوستان آنان توانسته باشند، و یا روی‌آور شده باشند، نه به هنگامه‌سازی، که نیم‌هنگامه یا هنگامگی از خود نشان داده باشند! آنانی که، همواره در کمین خرده‌گیری می‌نشینند و آنجا هم که خیزشی پای‌گرفته است، خیزش را در پای دیوارِ خواستِ آنی خود، سر بریده‌اند و آسیب و زیان به خواستِ آینده جامعه زده‌اند، که ممکن‌پذیری آن به گونه‌ی روشن خودنمایی داشته است، و این‌گونه «منِ جامعه» را به سود «من» فردی و یا گروهی خود به شکست نشانیده‌اند!

نمونه از آنان، او که خیزش «معلمین» را به هیچ‌گرفت، که می‌رفت همپایی دانشگاه - دبیرستان - دبستان و همیاری به وجود آمده میان دانش‌آموز - دانشجو - استاد - معلم و...، کارسازگردد در سوی سود «ملت» و شکستِ استبداد شاهی را بار آوردن، تا به وزارت رسد! «من» او در پای دیوارِ وزارت سر برید خواستِ جامعه‌ی ایرانی بپا خاسته را در آن گاه شورآفرین، به وزارتِ نخست‌وزیری کسی که «کنسرسیوم نفت» و قرارداد «امینی پیچ» شاهکار خیانتِ او به ایران شناخته شده است!

او و همانندانِ جوانی چون او، کنون در اینجا و آنجا، از جمله در «مهرگان»، بر اینند که اگر «مصدق» پیشنهاد «هندرسن» یا «بانک جهانی» را پذیرفته بود، ۲۸ مرداد، انجام نمی‌گرفت و آشکارا نمی‌نویسند که «مصدق» می‌بایست از «استقلال سیاسی»، بنیادین‌ترین خواستِ ملی شدن صنعت نفت ایران در سراسر کشور، چشم می‌پوشید تا ۲۸ مرداد رخ نمی‌داد و یا سرکوب و به خاک و خون کشیدن دشمن را به کارگرفتن و قانون را زیر پای نهیدن و این‌گونه سدسازِ شکستِ «نهضت ملی» را رهنمود دادن و دانستن! در واقع، در لابلای سخنان و بررسی‌های خود، گزیر کارِ مصدق را، آن‌گونه خواستن که دیگر نخست‌وزیرانی چون «قوام‌السلطنه» در پیش گرفته بودند، بی‌آنکه اندیشه‌کنند، مصدق، «مصدق» شد، بنا و برگرفته از کردارهای از خود نشان داده و گزیر گونه کارهایی که در «کار نفت» تا پایان «چشم سفیدانه» دنبال کرد و «سی تیر» و دیگر مانند آن روزهایی را، در مرتبه‌ی «نخست‌وزیری» تکیه زده، به کارگرفتن و پریشادی کارهای خود را در «قدرت» مردم و نیروی «قانون» یافتن، اگرچه شوم روز ۲۸ مرداد بازتاب کنش‌ها و واکنش‌های دولت و دشمن گردید!

این‌گونه کسان «اصول دموکراسی» خود را به گونه‌ای که رفت می‌شناسند و نخ و



ریسمان به هم بافتن به اینکه دولت ملی می‌بایست «شورایی از متفکران و متخصصان و...» برپا می‌کرد، «درباره‌ی پیشنهادهای رسیده از طرف خارجی‌ها» به سخن نشستن تا «نفت به بن بست کشیده» نشود و «کودتای کذایی» به وجود نیاید، و نه تنها کودتای ۲۸ مرداد، که «و نه نظامی به نام نظام ولایت فقیه «ظهور» می‌نمود که کشور و ملت ایران را در آتشی که برافروخته است خاکستر کند». با پس و پیش کشیدن «سال‌ها» - «رخ داده‌ها» - «کرده‌ها»، بی‌گونه‌ای بررسی و فراگشایی، به گونه‌ی تاریخی در مورد پدیده‌ی «اجتماعی - سیاسی» آن دوران و خواست «تاریخی - اجتماعی» مردم بپا خاسته‌ی ایران و چشم‌اندازی بر روی گوهر خواسته‌های «سیاسی - اقتصادی» دو «هم‌آورد»، یعنی «ایران و انگلستان» - ایران سال‌ها چپاول شده و کنون ممکن برهه‌ای تاریخی برای رهایی خود - انگلستان سال‌ها چپاولگر و کوشنده به بازگردانی چرخش چپاول همچون گذشته، نمی‌توان به نتیجه‌رسی درستی دست یافت، مگر نابرسی‌ها و نافراگشایی‌های واهی و فروهشته‌گویی و نویسی که در نوشته‌های «پیشنهاد هندرسن» - «پیشنهاد بانک جهانی» و...، که در شماره‌های «مهرگان آورده شده و یاوه‌گونه نتیجه‌گیری‌هایی به اینکه «اکنون هم که متجاوز از چهل سال از آن تاریخ می‌گذرد هنوز کسی یا گروهی جرأت تجزیه و تحلیل بی‌طرفانه‌ی آن مهمترین بخش تاریخ کشور، به منظور پی بردن به علل و شکست نهضت ملی ایران را ندارد. زیرا میراث‌داران و میراث‌خواران و زیارت‌نامه‌خوان‌ها یک صدا علیه چنین تحقیق تاریخی متحد می‌شوند»، که در شماره ۳ از سال دوم، نوشته شده، بر نام «مروری بر ماهیت گذشته احزاب و اجتماعات در ایران و...»!

کسانی آن‌گونه که آمد، میراث‌دار - میراث‌خوار - زیارت‌خوان می‌خوانند این و آن را، و واهی نوشته‌های خود را «تحقیق تاریخی»، که در پیوند با خیزش آموزگاران و دبیران، وزارت را بهتر یافتند، و کنون پوشیده می‌دارند از دیدگاه مردم و تاریخ، کرده‌ها و رفته‌های خود را، و یا ناآموزی از پیش‌کسوت خود «خلیل ملک»، که در پی آهسته آهسته پی‌بری به واهی نوشته‌های خود در دوران توده‌ای بودن، در هم‌گونه نویسی و همانند باوری با «احسان طبری‌ها» در مورد «نفت شمال و جنوب» ایران و «شمال و جنوب» ایران را «حریم انگلستان و شوروی» خواندن، تکیه به شرافت - درایت، دلیری کند، و از «ملی شدن نفت» و «دولت ملی» سخت پشتیبانی نمودن، و نیز شکست نهضت ملی را در آن نمی‌یابد و نخوانده است، که دوستان و یا نادوستان او، نوشته‌اند و چندی است شتاب در این‌گونه پوچ و بی‌بنیاد نویسی‌ها، گرفته‌اند، و چرا، گنگ است و

دانسته نیست،؟!

آگاهی از «ترکیب دولت مصدق» گویای روشنی است به اینکه ۱- مصدق پروای کار می‌یابد در گاه تاریخی به دست آورده تا بتواند «نفت» ایران را «ملی» نماید و با «تکیه به ملی شدن» نفت، «استقلال سیاسی» را در ایران استوار تا در پناه آن به دیگر خواسته‌هایی، خواسته‌ی ملت ایران بوده، پای بپای دست یابد. شگردهای پیروز او در پناه سرشت «قانون» و راست و درست با مردم بودن و هوشیاری‌های به کار گرفته‌اش، سرشتگی گرفته به «قانون» و برانگیزی آهنگ ملت ایران به خود و کردارهای آمیزه گرفته به راستی و درستی به آرمان‌های «ملی» و ارزش‌های «مردمی»، می‌بوده است! شگردهای سیاسی، که در درازنای بلند زندگی «اجتماعی - سیاسی» اش، بی‌خال سیاهی، دنبال و به زندگی‌اش بدل شده بوده‌را، بی‌گونه‌ای سرپیچی و کژی گرفتن از آن به کار گرفته و برده است. ۲- یاران همراه با خود در آن کارزار به آن روی آورده‌را، نایکدست، بی‌سامانه‌ی سازمانی، در گردگرد آن «پرچم» ملی شدن «نفت» و پای افکندن نظام «مردم سالاری» و برقراری «قانون» در ایران، پیدا می‌کند و در سیرگاه رویدادهای پس از شهریور ۱۳۲۰ هم‌آهنگی کار میان او و آنها به دست می‌آید. ۳- در سیرگاه رویدادهای در پی «ملی شدن نفت» و پذیرش نخست‌وزیری، به ارزش‌ها و نازش‌ها، توانایی‌ها و ناتوانایی‌های همراهان خود آگاهیده شده‌تر و در نواخت ساز کردن با آرمان‌های «ملی» و ارزش‌های «مردمی»، به پاره‌ای نزدیک‌تر و از دیگر کسانی دورپذیر، و همگام دامنه‌ی کارزار به راه افتاده‌را از بستری به هموار بستری و از فرازی به فرازی بلندتر می‌کشاند و دست‌یابی تازه‌ای به دست می‌آورد. ۴- نایکدستی «بینشی» و «اندیشه»ی همراهان با آنان آغاز کار نموده نیز، در خوانایی و ناخوانایی با او و آرمان‌های ملی و ارزش‌های مردمی، و بنا بر سرشت «اجتماعی - سیاسی» شان به او نزدیک یا از او جدایی پیدا می‌کنند و آگاه یا ناآگاه روی به یاری‌رسانی به دشمن پیشین خود دارند و کمر به خیانت بستن و نابودسازی دوستان او دارند که، به او تا پای جان وفادار ماندند!

۵- در روندپذیری گردش کار بنا بر شماره زده‌های بالا، به «ترکیب» دولت مصدق و گرد آمدگان گرد او می‌بایست پی‌بری داشت و نیز دانستن، که زبان‌کردارهای «مصدق» گویایی است روشن، که در آن «ترکیب»، بیش و پیش از هر کس پریزاد کارهایش در تکیه به «قدرت ملت» و نیروی «قانون»، و از آن سرپیچی نکردن، جلوه‌گری همه‌جانبه‌ای می‌نمایاند!

بی‌گفتگو می‌بایست دو سویه‌ای «پریزاد کارهای» او را در پیش چشم نشانیده داشت و اگرچه مرتبه‌ای گفته است «قانون آن است و آنجا است که سود و پیروزی ملت» در آن باشد و شماره زند، ولی، هیچ‌گاه از «قانون» سرپیچی نکرد، و شاید اگر گره‌ای در کار او کسانی بینند در سخت پای‌بندی‌اش بوده به «قانون»، که اجرای آن را چون «مردمک چشم» خود «ملت»، عزیز می‌داشته است!

اما گره‌ی کار جامعه‌ی سیاسی ایران در آن‌گاه تاریخی، و در پیوند با بالندگی نظامی «مردم سالار» و برآورنده‌ی خواسته‌های «تاریخی - اجتماعی» ایرانیان، تنها و تنها در نایکدستی «ترکیب دولت ملی» پایان نمی‌گرفت، که گونه‌ی تاریخی «سامانه‌ی حکومت»، اگر پیچیدگی بیشتری را با خود نداشت، به یقین، گشودن گره‌ی کار آن‌گونه سامانه‌پذیری آسان‌پذیرتر هرگز نمی‌توانست باشد از گره‌ی نایکدستی دولت مصدق! گره‌ی کار «سامانه‌ی حکومت»، زندگی استبداد و استبدادزایی، به درازای زندگی تاریخ ایران بوده و پیچیدگی دارد، و گشودن آن زمانی درخور و با تلاش و کوششی سزاوار بایسته است، تا پیکره‌ی جامعه به آن خوی کند و وزش بی‌گسست، سبب‌ساز زندگی مردم نماید مردم سالاری را در جای جای بدنه‌ی جامعه‌ی ایران، به ویژه در پهنه‌ی «سیاسی - اجتماعی» آن!

شاید بتوان بی‌اندکی گمان و شکی پذیرنده باشد، که تنها و تنها دوره‌ای از دوران سیاسی، در زندگی جامعه‌ی ایرانی، چهره‌ای نسبی از روند زندگی «مردم سالاری»، در دوره‌ی ۲۸ ماهه‌ی مصدق را تاریخ به یاد دارد و کوتاه مدتی در آغاز روزهای پس از پیروزی مشروطیت و به‌گونه‌ای هم، در دوره‌ی پادشاهی احمد شاه، زنده یاد پادشاهی که دست‌برد به «قانون اساسی» را سزاوار پادشاهی ندانست و همواره سزاوار پادشاه بودن و ماندن را در خود نگه داشت.

در پی فرار نماد «دیکتاتوری بیست ساله»، رضاشاه، از ایران، و برنشینی و نمایانی اندک رنگ و بویی از آزادی‌های فردی و اجتماعی، در زندگی «اجتماعی - سیاسی» ایران، خوش درخشنده‌ترین چهره‌ای که آوازخوانی «مردم سالاری» در ایران را سر داد، بالنده مردی در حال و هوای دیدگاه «مردم سالار» و در گهواره‌ی «مشروطیت» و «قانون» پروریدگی گرفته، «مصدق»، بوده کهن مردی که بتواند از هر جهت رویارویی کند با بدخواهان نظام «مردم سالاری» در ایران، و دارنده‌ی دیگر فروزه‌ها و سرشت‌نشانه‌هایی سزاوار، که به گرد خویش گرد آورد هواداران «مردم سالاری» در ایران، و دیگر خواستارانی، که شکوفایی و والایی ایران زمین را، در سر داشتند!

مصدق، کهن مردِ دارنده‌ی فروزه‌هایی سزاوار، که در آن گاه تاریخی، تنها و تنها چهره‌ای کارساز باشد و توانمندی داشت، آواز «مردم سالاری» را در گوش جامعه‌ی سیاسی ایران سر دهد و زمینه‌ساز جوانه‌زنی آن نوزاد در میان ایرانیان گردد و سیاست مردانِ دل‌گروی مردم سالاری و دیگر ارزش‌های مردمی پسند و سزاوار آرمان‌های ملی بوده را، کم‌رنگ و یا تام‌رنگ و بوی آن ارزش‌ها داشته را، به گرد خویش گرد آورد!

اگر نیم‌نگاهی به داده‌های تاریخی پس از شهریور ۱۳۲۰ افکنده شود، که نگارنده از پیش آن دوره تاکنون بنا بر توان و دانسته‌های خود، آورده و اشاره کرده است، همه‌ی افراد و گروه‌های سیاسی دارنده‌ی گرایش‌های «مردمی» و «ملی»، به ویژه «ملی‌مردمی» و خواستار «مردم سالاری» بوده، «مصدق» را پرچمدارِ برپایی گرایش‌های خود می‌شناختند و در پشت و پناه او پیروزی در سر پروریده‌های خود را، جستجو کردن.

چنین خواست، و در پی این خواست را «حزب توده»، و از زبان خاطرات رهبران آن و از جمله «ایرج اسکندری» می‌توان دید و به شماره آورد تا افرادی چون «بقایی» و «حسین مکی»، که بر اینند، هریک در خاطرات خود، که آنان «مصدق» را به پهنه‌ی سیاسی آوردند!

اینکه درستی نوشته و سخنان آنان تا چه اندازه‌ای است و در پیوند به نشان‌دهی چه «درست یا نادرست» نتیجه‌گرفتن‌هایی، آورده‌اند، از یک سوی که مورد سخن و بررسی نمی‌باشد، ولی، و از دیگر سوی رساننده‌ی همه‌جانبه‌ای می‌باشد، به درستی آورده‌های بالا و برنمایانی فروزه‌ها و سرشت نشانه‌های جمع‌گرفته در «شخصیت» مصدق، که آنان، او را پرچمدار خود یافته و گُل کردن و به میوه نشستن نهال «اجتماعی - سیاسی» و در سر پروریده‌های خود را، به دست و تلاش و کوشش او می‌دانستند و در پشت و پناه او پیروزی‌های ممکن را، در آینده راه خود می‌دیدند و می‌جستند!

تکیه به گفته‌های تاریخی از زبان بقایی اینکه «... به سراغ مرحوم دکتر محمد مصدق در احمدآباد رفتم که خود را بازنشسته‌ی سیاسی اعلام کرده و به کنجی نشسته بود و تقاضا کردم که بیاید و رهبری نهضتی را که آغاز شده بود به عهده بگیرد» و همین‌گونه سخن دارد، از همین گاه تاریخی، حسین مکی که «... به خانه‌ی دکتر مصدق که از سیاست برکنار بود رفتم و بعد از بیان مقدمه‌ای گفتم: چون شما در مورد قرارداد نفت شمال مداخلات تام و تمامی در دوره‌ی ۱۴ داشته‌اید و بالاخره تحریم امتیاز نفت شمال به دست شما صورت قانونی گرفته، برای اینکه متهم به سیاست یک‌جانبه

نشوید باید عقیده خودتان را در مورد قرارداد الحاقی اظهار کنید و به صورت نامه‌ای به مجلس شورای ملی ارسال دارید»، که بازتاب آنچه بقایی و مکی یاد کرده‌اند، نوشتن نامه‌ای می‌گردد از سوی «مصدق» برای مجلس شورای ملی و خواندن آن در روز ۳۰ تیر ۱۳۲۸، که حسین مکی خوانده بوده است و یادآور شدن، به نوشتن دیگر نامه‌ای و «در تقویت روحی» او و «سایر ملیون که با لایحه‌ی الحاقیه مخالف بودند مؤثر شد و در مجلس هم از آن حُسن استقبال» می‌گردد و پای‌گرفتن و شتاب‌پذیری آتش‌ستیز مبارزاتی نفت با دوباره به پهنه‌ی مبارزه‌ی سیاسی روی آور شدن او، که مکی یاد می‌کند!

چنین‌گونه کردار و سخنان و گفته‌هایی را نیز، خواننده در نوشته‌های در پیش آورده شده، از زبان «آیت‌الله کاشانی» می‌بیند و به ویژه در پی برکناری مصدق از نخست‌وزیری و پسین دمان آن، که خیزش‌ها پای می‌گیرد و ستیغ فراز خود را در سی‌ام تیر نشان دادن، و بسیاری امضا دارند از نمایندگان مجلس و شخصیت‌های نهضت ملی، نامه‌ای را در ۲۶ تیر که «در شرایط فعلی ادامه‌ی نهضت ملی، جز با زمامداری دکتر مصدق میسر نیست» و سپس نیز سرپیچی نمودند از آنچه را نوشته شده و امضا کرده بودند، کسانی هم چون «اللهیار صالح - عبدالله معظمی و یا باقر کاظمی» که، نمی‌پذیرند و هرگز نمی‌پذیرفتند پیشنهاد «شاه» را، که در جایگاه نخست‌وزیری، به جای مصدق بنشینند و آیت‌الله کاشانی نیز، یادآور می‌شود که «باید مصدق نخست‌وزیر» باشد، و در گذشته به همه‌ی آنان به اندازه اشاره رفت!

آنچه در رسای درستی فروزه‌های «مصدق» به مانند «کهن مرد» گفته آمد و از زبان او جدا شدگان و به خیل دشمنان او و نهضت ملی پیوستگان، یاری‌گرفته شد که سال‌های سال پس از جدایی از او و به او کینه ورزیدن، نوشته‌اند، گویاگری روشنی دارد، که تنها و تنها، او می‌توانسته است، کاروان «مردم سالاری» در ایران «جوانه زده» را، از پیچ و خم‌های سخت‌گذر «اجتماعی - سیاسی» جامعه‌ی ایران به پیش راند و در استواری - بالندگی و ریشه‌دوانی‌اش در خاک ایران زمین، نشانیدن - پروریدن، و نهادی کردن، سودمند افتد و نه دیگری از دیگر مردان و گروه‌های سیاسی!

بارزه‌ی توانمندی او نیز، همانند آنچه در «ترکیب دولت» او سخن رفت، در دو سویه‌ای «پریزاد کارهای» او و همزادی تکیه به «قدرت» ملت داشتن و از «نیروی» قانون یاری‌گرفتن و پیروی کردن، سرچشمه می‌گرفته است، و گره‌ی کار سیاسی جامعه‌ی ایران، در سامانه‌پذیری نظامی «مردم سالار» و استبدادزدایی و سپس آهسته آهسته به

زندگی سیاسی جامعه‌ی ایرانی بدل کردن و...، با وجود او در مرتبه‌ی نخست‌وزیری، ممکن پذیر می‌بوده است!

شناخت و آگاهی بیشتر، در پیوند با دو نهاده شده‌ی «ترکیب دولت مصدق» و «سامانه‌ی حکومت»، و توانمندی را که سزاوار «مصدق» می‌بود، گره‌گشای کارها باشد، تا «مردم سلاری» به زندگی جامعه درآید و ملت ایران به خواست‌های «تاریخی - اجتماعی» اش برسد، می‌توان، از گونه‌ی به سخن نشستن شاه با او از یک سوی و از دیگر سوی با کارآزموده‌ترین همراهان او دید و سنجید و به داوری نشست به درستی آنچه آورده شد. یا از گونه‌ی سخن گفتن و روبرو شدن او با نمایندگان سیاسی دیگر کشورها و داوری و ارزش داوری‌های آنان، که در مورد او و چونی و چنانی شخصیت او، سخن رانده‌اند!

گفته شده، که مرتبه‌ای میان نمایندگان نهضت ملی در مجلس شورای ملی با شاه و کارهای انجام گرفته از سوی او نارسایی و ناسازواری روی می‌دهد، که بنا بر پیشنهاد مصدق و پذیرش همگان، یکی از نمایندگان نهضت ملی، که می‌بایست عبدالله معظمی بوده باشد، به پیش شاه فرستاده می‌شود تا با گفت و شنود به شاه بپذیراند آنچه را در دستور کار آن جمع قرار گرفته، بوده است. شاه با سماجت و یکدندگی، به خواست خود پافشاری می‌کند و هرگز نمی‌پذیرفته است درستی سخنان فرستاده‌ی نمایندگان نهضت ملی را، تا اینکه، فرستاده‌گزیار خود را در این می‌بیند که به شاه بگوید «پس در این مورد خودتان با آقای مصدق صحبت» کنید. شاه، بی‌درنگ پاسخ می‌دهد به پذیرش و تن در دادن به خواست و سخن فرستاده و گفته بوده است که «اگر او «مصدق» بیاید با استدلال‌های او من ناگزیر پذیرفتن خواهم» بود. به این‌گونه، شخصیت و استواری سخن مصدق را در برابر «شاه»، که نماد استبداد می‌بود، به آسانی می‌توان دریافت و نشان‌گر شدن، که «مرد کهن» تنها کسی بوده که می‌توانسته در برابر «استبداد»، قانون و از خواست ملت حرکت کردن را، به اجرا درآورد و به شاه، نماد استبداد بپذیراند!

مورد دیگر، و از زبان «دکتر شاخت» اقتصاد دان بزرگ آلمانی، در هم‌نشینی اش با «مصدق» و از چونی و چنانی او سخن راندن، که در هفته‌نامه‌ی خواندنی‌های ۲۹ مهر ماه ۱۳۳۱ آورده است. او در پی سخنانی می‌گوید «گمان می‌کنم از حیث ادب و فروتنی و زیرکی در ایران تالی نداشته باشد» و سپس می‌پردازد به «اقتصاد بدون نفت» در ایران جریان گرفته و «تسلط و نفوذ سیاست انگلیس‌ها» در ایران و ترس و نفرت جامعه‌ی

ایران از آن و برداشت خود از سخنان «مصدق» در مورد انگلیس «و نگرانی از انگلیس‌ها» که نمی‌گذارند «در کارها و تصمیمات» دولت با جسارت و ایمان کامل اقدام نماید! او با «مصدق» سخن دارد و بر این بودن که «قضیه‌ی نفت را به کلی کنار گذارده، و با استفاده از اختیارات قانونی خود طرح‌ها و نقشه‌های اقتصادی دیگری را که حاضرم در انجام آنها او را کمک و راهنمایی کنم جلو بکشد و یا اینکه دل را به دریا زده و طلسم نفت را به دست غول کرملین، بشکنند!»

شاخه در ادامه‌ی سخنان خود می‌گوید؛ «لیکن مصدق با تأسف دست‌ها را به هم زد و گفت: آخر درد یکی دو تا نیست، هر کاری که بکنم مورد گله و اعتراض مقامی واقع خواهم شد، اگر نفت را دوباره به انگلیس‌ها بخواهم بفروشم باید در واقع طبق دلخواه آنها رفتار کنم و این باعث رنجش و نارضایتی مردم و خودم خواهد شد، و اگر بخواهم کارشکنی‌ها و دشمنی‌های انگلیس‌ها را ندیده‌گرفته نفت را به مشتری دیگر یعنی آمریکا بدهم شوروی سربر خواهد داشت و اگر از هر دوی اینها چشم پوشیده و به قول شما طلسم نفت را بخواهم به دست غول کرملین بشکنم؛ یعنی مملکت را با دست خود کمونیست کرده باشم، آن وقت با شاه چه باید کرد و جواب یک ملت شاه‌دوست را چه باید داد؟»

سخنان مصدق، در پاسخ به شاخه و داوری‌های آلمانی به آنچه می‌شنود و از نزدیک می‌بیند و سپس ارزش داوری دارد، گویای بارزی است به چگونگی «شخصیت سیاسی» شکل‌گرفته‌ی مصدق و رساننده‌ی کردارهای اجتماعی سره مرد است، رخ گشوده در «پریزاد کارهای» او که گفته آمد و همزادی آن دو سویه‌نگری و سنجه رفتارهای او در کسوت نخست‌وزیری ایران. بنا بر سنجه رفتارها و کردارهای «سیاسی - اجتماعی» اش، در آن گاه تاریخی و بوده ناسازواری‌های «سیاسی - اجتماعی»، در پهنه‌ی سیاست ایران و پیوند بسته با «نفت ملی شده» و دنیای «سیاسی - اقتصادی» انگلیس - آمریکا - شوروی و «هم‌آوردی»‌های چند سویه‌ای وجود داشته و گونه‌گون جلوه‌گری کرده، در پی جستجوی راه و روشی بوده، که‌گزیر کار نفت در سود دارنده‌اش «ملت ایران» چاره‌پذیر گردد، بی‌آنکه به «قانون اساسی» آسیبی وارد آید و نگران‌زای ملت و شاه گردد. در رویارویی با ناسازواری‌های «سیاسی - اجتماعی»، همواره «کارشکنی‌ها و دشمنی‌های انگلیس‌ها» آشکاری همه‌جانبه دارد، که پای می‌فشرده‌اند به هزار گونه رنگ و نیرنگ تا «طبق دلخواه آنها رفتار» شود، و کارها را آن‌گونه خواستن که بازتابی جز «رنجش و نارضایتی مردم» و خود مصدق، و به یقین دیگر افراد و

گروه‌های آرمان‌خواه، چیز دیگری نمی‌توانسته است در بر داشته باشد، و رساننده‌ی همه‌جانبه‌ای است به یادگفته‌ها و پوچ آورده‌هایی در شماره‌های «مهرگان» که یادگردید و این‌گونه کسان واهی‌نویس که «تحقیق‌گر تاریخ» خوانده‌اند و دیگران را «زیارت‌نامه خوان!»

شاخت آلمانی، اقتصاددان تیزبین و بخردمرد در ادامه می‌گوید «وقتی من اینها و امثال اینها را از مصدق شنیدم تعجب کردم که این مرد چگونه در میان این چند سیاست متضاد و خردکننده توانسته تا به حال طاقت بیاورد، چون دیگر از امثال او و من گذشته است که در این سن و سال تاب تحمل یک چنین نامالیقات اضطراب‌آمیزی را داشته باشیم! و وقتی که این مطلب را گفتم خنده‌ی شدیدی کرد و گفت عیب کار همین است که من دیر از میدان به در می‌روم، وگرنه اگر من رفته بودم البته به قول مخالفینم کار نفت هم یک صورتی به خود گرفته بود، حال هر صورتی می‌خواهد باشد، این دیگر برای آنها فرقی نمی‌کند.»

گویی، کهن‌مرد، از زیر خاک سر برون آورده و با سخنان رسای خود پاسخ می‌دهد یاوه سرده‌ی‌های آنچه را در «مهرگان»‌ها آورده شده، و نه تنها در پیوند با پوچ بررسی‌های «پیشنهاد هندرسن» - «بانک جهانی» - و...، که «دلیل اصلی استعفای مصدق در واقعه‌ی سی‌ام تیر» را هم، که «شاه نیز با اختلافی که پیش آورد بهانه‌ای را که او برای کناره‌گیری می‌خواست فراهم ساخت» و این‌گونه فروهسته نویسی و یاوه‌درایی کردن، که مصدق در پی بهانه بوده تا از ادامه‌ی «نخست‌وزیری سر باز زند» و...، در حالی که، او همواره گفته و به زبان آورده بوده است، که تا پایان کار نفت هرگز تن به کناره‌گرفتن نمی‌دهد و پایداری در برابر گونه به‌گونه دشمنان را با جان و دل می‌پذیرد تا گزیر کار نفت به دلخواه دارنده‌اش «ملت ایران» پایان‌پذیر گردد، و سلاح نفت را در دنبال کردن به برآوری دیگر خواسته‌های «تاریخی - اجتماعی» ایرانیان آرمان‌خواه، به کار برده شود!

سره‌مرد، در پی سخنان خود که به درستی یادآور شده، که ناسازوار بودگان با روش‌های برگرفته‌ی او درگزیر کار نفت، برای‌شان «مهم نبود» چگونه کار نفت پایان گیرد و...، می‌افزاید «... ولی برای من و ملت واقعی ایران خیلی فرق می‌کند» و افزودن که اگر جز آن کند و رود، که کرده و رفته است، سخن این‌گونه دارد که «مرا متهم به این می‌کنند که ملت ایران را در حالی که روی طلا نشسته است از گرسنگی می‌کشم، شما آقای دکتر شاخت که مرد با اطلاع و بی‌طرفی هستید آیا تصدیق نمی‌کنید که آینده‌ی



اقتصاد و همه چیز یک ملتی را با این حرف‌ها نمی‌توان تباه کرد و باز هم یک دولت ناجوانمردی مثل انگلیس‌ها و یا امثال آنها را به جان این ملت انداخت؟!!

کنون که سنجه کارهای «مصدق»، در پی پی‌بری به دو نهاد شده‌ی «ترکیب دولت مصدق» و «سامانه‌ی حکومت» در ایران، بازبینی گردید و آگاهی یافتن به پریشاد کارهای او، که بُن‌مایه‌ی پروریدگی و شخصیت «اجتماعی - سیاسی» پذیرش‌اش را، آن دو سویه و همزاد در او جمع آمده، کارآفرین شده بودند و دیگر بوده‌هایی، پرداخته می‌شود به اینکه؛ «چگونه و چرا» چشم اسفندیار «ملت - نهضت ملی - مصدق» می‌گردد و کهنه دشمنان و جدید به آنان پیوسته می‌توانند در پناه تکیه به «قانون» و یا اگر بهتر گفته شود «قانون بازی»، قانون را به پیکان زهرآلودی بدل سازند و بر چشم «ملت - نهضت ملی - مصدق» بنشانند و بنا بر سخنان «کهن مرد»، سرانجام بتوانند «همه چیز یک ملتی را» با این‌گونه ترب و فریبکاری‌ها، «تباہ» خواسته‌های «یک دولت ناجوانمردی مثل انگلیس‌ها و یا امثال آنها» نمایند و زمینه‌ساز گردند، چپاولگری قدرت‌های جهانی و بومیان آلوده به همه‌ی زشتی‌ها و تباہ‌آوری‌ها را، «به جان ملت ایران» انداختن و گردش شوم‌زای کهنه را باز به گردش درآوردن!

فراگشایی و بررسی «نهاد شده‌ی» بالا، رازگشای خواهد شد، به اینکه، اگر انگلستان چرخش چرخ را می‌تواند به سود خود دوباره به چرخش درآورد، بیش و پیش از هر چیز پیوند می‌گیرد به هم‌آهنگی کار که میان «شاه و دربار»، با آیت‌الله کاشانی - بقایی - حائری‌زاده و... سپس تر حسین مکی هم، و آغاز جلوه نشانی هم‌آوازی میان آنان، در سودبری از «قانون» و آزادسازی با آنان بوده‌ای است که در قتل و دسیسه دست می‌داشتند، و یا بازداشت و در زندان بسر می‌بردند، و یا آزاد و برگه‌ای برای دستگیری آنان دولت در دست نداشت، نیز دور از دید و چشم دولت و مردم پنهانی گرفته بودند! نیز، فراگشایی و بررسی این «نهاد شده» بازگویی دارد به پیشین آورده‌هایی مبنی بر اینکه، دولت مصدق و نهضت ملی، بنا بر گونه پای‌گرفتنی و ارزش‌های «سیاسی - اجتماعی» اش، در فراز پیروزی‌های به دست آورده، رفتار و کردارهای لرزان و کند و نابلرنده در برابر دشمنان از خود نشان می‌دهد، در حالی که «هم‌آورد» بیگانه‌ی آن، توانسته است «دشمنان» بومی آن را به هم پیوند دهد و جدید دشمنانی را نیز، از درون بتراشد، و به زیان «دولت ملی» اردوگاه جدیدی را شفته‌ریزی کند و سخت آهنگ از پای درآوری آن را نماید، با تکیه به ابزارهای گوناگون، که فریبکاری و درنده‌خویی از اساسی‌ترین آن، به شمار می‌رفته است.

بی‌گونه‌ای گفتگو، سخت پیوند گرفتن میان دشمنان کهنه و جدید، همان‌گونه که رفت، در آزاد کردن «خلیل طهماسبی» و سرلشگر حجازی و برادران رشیدیان‌ها چهره‌ی شوم خود را آشکار می‌سازد با تکیه به «قانون»، که به درستی «مصدق»، به آن دلبسته داشت و از آن، نیرو می‌گرفت برای برآوری خواسته‌های مردم و بر پای داشتن سامانه‌ی «مردم سالاری» در ایران، در حالی که، دیگران، فریبکارانه به کارآوری آن نیرو را، برای از پای درآوری «نمادِ قانون» و مردم سالاری در ایران و دیگر زشت‌کاری‌های در سر داشته، به کار گرفته می‌خواستند.

نیم‌نگاهی به آنچه در گذر «شدن» بود و شوم روزهایی را، در پنهان گرفتن به پشت «قانون»، با خود آورد، و بازیگران با «قانون»؛ نشان‌دهنده‌ی روشنی است که ۱- بازیگران با «قانون» نماد «استبداد» - «ارتجاع» - «استعمار» بودند و شدند، و هیچ‌گونه نمی‌توانستند آورنده‌ی «مردم سالاری» - «قانون» - «ناوابستگی» در ایران باشند و شوند. ۲- افراد در پناه «قانون» بازی‌ها آزاد شده، و یا از بازداشت شدن آنها دولت را بازدارنده شدن، همه‌گماشتگان و سر به فرمان «استعمار» - «ارتجاع» - «استبداد» می‌بودند!

آیا نیم‌نگاهی به پر و گویا داده‌های آورده شده، نشان‌گری ندارد، که «هم‌پیمانی» میان سه قلوهای «ارتجاع» - «استعمار» - «استبداد»، سبب‌ساز می‌گردد آزاد کردن «خلیل طهماسبی» - «برادران رشیدیان‌ها» - «سرلشگر حجازی» را؟!

آیا نیم‌نگاهی به روشن آورده‌ها، رساننده نمی‌باشند، که دولت ملّی را با بندهای «قانون» دست می‌بندند و بازدارنده می‌گردند، از بازداشت گماشته‌گان «سه قلو»هایی که، بر دست و پای خواسته‌های «تاریخی - اجتماعی» ملت ایران، بند و زنجیر بسته بوده و بسته می‌باشند، در درازنای تاریخ ایران زمین؟!

آیا نیم‌نگاهی به زندگی‌نامه‌ی زندانی شدگان و سپس به گونه‌ای که رفت آزاد شده، و یا در پناه بندبازی‌های، چهره‌ی «قانون» به آن داده شده، بسیاری از دستگیر شدن، نمی‌جهند، که همه‌ی آن جمع، مّه‌ره‌ها و سر به فرمان سه با هم، «هم‌پیمان» شده‌ای می‌گردند در تدارک شکست «دولت ملّی» مصدق، و بازدارنده بودن از ادامه‌ی پیروزی‌هایی که بهره‌ی «ملت» و نهضت ملّی ایرانیان، گردیده بود؟!

آیا نیم‌نگاهی به آنچه گذشت و با خود آورد «فضل الله زاهدی»، مورد‌گزینش «میدلتون» نمی‌بود، که در گزارش‌های خود برای وزارت خارجه‌ی انگلیس، گزارش داده بود و نگارنده به آن اشاره داشت؟! و «فضل الله زاهدی»، مورد‌گزینش نماینده‌ی «استعمار»، همواره مورد پشتیبانی «آیت‌الله کاشانی»، و لذا، «ارتجاع» نمی‌بوده، که

نشان داده شده و در آینده نیز نشان داده خواهد شد؟! آیا «فضل الله زاهدی»، گزیده‌ی کودتای «انگلیسی - آمریکایی» نبود، در بازگردانی نماد «استبداد» فراری شده از ایران، و سپس در مرتبه‌ی نخست‌وزیری نظامی که، «ارتجاع - استبداد - استعمار»، سه بدخواه تاریخی ملت ایران، تدارک دیده بود، جای نگرفت؟!

چنین روشن و گویا، گماشتگان «سه بدخواه» سربلندی شکوفایی ملت ایران، تکیه و در پناه «قانون» و بندبازی‌های «قانونی»، می‌توانند گام به گام «قانون» را به چشم اسفندیار «دولت مصدق» - «نهیضت ملی» - «ملت ایران» درآورند و پیکان زهرآلود خود را بر آن بنشانند و شکست را بهره‌ی «ملت ایران» و دوستداران راه مردم و زبان‌گویای آن راه نمایند!

در این رهگذر شوم سه قلوهای بدخواه و دشمن خواسته‌های «تاریخی - اجتماعی» ملت ایران تدارک دیده، و حنظل میوه‌ی نهال آنها، بازدارنده‌ی بالندگی و تنومندی «مردم سالاری» در ایران زمین شده، هر دو «پریزاد کارهای» مصدق مورد تجاوز و یورش‌آوری قرار می‌گیرد. خواسته‌ی «ملی مردمی» مردم ایران به سنگ می‌نشیند، و «قانون»، یکی از آن دو، همچون گذشته، بازیچه‌ی خواست استبداد، و نیز ارتجاع و استعمار در چهره‌ی امپریالیسم درآمده، درمی‌آید، که در آینده، روند نوشته، فرجام زشت‌آوری‌ها را نشان‌گری دارد!

### **دولت ملی، و آغازگری به، به‌سازی‌هایی «سیاسی - سازمانی»، اگرچه، نه گونه‌ای سزاوار و بایسته، و چرا؟!**

گشتی در گذشته، روشنگری خواهد داشت به اینکه دشمن‌گزیر کار خود را، بی‌اندک درنگی در واژگونی مصدق دانسته است. آهنگ کار دشمن، در پی، پی‌بری است که یافته بوده است، از پس خیزش «سی تیر»، مصدق را نمی‌توان تکان داد و از کار کناره گذاشت، جز به روش ترور و یا کودتا، و در این‌گونه روش‌ها چاره‌ی کار خود را دیدن و به آن روی آوردن!

نیرنگ‌باز دشمن، در پی دست‌آوردهای به دست آورده برای «دولت مصدق» در پی پیروزی «سی ام تیر»، نیک می‌یابد که سیرگاه باد پیروزی را هم در درون «جامعه‌ی سیاسی» ایران، می‌تواند جهت و شتاب دهد، به سود خویش، و هم با جابه‌جایی سیاسی در آمریکا روی داده و آیزنهاور جای «ترومن»، در نیمه‌ی دوم آبان ماه، در مرتبه‌ی ریاست جمهوری نشسته!

نیرنگ‌باز دشمن، با پی‌بری‌اش به سیرگاه بادپروزی خود، در پهنه‌ی سیاسی ایران، می‌یابد که پیروزی مصدق در «سی‌ام تیر»، نه تنها شاه و دربار را سخت زخمی کرده است و آسان می‌تواند بر شاه خواسته‌های خود را بپذیراند، در پذیرش روش‌هایی هر چند زشت و ناپسند تا بازتاب آن، با شکست نشانیدن مصدق و نهضت ملی، گردش چرخ استبداد دوره‌ی رضاشاهی و نابودسازی «مردم سالاری» پای‌گرفته، را بازتولید و به‌گردش درآورد، که به آسانی می‌تواند، در درون نهضت ملی، به زیان «دولت مصدق»، به دست ایادی خود در ایران و شاه و دربار شکاف‌اندازی به وجود آورد و این‌گونه پهنه را بر «مصدق» تنگ و تنگ‌تر کند، تا‌گاه مورد پسند و کارساز به سود خود را، به دست آورد!

نیز، دشمن‌نیرنگ‌باز، می‌داند که چگونه، پای‌بپای زمینه‌سازی انجام خواسته‌های خود در ایران را، به دست آن مجموعه‌ای که اردوگاه یگانه‌ای به وجود می‌آورند، برای رویارویی با مصدق و نهضت ملی و در زیان خواسته‌های ملت ایران، تدارک کار چینه‌دو همگام، سیاست جدید آمریکا، و آیزنهاور در کسوت ریاست جمهوری آن تکیه زده را، به سوی خواست خود جلب و به‌کشاند!

بازیگری‌های نیرنگ‌باز دشمن، رساننده است، که آگاهی همه‌جانبه داشت، به شناخت کاستی‌ها و قوت‌های دست‌اندرکاران سیاسی در ایران، و دستی‌چیره از گذشته در زندگی «اجتماعی - سیاسی» داشتن، و توانستن به یاری دست‌چیره‌ی خود، از کاستی‌های دست‌اندرکاران سود‌برد و گردش کار را به سود خود و زیان جامعه به هم ریزد با به بیراهه کشاندن کسانی که از درون نهضت ملی، به زیان آن جریان تاریخی و دولت ملی مصدق، خواسته و یا ناخواسته، روی‌آور شدند، که به آنان اشاره شد!

توانایی و شناخت دشمن فریبکار را، به آسانی می‌توان در کودتای مهر ماه یاد شده دید و آزاد شدن بازداشت‌شدگان، و به دیگر دست‌اندرکاران یاری رساندن در پناه «قانون»، در بازدارندگی دولت به بازداشت آنان، به دست «شاه» - «آیت‌الله کاشانی ریاست مجلس» و دیگر کسانِ دارنده‌ی مرتبه‌ی سیاسی کارساز بوده‌ای چون «بقایی» و... که تا چندی پیش، سخت هوادار دولت مصدق بودند و در برابر «دشمن» پایداری کننده!

در روزنامه‌های جهان و ایران، گونه‌ای از «کودتا» یاد می‌شود، که نشانه‌های هوچی‌گری و گمان و شک به وجود آوری، و این‌گونه دامن زدن به ناسازگاری‌های وجود آمده میان «کاشانی و مصدق»، شدت بخشیده شود و شاه را هم تیزتر کردن و

بدبینی در «مصدق» را، هم فزونی دهی!  
 در آن روزنامه‌ها آوردن که «شاه و آیت‌الله کاشانی دکتر مصدق را لای منگنه گذاشته‌اند!» - «قریب پانزده نفر از افسران ارشد و امرای بازنشسته‌ی ارتش در این توطئه شرکت کردند، ولی بیشتر امیدواری آن‌ها به لشکرگارد شاهنشاهی بود، که از طرف دکتر مصدق تجزیه و متلاشی شد» و آوردن دیگر بوده‌هایی - در نشان‌دهی سرخ کودتا به دست چه کسانی بوده و نیز، اینکه «گردانندگان این توطئه از بروز اختلاف بین طرفداران سابق دکتر مصدق نیز کمال استفاده را نمودند و حتی عده‌ای از آنها را با نقشه‌های خود همراه ساختند» و...، از یک سوی پرده‌بردار از آنچه را است که پنهان و آشکار در جامعه می‌گذرد و ادامه می‌گیرد و «توطئه‌کنندگان از پای ننشستند و طولی نکشید که با کمک بعضی ایادی مرموز پول‌های هنگفتی در اختیار گردانندگان این توطئه گذاشته شد و برای تجهیز دسته‌های معینی اسلحه به طور مخفی از خارج وارد» شدن را، هم بازگویی دارند، و از دیگر سوی، دشمن نشان دادن، که آماده و روی آور شده تا چاره‌ی کار خود را در واژگون‌سازی دولت ملی مصدق به دست آورد و همراهان خود را هم یافته و تدارک اردوگاه یگانه‌ای را هم به وجود آورده، که پاره‌ای از جمع شدگان در اردوگاه جدید دشمن، وابستگی در گذشته داشتند به «نهضت ملی» و هواداران «مصدق» به شمار می‌رفتند!

دگردیسی روی داده و کسانی چون «آیت‌الله کاشانی» - «بقایی» - «حائری‌زاده» و با اینان بوده، به اردوگاه دشمن پیوسته، نیک می‌توانست انجام گرفته باشد، اگر بایستگی‌هایی در اردوگاه نهضت ملی و با «ملت» بودگان روی می‌داد و بازدارنده می‌گردید آسیب‌ها و زخم‌هایی که از سوی بدخواهان بر پیکره‌ی جامعه می‌نشست و پایان کار به سود مردم ایران، هر دست‌اندازی را به شکست نشانیدن و ۲۸ مرداد، روی نمی‌داد.

اگر روند کنش‌ها و واکنش‌ها و بازتاب آن، گونه‌ای پایان می‌گرفت که گفته آمد، دست‌آورد آن برای ملت ایران، نه تنها به خاک نشانیدن «استعمار» - «استبداد»، که «ارتجاع» را هم، سبب‌ساز می‌گردید و این سه دیرین دشمنان پیشرفت و والایی جامعه‌ی ایرانی، همگام به خاک نشانیده می‌شدند، و ملت ایران با از میان برداری «سه سد» یاد شده، که از دیرباز هریک یاری‌رسان دیگری بود و هست، در چپاول و بازدارندگی جامعه‌ی ایران از پیشرفت و «سامانه‌پذیری مردم سالاری»، هموار راه می‌گرفت به سوی برآورده شدن خواسته‌های «تاریخی - اجتماعی»، و گام در این سوی

نهی‌دن، رهیافت جامعه می‌گردید!

اما، چنین که بایسته‌ی کار باشد، سرنگرفت و به وارونه، دوباره ایران‌زمین جولانگاه، «سه بازدارنده»‌ی مردم، از رفاه و شادمانی - شکوفایی جامعه - برآورده شدن سزاواری‌های بایسته برای ایران و... می‌گردد، و تاخت و تاز «سه اهرمن‌روی» و چپاول و بازنگه داشتن از روند «شدن» مردم سالاری در ایران، گردش‌ی دوباره می‌گیرد!

اگر در اردوگاه دشمن روی به برآوری خواسته‌های انگلیس و یا «انگلیس - آمریکا»، با فزوده شدن جدید به این اردوگاه روی آورنده‌ها، از یک سوی، و از دیگر سوی با کنده شدن کهنه دوستان در نهضت ملی و کنون به دشمن بدل شدگان دگرگونی‌هایی رخ می‌دهد، ولی، در اردوگاه روی به «شوروی» یا سرمایه‌داری دولتی، و حزب توده نماینده‌ی سیاسی آن در ایران وجود داشته، به سود مردم ایران و زیان امپریالیسم جهانی، و نمایندگان بومی‌شان در ایران، دگرگونی رخ نمی‌دهد و همچون گذشته، نماینده‌شان در ایران، رویدادآفرین است در نمایش‌های خیابانی به زیان نهضت ملی و با برپایی نمایش‌های خیابانی و هواداران نهضت ملی را به زیان خود برانگیختن این‌گونه، به سود دشمن در تدارک آسیب‌رسانی، به دولت ملی تلاش و کوشش داشته، را یاری رسان می‌گردد با زمینه‌سازی‌هایی، خواسته و یا ناخواسته‌ی خود، در به‌هم‌ریزی آرامش جامعه و دولت مصدق را از درون چوب در لای چرخش می‌نهد و امکان و آرامش برای انجام بایستگی‌هایی را، از او می‌گیرد!

در پهنه‌ی جهانی نیز، سرمایه‌داری دولتی یا «شوروی» بهتر از «هم‌آوردان» غربی‌اش، با دولت مردم‌خواه ایران رفتاری دگر ندارد، و همان‌گونه، تاجرمنشانه رفتار دارد و با سرد و گرم نشان‌دهی، اگر به سود «انگلیس» گام ننهد، به زیان آن هم رفتاری ندارد. این‌گونه، آگاه و یا ناآگاه کفه‌ی کارها و کردارهای در پیش داشته‌اش به زیان «ملت ایران» و زبان‌گویای جامعه‌ی مردم‌گرای ایران، مصدق، راه می‌پیماید!

دولت ملی، بیش و پیش از هریک از به وجود آوردندگان آن «دولت»، شخص «مصدق» زنگ بیم‌رسانی به دست‌آوردهای نهضت ملی و مردم ایران را می‌شنود، و بنا بر «خاطرات سیاسی» مصور رحمانی، چاره‌سازی آن را پی برده بوده است، که می‌بایست در به‌سازی «ارتش» و درآوری آن از چهره‌ی «ارتش شاهنشاهی» به یک «ارتش ملی» و بازوی ملت ایران شتاب کند. نیز دیگر رهنمودهای «سازمان گروه ملی» و یا «افسران ناسیونالیست» را آویزه‌ی گوش نمودن، در به‌سازی‌های دیگری، در شهربانی و دیگر مرکزگاه‌های نیروهای سلاح‌دار، در سود و در سوی یاری رساندن به «دولت ملی» و

پاسداری از دست آوردهای به دست آوردهی جامعه‌ی ایرانی، در برابر گونه به گونه دشمنان هم‌سوی شده در زیان بار آوری، به زیان «نهضت ملی» ایرانیان! آنچه آورده شد را، به این‌گونه در «خاطرات و تألمات مصدق» دیده می‌آید که «من با دستگاهی کار می‌کردم که زیر نفوذ استعمار بود. پس از چند تغییر و تبدیل، سرتیپ افشار طوس را در رأس اداره‌ی کل شهربانی گذاردم شاید اصلاحاتی بکند. او را از بین بردند و با آن همه بیانات و اقاری که متهمین به قتل او در نوار ضبط صوت نمودند همگی بدون استثنا در دادگاه نظامی تبرئه شدند و پرونده‌ی قتل او که با آن طرز فجیع از بین رفته بود مختوم گردید.»!

اگر خواننده، گونه «شخصیت» مصدق و باورمندی‌های «سیاسی - اجتماعی» اش را شناخته باشد، به ویژه در آن سن و سال، و تکیه کند به دانستنی‌هایی که در پی پذیرش «نخست‌وزیری» و حتی پیش از آن، پس از روزهای شهریور ۱۳۲۰ از او دیده و خوانده است و از جمله در گونه‌ی پای‌گیری نیمه سازمانی «جبهه‌ی ملی» سامان گرفته، نیک می‌یابد که پهنه‌ی توانایی‌های او، هرگز در جهت سازمان‌دهی حزبی سیرگام نداشته، بنا بر برداشتی از حزب سازمان گرفته‌ای، که در ارکان‌های گوناگون رخنه کند و درگاه‌های سرنوشت‌ساز، هنگامه‌سازی به سود جامعه، از خود نشان دهد. او در درازنای زندگی پر بار و هنگامه‌آفرین خود، مرتبه‌ای «عضویت من در مجمع انسانیت»، در دوران پای گرفتن مشروطیت را، از زیان او در «خاطرات و تألمات» دیده و دیگر مرتبه‌ای «عضویت من در حزب اعتدال» در دوران مجلس شورای ملی دوره‌ی سوم. آنچه خود آورده و نشان‌گر است، از گونه‌ی هموند سازمانی گرفتن و نیز آراستگی آن دو نیروی «سیاسی - اجتماعی» و آنچه از خود به جای می‌نهند، چه از زیان «مصدق» و چه دیگر داده‌های تاریخی، گویایی و رسایی به این دارند که: ۱- هر دوی آن نیروی «سیاسی - اجتماعی» پای گرفته، پای‌گیری سازمانی آن‌گونه‌ای را نداشته و نمی‌گیرند، گسترش‌پذیر و رخنه‌کننده در تمام ارکان «اجتماعی - سیاسی» جامعه، تا در روزهای سرنوشت‌ساز به گونه‌ی سازمانی، در سود و برآوری خواست‌های ملت ایران، توانسته باشند، هنگامه‌سازی از خود نشان دهند، نیز ریشه در خاک گیرند و روی به بالندگی و تنومندی نهالی گردیده باشند در جامعه‌ی سیاسی ایران زمین!

۲- او نیز، به مانند دیگر کوشندگان و اندامان آن دو نیروی «سیاسی - اجتماعی» یاد شده، چه مستوفی، در «مجمع انسانیت» و چه مشیرالدوله و چه دهخدا، فرزاندگانی بودند، تلاشگر به راه «مردم سالاری» و به زندگی سیاسی جامعه‌ی ایرانی درآوردن

چنین دیدگاهی را، بی‌آنکه، چه از نظر تاریخی و آن دوران مورد سخن قرار گرفته، برداشت از سازمان‌پذیری «احزاب»، گونه‌ای باشد که گفته آمد و چه «شخصیت»‌پذیری فرزندگان یاد شده، به پیرامون سامانه و آراستگی دادن سازمانی، در گزیر رفتارها و کردارهای سیاسی آن‌گونه‌ای! اگرچه پاره‌ای از آنها در پهنه‌ی پارلمانی کم هم‌تا شدند و کارآیی‌هایی ارزنده از خود به جای نهاده‌اند در سامانه‌ی «مردم سالاری» و بر جای نهمیدن اخلاق سیاسی، گونه‌ای را که، هر جامعه‌ی سیاسی در جهان، سخت نیازمند تا تکیه بر آن، رهیافت به سوی مردمی شدن، زندگی اجتماعی جامعه را با خود آور باشد!

در میان کم‌همتایان فرزانه‌ای که یاد شد، در پهنه‌ی سیاسی «مردم سالاری» در ایران، اگر دهخدا، با موشکافی قلم و تیزبینی ویژه‌ی خود کارآوری به سود نظام «مردم سالاری» و زندگی جامعه کردن، مردمی بودن را، می‌پرورانیده، و دیگران در پهنه‌ی نمایندگی مجلس و مرتبه‌ی وزارت و نخست‌وزیری را پذیرفتن و به سزا و سزاواری کارهایی ارزنده از خود نشان داده‌اند، ولی، در میان آن پاک‌دستان نیک اندیش به‌ساز، مصدق، راه و رسمی یگانه از خود به جای می‌نهد و از همگنان خویش پیشی گرفته و در فراز و ستیغ بلندی می‌نشیند، اما، نه به گونه‌ای که، روی آور شده باشد، و یا شخصیت‌پذیر گونه‌ای را، به برپایی آن‌گونه‌ی سازمان و حزبی، که به گونه‌ی سازمانی، در تمام ارکان «اجتماعی - سیاسی» جامعه رخنه‌پذیری داشته باشد و بازتابی، که در روزهای سرنوشت‌ساز، به گونه‌ی سازمان گرفته‌ای، جامعه را بسیج - به جنبش، و خیزش درآورد و دشمن به شکست نشانیده، هرگونه بیم‌آفرینی از سوی بدخواهان را بی‌رنگ سازد!

بنا بر آنچه سخن رفت، نه از نظر تاریخی، چنین گونه سازمان‌هایی در ایران زمین سامان گرفته بوده است و نه کاروان سالاران «مردم سالاری»، شخصیت «سیاسی - اجتماعی»‌شان، پس از روزهای مشروطیت پای گرفته، به سویه‌ی این‌گونه سازمان‌دهی‌ها گزیر کار دارد و یا می‌توانسته‌اند داشته باشند، که توانایی‌ها و کارآفرینی‌های آنان در سیرگاهی دیگر، کارآوری دارد، «مصدق» هم، همانند آنان! مصدق، برناترین و هوشمندترین شخصیت سیاسی از میان آنان، همان‌گونه که داده‌ها تاکنون رساننده و گویا بوده‌اند، زندگی سیاسی‌اش، گویای این درستی است که «تجربه، را تجربه می‌گرفته است»، و بر این درستی، بیشتر باورمند و به آن توجه داشته است، و اندیشیدن به چرارفتن و روی آوردن به کاری را از یک سوی، و از دیگر سوی،



چرا بازگشتن و پشت کردن به آنچه به آن روی آور، شده بوده است؟! نشان‌گری به این ویژگی «مصدق»، در کارهای سیاسی‌اش نمایان‌گر شده را هم می‌توان در سخنان او یافت و در رفتارها و کردارهای او دید، از جمله سرزده در گفت و شنودی که با «مستوفی الممالک» دارد، پس از برکناری مستوفی از نخست‌وزیری رضاشاه و پشیمانی از آنچه را انجام گرفته بوده است، با پذیرش و نخست‌وزیر «استبداد» شدن و...! در حالی که «مصدق» در آن‌گونه «دام»‌هایی هرگز نمی‌افتد و گفته بوده است، که نخست‌وزیری «استبداد» را پذیرفتن، در لجن، پای تا سرفرو کردن است. نیز، در چگونه و چرا در وابستگی «حزب اعتدال» در می‌آید، بنا بر پیشنهاد زنده یاد دهخدا، را یادآور شدن، و پس از گفت و شنو‌دهایی در این مورد با «دهخدا»، در مورد بیرون آمدنش می‌گوید؛ «گفتم نفهمیده وارد شدم، بگذارید فهمیده خارج‌گردم». این‌گونه، نه از بیان «خطا» و ناآگاه به کاری روی آوردن خود را، می‌پوشانده و نه پس از آگاهی، آسان از آگاهی‌های به دست آورده‌ی خود چشم می‌پوشد، و به مانند بسیاریانی، «تجربه را، تجربه نگرفتن»، به کار بردن باشد، که به وارونه، سخت با وسواس به کاری روی می‌آورده است، و اگر در روند کارهای «اجتماعی - سیاسی»، به خطایی و ناآگاهی انجام گرفته‌ای، پی آور بوده باشد، تجربه‌ی، به دست آورده را، تجربه می‌گرفته و سخت به آن دل می‌بسته و با توجه به امکان و توان، انجام تجربه‌ی به دست آورده‌ی خود را، به کار می‌گرفته است!

آنچه بررسی‌گونه آورده شد، در نشانه‌گری «نهاد شده»‌ای است، به اینکه آغازگری دارد در به‌سازی «سیاسی - سازمانی» دولت ملی، تا از بیماری به «دولت ملی» و دست‌آوردهای نهضت و ملت ایران، بازدارندگی انجام‌گیرد و رهنمودهای «سازمان گروه ملی» را، به گوش گرفتن، که در پی تجربه‌های به دست آورده، گماردن «افشار طوس» به ریاست شهربانی، جلوه‌گر و دیگر انجام‌دهی‌هایی، انجام می‌گیرد، ولی با گام‌هایی کند و لرزان، و نه به گونه‌ای بایسته که پیش‌گیرنده‌ی بیم‌آوری‌ها و آسیب‌هایی شود، که بر پیکره‌ی دست‌آوردها، فرود می‌آید!

فراکشایی‌های تاکنون انجام‌گرفته و در آینده دنبال‌گردیده، نشان‌گری داشته و دارد، به چرایی «کُند و لرزان» گام‌ها به پیش برداشته می‌شود و بایسته‌هایی انجام نمی‌گیرد در بازدارندگی آنچه را بر پیکره‌ی دست‌آوردهای به دست آمده، فرود می‌آید و شوم و زشت‌زایی با خود آور، که در کودتای ۲۸ مرداد، فرجام‌گرفته می‌شود!

در گذشته نشان داده شد، که پاره‌ای از دل به نهضت ملی بستگان، دل از آن‌کنندگان و

به دشمن دل بستند و هرگز با مردم ایران - نهضت ملی و «مصدق» را که رهبر خویش می خواندند، آن گونه نبودند که «مصدق» به درستی این گونه یادآور است، که «کسانی که به حفظ قول معتقدند هرگز نقض قول نمی کنند، اعم از اینکه قسم یاد کنند و یا نکنند». این گونه کسان، در پیوند با ایران، و رهایی و تلاش برای شکوفایی آن، مرتبه هایی چند سوگند یاد نموده بودند ولی، فرجام کار در رسیدن به خواسته های آنی خود را، در شکستن پیمان و سوگند دانستند و سوی دشمن و بدخواه مردم ایران روی آور و به «ملت» پشت نمودند، که «شاه» نیز، همچون پدرش، رضاشاه، چنین کرد و باوری ناپسند و زشت را در جامعه ی سیاسی ایران جاری نمودند به اینکه آسان «سوگند» خورند، و بی شرمانه و بی ترس از وجدان خویش، آسان به شکستن آن کمر بندند، تا، تکیه به این شیوه ی شوم به «من» فردی خویش رسند!

در پی دگردیسی های روی داده و پای بپای از پس روزهای «سی تیر» رخ گشوده، آرایش «سه اردوگاه سیاسی» از آنها نام برده شده جلوه گری کم و بیش تازه ای به خود می گیرد به این گونه که: ۱- اردوگاه وابسته به سرمایه داری دولتی «شوروی»، حزب توده، به مانند گذشته، رفتاری سنگ اندازانه در راه نهضت ملی و ملت ایران و مصدق دارد و گه گاهی نیز، مرگ «بر استعمار - امپریالیسم» راه می اندازد تا زیر پوشش «مبارزه با استعمار»، زشت کاری های خود به سود «استعمار» و زیان مبارزان «ضد استعمار» را پوشانیده باشد و این گونه فریبکاری را دنبال کردن، و با نمایش های خیابانی، چوب لای چرخ دولت مصدق می نهد!

۲- اردوگاه وابسته به سرمایه داری غرب، در سویه ی برآورده سازی خواسته های «استعمار انگلیس»، به وجود آمده از افراد جای گرفته در لایه های گوناگون اجتماعی و مرتبه های نایکسان سیاسی، در مرکزگاه های گوناگونی چون دو مجلس شورا و سنا - دربار - ارکان دولت - ارتش - شهربانی و... و تازه به آنها پیوسته ی از نهضت ملی کننده شده، چه در زمره ی وابسته به استعمار بتوان آنان را به شماره آورد و چه بی وابستگی به سود «استعمار» و زیان ملت ایران و نهضت ملی، زشت کاری های آنها بازتاب می گیرد! و در پیشاپیش آنها، آیت الله کاشانی - مظفر بقایی - حائری زاده و سپس به آنان پیوسته حسین مکی و تمام دیگرانی که با این افراد همداستانی نشان می دهند به زیان «دولت مصدق»!

۳- اردوگاه ناوابستگان، گرد آمده در نیمه سازمان گرفته ی «جبهه ی ملی»، نیروی سیاسی نهضت ملی ایرانیان، به وجود آمده از حزب ایران - حزب ملت ایران - حزب

زحمتکشان ملت ایران «نیروی سوم» به رهبری «خلیل ملکی»، نیروی جدا شده از حزب زحمتکشان ملت ایران، که در گذشته زیر رهبری بقایی و ملکی، رهبری می‌شد. به اردوگاه ناوابستگان، می‌بایست همه‌ی نیروها و افرادی را هم فزود که، گرداگرد «مصدق» گرد آمده بودند و از «دولت ملی» پشتیبانی می‌نمودند، چه گرد آمده در دو مجلس - ارکان دولت - ارتش - شهربانی و...، یا دانشجو - بازاری - کارگر - استاد دانشگاه - دبیر - آموزگار و...!

در گونگی آرایش‌پذیری «نهضت ملی» و سازمان سیاسی آن «جبهه‌ی ملی» حزب ایران، به مانند گروه سیاسی بیشتر از هر گروه دیگری، پیرامونِ مصدق گرد آمده و در دولت او جای گرفته و کارهای «کلیدی» را، رهبران آن به دست داشتند. به گونه‌ی «فردی»، کسانی چون «حسین فاطمی - غلامحسین صدیقی - علی شایگان - محمود نریمان - عبدالله معظمی و...، و دو حزب «ملت ایران و زحمتکشان ملت ایران» (نیروی سوم)»، سودمند رویداد آفرین بودند و توانمند به رویارویی با وابستگان دو اردوگاهی که به راه بیگانگان دل بسته داشتند. در روند نوشته، به توانایی‌ها و کاستی‌های نیروهای گرد آمده به گرد نهضت ملی اشاره خواهد شد، و این‌گونه برنمایاندن چند و چون آنچه را با خود داشته‌اند و دو دیگر نیروهای یاد شده را هم!

مصدق، در پی دریایی و پی‌بری به بایستگی به‌سازی‌های «سازمانی - سیاسی» در ارکان دولت، و دورنگه‌داری دست بیگانه‌ی آسیب‌رسان، که از افراد بومی در همه جا ریشه دوانده بودند و تباهی‌آوران وابسته به دربار، و نیز گوش فرا دادن به نیکخواهان گرد آمده در سازمان افسران ملی، آهنگ به کار اندازی بندهای «الف - ب - ج» را دارد، که مصور رحمانی در کتاب خود، زیر نام «تصفیه‌ی ارتش»، به آن پرداخته است!

مصور رحمانی، روشن‌ساز است به دیدگاه آن افسران، به اینکه: ۱- تمام ارتشیان بالاتر از سرلشگر، از کار برکنار ۲- ارتشیان با درجه‌ی سرتیپی را هم، جز پاکدستان و میهن‌پرستانی که پرونده‌ی روشن دارند. ۳- دو بند بالا، انجام‌پذیر با برپایی انجمنی از افسران جوان برکشیده شده از رسته‌ها و درجه‌هایی به گونه‌ی گزینش، تا این انجمن، گزین دارد افسران با مرتبه‌های بلند و یا پایین را، و این‌سان، گزین و یا دورسازی افسران پاکدست و میهن‌پرست را به کار و یا بیکار، تا پالودگی ارتش به دست کارگزینی این‌گونه‌ای، انجام‌پذیر گردد!

مصدق، در پی گفت و شنودهایی، دیدگاه و گونه‌ی گزیر کار افسران ملی را، هر چند در آغاز با وسواس، می‌پذیرد و به آن گروه و کارهای در سر داشته‌شان تکیه و آهنگ کار

می‌دارد و از آنها می‌خواهد که برنامه‌ی ریخته شده‌ی خود را به اجرا درآورند. بنا بر آنچه گذشت و بررسی کارگزینی افسران میهن‌پرست، ۱۳۶۰ افسر، با درجه‌های گوناگون، از کار برکنار شمرده خوانده می‌شوند که «در مرحله‌ی اول ۱۳۶ نفر از آنها از کار دور» نگه داشته، می‌گردند. بنا بر روند کار، و گزینش آن‌گونه‌ای که گفته آمد ۱- سرتیپ افشار طوس، از تاریخ ۳۰ بهمن ریاست شهربانی را به دست می‌گیرد و دیگرانی چون؛ ۲- سرتیپ تقی ریاحی، ریاست ستاد کل ارتش، از ۱۰ اسفند ۳- سرهنگ قدرت دبیر سیاقی فرمانده مرکز آموزشی از ۲۲ فروردین ۱۳۳۲، ۴- سرهنگ عبدالمجید نصراللهی فرمانده لشکر کردستان، از تاریخ ۲۲ فروردین ۱۳۳۲، ۵- سرهنگ علی زند ریاست رکن ۴ ستاد کل، از ۲۲ فروردین ۱۳۳۲، ۶- سرهنگ اشرفی فرمانده نظامی، از تاریخ ۳۰ تیر ۱۳۳۲ و ۷- سرتیپ محمود امینی، ابتدا، از تاریخ ۲۰ اسفند ۱۳۳۱، فرماندگی نیروی جنوب و سپس، از ۱۳ اردیبهشت ۱۳۳۲ ریاست ژاندارمری را به دست می‌گیرد!

مصور رحمانی، در پی آورده‌های روشن ساز خود یادآوری دارد به اینکه: ۱- تعداد افسران توده‌ای، که بنا بر «لیست ۶۰۰ نفری» که بعداً بازداشت، زندانی و اعدام می‌شوند، در انتخاب یاد شده برای گزینش افسران، کمتر از افسران ملی، می‌بایست بوده باشند، چرا که کمتر رأی آورده و بر این است که «شاه، تعداد افسران را، به مراتب زیادتر از تعداد افسران توده‌ای تصور کند، و همین امر وحشت زیادی در او تولید کرد!» ۲- در «فصل پنجم» زیر نام «مداخله حزب ایران»، به جابجا شدن «سرتیپ مهندس تقی ریاحی» می‌پردازد، به جای سرتیپ پیاده «محمود امینی» نشانیده شده، به ریاست ستاد ارتش و سبب‌سازی آنچه را که، در روزهای سرنوشت ساز، ریاست ستاد ارتش نمی‌تواند کارساز باشد را، برمی‌نمایاند!

او بر این است که مصدق «تصمیم گرفت همان افراد پیشنهادی را در رأس دستگاه‌ها بگمارد. بنابراین فکر کرد راجع به صلاحیت آن افسران از حزب ایران هم نظر بگیرد تا در مرحله‌ی اجرا علاوه بر سازمان نظامی از پشتیبانی یک سازمان سیاسی، که هنوز در آن زمان نیرومند بود، بهره‌مند باشد. به این جهت صورت اسامی را عیناً به نظر حزب ایران رساند». سپس به داستان رخ داده می‌پردازد، که حزب ایران، و دو نفر از رهبران آن حزب «مهندس حق‌شناس و مهندس زیرک‌زاده» را، نام می‌برد که «با سرتیپ تقی ریاحی هم مسلک» بودند، به آنچه میان «سازمان افسران ملی» و «مصدق» جریان داشته، و گزینش افسران یاد شده و... را آگاه و به گوش او رسانیدن و سپس نیز پست ریاست کل ستاد را، برای او و لذا در جای، «سرتیپ محمود امینی» گماردن،

می خواهند و «مصدق» هم می پذیرد!

مصور رحمانی با سخنان خود، رساننده است که حزب ایران «من» گروهی خود را به «من» سرنوشت ساز «ملی»، برتر دانسته و کوشش به آن می دارد و به مصدق می پذیراند «سرتیپ ریاحی» را در مرتبه و جایگاهی بگمارد که سزاواری آن را، نمی توانسته داشته باشد و هرگز توانمندی و چالاکی کار نمی توانسته داشته و از خود نشان دهد در روزها و دمان سرنوشت ساز پیش بینی شده، و درستی سخنان او را روزهای ۲۸ مرداد و شوم آوری های رخ داده، به روشنی داوری دارد. او، به اندازه به چگونگی - چرایی و سنجه نهی میان شخصیت میان «سرتیپ محمود امینی» با «سرتیپ تقی ریاحی»، پرداخته و نیک برمی نمایاند که «هر باد گل به همراه ندارد» را، و آنچه را که حزب ایران به آن می اندیشیده در پیرامون «من» گروهی خود و این گونه شفته ریزی بنای در دستور کار قرار گرفته، سست و سنگ اولیه ی آن کژ نهاده شدن را، نشان داده است! در بررسی ها و نشان دهی های مصور رحمانی، توانایی های «امینی» بارز نشان گری و ناسزاواری به آنچه را «ریاحی» در دست می گیرد، هویدا و کاستی های در ریاحی وجود داشته و سرشت نشانه های مبارزه جویانه و... امینی را، برای مصدق، گوشزد نمودن و می نویسد: «دکتر مصدق به زحمت می توانست باور کند که فیما بین دو نفر در یک لیست از حیث شخصیت نظامی اختلاف فاحش می تواند وجود داشته باشد» و در پی آورده های خود می افزاید: «در قبال تاکید و اصرار سرتیپ افشار طوس و نگارنده به دکتر مصدق در ۲۰ اسفند ۱۳۳۱ در مورد ارزش خصال نظامی سرتیپ محمود امینی و سرتیپ محمود افشار طوس، دکتر مصدق با نهایت ملاحظت جواب داد که در حال حاضر شهربانی از لحاظ حفظ امنیت رل بسیار عمده ای دارد که محتاج خصال نظامی افشار طوس است. بعد گفت در موقعیت فعلی که جنگ خارجی نداریم مهمترین مشغولیت فکری داخله کشور، موضوع علی اصغر بختیار است که در منطقه ی بختیاری به یاغی گری پرداخته است. و چون شما نسبت به جنبه ی نظامی سرتیپ امینی اعتقاد عمیق دارید دستور خواهم داد او را فرمانده کل اردو کشی علیه یکی از خان های بختیاری بگذارند که تمام لشگرهای فارس و خوزستان و اصفهان را برای خلع سلاح در اختیار بگیرد. بلافاصله منشی اش را صدا کرد و دستور داد امریه ای ناظر به همین صادر کند!»

مصور رحمانی، نوشته را با برشمردن انگیزه و چرایی کار رهبران حزب ایران و زیان های به باور او کار آنها به جای نهیده و در ۲۸ مرداد رخ گشوده، دنبال و سخن بر این

دارد که «دکتر مصدق، از نظریه‌ای که چنین معصومانه می‌نمود و از اینکه تا این اندازه توافق اساسی در صورت اسامی پیشنهادی بین سازمان گروه ملی و حزب ایران وجود داشت، بسیار خوشحال شد، و چون در نظر نخست وزیر تغییر یک پست بین افراد یک مساله‌ی مهمی شمرده نشد، تصمیم گرفت فرامین افراد صورت پیشنهادی سازمان را به شرح زیر تدریجاً صادر کند؛ «۱- سرتیپ مهندس تقی ریاحی، رئیس ستاد ارتش (به جای سرتیپ پیاده محمود امینی). ۲- سرتیپ پیاده محمود افشار طوس رئیس شهربانی ۳- سرتیپ پیاده محمود امینی معاون دفاع (به جای سرتیپ مهندس تقی ریاحی و بلافاصله فرمانده جنوب) ۴- سرتیپ هوایی مهدی سپه‌پور رئیس ستاد نیروی هوایی»، و سپس بازتاب کنش‌ها و واکنش‌های انجام گرفته را این‌گونه به بررسی و نتیجه‌گیری می‌گذارد که: «سرتیپ ریاحی، که به ضعف معلومات و خصال نظامی خود بیش از پیش پی برده بود، نجات خود را در این دید که، هرچه زیاده‌تر، خود را به دامن حزب ایران، و بعد به دامن شاه بیندازد. با این کیفیت، او، در مرحله‌ی اول، سازمان گروه ملی را به حزب ایران، و بعد، هم سازمان و هم خود را، به شاه فروخت، و راه نجات خود را از مجازات این خیانت مرکب، در فرمول «اتومات شده بودم» که در دادگاه فرمایشی کودتای ۲۸ مرداد به کاربرد، تشخیص داد!»

او در پای‌نویسی شماره‌ی ۶۱، به جمله‌ی «اتومات شده بودم» اشاره دارد که، «یعنی عقل و شعور خود و اراده را از دست داده بودم»، که ریاحی در دادگاه به زبان رانده بوده است و در پی بررسی‌های خود نتیجه می‌گیرد که چنین نبوده و «سرتیپ مهندس تقی ریاحی که خودش را به شاه فروخته بود، عالماً و عامداً کوشش کرد مصدق را، در جریان کودتا، اغفال کند، و او را مواجه با کار انجام یافته قرار دهد. به این کیفیت که، مزورانه ولی با سماجت، دست و بال کودتاچیان را در اجرای نقشه‌ی شوم خود باز بگذارد»، و این‌گونه، درباره‌ی ریاحی داوری و ارزش‌داوری می‌کند با تکیه به سخنانی هم، از زبان مصدق در دادگاه و دیگر داده‌هایی به کار گرفته تا «مداخله‌ی حزب ایران» را هم زیان‌آور و نیز، «پلیدترین نیات خودخواهانه و خیانت‌آمیز به دکتر مصدق و ملت ایران» به شمار آرد و بنمایاند سبب‌سازی شکست نهضت ملی را در کودتای ۲۸ مرداد، از دیدگاه خود، چگونه و چرار رخ داده، بوده است!

آنچه از لابلای داده‌های تاریخی به دست می‌آید و سخنان «مصور رحمانی» هم به آن انگشت نهاده است، مصدق هرچند بنا بر «شخصیت» نشان داده شده‌اش، سرشت نشانه‌هایی را نداشته و یا کم داشته تا به سازمان‌دهی سازمانی سیاسی روی آورد و گزیر

کار سیاسی را در گسترش دهی سازمانی بدانند، گسترش گرفته در تمامی پهنه‌های «سیاسی - اجتماعی» جامعه‌ی ایرانی، تا در هنگام بتواند از آن بهره‌ی بایسته و سزاوار بگیرد، و آن سازمان، شایستگی هنگامه‌سازی از خود نشان دهد، در سوی سود جامعه‌ی ایران و این‌گونه ملت ایران جایگاه و والایی و شکوه تاریخی خود را به دست آورد در میان دیگر ملت‌های در بلندی و فراز پیروزی نشسته، ولی، برون شد از چنبره‌ی بدخواهان و دشمنان بومی و نابومی آسیب‌رسان در جامعه را، که به زیان دست‌آوردهای نهضت ملی و ملت ایران، بی‌گسست کارشکنی داشتند، در آرامش پایتخت و سود جستن از «افشار طوس» می‌دانسته، تا مرکزگاه‌های توطئه و دام گستری‌های «هم‌آورد» بیگانه در ایران و دربار و... را شناسایی و درهم شکنند و پیروزی‌های به دست آورده را، از دست‌اندازی و دستبرد دشمنان، دور نگه دارد!

آزمون، به بهره‌گیری از سازمان را اگر به گونه‌ای تاریخی، از گذشته‌های دور و نزدیک، دیده و شنیده در جامعه‌ی ایران و دیگر ملت‌های پیروزی به دست آورده را هم، ولی، «سی‌ام تیر» و باریک شدن پل پیروزی، که ملت ایران از آن گذر داشت و نیز دام گستری‌های گوناگون تاکنون دیده و از جمله کودتاسازان چندی پیش که اگر کارشان به سنگ نشست اما از تکاپوی ننشسته‌اند و اردوگاه آنها گسترش کمی و کیفی گرفته است، همه بوده‌هایی بوده است، هشداردهنده به مصدق، و او هوشمندتر از تمام پیرامونیان خود، یاری گرفتن از «سازمان افسران ملی» را بایسته می‌شمرد و بایایی کار نهضت ملی را در پیاده کردن برنامه‌ی آنها می‌یابد!

برون شد از رخ دادِ شوم آفرینی‌های دشمن و درهم شکستن و دام گستری‌های ایادی گوناگون بدخواهان نهضت ملی را، به گونه‌ای که رفت، در پناه «سازمان» و سازمان‌دهی روی آور است، ولی پیشرفتی کند و لرزان و سست دارد کارهای «دولت» او و پای نهیدن باگام‌های آرام و سست و گاه به گاه نیز ناتوان در برابرگزین‌های بایسته و برگماری کسان شایسته بر سر کارهای کلیدی را، چنانکه مصور رحمانی، سخن داشت در آنچه خود به آن دست یافته بود، می‌بایست در ناتوانی و سست و نائبرندگی رهبران حزب ایران به شمار آورد، که به مانند سازمان سیاسی پای‌گرفته در زندگی سیاسی جامعه‌ی ایران آن دوران، نیرومندتر به شماره می‌آمد و حزب چیره بر دولت داشته، می‌بوده است. حزب ایران، چه بنا بر داوری‌های مصور رحمانی «من گروهی» خود را بر «من» نهضت ملی و ملت ایران برتر شمرده و به آنچه گذشت دست زده، و چه بنا بر نائبرایی و سست و لرزان پای نهیدن در انجام کارها، که همواره ویژگی بیشترین رهبران حزب ایران را بازگویی

دارد داده‌های تاریخی، همه و همه، می‌تواند درون‌مایه و یا بهتر گفته شود «بن‌مایه»ی گُندروی‌ها و نابه‌هنگام به کارها روی‌آوردنی‌ها و...، را از آن حزب دانست بر «دولتِ مصدق» بار کردن و امکان‌ساز به پنگال کشیدن به چهره‌ی «دولتِ ملی» را به وجود آوردن!

نیم‌نگاهی به دوران مصدق، و پیرامون او و هوادارانِ گروهی و فردی‌گرداگرد او جمع شده، به روشنی، روشن‌ساز درستی آورده‌های بالا خواهد بود، به اینکه، در دولت و افرادگرداگرد مصدق جمع‌گرفته‌ای چون «صدیقی - فاطمی - نریمان - معظمی - شایگان و...» رفتار و کردارهای استوار و چالاکی کارِ بیشتری از خود نشان داده‌اند در رویارویی‌های خود با «هم‌آوردان» نهضتِ ملی و به سود دولتِ مصدق گام نهیدن، بی‌آنکه از «منِ فردی» خویش حرکت کرده باشند و همه‌ی آنچه را خواستن که در بلندای‌نشینی جنبشِ ملی پای‌گرفته‌ی جامعه‌ی ایرانی، فرجام گیرد، و چنین‌گونه کردارهای ارزنده و آفرین برانگیزی را هم، در سازمان‌هایی چون «حزب ملت ایران و نیروی سوم و...»، که وجود داشته است!

به یقین، یکی از گره‌های کار، درگزين دوری گرفتن کسانی، به ویژه حسین مکی از «مصدق» و دولت او، و سپس پشت کردن به نهضتِ ملی و در چنگال دشمن به زیان جنبش پای‌گرفته‌ی ملت ایران فتادن، همین چنگ اندازی رهبران حزب ایران باشد بر پیکره‌ی دولت و جبهه‌ی ملی و این‌گونه «من» فردی آن کسان به زیان «نهضتِ ملی» برانگیخته شده و زیان به بارآور، می‌گردند!

آنچه آمد، با بودِ دیگر بوده‌هایی، نشان‌گری دارد به چرایی و انگیزه‌هایی که گره‌ی کارها و بازدارنده می‌گردند از شتاب گرفتن به آنچه، برون‌شد از دست اندازی‌های دشمن را ممکن‌ساز گردد و به بار نیاورد آنچه را که، شکستِ نهضتِ ملی را شماره می‌زند، در پسین روزهایی که به آن پرداخته خواهد شد، در تدارک‌های شوم‌آوری که پای بپای استعمارگران و بومیانِ دست‌آموز آنها، بی‌گسست دنبال می‌کنند. شاید بتوان گفت، اولین رخ داد، شکست برای نهضتِ ملی و پیروزی برای بدخواهانِ ملت ایران، در قتل «سرتیپ محمود افشار طوس» ریاست شهربانی دولتِ مصدق، چهره می‌گیرد و هموارسازی دارد به آنچه به ۲۸ مرداد، سیاهی شکست بر پهنای ایران زمین برنشانیده می‌گردد!



## «نهم اسفند»، به مانند بازتابِ ناسازواری‌های فزونی گرفته، نمایان‌گری دارد

اگر خواننده بازنگری کند به آنچه تاکنون گذشته و مصدق در پیشاپیش نهضت ملی، دولت خود را توانمند، از پیچ و خم‌های سیاسی و سدآفرینی‌های دشمن، در درون و برون از مرزهای کشور، در پناه قدرت ملت ایران و یاری از نیروی «قانون» به پیش رانده است، می‌یابد در این گشتی در گذشته، که سلاح کاربرد دولت ملی در رهیافتی جلوه‌گری دارد که در آن والایی و هویت ملی بنیاد گرفته در جامعه‌ی ایران، و در برآورده‌سازی خواسته‌های توده‌ی زحمت‌کش، تو در تو، کار آفرینی داشته باشد. این چنین بوده که «جامعه» شکیبایی سختی‌ها می‌کند هر چند سنگین و کمرشکن باشد، و دولت به اجرا درآوری برنامه‌هایی را، که در آن تبه‌کاری‌ها و گشادبازی‌های دولت‌های پیشین، هرگز در کارهایش دیده نگردد و جلوگیر بریز و پاش‌های گذشته گردد تا آنجایی که می‌تواند به سود کل جامعه‌ی ایرانی و مردمی که پیکره‌ی بنیادین آن را به وجود آور می‌باشند. توأمان، ملت و دولت، یاری‌دهنده‌ی یکدیگرند و یکی از جلوه‌های روشن را در رهیافت دولت به اجرا درآوری «اقتصاد بدون نفت» باشد، در آن دوره‌ی سخت، با هزار گونه سدسازی و بازدارندگی‌هایی که بدخواهان مردم کوشش داشتند ولی، او توانست، توانمند و هوشمند به اجرا درآورد و مردم نیز، چون رهایی و خواست خود را در آن می‌دیدند او را یآوری کردند. دولت مصدق، در آغاز زمامداری، سخت سرگرم به اجرا درآوری قانون ملی شدن نفت ایران در سراسر کشور است، و بنابراین بیشتر انرژی خود را در آن کار گرفته دارد و نیز، دولت او برگرفته از کسانی است که، کم و یا بیش در تبه‌سازی‌های مالی در گذشته دست داشته‌اند و نیز، هنوز چیرگی ندارد بر سکان کشتی و دشمن نیز زخم کاری خود را نمی‌خواهد باور کند و شکست خود و پیروزی ملت ایران را هرگز نمی‌توانسته پیش‌بینی نماید. کنش‌ها و واکنش‌ها، بر روی یکدیگر، بازتاب‌های خود را همراه دارد و در پی بازگشت از شورای امنیت و مبارزه‌ای را که در پیش ادامه داشته، دولت ملی، می‌بیند، تن دادن به «اقتصاد بدون نفت» را، ناگزیر، گزیر کار می‌شناسد. گام نهیدن و گزیر سامانه‌دهی جریان اقتصادی کشور، پیرامون آنچه «اقتصاد بدون نفت» خوانده شده است، در پی سخنان مصدق در آغاز روزهای آذر ماه ۱۳۳۰ در مجلس شورای ملی به اینکه؛ «اکنون وظیفه‌ی ملی مردم این مملکت است که دامن همت به کمر زنند و مستقلاً و به یاری خدا به اصلاح امور خود» پردازند، پای می‌گیرد. به راه می‌افتد و در این راه سخت با تنگناهای گوناگون

اجتماعی، دست به گریبان شده، پیکره‌ی جامعه، یعنی توده‌ی مردم، بر شانه‌ی خود، سنگینی تنگناهای «اقتصادی - سیاسی» بار شده بر ملت ایران را، می‌گیرند و وظیفه‌داری ملی را که زیان جامعه، در مجلس یاد کرده و خواستاری داشت، «دامن همت به کمر» زده و به انجام‌پذیری آن روی می‌آورند. به وارونه‌ی پوچ و واهی گفته‌های «اقتصاددان‌های لُند لُند کن»، سکان‌دار پیر، با یاری توده‌ی مردم شکیبای جامعه‌ی ایران، در این کارزار پیروزی به دست می‌آورد و توانمندی دارد به برنامه‌ریزی درست و سالم سیاست اقتصادی، همخوان با منافع ملی و گونه‌روندی را در پیش روی داشتن، که به زیان نیازمندی‌های توده‌ی جامعه نباشد و سدسازِ بریز و بپاش‌های «بی‌دردانِ جامعه» شود!

به‌سازی اقتصادی کشور، در برنامه‌ی دولت ملی گونه‌روندی را پی‌کننده دارد که در آن سیاست زیان‌بار سکون‌آور و تورمزایی که در گذشته وجود داشت، و نیز پس از کودتای ۲۸ مرداد بازتولید شوم خود را پیدا می‌کند، بی‌رنگ و جای‌گیر می‌شود سیاستی نو، خوانا با منافع جامعه و در پی از میان برداری تنگناها و نیازهایی که توده‌ی مردم با آن سر و کار داشتند و پایه‌ریزی آنچه، نیاز ملی خواستاری دارد!

برنامه‌ریزی سالم و همخوان با نیازهای ملی، که داریوش فروهر نیز در «جریان دادرسی»، در دادگاه ارتش، در پی دستگیری او و دوستان حزبی‌اش و در پیوند با «چاپ‌پخش پیام دانشجو»، در سال ۱۳۴۴، به آن پرداخته است و با سنجیدن برنامه‌های اقتصادی دولت‌های پیش از شهریور ۱۳۲۰ - پس از شهریور - دوره‌ی ۲۸ ماهه‌ی مصدق و پس از کودتای ۲۸ مرداد بر این انگشت می‌نهد که «تنها در سه سال ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ بود که در اثر پیش‌گرفتن یک روش درست اقتصادی با وجود نبودن دریافت‌های ارزی نفت، آن برابری دوباره برقرار شد و حتی در سال ۱۳۳۲ میزان صادرات بر واردات افزونی امیدوارکننده‌ای داشت ولی بدبختانه دولت‌هایی که از آن به بعد روی کار آمدند با پیش‌گرفتن سیاست کهنه شده و استعمارپسند، دولت‌ها در پیش‌گرفته را برمی‌نمایاند و زیان‌های از رهگذر آن‌گونه سیاست‌های اقتصادی نادرست کودتاگران را، در پشت میز دادگاه ارتش برمی‌شمرد!

پر است بوده‌های تاریخی و داده‌هایی روشن‌ساز، به چگونگی‌گزیرِ کار «سیاست اقتصادی» دولت مصدق، بی‌آنکه دریافت‌های ارزی نفت، بهره‌ی دولت او شود و او بتواند با ارزش‌های نفتی به دیگر به‌سازی‌های اجتماعی روی آور شود، و با این وجود، پیروز، برون‌شد از تنگناها را دنبال و شکیبایی توده‌ی مردم او را یاری‌دهنده و می‌تواند

در سود و منافع ملی، سیاست اقتصادی درست و سالمی را پی‌گیری کند و سامانه‌ی اقتصادی استعمارپسندان را در هم کوبد و به هم ریزد و سامانه‌ای نو بنا سازد که برخاسته از آن، میزان ارزی صادرات بر واردات فزونی و همگام دشمنان را، نیز در جای خود نشانند و اجازه ندهد با تکیه بر سلاح «اقتصادی»، او را به شکست کشانند. خواننده‌ی دوستخواه جامعه و راستی و درستی، می‌تواند به کتاب «اقتصاد بدون نفت» انور خامه‌ای، چشم‌انداز و هوشمندی کار دولت مصدق را پیرامون «سیاست اقتصادی» او، علی‌رغم بی‌شمار تنگناهای «سیاسی - اقتصادی» در آن دوران وجود داشته، بیابد و نیز دست یازیدن، که «سلاح اقتصاد» او را به شکست نکشانید. بدخواهان جامعه‌ی ایران، اگر در پناه سلاح اقتصاد، با نخریدن نفت ایران، توانسته بودند زبان ملت ایران را از پای درآرند و ممکن‌سازی آن را در دراز مدت می‌دیدند، هرگز ننگ کودتای «انگلیس - آمریکا» و برگردانی شاه فراری و... را به گردن نمی‌گرفتند و به آن روی آور نمی‌شدند!

در گشتی در گذشته بازگویی است، به پیروزی‌های به دست آورده و بهره‌ی دولت مصدق شده، با پیش گرفتن برنامه‌ی «اقتصاد بدون نفت»، و ابزارهایی که مصدق در گزیر کار اقتصادی دولت خود به کار گرفت و اینکه، چه فرآورده‌های کشاورزی و... صادرات کشور باشد، تا به نیاز جامعه، و توده‌ی پیکر ساز آن، زیانی وارد نشود و کمبود و گرانی رخ ندهد - چه ساخته‌هایی دارویی - صنعتی و... واردات کشور را سودمند افتد، که برآورده‌ساز نیازهای ملی جامعه باشد و نه خواستاری «عافیت نشینان» و «بی‌دردان»، بریز و بپاش جامعه - نیز، ادامه‌ی خرید و فروش با چه کشورهای جهانی را در سود جامعه، بایسته شمردن و تکیه بر این دیدگاه روشن، چشم پوشد از خرید و فروش با کشورهای و روی آور به خرید و فروش با تازه‌کشورهایی، که سود ملی و برون‌شد از تنگناهای «سیاسی - اقتصادی»، برای جامعه‌ی ایران را، با خود آور باشد!

پیروزی دولت مصدق در برنامه‌ی اقتصادی‌اش، که با بازگشت از آمریکا روند می‌گیرد و با افزایش صادرات - کاستن واردات - تهیه‌ی ارز به گونه‌ی سالم و رویارویی با تنگناهای بیگانه به بار آورده - به‌سازی بازرگانی خارجی و رفتارهای پایاپای - مهارسازی تورم - بانک صادرات و دیگر بانک‌های دولتی در یاری‌دهی به صادرکنندگان کالاها - بهبودسازی کشاورزی و گسترش دادن آن به مانند یکی از بنیادین‌ترین کارهای دولت ملی و افزایش تولیدات کشاورزی و صادرات آن به دیگر کشورها و ارزان در دسترس توده‌ی مردم قرار گرفتن - فزونی گرفتن کارهای ساختمانی و آنچه به امر

ساختمان پیوند می‌گرفت - رشدپذیری صنایع دستی و صادرات آن در جهان - بهره‌برداری از کان‌ها و...، از یک سوی، و از دیگر زمینه‌های رفاهی آموزگاران - کارگران - کشاورزان و...، آن نیروها و لایه‌های اجتماعی که، پیکر ساز ملت ایران به شمار می‌آیند، با سودبری از «قانون اختیارات» به دست آورده، چه در پیوند با بالا بردن دستمزدها و چه کمک‌های کناره‌ای دیگر قانونی، که به تصویب مجلس شورای ملی می‌رساند و خشنودسازی مردم را همه‌جانبه فراهم کردن، بالا بردن امکانات مالی و برنامه‌ای برای اجرای «آموزش اجباری» و گسترش فرهنگ و به‌سازی این وزارتخانه در همه‌ی پهنه‌ها، و توان ممکن در آن دوره، و نیز دیگر کارهای سودرسان به سود جامعه، در برآورده‌سازی برق - تلفن - پست و تلگراف و اتوبوسرانی تهران و...، این‌گونه دست «هم‌آورد» و ایادی بومی‌اش را، در پهنه‌ی جهانی و در درون کشور، کوتاه کردن!

آنچه آمد، و پر بوده‌هایی دیگر، همه‌ی آنچه را است که «بیگانه‌ی هم‌آورد» و دربار و...، مصدق را در کارهایش پیروز می‌یابند، و برون‌شد نهضت ملی را از تنگناهای «سیاسی - اقتصادی» ممکن‌پذیر و دست‌یابی ملت ایران را به در سر داشته‌های خود امکان‌ساز به دست جنبش پای‌گرفته، و لذاگزیر کار خود را، از دایره‌ی «صلاح اقتصادی» ناممکن و دیگر بازی‌های ایادی آنها نیز رنگ باخته، و لذا، کودتا را زمینه‌سازی و برای انجام آن تدارک کارهایی بایسته دانستن و زمینه‌سازی کردن، که «نهم اسفند»، هم به مانند بازتاب خواست‌های بیگانه‌پسند، رخ می‌نمایند!

رخ‌دهی و زمینه‌سازی‌های «نهم اسفند»، در پی کودتای نافرجام از آن سخن رفته، و در مرکز آن دسیسه، سرلشگر فضل‌الله زاهدی - سرلشگر عبدالحسین حجازی - برادران رشیدیان و...، با همسوی شدن خواست انگلیس - دربار از نهضت ملی‌کننده شدگان، جلوه‌گری کرده، و آگاه و ناآگاه، بی‌گسست دنبال می‌شود رهنمود نماینده‌ی استعمار انگلیس، ایدن را، که «... سود و صلاح بین‌المللی ایجاب می‌کرد که مصدق را آسوده نگذاریم»، چرا که «هر قدر بیشتر مصدق در مسند قدرت» دوام می‌آورد، آسیب‌رسی به چپاول قدرت‌های تالان‌گر جهانی بیشتر و، بهره‌یابی ملت‌های چپاول شده ممکن‌پذیر، می‌گردید. پایایی دولت مصدق، برچیدن چپاول‌گری‌های استعمارگران و امپریالیست‌های تالان‌گر را همراه داشت و این، آنچه را است که، نماینده‌ی سیاسی انگلیس بیش و پیش از همانندان جهانی خود می‌شناخته، و تلاش و کوشش همه‌جانبه داشته تا به «شدن» درآورد، و در این شوم‌راه در پیش گرفته، همه‌ی بدخواهان نهضت ملی ایرانیان، و بدخواهان نهضت‌های ملی دیگر ملت‌ها را، هم‌سو و سوبه‌دهنده

شود، در از پای درآوری دولت ملی مصدق!

رهیافت نماینده‌ی استعمار انگلیس، به اینکه «مصدق را آسوده نگذاریم»، تا فرا رسیدن و زمینه‌سازی‌های مناسب بیگانه‌پسند به زیان ملت ایران امکان‌پذیر گردد، نه تنها در کودتای یاد شده نمایش می‌یابد، در دو مجلس - ارتش و...، نیز در مرزهای جنوب و در میان ایل‌های پراکنده در سرزمین ایران شتاب می‌گیرد، به ویژه از فردای اول آبان ۱۳۳۱، که قطع رابطه با انگلستان باشد و مجلس شورای ملی به انحلال سنا رأی می‌دهد!

مجلس شورای ملی، به درستی مجلس سنا را کانون دسیسه می‌شناسد به زیان نهضت ملی، که به وسیله‌ی سناتورهایی چون «فضل‌الله زاهدی»، روی به هرگونه زشت‌کاری و آسیب‌رسانی به دولت ملی، آورده بودند. اگر همانندانی چون زاهدی - رشیدیان‌ها - سید ضیاء و...، در درون ارکان دولت و کانون‌های «سیاسی - نظامی» کشور، دست به خرابه‌کاری و زیان به بار آوری زده‌اند، دولت انگلستان، آشوب و ناامنی را هم، در مرزها و ایل‌های جنوب و...، گسترانیده و «همه رشید» را در کردستان با یاری «بیگزادگان» - ابوالقاسم بختیاری و با او همراه بوده‌هایی در مسجد سلیمان و دیگر بخش‌های خوزستان و نفت خیز جنوب و...، تا این‌گونه تنگناهای بیشتری در زندگی سیاسی دولت ملی فراهم‌ساز باشد و پهنه بر مصدق تنگ گردد به سود استعمار! همگام، انگلیس کوشش دارد در پهنه‌ی جهانی، آمریکا را در سویی‌ی خود کشاند و به دولت آن بپذیراند از پی سیاست انگلیس رفتار کردن را، به زیان دولت مصدق، و کنون که آیزنهاور بر کرسی قدرت نشسته، این خواست انگلیس‌پسند ممکن‌پذیرتر می‌گردد و کهنه استعمار به خواست خود، خود را نزدیک‌تر شده می‌یابد! در همین روزها نیز می‌باشد، که از نهضت ملی کنده‌شدگانی چون حائری‌زاده - کاشانی - بقایی و...، در مجلس و دیگر مکان‌های سیاسی، روی به هرزه‌درایی دارند و در برابر مصدق ایستادن را راه‌گزیده‌ی سیاسی خود، گزیده‌اند. در زمانی چهره‌ی این‌گونه کسان از پشت پرده‌ی پنهان گرفته هویدا می‌گردد، که مصدق خواستاری تمدید «اختیارات یک ساله» را از مجلس شورای ملی دارد در روز ۲۳ دی ماه، و آیت‌الله کاشانی سخت در برابر آن می‌ایستد، اگر «لایحه با دو فوریت» مورد پذیرش مجلس واقع می‌گیرد. در این روز، بقایی نیز، همداستان با کاشانی به ناسازواری نشان دادن روی می‌آورد به زیان مصدق و اختیارات یکساله، و به دولت مصدق می‌تازد و حائری‌زاده هم، با سخنانی از جمله؛ «... این دکان نفت که برای جماعتی نان و آب شده و برای مملکت موجب

فلاکت، بایستی بسته شود» و مبارزات نفت که به دست آوردهای چشم‌گیری دست یافته است را دکان می‌شناسد، برای کسانی چون «مصدق»، که خود و دوستانش در روزهای پای‌گرفتن آن مبارزات همراهی داشته، بودند! او در پی کژگفته‌های خود می‌گوید؛ «مصدق مملکت را در کوچه‌ی بن‌بست گذاشته» و بودار سخنانی که «چطور ما در مسائل خارجی اختیار را به دست یک نفر بدهیم؟» و دولت مصدق را، به مانند یک نفر می‌خواند، که کارهای خارجی را به دست تنهای خود گرفته و در بن‌بست کشانیدن، و سپس زشت‌گفته‌هایی به اینکه «از مطالعه‌ی تقاضای اختیارات ایشان من فهمیدم که مزاج علیل دارای فکر علیل است»، و این‌گونه، در سود دشمن و به زیان ملت ایران، به مصدق، و دولت ملی او، تا دیروز با نهضت ملی بودگان، تازیدن گرفته‌اند و زبان به هرزه‌داری گشوده، داشته‌اند!

در نیمه‌ی دوم آذر ماه نیز که حسین مکی از سفر اروپا و آمریکا به ایران باز می‌گردد، چند نفر از نهضت ملی دل‌کنده، که به آنها اشاره شد و همواره به حسین مکی در نهضت ملی نزدیکی بیشتری داشتند، از آغاز ناسازگاری‌های چهره‌گشوده میان او و مصدق، به سود خود سود می‌جویند و او را در راه رویارویی با دولت مصدق با خود همداستان می‌نمایند و جلوه‌های همداستانی مکی با آنان، در ناسازواری نشان دادن با «اختیارات یکساله»، خود را برمی‌نمایند، که در گذشته نیز از زبان حسین مکی هم بازگویی گردید، و نیرویی می‌گردند، از درون نهضت ملی بیرون آمده به زیان مصدق، و خواسته و یا ناخواسته، هموارساز راه بدخواهان ملت ایران شدن، چه با بیگانگی با دولت ملی در ستیز بوده و چه با شاه و دربار و...!

به هر روی، تکیه به هر سخن و گفته‌ای، در چرایی روی تافتن حسین مکی از مصدق و به او پشت کردن و روی به دشمنان کهنه و جدید دولت ملی آوردن، در پی ورودش به ایران آهسته آهسته خود نشان می‌دهد و در رابطه با «اختیارات یکساله» هویدا و سپس رویارویی با او راگزین سیاسی خود می‌یابد، و حتی تا چندی پس از ۲۸ مرداد، با هم‌نشینی داشتن با نخست‌وزیر کودتا «زاهدی» و دیگران همانند خود، چون کاشانی - بقایی و...، به سود دربار و شاه آشکارا، و بیگانه ناآشکارا، به زیان مصدق و نهضت ملی، گام می‌نهند و سخن می‌رانند!

نادر کسی می‌توانست روزی را در پیش چشم ببیند، که مکی از مصدق دل کند و زشت‌تر آنکه به زیان او و سود دشمنان نهضت ملی گام نهنده باشد. در کار کردن و گزیر سیاسی آن‌گونه‌گزین داشتن، از جمله بوده‌ای که بسیار از جمله روزنامه‌های آن روز به

آن پرداخته‌اند، پیوند می‌دهند به «مصاحبه»ها و نشست‌ها - گفت و شنودها که با روزنامه‌های اروپا و آمریکا انجام داده و در آن نشست‌ها، سخن از آن داشته بوده، که آمریکا نیز در برپایی «سی‌ام تیر» همداستان با «انگلیس» بوده و همسویی همه جانبه‌ای را میان انگلیس و آمریکا در براندازی «مصدق» و یاری‌دهی به «قوام» و... را یادآور می‌شده است. اینکه، در پی دعوت بانک جهانی، با نظر مصدق می‌رود و دولت ملی به او اختیار داده بوده، تا دیدگاه دولت و نهضت ملی و خواست مردم ایران را بیان کند و برنمایاند که دولت مصدق آمادگی دارد و داشته، همواره و همیشه، تا درباره‌ی نفت ملی شده‌ی ایران به سخن نشیند با آن بانک و گزیر و چاره‌سازی را در گفت و شنود پذیرنده است، اگر برون‌شد از پیچیدگی کار را در پیرامون «قانون ملی شدن نفت» پذیرنده باشند و آسیبی به آن، که خواست ملت ایران بوده است، وارد نیاید! ولی، هرگز بیش از این به او اختیاری داده نشده بوده است، که تکیه به آن، دست آمریکا را در «سی‌ام تیر» آلوده نشان دهد، و این‌گونه رویارویی میان دولت ملی و آمریکا به وجود آورد، آنچه که «مصدق» نمی‌خواست، اگرچه آن آلودگی دست آمریکا وجود داشته و دولت ملی هم آگاه از آن، می‌بوده باشد! چرایی آن هم، در اینکه خرد سیاسی دولت ایجاب می‌کرده نادیده گرفتن و به روی خود نیاوردن، تا، پیوند میان آن دو «قدرت»، هویدایی نیابد به گونه‌ای که، هویدا شدن آن، استواری میان آن دو دشمن به زیان ایران را امکان‌پذیر گرداند و آن دو، همه جانبه و همسویه، در اردوگاه یگانه‌ای به روی در رویی با ایران، راه چاره‌ی سیاسی خود را گزینند و گزیر راه نفت را این‌گونه، به رهنمود دولت انگلستان امکان‌شدن دهد، در پیروی آمریکا از سیاست انگلستان در شکست «مصدق» و گفت و شنود با دولتی که پس از او بر روی کار می‌آورند، آنچه را که انگلستان خواستاری داشت، و پیوسته تلاش و کوشش خود را در انجام‌پذیری به کار می‌برد، و سرانجام نیز به انجام رسانید!

حسین مکی، در نوشته‌های خود، چه در «خاطرات سیاسی» اش و چه در «کتاب سیاه» و «سی‌ام تیر ۱۳۳۱» به «اختلافات با دکتر مصدق» و موردهای رخ داده میان آن دو اشاره دارد و انگیزه‌هایی را برمی‌شمرد. برشمرد انگیزه‌های ناسازواری‌های رخ دهنده میان آن دو، و نیز مصدق و کاشانی، در نوشته‌های او، می‌تواند به روشنی بازگویی و رساننده باشد در چرایی شکست و زمینه‌های شکست نهضت ملی که آهسته آهسته، و از فردای سی‌ام تیر پای می‌گیرد و بنیاد و درون‌مایه‌ی کودتای ۲۸ مرداد را فراهم‌ساز شدن. به مانند یکی از دست‌هایی که از درون کشور و کنده شده از نهضت ملی و یاری

دهنده‌ی دولت ملی مصدق، به سود «انگلیس - آمریکا»، خواسته یا ناخواسته، بازیگری شوم‌زایی را آغاز و دنبال و فرجام آن، آن کودتاگر دیدن. اگرچه کوشیده است، که با آوردن درستی‌ها و نادرستی‌ها، چهره‌ی بزهکار خود و کاشانی و... را بیوشاند و بار گناه را بر شانه‌ی مصدق بار کند، ولی، زبان واژه‌ها و چشم سفیدی راستی و درستی، از سخنان و نوشته‌های او سر بر می‌کشد و یاری‌رسان است به اینکه، خواننده با خواندن نوشته‌های او به رویدادها دست یابد و چون و چرایی‌های آنها را یافتن و سپس داوری و ارزش داوری کند!

به هر روی، روند کارشکنی‌ها - آرایش‌پذیری دو اردوگاه؛ ۱- با مصدق و نهضت ملی بودن و همواره با مصدق یگانگی راه و همسویی داشته و ۲- اردوگاه بیگانه‌ی انگلیس، و کنون با سرکار آمدن آیزنهاور، دولت آمریکا را نیز با خود همراه گرفته، و دشمنان درون کشور از گذشته با سیاست استعماری آن همسوی به زیان نهضت ملی و خواسته‌های مردم ایران گام نهنده، چه شاه و دربار، چه دیگر کسان جمع گرفته در نهادهای گوناگون دولت ارتش و...، و نیز، نیروی تازه به آنها یاری دهنده و ناآگاه و یا آگاه به آنها پیوسته‌ای که از «مصدق» و مردم دل کنده‌اند و برآوری «من» خویش را در رویارویی با دولت مصدق و نهضت ملی یافته و کنون همه با هم، اردوگاه بیگانه خواسته را، به وجود آور شده‌اند. نیک پیداست، وجود اردوگاه سوم، که همچنان در برآورده‌سازی خواست شوروی، به زیان نهضت ملی گام برمی‌دارد!

روند کارشکنی از نیمه‌ی دوم آذر شتاب و چهره‌ای هویداتر از خود نشان می‌دهد و آشکاری کار ناسازواری‌ها در پیوند با اختیارات یکساله‌ای که دولت مصدق خواستار و کنون از او کنده شدگان، همداستانی خود را به زیان او و به سود کهنه دشمنان‌اش برمی‌نمایاند و روزنامه‌ها - هفته‌نامه‌ها، چه در درون و چه در برون از کشور، راست و یا ناراست بوده‌هایی را نوشته و به آنچه پای‌گرفته بوده است، خواسته یا ناخواسته، دامن می‌زنند!

در خواندنی‌های آن دوره، از نوشته‌هایی زیر نام «کاشانی، مصدق، مکی، فاطمی» سخن می‌رود و اینکه «چهار مردی که برای زمامداری ایران تلاش» می‌کنند، سخن می‌گوید و در پی بررسی نوشته، ناسازواری‌های رشدیابنده را می‌نمایاند، اگرچه، زندگی سیاسی حسین فاطمی نشان‌گری داشته است که در برابر «مصدق» و تا هنگام او بر سر قدرت، هرگز نمی‌خواسته و نشان‌گری نداشته است که در برابر او «هم‌آرایی» کند و «هم‌آورد» سیاسی او گردد. در این‌گونه نوشته‌ها، مکی را به سوی کاشانی نزدیک و



نزدیک‌تر شده و کاشانی همسویی با شاه نشان دادن، «مکی به امید و انتظار نشسته» بیان می‌کند و اینکه «آیت‌الله کاشانی بیشتر به حسین مکی تمایل» دارد و «ملاقات چند روز قبل آقای مکی از آیت‌الله بهبهانی معلوم می‌کند که مکی برای اقدامات آینده و زمینه‌سازی برای نخست‌وزیری خود جلب دوستی و موافقت آیت‌الله بهبهانی و چند تن دیگر از متنفذین را ضروری می‌داند و...» و در زیر نام نوشته‌ای دیگر؛ «مخالفین دولت برای سقوط کابینه نقشی جدیدی طرح کرده‌اند. در این نقشه برخلاف دفعات گذشته تصمیم‌گرفته شده دولت را از داخل دولت و جبهه‌ی ملی تضعیف نمایند تا بین اعضای جبهه‌ی ملی اختلاف انداخته و یکی از نمایندگان فوق‌العاده نزدیک به دولت آقای دکتر مصدق را برای نخست‌وزیری کاندیدا نمایند و در ضمن اینکه او را برای احراز پست نخست‌وزیری کمک می‌کنند در صدد تضعیف دولت برآیند، و...!»

ادامه‌ی این‌گونه نوشته‌ها، گرفته شده از «خواندنی‌ها»ی دارنده‌ی تاریخ‌های گوناگون و یا دیگر روزنامه‌ها - هفته‌نامه‌ها و...ای را هم، که نوشته‌اند، سخن‌جانشینی را بر روی حسین مکی یاد کرده‌اند. تاریخ نوشته‌ها ادامه تا نزدیک شدن به رخ داد نهم اسفند ماه، که بازتاب ناسازواری‌ها در آن روز نمایان است، می‌باشد پیوندگرفته‌ی دسیسه‌سازانی که نام برده شد و نام برده می‌شود، همداستان شده با شاه و دربار و...!

بنا بر داده‌های روشن‌ساز، از روزنامه‌ها و سخنان مصدق، در پی بالاگرفتن دسیسه‌ها و کارشکنی‌های رخ‌دهنده در مجلس - مرزهای جنوب - افسران بازنشسته کرده شده، مصدق پیامی به شاه می‌فرستد و یادآور است که «خیال دارم رفتارندومی بکنم»، و از فرستاده‌های شاه سخن می‌گوید و اینکه خود نیز بر این می‌شود سه نفر از نمایندگان دولت را که «یقین کردم که به عنوان شاهد حضور داشته باشند»، تا به شاه در حضور آنها بگویند، که بر این است مردم را در جریان آنچه وابستگان شاه، چون اشرف پهلوی و ملکه‌ی مادر، و یا «قضایای بختیاری‌ها» انجام داده و می‌دهند، بگذارد. مصدق در پیام خود به ملت ایران می‌گوید؛ «روز سه‌شنبه پنجم اسفند، مقارن غروب هفت نفر از نمایندگان فراکسیون نهضت ملی به منزل اینجانب آمده اظهار نمودند که به دربار رفته‌اند و اعلیحضرت مراتب پشتیبانی خود را تأیید و وعده‌ی هرگونه مساعدت را داده‌اند. در خلال این احوال یکی از آقایان نمایندگان (عبدالله معظمی) را از دربار پای تلفن خواستند. ایشان پس از مراجعت اظهار نمودند خبری دارم که قول شرف از نمایندگان می‌گیرم، محرمانه بماند و آن این است که اعلیحضرت تصمیم گرفته‌اند مسافرتی به خارج بفرمایند!»

در پی آن پیام و سخنانی که آورده شد، روز ششم اسفند دیداری میان شاه و مصدق روی می دهد، و شاه بر این سخن دارد که می خواهد مسافرت دو ماهه کند برای «استراحت و معاینات طبی» به خارج و سفر یاد شده را در «صلاح شخص من (شاه) و مملکت» می خواند، زیرا که «توقف من در ایران موجب خواهد شد که عده‌ای به دربار رفت و آمد کنند و این رفت و آمدها سبب شود که در جامعه سوء تفاهماتی ایجاد شود!»

مصدق پاسخ این‌گونه دارد که «تمام مذاکرات به حدی محرمانه بماند که احدی مطلع نشود و برای اینکه کاملاً در استتار بماند، شاه با هواپیما مسافرت نکند، بلکه به نام مسافرت به رشت با اتومبیل از تهران خارج شده به بغداد بروند!»

بنا بر آنچه میان شاه و مصدق می‌گذرد، می‌بایست شاه روز پنج‌شنبه عزم سفر بندوق ولی «بعد پیغام دادند شنبه (نهم اسفند) حرکت می‌کنند. قرار صبح زود بود. بعد به ساعت ده مبدل شد... برای انجام مسافرت ده هزار دلار آماده کردم، نه هزار دلار حواله بانک‌های خارجی، هزار دلار نقد، این پول را به آقای علاء دادم، دستور صادر کردم پاسپورت‌های مسافرت را بیاورند پیش خودم. من با دست خود عکس‌ها را به پاسپورت‌ها چسباندم و مهر کردم و به دربار فرستادم. دستور داده بودم که نیروهای انتظامی مسیر ایشان را تقویت کنند و نگذارند کسی در منزل شاه و یا منزل من جمع شود!»

آنچه آمد، سخنان مصدق، جای گرفته در روزنامه‌های آن دوران و «نطق‌ها و مکتوبات» او می‌باشد، نه تنها میان او و شاه رد و بدل شده، که هوشیارانه بیان‌گر است، به اینکه چگونه دسیسه‌ای در زیر نام «مسافرت برای استراحت و معاینه‌ی طبی»، آهسته آهسته پای می‌گیرد، در زیر پوشش و به بهانه‌ی به تأخیر انداختن زمان سفر و این‌گونه کوشیدن به خبرسازی هواداران شاه و آماده کردن آنچه را دسیسه‌سازان در سر پرورانیده بودند، تا به اجرا درآورند!

بی‌گونه شک و گمانی، برخاسته از داده‌های چشم‌گیر و آگاه‌ساز، دسیسه‌ی در حال پای گرفتن میان «شاه - آیت‌الله کاشانی - آیت‌الله بهبهانی - افسران بازنشسته شده - پاره‌ای از نمایندگان دو مجلس و...» تدارک و مورد گفت و شنود آنان قرار گرفته، بوده است!

اوج خود را می‌پیماید، دسیسه‌ای شوم، که به گونه‌ای که آمد جنین بسته و در روز ۹ اسفند خود را می‌نمایاند و سر برون می‌آورد با نمایش‌های خیابانی که به راه می‌افتد،

برانگیزانده شده به دستور و دست دربار - روحانیت گرد آیت الله کاشانی و بهبهانی گرد آمده - افسران بازنشسته و دیگر هم‌پیمانان در اردوگاه بیگانه خواه انباشته شده. بامداد نهم اسفند، وزیر دربار حسین علاء پیام شاه را بر روی نوار ضبط می‌کند تا پس از اینکه سفر انجام گرفت، از رادیو به گوش مردم برسانند، چراکه سخن بر سر این بوده، که مردم پیش از انجام سفر باخبر نشوند و جامعه دور از آشوب بسر برد. ولی، رویدادهای یکی پس از دیگری رویداده نشان‌گری دارند که سفر را به گوش همگان رسانده بوده‌اند و زمینه‌سازی‌های مطلوب خود را، در برپایی آشوب و... به کار گرفته که به آنچه روی می‌دهد، هر چند کوتاه شده، پرداخته می‌شود از زبان داده‌ها!

۱- مصدق در یادداشت‌های خود که در زندان نموده و جلیل بزرگمهر و با کوشش ایرج افشار در «تقریرات مصدق در زندان» گردآوری کرده‌اند، روشن ساز است به اینکه؛ «... موقع بدرقه‌ی اعلیحضرت، دم در دیدم سید محمد بهبهانی و حاج آقا بهاء‌الدین نوری رفتند به اطاق خلوت» و در پی اینکه می‌نمایاند چه کس و کسانی در آن‌گاه که قرار بوده است، کسی از سفر شاه باخبر نشود، وارد کاخ می‌شوند و به «اطاق خلوت» برده می‌شوند، ادامه به اینکه «... وقتی از پله آمدم به طرف در کاخ که خارج شوم، صدای «قال و مقالی» از جلو در کاخ شنیدم، من چون اهل برگشتن نبودم گفتم هرچه می‌خواهد بشود. دیدم سر و صدا خیلی زیاد است. جمعیت زیادی هم جلو در جمع شده بودند» و نشان‌گری داشتن، که برپایی آشوب پای گرفته است!

او از گونه‌ی برون‌رفت خود از کاخ سخن می‌دارد با راهنمایی «امیر صادقی»، افسر دوستدار مصدق، از در کاخ شمس پهلوی، و اینکه در موقع حرکت ماشین پاره‌ای از برانگیخته شدگان به ماشین او یورش که از زبان او اینکه «پاسبان‌های چهارراه حشمت‌الدوله مانع شدند. یکسر رفتم منزل. بعد معلوم شد می‌خواستند کار مرا جلو در بسازند.» او یادآور است که «تغییر ساعت شرفیابی برای این بود که مردم حاضر نبودند آنجا جمع شوند» و در پی اینکه می‌نمایاند انگیزه‌ی «تغییر ساعت» از سوی شاه برای چه می‌بوده است، می‌نویسد؛ «منزل بودم که «قال و مقال» شروع شد. ریختند اطراف خانه‌ی من، یک نفر رفته بود بالای چنار کوچه و به کلفت منزل احمد یک چاقو نشان داده بود و گفته بود با این چاقو سر مصدق را می‌برم!» سپس پرداختن به دیگر بوده‌ها و روی داده‌هایی که در آن روز با آنها سر و کار می‌یابد و... که نمایان‌گر هوشمندی و پر دلی و چیرگی داشته بر خود است، که در آن‌گاه دچار آسیب و آشوب نگردد و بخردانه آن‌گونه رود و رفتار کند تا رسواگر «هم‌آورد» گردد!

او با همان لباس خواب و قبا، بی آنکه رهنمودهای ترسندگان را بپذیرد، به ستاد ارتش می‌رود و می‌بیند که او بر سر کارش نیست و به دربار رفته بوده است. دستور می‌دهد او را خبر کنند و از زبان او اینکه «... سرلشگر بهارمست آمد. پیش همه بازخواست کردم چرا وظیفه و دستوری که به تو داده بودم انجام ندادی. هیچ جوابی نداشت. خشکش زده بود!» سپس، ناگزیر برای شرکت در نشست ویژه‌ای که در مجلس برپا می‌شود، مجلس خواستار آن بوده، که پاره‌ای از وزرا در آن نشست شرکت کنند، او این‌گونه بیان می‌دارد که «... گفتم همه با هم برویم. یکی دو نفر از وزرا که گویا کاظمی هم بود، گفتند کجا تشریف می‌برید، خطر دارد... گفتم خطر چیست، یا الله، بهارمست را هم با خود بردم. وارد جلسه که شدیم یکی دو نفر اعتراض کردند که چرا بهارمست را به جلسه آورده‌اید. گفتم حالا اجازه بفرمایید، بهارمست نشست. جریان را گفتم و سخت از بهارمست آنجا مؤاخذه کردم. هیچ حرفی نداشت بزند. او هم همدست بود. گفتم چرا دستور را اجرا نکردی که این اوضاع شد. در ستاد ارتش که بودم به سرتیپ ریاحی (تقی) معاون وزارت دفاع ملی گفتم برو خانه‌ی مرا حفظ کن» و به درستی به رهنمودی ارزنده می‌پردازد به اینکه «آقا برای یک سیاستمدار سه چیز لازم است: جرئت باید داشته باشد که بتواند کاری انجام دهد؛ از خودگذشتگی می‌خواهد، تا از همه چیز بتواند بگذرد؛ تصمیم به موقع هم باید بگیرد!»

سرهنگ غلامرضا نجاتی، در کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت و... خود، بررسی نهم اسفند را با زبان خاطرات ثریا، آغاز دارد و بر این است که «برای آشنایی بیشتر به عمق توطئه‌ی روز نهم اسفند و فعالیت‌های پشت پرده‌ی دشمنان ایران قسمتی از خاطرات خانم ثریا اسفندیاری همسر شاه را در آن زمان می‌آوریم»، و نگارنده نیز سود جسته و این خاطرات را بازنویسی و بازآوری دارد، در نشان‌دهی دسیسه‌ی پای گرفته! ثریا اسفندیاری نوشته است؛ «... در فوریه ۱۹۵۳ شاه تصمیم گرفت برای مدت نامعلومی به خارج از ایران برود. مصدق با این سفر موافقت کرده بوده و مبلغ یازده هزار دلار برای هزینه‌های این مسافرت در اختیارمان گذارد. برای اینکه سفرمان توجه مردم را جلب نکند قرار شد ابتدا از راه زمینی به بیروت برویم. ما چمدان‌هایمان را با اتومبیل فرستادیم تا مستخدمین خیال کنند قصد داریم به اسکی برویم. اگر من ادعا کنم که با ترک کردن ایران احساس ناراحتی می‌کردم دروغ گفته‌ام، شبی که فردای آن قرار بود حرکت کنیم با تعجب مشاهده کردم که فرستاده‌ی آیت‌الله کاشانی بزرگترین مقام مذهبی ایران به دیدارم آمده است. وی گفت: علیاحضرت؛ به طوری که به ما اطلاع داده‌اند

شاه به توصیه‌ی شما قصد دارد کشورش را ترک کند. آیت‌الله از شما تقاضا می‌کند با همه‌ی نفوذتان سعی کنید شاه را قانع نمایید از این تصمیم منصرف شوند... من این خبر را به اطلاع شاه رساندم. روز بعد مصدق برای دیدار و تودیع با ما به کاخ آمد و بالحنی دوستانه سفر بخیر گفت ولی ظاهرش به خوبی نشان می‌داد که از رفتن ما بسیار خوشحال است. هنگامی که سرگرم گفتگو بودیم، سر و صدای جمعیتی از خیابان مجاور کاخ اختصاصی به گوشمان رسید. با رفتن به طرف پنجره مشاهده کردیم عده‌ای بالای درخت‌ها و روی دیوار رفته‌اند. مصدق به ما توصیه کرد قبل از اینکه مردم وارد قصر شوند، فرار کنیم. ولی با بلندتر شدن سر و صداها، متوجه شدیم که مردم به نفع ما تظاهرات می‌کنند. آنها طرفداران کاشانی و بهبهانی بودند و قصد داشتند در دقایق آخر، مانع عزیمت ما از ایران شوند. هزاران تن در مقابل کاخ جمع شده بودند و فریاد می‌زدند: «زنده باد شاه، شاه و همسرش باید در ایران بمانند، مرگ بر مصدق!»... در این موقع من و محمدرضا با حیرت به یکدیگر نگاه کردیم. نخست‌وزیر می‌لرزید. من از جای بلند شدم، گویی ایفاکننده‌ی نقش صحنه‌ی یکی از کمده‌های «برنارد شاو» هستم. دست جنتلمن پیر را گرفتم و به طرف در پشت بردم و به آرامی گفتم: شما می‌توانید از باغ مجاور وارد خیابان متصل به آن بشوید. در آنجا کسی مزاحمتان نخواهد شد. وقتی مصدق رفت، شاه میکروفونی خواست و از روی بالکن کاخ، با چشمان اشکبار از مردم تشکر کرد و قول داد که هیچ‌گاه تهران را ترک نخواهد کرد...!

آورده‌هایی چند از زبان مصدق و ثریا اسفندیاری همسر شاه، به روشنی، روشن ساز است، چگونگی و چرایی سفر شاه و پی‌آمدهایی که با خود آورد و به مانند دسیسه خوانده می‌شود. از پیش ساخته و پرداخته شده، با همکاری شاه و دربار - افسران بازنشسته و روحانیت و پیروان کاشانی و بهبهانی، و نیز، نگارنده با تأکید بر پاره‌ای از سخنان همسر شاه، بنمایاند آنچه را که غلامرضا نجاتی نیز گفته است، یعنی از زبان همسر شاه «فعالیت‌های پشت پرده‌ی دشمنان ایران» را نشان دادن، رخ داده در رخداد ۹ اسفند!

زبان روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌های آن روزها، از جمله تهران مصور جمعه پانزدهم اسفند، پرداخته است به رخداد ۹ اسفند و در زیر نام نوشته‌ای که چنین آغاز می‌کند: «دکتر مصدق گفت: اگر خانه‌ی مرا هم آتش زدند، به مردم کاری نداشته باشید» سخن می‌گوید از آغاز و جریان پای گرفتن آن رویداد شوم و با آوردن نزدیک به سی تصویر از آرایش‌های خیابانی به سود و یا زیان دولت مصدق، به چگونگی آنچه بوده و جریان

گرفته بوده است می‌پردازد. در تصویرهای آورده، برنمایی دارد به وجود افسران بازنشسته، یکی از دست‌های دسیسه‌ساز، که افسری را بر روی دست‌های خود بلند کرده دارند و نمایش‌دهنده‌ی برانگیزی مردم‌اند به زیان دولت ملی و در سود شاه و دربار، به زیان دست‌آوردهای ملت زیان‌آفرینی داشتن! دیگر تصویر، تصویر آیت‌الله بهبهانی است بر روی دستِ عده‌ای افسر بازنشسته و رخ داد شوم‌آفرینان گرد او گرد آمده، از لایه‌های پس‌مانده‌ی جامعه که در برهنگی فکری بسر برنده می‌باشند و در ازای مزدگیر این و آن شدن، روی آوری به شرارت را پیشه‌ی زندگی خود می‌نمایند. نماد این لایه‌ی پس‌مانده، از آن دوران در خاطره‌ها به جای مانده، شعبان جعفری است نام «بی‌مُخ» زبیده‌ی او شده، که در تصویری در جلوی دربِ آهنی خانه‌ی مصدق جلوه‌گری دارد!

تصویری دیگر، آخوندی را نشان می‌دهد، عمامه از سر برداشته، و همچون آیت‌الله بهبهانی و افسر بازنشسته، در میان افسران بازنشسته و همانندانی چون شعبان جعفری، که به سود شاه و زیان مصدق سخن می‌گویند و برانگیزی آشوب و به‌هم‌ریزی سامانه‌ی جامعه را، به زیان دولت ملی در دستور کار خویش نهاده، تا در پناه خیل شرآفرینان نام «مردم»، دشمنان نهضت ملی، به آنها داده، شاه را از رفتن بازدارند و پهنه را بر مصدق تنگ سازند و پای‌بپای به از پای درآوری دولت ملی مصدق، امکان «شدن» و انجام‌پذیری دهند. نیز تصویری از شاه، گریان و سخن‌گفتن از آنچه که از زبان ثریا اسفندیاری و مصدق و... گفته آمد!

دیگر تصویرها و سخن آورده‌ها نشان از آن می‌دارد، که نیروهای مردمی یاری‌کننده‌ی دولت ملی، در زمان نزدیک نیمه روز، آهسته آهسته گردهم‌آیی دارند و روی به فزونی گرفتن چند هزار نفری، در پهنه‌ی نمایش‌های خیابانی، به سود مصدق از خود کارآیی نشان می‌دهند و این‌گونه توازون نیروها به سود مصدق و ناسازواری با دسیسه‌سازان و برانگیزانندگان نهم اسفند، دگرگونی خود را نمایان می‌سازد!

در تصویرهای گوناگون و نمایش‌های خیابانی بر و یا با مصدق بودگان، داریوش فروهر، دبیر حزب ملت ایران نشان داده می‌شود، که دوشادوش هموندان حزبی «یا مرگ یا مصدق» گویان، رویارویی با دشمنان مردم و در سود نهضت ملی و دولت مصدق را، همت خویش دانسته و در آرایش نمایش خیابانی دیده شدن. نیز، در همین روز است، که نیروهای چپ، طالقانی وابسته به حزب زحمتکشان بقایی را با کارد از پای درمی‌آورند. آنچه در تهران مصور آورده شده، نشان‌گری دارد، که در نمایش‌های

خیابانی این روز، در سود مصدق، وابستگان حزب ملت ایران و نیروی سوم و دیگر نیروهای پیرو دولت مصدق بوده‌اند و نیز، در شب هنگام، مصدق با پخش پیامی، برای ملت ایران روشن ساز می‌نمایاند چونی و چرایی و چه‌سانی سفر شاه را، که گفته آمد و مجلس نیز تا دیرگاه به بررسی آنچه رویداده بوده است پرداختن، و فردای آن روز، آرامش در پهنه‌ی شهر برگزار و زندگی جامعه آرامی خود را دنبال می‌کند!

در میان داده‌های تاریخی و نوشته‌هایی که پای بپای به رویدادهای دوره‌ی زمامداری مصدق پرداخته است، و برخاسته از دیدگاه خود، آنچه را جریان داشته و با تکیه به روزنامه‌ها و دیگر بوده نوشته‌هایی از آن دوران، بررسی‌های خود را دنبال می‌کند، «گذشته چراغ راه آینده است»، که نویسنده‌ی آن، در پی واری و فراگشایی آنچه در آن دوره بوده و می‌گذشته، به ۹ اسفند می‌پردازد، که در اینجا پاره‌هایی از بررسی‌ها به مدد گرفته می‌شود!

نویسنده از این سخن دارد که «... در این موقعیت حساس که دژهای استعماری پشت سر هم ویران می‌گردید و راه‌های خرابه‌کاری بسته می‌شد» به کنده شدگان از نهضت ملی اشاره دارد که «با استفاده از آخرین فرصت به میدان آمده و ماهیت ضد ملی خود را بروز می‌دادند»، و به زشت‌کاری‌های آنان می‌پردازد. در ادامه‌ی کار خود اینکه «بلافاصله بعد از سی ام تیر حائری‌زاده و دکتر بقایی مخالفت خود را با دکترا مصدق آشکار ساختند. آیت‌الله کاشانی نیز به آنها پیوست و حسین مکی به هوای نخست‌وزیری افتاد!» سپس به چونی و چنایی آنان و دیگر پیکر سازان جبهه‌ی ملی و چگونه بودن حزب ایران و... پرداختن و پهنه‌ی سیاسی جامعه‌ی ایران را برشمردن، روی آوردن به «اختیارات یکساله»!

او، در روند کار بررسی‌های خود، از حسین مکی سخن دارد که در دیدگاه مردم از «سرباز فداکار» در گذشته خوانده شده به «سرباز خطا کار وطن» بدل می‌شود چرا که «به مانور استعفا از نمایندگی مجلس شورای ملی دست زد با صحنه‌سازی» در ناسازواری نشان دادن با مصدق و سپس به مجلس باز می‌گردد بی‌آنکه استعفا داده باشد. نیز؛ «دکتر بقایی به شدت با تمدید اختیارات مخالفت کرده و نطق بسیار مفصلی در این باره ایراد نمود و حائری‌زاده عدم اعتماد خود را به دولت دکتر مصدق اعلام» داشتن، و نیز چنین زشت‌رفتاری‌های سر زده از آیت‌الله کاشانی!

او روشن می‌نمایاند که مصدق در پی به دست آوری «اختیارات یکساله»، با زبان آتشین و موشکافانه، چگونه دسیسه‌های جریان گرفته را یادآور است و اینکه چه

کسانی آگاه و یانا آگاه بازیچه‌ی دستِ «حریف حيله‌گر و کهنه‌کار» شده‌اند و «به عظمت مبارزه» نمی‌اندیشیده‌اند!

نویسنده‌ی کتاب، در پی آنچه را از آن سخن رفت، و نهم بهمن و ملی کردن شیلات ایران در سراسر آب‌های کشور، و دوباره حزب توده را دچار چند پارگی دیدگاه و بینش نشانیده دیدن و نوشتن که «رهبران آن از لحاظ تئوریک در منجلاّب جمود فکری (دگماتیسم) و دنباله‌روی کورکورانه غوطه‌ور» و یادآوری نمودن، به نهم اسفند روی می‌آورد و زیر نام «تشدید فعالیت مشترک انگلیس و آمریکا و ارتجاع داخلی برای سرکوبی نهضت ملی ایران»، به آن می‌پردازد!

نویسنده به دسیسه‌ها و فتنه‌انگیزی‌های جنوب و... اشاره دارد توسط افسران بازنشسته و ابوالقاسم بختیاری و پیشاپیش همه‌ی آنها، سرلشگر زاهدی سرپرست کانون افسران بازنشسته و نیز نمایندگان مجلس، که رویارویی با دولت مصدق را، به سود بیگانه، وظیفه‌ی سیاسی خود دانسته بودند و بازداشت سرلشگر زاهدی در روز ششم اسفند ماه، به مانند واکنش دولت در برابر آن دسیسه‌های جریان گرفته!

او بر این باور است که «پس از آنکه عده‌ای از نمایندگان مجلس شورای ملی ماهیت ضد ملی خود را آشکار ساختند و شورش ایل بختیاری آغاز گردید، دکتر مصدق که به خوبی می‌دانست منشاء تمام این تحریکات دربار شاهنشاهی است پیامی به شرح ذیل به شاه فرستاد «و سپس آوردن پیام مصدق که مبنی بر آن شاه را یادآور شده بود که می‌خواهد روی به همه‌پرسی آورد و ملت را آگاه سازد به آنچه اشرف پهلوی، خواهر شاه و نیز ملکه‌ی مادر، به زبان دولت ملی انجام می‌دهند و «چه مواعی سرکارهای من تراشیده‌اند. همچنین قضایای بختیاری را هم می‌گویم»!

نویسنده‌ی «گذشته، چراغ راه آینده است»، آنگاه می‌پردازد به مسافرت شاه، و تمایل خود را که «جهت مسافرت به خارج از کشور به اطلاع دکتر مصدق» رسانیدن و اینکه آن را «نقشه‌ای» می‌خواند که «با همکاری وابستگان به سیاست‌های استعماری و ارتجاع داخلی از آن جمله آیت‌الله بهبهانی و آیت‌الله کاشانی و کانون افسران بازنشسته طرح شده بود، به مرحله‌ی اجرا درآورد»!

نویسنده‌ی آن کتاب، در پی آورده‌های خود به نشان‌دهی آنچه را پای می‌گیرد و رخ می‌دهد و میان شاه و مصدق، سخنان رد و بدل شده و آوردن آنچه را هم که، در گذشته نگارنده آورده بود، از زمان «بدرقه و خداحافظی» میان شاه و مصدق سخن دارد و اینکه «در فاصله‌ی طبق نقشه‌ی قبلی عده‌ای از ارادّل و اوباش که چهل پنجاه نفر از آنها



کفن پوش بودند به دستور آیت الله بهبهانی از میدان بارفروشان، سیدبزاز و شوش به راه افتادند ابتدا با همکاری قسمتی از نیروهای انتظامی به بازار ریختند تا مردم را مجبور به بستن مغازه‌ها کنند و سپس به طرف کاخ سلطنتی سرازیر شدند. او در پی آورده‌های خود، از چگونگی رفتار برانگیخته شدگان به دست و دستور شاه - دربار - ارتجاع و افسران بازنشسته می‌نویسد؛ «... علیهذا چاقوکشان و رجاله‌ها به همراهی عده‌ای از افسران بازنشسته از جمله سپهبد شاه‌بختی، سپهبد احمدی، سرلشگر گرز و غیره و جمعی از افسران اکتیو که از میان آنها سرهنگ عزیز رحیمی نقش اصلی را به عهده داشت در برابر درب معمولی کاخ که در سمت جنوب است جمع شده و به دادن شعارهای «شاه‌پرستانه» و «اظهار نگرانی از مسافرت شاه!» کردند تا به محض اینکه دکتر مصدق از کاخ خارج شود او را به قتل رسانند» و می‌پردازد به چگونه بیرون رفتن مصدق از دربار و ماجرای خانه‌ی مصدق به اینکه «... بدین ترتیب «شاه‌پرستان!» توانستند خود را به منزل نخست‌وزیر رسانیده به کمک یک جیب ارتشی در آهنی منزل را بشکنند تا شعبان بی‌مخ با قتل دکتر مصدق «وظیفه‌ی میهن‌پرستانه‌ی!» خود را انجام دهد!»

او بازتاب نهم اسفند را در پسین روزهای آن روز برمی‌شمارد با «تظاهرات عظیمی» که مردم بپا می‌دارند و چهره‌ی استعمار و مهره‌های آن را نشان دادن و شاه را که «خود را معصوم جلوه» می‌نمایانده و اینکه «از یاران سابق، آیت‌الله کاشانی به حدی سقوط کرده به پستی گرایید و در جاه‌طلبی و اغراض شخصی خود غوطه‌ور شد که سرنوشت مبارزه‌ی ضد استعماری ملت ایران را زیر پای گذاشت در توطئه‌ی قتل دکتر مصدق شرکت ورزید و به پابوسی استعمار شتافت. حسین مکی نیز دلالتی دربار را به عهده گرفت، رابط سرلشگر زاهدی و شاه شد و ملاقات‌های مشکوکی در داخل و خارج تهران بعمل آورد تا سقوط دولت دکتر مصدق را تسریع کند و آوردن دیگر نوشته و گفته‌هایی این چنینی، از زبان کیهان و...!

او به درستی به مصدق و یاران او خرده می‌گیرد و بر این باور که آنها می‌بایست پرده‌داری می‌کردند از دسیسه‌های انجام گرفته و دام‌چینی دربار و شاه و دشمنان کهنه‌ی نهضت ملی و جمع به آنها پیوسته‌ی جدید «تا دیگر بار جیره‌خواران استعمار نتوانند برای سرکوبی نهضت ملی ایران اقدام کنند به انتخاب «هیئت مأمور رفع اختلاف بین دربار و دولت» که هرگز به پذیرش گزارش آن «هیئت رفع اختلاف...» هم تن داده نگردید و «نمایندگان مخالف دولت حتی از تصویب آن نیز ابا نموده آن را موکول به سلب اختیارات را از دکتر مصدق نمودند!»



## سی‌ام بهمن ۱۳۳۱، به ریاست شهربانی گماردن سرتیپ افشار طوس، و چرایی ربودن و کشتن او در اول اردیبهشت ۱۳۳۲

بنا بر داده‌های در گذشته آورده شده، و به ویژه از زبان «خاطرات سیاسی» مصور رحمانی - «جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و...» غلامرضا نجاتی - روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌های آن دوران و مصدق در «خاطرات و تألمات»، که اشاره دارد «پس از چند تغییر و تبدیل سرتیپ افشار طوس را در رأس اداره‌ی کل شهربانی»، دولت ملی می‌گمارد تا گونه‌ی رفتارهایی را در سامانه‌دهی شهر تهران، پایتخت ایران و مرکزگاه کنش‌ها و واکنش‌های «اجتماعی - سیاسی»، زمینه‌سازی کند، که برگرفته از آن، سدساز باشد رخ داد آفرینی‌هایی را، که بدخواهان ملت و به بیگانگان دلبسته داشته، بر پا می‌داشتند و در پی آن برمی‌آمدند تا با این‌گونه رفتارهای ناپسند خود دولت ملی را از کار بازدارند و کشتی به ساحل پیروزی نزدیک بوده‌ی ایران را، به سنگ بنشانند!

افشار طوس، در پی آزمون‌های دولت ملی به دست آورده‌ی پس از سی‌ام تیر و نشست‌های چندی با برپاکنندگان «سازمان افسران ناسیونالیست»، و به مانند اولین گام به‌سازی در بر سر کار آوری افسران پای‌بند به آرمان‌های ملی و تلاشگر به پاسداری از جنبش ملی شدن نفت و دیگر دست‌آوردهای به دست آورده‌ی ملت، و سامانه‌دهی ارتش و دیگر نیروهای سلاح‌دار به مانند بازوی ملی و...، در روز سی‌ام بهمن، از سوی دولت مصدق به ریاست شهربانی گمارده شده و فرمان آن صادر می‌گردد. نیز بنا بر دیدگاه و خواست بالا، دستور صادر کردن مرتبه‌ی ستاد ارتش برای سرتیپ تقی ریاحی را، پس از رخداد نهم اسفند و دیگر فرمان‌هایی را برای دیگر افسرانی، که «سازمان افسران ناسیونالیست» به مصدق پیشنهاد کرده بودند، نوشتن و بر سر کار گماردن، که در گذشته از آن سخن رفت!

افشار طوس، دارنده‌ی سزاواری‌ها و تکیه به سرشت نشانه‌های دارنده بوده، بر ریاست شهربانی جای می‌گیرد و آهسته آهسته چیرگی می‌یابد بر پایتخت و می‌تواند گونه‌ای سامان دهد سازمان‌پذیری شهربانی را که، مهارگردش شهر تهران در دست او و افسرانی باشد که به نهضت ملی و ملت و دولت برگرفته از آن وفادار بوده‌اند، و اجازه ندهد بدخواهان مردم ایران به سود بیگانه و یا... نمایش‌های خیابانی آسیب‌رسانی برپا دارند و پنهان و آشکار، نشست‌هایی برای دسیسه‌سازی تدارک بینند!

او در کار خود توانایی‌های بایسته‌ای را، از خود بروز می‌دهد و از جمله کارآفرینی‌های او را در روز نهم اسفند، نمایان‌گر شده می‌توان نام برد. کوشش و تلاش‌های او، برای سدسازی آشوب‌ها و دسیسه‌سازی‌های دشمنان دولت ملی، در پوشش‌های گوناگونی پوشش گرفته، چشم‌گیر و توانایی نشان‌دهی‌های او امید برانگیز برای دوستان ملت ایران و در سوبه‌ی دست‌آوردهای به دست آمده، اگر به شمار می‌آمد، ولی، خیل بدخواهان را نگران کار خویش ساخت و وجود او را یکی از اهرم‌های کارساز برای یاری رساندن به دولت مصدق و بی‌رنگ‌سازی دسیسه‌هایی که از سوی‌های گوناگون به زیان آن تدارک دیده می‌شد و برای واژگونی آن کمر بسته بودند. او توانسته بود، چرخش چرخ شهر تهران را در دست خود و یاران افسر با او همداستان بوده، بگرداند و برای چیرگی بر کار خود، حتی پیروان مصدق و در نهضت ملی گرد آمدگان را از چشم دورنگه نمی‌داشت، اگر رفتارهای آنان به هم‌ریز نظم شهر را سبب‌ساز می‌گردید و بر این سخت پای فشردن، که آرامش شهرهای ایران، به ویژه پایتخت به بهترین گونه‌ی ممکن، انجام‌پذیر، تا نه دشمن بتواند دامن زند به دسیسه‌ها و پنهان‌کاری‌های خود، و هم، دولت مصدق بتواند در آرامش، پای بیای خواسته‌های مردم را ممکن ساز و برآورده‌ساز دیگر دست‌آوردهایی گردد، که به گونه‌ی «تاریخی - اجتماعی» ملت ایران خواستار آن بوده و می‌باشد. در این سوبه، گام نهنده و پیروز و بی‌گسست پی‌کننده و حتی پاره‌ای از یاران مصدق و پیروان او و نیروهای وابسته به نهضت ملی را، بازداشت، و آنها مدت‌ها در بازداشت بسر بردن، بی‌آنکه به او خرده بگیرند و نسبت به کارهای او ناخشنودی نشان داده باشند!

از جمله بازداشت شدگان، داریوش فروهر است در روزهای پس از نهم اسفند و در پیوند با نمایش‌های خیابانی پیروان مصدق، که حزب ملت ایران یکی از پیشگامان سازمانی دولت ملی به شمار می‌رفت، در برابر برانگیخته شدگان درباری و واپس‌گرایان پیروی‌کننده از خواست شاه و آیت‌الله کاشانی - آیت‌الله بهبهانی - مظفر بقایی - افسران

بازنشسته و...! پاره‌ای از وابستگان حزب ملت ایران و داریوش فروهر که در مرتبه‌ی دبیری آن سازمان قرار داشت، به مانند دیگر وابستگان و پیروان مصدق بازداشت می‌گردند، بی‌آنکه دل‌آزردگی نشان دهند و گله‌مند از دولت مصدق باشند و شکوه‌کننده از ریاست شهربانی آن افشار طوس، که برای برپاسازی نظم شهر، به سود دولت ملی و بی‌رنگ‌سازی دسیسه‌های بدخواهان نهضت ملی ایرانیان، ناگزیر بازداشت‌هایی می‌گردد، وابسته به گروه‌های سازوار و یا ناسازوار با دولت مصدق، هر چند یارانِ نزدیک مصدق در زمره‌ی بازداشت‌شدگان دیده آیند.

اگرچه کوتاه، ولی بایستگی دارد هشداردهی به نادرست نویسی را که حسین مَهری در «نیمروز» شماره ۲۴۳، آبان ماه ۱۳۷۲، آورده است به اینکه: «... حتی یک بار که فروهر به دستور شادروان مصدق، در بازداشتگاه موقت شهربانی زندانی شد و تعدادی از دیگر مسئولان حزب هم در ماجرای تظاهرات در برابر شرکت شیلات در خیابان امیر اکرم تهران با حضور به فرمان افشار طوس دستگیر گردیدند، تمام روزنامه را من نوشتم». نادرست‌گویی و ناراست‌نویسی او در زیر نام «اصلاح یک خبر»، همراه با خودبزرگ‌نشان‌دهی آغاز و جریان ادامه دارد به اینکه «... فروهر سه اعلامیه‌ی ضد و نقیض او در بعدازظهر و شامگاه روز داستانی نهم اسفند ۱۳۳۱ بود که مایه‌ی جدایی من و هشتاد تن دیگر از این حزب شد، در این زمان، من که با آنکه ۱۶ سال بیشتر نداشتم تهران را در جستجوی امضای انشعاب از حزب ملت ایران زیر پا می‌گذاشتم و همه جا می‌گفتم این حزب به حکم این سه اعلامیه، خود را به دربار نزدیک کرده است!»

حسین مَهری، در پی «اصلاح یک خبر» به ناراست‌گویی‌هایی دست زده است، فشرده یادآور شدن به این‌گونه که؛

۱- بازداشت فروهر را، به دستور «شادروان مصدق» خوانده، ولی نمایش خیابانی «تعدادی از دیگر مسئولان حزب»، که در واقع و به‌مانندانی چون او بوده‌اند، در ناسازواری نشان دادن با «افشار طوس» و برانگیخته شده و پیروی‌کننده به دستور آیت‌الله کاشانی را، نادیده می‌گیرد و یادآور نمی‌باشد، «ماجرای تظاهرات در برابر شرکت شیلات در خیابان امیر اکرم تهران» را، که چرا و چگونه برپا می‌کنند و در رفتارها و پلاکارت‌هایشان چه زشت‌آوری‌هایی به بار آوردند، به زیان ریاست شهربانی دولت ملی مصدق و به سود بدخواهان نهضت ملی و به دستور و خواست آیت‌الله کاشانی!

۲- اینکه زشت‌کاری‌های همانند خود را که با تکیه به نوشته‌ی خودش، «ضد و نقیض» بودنش آشکار است، و در پی آن دستگیر شده می‌باشند، «با حضور به فرمان

افشار طوس» می خواند. وارونه نویسی و دیگر گونه گویی کردن به این گونه که در دولت مصدق، هنگامی که «فروهر» بازداشت می شود «به دستور شادروان مصدق» و آن هنگام که پیروان آیت الله کاشانی و همراه با آنان دستگیر شده، دستگیر می شوند «با حضور به فرمان افشار طوس» خوانده می شود!

۳- «با آنکه ۱۶ سال بیشتر» نداشته است، بنا بر نوشته ی خود، در «جستجوی امضای انشعاب از «حزب ملت ایران، را» زیر پا» می گذارد و همه جا گفتن که آن حزب «به حکم این سه اعلامیه، خود را به دربار نزدیک کرده است»، و نه تنها دم خروس از زیر عبای دروغ گوی آن زمان ۱۶ ساله بیرون است، به اینکه چگونه می توان فروهر را به دربار نزدیک شده و به زیان مصدق روی آورنده، خواند، که داده های تاریخی، از جمله تهران مصور، که در گذشته به آن اشاره شد در پیوند با نهم اسفند، دوشادوش مردم و هم اندیشان خود «یا مرگ یا مصدق» در نمایش های خیابانی، به زیان دربار - آیت الله ها - افسران بازنشسته و... و سود دولت ملی مصدق کارسازی های چشم گیری را نشان دهنده است!

نیز، نه تنها آن ناراست نویسی، که فروهر و حزب ملت ایران را به دربار نزدیک خوانده، بخواند، بنا بر زندگی سیاسی او و حزب به آن وابسته بوده در پیش و پس از شوم رخداد ۲۸ مرداد، که روزنامه ی «آبادانا، ارگان حزب ملت ایران به مدیریت امیر سلیمان عظیمی» هم وجود دارد و گویای روشنی است به اینکه الف؛ نامه های فروهر از زندان، در پی بازداشت آنچه حسین مهوری یاد کرده است، دو نامه است، و در پیوند با «اختیارات یکساله ی» مصدق. ب؛ در آن دو نامه، درج شده در «روزنامه ی آبادانا»، که ناراست نویسی خود را «در پانزده شانزده سالگی نویسنده» ی آن شمرده است، خواننده آشکارا و بی هرگونه ابهام و ناروشنی، می خواند که فروهر از درون زندان پشتیبانی خود را از «اختیارات یکساله» به مصدق، ابراز داشته است و دیگر داده های تاریخی، بازگوکننده ی روشنی باشد، که فروهر و حزب ملت ایران، همواره و در همه ی سال ها، همراه و پیروی کننده از مصدق و خواسته های او بوده است، از جمله با «اختیارات یکساله»، و روی در روی با دربار - آیت الله کاشانی و... همه ی گروه ها و کسانی که با «اختیارات یکساله» گرفتن مصدق، ستیزه گری و سر ناسازواری نشان می داده اند!

به هر روی، آنچه آمد، در نشان دهی «نهاده شده» ی افشار طوس بود و روی به سامانه دهی سازمان شهربانی و برپا کردن گونه نظمی که به سود مردم ایران و دولت ملی سیرگاه بگیرد، و در این راه درست، حتی نزدیک ترین پیروان مصدق را هم

بازداشت کردن، اگر بایستگی می‌یافت، و یارانِ مصدقِ بازداشت شده هم، هیچ‌گله‌مند و شکوه‌کننده از گزیر کارگزین داشته‌اش، نداشته و از خود نشان نداده‌اند، چرا که کارهای او را در سوییهِ سودرسانی به دولتِ مصدق، می‌دانسته بودند!

یکی از جلوه‌های توانمندی در کارهای افشار طوس، بروزدهنده در نهم اسفند می‌باشد، که توانست دسیسه‌ها را بی‌رنگ سازد، اگرچه مصدق خود نیز، با رفتارهای هوشمندانه و شجاعانه‌اش دستِ دشمنان را از کارِ زیان‌رسانی در آن روز، بازدارنده بوده است. پر و گسترده افشار طوس، از خود کارآیی و توانِ اجرای کارهای سودرسان نشان می‌دهد به سود نهضتِ ملی و دولتِ مصدق، به بازدارندگی دشمنان در اجرای آنچه را تدارک می‌دیده‌اند، در به شکست نشانی دولتِ مصدق. لذا، او را سدر راه خود می‌یابند و با جود او در ریاستِ شهربانی، به اجرا درآوری دسیسه‌ها و سپس آسیب‌رسانی به دولتِ مصدق را ناممکن و یا سخت ممکن دانستن و از میان برداری او را بایسته می‌شمزند، به هرگونه‌ای که باشد!

شخصیت استوار و یاری‌دهندگی‌اش به دولتِ ملی با برپا کردن آرامش شهر و جلوگیری از نمایش‌های زیان‌رسان و بی‌رنگ نمودن دسیسه‌های رنگارنگ بدخواهان، او را در تیررس اولین هدفِ دشمن قرار می‌دهد، تا با از میان برداشتن او، جاده‌ای هموار شده به دست آورند، و در آن جاده، گام به گام پای پیش نهادن در به شکست کشانیدن دولتِ مصدق و به گردش درآوری نظمِ کهنه‌ی استعمارخواهانه‌ای را، که در سر پرورانیده بودند!

داستانِ ناپدیدگشتن و سپس از دست شدن افشار طوس، به دست «کمیت‌ی سپاه»، برگرفته شده از افسرانِ بازنشسته و بقایی و دوستانِ او و همه‌ی کسانی که سود خویش را در دل سپردن به خواستِ بیگانه - دربار - ارتجاع و دیگر پایگاه‌های «ناملی» - «نامردمی»، می‌دانستند، از زبانِ داده‌های تاریخی دنبال و در این گذر کار به تهرانِ مصوره‌های، شماره‌های ۵۰۶ و ۵۰۷، به تاریخ ۴ و ۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۲، بیشتر تکیه می‌شود، چرا که، پایِ پپای آن رخداد شوم را از زبانِ شاهدان و در جنایت دست‌داشتگان، بیان و نشان‌گری دارد!

بقایی، بنا بر روش و شخصیتِ ویژه‌ای که داشت، پس از کندن از نهضتِ ملی و روی در روی مصدق قرار گرفتن، روی آوردن به هرگونه کاری را در شکستِ مصدق بایسته می‌شمرد و از جمله همداستانی در قتل افشار طوس و این‌گونه هموارسازِ راه در پیش گرفته‌ی خود را، فراهم‌ساز گردانیدن. روشن‌سازی دستِ آلوده‌ی بقایی در قتلِ افشار

طوس، وجود بسیار داده‌هایی است، از جمله کتابی که «محمد ترکمان» زیر نام «توطئه ربودن و قتل سرلشگر افشار طوس»، که با تکیه به داده‌ها و وجود داشته‌هایی، بی‌گونه‌ای ابهام، دستِ مظفر بقایی و سرلشگر فضل‌الله زاهدی را، در آن جنایت نشان می‌دهد و در گفت و شنودی با بقایی نیز، از زیر زبان او بیرون کشیده‌هایی را یادآور است، نشان‌دهنده به آلودگی دست او در آن جنایت. نیز، می‌تواند نوشته‌ی حسین مکی، مستقیم و یا نامستقیم، شرکت بقایی در آن قتل را روشن ساز بوده باشد، که در گذشته به آن اشاره‌ای شد و کنون بازآوری آن لازم می‌آید!

مکی، در «خاطرات سیاسی» خود از مبارزات سیاسی «من و آیت‌الله کاشانی و دکتر بقایی» که در یک مسیر پیش می‌رفته است سخن دارد تا به وجود آمدن چندشاخگی میان کار آنان در مجلس شورای ملی که به آنها اشاره دارد و سپس فزودن که «با این ترتیب مشی سیاسی من و دکتر بقایی از هم جدا شد و روابط چندانی با هم نداشتیم. در اردیبهشت ۱۳۳۲ که ماجرای قتل افشار طوس پس از ربودن او کشف شد دکتر بقایی صبح زود به من تلفن کرد که مسبوق هستید متهمین قتل افشار طوس را شکنجه می‌کنند؟ گفتم خیر. گفت خواهش می‌کنم که به دکتر مصدق تلفن کنید از شکنجه‌ی آنان خودداری کنند!»

در پی کشف «ماجرای قتل»، دکتر بقایی صبح زود به حسین مکی تلفن می‌کند و با این بهانه که «مسبوق هستید متهمین قتل افشار طوس را شکنجه می‌کنند» نشان‌گری دارد، به ترسی که بقایی داشته، از پی بری دادگاه، از زبان دستگیر شدگان، به اینکه در آن دسیسه‌ی جنایت، بقایی همداستانی داشته و با همکاری «حسین خطیبی»، که به آن پرداخته می‌شود و از وابستگان حزب زحمتکشان او را خوانده‌اند. بقایی، یکی از چند نفری است که، برنامه‌ریز قتل به شمار آمده، و شاید بتوان گفت فرد دوم در آن قتل، پس از مظفر بقایی، سرلشگر زاهدی بوده است!

خواهش بقایی از حسین مکی، به اینکه «به دکتر مصدق تلفن کنید از شکنجه‌ی آنان خودداری کنند»، بازگوی دیگری است در بیان دستِ آلوده‌ی خود به جنایت رخ داده، اگرچه کوشش دارد راه‌گم کند و خود را به کوچه‌ی «علی چپ» می‌زند. اگر چنین نبود، و دستی در جنایت و خون ریخته شده نداشت، چرا، ۱- او از شکنجه سخن می‌گوید، در حالی که چنین نبوده است؟! ۲- چگونه است، اگر شکنجه‌ای در کار بوده، می‌بایست، تنها از میان نمایندگان مجلس او باخبر شده باشد، و نه دیگرانی چون حسین مکی، که به هر حال دیدگاه و روش همانندی را داشته بودند در برابر دولت



مصدق و ناسازواری‌های آنان با مصدق، هم‌آهنگی همه جانبه‌ای را داشت و دنبال می‌شد؟! ۳- با توجه به پرسش‌های ۱ و ۲، مکی که در آن دوره با مصدق، به مانند بقایی و کاشانی، درگیری و ناسازواری را آغاز و دنبال می‌کرده است، چرا در پاسخ بقایی می‌گوید «خیر» و ادامه‌ی پاسخ به اینکه «... گفتم چون در این قضایا موضوع قتل در میان است مایل به مداخله نیستم. از این گذشته با مصدق روابطی ندارم که چنین تقاضایی را از او بکنم»؟!

سه بند پرسش‌گونه، نشان‌گری دارد که از میان با مصدق کثر افتادگان در گذشته راه نهضت ملی پیموده‌ای چون آیت‌الله کاشانی - بقایی - حسین مکی - حائری‌زاده و...، تنها و تنها، مظفر بقایی می‌توانسته در قتل افشار طوس دست داشته باشد، و در نهایت، اگرچه نه مستقیم، آیت‌الله کاشانی و با این گروه روابط تنگاتنگ داشته‌ای چون سرلشگر فضل‌الله زاهدی، ریاست کانون افسران بازنشسته!

ویژگی‌ها و شخصیت بقایی هم، روشن ساز است، به توانایی‌هایی که بتواند او را در این‌گونه دسیسه‌های جنایتکارانه بکشاند و برنامه‌ریز و هم‌آهنگ کننده‌ای باشد، میان دارندگان بینش‌های گوناگون دشمن دولت ملی بوده و این‌گونه راه‌ها را گزین پیروزی خودشان دانستن!

آنچه آمد، همراه با بسیار بوده‌هایی دیگر، و دسیسه در خانه‌ی «حسین خطیبی» انجام می‌گیرد، که از دوستان بسیار نزدیک سیاسی و حزبی بقایی می‌بوده است، می‌نمایند دست بقایی را در خون افشار طوس، و کنون روی آوردن به نشان‌دهی چگونگی آن رخداد شوم، که رخ می‌دهد!

بنا بر آورده‌های تهران مصور، ۷۲ ساعت از ناپدید شدن افشار طوس می‌گذرد که تلاش‌ها و کوشش‌های شهربانی برای ردیابی و یافتن او جریان می‌گیرد. ابتدا راننده‌ی سرتیپ افشار طوس، که پیاده شدن او را از اتومبیل که حوالی خانه را می‌دانسته و در بازجویی یادآوری به اینکه «افشار طوس به من گفت تو برو جلو کلاتری دو، یا خودم می‌آیم، یا تلفن می‌کنم» سرنخی می‌گردد به باز کردن گره‌ی کار، کارکنان رکن دو و اداره‌ی آگاهی، و راهنمایی آنها، به یافتن آنچه به کشف کشتن و چرایی‌ها، فرجام می‌گیرد.

سروان فهیم افسر رکن دو به پیرامون خانه‌ی «حسین خطیبی» راه می‌یابد و در پرسش‌هایی از «علی شاگرد بقال»، پاسخ شنیدن که «دیشب افسری قد بلند آمد در دکان من و آدرس منزل شخصی به نام (حسین...) را خواست»، که ابتدا از یاد کردن نام

فامیلی خطیبی خودداری می‌کند، ولی، با وعده‌هایی به علی دادن، هم فامیلی و هم خانه‌ی خطیبی را می‌یابند!

سروان فهیم با پیدا کردن خانه‌ی حسین خطیبی و ابتدا با کلفت و سپس نوکر خانه «اسم صاحب خانه» پرسیدن و آنان خود را به ندانستن زدن که «اسم ارباب خود را» نمی‌دانند و...، فروغ خطیبی خواهر خطیبی «به پشت درآمده» و می‌گوید که خانه «متعلق به حسین خطیبی» است، و نیز احساس سروان فهیم که از درون خانه «بوی عطر تندی» به مشامش می‌رسد و به خانه راه یافته و «در آنجا نیز بوی عطر توأم با بوی تند و زننده‌ای به مشامش» او را بیشتر از پیش آگاه‌ساز به شک بردن به حسین خطیبی و خانه‌ی او. او بی‌درنگ به ریاست اداره‌ی آگاهی، امیر هوشنگ نادری گزارش و «چون سرهنگ نادری و سروان فهیم هر دو از سوابق حسین خطیبی و عملیات او در حزب توده و حزب زحمتکشان آگاه بودند از این‌رو نسبت به خانه‌ی او ظنین» می‌گردند، و کشف دیگر در پیچیدگی گذشته نمی‌ماند.

آنان صورت جلسه‌ای تهیه و سامان داده و خواهر - مادر - کلفت - نوکر و بچه‌ی خردسال خطیبی را به شهربانی می‌آورند و بعد از ظهر نیز هنگامی که خطیبی به خانه‌اش می‌رفته، دستگیر می‌نمایند. کارکنان آگاهی و شهربانی، با تلاش‌هایی می‌توانند بچه‌ی خردسال خطیبی را به سخن درآورند و بیابند که در دوشنبه شب میهمان آنان «یک افسر بلند قد بوده» و تمام نشانی‌های کلاه افسر را دادن و با نشان دادن عکس افشار طوس، بچه می‌گوید «آره، خودشه، خودشه، همین افسر بود که آن شب مهمان بابا جونم بود»، و لذا، پی به اولین و مهم‌ترین گام رمز پوشیده‌ی رویداد برده و به آن دست می‌یابند!

گام پسین به زبان‌آوری شعبان نوکر خطیبی است، که «از چند شب قبل از دزدیدن افشار طوس هر شب ده نفر منزل خطیبی می‌آمدند و تمرین‌هایی می‌کردند که همه برای من عجیب بود. شب دوشنبه نیز از ساعت هشت متدرجاً این ده نفر به خانه ما آمدند! ولی به جای اینکه به سالن بروند پنج نفر از آنها، در اطاق ناهارخوری و پنج نفر دیگر به اطاق خواب خطیبی رفته و در آنجا پنهان شدند. آن پنج نفر همه ماسک به صورت داشتند و بقیه با دستمال صورت خود را بسته بودند، در حدود ساعت نه و بیست دقیقه تیمسار افشار طوس وارد خانه شد، من برای او چای بردم، ولی خطیبی مانع ورودم به سالن شد و خودش سینی چای را دم در از من گرفت، نیم ساعت بعد ناگهان صدای داد و فریاد و زد و خورد در اطاق بالا به گوشم رسید، حس کنجکاوی مرا

و ادار کرد که با پنجه‌ی پا آهسته به پشت اطاق مهمان‌خانه رفتیم و دیدم ده نفر در حالی که ماسک و دستمال به صورت بسته بودند مشغول بستن دست و پای افشار طوس هستند، یک نفر نیز به او آمپول می‌زند. پس از لحظه‌ای که دست و پای او را بستند یک پتوی سربازی هم دورش پیچیده و بعد او را طناب پیچ کردند، پس از آن یک نفر که سینه‌ی پهنی داشت او را روی شانه گذاشت و تا دم اتومبیل برد، پس از آن چند نفر دیگر خود را با اتومبیل رسانده و به محل نامعلومی رفتند!

در پی بازجویی‌ها و پیاپی دستگیر شدگان یکی پس از دیگری، که به پاره‌ای از آنها پرداخته می‌شود، نام کسانی که آورده شده، در پرونده‌ی قتل افشار طوس، به گونه‌ای دست داشته‌اند و بنا بر ماده‌ی پنج حکومت نظامی، مورد پیگرد و دستگیری قرار می‌گیرند. آنان می‌باشند؛ مظفر بقایی - سرتیپ زاهدی، که اولی وکیل مجلس و دومی سناتور و سپس نخست‌وزیر کودتای بیست و هشت مرداد می‌گردد - حسین خطیبی نویسنده‌ی روزنامه شاهد - سرتیپ‌های بازنشسته مزینی، منزه، بایندر، نصرالله زاهدی - سرهنگ امیر علایی - سرگرد بلوچ قرایی - هادی افشار قاسملو - پهلوان کچل «امیر رستمی یا عبدالله زندیه» - احمد آشپز - شهریار بلوچ - عباسعلی نخلی «باغبان ده لقان» - فروغ خطیبی - ناصر زمانی - سرهنگ شفقی - سرهنگ زاهدی - شعبان عبدی «نوکر خطیبی» و نیز نوکر مظفر بقایی!

در پی بازجویی‌ها و زبان گشودن «احمد آشپز»، آشپز سرگرد بازنشسته‌ی ارتش، بلوچ قرایی، همداستان با سرگرد یاد شده و هادی افشار قاسملو - سه نفری افشار طوس را خفه می‌کنند. احمد آشپز، در بازجویی‌های از او شده، نه تنها به خفه کردن، که دیگر رفتارهای نامردمی انجام گرفته با افشار طوس را، برشمرده است و یادآوری که پس از دریافت دستور، در پیش چشم او گودال می‌کنند، در کنار جوی آبی و سپس دوباره او را به غار برده و «دستمالی در حلق او فرو بردند و بعد کمر بند خودش را به دور گردنش پیچیدند و او را خفه کردند و در حالی که هنوز معلوم نبود زنده است یا مرده او را توی قبر انداختیم و رویش را خاک ریختیم»!

دیگر زبان گشوده‌ای که از جنایت رخ داده پرده برمی‌افکند «امیر رستمی»، شهرت گرفته به «پهلوان کچل» می‌باشد، که هفته‌نامه‌ی تهران مصور نام درست او را «عبدالله زندیه» می‌نویسد و در بازجویی چنین گفته بوده است که؛ «بیست روز قبل برای معالجه‌ی قلبم به دکتر سرتیپ منزه مراجعه کردم، پس از اینکه مرا معالجه نمود بدون اینکه پولی از من بگیرد شبی مرا به منزل خود دعوت کرد و با دادن مشروب و خوراک

روانه‌ام ساخت، من که از نگرفتن ویزیت و این همه مهربانی شیفته‌ی اخلاقش شده بودم، دو روز بعد به دیدنش رفتم دکتر منزه به من گفت؛ دایی دیوانه‌ای دارم که می‌خواهم او را به دارالمجانین ببرم، ولی از ترس همسایه‌ها نمی‌دانم چکار کنم، اگر شما به من محبت داری خواهش می‌کنم فردا شب به منزل من بیا تا تو را به خانه‌ی برادرم ببرم و در آنجا با من کمک کن و دست و پای او را محکم بگیر تا او را به بیمارستان ببریم، من هم دعوت او را قبول کردم و شب بعد یعنی ساعت هفت بعدازظهر روز دوشنبه به منزل سرتیپ منزه رفتم. او با اتومبیل خود مرا به خیابان خانقاه، منزل خطیبی، برد و در اطاق خواب او جا دادند. همین که زنگ به صدا درآمد و به ما اشاره کردند فوراً به اطاق حمله‌ور شویم و آن مرد دیوانه را دستگیر کنیم، نیم ساعت بعد زنگ خانه به صدا درآمد، سرتیپ منزه رو به من کرد و گفت: «هیس، آهسته، دایی دیوانه آمده، وقتی اشاره کردم کار او را بسازید» بیش از سه ربع ما در اطاق خواب منتظر بودیم که ناگهان صدای یک زنگ طولانی بلند شد و بلافاصله من در جلو و چهار نفر دیگر از عقب در حالی که به صورتمان دستمال بسته بودیم وارد اطاق شدیم، در همین وقت چهار نفر دیگر هم با ماسک‌هایی که به صورت داشتند از اطاق ناهارخوری، از پشت سر به افشار طوس حمله کردند!

پهلوان کچل، به سخنان خود ادامه می‌دهد به اینکه او با یک دست دهان او را گرفته و دو انگشت خود را در داخل سوراخ‌های بینی افشار طوس می‌کند و سر او را به عقب نگه داشتن. دیگری هم که با دستمال صورت خود را پوشانیده بود، از پشت دست‌هایش را می‌گیرد و دیگران دست و پای او را و دکتر منزه آمپولی از جیب خود بیرون می‌آورد، و در زمانی که آمپول را آماده می‌سازد، دیگری دستمالی از جیب بیرون آورده و به دارویی بد بو آلوده ساخته و جلوی دهان و بینی تیمسار نگه می‌دارد، و سخن کوتاه به اینکه «بیش از چند دقیقه به طول نینجامید و کم‌کم بیهوش شد و گردش به روی شانه‌اش خم گردید، در این موقع سرتیپ منزه آمپولی را که در دست داشت، به بازوی افشار طوس فرو برد و او را کاملاً بیهوش ساخت. سرتیپ منزه موقع تزریق آمپول دستش می‌لرزید!

پس از آن چند نفر مشغول بستن دست و پای او شدند، ابتدا دو کتف او را از پشت با سه ردیف طناب محکم بستند، سپس دو میچ دست را به جلو سینه‌اش آورده آن را طناب پیچ کردند، در این موقع خطیبی مسئول خالی کردن محتویات جیب‌های او شد، و سرتیپ مزینی هم پاگون‌ها و مدال‌های او را کند، پس از اینکه او را محکم بستند یک

پتوی سربازی آورده و افشار طوس را داخل پتو پیچیدند و باز دور پتو طناب بستند، آن وقت به من دستور دادند که او را به دوش بگیرم، خطیبی هم چراغ‌های حیاط و راهرو را خاموش کرد و من افشار طوس را از خانه بیرون برده داخل اتومبیل کردم، وقتی همه سوار شدند، دکتر منزله از جیبش بیست تومان پول بیرون آورد و به من داد و بلافاصله همگی رفتند، من هم به خانه‌ام برگشتم!

به زبان آوری‌های تکان‌دهنده‌ی شعبان، نوکر خطیبی - احمد آشپز، آشپز سرگرد بلوچ - پهلوان کچل و... آنچه را فشرده آورده شد، گویای روشنی است به نشان‌دهی چونی و چرایی جنایت رخ داده، و برناماساز دست‌های آلوده‌ای که در آن جنایت تکان‌دهنده، دست داشته‌اند!

بازجویی‌های آورده شده‌ی بالا، نه تنها رساننده‌ی آنچه را است که آورده شد، که دیگر دستگیر شدگان و دست به خون افشار طوس آلوده داشتگان نیز، کم و یا زیاد، ناگزیر به زبان آوردند و بروز دادند به جنایتی که انجام گرفته و همداستانی‌های خود و دیگرانی، که هریک به گونه‌ای و بنا بر مرتبه‌ی اجتماعی که داشته‌اند، بازگو کرده‌اند. بازگویی و بروز دادن هریک از آنها، بنا بر مرتبه‌ی اجتماعی و پایگاه «سیاسی - نظامی» دارنده بوده، رساننده‌ی روشن است، در سودی که هریک از آنها، در قتل افشار طوس، جستجو می‌کرده‌اند، بی‌شک و گمانی، حتی احمد آشپز، آشپز سرگرد بلوچ، کننده‌ی قبر، بار بزه و زشت‌کاری و جنایت روی آوری‌اش، کمتر بوده از برنامه‌ریزان و با دست خود خفه‌سازان افشار طوس، به گونه‌ی دهشتناکی، که نیم‌نگاهی از آن جنایت هولناک نوشته آمد و نشان داده شد!

داده‌های تاریخی، نشان‌گری دارد به اینکه وجدان احمد آشپز، کننده‌ی قبر، پس از جنایت روی داده برانگیخته می‌شود و در زندان به چاقو پناه می‌برد برای خودکشی، که پاسداران زندان دریافته و جلوگیری خودکشی او می‌گردند. ولی، کسانی چون بقایی، فردای جنایت و پس از آشکار شدن و دستگیری جنایتکارانی که خود یکی از برنامه‌ریزان اصلی آن جنایت به شمار می‌رفته، به حسین مکی تلفن می‌زند، تا او با مصدق به سخن بنشیند به اینکه «از شکنجه‌ی آنان خودداری کنند» و کوشش‌های این‌گونه‌ای که پس از آشکار شدن دست برنامه‌ریز آلوده‌ی خود به جنایت رخ داده، بگوید آنها زیر شکنجه نام او را برده‌اند!

کوشش‌های بقایی و رفتارهای او در برنامه‌ریزی قتل افشار طوس و سخنان و زشت‌کاری‌های پسین روزهای آن جنایت روی داده، و دیگر کسان با او هم‌بیش

بوده‌ای چون «حسین خطیبی»، چه در حزب زحمتکشان، و چه در روزنامه‌ی شاهد و یا، سرتیپ فضل‌الله زاهدی، نخست‌وزیر کودتا، ریاست کانون افسران بازنشسته و دیگر برنامه‌ریز قتل افشار طوس و... همه و همه، نشان‌دهنده است، که نه دارنده‌ی وجدانی بوده‌اند در سنجش با «احمد آشپز»، و نه اندازه‌ی بار بزهکاری آنان، می‌توانسته است، کمتر باشد از احمد آشپز قبرکن، که همداستان با سرگرد بلوچ و افشار قاسملو، به خفه کردن و... افشار طوس روی آورده‌اند!

آیا درستی داوری بالا را نمی‌توان در این سخنان «احمد آشپز» یافت که می‌گوید؛ «... منظره‌ای را که هیچ وقت فراموش نمی‌کنم موقعی بود که افشار طوس به سرگرد بلوچ التماس می‌کرد و می‌گفت اگر مرا آزاد کنی، هرچه بخواهی به تو می‌دهم، ولی سرگرد بلوچ به او جواب داد من هیچ‌کاره هستم حکم آزادی تو در دست اشخاص دیگری است؟! دیگرانی که بعداً دستور می‌دهند «کار او را بسازید»، و به دنبال آن دستور، در ساعت دو و نیم بعد از ظهر به دستور شومزای از بالا دریافت شده، به آن‌گونه هولناک، او را می‌کشند، آیا بارگناه و بزهکاری بیشتری را بر شانه نداشته‌اند؟! آیا بنا بر آنچه رفت، و برانگیزی وجدان احمد آشپز، او را به خودکشی، رساننده‌ی این نمی‌باشد، از دیگرانی چون سرگرد بلوچ - افشار قاسملو - دکتر سرتیپ منزه و...، و به ویژه همانندان از بالا دستوردهنده، چه بقایای - زاهدی - خطیبی و یا هر در مرتبه‌ی بالاتر «اجتماعی - سیاسی» دیگر قرار گرفته‌ای که بوده باشد، با وجدان‌تر و دارنده‌ی ارزش‌هایی که مبنی بر آن، شرمنده‌ی گناه خود گردد؟!»

در بازجویی‌های انجام گرفته از دستگیر شدگان یاد شده، اداره‌ی آگاهی دست می‌یابد به همدستی آن جمعی که نامبرده شد، که از جمله بوده‌اند مظفر بقایی و سرتیپ زاهدی، و در پی پیگیری‌های بازپرسان سرتیپ بایندر و سرتیپ زاهدی در خانه‌ی سرهنگ زاهدی دستگیر می‌گردند.

دستگیری آنان، به دست سرهنگ سررشته انجام‌پذیر و او از آن دو درباره‌ی سرگرد بلوچ و جای پنهان شده‌ی او را می‌پرسد. بایندر به سکوت روی می‌آورد، اگرچه در پی پرسش نشانه‌های دلهره در چهره‌اش نمایان می‌گردد، در حالی که زاهدی آرام در اتومبیل جای می‌گیرد و نیز مخفی‌گاه سرگرد بلوچ را «که منزل سرهنگ شفقی پدرزنش بوده»، بروز می‌دهد. مأمورین بلادرنگ سرهنگ شفقی را دستگیر، او نیز جایگاه پنهان شده‌ی بلوچ را می‌گوید و راهنمایی‌های لازم، سبب‌ساز دستگیری سرگرد بلوچ، شکنجه‌گر افشار طوس، می‌گردد!

سرگرد بلوچ در «قصبه‌ی منصور بلاغ» پنهان گرفته و از همان دمادم کشف شدن جنایت رخ داده، از اتومبیل سرتیپ بایندر سود می‌جوید و به دهات قزوین رفته و با نام «مهندس طاهری» در پنهان بسر می‌برده است. سخنان «افشار قاسملو» بازگوکننده‌ی شکنجه‌ای بوده، که بی‌گسست سرگرد بلوچ به افشار طوس می‌نموده است و پرسش‌های پی‌در پی نمودن در پیرامون «بازنشسته کردن افسران» و اینکه «آیا شاه از بازنشسته شدن ۱۳۶ افسران راضی بود؟»

در بازجویی‌های حسین خطیبی آمده است که «واسطه‌ی آشتی بین دکتر بقایی با افشار طوس بوده و به دستور دکتر بقایی، تشکیلاتی برای ربودن رئیس شهربانی، رئیس ستاد ارتش، رئیس ژاندارمری داده بودیم، و منظور از این کار آن بود که دولت مصدق را متزلزل ساخته و او را وادار به استعفا نماییم!»

خطیبی، از مصطفی کاشانی، پسر آیت‌الله کاشانی هم نام می‌برد و می‌گوید «سید مصطفی کاشانی پسر آیت‌الله در آن شب به منزل من آمد و او هم در توطئه دست داشت و...!» فاش‌سازی «خطیبی» دستگیری «اکبر» راننده‌ی سرتیپ مزینی و سپس بازجویی انجام گرفته از او و نقش سرتیپ مزینی در قتل افشار طوس به زبان آوردن، با خود دارد و می‌گوید «شب دوشنبه در حدود ساعت ده سرتیپ مزینی با چند نفر دیگر از خیابان خانقاه که هر شب آنجا می‌رفت، بیرون آمد و یک نفر را که در پتو پیچیده شده بود، در اتومبیل گذارد و به طرف تپه‌های «تلو» که چند شب متوالی به آنجا می‌رفتیم حرکت کردیم، در نزدیکی تپه دو اسب آماده بود، مزینی و چند نفر دیگر مردی را که در پتو پیچیده شده بود با اسب به نقطه‌ی نامعلومی بردند، دیروز نیز مجدداً مزینی به آنجا رفت و پس از مدتی مراجعت کرد»، و از این فاش‌سازی‌های راننده‌ی سرتیپ مزینی، سرهنگ نادری سود می‌جوید و با تعدادی مأمور آگاهی و سروان فهیم و یک دسته سرباز، به جایگاه یاد شده می‌روند و می‌بینند فردی را دورین به دست، از بلندی تپه به فرار روی می‌آورد. او را دستگیر، و می‌یابند که کدخدای آن منطقه بوده، به نام «عباسعلی نخلی»، و منطقه نام «عسگرد» متعلق به سرهنگ امیر علایی است!

عباسعلی، کدخدای ده عسگرد، از مأموریت خود سخن می‌گوید، که از طرف سرهنگ علایی آورنده‌ی چند اسب بوده تا دوستانش به گشت بروند و سه شب چنین می‌کند، تا شبی که بلوچ - مزینی - آشپز بلوچ و...، افشار طوس را به آنجا برده، و پس از دستوراتی، مزینی برمی‌گردد و کدخدا بنا بر دستور سرهنگ امیر علایی «مأمور مراقبت و آوردن غذا برای آنها بودم، از آن روز به بعد بلوچ و یک نفر دیگر به نام افشار در درون

غار مشغول شکنجه دادن شخصی که چشم و دست‌ها و پاهایش را بسته بودند، شدند و...»، تکرار رویدادهای هولناکی را که در گذشته، از زبان احمد آشپز آورده شد، در مورد شکنجه و سپس کندن قبر و خفه کردن افشار طوس و...، می‌توان، از زبان «کدخدای» ده سرهنگ امیر علایی شنید!

مصدق، در *خاطرات و تألمات*، و در پیوند با آنچه به کودتای ۲۸ مرداد راه می‌گیرد و شکست نهضت ملی و به شن نشانی دست‌آوردهای ملت ایران به سود بیگانگان، به زیان دولتِ مصدق، با دستِ کودتاگران بازتاب می‌گیرد، کوتاه ولی رسا، به چرایی‌های قتل افشار طوس اشاره دارد، که آورده شد و بازآوری آن به اینکه «من با دستگاهی کار می‌کردم که زیر نفوذ استعمار بود!» چیرگی استعمار بر دربار - ارتش - دو مجلس و دیگر ارکان و نهادهای کشور، نیز، نه با زمان کوتاه دوره‌ی مصدق امکان‌دهنده بود، بی‌رنگ سازی دست‌های استعمار را و نه گونه‌ی پاگرفتن دولتِ ملیِ مصدق می‌توانست چالاکی نشان دهد در کوتاه‌سازی آن دست‌ها و گزیر کار دولتِ ملیِ خود و چاره‌ی پیروزی ملت ایران را شتابان، با از میان برداری و کوتاه‌سازی آن دست‌های زیان‌رسان، چاره‌گر گردد. مصدق، با زبانِ هوشمندانه و راه روی در جاده‌ی راستی و درستی، آشکار برمی‌نمایاند بوده‌ی دستِ «نفوذ استعمار» را که بنا بر آن بوده‌های شوم‌زای «او را از بین بردند و با آن همه بیانات و اقراری که متهمین به قتل او در نوار ضبط صوت نمودند همگی بدون استثنا در دادگاه نظامی تبرئه شدند و پرونده‌ی قتل او که با آن طرز فجیع از بین رفته بود مختوم گردید!»

سخنانِ مصدق باز یاری‌دهنده بود در نشان‌دهی و بازگویی آنچه با «قتل افشار طوس»، بدخواهانِ نهضت ملیِ ایرانیان در سر پرورانیده بودند و بازدارنده گردیدن به آنچه مصدق در سر داشت و به انجام آن روی آورده بود در آنچه خود گفته است، که «پس از چند تغییر و تبدیل سرتیپ افشار طوس را در رأس اداره‌ی کل شهربانی گذاردم شاید اصلاحاتی بکند» و در این شوم راه زیان‌بار آور، بقایی و دیگران در گذشته با نهضت ملیِ همسویی داشته نیز، همداستانی همه جانبه داشتند تا با این‌گونه زشت‌کاری‌ها و آسیب‌رسانی‌ها، آرام‌بخش «من» حقیرانه‌ی خود شدند، و من تاریخی ملتی را که می‌رفت تا در پهنه‌ی کامل «اجتماعی - سیاسی» به گُل می‌نشیند و میوه‌ی پیروزی می‌دهد، به گِل نشانند و از بالندگی و حرکت بازداشتند!

در لابلای داده‌های تاریخی، دست‌یابی بر این است که «کانون افسران بازنشسته» و به ویژه چند تن از پایوران ارتشی بازنشسته در آن کانون، بازوی اجرای از میان برداری



افشار طوس بودند و پاره‌ای از آنان، از جمله سرتیپ مزینی روابط دوستی گسترده‌ای با او را داشته، که می‌تواند در دام‌افکنی افشار طوس، سودمند افتاده باشد، در به اجرا درآوردی خواستِ زیان‌بار آنان! برنامه‌ریزی کار، چه به دست کسانی چون بقایی - سرتیپ زاهدی و... بوده باشد، چه به دست سرتیپ مزینی - سرتیپ منزه و... و پادرمیانی حسین خطیبی و دیگر کسان نام آورده و نیاورده شده؛ ۱- گام‌نهی از در دوستی بوده است، و سود جستن از دوستان نزدیک تا این‌گونه افشار طوس را، بی‌درگیری به دام اندازند. ۲- بنیادین‌ترین انگیزه‌ی خشم، در میان افسران بازنشسته، به از میان برداری افشار طوس، بنا بر پرسش‌های سرگرد بلوچ از او در هنگام شکنجه و دیگرانی چون مزینی و...، که با او دوستی نزدیک داشته بودند، بازنشسته کردن افسران می‌بوده است با پیشنهاد سازمان افسران ملی و در رهبری آنها به دست افشار طوس و پذیرش دولت مصدق، که انجام می‌گیرد. ۳- گام‌نهی گسترده‌تری، با کوشش و تلاش برنامه‌ریزانی چون بقایی - زاهدی - دربار و...، همه‌ی بدخواهان مصدق و دولت او، در سازمان‌دهی به «کمیته‌ی سیاه»، و از گفته‌ها برآورده شده، که ۲۵ نفر بوده‌اند از افسران بازنشسته، تا جمع‌آوری پول و سلاح کنند در ربودن بازوان «نظامی و سیاسی» دولت ملی، و سپس باکشتن و ترور آنان، در جامعه ترس‌آفرینی نموده و مصدق را به کناره‌گیری وادارند، و اگر کناره‌نگرفت، روی به کودتا، و به هرگونه‌ی ممکن مصدق و دولت ملی او را به شکست بکشانند و بنشانند!

نه تنها فاش‌سازی‌های بیرون جسته از زبان بازداشت شدگان شرکت داشته در قتل افشار طوس، روشن و آشکار، گویاگری دارد که در رأس شبکه‌ی دام‌گستری برای از میان برداشتن افشار طوس، بقایی و سرلشگر زاهدی بوده‌اند، که در برنامه‌ریزی جنایت انجام گرفته، سیف‌الله - اسدالله و قدرت‌الله رشیدیان، این چند برادر هم، همداستانی داشته‌اند و دیگر داده‌هایی تاریخی پرده‌دری دارد به ارتباط پیگیر میان زاهدی و بقایی از پیش وجود داشته‌ی پای گرفته به زیان دولت ملی مصدق همسو شده، که اولین نشانه‌ی آن، سه روز پس از کودتای بیست و هشت مرداد، میان سرلشگر زاهدی، نخست‌وزیر کودتا با حائری‌زاده - شمس قنات‌آبادی - بقایی و نشست گفت و شنود داشتن، در انجام‌دهی بایستگی‌هایی که پس از کودتا آنان باور داشته‌اند به زیان مصدق و دیگر در اردوگاه نهضت ملی ایرانیان جای گرفته. آیت‌الله کاشانی نیز، چه مستقیم، و چه نامستقیم و از طریق دوستان و همراهانش چون، شمس قنات‌آبادی - بقایی و حائری‌زاده، همبستگی با زاهدی نشان می‌دهد و از پیش و پس از کودتا، با نخست‌وزیر

کودتا، روابطی تنگاتنگ داشته و از او پشتیبانی همه جانبه‌ای نموده و یاری‌بخش او گردیده، بوده است!

### دیگر رخداده‌ها، و نیم‌نگاهی به حزب توده شوروی، در برابر آنچه می‌گذرد، تا همه‌پرسی مصدق، به بود و یا نبود مجلس هفدهم شورای ملی

در پی از دست شدن تیمسار افشار طوس، وجود ناسازواری‌های در پنهان پروریده و بالندگی یافته، چهره‌ی آشکار می‌گشاید و درگیری‌ها زبانه می‌کشد در مجلس و دیگر نهادهای سیاسی جامعه! بنا بر آنچه رخ داده و بایستگی پادافره‌دهی و سزیدن دادگری، دولت و وزیر دادگستری آن، درخواست «سلب صلاحیت» از بقایی - را دارد، که تمام مجلس‌نشینان درباری، همدوش و همگام، به یاری بقایی می‌شتابند و در پیکره‌ای به نام «اقلیت مجلس»، کوشش و تلاش بر آن داشتن، تا نه تنها دولت امکان «سلب صلاحیت» از بقایی را به دست نیآورد و در پیشگاه دادگری، بقایی آلوده دست به خون افشار طوس، نهیده نشود، که مسیر کار مجلس را به «استیضاح» و واژگونی «دولت ملی مصدق، به کژراهه می‌اندازند و روندی آسیب‌رسان و زیان‌بخش، برپا می‌دارند!

به کژراهه کشی روند کار مجلس به دشنام‌گویی - زد و خورد و ناسزاکاری‌هایی سر باز می‌کند، و این‌گونه زمین‌گیری در کار دولت و مجلس به بار آوردن، تا بتوانند زمان و امکان شکست دولت مصدق را آماده‌ساز گردانند، و به آن دست یازند! آغاز چنین روندی را، حائری‌زاده دامن می‌زند در ناسازواری با کوشش‌های دولت مصدق، و آیت‌الله کاشانی نیز، بنا بر خواست دربار او را یاری‌رسان است، تا مجلس شورای ملی نتواند تکیه به قانون اساسی، دست شاه را از دخالت در امور کشوری و لشگری دورنگه دارد و کوشش‌های مصدق را در اجرای مشروطه و حرمت‌گذاری به قانون اساسی، به سنگ نشانی‌دارند، و بازدارنده گردند کار مجلس و دولت را در اجرای قانون اساسی و پای‌بندی به مشروطیت!

مکی نیز، با بازگشت از آمریکا و در پی گفت و شنو‌دهای به تندی گراییده شده، که در گذشته آورده شد و درون‌مایه‌ی آن گفت و شنو‌دهای تند برخاسته از دیدگاه‌ها و زبان‌های گوناگون، از جمله دخالت دادن دست آمریکا را در رخداد سی تیر، در نشست‌های خود با روزنامه‌نگاران در آمریکا و...، که به همه‌ی آنها اشاره رفت، او را نیز به جمع ناسازواران با دولت ملی کشانیده، می‌دارد. پشت کردن مکی به دولت ملی مصدق و با دشمنان دیروز و امروز همداستان شدن، هرچه بوده باشد، بیشتر در

روزنامه‌ها بازتاب می‌گیرد و از آن سخن گفته می‌شود، که از جمله است هفته‌نامه‌ی تایم، که برگردان به فارسی آن را می‌توان در روزنامه‌ی نیروی سوم و هفته‌نامه‌ی خواندنی‌های آن دوران دید، از آن سخن رفته است. اگر خرد و هوشمندی سیاسی مصدق، نمی‌پذیرفت که بازگویی باشد به اینکه دولت آمریکا به سود قوام‌السلطنه در سی‌ام تیر به زیان دولت ملی مصدق گام نهاده است و دیگر دخالت‌های آمریکا را به سود انگلیس و زیان ملت ایران پوشیده نگه دارد، تا بوده‌هایی پنهان ولی دولت ملی دانسته آن را، آشکاساز نگرداند و این‌گونه دامن زده نگردد به خواست انگلیس، که کوشش همه جانبه داشت جهان را آگاه‌ساز باشد به اینکه آمریکا پی‌کننده‌ی سیاست و خواست انگلیس است و روی در روی نهضت ملی ایرانیان. ولی کسانی چون مکی بن‌مایه‌ی هوشیاری‌های سیاسی مصدق را در برابر هم‌آوردان جهانی، به ویژه انگلیس نمی‌یافتند و نابخردی به کار می‌بردند با تکیه بر این باور، که پرده‌دری‌های آنها می‌تواند سودرسان باشد، اگرچه در پشت این باورمندی آنها، از من خود حرکت کردن چهره نمایان داشت و آهسته آهسته باورمندی در آنان پای گرفته که می‌توانند جای مصدق نشینند. مصدق‌گزیرکار دولت خود و نهضت ملی و پیروزی ملت ایران را در آن دیدن، که شکاف میان سیاست آمریکا و انگلیس وجود داشته باشد و گرایش‌های نزدیکی آن دو دولت بیگانه را در برابر دولت ملی ایران، کم‌رنگ نشان دهد و هیچ شمرد بازتاب آن را در میان سیاست جهانی و راه نیابد در درون روزنامه‌ها و دیگر رسانه‌های خبری تا بتواند با دامن زدن به ناسازواری‌های میان قدرت‌های جهانی، که هر یک با دیگری داشت و به‌گونه‌های گوناگون و بنا بر سرشت قدرت و ناسازواری‌های درون‌زای چهره می‌نمود و رخ نشان می‌داد، چاره‌ی کار نفت ملی شده‌ی ایران را، به گونه‌ی مناسب و همخوان با استقلال سیاسی جامعه‌ی ایران، به نتیجه برساند و رهیافتی خوانا با خواست «تاریخی - اجتماعی» ایرانیان را، به دست آورد!

در هفته‌نامه‌ی تایم جسسته و گریخته‌ای، از انباشته‌هایی به چشم می‌خورد، در بیان چرایی دوری‌گزیدن مکی از نهضت ملی و مصدق، پس از بازگشت او از واشنگتن، که گویاگری دارد به انگیزه‌های برشمرده‌ای که در گذشته و نیز در بالا، هر چند فشرده و کوتاه، نوشته و گفته آمد در چند و چون دوری‌گزینی مکی از مصدق و نهضت ملی، پس از سفر آمریکا! نیک پیدا است که، آورده‌های تایم، برخاسته از سیاست آن «هفته‌نامه» می‌باشد، در سود و زیانی که برای انگلیس - آمریکا و... به گونه‌ای و ایران به گونه‌ای دیگر در سر داشته و بررسی‌های خود را، برگرفته از آن باورمندی سیاسی، بر

روی کاغذ آورده است!

روزنامه‌ی نیروی سوّم، پیش از آوردن برگردان فارسی آن می‌نویسد «مقاله‌ی زیر که از مجله تایم اقتباس شده نه کاملاً صحیح است و نه تماماً مورد تایید ما»، سپس آوردن نوشته‌ی تایم در بیان دوری گرفتن آیت‌الله کاشانی در کسوت ریاست مجلس شورای ملی و مظفر بقایی رهبر حزب زحمتکشان و نماینده‌ی مجلس از مصدق و نهضت ملی، به «واسطه‌ی جاه‌طلبی»، و کنون توانایی‌های خود را به زیان دولت مصدق و سود بدخواهان او به کارگرفتن، که بازگویی درستی داشته است. در پی آن داوری‌ها برای کاشانی و بقایی، از حسین مکی سخن می‌گوید به مانند «شخص نمره ۲ در نهضت ایران» و گذشته‌ای از او برشمردن و اینکه «حسین مکی بسیار دوست می‌داشت که بگوید هر کس با رئیس و رهبر او مخالفت بکند باید از بین برود ولی مکی آرزوی رسیدن به جاه و مقام را داشت»، و پرداختن به بازگشت او از آمریکا و اینکه گفته بوده است که «دارای دلایل و اسناد مختلف و فراوانی درباره‌ی مخالفت آچسن و ترومن در مورد ایران است، ولی وقتی که لوی هندرسن سفیر کبیر آمریکا این اتهامات را رد و تکذیب کرد، دکتر مصدق نایب نخست‌وزیر را مجبور کرد که برود در مقابل مجلس اعتراف کند که او هیچ نوع دلیل و مدرکی در دست ندارد. حسین مکی هرگز این امر را فراموش نکرد و نبخشید. هفته‌ی گذشته موقعیت لازم برای مکی فرا رسید. مصدق از مجلس تقاضای تمدید اختیارات خود را برای یک سال دیگر کرد، حسین مکی با شدت روی صندلی کوفت و اعلام داشت: «من از وکالت مجلس استعفا می‌دهم»!

هفته‌نامه‌ی تایم، با آوردن بررسی‌های بالا، که در آن درستی‌هایی جلوه‌گری دارد، مبنی بر چرایی‌ها و چگونگی دوری گرفتن آیت‌الله کاشانی - بقایی - مکی و حائری‌زاده و دیگر با آنان همراه به سوی دربار و شاه، و یا ناخواسته، سوی بیگانه‌روان گشته را، یادآوری دارد و رساننده است انگیزه‌ها و برانگیخته شده‌های در آن افراد را، در رویاروی مصدق جای گرفتن و سپس می‌نویسد؛ «اکنون که رفقای دکتر مصدق از وی دوری گزیده‌اند بهترین فرصت او برای تثبیت مقام خود، تمسک به یک موافقت درباره‌ی نفت است»!

در بررسی نوشته‌ی تایم، خواننده انباشته درست و نادرست گنج‌انیده شده‌هایی را دارد، مبنی بر؛ ۱- هوشیاری و خرد سیاسی مصدق، که نمی‌خواست است، آشکار ساز شود همسویی آمریکا با انگلیس و آن‌گونه که مکی گفته بوده است؛ «مخالفت آچسن و ترومن در مورد ایران» و پس از اینکه نماینده‌ی سیاسی آمریکا، هندرسن، آنچه را مکی

به زبان رانده بوده است رد می‌کند و سیاست دولت خود را گونه‌ای دیگر می‌شمرد، مصدق سود جسته و معاون خود را به مجلس می‌فرستد، تا بگوید که دولت ایران «هیچ دلیل و مدرکی در دست ندارد» تا تکیه بر آن، دخالت دولت آمریکا را در مورد ایران، برنمایاند. نیز، اگر بوده‌هایی می‌بوده، بنا بر برداشت‌ها و نشانه‌هایی در پشتیبانی از قوام و یا در دیگر موردها، همراه با انگلیس، گونه‌گویی حسین مکی که «دارای دلایل و اسناد مختلف و فراوانی» است تا داده‌هایی روشن و آگاه‌ساز دادگاه پسند، که با آن داده‌ها بتوانند به سفیر آمریکا و دولت او بنمایانند آنچه را در پنهان وجود داشته و دهان‌بند نماینده‌ی سیاسی آمریکا گردد آن داده‌ها و خسته شدن و بروز دادن به بار آورد و استواری دهد به دولت مصدق در برابر رفتارهای دولت آمریکا، که بی‌طرفی از خود نشان می‌داده است!

۲- دست‌آویز شدن کار درست مصدق، در آن گاه‌ناگزیری، به فرستادن معاون خود به مجلس، تا هوشمندی سیاسی بازدارنده گردد آمریکا را از نزدیک شدن بیشتر به انگلیس و بیشتر پشت کردن به ایران، واکنشی را با خود آور است، رخ نشان داده در رفتار ارزان حسین مکی، با ناسازواری نشان دادن در تمديد اختیارات به مصدق و تهدید به کناره گرفتن از نمایندگی مجلس، و پیامدهای زیان‌رسان دیگری که از آن به پس از خود نشان می‌دهد. تایم، در بالای نوشته‌ی یاد شده، عکسی از حسین مکی آورده است، که در آن عکس، داوری که «مکی نیز آرزوی رسیدن به جاه و مقام» است را، به خوبی نشان می‌دهد!

۳- که در واقع «گریز زدن» نویسنده‌ی هفته‌نامه‌ی تایم است، که «اکنون که رفقای دکتر مصدق از وی دوری گزیده» اند، چاره‌ی کار پیشنهاد می‌کند و گزیر دولت ملی را اینکه «بهترین فرصت او برای تثبیت مقام خود، تمسک به یک موافقت درباره‌ی نفت است!» و پوچ پنداری، در اینکه، شاید بتوان مصدق را به جاده و راهی کشاند، که در آن «موافقت درباره‌ی نفت»، به گونه‌ی دلخواه و مناسب سیاست‌های استعماری، انجام‌پذیر باشد!

گویی، مصدق، «برای تثبیت مقام خود» تلاش داشته، بوده است، که کنون «بهترین فرصت» برای او، به وجود آمده باشد و پندگیر از پند نویسنده‌ی هفته‌نامه‌ی تایم، تا تلاش‌ها و کوشش‌های ملت ایران را به زیر پای نهد، تا «تثبیت مقام خود» کرده باشد و این‌گونه گوشمالی دهد به از او دوری گزیدگان!

خواننده، در پی «گریز زدن» نویسنده‌ی هفته‌نامه، و پندهای استعماری به گونه‌ای که

آمد، خواسته یا ناخواسته، آنچه می‌یابد، هشداردهی است به مصدق، به این‌گونه که «مذاکره‌کنندگان آمریکا با آنکه خاطرات مایوس‌کننده‌ای از دکتر مصدق دارند»، ولی اگر آماده‌ی پذیرفتن «حکمت در مورد ادعای انگلیسی‌ها درباره‌ی نقض قرارداد نفت بشود»، چنین و چنان به سود او خواهد شد و رهنمودگونه به اینکه «انگلیس آماده‌ی خرید ده میلیون تن نفت ایران در سال می‌باشد و آمریکا نیز مبلغ معتناهی برای کمک اقتصادی به ایران خواهد داد»، و کوشش خام‌پندارانه‌ای که، تا آن همه خیزش‌ها و تلاش‌های وجود داشته‌ای که به «قانون ملی شدن نفت ایران» فرجام‌گرفت را، بی‌رنگ و هیچ بشمرد و چاره‌ی کار را این‌گونه به مصدق باوراند! آنچه دنبال می‌شود، پیش‌دیده‌ی خواننده نهادن بوده‌هایی است، پیش از همه‌پرسی دولت مصدق، و با چنین هدفی، تکیه به هفته‌نامه‌ی تایم، گام‌نهی مکی را هم در همین سوی آوردن بود، و چند و چون دیدگاه آن هفته‌نامه را نشان دادن، که‌گزی‌کار مصدق چه می‌باشد، اگر می‌خواهد بر سر قدرت باقی بماند، بنا بر خواست و باور دو قدرت جهانی آمریکا و انگلیس، به گونه‌ای دیگر شوروی هم، که گفته خواهد شد!

فزونی گرفتن ناسازواری‌های وجود داشته در پهنه‌ی سیاسی جامعه‌ی ایران و شکاف‌پذیری میان به وجود آورندگان جبهه‌ی ملی و دامنه‌ی دشمنی ورزیدن با نهضت ملی ایرانیان و دولت ملی مصدق، به ویژه در مجلس شورای ملی، نمایندگان نهضت ملی در مجلس شورای ملی ناگزیری کار خود را، در برپایی نمایشی خیابانی می‌یابند تا روشن ساز برای مردم گردند به آنچه در مجلس می‌گذشته است، و چهره‌های دشمنان را در پیشگاه ملت پرده‌در شوند. نمایش خیابانی، با شکوه فراوان در بیست و نهم خرداد در میدان بهارستان برگزار می‌گردد. در این روز، و بنا بر فراخوان نهضت ملی، حزب توده آمادگی سازمان خود را در شرکت آن نمایش خیابانی ابراز می‌دارد ولی با آن مخالفت می‌شود، لذا حزب توده نمایش خیابانی خود را در شاه‌آباد برپا می‌دارد و هر دوی این نمایش‌های خیابانی، بی‌درگیری و آسیب‌رسانی پایان می‌گیرد. در نمایش جمع‌گرفته‌ی مردم، در روز ۲۹ خرداد، در میدان بهارستان که در برخورد هنگامی سالروز «خلع ید از شرکت نفت» بود، تنی چند از رهبران جبهه ملی با مردم به سخن نشستند و به آنچه در مجلس شورای ملی می‌گذشت اشاره و هشدارباش به بیم و آسویی که می‌تواند از سوی ناسازوار بودگان، به نهضت ملی و دست‌آوردهای ملت ایران وارد آید، پرداختند.

در پی سخن سخنگویان جبهه‌ی ملی، در جمع مردم در آن روز، که از میان آنان

مهندس رضوی - اللهیار صالح و... را می‌توان نام برد، بر مردم نمایان ساخت زشت‌کاری‌های از نهضت ملی بریده شدگانی چون آیت‌الله کاشانی و... را و با کوشش نخست‌وزیر، اکثریتی از نمایندگان بر آن شدند تا آیت‌الله کاشانی را از جایگاه ریاست مجلس شورای ملی بردارند و عبدالله معظمی را در آن مقام بگمارند. درگزینش ریاست جدید مجلس، چهل و یک تن در برابر سی و یک تن به سود معظمی رأی داده شد. معظمی، که مورد احترام بود و در میهن‌پرستی پرآوازه، کوشش‌های بسیار نمود تا ناسازواری‌های پا گرفته را بی‌رنگ و سازواری‌های بایسته‌ای را فراهم سازد، تا بدین‌گونه از زیان‌ها و آسیب‌های فزاینده جلوگیری و بازدارنده شود به شکستی که بر سر راه مردم، چهره‌ی شوم خود را می‌نمایاند!

او هر چند کوشش و تلاش گسترده کرد، اما با دریغ و درد راه به جایی مناسب نبرد و کوشش‌های او راه‌گشای نگردید و بازدارنده نشد فزونی گرفتن کارشکنی‌های نمایندگان را که، ستیزه‌گری با دولت ملی را در پیش گرفته بودند، چه نمایندگان کهنه دشمنی داشته و گوش به فرمان بیگانه و دربار بسته، و چه جدید دشمنان از نهضت ملی بریده و سر در راه بیگانه و دربار نهاده‌ای که، از آنها مرتبه‌هایی نام برده شد!

همان‌گونه که آمد، معظمی از دهم تیر ماه ۱۳۳۲ به ریاست مجلس می‌نشیند، ولی سیرگاه مجلس و روند سیاسی جامعه در سوی یگانه‌سازی دشمنان کهنه و جدید نهضت ملی گام نهنده است و با اندوه فراوان، ناآرامی و ناپیکارچگی‌های فزاینده میان نیروهای ملی و مردمی رشدپذیر و با خود داشت آینده‌ای می‌گردد، روز بروز ناروشن‌تر و تیرگی‌آور، در زیان دست‌آوردهای تاکنون ملت به دست آورده.

برنامه‌ریزی‌های شرافرینان، در مجلس، و همداستانی میان آیت‌الله کاشانی - حائری‌زاده - بقایی - سرلشگر زاهدی - میر اشرافی - جمال امامی و خیل دیگری از دشمنی ورزیدگان با مصدق و نهضت ملی، پهنه را بر دولت ملی تنگ می‌سازند، به سود دربار و بیگانگان با هم همسویی گرفته و مجلس شورای ملی را به مانند پایگاه کارشکنی و آسیب‌رسانی به دولت مصدق، درمی‌آورند!

گردش کار، در پهنه‌ی جهانی و در درون ایران سخت به سوی دگرگونی راه گرفته است و همبستگی تنگاتنگی میان دشمنان ایران به بار آور می‌گردد، اگرچه ناهماهنگی و بی‌برنامه‌ای و درهم برهم ریختگی کار، دولت ملی و نیروهای درکنار و همراه آن بوده را، در چنبره‌ی آسیب‌پذیری و شکنندگی در برابر دشمن قرار می‌دهد، هرچند ملت، یکپارچه دوشادوش مصدق و دولت ملی او آماده‌ی هنگامه‌سازی است و همواره در

پشتیبانی از مصدق، استواری همه جانبه‌ای نشان می‌دهد!

گشتی در گذشته، و دیداری بر روی کنفرانس واشنگتن، در پی بر سر قدرت نشینی آیزنهاور، بازخاطری از آن دارد که انگلستان توانسته است به آمریکا بپذیراند سیاست خود را درباره‌ی نفت ایران و دولت ملی مصدق، که نفت چون گذشته، مناسب حال کهنه استعمار به نتیجه رسد و آمریکا را نیز در چپاول سهم دارد و سرنوشت دولت مصدق را در واژگونی شماره زدن. اگرچه در دوره‌ی دموکرات‌ها، سیاست آمریکا، تن به واژگونی دولت مصدق نمی‌دادند و در آغاز کار جمهوری خواهان، نیز سیاست آمریکا چنین سیاستی را، هر چند کم‌رنگ یادآور می‌شد و بودن مصدق را، برگرفته از نگرانی نیرومند شدن حزب توده، بازوی سیاسی شوروی در ایران، بایسته می‌شمردند، ولی، چون دولت ملی پیشنهاد «آمریکا - انگلیس» را در کنفرانس واشنگتن رد می‌کند، خواست سیاسی انگلیس، از زبان نماینده‌ی آن، ایدن، بر سیاست ناروشن آمریکا چیرگی می‌گیرد و ادامه‌ی بر سر کار بودن مصدق را زیان‌آور برای غرب و کارتل‌های نفتی خواندن، و تنها راه را از دیدگاه استعماری خود، در تدارک شکست مصدق می‌خواند، حال به هر گونه‌ی ممکن، هر چند رسوایی کشتار مردم بی‌پناه و به شکست کشانی خواسته‌های «تاریخی - اجتماعی» یک ملتی را، شماره زند کار آنها!

گفته شده است، که طرح زمینه‌سازی «کودتای آجاکس»، بنا بر دیدگاه یاد شده، از هفته‌هایی پیش میان «سیا» و «اینتلیجنس سرویس» مورد گفت و شنود رهبران دولت‌های آمریکا و انگلیس و سرویس‌های جاسوسی آنها، قرار گرفته و دنبال می‌شود. کوشندگی در سوی شوم به بار آوری، از سوی نیروهای دشمن، در درون و برون از مرزهای کشور، سخت جریان می‌گیرد و یگانگی راه میان آن مجموعه به وجود می‌آورد، در حالی که نیروهای مردمی و دل به مهر مردم و میهن بسته داشتگان سخت در پراکندگی و بی‌برنامه و روی در روی یکدیگر قرار گرفتن، زندگی سیاسی می‌گذرانند و پروای کار را به سود دشمن از دست می‌دهند. وزیر امور خارجه‌ی آمریکا، جان فاستر دالس، بنا بر سیاست دولت خود، برنامه‌ی سفری را تدارک می‌گیرد در دیدن از کشورهای چون ایران - پاکستان، که آمدن به ایران را، از برنامه‌ی خود می‌زند و سپس نیز با ارسال بیانیه‌ای که «... مردم آمریکا علاقه‌ی قلبی نسبت به ایران دارند و با ابراز همدردی...» و این‌گونه خوش‌آمدهای سیاسی و...، دیدگاه سیاسی دولت جدید آمریکا را برمی‌نمایاند به این‌گونه که «ایران اصولی را که ملاک مناسبات بین‌المللی است مورد عمل قرار دهد»!



سر باز زنی وزیر امور خارجه‌ی آمریکا از ایران و نامه‌ی معنی سیاسی دار او برای ایران، در اواخر اردیبهشت و اوایل خرداد است و بالاگرفتن درگیری‌هایی سیاسی در مجلس و سیرگاه گرفتن به آنچه گفته آمد. نیز، در همین زمان است که «هندرسن» سفیر آمریکا، به کراچی خوانده می‌شود برای گفت و شنود با وزیر خارجه‌ی دولت خود و پس از بازگشت به ایران، دوباره در دهم خرداد ۱۳۳۲، تهران را به سوی واشنگتن ترک و یکی از شرکت‌کنندگانی است که در برنامه‌ریزی کودتای «انگلیسی - آمریکایی» شرکت و فردا روز ۲۵ مرداد، که اولین کودتا، به اجرا گزارده می‌شود و به شکست می‌نشیند، او به ایران باز می‌گردد!

بیان‌نامه‌ی وزیر امور خارجه‌ی آمریکا، از کراچی به مصدق را، مصدق در روز هفتم خرداد، به مانند پیامی برای آیزنهاور پاسخ می‌دهد و در پی برشمردن کوتاه شده‌ی آنچه گذشته، و در رابطه‌ی پرداخت غرامت و تکیه به دادگاه جهانی و اینکه ایران در برابر دادگری گردن می‌نهد، بازخاطر می‌شود که «دولت ایران هم از شرکت سابق نفت و دولت انگلستان مطالباتی دارد که در موقع طرح دعوا، اظهار می‌کرد، چون دولت انگلیس به این امید است که وضعیت سابق خود را در ایران تجدید کند، به هیچ‌یک از این پیشنهادات ترتیب اثر نداد!»

مصدق، در دنبال پیام خود به آیزنهاور، بازتاب زشت‌کاری‌های شرکت سابق و دولت انگلستان را تنگناهایی در پهنه‌ی «اقتصادی - سیاسی» برای ملت ایران دانسته و برمی‌شمرد و پیامدهای بیم‌آور و آسیب‌رسانی در گسترش جهانی و نیز در ایران می‌خواند، که نادیدن آن «ممکن است عواقب خطیری داشته باشد و اگر در این موقع کمک فوری و مؤثری به این ممکلت نشود، شاید اقداماتی که فردا به منظور جبران غفلت امروز بعمل آید،» را خیلی دیر شده می‌نامد و ادامه دادن به چگونگی حال جامعه و در پایان یادآوری شدن که «در خاتمه توجه موافق و اثربخش آن حضرت را به وضع خطرناک فعلی ایران جلب نموده یقین دارم تمام نکات این پیام را با اهمیتی که شایسته است تلقی خواهند فرمود!» ولی، آیزنهاور به پاسخ نامه تأخیر می‌اندازد و بیش از یک ماه از آن می‌گذرد و در پاسخ نامه‌ی خود، ناامید نشان می‌دهد به حل نهاده شده‌ی نفت به دست مصدق و نیز انگیزه‌ی آن را در خاطرات خود این‌گونه بیان داشتن که «من از واگذاری پول مردم آمریکا به کشوری آشفته، برای رهایی مصدق از مشکلاتی که علل آن خودداری او در جهت حصول تفاهم با دولت انگلستان بود، امتناع کردم»، و این‌گونه همدوش و همسوی شدن دولت خود را با دولت انگلستان، به زیان ملت ایران، در

تلاش شکستِ مصدق آشکارا بیان می‌دارد!

در پاسخ نامه‌ی آیزنهاور به مصدق، انگیزه‌ی تأخیر گنج‌انیده شده به اینکه «تأخیری که در عوض جواب پیش آمد، بدان سبب بوده است که می‌خواستم با مستر دالس و مستر هندرسن، سفیر کبیر فرصت مشورت داشته باشیم و اکنون که به نوشتن این پاسخ مبادرت می‌کنم، محرک دوستدار، همان روح صداقت دوستانه‌ای است که در نامه‌ی خود جنابعالی منعکس می‌بینم!» او در پاسخ نامه‌اش به مصدق، به دیگر خوش‌آمدگویی‌های سیاسی می‌پردازد، اگرچه در لابلای نامه‌اش، که تأخیر و انگیزه‌ی آن را بیان می‌دارد، نشان‌دهنده است دام‌گستری و پنهان‌سازی زمینه‌هایی را، که نمایندگان دولت‌های «انگلیس - آمریکا»، در حال تدارک و گفت و شنود بوده‌اند، که به کودتای ۲۸ مرداد فرجام می‌گیرد، و آیزنهاور پاسخ نامه‌ی مصدق را، زمانی می‌دهد که نتیجه‌ی آن نشست را، که از طرف آمریکا «جان فاستر دالس وزیر امور خارجه - کرمیت روزولت برنامه‌ریز کودتا - آلن دالس ریاست سیا - چارلز ویلسن وزیر دفاع و هندرسن سفیر کبیر آمریکا در ایران و تنی چند شرکت داشتند، آگاهی یافته بوده، و به پاسخ آن، گونه‌ای که تکه‌ای از آن آمد، می‌پردازد!

در پاسخ نامه‌ی آیزنهاور، آشکارا، روی‌گردانی سیاستِ دولت خود را از یاری اقتصادی رساندن به دولت ایران می‌نمایاند و دنباله‌روی از سیاست انگلستان رخ می‌نمایاند به اینکه «... هرگاه حکومت دول متحده بخواهد به میزان معتناهی از طریق اقتصادی به ایران کمک کند، در حق مؤدیان مالیاتی آمریکا شرط انصاف را رعایت نکرده است. همین‌طور بسیاری از مردم آمریکا تا وقتی که اختلاف نفت حل و فصل نگردیده است با خرید نفت ایران از طرف حکومت دول متحده، عمیقاً مخالف خواهند کرد!»

در نامه‌ی آیزنهاور، که تکه‌هایی از آن آورده شد، جای جای پای همسو شدن «انگلیس» و «آمریکا» را می‌توان دید و بهانه و دست‌آویزهایی را که به کار می‌گیرد، برای گم‌سازی راه شوم در پیش گرفته‌ی آن دو دولتِ چپاولگر، از منافع ایران و همداستان شدن به خیانت و جنایتی که بر ملت ایران وارد آوردند در کودتای ۲۸ مرداد، با پخش پول‌های همان «مؤدیان مالیاتی» و صد البته که این بار «شرط انصاف» را، به سود خود و چپاولگر انگلیس، کهنه استعمار با آن همداستان شده، «رعایت کرده» است، که در جای خود و با آوردن میزان پخش دلارها، و بازتابِ سرکوب و زندان و کشتار و دیگر تبهکاری‌ها و زشت به بار آوری‌ها و... که با خود آورده است، نشان داده خواهد شد!

آیزنهاور خود نادرست و دروغ‌پردازی‌های خود را این‌گونه بیان می‌دارد که «وقتی انگلیسی‌ها ژست آشتی‌جویانه به خود بگیرند و شاه و نخست‌وزیر جدید ایران نیز نرمش‌نشان دهند، ایالات متحده به کمک‌های مالی خود به ایران ادامه خواهد داد» و چنین دُم خروس و زبانِ دروغ‌پردازِ آیزنهاور نماینده‌ی امپریالیسم چپ‌اولگر آمریکای را، از زیر قبای ریاکارانه‌اش، بیرون زده می‌توان دید و در هم‌سنجی نشانید سخنان آورده‌ی او را در نامه‌ها و گفته‌های او در زمان‌های گوناگون، و به ناسازوار گفته‌های او پی‌بردن، و دست یافتن که از آغاز کار همسوی و همگام انگلیس، کهنه‌استعمار و به زیان ملت ایران، پای نهیده، داشته است!

شگفت‌آور اینکه، نخست‌وزیر ایران چون پیام آیزنهاور را به زیان جنبش نهضت ملی و دست‌آوردهای مردم ایران می‌یابد و سود همه‌جانبه‌ای را برای کهنه‌استعمار انگلیس و دیگر چپ‌اولگران جهان سرمایه‌داری و گونه‌گون وابستگان بومی آنها در ایران، ناگزیر از چاپ‌پخش آن خودداری می‌کند، که با شگفتی در نیمه‌ی تیر ماه، یعنی دو روز پس از دریافت پیام زیان‌رسان آیزنهاور، در روزنامه‌ها و رادیوی آمریکا به زبان فارسی پخش می‌گردد!

گشتی در گذشته و بازدیدی به آنچه روند مبارزات ملت ایران و در پیشاپیش مردم همیشه آماده‌ی پیکار بوده، مصدق و پاره‌ای از یاران وفادار او، از یک سوی و دیگر سوی خیل دشمنان رهایی ملت ایران و بازدارندگان رسیدن مردم به خواسته‌های «تاریخی - اجتماعی» اش، نشان‌گری همه‌جانبه دارد که مصدق و نهضت ملی ایرانیان، می‌توانند هوشمند و توانا در برابر «هم‌آوردان» بومی و بیگانه، هنگامه‌سازی نمایند و علی‌رغم تنگناهای گوناگون اجتماعی در پهنه‌های «سیاسی - اقتصادی» گریبانگیر جامعه بوده، به پیروزی‌های چشم‌گیری دست یابند و اولین سنگ بنای شکست‌آفرینی برای جهان استعمار باشند و خورشید تا آن گاه تاریخی بر بام «بریتانیای کبیر» به غروب ننشسته را، به غروب نشانند و آوازه‌گر آواز رهایی ملت‌های مشرق زمین باشند!

بی‌گفت و گو، مصدق و نهضت ملی، در پهنه‌ی کارزار پای گرفته، از دیدگاه تاریخ، پیروز از میدان درآمده می‌باشند و «مصدق» در جهان ملت‌های در بند «استعمار - امپریالیسم» جهان‌خوار، و نیز استبداد اسیر بوده، نماد رهایی و نمودار دولت مردم‌سالار، به شمار رفته می‌باشد و کاروان‌سالار ره‌شناسی شناخته شده است!

مصدق در سینه‌ی تاریخ «اجتماعی - سیاسی» ایران، بر بلندای فرازی جایگاه می‌گیرد، که «گاستون فورنیه» نویسنده‌ی روزنامه‌ی *لوموند فرانسه*، پس از، از دست شدن

او، او را درهم‌سنجی «کوروش بزرگ» سنجیده دارد و در آن فراز به درستی نشانیدن، که در گذشته، به نوشته‌ی او پرداخته شد!

هرگز، آنچه آمد، در ارزش داوری مرتبه‌ی «سیاسی - اجتماعی» مصدق، بیان‌گر آن نخواهد بود که در زندگی سیاسی از کرده خطا و گفته اشتباهی، به دور دانسته شود و او را خطاناپذیر خواندن، چرا که فراگشایی‌ها، به ویژه در پهنه‌ی پدیده‌ی پیچیده‌ی سیاسی، به گونه‌ی نسبی انجام می‌گیرد. لذا، علی‌رغم نسبی به بررسی گرفتن زندگی سیاسی «مصدق»، جامعه‌ی ایران او را خرد همیشه بیدار خوانده است و حتی دشمنان او نیز، ناگزیر از او نیک گفته و یاد کرده‌اند!

در پی شکاف‌پذیری دامنه‌ی ناسازواری‌های سیاسی جامعه‌ی ایران و امکان‌یابی نمایندگان مجلس، که در پیروی از دربار و بیگانگان پای می‌نهادند و در برون از مرزها نشست‌های یاد شده میان نمایندگان سیاسی و جاسوسی «انگلیس - آمریکا»، برگزار و یگانگی میان دشمنان نهضت ملی تنگاتنگ پای گرفته بود در به شکست نشانی دولت ملی مصدق، با سلاح «قانون» که به زیان دولت «مردم سالار» به کار برده می‌شد، مصدق‌گزیر دولت مردم سالار خود را در برچیدن «مجلس شورای ملی» می‌یابد، که به قانون ضد خواسته‌های «ملی مردمی» بدل شده و گام می‌نهد. او، بنای کار خود را در تکیه به ملت داشتن و رأی مردم را فراتر از هر چیز دانستن و خواندن، چاره‌ی کار را در همه‌پرسی می‌یابد و به انجام آن روی می‌آورد!

گزیر کار را مصدق در همه‌پرسی دانستن و با یاران خود به سخن نشستن، دوگانگی دیدگاه به وجود می‌آورد و پاره‌ای از دوستان او «همه‌پرسی» را سلاحی می‌خوانند که کمانه می‌گیرد و بازتاب آن را به زیان دولت ملی فرجام گرفته، می‌دانند، که به آن، هرچند کوتاه، در آغاز فراگشایی «همه‌پرسی»، پرداخته خواهد شد، اما، اگرچه کوتاه، گشتی دوباره شود تا این زمان بر روی کرده‌ها و رفته‌های «حزب توده» و بازوی جهانی آن، شوروی!

### نیم‌نگاهی به شوروی و آژانس سیاسی آن در ایران «حزب توده»

نگارنده، بی‌گونه‌ای شک و گمانی، سیرگاه سیاسی دولت‌های «اتحاد جماهیر شوروی» نام گرفته، در ایران را، ادامه‌ی گام‌نهی سیاست تزاری روسیه و با تکیه به دیدگاه «پتر کبیر»، در دست‌یابی به آب‌های گرم، به گونه‌ی همه‌جانبه‌ای همخوان و همسان می‌داند. اگرچه پس از «انقلاب اکتبر»، بایستگی‌هایی جهانی، رهبران انقلاب و

در پیشاپیش آنها لنین را بر آن می‌دارد، تا بنا بر «عهدنامه‌ی دوستی» هشتم حوت ۱۲۹۹ برابر با ۲۶ فوریه ۱۹۲۱، بیست و شش فصل‌نامه‌ای میان نمایندگان دولت‌های ایران و شوروی جوان، بسته گردد و پاره‌ای از، از دست داده‌های خود را، جامعه‌ی ایران به دست آورد، که در دوران تزار از دست داده بود!

نیز، بن‌مایه‌ی دیدگاه دولت‌های شوروی را در سیرگاه «سرمایه‌داری دولتی» دانسته و می‌داند، که مرتبه‌هایی، در نوشته‌های خود در گذشته به آن پرداخته شده و از جمله است در «جنبش‌های انقلابی ایران»، و پای نهیده و سامانه‌گرفتن نظامی «دیکتاتوری حزبی»، زیر نام «دیکتاتوری کارگری» چهره پوشانده، که فراگشایی آن در نهاده‌شده‌ی این نوشته، گنجانیده نمی‌آید!

اگر شوروی جوان پس از روزها و سال‌های اولیه‌ی پس از «انقلاب اکتبر» چهره‌ای چنانکه گفته آمد، نشان می‌دهد، ولی گردش کار سامان‌گرفتن آن نظام، تکیه به دیدگاه یاد شده، آن را به سیرگاهی می‌کشاند که در سیاست خارجی پای در جای جای تزار پای نهاده دارد و در سیاست داخلی نیز، «سرمایه‌داری دولتی» و «دیکتاتوری حزبی» را بی‌گسست دنبال و پیکره می‌گیرد، و به ویژه در جنگ جهانی دوم و پس از آن، روبنده‌ی پشت آن پنهان گرفته‌اش، دریده شده و پای در رسوایی و رسواتر شدن می‌نهد و جهانیان به آن «دروغ بزرگ»، پی برنده می‌گردند!

اگر پای نهی دولت شوروی، در جاده‌ی تزار چشته‌خور شده‌را، تا آغاز جنگ جهانی دوم از آن چشم پوشانیده شود، در دوره‌ی جنگ جهانی دوم چهره‌ی رسوای خود را در پروای کاری نشان می‌دهد، در به سخن‌نشینی و برپایی گفت و شنودی میان مولوتوف کمیسر وزارت خارجه‌ی آن کشور با هیتلر، بلندمرتبه‌ترین قدرت سیاسی آلمان و جهان آن دوره در تقسیم جهان میان «شوروی - آلمان - ایتالیا - ژاپن». این نشست و گفتگوهای انجام گرفته در ۱۳ دسامبر ۱۹۴۰ می‌باشد، که بنا بر آن پهنه‌ی سهم شوروی شده، از مرز جنوبی آن کشور است به سوی اقیانوس هند سمت گرفته و آنچه را است که «پطر کبیر» در سر پرورانیده، داشته است. در سر پرورانی این قدرت‌های تجاوزگر، سهم دست‌اندازی آلمان در پیرامون اروپا و آفریقای مرکزی - ژاپن جنوب شرقی آسیا و ایتالیا شمال و شمال شرقی آفریقا را، میان خود تقسیم کرده، داشته‌اند. شوروی تجاوزگر، به آنچه آمد نیز خشنودی نشان نمی‌دهد و در ۲۶ نوامبر همان سال درخواست نشست جدیدی دارد و مولوتوف به سفیر آلمان در شوروی گوشزد نموده، که در آن پیمان‌نامه دست برده شود و سهم شوروی از جنوب باکو تا خلیج فارس، شناخته شود!

چهره‌ی تزار، در «نظام شوروی» از زبان قلمی و سخنان «مولوتوف» - «استپانین» و دیگر دست‌اندرکاران و کاربردستانِ استالین، بی‌گونه‌ای ابهام در روزنامه‌ها - هفته‌نامه‌ها و دیگر نشریات شوروی، بازگویی دیدگاه تجاوزگرانه‌ی خود را، نشان داده است، به ویژه از سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، و از جمله هفته‌نامه‌ی «بلشویک» در سال‌های ۱۹۴۹، و واژه‌های به کارگرفته برای بیان خواستِ «نظام شوروی»، همان واژه و زبان «نازیسم» هیتلری و مانندانِ او، می‌بوده است، که چون فراگشایی‌اش در این نوشته بایایی ندارد، از ادامه نویسی در این زمینه چشم پوشیده می‌شود!

به سال‌های چیرگی گرفتن ارتش‌های شوروی و انگلستان، در پی اخراج آلمانی‌ها که نظر افکنده می‌شود، به روشنی، روشن ساز است، تجاوزهای آشکار و پنهان «دو قدرت» اشغال‌گر بالا در ایران را، و هم‌آوردی در چپاول منافع «اقتصادی» و دست‌اندازی‌های «سیاسی» میان آن دو، که همانند دوران تزار آغاز شده و دنبال می‌شود، و گه‌گاه نیز بر سر میزگفت و شنود، بایستگی چپاول میان خود را می‌یابند و به آن روی آورده‌اند، آمریکای تازه نفس نیز، پای در میدان چپاول نهاده و به نشست برای تقسیم تالان‌گری خوی‌گرفته و پای نهیده دارد ولی، هنوز نه به مانند آن دو آزموده شده! «سرمایه‌داری دولتی» شوروی، چون در پشت روبنده‌ی «سنگر زحمتکشان جهان» و دیگر این‌گونه واژه‌های کش‌دار و مردم‌فریب پنهان گرفته بوده است، و بنا بر «اردوگاهی» هم‌آورد در برابر جهان سرمایه‌داری غرب، که به خشت می‌افتد و بالنده و تنومند می‌گردد، رفتارها و کردارهای سیاسی آن «نظام» با «هم‌آوردان» خود و هم‌آوردانش با آن، گونه‌ای دیگر از آن است، که در جهان سرمایه‌داری غرب، میان دولت‌های سرمایه‌داری هم‌چشمی بن‌گرفتگی دارد و ناسازواری‌ها و یا هم‌نشینی برای تقسیم چپاول رشد‌پذیر، و به سود این و یا آن سویه گرفته و یا بر سر میزگفت و شنود، گزیرکار آن «هم‌آوردان» راه حل می‌یابد!

اردوگاه «جهان سرمایه‌داری دولتی»، در پشت روبنده‌ی «جهان زحمتکشان» و دیدگاه «سوسیالیسم و...»، بازوانِ سیاسی خود را جنین می‌بندد، در کشورها و به ویژه میان ملت‌های در بند «استعمار - امپریالیسم» گیر کرده، و گسترش شتابنده می‌گیرد در گستره‌ی جهان، و در میان ملت‌های دارنده‌ی نظام سرمایه‌داری، می‌تواند پایگاه‌های استواری میان کارگران - روشنفکران و همه‌ی نیروها و لایه‌های اجتماعی، که می‌خواهند جامعه‌ی خود و جهان را از بند چپاول رهایی بخشند، به وجود آورد و گونه‌ای سخت سازمان «حزبی» گرفته، به سود بینش و هدفمندی‌های خود، برپا دارد!

سازمان‌ها و حزب‌های جنین گرفته در میان ملت‌ها، بارداری در قدرت دهی ویژه‌ای را می‌گردند، به این اردوگاه، در برابر اردوگاه هم‌آورد، جهان «سرمایه‌داری غرب» و هر روز، روی به بالندگی داشتن و تنومندی در میان لایه‌های اجتماعی زحمتکش و روشنگران و همه‌ی کسانی که دیدگاهی مردمی دارند. به ویژه اینک، در پشت این قدرت نوپای سر به تنومندی داشته، بینش و یا اندیشه‌ی انسجام گرفته‌ای کارآوری دارد، روان شده میان مردم ستم‌دیده و باوربرانگیزی به رهایی خود، که اگر به این «اردوگاه» بپیوندند و تقویت‌کننده‌ی آن باشند، در برابر چپاول‌کنندگان غرب، به خواسته‌های اجتماعی «سیاسی - اقتصادی» جامعه‌ی خود دست می‌یابند، و باور بر اینک، آن «اردوگاه» می‌تواند برآورده‌ساز خواسته‌های «مردمی» و یا گسترده‌تر، «ملّی مردمی» آنان باشد. نیز، بینش مذهبی گونه‌ی آنچه «اردوگاه» شوروی را تقویت می‌بخشید، گره خورده به سازمان‌های سیاسی و خوراک‌دهنده‌ی آن حزب‌ها و...، گره‌خورده‌ترین بندهای سنگینی می‌گردد بر دست و پا و گردن، مردم و لایه‌های به آن حزب و سازمان روی آورده، که به آسانی رهیدن از آن ناممکن و گره‌ی این‌گونه بندها، از بند هر پیمان و ازدواجی، سخت‌تر و مستحکم‌تر، گره خورنده می‌گردد بر دست و پای و گردن در این سوی، پای نهادگان!

حزب توده، پس از شهریور ۱۳۲۰، به گونه‌ای که در گذشته پیکره گرفتن و چگونگی و در چه سویی پای نهندگی اش را نشان‌گری داشت، نگارنده، در گاه‌ها و نهاده شده‌هایی گوناگون، به مانند سازمان و حزب کارساز برای شوروی و برآورده‌ساز خواسته‌های «سیاسی - اجتماعی» دولت‌های آن اردوگاه در ایران. شاید بتوان گفت، از پی پای گرفتن انقلاب اکبر در سرزمین روسیه، حزب توده، سازمان یافته‌ترین - پر نیروی انسانی‌ترین - پر جمع یافته‌ترین افراد نویسنده و...، را در حزب جمع گرفته دارد به سود شوروی در ایران، در هم‌سنجی با دیگر نیروها و سازمان‌های وابسته به شوروی در دیگر کشورهای خاورمیانه، و دستی توانا در به حرکت درآوردی جامعه در سویی خواسته‌های آن «اردوگاه»، به زیان «اردوگاه سرمایه‌داری غرب» و میهن خود هم!

کارکرد، رفته‌ها و کرده‌های حزب توده، بنا بر خواست و با دست پناهی شوروی به پشت آن، به سود اردوگاه «سرمایه‌داری دولتی»، حتی تا روزهای پس از سی‌ام نشان داده شده به زیان مصدق و دولت او و نهضت ملّی، که سود برنده از انجام داده‌های آن حزب برای شوروی، سودآور برای «سرمایه‌داری غرب» هم به شماره می‌آمد، اگرچه نامستقیم و ناخواسته، که حداقل سودآوری برای «سرمایه‌داری غرب» از زبان

کارشناس آمریکایی، ریچارد کوتام، به زبان آورده در «پایان امپراطوری» چنین باشد: «عقیده‌ی من در آن زمان این بوده و هنوز هست، که انگلیسی‌ها از ایجاد ترس و نگرانی آمریکایی‌ها از کمونیسم آگاه بودند. در آن زمان کمیته‌ی رسیدگی به عملیات عناصر ضد آمریکایی که سناتور جوزف مک‌کارتی آن را رهبری می‌کرد، فعالیت داشت و انگلیسی‌ها، با زیرکی و مهارت از این ترس، برای قانع ساختن و درگیر کردن ما، در کودتا استفاده کردند!»

گزاره نیست اگر گفته شود نیمی از زمینه‌سازی‌های شکست نهضت ملی و مصدق، در ترس‌آفرینی‌های حزب توده و انباشته زشت‌کاری‌های آن سازمان، از آغاز به خشت افتادن سویه می‌گیرد و درگاه‌ها و موارد گوناگون چهره می‌نمایاند، که به همه‌ی آنها، هرچند فشرده، در گذشته اشاره شده است، و این ترس‌آفرینی‌های به مانند برنده‌ترین سلاح کارساز به دست دولت انگلستان به زیان دست‌آورده‌های ملت ایران به کار برده می‌شود و بهانه‌ای می‌گردد، در دشمن‌تراشی برای دولت ملی مصدق، در درون و برون از مرزهای ایران زمین!

از ورود «کافتارادزه» فرستاده‌ی دولت شوروی، برای گرفتن امتیاز نفت شمال گرفته، تا رخداد آذربایجان و کردستان، و دیگر رویداد آفرینی‌های در شهرها و دور افتاده‌ترین دهات ایران انجام گرفته و نمایش‌های پیاپی، زیر نام‌های گوناگون و...، همه و همه، ترس‌آفرینی - بهانه‌سازی و زمینه‌سازی‌هایی بوده، به دست حزب توده، بنا بر خواست شوروی، به زیان دولت ملی مصدق و نهضت ملی و سودرسانی به انگلیس و هم‌پیمان آن آمریکا، که بی‌گسست پایایی می‌گیرد، و چنانکه خواهد آمد، در «همه‌پرسی» نیز، اگرچه شرکت می‌کند حزب توده، در مخالفت با مجلس شورای ملی، ولی، همگام به زیان دولت مصدق سخن می‌گویند و شرکت آنها، آشکارا، نه در سویی دوستی و یاری رساندن به نهضت ملی و مصدق است، که رأی دادن به برچیدگی «مجلس شورای ملی»، می‌بوده است!

مصدق و نهضت ملی، روند مبارزاتی و دست آورده‌هایش به شن می‌نشیند و «هم‌آورد» بیگانه، در دمام پایانی روزهای شکست امکان نجات یافتن می‌یابد، تنها و تنها به یاری دشمنان بومی، که حزب توده یکی از سازمان‌یافته‌ترین و زیان به بار آورنده‌ترین آنها به شماره می‌آید، هر چند گفته شود ناخواسته و ناآگاه، که داده‌های تاریخی تاکنون از آنها یاری گرفته، به روشنی، روشن ساز این داوری بوده‌اند و در آینده نیز به یاری دیگر داده‌هایی، بر آنچه آمد انگشت نهیده می‌شود!



زشت‌کاری‌های دشمنان بومی، چه حزب توده، چه کهنه دشمنان درباری و وابسته به انگلستان و... و چه از نهضت ملی دوری‌گزیدگان، روز به روز پهنه را بر مصدق و نهضت ملی به سود بدخواهان ملت ایران تنگ و تنگ‌تر نمودند و هموارسازی شکست دولت ملی را فراهم گردانیدند و تا بدانجا رفتن، که از مردم و خواست‌های ملی جامعه بریده‌ای چون حائری‌زاده، به سازمان ملل تلگراف زند مبنی بر اینکه «مصدق در نظر دارد یک دولت کمونیستی به مردم ایران تحمیل کند» و این‌گونه مساعد حال نمایندگان استعمار کهنه، زمینه‌ساز یورش‌آوری به دولت ملی می‌گردد در نیمه‌ی دوم مرداد ۱۳۳۲!

### **مصدق، گزیر کار دولت خود را، در همه‌پرسی از ملت ایران می‌یابد، در برابر مجلس دوره‌ی هفدهم**

رشدپذیری و فزونی گرفتن کنش‌ها و واکنش‌های سازوار و ناسازوار در مجلس شورای ملی، به سود و یا زیان دولت مصدق، نخست‌وزیر را بر آن می‌دارد، که به ملت و رأی آن پناه آورد و در یک «همه‌پرسی» ملی، گزیر کار دولت خود را برگزیند. مصدق، چاره‌ی دولت را، در ادامه با آن مجلس و نمایندگان روی به خواسته‌های دشمن آورده، ناممکن و بر این باور، که به «قدرت رأی ملت» روی آورد، که روشن‌ترین دیدگاه نظام مردم‌سالاری است و سخن ملت فراتر از هر تصمیم و مرتبه و مقامی به شمار می‌آید. با چنین باورمندی تندرست و همخوان با دیدگاه «مردم‌سالاری» به گونه‌ی همه‌جانبه‌ای، مردم را به پرسش می‌گذارد، مبنی بر اینکه میان او و دولت او، در برابر مجلس دوره‌ی هفدهم، یکی را برگزینند، چرا که دیگر با آن مجلس ادامه‌ی کار برای دولت او ناممکن، شده بوده است.

از گاه خیزگرفتن مصدق در روی‌آوری به ملت و تکیه به رأی مردم در «همه‌پرسی سراسری»، برای برچیدن مجلس دوره‌ی هفدهم، و لذا با فراکسیون نهضت ملی به سخن نشستن که در روزهای پس از بیستم تیر ماه ۱۳۳۲ جریان گرفته است، تا روز دعوت، که در روزهای دوازدهم و هیجدهم مرداد، در سراسر کشور «همه‌پرسی» برگزار می‌گردد، کنش‌ها و واکنش‌هایی وجود دارد و نیز آماده‌سازی مردم در شرکت رأی‌دهی به خواستن و یا نخواستن مجلس و اینکه، از میان دولت ملی و مجلس دوره‌ی هفدهم، ملت کدامین راگزین دارند و وجودشان را در سیرگاه خواسته‌های «اجتماعی - سیاسی» خود، می‌شناسند!

چنانکه گفته آمد، در فراکسیون نهضت ملی، دو دیدگاه جلوه‌گری داشت، دیدگاه مصدق و پاره‌ای از یاران او که گزیرکار را در «همه‌پرسی» می‌دانستند و دیدگاهی دیگر با «همه‌پرسی» و برچیدن مجلس دوره‌ی هفدهم، پیش از سر آمدن دوره‌ی آن مخالف و بر این بودند، که می‌توان با همین مجلس نیز کارکرد و در برابر دشمنان ایستاد و دسیسه‌چینی‌های نمایندگان ناسازوار با دولت ملی را بی‌رنگ نمود و در برابر زشت‌کاری‌های آنان مبارزه کرد و سرسختی نشان داد!

ریاست جدید مجلس، عبدالله معظمی از جمله‌ی دسته‌ی دوم بود و بر این باورکه «از اخلال و عملیات خلاف آیین‌نامه‌ی اقلیت جلوگیری خواهد کرد و با رأی قاطعی که دولت پس از طرح استیضاح به دست خواهد آورد احتیاجی به فراندوم نیست»، و بنا بر همین دیدگاه و باورمندی، سه تن از رهبران سازمان‌های ملی پیرو مصدق و به وجود آورنده‌ی جبهه و نهضت ملی، سنجابی - فروهر و ملکی، به دیدار مصدق می‌روند و «همه‌پرسی» را نادرست و بیم‌آور می‌خوانند. «همه‌پرسی»، اگرچه در یک نظام مردم‌سالاری درست‌ترین راه و شیوه‌ی گزینش است، برای برون‌رفت از تنگنایی که دولت قانونی و ملی در آن گیر کرده است و می‌تواند گزیده‌ترین گزیرکار «دولت و ملت» گردد، و چاره‌گری ارزنده‌ای به شمار آید و به بار آورد، ولی در آنگاه تاریخی، بیم از آن بود، که این شیوه‌ی تماماً «مردم‌سالار» و همخوان با خواست ملت و قانون، کمانه به زیان دولت ملی مصدق کند و بازتاب زیان‌آور داشته باشد، و دشمن در دوره‌ی «فترت مجلس شورای ملی» بتواند به شیوه‌های آسیب‌رسان دیگر و کارسازتر به سود خود روی آورد، و میوه‌ی «همه‌پرسی»، زهر کشنده‌ای گردد برای «دولت قانون»، هرچند ملت هم یکپارچه به پشت آن «دولت ملی» جمع گرفته است و به سود آن، در «همه‌پرسی» شرکت و رأی به آن داده باشد، و برچیدگی «مجلس» را خواستار بودن!

گزین «همه‌پرسی» و روی آوری به رأی مردم به چاره‌گری «مجلس دوره‌ی هفدهم»، و سپس آن پیروزی چشم‌گیری که بهره‌ی دولت ملی مصدق می‌گردد در آغاز کار، پاره‌ای را بر این سخن دارد که، آن پیروزی هرچند آن‌گونه بزرگ و درخشندگی به سود مصدق و نهضت ملی داشت، اما، جنین کودتای بیست و هشتم مرداد، در همین دوره‌ی کوتاه فترت بسته می‌گردد - زایش - بالنده - تنومند و به میوه‌ی زهرآلودی به زیان ملت و دولت ملی آن می‌نشیند، اگرچه فکر کودتا و روی آوری به سلاح غیر «قانون» و قهرآمیز و...، در گذشته‌های دور، در دستور کودتاچیان و بدخواهان نهضت ملی ایرانیان، قرار گرفته بوده است، که از جمله‌ی دستور کار کودتاچیان در گذشته، پذیرش

نخست‌وزیری سرلشگر فضل‌الله زاهدی است، از سوی نمایندگان سیاسی «آمریکا - انگلیس» در نشست روز ۱۴ اردیبهشت، که به این‌گونه بوده‌ها اشاره گردید!

مصدق بنا بر داده‌های تاریخی از جمله «جبهه‌ی آزادی» بیست و چهارم تیر ماه ۱۳۳۲، در ستون اخبار، که به دیدگاه ریاست مجلس عبدالله معظمی و دیگر پیروان مصدق پرداخته است، که در بالا آورده شد، مبنی بر مخالفت آنان با «همه‌پرسی» بر این است که مصدق بر روی «همه‌پرسی» پای می‌فشرد و آن را به این‌گونه‌گزی‌کار دولت خود می‌شناسد که «این درمان موقتی است و دولت بایستی با آرامش خیال بتواند منویات ملت را تأمین نماید و مجال کافی برای اصلاحات داخلی داشته باشد». سخنان مصدق، گویاگری دارد، که با وجود آن مجلس، هرگز نمی‌توانسته پیشرفتی در برآوری خواسته‌های ملت ایران بنمایاند و نمایندگان در سویی‌ی دربار و بیگانه، به زیان دولت ملی همداستان شده، بی‌گسست سنگ‌انداز راه مصدق و چوب لای چرخ گردش کارها به سود ملت و نهضت ملی می‌نهادند. سخنان مصدق، می‌بایست مورد پذیرش فراکسیون نهضت ملی قرار گرفته و قانع کننده باشد که، در شب ۲۳ تیر ماه ۱۳۳۲، در پی پخش نامه‌ای به کناره‌گیری از نمایندگی مجلس روی می‌آورند!

در پخش نامه‌ی نمایندگان نهضت ملی آمده است که «وضع کنونی مجلس مساعد برای ادامه‌ی وظیفه نمایندگی نیست» و سپس نیز یکپارچه کناره از کار نمایندگی مجلس زدند و گامی در برچیدن مجلس دوره‌ی هفدهم برداشته شد. در پی کناره‌گرفتن فراکسیون نهضت ملی، دیگر نمایندگانی هم، ابراز استعفا نمودند و این‌گونه مجلس روی به تعطیلی نهاد و از ادامه‌ی کار بازدارنده گردید!

جمع نمایندگان کناره‌گیری نموده از نمایندگی مجلس، می‌بوده است ۲۷ نفر از فراکسیون نهضت ملی و ۲۵ نفر از دیگر فراکسیون‌های مجلس، اتحاد - کشور، و منفردین، که پنجاه و دو تن را به وجود می‌آورند. ناسازگاران با دولت ملی، که بوده‌اند بقایی - مکی - حائری‌زاده - میراشرافی - یوسف‌مشار و...، همچنان کوشش داشتند در مجلس روی به تعطیلی نهاده شده بمانند و آن جایگاه را سنگ‌رگانه نبرد خویش، مورد بهره‌برداری قرار دهند. ولی، از میان آن جمع همبسته با هم، سرلشگر فضل‌الله زاهدی، که از مدت‌ها پیش با یاری آیت‌الله کاشانی در مجلس پناهییده شده بود و از حرمت و اعتبار خانه‌ی ملت سود جسته و آنجا را پناهگاه خویش، ناگزیر با تعطیل مجلس، ساختمان مجلس را ترک، و در پناه اتومبیل ریاست و افسرگارد مجلس که او را همراهی داشت به خانه‌اش می‌رود. شگفت این‌که، فرمانداری نظامی او را احضار، ولی

بازداشت نمی‌گردد و زندگی پنهان می‌گیرد. نیز، یادآوری این نکته، که روز پیشین این روز، ۲۸ تیر، کرمیت روزولت ریاست ستاد و برنامه‌ریز کودتای «آجاکس» نام گرفته، پنهان از چشم مردم، از مرز عراق وارد تهران، شده بوده است!

در پیرامون این روزها، و به ویژه سالروز سی‌ام تیر دیدگاه‌های ساز و ناساز بوده‌هایی به چشم می‌خورد و بازتابی که بنا بر دیدگاه‌های گوناگون، از روز سی‌ام تیر در کودتای ۲۸ مرداد به جای می‌نشانند. نویسنده‌ی «گذشته چراغ راه آینده است» داوری دارد که «سی‌ام تیر به مناسبت یادبود سی‌تیر سال ۱۳۳۱ میتینگ‌های عظیمی باشکوه و آرامشی بی‌سابقه در میدان بهارستان برگزار شد. اما این میتینگ‌ها ضمن نمایش قدرت نیروهای ضد استعماری ملت ایران نفاق و تفرقه‌ی موجود بین صفوف مبارزین را نیز به خوبی نشان می‌داد. زیرا میتینگ طرفداران دکتر مصدق و فراکسیون نهضت ملی صبح روز سی‌ام تیر و میتینگ حزب توده‌ی ایران عصر همان روز در میدان بهارستان تشکیل گردید. اما شرکت‌کنندگان در میتینگ‌های صبح و عصر هر دو دسته خواستار انحلال فوری مجلس هفدهم بودند» و این‌گونه بُرایی و نابرابری آن دو نمایش خیابانی را بیان می‌دارد!

درباره‌ی این روز و بازتاب آن نیز، غلامحسین صدیقی و گفت و شنودی با روزنامه‌ی دنیا، در بیستم شهریور ۱۳۵۸ چنین می‌گوید که «به نظر من خمیرمایه‌ی حرکت ۲۸ مرداد «کودتای ۲۸ مرداد» در سی‌ام تیر آماده شده بود، زیرا همه‌ی مردم از کلیه‌ی طبقات، طرفدار دکتر مصدق بودند و از جان و دل او را می‌ستودند، ولی خلیل ملکی و عده‌ای دیگر اصرار کردند که عناصر وابسته به حزب توده در یک تظاهر جداگانه شرکت کنند و ملیون در یک زمان دیگر، در نتیجه یک نیم‌روز چپ‌ها با نظم و ترتیب خاص و قدرت تشکیلاتی فراوان و یک نیم‌روز، عناصر ملی با ضعف تشکیلاتی دست به تظاهر زدند» و در پی نشان دادن، گونه‌ی کار و دو، یا چند پارچگی، و چگونه‌گزیر کار بایستگی داشتن می‌افزاید که؛ «این تقسیم قوا، نشانه‌ای به وجود آورد که دولت‌های غربی اولاً در ارزیابی قدرت دکتر مصدق، به تضعیف پایگاه دولت معتقد شوند، زیرا تظاهرات توده‌ای در آن روز ظاهراً چند برابر طرفداران نهضت ملی بود. به این ترتیب دولت انگلیس توانست نظر موافق دولت آمریکا را برای یک حرکت ضد ملی در ایران آماده سازد.» و ادامه‌ی سخن و برداشت و داوری‌های او چنین خوانده می‌شود که «به نظر من پیام آیزنهاور که با آن شدت دکتر مصدق را مورد تهدید قرار داده بود، متأثر از برداشت رئیس جمهوری آمریکا از نمایش‌های سی‌ام تیر در میدان بهارستان بود!»

بررسی و فراکشایی غلامحسین صدیقی تا چه اندازه درست و گویاست از دیدگاه نگارنده که نویسنده‌ی کتاب «گذشته چراغ راه آینده است» نیز، رگه‌هایی از درستی سخنان صدیقی را، در سال‌های پیش آورده بوده است، نهاده شده‌ی این نوشته و در اینجا نیست، تنها و تنها، آورده‌ای بود برای نشان دادن این درستی، که کینه‌توزی‌های سیاسی و کژنهادگی‌های گوناگون این دسته و گروه با آن دسته و گروه به چه اندازه توانسته بوده و می‌تواند زیان به بار آور باشد، و ناخواسته دشمن را یاری‌رسان و در جایگاه پیروزی بنشانند و درد و اندوه شکست بهره‌ی ملت و نهضت ملی و... نماید!

نیز، اگر در نمایش خیابانی سالروز سی‌ام تیر، خلیل ملکی و یا دیگرانی از وابستگان نهضت ملی، از سر کینه‌توزی و کژنهادگی، با حزب توده آن‌گونه رفتار دارند که بازتاب آن زیان دست‌آوردهای ملت ایران و سود و بهره‌وری دشمنان داخلی و خارجی را با خود آور می‌باشد، ولی، هرگز نباید از یاد بُرد زشت‌کاری‌های حزب توده را، در تمام دوران زندگی سیاسی‌اش تا آن زمان، به زیان نهضت ملی و مردم ایران و سود شوروی را بنمایه‌ی حرکت‌های سیاسی خود دانستن و...، که چنین بند آن میوه‌ی تلخ به بار آور کینه را با خود داشته، می‌گردد. چنین است، بازتاب همین‌گونه کار از سوی حزب توده، در تهران و شهرستان‌ها، در روزهای «همه‌پرسی ملی»، که بنا بر کینه‌توزی و کژنهادگی‌های ویژه‌ی خود، سخن و شعار خود را می‌دهد، گذر کرده از «من» گروهی و سازمانی خود، به گونه‌ای که هرگز در تائید و پشتیبانی از دولت ملی مصدق نباشد، اگرچه برچیدن مجلس دوره‌ی هفدهم را خواستار بوده است!

به هر روی، گردش کار همه‌پرسی دولت از مردم سراسر ایران، با آن تدارک‌های گفته شده، در پی کناره‌گرفتن پنجاه و دو تن از نمایندگان وابسته و یا ناوابسته به فراکسیون نهضت ملی و از کار افتادن «مجلس دوره‌ی هفدهم»، نخست‌وزیر با پیام خود دوشنبه پنجم مرداد، به ملت از طریق رادیو، با مردم به سخن می‌نشیند و گره کار و سنگ‌اندازی‌های دولت ملی و دشمنان آن را، جای گرفته در مجلس هفدهم برمی‌شمرد و برمی‌نمایاند با آن نمایندگان و آن مجلس نمی‌تواند گره‌کشای باشد و پای پپای برآورده‌ساز خواسته‌های «ملی مردمی» باشد، که همت دولت خود قرار داده و در دوران زمامداری‌اش، توانسته بوده دست‌آوردهای چشم‌گیری از آن خواسته‌ها را، برآورده‌ساز باشد!

در پیام مصدق گنج‌نیده شده که روی‌آوری به «همه‌پرسی» از آن روی است، که ملت در بودن و یا نبودن و برچیدن مجلس دوره‌ی هفدهم رأی دهد، چراکه، قدرت

تصمیم‌گیرنده در شرایط مشکل و در بن‌بست قرار گرفتن سیاست‌جامعه، تنها و تنها، به عهده‌ی مردم است و رأی مردم می‌تواند سرنوشت‌ساز باشد!

مصدق در پیام خود و به سخن نشستن با مردم؛

۱- می‌رساند که در هنگامه‌های سرنوشت‌ساز، دست‌ملت یاری‌رسان او بوده است و در برابر دشمنان گوناگون او را بر بلندای پیروزی نشانیده است، و بیداری فداکاری ملت را، هرچند فشرده، به ویژه پس از بازگشت او از سفر لاهه برمی‌شمرد و اشاره دارد به سی‌ام تیر - نهم اسفند - قتل افشار طوس - برپایی آشوب و خودسری ایالات - اهانت‌های او و یارانش شنیده و دیده در مجلس و بسیار دیگر دسیسه‌ها و برنامه‌ریزی‌هایی تا دولت او را به شکست بکشانند و نتیجه گرفتن که «... این حملات به تحریک اجانب است و هنگامی شدت می‌یابد که ایران از لحاظ سیاسی در موقعیت خاصی قرار می‌گیرد»!

۲- دست‌یاری‌رسان ملت را هنگامی پیروز و سرنوشت‌ساز دیده است که در پناه یگانگی - همدستی و همداری گام نهیده شود و هشداردهی که بیگانگان و دست‌های پنهان آنها با تمام نیرو به کار افتاده است تارخنه کنند و همدستی و همواری میان مردم و نیروهای سیاسی دوستخواه ملت را از میان بردارند، و در این سوی، مجلس شورای ملی که، «می‌بایست بزرگ‌ترین مرکز مبارزه با این‌گونه افکار باشد، کانونی برای پیشرفت مقاصد شوم آنها شده است». سپس به سخنان خود ادامه و اشاره دارد به زشت‌کاری‌های از نهضت ملی بریدگان به این‌گونه که «بعضی از منحرف شدگان می‌کوشند زمام امور را به دست دولتی بدهند که مطامع بیگانگان را تامین کند و برای انجام این منظور، تریبون مجلس را وسیله‌ای برای تبلیغات مضره قرار داده‌اند»!

او در پی هشداردهی به یگانگی و همواری مردم و نیروهای سیاسی دوستدار و در سویی خواسته‌های ملت پای نهیده، یادآور می‌شود که دولت دیگر نمی‌تواند دسیسه‌ها و کارشکنی‌های کسانی را که با سرنوشت مردم بازی می‌کنند و مجلس شورای ملی را مرکزگاه زشت‌کاری‌های خود قرار داده‌اند بپذیرد و بردباری و شکیبایی نشان دهد، چرا که، جولانگاه هدفمندی‌های شوم شدن مجلس شورای ملی، زیان‌بار، و همان‌گونه که دیده می‌شود، عده‌ای از نمایندگان، تمام توان خود را به سنگ‌اندازی در راه دولت، به کار گرفته‌اند و همواره با سودبری از «مصونیت پارلمانی»، به زیان ملت ایران و سود بیگانگان گام می‌نهند و رویداد شوم می‌آفرینند و گردش چرخ دولت را از گردش انداخته‌اند، و در پایان، از مردم خواستن، که با رأی خود، به برقرار بودن یا

برچیدن مجلس، آشکارا دیدگاه خود را ابراز دارد و تکلیف دولت را روشن نماید! مصدق، در پی سخنان خود با ملت ایران، که تکه‌هایی از آن را آورده شد، می‌افزاید: «... دولت ناچار است صریحاً اعلام کند که با وضع کنونی مجلس هیچ‌گونه امید موفقیتی در مبارزه‌ی ملت ایران نیست» و به راستی و درستی روی به مردم آورده و یاد کردن که «دولت ناچار شده است حقایق را بی‌پرده با شما در میان بگذارد و در رفع مشکلات از شما استمداد کند!» زبان او، زبان مردم سالاری است که «در مواردی که بین مجلس و افکار عمومی ملت اختلاف حاصل شود و مجلس به صورت یک دستگاه کارشکنی بر علیه دولت درآید، مجلس منحل می‌شود» و تکیه به درستی این زبان است که گوید «این تنها ملت ایران، یعنی به وجود آورنده‌ی قانون اساسی و مشروطیت و مجلس و دولت است که می‌تواند در این باره اظهار نظر کند، لاغیر، قانون‌ها، مجلس‌ها و دولت‌ها همه برای خاطر مردم به وجود آمده، نه مردم به خاطر آنها. وقتی، یکی از آنها را نخواستند می‌توانند نظر خود را درباره‌ی آن ابراز کنند!»

مصدق، زبان موشکاف مردم سالاری در ایران، پس از آن گفته‌ها، نتیجه‌ی پیام خود را، در رأی ملت می‌داند به اینکه: «به همین جهت دولت در این لحظه‌ی حساس و تاریخی، مشکلی را که با آن مواجه شده با ملت در میان می‌گذارد، و راجع به این مجلس از خود مردم سؤال می‌شود که اگر با ادامه‌ی وضع کنونی مجلس تا سپری شدن دوره‌ی ۱۷ تقنینیه موافقت دارند، دولت دیگری روی کار بیاید تا با این مجلس همکاری کند و اگر با این دولت و نقشه و هدف آن موافقت، رأی به انحلال مجلس بدهند تا مجلس دیگری تشکیل شود که بتواند در راه تأمین آمال ملت با دولت همکاری کند!»

بی‌گفت و گو، روی‌آوری مصدق به «همه‌پرسی» و گونه‌ی با ملت در میان گذاشتن هدفمندش از آن‌گزیر کار، چاره‌ی کاری بود بنیادی و سراپا مردم سالارانه و بی‌خداشه‌ای دوری‌گزیدن از «قانون اساسی»، در سویه‌ی هموارسازی راه دولت ملی، به برآوری آرمان‌های ملی و ارزش‌های مردمی، که ملت همواره چشم داشت رسیدن به آن را داشت و روزشماری برای دست یافتن به آن خواسته‌ها را، در سرپرو رانیده داشت!

در پی پیام مصدق، و نیز کناره‌گرفتن بیش از هفتاد درصد از نمایندگان مجلس، چه وابسته به فراکسیون نهضت ملی و چه دیگر نمایندگان پذیرنده‌ی کناره‌گیری از آن مجلس و دسیسه‌ساز برای دربار و بیگانه، دولت امکان «قانونی» می‌یابد و هیئت

وزیران «تصویب‌نامه»ی مراجعه به «همه‌پرسی ملی» را، مورد پذیرش و در پی بیان‌نامه‌ی دولت به اجرا درمی‌آورند و تدارک آن را در روز دوشنبه دوازدهم مرداد، در تهران و حومه‌ی آن، و هیجدهم همان ماه نیز در شهرستان‌ها، گردش کار «همه‌پرسی» به گردش درآورده می‌شود. مردم، گروه‌گروه، با شور و شادی، جدا و یاهمگام با نیروهای سیاسی ضد استعماری، به حوزه‌های رأی‌دهی روی آوردند و یکپارچگی مردم سبب سازشگفتی دوست و دشمن گردید و نتیجه‌ی به دست‌آوری رأی مردم، در تاریخ کوتاه مردم‌سالاری در ایران بی‌همتا گردید و تا آنجا که شمارش آرا نشان‌دهنده گردید، در تهران «نفر ۱۵۵/۵۴۴» به سود دولت و برچیدن مجلس و تنها «۱۱۵» نفر رأی مخالف داده بودند. نیز، شمارش آرا در شهرستان‌ها تا اندازه‌ای، همین‌گونه رسوایی به بار آور شد برای ناسازوار بودگان با دولت ملی، که بنا بر آن شمارش آرا، «۸۳۰/۰۰۰» تن به سود خواست با مردم بودگان و «۱۰۹۲» تن به بدخواهان ملت رأی داده بودند! پیش از آنکه به این بخش پایان داده شود و به کودتای ۲۵ مرداد پرداختن و یادی از ۲۸ مرداد، بایستگی دارد، اقدامات پای‌پای «استعمارگران» و وابستگان آنها را نشان دادن، که پس از پیروزی «ملت - مصدق» در همه‌پرسی ملی، برنامه‌ی از پیش ریخته شده‌ی کودتا را تنها و تنها‌گزیر کار خود می‌شناسند و شتاب در اجرای آن را می‌نمایند و در بار اول شکست، ولی مرحله‌ی بعدی به پیروزی دست می‌یابند و گردش کار جامعه‌ی ایران، دوباره روی به چپاول‌نهی و بُردن‌ها و بُردن‌ها، در زیر سایه‌ی استبداد سلطنتی، که تا واژگونی‌اش، سر از بند وابستگی رها نساخت و همواره گردن نهاد مهره‌ی امپریالیسم بودن را و برآورده‌ساز بود خواسته‌های همه‌جانبه‌ی آنها را، به زیان منافع «ملی مردمی»، ملت ایران!

در پیش اشاره شد به نشست نمایندگان «سیاسی - جاسوسی» آمریکا و انگلیس، و برنامه‌ریزی کرمیت روزولت و پذیرش براندازی دولت مصدق، از سوی پایوران دولت آمریکا، و در پی آن، پاسخ‌نامه‌ی آیزنهاور به پیام مصدق، پس از زمان درازی که در پاسخ رویداده بود و انگیزه‌ی تاخیر نیز، برگرفته از این بود تا ببیند، برنامه‌ریزی برای براندازی دولت مصدق چگونه‌گزين کار دارد و پاسخ به پیام مصدق را در نیمه‌ی دوم تیر ماه، پس از تماس با آلن دالس و هندرسن، دو شرکت‌کننده در آن برنامه‌ریزی یاد شده، می‌دهد و از چه‌سانی پاسخ و در آن چه اشاره‌هایی گنجانیده شده بود نیز، یاد گردید. نیز، یاد کردن از ورود پنهان کرمیت روزولت فرمانده‌ی عملیات برنامه‌ی کودتا، از مرز عراق، در روز ۲۸ تیر ماه و پنهان گرفتن فضل‌الله زاهدی پس از ترک ساختمان بهارستان!



نیز داده‌های تاریخی، نشان‌گری دارند که اشرف پهلوی در سوئیس با آلن دالس ریاست سازمان جاسوسی «سیا» آمریکا که از او سخن رفت و هندرسن سفیر کبیر و افسر بلندپایه‌ی «سیا»، ژنرال شوارتسکف، دیدارهایی روی داده و اشرف به برنامه‌ریزی کودتا آگاهی و همکاری داشته است. اشرف پهلوی، بنا بر آورده‌ای در باختر امروز پنجم مرداد ۱۳۳۲، با شرکت سابق نفت و «میس لمبتون» وابسته‌ی اداره‌ی اطلاعات سفارت انگلیس نیز در پاریس دیدارهایی برقرار ساخته بوده است و پس از برنامه‌ریزی کودتا و تصمیم به شکست و از پای درآوری دولت مصدق، روز سوم مرداد ماه، ناشناس و زیر نام «بانو شفیق» وارد تهران می‌شود و راه به کاخ سعدآباد می‌یابد. اشرف پهلوی که، چند ماه پیش، به دستور نخست‌وزیر، همراه با «ملکه‌ی مادر» به جرم دسیسه و خرابه‌کاری در روزهای پیش از سی‌تیر و نیز «سی‌ام»، از ایران اخراج شده بودند، از سوی برنامه‌ریزان کودتا گزیده می‌شود تا ناشناس و بی‌اجازه‌ی ورود به ایران، به ایران بیاید و پیام «سیا» و گردانندگان کودتا را به محمدرضا شاه «برادرش» برساند. ورود اشرف، مورد شگفتی مردم و چون همگان از کرده‌های او در سی‌ام تیر آگاه بودند، موج خشم برانگیخت و مصدق از محمدرضا شاه می‌خواهد که «خواهر دوقلو»یش در ظرف ۴۸ ساعت تهران را ترک کند. خواندنی‌ها، درباره‌ی ورود و سپس پیغام مصدق به شاه در شماره‌هایی در آن تاریخ نوشته است، و اشرف در پاسخ انگیزه‌ی ورود خود می‌گوید «... من قصد خاصی از آمدن به ایران ندارم. فقط آمده‌ام از محل فروش اموال مبلغ بیست هزار دلار تهیه کنم و برای معالجه‌ی فرزندم که مدت‌هاست مبتلا به سل استخوانی بوده و در سوئیس بستری است» ببرم!

نیز، خواندنی‌ها، در شماره‌ای دیگر، از ترس و واهمه‌ی محمدرضا شاه می‌نویسد، و اینکه مبادا مصدق سخت‌گیر و دست به کارهای قانونی زند، به زیان او، لذا با چاپ‌پخش نامه‌ی دربار، از انگیزه‌ی ورود اشرف ناآگاهی نشان داده و دستور ترک ایران را به او می‌دهد.

اگرچه اشرف پهلوی انگیزه‌ی بدون اجازه‌ی خود را آن‌گونه می‌خواند که از زبان خواندنی‌ها آورده شد، و شاه هراسناک از خشم مردم و اقدامات قانونی مصدق به دستور ترک او از ایران ناگزیر است و در «نامه‌ی دربار» آشکار آمده که «... از پیشگاه اعلیحضرت همایونی به معظم‌الیها ابلاغ شد که فوراً از ایران اخراج شوند و از این پس نسبت به هریک از افراد خاندان جلیل سلطنت که رعایت تشریفات و مقررات مربوط به وزارت دربار که بستگی با حیثیت مقام شامخ سلطنت را دارد نمایند با سخت‌ترین

ترتیب عمل خواهد شد»، و او ناگزیر می‌گردد روز هشتم مرداد تهران را ترک کند اما، بنا بر نوشته‌ی «گذشته چراغ راه آینده است»، که تکیه کرده است به خواندنی‌های بیست و هفت مرداد ماه «... برخلاف ادعا اشرف، روزنامه‌ی فرانسوی «پاری ماچ» در شماره ۸ اوت ۱۹۵۳ خود (۱۷ مرداد ۱۳۳۲) علت مسافرت اشرف را چنین شرح داد: «اشرف به تهران رفته بود تا قسمتی از ارتش را علیه دکتر مصدق بشوراند و با کمک افسران وفادار خود در ارتش ایران مصدق را از میان بردارد. ولی دکتر مصدق به او مجال فعالیت را نداد و اشرف با افتضاح از ایران خارج شد. اما اشرف در همان چند روز اقامت خود در تهران کارهایی کرد که نتایج آن را در آینده خواهیم دید!»

در پی ورود اشرف پهلوی به ایران، روز چهارم مرداد ماه نیز، دسیسه‌گر دیگر، ژنرال شوارتسکف به ایران وارد می‌شود و با دست‌آویز که می‌خواهد با دوستان قدیم خود دیدار کند، در تهران با محمدرضا شاه و فضل‌الله زاهدی دیدارهایی چند انجام و پول‌هایی را که «سیا» تهیه دیده بود برای تدارک کودتا میان گردانندگان بومی پخش و سپس راهی کراچی می‌شود. آهسته آهسته، تدارکات بایسته و کارساز به سود دسیسه‌سازان بیگانه و دربار فراهم شده و بنا بر نوشته‌ی «کرمیت روزولت، در کتاب «ضد کودتا» روند کارها گونه‌ای است که «... خوشبختانه قبل از شروع انتخابات (همه‌پرسی) مقدمات کار فراهم» می‌گردد و باز تکیه به گفته‌های او «... بیل هرمن، و من، با نمایندگان اصلی شرکت نفت انگلیس و ایران تماس برقرار کرده بودیم» را یادآور است!

سرهنگ غلامرضا نجاتی، در کتاب «جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و...» به درستی یادآور است که «محمدرضا شاه، در نیمه شب اول اگوست ۱۹۵۳ (دهم مرداد ۱۳۳۲) یعنی قبل از فراندوم، دزدانه، در درون اتومبیلی در محوطه‌ی کاخ سعدآباد، با کرمیت روزولت، سرکرده‌ی جاسوسان آمریکایی ملاقات می‌کند تا ترتیب اجرای کودتای انگلیسی - آمریکایی را برای از میان برداشتن نخست‌وزیری که برای استیفای حقوق ملت ایران با همان استعمارگران انگلیسی و آمریکایی در حال مبارزه بود، فراهم سازد. در این ملاقات کارگردانان کودتا علامت و پیام رمزی را که معرف اعتبارنامه‌اش از سوی چرچیل و آیزنهاور بود، به شاه ایران اعلام می‌کند و «مقام سلطنت» که برای حفظ قانون اساسی به کلام الله مجید سوگند یاد کرده بود، دستورات فرستاده‌ی دشمن را، مو به مو اجرا می‌کند!»

غلامرضا نجاتی، با آوردن داده‌های تاریخی یاد شده، از کتاب «ضد کودتا»، و از زبان

کرمیت روزولت، به روشنی می‌نمایاند این درستی را که؛ «هرچند دولت با استعفای بیش از ۷۰ درصد نمایندگان دلیل موجه و قانونی برای انحلال مجلس داشت، ولی همان‌طور که در پیش گفتیم، مراجعه به آراء عمومی یا خودداری از انجام آن، تغییری در تصمیم به اجرای کودتای مرداد ماه ایجاد نمی‌کرد. روزولت فرستاده‌ی سیا، شاه و عوامل جاسوسی انگلیس و آمریکا و مزدوران ایرانی آنها، پیش از مراجعه به آراء عمومی مقدمات پیاده کردن طرح «آجاکس» را فراهم ساخته» می‌خواند و اشاره دارد به کسانی از جمله «خلیل ملکی»، که با همه‌پرسی سرناسازگاری نشان داده بودند و در پای‌نویس کتاب خود یادآور که «خلیل ملکی، یکی از مخالفان رفراندوم بود. وی در ملاقات با دکتر مصدق، پس از اینکه نتوانست او را از این تصمیم منصرف کند، خطاب به نخست‌وزیر گفته بود: «آقای دکتر؛ این راه به جهنم منتهی می‌شود، ولی من تا جهنم همراه شما خواهم بود!»

نیز، غلامرضا نجاتی، علاوه بر اینکه سخنان دوستان و پیروان مصدق را، به گونه‌ای که آمد، نادرست می‌شناسد، با تکیه به داده‌های تاریخی، که به سخنان دیگر نادرست‌گویانی، هم اشاره دارد، که از انبوه درباریان و دل‌درگرو مهر بیگانه نهاده شدگان می‌بوده‌اند و می‌نویسد «... مخالفین، به‌خصوص نمایندگان جناح دربار، تصمیم دولت در این مورد را مغایر با اصل چهل و هشتم قانون اساسی می‌دانستند که بر اساس آن، انحلال مجلسین از حقوق سلطنت بود. ولی این نکته را کتمان می‌کردند که همان قانون اساسی، برای ملت نیز حقوقی قائل شده بود که، نه محمدرضا شاه و نه پدرش هرگز به آن اعتنا نکردند. از سوی دیگر پادشاهی که به طور آشکار علیه منافع کشور و ملت توطئه می‌کرد و برای براندازی نهضت مردم ایران با بیگانگان همدست شده بود، نمی‌توانست و حق نداشت به قانون اساسی استناد کند!»

می‌بایست، به درست گفته‌ها و نوشته‌های غلامرضا نجاتی افزود، که در «نظام مردم سالاری»، سرچشمه‌ی قدرت و تصمیم‌گیرنده‌ی اصلی و تعیین‌کننده «ملت» می‌باشد، و اگر «قانون اساسی» ملتی دارنده‌ی کاستی‌هایی است، که بنا بر آن کاستی‌ها، نیروی تعیین‌کننده «ملت»، اینجا و آنجا، کاربردی و حقوقی کمتر، در مواردی که گفته آمد، در «قانون اساسی» نگریسته شده است، می‌بایست، بی‌درنگ به «به‌سازی» آن روی آورد و همواره و بی‌گسست، نمایندگان ملت، از کاستی‌های وجود داشته در «قانون اساسی» به سود «ملت» بکاهند و روند «به‌سازی» روز به روز به «قدرت ملت» بیفزاید، تا با این‌گونه‌روی، هیچ قدرتی نتواند به تعیین‌کنندگی خواست «ملت» زیانی وارد سازد و

چهره‌ی نظام مردم سالاری، روشن‌تر و روشن‌تر، در جامعه جلوه‌گری بیابد. اگرچه «قانون اساسی»، نظام مشروطیت در ایران، در موارد آورده شده‌ی بالا، قدرت تصمیم را از «ملت» می‌شناسد و نیز، پاسداران قانون اساسی مشروطیت و دل‌گروی «نظام مردم سالاری» داشتگان، همواره کوشنده بوده‌اند از آغاز مشروطیت، تا «قوانین» را، بی‌گسست به «به‌سازی» درآورند به سود «ملت» و از هر «قدرت» دیگری بکاهند تا «یکه‌تازی»های فردی و جمعی، امکان‌زایش و فریبگی نیابد و مصدق نیز، نمای کامل و همه‌جانبه‌ی «مردم سالاری» در ایران، با چنین هدفمندی و تکیه به این‌گونه باور، تلاش‌ها و کوشش‌های بی‌گسست خود را دنبال داشته است ولی، و با اندوه فراوان، در دوران دیکتاتوری بیست ساله‌ی رضاشاه، و سپس فرزندش، محمد رضاشاه کوشیدگی داشتند، در دست‌بری در «قانون اساسی» به زیان حقوق «ملت» و در سود «شاه» و گردش کاری را به گردش درآوردند، که مردم سالاری در ایران رخت بریست و استبدادِ فردی جای آن نشست، و این‌گونه زیان‌های فراوان به دست‌آوردهای تاریخی مردم و خواسته‌های «سیاسی - اجتماعی» جامعه وارد آوردند، و بی‌بهره ساختند ملت ایران را از رسیدن به آرمان‌های «ملّی» و ارزش‌های «مردمی» خواستار آن بوده، و بازتاب زشت‌کاری‌های آن پدر و پسر، کمانه‌گرفتن در واژگونی سلطنت پهلوی است، که با قیام یکپارچه‌ی مردم ایران، در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، رخ می‌گشاید!

در ادامه‌ی روند رویدادهایی تا کودتای ۲۵ مرداد، و در پی تماس‌ها و نشست‌های میان برنامه‌ریزان کودتا، بنا بر کتاب غلامرضا نجاتی و دیگر داده‌های تاریخی، چنین باشد، «محمد رضا شاه به توصیه‌ی کریمیت روزولت با هواپیما به کلاردشت رفت و در آنجا دو فرمان سفید مُهر برای عزل دکتر مصدق و انتخاب سرلشگر زاهدی به نخست‌وزیری صادر کرد و در انتظار نتیجه‌ی کودتا ماند!»

محمد رضا شاه روز بیستم مرداد به کلاردشت می‌رود در پی امضای دو فرمان، که در واقع دو برگه‌ی امضا شده‌ی سفیدی بوده، که دیگران نوشتند و پر کردند، و در انتظار کودتا نشستن تا این‌گونه، به دست «انگلیس - آمریکا» و دیگر بدخواهان شکوفایی جامعه‌ی ایران، «حفظ قانون اساسی» شود که به «کلام الله مجید» سوگند یاد کرده بود، اجرای مو به موی دستورات آنان را!

## بوده‌هایی دیگر در پیوند با کودتای ۲۵ و سپس ۲۸ مرداد، و هشدارها و سست جنبیدن‌ها، تاگردش‌پذیری خواسته‌های بیگانه

در پی همه‌پرسی روز دوازدهم مرداد ماه، در سیاست شوروی نمودهایی برای «به‌سازی» روابط با ایران، چه در امور مالی و بازرگانی و چه در پیوند با اختلافات مرزی، آشکار می‌گردد.

پای پیش‌نهی شوروی، بنا بر نوشته‌ی *باختر امروز*، سبب‌ساز نشست و گفت و شنود می‌گردد میان نمایندگان ایران و شوروی. نیز، اگرچه حزب توده نزدیک نشان‌دهی شوروی را به دولت ملی می‌بیند، ولی، همان‌گونه که آمد، در روز دوازدهم، در همه‌پرسی برپا شده در تهران، رفتارگونه‌ای دارد، که نه یاری‌دهنده باشد دولت مصدق را، اما سخت به مجلس و نمایندگان نزدیک به غرب و دربار تازیدن را دنبال کردن و این‌گونه است در روز هیجدهم مرداد، که نگارنده علی‌رغم خردسالی به یاد دارد، که در هنگام رأی‌گیری در میدان شاه اصفهان، جایگاه جداگانه و شعارهای ویژه‌ی خود را حزب توده داشت، همه جانبه متفاوت بوده از آنچه دیگر گروه‌ها و نیروهای سیاسی داشتند در پشتیبانی از دولت مصدق و برچیدن مجلسی که دست و پاگیر اقدامات مصدق شده بود، به سود دربار و بیگانگان، و دفاع و پشتیبانی از دولت مصدق را در برچیدن آن مجلس، و برچیدن آن مجلس را در پشتیبانی از مصدق و اقدامات «ملی مردمی» او، می‌شناختند!

حزب توده، از یک سوی، با رفتارهای ناپسند و ناسازوار با دولت ملی مصدق و دیگر گروه‌های ملی، گزین کار خود داشت و ترساننده همه را، تا با او همداستانی نشان دهند و زشت‌کاری‌های او در گذشته و حال در روزهای «همه‌پرسی»، تمام نیروهای «ملی مردمی» را از خود دور ساخته و در رویارویی با خود قرار دادن و ترس‌افکنندگی میان ملت به وجود آوردن و بهانه‌ساز شدن دشمن، که مصدق و دولت او در «پرتگاه کمونیسم» قرار دارد و دیگر بوده‌هایی از این دست، و از دیگر سوی، بی‌اندیشه به ساختار «اجتماعی - سیاسی» جامعه‌ی ایران آن دوران و کنش و واکنش‌هایی که می‌توانست در میان مردم و دشمن و دوست برانگیزاننده باشد و کژی بارآور شدن، روی به چپ‌روی دارد و با خواستار شدن «مجلس مؤسسان» تا بتوان «دربار را به عنوان کانون تحریک و توطئه علیه نهضت مترقی کشور ما برای همیشه بی‌اثر» ساخت!

این خواسته‌های تند و زیان‌ساز حزب توده در جریان «همه‌پرسی»، هنگامی که شوروی روی به دوستی و به سخن‌نشینی با دولت ملی آورده است در مورد

برطرف‌سازی اختلافات مرزی و برپاسازی روابط «اقتصادی - سیاسی»، و می‌تواند استحکام‌بخش دولت ملی گردد در پهنه‌ی روابط جهانی و هشداردهنده به آمریکا و آرام‌بخش ذهن دولت مصدق در برنامه‌ریزی و پای‌نهی به سوی گزیر کارهایی، که جامعه را از تنگناهای گوناگون اجتماعی بیرون آورد و این‌گونه بر دشمنان چیرگی بگیرد و پیروزی، گام به گام، بهره‌ی دولت و ملت گردد، بازتاب وارونه‌ای را داشت، به درهم‌ریزی ساختمان سیاسی جامعه و آشوب‌پاسازی و درگیری‌های زیان‌رسانی با دیگر نیروهای سیاسی و تمام هم و توان دولت را در آرام‌دهی به اوضاع روزانه‌ی جامعه بگذرانند و از بسیار دسیسه‌های در حال تکوین و تدارک بازماند و دشمن با خیال بازگزیر کار خود را دنبال کند!

حزب توده، از یک سوی، و از گذشته‌های دور راه دشمنی با مصدق و نیروهای ملی را برگزیدن و همگان را خسته کردن و بی‌اعتمادی به بار آوردن و راه هرگونه همکاری و همداری با دیگر گروه‌های ضد «استعمار - امپریالیسم» و هم‌آهنگی مبارزه با نیروهای واپس‌گرا و تن به بیگانه سپرده را، بستن و شعارهای تند و چپ‌روی و دور از هضم جامعه‌ی آن دوران دادن، به ویژه اینکه جامعه و مردم از شعارهای حزب توده برداشتی دیگر داشت از آنچه نیروهای «ملی مردمی» خواستار و باور داشتند، و از دیگر سوی، با اتکا به «سازمان نظامی» خود، از کوشش‌های پشت پرده، که دشمن کوشندگی داشت پرده برمی‌داشت و به گوش دولت می‌رساند. بی‌گفتگو، اگر بی‌اعتمادی و خسته نمودن دولت ملی و گروه‌های پیرو مصدق و نهضت ملی را بارآور نمی‌بود و نیز از «من» سیاسی خود، که در وابستگی‌اش به سیاست و خواست تام شوروی باشد، گام بردارنده نمی‌بود و بیم‌دهی این‌گونه‌ای را در گستره‌ی جامعه و نیروهای سیاسی ایران بارآور نگردیده بود، هشداردهی‌های سازمان نظامی‌اش بسیار می‌توانست سودبخش افتد و کارسازی به بار آورد، به ویژه اگر آن «سازمان نظامی»، توانمندی و هم خود را بی‌چشم‌داشت گروهی در اختیار دولت ملی می‌نهد و چشم‌ارسی و نگهبان و بازوی توانمند در پاسداری آن می‌گردید!

با دریغ و اندوه، چنین حزب توده نبود و نرفت و آسیب‌رسان بود و پس از شوم‌روز کودتای ۲۸ مرداد نیز، بسیاری از قلمزنان‌های آنان، قلم به نادرست و ناراست‌نویسی کردند و ادبار دروغ‌همه‌ی نوشته‌های آنان را پر می‌نمایاند. وارونه‌نویسی‌های آنان، به دست کسانی همانند «ف - م. جوانشیر»، از انتشارات حزب توده، زیر نام‌هایی چون «تجربه‌ی ۲۸ مرداد» نوشته گردید، تا اینکه، ژانگویی و نویسی‌های خود را، خودشان،

به گونه‌ی همه‌جانبه‌ای، از زبان همه‌ی رهبران و نظریه‌پردازان آن حزب، به زبان آورده و رسواگر خود شدند، اگرچه طشت رسوایی و ژاژگویی‌هایی خود را به دستور پایوران اسلامی و زیر شکنجه از بام به زیر، ناگزیری به زیر افکندن بودند!

به هر روی، حزب توده، با تکیه به سازمان نظامی خود، هشدارباش پیوسته می‌داد، آورده شده در ارگان خود «شجاعت» که به جای بسوی آینده چاپ‌پخش می‌گردید از پسین روزهای هیجدهم مرداد، از کوشش‌های کودتاگران و آنچه از پشت پرده دریافت داشته بودند و مرکزگاه دسیسه را دربار خواندن و چاره‌ی کار را در برپایی مجلس مؤسسان و واژگونی سلطنت، و سرانجام‌گزیر کار آن حزب، به خواست نظامی که نمونه‌ی آن را در کشورهای اروپای شرقی در پیش چشم ایرانیان و جهانیان می‌نهاد!

با توجه به آنچه گذشت، و فشرده در چند و چون حزب توده و ارسی گردید، روز ۲۲ مرداد ماه روزنامه‌ی «شجاعت» مردم ایران را آگاهی می‌دهد از «توطئه‌ی خائنانه‌ی کودتای در شرف اجرا» بودن و برای «درهم شکستن این توطئه» مردم را به آماده‌سازی خود فرامی‌خواند و نام گردانندگانی را به مانند گردانندگان اصلی نام بردن، که بوده‌اند «سرلشگر زاهدی - سرلشگر باتمانقلیچ - سرلشگر گرز - سپهبد شاه‌بختی - سرتیپ دادستان - سرتیپ محوی - سرتیپ کمال و...» و ادامه‌ی این‌گونه نوشتار، در شماره‌ی ۳۲۵/۲۳، همه‌ی لایه‌های اجتماعی را نام بردن و «مردم رشید ایران» را مورد سخن خود قرار دادن، مبنی بر اینکه «این بار هم دربار در رأس توطئه جای» دارد و نیت آنان «یک کودتای نظامی» تا با در دست گرفتن زمام امور «نهضت ضد استعماری ملت ما را به نفع اربابان خود محقق نمایند»!

هشداردهی‌های به جای، جای گرفته در روزنامه‌ی حزب توده، از یک سوی، و از دیگر سوی گونگی چهره‌ی جامعه‌ی ایران و رفتارهای خام‌گونه‌ی همه‌ی گروه‌های سیاسی میهن و مردم است در نمایش‌های همه‌روزه‌ی خیابانی و زد و خورد‌های آسیب به بار آور، همه و همه، دولت را در ناآرامی نهاده بود و پهنه را بر آن تنگ ساختن و نتوانستن و بازداشته شدن، از تصمیم و بایستگی‌های چاره‌ساز، را به کار بردن!

بررسی و فراکشایی رویدادها، به ویژه، «اجتماعی - سیاسی» را می‌بایست تاریخی آغاز و دنبال کرد و تمامی داده‌ها و رسا و نارسایی‌ها را در پیش چشم نهادن و ممکن و ناممکن بوده‌ها را شناختن و سرانجام به «شدن» یا «نشدن» آن رویداد، روی آوردن و داوری، تا ارزش داوری بایسته و شایسته‌ای از آن رویداد و دست اندرکاران آن، انجام‌پذیر گردد!

اگر چنین می‌بود روند تاریخ‌نویسی و بررسی رخدادهای «اجتماعی - سیاسی»، گونه‌ای نوشته و داوری نمی‌شد، که نویسنده‌ای چون نویسنده‌ی «گذشته چراغ راه آینده است» نوشته و ارزش داوری به اینکه «... البته دکتر مصدق نیز هیچ‌گونه تمایل واقعی به نزدیکی و همکاری با شوروی و بلوک شرق نداشت و از این امر غالباً برای تهدید آمریکا و وارد ساختن آن دولت به انصراف از حمایت انگلستان در موضوع نفت جنوب و قبول نظرات دولت ایران استفاده می‌کرد»، در حالی که مصدق و دولت او همواره دوستی و روابط گسترده‌ای داشتن با شوروی را خواستار و گام به سوی آن نهاده بود در تمام زمینه‌های اجتماعی که از جمله باشد «سیاسی - اجتماعی»، به گونه‌ای که به ساختار دیدگاه نهضت ملی و خواسته‌های «تاریخی - اجتماعی» ملت ایران زبانی وارد نیاید. در مورد «نفت» و فروش آن به «شوروی و بلوک شرق» مرتبه‌هایی دست به سوی آنها دراز کرد تا این‌گونه از تنگنای اقتصادی و یا سیاسی هم، بیرون آید، که با اندوه فراوان به ندای دوستی او پاسخ نه داده شد و نفت را نخریدن و او را در چنبره‌ی فشار همچنان نگه داشتن. شوروی، نه تنها کثروی‌های خود را در مورد «نفت» همچنان دنبال داشت، که در دادگاه لاهه، قاضی شوروی با شرکت نکردن خود، در عمل به زیان ملت ایران و سود انگلستان پای نهیده داشت و بسیار دیگر موردهای وجود داشته، که می‌توان برشمرد و موردهایی از آن موارد را در گذشته، از پیشگاه چشم خواننده گذشته را، نمونه‌هایی از درستی داوری نگارنده به شماره آورد!

نویسنده‌ی «گذشته چراغ راه آینده است» اگرچه بررسی‌های رسا و بایسته‌ای را دنبال کرده است، ولی، چه در مورد شوروی و راه و روش پیش‌گرفته‌اش با مصدق و دولت او و چه در پیوند با «حزب توده» و رفتارها و کردارهای از خود نشان داده‌اش در برابر نیروهای نهضت ملی و دولت مصدق، اینجا و آنجا دچار داوری‌های نادرست گردیده و بررسی‌های او از کاستی‌های فراوانی بهره‌مند شده، که از جمله است؛ «... اما دولت دکتر مصدق ادعا می‌کرد که بر اوضاع کاملاً مسلط است و نخست‌وزیر از شاه تائید انحلال مجلس هفدهم و صدور انتخابات دوره‌ی هیجدهم را» تقاضا می‌کرد، و آورده‌های خود را، تکیه دارد به بررسی‌های ارگان حزب توده: شجاعت، بسوی آینده!» گویی، نخست‌وزیر، که همواره تکیه به قانون، پیش‌رفت‌های خود را به پیش داشته، نادرست بوده پس از «همه‌پرسی» به برچیدن مجلس دوره‌ی هفدهم و با آن رأی پیروز در دست داشته از سوی مردم، و پیروزی‌های چشم‌گیر به دست آورده بنا بر قانون، و اینکه، بایست «انحلال مجلس هفدهم و صدور انتخابات دوره‌ی هیجدهم» را، از شاه



بنخواهد، و آنچه خواسته است، اشتباه بوده است. نویسنده، بسیار دارد بررسی‌هایی این‌گونه‌ای، که همان‌گونه باشد، از آنچه حزب توده همواره کرده و به چنین داورهای سراپا نادرستی، روی‌آور شدن!

«گذشته چراغ راه آینده است» در ادامه‌ی بررسی‌های خود می‌نویسد: «طرفداران دکتر مصدق نه فقط دچار تفرقه و تشتت بودند بلکه هیچ‌گونه آمادگی و تشکلی برای درهم شکستن کودتای نظامی احتمالی نداشتند. برعکس حزب توده‌ی ایران با داشتن شبکه‌ی وسیع نظامی و اطلاعاتی و افراد کارآمد و ورزیده قدرت لازم برای درهم شکستن کودتا را دارا بود اما با وجود هشدارها و آماده‌باش‌های مکرری که در مطبوعات مخفی و علنی حزب منتشر می‌شد به طور روشن و مشخص کسی نمی‌دانست که هیئت اجراییه‌ی کمیته‌ی مرکزی به چه طریق و چگونه می‌خواهد کودتای نظامی را درهم شکنند. در این باره نه فقط سازمان‌های حزبی شهرستان‌ها سردرگم و به انتظار پیک حزبی بودند حتی در شهر تهران اعضای سازمان نظامی که مقامات حساسی را در ارتش، شهربانی و ژاندارمری به دست داشتند نمی‌دانستند که دیرکتیو عملی آنها در برابر کودتای نظامی چیست؟!»

نویسنده‌ی کتاب، آشکارا توانایی‌های حزب توده و سازمان نظامی آن را برمی‌شمرد و با تمام توانایی‌ها، کاربردی شایسته و بایسته از خود نشان ندادن را برنمایاندن و زندگی سیاسی آن حزب را در نوشته‌ها و گفته‌های «تهدیدآمیز» ولی میان‌تُهی در پیش همگان نهادن، اما در روند نوشته از مصدق و دولت او، که از هر سوی در چنبره‌ی نارسایی‌های اجتماعی، از سوی دشمن، و حتی دوستان نادان و ناآگاه گیر کرده بوده است، چشم داشت‌هایی دارد کارساز و گره‌گشای دراز میان بری دست دشمن قدرتمند و سازمان یافته. چشم داشت، از دولت مصدق، که تنها و تنها، نیروی جامعه‌ی ناسازمان گرفته را در گذشته و حال به پشت خود داشته است، و در نهایت و بنا بر نوشته‌های خود «طرفداران دکتر مصدق نه فقط دچار تفرقه و تشتت بودند بلکه هیچ‌گونه آمادگی و تشکلی برای درهم شکستن کودتای نظامی احتمالی نداشتند!»

«گذشته چراغ راه آینده است» ادامه می‌دهد به برشمردن توانایی‌های حزب توده و ناتوانایی‌های پیروان مصدق و همبستگی هر روزه‌ای گرفتن دشمنان در چهره‌های گوناگون وجود داشته و نمایانیدن که حزب توده علی‌رغم همه‌ی «تهدید»ها، دست بر روی دست می‌نهد و گزیر کار را در نمایش‌های خیابانی و چاپ‌پخش اعلامیه‌ها و نوشته‌های حزبی، دنبال کردن، تا اینکه؛ «بیست و سوم مرداد ماه مقدمات کودتا توسط

شوارتسکف، شاه و سرلشگر زاهدی» را فراهم شده و آماده‌ی اجرا می‌خواند!

### \* بریتانیا، از دو سال پیش از انجام گرفتن کودتا

بریتانیا هدفمندی بنیادین خود را در سرنگون‌سازی دولت مصدق دانسته بود، حال به هر گونه‌ی ممکن. داده‌های تاریخی، که در گذشته به بسیاری از آنها تکیه شد، روشن‌ساز درستی هدفمندی انگلیس است و کوشش‌های همه‌جانبه‌ی نمایندگان «سیاسی - اقتصادی» دولت استعماری بریتانیا را برمی‌نمایاند، که چگونه دستگاه جاسوسی و یا دیگر دست‌های خود را به کار گرفته بوده است در به‌گردش درآوری و به نتیجه‌رسانی شکست دولت مصدق در رسیدن به خواست استعماری خود، از فشار اقتصادی گرفته تا برانگیزی نمایش‌های سیاسی در پهنه‌ی مجلس به زیان دولت و یا در خیابان‌ها و روزنامه‌های به دست آن و ایادی‌اش در ایران چاپ‌پخش شده. در راهی که بریتانیا گام می‌نهد، در پنهان سرویس جاسوسی خود را، به نام «ام - ای - ۶» در تهران زیر نظر کریستوفر وود هاوس «سی - ام - وود هاوس» و «رابین زیهنر» از دانشگاه آکسفورد به کار می‌گیرد و اینان می‌توانند با جاسوسان ایرانی خود، روابطی سازمان‌گرفته برقرار سازند، که از میان آنان برادران رشیدیان کارآمدترین به شمار آمده‌اند!

سه برادر رشیدیان، فرزندان حبیب‌الله رشیدیان می‌باشند، که پدر آنان از دوران قدرت گرفتن رضاشاه به کار جاسوسی برای انگلیس به کار می‌آید و آن سه برادر به نام‌های اسدالله - سیف‌الله - قدرت‌الله، در خدمت اینتلجنس سرویس درمی‌آیند و اسدالله، از میان آنان، در قتل و برنامه‌ریزی کشتن «سرتیپ افشار طوس» دست داشته است. آنان شبکه‌ی جاسوسی خود را، پس از بسته شدن سفارت انگلیس در دوران مصدق داشته و بنا بر آورده‌هایی از جمله کتاب بسیار سودمند «مصطفی علم»، از «ارنست پرون» هم‌نشین شاه، که از دوران اقامت شاه در سوئیس با او روابطی تنگاتنگ داشته است، و نیز «شاپور ریپورتر» از پارسیان هند و آموزگار زبان انگلیسی به ثریا، در مرتبه‌ی جاسوسی سود می‌جسته‌اند!

نیز آورده شد، که در پی کوشش‌ها و کند و کاوهای استعماری خود، زاهدی راگزین خود می‌یابند، که میان تمامی ناسازوار بودگان با دولت مصدق و نهضت ملی، پیونددهنده باشد و او همکاری و همداری گسترده‌ای را داشت با آیت‌الله کاشانی - بقایی - مکی و...، که از نهضت ملی دوری گزیدند و همین‌گونه بود با ایادی دربار و افسران بازنشسته و...!

شبکه‌ی جاسوسی «ام - ای - ۶» از قبرس، با یک فرستنده‌ی رادیویی کارساز شده، به پنهان‌کاری آنان سود همه جانبه می‌بخشد و در واقع برادران رشیدیان گردانندگان شبکه‌ی جاسوسی انگلیس در ایران می‌باشند با همکاری انگلیسیان در ایران بوده و دیگر جاسوسان بومی بریتانیا در ایران. کاریچی شبکه‌ی جاسوسی انگلیس، بی‌زیان‌پذیری در دوران مصدق، علی‌رغم برچیدن سفارت انگلیس، کانون تبهکاری و آسیب‌رسانی در ایران به سود بریتانیا، پابرجا و به شوم‌آوری‌های خود ادامه می‌دهد، در سوی هدفمندی بنیادین‌اش، شکست دولت ملی مصدق!

پر داده‌هایی تاریخی نشان‌گر و روشنی‌بخش آنند که، انگلیس از آغاز کار، گزیر چپاولگری و گردش تالان‌گری‌های خود در ایران را، در واژگونی دولت مصدق می‌دانسته و کمر به انجام آن بستن و بی‌گسست پی‌جویی ابزار و همداستان با او شدگانی را، تا به آن خواست دست یابد. از داده‌های پُرشمار می‌بایست به شماره آورد «نفت قدرت و اصول»، نوشته‌ی مصطفی علم - «جنش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد» نوشته‌ی سرهنگ غلامرضا نجاتی را، که اولی، سرشار از اسناد گرفته شده از بایگانی وزارت امور خارجه‌ی انگلستان است و دومی لبریز از داده‌های گرفته شده از چشمه‌های خارجی و داخلی، به ویژه از زبان افسران و دست‌اندرکاران نظامی آن دوران که در بازجویی کارگردانان کودتای شکست خورده‌ی ۲۵ مرداد شرکت داشتند و در میان سازمان «افسران ناسیونالیسم» و پیروان مصدق، به شمار آمده، می‌باشند. نیز از میان کتاب‌های سودمند که می‌توان، هم به زشت‌کاری‌های نویسندگان آن پی بُرد که رهبری‌کننده‌ی کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد بوده‌اند، و هم، به چند و چون کودتاها‌ی رخ داده دست یافتن از زبان دشمن «طرح چکمه» است به قلم «سی. ام. وودهاس»، پایور بلندمرتبه‌ی سازمان مرکزی جاسوسی انگلستان، به نام «ام - ای - ۶» و دیگری از زبان نوشته‌های روزولت در «ضد کودتا»، رهبری‌کننده‌ی کودتاها‌ی ۲۵ و ۲۸ مرداد زیر نام «آجاکس»، که به نام «ام - ای - ۶»، که برنامه‌ریزی مشترک «ایتلیجنس سرویس» انگلستان و «سیا» آمریکا را بیان‌گری دارد.

بنا بر سخنان کرمیت روزولت، رهبری‌کننده‌ی طرح مشترک سازمان‌های جاسوسی «انگلستان - آمریکا»، زیر نام «آجاکس» خوانده شده، اولین بار از زبان «کوچران» سخنگوی انگلیسیان، واژگون‌سازی مصدق را می‌شنود، هنگامی که در پائیز ۱۳۳۱ از تهران به سوی آمریکا عزم سفر داشته بوده است. در لندن «جان کوچران»، از سوی «شرکت نفت» با او تماس و در پیوند با سرنگونی دولت مصدق به سخن نشستن، که از

زبان روزولت، فکر سخنگوی شرکت نفت چنین بوده است؛ «... موضوعی جز سرنگون کردن فوری حکومت دکتر مصدق نبود. من به آنها گفتم که این طرح باید به وسیله‌ی دولت آمریکا بررسی شود و خاطرنشان ساختم که دقیقاً نمی‌توانم نتیجه‌ی این بررسی را پیش‌بینی کنم. من به همکار انگلیسی‌ام تأکید کردم که امید تصویب این طرح در دولت ترومن و آچسن، که هفته‌های آخر حکومتشان را طی می‌کردند، وجود ندارد، ولی محتمل است جمهوری خواهان نظریه‌ی دیگری داشته باشند. آنها توضیحات مرا پذیرفتند و در عین حال پیشنهاد کردند حداقل یک گفتگوی مقدماتی در همان موقع در لندن داشته باشیم. در این مذاکرات فقط کوچران و معاون اصلی او، هنری مونتگ و یکی از رؤسای شرکت به نام گوردون سامرست، که تازه از تهران آمده بود، حضور داشتند». او از نشست و دیدن «طرح» از پیش تهیه شده‌ی انگلیسیان سخن می‌گوید و سپس اینکه «من با دقت تمام آن طرح را مطالعه کردم. معلوم بود آنها افراد مؤثری در سطوح بالا و دوستان کاملاً مطمئنی در ایران دارند. همچنین به طور صریح اظهار داشتند که آن عملیات را با همکاری شاه انجام خواهند داد!»

روزولت به سخنان خود ادامه می‌دهد، در پی بازگشت به واشنگتن و به سخن نشستن با آلن دالس، معاون «سیا»، و اینکه «دالس اصرار داشت که ترومن و دین آچسن را در جریان طرح و مذاکرات خود قرار ندهیم، زیرا آچسن، نسبت به مصدق «سمپاتی» داشت و سخت مجذوب او شده بود. از سوی دیگر لزومی نمی‌دیدیم که نظریات خودمان را با او در میان بگذاریم، زیرا می‌دانستیم جان فاستر دالس (برادر آلن دالس) به جای آچسن، وزیر خارجه خواهد شد و دلیل نداشت با حکومتی که در حال رفتن بود درباره‌ی موضوعی گفتگو کنیم که کوچک‌ترین توجه و علاقه‌ای به آن ابراز نمی‌کرد!»

سخنان روزولت، رساننده‌ی روشنی است به اینکه؛ ۱- انگلیسیان از همان آغاز کار، طرح شکست مصدق، به گونه‌ی کودتا را در سر داشته و ریخته بوده‌اند و کوچران پایور بلندمرتبه‌ی شرکت نفت به او گفته بوده است. ۲- او، و نیز آلن دالس، معاون سازمان جاسوسی «سیا»، نادرست می‌دانند با «ترومن» و «آچسن»، از طرح سرنگونی مصدق سخن گویند، که انگلیسیان ریخته بوده‌اند و آمریکا را به همکاری دعوت داشتند، و بایستگی کار را در انتظارنشستن تا بر سرکار آمدن آیزنهاور و جان فاستر دالس، که جای آچسن را در وزارت امور خارجه‌ی آمریکا بگیرد. ۳- روزولت پی بردن که انگلیسیان «افراد مؤثری در سطوح بالا و دوستان کاملاً مطمئنی در ایران دارند» و طرفه اینکه، ابراز

داشته‌اند به گونه‌ی آشکار، که «عملیات» خود را «با همکاری شاه انجام خواهند داد!» سخنان آمده شده در *ضد کودتا*، از رهبری‌کننده‌ی کودتاهای ۲۵ و ۲۸ مرداد، کرمیت روزولت، گویای آنچه را است که در گذشته آورده شد، و بنا بر آن بوده‌ها میان نمایندگان «انگلیس-آمریکا» مرتبه‌هایی چند نشست و گفت و شنود انجام می‌گیرد، که از جمله در واشنگتن، در فوریه ۱۹۵۳ و سخن گفتن درباره‌ی «طرح آجاکس»، که کوچران و سرپاتریک دین، از سوی انگلستان شرکت داشته‌اند. نمایندگان آمریکا هم، فاستر دالس-آلن دالس-ژنرال بیدل اسمیت- و روزولت رهبری‌کننده‌ی کودتا، که در همان نشست از سوی انگلیسیان پیشنهاد می‌شود و سرلشگر فضل‌الله زاهدی را نیز، برای جانشینی «مصدق»، گزین می‌دارند. گردش گرفتن میان سازمان‌های جاسوسی «آمریکا-انگلیس» پیرامون «طرح آجاکس» از زمان آیزنهاور، گسترش‌پذیری دارد به همکاری جاسوسان دو کشور در تهران با هم، و سفرهایی را که روزولت به لندن و تهران می‌کند و از نزدیک با پاره‌ای آشنا، و از قرار معلوم در روزهای دسیسه‌بازی نهم اسفند نیز، در تهران بسر می‌برده است. طرح «آجاکس» مورد پذیرش و تایید چرچیل و ایدن، نخست‌وزیر و وزیر خارجه‌ی انگلیس قرار می‌گیرد، در روزهای پایانی ماه مارس و بنا بر آورده‌های روزولت در کتاب «ضد کودتا»، وزیر امور خارجه‌ی انگلیس، درکناره‌ی طرح، دیدگاه‌های اصلاحی خود را هم یادداشت، که مورد خشنودی همتای آمریکایی‌اش «جان فاستر دالس» قرار گرفته، چرا که او «با چنان دقتی طرح مزبور را مطالعه کرده» بوده است!

از این پس، طرح مورد پذیرش قرار گرفته در اختیار «سیا» قرار می‌گیرد و آخرین مرتبه‌ی گفت و شنود میان بررسی‌کنندگان آمریکا، روز ۲۵ ژوئن و در کتاب *ضد کودتا*، روزولت فرمانده‌ی کودتا، برنمایانده می‌باشد که مرتبه‌هایی به دستور آلن دالس، و برای بررسی گونه‌ی جغرافیایی و یا «اجتماعی-سیاسی» ایران، در دوران دولت مصدق، به ایران، رفته بوده است. در کتاب یاد شده، روزولت آشکار می‌نماید که میان «آمریکا-انگلیس» یک هدفمندی پای می‌گیرد و انجام آن در امیدی است که در «طرح آجاکس» نهیده شده و همکاری شاه را با نمایندگان و جاسوسان آن دو کشور، مهمترین و بُرنده‌ترین ابزار می‌شناسد، که بتواند «طرح آجاکس» به نتیجه رساند، و کوشندگی به هم‌بستگی همه‌جانبه میان شاه را با «آمریکا-انگلیس» فراهم‌ساز نمودن. او هدفمندی‌های پای‌بپای در پیش چشم داشته‌ی اجراگران «طرح آجاکس» را برمی‌شمرد، و بنا بر برشماری‌های او، ابتدا پشتیبانی از شاه- سپس پشتیبانی در

سازمان‌های ارتش به دست آوردن که به مصدق وفاداری نداشته باشند - نخست‌وزیر فضل‌الله زاهدی که مورد پذیرش شاه هم می‌باشد، اگرچه انگلیسیان در ابتدا به او خوشبینی نشان نمی‌دادند، چراکه دستگیر شده و فرستاده شده‌ی آنان بود به فلسطین در دوره‌ی جنگ جهانی دوم و روابطش با آلمان‌ها - فرزندش اردشیر زاهدی، هم مورد اطمینان کارکنان سفارت آنها بوده و هم تنها کسی است که می‌تواند با پدرش تماس برقرار کند و دیگر موردهای برشمرده‌ی او و آمادگی همکاری‌های دیگری را یادآور شدن تا مورد پذیرش همه‌ی نمایندگان «سیاسی - جاسوسی» آمریکا و انگلیس، قرار گرفتن، طرح اجرایی کودتا!

غلامرضا نجاتی در کتاب خود، تکیه به گفت و شنود روزنامه‌ی *لوس‌آنجلس تایمز* با روزولت، پرده‌بردار است که هزینه‌ی کودتا را «تمام و کمال آمریکایی‌ها پرداخته‌اند» و بنا بر گفته‌های روزولت «مبلغ یک میلیون دلار برای ترتیب دادن تظاهرات خیابانی به منظور سقوط دولت ناسیونالیست مصدق، که ۳۰۰ کشته به جای گذاشت، در اختیار ما بوده، که حدود ۷۵۰۰۰ آن خرج شده است. بقیه‌ی پول را در گاو صندوق مطمئنی گذاشتیم و پس از پایان عملیات مبلغ مزبور به شاه تحویل داده شد». در ادامه‌ی سخنان روزولت به گزارش‌گر روزنامه‌ی «*لوس‌آنجلس تایمز*»، بر این انگشت نهاده است، که هزینه‌ی یاد شده را به یک شبکه‌ای می‌دهد، برای برپایی نمایش‌های خیابانی به زیان دولت مصدق، که از هشت نفر به وجود آمده بودند و سه نفر از آنها آمریکایی و پنج تن دیگر ایرانی و در دیدار نیمه شبی که با شاه روی می‌دهد به او می‌گوید؛ «ما یک میلیون دلار در گاو صندوق داریم». نیز، غلامرضا نجاتی به کتاب «*بازی قدرت*» نوشته‌ی «لئونارد موسلی» اشاره دارد، که این مرد انگلیسی پرده‌بردار شده از هزینه‌ی بخشی از مخارج کودتا را که «سیا» در اختیار «شوارتسکف» می‌نهد، که در پی تماس با مهره‌های ایرانی، به کار برده و راه شوم در پیش داشته‌ی خود را آسان‌پذیر سازد در پناه پخش دلارهای آمریکا. او در «*بازی قدرت*» آورده است که «شوارتسکف با گذرنامه‌ی سیاسی و دو چمدان، محتوی میلیون‌ها دلار به تهران آمد و با شاه، سرلشگر زاهدی و سرلشگر ارفع ملاقات کرد». درستی سخنان بالا را نیز، در *خاطرات ثریا اسفندیاری* می‌توان یافت که پرده‌داری دارد، خواسته یا ناخواسته، از اینکه دلارها را میان چه کسانی پخش کردند، تا بتوانند پس ماندگان جامعه را با دلار خریداری و در پوشش نمایش‌های خیابانی «مردمی» لفافه‌پیچ و به نادرستی به جهانیان «سره» بیاوراند و بنمایاند «ناسره» کرده‌ها و رفته‌های خود را. ثریا اسفندیاری، همسر شاه، از فرارشان سخن دارد و هزینه‌ی کودتا

و آیت‌الله بهبهانی و جمع‌آوری خیل باج‌گیران - کباده‌کشان - تعزیه‌گردانان - دسته راه‌اندازان و... که «شیرینی» دلار و نفس «شفابخش» آیت‌الله، آنها را به راه می‌اندازد، بر این است که «آیت‌الله بهبهانی هزاران تن از طرفداران خود را بسیج کرده» و از کارآمدی ژنرال آمریکایی گفتن که «... گفته شد طی آن چند روز، شوارتسکف بیش از ۶/۰۰۰/۰۰۰ دلار خرج کرده است»!

بایگانی وزارت خارجه‌ی انگلستان نیز، به روشنی همان‌گونه که اشاره شد و پر بوده‌های وجود داشته‌ای را نشان می‌دهد، سازمان جاسوسی آن کشور، و در رأس آن کسانی چون «وودهاوس» و...، پیروزی برنامه‌ی شکست و کودتای برنامه‌ریزی شده‌ی خود، به زیان دولت مصدق را، در همکاری و همداری با «سیا» و دولت آمریکا می‌دانسته‌اند. همواره «خطر کمونیسم» را به رخ کشیدن و به «چشم اسفندیار» آمریکا، در آوردن آن، و بر آمریکا فشار آوردن تا آنجا که «دونالد ویلبر» از مشاوران «سیا» و «ریچارد کوتام» کارشناس امور ایران، از سوی دولت آمریکا، ابتدا گزیده می‌شوند برای بررسی کارها و خواسته‌هایی که انگلیسیان به آنها می‌باوراندند، انجام پذیری‌اش را، پیش از آنکه روزولت به سفر یاد شده بپردازد و با رهبران شرکت سابق، که از جمله «کوچران» باشد، به سخن بنشیند و گردش چرخ کودتا، به گردش درآید!

خطر کمونیسم و یا «چشم اسفندیار» آمریکا را نشانه‌گرفتن، از زبان «ریچارد کاتم» کارشناس امور ایران در کتاب «پایان امپراطوری»، چنین بوده که «انگلیس‌ها که به عمق جنون ضد کمونیستی در ایالات متحده آگاهی داشتند در استفاده از آن برای رسیدن به اهداف خویش با مهارت بسیار رفتار می‌کردند. در زمانی که سناتور جوزف مک‌کارتی نطق‌های پر سر و صدایی، که اثر بسیاری نیز داشت، درباره‌ی تهدید کمونیسم ایراد کرده بود، انگلیس‌ها آگاهانه از جوی که بر اثر این نطق‌ها به وجود آمده بود، استفاده کرده ترس ما را از کمونیسم به عنوان وسیله‌ای برای تشویقمان به شرکت در توطئه‌ی کودتا مورد بهره‌برداری قرار دادند». ریچارد کاتم، در نوشته‌های گوناگونی که از خود به جای گذاشته است، نه تنها ساده‌انگاری و پیروی‌گری سیاست‌سازان آمریکا از انگلیس را برمی‌نمایاند، که در کتاب «ناسیونالیسم در ایران» نیز نشان‌گر است، که چه سان دلارهای باد آورده را میان آیت‌الله بهبهانی و همانند او پخش کردند، تا روغن‌های زیادی «سیا»، در چرب کردن ریش «مُلاها» و چاقوی «کباده‌کشان» و...، به کار آید، و این‌گونه شکست دست‌آوردهای ملتی را امکان‌پذیر، و چرخ کهنه‌ی تالان‌گری باز چرخیدن گیرد، و این بار در سود و سویی‌ی امپریالیسم «آمریکا» هم!

در دو کتاب، دو نویسنده‌ی موشکاف، مصطفی علم و غلامرضا نجاتی، با یاری به بسیار داده‌های تاریخی، گرفته شده از سرچشمه‌ی نوشته‌های غیر فارسی‌زبان، به ویژه بایگانی وزارت خارجه‌ی انگلیس و نوشتارهای نویسندگان آمریکا و دست‌اندرکاران کودتا، پُر آورده‌هایی از زیر چشم خواننده می‌گذرد، نشان‌گر به دلارهای بادآورده، که خرج چه «بیماری»‌هایی شده و چه زیان‌هایی به بار آورده است، که از جمله باشد نوشته‌ی «گنت‌لو» گزارشگر روزنامه‌ی نیویورک تایمز، بیننده‌ی روزهای کودتاهای ۲۵ و ۲۸ مرداد به اینکه «پیش از کودتا، ارزش یک دلار آمریکایی در تهران ۱۲۸ ریال بود ولی پس از کودتای ۲۸ مرداد ناگهان قیمت آن تا ۵۰ ریال تنزل کرد... به نظر من علت این تنزل ناگهانی ارزش دلار، عرضه‌ی آن به وسیله «چاقوکشان» در بازار بود، زیرا به آنها در ازای کاری که روز ۱۹ اگوست (۲۸ مرداد) انجام داده بودند، دلار پرداخت شده بود!»

گشتی در گذشته، برای نیک‌شناسی و بازبینی روندی که به کودتای ۲۵ و سپس ۲۸ مرداد پیوند می‌گیرد، روشن‌ساز می‌باشد، که پس از سفرهای روزولت به لندن و دیدن «طرح چکمه» از سوی شرکت نفت و دستگاه جاسوسی انگلیس «ام - آی - ۶۰» برنامه‌ریزی شده، و دیگر دیدارها و گفت و شنودهایی، که به پاره‌ای از آنها اشاره شد، دستگاه‌های جاسوسی «انگلیس - آمریکا» و نمایندگان سیاسی دولت‌های دو کشور، به «طرح آجاکس» گردن می‌نهند و فرماندگی آن را در دست روزولت نهادن. طرح «آجاکس» مورد پذیرش قرار می‌گیرد، که روزولت در گفت و شنود خود با «دونالد ویلبر وینستون»، و در کتاب خود «ضد کودتا» نوشته است؛ «... بالاخره چرچیل که سرش برای ماجراهای هیجان‌انگیز و دراماتیک درد می‌کرد و از این قبیل کارها لذت می‌برد آن را مورد تصویب قرار داد. در پی تصویب «طرح آجاکس» از سوی «چرچیل - آیزنهاور»، دولت‌های «آمریکا - انگلیس» و در اختیار سازمان جاسوسی «سیا» قرارگران و هزینه‌ی کامل آن را نیز گردن نهادن، گزیر کار تالان‌گران «آمریکا - انگلیس»، بر روی چرخ کودتا به گردش درمی‌آید و واژگون‌سازی دولت «ملی مردمی» مصدق را هدفمندی بنیادین خویش دانستن، پیامدهای آغازین، تماس با مهره‌های یکدیگر - جستجوی کسانی که در ازای پول «جنایت و خیانت» کردن را بپذیرند، چه در پهنه‌ی «ملی» و چه در گستره‌ی «مردمی» و زیان ملت‌های زیر ستم قدرت‌های چپاولگر جهانی - در پی ردیابی به مهره‌های مناسب کار خود، روزولت «اشرف پهلوی» را آماده‌ی کار و بایسته‌ی به کارگیری می‌یابد و خود در ۲۸ تیر ماه از راه عراق وارد ایران می‌گردد. سپس اشرف پهلوی سوم مرداد، پنج روز پس از سرفرمانده‌ی کودتا «کرمیت روزولت» و در پی آن،



در چهارم مرداد «اچ - نورمن - شوارتسکف»، فارغ‌التحصیل آکادمی نظامی آمریکای ریاست پلیس نیوجرسی، و او که ۶ سال در ایران، به مانند مستشار آمریکایی ژاندارمری تهران را در چنگ خود داشت و شاه او را خوب آشنا بود و دوستان ارتشی و...، بسیار داشت و باز فضل‌الله زاهدی هم!

در پی ورود، روزولت - اشرف پهلوی - شوارتسکف، گفته آمد که، پس از آشکار شدن ورود اشرف و واکنش‌های تند «مصدق» و...، ناگزیر بازگشت و از ایران رانده می‌شود، اگرچه با دیدار از برادر خود، او را به چند و چون آنچه در پیش است آگاه می‌سازد. دهم مرداد نیز، که روزولت گونه‌ای که گفته آمد، پنهان به کاخ می‌رود و با شاه «دزدانه» در اتومبیل به سخن نشستن و پیش‌سازی‌های کودتا مورد گفت و شنود و گردش چرخ شتابی بیشتر دارد با ورود شوارتسکف و دیدار او با «زاهدی» و دیگران، که تاکنون، روزولت نیز در پنهان‌گاه خود، که از پنهان‌گاه زاهدی دور نمی‌باشد، با نخست‌وزیر آینده‌ی پس از کودتا، دیدارهایی داشته است و با فرزندش «اردشیر زاهدی» هم، و صد البته، با برادران رشیدیان هم، و تاکنون پاره‌ای از مژده‌های جاسوسی «سیا - اینتلیجنس سرویس» نیز، با هم آشنا شده می‌باشند، بنا بر یکی از اساسی‌ترین دستورهای مرتبه‌های نشستی که میان نمایندگان «سیاسی - جاسوسی» آمریکا و انگلیس، برگزار شده بوده است، در دامن‌زنی و تدارک کودتا به زیان دولت مصدق!

از جمله‌گفت و شنودهای همیشه جریان داشته میان نمایندگان دولت‌های «آمریکا - انگلیس»، جانشینی «مصدق» بوده که بتواند مرتبه‌ای را داشته باشد در هم‌سنجی با او، در پهنه‌ی ملی و چه در گستره‌ی جهانی، ابراز دید «ژنرال اسمیت»، ریاست سیا، پیش از آنکه «آلن دالس» جای او را بگیرد، روشن ساز است به اینکه؛ «... انگلیس‌ها اصرار ورزیدند که مشکل اساسی خودِ مصدق است، ژنرال بیدل اسمیت که در آن زمان ریاست سیا را به عهده داشت پاسخ داد ممکن است شما در برکناری مصدق موفق شوید اما هرگز برای جانشینی او فرد مناسب مورد نظرتان را پیدا نخواهید کرد!» بیدل اسمیت، پاسخ «وودهاوس» را می‌دهد، هنگامی که کوشش داشته آمریکا را با دولت خود انگلیس همداستان کند، آورده شده در نوشته‌های «اقدامی مخاطره‌انگیز»، و بنا بر چنین باورمندی بوده، که جانشینی برای «مصدق» تراشیدن را دنبال داشته‌اند، اگرچه «زاهدی» را، از پیش، در پیش دیده داشته، بودند، و همکاری‌هایی را، در زمینه‌هایی، از جمله قتل افشار طوس و پیش از آن هم، آغاز کردن، همداستان با

رشیدیان‌ها و...!

آماده‌سازی‌های دیگری را اگر بایستگی یادآوری بتوان دانست، برانگیزی پیرامونیان پیشین مصدق، به ویژه آیت‌الله کاشانی - بقایی - مکی و چند تنی دیگر بوده‌اند، که تاکنون انجام گرفته و همه‌ی آنها با زاهدی و شاه، ابراز همداری و همیاری نشان داده‌اند، و انگیزه‌ی دوری گرفتن از مصدق را نیز گفته آمد. مصطفی علم در گفت و شنود با «محمدحسین قشقایی» در لندن، بر این است که، آیت‌الله کاشانی «می‌خواست یک کنفرانس بین‌المللی اسلامی در تهران تشکیل دهد و انتظار داشت که مخارج این کنفرانس را دولت پردازد. وقتی به مصدق گفته شد از لحاظ سیاسی مصلحت در آن است که درخواست کاشانی را، برای تأمین مخارج کنفرانس اسلامی، دولت تأمین کند مصدق جواب داد: «من اینک ۷۴ سال دارم و تا این سن به کسی حق السکوت نپرداخته‌ام!»

مصطفی علم، نه تنها از زبان «محمدحسین قشقایی»، می‌خواهد «اصول» مصدق دارنده بوده را بنمایاند، که هرگز نمی‌پذیرفته «باج دادن» را، تا این‌گونه پشتیبان داشته باشد، که به دیگر از «مصدق» بریدگان می‌پردازد و از جمله «حسین مکی» و از زبان «سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۵۶۱ وزارت امور خارجه‌ی انگلیس، پیش‌نویس از روتنی، برای اطلاعات نظامی در مورد مکی این است که «کراراً به ما گزارش می‌رسد اگر پول خوبی به او بدهیم حاضر است از جبهه‌ی ملی کنار بکشد!»

آنچه تاکنون گذشت، همبستگی گرفتن «سیا - ایتلیجنس سرویس» است و همداری همه‌جانبه‌ی آمریکا با انگلیس، و زمینه‌های تماس با مهره‌های یکدیگر و به راه خودآوری «شاه» و گزین مشترک میان آنها، زاهدی، به مانند نخست‌وزیر پس از کودتا، و پذیرش هزینه‌ی آن به گردن «سیا» که در حدود «ده میلیون دلار» گفته‌اند و فزودن به آن پول‌هایی را هم، که از بانک ملی گرفته شده است، که روزنامه‌های خارجی، از جمله *لوموند*، اشاره داشته و شماره‌ی چک‌هایی را نوشته‌اند!

در کتاب «ضد کودتا»، روزولت به کرده‌ها و انجام گرفته‌هایی به دست او می‌پردازد و آن‌گونه گفته‌های او برمی‌نمایاند، که اگر در «عنصر ایرانی» ذرات شرف وجود داشته باشد، سخت دلش می‌گیرد و به تنگ می‌آید، از اینکه، چگونه ایرانیانی، بیگانگانی را یآوری دادند، در به شکست نشانی دست‌آوردهای ملت خود و زمینه‌ساز چپاول‌گری بیگانه شدند، به ویژه اینکه، در پیشاپیش ایرانیان دل به بیگانه بسته، شاه آن کشور باشد!

از داستان اندوه‌بار کودتا به دست بیگانگان، با یاری مهره‌های بومی آنها، و در رأس شاه، دلِ سنگ به درد می‌آید و به گریه می‌نشیند، باشد، که تاریخ ننگِ زشت‌کاری‌ها و تبهکاری و تباهی به بار آوری‌های آنان را از یاد نبرد و جامعه‌ی ایرانی «تجربه» را «تجربه» گیرد!

روزولت از نیمه شب دهم مرداد سخن می‌گوید، که برای اولین بار پنهان گرفته در اتومبیل سیاه‌رنگ بدون نمره و نشانه، و از پنهان‌گاه خود به کاخ سعدآباد اتومبیل به حرکت درمی‌آید. سردسته‌ی کودتاگران، در کف اتومبیل دراز کشیده و پتو روی خود انداخته، در کنار جاده‌ی یکی از جاده‌های کاخ، اتومبیل باربر او آرام می‌گیرد و می‌بیند شاه را که از پله‌ها پایین و در اتومبیل گشوده می‌شود. پس از اینکه راننده ترک اتومبیل دارد و شاه پهلوی او در پشت ماشین جای می‌گیرد، او پتوی زیر آن پنهان گرفته را برمی‌دارد، و دو تن از تیره‌سازان زندگی مردم ایران، با یکدیگر به سخن می‌نشیند. زبان نوشته‌ی روزولت بر این سخن دارد که آن دو یکدیگر را می‌شناسند و شاه دستش را به طرف او دراز و می‌گوید «شب بخیر آقای روزولت. نمی‌توانم بگویم انتظار دیدارتان را داشتم ولی اکنون ملاقاتتان خوشحال کننده است!»

روزولت استوارنامه‌اش را این‌گونه و در چنین حالی ارائه می‌دهد و در پاسخ، شاه خندان و شادمان از دیدار، می‌گوید «این موضوع چندان مهم نیست، نام شما و حضورتان برای من کافی است!» و پس از خوش و شاد به هم گویی‌ها، روزولت، مهم بودن ماموریت خود را این‌گونه بیان می‌دارد که «قرار است آیزنهاور این مطلب را طی نطقی که ۲۴ ساعت دیگر در سانفرانسیسکو ایراد می‌کند، با بیان جمله‌ی خاصی تأیید نماید. تأیید چرچیل نخست‌وزیر بریتانیا نیز، از طریق اعلام برنامه‌ی رادیو «بی بی سی» لندن، صورت خواهد گرفت. بدین ترتیب که گوینده‌ی رادیو هنگام اعلام برنامه در نیمه شب، به جای اینکه طبق معمول بگوید «اکنون نیمه شب است» خواهد گفت: «اکنون - پس از مکث کوتاهی - دقیقاً نیمه شب است!»

سخنان خوشحال‌ساز روزولت، شاه را که، چشم یاری به دست اربابان «آیزنهاور - چرچیل» دوخته داشته، برنمایاندن و درون تیره‌ی او را که گویی هیچ مهری به سرنوشت ایران در دل نداشته و تنها و تنها برده‌ی «قدرت خویش» بوده، حال از هر راهی و به دست هر تالان‌گر و ایران تباه‌سازی بوده باشد، روشن و بی‌گونه‌ای ابهام، ناخواسته، در پیش چشم خواننده‌ی خود نهیده دارد. روزولت، چیره، درون و برون شاه را از دست یاری بیگانگانی که پشت سر احساس می‌کرده است، عریان‌ساز و

می‌نویسد؛ «گویی دارم با دوستی درباره‌ی یک معامله عادی و معمولی گفتگو می‌کنم، بی‌آنکه برای رسیدن به توافق در انتظار برخورد با مشکلی باشم. احساس می‌کردم زمان به سرعت می‌گذرد. شاه نیز گویی همین احساس را داشت. سپیده‌ی صبح ظاهر شده بود. بدین‌سان پس از بررسی کوتاهی درباره‌ی کلیات قرار شد شب بعد در همان ساعت و در همان محل تجدید دیدار کنیم!»

نمی‌توان، هرگز چه اندازه دانست، بارِ ننگی را که واژه‌های به‌کارگرفته‌ی سرکرده‌ی کودتاگران «روزولت»، نشان‌گری دارد، به نشان‌دهی چگونگی حالتِ شاه، اگرچه ناخواسته، و نمایان‌ساز شدن به شخصیتِ زیونِ «قدرت» بوده‌ی شاه، بی‌اندکی احساسِ مسئولیت در قبالِ سرنوشت ایران و دست‌آوردهای بهره‌ی ملت شده، به دست دولتِ ملی، که از پشتیبانی مردم بهره‌مند بوده، و در سایه‌ی مردم، پیروزی‌های به دست آمده‌را، به دست آورده می‌دانسته است، در سوبیه‌ی رهایی و شکوه و والایی ایران زمین!

در دیدار پسین شب و دیگر دیدارهای میان نماینده‌ی کودتای «انگلیس - آمریکا»، روزولت با شاهِ سر به بیگانه سپرده، از نخست‌وزیر کودتا سخن می‌رود و پذیرش «فضل‌الله زاهدی» به مانند‌گزین میان آنان انجام گرفته، و اینکه «اعضای کابینه‌اش را شخصاً انتخاب کند» و سخن در پیرامون دیگر برنامه‌های در پیش چشم داشته، پیوند گرفته با کودتا، که باشد دور شدن شاه از پایتخت، که به شمال تن درمی‌دهد - امضای فرمان نخست‌وزیری و برکناری مصدق - همیاری گرفتن از روحانیون و چگونگی آن و دست بر روی چه کسانی نهادن و دیگر همراه با آنان بوده‌های به میهن خود خیانت کننده، که در ازای پول و مقام، به آن زشت و تبه‌کاری‌ها، تن در دهنده باشند و به رسوایی در این راه شوم، شناخته شده بودند.

داده‌های تاریخی نشان‌گر آنند، که روحانیت دستی آلوده داشته، در برپاسازی نمایش‌های زیان‌بخش به سود بیگانه و زیان دولتِ ملی، در دو کودتای بیگانه برنامه‌ریزی نموده، که از میان کسانِ در کسوت روحانیت - جای داشته و آسیب‌رسان به نهضتِ ملی و گام نهنده در سوبیه‌ی خواسته‌های کودتاگران بوده، بایست سید محمد بهبهانی، سید ابوالقاسم کاشانی - بهاء‌الدین نوری - شیخ احمد کفایی و دیگرانی را نام برد، که یا در پیروی از دربار و یا خریداری شده با پول بیگانه‌ی میان آنان پخش‌کننده و از گذشته در زمره‌ی استعمار بودن، به کار گرفته می‌آیند و سود دشمن ملت ایران را، فراهم‌ساز می‌گردند!

کودتاگران، در برنامه‌ی کار خود، همپا، به نیروی مردم کوچه و خیابان چشم دوخته بودند و با پخش دلار میان کسانی تا نمایش‌های خیابانی را به زیان دولت ملی برپا دارند و ارتش و دیگر نیروهای سلاح‌دار، تا بازوی سرکوب خود قرار دهند، و به این «دو» دست می‌یابند به گونه‌ای که سزاواری کاری می‌گردد «کودتا پسندانه»، و در کنار آن، دیگر انجام داده‌هایی، که کودتا نیازمندی داشت و آن مجموعه انجام‌دهنده‌ی کودتا می‌گردید!

نیروی کوچه و خیابان را با دلار جمع‌آوری کردن، بر عهده‌ی برادران «رشیدیان»، می‌خواند داده‌های تاریخی، که از وابستگان سیاست انگلستان در ایران بوده‌اند و در این روزها، چهره‌ی دو قدرت بیگانه را جاسوس بودن، و در گذشته‌ها نیز زشت‌کاری‌های آن برادران، در کودتا با همیاری عبدالحسین حجازی و زاهدی شناخته گردید و زندان شدن، و سپس نیز، «اسدالله» در قتل افشار طوس هم.

پرده‌داری به وابستگی برادران رشیدیان، هم از زبان نوشته‌ی نویسندگان خارجی چون «ریچارد کوتام» و یا اشاره‌های «روزولت»‌ها می‌تواند آگاهی‌دهنده باشد و هم نویسندگان ایرانی بر زشت‌کاری‌های آنان، در سود انگلیس و سپس «آمریکا - انگلیس»، پرداختن و کوشندگی به رسواگری آنان داشته‌اند!

نیز، کوتام و نویسنده‌ی فرانسوی «ژرار - دوویلپه»، فاش‌ساز آن شده‌اند که «بزن‌بهدارانی» چون «شعبان جعفری» به نام «بی‌مخ» شهرت گرفته، چه دلارهای گزافی از نماینده‌ی متمدن «آمریکا»، روزولت، دریافت، تا زاغه‌نشینان جنوب تهران را، به زیان دولت ملی، در نمایش‌های خیابانی، به راه اندازند و در این راه اندازی‌های خیابانی ملامت‌هایی چون «آیت‌الله کاشانی» - «آیت‌الله بهبهانی» نیز دست داشته‌اند و از دلارهای پخش شده، برای انجام زشت‌کاری‌های «ضد ملی مردمی» خود، سودها بردند و جیب‌های خود پر کردند!

رخ داد شوم‌آفرینان، و در پیشاپیش آنان «روزولت» و «شوارتسکف»، از سوی نمایندگان دستگاه‌های جاسوسی «انگلیس - آمریکا» گزیده شده، بازوی سلاح‌داری را نیازمند بوده‌اند در سرنگونی دولت ملی مصدق، که معجزه‌گری پخش دلارها و نوید مرتبه و مقام‌دهی به آنها، پس از پیروزی کودتاگران و گردش گرفتن چرخ تالان‌گری منافع جامعه‌ی ایران، به سود بیگانگان و چشته‌خور شدگان ایرانی هم، گره‌گشای خواست آنان می‌گردد و تدارک بازوی سرکوب امکان‌پذیری پیدا می‌کند. روزولت، و شوارتسکف بنا بر پیشینه‌ی کارش در ژاندارمری ایران، به آسانی می‌توانند تماس و

گسترش روابط برقرار کنند با سرلشگر فضل‌الله زاهدی - سرهنگ نعمت‌الله نصیری - سرتیپ هدایت‌الله گیلاشاه - سرهنگ عباس فرزندگان - سرلشگر نادر باتمانقلیچ و... و این‌گونه کارساز شبکه‌ی نیروی سلاح‌دار باشند، به سود آنچه در پیش روی دارند، با وجود پایوران ارتشی نام برده شده!

غلامرضا نجاتی، چه بنا بر پیشه‌ی افسری و وابستگی به «سازمان افسران ناسیونالیسم» و در دست داشتن یادداشت‌های دکتر اسماعیل علمیه، بازپرس فرمانداری نظامی تهران، و بازجوی افسران دستگیر شده‌ی کودتای ۲۵ مرداد و دیگر افسران بازپرس در آن چند روز، از آن دستگیر شدگان بازپرسی نموده، و چه تکیه به دیگر داده‌های روشن‌ساز، موشکافانه به افسران شرکت‌کننده در دو «کودتا» پرداخته است و توانسته است برنمایاند چند و چون تماس‌های رهبران کودتاها را با افسران «بلند و یا پایین» مرتبه‌ی درجه‌ی افسری، و کوشنده بودن، در چگونگی پای‌گیری هسته‌ی نظامی مورد سودرسانی کودتاگران را که، در پیش چشم خواننده‌ی خود قرار دهد و روشن‌ساز آن شود، که روی می‌دهد!

در نوشته‌های «روزولت» از مرد جوانی یاد می‌شود، در پیش شاه هنگام دیدار، که برای تماس «با گروه کوچکی از افسران» با خود آورده است، که او با دقت افسران دلخواه راگزین باشد و او را برای آن کار، زیرک و پرکار و... می‌خواند و بنا بر یادداشت‌های «دکتر علمیه»، مرد زیرک و پرکار «اوجو گودوین» بوده است و مرتبه‌هایی با افسران دسته دوم تماس، و جایگاه تماس نیز برای «طرح اجرای عملیات» در باغ سرلشگر باتمانقلیچ در نزدیکی کرج و باغ سهیلی در تجریش، و مرتبه‌ای هم در سفارت آمریکا، که نشستی برگزار می‌شود با سرهنگ حسن اخوی - سرهنگ ۲ اکبر زند کریمی - سرهنگ عباس فرزندگان!

نجاتی، در پی‌گیری به بررسی‌های خود از «مقایسه‌ی امکانات طرفین» سخن دارد و «اعلامیه‌ی دربار» که مبنی بر آن «سفر شاه و ملکه» را به کلاردشت یادآور می‌باشد، سفری که بنا بر دستور روزولت و برگرفته از برنامه‌ی کودتا بایستگی انجام می‌یابد، و بنا بر «اعلامیه‌ی دربار» سفر شاه و ملکه ده روز درازاگرفتن و برای «عید قربان» به تهران بازگردند. نیز، در ادامه‌ی، از چند و چون «دو کاغذ مارک‌دار دربار» می‌نویسد، که شاه از کلاردشت نوشته و نصیری به تهران می‌آورد برای عزل «مصدق» و زاهدی جای او را پس از کودتاگرفتن و اینکه «... ناگفته نماند که فرمان عزل دکتر مصدق پس از صدور، تاریخ نداشته و به توصیه‌ی سرلشگر زاهدی، هیراد «رئیس دفتر مخصوص دربار»

تاریخ آن را روز ۲۴ مرداد قید کرده است. تاریخ فرمان نخست‌وزیری سرلشگر زاهدی نیز روز ۲۲ مرداد بوده، بدین ترتیب روزهای ۲۲ تا ۲۴ مرداد دو نخست‌وزیر در مملکت وجود داشته است!

او در زیر نام «مقایسه‌ی امکانات طرفین»، از پیروزی چشم‌گیر «همه‌پرسی» بهره‌ی مصدق و مردم ایران شده و نیز افسران جوان، که بدنه‌ی ارتش و دیگر نیروهای سلاح‌دار ایران را به وجود آور بودند، سخن دارد و حتی بسیاری از پایوران نیروهای سلاح‌دار با «ملت» همبسته و در سویه‌ای می‌داند، که به سود نهضت ملی و دولت مصدق کارآفرینی می‌توانستند داشته باشند و به سهولت هر کزروی را در نطفه خفه ساخته و کودتایی را بی‌رنگ و ناممکن سازند!

بنا بر دانستنی‌های غلامرضا نجاتی از پیکره‌ی نیروهای سلاح‌دار و آرایش نیروهای دو طرف و اینکه امکانات هر یک به چه گونه‌ای بوده است، در رابطه با امکانات کودتاگران می‌نویسد؛ «هر چند عوامل اصلی اجرای عملیات، یگان‌های گارد سلطنتی و گارد جاویدان بودند ولی شاه و گردانندگان کار می‌دانستند که موفقیت در انجام برنامه بدون همکاری چند تن از فرماندهان یگان‌های رزمی تهران میسر نیست، درصدد برآمدند عده‌ای از افسران و یکی دو تن از فرماندهان تیپ‌های پادگان تهران را، که مستشاران نظامی آمریکایی آنها را شناسایی کرده بودند، با خود همراه کنند و از واحدهای تحت فرماندهی آنها استفاده نمایند. بدین منظور سرهنگ نصیری پیش از کودتا، طی ملاقات‌های محرمانه با عده‌ای از افسران توانسته بود چند تن از آنها را با وعده و وعید راضی به قبول همکاری کند!»

نوشته‌های نجاتی گویاگری دارد، به اینکه، نصیری کوشش می‌کند، سرهنگ عزت‌الله ممتاز، پاسدارنده‌ی خانه و جایگاه نخست‌وزیر را، بفریباند و پس از فریباندن او، که «فرمانده‌ی تیپ کوهستانی» بوده است، مصدق را دستگیر و بُرد کاری کارساز، برای کودتاگران فراهم کند. چون چرب‌زبانی‌های نصیری، در فریب سرهنگ ممتاز، گره‌گشای نمی‌افتد، چو می‌اندازد که «سرهنگ ممتاز با عده‌ای از افسران قصد کودتا علیه دکتر مصدق» را داشته‌اند، و نیز، سرهنگ مور مستشار آمریکایی، در تیپ دوم کوهستانی، شماره تلفن اداره‌ی اطلاعات سفارت آمریکا را، به فرمانده‌ی تیپ ۲ کوهستانی، که سرهنگ ممتاز بوده، می‌دهد و گفته بوده «چون وضع بحرانی است، در موارد لزوم به این شماره» تلفن کنید. سرهنگ ممتاز با سرتیپ ریاحی ریاست ستاد ارتش تماس و آنچه شنیده و بوده است گزارش می‌دهد، در پاسخ می‌شنود که «با من و

سرتیپ محمود امینی فرماندهی کل ژاندارمری هم به همین نحو تماس گرفته‌اند». او در آورده‌های خود، به نام واحدهای نظامی پادگان تهران و فرمانده‌های آنها در آن دوره اشاره دارد، و از جمع افسران پنج تیپ پادگان تهران، که دویست و هفتاد تن می‌بوده‌اند، افسران زیر را نام می‌برد که با نصیری تن به همکاری می‌دهند. از تیپ ۱ کوهستانی؛ سرهنگ ۲ پیاده اسکندر آزموده، فرماندهی هنگ پهلوی - سروان توپخانه مولوی، فرماندهی آتشبار تیپ. از تیپ ۲ کوهستانی؛ سرهنگ ۲ پیاده زندکریمی، رئیس ستاد تیپ - سرهنگ ۲ فرهنگ خسروپناه فرماندهی هنگ بهادر - سروان پیاده نصرت‌الله سپهر، فرماندهی گردان یکم و مأمور فرمانداری نظامی - سروان پیاده امان‌الله صفایی، رئیس رکن یکم ستاد تیپ. از تیپ کوهستانی؛ سرهنگ پیاده روحانی، فرماندهی هنگ نادری - سروان پیاده اکبر (معروف به اکبر لاتی) - سروان پیاده جاویدپور - سرگرد سوار، منصورپور و برشمردن اندک امکانات کودتاگران را، و ادامه دادن به برنمایانی ناچیز امکانات «اجتماعی - نظامی»، آنان را در زمینه‌های گوناگون و با این وجود بر اسب پیروزی نشستن، در کودتای دوم، یعنی روز ۲۸ مرداد، که هرچند فشرده و کوتاه، به آنچه بوده و رخ داده است، در زیر پرداخته می‌شود!

با نوشتن فرمان نخست‌وزیری زاهدی، نصیری همراه با اردشیر زاهدی شبانه، در روز ۲۲ مرداد، به پنهان‌گاه سرلشکر فضل‌الله زاهدی می‌رود و فرمان نخست‌وزیری او را به او داده و نیز زاهدی فرمان ریاست ستاد ارتش را برای باتمانقلیچ و سرهنگ نصیری را فرماندهی اجرای کودتا و از سوی او نماینده، تا با افسران شرکت‌کننده در کودتا تماس و وظیفه‌ی هریک را یادآور شود. بنا بر داده‌های گرفته شده از یادداشت‌های علمیه، چون کودتاگران موفق نمی‌شوند جمع‌آوری افسران فرمانده را تا روز ۲۳ به نتیجه برسانند، لذا ۲۴ ساعت اجرای کودتا به تأخیر می‌افتد و دستور اجرای آن به روز شنبه ۲۴ مرداد می‌افتد و نصیری، با تلگرامی به افسرگارد، سرهنگ کسراییی در کلاردشت، شاه را از تأخیر روی داده آگاه می‌سازد!

وظیفه‌داری نصیری عبارت بوده است به: ابلاغ فرمان عزل مصدق و دستگیری او - پاسداری از نخست‌وزیر کودتا، فضل‌الله زاهدی - تماس‌های بی‌گسست با شاه، که در شمال می‌زیسته و گزارش آنچه روی می‌داده است و دستگیری هیئت دولت مصدق و ریاست ستاد ارتش، سرتیپ تقی ریاحی!

نیز، بنا بر نوشته‌ی نجاتی و برگرفته از گفت و شنود با «تقی ریاحی»، دو روز پیش از رخداد کودتای ۲۵ مرداد، ریاست هیئت مستشاری نظامی آمریکا، از ریاست ستاد



ارتش «تقی ریاحی» دعوت می‌کند تا چند روزی را برای استراحت و ماهی‌گیری به «لار» بروند و این‌گونه از او دعوت به میهمانی می‌کند.

خواننده، بی‌گونه‌ای ابهام، می‌یابد که، دولت ملی مصدق، به راحتی می‌توانسته کودتاگران را در نطفه خفه سازد، اگر ستاد ارتش، در دست افسرانی کارآزموده و دارنده‌ی چالاکی کار می‌بودند، چه در پیوند با هوشیاری پیشه‌ای خود و با توجه به گفت و شنود «مور» آمریکایی با ممتاز-ریاحی و امینی، سه پایور ارتش و ژاندارمری، به ویژه «سرتیپ تقی ریاحی»، که ریاست ستاد بوده، و پس از آن تماس‌ها، ژنرال «مک کلور» ریاست مستشاری آمریکا نیز، همان‌گونه که آمد، دو روز پیش از کودتا، از او دعوت به میهمانی و ماهی‌گیری شد، نشانه‌ی پی‌بری، به چرایی آن تماس‌ها و این دعوت به ماهی‌گیری و استراحت کرده و چه چالاکی کار، تا در پناه کارآزمودگی و هوشیاری پیشه‌ی نظامی‌گری، چالاکی به کار آید و بی‌درنگ تمام شبکه‌های مورد شک و گمان‌زنی را زیر چشم واریسی قرار دهند و تمام افراد مورد شک قرار گرفته را بازداشت، چه نظامی و چه غیرنظامی، و بسیار دیگر کارهای بایسته‌ای، تا از هرگونه بیم و خطر، بتوانند دولت را در امان قرار دهند! به ویژه که از چندی پیش، و از جمله در روزهای پس از بیستم مهر ماه ۱۳۳۱، که کسانی چون فضل‌الله زاهدی - حجازی - برادران رشیدیان و...، در پی، پی‌بری دولت به دسیسه‌هایی برای انجام کودتا، دستگیر و سپس آزاد شدند و نیز قتل افشار طوس و دیگر زنگ خطر و بیم‌دهی‌ها، و دیگر این‌گونه رفتار و کرده‌هایی، که به صدا درآمده بود و در گوش نه تنها «دولت» و نیروی سلاح دار آن، که فرد فرد مردم، و در جای جای ایران زمین، آن آوازه‌ی شوم نشسته شده بود، و جامعه هم، همه‌جانبه و یکپارچه، آماده‌ی بسیج می‌بود، به ویژه پس از روزهای پیروزی مردم در «همه‌پرسی»!

نیم‌نگاهی به آنچه تا آن روز گذشته بود، به ویژه از سی‌ام تیر، و آزمون‌های بی‌شمار از اینکه دشمن، هم‌گاه در کمین نشستن برای به دست آوردن گاه وارد آوردن ضربه‌ی خود، تلاش‌ها و کوشش‌های همه‌جانبه داشته تا هم‌گاه ضربه وارد آوردن را امکان‌پذیر و هم، ابزارهای گوناگون آن را تهیه و تدارک دیده باشد، تا در زمان مناسب حال به دست آورده‌ی خود، بتواند از مجموعه‌ی بوده‌های کارساز، به سود خود و از پای درآوری «هم‌آورد» بهره‌گیرد و بر پیشانی زمان، پیروزی خود را بنشانند!

دشمن نهضت ملی و دولت مردمی مصدق، بیکره گرفته از سازمان‌های جاسوسی «انگلیس - آمریکا» به مانند نیرویی خارجی، و گونه‌گون همراهان بومی آنان، چه

درباریان و چه مهره‌های جاسوس و وابسته‌ی به خود در ایران داشته، نشان داده‌اند، که از ناچیزترین امکانات به سود خود سود می‌جویند و نهایت بهره‌وری را می‌نمایند در به وجود آوری شکست به «هم‌آورد»، که دولت مصدق و نهضت ملی، می‌بوده است. آنان، نه تنها از امکانات در دست داشته، هر چند اندک، تکیه به برنامه‌ریزی شده، نهایت سود را می‌برند، که هرگز به خود اجازه نمی‌داده‌اند، زمان مناسب حال خود را نشناسند و هنگام به دست آورده را از دست نمی‌دهند و بهنگام به انجام خواست خود روی می‌آورند. هرگز نیز، پای‌بند ارزش‌های مردمی و یا ملی، و یا دیگر ارزش‌های در پهنه‌ی اخلاق و دنیای آدمی وجود داشته، نمی‌بوده‌اند و گیر نکرده بودند، چرا که هدفمندی کار خود را دنبال داشتند و با این باور که برای رسیدن به آن، می‌بایست از هر ممکن سود جست و هر بند و سدی را کنار نهدید، اگر زیر پای نهی تمام ارزش‌های جهان مردمی باشد!

برای جهان «استعمار» و دگر دیسی آن به دنیای «امپریالیسم»، بی‌گونه تفاوت‌گذاری که در کدامین کشورها این قدرت‌ها پای‌گیر شده و تنومندی گرفته‌اند، توسل به ارزش‌ها و به زبان آوری آن از ارزش‌های مردمی، تنها و تنها، رفتاری است «راه گم کنی» و «نعل وارونه» زنی، تا در پوشش آن به زبان آوری‌ها، بتوانند ارزش‌ها و ناسزاوارترین رفتارها و کرده‌ها و خواسته‌های خود را برآورده سازند و به آنچه در سر پرورانیده‌اند جامه‌ی عمل پوشانند. بنابراین دیدگاه زشت استعماری و یا «امپریالیستی» است که، آشنا به تاریخ می‌بیند و دریافته است، که نمایندگان سیاسی قدرت‌های یاد شده، هر ناپسند جهان مردمی و بیگانگی از اخلاق و دوری گرفتن از ارزش‌های دنیای انسانی را، پسند ابزارهای کارسازی دانسته‌اند تا به هدفمندی چپاول و چیرگی سیاسی خود بر دیگر ملت‌ها دست یابند؛ با تکیه به آن ابزارهای گزین داشته‌ی خود!

بنا بر آنچه آمد، و تاریخ گواهِ روشن ساز آن، دو نگارنده در «جنبش‌های انقلابی ایران» به اندازه اشاره کرده است، در گذشته، نمایندگان استعمار انگلیس، برای چیرگی سیاست خود بر دربار قاجار، از «بچه‌ی بی‌مو» و دیگر این‌گونه رشوه‌دهی و تباهی به بار آوری‌ها هم، دریغ نکردند تا زمینه‌سازی چپاول اقتصادی خود را فراهم ساز شدند. تاکنون نیز، همان‌گونه دیدگاه با همداستانی «آمریکا»، این‌گونه ابزارها را به کار بستند، و طرفه اینکه درباریان و دیگر بومیان مهره‌ی آنان بوده نیز، از بالا تا پایین، برای دست‌یابی به آن «گول‌زنک‌های» زشت و خواسته‌های خواری‌آور، تن دردادند به هر آنچه بیگانگان از آنها خواستند و گردن نهادند به اجرا درآوری گردش کار، به گونه‌ای که

چپاول منافع ایران و تباهی به بار آور «فرهنگ سیاسی» اش باشد، و دیگر آسیب‌های اجتماعی، به زیان مردم ایران، چرخش و شتاب گرفت و همواره زیان به بار آور گردید! پر وجود دارد گفته‌هایی برای گفتن، که چگونه بدخواهان دولت قانون مصدق و نهضت ملی ایرانیان، توانستند با زیر پای‌نهی تمام ارزش‌های جهان مردمی و قوانین بین‌المللی که خود از آن سخن می‌داشتند، از ناچیز امکانات خود در ایران سود جویند و بزرگ‌ترین پیروزی‌های ممکن را به سود خود به دست آورند و دست‌آوردهای ملتی را زیر پای ستمگری‌های خود له سازند و دولت مردم‌خواه مصدق را به شکست کشانند!

اما دریغ و اندوه، و پس از آن همه آزمون‌های به دنبال سی تیر، و رخداد رخدادهای شوم و آموزاننده‌ی کودتای به شکست نشسته‌ی «حجازی - زاهدی - برادران رشیدیان‌ها و...» - «نهم اسفند» - «قتل افشار طوس» و...، نه کاربردستان نیروهای سلاح‌دار، کارآزمودگی داشتند و از خود نشان دادند و یا جسارت و پروا و چالاکی کار، تا تکیه به آن بایستگی‌ها بتوانند در نطفه خفه سازند نیروی شرزای و اندوه به بار آور دشمن را و از پیروزی بیگانگان و بومی‌های دل به دست آنها بسته داشته، جلوگیری نمایند، و نه نیروها و گروه‌های سیاسی، آزموده شدند و تجربه اندوختن تا از درگیری‌های خیابانی بپرهیزند و نیروی آن‌گونه به هدر داده‌ی خود را، در به کار بردن سامانه‌ی سازمان‌دهی و آماده‌سازی مردم همیشه آماده‌ی بسیج، تا درگاه بایسته‌ای، از خود شایستگی و بایستگی کار نشان دهند، و دیگر اندوه‌های به جای مانده، که از امکانات و توانایی‌های اجتماعی، چه سیاسی و چه نظامی، که وجود داشت و هرگز مورد بهره‌وری قرار نگرفت. در روند ادامه‌ی نوشته، پنهان و آشکار، و در اندازه‌ی توان به آنها اشاره خواهد شد، و به چند و چون آنچه به زیان ملت ایران به بار آمد، پرداخته خواهد شد!

در پیوند با آنچه در بالا یادآوری گردید، به درستی، نجاتی انگشت می‌نهد و می‌نویسد؛ «کودتاچیان از بیشتر امکانات اطلاعاتی ارتش، و نیروهای انتظامی سود برده‌اند» و برمی‌نمایاند، هم درستی گفته‌های نگارنده را و هم برشمردی چند بلند و نیم بلند پایه افسری را، که بر سر نهادهای ارتش و نیروهای سلاح‌دار ایران جای گرفته بودند، و در کنار کودتاگران، و می‌توانند از حداقل امکانات خود، حداکثر بهره‌وری را ببرند و در سویی هم‌داران کودتاگر خود، نهایت سودرسانی را کارساز گردند! نیز اینکه «به همان نسبت که کودتاچیان در تهیه‌ی طرح عملیات و اجرای آن دقت و مهارت به

خرج می دادند و از همه‌ی امکانات موجود، استفاده می کردند، دولت، ستاد ارتش و مسئولان امور نظامی و امنیتی کشور از اهمیت توطنه‌ای که در شرف انجام بود، غافل بودند و خود را برای مقابله با آن آماده نکرده بودند!

غلامرضا نجاتی، به بررسی‌های درست خود، توانگری داده است با نشان دادن افسرانی که «دو سره بازی» می کردند و یا «مورد سوءظن» قرار گرفتند، ولی، علی‌رغم هشداردهی‌هایی، دولت و از جمله خود «مصدق» هشدارها را سرسری می‌گیرد و این‌گونه امکان آسیب‌رسانی به خود و پیروزی دشمن را، فراهم ساز می‌گردند. او بر این است که «... سرهنگ ۲ نادری رئیس اطلاعات و آگاهی شهربانی دو سره، بازی می‌کرده و با سرلشگر زاهدی ارتباط داشته است. سرتیپ مدبر رئیس شهربانی و سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی تهران نیز با کودتاچیان ارتباط داشته‌اند» و در پی این‌گونه درست‌نویسی‌های خود، فزودن که «دو تن از خویشاوندان دکتر مصدق نخست‌وزیر که از سر سپردگان دربار نیز بوده‌اند، اولین کسانی هستند که مزدوری بیگانگان را به عهده گرفته‌اند؛ سرتیپ محمد دفتری فرماندهی گارد گمرک که از آغاز با توطئه‌چینان ارتباط و همکاری داشته و در پیروزی کودتای ۲۸ مرداد نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کند» و برنمایاندن چهره‌ی زشتکار و خیانت‌گر سرتیپ دفتری را، در بسیج نیروهای انتظامی، به زیان مصدق و سودرسانی به زاهدی و دیگر زشت به بارآوری‌های او و نیز «سرهنگ ۲ فرهنگ خسروپناه، فرماندهی هنگ بهادر نیز از ابتدا، کمر به خدمت بیگانگان بست. خسروپناه داماد برادر دکتر مصدق بود. هنگام انتصاب او به فرماندهی هنگ، چون مورد سوءظن قرار داشت، دکتر مصدق گفته بود: او خیانت نمی‌کند، زیرا خودم انگشتر ازدواجش را به انگشتش کرده‌ام!»

دردا و دریغ و اندوه، که همین ساده‌گرفتن، حتی از سوی مصدق موشکافی سخت‌گیر پای‌بند به اصول، و آنی چشم‌برهم نهادن و به بیم و خطر توجه نداشتن، چه پی‌آمدهای جبران‌ناپذیری را توانست به دنبال آورد و شکست‌های کمرشکنی، که میوه‌ی آن سرسری‌گرفتن‌ها و دشمن را ناتوان ارزیابی کردن، گردید!

دشمن آسان‌تر از پنداری‌هایش، توانست بر خواست خود دست یابد، چرا که دست‌اندرکاران نهضت ملی و گونه‌گون گروه‌های سیاسی و کارگزاران دولتی، جای گرفته بر سر نهادهای گوناگون «نظامی - سیاسی»، کارآمدی از خود نشان ندادند و تجربه‌ها را تجربه نگرفتند، و آن‌گونه سست و لرزان کار کردند و دشمن را ناتوان نگریستند، که سبب‌ساز گستاخی کار و پروادهی به دشمن گردید. پیروزی دشمن را،

بی‌گونه‌ای شک و گمان، می‌بایست در سرسری گرفتن‌هایی دانست، از بر سر کار گماردگانی، که سزاواری کار در دست داشته را نداشتند و چالاکی در پهنی نبرد از ویژگی‌های آنان به هیچ روی شمرده نمی‌شد و نمی‌توانست باشد، تا بهنگام شایستگی نشان دهند، به ویژه، کسان «دوسره بندانی»، که اگر یار «دارا» خود را می‌نمایاندند، ولی دل به اسکندر داده و در سویی‌ی او پای نهادن و انجام‌هنده‌ی خواست «بیگانه» بودند و به دل دشمن رفتار کردند! گفته شد، که در گرماگرم تدارک کودتاهای اولی به شکست نشسته و دومی، شوم روز ۲۸ مرداد، دشمن را برگردش چرخ به سود آن نشانیدن، بیم و خطر از سوی ارگان‌های حزب توده، از جمله «شجاعت» که به جای «بسوی آینده» چاپ‌پخش می‌گردید، آگاه‌ساز جامعه می‌بود و نیز از زبان داده‌های غلامرضا نجاتی، که او به مانند یکی از «افسران ناسیونالیست» همراه با «علی تراب ترکی» افسر چترباز، که از ویژگی‌های او «مصور رحمانی» در کتاب خود به اندازه یاد کرده است، به پیش مصدق می‌روند و «اطلاع دادند که فعالیت‌های سری عوامل وابسته به دربار، علیه دولت در ارتش و نیروی هوایی شدت یافته و احتمال وقوع یک کودتای نظامی، از هر زمان بیشتر شده است»!

زنگ بیم‌دهی به دولت ملی، از زبان «افسران ناسیونالیست» به مصدق، از روز ۱۵ مرداد، و چاپ‌پخش آگاه‌ساز روزنامه‌ی حزب توده در ۲۳ مرداد، می‌بایست همه‌ی دست اندرکاران و کارگزاران دولت و به ویژه رهبران سیاسی را هشداردهنده باشد، به اینکه گزیرکار را پیش از رخداد بررسی کنند و جامعه‌ی همیشه آماده‌ی فداکاری را، سامانه‌ی سازمانی دهند، و سازمان‌های دارنده‌ی بازوی نظامی در نهادهای سلاح‌دار، ارتش - شهربانی - ژاندارمری و... با چشم باز به آنچه در پنهان جریان گرفته است، بنگرند و اندیشه کنند، تا بهنگام چاره‌کار، به سود مردم ایران نمایند و توان‌سازی بایسته‌ای از خود نشان دهند، و نه اینکه، بگویند و بنویسند، ولی، به هیچ روی در پی چاره‌سازی آن برنیایند و همواره چشم، به دست و زبان مصدق دوختن و همواره چشمداشت معجزه و افسون از او را داشتن!

اگر همه‌ی نیروها و دست اندرکاران دولت و سازمان‌های سیاسی، سست و لرزان کارها را به پیش می‌راندند و هرگز سزاواری و شایستگی بایسته‌ای از خود نشان ندادند تاگزیر مناسب به بار آورند و کارشان چاره‌ساز پیروزی در برابر دشمنان مردم ایران گردد، ولی، حزب توده، با در دست داشتن بسیار امکانات سازمانی، در پهنه‌های گوناگون اجتماعی «سیاسی - نظامی»، که هرگز نمی‌توان، دیگر گروه‌ها و توانایی دیگر

سازمان‌ها را در هم‌سنجی با توانمندی‌های «سیاسی - نظامی» حزب توده سنجید، نه تنها، دست روی دست گذاشت و درگاه‌های وجود داشته، هیچ شایستگی کار از خود نشان نداد، که همواره، در آن روزها نیز، کنش‌ها و واکنش‌های آسیب‌رسان از خود نشان می‌داد و گردش کار آن حزب چون گذشته، بر چرخ «حادثه‌آفرینی» و نمایش‌های خیابانی، به گونه‌ای می‌گردید، که زیان‌آور به زیان دولت مصدق و نهضت ملی باشد، و این‌گونه، خواسته یا ناخواسته، آسیب‌سری و شوریده‌حالی برای جامعه به راه انداخته بود و بازدارنده‌ی دولت ملی از فکر و چاره‌ی کاری را، که می‌بایست، در برابر بدخواهان ملت انجام دهد و فکر و زمان کار را در بی‌رنگ کردن تلاش‌ها و کوشش‌هایی که دشمن آغاز و دنبال می‌کرد، به کار برد!

حزب توده، و به ویژه رهبران، و قلم به نادرستی و ناراستی نویسی، روزی نویسان آن حزب و چون «جوانشیر» - «کامبخش» - «کیانوری» و...، در روزهای پس از کودتای ۲۸ مرداد، بسیار نوشتند و سیاه کردند برگ‌هایی را در نمایانیدن «دروغ»‌هایی از خود و «وارونه نویسی»‌هایی، تا تکیه بر آن نادرست‌نویسی‌ها، خود را تبرئه سازند و بار سستی‌ها و زشت و خطاروی‌های خود را، بر شانه‌ی دیگران، به ویژه «مصدق» نهند! رهبران و نویسندگان حزب توده، در گاه و بیگاه‌های، پس از شوم روز ۲۸ مرداد، چه در «دنیا» نشریه‌ی تئوریک و سیاسی «کمیته‌ی مرکزی حزب توده...» و چه در «روزنامه‌ی مردم» و یا «تجربه ۲۸ مرداد، نظری به تاریخ جنبش ملی نفت ایران» و یا نشست‌های برگزار شده و سخن‌گویان آن حزب از رخداد کودتای ۲۸ مرداد، به سخن درآمدن و...، همواره نوشته و گفته‌هایی بود، توجیه‌گونه و آرایش و پرداخته شده به نادرست و ناراستی‌نویسی و گویی، تا بار رفتارهای زیانبار آن سازمان و رهبران آن را، پوشیده بدارند از دیدگاه مردم ایران و تاریخ. با این شیوه‌ی دروغ به تاریخ، کینه‌های خود را به «مصدق» و نهضت ملی ایرانیان، کوشش به پوشیده نگه داشتن، داشتند و گونه‌ای برنمایاندن تا مردم را، و تاریخ آن دوره‌ی مورد سخن قرار گرفته را، فریبانیده و وارونه نشان دهنده شوند به آنچه بوده و رخ داده است. انگاره و پنداربافی است، از دید خواننده‌ی تاریخ و مردم ایرانِ دلبسته به تاریخ «اجتماعی - سیاسی» خود، آنچه را دستگاه «حزب توده» نوشته و گفته است، و از سازمان و رهبران آن افسانه‌بافی کرده است، در بی‌شمار وجود داشته‌های آن دوره از تاریخ و کودتاها ۲۵ و ۲۸ مرداد به ویژه، برای تبرئه‌ی خود و بار زشت‌کاری‌های خود را بر شانه‌ی دیگران نهادن. نیز اینکه، ساده‌انگارانه گرفتن و جامعه خود را به کرگوشی و کورچشمی زدن باشد، و

ندیدن و نشنیدن درستی‌هایی را مبنی بر اینکه، حزب توده تا دم‌ادم شکست مصدق و نهضت ملی، «چوب لای چرخ» بودن را بازی داشت به زیان دست‌آوردهای «ملت» و آب به «آسیاب بیگانه» ریختن را آغاز و دنبال داشت، و بدخواهان جنبش پای‌گرفته‌ی مردم ایران، بیگانه و بومی، به بهترین گونه‌ی ممکن، از زشت‌کاری‌های حزب توده، به سود خود سود جستند و زشت‌کاری‌های آن حزب، پیکان دشمن شد بر چشم دولت ملی مصدق نشیننده و سبب‌ساز از دست‌دهی پیروزی‌ها شدن، اگرچه توده‌ی حزب و پاره‌ای از رده‌های «سیاسی - نظامی» آن حزب، تا پای جان، پایداری و قهرمانی از خود نشان دادند، در هنگام رویارویی با دشمن و در خطر قرارگرفتن، در پی شوم روز ۲۸ مرداد و شکست بهره‌ی جامعه ایرانی شدن!

نگارنده نیک به یاد دارد، در هنگام اولین سفر خود به اروپا از راه زمینی و درنگی کوتاه در «صوفیه» پایتخت بلغارستان، و دیداری که، با «بهرام‌پور» یکی از دو رهبران سندیکاهای کارگری اصفهان، انجام گرفت. بهرام‌پور، برای مردم اصفهان، به ویژه کارگران آن شهر کارگری چهره‌ای است آشنا و تلاش‌ها و کوشش‌های او در حزب توده را، می‌شناسند. در هنگام دیدار کوتاه با او، پس از اینکه از وضع و حال کارگران اصفهان پرسید و سخن بالاگرفت به رویدادهای آن دوره و کرده‌ها و رفته‌های «حزب توده» در دوره‌ی مصدق، و به ویژه سخن از کودتاهای ۲۵ و ۲۸ مرداد به میان آمدن، با پر شدن اشکی از اندوه و دریغ، و جاری بر پهنابگون رخساره‌ی آزموده شده‌اش از دو چشمه‌سار بسیار دیده و از یاد نبرده، با مهر مصدق و مردم ایران و کین از رهبران خطاکار و خیانت‌پیشه‌ی حزب توده، تمام دردهای خود را از رخ داده‌های شوم و شکست برای ملت ایران به بار آور، در این چند واژه فشرده داشت که «رهبران بی‌شرم حزب تا لحظه‌های به وجود آمدن ۲۸ مرداد، یک تعارف آب حمامی هم با مصدق» نکردند و بر این بودن و فزودن که تا دم‌ادم شکست بر دولت مصدق وارد آمده، حزب، رهبری و در ارگان‌های آن سازمان، بی‌گسست به مصدق می‌تاختند و از «شعار دادن» به زیان او کوتاهی نکردند و دست از آن شیوه‌ی ناپسند، برنداشتند!

آنچه آمد، از زبان یکی از شورآفرینان جنبش کارگری در اصفهان، و همواره یکی از پایدارترین مبارزان، که تمام زندگی «سیاسی - اجتماعی» اش را، در حزب توده و در کشورهای اروپای شرقی گذرانده است، می‌باشد به آنچه دیده تا پیش از رویداد شوم ۲۸ مرداد، و در مورد روزهای پسین نیز، از حزب توده و رهبری آن هم، همین‌گونه سخن داشت و یا حتی اندوهناک‌تر و دل‌خستگی از آن پیکره‌ی رهبری داشتن، و به نوشته‌ها

و گفته‌های رهبران و نویسندگان آن حزب، پس از ۲۸ مرداد اشاره کردن، و فریبکاری و نادرست نویسی و ادعاهای پوچ و بی‌بنیاد رهبری و نویسندگان حزب را یادآور و کوتاه به زبان آوردن!

غلامرضا نجاتی هم، از زبان یادداشت‌های «سرگرد علمیه»، برمی‌نماید نادرست‌گویی و نویسی‌های رهبران و نویسندگان حزب توده را، در پیوند با ۲۸ مرداد، که در جای خود به آن اشاره خواهد شد، تا روشن‌ساز خواننده‌ی بررسی‌های خود باشد به اینکه «... حزب توده با دارا بودن منابع اطلاعاتی متعدد در سازمان‌های مملکت به خصوص در ارتش و نیروهای انتظامی و شبکه‌ی وسیع نظامی که صدها تن افسر و درجه‌دار در آن عضویت داشتند، نه تنها کوچک‌ترین حرکتی در مقابله با کودتا بعمل نیاورد، بلکه با انجام یک سلسله اعمال فریب‌کارانه راه را برای تبلیغات دشمن و در جهت مقاصد خائنانه‌ی خود هموار ساخت.»!

بی‌گفت و گو، خرده‌گیری‌های غلامرضا نجاتی به حزب توده و اینکه آن سازمان و به ویژه «در ارتش و نیروهای انتظامی و شبکه‌ی گسترده‌ای که داشته است، و به کار نگرفته و میوه‌ی شکست برجای نشانیده است، به «افسران ناسیونالیسم» و نجاتی خودش به مانند یکی «از هیئت مدیره» و کاربدستان و کوشنده‌ی آن سازمان، وارد می‌آید، هرچند در مرتبه‌ی پایین‌تری، بنا بر گستره‌ی سازمانی و امکانات «سیاسی - نظامی» چند بار بیشتری که، حزب توده داشته بوده است! سازمان افسری ناسیونالیسم، به ویژه پس از شکست کودتای اول، ۲۵ مرداد، و دستگیری کودتاگران، و به دست آوری بسیار بوده‌هایی، در دادگاه، که یادداشت‌های سرگرد علمیه هم روشن‌ساز آن است، و نیز، تجربه‌ی قتل «سرتیپ افشار طوس» را هم به دنبال گذرانیده داشته و... که همه‌ی آنها، بیان‌گر و بارِ خرده‌گیری‌هایی است بر شانه‌ی «افسران ناسیونالیسم» و یا دیگر گروه‌های ملی هم، که هرگز نمی‌بایست، آسان گرفته باشند و بزهکاران آزاد شده پس از کودتای ۲۵ مرداد را، از چشم دور نگه دارند و سرسری گرفتن به آنچه ممکن است دوباره رخ دهد، که رخ داد، و این بار برای بدخواهان ملت، میوه‌ی پیروزی بر جای نشانیدند، و حنظل میوه‌ای خوراک مردم ایران شد!



## گردشِ چرخِ کودتای ۲۵ مرداد، و دیگر گفته نشده‌ها، و شکست و پی آمدهای آن

داده‌های تاریخی، همان‌گونه که نوشته شد، گویاگری دارد که اجرای کودتا از ساعت ۲۳ روز ۲۲ مرداد، روز جمعه بوده، به فردای آن روز، روز شنبه ۲۴ مرداد می‌افتد و نشانه‌ی نخست‌وزیری خود را، زاهدی به پاره‌ای از نزدیکان و همیاری شدگان با او در اجرای کودتا نشان داده و گزین‌هایی هم دارد، از جمله فرماندگی اجرای کودتا را، برای «نصیری» و وظیفه‌داری‌های دیگری که برای او گزین داشته است. شب هنگام، ۲۴ مرداد ۱۳۳۲، سرهنگ نصیری در پادگان باغشاه، در میان افسران گارد سلطنتی و دیگر افسران در پیرامون اجرای کودتا گرد آمده، این‌گونه به سخن می‌آید که «اعلیحضرت برای نجات کشور از خطر نابودی، دکتر مصدق را از نخست‌وزیری عزل کرده‌اند. اکنون من می‌روم حکم را به او ابلاغ کنم!»

در گذشته وظیفه‌هایی که بر عهده‌ی نصیری گذاشته شده بود، شمرده شد، او نیز، پیش از آنکه روی آور به سوی خانه‌ی نخست‌وزیر و فرمان‌کناره‌نهی «مصدق» و به اجرا درآیی کودتا به چرخش درآید، دستور می‌دهد به پاره‌ای از افسران هم‌مدار و هم‌راز با او، به اینکه حسین فاطمی و دیگر دوستان و وزیران مصدق را دستگیر و چنین کنند با سرتیپ ریاحی ریاست ستاد ارتش. افسران اجراکننده‌ی خواست و هم‌راز با او در کودتا، بوده‌اند، ستوان اسکندری - ستوان جعفرپای - سروان شقاقی - ستوان نراقی و وزیران دستگیر شده حسین فاطمی - زیرک‌زاده - حق‌شناس، و آنان را به ستاد ارتش برده و در باشگاه افسران زندانی و در انتظار دیگر عملیاتی که در دستور کودتاگران بوده، نشستند!

در اجرای دستگیری حسین فاطمی از خانه‌اش و دو تن دیگر، که زیرک‌زاده نماینده‌ی مجلس و حق‌شناس وزیر راه باشند، آسان انجام می‌گیرد، اگرچه دو تن

آخری در هم‌خانگی با ریاست ستاد بوده‌اند و تیراندازی‌هایی هم رخ دادند، که کودتاگران می‌توانند به تزویر سربازان را تسلیم به خواست خود و دستگیری‌ها انجام و با خود به کاخ سعدآباد ببرند. ولی، دیگر گام به پیش نهی‌ها و کوشش‌ها به سنگ می‌نشیند، که پیش از روی آوری به نشان دادن شکست کوشش‌های نصیری در اجرای دستگیری مصدق از زبان «سرهنگ ممتاز»، پاسدارنده‌ی خانه‌ی مصدق و دیگر داده‌های در دست بوده، به دیگر برنامه‌های کودتاگران پرداخته می‌شود. کودتاگران، در برنامه‌ی کار خود، با از کار انداختن تمام امکانات تماس و تلفنی، بر این بودند، تا وزارت جنگ - رادیو - ستاد ارتش - وزارتخانه‌ها و مراکز مهم دولتی - بازار و مراکز تجارتی و اقتصادی کشور را، به‌زیر نیروی خود درآورند، و در چنگال گارد شاهی و با این‌گونه در چنبره‌ی آنها افتادن چرخ دولت، اجرای کودتا را، انجام‌پذیر سازند!

بنا بر دیدگاه چیره‌ی برنامه‌ی کار، سرهنگ اسکندر آزموده، با فرماندهی سروان بلاری به مرکزگاه تلفن بازار روی می‌آورد، و در پی بیم‌دهی و تهدیدرسانی، می‌تواند ناگزیر سازد مأمور آن مرکزگاه را که دستگاه را از کار بیاندازد. پس از کار انجام‌گرفته‌ی خود، به سوی خیابان کاخ، با کامیون‌های در اختیار داشته، حرکت تا به دیگر کودتاجیان بپیوندد. در میان راه، از دستگیری سرهنگ نصیری با خبر، و لذا شتابان به مرکزگاه تلفن بازار برمی‌گردد و به کار می‌اندازد دستگاه تلفن از کار افتاده را، ولی در فرمانداری نظامی، بازداشت می‌گردد! سروان بلاری نیز، بنا بر دستور «آزموده»، پس از انجام از کار افتادن «مرکزگاه تلفن بازار»، همراه با سربازان زیردست داشته، به باغشاه، برگشته بوده است!

سرهنگ عزت‌الله ممتاز، فرمانده‌ی تیپ دوم کوهستانی، که پاسداری خانه‌ی نخست‌وزیر را به عهده داشت، در خاطرات آورده‌ی او در روزنامه‌ی پرخاش سال ۱۳۵۸، بر این سخن دارد که دارنده‌ی «چهار تانک بوده» و شگفت از این که رانندگان آن تانک‌ها نیز، در آن شب خواستار مرخصی می‌باشند. کودتاگران را هم، دارنده‌ی چهار دستگاه زره‌پوش و یک گردان سرباز، و این‌گونه به سخن ادامه دادن از آنچه در شب ۲۵ مرداد، روی می‌دهد. می‌گوید «نیمه‌های شب به ما اطلاع دادند که نقل و انتقال‌هایی در جلو پادگان باغشاه دیده می‌شود. ما هم اعلام آماده‌باش کرده بودیم. در این موقع که پاسی از نیمه شب می‌گذشت اطلاع رسید نیرویی که از باغشاه حرکت کرده، به «درسنگی» رسیده است. یکی از طرح‌های چهارگانه‌ی ما این بود که اگر نیرویی قصد حمله به ما داشت، از خیابان‌های اصلی اطراف خیابان کاخ، نیروهای مهاجم را

محاصره کنیم. این طرح شماره ۲ بود و همین طرح را هم اجرا کردیم و نیرویی را که از باغشاه وارد خیابان کاخ شده بود، محاصره کردیم. خود من نیز با جیب، از کلانتری یک، به طرف منزل مرحوم دکتر مصدق حرکت کردم. حدود منزل دکتر مصدق، سرهنگ نصیری را دیدم که چهار یا پنج افسر او را همراهی می‌کردند! سرهنگ ممتاز، یادآور می‌شود، که چندی پیش همه‌ی چراغ‌های پیرامون خیابان کاخ خاموش شده بوده است، تا کودتاگران بتوانند در تاریکی برنامه‌ی خود را به اجرا درآورند و در چنین حالتی «من با سرهنگ نصیری روبرو شدم و از او سؤال کردم، اینجا چه می‌کنید؟ جواب داد: نامه‌ای آورده‌ام» و ادامه‌ی پرسش و پاسخ میان آن دو، اینکه «نامه آوردن با این همه اسلحه و زره‌پوش، آن هم در این موقع شب؟» و نصیری که «نامه را دیر وقت به من داده بودند»، اما نمی‌تواند، اسلحه و زره‌پوش را بپوشاند و توجیهی برای آنها آوردن و «... در این موقع افسران همراه او به تدریج پراکنده شدند که فرار کنند و فرار کردند» و سرهنگ ممتاز می‌تواند او را از حرکت بازدارد و با تلفن از خانه‌ی مصدق، ریاست ستاد ارتش را در جریان گذاشتن و بنا بر دستور ریاست ستاد ارتش، نصیری دستگیر و به ستاد فرستاده می‌شود!

سرهنگ ممتاز، در ادامه‌ی گفت و شنودهایش با پرخاش و غلامرضا نجاتی، از بازداشت نصیری و گرفتن اسلحه‌های او و همراهانش سخن به میان می‌آورد و فرستادن او برای بازجویی به ستاد ارتش و می‌گوید: «نکته‌ی جالب دیگر، حضور ذهن مرحوم دکتر مصدق در آن لحظات بعد از نیمه شب و در جریان آن درگیری‌های عصبی بود. ایشان هنگام نوشتن رسید نامه‌ای که نصیری آورده بود، روی همان پاکت نوشته بودند؛ ساعت ۱ بامداد روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲!»

خواننده، بی‌گونه‌ای ابهام به چند «نهاد شده» پی می‌برد، با برداشت از سخنان افسری دل‌بسته به مهر ایران و دلاور، که وظیفه‌ی سربازی خود را در آن دیده بوده است، که با تمام توان بایسته و از خود سزاواری و شایستگی سربازی نشان دهد، هرچند از نیروی نظامی با کارآمدی کم و اندک برخوردار بوده باشد. چند نهاد شده‌ای به اینکه؛

۱- علی‌رغم کاستی‌های سازمانی که تمام بدنه‌ی سازمان‌های «سیاسی - نظامی» دولت و گروه‌های سیاسی در بر گرفته بوده، بود، که بتوانند بهنگام، با نیروی دشمن رویارویی نمایند و دسیسه‌ها را در نطفه خفه سازند و یا بر سر کارهای کلیدی چون ریاست ستاد ارتش، چالاک افسرانی گمارده شدند، که در پهنه‌ی نبرد، گندآوری نشان دهند و نه کسانی چون سرتیپ تقی ریاحی، که دیدن چگونه سرهنگ ممتاز با نیرویی

اندک کارآفرینی از خود نشان می دهد.

۲- پیش‌بینی و از پیش اندیشی، در سخنان او جلوه‌گری دارد و بیان می‌کند که «ما هم اعلام آماده‌باش کرده بودیم» و از پیش برنامه‌ریزی کار داشتن، که در صورت رویارویی، چگونه با دشمن روی به نبرد آورد و بنابراین دیدگاه درست و گره‌گشای کار، برنامه‌ریزی‌های چهارگانه‌ای که «... این طرح شماره ۲ بود و همین طرح را هم اجرا کردیم و نیرویی را که از باغشاه وارد خیابان کاخ شده بود، محاصره» می‌کنند، و می‌تواند سرهنگ ممتاز، در پرتو دلآوری و کاردانی، دشمن را به شکست نشانند و تلاش‌ها و برنامه‌ی بدخواهان دولت ملی را، آن‌گونه چالاک بی‌رنگ سازد!

۳- دیدن و دانستن، که کودتاگران، که قهرمان آنان کسانی چون «سرهنگ نصیری» بوده‌اند، چه افراد بُزدل و بی‌مایه‌ای بوده‌اند، در هنگام روبرویی با افسر با شهامت و وظیفه‌شناسی و چگونه واکنش این‌گونه بزدلان و بی‌مایگان در برابر «کُنش» کسانی چون سرهنگ ممتاز، فرار باشد و نصیری هم که دستگیر می‌شود، آن‌گونه زبونی از خود نشان می‌دهد و کلیت‌گویی کند در برابر پرسش‌های قاطع و بُرای سرهنگ ممتاز!

۴- همراه با دیگر بوده‌هایی برای آزمودن و آموزنده که در آینده نیز به آنها اشاره‌هایی خواهد شد و به یقین خواننده با زیر چشم‌گذرانی داده‌های تاریخی آورده شده، نیز، به بسیاری دیگر دست یافته است و دست می‌یابد، توجه داشتن به «حضور ذهن» مصدق است، همان‌گونه که سرهنگ ممتاز یادآور شده است، و چیرگی «پیرمرد دلآور» بر آنچه پیرامون خود و دولت او می‌گذشته، در برابر دشمن، که هنگام دریافت نامه‌ی عزل خود، روی همان پاکت بنویسد «ساعت ۱ بامداد روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲» را، و این‌گونه، هزار نکته‌ی روشن و ناروشنی را، روشن ساز باشد!

نصیری، بنا بر برنامه‌ی ریخته شده، با دو کامیون نظامی، و یک زره‌پوش و چند ماشین سواری و بی‌سیم و تعدادی سرباز و افسر، پس از دادن دستور کار به درجه‌داران گارد سلطنتی، به سوی خانه‌ی مصدق راه می‌گیرد. ابتدا، همراه با چند افسر، که بوده‌اند، سرگرد رکنی - سرگرد حسین فردوست - ستوان کاظم ریاحی و جهان‌بینی به مرکزگاه واحدهای گارد سلطنتی می‌رود در باغشاه و پس از دستورات کار هر یک از افسران با خود داشته، راهی خانه‌ی مصدق و در خیابان پاستور آرایش نیروی نظامی، می‌گیرد. او، سپس روی به خانه‌ی ۱۰۹، دارد و در آنجا با سروان مهران فشارکی روبرو و گفته بوده است، که نامه‌ای از شاه برای مصدق دارد. در پاسخ سروان فشارکی، که نامه را بدهید تا به نخست‌وزیر برساند، می‌گوید، شما را نمی‌شناسم و سرهنگ علی دفتری

را، که ریاست قرارگاه را داشته است، می خواهد. سروان فشارکی به خانه برمی گردد و با سرهنگ علی دفتری دوباره بازگردیده، نصیری نامه را به سرهنگ دفتری می دهد، تا به امضای مصدق برساند!

مصدق، چنانکه گذشت، نامه را گرفته و امضا کرده به گونه ای که یادآور گردید، که سرهنگ عزت الله ممتاز سر می رسد و پس از چندی او را دستگیر و به ستاد ارتش می فرستد.

### بررسی و واریسی و فراکشایی کودتای ۲۵ مرداد

و شکست و روزهای پس از آن، که به کودتای ۲۸ مرداد راه می گیرد و شکست نهضت ملی و دست آوردهای ملتی را شماره در سرنگونی دولت ملی مصدق زده یافتن، و گردش امکان پای گرفتن «استبداد شاهی» وابسته به بیگانه ی پس از ۲۸ مرداد را، ممکن پذیر، بایستگی دارد و شاید بتوان گفت، که در سه روز پس از آن شکست، آن رخ داده های شوم، رخ می دهد!

اگر کودتای ۲۵ مرداد به شکست می نشیند و دولت ملی از بیم و خطر دشمن تدارک دیده در امان، ولی، سه روزی بیشتر به درازا نمی کشد، دشمن شکست خود را به پیروزی و با دریغ و اندوه، و نهضت ملی و دیگر گروه های «سیاسی - نظامی» و نهادهای دولتی، پیروزی بهره ی ملت شده را، به شکست بدل می سازند و ناخواسته، خواست بدخواهان «بیگانه و بومی» مردم ایران را، فراهم ساز می گردند!

نادیده گرفتن شکست ۲۵ مرداد و پیروزی پسین ۲۸ مرداد بهره ی بدخواهان مردم ایران شده، کور و کر به تاریخ نگرستن و گوش دادن است، و زیان به جای مانده و همواره بر شانیه ی ملت ایران سنگینی گرفته و بار شده و ادبار زندگی اجتماعی جامعه ی ایرانی، به ویژه در پهنه ی سیاسی، بازتاب کرگوشی ها و کورچشمی هایی است، که تاریخ جامعه از آن در گستره ی تاریخ «اجتماعی - سیاسی» ایران به یاد می آورد!

مرتبه هایی، نگارنده، بر ویژگی اجتماعی مردم ایران، و به ویژه در زندگی «سیاسی - اجتماعی» دیده شده، انگشت نهاده است، که تجربه را تجربه نگرفتن باشد و همواره شکست ها از همان سویه ای بر پیکره ی جامعه نشسته، که در گذشته نیز بارها و بارها تکرار شده بوده است. آسان گذشتن از شکست و پیروزی، و پی گیری نکردن انگیزه ها و پخ و پهلوی آنچه روی داده بوده است را، بررسی نکردن و در شماره ی گنجینه ی تاریخ نهادن آزمون ها و آزمودگی های «تاریخی - اجتماعی» و لذا باز تکرار همان اشتباهات و

شکست‌های برخاسته از آن برگرده‌ی جامعه نشسته، همه و همه، در آنچه را است، که نگارنده «تجربه را تجربه نگرفتن» خوانده است، و از ویژگی‌های اجتماعی مردم ایران، به ویژه در سیاست، دانسته است!

چگونگی شکست ۲۵ مرداد به پیروزی ۲۸ مرداد، در مدت سه روز، به سود بدخواهان جامعه‌ی ایرانی شماره می‌زد را، هم می‌بایست در ناسزاواری و ناشایستگی بر سر کارگماردگانی دانست، چون سرتیپ تقی ریاحی، نه تنها با سست رفتاری‌اش در پی دستگیری پاره‌ای از کودتاگران، که با ناشایستگی گذراندن کار خود به اینکه پی‌گیری سزاوار هرگز نمود، تا در پشت پرده دسیسه‌سازان نشسته را، دستگیر و ادامه‌ی هر گونه کوشش و تلاشی از سوی دشمن را بی‌رنگ و به گل نشاند و از «پروای به دست آورده» با شکست کودتای ۲۵ مرداد، ارزنده و توانا سود جستن و راه بر دشمن بستن! «تجربه را تجربه نگرفتن»، زیان به بار آور می‌گردد با سست رفتاری همانندانی چون «تقی ریاحی»، در جایگاه کلیدی و کارهای سرنوشت‌سازی را در دست داشتن، چه ارتش و ستاد ریاستی آن نیرو، چه شهربانی و ژاندارمری و دادگاه‌هایی که برای رسیدگی به بزه‌کاری کودتاگران، برپا می‌گردد، از یک سوی، و از دیگر سوی تمام نیروهای سیاسی، چه توده‌ای و چه در سویی‌ی نهضت و جبهه‌ی ملی گام نهادگان و تنها تنها روزهای بیم‌آور و سرنوشت‌سازی را در نمایش‌های خیابانی گذراندن و ناخواسته، ناآرامی‌های اجتماعی را این‌گونه همچون گذشته بارآور شدن. آرامش جامعه را درهم ریختن و ترس افکنی و آسیب‌سری برای دولت و مردم، گونه رفتارهای زیان‌رسانی، که کودتاگران می‌خواستند و در آن آشفتگی و شوریدگی چیرگی بر دولت و جامعه نشستن، می‌باشد، که دشمنان «بیگانه و بومی» مردم ایران، می‌توانند شکست خود را به پیروزی بدل سازند، و مردم در دامی افتادن که، کودتاگران گسترانیده داشتند، و چگونه؟!!

۱- شکست کودتا، سبب‌ساز فرار محمدرضا شاه می‌گردد که به مانند «نماد مشروطه‌ی سلطنتی»، دشمن کوشش داشت دولت ملی را از کار برکنار سازد و چرخ تالان‌گری خود را دوباره به چرخش درآورد. با فرار شاه، بنیادین‌ترین ابزار دشمن در دست داشته، گندی و نابرابری می‌گیرد و گونه‌ی فرار رسوای او با ثریا در میان مردم نیز، دوچندان بر نیک‌نگری دولت ملی فرودن و پندگیری جامعه که «شاه‌کشور» در چه دسیسه‌کاری‌هایی به زبان ارزش‌های ملی و خواسته‌های «ملی مردمی» سرگرم و روزگار سیاسی‌اش روندی داشته، که در سود بیگانگان و سرکوبگران شماره گرفته بوده

و آسیب جامعه را بارآور شدن!

شاه، با آن‌گونه فرار، نه تنها بر بی‌آبرویی خود میان مردم ایران می‌افزاید، که جهانیان را نیز انگشت بر دهان، شگفت‌زده می‌سازد، که با تکیه به زبان «خاطرات سیاسی» غلامرضا مصور رحمانی به چونی آن فراری آبرو باخته، هرچند کوتاه، پرداخته می‌شود!

شگفتی مردم ایران و جهان از فرار شاه سرگشته و سرگردان، که با بیگانه همداستان دسیسه‌سازی به زیان مردم خود بوده، و کنون که دسیسه‌ها به شکست نشسته، از کلاردشت، آسیمه و پریشان حال، با هواپیمای در اختیار داشته، به بغداد فرار می‌کند و در گوشه‌ی فرودگاه آن شهر در انتظار ترحم و کمک، زمان می‌گذرانند. از زبان مصور رحمانی، ریاست هیئت وابستگی نظامی دریایی و هوایی در عراق «شاه از رامسر با هواپیمای بیچکرافت به خلبانی سرگرد خاتمی با ملکه ثریا خودش را به بغداد رسانده بود. شتاب و دستپاچگی او در فرار به حدی بود که نتوانسته بود لباس خود را مرتب کند. او حتی جوراب، به پا نداشت. هواپیمای آنها، پس از فرود، در گوشه‌ی فرودگاه متوقف شد، و هر سه نفر سرنشین هواپیما به علاوه آقای آتابای از آن بیرون آمدند، و در کناری بلا تکلیف ایستادند، تا کسی به سراغشان برود!»

مصور رحمانی، پس از پی بردن خبر فرار شاه به بغداد، به ایران چنین تلگراف می‌زند که «فراری کلاردشت با عیال خود به بغداد وارد شد، از هرگونه دستورالعمل وابستگی را مستحضر فرمایید» و در ادامه‌ی سخنان خود، بر این است که سفیر کبیر ایران در عراق، در پی نشست با کارکنان سفارت «دستورالعمل وزارت خارجه را، مبنی بر لزوم خودداری کارکنان سفارت از تماس با شاه» ابراز داشته و نیز برمی‌نمایاند که کاربدستان دولت عراق نیز، از نگهداری شاه ناخرسند و ترک بغداد را بایستگی سیاست خود می‌شمردند و نمی‌پسندیده‌اند به سود شاه ناخشنودی دولت ملی و مردم ایران را دامن زنند. در این باره، از فردای ورود شاه و «تظاهرات منظم و مسالمت‌آمیزی از طرف» مهاجران ایرانی و ایلات پشتکوه و... سخن می‌دارد که «در تمام مراحل نهضت ملی خالصانه از دکتر مصدق پشتیبانی می‌کردند و...» و بسیاری از «مردم بغداد هم روی احساسات طبیعی هم‌دردی با ملت ایران شرکت کردند، افکار عمومی، به طور محسوسی در جهت حمایت از تظاهرکنندگان «برمی‌آیند، همه و همه، دولت بغداد را بر آن می‌دارد تا از ماندن شاه جلوگیری به کار برند و هرچه زودتر بغداد را ترک نماید. او می‌نویسد؛ «این تظاهرات صبح روز ۲۷ با همان نظم و ترتیب تکرار شد ولی

آنچه ما را متعجب کرد این بود که در تظاهرات آن روز عده‌ای از مأمورین خفیه عراقی هم، که آنها را می‌شناختیم، شرکت کرده بودند، ابراز حرارت و هیجان آنها از همه زیادتر بود. تنها تعبیری که ما از این کیفیت کردیم این بود که دستگاه حکومتی عراق هم، احتمالاً، وجود شاه را در بغداد منحل مصلحت خود دانسته و با پرسر و صدا کردن تظاهرات درصدد ایجاد مجوزی برای اعتذار از ادامه‌ی پذیرایی شاه برآمده است. حدس ما صحیح بود، همان روز شاه با یک هواپیمای مسافری بغداد را به قصد رم ترک کرد!

غلامرضا مصور رحمانی، از دیده‌ها و به یاد داشته‌هایش از آن روزها، از جمله دیدن وزیر امور خارجه‌ی عراق سخن می‌دارد و ناگزیر به اینکه شاه و دو همراه دیگرش را پیش از اینکه، «ملک حسین» به مانند میهمان دولت عراق وارد شود، از فرودگاه خارج می‌نمایند، و نیز، شاه ناچار می‌گردد از «سرویس عادی مسافری» استفاده کند چراکه «هواپیمای بیچکرافت را وابستگی نظامی از تصرف شاه خارج کرده بود تا به ایران برگردانده شود»!

۲- در پی به سنگ‌نشینی کودتا و در دست داشتن «پروای کار» تکیه به قانون، مصدق روز ۲۵ مرداد، به دنبال فرار شاه، مجلس هفدهم را برچیده این‌گونه اعلام می‌دارد که «بنا به اراده‌ی ملت ایران که به وسیله‌ی مراجعه به آراء عمومی اظهار شده، بدین وسیله انحلال دوره‌ی هفدهم مجلس شورای ملی اعلام می‌گردد. انتخابات و قانون تقسیمات کشور به زودی انجام خواهد گرفت و بر طبق قانون اعلان خواهد شد. دکتر محمد مصدق»!

دولت، همگام به برچیدن مرکزگاه دسیسه و تباہ‌سازی «چهره‌ی قانون» زیر پوشش «قانون»، که زیان مردم سالاری و سامانه‌ی نظام ملی را دامن زده بود به سود دربار و بیگانگان، در پی برپایی «شورای سلطنت» را تدارک دیدن برمی‌آید و ادامه‌ی کار، به گونه‌ای که آسیبی به «چهره‌ی قانون» نشیند و مناسب‌خواست «تاریخی - اجتماعی» جامعه‌ی ایران، کارها ادامه‌ی گردش را داشته باشد. نیز، مصدق، سکان‌دار «دولت قانون» و زبان «ملت»، بنا بر داده‌های تاریخی، از جمله خواندنی‌های ۳۱ مرداد ۱۳۳۲، که از زبان رادیو پاریس آورده است و یا روزولت در کتاب «ضد کودتا»، در دیدار روز ۲۷ مرداد با «لویی هندرسن»، خشم خود را آشکار و به سفیر آمریکا سخت می‌تازد که چرا به شاهی که با بیگانگان به زیان ملت و کشور خود دسیسه‌ساز است، می‌بایست یاری رساند؟! بنا بر آورده‌ی خواندنی‌ها «مصدق با لحن تندى هندرسن را از خانه‌ی خود



بیرون کرده گفت فردا با آمریکا قطع رابطه خواهد کرد و از زبان نوشته‌های روزولت اینکه «مصدق با سردی و تروشرویی هندرسن را پذیرفت و فریادکنان به او گفت: شما آمریکایی‌ها از این مملکت چه می‌خواهید و چه می‌گویید؟ چرا از ما انتقاد می‌کنید و بر ضدمان اقدام می‌نمایید؟ چرا از یک ستمگر نامرد و ترسوئی که پس از انجام این عمل نابخردانه به کشورهای خارجی گریخته است حمایت می‌کنید؟ این روش شما بسیار ناپسند است. شما حق ندارید تحت هیچ عنوانی ما را زیر فشار بگذارید آن هم به خاطر یک فرد یاغی!»!

«گذشته چراغ راه آینده، است» و نیز غلامرضا نجاتی و دیگران هم، کم و بیش، از دیدار سفیر آمریکا با مصدق سخن گفته‌اند و به زبان رادیو پاریس - نوشته‌های روزولت - ژرار دوویلیه - عمیدی نوری و... تکیه داشته و روشن برمی‌نمایاند خشم مصدق را، که چرا می‌بایست دولت بیگانه‌ای در امور سیاست ایران دخالت کند؟!

داده‌های تاریخی، اگرچه از زبان گردانندگان کودتا، چون «روزولت» باشد و یا «عمیدی نوری» یکی از پادوهای سفارت آمریکا و یا... همه و همه نشان‌گری دارد، که هندرسن شتاب‌زده و «با یک هواپیمای اختصاصی سفارت از بیروت به تهران» می‌آید، و بازگشت خود را، که پس از واژگونی دولت مصدق، می‌خواست انجام دهد، به پیش می‌اندازد و درنگ نمی‌کند و روز ۲۶ مرداد به تهران وارد و خواستار دیدار می‌گردد از نخست‌وزیر و فردای آن که دیدار برپا می‌شود. علی‌رغم «آداب دانی» هایش که در درون و برون از مرزهای ایران شهرت داشته، به ویژه با نمایندگان سیاسی دولت‌های جهان، خشمگین به دخالت‌های آمریکا و نمایندگان سیاسی دولت آن کشور می‌تازد و با تکیه به باورمندی‌های ملی و «مردم سالارانه» اش، پرسش قاطع دارد از سفیر آمریکا به اینکه «شما آمریکایی‌ها از این مملکت چه می‌خواهید و چه می‌گویید»؟!

زبان شورآفرین پیوند همه جانبه داشته با خرد سیاسی مصدق، روی به تروشرویی دارد با سفیر آمریکا، در پیوند با منافع «ملی مردمی» مردم ایران، که جهان «استعمار» و «امپریالیسم» مورد چپاول و تالان‌گری‌اش قرار داده، و دست‌های بومی یاری‌رسان «چپاولگران» بیگانه، همانندانی چون «محمد رضا شاه» بوده‌اند، در مرتبه‌های گوناگونی جای‌گرفته، که کنون، در پی به سنگ نشینی کودتا، راه فرار در پیش می‌گیرد! او که «مصدق» به درستی، ستمگر نامرد و ترسو می‌خواندش و نابخردانه به دامن بیگانه گریخته شده، تا دست یاری «بیگانه» او را بر سر «قدرت» بازگرداند!

سکان‌دار پیر، با زبان خرد و چهره‌ای خشمگین، به سفیر آمریکا، نماینده‌ی جهان

سیاسی دولتی که خود را «متمدن» خوانده و می خواند، می نمایاند که آن دولت در امور داخلی ایران به زیان ملت دسیسه سازی دارد و روش دولت آمریکا را زیان رسان جامعه‌ی ایران خواندن و ناپسند شمردن و اینکه «شما حق ندارید تحت هیچ عنوانی ما را زیر فشار بگذارید آن هم به خاطر یک فرد یاغی!»

واژه‌های آورده شده، در کتاب «ضد کودتا»، که کرمیت روزولت از زبان «لویی هندرسن» بازگویی دارد، به اینکه «مصدق» هنگام گفت و شنود به زبان رانده است، به همین گونه بوده باشد و یا نه؟! و یا گونه‌ی ملایم تری را که رادیو پاریس و یا بررسی‌های با خرد همراه بوده‌ی نویسنده‌ی فرانسوی «ژرار دوویل» از آن نشست، میان مصدق و سفیر آمریکا برپا شده، یادآور می شوند، همه و همه، گویای درستی است به اینکه «مصدق»، به زبان می آورد دست دخالت و دسیسه ساز دولت آمریکا را، به گونه‌ی روشن در کودتای به گل نشسته و نیز، ادامه‌ی کوشش دولت آمریکا به یاری رساندن شاه، برای بازگردانی او و بر سر کار گمارش، تا ادامه‌ی تالان‌گری‌های خود را، همراه تقسیم چپاول با «انگلیس» دنبال کند! مصدق، دیگر جایز ندانسته در پوشش نگه دارد، همدستان‌ی آمریکا را، به ویژه با سرکار آمدن آیزنهاور، با انگلستان و گام نهی آن قدرت امپریالیستی جهان را با و در سود «دربار» و دیگر ناسازوار بودگان «دولت ملی»، به زیان مردم ایران و نهضت ملی، اگرچه در گذشته، همان گونه که آمد و بررسی گردید، پسند سیاست دولت ملی نمی دانست همدستان‌ی «انگلیس - آمریکا» را با هم، و در کنار دربار و دیگر بومیان بدخواه مردم ایران بوده را آفتابی کند و پرده در باشد، و کوشش داشت، باز زبان سیاسی، شاید بتواند «آمریکا» را دور نگه دارد و گونه‌ای رفتار و گزیرکاری را، که اگر نمی تواند سیاست قدرت آمریکا را در برابر «هم آورد» انگلیس و... بشوراند و برانگیزاند، به زیان دولت خود نیز گردانیده نگردد تا روز کودتای ۲۵ مرداد، و در نشست با سفیر آمریکا، و شنیدن سخنانی از نماینده‌ی سیاسی آن «قدرت» در ایران، و بسیار دیگر بوده‌ها و دیده‌ها و رخ داده‌هایی، که آن گونه گفتن و بازتاب نشان دهی را گزیر و تنها، چاره‌ی کار سیاست دولت «ملی مردمی» خویش، می یابد!

۳- بر شمرده‌های ۱ و ۲، که در بالا آمد را کامل می سازد، شماره‌ی ۳، که کنون مورد بررسی است و همه‌ی این بر شمرده‌ها و دیگر بوده‌هایی هم، که از چشم نگارنده افتاده است را می بایست به شماره آورد به مانند دست‌آوردهایی کارساز، که دولت ملی، در پناه قدرت «ملت» و تکیه به «قانون» می توانست از شکست کودتای ۲۵ مرداد سود جوید و به بهترین گونه‌ی ممکن، تمام راه‌های زیان رسان دشمن در سر و در پی داشته را

ببندد و تمام سر و دست‌های دسیسه‌سازی را، جستجو و از کار بیاندازد و بی‌رنگ سازد. وجود داشته بر شمرده‌هایی که، تکیه بر آنها، دولت گام‌های «قانون» و در سویی خواسته‌های «ملّی» گام نهادن را بتواند انجام پذیراند، بی‌هرگونه بیم و نگرانی و تشویش. آنچه را در دست داشتن، که دشمن و بدخواهان ملت، ارزان و با زشت‌کاری خودشان، در روی آوری به کودتا و سپس به شکست نشستن، به آن داده بودند و کنون به سلاح برنده‌ای بدل شدن، در دستِ زبانِ ملت، و دوستانِ مردم، جای گرفتن! سومین دست‌آورد و یا سلاح به دست آمده از دستِ دشمن به زیان آن و سود نهضتِ ملّی، با شکست کودتا، در دو چهره‌ی «سیاسی - نظامی» چهره می‌نمایاند، که کاربردستانِ دولتِ ملّی، تا اندازه‌ای می‌توانند، چهره‌ی سیاسی آن را نیکو مورد بهره‌وری قرار دهند و در بالا بردن توان و روحیه‌ی مبارزاتی جامعه سودمند افتد و از گستاخی‌های دشمن بکاهد، اگر چنانچه بازوی نظامی نیز درست و پسند و مناسب آن به کار می‌افتاد، که به آن پرداخته می‌شود.

فرار شاه، به مانند اولین دست‌آورد، زمینه‌سازی‌های بهره‌وری شده را باردار و «اعلامیه»ی دولت مبنی بر برچیدن مجلس دوره‌ی هفدهم، بنا بر رأی مردم در «همه‌پرسی» و دیگر گام‌های در پیش داشته‌ی دولت را آسان‌پذیر، و گزیر کار مصدق به اینکه به سفیر آمریکا بگوید، که دولت او در دسیسه‌ها دست دارد، پی‌آمدهای آن فرار به شمار می‌آید و دیگر پیامدهایی که بر شمرده می‌شود، در پیوند با کارهای کاربردستان، «دولت ملّی»، سود و یازیان‌رسان!

۳-۱: ابتدا؛ خرد و توانمندی سیاسی دولت و آنچه در پیرامون آن می‌توان دید، هر چند فشرده، را دنبال کردن، با آزاد شدن حسین فاطمی و حق‌شناس، وزرای دولت و زیرک‌زاده نماینده‌ی مجلس، در پی شکست کودتا و کوتاه خبر رادیویی ساعت ۶ بامداد روز ۲۵ مرداد و برپایی نمایش خیابانی مردم در میدان بهارستان و خیابان‌های گرداگرد مجلس شورای ملی و آن میدان، در پشتیبانی از «مصدق» و بیزاری نشان‌دهی به «شاه» و یاری‌رسان‌های «بیگانه - بومی» به او. در این برپایی نمایش، حسین فاطمی - شایگان - زیرک‌زاده و احمد رضوی با مردم سخن می‌گویند و به آنچه روی داده بوده است، می‌پردازند و مردم را در جریان رخ داده‌ها می‌گذرانند. روزنامه‌ی *باختر امروز*، صبحگاهان، با پخش سرنوشته‌ی آن روزنامه به قلم حسین فاطمی، مردم را به شور برمی‌انگیزاند و می‌نویسد؛ «شاه جیره‌خوار بیگانگان است، او دشمن همه‌ی آزادمردان، وطن‌پرستان و همه‌ی کسانی که برای استقلال و آزادی ایران» مبارزه می‌کنند

و این‌گونه مردم تهران و شهرستان‌ها را آماده‌ساز، به برپایی نمایش‌های خیابانی و شورآفرینی و سپس نیز خود، در نمایش پای‌گرفته در میدان بهارستان، تند و بُرنده‌ترین سخنرانی را، به گوش مردم می‌رساند!

سخنرانی حسین فاطمی، اگر تکه‌هایی از آن هرگز نمی‌توانست زبینه‌ی وزیر امور خارجه‌ی «مصدق» باشد و از مرتبه‌ی حسین فاطمی کاهید، و به سزاواری‌های «دولت ملی» آسیب وارد ساخت، ولی، شورآفرین‌ترین سخنرانی ۲۵ مرداد بود در برابر مردم که فردای آن روز در روزنامه‌ی نیروی سوم و دیگر ارگان‌هایی چاپ‌پخش می‌گردد. او به درستی به این سروده تکیه داشت که: «چو تیره شود مرد را روزگار / همه آن کند کش نیاید به کار!»

در پی سروده‌ی یاد شده، به شاه و دربار پهلوی و... سخت می‌تازد و اینکه «جنایات دربار پهلوی، روی دربار فاروق را سفید» کرده، دانستن و از آنچه شب پیش «گارد شاهنشاهی» هنگام دستگیری، با او رفتار داشتند و اراده‌ی مردم که به او نیروی پایداری داده بوده است. شاه را همواره نشانه می‌گیرد که «فرزند پدری که قرارداد نفت را در سال ۱۳۱۳ به مدت شصت سال تمدید کرد و علیه نهضت مردم ایران قیام نمود، همین که صدای رادیو تهران بلند شد و گفت توطئه‌ی کودتا نقش بر آب گردید، راه اولین سفارتی را که انگلستان در خارج از ایران دارد در پیش گرفت». او، در سخنرانی‌اش به درستی، از نهضت ملی و ملت به مانند اراده و نیروی کارساز سخن می‌گوید و زشت‌کاری‌های شاه و درباریان را به سود بیگانگان بازگویی داشتن و نشان دادن، اگرچه گه‌گاهی، زبان به درستی گشوده می‌دارد و ناروا به شایستگی‌های خود زیان وارد می‌سازد!

در همان روزنامه‌ی نیروی سوم، و نیز باختر امروز و دیگر چاپ‌پخش شده‌های روز ۲۶ مرداد، سخنرانی‌های شایگان - زیرک‌زاده و مهندس رضوی به چشم می‌خورد و شایگان می‌گوید «قرار بود که اگر این ایادی خائن در توطئه موفق گردند، رادیو تهران را امروز به کلی ساکت نگه‌دارند، ولی، رادیو تهران خبر داد که ملیون بر توطئه‌گران غلبه کرده‌اند و متاعی که قرار بود به تهران بیاید، به بغداد رفت!»

مهندس زیرک‌زاده، از دستگیری و زندانی شدن شب‌گذشته‌ی خود و حق‌شناس و حسین فاطمی سخن به میان می‌آورد، که در «قصر شاهنشاه ایران» بوده است و «آفرین بر چنین دشمنی!» خواندن، پرسش‌هایی چنین که «مگر شما مردم ایران چه می‌گویید و چه می‌خواهید؟ مگر جز احقاق حق چیز دیگری می‌خواهید؟» و در پایان می‌گوید

«دولت باید رفته را رفته معرفی کند، یعنی شاه را شاه مستعفی بشناسد» و این‌گونه برکنارسازی شاه را از مرتبه‌ی سیاسی خودش، خواستار می‌گردد!

در پایان، به مانند آخرین سخنران و خواننده‌ی قطعنامه‌ی سخنگویان دولت ملی، در برابر اجتماع مردم جمع گرفته در میدان بهارستان، احمد رضوی، از کودتا-فرار شاه - دسیسه‌های بیگانگان سخن می‌گوید و از دولت خواستن تا شاه را از مقام سلطنت برکنار، چراکه او «پشت به ملت ایران کرده و با این اقدام خود سعی کرده است از منافع خارجی‌ها حمایت کند» و در پی اعلام آن در پیش ملت، در بندی دیگر خواستن که «در بالا بردن وسایل معاش طبقات ایران کوشش عملی و حقیقی به کار برده و بالاخره با نهایت قدرت مخالفان نهضت ملی را از هر طبقه که باشد، سرکوب نماید!»

احمد رضوی، سپس «سه بند» قطعنامه را این‌گونه می‌خواند:

۱- چون کودتای خیانت‌کارانه نیمه شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ به دستور بیگانگان برای سقوط حکومت ملی دکتر مصدق و از بین بردن نهضت مقدس ملت ایران به وجود آمده، از دولت ملی دکتر مصدق می‌خواهیم تا هرچه زودتر مسببین و محرکین را به شدیدترین مجازات محکوم نمایند.

۲- از دولت مصراً خواهانیم هرچه زودتر به تشکیل محکمه‌ی ملی اقدام و خیانت‌کاران به نهضت ملی ایران را مجازات نمایند.

۳- چون شاه فراری است، از دولت ملی دکتر مصدق می‌خواهیم که به فوریت به تشکیل شورای سلطنتی اقدام و با نهایت قوت و قدرت، به تکالیف قانونی خود قیام نمایند!»

۲-۳: «بازوی نظامی» دولت ملی؛ و چگونگی کارنامه‌ی آن در رویارویی با کودتاگران شکست خورده؟! اگر خرده‌گیری‌هایی وجود دارد، در پیوند با «نهاد شده‌ی» پیشین، که باشد «خرد و توانمندی سیاسی دولت»، به این‌گونه که، گونه‌ی تندری سخنان حسین فاطمی، از شایستگی‌های او می‌کاهد و به سزاواری‌های «دولت ملی» آسیب وارد می‌آورد، و یا بنا بر پاسخ پرسش غلامرضا نجاتی از سوی غلامحسین صدیقی وزیر کشور دولت ملی «... ملیون، بدون آنکه در پایان میتینگ دستورالعملی دریافت کنند، متفرق شدند. درست است که با شکست کودتا و فرار شاه، مردم هیجان‌زده شده بودند و در انتظار تغییر و تحولی از سوی دولت بودند، ولی نباید از جانب میتینگ‌دهندگان رها می‌شدند. در آن موقع باید به مردم تفهیم می‌شد که بیش از هر زمان هوشیار باشند. باید تماس رهبران جبهه‌ی ملی و ملیون با مردم قطع نمی‌شد، می‌بایست به طور منظم

به مردم آموزش داده می‌شد و تفهیم می‌گردید که نظم و آرامش را حفظ کنند و در انتظار تصمیمات دولت باشند. باید همه روزه رهبران جبهه‌ی ملی، به وسایل مختلف با مردم حرف می‌زدند و مردم را آماده نگاه می‌داشتند. از روز ۲۵ به بعد، یعنی تا روز ۲۸ مرداد، در تهران هیچ اجتماعی به وسیله‌ی احزاب و جمعیت‌های ملی صورت نگرفت. و در عوض، افراد حزب توده، در دسته‌های کوچک، آزادی عمل یافتند و بهانه به دست خارجیان دادند و مردم را نگران ساختند «ولی هرگز، تندی برون از اندازه و گونگی تندی سخنان حسین فاطمی و توجه نداشتن به آنچه را که به درستی غلامحسین صدیقی بر آن انگشت نهاده است، نمی‌تواند زیان‌زای و آسیب‌آفرین باشد و نگردید، در هم‌سنجی با «بازوی نظامی»، به ویژه ستاد ارتش، و ریاست آن «تقی ریاحی»! شاید بتوان گفت، دشمن، پیش از آنچه توان و نیرو و هوشیاری‌اش، آن را یاری‌کننده باشد و گردد، از سستی و ناشایستگی ریاست ستاد ارتش، سود جست و به پیروزی‌های پسین، دست یافت، هرچند نامستقیم، و بی‌آنکه سر سوزنی بتوان به «تقی ریاحی» برچسب خیانت زد و یا او را در جرگه‌ی دشمنان به شماره آورد!

درهم‌سنجی میان سلاح‌های «سیاسی و نظامی» که دولت ملی در دست داشت، بر «سلاح سیاسی» چیرگی و توانا در پهنه‌ی نبرد، در درون و برون از کشور و در برابر گونه‌گون دشمنان خود، کارآفرینی دارد و ستیغ کارآمدی از خود نشان می‌دهد. اگر هم، چه گونه‌ای که صدیقی از آن سخن دارد و یا اشاره‌ی نگارنده به گونه‌ی تندی سخنان حسین فاطمی، جای سخن و خرده‌گیری به جای می‌نهد، ولی هرگز چشم‌گیر و زیان‌زای نبوده است. وانگهی کردارها و رفتارهای با خرد ناب سیاسی همراه بوده‌ی مصدق، به مانند کاروان‌سالار سیاسی دولت ملی، راه‌شناسی ژرفی را آغاز و تا پایان دنبال کرده بوده است، که کاستی‌های یاد شده را بی‌رنگ و ناکارآفرین بوده باشد، و سدساز شدن، تا از این پهلو دشمن نتواند بر دولت مصدق و نهضت ملی زخمی بنشاند، هرچند اندک و ناچیز بوده باشد. جامعه‌ی ایرانی، بی‌گسست در پناه بازوی سیاسی دولت ملی و «سکان‌دار» آن، پای‌بپای، روی به پیروزی دارد و دست‌آورد به دست آوردن، و نشانه‌ی بارز آن هم اینکه، سرانجام دشمن، راه پیروزی خود و شکست «مصدق» را در کودتا می‌یابد و در خشونت و نیروی نظامی، به مانند تنها‌گیرکار خود یافتن، چرا که در گذشته، در دیگر پهنه‌های روی آورده‌اش، به شکست نشسته بوده است، هم در پهنه‌ی سیاست درونی و هم در گستره‌ی سیاست جهانی!

دولت ملی، بنا بر پیکره گرفتن ارتش و دیگر نیروهای انتظامی، بازوی نظامی

کارسازی را نداشت، و علی‌رغم کوشندگی افسران ملی و «مصدق»، از پیشین و پسین روزهای سی‌ام تیر، نتوانست بدنه‌ی نیروهای سلاح‌دار سزاواری را بریزد، تا به هنگام، هنگامه‌سازی کند و به یقین اگر «سرتیپ افشار طوس» در تیررس کشته شدن قرار نمی‌گرفت، از امکانات دشمن بسیار کاسته شده و بر ممکن بوده‌هایی به سود نهضت ملی و جنبش مردم ایران فزوده شده و بازتاب «کنش‌ها و واکنش‌ها»، گونه‌ای جلوه‌گر و می‌توانست برنماگردد، که سدساز کودتا باشد و روند پیکره‌گرفتن ارتش ملی و نیروهای انتظامی و سلاح‌دار مردمی را، ممکن‌پذیر سازد!

دوره‌ی دولت ملی مصدق، گاه مناسب و یا بهتر توان گفت، مناسب‌ترین گاه بود که به «شدن» درآید پیکره‌گرفتن ارتش ملی و سامانه‌پذیری نیروهای انتظامی و سلاح‌دار مردمی و در این درست راه‌گام‌هایی نهیده شد و دست‌آوردهایی امید برانگیز برداشته شد، ولی، همان‌گونه که گفته آمد، با کژراهه‌کشان‌ی حزب ایران، آن راه تازه در آن گام نهیده شده به جایی کشیده می‌شود آسیب‌رسان و زیان‌زای به زیان مردم ایران، و به سود دشمن در کودتای ۲۵ مرداد شکست خورده، با سست و لرزان کرده‌ها و رفته‌های ریاست ستاد ارتش «تقی ریاحی» و کردارهای ناپسند و ناسزاواری، که از خود نشان می‌دهد. مصور رحمانی، در فصل چهارم، از بخش هفتم کتاب خود، زیر نام «خیانت حزب ایران»، و به دنبال بررسی‌ها و خاطره‌های خود، درباره‌ی ارتش و رویدادهای گوناگون دوره‌ی مصدق، که نگارنده نیز در گذشته بر تکه‌هایی آورده و نوشته‌های او تکیه داشت، به درستی می‌نویسد؛ «... اگر حزب خائن و رسوای توده و رهبران توده و رهبران مزدور آن از هر فرصتی در دشمنی با نهضت مردم ایران فروگذار نکردند و طی چهل سال اخیر مرتکب انواع دسیسه‌ها و جنایات، علیه منافع ایران شدند، برخی از رهبران حزب ایران نیز با اعمال شیوه‌های ناخردمندانانه و اغلب مزورانه، لطمات جبران‌ناپذیری به نهضت ملی ایران وارد ساختند» و مواردی را برمی‌شمرد تا نشان دهد آنها «مصلح حزب را بر منافع ملت مقدم» دانسته و به سود «مقاصد شخصی خود عمل» می‌کرده‌اند و یکی از موردهای آورده «گماردن غرورانه‌ی سرتیپ مهندس تقی ریاحی در رأس ستاد ارتش با دسیسه عنوان کردن «نمره‌ی وفاداری به نهضت» که، در عمل چیزی جز «نمره‌ی خیانت به نهضت» نبود» می‌خواند!

اونه تنها، به ریاحی و حزب ایران سخت خرده می‌گیرد و به درستی شکست روی داده و چند و چون آن از سوی ارتش و دیگر نیروهای سلاح‌دار را برمی‌شمرد، که در فصل دوم از بخش هفتم نیز، زیر نام «بررسی علل شکست»، به برنمایانی «اقرار به اشتباه»

پرداخته و «نهضت ملی» و سازمان «افسران ناسیونالیست» را هم از «خرده گرفتن» بی بهره نمی گذارد و بر این است که «برعکس رویه‌ی ابتدال‌آمیز افراد زبون، که در چنین موارد سعی در طرد عیب از خود دارند، سازمان، رویه‌ی انتقاد از خود را اساس آغاز کار شمرد» و در پی بیان بایستگی کار سازمان، به «انتقاداتی که ذیلاً شرح داده می شود وجه مشترک عقیده‌ی بسیاری از افراد فعال سازمان» در آن باره بوده اشاره دارد، و اینکه چگونه می بایست‌گزینه مرتبه و بر سرکاری گماردن، دنبال می شد را، برمی شمرد تا آن پیش نیاید که آمد و زیان به بار آور شد! چگونگی روش کار وگزینه، به «انتخاب سرتیپ مهندس تقی ریاحی و سروان امیر شیلانی و سرهنگ حسین آزموده، که زمانی خود را طرفدار نهضت ملی وانمود می کردند و در عمل به آن خیانت ورزیدند، نتیجه‌ی مستقیم این نواقص الگو بود. اولی اسرار و اسامی اعضای سازمان را بدو به حزب ایران و بعداً به شاه فروخت، دومی همان اسرار و اسامی اعضای سازمان را به رکن دوم ارتش داد. سومی خود را تا مقام میرغضبی دستگاه طاغوت پایین آورد!»

او، خرده گرفتن به سازمان «افسران ناسیونالیست» را دنبال و تا آنجا پیش می رود که می نویسد «... سازمان، روی اعتقاد مطلق به حسن نیت و دانایی دکتر مصدق، این امر را در حیطه‌ی صلاحیت و فعالیت انحصاری او دانست. اگرچه در ملت دوستی دکتر مصدق شکی نبود، ولی سازمان، که عملش، تا حد کمک به ساقط کردن دولت قوام و تسلیم ساختن شاه به خواسته‌های دکتر مصدق، تأثیر داشت، می بایستی توجه می کرد که، کوشش دائم در کسب اطلاع، عامل مهم موفقیت سازمان و به نتیجه رسیدن نهضت ملی» دانستن را برمی شمرد و چگونه «شدن» را از دیدگاه خود، بررسی دارد!

تنها «مصور رحمانی» نیست که سخت «سرتیپ ریاحی» را به انتقاد گرفته و کاستی‌های او را بر شمرده و نشان‌گر شده، که ناسزاواری مقام و مرتبه‌ای که در دست گرفت، سبب ساز شکست نهضت ملی و پیروزی کودتاگران را می‌گردد، در کودتای دوم به نتیجه‌ی شوم نشسته. در این مورد، غلامرضا نجاتی نیز، بررسی‌های گسترده‌ای را به کار برده و از جمله می نویسد؛ «سرتیپ ریاحی، همان‌طور که گفتیم، توانایی اداره و رهبری ارتش را در آن دوران حساس و تاریخی نداشت. همچنین در جریان محاکمه‌ی دکتر مصدق در دادگاه نظامی ضعف نشان داد و نیز برخورد او با مصدق در دادگاه خوشایند نبود. از این موارد که بگذریم، ایراد دیگری به سرتیپ ریاحی وارد نیست. ریاحی باید پیش از کودتای مرداد ماه، با اعتراف به کم‌تجربگی نظامی و فرمان‌دهی از کار کناره‌گیری می‌کرد و در رأس ستاد ارتش، یک فرمانده‌ی مجرب، کاردان و قدرتمند



قرار می‌گرفت، ما برای اینکه یک جانبه قضاوت نکرده باشیم، اظهارات ریاحی را با وجود ایرادهای اصولی که به آن وارد است عیناً در زیر نقل می‌کنیم» و این‌گونه اشاره دارد به نامه‌های رد و بدل شده میان او و سرتیپ ریاحی و داوری‌های خود را روشن‌ساز است که ریاحی «یک فرماندهی مجرب، کاردان و قدرتمند» نبوده، و سبب‌ساز شکست به نهضت ملی و ناخواسته امکان‌ساز پیروزی کودتاگران شده است. غلامحسین صدیقی نیز، در پاسخ پرسش‌های غلامرضا نجاتی، مرتبه‌هایی از سرتیپ ریاحی سخن می‌گوید و در سخنان او کاستی‌های «سرتیپ ریاحی» را بیان می‌دارد، اگرچه نه مستقیم به این‌گونه که می‌گوید؛ «من درباره‌ی اینکه سرتیپ ریاحی به فراخور موقع، از نقطه نظر نظامی صلاحیت اداره‌ی ارتش را در آن دوران حساس داشت یا نه، اظهار نظر نمی‌کنم، ولی این را می‌توانم بگویم که او ظاهراً قصد خدمت داشت و مطلبی که مورد سؤال است این نکته می‌باشد که اگر افسر دیگری که حائز همه‌ی شرایط لازم برای اداره‌ی ارتش در آن زمان بود، با افسرانی همچون سرتیپ محمد دفتری و نظایر او سر و کار داشت چه می‌کرد؟ مشکل ما، چه در کادر سیاسی و چه در رده‌ی نظامی و فرماندهی، این بود که مردانمان انگشت شمار بودند. ما در آن دوران نیاز به اشخاص با شخصیت و عالم و میهن دوست داشتیم. فراموش نمی‌کنم روز ۲۸ مرداد، حدود ساعت ده صبح، نخست‌وزیر تلفن کرد و گفت حکم ریاست شهربانی را به نام سرتیپ دفتری صادر کنید. این کار انجام شد. روز بعد از دکتر مصدق پرسیدم آقا؛ به این افسر اعتماد داشتید؟ دکتر فرمود: «آقا؛ کاش می‌بودید و می‌دیدید. این افسر، که با ما نسبت دارد، صبح روز ۲۸ مرداد آمد و باگریه گفت: آقا؛ به من خدمتی رجوع کنید، من چه موقع مناسب‌تر از حال می‌توانم به شما خدمت کنم!» همه چیز به ظاهر آماده بود ولی عده‌ای از مسئولان نظامی به دشمن پیوسته بودند و یا خودشان را کنار کشیده بودند. گمانم این توضیح مختصر، جواب کافی باشد به چگونگی آمادگی دولت برای مقابله با کودتا!»

سخنان غلامحسین صدیقی، و دیگران هم، و آنچه مجموع داده‌های تاریخی نشان‌گر است، روشنی‌ساز می‌باشد به اینکه «بدنه‌ی نظامی» دولت ملی از تندرستی بی‌بهره بوده و در رأس آن، فرمانده‌ای ناآگاه و ناکاربان به وظیفه‌ای را که در دست گرفته بوده است، و رفتارها و کردارهای سست و لرزانی که از خود نشان می‌دهد. تا چالاکی کار در برابر دشمنان، چه پس از شکست کودتای اول و دستگیری بسیاری از گردانندگان، و چه رویارویی در پهنه‌ی نبرد با نیرویی که زیر فرمان خود دارد و چه دیگر

کاستی‌هایی که از خود نشان داده بوده است و پرداختن به آن دنبال می‌شود. چنانچه تکیه شود به کاستی‌های جنبش تازه پای‌گرفته، رهایی‌بخش ملی، در ایران به مانند نخستین خیزش دگرگون‌ساز در آسیا و به ویژه در خاورمیانه و دیگر ملت‌های زیر ستم، پس از درازنای چیرگی «فرهنگ استعمار»، و تباهی‌های با خود آورنده در پهنه‌های گوناگون اجتماعی، به ویژه درگستره‌ی «سیاسی-اقتصادی»، سخنان صدیقی بی‌کم و کاست درست است که «... مشکل ما، چه در کادر سیاسی و چه در رده‌ی نظامی و فرماندهی، این بود که مردانمان انگشت شمار بودند. ما در آن دوران نیاز به اشخاص با شخصیت و عالم و میهن‌دوست داشتیم». مشکل یاد شده از زبان صدیقی را هم، مصدق، اینجا و آنجا به زبان رانده است به اینکه «اگر به انسان تندرست - پاک‌دست - پاک‌اندیش، میهن‌پرست و مردم‌دوست» روی می‌آورده، تا بر سرکاری گمارده شود و به سود میهن بهره‌وری کند از او، فرد دارنده‌ی آن همه ویژگی‌های بایسته‌ی نایب، و اگر یافته می‌آمد، از دیگر ویژگی‌هایی چون «چالاکی در کار - سر و کار داشتن با لایه‌های گوناگون اجتماعی و لذا آشنا به فرهنگ‌ها و رفتار آنان - تیزی در پی بردن به زیر و بم دشمن و دوست، و رفتار سزاوار با هریک را به کار بستن و...» بی‌بهره و یا کم بهره‌مندی داشته، و این‌گونه گره‌ی کار و پیچیدگی دولت خود را بیان داشته است.

نیک پیدا است، که نگارنده به سخنان درست مصدق و صدیقی باور داشته و در جای جای نوشته‌های خود نیز، درگاه‌ها و به مناسبت‌های گوناگون یادآور و برنمایاندن زیانی را که «فرهنگ استعماری»، به ویژه در دوران «استبداد بیست ساله»، چون موربانه تمام تار و پود ارزش‌های «ملی مردمی» را جویده و به جای ارزش‌های فرهنگی باردار و سازنده، ضد ارزش‌های ویران‌گر خود را نشانیده است!

درستی سخنان «صدیقی»، و خرده‌گیری درست و به جای آن مرد کم‌همتا، هرچند سر بسته، به «پیر خویش»، مصدق، که در پی برشمردن سرشت‌نشانه‌های او، او را «بی‌همتا» می‌شمرد و این سان او را ارزش‌دآوری داشتن، می‌گوید «سرتیپ محمد دفتری» را، مصدق به ریاست شهربانی گزیده بوده است و پس از پرسش درست‌گونه‌ی صدیقی که «آقا: به این افسر اعتماد داشتید؟» پاسخ ناپذیرنده از مصدق شنیدن!، و دیگر خرده‌گیری‌هایی که بتوان به مصدق گرفت و...، هرگز دآوری نگارنده را سست و نادرست نمی‌نمایاند؛ به اینکه ۱- بنیادین و کاری‌ترین زخم بر پیکره‌ی دولت ملی، از پهلوی «بازوی نظامی» اش، می‌نشیند، بنا بر تکیه‌ی دوباره به سخن صدیقی که «همه چیز به ظاهر آماده بود ولی عده‌ای از مسئولان نظامی به دشمن» می‌پیوندند، به مانند

یکی از روشن سازترین داده‌های تاریخی، به شمار آوردن ۲- زخم کاری و بنیادین بر پیکره‌ی دولت ملی نشسته را، می‌بایست برخاسته از فرمانده و ریاست ستاد ارتش دانست و ناشایستگی، که از خود نشان می‌دهد، در هنگام کار، به ویژه در روزهای پس از کودتای به شکست نشسته‌ی ۲۵ مرداد و دستگیری پاره‌ای از کودتاگران و پی بردن به دیگر «بوده‌های» پس پرده و شناسایی شدن و شناخته شدن دیگر کودتاگران دستگیر نشده، در پی بازجویی از دستگیر شدگان!

پیگیری در «هم‌سنجی» میان «بازوی سیاسی» دولت ملی، با بازوی سلاح‌دار و نیروهای انتظامی آن، علی‌رغم کاستی‌ها و نارسایی‌هایی که فشرده، صدیقی هم به آن اشاره دارد به اینکه «... حدود ساعت هفت بعدازظهر «۲۵ مرداد»، آقایان دکتر شایگان و مهندس رضوی به خانه‌ی دکتر مصدق آمدند. در همین موقع، رئیس شهربانی تلفن کرد و گفت: توده‌ای‌ها از میدان بهارستان در حال شعار دادن به حرکت درآمده‌اند و معلوم نیست برنامه‌ی آنها چیست و کسب تکلیف کرد. چند ساعت بعد از فرار شاه نمی‌شد بگویم قوای انتظامی تظاهرکنندگان را با خشونت پراکنده کنند و حادثه بیافرینند. من به اطاق دکتر مصدق رفتم و با تندى، به دکتر شایگان و مهندس رضوی گفتم «مردم را رها کرده‌اید و آمده‌اید اینجا بعد از آن سخنرانی‌های تند... باید مردم را هدایت می‌کردید، حساسیت موقع را باید برای ده‌ها هزار تن مردمی که در آنجا جمع شده بودند تشریح می‌کردید. باید به فکر مردمی باشید که آنها را به حرکت درآورده‌اید، آنها را رها کرده‌اید و به اینجا آمده‌اید...». دکتر مصدق سکوت کرده بود. آنها هم همین‌طور... آقایان حرکت کردند و رفتند داخل شهر و میدان سپه که مراقب مردم باشند، ولی آن وقت دیر بود» و...، هرگز رساننده و روشن‌ساز و گویاگری آنچه را نداشت که، کاستی‌ها و نارسایی‌های سیاسی دولت ملی کمرشکن و زخمی‌کاری و کشتن با خود داشتن، داشته بوده باشد! در نهایت آن‌گونه بوده است، در پایان جمع پر شکوه مردم، در میدان بهارستان، روز ۲۵ مرداد، چند ساعتی پس از فرار شاه و بی‌رهنمود راهی خیابان‌ها شدن و به شعار روی آوردن و هشداردهی‌های صدیقی و سکوت مصدق و آنها هم پذیرفتن و «آقایان حرکت کردند و رفتند داخل شهر و میدان سپه که مراقب مردم» باشند و اجراکننده‌ی هشدارهای صدیقی، هرچند دیر شده باشد!

در حالی که، کاستی‌ها و نارسایی‌های دامن‌گیر «بازوی نظامی» و نیروهای سلاح‌دار و انتظامی، که پاره‌ای از آنها برشمرده شد و از زیر چشم خواننده گذشت و به دیگر

بوده‌هایی هم اشاره خواهد و برنمایاندن، گویای ناپسند رفتارهایی باشد کمرشکن و زخم و آسیب‌گشونده، که بر جای می‌نهد!

پیگیری بررسی و فراگشایی کار «هم‌سنجی» میان دو بازوی «سیاسی - نظامی» دولت ملی، با تکیه به انبوه داده‌های تاریخی، و به «شدن» درآمدن کودتای ۲۸ مرداد با دست نیروی نظامی، بنیادین‌ترین کارکننده‌ی کارساز به سود کودتاگران، در شکست نشانی دولت مصدق و نهضت ملی ایرانیان، ریاست ستاد ارتش «تقی ریاحی» را، بیش و پیش از هرکس، در تیررس چشم دادگاه تاریخ می‌نشانند و پاره‌ای از افسرانی را هم، که دو سره بازی کردند و سرانجام با کودتاگران و بر دولت مصدق بودن، راه خیانت پیش گرفتند.

در گذشته، به «خاطرات سیاسی» غلامرضا مصور رحمانی، و سخن گفتن او از سازمان افسران ناسیونالیست و روابط آن سازمان با «مصدق» و داوری‌های او درباره‌ی «حزب ایران» و ریاست ستاد ارتش «تقی ریاحی»، گفته‌هایی از او، گفته آمد و او بر این باور بودن که «انتخاب سرتیپ مهندس ریاحی، یعنی یک مهندس که فقط لباس نظامی بر تن داشت، برای فنی‌ترین کار نظامی، موجب دلسردی قاطبه‌ی افسران ارتش شد، که در امور نظامی، هم معلومات و هم ورزیدگی داشتند» و در پی آن بر این است که «این دلسردی، بی‌اعتنایی واحدهای ارتش و افسران را، به دستوره‌های «من‌عندی» و غیر اصولی ستاد کل ارتش، ایجاد کرد، که رفته رفته صورت لجام‌گسیختگی و تمرد به خود گرفت» و برشمردی آنچه کاستی بتوان نامید در مورد «تقی ریاحی» وجود داشته را، به «خیانت» نام می‌نهد و می‌نویسد «سرتیپ ریاحی، که به ضعف معلومات و خصال نظامی خود بیش از پیش پی برده بود، نجات خود را در این دید که، هرچه زیاده‌تر، خود را به دامن حزب ایران، و بعد به دامن شاه بیندازد. با این کیفیت، او، در مرحله‌ی اول، سازمان گروه ملی را به حزب ایران، و بعد، هم سازمان و هم خود را، به شاه، فروخت؛ و راه نجات خود را، از مجازات این خیانت مرکب، در فرمول «اتومات شده بودم» که در دادگاه فرمایشی کودتای ۲۸ مرداد به کار برد، تشخیص داد!»

مصور رحمانی، «اتومات شده بودم» ریاحی را که پاسخ پرسش دادستان در دادگاه پس از کودتای ۲۸ مرداد است را، آن‌گونه دنبال می‌کند، «یعنی عقل و شعور خود و اراده را از دست داده بودم»، تفسیر دارد و در پی آن «سه سال» زندانی برای او بریدن را «معقول» نمی‌شمرد در برای مجازات اعدام که برای «حسین فاطمی» دادگاه می‌خواهد، چرا که او افسر ارتش بوده و دیگر بوده‌هایی را برشمردن، که بزه و گناه او را

بیشتر از «حسین فاطمی» می‌داند و بر این است که «... حال آنکه شاه، برای او سه سال زندان را تعیین کرد که بعد هم هر کار مایل است انجام دهد!! آیا برای چنین وضع خارق‌العاده‌ای یک بام و دو هوایی تفسیر دیگری جز خیانت سرتیپ مهندس ریاحی به مصدق و همکاری پشت پرده‌ی او با شاه می‌توان قائل شد؟ اگر مهندس نامبرده واقعاً در این مورد توضیحی دارد خوب است ملت ایران را در جریان آن بگذارد. مهندس ریاحی کوشش بسیار به خرج داد که برای پوشاندن خیانت به ملت ایران و نهضت ملی در کودتای روزولت خودش را به ابلهی برند و جمله‌ی «اتومات شده بودم» را که، در محکمه‌ی مصدق به عنوان دفاع از خود به کار برد، به همین منظور مورد تثبیت قرار داد. ولی جریان دادگاه مصدق، که در زیر پاره‌ای از مطالب آن ذکر می‌شود، به خوبی روشن می‌سازد که این تثبیت یک مانور مزورانه‌ای بیش نبود. و سرتیپ مهندس تقی ریاحی که خودش را به شاه فروخته بود، عالماً و عامداً کوشش کرد مصدق را، در جریان کودتا، اغفال کند، و او را مواجه با کار انجام یافته قرار دهد. به این کیفیت که، مزورانه ولی با سماجت، دست و بال کودتاچیان را در اجرای نقشه شوم خود باز بگذارد.»!

مصور رحمانی، تکیه داشته بر یادافره سنگینی که شاه برای «حسین فاطمی» می‌خواهد و «سه سال» آن هم گونه‌ای که «بعد هم هر کاری» مایل است انجام دهد، برای «سرتیپ تقی ریاحی» و به یقین دیگر کفیربایی‌های کسان دیگر در پس از روزهای ۲۸ مرداد در هم‌سنجی با دیگر افراد نظامی و یا غیرنظامی و دیگر برآیندهای کار، که به آنها اشاره داشته است، واژه‌ی «خیانت» را برای او سزاوار و جمله‌ی «اتومات شده بودم» را به ابلهی زدن خود و یک «مانور مزورانه» می‌شناسد و بر این انگشت نهاده است، که او آگاهانه کوشش داشته که مصدق را «در جریان کودتا، اغفال کند» و بنابراین دیدگاه «دست و بال کودتاچیان را در اجرای نقشه‌ی شوم خود» باز می‌گذارد. برای درستی سخنان و داوری خود به سخنان مصدق، در دادگاه در تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۳۲ به اینکه گفته است؛ «... در روز پنجشنبه ۲۲ مرداد ۱۳۳۲ اخبار کودتا به حد اشباع رسید. از رئیس ستاد ارتش (سرتیپ مهندس تقی ریاحی) پرسیدم در این باره چه اقدامی می‌توانید بکنید که کودتا صورت وقوع پیدا نکند؟ جواب دادند تمام احتیاطات لازم به عمل آمده جای نگرانی نیست» و نیروگرفتن از آورده‌هایی از مصدق در دادگاه، می‌نویسد؛ «بنابراین سرتیپ نامبرده از تاریخ ۲۲ مرداد صددرصد متوجه بوده که کودتا در حال تکوین است معهداً با توجه به بقیه‌ی اظهارات نه فقط اقدام مهمی برای

پیشگیری به عمل نیاورده، با ذکر جمله‌ی «تمام احتیاطات لازم به عمل آمده و جای نگرانی نیست»، دکتر مصدق را اغفال کرده است». مصوررحمانی همچنان از گفته‌های مصدق در دادگاه یاری می‌گیرد به اینکه من (مصدق) به ایشان «ریاحی» گفتم، وقتی به سعدآباد می‌رفتم، چهار تانک بزرگ در سعدآباد بود آیا بعد از تقسیم‌گارد شاهنشاهی به تیپ‌ها، تانک‌ها، آنجا است؟ ایشان گفتند، آن تانک‌ها، در اختیار وزارت دفاع ملی است و من مطمئن شدم، و گفتم با پیش‌بینی‌هایی که شده کودتا مؤثر نخواهد بود آقای ریاحی روز جمعه مرا ملاقات نکرد. در صورتی که روزهای جمعه معمولاً برای دادن گزارش و کسب دستور نزد من می‌آمد. روز شنبه هم ملاقات نکردند. نگران شدم که چه اتفاقی افتاده است که این روزها او از ملاقات من خودداری کرده است. اینکه آقای دادستان گفته که سرتیپ ریاحی گفته من حواسم پرت بود، دروغ است، ایشان خیلی خائف بوده که قضیه‌ی کودتا چه می‌شود. ولی من به خودم گفتم ایشان مشغول انجام وظیفه‌ای هستند که مرا ملاقات نکرده‌اند. ساعت ۵ بعدازظهر روز شنبه ایشان به ملاقات من آمدند و گفتند من بعضی گرفتاری‌ها داشتم، و نمی‌دانستم که تانک‌ها هنوز در سعدآباد هستند. خواستم آنها را به شهر بیاورم، آقای وزیر دربار به عرض شاه رساندند و اعلیحضرت اجازه ندادند. کودتا با همین تانک‌ها صورت گرفت. اینجا سرسپردگی او به شاه به نحو روشن آشکار می‌شود. به ایشان گفتم اگر اتفاقی بیفتد مسؤول شما هستید و برای اینکه او را به مسئولیتش متوجه کنم از ایشان نوشته گرفتم که مسؤول رئیس ستاد ارتش است!»

مصوررحمانی، در لابلای سخنان خود و چیره، سودبری از گفته‌های موشکافانه‌ی مصدق در دادگاه را دارد و نشان‌گر و بازگوکننده است که تانک‌ها را، سرتیپ ریاحی در اختیار وزارت دفاع ملی نهاده بوده است. و «این اظهارات دروغ محض و برای اغفال بود، ریاحی تانک‌ها را در اختیار شاه کماکان باقی» گذاشته بوده است و در روزهایی که «مصدق» یادآور است و می‌بایست برای کسب دستور، پیش نخست‌وزیری می‌رفته باشد و از «ملاقات «مصدق» خودداری» کرده است، به این‌گونه دانستن که؛ «رئیس ستاد ارتشی که از ۲۲ مرداد ماه خبر از کودتا داشته خودش را مخفی ساخته بود» تا این‌گونه به کودتاگران خدمت کند!

نیز، و روشن و آشکار، مصدق هم، گفته‌های ریاحی را مبنی بر اینکه «حواسم پرت بوده»، دروغ خوانده است و او را «خیلی خائف بوده که قضیه‌ی کودتا» چه می‌شود و از زبان ریاحی باز تکرار که «تانک‌ها هنوز در سعدآباد» و به دستور شاه «به شهر» نیاورده

بوده است و برای کسب دستور پیش مصدق نرفتن و خودداری از گزارش را «بعضی گرفتاری‌ها داشتم» بخواند!

سخنان مصدق، و تکیه بر آنها از سوی مصور رحمانی ادامه داشتن، برانگیزاننده‌ی باوری است در آدمی و یا نشانیدن تخم شک و گمان، که شاید ریاحی تن به خیانت داده بوده است و سخنان غلامحسین صدیقی در مورد او که «ریاحی» ظاهراً قصد خدمت داشت»، نادرست و خدمت او به کودتاگران درست‌تر به نظر می‌آید. شاید همان‌گونه که در گفت و شنودهایی، غلامرضا نجاتی، مرتبه‌ای با سرهنگ ممتاز، و دیگر بار با سرتیپ ریاحی، انجام داده است، روشن ساز آنچه بوده و روی داده است گردد، به اینکه «... مثلاً ده روز پیش از کودتا، سرهنگ مور<sup>(۱)</sup> مستشار آمریکایی در تیپ دوم کوهستانی، شماره تلفنی به فرماندهی تیپ کوهستانی می‌دهد و می‌گوید چون وضع بحرانی است، در موارد لزوم به این شماره که تلفن اداره‌ی اطلاعات سفارت آمریکا بوده تلفن کنید. سرهنگ ممتاز موضوع را به سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش اطلاع می‌دهد و ریاحی می‌گوید: «با من و سرتیپ محمود امینی فرمانده کل ژاندارمری هم به همین نحو تماس گرفته» اند، دنبال و زمینه‌های تماس‌های پسین را به وجود آوردن تا دیگر مرتبه‌ای که «دو روز قبل از کودتای ۲۵ مرداد ژنرال مک کلور<sup>(۲)</sup> رئیس هیئت مستشاری نظامی آمریکا در ایران از سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش دعوت می‌کند دو سه روز برای استراحت و ماهی‌گیری به «لار» بروند و در آنجا میهمان او باشد»، و دو روز پیش از کودتای ۲۵ مرداد، که مورد دعوت قرار می‌گیرد، روزهایی است که «کودتا» تدارک‌های خود را گرفته بوده است، و روزهایی را است که «مصدق» در دادگاه بازگویی دارد، که ریاحی در روز جمعه، که می‌بایست برای گزارش و کسب دستور پیش مصدق، همچون دیگر جمعه‌ها برود، نرفته بوده است و روز شنبه ساعت ۵ بعدازظهر، در دیدار خود گفته بوده که «بعضی گرفتاری‌ها داشتم» و در مورد تانک‌ها هم آن پاسخ‌های واهی و فریبکارانه را دادن!

گفتنی است، چه ریاحی به دعوت مک کلور، ریاست مستشاری آمریکا به «لار» برای ماهی‌گیری، در آن روزهای سرنوشت‌ساز رفته باشد، و یا در شمیران، در خانه‌اش و نه در ستاد ارتش، که خود و همگان گفته‌اند و بر سر کار خود نبودن و انجام وظیفه نکردن - چه از ده روز پیش از کودتای ۲۵ مرداد، در پی تماس سرهنگ مور، دیگر افسر

1- Moor

2- MC chaire

آمریکایی آگاه شده به تلاش‌ها و کوشش‌هایی برای کودتا و وسوسه شدن و یا نشدن به همکاری، که از روز ۲۲ مرداد بی‌گونه شک و گمانی آگاهی یافته بوده است - چه دچار حواس‌پرتی، که خودش به دروغ گفته بوده است، به دادستان در دادگاه و چه سخنان درستِ مصدق که «خائف» او را خوانده و یا به دستور شاه «و سرسپردگی او به شاه» سبب‌ساز بوده باشد، به نگهداری تانک‌ها در سعدآباد و یا دو سره بازی کردن با کودتاگران و تماس با آمریکایی‌ها، هرچه باشد، او سزاواری و ارزش بلندی مسئولیت خود را نمی‌شناخته، و این حداقلی است که در مورد او می‌توان داوری داشت. به یقین «مصدق» کاستی‌های در او وجود داشته را می‌یابد، ولی دیر، در روزهای ۲۳ و ۲۴ مرداد، که از کار برکناری‌اش، بیشتر می‌توانسته زیان‌زای باشد تا سودآور و لذا، نابخردانه خواندن و چاره‌ی کار خود را نخست‌وزیر در این دیدن که خود در دادگاه گفته است؛ «... به ایشان «ریاحی» گفتم اگر اتفاقی بیفتد مسئول شما هستید و برای اینکه او را به مسئولیتش متوجه کنم از ایشان نوشته‌گرفتم که مسئول رئیس ستاد ارتش است!»

واژه و جملاتی که، گاه و بیگاه، به زبان می‌آورد آدمی، می‌تواند رساننده‌ی همه جانبه‌ای گردد به بیان چگونگی شخصیت اجتماعی آن فرد، و درون‌مایه و چند و چون خود را، آگاه و یا ناآگاه، با همان چند واژه و جمله برنمایاند. چنین است، وضع و حال ریاحی و پی‌بری به شخصیت او، حداقل، از لابلای این چند واژه و جمله‌ای که در دادگاه برای تبرئه‌ی خود به زبان رانده است؛ که «بنده یک فرد ارتش هستم و گوشت و پوست و استخوان خود را متعلق به ارتش می‌دانم یک افسری که پرورده‌ی مکتب رضاشاه کبیر و فدایی شاه است. سرنوشت خود را در دست دادرسان محترم و به قضاوت شخص شخیص اعلیحضرت همایونی شاهنشاهی واگذار می‌کنم!» و پیش از او، وکلای او، چه در یادار نصیرزند و چه سرتیپ معین پور، که با آویزان شدن به «خدا - شاه - میهن» و یا «روح رضاشاه بزرگ را در این دادگاه ناظر و فکر» آن‌گونه دادگاه‌های «سرتیپ آزموده»‌ای و به دستور «محمد رضا شاه» برپا شده، و خود را در کسوت «سربازی از سربازی بی‌گناهی» دفاع می‌کنند که او «تقی ریاحی» باشد، و بر این بودن که «ارتش ایران قبول ندارد شما سرتیپ ریاحی را خائن معرفی کنید!»

واژه‌ها و جملات بیرون بسته از زبان «ریاحی» و وکیل‌هایی که از او آن‌گونه دفاع می‌کنند، خواسته و یا ناخواسته، روشن‌ساز نه تنها شخصیت او گشته‌اند - چه خیانت‌کار او را شناختن و چه زبون و ترسنده و ناشایست به کاری که در دست گرفته بوده است -، که بدگمانی مصدق به او را، هم می‌نمایانند به این‌گونه که «... آقای دکتر



مصدق به قدری نسبت به سرتیپ ریاحی بی اعتماد بود که شب ۲۵ از وی تعهد و نوشته‌ی کتبی گرفت که مسئولیت هر اتفاقی به عهده‌ی وی باشد. تیمسار دادستان، آیا امروز که حقایق بر شما مکشوف شده باز هم او را گناهکار می‌دانید؟ سرتیپ ریاحی اگر عامل چشم بسته‌ی آن هسته‌ی مرکزی بود و سرباز شاه نبود و اگر خیالاتی خام در مغز می‌پرورانید، اگر خدای نخواستہ ریاحی در آن موقع بحرانی تصمیم می‌گرفت بر علیه مصالح شاهنشاه و کشور خود وارد عمل شود، آن وقت معلوم نبود سرنوشت این کشور به کجا منتهی می‌شد؟ سرتیپ ریاحی نشان داد که پشتیبان فرماندهان شاه‌دوست و وطن‌پرست است. او سرلشگر عزیزی را حفظ کرد و سایر افسران شاهدوست را در کارهای حساس گمارد!

دادگاه «تقی ریاحی»، که پاره‌ای از سخنان او و وکیل‌های او، گرفته شده از «مصدق» در محکمه‌ی نظامی، کتاب اول (جلد دوم)، آورده شد، گویای روشنی است، در نشان‌دهی چه سان بودن شخصیت «تقی ریاحی»، بی‌آنکه نگارنده واژه‌ی گزین شده‌ی «خیانت» را، که مصور رحمانی برای او به کار گرفته است، به کار گیرد یا نه! مصور رحمانی، واژه‌ی گزین خود را در مورد «ریاحی» به کار گرفته و بی‌گسست در پی روشن‌سازی ارزش داوری «خیانت» است، که در مورد او داوری داشته است و داده‌ها روشن‌سازی را، به ویژه سخنان استوار مصدق را در دادگاه، به یاری می‌گیرد و برمی‌نمایاند که چرا «دکتر مصدق مجبور شد در محکمه بگوید که سرتیپ مهندس ریاحی دروغ گفته است!» ریاحی، در دادگاه، نه تنها زبونی نشان می‌دهد، که کوشش دارد برای نجات خود به سخنان استوار مصدق آسیب رساند و به دادستان دادگاه می‌گوید «مصدق حواسش پرت بوده است» و زشت‌رفتاری‌های حقیرانه‌ای را، تا اینکه مصدق را مرتبه‌های بر آن می‌دارد، گونه‌ای به دربار و کودتاگران بتازد که، زبونی‌های ریاحی از خود نشان داده را هم نمایاندن، و ناشایستگی به کاری را نیز، که در دست داشته بوده است، جلوه‌گر سازد، از جمله اینکه؛ «در جریان کودتا و واقعه‌ی شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ لازم می‌دانم عرض کنم در روزهای ۱۹ و ۲۰ مرداد عده‌ای از اشخاص که به منزل من می‌آمدند اظهار می‌نمودند که دربار در خیال کودتا است. چند مرتبه از آقای سرتیپ ریاحی سؤال کردم وضعیت در چه حال است؟ ایشان می‌گفتند جای نگرانی نیست. ساعت ۵ بعد از ظهر همان روز (شنبه) شخصی مرا پای تلفن خواست و به من گفت امشب کودتا شروع می‌شود و دو تانک آمده‌اند به خیابان حشمت‌الدوله و اسامی اشخاص را به من گفت و من آن اسامی را نوشتم. پس از این خبر، سرتیپ ریاحی را

خواستم، نبود. به شمیران رفته بود. دستور دادم فوراً به شهر بیاید و اخبار کودتا را به ایشان دادم. گفتم با این اخبار چرا باید از ستاد خارج شده باشید؟ گفت الان می‌روم و سایل دفاع خانه‌ی شما را فراهم می‌کنم. گفتم گذاردن کامیون جلوی خانه‌ی من مفید نیست. اگر کودتا شد تا قوای امدادی برسد عوامل کودتا کار خود را تمام می‌کنند. این، از آن شب‌ها نیست که تانک بفرستید مردم ناراحت شوند. لازم است قوه‌ی کافی تهیه کنید. خود من آمدن تانک‌ها را احساس کردم!» و مصدق در ادامه‌ی سخنان خود می‌افزاید که «قوای گارد شاهنشاهی، دکتر فاطمی را گرفتند. بالاخره معلوم شد بعد از آمدن سرتیپ ریاحی، گارد شاهنشاهی، کودتایی را که در نظر داشتند، شروع کردند!» سخنان مصدق و نیز دیگران، همه گویای چگونگی شخصیت تقی ریاحی، و در پیوند با او در مرتبه‌ی «ریاست ستاد ارتش» نشسته، نشان‌گر بنیادین‌ترین زخمی را است، که دولت ملی بر پهلولی خود نشیننده می‌یابد و ژرفای همین زخم چرکین است، که او را از پای درمی‌آورد و بدخواهان نهضت ملی ایرانیان را، بر کرسی پیروزی، می‌نشانند!

نگارنده در «جنبش‌های انقلابی ایران»، در پیوند با «انقلاب ناکام مشروطیت»، در فراگشایی آن «پدیده»، یادآور شده است که؛ «انقلاب از نیروی نظامی قابل توجهی برخوردار بود و کم‌کم توانسته بود، قسمت‌هایی از جامعه را به نفع خویش مسلح کند ولی ضد انقلاب علاوه بر نیروهای مسلح و نظامی‌اش از هوشیاری‌های سیاسی نیز برخوردار بود» و فزون این باور که «انقلاب بازو داشت و بسیار هم پر توان بود، ولی مغز نداشت، ضد انقلاب این هر دو را با هم داشت، و لذا می‌توانست بعضی اوقات از بازوی انقلاب نیز به نفع خویش استفاده کند، و از بی مغزی انقلاب به نفع خویش سود جوید» و با نشان دادن ناروینایی‌ها و بی‌دانشی سیاسی چیره بر انقلاب مشروطیت، یادآور شدن که چرا و چه‌سان آن «پدیده» به کژراهه می‌افتد و بدخواهان ملت چیرگی می‌گیرند و دست‌آوردهای جامعه‌ی ایران به بیراهه می‌افتد!

در هم‌سنجی، «پدیده‌ی انقلاب ناکام مشروطیت» با «جنبش ملی شدن نفت در سراسر» کشور و دست‌آوردهای پیروزی که بهره‌ی جامعه‌ی ایران می‌شود با رهبری «مصدق»، به روشی می‌توان دید و به یقین می‌توان گفت، پدیده‌های جنبش‌های بخشی‌بخش پای‌گرفته، در پی ملی شدن نفت و دست‌آوردهای «ملی مردمی» بهره‌ی جامعه شده، برخاسته بود از هوشیاری همه‌جانبه‌ی سیاسی دولت مصدق و چیرگی سره‌مرد بر دانش سیاسی، چه در پهنه‌ی داخلی و چه در گستره‌ی جهانی، در برابر گوناگون

هم آوردان با آنها روی در رویی داشته، و گویایی درستی این باور و سخن را، پیروزی‌های چشم‌گیر به دست آورده، می‌تواند گواه باشد، و داوری نماید. اما، به وارونه‌ی، پدیده‌ی مشروطیت، جنبش‌های بخت‌مندی، در دوران دولت قانون مصدق، از آنچنان «بازوی نظامی» کارساز بهره نداشت و سازمان‌گرفتگی «نظامی - سیاسی» آن‌گونه‌ای سامانه نگرفت که بهنگام، هنگامه‌سازی کنند، آن ناچیز وجود داشته‌اش نیز، از بُرندگی و شایستگی به کار خود، گونه‌ی بایسته‌ای بهره‌مندی نداشت که کارآفرینی کند و سودآور باشد، که ناکارآمدی چیره بر «ریاست ستاد ارتش»، نشان‌گر گردید، به اینکه شکست را جای پیروزی نشانند و برای دشمن سودرسان بودن.

داده‌های تاکنون زیر چشم گذر داشته، روشن‌ساز درستی بررسی‌ها و سخنان نگارنده بود، بی‌آنکه «واژه‌ی خیانت» را سزاوار «سرتیپ تقی ریاحی» بدانند و یا ندانند، ولی، بی‌گونه‌گمان و شکی، زبون بودن و ناشایستگی‌اش به کاری که، وظیفه‌داری‌اش را به گردن گرفته بود، باوری همه جانبه داشتن.

فزودن به درستی آنچه پُر آورده شد و تکیه گردید برای بررسی‌های به آن روی آورده، گفت و شنودی است میان غلامرضا نجاتی با سرتیپ علینقی شایان‌فر، که در روزهای پس از کودتای به شکست نشسته‌ی ۲۵ مرداد، دادستان فرمانداری نظامی دولتِ ملی مصدق بوده و یادداشت‌های سرگرد علمیه بازپرس دادسرای فرمانداری نظامی آن دوره، که «قانون» به گونه‌ی همه جانبه‌ای بر پیکره‌ی دولت چیره و گره‌گشای کارهای «اجتماعی - سیاسی» جامعه می‌بوده است. دو نفری، که همه‌ی پرونده‌ها را از زیر چشم آنان گذر داشته و سخنان آنها، می‌تواند، هرچند اندک ناروشنی‌هایی برای این و آن به جای مانده را، بی‌رنگ سازد و به چند و چون وجود داشته‌های آن دوران آگاه سازتر نماید. به آنها، هرچند فشرده و زودگذر، بی‌زیان خواهد بود اگر سودی فزون‌تر به دانستگی‌های تاریخی و بررسی‌های «اجتماعی - سیاسی» آن دوران نرسانند، چشم انداختن!

چشم‌اندازی بر روی داده‌های تاریخی و پیش از هر کس، بر روی سخنان سرتیپ تقی ریاحی، گویایی است به اینکه، چگونه کودتاگران می‌توانند از سستی و ناقاطعیت ریاست ستاد ارتش به سود خود نهایت بهره‌وری را بنمایند و به دست «هم‌آورد»، پیروزی آنان تدارک دیده شده، گردد!

ریاحی، در گفت و شنودی با غلامرضا نجاتی می‌گوید: «نیم ساعت بعد، سرتیپ کیانی آمد و گفت: افسران گارد او را زندانی کرده «نصیری» بودند. خود او، سرهنگ

اشرفی و سرهنگ سررشته را مامور کردم گارد را خلع سلاح کنند و سربازان گارد در باغشاه اجازه‌ی خارج شدن ندارند. افسران گارد به ستاد آمدند، به آنها گفتم تقصیری ندارند و به واحدشان بروند!»

غلامرضا نجاتی سپس می‌افزاید دیدگاه خود را در نشان‌دهی خطاکاری «تقی ریاحی» به این‌گونه که «اقدام سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش در مقابله با کودتاچیان و اعلام بی‌تقصیری افسرانی که نیمه شب برای دستگیری نخست‌وزیر قانونی کشور رفته بودند و معاون او سرتیپ کیانی را زندانی کرده بودند، از جنبه‌ی نظامی قابل توجیه نیست».

به درستی ایرادگیری نجاتی، از نادرستی کار سرتیپ ریاحی، که کودتاگران را همان شب دستگیری آزاد می‌کند، نه تنها از جنبه‌ی «نظامی» نمی‌توانسته توجیه‌پذیر باشد، که جنبه‌های «سیاسی - قضایی» هم، کار ریاحی را نمی‌پذیرد تا برپایی دادگاه‌های بایسته‌ای که بتواند به گونه‌ی همه‌جانبه‌ای به آن رخداد پردازد و در زمانی مناسب و با پیگیری بی‌گسست، ریشه‌یابی شود به آنچه رویداده بوده است و پس از پایان کار و تمیز سَره از ناسَره، بزهدکار همچنان در زندان و پادافره بزهدکاری خود را بگیرد و ناکرده بزه به آزادی خود دست یابد. خواننده، با چشم‌اندازی بر روی نوشته‌های سرگرد علمیه و گفته‌های سرتیپ شایان‌فر، می‌یابد که ناشایستگی در کار «سرتیپ ریاحی» در آن روزهای سرنوشت‌ساز، در آزاد کردن افسران گارد و کودتاگران آن شب دستگیر شده پایان نمی‌گیرد، که سود می‌جوید از مقام خود و زیر نام و انگیزه‌های ناپسند و نپذیرفتنی، بزهدکاران برنامه‌ریز کودتا و دوسره بازی‌کنندگانی را آزاد و امکان پروای کار می‌دهد، که در کودتای بعدی شوم‌آفرین و پس از ۲۸ مرداد، مرتبه‌های بلندی در دولت کودتاگران به دست می‌آورند و این‌گونه زیان‌باری به بار می‌آورند، برای ملت ایران!

تقی ریاحی، هرگز شایستگی از خود نشان نمی‌دهد، تا تکیه به سزاواری مرتبه‌ی «سیاسی - نظامی» در دست گرفته‌ی خود، بتواند؛ ۱- نصیری و تمام دستگیرشدگان شب کودتا را در زندان نگه دارد و با قاطعیت باز بررسی از بزهدکاران ادامه گیرد. ۲- با پی‌بری به دوسره بازی کردن کسانی چون سرهنگ اشرفی و سرتیپ مدبر ریاست شهربانی، آنها را سخت زیر چشم واری و بازپرسی قرار دهد و نگذارد دولت از سوی این رخنه‌کنندگان آسیب‌پذیری یابد و ۳- در پی، پی‌بری‌های بازپرس «فرمانداری نظامی» و آشکار شدن بوده‌های زیر پرده جریان داشته، سخت و قاطع به بی‌رنگ سازی آنچه در پنهان می‌گذرد برآید و از جمله، در پی فاش‌سازی «سرهنگ زند کرمی»

در دادگاه، برنامه‌ریزان در کودتا را، مانندانی چون باتمانقلیچ - سرهنگ حسن اخوی - سرتیپ فرهاد دادستان - سرتیپ سیاسی - سرهنگ فرهاد خسروپناه - سرهنگ محمد دفتری - سرگرد مبصر و... را بازداشت کند. و اگر پاره‌ای از آنان، از نظر قضایی، دستگیری‌شان پذیرفتنی نمی‌بود، زیر چشم و ارسی قرار گیرند، و یا اگر مورد اعتماد «مصدق» یکی دوتای آنان بودند، هرگز نپذیرد بر سرکاری کلیدی قرار گیرند چون «سرهنگ محمد دفتری» را به ریاست شهربانی، و با این‌گونه سزاواری‌ها بایسته‌ای، بی‌رنگ سازد سیسه‌هایی گردد، که در آن «سه روز» جریان داشته و به کودتای ۲۸ مرداد فرجام می‌گیرد!

او، اگر چنین، که بایسته‌ی مرتبه‌ی «سیاسی - نظامی» او را، در آن روزهای سرنوشت‌ساز به وجود آورده بود، می‌کرد، به شتاب هرچه تمام‌تر نیز، توانایی و امکان به دست می‌آورد، به پنهانگاه «فضل‌الله زاهدی» پی برد او را دستگیر و نیز ایادی بومی و نابومی آمریکا و انگلیس در کودتا شرکت داشته را هم، شناسایی و دستگیر نماید و حتی اگر نمایندگان «سیاسی - جاسوسی» آن دو دولت بیگانه را هم این‌گونه شناسایی و دستگیر می‌کرد، هیچ آسیب جهانی نمی‌توانست دولت ملی را تهدید کند و این‌گونه تکیه به «قانون» و یاری از «قاطعیت» نه تنها «بیگانگان» را در سراسر جهان رسوا و فلج می‌کرد، پایه‌های آنها را در ایران، از جمله شوروی، فرو ریخته و دولت ملی می‌توانست استواری شایسته‌ای بگیرد، و از تیررس هر بیم و خطری در امان آید!

او نه تنها، چنین که بایست، رفتاری نداشت، که به وارونه آن‌گونه رفت و انجام داد که پیروزساز کودتاگران باشد، هر چند ناآگاه و از روی ناشایستگی و ناسزاواری مرتبه‌ای که به نادرستی در دست گرفته بود. کنون از زبان «سرتیپ علینقی شایان‌فر» و یادداشت‌های «سرگرد علمیه» دیدن و شنیدن، که چه سان او سست و لرزان، کرده‌ها و رفتارهایی از خود نشان می‌دهد، که روشن‌ساز درستی آنچه را است، که در بالا آورده شد و داوری گردید!

**سرتیپ شایان‌فر، فرماندار نظامی و افسر مورد اعتماد مصدق، بنا بر سخنان خود،** به زبان رانده در نشستی با غلامرضا نجاتی، در ساعت ۶¼ بامداد روز ۲۵ مرداد، از سوی دفتر نخست‌وزیری احضار و به آنچه روی داده بوده است، با مصدق به سخن می‌نشیند. او بر این است که «من از چند ماه پیش، به خصوص پس از مفقود شدن و قتل مرحوم سرلشگر محمود افشار طوس، چند بار احضار شده بودم. آن روز نیز بلافاصله حرکت کردم و در ساختمان شماره ۱۰۹ خیابان کاخ که قرارگاه و محل اقامت

نخست وزیر بود، خود را معرفی کردم. منشی نخست وزیر گفت: دو نفر در اطاق ایشان هستند. آنها آقایان دکتر حسین فاطمی و دکتر غلامحسین صدیقی بودند و درباره‌ی کودتای چند ساعت پیش و تنظیم اعلامیه‌ای که صبح آن روز برای آگاهی مردم انتشار می‌یافت، گفتگو می‌کردند. بعد از رفتن آقایان، نخست وزیر مرا پذیرفت. دکتر مصدق بسیار مبادی آداب بود. پس از اینکه نشستم سؤال کرد: از کودتای دیشب اطلاع دارید؟ گفتم: بله، خبرهایی شنیده‌ام، مردم هم کم و بیش چیزهایی می‌دانند... گفتم: عده‌ای دستگیر شده‌اند، باید از آنها تحقیق شود و معلوم گردد چه کسی کودتا کرده، ارتش؟ شاه؟ دیگران... همچنین پرسید: رسیدگی به اتهام دستگیر شدگان و تحقیق از آنها، در صلاحیت چه مقامی است؟ من گفتم: چون فرمانداری نظامی، طبق ماده‌ی ۵ حکومت نظامی، می‌تواند متهمین را بازداشت کند، اگر موافقت کنید، دادگاه فرماندار نظامی اقدام کند. نخست وزیر با این پیشنهاد موافقت کرد و افزود: تحقیقات را هرچه زودتر شروع کنید و پیش از ظهر امروز به من اطلاع بدهید قضیه چیست. آیا شاه هم در جریان بوده است؟!«

سخنان شایان فرگویای چیرگی مصدق به کار خویش علی‌رغم بی‌خوابی و خستگی ناشی از کودتای چند ساعت پیش است، و نیز نخست وزیر مردم سالار، چاره‌ی کار را درگفت و شنود با آگاهان و هرکس را در کار و توانایی‌هایش پروای کار دادن و خواستار روشن شدن هرچه زودتر بوده، به چند و چون آنچه رخ داده است!

او می‌افزاید: «در این موقع از دفتر ایشان خارج شدم و عازم محل کار گشتم. واقعه‌ی مهمی بود، بین راه فکر می‌کردم چه کسی را برای تحقیق از متهمین تعیین کنم» و پس از فکر کردن، یافتن سرگرد اسماعیل علمیه را، چرا که «از مدت‌ها قبل می‌شناختم. مرد شریف، متهور و مطلعی بود. در پرونده‌ی ۹ اسفند هم بازپرس بود و در آنجا، وظیفه‌اش را با شجاعت و بی‌غرزی انجام داده بود، کما اینکه برای حسین علاء، وزیر دربار وقت، برگ احضار صادر کرده بود» و به گردش درآیی کار دادگاه و گروه‌گزین شده برای آن کار را این‌گونه برمی‌شمرد: «ستوان دکتر عبدالله - مودب میرفخرایی - سرگرد جم‌زاد» و سیاوش بهزادی و از میان آنان «سرگرد حسن فرجادی» دادیار، و در جایگاه دژبانی، بازپرسی از متهمین انجام می‌گیرد!

شایان‌فر، درستی یادداشت‌های «مرحوم دکتر علمیه» را انگشت می‌نهد به اینکه «در دژبان نشستیم و صلاحیت خودمان را برای رسیدگی به پرونده‌ی متهمین کودتا، بررسی کریم، درست است. در اجلاس رسیدگی به این صلاحیت، سرهنگ ۲ علی

امین پور، نماینده‌ی سازمان قضایی ارتش، از طرف دکتر سجادی، که رئیس آن سازمان بود، حضور یافت. افسران نظرات خودشان را عنوان کردند و تایید نمودند که فرمانداری نظامی صلاحیت رسیدگی به این پرونده را دارد!

چرخش گرفتن پرونده‌ی کودتا، و بازداشت شدگان آن را با فرستادن سرگرد فرجادی پیش سرتیپ ریاحی و گرفتن دستخطی امضا شده، علمیه شروع به کار و شایانفر افزودن که «سرگرد جم زاد مامور بازجویی از سرتیپ نادر باتمانقلیچ بود. جم زاد از سرهنگ ۲ اسکندر آزموده و سرهنگ رستم نوذری هم بازجویی کرد. سرگرد بهزادی مامور تحقیق از هیراد، رئیس دفتر شاه و سرهنگ ۲ زند کریمی بود. بازجویی‌ها، دو روز طول کشید. افشاگری سرهنگ ۲ زند کریمی کارمان را آسان کرد. ابتدا دروغ‌هایی گفته بود ولی بعد قضیه روشن شد».

دنبال کردن سخنان شایانفر ۱- «مقارن ده صبح روز ۲۵ مرداد، به قرارگاه نخست‌وزیر رفتیم و نتیجه تحقیقاتی که از دستگیرشدگان شده بود، به ایشان اطلاع دادم. این تحقیقات مربوط به چگونگی فرمان عزل دکتر مصدق و انتصاب زاهدی به نخست‌وزیری و عملیات سرهنگ نعمت‌الله نصیری و...» ۲- در پیوند با «اقرار سرهنگ ۲ زند کریمی و افشای مداخلات آمریکایی‌ها»، که بامداد روز ۲۷ مرداد است، پس از «اقرار سرهنگ حسن اخوی» در روز پیش آن روز و اینکه به زند کریمی گفته بوده است «هرچه هست بگو، قضیه دیگر حاشا کردنی نیست» و لذا زند کریمی اقرار دارد به اینکه: «من رئیس ستاد کودتا بودم و به اتفاق سرهنگ اخوی - سرتیپ نادر باتمانقلیچ - سرهنگ عباس فرزنانگان و یک سرهنگ آمریکایی، در سفارت آمریکا درباره‌ی طرح اجرای کودتا مذاکره کردیم. قرار شد من با دیگر افسران تماس بگیرم و بگویم موضوع نفت، بین آمریکا و انگلیس حل شده، چون مصدق ایستادگی و لجاجت می‌کند، باید با یک کودتا برکنار شود» و افزودن به اینکه: «ابتدا با سرهنگ اشرفی، فرماندار نظامی تهران و فرمانده‌ی تیپ کوهستانی تماس گرفتم و گفتم اعلیحضرت می‌خواهد مصدق را برکنار کند. ما جمعیتی هستیم. من به دستور شاه آمده‌ام، می‌خواهم شما هم با ما همکاری کنید» و از اشرفی پاسخ به اینکه «من قسم خورده‌ام به مصدق وفادار باشم و نمی‌توانم به طور علنی با شما همکاری کنم. اما موقع عمل متعرضتان نمی‌شوم و تسلیم می‌شوم» نیز تماس خود را با سرتیپ مدبر ریاست شهربانی که «مدبر هم مانند اشرف و عده همکاری داده بود و گفته بود «می‌مانم، تا موقع عمل»، که داده‌های تاریخی نشان می‌دهد، که اشرفی و مدبر همان‌گونه که گفته بودند، به سود کودتاگران عمل می‌کنند.

۳- سرتیپ شایان فر، در لابلای خاطرات اندوهبار خود می‌گوید؛ «اشرفی از افسران ناسیونالیست بود، او قسم خورده بود. مورد اعتماد رئیس دولت و رئیس ستاد ارتش بود. فرماندار نظامی بود، فرماندهی یک تیپ هم بود. او با چنین قدرت و مسئولیتی، با کودتاچیان ساخته بود و متعرض آنها نشده بود. اشرفی راه را برای شبیخون آنها هموار کرده بود» و سپس از دیدار با مصدق و اینکه «آقای نخست‌وزیر، اینها دیگر مورد اعتماد نیستند، و پیرمرد که در آن روزها با دریای مشکلات دست به گریبان بود گفت: «همین طور است، ولی در این بحران چه بکنیم. ببینیم چه می‌شود» نخست‌وزیر، اشرفی و مدبر، رئیس شهربانی و چند تن دیگر را از کار برکنار کرد ولی جانشینان، کمتر از آنها خیانت نکردند!

۴- پرداختن به بازی «خودکشی» سرهنگ حسن اخوی و بیمار بودن او، و خواستار دیدار او رفتن «ریاست ستاد ارتش»، که بنا بر گفته‌های خود «سرتیپ تقی ریاحی»، ریاست ستاد؛ «به مناسبت کسالتش من دستور دادم از بازداشتش صرف‌نظر شود و در منزل تحت نظر باشد» و بنا بر سخنان شایان فر اینکه «... برگردیم به داستان تظاهر به خودکشی سرهنگ حسن اخوی؛ سرتیپ ریاحی پس از ملاقات با اخوی و تحت نظر قرار دادن او، نزد نخست‌وزیر می‌رود و جریان را برای دکتر مصدق نقل می‌کند و حتی دست خودش را هم که زخم برداشته بود، نشان می‌دهد و تقاضا می‌کند بازجویی از او فعلاً متوقف گردد، زیرا مریض شده و اسهال گرفته است. نخست‌وزیر هم موافقت می‌کند که او را به بیمارستان ببرند!»

۵- از «خیانت سرتیپ محمد دفتری» زبان گشوده دارد، تکیه به «اوراق بازپرسی از دستگیر شدگان متهم به شرکت در کودتا» و از دیدار خود در روز ۲۷ مرداد با نخست‌وزیر داشتن و آنچه را می‌دانسته از همدستی او با کودتاگران گفتن، در پی خبر رئیس شهربانی شدن او، و اینکه «حکم ریاست شهربانی را به امضای زاهدی» پیشاپیش گرفته بوده است و وظیفه‌داری اش در کودتا دستگیری «اعضای دولت دکتر مصدق و شخصیت‌های مملکتی» و همین‌طور «خود جناب‌عالی را» هم! او می‌افزاید، که مصدق با شگفتی می‌گوید: «آقای دکتر شایان فر؛ این دفتری منسوب من است. مشکل است اینها این کارها را بکنند. عجیب است! ما قوم و خویشیم. باورکردنی نیست» و در پاسخ سخنان دوباره‌ی شایان فر که «قربان؛ عریض من ناظر به پرونده‌ها و گفته‌های متهمین است» دکتر مصدق ناراحت شده می‌گوید؛ «من هم کمی مشکوک شده بودم. سرتیپ دفتری شب ۲۵ مرداد، پیش از آمدن نصیری اینجا بود، توقف او طولانی شده



بود. حتی گفت؛ اجازه بفرمایید شب بمانم... گفتم آقا شما کار دارید، مسئولیت دارید، چرا اینجا بمانید. بعد رفت خانه‌اش. حالا متوجه شدم که خیالاتی داشته است... عجیب است!

۶ ششمین شماره زده‌ای از فشرده شده‌ی سخنان سرتیپ شایان‌فر، اشاره‌ی او است به «نقش سرگرد فولادوند در شکست کودتای اول» و بر این باور است که «به عقیده‌ی من، این افسر رشید و سرباز فداکار که با همه‌ی توان خود از نهضت ضد استعماری ملت ایران دفاع کرد و جان خود را در این راه فدا ساخت، نقش والایی در شکست کودتای ۲۵ مرداد داشت» راروشن‌ساز است و به زندگی‌نامه‌ی آن افسر پاکباز می‌پردازد. افسری که، ریاست ستاد گارد شاهنشاهی بود، و در دمادم آنچه در حال شوم بستن بود به زیان جنبش‌های بخش ملی و دولت مصدق، به وسیله‌ی عباس فریور محسنی اراکی، یکی از منشی‌های نخست‌وزیر، به مصدق اطلاع و سره‌مرد را در جریان می‌گذارد. از این رو است که «مصدق» هوشمندانه آنچه در حال شکل‌گرفتن بوده است را، از زیر چشم می‌گذراند و به شکست نشستن کودتا را می‌بایست در درایت و هوشمندی مصدق - فداکاری سرگرد فولادوند و عباس فریور محسنی به گونه‌ای، و به گونه‌ای دیگر، برخاسته از دلاوری و کاربردی در کار سرهنگ ممتاز - سروان فشارکی و دیگر سربازان و افسرانی دانست، که در این جمع به شمار آمده بودند و می‌توانند به سنگ بنشانند کودتای اول را.

شایان‌فر، در پی برنمایی چهره‌ی افسر رشید، سرگرد فولادوند و سرنوشتی که بهره‌ی آن مرد میهن‌پرست می‌گردد، به «سرنوشت کلید گاوصندوق و پرونده‌های کودتاچیان» هم پرداخته و نشان دادن که «باتمانقلیچ و سرهنگ ۲ زند کریمی، آن اوراقی را که اقرار به گناه کرده بودند و ماندنش به ضررشان بود، از میان پرونده‌ها بیرون» آورده و از بین می‌برند و اینکه پس از کودتای ۲۸ مرداد این افراد زبون؛ «همه‌ی کودتاچیان به جاه و مقام رسیدند. باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش شد. سرهنگ حسن اخوی با درجه سرتیپی معاون رئیس ستاد شد. فقط زند کریمی بود که مورد غضب قرار گرفت و با درجه سرهنگی بازنشسته» می‌گردد!

فشرده شده‌ی گفته‌های سرتیپ شایان‌فر، در ۶ شماره زده‌ی بالا آورده شده می‌نماید، که مصدق و یا به سخن او «پیرمرد که در آن روزها با دریای مشکلات دست به گریبان بود»، چگونه بار وظیفه‌ی سنگینی را که بر دوش نهاده بود، با چیرگی همه جانبه، و با استواری به پیش پای نهاده داشته، بوده است و بی‌آنکه با آن سن و سال و

توان جسمی به خواب و... بیانید، از پس از ساعت یک از نیمه شب گذشته، که کودتا آغاز و به شکست می‌نشیند، حداقل، بیدار، و پیش از ساعت ۶:۳۰ بامداد ۲۵ مرداد، که شایان‌فر را به حضور پذیرد، با نزدیکان خود، حسین فاطمی و صدیقی نشست و «تنظیم اعلامیه» داشته‌اند برای به آگاهی رساندن مردم به آنچه روی داده، بوده است و بی‌گسست در جریان بوده و از جمله «... مقارن ده صبح روز ۲۵ مرداد، به قرارگاه نخست‌وزیر رفتیم و نتیجه‌ی تحقیقاتی که از دستگیرشدگان بود، به ایشان اطلاع» دادن. نیز، داده‌ها نشان داد، که پیش از انجام کودتا، خود نخست‌وزیر دیگران را در جریان آنچه در حال تکوین است، می‌گذارد، بنابراین گزارش پنهان، که از سوی افسر رشید، فولادوند دریافت داشته بوده، و پس از تماس با ریاست ستاد، او را در جایگاه خود نمی‌یابد و می‌یابد به خانه‌اش رفته و با شمیران تماس، دستور آمدن و بر وظیفه‌داری او گوشزد می‌نماید!

شایان‌فر، اگرچه در لابلای سخنان خود، سزاواری‌ها و شایستگی مصدق را برمی‌نمایاند و وظیفه‌داری او را به آن «مهم» در آن گاه دوران‌ساز برنمایانده است و هوشمندی او را از زبان خود مصدق در مورد محمد دفتری و بدگمانی‌اش به آن فرد خائن که «... گفتم آقا شما کار دارید، مسئولیت دارید، چرا اینجا بمانید، و...»، ولی نمایاندن چه افسرانی یار دارای خود را نشان می‌دادند، اما سود خود را، در پیروزی اسکندر و بیگانه جستجو می‌کردند، و از پیش آنها خریده شده، همچون سرهنگ حسینقلی اشرفی، فرماندار نظامی - سرتیپ نصرالله مدبر ریاست شهربانی - سرتیپ محمد دفتری و...، و یا دیگری که خود فروخته شده‌ی کودتاگران از پیش بودند، و پس از شکست کودتا به زبونی افتادند مانند سرلشگر نادر باتمانقلیچ - سرهنگ حسن اخوی - سرهنگ ۲ زند کریمی و...، و بازی زار و لابه‌ی آنان، نجات آنها را می‌گردد، به دست ریاست ستاد ارتش «سرتیپ تقی ریاحی»، که به نادرستی و ناسزاواری، کلیدی‌ترین کارها را در آن روزهای سرنوشت‌ساز به دست گرفته، داشته و از خود ناشایستگی همه جانبه نشان می‌دهد، به سود بدخواهان ملت و زیان نهضت ملی ایرانیان!

او نشان‌گر است، که «بازوی نظامی» دولت ملی آسیب‌پذیر و از این پهلو زخم‌کاری بر پیکره‌ی نهضت ملی می‌نشیند، چه به دست اشرفی که از افسران ناسیونالیست بوده و به ماندن او، که با خیانت خود، راه را برای شیخون دشمن هموار کرده بودند و یا «سرتیپ تقی ریاحی»، که بی‌لیاقتی و ناشایستگی‌اش سبب ساز آنچه را می‌گردد، که پیروزی دشمن در آن شماره زده، گردیدن باشد و چه دیگر بوده‌هایی، ارتباط داشته با

نیروهای سلاح‌دار، که در بررسی‌ها نشان داده شد.

**اما، یادداشت‌های سرگرد علمیه،** که به گونه‌ای «وصیت‌نامه»ی او نیز به شمار می‌آید، نه تنها بازگویی سخنان سرتیپ شایان‌فر است، که به درستی داوری و ارزش داوری شایان‌فر انگشت می‌نهد که او را «مرد شریف، متهور و مطلعی» دانسته است. او پس از خارج شدن از دفتر نخست‌وزیر و شنیدن سخنان مصدق که شتابان و موشکافانه پرونده‌ی کودتاگران مورد بازرسی قرار گیرد، و در بین راه فکر کردن، «سرگرد اسماعیل علمیه» را به یاد می‌آورد و گذشته‌ی او را که وظیفه‌ی دادگری و داوری‌اش را «با شجاعت و بی‌غرضی انجام داد» بوده است، و پرونده‌ی مورد بررسی او قرار گرفته، ۹ اسفند را، بازخاطر می‌گردد!

سرگرد علمیه، در آغاز «یادداشت و وصیت‌نامه‌ی» خود، بر این است که «دو روز است که فضل‌الله زاهدی کودتای نظامی کرده و حکومت را در دست گرفته است و دکتر مصدق در بازداشت نامبرده است. من بازپرس پرونده‌ی کودتای ۲۵/۵/۳۲ بودم. اغلب سران حکومت فعلی یا در بازداشت من بودند و یا دستور جلب آنها را داده بودم!»

آغاز سخنان سرگرد علمیه‌گویای روشنی است به اینکه، در همان «سه روز» پس از ۲۵ مرداد، تلاشگرانی چون خود او، به مانند بازپرسان فرماندار نظامی، با چه شایستگی و سزاواری وظیفه‌داری پیشه‌ی شرافت‌دادگری و داوری را، بی‌ترس و لرز به چرخش می‌اندازند و بی‌اندکی بیم‌آوری و یا خریده شدن «اغلب سران» دولت چند روز بعد، در پی کودتای ۲۸ مرداد برپا شده را، دستگیر، و بقیه‌ی دستگیر نشدگان را هم، «دستور جلب آنها»، داده می‌شود. توجه به آغاز یادداشت‌های سرگرد علمیه و سپس پیگیری به دیگر آورده‌های او، بازگویی روشنی است به اینکه، اگر کودتاگران، پاره‌ای بازداشت و پاره‌ای مورد پیگرد و دستور جلب آنان داده می‌شود، و نیز، در میان نیروی سلاح‌دار، چند شماری، از جمله، به مانند سرگرد علمیه وظیفه‌داری خود را به بهترین گونه‌ی ممکن آغاز و دنبال کرده بوده است، ولی گنبدیگی کار، در ریاست ستاد ارتش، به از کار اندازی تمام دست‌آوردها بدل می‌گردد و شکست جای پیروزی می‌نشیند به سود بدخواهان نهضت ملی ایرانیان!

سرگرد علمیه، پای‌پای، اگرچه کوشش دارد پای شاه را به میان نیاورد در کودتا، به چگونگی برپایی دادگاه و گزین بازپرسان و همکاران خود می‌پردازد و پاسخگوی به اینکه، چرا «فرمانداری نظامی» صلاحیت بررسی کودتا و بازپرسی کودتا و بازپرسی از کودتاگران را، داشته بوده است!

او سپس به بازپرسی از نصیری می‌پردازد، و تکیه به قانون یادآور است که «... با توجه به دلایل بالا به نظر می‌رسید که بیگانگان به دستیاری زاهدی و سرهنگ نصیری و عده‌ای از سران ارتش این توطئه را به منظور اجرای کودتای نظامی و سقوط دولت فراهم آورده باشند.

او پیش از آنکه به این نتیجه رسد، و همان‌گونه‌ای که گفته آمد، پای شاه را به میان نیاورد، در پی تکیه به گفته‌ها «نصیری» و اسناد به دست آورده‌ی خود می‌نویسد؛ «... دیگر اینکه اعلیحضرت همایونی، از ابتدای سلطنت تاکنون از لحاظ احترام به قوانین اساسی و سنن، در دوره‌های فترت، هیچ وقت نخست‌وزیر را معزول نفرموده، بلکه همیشه در اثر رأی عدم اعتماد یا استعفا، دولت قدیم رفته و دولت جدید نیز با تمایل مجلس و نظر (فرمان) ملوکانه تعیین می‌شده، این موضوع اینجانب را به شک می‌انداخت که فرامین از جانب مقام همایونی به این منظور توشیح نشده است. به خصوص که اعلیحضرت همایونی همیشه احترام به افکار عمومی می‌گذاشتند. در این اواخر که در حدود دو میلیون از افراد کشور به انحلال مجلس هفدهم و تأیید نظر دولت رأی داده بودند، بعید به نظر می‌رسید که پس از این رفراندوم چنین فرمانی صادر فرموده باشند!»

سرگرد علمیه، نه تنها بازگوی دست بیگانه شده است به پشت کودتاگران، که «احترام به قوانین اساسی»، هم هرگز اجازه‌ی چنین رفتاری را نمی‌داده، چه در دوره‌ی «فترت» و چه در دوره‌ی برپا بودن مجلس، که «فرمان عزل نخست‌وزیر» را، آن هم به گونه‌ای که رفت، صادر شود، به ویژه برای نخست‌وزیری که در همه‌پرسی چند روز پیش از آن رویداد «در حدود دو میلیون از افراد کشور به انحلال مجلس هفدهم و تأیید نظر دولت» آن نخست‌وزیر رأی داده بودند، یعنی بیش از ۹۰ درصد جامعه!

او در پی سخنان خود، دست آمریکا و انگلیس را، در این می‌یابد که «... در این اواخر، آیزنهاور، اظهارات خلاف واقع و زننده‌ای در مورد ایران نموده بود که به هر قیمتی هست جلوی کمونیست‌ها گرفته خواهد شد، حاکی از نظر دولت آمریکا به اقدامات شدید بوده» است و بنا بر گزارش خبرگزاری‌ها و اعلامیه‌های دولت انگلیس را پیش کشیدن، نتیجه می‌گیرد که انگلیس‌ها پیش‌بینی کرده بودند، که «کودتای نظامی منجر به عدم موفقیت خواهد شد، چون کودتا را آمریکایی‌ها بدون اطلاع مقام همایونی به دست نزدیک‌ترین افراد مقام سلطنت انجام داده، اعلیحضرت چون خواهند دید بدین وسیله توهین بزرگی که به وی شده... و ملت قبول نخواهد کرد، (کودتا) بدون

دستور وی بوده است از کشور مسافرت خواهند کرد» و گونه‌نویسی، که هم دست انگلیس و آمریکا را بنمایاند، و هم، در چنبره‌ای نیفتد، که به نام مخالفت با سلطنت، مورد اذیت و آزار قرار گیرد و «نزدیک‌ترین افراد مقام سلطنت» را بازیچه‌ی کودتای بیگانه‌پسند و تدارک‌دیده می‌شناساند و نه خود شاه را!

آنگاه، و پس از دورنگه داشتن دست شاه در کودتا، می‌نویسد «تا ساعت ۹ شب روز ۲۷/۵/۳۲ که از سرهنگ زند کریمی بازپرسی شد و هنوز انگشت بیگانگان در موضوع کشف نشده بود، نتیجه‌ی تحقیقات به شرح زیر بوده است»، و به آنچه می‌پردازد، که انجام گرفته، بوده است!

گفته‌های او، که نتیجه‌ی بازپرسی از کسانی چون نصیری بوده است، بازگوی آنچه را است که در بررسی‌های گذشته، از زیر چشم خواننده گذشت به نشان‌دهی تدارک کودتا از ساعت ۲۳ روز ۲۲ مرداد ۱۳۳۲، و چرایی انجام نگرفتن آن در آن شب و تأخیر آن به ۲۵ مرداد، نیز وظیفه‌ی یک یک کودتاگران چه بوده و می‌نویسد «... ضمناً اغلب افسرانی که اسامی آنها در آینده برده خواهد شد، محقق گردید و بعضی هم اعتراف کرده‌اند که خانه‌ی سرلشگر زاهدی رفته بودند. ضمناً اغلب جلسات افسران در خانه‌ی سرهنگ ستاد اخوی، سرهنگ شهربانی حمیدی و خانه‌ی تیمسار باتمانقلیچ و خانه‌ی سرلشگر زاهدی بوده است»، و می‌پردازد به گونه‌ی برنامه‌ریزی، کار آنان، که از جمله سرتیپ دفتری، سرتیپ دادستان و سرتیپ گیلاشاه و دیگر افسران ارتش و کسانی چون رشیدیان‌ها همداستانی همه جانبه‌ای داشته‌اند.

گونه‌ی برنامه‌ریزی کار، و از آغاز تا پایان چه کسانی همداستانی داشته بودند، و مهره‌های آمریکا و انگلیس را چه کسانی به وجود آورده بودند، گونه‌ای است، که کم و یا بیش، در تمام داده‌های تاریخی می‌توان همسان دید و در این یادداشت‌ها هم، علت نیز برگرفته از بروز دادن شرکت کنندگان در کودتا بوده است و بازپرسی‌ها، و هم، نوشته‌های روزولت که بنا بر شیوه‌ی کار خود به راست و ناراست نویسی‌هایی روی آورده است، ولی از نوشته‌های او نیز، می‌توان درستی همه جانبه‌ی یادداشت‌ها و گفته‌های سرگرد علمیه و سرتیپ شایان‌فر را دریافت و زبان قلمی دشمن را گواه درستی آورده‌های پیروان و دوستان دولت مصدق و نهضت ملی ایرانیان دانست، که به اندازه، تاکنون به آنها اشاره و تکیه شده است!

یادداشت‌های سرگرد علمیه، نام‌های افسران همداستان در کودتا، دستگیر شده و یا مورد پیگرد قرار گرفته تا آنجا که ممکن است می‌توان یافت و وظیفه‌ی هر کس را هم و

از جمله می‌نویسد؛ «... در مورد سرهنگ قرنی موضوعی که بود این بود که در تحقیقات روشن شده بود موقعی که سرهنگ آزموده و سرهنگ خسروپناه، به خانه‌ی سرهنگ شهربانی حمیدی رفته بودند که مشاوره نموده طرح بریزند، سرهنگ حمیدی اظهار کرده بود که سرهنگ قرنی اکنون اینجا بود منتظر شما شد و خیلی از شما تعریف کرد، چون نیامدید رفت، ولی خود سرهنگ قرنی موضوع را منکر گردید گفت فقط برای خداحافظی آنجا رفته بود. موقعی که از سرهنگ قرنی به عنوان مطلع بازجویی می‌شد تا اگر مدارکی به دست آمد بازداشت گردد، رئیس ستاد ارتش آدم فرستاد که طیاره حاضر است باید الساعه (قرنی) به رشت حرکت نماید که از وقایع احتمالی نزدیک جلوگیری نماید!»

سرگرد علمیه، نه تنها از قرنی آن‌گونه سخن می‌گوید که از سرهنگ معین رئیس ستاد دژبان، که می‌خواسته او را احضار برای بازجویی کند «ولی رئیس ستاد ارتش مرا احضار کرد و در مورد وی و سرهنگ قرنی (فرمانده‌ی تیپ رشت) فرمودند که این اشخاص مورد اطمینان هستند!»

نیز، یادداشت‌های او مبنی بر این است که: «... دکتر میرفخرایی که از طرف من مامور بود که برود از خانه‌های تیمسار ریاحی و دکتر فاطمی عکس‌برداری کرده و بازپرسی کند، رکن دوم شعبه‌ی تجسس یک افسر همراه او کرده بود که عملیات را جاسوسی نماید. به طوری که او (میرفخرایی) مجبور می‌شود او را از اطاق بیرون کند، ضمناً خود سرگرد مبصر نیز بدون مقدمه به وی گفته بود که رئیس ستاد از ما توضیح خواست که چرا قبلاً این موضوعات را کشف نکردید، گفتیم که متوجه نشدیم» و آوردن این سخنان در پی سخنان پیشین خود است تا برنمایاند، افسرانی مورد توجه ریاست ستاد ارتش، «سرتیپ تقی ریاحی»، کدامین با کودتاگران همدستان و یا سر و سری داشته‌اند، که از جمله بوده‌اند و می‌نویسد «... غیر از همکاری مقامات بالا، رکن دوم ستاد ارتش که گویا سرتیپ سیاسی رئیس آن بوده و سرگرد مبصر رئیس شعبه‌ی تجسس آن، با این کودتاجی‌ها همکاری و همراهی نمودند، دلیل آن هم اولاً این است که مامورین کلانتری می‌گویند یک ماشین به شماره ۱۰۹۰ از دربند می‌آمده که جلوش را می‌گیرند (بعد از نیمه شب) می‌گوید من رئیس ستاد ارتش هستم تلفن کرده‌اند، باید بروم شهر، شما شماره‌ی ماشین را بردارید که بعد معلوم شد سرتیپ سیاسی سرنشین ماشین بوده است و دیگر اینکه رکن دوم ستاد ارتش معمولاً (از) یک چیز جزیی از قبیل سرقت و یا کسی حرفی بزند مستحضر بوده، چطور قضیه‌ای به چنین بزرگی در

واحدهای مختلف ارتش بگذرد و تباری کنند مستحضر نشود، حتی گزارش در این مورد ندهد» و با آوردن این‌گونه دلایل و شواهد روشن، به بودار بودن و همکاری سرتیپ سیاسی و سرگرد مبصر با کودتاگران اشاره دارد و در جایی دیگر فزودن که «خوش‌باوری تیمسار ریاست ستاد ارتش از زیردستانش به خصوص سرتیپ سیاسی و سرهنگ مبصر که به اظهارات آنها که مخالفت نکرده‌ایم باور نمود و روز اول آنها را بازداشت ننمود» تا اینکه از روز ۲۸ مرداد سخن می‌گوید که «سرهنگ اشرفی توسط سرهنگ سررشته و همچنین سرهنگ مدبر بازداشت شدند و سرگرد مبصر هم چون مردم را تحریک به حمله به دژ تباری می‌نمود، دستگیر شد، ولی این بازداشت‌ها، نوشداروی پس از مرگ بود و دیر جنبیده بودند» و این‌گونه سست رفتاری‌ها و ناشایستگی «سرتیپ تقی ریاحی»، در کسوت ریاست ستاد ارتش تکیه زده را، برمی‌شمرد، اگرچه به «مصدق» نیز، خرده و انتقادهای موشکافانه‌ای هم دارد که به آنها هم، اشاره خواهد شد!

در مورد سرهنگ اخوی چنین می‌نویسد که؛ «چون تشکیل جلسات در خانه‌ی وی محرز بوده اینجانب دستور دستگیری وی را داده بودم، ولی نامبرده بیمار بود یا خود را به بیماری زده بود، دستور داده شد او را به بیمارستان منتقل نمایند که بلافاصله بازجویی و در آنجا بازداشت گردد ولی ستاد ارتش به دادستان دستور داده بود که چون من به سرهنگ اخوی خیلی خدمت کرده‌ام و او را به این مقام رساندم و او فعلاً خیانت کرده و پشیمان شده است ممکن است فشار بیاورند در بازجویی خودکشی نماید، فردا بازجویی گردد!»

علمیه، بر این است که دست نگه می‌دارد و «روز ۳۲/۵/۲۸ که نمی‌دانم به سرگرد جم‌زاد دستور داده بودم و یا به سروان دکتر میرفخرایی که از وی در بیمارستان بازجویی گردد. چون آن روز سرم شلوغ بود آنها اوراقی به من دادند که ضمیمه‌ی پرونده نمایم نمی‌دانم مربوط به او بود یا دیگری و آیا بازجویی شد یا نه، ولی آنچه حتم است در آخر آن روز دادستان به من گفت که سرهنگ اخوی در ستاد ارتش پیش رئیس ستاد رفته بود، خیلی متأثر بوده و گریه می‌کرده جریان سرهنگ فرزنانگان و سفارت آمریکا را کلیتاً گفته بود، ولی اظهار کرده چون به شما خیانت کرده‌ام در مقابل خدمت‌هایت که خود را انتحار می‌کنم. هفت تیر گذاشته به مغز خودش که رئیس ستاد ترسیده بود و گرفته بود، آن هم به زحمت به طوری که دست رئیس ستاد زخمی شده بود!»

آنچه یاری گرفته شده‌هایی بود، از یادداشت‌های «سرگرد اسماعیل علمیه»، به مانند داده‌های خدشه‌ناپذیر تاریخی، همگویی داشت با سخنان سرتیپ شایان‌فر و بسیار دیگر بوده و نوشته‌هایی تاریخی مورد بهره‌وری قرار گرفته در نشان‌دهی اینکه، جنبش ملی پای گرفته در ایران دوران دولت مردم سالار مصدق به سنگ می‌نشیند و دشمن می‌تواند پیروزی به دست آورد، از سوی «بازوی نظامی» که فرماندهان آن، یا در پنهان با بدخواهان ملت هم‌آهنگی کار را پذیرفته بودند به زیان دولت ملی مصدق، یا دو سره بازی کردند و در دما‌دما سرنوشت‌ساز به زیان نهضت ملی با کودتاگران هم‌پایی داشتند، و یا سست و لرزان، بی‌آشنایی و توان بار و وظیفه‌ای را که بر شانه گرفته بودند، به زیان جنبش‌رهایی‌بخش ملی ایرانیان و به سود کودتای «انگلیس - آمریکا»، ناسزاواری و ناشایستگی از خود نشان دادند. ناسزاواری نشان‌دهی و ناشایستگی وظیفه‌داری کاری را که بر شانه گرفته بود «سرتیپ تقی ریاحی» در جایگاه ستاد ارتش و کلیدی‌ترین کارهای آن دوران سرنوشت‌ساز در دست داشتن، در مورد او داوری‌ها و ارزش داوری‌هایی شده، و کسانی چون غلامرضا مصور رحمانی تا اندازه‌ی «خیانت» او را داوری کرده‌اند و ناشایستگی‌های از خود نشان داده‌اش را ارزش داوری «خیانت» دانسته‌اند. ارزش داوری «خیانت»، درست یا نادرست، در مورد او هنگامی شدت می‌گیرد و مورد پذیرش بسیاری واقع می‌گردد، که دادگاه او او زیر چشم گذرانده شود و لرزان و سست سخنان او در برابر دادگاه، به سود کودتاگران و زیان مصدق، و دیگر حقارت‌هایی که از خود نشان می‌دهد و وکیل مدافع‌های او نیز، بر بار زبونی‌های او در دادگاه می‌افزایند و دیگر بوده‌هایی که مصور رحمانی هم به آن، اشاره دارد. اگر آنچه آمد، و فراگشایی شد، درستی خود را توانسته باشد به خواننده بنمایاند و روشن‌ساز بوده باشد، درستی پهلوی دیگر «دولت ملی» را، به گونه‌ای دیگر می‌تواند بیان‌گر باشد به اینکه «دولت مصدق» در پهنه‌ی میهنی و در گستره‌ی جهانی «بازوی سیاسی» کارآفرینی را از خود نشان می‌دهد و توانمندی و هوشیاری همه‌جانبه‌ای، از آغاز کار تا شکست، دارد و پیروزی‌های به دست آورده‌اش را، برگرفته از «دانش سیاسی»، می‌بایست دانست، که در پیشاپیش همه‌ی آنها، خود مصدق باشد، بخردمردترین چهره‌ی سیاسی، که هنوز هم در این پهنه بی‌همتای است!

نیز، و در پیوند با ارتش و دیگر نیروهای سلاح‌دار و افسران، می‌بایست یادآور شد، که بوده‌اند گردآفرینان و هنگامه‌سازانی در میان آنها، که نه به خاطر وابستگی سیاسی‌شان، که برگرفته از مهرورزی‌شان به میهن و درست و راست بودنشان در



دوستی با دولت ملی و علاقمندی‌شان به سرنوشت ایران و دل درگروی رسیدن ملت ایران به خواسته‌های «تاریخی - اجتماعی» اش، از خود دل‌آوری نشان دادند و وظیفه‌ی سربازی خود را، در اندازه‌ی سزاوار و شایسته‌ای نشان دادند. اگر در گذشته از چهره‌هایی چون سروان موسی فشارکی - سرهنگ عزت‌الله ممتاز - سرگرد علی اصغر فولاد وند - سروان ایرج داورپناه، نه به اندازه، ولی سخن رفت و از سزاواری‌ها و شایستگی نشان دادن‌های آنان یاد گردید ولی در اینجا جای دارد از زبان عزت‌الله ممتاز، که «حماسه آفریدن» ستوان دوم شجاعیان را یادآور است، بازگویی شود، به ارزش داوری که در مورد دیگران نموده است.

او می‌گوید «متاسفانه پس از شکست این ستون ضربت به تدریج شهر از کنترل دولت و مامورین انتظامی خارج شد، من نیز در محاصره بودم و یکان‌های احتیاط خود را مصرف کرده بودم» و در پی بیان‌گری به چگونگی کار فرماندهان تیپ ۱ کوهستانی و تیپ ۲ کوهستانی در گفت و شنود با غلامرضا نجاتی، برآمدن، چنین ادامه می‌دهد: «اگر در آن موقع فرماندهی تیپ ۱ کوهستانی به فرماندهی سرهنگ علی پارسا و فرمانده تیپ ۲ زرهی به فرماندهی سرهنگ شاهرخ، که یکان‌های دست نخورده داشتند، مرعوب نمی‌شدند و یا خیانت نمی‌کردند می‌توانستند کمک‌های ذیقیمتی در حفظ دولت بنمایند، و از سقوط آن جلوگیری کنند ولی متاسفانه تکان نخوردند و خودآگاه یا ناخودآگاه، به میهن عزیز خیانت کردند» او، اگرچه از کودتای ۲۸ مرداد سخن می‌گوید، و بررسی بر روی کودتای ۲۸ مرداد به دوره‌ی پسین مربوط است، ولی تکیه و یاری گرفتن از سخنان او، کمک‌رسان بررسی‌های گذشته است، به نشان‌دهی اینکه، «بازوی نظامی» بنیادین‌ترین ضربه را بر دولت ملی وارد ساخت و زخم کاری آن سبب ساز شکست گردید.

از ممتاز در ادامه‌ی آورده‌هایش در کتاب غلامرضا نجاتی اینکه از افسران و درجه‌داران تیپ دوم کوهستانی را که روز ۲۵ و ۲۸ مرداد ماموریت دفاع از خانه‌ی نخست‌وزیر را با شایستگی انجام دادند، همچنین افسران و افراد دسته‌ی دژبان را به فرماندهی سروان فشارکی و سروان داورپناه، به عنوان مدافعان نهضت ملی ایرانیان ستایش می‌کند، و ممتاز که نام همه‌ی یاران رزمنده‌ی خود را در آن روزهای تاریخی به یاد ندارد، ستوان شجاعیان را به عنوان افسری که روز ۲۸ مرداد حماسه آفرید معرفی می‌نماید و می‌گوید «در آن روز شجاعیان در حالی که زخمی شده بود، با تانک خود تا آخرین گلوله جنگید و تلفات سنگینی به مزدوران گارد شاهنشاهی وارد ساخت» و نیز

اقدام سرتیپ محمود امینی را دلاورانه می خواند، که به نشانه‌ی پایداری و درکسوت فرماندهی ژاندارمری کل کشور، دو کامیون ژاندارم در بعدازظهر روز ۲۸ مرداد برای یاری به او رساندن، فرستاده بوده است و او را می ستاید و افسری وفادار و دانشمند برجسته او را شمرده است!

### در اینجا، یادآوری دو نکته را نگارنده بایسته می شمرد؛

۱- تکیه بر «علت موفقیت در کودتای دوم» که سرگرد علمیه در یادداشت هایش، یادآور شده است به اینکه «یکی از علل نبودن روش تند در دولت دکتر مصدق بود که سعی داشت هیچ عملی از مجرای قانونی منحرف نشود، چنانچه سرلشگر زاهدی را با آن همه سوابق نخواست اقلاً دستگیر و بازداشت نماید و به مخالفین آزادی زیاد داده بود به طوری که هرچه ایشان می خواستند می کردند!»

پاسخ، به نکته‌ی بالا، گنجانیده شده در این باشد، که مصدق به درستی و بی‌گونه شک و گمانی نماد نظامی مردم سالار بود و با تمام وجود احترام‌گذار به قانون، و در آن کوشندگی همه جانبه داشتن را بایسته می شمرد حتی اگر به زیان جاننش تمام شود. در درازنای زندگانی «اجتماعی - سیاسی» او و در جایگاه گوناگون جای گرفتن، حتی در زندان و در پشت میز دادگاه و... آنچه گفته شد را، روشن و بی‌گونه‌ای تاری و ابهام دیده شده و تاریخ‌گویای روشنی است، به درستی این سخنان. نیز، نگارنده مرتبه‌هایی نوشته و آورده است، که «قانون» چون چشم «اسفندیار» مصدق گردید، و دشمن بارها می تواند از «قانون» به زیان «قانون» سود جوید و در برابر «دولت قانون» مصدق، زمینه‌سازی فراهم کند و به زیان ملت ایران و جنبش‌رهای بخش ملی ایرانیان، با سوءاستفاده از «قانون» و «آزادی»، آسیب‌رسانی را، ممکن ساز گردد!

حال نگارنده، و با تکیه به آن آورده‌ها و گفته‌ها، و پیشاپیش پاسخ‌دهی به هر کس، در هر مرتبه و جایگاهی قرار گرفته، در پاسخ‌دهی به خود و به درستی نیافتن، که کدامین زبیده‌تر می بود و می بایست «مصدق» انجام دهد تا حرمت‌گذار «قانون» می بود و آزادی‌های فردی و اجتماعی را به بهترین گونه‌ی به اجرا درآورنده، تا به زندگی «اجتماعی - سیاسی» جامعه‌ی ایرانی، بی‌گونه‌ای کاستی درآید و بدل گردد؟! - پناهگاه «استقلال» و به وجود آوری دادگری‌های «اجتماعی - سیاسی» را از این راه دانستن و خواستن، و جاری و گسترش‌پذیری دادن، و این‌گونه «مردم‌سالاری» چیره‌ی جامعه گردد؟!!

یا، و حداقل از روزهای پس از «سی تیر»، و در پی شبه کودتای «سرلشگر حجازی»

و با او بودگان - قتل افشار طوس - ۹ اسفند و...، از پشتیبانی مردم سود جوید به گونه‌ی همه جانبه، و امکان بهره‌وری دشمن را از «قانون» و برپایی نمایش‌های خیابانی زیر سایه‌ی «آزادی‌های» وجود داشته را، بی‌رنگ نماید و این‌گونه‌روی و تکیه به این روش‌ها، گزیرکار دولت خود را، گزین در پیروزی ملت ایران بداند و بخواند؟! گزین‌گونه چاره‌ی کاری، که دولتِ ملی زیر پای نهی «قانون» و دست اندازی به وجود «آزادی‌های» فردی و اجتماعی را، در آن گاه تاریخی، در سویی‌ی نیاز ملی، بایسته شمرد؟! گزیر و چاره‌ی «استقلال» و پیروزی بر بیگانه، و به وجود آوری دادگری‌های «اجتماعی - سیاسی» را، از این راه، راه دوم مورد پرسش قرار گرفته، بیابد و گسترش‌پذیری دهد بازداشت‌های کسانی چون «سرلشگر حجازی - رشیدیان‌ها - فضل‌الله زاهدی - مظفر بقایی و...» را در پیوند با شبه کودتای اول - خون‌ریزی در سی‌ام تیر - گردانندگان ۹ اسفند - قاتلین افشار طوس و... و کودتاگران ۲۵ مرداد را هم، و با دستگیری و بازداشت خیل شوم به بار آورندگان در رخداد‌های تا آن دوره رخ داده و پادافره‌دهی‌های سزاوار به هریک از آنها، بی‌آنکه اجازه و امکان دهد، نماینده‌ی مجلس و یا سناتوری و...، از مرتبه‌ی سیاسی داشته‌ی خود، به زیان دولتِ ملی، نادرست و سوء و زیان‌آور، بهره‌وری و سود جوید؟!!

باشد، بسیار دیگر گنجانیده پرسش‌هایی در «دو پرسش» گونه‌ی بالا، به ویژه «راه دوم» مورد پرسش قرار گرفته، به اینکه کدامین را، بایسته‌ی دولت ملی مصدق بود، تا تکیه و یاری بر آن گزین، مطلوب و مناسب خواست‌های تاریخی جامعه‌ی ایرانی، در پهنه‌های گوناگون اجتماعی، در جامعه پای گیرد و میوه‌ی شیرین به دهان ملت، بر نهال خود بنشانند.

بارها و بارها، نگارنده در خلوت خود، از خود پرسش کرده است، و در پیش خود نهاده پرسش‌هایی، گنجانیده گرفته در دو پرسش بالا، و همواره کوشش و تلاش بی‌گسست، در پاسخ‌یابی، که کدامین «راه»، زبنده‌ی دولت ملی مصدق بود، تا میوه‌ی آن نهال، شیرین و گوارای وجود خواسته‌های «تاریخی - اجتماعی» ایران گردد و بر دهان ملت خوش نشیند؟! ولی، و همچنان در بی‌پاسخی سر در گریبان و پای در پیمودن راه بی‌پاسخ از خود را، همچنان دنبال دارد، و پرسیده و می‌پرسد و بی‌پاسخ مانده است!

اگرچه، و چه بسیار، زبان‌های چشم‌پوشی از «قانون» و «آزادی» را، در دیگر جامعه‌ها دیده و خوانده است، هنگامی که قانون و آزادی را، و در سویی‌ی پاسداری از

«استقلال» و به وجود آوری و پایه‌نهی دادگری‌های «اجتماعی - سیاسی»، با باور و خواست و دیدگاهی موقت و زودگذر، از چشم دور نگه داشتند و بایستگی آن‌گونه‌ای دانستند راه‌رهایی آن «جامعه»‌ها را، در آن گاه‌های تاریخی، ولی، واکنش‌ها و بازتاب‌های آن‌گونه‌گزینه‌های کار و گزیر و چاره‌های درمان، چه زیان‌هایی که به بار آورد و زیان‌آوری‌هایش چگونه پای‌گیر شده و گسترش‌پذیر، که در تمام پهنه‌های اجتماعی، هستی سوز می‌گردد!

اگرچه، و چه نیک می‌داند نگارنده، که اگر «مصدق» راه دوم را برگزیده بود، دیگر «مصدق» نبود - دیگر بازمانده‌ی پرهیخته شده‌ی سیاسی، در جنبش و باورمندی مشروطیت نمی‌توانست باشد - دیگر بخردمرد، زبانِ خواسته‌های تاریخ «اجتماعی - سیاسی» ایرانیان نمی‌توانست باشد - دیگر، او بی‌نبود و نمی‌توانست «نمادگونه» در بیان‌گری خواسته‌های تاریخی جامعه‌ی خود باشد، برای برپاداری نظم «مردم سالاری» و چیره‌سازی «قانون» در زندگی جامعه، و در پهنه‌ها و گستره‌های گوناگون اجتماعی، به گونه‌ی بنیادین و...!

دانستن، که اگر «راه دوم» راگزین کار و گزیر دولت و زندگی «اجتماعی - سیاسی» خود می‌دانست «مصدق»، جامعه از او، در مرتبه‌ی همانندانی چون «قوام‌السلطنه» یاد می‌کرد، و تاریخ و جامعه، ارزش داوری همسانی برای او داوری داشت، یا اندکی بلندمرتبه‌تر!

ولی، او جاودانه شد در تاریخ جامعه‌ی ایران و حتی تاریخ جهانِ سیاسی جهانیان، به ویژه ملت‌های زیر ستم، بدان سبب که سخت پایداری نشان داد بر سر آرمان‌های «ملی مردمی» در سر داشته و دل به سودای میهن بسته بودن و مهر مردم را در دل گرفتن، و پایداری‌اش بر سر آن آرمان‌ها و ارزش‌ها، او را از ستارگان نیز جاودانه‌تر ساخت. او بر سر پایداری، زخم‌ها خورد و شمشیر شکسته و زره دریده و بی‌سپر گردید، اما، هرگز گردن خم نکرد و تسلیم بدخواهان «بومی و بیگانه»ی ملت نگردید، و بی‌هراس به آوردگاه با «هم‌آورد» روی‌آور بود و گرمی آتش‌کارزاری را به کارزاری دیگر کشانید!

در پایان، هنگام چیرگی دشمن بر او، بی‌امکان جنبش و حرکت، استواری و پایداری را، در دفاع از ارزش‌های بهره‌ی جامعه ساخته می‌یابد، و با این‌گونه ایستادگی، پهنه‌گستر کارزاری دیگر دارد و در برابر دشمنان نهضت ملی ایرانیان، تازه آوردی برپا می‌دارد. او، به درستی و بنا بر سخن «نیچه»، شجاعی بود که تنها شجاعت را در

چیرگی و چالاکی در شمشیرزنی نمی دانست، که نیک هم می دانست، شمشیر خود را، بر و یا در سود چه کس و چه دیدگاه و راهی، باید به کار گیرد، و از شمشیرزنی خود، چه بار و میوه‌ای، می تواند برای جهان مردمی، بارآور گردد!

**۲- دومین نکته‌ای که بایسته‌ی یادآوری است؛** در پاسخ‌دهی به پرسش «شکست» و پیروزی بدخواهان نهضت ملی، در کودتای دوم، در ۲۸ مرداد، چونی و چنانی رفتارها و کردارهای سازمان‌های سیاسی را شناختن است، در روزهای میان کودتای به شکست نشسته‌ی ۲۵ مرداد، تا ۲۸ مرداد!

به هم‌سنجی نشانیدن نیروی دشمن شکست خورده، از کارگزاران «سیا» و «انتلیجنس سرویس»، که به نمایندگی «سیاسی - جاسوسی» برای دوست‌های خود، آمریکا و انگلیس، در ایران وظیفه‌دار رهبری شکست دولت مصدق را به گردن گرفته بودند، حال به هر بها و زیر پای‌نهی هر آنچه در جهان مردمی ارزش دار بوده باشد، گرفته، تا دست نشانندگان بومی آنها، در مرتبه‌های اجتماعی، چه «سیاسی» و چه «نظامی» و جای‌گرفته در نهادهای گونه به گونه‌ی جامعه، از یک سوی، و از دیگر سوی نیروهای «اجتماعی - سیاسی» پیروان نهضت ملی ایرانیان بود، نشان‌گر است، که شکست ۲۵ مرداد، دشمن را بر آن می‌دارد که با شتاب به خود آید و بی‌سستی و لرزشی، زخم‌های خود را درمان و چاره‌جویی نماید تا پیروزی را جای شکست نشانند، در حالی که، نیروهای سیاسی پیروان دولت مصدق، در خودفروبی برخاسته از شکست دشمن فرو می‌روند، و غرور و خودبینی سرپای وجودشان را، در هم می‌نوردد و با خودآور یکی از بنیادین‌ترین زمینه‌هایی می‌گردند، سودرسان دشمن و زیان‌بار برای دولت ملی!

در برابر هم‌نشانی، کرده‌ها و رفته‌های شکست خوردگان کودتای ۲۵ مرداد، با کردارها و انجام‌گرفته‌های نیروهای سیاسی نهضت ملی ایرانیان، و حزب توده هم، و به هم‌سنجی نشستن، گویاگری کاملی است، به درستی آنچه را که «روزولت» رهبر کودتاگران «آمریکا - انگلیس» در روز ۲۶ مرداد، روز پس از شکست کودتا، به «هندرسن» می‌گوید؛ «... با وجود پیچیدگی‌هایی که در کارمان وجود، همه چیز تحت کنترل ما است و طی دو سه روز آینده کارها به سود ما پایان خواهد گرفت»!

اگر بنا بر نوشته‌های «روزولت»، و پس از جهان‌گیر شدن خبر شکست کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه از ایران، لویی هندرسن را «سخت عصبی و نگران شده» می‌خواند و بازتاب سخنان مصدق با مردم، در پیوند با فرار شاه از ایران اینکه «... درنگ نکرد و با

یک هواپیمای اختصاصی سفارت از بیروت به تهران» وارد می‌شود، و هنگامی که روزولت، آن شب را دیروقت به سفارت برمی‌گردد، «هندرسن تنها و با بی‌صبری در کنار استخر انتظار» او را می‌کشیده است، رهبری کننده‌ی کودتا، آرام و بی‌دلهره، پایان کار را، سودمند به حال «خودشان»، یعنی «آمریکا - انگلیس» و شاه و دربار و... دانسته بوده است!

کودتاگران، و در پیشاپیش آنها کریمت روزولت، بنا بر نوشته‌های خود و دیگر داده‌های تاریخی به جای مانده از گرایش‌های گوناگون سیاسی، گویا‌گرند به رفتارهای خودفریبانه‌ی نیروهای ملی، که خیابان‌ها را پهنه‌ی نمایش‌های سازمان‌های نیمه سازمان‌گرفته‌ی خود نمودند و خودبینی و غرور سیاسی چیره بر آنها شدن، بازتاب‌های شکننده و زخمی‌رسان بر پیکره‌ی دولت ملی می‌نشانند، و گویی مرهمی بودن برای زخم‌های دشمن و گزیر و چاره‌ی کار، برای کودتاگران دیروز شکسته خورده، فراهم‌ساز گردیدن!

او می‌نویسد؛ «هیچ عاملی بهتر و سریع‌تر از این اعمال نمی‌توانست اوضاع را دگرگون کند. روز یکشنبه چند نوبت آشوب و چپاولگری دیده شد، ولی روز دوشنبه، ۲۶ مرداد، اوضاع کاملاً روبراه گردید. باید به آنها فرصت بیشتری می‌دادیم تا مردم تهران آماده‌ی قیام گردند و آنها را سر جایشان بنشانند و برادران «بوسکو» نیز، ترتیب برانگیختن مردم را فراهم سازند». او بر این است که نمایش‌های خیابانی زمینه‌ساز مساعد حال آنها می‌گردد و به حزب توده اشاره دارد که «... آنها سراسر شهر را، از شمال تا غرب بازار اشغال کرده بودند و با دادن شعارهای ضد سلطنت مجسمه‌های رضاشاه و پسرش محمدرضا شاه را پایین کشیدند و خوشحال‌کننده‌تر اینکه، آنچه را می‌توانستند غارت کردند و به ساختمانی که امکان داشت هجوم بردند. من اعتراف می‌کنم که در آن موقع دچار ترس و نگرانی شده بودم. این وضع قطعاً روس‌ها را خوشحال کرده بود. ولی به زودی متوجه شدم که بهترین واقعه‌ای بود که باید انتظار آن را می‌داشتیم!»

سخنان رهبر کودتا، روزولت، آورده شده در کتاب خود زیر نام «ضد کودتا» روشن‌گر است، که نیروهای سیاسی ناسازوار با کودتاگران، در چنبره‌ی نمایش‌های خیابانی، روزگار سیاسی شوم و سودرسانی را، برای کودتاگران فراهم‌ساز می‌گردند و اگرچه در آغاز کار دچار بیم و ترس می‌گردند ولی گام به گام پی بردن، که در آن آسیمه‌سری و آشفته رفتار «اجتماعی - سیاسی» در پهنه‌های شهرهای ایران، به ویژه تهران، پای گرفته

به دست نیروهای پیرو دولت ملی و حزب توده بیش و پیشاپیش تمام گروه‌ها، سازکننده‌ی آهنگ سازی شده‌اند، که دشمن می‌تواند از آن به سود خود سود جوید. چنین می‌کند و آغاز شتاب کار به سود بدخواهان ملت، با تلاش و کوشندگی برادران رشیدیان، بوسکو، نام زیر آن پنهان شده، شدت و تندى می‌گیرد و بر این است که «... آنها هرچه بیشتر علیه شاه فریاد می‌زدند، ارتش و مردم بهتر و بیشتر متوجه دشمنی آنها نسبت به خود می‌شدند. وقتی آنها نسبت به شاه ابراز تنفر می‌کردند، مردم نیز از آنها منتفر می‌شدند و هر قدر بیشتر شهر را غارت می‌کردند گروه‌های بیشتری را خشمگین می‌ساختند!»

اینکه، در نوشته‌های رهبری‌کننده‌ی کودتای «آمریکا - انگلیس» به سود خود و گماشتگان خود، دربار - شاه و...، تا چه میزان، درست و نادرست، کم و زیاد، نوشته است، جای خود دارد و «غارت شهر»ها و...، را به نیروهای سیاسی نسبت می‌دهد، و ابراز تنفر مردم را به شاه، خشمگین کردن جامعه و برانگیزی به زیان دولت ملی مصدق یادآور است، و همه و همه‌ی این‌گونه نویسی‌ها و بررسی‌ها، برگرفته و برخاسته است، از دیدگاه اجتماعی نماینده‌ی «سیاسی - جاسوسی» کودتاگران، چه در توجیه زشت‌کاری، کار کودتا برآمده باشد و ننگ و رسوایی که در پهنه‌ی جهان از خود بر جای نشانیدند «آمریکا - انگلیس»، و چه باورمندی چیره بر او، به مانند کارگزار امپریالیسم و استعمار، در رویارویی با ملت‌های خیزنده و دولت‌های به سود رهایی ملت‌های خویش گام نهنده، بوده باشد! نیز، خواننده، و به روشنی از درون نوشته و بررسی‌های او می‌یابد که، اگر هم غارتی در کار بوده باشد، به دست برادران «بوسکو» یا «رشیدیان» بوده است، آگاهانه، و از زمینه‌ی مساعد به دست آورده تا همان‌گونه که می‌نویسد «ترتیب برانگیختن مردم را فراهم‌ساز» بوده باشند!

شاید، تکیه به دیگر نماینده‌ی «سیا» و کودتاگران «آمریکا - انگلیس»، ریچارد کوتام، روشن‌تر، روشن‌ساز آورده‌های بالا گردد، که در کتاب *پایان امپراطوری* می‌نویسد؛ «برادران رشیدیان، از فرصت استفاده کردند و مردمی را که در اختیار ما بودند، به خیابان‌ها فرستادند، تا به نحوی عمل کنند که گویی توده‌ای‌ها هستند. نقش آنها بیش از تحریک مردم و فتنه‌گری بود. آنها به منزله‌ی گروه‌های ضربت بودند و به نحوی عمل می‌کردند که گویی توده‌ای هستند و مساجد را سنگ‌باران می‌کنند!»

یاری گرفتن از سخنان نمایندگان «سیا» و رهبری‌کنندگان کودتا، به روشنی نشان‌گر است، در هم‌سنجی میان دشمن با پیروان دولت ملی مصدق، به اینکه، گروه‌های

وابسته به نهضت ملی در چنبره‌ای می‌افتند که به سود دشمن‌گزیر کار فراهم سازند و بیش و پیش از هریک از سازمان‌های رویاروی کودتاگران قرار گرفته، حزب توده است، که آسیمه سری را در جامعه برمی‌نشانند و خیابان‌ها را در آشفتگی نمایش‌های خیابانی می‌کشاند، و گونه چاره‌ی کاری را گزیدن، که نیک‌گزین کاری باشد به سود نمایندگان بیگانه و کودتاگران در پنهان و آشکار به جنبش و جوشش درآمده!

گزیرگونه کاری، که برادران چپاولگر تن به خودفروشی بیگانه داده، رشیدیان‌ها، از آن سود جستند و دامن زدند گرم‌تر آن آشفته بازاری را، تا کودتاگران پروای کار خود به دست آورند، و دولت ملی مصدق همه‌ی آرام خود را از دست دهد و سدساز هر پروای کاری شدند به زیان مصدق و سود دشمن در گله‌ی شکار خود نشسته را، فراهم ساز، گردید.

در هم‌سنجی کار میان، پیروان مصدق و ناسازوار بودگان با کودتاگران از یک سوی، و از دیگر سوی کودتاگران، دیده می‌شود در آن آشفته بازار، که میان حزب توده و نیروهای ملی، سخن بر سر این دارند که کدامین «شعار» در نمایش‌های خیابانی به کار گیرند «مصدق پیروز» است را یا «ملت پیروز» است، در حالی که، دشمن سخت در تکاپوی به میوه نشانی کشت خویش است و جابه‌جایی دسیسه‌سازان خود را و نیز لو رفتگان ایادی خود در کودتای ۲۵ مرداد به شکست نشسته را، شتابان جابجا می‌کنند، و از پنهان‌گاهی به دیگر پنهان‌گاهی، و از شهری به دیگر شهری، جابجایی دارند تا از تیررس دولت ملی و دادگری مردم به دور نگه دارند!

بر آسیمه سری جامعه، و هموارسازی راه پنهان‌گری ایادی کودتا، فزونی گرفته با درهم نویسی روزنامه‌های پیرو دولت مصدق و ناسازوار بودگان با کودتاگران، و به ویژه ارگان‌های حزب توده، گسترش‌پذیری بیشتری می‌یابد و همه‌ی آنها، دست و پاگیر دولت، و امکان فکر کردن و چاره‌گری کار را از دولت ملی می‌گیرد و امکان بیشتری می‌دهد، در پای پیش نهی برنامه‌های دشمن، که با آرامش، و از ناآرامی جامعه و نیروهای سیاسی ناسازوار با خود، سود همه جانبه‌ای را به دست می‌آورند.

روزهای سه روزه‌ی ۲۵ تا ۲۸ مرداد، گویای پیشی گرفتن هرگروه و سازمان سیاسی است، چه نیروهای ملی، پیرامون دولت مصدق کوشاگری نشان دادند، و چه حزب توده‌ی همواره ناساز رفتارها و کردارهای زشت و زیان‌رسان خود را، گونه‌ای جلوه‌گری دادند، که اگرچه با کودتاگران سر ستیز دارد ولی به هیچ روی همسازی با مصدق و نهضت ملی ایرانیان هم ندارد و برپا کردن و شدن «ستیزگاهی» میان با «مصدق» بودگان



و بر مصدق و دولت ملی او بوده‌ی «توده‌ای‌ها»، و آگاه و یا ناآگاه خشنودسازترین و پیروزی‌آورترین پهنه‌ای را تدارک دیدن، که پرداخت دهنده و تیزساز چرخ کودتاگران باشد و مایه‌ی سوز چرخش شکست خوردگان دیروز باشند، که کنون تلاش بی‌گسست دارند به اینکه، پیروزی را بر جای شکست نشانند!

دامن زده می‌شود به آنچه را که «روزولت» و دیگر نمایندگان دشمن نیز نوشته‌اند و به زبان رانده می‌باشند، اگرگونه‌ای، که درگونه‌ی گفته‌های خود، دولت‌های زشت‌کار و گماشتگان بومی از میهن خود، بریده‌شان، یعنی شاه - درباریان و... را، هم پاک از بزهکاری کنند!

دامن زدن به خشم و انزجار مردم و رشد و برانگیزی کین و نفرت در دل جامعه، با رفتارها و کرده‌های کریه و زشت خود، بی‌آنکه، در پی آن باشند، سامانه دهند به گونه‌ای سازمانی، نیروهای خود را، زن و مرد، پیر و جوان را، گرد خواسته‌هایی روشن، و آرامش و چیرگی سازمانی گرفتن، در پی ردیابی پای دشمن در پنهان تدارک کار فردای پیروز خود را، دست و پا کننده!

دامن زدن و پیشی گرفتن «شعار»های دهن پرکن و مردم ترساننده و بیزاری و رمیدگی به بار آور، سراپای همه‌ی سازمان‌ها را، به ویژه حزب توده را می‌پوشاند و آسیمه‌سری و آشفتگی بر پهنه‌ی جامعه می‌گسترانند و «دولت ملی» را هم، سخت دچار سرگیجی و ناآرامی ساخته، هرگونه امکان کار و ابتکاری را از آن گرفته، زمینه‌های بندزنی به دست و پای دولت ملی، و فراحی و گشودگی دست و پای دشمن را، فراهم ساز می‌گردند!

اگرچه، گروه‌های سازمانی و یا نیمه سازمانی، سرگرم پیشی گرفتن هریک بر دیگری بودند و «جمهوری» را خواستار و واژگونی «سلطنت» را بی‌اندکی شکیبایی، دستور دولت، می‌خواندند و می‌خواستند، و پهنه را بر دولت مصدق تنگ‌تر و تنگ‌تر می‌ساختند، و تمام آرامش دولت ملی را درهم ریخته داشتند و «مجسمه»ها، یکی پس از دیگری پایین کشیده می‌شد و هریک بر دیگری شتاب می‌گرفت، تا این‌گونه، و با این گونه رفتارها و کردارها و کرده‌ها، باری بیشتر از «وظایف ملی» و یا «ملی مردمی» بر شانه‌ی سازمانی خود بار کند و «وظیفه‌داری» خود را به جای آورد و... ولی، کودتاگران، و پیشاپیش آنان، روزولت رهبری کننده، دستور کار می‌دهد، تا فرمان نخست‌وزیری زاهدی، و برکنار نهادن «مصدق» که به امضای شاه رسانده بودند، چاپ‌پخش و اولین ساز خود را، به درهم‌ریزی سامانه‌ی اجتماعی جامعه، در پهنه‌ی

سیاسی، به سود کودتاگران در تدارک کودتای دوم تلاش داشته، و به زیان دولتِ مصدق، دگرگون‌ساز و در پیش چشم جامعه می‌نهد فرمان‌ها را، و به گوش مردم می‌رساند آهنگ ساز شده‌ی کودتای «انگلیسی - آمریکایی» دومی را، که در پی کودتای ناکامِ اولی، تدارک دیده می‌شود!

هم‌گاه، جابه‌جایی کارگردانان بومی و مهره‌های در آستین نهفته داشته، به ویژه سرلشگر فضل‌الله زاهدی را، که پنهان‌گاه او را نامناسب، و دستگاه‌های «جاسوسی - سیاسی» دولت‌های آمریکا و انگلیس، به رهبری روزولت، بایسته می‌شمزند، به ساختمان دیگری که «فرد - زیمرمن» یکی دیگر از جاسوسان زندگی می‌کرده است، انتقال می‌دهند!

نخست‌وزیر پسین و بنا بر سخن ریشخندآمیز غلامرضا نجاتی «ژنرال نامدار و صاحب نشان ذوالفقار را»، کهنه‌پیچ شلوار و پیراهن سیاهی، می‌کنند، سیاه‌تر از دل جنایت و خیانتکارانی، که سرنوشتِ ملتی را بازیچه‌ی چپاولگری‌های خود کردند، و خود نیز، سخره‌ی بیگانگان تالان‌گر جهانی دل سیه‌تر از خود شدن! او را در پتو ملافه پیچ کرده، و بر کف ماشین روزولت خوابانیده و در زیر زمین پنهان‌گاه یاد شده، پنهان می‌سازند!

نیز، در همین سه روزه می‌توانند، تیمور بختیار، فرمانده‌ی تیپ کرمانشاه و سرلشگر دولو فرمانده‌ی لشکر اصفهان را با خود همراه و آنان را در سوی کار کودتا با خود هم‌آهنگ می‌سازند. در این راه، عباس فرزندگان، که سرهنگ بوده و از خریده شده‌های «سیا» و سرویس‌های جاسوسی انگلستان به شمار می‌رفته است، همراه با اردشیر زاهدی، به کار گرفته می‌شوند و می‌توانند کارساز افتند به سود کودتاگران. این دو تیپ فرمانده‌ی خودفروش به بیگانگان، به سود آنان بود، به گونه‌ای که روزولت این‌گونه می‌نویسد «... زیرا خبر حرکت نیروهای نظامی برای برادران بوسکو مهمترین حمایتی بود که بدان نیاز داشتند. موقعی که عملیات آنها شروع می‌شد، ارتش و مردم شهر به حمایت از آنها به خیابان‌ها می‌ریختند»!

نیک پیدا است، برادران «بوسکو» چه کسانی بوده‌اند، و چرا بازوی سرکوبگر نظامی جنایت‌کارانی چون تیمور بختیار، می‌توانسته «مهم‌ترین حمایتی» باشد، که آن «برادران بدان نیاز داشتند»، و اینکه، نماینده‌ی «سیا» و رهبری‌کننده‌ی کودتا، روزولت، از «ارتش و مردم شهر» چه برداشت دارد و از «حمایت» چه کسانی، و به زیان چه کسانی دیگر، سخن می‌گوید را هم؟!

نیز، مردم شهر دلخواه روزولت کودتاگر، با دستیاری آیت الله سید محمد بهبهانی، به چرخش درآوردن است، و آهسته آهسته با چاپ پخش دستورنامه‌های «شاه پرستی»، روی آور به برپایی نمایش‌های خیابانی و زیر فرمان، شاه پرستانی چون آیت الله بهبهانی، اوباشانی چون حسین رمضان یخی - طیب حاج رضایی - شعبان جعفری «بی‌مخ» و...، به جنبش کور و زیان‌رسانی به مردم برگردانیدن و روزنامه‌نگارانی هم، به مانند سید محمد میراشرافی - ابوالحسن عمیدی نوری و...، در روزنامه‌های آتش و داد، داد سخن برای کودتاگران سر دادن را، آغاز می‌کنند!

همگاه و همداستان با این‌گونه «مردم» نام‌گرفتگان، افسران بازنشسته - حزب سومکا - حزب زحمتکشان ملت ایران مظفر بقایی - حزب ذوالفقار و حسن عرب و زنانی که تپیاخورده‌ی جامعه بودند و...!

درد و اندوه، و روشن و بی‌ابهام، خواننده می‌یابد، که در این «سه روزه»ی سرنوشت، دشمن چگونه و از چه امکانات و به وجود آمدنی‌هایی، می‌تواند سود جوید، و شکست کودتای اول را، در کودتای دوم جبران و خود را در سکان کامیابی بنشانند و از سکوی پیروزی بالا، و بر «هم‌آورد» چیرگی، بگیرد و دولت ملی مصدق را به شکست بکشاند!

«هم‌سنجی» میان دشمنان ملت ایران و با بیگانگان همداستان کودتا شدگان، با، دوستداران ملت و گرد دولت ملی گردآمدگان، آسان فهم بوده‌هایی گردید، که تمام آن نیروهای ملی، که بوده‌اند، حزب ایران - نیروی سوم - حزب ملت ایران و...، هرگز به دوراندیشی روی نیاوردند و خودفریبی و غرور و...، سراپای وجود آنها را درهم می‌گیرد و سرگرم درگیری با «حزب توده»، با دادن «شعار»های یکدیگر را برانگیزی و پاره کردن روزنامه‌های یکدیگر و هریک بر دیگری پیشی جستن در تند و تیز کردن بیشتر «شعار جمهوری» و...، و پایین کشیدن مجسمه‌ها!

سرگرم آنچه را، که همواره حزب توده، به زیان «مصدق» و نیروهای «نهضت ملی» دامن می‌زد، و در دام اُفتی و انداختن، خود و دولت ملی، که دشمن گسترانیده شده می‌خواست، و به آن هم دامن می‌زد، تا، آرامش و امکان فکر و چاره‌گری را از دولت مصدق، بگیرد!

پایان‌رسانی «نکته‌ی دوم» را، که نگارنده بایسته شمرد، در پاسخ پرسش چرایی بدل شدن «شکست» کودتای ۲۵ مرداد، به پیروزی بدخواهان نهضت ملی، به داستانی کوتاه شده از انور خامه‌ای، نگارنده بسنده دارد به اینکه از فردی به نام «محمد حسین

اردشیری» سخن می‌گوید، که مدیر «صبح انقلاب» بوده، که به جای روزنامه‌ی «جمعیتی» درمی‌آمده، که خامه‌ای در آن جمعیت فعالیت سیاسی داشته بوده است. او را «پسر ناصر دیوان کازرونی که به راستی رادمردی خلف صدق پدرش» می‌داند یاد او مدیر داروخانه‌ی «آفتاب».

در ادامه‌ی سخنان او چنین خوانده می‌شود که «... ناگزیر پیش اردشیری رفتم تا این مبلغ را از او قرض کنم. داروخانه‌ی آفتاب در ابتدای خیابان نادری نزدیک چهارراه اسلامبول قرار داشت و پاتوق آشنایان مختلف اردشیری بود. یکی از آنها که اغلب شب‌ها می‌آمد، از مخالفان سرسخت مصدق و به قول اردشیری از عمال مسلم و مطمئن انگلیس‌ها بود. اسم او را فراموش کرده‌ام ولی اردشیری او را «پیرمرد سپید موی سیاه روی» می‌نامید. وقتی پیش اردشیری رفتم و موضوع را با وی در میان گذاشتم گفت «من از دادن پول هر قدر بخواهی مضایقه‌ای ندارم ولی انتشار روزنامه فردا به صلاح نیست» پرسیدم چرا؟ «گفت: الان آن پیرمرد سپید موی سیاه روی اینجا بود و گفت فردا کار مصدق یکسره خواهد شد.» گفتم من هم می‌دانم که تدارک کودتا دیده‌اند اما مصدق جلوی آنها را خواهد گرفت گفت «یارو خیلی مطمئن و امیدوار بود مثل اینکه این بار سمبه خیلی پر زور است.» گفتم به هر حال ما چاره‌ای نداریم جز اینکه روزنامه را منتشر کنیم. هر چه می‌خواهد بشود. پول را از او گرفتم و به چاپخانه برگشتم. پول را به مسئول تصحیح روزنامه دادم و به منزل رفتم!»

خامه‌ای، داستان خود و دانستن «پیرمرد سپید موی سیاه روی» را در پی بررسی‌های پیشین خود می‌آورد برای نشان‌دهی درستی‌هایی به اینکه «... جمعیت‌های نهضت ملی مثل اینکه مسابقه‌ی شعار دادن با هم گذاشته بودند در دادن شعارهای تند و تیز بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند» هر شب و هر روز پیشی گرفتن «شعار»های تند و تیز را گفتن و... نتیجه گرفتن که «هیچ‌کس به فکر اینکه یک اقدام جدی برای جلوگیری از خطر بکنند نبود. در حالی که همه خطر را حس می‌کردند و حزب توده از آن آگاهی کامل داشت!» نیز، در میان «همه خطر را حس» می‌کردند و «هیچ‌کس به فکر اینکه یک اقدام جدی» کند، برای بی‌رنگ‌سازی تلاش کودتاگران، یادآور است که «باید اعتراف کنم که خود من و جمعیت ما هم از این قاعده‌ی کلی مستثنا نبودیم» و نشان دادن، که همگان در خواب خرگوشی بسر می‌بردند و روی معجزه از دولت مصدق داشتند تا «صبح ۲۸ مرداد حدود ساعت ۹ بود که اولین دسته‌های اراذل و اوباش» به خیابان‌ها ریخته شده را می‌بیند و فزونی گرفتن «اوباشان»

و می‌نویسد؛ «همین‌طور سر چهارراه عزیزخان ایستاده و تماشا می‌کردم و منتظر پیدا شدن توده‌ای‌ها یا طرفداران مصدق بودم. ناگهان یک دسته‌ی شصت هفتاد نفری از همان اوباش با چوب و چماق از طرف خیابان سوم اسفند پدیدار شدند یکی از اینها یک دست شکسته را سر چوبی کرده بود و فریاد می‌زد «این دست دکتر فاطمی است، مصدق نابود شد». پاسبان‌ها به ایشان کاری نداشتند بلکه با آنها همکاری می‌کردند و...!»

نوشته‌های انور خامه‌ای، به مانند دیگر داده‌های تاریخی و نوشته‌های کسانی چون نویسنده‌ی «گذشته، چراغ راه آینده است» و غلامرضا نجاتی و مصطفی علم و...، با تکیه به روزنامه‌های آن دوران و آورده‌هایی از نوشته‌های «روزولت»، جای گرفته در کتاب «ضد کودتا» و گفت و شنود با روزنامه‌ی «لوس آنجلس تایمز» و یا برگرفته‌هایی از کتاب «پایان امپراطوری» - «صعود مقاومت ناپدید» - بایگانی داده‌های تاریخی «سیا» - «M-16» و...، روایت شده و نوشته آورده از نمایندگان جاسوسی و سیاسی آمریکا و انگلیس، همه و همه، گویای درستی است، که دشمن پیروزی خود را، مدیون سست رفتاری «بازوی نظامی» و ناشایستگی ریاست ستاد ارتش «تقی ریاحی» پیشاپیش آن نیرو، و سپس آنچه در «نکته‌ی دوم» آورده شد، می‌باشد و بر سر هم‌زنی نیروهای پیرو مصدق، با حزب توده‌ی همواره ناسازگاری داشته و نشان داده، با مصدق و نهضت ملی ایرانیان! جای فراکشایی و بررسی کودتای دوم، ۲۸ مرداد؛ جای می‌گیرد در دوره‌ی پسین، که باشد از ۲۸ مرداد تا قیام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ اگر کوتاه و زودگذر اشاره‌هایی شد، به آنچه شوم رخ می‌دهد با شوم رخداد ۲۸ مرداد، گریزی بود هنگام بررسی «سه روزه»‌ی سرنوشت ساز ۲۵ تا ۲۸ مرداد و نشان‌دهی به اینکه، خطر و بیم و شکست برخاسته از آن، از کجا و به دست چه کس و کسانی پایه و مایه می‌گیرد.

**نیز، در دوره‌ی پسین، و با فراکشایی رخداد ۲۸ مرداد؛** به سستی کار نیروهای ملی، و هریک بنا بر امکانات «اجتماعی - سیاسی» که داشتند و نیروی سازمانی، و از آن به سود نهضت ملی و شکست کودتا سود نجستند، سخن گفته خواهد شد، به ویژه نشان دادن چهره‌ی دروغ حزب توده، که همواره، و به ویژه پس از کودتا، پر پوچ‌گویی نمود و بسیار یاوه و نادرست و ناراست نویسی کرد، تا این‌گونه پوشانیده سازد، خیانت‌های خود را، در حالی که، از هر نظر توانایی «سازمانی - نظامی» داشت، برای رویارویی با دشمن، و اگر آن توانمندی‌های خود را به کار می‌گرفت، بی‌گونه گمان و پندار بافی، می‌توانست به سود نهضت ملی و دولت مصدق، کودتاگران و بدخواهان ملت ایران را به شکست

بنشانند، و پیروزی، جای شکست نشینند، به سود مردم آماده‌ی فداکاری! نیز، آوردن و تکیه به «خاطرات و نوشته‌های» حسین فاطمی، که نشان‌گری همه جانبه دارد، به اینکه از نهضت ملی ایرانیان بریده شده‌هایی چون مظفر بقایی - آیت‌الله کاشانی - حائری‌زاده - حسین مکی و...، برای چه به مصدق پشت کردند و دامن کودتاگران را چسبیدند و با آنها همداستان شدند به زیان «دولت ملی» و مردم ایران، ولی، از آنجا رانده و از اینجا مانده شده‌هایی گردیدند و با خواری، مزه‌ی خیانت خود را، از دست شاه و دربار و دیگر کودتاگران، گرفتند و چشیدند و سیه‌رویی سیاسی بهره‌ی زندگی «اجتماعی - سیاسی» آنها، گردید!

بخش دوم، از دوره‌ی دوم، تا کودتای ۲۸ مرداد، در اینجا به پایان می‌رسد

احمد رناسی

سه‌شنبه ۳ خرداد ۱۳۷۳ خورشیدی

برابر با ۲۴ مه ۱۹۴۴

## فهرست نام‌ها

احمدی، سپهبد، ۵۱۳	آچسِن، ۲۶۲، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۷۷.
اخوی، حسن، سرهنگ، ۶۹، ۵۷۴، ۶۱۳، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۳	۴۵۷، ۴۶۱، ۵۳۲، ۵۶۴
اخوی، سرهنگ ستاد، ۶۲۱	آدمیت، فریدون، ۱۴۱
ادیب، دکتر، ۸۲	آدمیت، میرزا حسین قلی، ۵۸
ادیب سلطانی، شمس‌الدین، ۲۶۸	آذر، دکتر، ۲۶۸
ارانی، تقی، ۲۲۰	آرامش، احمد، ۸۹، ۲۱۹، ۴۲۷، ۴۴۱
اردشیری، محمدحسین، ۶۳۶	آریانا، سرتیپ، ۴۶۴، ۴۶۶
اردلان، علیقلی، ۱۵۰، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۶، ۲۵۵	آزاد، عبدالقدیر، ۷۴، ۸۸، ۱۳۱، ۱۳۲
ارسنجانی، ۳۶۳، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۰	آزموده، ۳۳
ارفع، حسن، ۶۹	آزموده، اسکندر، ۵۷۶، ۵۸۶، ۶۱۵
ارفع، سرلشگر، ۵۶۶	آزموده، حسین، سرهنگ، ۶۰۰
استالین، ۶۹، ۱۰۲، ۲۳۰، ۳۱۷، ۳۲۵، ۵۴۲	آزموده، سرتیپ، ۶۰۸
استانیان، ۵۴۲	آزموده، سرلشگر، ۱۸
استوکس، ریچارد، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳	آشتیانی، میرزا هدایت، ۵۶
۲۵۹، ۳۶۰، ۴۶۰	آشوری، داریوش، ۹۴، ۱۰۴
اسدالله، ۵۲۹	آقای، حاج محمود، ۱۸، ۱۹
اسدی، ۲۵۵، ۳۶۳	آل احمد، جلال، ۷۱، ۹۰، ۱۱۸، ۱۱۹، ۴۳۶، ۴۴۱، ۴۴۲
اسفندیاری، ثریا، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۶۶	آل بویه، ستوان، ۴۲۴
اسکندر، ۶۱۸	آمری، جولین، ۳۵۴، ۳۵۵
اسکندری، ایرج، ۷۷، ۲۲۲، ۴۰۱، ۴۰۵، ۴۷۶	آیرون ساید، ۳۶۹
اسکندری، ستوان، ۵۸۵	آیـزنـهاور، ۱۱۲، ۳۱۷، ۴۸۳، ۴۸۴، ۵۰۴، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۸، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۶۵، ۵۶۸، ۵۷۱، ۵۹۴، ۶۲۰
اسکندری، عباس، ۳۵۲، ۴۰۱، ۴۰۵	اتلی، ماژور، ۲۰۶، ۲۱۱، ۳۰۳، ۴۶۰
اسکیپور، ۹۵	اچ. ای اسنو، ۲۹۹
اسلوزنی، مسیو مارسل، ۳۳۳	احمد آشپز، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۸
	احمدپور، ۳۶۳
	احمد شاه، ۴۷۵





فهرست نام‌ها ■ ۶۴۱

- ۵۶۹  
تاج‌الملوک، «ملکه‌ی مادر، ۳۵۵، ۳۶۲، ۳۷۷، ۴۲۶، ۵۵۳، ۵۱۲، ۵۰۵، ۴۲۸  
تراب ترکی، علی، ۵۸۱  
تریتی، عماد، ۱۹۰  
ترکمان، محمد، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۶، ۵۲۰  
ترومن، ۶۹، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۵۷، ۲۶۲، ۳۰۲، ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۸۰، ۳۹۱، ۴۵۹، ۴۶۱، ۴۸۳، ۵۳۲، ۵۶۴، ۱۷۸، ۱۷۹  
تقی‌زاده، ۵۷، ۳۶۹، ۳۷۰  
تورکیلد ریبر، ۲۹۹، ۳۰۰  
تولیت، ۴۶۴  
تیمور بختیار، ۶۳۴  
تیمورتاش، ۲۳۹، ۲۴۲  
تیمورتاش، منوچهر، ۲۳۹  
جاویدپور، ۵۷۶  
جب، سرگلدوین، ۲۵۸، ۲۵۹  
جزایری، شمس‌الدین، ۴۵۰  
جعفریای، ستوان، ۵۸۵  
جعفری، شعبان، شعبان بی‌مخ، ۷۰، ۵۱۰، ۵۱۳، ۵۷۳، ۶۳۵  
جکسون، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۸  
جکسون، بازیل، ۳۰۰  
جلیلود، اللهیار، ۱۵، ۲۶  
جم‌زاد، سرگرد، ۶۱۴، ۶۱۵  
جناب، دکتر، ۸۳  
جوانشیر، ۵۸۲  
جواهر کلام، ۱۰  
جورج واشنگتن، ۳۱۷  
چرچیل، ۶۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۷، ۳۹۱، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۱، ۴۶۲، ۵۵۴، ۵۶۵، ۵۶۸، ۵۷۱  
چزاره بورجا، ۹۴، ۹۵  
حائری‌زاده، ابوالحسن، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۵، ۳۴، ۷۹، ۸۳، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۶، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۸۱، ۴۸۵، ۴۹۰، ۵۰۱
- ۴۷۰، ۴۷۶، ۴۸۱، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۹۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۶، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۴۷، ۵۶۲، ۵۷۰، ۶۲۷، ۶۳۸  
بکت، اریک، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۵  
بلاری، سروان، ۵۸۶  
بلک، اوژن، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۳  
بلوچ، سرگرد، ۱۱، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۹  
بلوچ، شهریار، ۵۲۳  
بلوچ قزایی، سرگرد، ۵۲۳  
بوتهام، پیتر رمز، ۳۰۱، ۳۱۱  
بوشهری، جواد، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۸، ۱۰۰، ۲۵۵  
بهار، محمدتقی، ۷۶  
بهارمست، سرلشگر، ۵۰۸  
بهار، مهرداد، ۲۶۸  
بهبهانی، آیت‌الله سید محمد، ۷۰، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۶۷، ۵۷۲، ۵۷۳، ۶۳۵  
بهبهانیان، ۴۶۵  
بهدینی، ۲۶۸  
بهرام‌پور، ۵۸۳  
بهبزادی، سیاوش، ۶۱۴  
بیات، سهام‌السلطان، ۱۵۰، ۲۵۵  
بیات، ضیاء اشرف، ۲۵۵  
بیات، مهندس، ۱۵۰  
بیانی، خان‌بابا، ۹۲  
بیدل اسمیت، ژنرال، ۵۶۵، ۵۶۹  
بینا، دکتر، ۹۲  
پارسا، اصغر، ۱۶۴، ۴۳۳  
پارسا، علی، سرهنگ، ۶۲۵  
پازوکی، مصطفی، ۱۵، ۲۶  
پزشکپور، محسن، ۶۹، ۲۱۷  
پطر کبیر، ۵۴۰، ۵۴۱  
پناهی، ابوالقاسم، ۳۶۳  
پ. وینیارسکی، ۱۶۴  
پهلوی، اشرف، ۱۴۵، ۱۹۳، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۹، ۳۷۷، ۴۲۶، ۴۲۸، ۵۰۵، ۵۱۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۶۸

## ۶۴۲ ■ فراگشایی سیاسی - اجتماعی تاریخ ایران

- خواجه نوری، ابراهیم، ۲۴۶، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶  
 خوزه گوستاو و خونرو، ۳۳۹  
 دادستان، فرهاد، ۶۱۳، ۶۲۱  
 دادگر، ۴۶۴، ۴۶۶  
 دالس، آلن، ۵۳۸، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۹  
 دالس، جان فاستر، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۶۴، ۵۶۵  
 دانشور، سیمین، ۷۱  
 داوریناه، ایرج، سروان، ۶۲۵  
 دبیرسیاقی، قدرت، سرهنگ، ۴۹۲  
 دریفوس، ۲۹۵  
 دریک، ۱۶۹  
 دفتری، سرتیپ محمد، ۹۸، ۱۰۰، ۵۸۰، ۶۰۱  
 ۶۱۶، ۶۱۸  
 دفتری، علی، سرهنگ، ۵۸۸  
 دفتری، محمد، ۶۰۲، ۶۱۳، ۶۱۸  
 دفتری، مرتضی، ۹۸، ۱۰۰  
 دولت آبادی، یحیی، ۳۶۹، ۳۷۰  
 دولو، سرلشگر، ۶۳۴  
 دونالد ویلبر وینستون، ۵۶۷، ۵۶۸  
 دهخدا، ۲۸۰، ۲۸۱، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹  
 دهقان، احمد، ۲۳  
 دیوید دروموند، ۳۵۵  
 رازی، ۴۵۴  
 راستگو، عبدالله، ۵۵  
 راش، ۳۶۴، ۳۷۷  
 رانتری، ویلیام، ۳۰۶  
 رجبی، داود، ۷۷، ۹۸  
 رحیمیان، ۸۳  
 رحیمی، عزیز، سرهنگ، ۵۱۳  
 رزم آرا، ۷، ۹، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۷۱، ۱۱۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۳۱، ۲۹۲، ۳۴۴، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۰  
 رزم آرا، علی، ۳۱۷  
 رسولی، ۲۶۸  
 رشیدیان، اسدالله، ۴۶۵
- ۵۱۱، ۵۲۱، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۳۵، ۵۴۵، ۵۴۷، ۶۳۸  
 حائری، صفا، ۱۵  
 حاج رضایی، طیب، ۶۳۵  
 حاجی انصاری، سرتیپ، ۴۶۴  
 حجازی، عبدالحسین، سرلشگر، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶  
 ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۸۲، ۵۰۰، ۵۷۳، ۶۲۶، ۶۲۷  
 حسابی، دکتر محمود، ۸۲، ۸۳، ۸۴  
 حسینی، کاظم، ۸۸، ۸۹، ۳۳۳، ۴۴۵، ۴۵۶، ۷۶، ۸۶  
 ۱۴۱، ۲۰۵، ۳۹۸، ۴۵۵  
 حسین رمضان یحیی، ۶۳۵  
 حسینی، سیدهاشم، ۱۸، ۱۹  
 حق شناس، ۴۹۲، ۵۸۵، ۵۹۵، ۵۹۶  
 حکیم الملک، ۳۹۵، ۳۹۶  
 حمیدی، سرهنگ، ۶۲۲  
 خاتمی، سرگرد، ۵۹۱  
 خامه‌ای، انور، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۴۳، ۱۵۶، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۶۱، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۱، ۶۳۶، ۲۴، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۰، ۲۴۷، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۱، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۹۹، ۴۰۷، ۴۱۲، ۴۴۰، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۹۹، ۶۳۷، ۶۳۷  
 خانبابا تهرانی، مهدی، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۹، ۴۱۲  
 خجسته، سرگرد، ۴۲۴  
 خدا بنده، ۳۶۱  
 خسروانی، ۷۰  
 خسرویناه، سرهنگ، ۶۲۲  
 خسرویناه، فرهاد، ۶۱۳  
 خسرویناه، فرهنگ، ۵۷۶، ۵۸۰  
 خشایار شاه، ۱۰۵  
 خطیبی، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶  
 خطیبی، حسین، ۱۱، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۹  
 خطیبی، فروغ، ۵۲۲، ۵۲۳

فهرست نام‌ها ■ ۶۴۳

- زاهدی، سرتیپ، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۹  
 زاهدی، سرلشگر، ۱۰، ۱۱، ۱۳۹، ۱۹۲، ۴۵۵، ۵۱۲، ۵۲۰، ۵۳۵، ۵۵۶، ۵۶۲، ۵۶۶، ۵۷۴، ۵۸۰، ۶۲۱، ۵۱۳، ۵۲۹
- زاهدی، سرهنگ، ۵۲۳، ۵۲۶  
 زاهدی، فضل‌الله، ۷۷، ۹۸، ۱۰۰، ۳۵۲، ۴۸۲، ۴۸۳، ۵۰۱، ۵۲۰، ۵۲۶، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۶۶، ۵۶۹، ۵۷۲، ۵۷۶، ۵۷۷، ۶۱۳، ۶۱۹، ۶۲۷، ۶۳۴، ۸۸، ۵۰۰، ۵۲۱، ۵۴۷، ۵۶۵، ۵۷۴
- زاهدی، نصرالله، ۵۲۳  
 زمانتی، ناصر، ۵۲۳  
 زند، دریا دار نصیر، ۶۰۸  
 زند، علی، سرهنگ، ۴۹۲  
 زند کرمی، اکبر، سرهنگ، ۵۷۴، ۵۷۶، ۶۱۲، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۱، ۵۲۳
- زندیه، عبدالله، ۵۲۳  
 زنگنه، دکتر عبدالحمید، ۹، ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۶۸  
 زهری، علی، ۳۸، ۷۱، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۵۳  
 زیرک‌زاده، مهندس، ۳۸، ۴۹۲، ۵۸۵، ۵۹۶  
 زینهر، رابین، ۳۵۲، ۵۶۲  
 ژاندارک، ۱۳۹  
 ژرار دوویلیه، ۵۷۳، ۵۹۳، ۵۹۴  
 ژید، آندره، ۳۲۵  
 سامرست، گوردون، ۵۶۴  
 سام فال، ۳۵۹  
 سایکس، سر فرانک، ۳۸۱  
 سپهبدی، عیسی، ۱۵، ۲۵۵، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱  
 سپه‌پور، مهدی، سرتیپ هوایی، ۴۹۴  
 سپهر، نصرت‌الله، ۵۷۶  
 سپهر، هادی، ۶۹  
 سدان، ۱۵۷  
 سر پاتریک دین، ۵۶۵  
 سردار فاخر حکمت، ۴۰، ۵۰، ۳۵۲  
 سردار یحیی، ۵۸  
 سررشته، سرهنگ، ۶۱۲، ۶۲۳  
 سروری، محمد، ۱۵۰  
 سعد زغلول، ۲۶۴
- رشیدیان، حبیب‌الله، ۴۶۴، ۵۶۲  
 رشیدیان، سیف‌الله، ۴۶۵، ۵۲۹  
 رشیدیان، قدرت‌الله، ۵۲۹  
 رضاخان، ۵۱، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۹  
 رضازاده شفق، ۱۵۰، ۲۰۵  
 رضاشاه، ۴۳، ۶۰، ۶۱، ۱۰۹، ۱۱۳، ۲۳۹، ۳۱۶، ۳۳۰، ۳۳۰، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۹، ۴۰۰، ۴۱۵، ۴۷۵، ۴۸۹، ۴۹۰، ۵۵۶، ۵۶۲، ۶۰۸، ۶۳۰  
 رضوی، احمد، مهندس، ۴۴۲، ۵۳۵، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۰۳  
 رفیع، ۴۶۴  
 رفیعی، ابوالقاسم، ۱۸، ۱۹  
 رفیعی، محمد مهدی، ۱۴۷  
 رقابی، حیدر، ۴۴۹  
 رکنی، سرگرد، ۵۸۸  
 روحانی، ۵۷۶  
 روحانی، فواد، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷  
 روزولت، ۹۹، ۱۹۴، ۳۲۳، ۵۳۸، ۵۴۸، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۶۲۱، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۷  
 روزولت، کرمیت، ۲۵۷  
 روستا، رضا، ۲۲۲  
 رولن، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲  
 رهنما، میرزا غلامحسین، ۵۶  
 ریاحی، تقی، سرتیپ، ۴۹۲، ۴۹۴، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۴، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۲، ۶۳۷، ۴۲۲، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۳، ۵۱۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۸۷، ۵۹۰، ۶۱۱، ۶۱۶، ۶۱۸، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۴، ۶۰۸، ۵۸۵، ۶۰۱، ۶۰۷، ۶۰۹، ۴۹۴، ۵۹۹، ۶۰۵، ۶۰۹  
 ربیر، ۳۰۸، ۳۱۰  
 ژهدی، ۷۷، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۸۶، ۴۴۸، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۵۰۲، ۵۲۹، ۵۶۲، ۵۷۰، ۵۷۳، ۵۸۵، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۲۰  
 زاهدی، اردشیر، ۸۸، ۹۹، ۵۶۶، ۵۶۹، ۵۷۶، ۶۳۴  
 زاهدی، سپهبد، ۴۴۵

۶۴۴ ■ فراگشایی سیاسی - اجتماعی تاریخ ایران

شمس، ۳۳۴	سعدی، ۲۹۲
شمشیری، حاج محمدحسن، ۲۹۳، ۲۹۱	سلیمان میرزا، ۵۸
شوارتسکف، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۶۲، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۹	سنجایی، کریم، ۹، ۳۰، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۶، ۹۰، ۱۰۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۶، ۲۰۵، ۳۸۲، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹
۵۷۳	۴۲۹، ۳۷۹
شوشتری، ۱۷۷	سهراب، ۳۶
شهشانی، حسین، ۱۸۴	سهیلی، علی، ۹، ۲۵۸، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۶، ۳۲۷
شهبانی، حبیب‌الله خان، ۶۰	۳۳۰، ۳۳۲، ۳۵۲، ۴۰۰، ۴۰۱
شیخ، دکتر، ۳۶۲	سی. اچ. م. والداک، ۳۳۳
شیلانی، امیر، سروان، ۶۰۰	سیاح، حمید، ۷۷
صادقی، امیر، ۵۰۷	سیاسی، سرتیپ، ۶۱۳، ۶۲۲
صالح، ۱۳۲، ۱۳۳، ۳۸۷	سیاسی، علی اکبر، ۹۱، ۹۲
صالح، اللهبیار، ۷۰، ۷۶، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۵۰	سی. ام. وودهااس، ۵۶۲، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۶۳
۱۵۸، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۵۵، ۳۳۳، ۳۷۲، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸	سیف‌پور فاطمی، ۲۵۵
۴۷۷، ۵۳۵	سیف، محمد، ۲۷۸، ۲۹۰
صالحیار، ۴۰۹	شاپور اول، ۶۸
صدرالاشرفی، ضیاء، ۳۶۶	شاپور ریپورتر، ۵۶۲
صدر، حسن، ۱۶۴	شناخت، دکتر، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۷۸
صدر، ضیاء، ۴۰۵	شاه‌بختی، سپهد، ۷۰، ۵۱۳، ۵۵۹
صدیق، عیسی، ۷۷	شاه‌بختی، سرلشگر، ۲۹
صدیقی، غلامحسین، ۱۳۷، ۴۹۱، ۴۹۶، ۵۴۸	شاهرخ، بهرام، ۴۴۶
۵۴۹، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۱، ۶۰۷، ۶۱۴، ۶۱۸	شاهرخ، سرهنگ، ۶۲۵
صفایی، امان‌الله، ۵۷۶	شاهنشاه، ۱۱۴، ۱۶۸
صفوی، ۱۵	شایان‌فر، علینقی، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۵، ۶۱۶
طالقانی، ۵۱۰	۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۴
طالقانی، احمد، ۲۷۸، ۲۹۰	شایگان، سیدعلی، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۲۰۱، ۲۰۲
طاهری یزدی، ۲۶۷	۲۰۵، ۲۲۳، ۲۵۵، ۳۳۳، ۳۵۹، ۳۸۳، ۴۴۵، ۴۵۵، ۴۵۶
طاهونی، لطیف، ۱۵، ۲۶	۴۹۱، ۴۹۶، ۵۹۵، ۵۹۶، ۶۰۳، ۷۶، ۸۰، ۸۶، ۱۵۰، ۱۶۴
طباطبایی، سید ضیاء‌الدین، ۶۶، ۳۵۲، ۳۷۰، ۵۰۱	۲۲۲
۴۲، ۴۳، ۴۴، ۶۳، ۷۷، ۱۰۱، ۳۵۲، ۴۰۲، ۴۶۵، ۴۶۷	شپرد، فرانسیس، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۴۶، ۲۴۶، ۳۵۲
۴۲، ۴۷، ۵۰، ۲۶۷، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۴۴، ۴۶۳	شجاعیان، ستوان، ۶۲۵
طبری، احسان، ۱۲۵، ۴۱۴، ۴۷۳	شریعت‌زاده، ۳۶۱
طه حسین، ۲۶۵	شفا، شجاع‌الدین، ۲۵۵
طهماسبی، خلیل، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵	شفعی، علی، ۳۵۳، ۳۶۳
۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۶، ۳۰، ۳۸، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۴۴	شفقی، سرهنگ، ۵۲۳، ۵۲۶
۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۸۲	شقایق، سروان، ۳۹۲، ۵۸۵
عالمی، دکتر، ۸۶	
عالمی، شمس‌الدین، ۱۸۴	

فهرست نام‌ها ■ ۶۴۵

- عالیخانی، تقی، ۲۱۷  
 عاملی تهرانی، محمدرضا، ۲۱۷، ۶۹  
 عباس میرزا، ۵۶  
 عبدالله، دکتر، ستوان، ۶۱۴  
 عبده، جلال، ۲۵۵  
 عبدی، شعبان، ۵۲۳  
 عرب، حسن، ۱۸۵  
 عزت‌الله خان، ۸۶  
 عزیززی، سرلشگر، ۶۰۹  
 عسکری، حسن، سرگرد، ۴۲۴  
 عظیمیا، امیر سلیمان، ۵۱۸، ۳۹۹  
 عظیمی، تیمسار، ۱۸۵  
 علایی، امیر، سرهنگ، ۱۳۹، ۳۷۳، ۵۲۳، ۵۲۷  
 علاء، حسین، ۱۴، ۱۷، ۲۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۶۰، ۶۳، ۱۳۱، ۱۴۶، ۳۷۰، ۳۷۸، ۴۲۵، ۵۰۷، ۶۱۴  
 علم، اسدالله، ۹، ۱۴، ۱۵، ۲۰، ۴۶۵، ۵۲۹  
 علم، مصطفی، ۲۶۷، ۲۹۷، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷  
 ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۹۷، ۴۶۰، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۸، ۵۷۰، ۶۳۷  
 علمیه، اسماعیل، ۵۷۴، ۶۱۴، ۶۱۹، ۶۲۴  
 علمیه، سرگرد، ۵۸۴، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲  
 علوی، پرتو، ۳۶۱  
 علوی مقدم، سرلشگر، ۴۲۸  
 علی‌آبادی، ۱۵۰، ۳۲۳، ۳۴۹  
 علی‌آبادی، میرزا داودخان، ۵۸  
 علیرضا، ۳۶۱  
 عمر برادلی، ژنرال، ۳۰۳  
 عمیدی نوری، ۴۶۴، ۴۶۶، ۵۹۳، ۶۳۵  
 فاتح، مصطفی، ۱۷۱، ۱۷۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۲، ۲۵۳، ۴۱۰، ۴۵، ۴۶، ۱۵۴، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۵۳، ۳۰۶، ۳۸۷، ۳۹۷، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۰  
 فاروق، ۵۹۶  
 فاطمی، حسین، ۲۰، ۱۱۷، ۱۳۲، ۴۳۷، ۴۴۵، ۴۵۱، ۴۶۶، ۴۹۶، ۵۰۴، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۳۸، ۷۱، ۸۳، ۹۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳
- ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۵۵، ۳۸۶، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۹۱، ۵۸۵، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۱۰، ۶۱۴، ۶۱۸، ۶۲۲، ۶۳۷، ۶۳۸  
 فاطمی، سعید، ۹۲  
 فرامرزی، ۲۰، ۱۳۸، ۱۳۹، ۴۳۱، ۴۳۳  
 فرانکز، سر اولیور، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰  
 فرجادی، حسن، سرگرد، ۶۱۴  
 فرخ، ۴۶۴، ۴۶۶  
 فردوست، حسین، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۶۹، ۵۸۸  
 فرزنگان، عباس، سرهنگ، ۵۷۴، ۶۱۵، ۶۲۳، ۶۳۴  
 فرمانفرمائیان، بتول، ۳۶۱  
 فرمانفرمائیان، محمدولی میرزا، ۳۶۱، ۳۶۲، ۴۰۰  
 فُرنیه، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶  
 ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۳۹  
 فروغی، ۶۰، ۶۱، ۱۱۲، ۳۶۹، ۳۷۰  
 فروهر، داریوش، ۶۷، ۲۱۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۹۸  
 ۵۱۰، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۴۶  
 فرهنگ، بشیر، ۸۵، ۸۷  
 فریور محسنی اراکی، عباس، ۶۱۷  
 فشارکی، موسی، سروان، ۶۱۷، ۶۲۵  
 فشارکی، مهران، سروان، ۵۸۸  
 فقیهی شیرازی، ۴۶۶، ۴۶۴  
 فلاح، رضا، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰  
 ف - م. جوانشیر، ۵۵۸  
 فورلانک، جفری، ۳۵۲  
 فولادوند، علی اصغر، سرگرد، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۵  
 فهیم، سروان، ۵۲۱، ۵۲۷  
 فهیمی، خلیل، ۲۷  
 فیروز، سرلشگر، ۳۶۱  
 فیروز، محمدحسین، سرلشگر، ۴۰۰  
 فیض، آیت‌الله، ۱۰  
 قاجار، حمید، ۳۵۴  
 قریب، میرزا جواد، ۵۶  
 قشقایی، خسرو، ۳۴  
 قشقایی، محمدحسین، ۵۷۰





۶۴۸ ■ فراگشایی سیاسی - اجتماعی تاریخ ایران

ملک فاروق، ۲۶۵	۳۸۱، ۳۴۰، ۳۳۸، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۱، ۳۲۷، ۲۶۴، ۲۶۳
ملکه اعتضادی، ۷۰	مصور رحمانی، غلامرضا، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۴
ملکی، ۲۰، ۷۱، ۷۲، ۹۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۲۰، ۲۲۴	۵۹۱، ۵۸۱، ۵۱۵، ۴۹۵، ۴۹۴، ۴۹۳، ۴۹۲، ۴۹۱، ۴۸۶
۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۴۱۴، ۴۳۸	۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۲۴، ۴۲۰
۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۵۴۶، ۲۰، ۷۱، ۷۲، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰	۵۹۱، ۶۰۴، ۶۲۴
۱۲۲، ۱۲۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۳۵، ۴۱۴، ۴۳۶، ۴۳۹	مظفر فیروز، ۷۷، ۴۰، ۴۰۱
۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۷، ۴۶۳، ۴۷۳، ۴۹۱، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۵	معظمی، ۸۴، ۳۸۳، ۴۵۰، ۴۵۶، ۴۹۶
ممتاز، سرهنگ، ۵۷۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹	معظمی، دکتر، ۸۳، ۱۵۰
۶۰۷، ۶۱۷، ۶۲۵	معظمی، عبدالله، ۳۵۹، ۳۷۲، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۴۷۷
منزه، سرتیب، ۱۱، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۹	۴۷۸، ۴۹۱، ۵۰۵، ۵۳۵، ۵۴۶، ۵۴۷
منشی‌زاده، ابراهیم خان، ۶۷، ۶۸	معین‌پور، سرتیب، ۶۰۸
منشی‌زاده، داود، ۶۷	معین، سرهنگ، ۶۲۲
منصور، ۲۴	مفتاح، عبدالحسین، ۲۵۸، ۳۲۶
منصورپور، ۵۷۶	مفخم، دکتر، ۴۶۴، ۴۶۶
منصور، علی، ۳۸۷	مک آرتور، ۳۱۷
موبور، امیر، ۲۷۸	مکری، امیر، ۶۷
موتمن‌الملک، ۳۷۰	مک‌کارتی، جوزف، ۵۴۴، ۵۶۷
مور، سرهنگ، ۵۷۵، ۵۷۷، ۶۰۷	مک‌کلور، ۵۷۷، ۶۰۷
موریسون، ۱۴۹، ۱۵۹، ۲۰۳	مک‌گی، ۱۹۳، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶
موسلی، لئونارد، ۵۶۶	۳۲۲، ۳۸۰
موسوی، مصطفی، سرهنگ، ۴۲۴	مکنیر، آرنولد، ۳۳۱، ۳۳۸، ۳۴۶
مولوتوف، ۵۴۱، ۵۴۲	مکنیر، سر آرنولد، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۹، ۳۸۲
مولوی، سروان توپخانه، ۵۷۶	مکنیز، راجر، ۲۹۸، ۳۰۰، ۲۹۸، ۳۱۰
مونتگ، هنری، ۵۶۴	مکی، حسین، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۳۳، ۳۴، ۷۹
مهرداد، محمد، ۲۱۷	۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸
مُهری، حسین، ۵۱۷، ۵۱۸	۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۵۰
مهید، ۳۶۳	۱۸۱، ۲۲۲، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۷۱، ۳۸۶، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳
میدلتون، ۲۰۴، ۲۳۸، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۵۳	۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹
۳۵۵، ۳۶۴، ۳۷۷، ۴۵۷، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۷	۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۳، ۴۶۳، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۱، ۴۹۰
۴۸۲	۴۹۶، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۵
میراشرافی، ۸۸، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۴۳۳، ۴۳۴	۵۳۲، ۵۳۳، ۵۷۰، ۶۳۸، ۸، ۹، ۱۹، ۴۸، ۷۱، ۷۳، ۷۶
۴۳۵، ۴۵۳، ۴۶۴، ۴۶۶، ۵۳۵، ۵۴۷، ۶۳۵	۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۹، ۱۰۰
میراشرافی، مهدی، ۱۱	۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۶۹
میربها، ۲۶۸	۲۱۴، ۲۱۹، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴
میرفخرایی، ۶۲۲، ۶۲۳	۴۴۵، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶، ۵۰۴، ۵۳۰، ۵۳۱
میرفخرایی، مودب، ۶۱۴	۵۳۲، ۵۳۳، ۵۴۷، ۵۶۲، ۵۷۰
ناتینک، آنتونی، ۳۵۴	ملک حسین، ۴۴۰، ۵۹۲



فهرست نام‌ها ■ ۶۴۹

وئوق‌الدوله، ۶۰، ۶۱، ۶۷، ۱۱۲، ۳۶۲	نادری، ۵۸۰
وکیلی، باقر، ۱۸۴	نادری، امیر هوشنگ، ۵۲۷، ۵۲۲
ویلسن، چارلز، ۵۳۸	نامور، رحیم، ۱۸۵
وینارسکی، ۱۷۵	نـجـاتی، غلامرضا، ۲۴، ۱۴۵، ۱۷۹، ۱۹۱، ۲۱۰،
هاشمی حائری، ۴۶۴	۲۱۱، ۲۱۶، ۲۳۹، ۴۲۰، ۴۲۴، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۵۴، ۵۵۵،
هاشمی، حسین، سروان، ۴۲۴	۵۵۶، ۵۶۳، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۴،
هاننیال، ۹۵	۵۸۷، ۵۹۳، ۵۹۷، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۲۵،
هدایت، محمود، ۱۵	۶۳۷، ۶۳۴
هدایت، منخبرالسلطنه، ۶۰، ۶۱، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۰	نجم‌الملک، ۱۵۰
هریمن، آورل، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱،	نجم، ملک تاج خانم، ۵۶
۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۱،	نحاس پاشا، ۲۶۴، ۲۶۵
۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۳۷، ۲۳۸،	نخشب، محمد، ۲۱۵، ۴۵۴
۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۸، ۳۰۲، ۳۶۰	نخلی، عباسعلی، ۵۲۳، ۵۲۷
هژیر، عبدالحسین، ۸، ۱۰، ۳۱، ۴۳، ۷۶، ۷۷، ۴۴۴	نراقی، ستوان، ۵۸۵
هکتور، پرودوم، ۳۰۰، ۳۱۲، ۳۲۰	نریمان، محمود، ۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷،
هکتور پرودوم، ۳۰۰	۱۴۱، ۱۹۷، ۴۴۵، ۴۹۱، ۴۹۶
همایون، داریوش، ۶۹	نصراللهی، عبدالمجید، سرهنگ، ۴۹۲
هندرسن، لویی، ۲۴۸، ۲۹۲، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۱۱،	نصرالملک، ۱۹۳
۴۷۲، ۴۷۳، ۴۸۰، ۵۳۲، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۵۲، ۵۹۲، ۵۹۳،	نصرت‌الدوله، ۴۰۰، ۴۰۱
۵۹۴، ۶۲۹، ۶۳۰	نصیری، دکتر، ۸۶، ۵۸۵، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۲۰،
هیتلر، ۵۴۱	نصیری، نعمت‌الله، سرهنگ ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۸۵،
هیراد، ۶۱۵	۵۸۶، ۵۸۸، ۶۱۵
یاسری، ۴۵۰	نقدی، سپهبد، ۷۷
یزدان‌پناه، سپهبد، ۷۷، ۹۱، ۴۵۱، ۴۵۲	نمازی، حاج محمد، ۲۵۵، ۲۵۶
یزدی، مرتضی، ۴۰۱	نواب، حسین، ۲۵۵، ۳۳۳، ۳۳۴
یعقوب شاه، ۲۹۷	نواب صفوی، ۱۸، ۱۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷،
	نوذری، رستم، ۶۱۵
	نوری، آقا بهاء‌الدین، ۵۰۷، ۵۷۲
	نویل‌گس، ۲۹۹، ۳۰۹
	نیتز، ۳۰۸، ۳۰۹
	نیچه، ۶۲۸
	نیرو، عبدالحسین، سرهنگ دو، ۴۲۴
	واحدی، عبدالحسین، ۱۵
	وارسته، محمدعلی، ۱۵۷، ۲۰۵
	واکر، ۴۶۴، ۴۶۷
	والاس مری، ۲۹۵
	والرین، ۶۸



## فهرست جای‌ها

۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۷	آبادان، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۹، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۵۲، ۲۶۱، ۲۶۳
آمریکای لاتین، ۲۶۳	۳۰۳، ۳۰۸، ۳۲۳، ۳۹۴، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۴۷، ۴۴۸
آمستردام، ۲۵۵	۴۴۹، ۴۵۰
احمدآباد، ۳۷۱، ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۹	آذربایجان، ۲۳، ۱۲۵، ۲۳۲، ۲۷۴، ۳۹۵، ۴۰۱، ۴۱۵
اروپا، ۵۹، ۷۰، ۲۳۱، ۲۹۴، ۳۷۰، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۴۱	۵۴۴
اصفهان، ۵۷، ۳۹۴، ۳۹۸، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۹۳، ۵۵۷، ۵۸۳	آسیا، ۵۴۱
۶۳۴	آسیایی، ۲۶۳
اندونزی، ۱۲۲	آفریقا، ۵۴۱
انگلستان، ۱۹، ۲۱، ۵۰، ۷۴، ۷۵، ۹۰، ۱۲۲، ۱۵۷، ۱۵۸	آفریقای مرکزی، ۵۴۱
۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷	آفریقایی، ۲۶۳
۲۰۹، ۲۱۱، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶	آلمان، ۶۷، ۶۸، ۱۳۳، ۱۸۳، ۴۵۶، ۵۴۱
۲۶۷، ۲۷۰، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۹	آمریکا، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۲، ۳۹
۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸	۴۰، ۴۶، ۴۹، ۷۰، ۸۱، ۸۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۸
۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱	۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۹
۳۵۷، ۳۶۰، ۳۷۵، ۳۸۰، ۴۰۱، ۴۲۵، ۴۴۸، ۴۵۷، ۴۶۰	۱۵۰، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰
۴۶۳، ۴۷۳، ۴۸۱، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۶۰	۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶
۵۶۷، ۵۷۳، ۵۹۶، ۶۳۴	۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲
انگلیس، ۷، ۸، ۱۲، ۱۴، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۱	۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱
۳۲، ۳۳، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۵۰، ۵۱	۲۶۲، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۷
۵۴، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۷، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۶	۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰
۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱	۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰
۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۸	۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۱
۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸	۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴
۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲	۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۹۳، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۱۱
۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۳	۴۱۲، ۴۱۴، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۴۶، ۴۵۰، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸
۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸	۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۷۹، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۶، ۴۹۹
۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۳۸	۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۱۲، ۵۲۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳
۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸	۵۳۴، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۴، ۵۴۷، ۵۴۸
۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳	۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۶۰، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶
۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۴	۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶
۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳	۵۷۷، ۵۷۸، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۶۰۷، ۶۱۳، ۶۱۵



فهرست نام‌ها ■ ۶۵۳

۳۸۰، ۳۷۹، ۳۷۶، ۳۷۵، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۶۵، ۳۵۹، ۳۵۷  
 ۵۵۰، ۴۴۶، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۳۰، ۴۲۵، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۲  
 ۵۶۰  
 لندن، ۲۵، ۱۵۰، ۱۷۱، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۰۲، ۲۳۷  
 ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۲۰  
 ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۵۵، ۴۱۰، ۴۵۷، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۸  
 ۵۷۰  
 لهستان، ۱۶۴  
 لیسبون، ۳۱۱  
 مسجد سلیمان، ۴۰، ۵۰۱  
 مسکو، ۳۲۵، ۳۲۶، ۴۴۲  
 مصر، ۱۶۴، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۳۸۰، ۴۵۶  
 مکزیک، ۲۶۲  
 مونیخ، ۴۵۶  
 واشنگتن، ۱۵۰، ۲۹۹، ۳۲۰، ۳۲۳، ۵۳۱، ۵۳۶، ۵۳۷  
 ۵۶۴، ۵۶۵  
 هامبورگ، ۴۵۶  
 هفت‌گل، ۴۰  
 هلند، ۱۲۲، ۲۵۵، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۸۲، ۴۴۶  
 همدان، ۳۹۸  
 هند، ۵۶۲  
 هندوستان، ۱۲۲، ۲۵۳  
 یوگسلاوی، ۲۵۳  
 یونان، ۱۰۵

چ

روسیه، ۲۳، ۲۸، ۳۰۶، ۳۲۵، ۳۵۴، ۴۰۳، ۵۴۰  
 روم، ۶۸  
 ژاپن، ۵۴۱  
 سعادت آباد، ۴۶۵  
 سعادت‌آباد، ۶۱، ۴۳۷، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۷۱، ۵۸۶، ۶۰۶، ۶۰۸  
 سمنان، ۶۷  
 سوئیس، ۱۰۳، ۵۵۳  
 شوروی، ۱۲، ۱۴، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۲، ۳۹، ۶۴، ۶۵  
 ۶۹، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴  
 ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۴۹، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۶  
 ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۵۳، ۲۶۰  
 ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۹، ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۲۵، ۳۲۸  
 ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۶۹، ۳۷۶، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۱۰  
 ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۳۶، ۴۵۷، ۴۷۳، ۴۷۹، ۴۸۶، ۴۹۰، ۵۰۴  
 ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۹، ۵۵۷  
 ۵۵۸، ۵۶۰، ۶۱۳  
 شیلی، ۳۲۷  
 صوفیه، ۵۸۳  
 عدن، ۳۴۶، ۳۸۲  
 عراق، ۵۴۸، ۵۵۲، ۵۶۸، ۵۹۱، ۵۹۲  
 فارس، ۴۹۳  
 فرانسه، ۲۵، ۳۸، ۶۷، ۱۰۳، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۰  
 ۲۶۵، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۱  
 فرانکفورت، ۲۵۵  
 فلوریدا، ۳۱۳  
 فیلادلفیا، ۲۶۱  
 قاهره، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵  
 قلعهک، ۶۰  
 کانادا، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۱  
 کانال سوئز، ۲۶۴، ۲۶۵، ۳۱۶  
 کراچی، ۵۳۷، ۵۵۴  
 کردستان، ۲۳، ۲۹، ۴۹۲، ۵۰۱، ۵۴۴  
 کرمانشاه، ۳۹۸، ۶۳۴  
 کلاردشت، ۵۹۱  
 لار، ۶۰۷  
 لاهه، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸  
 ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۶۰، ۳۱۴  
 ۳۱۹، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶  
 ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۵۶

فراگشایی تاریخ معاصر ایران (جلد سوم)  
احمد رناسی

<http://ahmadronnasi.blogspot.com>

<http://www.geocities.com/ahmadronnasi>

[ronasi\\_ahmad@yahoo.fr](mailto:ronasi_ahmad@yahoo.fr)